حقیقت توحید

نزد مؤمنان
و رد بر نجدیه
در تطهیر شرک مشرکان

نویسنده

مجاهد دین

عنوان کتاب: حقیقت توحید نزد مؤمنان و رد بر نجدیه در تطهیر شرک مشرکان

نویسنده: مجاهد دین

موضوع: توحید، رد شبهات

قطع: وزیری ۲۴×۱۶٫۵

نوبت انتشار: اول (دیجیتال)

تاریخ انتشار: ۲۰ آبان ۱۳۹۷ ه. ش - ۳ ربیع الآول ۱٤٤٠ ه. ق

منبع: www.islamsj.blogspot.com

حقيقت توحيد نزد مؤمنان
و رد بر نجديه
در تطهير شرک مشرکان

نويسنده:

مجاهد دين

بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست مطالب

مقدمه

اللهم لك الحمد أنت قيم السماوات والأرض ومن فيهن ولك الحمد أنت نور السماوات والأرض ومن فيهن ولك الحمد أنت الحق وقولك الحق ووعدك الحق ولقاؤك حق والجنة حق والنار حق والنبيون حق ومحمد حق اللهم لك أسلمت وبك آمنت وعليك توكلت وإليك أنبت وبك خاصمت وإليك حاكمت فاغفر لي إنه لا يغفر الذنوب إلا أنت.

والصلاة والسلام على سيدنا محمد الصادق الوعد الأمين اللهم لا علم لنا إلا ما علمتنا إنك أنت العليم الحكيم اللهم علمنا ما ينفعنا وانفعنا بما علمتنا وزدنا علماً وأرنا الحق حقاً وارزقنا اتباعه وأرنا الباطل باطلاً وارزقنا اجتنابه واجعلنا ممن يستمعون القول فيتبعون أحسنه وأدخلنا برحمتك في عبادك الصالحين؛ امّا بعد:

در این کتاب دربارۀ کیفیت و ماهیت و حقیقت شرک مشرکان عرب و دیگر مشرکانی که در قرآن از آنان یاد شده است، صحبت می‌کنیم و بیان می‌کنیم که آن‌ها در همۀ ابعاد توحید، دچار شرک شده بودند. و هدف از نوشتن این کتاب، پاسخ به شبهۀ متأخرینی است که ادعا می‌کنند مشرکان قریش توحید ربوبیت کاملی داشتند و ادعا می‌کنند پیامبر ﷺ برای تبلیغ ربوبیت مبعوث نشده بود بلکه برای تبلیغ و اصلاح الوهیت مبعوث شده بود. و چنین سخنی در واقع تطهیر شرک مشرکان و جهل نسبت به حقیقت شرک آنان می‌باشد و بر این فهم اشتباهاشان احکام و آثار فاسد زیادی را بنا کرده‌اند.

بطور خلاصه در فصل اول: پیشگفتاری بر موضوع خواهیم داشت و سپس در فصل دوم: دربارۀ تأکید بر پیروی از قرآن و سنّت و اینکه سخن کسی بر قرآن و سنّت نمی‌تواند مقدّم باشد، سخن گفته‌ام.

در فصل سوم: توحید و اقسام آن را بیان کرده و معنا و مفهوم رب و إله را طبق قرآن و سنّت و اقوال سلف امّت بیان کرده‌ام.

در فصل چهارم: قاعدهٔ مهمّی بیان شده است اینکه از اعتقاد داشتن به ربوبیت یک چیز، چنین لازم می‌آید که عبادت هم بشود، و انجام‌دادنِ عبادت برای یک چیز، چنین اقتضا می‌کند که برایش ربوبیت نیز قرار داده باشیم و نتیجهٔ این قاعده این می‌شود که چون مشرکان غیر الله را عبادت می‌کردند پس این عبودیت آنان برای غیر الله، مقتضای ربوبیت قائل بودن برای غیر الله است، و این قاعده به تنهایی برای اثبات شرک مشرکان در ربوبیت کافی می‌باشد.

در فصل پنجم: اقرار مشرکان به ربوبیت را مورد نقد و بررسی قرار داده‌ام و اقرارشان را از فیلترهایی که همان شروط ایمان است گذرانده‌ام و نشان داده‌ام که اقرار به ربوبیت به معنای ایمان به ربوبیت نیست.

در فصل ششم: آیاتی که شرک مشرکان در ذات الله متعال را نشان می‌دهد به همراه تفسیر آن آورده‌ام، در این فصل بیان شده که مشرکان إله را اسم جنسی می‌دانستند که تعدّدپذیر است و الله را دارای همسر و فرزند می‌دانستند؛ ﴿تَعَٰلَى ٱللَّهُ عَمَّا يُشۡرِكُونَ﴾.

در فصل هفتم: مواردی را تحت عنوان شرک مشرکان در ربوبیت مورد بررسی قرار داده‌ایم که عبارت اند از: اولیاء من دون الله، انصار من دون الله، ارباب من دون الله، آلهة من دون الله، انداد من دون الله، مالکیت من دون الله، تشریع من دون الله، خوف من دون الله، رازق من دون الله، خالق من دون الله، نافع و ضار من دون الله و شفعاء من دون الله. مشرکان در همهٔ این موارد مشرک بوده و بت‌هایشان را حامل چنین صفات و اوصاف و خصائصی می‌دانستند و همهٔ اینها اثبات کنندهٔ شرک آنان در ربوبیت است.

در فصل هشتم: کفر مشرکان به ربوبیت الله متعال را بیان کرده‌ایم، یعنی مشرکان علاوه بر اینکه بت‌هایشان را در صفات ربوبیت، شریک الله می‌دانستند، به صفات ربوبیت الله نیز کافر بودند و الله را آنطور که شایسته ایمان به ربوبیتش بود، وصف نمی‌کردند.

در فصل نهم: تعریف‌های عمومی که از عبادت شده‌اند را نقد و بررسی کرده و سپس تعریف جامع و مانعی از عبادت ارائه داده‌ام و سپس انواع دعا را طبق تعریف جامع و مانع عبادت مورد بررسی قرار داده و دعایی که عبادت نیست را از آن بیرون آوردم که یکی از انواع دعایی که عبادت نیست، درخواست دعا از میّت است (یعنی به میّت بگویی که او الله را برای تو به دعا بخواند). سپس به هفت شبهۀ کسانی که درخواست دعا از میّت را همان دعای عبادت می‌دانند و کسی که از میّت درخواست دعا کند را مرتکب شرک اکبر می‌دانند، پاسخ داده‌ام.

در فصل دهم: دربارۀ اصنام و اوثان و ارتباطشان با آلهۀ مشرکین توضیح داده‌ام و سپس دربارۀ درخواست بنی اسرائیل از موسی که گفتند: برای ما إلهی قرار بده همانطور که آنان برای خود إلهی دارند، توضیح داده‌ام، و سپس تشابه درخواست بنی اسرائیل با داستان ذات انواط را بیان کرده‌ام.

و در نهایت: این کتاب را قبل از هرکسی به برادران و خواهران مسلمانم که متأثّر از دعوت علمای نجد رحمه الله هستند، تقدیم می‌کنم، کسانی که بخاطر دفاع از توحید حاضر اند جان خود را تقدیم کنند. و همچنین به کسانی تقدیم می‌کنم که در راستای توحید کلمۀ مسلمانان زیر کلمۀ توحید تلاش می‌کنند و هدفشان تنها دلسوزی برای اسلام و مسلمین است و جز برای الله و رسولش برای کسی تعصّب ندارند.

از الله متعال می‌خواهم که این کتاب را مفید قرار دهد و قدمی باشد برای اصلاح انحرافی که در تعریف «توحید» و «شرک» و «عبادت» رخ داده است. اللهم آمین والحمد لله رب العالمین

مجاهد دین

فصل اول: پیشگفتار

خداوند متعال جن و انس را جز برای عبادت خود خلق نکرده است، چنانکه می‌فرماید: ﴿وَمَا خَلَقۡتُ ٱلۡجِنَّ وَٱلۡإِنسَ إِلَّا لِيَعۡبُدُونِ٥٦﴾ [الذاريات: ٥٦]

«و من جن و انس را نیافریده‌ام مگر برای اینکه مرا عبادت کنند».

با این حال بعضی از آنان بعضی دیگرشان را به جای الله به خدایی گرفته و عبادت کردند و سرمنشأ چنین عملی، جهل و تقلید بدون بیّنه از پدران و پیشینیان می‌باشد.

چنانکه ابراهیم علیه السلام به قوم خود گفت: ﴿وَٱتۡلُ عَلَيۡهِمۡ نَبَأَ إِبۡرَٰهِيمَ٦٩ إِذۡ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوۡمِهِۦ مَا تَعۡبُدُونَ٧٠ قَالُواْ نَعۡبُدُ أَصۡنَامٗا فَنَظَلُّ لَهَا عَٰكِفِينَ٧١ قَالَ هَلۡ يَسۡمَعُونَكُمۡ إِذۡ تَدۡعُونَ٧٢ أَوۡ يَنفَعُونَكُمۡ أَوۡ يَضُرُّونَ٧٣ قَالُواْ بَلۡ وَجَدۡنَآ ءَابَآءَنَا كَذَٰلِكَ يَفۡعَلُونَ٧٤﴾ [الشعراء: ٦٨-٧٤]

«و خبر ابراهیم را بر آن‌ها بخوان(۶۹) هنگامی‌که به پدر و قومش گفت: چه چیز را می‌پرستید؟!(۷۰) گفتند: بت‌هایی را می‌پرستیم، و پیوسته برای (عبادت) آن‌ها معتکف هستیم(۷۱) (ابراهیم) گفت: آیا هنگامی که آن‌ها را می‌خوانید (صدای) شما را می‌شنوند؟!(۷۲) یا سود و زیانی به شما می‌رسانند؟!(۷۳) گفتند: بلکه ما نیاکان خود را یافتیم که چنین می‌کردند(۷۴)».

جواب قوم ابراهیم چنین بود که آنان به تقلید از نیاکان و پدرانشان چنین می‌کردند؛ یعنی برای شرک و بت‌پرستی خود دلیل و بیّنه‌ای نداشتند.

و می‌فرماید: ﴿۞وَلَقَدۡ ءَاتَيۡنَآ إِبۡرَٰهِيمَ رُشۡدَهُۥ مِن قَبۡلُ وَكُنَّا بِهِۦ عَٰلِمِينَ٥١ إِذۡ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوۡمِهِۦ مَا هَٰذِهِ ٱلتَّمَاثِيلُ ٱلَّتِيٓ أَنتُمۡ لَهَا عَٰكِفُونَ٥٢ قَالُواْ وَجَدۡنَآ ءَابَآءَنَا لَهَا عَٰبِدِينَ٥٣ قَالَ لَقَدۡ كُنتُمۡ أَنتُمۡ وَءَابَآؤُكُمۡ فِي ضَلَٰلٖ مُّبِينٖ٥٤ قَالُوٓاْ أَجِئۡتَنَا بِٱلۡحَقِّ أَمۡ أَنتَ مِنَ ٱللَّٰعِبِينَ٥٥ قَالَ بَل رَّبُّكُمۡ رَبُّ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ ٱلَّذِي فَطَرَهُنَّ وَأَنَا۠ عَلَىٰ ذَٰلِكُم مِّنَ ٱلشَّٰهِدِينَ٥٦﴾ [الأنبياء: ٥١-٥٦]

«به راستی (ما) پیش از این به ابراهیم رشد (و راه یابی اش) را دادیم، و به (حال) او آگاه بودیم(۵۱) چون به پدرش و قومش گفت: این مجسمه‌ها چیست که شما به (پرستش) آن‌ها دل نهاده‌اید؟!(۵۲) گفتند: ما پدران خود را پرستش کنندگان آن‌ها یافته‌ایم(۵۳) (ابراهیم) گفت: به راستی شما و پدران‌تان، در گمراهی آشکار بوده‌اید(۵۴) گفتند: آیا برای ما (سخن) حق را آورده‌ای، یا تو از بازی کنندگانی (و شوخی می‌کنی)؟!(۵۵) گفت: بلکه پروردگار شما، پروردگار آسمان‌ها و زمین است، آن که آن‌ها را پدید آورد، و من بر این (سخن) از گواهانم(۵۶)».

و می‌فرماید: ﴿بَلۡ قَالُوٓاْ إِنَّا وَجَدۡنَآ ءَابَآءَنَا عَلَىٰٓ أُمَّةٖ وَإِنَّا عَلَىٰٓ ءَاثَٰرِهِم مُّهۡتَدُونَ٢٢ وَكَذَٰلِكَ مَآ أَرۡسَلۡنَا مِن قَبۡلِكَ فِي قَرۡيَةٖ مِّن نَّذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتۡرَفُوهَآ إِنَّا وَجَدۡنَآ ءَابَآءَنَا عَلَىٰٓ أُمَّةٖ وَإِنَّا عَلَىٰٓ ءَاثَٰرِهِم مُّقۡتَدُونَ٢٣ ۞قَٰلَ أَوَلَوۡ جِئۡتُكُم بِأَهۡدَىٰ مِمَّا وَجَدتُّمۡ عَلَيۡهِ ءَابَآءَكُمۡۖ قَالُوٓاْ إِنَّا بِمَآ أُرۡسِلۡتُم بِهِۦ كَٰفِرُونَ٢٤﴾ [الزخرف: ٢٢-٢٤]

«بلکه می‌گویند: بی‌گمان ما نیاکان خود را بر آیینی یافتیم، و ما (نیز) از پی آن‌ها (می‌رویم و) هدایت یافته‌ایم(۲۲) و این‌گونه در هیچ (شهر و) قریه‌ای پیش از تو هشدار دهنده‌ای نفرستادیم، مگر اینکه متنعمانش گفتند: ما نیاکان خود را بر آیینی یافتیم، و بی‌گمان ما به (اعمال و) آثار آن‌ها اقتداء می‌کنیم(۲۳) (پیامبرشان) گفت: آیا اگر برای شما چیزی هدایت‌کننده‌تر از آنچه که نیاکانتان را بر آن یافتید، آورده باشم؟! (بازهم به آن‌ها اقتداء می‌کنید؟!) گفتند: (آری،) ما به آنچه که شما به آن فرستاده شده‌اید، کافریم(۲۴)».

و می‌فرماید: ﴿قَالُوٓاْ أَجِئۡتَنَا لِتَلۡفِتَنَا عَمَّا وَجَدۡنَا عَلَيۡهِ ءَابَآءَنَا وَتَكُونَ لَكُمَا ٱلۡكِبۡرِيَآءُ فِي ٱلۡأَرۡضِ وَمَا نَحۡنُ لَكُمَا بِمُؤۡمِنِينَ٧٨﴾ [یونس: ٧٨]

«(فرعونیان) گفتند: آیا آمده‌ای که ما را از آنچه نیاکان‌مان بر آن یافتیم، باز داری، و بزرگی (و حکومت) در روی زمین، از آن شما دو تن باشد؟ ما به شما دو نفر ایمان نمی‌آوریم».

و می‌فرماید: ﴿وَإِذَا فَعَلُواْ فَٰحِشَةٗ قَالُواْ وَجَدۡنَا عَلَيۡهَآ ءَابَآءَنَا وَٱللَّهُ أَمَرَنَا بِهَاۗ قُلۡ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَأۡمُرُ بِٱلۡفَحۡشَآءِۖ أَتَقُولُونَ عَلَى ٱللَّهِ مَا لَا تَعۡلَمُونَ٢٨﴾ [الأعراف: ٢٨]

«و چون کار زشتی انجام دهند، گویند: نیاکان خود را بر این (کار) یافته‌ایم، و الله ما را بدان فرمان داده است بگو: الله (هرگز) به کار زشت فرمان نمی‌دهد، آیا چیزی را که نمی‌دانید به الله نسبت می‌دهید؟!».

و می‌فرماید: ﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمۡ تَعَالَوۡاْ إِلَىٰ مَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ وَإِلَى ٱلرَّسُولِ قَالُواْ حَسۡبُنَا مَا وَجَدۡنَا عَلَيۡهِ ءَابَآءَنَآۚ أَوَلَوۡ كَانَ ءَابَآؤُهُمۡ لَا يَعۡلَمُونَ شَيۡـٔٗا وَلَا يَهۡتَدُونَ ١٠٤﴾ [المائدة: ١٠٤]

«و هنگامی‌که به آن‌ها گفته شود: به سوی آنچه الله نازل کرده و به سوی پیامبر بیایید گویند: آنچه نیاکان‌مان را بر آن یافته‌ایم، ما را بس است. آیا اگر نیاکان آن‌ها چیزی نمی‌دانستند و هدایت نیافته بودند (باز هم از آن‌ها پیروی می‌کنند)؟».

به تحقیق که مشرکان در شرک و بت‌پرستی خود دلیل و حجتی نداشتند، جز اینکه از روی جهل و تعصّب بر نیاکانشان، بر عبادت بت‌هایشان معتکف بودند.

خداوند برای هر امتی پیامبری فرستاد تا به آنان بگوید: الله را عبادت کنید و از طاغوت اجتناب ورزید

و خداوند برای هر امتی پیامبری فرستاد تا به آنان بگوید: الله را عبادت کنید و از طاغوت اجتناب ورزید، چنانکه می‌فرماید: ﴿وَلَقَدۡ بَعَثۡنَا فِي كُلِّ أُمَّةٖ رَّسُولًا أَنِ ٱعۡبُدُواْ ٱللَّهَ وَٱجۡتَنِبُواْ ٱلطَّٰغُوتَۖ فَمِنۡهُم مَّنۡ هَدَى ٱللَّهُ وَمِنۡهُم مَّنۡ حَقَّتۡ عَلَيۡهِ ٱلضَّلَٰلَةُۚ فَسِيرُواْ فِي ٱلۡأَرۡضِ فَٱنظُرُواْ كَيۡفَ كَانَ عَٰقِبَةُ ٱلۡمُكَذِّبِينَ ٣٦﴾ [النحل: ٣٦]

«یقیناً ما در (میان) هر امّت پیامبری را فرستادیم که: الله یکتا را بپرستید، و از طاغوت اجتناب کنید. پس الله بعضی از آنان را هدایت کرد و بر بعضی از آنان گمراهی محقق گشت، پس در زمین بگردید، آنگاه بنگرید عاقبت تکذیب‌کنندگان چگونه بود».

و دربارۀ نوح می‌فرماید: ﴿لَقَدۡ أَرۡسَلۡنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوۡمِهِۦ فَقَالَ يَٰقَوۡمِ ٱعۡبُدُواْ ٱللَّهَ مَا لَكُم مِّنۡ إِلَٰهٍ غَيۡرُهُۥٓ إِنِّيٓ أَخَافُ عَلَيۡكُمۡ عَذَابَ يَوۡمٍ عَظِيمٖ ٥٩﴾ [الأعراف: ٥٩]

«همانا ما نوح را به سوی قومش فرستادیم، پس گفت: ای قوم من! الله را بپرستید، که جز او إلهی برای شما نیست، (و اگر او را عبادت نکردید) بی‌گمان من بر شما از عذاب روزی بزرگ می‌ترسم».

و دربارۀ عاد می‌فرماید: ﴿۞وَإِلَىٰ عَادٍ أَخَاهُمۡ هُودٗاۚ قَالَ يَٰقَوۡمِ ٱعۡبُدُواْ ٱللَّهَ مَا لَكُم مِّنۡ إِلَٰهٍ غَيۡرُهُۥٓۚ أَفَلَا تَتَّقُونَ ٦٥﴾ [الأعراف: ٦٥]

«و به (سوی قوم) عاد، برادرشان هود را (فرستادیم) گفت: ای قوم من! الله را پرستش کنید که جز او إلهی برای شما نیست، آیا پرهیزگاری پیشه نمی‌کنید؟!».

و دربارۀ صالح می‌فرماید: ﴿وَإِلَىٰ ثَمُودَ أَخَاهُمۡ صَٰلِحٗاۚ قَالَ يَٰقَوۡمِ ٱعۡبُدُواْ ٱللَّهَ مَا لَكُم مِّنۡ إِلَٰهٍ غَيۡرُهُۥۖ﴾ [الأعراف: ۷۳]

«و به (سوی قوم) ثمود، برادرشان صالح را (فرستادیم) گفت: ای قوم من! الله را بپرستید، که جز او إلهی برای شما نیست».

و دربارۀ شعیب می‌فرماید: ﴿وَإِلَىٰ مَدۡيَنَ أَخَاهُمۡ شُعَيۡبٗا فَقَالَ يَٰقَوۡمِ ٱعۡبُدُواْ ٱللَّهَ وَٱرۡجُواْ ٱلۡيَوۡمَ ٱلۡأٓخِرَ وَلَا تَعۡثَوۡاْ فِي ٱلۡأَرۡضِ مُفۡسِدِينَ٣٦﴾ [العنکبوت: ٣٦]

«و به سوی مدین برادرشان شعیب را فرستادیم، پس گفت: ای قوم من! الله را بپرستید، و به روز باز پسین امیدوار باشید، و در زمین به فساد نکوشید».

و دربارۀ محمد می‌فرماید: ﴿قُلۡ يَٰٓأَهۡلَ ٱلۡكِتَٰبِ تَعَالَوۡاْ إِلَىٰ كَلِمَةٖ سَوَآءِۭ بَيۡنَنَا وَبَيۡنَكُمۡ أَلَّا نَعۡبُدَ إِلَّا ٱللَّهَ وَلَا نُشۡرِكَ بِهِۦ شَيۡـٔٗا وَلَا يَتَّخِذَ بَعۡضُنَا بَعۡضًا أَرۡبَابٗا مِّن دُونِ ٱللَّهِۚ فَإِن تَوَلَّوۡاْ فَقُولُواْ ٱشۡهَدُواْ بِأَنَّا مُسۡلِمُونَ٦٤﴾ [آل عمران: ٦٤]

«بگو: ای اهل کتاب! بیایید به سوی سخنی که میان ما و شما یکسان است، که جز الله را نپرستیم، و چیزی را شریک او نسازیم، بعضی از ما بعضی دیگر را به جای الله به اربابی نگیرد. پس اگر (از این دعوت) روی گرداندند، بگویید: گواه باشید که ما مسلمانیم».

شرک ظلم عظیمی است

و شرک براستی که ظلمی عظیم است و خداوند هرگز شرک را نمی‌بخشد، چنانکه می‌فرماید: ﴿وَلَقَدۡ أُوحِيَ إِلَيۡكَ وَإِلَى ٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِكَ لَئِنۡ أَشۡرَكۡتَ لَيَحۡبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ ٱلۡخَٰسِرِينَ٦٥﴾ [الزمر: ٦٥]

«و به راستی که به تو و به کسانی‌که پیش از تو بودند، وحی شد که اگر شرک آوری، یقیناً اعمالت (تباه و) نابود می‌شود، و از زیان‌کاران خواهی بود».

و می‌فرماید: ﴿إِنَّهُۥ مَن يُشۡرِكۡ بِٱللَّهِ فَقَدۡ حَرَّمَ ٱللَّهُ عَلَيۡهِ ٱلۡجَنَّةَ وَمَأۡوَىٰهُ ٱلنَّارُۖ وَمَا لِلظَّٰلِمِينَ مِنۡ أَنصَارٖ٧٢﴾ [المائدة: ٧٢]

«همانا هر کس به الله شرک آورد، الله بهشت را بر او حرام کرده است، و جایگاه او دوزخ است، و ستمکاران را یاوری نیست».

و می‌فرماید: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَغۡفِرُ أَن يُشۡرَكَ بِهِۦ وَيَغۡفِرُ مَا دُونَ ذَٰلِكَ لِمَن يَشَآءُۚ وَمَن يُشۡرِكۡ بِٱللَّهِ فَقَدۡ ضَلَّ ضَلَٰلَۢا بَعِيدًا١١٦﴾ [النساء: ١١٦]

«قطعاً الله، شرک آوردن به او را نمی‌آمرزد، و جز آن (هر گناهی) را برای هر که بخواهد می‌آمرزد و هر کس به الله شرک آورد، پس بدون شک در گمراهی دوری افتاده‌است».

و در روز قیامت مشرکان در نهایت پشیمانی قرار می‌گیرند، روزی که دیگر پشیمانی سودی نخواهد داشت. خداوند می‌فرماید: ﴿وَبُرِّزَتِ ٱلۡجَحِيمُ لِلۡغَاوِينَ٩١ وَقِيلَ لَهُمۡ أَيۡنَ مَا كُنتُمۡ تَعۡبُدُونَ٩٢ مِن دُونِ ٱللَّهِ هَلۡ يَنصُرُونَكُمۡ أَوۡ يَنتَصِرُونَ٩٣ فَكُبۡكِبُواْ فِيهَا هُمۡ وَٱلۡغَاوُۥنَ٩٤ وَجُنُودُ إِبۡلِيسَ أَجۡمَعُونَ٩٥ قَالُواْ وَهُمۡ فِيهَا يَخۡتَصِمُونَ٩٦ تَٱللَّهِ إِن كُنَّا لَفِي ضَلَٰلٖ مُّبِينٍ٩٧ إِذۡ نُسَوِّيكُم بِرَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ٩٨ وَمَآ أَضَلَّنَآ إِلَّا ٱلۡمُجۡرِمُونَ٩٩ فَمَا لَنَا مِن شَٰفِعِينَ١٠٠ وَلَا صَدِيقٍ حَمِيمٖ١٠١ فَلَوۡ أَنَّ لَنَا كَرَّةٗ فَنَكُونَ مِنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ١٠٢ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَةٗۖ وَمَا كَانَ أَكۡثَرُهُم مُّؤۡمِنِينَ١٠٣﴾ [الشعراء: ۹۱-۱۰۳]

«و دوزخ برای گمراهان آشکار کرده شود(۹۱) و به آن‌ها گفته می‌شود: کجا هستند آنچه که به جای الله پرستش می‌کردید؟!(۹۲) آیا آن‌ها شما را یاری می‌کنند، یا (خود) انتقام می‌گیرند؟!(۹۳) پس آن‌ها و گمراهان (به رو) در آن افکنده می‌شوند(۹۴) و (نیز) همۀ لشکریان ابلیس(۹۵) آن‌ها در آنجا در حالی‌که با یکدیگر مخاصمه می‌کنند، گویند:(۹۶) به الله سوگند که ما در گمراهی آشکار بودیم(۹۷) چون شما را با پروردگار جهانیان برابر می‌دانستیم(۹۸) و کسی جز مجرمان ما را گمراه نکرد(۹۹) پس (اکنون) هیچ شفاعت کنندگانی برای ما نیست(۱۰۰) و نه هیچ دوست (مخلص و) مهربانی(۱۰۱) پس ای کاش بار دیگر (به دنیا) باز گردیم، تا از مؤمنان باشیم(۱۰۲) بی‌گمان در این (ماجرا) نشانۀ (روشن) است، و بیشتر آن‌ها مؤمن نبودند(۱۰۳)».

مشرکان ملائکه را دختران خداوند می‌پنداشتند و عبادت می‌کردند

و مشرکان ملائکه را دختران خداوند می‌پنداشتند، خداوند می‌فرماید:

﴿وَجَعَلُواْ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةَ ٱلَّذِينَ هُمۡ عِبَٰدُ ٱلرَّحۡمَٰنِ إِنَٰثًاۚ أَشَهِدُواْ خَلۡقَهُمۡۚ سَتُكۡتَبُ شَهَٰدَتُهُمۡ وَيُسۡـَٔلُونَ۱۹﴾ [الزخرف: ۱۹]

«و آن‌ها فرشتگان را که بندگان (الله) رحمان هستند، مونث پنداشتند، آیا به هنگام آفرینش آن‌ها (آنجا) حاضر بوده‌اند؟ به زودی گواهی آنان نوشته خواهد شد، و (ازآن) باز خواست می‌شوند».

و ملائکه را عبادت می‌کردند، چنانکه خداوند می‌فرماید: ﴿وَيَوۡمَ يَحۡشُرُهُمۡ جَمِيعٗا ثُمَّ يَقُولُ لِلۡمَلَٰٓئِكَةِ أَهَٰٓؤُلَآءِ إِيَّاكُمۡ كَانُواْ يَعۡبُدُونَ۴۰ قَالُواْ سُبۡحَٰنَكَ أَنتَ وَلِيُّنَا مِن دُونِهِمۖ بَلۡ كَانُواْ يَعۡبُدُونَ ٱلۡجِنَّۖ أَكۡثَرُهُم بِهِم مُّؤۡمِنُونَ۴۱﴾ [سبأ: ۴۰-۴۱]

«و (به یاد آور) روزی را که (الله) همۀ آنان را بر می‌انگیزد، سپس به فرشتگان می‌گوید: آیا این‌ها شما را پرستش می‌کردند؟!(۴۰) (فرشتگان) گویند: تو منزهی! (تنها) تو ولی (و کار ساز) ما هستی، نه آن‌ها، بلکه جن (و شیاطین) را پرستش می‌کردند، بیشترشان به آن‌ها ایمان داشتند».

امام ابن کثیر رحمه الله در تفسیر این آیه می‌گوید: «يُخْبِرُ تَعَالَى أَنَّهُ يُقَرِّعُ الْمُشْرِكِينَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى رؤوس الْخَلَائِقِ، فَيَسْأَلُ الْمَلَائِكَةُ الَّذِينَ كَانَ الْمُشْرِكُونَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ يَعْبُدُونَ الْأَنْدَادَ الَّتِي هِيَ عَلَى صُورَةِ الْمَلَائِكَةِ لِيُقَرِّبُوهُمْ إِلَى اللَّهِ زُلْفَى، فَيَقُولُ لِلْمَلَائِكَةِ: {أَهَؤُلاءِ إِيَّاكُمْ كَانُوا يَعْبُدُونَ} ؟ أَيْ: أَنْتُمْ أَمَرْتُمْ هَؤُلَاءِ بِعِبَادَتِكُمْ؟ كَمَا قَالَ فِي سُورَةِ الْفُرْقَانِ: {أَأَنْتُمْ أَضْلَلْتُمْ عِبَادِي هَؤُلاءِ أَمْ هُمْ ضَلُّوا السَّبِيلَ} [الْفُرْقَانِ: ١٧]، وَكَمَا يَقُولُ لِعِيسَى: {أَأَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمِّيَ إِلَهَيْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ قَالَ سُبْحَانَكَ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ لِي بِحَقٍّ} [الْمَائِدَةِ: ١١٦] . وَهَكَذَا تَقُولُ الْمَلَائِكَةُ: {سُبْحَانَكَ} أَيْ: تعاليتَ وَتَقَدَّسْتَ عَنْ أَنْ يَكُونَ مَعَكَ إِلَهٌ {أَنْتَ وَلِيُّنَا مِنْ دُونِهِمْ} أَيْ: نَحْنُ عَبِيدُكَ وَنَبْرَأُ إِلَيْكَ مِنْ هَؤُلَاءِ، {بَلْ كَانُوا يَعْبُدُونَ الْجِنَّ} يَعْنُونَ: الشَّيَاطِينَ؛ لِأَنَّهُمْ هُمُ الَّذِينَ يُزَيِّنُونَ لَهُمْ عِبَادَةَ الْأَوْثَانِ وَيُضِلُّونَهُمْ، {أَكْثَرُهُمْ بِهِمْ مُؤْمِنُونَ}، كَمَا قَالَ تَعَالَى: {إِنْ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ إِلا إِنَاثًا وَإِنْ يَدْعُونَ إِلا شَيْطَانًا مَرِيدًا} [النِّسَاءِ: ١١٧]».

ترجمه: «خداوند متعال خبر می‌دهد که او در روز قیامت مشرکان را در برابر همه خلایق به سختی سرزنش و ملامت می‌کند و از ملائکه‌ای سوال می‌کند که مشرکان گمان می‌کردند که آن‌ها اندادی (همتایانی) که بر صورت ملائکه بودند را عبادت می‌کردند تا آنان را به خداوند نزدیک گرداند، خداوند به ملائکه می‌فرماید: {آیا اینها شما را پرستش می‌کردند؟}. یعنی: شما آنان را امر کردید که شما را عبادت کنند؟ چنانکه در سوره الفرقان آمده است: {آیا شما این بندگان مرا گمراه کردید، یا خودشان راه را گم کردند؟} و چنانکه به عیسی می‌گوید: {آیا تو به مردم گفتی که من و مادرم را به عنوان دو معبود به جای الله انتخاب کنید؟ (عیسی) گوید: تو منزهی! من حق ندارم آنچه را که شایسته من نیست بگویم}. و به همان شکل ملائکه می‌گویند: {تو منزهی} یعنی متعالی و مقدّس هستی از اینکه همراه تو الهی باشد. {تو ولی ما هستی نه آنان}، یعنی ما بندگان تو هستیم و از آنان به سوی تو برائت می‌جوییم. {بلکه آنان جن را می‌پرستیدند} یعنی شیاطین را می‌پرستیدند برای اینکه آن‌ها بودند که عبادت بت‌ها را برایشان زینت بخشیدند و گمراهشان کردند. {بیشترشان به آن‌ها ایمان داشتند} چنانکه خداوند متعال می‌فرماید: {(مشرکان) جز الله چیزهایی (= بت‌های) ماده را می‌خوانند و (در حقیقت) جز شیطان سرکش را نمی‌خوانند}».[1]

و مشرکان برای خداوند متعال همسر و فرزند قائل بودند ﴿وَجَعَلُواْ لِلَّهِ شُرَكَآءَ ٱلۡجِنَّ وَخَلَقَهُمۡۖ وَخَرَقُواْ لَهُۥ بَنِينَ وَبَنَٰتِۢ بِغَيۡرِ عِلۡمٖۚ سُبۡحَٰنَهُۥ وَتَعَٰلَىٰ عَمَّا يَصِفُونَ ١٠٠ بَدِيعُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۖ أَنَّىٰ يَكُونُ لَهُۥ وَلَدٞ وَلَمۡ تَكُن لَّهُۥ صَٰحِبَةٞۖ وَخَلَقَ كُلَّ شَيۡءٖۖ وَهُوَ بِكُلِّ شَيۡءٍ عَلِيمٞ ١٠١﴾ [الأنعام: ۱۰۰-۱۰۱]

«و (مشرکان) برای الله شریک‌هایی از جن قرار دادند، در حالی‌که (الله) آن‌ها را آفریده است، و از روی نادانی برای الله پسران و دخترانی ساختند، الله منزّه و برتر است از آنچه توصیف می‌کنند(۱۰۰) (او) پدید آورندۀ آسمان‌ها و زمین است، چگونه ممکن است فرزندی داشته باشد؟! در حالی‌که همسری ندارد؟ و همه چیز را آفریده، و او به هر چیز داناست».

۱- تفسیر ابن کثیر، ج ۶ ص ۵۲۴. ناشر: دار طیبة للنشر والتوزیع. چاپ دوم ۱۴۲۰هـ.

و می‌فرماید: ﴿وَقَالُواْ ٱتَّخَذَ ٱلرَّحۡمَٰنُ وَلَدٗا٨٨ لَّقَدۡ جِئۡتُمۡ شَيۡـًٔا إِدّٗا٨٩ تَكَادُ ٱلسَّمَٰوَٰتُ يَتَفَطَّرۡنَ مِنۡهُ وَتَنشَقُّ ٱلۡأَرۡضُ وَتَخِرُّ ٱلۡجِبَالُ هَدًّا٩٠ أَن دَعَوۡاْ لِلرَّحۡمَٰنِ وَلَدٗا٩١﴾ [مريم: ٨٨-٩١]

«و (مشرکان) گفتند: (الله) رحمان فرزندی (برای خود) برگزیده است(۸۸) به راستی چیزی بسیار زشت (و زننده‌ای، در میان) آوردید(۸۹) نزدیک است آسمان‌ها از این (سخن) از هم متلاشی گردد، و زمین شکافته شود، و کوه‌ها درهم شکافته فرو ریزند(۹۰) (از این رو) که برای (الله) رحمان فرزندی ادعا کرده‌اند(۹۱)».

و می‌فرماید: ﴿مَا ٱتَّخَذَ ٱللَّهُ مِن وَلَدٖ وَمَا كَانَ مَعَهُۥ مِنۡ إِلَٰهٍۚ إِذٗا لَّذَهَبَ كُلُّ إِلَٰهِۢ بِمَا خَلَقَ وَلَعَلَا بَعۡضُهُمۡ عَلَىٰ بَعۡضٖۚ سُبۡحَٰنَ ٱللَّهِ عَمَّا يَصِفُونَ٩١﴾ [المؤمنون: ٩١]

«الله هرگز فرزندی بر نگزیده است، و هیچ إله (دیگری) با او نیست، (اگر چنین بود) آنگاه هر إلهی آنچه را که آفریده بود؛ می‌برد، و مسلماً بعضی بر بعضی دیگر برتری می‌جستند، الله منزّه (و پاک) است از آنچه آن‌ها توصیف می‌کنند».

و مشرکان اهل کتاب نیز به همان شکل بودند، خداوند می‌فرماید: ﴿وَقَالَتِ ٱلۡيَهُودُ عُزَيۡرٌ ٱبۡنُ ٱللَّهِ وَقَالَتِ ٱلنَّصَٰرَى ٱلۡمَسِيحُ ٱبۡنُ ٱللَّهِۖ ذَٰلِكَ قَوۡلُهُم بِأَفۡوَٰهِهِمۡۖ يُضَٰهِـُٔونَ قَوۡلَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ مِن قَبۡلُۚ قَٰتَلَهُمُ ٱللَّهُۖ أَنَّىٰ يُؤۡفَكُونَ٣٠﴾ [التوبة: ٣٠]

«و یهود گفتند: عزیر پسر الله است و نصار گفتند: مسیح پسر الله است. این سخنی است که با زبان‌هایشان می‌گویند، مشابهت (و تقلید) می‌کنند سخن کسانی‌که پیش از این کافر بودند، الله آن‌ها را بکشد، چگونه (از حق) منحرف می‌شوند؟!».

و می‌فرماید: ﴿لَّقَدۡ كَفَرَ ٱلَّذِينَ قَالُوٓاْ إِنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلۡمَسِيحُ ٱبۡنُ مَرۡيَمَۚ قُلۡ فَمَن يَمۡلِكُ مِنَ ٱللَّهِ شَيۡـًٔا إِنۡ أَرَادَ أَن يُهۡلِكَ ٱلۡمَسِيحَ ٱبۡنَ مَرۡيَمَ وَأُمَّهُۥ وَمَن فِي ٱلۡأَرۡضِ جَمِيعٗاۗ وَلِلَّهِ مُلۡكُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ وَمَا بَيۡنَهُمَاۚ يَخۡلُقُ مَا يَشَآءُۚ وَٱللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ قَدِيرٞ١٧﴾ [المائدة: ١٧]

«کسانی‌که گفتند: خدا، همان مسیح پسر مریم است یقیناً کافر شدند بگو: اگر الله بخواهد مسیح پسر مریم و مادرش و همهٔ کسانی را که روی زمین هستند؛ هلاک کند، چه کسی قدرت بر جلوگیری دارد؟ فرمانروایی آسمان‌ها و زمین و آنچه میان آن دو است از آن الله است، هر چه بخواهد می‌آفریند و الله بر هر چیز تواناست».

از این آیات روشن می‌گردد که مشرکان در شرکی آشکار واقع شده بودند و این شرکشان در همۀ اقسام توحید بود و برای بت‌هایشان صفات الوهیت و ربوبیت قائل بودند. امّا شگفت‌انگیز این است که علمای دعوت نجد می‌گویند مشرکان به طور عموم مشکلی در توحید ربوبیت نداشته‌اند و الله را در ربوبیتش یکتا و منفرد می‌داشتند! و این بدون شک ادعایی باطل و افترا و دروغ بستن بر مشرکان و بر خداوند است و سخنی بدون دلیل و مخالف با واقعیت می‌باشد. علمای دعوت نجد چنین گمان کرده‌اند که علم به وجود خداوند خالق و رازق به معنای یکتا دانستن خداوند در ربوبیتش است، در حالی که هیچ تلازمی بین این دو وجود ندارد. آن‌ها می‌گویند: که پیامبران برای دعوت قومشان به سوی ربوبیت نیامده‌اند، بلکه فقط برای دعوت به الوهیت آمده‌اند و می‌گویند: شرک مشرکان زمان پیامبر ﷺ تنها در گرفتن وسائط و شفعاء بوده است؛ بدون اینکه اعتقاد به ربوبیت بت‌هایشان داشته باشند یا اینکه بعضی از خصائص ربوبیت را برای بت‌هایشان قائل باشند. و می‌گویند: مادام که مشرکان توحید ربوبیت داشته‌اند و شرک مشرکان تنها در عبادت غیر خدا بوده است و عبادت غیر خدا هم، بدون شرک‌ورزی در ربوبیت رخ داده است، لذا نتیجه گرفته‌اند که: مسلمانانی که مخالف آنان هستند نیز به همانند مشرکان قریش دچار شرک شده‌اند! برای اینکه آن‌ها نیز همانند مشرکان، واسطه و شفاعت‌خواهی از غایب یا مرده می‌کنند! و می‌گویند واسطه گرفتن و درخواست شفاعت از غایب یا مرده، شرک بوده و همان شرک مشرکان قریش است!

و اشتباه علمای دعوت نجد از آنجا نشأت می‌گیرد که مشرکانِ عرب را موحّد در ربوبیت می‌پندارند و شرک آن‌ها را تنها در انجام اعمالی مانند نذر و ذبح و... برای بت‌ها بدون اعتقاد به خصائص ربوبیت برای آن بت‌ها، می‌پندارند. یعنی معتقد اند که عبادت رخ می‌دهد بدون اینکه لازم باشد برای کسی که عبادت انجام شده است خصائص ربوبیت قائل بود؛ به عبارتی دیگر بعضی اعمال را ذاتاً عبادت می‌دانند؛ حال آنکه عبادت برای غیر الله رخ نمی‌دهد مگر در این صورت که چیزی از خصائص الهیت و ربوبیت برای آن غیر الله، قرار داده شود.

شیخ محمد بن عبد الوهاب می‌گوید: «وتحققت أن رسول الله – صلى الله عليه وسلم – قاتلهم ليكون الدعاء كله لله، والنذر كله لله، والاستغاثة كلها بالله، وجميع أنواع العبادات كلها لله. وعرفت أن إقرارهم بتوحيد الربوبية لم يدخلهم في الإسلام، وأن قصدهم الملائكة، والأنبياء، والأولياء، يريدون شفاعتهم والتقرب إلى الله بذلك هو الذي أحل دماءهم وأموالهم».

ترجمه: «رسول الله ﷺ با مشرکان جنگید تا دعا همگی برای الله باشد و نذر همگی برای الله باشد و استغاثه همگی برای الله باشد و جمیع انواع عبادات همگی برای الله باشد. و دانستی که اقرار مشرکان به توحید ربوبیت آنان را وارد اسلام نکرد و اینکه قصد ملائکه و انبیا و اولیا را می‌کردند و از آنان شفاعت و تقرب به سوی الله می‌خواستند، همان چیزی بود که خون و مالشان را حلال ساخته بود».[1]

این، فهم شیخ محمد بن عبدالوهاب از شرک مشرکان است، اینکه مشرکان زمان پیامبر ﷺ توحید ربوبیت داشتند، و تنها به این خاطر مشرک بودند که بعضی اعمال مانند ذبح و نذر را برای غیر الله انجام می‌دادند و این اعمال را ذاتاً عبادت می‌داند و معتقد است که مشرکان از ملائکه و انبیاء و اولیاء، فقط شفاعت می‌خواستند. امّا بیان نمی‌کند که آنها به چه نوع شفاعتی معتقد بودند! و نمی‌داند که مشرکان بخاطر اعتقاد به نفوذ مشیت و شفاعت نافذ إله‌هایشان بود که آنها را عبادت می‌کردند و نمی‌داند که مشرکان آن اعمال و اقوالی که بوسیلۀ انجام‌دادن آن، عبادت انجام می‌دادند را به نیّت عبادت آنان انجام می‌دادند، نه اینکه آن اعمال و اقوال ذاتاً عبادت باشد. امّا چون گمان کرده است که مشرکان توحید ربوبیت دارند و آن اعمال هم ذاتاً عبادت هستند، پس فقط بخاطر انجام این اعمال بود که پیامبر ﷺ خون و مال آنان را حلال کرد!

۱- کشف الشبهات، ص ۷.

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَقُلِ ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ ٱلَّذِي لَمۡ يَتَّخِذۡ وَلَدٗا وَلَمۡ يَكُن لَّهُۥ شَرِيكٞ فِي ٱلۡمُلۡكِ وَلَمۡ يَكُن لَّهُۥ وَلِيّٞ مِّنَ ٱلذُّلِّۖ وَكَبِّرۡهُ تَكۡبِيرَۢا ١١١﴾ [الإسراء: ١١١]

«و بگو: ستایش برای الله است که فرزندی (برای خود) بر نگزیده و او را در فرمانروایی هیچ شریکی نیست، و بخاطر ناتوانی (و ذلت حامی و) سرپرستی برای او نیست، و او را به شایستگی بزرگ بشمار».

در این آیه سه مورد از عقاید مشرکان دربارۀ الله را نفی می‌کند ۱- ادعای داشتن فرزند برای الله ۲- ادعای داشتن شریک در ملک و فرمانروایی برای الله ۳- ادعای داشتن ولی و حامی برای الله بخاطر ناتوانی‌اش، که همۀ اینها شرک در ربوبیت خداوند می‌باشد.

در این کتاب به رد دیدگاه و برداشت محمد بن عبد الوهاب و دیگر علمای دعوت نجد رحمهم الله، در اینکه می‌گویند مشرکان توحید ربوبیت داشته‌اند، می‌پردازیم.

فصل دوم: قول کسی بر قرآن و سنّت مقدم نمی‌باشد

منبع اصلی شریعت، قرآن و سنّت است و دیگر مصادر تشریع مانند اجماع و قیاس و استحصان و استصحاب و ... تنها کاشف ادلهٔ شریعت هستند نه خود ادلهٔ شریعت. و خداوند متعال می‌فرماید: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَطِيعُواْ ٱللَّهَ وَأَطِيعُواْ ٱلرَّسُولَ وَأُوْلِي ٱلۡأَمۡرِ مِنكُمۡۖ فَإِن تَنَٰزَعۡتُمۡ فِي شَيۡءٖ فَرُدُّوهُ إِلَى ٱللَّهِ وَٱلرَّسُولِ إِن كُنتُمۡ تُؤۡمِنُونَ بِٱللَّهِ وَٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِۚ ذَٰلِكَ خَيۡرٞ وَأَحۡسَنُ تَأۡوِيلًا٥٩﴾ [النساء: ۵۹]

«ای کسانی‌که ایمان آورده‌اید! اطاعت کنید الله را، و اطاعت کنید پیامبر، و صاحبان امر تان را، و اگر در چیزی اختلاف کردید، آن را به الله و پیامبر باز گردانید؛ اگر به الله و روز قیامت ایمان دارید، این بهتر و خوش فرجام‌تر است».

در این آیه خداوند متعال فرموده است که در هنگام اختلاف، صاحبان امر (علما و امرا) مرجع نیستند بلکه صاحبان امر نیز باید به قرآن و سنّت مراجعه کنند و می‌فرماید: ﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤۡمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيۡنَهُمۡ ثُمَّ لَا يَجِدُواْ فِيٓ أَنفُسِهِمۡ حَرَجٗا مِّمَّا قَضَيۡتَ وَيُسَلِّمُواْ تَسۡلِيمٗا٦٥﴾ [النساء: ٦٥]

«نه، سوگند به پروردگارت که آن‌ها ایمان نمی‌آورند، مگر اینکه در اختلافات خویش تو را داور قرار دهند، و سپس از داوری تو، در دل خود احساس ناراحتی نکنند و کاملاً تسلیم باشند».

اگر کسی داوری را به جای الله و رسولش نزد کسی دیگر ببرد تا به حکمی بر خلاف حکم الله و رسولش برایش حکم کند، چنین کسی ایمان نیاورده است.

و علما با همهٔ مکانت و احترامی که دارند، قولشان فی الذاته صحیح نمی‌باشد بلکه با دلالت دلیل شرعی بر قولشان است که قولشان صحیح و قابل قبول می‌باشد. به عبارتی دیگر قول عالم حجّت نیست و برای اقوال علما دلیل آورده می‌شود نه اینکه اقوال علما را به عنوان دلیل آورد.

ابن قیم رحمه الله می‌گوید: «أَنَّ أَقْوَالَ الْعُلَمَاءِ وَآرَاءَهُمْ لَا تَنْضَبِطُ وَلَا تَنْحَصِرُ، وَلَمْ تُضْمَنْ لَهَا الْعِصْمَةُ إلَّا إذَا اتَّفَقُوا وَلَمْ يَخْتَلِفُوا؛ فَلَا يَكُونُ اتِّفَاقُهُمْ إلَّا حَقًّا، وَمِنْ الْمُحَالِ أَنْ يُحِيلَنَا اللهُ وَرَسُولُهُ عَلَى مَا لَا يَنْضَبِطُ وَلَا يَنْحَصِرُ».

ترجمه: «اقوال و آراء علما دارای نظمی خاص نیست و محدود و منحصر نمی‌گردد و معصوم از خطا نمی‌باشند، مگر اینکه همگی متفق شوند و اختلافی نداشته باشند که در این حالت اتفاقشان حق می‌باشد. و محال است که الله و رسولش ما را حواله به چیزی کنند که منضبط و منحصر نمی‌گردد».[1]

و رحمه الله می‌گوید: «فَعَلَى الْمُسْلِمِ أَنْ يَتَّبِعَ هَدْيَ النَّبِيِّ - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - فِي قَبُولِ الْحَقِّ مِمَّنْ جَاءَ بِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَعَدُوٍّ وَحَبِيبٍ وَبَغِيضٍ وَبَرٍّ وَفَاجِرٍ، وَيَرُدُّ الْبَاطِلَ عَلَى مَنْ قَالَهُ كَائِنًا مَنْ كَانَ، قَالَ عَبْدُ اللهِ بْنُ صَالِحٍ: ثنا اللَّيْثُ بْنُ سَعْدٍ عَنْ ابْنِ عَجْلَانَ عَنْ ابْنِ شِهَابٍ أَنَّ مُعَاذَ بْنَ جَبَلٍ كَانَ يَقُولُ فِي مَجْلِسِهِ كُلَّ يَوْمٍ قَلَّمَا يُخْطِئُهُ أَنْ يَقُولَ ذَلِكَ: اللهُ حَكَمٌ قِسْطٌ، هَلَكَ الْمُرْتَابُونَ، إنَّ وَرَاءَكُمْ فِتَنًا يَكْثُرُ فِيهَا الْمَالُ، وَيُفْتَحُ فِيهَا الْقُرْآنُ، حَتَّى يَقْرَأَهُ الْمُؤْمِنُ وَالْمُنَافِقُ وَالْمَرْأَةُ وَالصَّبِيُّ وَالْأَسْوَدُ وَالْأَحْمَرُ، فَيُوشِكُ أَحَدُهُمْ أَنْ يَقُولَ: قَرَأْت الْقُرْآنَ فَمَا أَظُنُّ أَنْ يَتْبَعُونِي حَتَّى أَبْتَدِعَ لَهُمْ غَيْرَهُ، فَإِيَّاكُمْ وَمَا ابْتَدَعَ، فَإِنَّ كُلَّ بِدْعَةٍ ضَلَالَةٌ، وَإِيَّاكُمْ وَزَيْغَةَ الْحَكِيمِ؛ فَإِنَّ الشَّيْطَانَ قَدْ يَتَكَلَّمُ عَلَى لِسَانِ الْحَكِيمِ بِكَلِمَةِ الضَّلَالَةِ، وَإِنَّ الْمُنَافِقَ قَدْ يَقُولُ كَلِمَةَ الْحَقِّ، فَتَلَقَّوْا الْحَقَّ عَنْ مَنْ جَاءَ بِهِ، فَإِنَّ عَلَى الْحَقِّ نُورًا، قَالُوا: وَكَيْف زَيْغَةُ الْحَكِيمِ؟ قَالَ: هِيَ الْكَلِمَةُ تَرُوعُكُمْ وَتُنْكِرُونَهَا وَتَقُولُونَ مَا هَذَا، فَاحْذَرُوا زَيْغَتَهُ».

ترجمه: «مسلمان باید از هدایت پیامبر ﷺ در قبول‌کردن حق از هر کسی که آن را بیاورد تبعیت کند، چه دوست باشد چه دشمن، و چه نیکوکار باشد چه بدکار، و باطل را بر کسی که می‌گویدش رد کند حال هرکسی که می‌خواهد باشد. عبد الله بن صالح از

۱- إعلام الموقعين، ج ۲ ص ۱۶۲. چاپ دار الکتب العلمية - بيروت.

اللیث بن سعد از ابن عجلال از ابن شهاب از معاذ بن جبل ﷛ روایت کرده که او در مجلسش هر روز می‌گفت، و خیلی کم رخ می‌داد که این را نگوید، می‌گفت: الله حکیم و عادل است، شک کنندگان هلاک شدند، بی‌گمان بعد از شما فتنه‌هایی می‌آید که در آن مال زیاد می‌شود و قرآن در آن باز می‌شود تا اینکه مومن و منافق و زن و کودک و سیاه پوست و سرخ پوست آن را می‌خوانند و نزدیک است که یکی از آنان بگوید که قرآن را خواندم و گمان نمی‌کنم که از من پیروی کنند تا اینکه چیزی غیر از آن را برایشان ابداع نمایم. پس، از آنچه که بدعت می‌گذارد برحذر باشید برای اینکه هر بدعتی گمراهیست. و از انحراف حکیم برحذر باشید چراکه گاه شیطان بر زبان حکیم سخنی گمراهانه می‌گوید. و گاه منافق سخن حقی می‌گوید، پس حق را از هرکسی که آن را بیاورد بگیرید، چراکه بر حق نوری وجود دارد. گفتند: انحراف حکیم چگونه است؟ گفت: سخنی است که شما را به شگفت می‌اندازد و آن را انکار می‌ورزید و می‌گویید این دیگر چه سخنیست؟ پس از انحرافش برحذر باشید».[1]

همچنین رحمه الله می‌گوید: «أَنَّ الْقَوْلَ لَا يَصِحُّ لِفَضْلِ قَائِلِهِ، وَإِنَّمَا يَصِحُّ بِدَلَالَةِ الدَّلِيلِ عَلَيْهِ».

ترجمه: «سخن بخاطر فضیلت گوینده‌اش صحیح نمی‌شود بلکه همانا با دلالت دلیل بر آن سخن است که صحیح می‌شود».[2]

و رحمه الله می‌گوید: «لَا تَصِحُّ لَكَ دَرَجَةُ التَّوَاضُعِ حَتَّى تَقْبَلَ الْحَقَّ مِمَّنْ تُحِبُّ وَمِمَّنْ تُبْغِضُ فَتَقْبَلُهُ مِنْ عَدُوِّكَ كَمَا تَقْبَلُهُ مِنْ وَلِيِّكَ. وَإِذَا لَمْ تَرُدَّ عَلَيْهِ حَقَّهُ، فَكَيْفَ تَمْنَعُهُ حقًّا لَهُ قِبَلَكَ؟ بَلْ حَقِيقَةُ التَّوَاضُعِ أَنَّهُ إِذَا جَاءَكَ قَبِلْتَهُ مِنْهُ. وَإِذَا كَانَ لَهُ عَلَيْكَ حَقٌّ أَدَّيْتَهُ إِلَيْهِ. فَلَا تَمْنَعُكَ عَدَاوَتُهُ مِنْ قَبُولِ حَقِّهِ، وَلَا مِنْ إِيتَائِهِ إِيَّاهُ».

۱- إعلام الموقعين، ج ۱ ص ۸۲.

۲- إعلام الموقعين، ج ۲ ص ۱۳۸.

ترجمه: «به درجه تواضع نمی‌رسی تا اینکه حق را از کسی که دوستش داری و از کسی که بدت می‌آید قبول کنی، پس حق را از دشمنت قبول می‌کنی همانطور که از دوستت قبول می‌کنی. و اگر از قبول کردن حقی که در نزد اوست خودداری نکردی پس چگونه حقی که برای اوست را از او منع می‌کنی؟ بلکه حقیقت تواضع این است که اگر نزد تو آمد، حق را از او قبول کنی و اگر حق او بر گردن تو بود حقش را به او بدهی. پس دشمنی‌اش تو را نه از قبول حقی که در نزد اوست باز دارد و نه از دادن حقش به او باز دارد».[1]

و رحمه الله می‌گوید: (وَأَنَّ الْعَالِمَ قَدْ يَزِلُّ وَلَا بُدَّ؛ إِذْ لَيْسَ بِمَعْصُومٍ، فَلَا يَجُوزُ قَبُولُ كُلِّ مَا يَقُولُهُ، وَيُنَزَّلُ قَوْلُهُ مَنْزِلَةِ قَوْلِ الْمَعْصُومِ؛ فَهَذَا الَّذِي ذَمَّهُ كُلُّ عَالِمٍ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ، وَحَرَّمُوهُ، وَذَمُّوا أَهْلَهُ وَهُوَ أَصْلُ بَلَاءِ الْمُقَلِّدِينَ وَفِتْنَتِهِمْ، فَإِنَّهُمْ يُقَلِّدُونَ الْعَالِمَ فِيمَا زَلَّ فِيهِ وَفِيمَا لَمْ يَزِلَّ فِيهِ، وَلَيْسَ لَهُمْ تَمْيِيزٌ بَيْنَ ذَلِكَ، فَيَأْخُذُونَ الدِّينَ بِالْخَطَأِ - وَلَا بُدَّ - فَيَحِلُّونَ مَا حَرَّمَ اللهُ وَيُحَرِّمُونَ مَا أَحَلَّ اللهُ وَيُشَرِّعُونَ مَا لَمْ يُشَرِّعْ، وَلَا بُدَّ لَهُمْ مِنْ ذَلِكَ إِذْ كَانَتْ الْعِصْمَةُ مُنْتَفِيَةً عَمَّنْ قَلَّدُوهُ، وَالْخَطَأُ وَاقِعٌ مِنْهُ وَلَا بُدَّ. وَقَدْ ذَكَرَ الْبَيْهَقِيُّ وَغَيْرُهُ مِنْ حَدِيثِ كَثِيرٍ هَذَا عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ مَرْفُوعًا: «اتَّقُوا زَلَّةَ الْعَالِمِ، وَانْتَظِرُوا فَيْئَتَهُ».

وَذُكِرَ مِنْ حَدِيثِ مَسْعُودِ بْنِ سَعْدٍ عَنْ يَزِيدَ بْنِ أَبِي زِيَادٍ عَنْ مُجَاهِدٍ عَنْ ابْنِ عُمَرَ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ -: «أَشَدُّ مَا أَتَخَوَّفُ عَلَى أُمَّتِي ثَلَاثٌ: زَلَّةُ عَالِمٍ، وَجِدَالُ مُنَافِقٍ بِالْقُرْآنِ، وَدُنْيَا تَقْطَعُ أَعْنَاقَكُمْ».

وَمِنْ الْمَعْلُومِ أَنَّ الْمَخُوفَ فِي زَلَّةِ الْعَالِمِ تَقْلِيدُهُ فِيهَا؛ إِذْ لَوْلَا التَّقْلِيدُ لَمْ يَخَفْ مِنْ زَلَّةِ الْعَالِمِ عَلَى غَيْرِهِ.

۱- مدارج السالکین، ج ۲ ص ۳۲۱. ناشر: دار الكتاب العربي - بيروت.

فَإِذَا عَرَفَ آنها زَلَّةً لَمْ يَجُزْ لَهُ أَنْ يَتْبَعَهُ فِيهَا بِاتِّفَاقِ الْمُسْلِمِينَ، فَإِنَّهُ اتِّبَاعٌ لِلْخَطَأِ عَلَى عَمْدٍ، وَمَنْ لَمْ يَعْرِفْ آنها زَلَّةٌ فَهُوَ أَعْذَرُ مِنْهُ، وَكِلَاهُمَا مُفْرِطٌ فِيمَا أُمِرَ بِهِ، وَقَالَ الشَّعْبِيُّ: قَالَ عُمَرُ: يُفْسِدُ الزَّمَانَ ثَلَاثَةٌ: أَئِمَّةٌ مُضِلُّونَ، وَجِدَالُ الْمُنَافِقِ بِالْقُرْآنِ، وَالْقُرْآنُ حَقٌّ، وَزَلَّةُ الْعَالِمِ...

وَذَكَرَ الْبَيْهَقِيُّ مِنْ حَدِيثِ حَمَّادِ بْنِ زَيْدٍ عَنْ الْمُثَنَّى بْنِ سَعِيدٍ عَنْ أَبِي الْعَالِيَةِ قَالَ: قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: وَيْلٌ لِلْأَتْبَاعِ مِنْ عَثَرَاتِ الْعَالِمِ، قِيلَ: وَكَيْفَ ذَاكَ يَا أَبَا الْعَبَّاسِ؟ قَالَ: يَقُولُ الْعَالِمُ مِنْ قِبَلِ رَأْيِهِ، ثُمَّ يَسْمَعُ الْحَدِيثَ عَنْ النَّبِيِّ - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - فَيَدَعُ مَا كَانَ عَلَيْهِ، وَفِي لَفْظٍ: فَيَلْقَى مَنْ هُوَ أَعْلَمُ بِرَسُولِ اللهِ - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - مِنْهُ فَيُخْبِرُهُ فَيَرْجِعُ وَيَقْضِي الْأَتْبَاعُ بِمَا حَكَمَ.

وَقَالَ تَمِيمٌ الدَّارِيِّ: اتَّقُوا زَلَّةَ الْعَالِمِ، فَسَأَلَهُ عُمَرُ: مَا زَلَّةُ الْعَالِمِ؟ قُلْ: يَزِلُّ بِالنَّاسِ فَيُؤْخَذُ بِهِ، فَعَسَى أَنْ يَتُوبَ الْعَالِمُ وَالنَّاسُ يَأْخُذُونَ بِقَوْلِهِ...

قَالَ أَبُو عُمَرَ: وَتُشَبَّهُ زَلَّةُ الْعَالِمِ بِانْكِسَارِ السَّفِينَةِ؛ لِأَنَّهَا إذَا غَرِقَتْ غَرِقَ مَعَهَا خَلْقٌ كَثِيرٌ.

قَالَ أَبُو عُمَرَ: وَإِذَا صَحَّ وَثَبَتَ أَنَّ الْعَالِمَ يَزِلُّ وَيُخْطِئُ لَمْ يَجُزْ لِأَحَدٍ أَنْ يُفْتِيَ وَيَدِينَ بِقَوْلٍ لَا يَعْرِفُ وَجْهَهُ....

وَقَالَ ابْنُ مَسْعُودٍ: لَا يُقَلِّدْنَ أَحَدُكُمْ دِينَهُ رَجُلًا إنْ آمَنَ آمَنَ وَإِنْ كَفَرَ كَفَرَ، فَإِنَّهُ لَا أُسْوَةَ فِي الشَّرِّ.

قَالَ أَبُو عُمَرَ: وَقَدْ ثَبَتَ عَنْ النَّبِيِّ - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - أَنَّهُ قَالَ: «يَذْهَبُ الْعُلَمَاءُ، ثُمَّ يَتَّخِذُ النَّاسُ رُءُوسًا جُهَّالًا، يَسْأَلُونَ فَيُفْتُونَ بِغَيْرِ عِلْمٍ، فَيَضِلُّونَ وَيُضِلُّونَ»).[1]

ترجمه: «گاه عالم دچار لغزش می‌شود و گریزی هم از آن نیست برای اینکه معصوم نیست. پس پذیرفتن همهٔ آنچه که می‌گوید جایز نمی‌باشد و نباید سخنش را به منزلهٔ

۱- اعلام الموقعين، ج ۲ صص ۱۳۲-۱۳۵.

سخن معصوم قرار داد. و هر عالمی که بر روی زمین است چنین چیزی را مذمّت کرده و حرام دانسته است و اهل آن را مذمت نموده‌اند. در واقع چنین چیزی اصل بلا و فتنهٔ مقلدان است، برای اینکه آنان از عالم هم در آنچه که دچار لغزش شده و هم در آنچه که دچار لغزش نشده تقلید می‌کنند و تمییزی بین آن ندارند، پس دین را به خطا می‌گیرند و همین‌طور هم می‌شوند. و در نتیجه آنچه که خدا حرام کرده را حلال می‌کنند و آنچه را که خدا حلال کرده حرام می‌کنند و آنچه که تشریع نکرده را تشریع می‌کنند و چنین اتفاقی هم حتما می‌افتد برای اینکه کسی که از او تقلید می‌کند معصوم نیست و حتما دچار خطا می‌شود و گریزی از آن ندارد. و بیهقی و غیر او از کثیر از پدرش از جدش به صورت مرفوع روایت کرده‌اند که فرمود: {از لغزش و خطای عالم بپرهیزید و منتظر برگشتن و رجوعش از آن باشید}.

و از حدیث مسعود بن سعد از یزید بن ابی زیاد از مجاهد از ابن عمر ذکر شده که گفت: رسول الله ﷺ فرمود: {شدیدترین چیزی که از آن بر امتم می‌ترسم سه چیز است: لغزش و خطای عالم، جدل منافق با قرآن و دنیایی که گردن‌هایتان را قطع می‌کند}.

و معلوم است که خوف از لغزش عالم، خوف از تقلید کردن از او در آن لغزش می‌باشد، برای اینکه اگر از او تقلید نمی‌شد پیامبر ﷺ از لغزش عالم بر دیگران نمی‌ترسید.

پس اگر دانسته شد که آن چیز لغزش و خطا است، به اتفاق مسلمانان برایش جایز نیست که از آن پیروی کند؛ چون چنین کاری در واقع پیروی کردن عمدی، از خطا می‌باشد. و اگر کسی نداند که لغزش است پس چنین کسی معذورتر می‌باشد و هردویشان به نسبت آنچه که به آن امر شده است کم کاری کرده‌اند. و شعبی می‌گوید: عمر گفت زمانه را سه نفر فاسد می‌کنند: {امامان گمراه و جدال منافق با قرآن اگرچه قرآن حق است، و لغزش عالم}.

و بیهقی از حدیث حماد بن زید از المثنی بن سعید از ابو العالیه ذکر کرده که گفت: ابن عباس رضی الله عنهما گفت: {وای بر پیروان از لغزش‌های عالِم. گفته شد: چگونه‌ای ابو

العباس؟ گفت: عالِمی با رأی خودش چیزی می‌گوید، سپس حدیثی از پیامبر ﷺ می‌شنود و آنچه که بر آن بود را بخاطر حدیث ترک می‌کند، (و در لفظ دیگر: با کسی که از او بیشتر به رسول خدا ﷺ داناتر است ملاقات می‌کند و به او خبر می‌دهد و از رأیش برمی‌گردد)، امّا پیروانش همچنان به آن حکمی که با رأی خودش داده بود ملتزم هستند}.

و تمیم الداری گفت: {از لغزش عالم بترسید. عمر از او پرسید لغزش عالِم چیست؟ گفت: مردم را به خطا می‌اندازد و مردم از قول او پیروی می‌کنند و چه بسا عالِم از آن لغزشش توبه کند و مردم همچنان به قولش عمل کنند}...

ابو عمر گفت: {لغزش عالم شبیه شکستن کشتی است، برای اینکه اگر عالِم (کشتی) غرق شود همراه او مردم زیادی غرق می‌شوند}.

ابو عمر گفت: {پس مادام که به صحت رسیده و ثابت شده که عالِم دچار لغزش می‌شود و خطا می‌کند پس برای هیچ کسی جایز نیست که به قولی فتوا دهد و با قولی دیانت کند که علّت و وجه آن را نشناسد}...

و ابن مسعود گفت: {یکی از شما از شخصی تقلید نکند که اگر او ایمان آورد ایمان بیاورید و اگر کافر شد کافر شود؛ برای اینکه در بدی، الگو و اسوه‌ای نیست}.

ابو عمر گفت: و از پیامبر ﷺ ثابت شده که فرمود: {علما می‌روند سپس مردم سرانی از جاهلان را به عالِمی می‌گیرند و از آنان سوال می‌کنند و بدون علم فتوا می‌دهند و گمراه می‌شوند و گمراه می‌کنند}».[1] **انتهای کلام**

همچنین ابن قیم رحمه الله می گوید: «وَمَنْ أَحَالَكَ عَلَى غَيْرِ أَخْبَرَنَا وَحَدَّثَنَا فَقَدْ أَحَالَكَ: امّا عَلَى خَيَالِ صُوفِيٍّ، أَوْ قِيَاسِ فَلْسَفِيٍّ. أَوْ رَأْيِ نَفْسِيٍّ. فَلَيْسَ بَعْدَ الْقُرْآنِ وَأَخْبَرَنَا وَحَدَّثَنَا إِلَّا شُبهَاتُ الْمُتَكَلِّمِينَ. وَآرَاءُ الْمُنْحَرِفِينَ، وَخَيَالَاتُ الْمُتَصَوِّفِينَ، وَقِيَاسُ الْمُتَفَلْسِفِينَ. وَمَنْ فَارَقَ

۱- اعلام الموقعین، ج ۲ صص ۱۳۲-۱۳۵، به اختصار.

الدَّلِيلَ، ضَلَّ عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ. وَلَا دَلِيلَ إِلَى اللهِ وَالْجَنَّةِ، سِوَى الْكِتَابِ وَالسُّنَّةِ. وَكُلُّ طَرِيقٍ لَمْ يَصْحَبْهَا دَلِيلُ الْقُرْآنِ وَالسُّنَّةِ فَهِيَ مِنْ طُرُقِ الْجَحِيمِ، وَالشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ».

ترجمه: «و کسی که تو را به چیزی غیر از «به ما خبر داد» و «به ما حدیث گفت» حواله کند، پس تو را یا به خیال صوفیانه یا قیاس فلسفیانه یا رأی شخصی حواله کرده است. پس بعد از قرآن و «به ما خبر داد» و «به ما حدیث گفت»، چیزی وجود ندارد جز شبهات متکلّمین و آرای منحرفین و خیالات متصوّفین و قیاس متفلسفین. و هرکسی از دلیل جدا شود، پس از راه راست گمراه شده است. و دلیلی به سوی الله و بهشتش جز کتاب و سنّت وجود ندارد. و هر طریق و راهی که دلیل قرآن و سنّت با آن نباشد، پس آن راه، از راه‌های دوزخ و شیطان رانده شده است».[1]

و خواه ناخواه چون علما معصوم نیستند پس دچار لغزش و خطا می‌شوند و پیروی کردن از خطای علما جایز نمی‌باشد. امام ذهبی رحمه الله می‌گوید: «وَمَنْ تَتَبَّعَ رُخَصَ الْمَذَاهِبِ، وَزَلاَّتِ الْمُجْتَهِدِيْنَ، فَقَدْ رَقَّ دِيْنُهُ، كَمَا قَالَ الأَوْزَاعِيُّ أَوْ غَيْرُهُ: مَنْ أَخَذَ بِقَوْلِ الْمَكِّيِّيْنَ فِي الْمُتْعَةِ، وَالكُوْفِيِّيْنَ فِي النَّبِيذِ، وَالْمَدَنِيِّيْنَ فِي الغِنَاءِ، وَالشَّامِيِّيْنَ فِي عِصْمَةِ الخُلَفَاءِ، فَقَدْ جَمَعَ الشَّرَّ».

ترجمه: «کسی که از رخصت‌های مذاهب و لغزش‌های مجتهدان پیروی کند دینش را نازک و ضعیف و رقیق کرده است، چنانکه اوزاعی یا غیر او گفته است: کسی که دربارهٔ متعه قول اهل مکه را بگیرد و دربارهٔ نبیذ قول کوفیان را و دربارهٔ غناء قول اهل مدینه را و دربارهٔ عصمت خلفا قول اهل شام را بگیرد، پس شر و بدی را در خود جمع کرده است».[2]

و امام بربهاری رحمه الله می‌گوید: عبد الله بن المبارک می‌گوید: «لا تأخذوا عن أهل الكوفة في الرفض [شيئا]، ولا عن أهل الشام في السيف [شيئا] ولا عن أهل البصرة في القدر

۱- مدارج السالكين بين منازل إياك نعبد وإياك نستعين، ج ۲ ص ۴۳۹.

۲- سير أعلام النبلاء ج ۸ ص ۹۰. ناشر: موسسه الرساله.

[شيئا]، ولا عن أهل خراسان في الإرجاء [شيئا]، ولا عن أهل مكة في الصرف، ولا عن أهل المدينة في الغناء، لا تأخذوا عنهم في هذه الأشياء شيئا».

ترجمه: «از اهل کوفه دربارۀ رفض، و از اهل شام دربارۀ شمشیر و از اهل بصره دربارۀ قدر و از اهل خراسان دربارۀ ارجاء و از اهل مکه دربارۀ صرف [نوعی مالیات ستاندن] و از اهل مدینه دربارۀ غناء [نوعی آواز] چیزی در این موارد نگیرید».[1]

در واقع کسی که رخصت‌های مذاهب و لغزش‌های علما را جمع کند و از مجموع آن‌ها مذهبی برای خود بسازد به راستی که دینش را در معرض خطر قرار داده است و نزدیک است که شبیه زنادقه شده باشد چنانکه الزرکشی رحمه الله از قاضی مالکی اسماعیل بن اسحاق الأزدی رحمه الله حکایت کرده که گفت: «دَخَلْت عَلَى الْمُعْتَضِدِ فَدَفَعَ إلَيَّ كِتَابًا نَظَرْت فِيهِ وَقَدْ جَمَعَ فِيهِ الرُّخَصَ مِنْ زَلَلِ الْعُلَمَاءِ وَمَا احْتَجَّ بِهِ كُلٌّ مِنْهُمْ، فَقُلْت: مُصَنِّفُ هَذَا زِنْدِيقٌ، فَقَالَ: لَمْ تَصِحَّ هَذِهِ الْأَحَادِيثُ؟ قُلْت: الْأَحَادِيثُ عَلَى مَا رَوَيْت وَلَكِنْ مَنْ أَبَاحَ الْمُسْكِرَ لَمْ يُبِحْ الْمُتْعَةَ، وَمَنْ أَبَاحَ الْمُتْعَةَ لَمْ يُبِحْ الْمُسْكِرَ، وَمَا مِنْ عَالِمٍ إلَّا وَلَهُ زَلَّةٌ، وَمَنْ جَمَعَ زَلَلَ الْعُلَمَاءِ ثُمَّ أَخَذَ بِهَا ذَهَبَ دِينُهُ، فَأَمَرَ الْمُعْتَضِدُ بِإِحْرَاقِ ذَلِكَ الْكِتَابِ».

ترجمه: «بر المعتضد (یکی از خلفای عباسی) وارد شدم و کتابی به من داد و به آن نگاه کردم و در آن کتاب رخصت‌هایی از لغزش‌های علما و دلایلی که به آن احتجاج شده بود، جمع شده بود. گفتم: نویسندۀ این کتاب زندیق است. گفت: این احادیث صحیح نیست؟ گفتم: احادیث بر طبق آنچه که روایت شده است می‌باشد، منتها آن عالمی که مسکر (نبیذ) را حلال دانسته، که متعه (ازدواج موقت) را حلال ندانسته است. و کسی که متعه را مباح دانسته که مسکر را مباح ندانسته است. و هیچ عالمی نیست

۱- شرح السنه امام بربهاری، شماره ۱۳۲.

مگر اینکه لغزش‌هایی دارد و کسی که لغزش‌های علما را جمع کند سپس به آنان عمل کند دینش از دست می‌رود. اینجا بود که المعتضد دستور به سوزاندن آن کتاب داد».[۱]

ابن مفلح حنبلی رحمه الله (۷۶۳ هـ) به نقل از کتاب السر المکتوم ابن الجوزی، می‌گوید: «وَقَدْ قَالَ رَجُلٌ لِعَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَتَظُنُّ أَنَّا نَظُنُّ أَنَّ طَلْحَةَ وَالزُّبَيْرَ عَلَى الْخَطَإِ وَأَنْتَ عَلَى الصَّوَابِ ؟ فَقَالَ: إنَّهُ مَلْبُوسٌ عَلَيْك، اعْرَفْ الْحَقَّ تَعْرِفْ أَهْلَهُ .

وَقَالَ رَجُلٌ لِلْإِمَامِ أَحْمَدَ بْنِ حَنْبَلٍ رَحِمَهُ اللهُ: إنَّ ابْنَ الْمُبَارَكِ قَالَ كَذَا، فَقَالَ: إنَّ ابْنَ الْمُبَارَكِ لَمْ يَنْزِلْ مِنْ السَّمَاءِ».

ترجمه: «مردی به علی علیه السلام گفت: آیا گمان می‌کنی که ما گمان می‌کنیم که طلحه و زبیر بر خطا هستند و تو بر صواب؟ علی گفت: این موضوع بر تو پوشیده شده است، شما حق را بشناس، اهلش را خواهی شناخت. و مردی به امام احمد بن حنبل رحمه الله گفت: ابن المبارک چنان می‌گوید. امام احمد گفت: ابن المبارک که از آسمان نازل نشده است».[۲]

و امام ابن تیمیه رحمه الله دربارۀ لغزش عالم می‌گوید: «فَإِنَّ اللهَ سُبْحَانَهُ كَمَا غَفَرَ لِلْمُجْتَهِدِ إذَا أَخْطَأَ غَفَرَ لِلْجَاهِلِ إذَا أَخْطَأَ وَلَمْ يُمْكِنْهُ التَّعَلُّمُ بَلْ الْمَفْسَدَةُ الَّتِي تَحْصُلُ بِفِعْلِ وَاحِدٍ مِنْ الْعَامَّةِ مُحَرَّمًا لَمْ يَعْلَمْ تَحْرِيمَهُ وَلَمْ يُمْكِنْهُ مَعْرِفَةُ تَحْرِيمِهِ؛ أَقَلُّ بِكَثِيرِ مِنْ الْمَفْسَدَةِ الَّتِي تَنْشَأُ مِنْ إحْلَالِ بَعْضِ الْأَئِمَّةِ لِمَا قَدْ حَرَّمَهُ الشَّارِعُ وَهُوَ لَمْ يَعْلَمْ تَحْرِيمَهُ وَلَمْ يُمْكِنْهُ مَعْرِفَةُ تَحْرِيمِهِ. وَلِهَذَا قِيلَ: احْذَرُوا زَلَّةَ الْعَالِمِ فَإِنَّهُ إذَا زَلَّ زَلَّ بِزَلَّتِهِ عَالَمٌ. قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا وَيْلٌ لِلْعَالِمِ مِنْ الْأَتْبَاعِ».

۱- الزرکشی (۷۹۴ هـ)، البحر المحیط في أصول الفقه، ج ۸ ص ۳۸۳.

۲- الفروع لابن مفلح؛ ج ۱۲ صص ۲۱۴-۲۱۵.

ترجمه: «خداوند سبحان همانطور که وقتی مجتهد خطا می‌کند او را می‌بخشد اگر جاهل هم خطا کند و نتوانسته باشد که یاد بگیرد، او را می‌بخشد. بلکه مفسده‌ای که با انجام حرامی توسط یکی از عامه حاصل می‌شود که نمی‌دانسته حرام است، و نتوانسته تحریم آن را بداند، بسیار کمتر از مفسده‌ای است که بوسیلهٔ بعضی از علما حاصل می‌شود به این شکل که آنچه که شارع حرام کرده است را حلال می‌کند و ندانسته که حرام است و نتوانسته که متوجه حرام بودنش شود. و برای همین گفته شده که از لغزش عالِم بر حذر باشید برای اینکه اگر او بلغزد با لغزش او عالَمی می‌لغزد. ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: وای بر عالَم نسبت به پیروانش».[۱]

پس باید دین و قول حق را تبعیت نمود و مهم نیست که گوینده‌اش چه کسی باشد و سخن اشتباه و لغزش و خطا را باید رد نمود و مهم نیست که گوینده‌اش چه کسی باشد و اگر با سخن و اقوال علما به همانند نصوص وحی معامله شود به طوری که در راست و اشتباه از سخنشان تقلید شود، این خطری بر دین شخص خواهد بود چراکه تعصّب او بر تبعیت از حق نبوده بلکه تعصبش بر شخصیت‌ها بوده است. و خداوند متعال در مذمّت اهل کتاب گفته است: ﴿ٱتَّخَذُوٓاْ أَحۡبَارَهُمۡ وَرُهۡبَٰنَهُمۡ أَرۡبَابٗا مِّن دُونِ ٱللَّهِ﴾ [التوبة: ۳۱]

«(آن‌ها) دانشمندان و رهبان خویش، اربابی بجای الله گرفتند».

و می‌فرماید: ﴿وَقَالُواْ رَبَّنَآ إِنَّآ أَطَعۡنَا سَادَتَنَا وَكُبَرَآءَنَا فَأَضَلُّونَا ٱلسَّبِيلَا۠ ٦٧﴾ [الأحزاب: ٦٧]

«و گفتند: پروردگارا! ما از سروران و بزرگان خود اطاعت کردیم، پس ما را از راه به در بردند (و گمراه کردند)».

و نگاه عصمت آمیز به اقوال علما و دعوت کردن به یک عالم معین به طوری که هنگام منازعه به سوی اقوال او ارجاع داده شود، مخالف با شریعت رب العالمین است و بلکه هرکسی شخصی یا قولی را معین کند و مردم را به سمت آن دعوت کند و مخالفش را تبدیع کند، این کارش جزو زلات و لغزش‌هایش محسوب می‌شود، چنانکه شیخ الاسلام

۱- مجموع الفتاوی، ج ۲۰ ص ۲۷۴.

رحمه الله می‌گوید: «وَلَيْسَ لِأَحَدٍ أَنْ يُنَصِّبَ لِلْأُمَّةِ شَخْصًا يَدْعُو إِلَى طَرِيقَتِهِ وَيُوَالِي وَيُعَادِي عَلَيْهَا غَيْرَ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَلَا يُنَصِّبَ لَهُمْ كَلَامًا يُوَالِي عَلَيْهِ وَيُعَادِي غَيْرَ كَلَامِ اللهِ وَرَسُولِهِ وَمَا اجْتَمَعَتْ عَلَيْهِ الْأُمَّةُ بَلْ هَذَا مِنْ فِعْلِ أَهْلِ الْبِدَعِ الَّذِينَ يُنَصِّبُونَ لَهُمْ شَخْصًا أَوْ كَلَامًا يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْأُمَّةِ يُوَالُونَ بِهِ عَلَى ذَلِكَ الْكَلَامِ أَوْ تِلْكَ النِّسْبَةِ وَيُعَادُونَ. وَالْخَوَارِجُ إِنَّمَا تَأَوَّلُوا آيَاتٍ مِنْ الْقُرْآنِ عَلَى مَا اعْتَقَدُوهُ وَجَعَلُوا مَنْ خَالَفَ ذَلِكَ كَافِرًا؛ لِاعْتِقَادِهِمْ أَنَّهُ خَالَفَ الْقُرْآنَ فَمَنْ ابْتَدَعَ أَقْوَالًا لَيْسَ لَهَا أَصْلٌ فِي الْقُرْآنِ وَجَعَلَ مَنْ خَالَفَهَا كَافِرًا كَانَ قَوْلُهُ شَرًّا مِنْ قَوْلِ الْخَوَارِجِ».

ترجمه: «کسی حق ندارد که جز پیامبر ﷺ شخصی را برای امّت قرار دهد و به سوی طریقهٔ او دعوت کند و بر سر آن دوستی و دشمنی کند. و کسی حق ندارد که برای امّت غیر از کلام الله و رسولش و آنچه که امّت بر آن اجماع دارد، کلامی را قرار دهد که بر سر آن دوستی و دشمنی نماید. زیرا چنین کاری از کارهای اهل بدعت است که شخصی یا کلامی را برای امّت قرار می‌دهند و به وسیلهٔ آن امّت را از هم جدا می‌نمایند و بر سر آن کلام یا آن نسبت، دوستی یا دشمنی می‌کنند. و خوارج آیاتی از قرآن را در جهت اعتقاداتشان تأویل کردند و کسی که با آن‌ها مخالفت کند را کافر قرار دادند به این گمان که او با قرآن مخالفت کرده است! پس کسی که اقوالی را بدعت گذارد که اصلی در قرآن ندارد و کسی که با آن اقوال مخالفت کند را کافر قرار دهد، سخن او از سخن خوارج بد تر می‌باشد».[1]

و همهٔ علمای مذاهب آنچه که تقریر می‌کنند و اجتهاد می‌کنند را برگرفته از الله و رسولش می‌دانند گرچه با هم تفاوت‌هایی هم داشته باشند، امّا کسی که اجتهاد خود را عین صواب بداند و کسی با اجتهاد او مخالفت کند را مانند کسی بداند که با الله و رسولش مخالفت کرده است و کسی که به خلاف مذهب او حکم کند را مانند کسی

۱- مجموع الفتاوی ج ۲۰ ص ۱۶۴.

بشمارد که به غیر ما انزل الله حکم کرده است، دچار تعصّب مذهبی و خطای آشکاری شده است. برای مثال امام بربهاری رحمه الله در کتابش به نام الشرح السنه می‌گوید که هرکس به چیزی بر خلاف آنچه که در این کتاب الشرح السنه آمده است معتقد باشد، پس او همانند این است که هیچ دینی نداشته باشد و کل دین را رد کرده باشد! و بدون شک چنین ادعایی باطل و خطای آشکاری است. ایشان می‌گوید: «فاتق الله، وعليك بالأمر الأول العتيق، وهو ما وصفت لك في هذا الكتاب، فرحم الله عبدا، ورحم والديه قرأ هذا الكتاب، وبثه وعمل به ودعا إليه، واحتج به، فإنه دين الله ودين رسول الله صلى الله عليه وسلم، فإنه من انتحل شيئا خلاف ما في هذا الكتاب، فإنه ليس يدين لله بدين، وقد رده كله».

ترجمه: «پس تقوای خدا پیشه کن و به امر اول و عتیق پایبند باشد و آن را در این کتاب برایت توصیف کردم، پس خداوند رحمت کند و والدینش را رحمت کند که این کتاب را بخواند و آن را منتشر کند و به آن عمل کند و به سوی آن دعوت کند و به آن احتجاج کند چراکه این دین الله و دین رسول الله ﷺ است برای اینکه اگر کسی به چیزی برخلاف این کتاب معتقد باشد پس او به دینی برای خداوند دیانت نکرده است و همه‌اش را رد کرده است».[1]

و در جایی دیگر از کتابش می‌گوید: «فمن أقر بما في هذا الكتاب وآمن به واتخذه إماما، ولم يشك في حرف منه، ولم يجحد حرفا واحدا، فهو صاحب سنة وجماعة، كامل، قد كملت فيه السنة، ومن جحد حرفا مما في هذا الكتاب، أو شك [في حرف منه أو شك فيه] أو وقف فهو صاحب هوى».

ترجمه: «پس کسی که به آنچه که در این کتاب [الشرح السنة] آمده اقرار کند و به آن ایمان آورد و آن را امام خود قرار دهد و در یک حرف از آن هم شک نکند و یک حرف از آن را جحد نکند پس اوست که صاحب سنّت و جماعت است و کامل است و سنّت در

۱- شرح السنة للبربهاري، شماره ۱۰۴.

او کامل شده است، و کسی که حرفی از آنچه که در این کتاب آمده است را جحد کند یا در حرفی از آن شک کند یا در آن شک کند یا توقف کند پس او صاحب هوا است».[۱]

و حتی شیخ عبدالعزیز الراجحی از علمای دعوت نجد، که کتاب شرح السنه امام بربهاری را شرح داده است، در شرح این سخن بربهاری می‌گوید: «وهذا ليس بصحيح، فإن هذه الأوصاف التي ذكرها عن كتابه لا تكون إلا في كتاب الله الذي لا يأتيه الباطل من بين يديه ولا من خلفه.

ومن جحد حرفاً من القرآن أو شك فيه فهذا كافر، امّا ما كتبه البشر فهم يخطئون فيه ويصيبون، والبربهاري رحمه الله مر على أشياء غلط فيها وأخطأ، وأتى بأحاديث ضعيفة، فنحن الآن نشك في الأحاديث الضعيفة التي ذكرها، والأشياء التي وهمها، ومررنا بأشياء بينا أن الصواب فيها خلاف ما أقره رحمه الله.

ولا ينبغي للمصنف أن يقول هذا، ولا أن يلزم الناس بكتابه فإنه لا يلزم إلا بالكتاب والسنة، وفي كتاب المصنف بعض الحروف والجمل والكلمات التي ذكرها خلاف الصواب رحمه الله، لكن الكتاب في الجملة يتماشى مع مذهب أهل السنة والجماعة، فلا ينبغي للمؤلف أن يقول مثل هذا، ويجب على المسلم أن يستدل بكتاب الله وسنة رسوله، امّا أن يلزم الناس بغيرهما فهذا ليس بسديد»

ترجمه: «این حرف درست نمی‌باشد، برای اینکه این اوصافی که دربارۀ کتابش ذکر کرده است جز در کتاب خداوند که هیچ باطلی در آن راه ندارد، موجود نمی‌باشد. و کسی که حرفی از قرآن را جحد کند یا در آن شک کند چنین کسی کافر است امّا آنچه که انسان نوشته است پس انسان در آن ممکن است خطا کند و ممکن است درست بگوید. و بربهاری رحمه الله چیزهایی در کتابش گفته که در آن غلط و خطا کرده است

۱- شرح السنة للبربهاري، شماره ۱۵۳.

و احادیث ضعیفی در کتابش آورده است و ما الآن در آن احادیث ضعیفی که ذکر کرده است شک داریم و نیز دربارۀ چیزهایی که دربارۀشان دچار وهم شده است شک داریم. و چیزهایی گفته که توضیح دادیم که صواب در آن برخلاف آنچه که او رحمه الله مقرر کرده است می‌باشد. و شایسته نیست که نویسنده‌ای چنین چیزی بگوید و مردم را به کتابش ملزم نماید، چون نمی‌توان کسی را جز به کتاب و سنّت ملزم نمود و در کتاب نویسنده بعضی از حروف و جملات و کلماتی هست و ذکر کرده که بر خلاف صواب می‌باشند الله رحمتش کند. لیکن کتاب در کل همراه مذهب اهل سنّت و جماعت حرکت می‌کند. پس برای مولف شایسته نیست که مانند چنین سخنی را بگوید و بر مسلمان واجب است که به کتاب الله و سنّت رسولش استدلال کند، امّا اینکه مردم را به غیر آن دو ملزم کند پس درست نمی‌باشد».[۱]

و مشابه این گونه تعصّب‌های مذهبی گاه گاه در بین بعضی از علمای مذاهب پیدا می‌شود.

شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمه الله می‌گوید: «أَنَّ الْمُتَأَوِّلَ الَّذِي قَصْدُهُ مُتَابَعَةُ الرَّسُولِ لَا يَكْفُرُ، بَلْ وَلَا يَفْسُقُ إِذَا اجْتَهَدَ فَأَخْطَأَ. وَهَذَا مَشْهُورٌ عِنْدَ النَّاسِ فِي الْمَسَائِلِ الْعَمَلِيَّةِ. وَأَمَّا مَسَائِلُ الْعَقَائِدِ فَكَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ كَفَّرَ الْمُخْطِئِينَ فِيهَا.

وَهَذَا الْقَوْلُ لَا يُعْرَفُ عَنْ أَحَدٍ مِنَ الصَّحَابَةِ وَالتَّابِعِينَ لَهُمْ بِإِحْسَانٍ، وَلَا عَنْ أَحَدٍ مِنْ أَئِمَّةِ الْمُسْلِمِينَ، وَإِنَّمَا هُوَ فِي الْأَصْلِ مِنْ أَقْوَالِ أَهْلِ الْبِدَعِ، الَّذِينَ يَبْتَدِعُونَ بِدْعَةً وَيُكَفِّرُونَ مَنْ خَالَفَهُمْ، كَالْخَوَارِجِ وَالْمُعْتَزِلَةِ وَالْجَهْمِيَّةِ، وَوَقَعَ ذَلِكَ فِي كَثِيرٍ مِنْ أَتْبَاعِ الْأَئِمَّةِ، كَبَعْضِ أَصْحَابِ مَالِكٍ وَالشَّافِعِيِّ وَأَحْمَدَ وَغَيْرِهِمْ.

وَقَدْ يَسْلُكُونَ فِي التَّكْفِيرِ ذَلِكَ ; فَمِنْهُمْ مَنْ يُكَفِّرُ أَهْلَ الْبِدَعِ مُطْلَقًا، ثُمَّ يَجْعَلُ كُلَّ مَنْ خَرَجَ عَمَّا هُوَ عَلَيْهِ مِنْ أَهْلِ الْبِدَعِ. وَهَذَا بِعَيْنِهِ قَوْلُ الْخَوَارِجِ وَالْمُعْتَزِلَةِ الْجَهْمِيَّةِ. وَهَذَا الْقَوْلُ أَيْضًا

۱- شرح كتاب السنة للبربهاري - الراجحي، ج ۱۶ ص ۷.

يُوجَدُ فِي طَائِفَةٍ مِنْ أَصْحَابِ الْأَئِمَّةِ الْأَرْبَعَةِ، وَلَيْسَ هُوَ قَوْلُ الْأَئِمَّةِ الْأَرْبَعَةِ وَلَا غَيْرِهِمْ، وَلَيْسَ فِيهِمْ مَنْ كَفَّرَ كُلَّ مُبْتَدِعٍ، بَلِ الْمَنْقُولَاتُ الصَّرِيحَةُ عَنْهُمْ تُنَاقِضُ ذَلِكَ، وَلَكِنْ قَدْ يُنْقَلُ عَنْ أَحَدِهِمْ أَنَّهُ كَفَّرَ مَنْ قَالَ بَعْضَ الْأَقْوَالِ، وَيَكُونُ مَقْصُودُهُ أَنَّ هَذَا الْقَوْلَ كُفْرٌ لِيُحَذَّرَ، وَلَا يَلْزَمُ إِذَا كَانَ الْقَوْلُ كُفْرًا أَنْ يَكَفِّرَ كُلَّ مَنْ قَالَهُ مَعَ الْجَهْلِ وَالتَّأْوِيلِ ; فَإِنَّ ثُبُوتَ الْكُفْرِ فِي حَقِّ الشَّخْصِ الْمُعَيَّنِ، كَثُبُوتِ الْوَعِيدِ فِي الْآخِرَةِ فِي حَقِّهِ، وَذَلِكَ لَهُ شُرُوطٌ وَمَوَانِعُ، كَمَا بَسَطْنَاهُ فِي مَوْضِعِهِ.

وَإِذَا لَمْ يَكُونُوا فِي نَفْسِ الْأَمْرِ كُفَّارًا لَمْ يَكُونُوا مُنَافِقِينَ، فَيَكُونُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ، فَيَسْتَغْفِرُ لَهُمْ وَيَتَرَحَّمُ عَلَيْهِمْ».

ترجمه: «همانا تأویل کننده‌ای که قصد او پیروی کردن پیامبر ﷺ است کافر نمی‌شود، بلکه فاسق هم نمی‌شود هنگامی‌که اجتهاد کند و به خطا رود، و این نزد مردم در مسائل عملی مشهور می‌باشد، و امّا دربارۀ مسائل عقاید که بسیاری از مردم، خطا کنندگان در آن را تکفیر می‌کنند، و چنین قولی از هیچ یک از صحابه و تابعین آنان به احسان و هیچ یک از ائمۀ مسلمانان شناخته نشده است؛ بلکه همانا چنین قولی در اصل از اقوال اهل بدعتی است که بدعتی را ایجاد می‌کنند و کسی که با آنان (در بدعتشان) مخالف کند را تکفیر می‌کنند. همانند خوارج و معتزله و جهمیه. و بسیاری از پیروان ائمه در چنین خطایی افتاده‌اند مانند بعضی از اصحاب مالک و شافعی و احمد و غیر آنان.

و در تکفیر به چنین روشی عمل می‌کنند، پس بعضی از آنان به طور مطلق اهل بدعت را تکفیر می‌کند سپس هرکسی را که از آنچه که خودش بر آن قرار دارد خارج شود از اهل بدعت قرار داده است و این عیناً قول خوارج و معتزله و جهمیه است. و چنین چیزی همچنین نزد طایفه‌ای از اصحاب ائمۀ اربعه نیز یافت می‌شود. و چنین قولی، قول ائمۀ اربعه و غیر آنان نیست و کسی از آنان نیست که همۀ مبتدعین را تکفیر کرده باشد؛ بلکه منقولات صریحی که از آنان نقل شده است که با چنین چیزی تناقض دارد. بلکه از بعضی از آنان نقل شده که گفته‌اند هرکس بعضی از اقوال را بگوید کافر

می‌شود و مقصودش این بوده که این قول کفر است تا از آن برحذر کند و چنین لازم نمی‌آید که اگر قولی کفر بود پس هرکسی که آن را گفت به همراه جهل و تاویلی که دارد، کافر شود. برای اینکه ثبوت کفر در حق شخص معین مانند ثبوت وعید در حق او در آخرت می‌باشد و چنین چیزی شروط و موانعی دارد چنانکه در موضع خودش این موضوع را بسط داده ایم.[۱] و مادامی که آنان (اهل بدعت) در نفس امر کفار نیستند پس منافق هم نیستند. پس از مومنان هستند و برایشان استغفار کرده می‌شود و بر آنان رحمت فرستاده می‌شود».[۲]

و حتی رسول الله ﷺ هم به عصمت خداوند است که معصوم از خطا است و مسالۀ اسیران بدر در این‌باره جای تأمل و تدبر است، چنانکه در صحیح مسلم آمده است که ابن عباس رضي الله عنهما گفت: «فَلَمَّا أَسَرُوا الْأُسَارَى، قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لِأَبِي بَكْرٍ، وَعُمَرَ: «مَا تَرَوْنَ فِي هَؤُلَاءِ الْأُسَارَى؟» فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: يَا نَبِيَّ اللهِ، هُمْ بَنُو الْعَمِّ وَالْعَشِيرَةِ، أَرَى أَنْ تَأْخُذَ مِنْهُمْ فِدْيَةً فَتَكُونُ لَنَا قُوَّةً عَلَى الْكُفَّارِ، فَعَسَى اللهُ أَنْ يَهْدِيَهُمْ لِلْإِسْلَامِ، فَقَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «مَا تَرَى يَا ابْنَ الْخَطَّابِ؟» قُلْتُ: لَا وَاللهِ يَا رَسُولَ اللهِ، مَا أَرَى الَّذِي رَأَى أَبُو بَكْرٍ، وَلَكِنِّي أَرَى أَنْ تُمَكِّنَّا فَنَضْرِبَ أَعْنَاقَهُمْ، فَتُمَكِّنَ عَلِيًّا مِنْ عَقِيلٍ فَيَضْرِبَ عُنُقَهُ، وَتُمَكِّنِّي مِنْ فُلَانٍ نَسِيبًا لِعُمَرَ، فَأَضْرِبَ عُنُقَهُ، فَإِنَّ هَؤُلَاءِ أَئِمَّةُ الْكُفْرِ وَصَنَادِيدُهَا، فَهَوِيَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَا قَالَ أَبُو بَكْرٍ، وَلَمْ يَهْوَ مَا قُلْتُ، فَلَمَّا كَانَ مِنَ الْغَدِ جِئْتُ، فَإِذَا رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَأَبُو بَكْرٍ قَاعِدَيْنِ يَبْكِيَانِ، قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللهِ، أَخْبِرْنِي مِنْ أَيِّ شَيْءٍ تَبْكِي أَنْتَ وَصَاحِبُكَ؟ فَإِنْ وَجَدْتُ بُكَاءً بَكَيْتُ، وَإِنْ لَمْ أَجِدْ بُكَاءً تَبَاكَيْتُ لِبُكَائِكُمَا، فَقَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: " أَبْكِي لِلَّذِي عَرَضَ عَلَيَّ أَصْحَابُكَ مِنْ أَخْذِهِمِ الْفِدَاءَ، لَقَدْ عُرِضَ عَلَيَّ عَذَابُهُمْ أَدْنَى مِنْ هَذِهِ

۱- برای آگاهی از موضع شیخ الاسلام ابن تیمیه دربارۀ تکفیر مطلق و معین، به کتاب من به نام «غلو دروازه انحراف در دین» مراجعه کنید.

۲- منهاج السنة، ج ۵ صص ۲۳۹-۲۴۰.

الشَّجَرَةِ - شَجَرَةٍ قَرِيبَةٍ مِنْ نَبِيِّ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - وَأَنْزَلَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ: {مَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكُونَ لَهُ أَسْرَى حَتَّى يُثْخِنَ فِي الْأَرْضِ} [الأنفال: ٦٧] إِلَى قَوْلِهِ {فَكُلُوا مِمَّا غَنِمْتُمْ حَلَالًا طَيِّبًا} [الأنفال: ٦٩] فَأَحَلَّ اللهُ الْغَنِيمَةَ لَهُمْ».

ترجمه: «زمانی که اسیران را آوردند رسول خدا ﷺ از ابوبکر و عمر پرسید و فرمود: دربارۀ اسیران چه نظری دارید؟ ابوبکر گفت: ای رسول خدا آنان عموزادگان و از اقوام ما هستند، من بهتر می‌بینم که از آنان فدیه بگیرید تا به این وسیله ما بر کافران مسلّط گردیم و شاید خداوند آنان را به دین اسلام هدایت کند. رسول خدا از عمر پرسید، ای ابن الخطاب نظر تو چیست؟ گفت: ای رسول خدا، من با نظر ابوبکر مخالفم، من بهتر می‌بینم که گردن آنان را بزنیم و این کار توسط نزدیکان ما انجام شود. مثلاً اجازه بدهید که علی گردن عقیل [برادرش] را بزند و من گردن آن خویشاوند نزدیک به خودم را بزنم. و این را به این خاطر می‌گویم چون آنان پیشوایان و بزرگان کفر هستند. عمر گفت: رسول خدا رأی ابوبکر را پسندید و رأی من را رد کرد. فردای آن روز که آمدم پیامبر و ابوبکر را دیدم که نشسته بودند و گریه می‌کردند. پرسیدم ای پیامبر خدا به من خبر ده که تو و دوستت چرا گریه می‌کنید؟ اگر دلیلی برای گریه بیابم من نیز گریه می‌کنم وگرنه بخاطر گریه شما گریه می‌کنم. پیامبر فرمود بخاطر چیزی گریه می‌کنم که یاران تو بر من عرضه داشتند و آن اینکه از آنان فدیه دریافت کنم. . به تحقیق عذاب آنان نزدیک تر از این درخت بر من نازل شد. درختی که به پیامبر نزدیک بود. سپس خداوند چنین نازل فرمود: [این آیه بعد از فدیه گرفتن از اسیران نازل شد] «هیچ پیامبری را سزاوار نیست که اسیرانی داشته باشد؛ تا آنکه در زمین کشتار بسیار کند، شما (با گرفتن فدیه از اسیران) متاع دنیا را می‌خواهید، و الله (سرای) آخرت را (برای شما) می‌خواهد، و الله پیروزمند حکیم است(۶۷) اگر حکم پیشین الهی نبود (که غنیمت و فدیۀ اسیر حلال است)، قطعاً در آنچه گرفتید، عذاب بزرگی به شما می‌رسید(۶۸) پس از آنچه غنیمت گرفته‌اید، حلال پاکیزه بخورید، و از الله بترسید، همانا الله آمرزندۀ مهربان است(۶۹)» [الأنفال: ٦٧-٦٩]

پس خداوند غنایم جنگی را برای آنان حلال گردانید».[۱]

پس رأی و اجتهاد عالم، کاشف حکم خداوند است و گاه ممکن است اجتهادش خطا باشد، پس جایز نیست که رأی و اجتهاد خودش را به طور مطلق و حتمی صحیح بداند و کسی که با اجتهادش مخالفت کند را متهم به مخالفت با الله و رسولش و متهم به جدال در دین نماید! چنانکه از بریده بن الحصیب روایت است که پیامبر ﷺ هرگاه فردی را به عنوان امیر بر لشکری می‌گماشت او را به تقوای الهی و نیکی کردن در حق مسلمانان وصیت می‌کرد، سپس می‌فرمود: «وَإِذَا حَاصَرْتَ أَهْلَ حِصْنٍ فَأَرَادُوكَ أَنْ تَجْعَلَ لَهُمْ ذِمَّةَ اللهِ، وَذِمَّةَ نَبِيِّهِ، فَلَا تَجْعَلْ لَهُمْ ذِمَّةَ اللهِ، وَلَا ذِمَّةَ نَبِيِّهِ، وَلَكِنِ اجْعَلْ لَهُمْ ذِمَّتَكَ وَذِمَّةَ أَصْحَابِكَ، فَإِنَّكُمْ أَنْ تُخْفِرُوا ذِمَمَكُمْ وَذِمَمَ أَصْحَابِكُمْ أَهْوَنُ مِنْ أَنْ تُخْفِرُوا ذِمَّةَ اللهِ وَذِمَّةَ رَسُولِهِ، وَإِذَا حَاصَرْتَ أَهْلَ حِصْنٍ فَأَرَادُوكَ أَنْ تُنْزِلَهُمْ عَلَى حُكْمِ اللهِ، فَلَا تُنْزِلْهُمْ عَلَى حُكْمِ اللهِ، وَلَكِنْ أَنْزِلْهُمْ عَلَى حُكْمِكَ، فَإِنَّكَ لَا تَدْرِي أَتُصِيبُ حُكْمَ اللهِ فِيهِمْ أَمْ لَا».

ترجمه: «اگر اهل قلعه‌ای را محاصره کردی و آنان از تو خواستند که ایشان را در ذمۀ خداوند و رسولش قرار دهی، تو آنان را تحت ذمۀ خدا و ذمۀ پیامبرش قرار نده، بلکه آنان را تحت ذمۀ خود و دیگر مسلمانان همراه خویش قرار ده، زیرا پیمان شکستن از جانب شما در این صورت آسان‌تر از نقض پیمان خدا و رسول اوست. همچنین اگر اهل قلعه‌ای را محاصره کردی و آنان از تو خواستند که بر اساس حکم خداوند در باب آنان عمل نمایی، چنین نکن و تنها بر اساس حکم خویش در باب آنان عمل کن؛ چون تو نمی‌دانی که بر اساس امر خداوند حکم می‌کنی یا بر خلاف آن».[۲]

برای اینکه امیر لشکر وقتی که دربارۀ محاصره شدگان حکم می‌کند شاید حکمش با حکم الله و رسول یکی شود و در اجتهادش مصیب باشد و شاید در اجتهادش خطا کرده

۱- صحیح مسلم، ۱۷۶۳-۵۸. ناشر: دار إحیاء التراث العربي - بیروت.

۲- صحیح مسلم، ۱۷۳۱-۳.

و حکمش دربارۀ آنان همان حکم الله و رسولش نباشد؛ چنانکه دربارۀ قضیۀ اسیران بدر مشاهده کردیم. و اگر کسی اجتهاد و رأی خود را در چنین مسائلی دقیقاً همان حکم الله و رسولش بداند و مخالفش که رأی و اجتهاد دیگری داشته است را متهم به عدم حکم بما انزل الله نماید، بدون شک دچار زلل و لغزش و غلو و انحراف گشته است. و چه بسیار امروز می‌بینم که بعضی‌ها با این اصل مخالفت کرده‌اند و مخالف خود را که اجتهادی دیگر داشته است متهم به مخالفت با الله و رسولش کرده در حالی که آنان نیز همانند او اجتهاد کرده‌اند و جایز نیست که اجتهاد خود را به مانند کلام خداوندی قرار داد که در آن خطا و باطلی راه نمی‌یابد.

و شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمه الله می‌گوید: «وَأَيْضًا فَكَثِيرٌ مِنْ النَّاسِ يُخْبِرُ عَنْ هَذِهِ الْفِرَقِ بِحُكْمِ الظَّنِّ وَالْهَوَى فَيَجْعَلُ طَائِفَتَهُ وَالْمُنْتَسِبَةَ إلَى مَتْبُوعِهِ الْمُوَالِيَةَ لَهُ هُمْ أَهْلَ السُّنَّةِ وَالْجَمَاعَةِ؛ وَيَجْعَلُ مَنْ خَالَفَهَا أَهْلَ الْبِدَعِ وَهَذَا ضَلَالٌ مُبِينٌ. فَإِنَّ أَهْلَ الْحَقِّ وَالسُّنَّةِ لَا يَكُونُ مَتْبُوعُهُمْ إلَّا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الَّذِي لَا يَنْطِقُ عَنْ الْهَوَى إنْ هُوَ إلَّا وَحْيٌ يُوحَى فَهُوَ الَّذِي يَجِبُ تَصْدِيقُهُ فِي كُلِّ مَا أَخْبَرَ؛ وَطَاعَتُهُ فِي كُلِّ مَا أَمَرَ وَلَيْسَتْ هَذِهِ الْمَنْزِلَةُ لِغَيْرِهِ مِنْ الْأَئِمَّةِ بَلْ كُلُّ أَحَدٍ مِنْ النَّاسِ يُؤْخَذُ مِنْ قَوْلِهِ وَيُتْرَكُ إلَّا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ. فَمَنْ جَعَلَ شَخْصًا مِنْ الْأَشْخَاصِ غَيْرَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ أَحَبَّهُ وَوَافَقَهُ كَانَ مِنْ أَهْلِ السُّنَّةِ وَالْجَمَاعَةِ وَمَنْ خَالَفَهُ كَانَ مِنْ أَهْلِ الْبِدْعَةِ وَالْفُرْقَةِ - كَمَا يُوجَدُ ذَلِكَ فِي الطَّوَائِفِ مِنْ اتِّبَاعِ أَئِمَّةٍ فِي الْكَلَامِ فِي الدِّينِ وَغَيْرِ ذَلِكَ - كَانَ مِنْ أَهْلِ الْبِدَعِ وَالضَّلَالِ وَالتَّفَرُّقِ. وَبِهَذَا يَتَبَيَّنُ أَنَّ أَحَقَّ النَّاسِ بِأَنْ تَكُونَ هِيَ الْفِرْقَةُ النَّاجِيَةُ أَهْلُ الْحَدِيثِ وَالسُّنَّةِ؛ الَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ مَتْبُوعٌ يَتَعَصَّبُونَ لَهُ إلَّا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ».

ترجمه: «و همچنین بسیاری از مردم دربارۀ این فرقه‌ها (۷۲ فرقه اسلام) به حکم ظن و هوا خبر می‌دهد و طایفۀ خودش و منتسبان به متبوعش را و موالات کنندگان با آن طایفه را اهل سنّت و جماعت قرار می‌دهد و کسی که با آن طایفه مخالفت کند را

اهل بدعت قرار می‌دهد، در حالی که این گمراهی آشکاری است. برای اینکه اهل حق و سنّت متبوعی جز رسول الله ﷺ ندارند؛ کسی که از روی هوا سخن نمی‌گوید بلکه سخنش وحی است که به او وحی شده است. پس اوست کسی که تصدیقش در تمام آنچه که خبر می‌دهد واجب است و اطاعت کردنش در تمام آنچه که امر می‌کند واجب است و چنین منزلتی برای دیگر از امامان وجود ندارد. بلکه هرکسی از مردم سخنش پذیرفته می‌شود و رد می‌شود مگر رسول الله ﷺ. پس کسی که شخصی از اشخاص بغیر از رسول الله ﷺ را قرار دهد که هرکس او را دوست داشته باشد و با او موافقت کند پس از اهل سنّت و جماعت شده است و هرکسی با او مخالفت کند از اهل بدعت و فرقه‌ها شده است - چنانکه چنین چیزی را در طوایفی از پیروان ائمه دربارهٔ کلام در دین و غیر آن می‌بینیم - پس چنین کسی از اهل بدعت و گمراهی و تفرق می‌باشد. و با این روشن می‌گردد که حق‌ترین مردم به اینکه فرقهٔ ناجیه باشند اهل حدیث و سنّت هستند کسانی که متبوعی جز رسول الله ﷺ که برایش تعصّب داشته باشند ندارند».[1]

و شیخ الاسلام ابن تیمیه در مقارنهٔ بین صدّیق بودن ابوبکر و محدّث بودن عمر فاروق مطالبی ذکر می‌کند و روایاتی دربارهٔ محدّث بودن عمر ﷺ ذکر می‌کند مانند حدیثی که در صحیحین آمده: «قَدْ كَانَ فِي الْأُمَمِ قَبْلَكُمْ مُحَدَّثُونَ فَإِنْ يَكُنْ فِي أُمَّتِي أَحَدٌ فَعُمَرُ مِنْهُمْ»؛ «در امّت‌های پیش از شما محدث‌هایی وجود داشت و اگر در امّت من کسی چنین باشد پس عمر از آنان است». و حدیثی که ترمذی روایت کرده که: «إِنَّ اللَّهَ ضَرَبَ الْحَقَّ عَلَى لِسَانِ عُمَرَ وَقَلْبِهِ»؛ «خداوند سخن حق را بر زبان و قلب عمر می‌زند» و آمده که فرمود: «لَوْ كَانَ نَبِيٌّ بَعْدِي لَكَانَ عُمَرُ»؛ «اگر بعد از من پیامبری می‌آمد حتما عمر بود». و از علی بن ابی طالب آورده که گفته است: «مَا كُنَّا نُبْعِدُ أَنَّ السَّكِينَةَ تَنْطِقُ عَلَى لِسَانِ عُمَرَ»؛ «ما دور و بعید نمی‌پنداشتیم که سکینه و آرامش بر زمان عمر جاری شود».

۱- مجموع الفتاوی ج ۳ ص ۳۴۶-۳۴۷.

و از ابن عمر آورده که گفته است: «مَا كَانَ عُمَرُ يَقُولُ فِي شَيْءٍ: إِنِّي لَأَرَاهُ كَذَا إِلَّا كَانَ كَمَا يَقُولُ»؛ «عمر دربارۀ چیزی نمی‌گفت که من آن را چنین و چنان می‌بینم جز اینکه همانطور که می‌گفت می‌بود». و بعضی دیگر از روایات را ذکر می‌کند که دلالت بر ثبوت مکاشفات و مخاطبات برای اولیاء الله می‌باشد و می‌گوید عمر بن خطاب ﷜ از آن محدثانی است که با قلبش مکاشفاتی داشت و بر زبانش سخن حق نطق می‌شد و با این حال چند مورد از خطای عمر بن خطاب ﷜ و رجوع ایشان از نظر اشتباهش را بیان می‌کند از جمله رجوع ایشان در روز حدیبیه را ذکر می‌کند که در آن روز مسلمانان از اینکه نتوانستند در آن سال حج کنند بسیار ناراحت و غمگین شدند و پیامبر صلح حدیبیه را نوشت که عمر یکی از کسانی بود که با آن مخالفت کرد و خواستار حج کردن در همان سال بود، امّا ابوبکر صدیق بر رأی و نظر پیامبر ﷺ بود و رأی و نظر رسول الله را تصدیق می‌کرد و همان پاسخ‌هایی را به عمر داد که پیامبر به عمر نسبت به اعتراضش داده بود. و همچنین دربارۀ قتال با مانعین زکات با اینکه عمر از محدثان بود امّا با ابوبکر در ابتدای امر مخالفت کرد و سپس بر رأی ابوبکر صدیق جمع شد، سپس ابن تیمیه می‌گوید: «وَلِهَذَا نَظَائِرُ تُبَيِّنُ تَقَدُّمَ أَبِي بَكْرٍ عَلَى عُمَرَ مَعَ أَنَّ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ مُحَدَّثٌ؛ فَإِنَّ مَرْتَبَةَ الصِّدِّيقِ فَوْقَ مَرْتَبَةِ الْمُحَدَّثِ لِأَنَّ الصِّدِّيقَ يَتَلَقَّى عَنْ الرَّسُولِ الْمَعْصُومِ كُلَّ مَا يَقُولُهُ وَيَفْعَلُهُ وَالْمُحَدَّثُ يَأْخُذُ عَنْ قَلْبِهِاشياءَ وَقَلْبُهُ لَيْسَ بِمَعْصُومٍ فَيَحْتَاجُ أَنْ يَعْرِضَهُ عَلَى مَا جَاءَ بِهِ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَلِهَذَا كَانَ عُمَرُ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ يُشَاوِرُ الصَّحَابَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمْ وَيُنَاظِرُهُمْ وَيَرْجِعُ إلَيْهِمْ فِي بَعْضِ الْأُمُورِ وَيُنَازِعُونَهُ فِي أَشْيَاءَ فَيَحْتَجُّ عَلَيْهِمْ وَيَحْتَجُّونَ عَلَيْهِ بِالْكِتَابِ وَالسُّنَّةِ وَيُقَرِّرُهُمْ عَلَى مُنَازَعَتِهِ وَلَا يَقُولُ لَهُمْ: أَنَا مُحَدَّثٌ مُلْهَمٌ مُخَاطَبٌ فَيَنْبَغِي لَكُمْ أَنْ تَقْبَلُوا مِنِّي وَلَا تُعَارِضُونِي فَأَيُّ أَحَدٍ ادَّعَى أَوْ ادَّعَى لَهُ أَصْحَابُهُ أَنَّهُ وَلِيٌّ لِلَّهِ وَأَنَّهُ مُخَاطَبٌ يَجِبُ عَلَى أَتْبَاعِهِ أَنْ يَقْبَلُوا مِنْهُ كُلَّ مَا يَقُولُهُ وَلَا يُعَارِضُوهُ وَيُسَلِّمُوا لَهُ حَالَهُ مِنْ غَيْرِ اعْتِبَارٍ بِالْكِتَابِ وَالسُّنَّةِ فَهُوَ وَهُمْ مُخْطِئُونَ وَمِثْلُ هَذَا مِنْ أَضَلِّ النَّاسِ فَعُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ أَفْضَلُ مِنْهُ وَهُوَ

أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَكَانَ الْمُسْلِمُونَ يُنَازِعُونَهُ فِيمَا يَقُولُهُ وَهُوَ وَهُمْ عَلَى الْكِتَابِ وَالسُّنَّةِ وَقَدْ اتَّفَقَ سَلَفُ الْأُمَّةِ وَأَئِمَّتُهَا عَلَى أَنَّ كُلَّ أَحَدٍ يُؤْخَذُ مِنْ قَوْلِهِ وَيُتْرَكُ إِلَّا رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ. وَهَذَا مِنْ الْفُرُوقِ بَيْنَ الْأَنْبِيَاءِ وَغَيْرِهِمْ فَإِنَّ الْأَنْبِيَاءَ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِمْ وَسَلَامُهُ يَجِبُ لَهُمْ الْإِيمَانُ بِجَمِيعِ مَا يُخْبِرُونَ بِهِ عَنْ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ وَتَجِبُ طَاعَتُهُمْ فِيمَا يَأْمُرُونَ بِهِ؛ بِخِلَافِ الْأَوْلِيَاءِ فَإِنَّهُمْ لَا تَجِب طَاعَتُهُمْ فِي كُلِّ مَا يَأْمُرُونَ بِهِ وَلَا الْإِيمَانُ بِجَمِيعِ مَا يُخْبِرُونَ بِهِ؛ بَلْ يُعْرَضُ أَمْرُهُمْ وَخَبَرُهُمْ عَلَى الْكِتَابِ وَالسُّنَّةِ فَمَا وَافَقَ الْكِتَاب وَالسُّنَّةَ وَجَبَ قَبُولُهُ وَمَا خَالَفَ الْكِتَابَ وَالسُّنَّةَ كَانَ مَرْدُودًا وَإِنْ كَانَ صَاحِبُهُ مِنْ أَوْلِيَاءِ اللهِ».

ترجمه: «و نظایر دیگری برای این موضوع وجود دارد که مقدم بودن ابوبکر بر عمر را –با اینکه عمر ﷺ محدث بود– نشان می‌دهد، برای اینکه مرتبۀ صدیق بالاتر از مرتبۀ محدّث است چون صدیق هر چه که بگوید و انجام بدهد را از رسول معصوم دریافت می‌کند امّا محدث از قلبش چیزهایی را می‌گیرد و قلب او معصوم نیست پس نیاز دارد که آن را به آنچه که پیامبر ﷺ آورده است عرضه کند و برای همین عمر با صحابه ﷺ مشاوره می‌کرد و با آنان مناظره می‌کرد و در بعضی از امور به آنان مراجعه می‌کرد و صحابه با او در بعضی چیزها منازعه می‌کردند و عمر علیه آن‌ها احتجاج می‌آورد و آن‌ها هم علیه او احتجاج و دلیل از کتاب و سنّت می‌آوردند و عمر منازعۀ آنان را می‌پذیرفت و به آنان نمی‌گفت که من محدثی هستم که به من الهام می‌شود و مورد خطاب قرار می‌گیرم و شما باید از من قبول کنید و با من مخالفت نکنید! پس هرکسی ادعا کند یا اصحابش نسبت به او ادعا کنند که او ولی خداوند است و او مورد خطاب قرار می‌گیرد و بر پیروانش واجب است که بدون توجه کردن به کتاب و سنّت تمام آنچه که می‌گوید را از او قبول کنند و با او مخالفتی نکنند و تسلیم حال او شوند، پس چنین کسانی خطاکار هستند و امثال چنین کسی از گمراه ترین مردمان است. و عمر بن خطاب ﷺ از چنین کسی افضل‌تر بود و عمر امیر مومنان بود و با این حال مسلمانان در آنچه که می‌گفت با او منازعه می‌کردند و او و آنان بر کتاب و سنّت قرار داشتند و سلف این امّت

و امامانشان اتفاق دارند بر اینکه هرکسی سخنش قبول می‌شود و ترک می‌شود مگر رسول الله ﷺ.

و این از فرق‌های بین پیامبران و غیر آنان می‌باشد، برای اینکه ایمان داشتن به پیامبران درود و سلام خداوند بر آنان باد، در همهٔ آنچه که از جانب خداوند از آن خبر می‌دهند، و اطاعت کردن از آنان در آنچه که به آن امر می‌کنند واجب است. بر خلاف اولیا که اطاعت از آنان در همهٔ آنچه که به آن امر می‌کنند و ایمان داشتن به همهٔ آنچه که از آن خبر می‌دهند واجب نیست. بلکه امر و خبر آنان بر کتاب و سنّت عرضه می‌شود و هر آنچه که با کتاب و سنّت موافق باشد قبول آن واجب است و هر آنچه که با کتاب و سنّت مخالف باشد مردود است اگرچه هم گوینده‌اش از اولیاء الله باشد».[1]

و رحمه الله می‌گوید: «وَلَا يَجِبُ عَلَى أَحَدٍ مِنْ الْمُسْلِمِينَ تَقْلِيدُ شَخْصٍ بِعَيْنِهِ مِنْ الْعُلَمَاءِ فِي كُلِّ مَا يَقُولُ وَلَا يَجِبُ عَلَى أَحَدٍ مِنْ الْمُسْلِمِينَ الْتِزَامُ مَذْهَبِ شَخْصٍ مُعَيَّنٍ غَيْرِ الرَّسُولِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي كُلِّ مَا يُوجِبُهُ وَيُخْبِرُ بِهِ بَلْ كُلُّ أَحَدٍ مِنْ النَّاسِ يُؤْخَذُ مِنْ قَوْلِهِ وَيُتْرَكُ إلَّا رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ».

ترجمه: «برای کسی از مسلمانان جایز نیست که از شخص معینی از علما در تمام آنچه که می‌گوید تقلید کند و بر کسی از مسلمانان واجب نیست که به مذهب شخص معینی غیر از رسول الله ﷺ در تمام آنچه که واجب می‌داند و از آن خبر می‌دهد، ملتزم باشد، بلکه هر کسی از مردم سخنش پذیرفته می‌شود و ترک می‌شود مگر رسول الله ﷺ».[2]

می‌گویم: پس هیچ کس در تمام آنچه که می‌گوید معصوم نیست و حتما دچار خطا شده است که یا به خطایش پی برده و از آن رجوع کرده است یا به خطایش پی نبرده و بر آن باقی مانده است یا اجتهادی بوده که گمانش بر صحیح بودنش بوده است و برای

۱- مجموع الفتاوى ج ۱۱ صص ۲۰۷-۲۰۸.

۲- مجموع الفتاوى ج ۲۰ ص ۲۰۹.

کسی جایز نیست که به لغزش‌ها و خطاهای علما چنگ بزند و معجونی از همهٔ خطاهای مختلف علما را در رخصت‌هایی که قائل بوده‌اند جمع کند و دینی برگرفته از مجموعه‌ای از رخصت ها و لغزش‌های علما برای خود قرار بدهد.

و شخصی که علم ندارد گناهی بر او نیست که از یکی از امامانی که امامتشان مورد اتفاق امّت است تقلید کند. ولی کسی که به نام تبعیت از قول صحیح‌تر از پایبندی به یکی از مذاهب بیرون بیاید و به دنبال شذوذات و زلل و رخصات علما بگردد و هرچند که اصلاً صلاحیت اجتهاد را نداشته باشد، چنین کسی دینش را در معرض خطر قرار داده است. و در این صورت هرکسی برای خود مفتی و سرمذهبی می‌شود که به رأی ناقص خود در تعیین قول صحیح‌تر عمل می‌کند و به جای چهار مذهب، هزاران مذهب درست می‌شود و این آفتی است که امروزه در مستلفیان دیده می‌شود، به این شکل که به نام تبعیت از مذهب سلف، اشکال و الوان متفاوت از مذهب سلف ترسیم کرده‌اند و هرکدام نیز ادعای تبعیت از مذهب سلف دارد و مخالفش را متهم به مخالفت با مذهب سلف می‌کند. یعنی از تقلید چهار امام سرمذهب که از بدون شک از سلف صالح هستند بیرون می‌آیند و در عوض صدها امام از متاخرین بوجود آورده و در پوشش مخالفت با تقلید، مجددا از همان‌ها تقلید می‌کنند و از تقلیدی به تقلید دیگر روی آورده‌اند! در حالی که تقلید از امامان اربعه که بدون شک از سلف صالح هستند، فضیلت بسیار بیشتری بر تقلید از خلف و متأخران دارد. این برای کسی است که صلاحیت اجتهاد را ندارد. امّا کسی که علم کافی دارد و برایش به یقین ثابت شده که قولی در مذهبش با حدیث صحیحی مخالفت دارد یا جمهور ائمه و علما بر قولی مخالف با آن قول هستند پس برای چنین کسی که از روی حجت شرعی قول صحیح را اختیار می‌کند عیبی بر او نمی‌باشد، بلکه بر او واجب است که هر آنچه که با قرآن و سنّت و اجماع امّت موافق است را بگیرد و در آنچه که جای اجتهاد دارد به دنبال اجتهاد علما باشد.

هدف از آوردن این فصل

هدف از آوردن این فصل این بود که از نگاه عصمت آمیز به علما پرهیز شود و به نصوص آنان همانند نصوص وحی نگاه نشود و یکی از زلل‌ها و خطاهای آشکار علمای دعوت نجد چنین است که می‌گویند: مشرکان زمان پیامبر ﷺ توحید ربوبیت داشته‌اند و مشکل آنان تنها در الوهیت بوده است و پیامبران برای اصلاح توحید ربوبیت فرستاده نشده‌اند بلکه تنها برای اصلاح توحید الوهیت فرستاده شده‌اند و می‌گویند که مشرکان هیچ مشکلی در توحید ربوبیت نداشته‌اند و توحید ربوبیتشان کامل بوده است، که همهٔ اینها خطا و اشتباه و مخالف با صریح قرآن و سنّت و واقعیت حال مشرکان می‌باشد. و توضیح آن در فصل‌های آینده آمده است. و این علمایی که در این باره خطا کرده‌اند، متاسفانه پیروان و مقلدانشان با تعصّب بالا از این اشتباهشان تبعیت می‌کنند و کسی که با آن‌ها مخالفت کند را به اهل بدعت بودن و مخالفت با اهل سنّت و جماعت و مخالفت با توحید متهم می‌کنند! در حالی که اهل سنّت و جماعت هرگز چنین نگفته است و آنان هستند که حقیقت شرک مشرکان را درک نکرده‌اند وگرنه هرگز جرأت نمی‌کردند که بگویند مشرکان توحید ربوبیت داشته‌اند و هرگز شرک مشرکان را تهطیر و تزکیه نمی‌کردند. و این مقلدان چنان نگاه مقدس مآبانه و متعصبانه به آن علمایشان دارند که هرکسی آن علما را نقد کند انگار دین خداوند متعال را رد کرده است! و هرکسی خطا و لغزش‌های آنان را بیان کند در نزد مقلدانشان چنین است که انگار دین الله عزوجل را رد کرده است! و هنگامی که با آن‌ها صحبت می‌شود به جای مرجع قرار دادن قرآن و سنّت، علمایشان را مرجع قرار می‌دهند و می‌گویند اختلاف را فقط باید به علمای ما بازگرداند و معتقد هستند که مذهب سلف را فقط باید از دیدگاه علمای متآخر و متسلف ما فهمید! یعنی زبان حالشان این است که دین را فقط از زبان ما بشنوید و از دید ما ببینید و با فهم ما بفهمید! بدون شک این غلو و خطا بوده و تعصّب بر غیر الله و رسولش می‌باشد.

بعد از آنکه دانستیم علما معصوم نیستند و قول عالم فی النفسه حجت نیست و باید برای اقوال علما دلیل آورد، نه اینکه اقوال علما را به عنوان دلیل آورد، پس بر ما لازم است که بدون تعصب نشان دادن برای هیچ عالمی؛ چه از علمای نجد و چه غیر آنان،

حق را جستجو کنیم، و حق را قبول کنیم اگرچه حق در بین غیر آنان باشد. و در این کتاب یکی از اساسی‌ترین خطا و اشتباه علمای منتسب به دعوت نجد رحمهم الله را بیان می‌کنیم و آن این است که می‌گویند: مشرکان عرب توحید ربوبیت داشته‌اند و توحید ربوبیت آنان کامل بوده است و تنها مشکلشان در توحید الوهیت بوده است و می‌گویند: مشرکان عرب برای بت‌هایشان صفات ربوبیت قائل نبوده‌اند و شرک مشرکان قریش در چیزی جز الوهیت نبوده است. ابن تیمیه رحمه الله می‌گوید: «فَإِنَّ الرَّبَّ سُبْحَانَهُ هُوَ الْمَالِكُ الْمُدَبِّرُ الْمُعْطِي الْمَانِعُ الضَّارُّ النَّافِعُ الْخَافِضُ الرَّافِعُ الْمُعِزُّ الْمُذِلُّ فمَنْ شَهِدَ أَنَّ الْمُعْطِيَ أَوْ الْمَانِعَ أَوْ الضَّارَّ أَوْ النَّافِعَ أَوْ الْمُعِزَّ أَوْ الْمُذِلَّ غيْرُهُ فَقَدْ أَشْرَكَ بِرُبُوبِيَّتِهِ».

ترجمه: «پروردگار سبحان، همان مالک، مدبر، عطا کننده، منع کننده، ضرر رساننده، نفع رساننده، خوار کننده، بالا برنده، عزت دهنده و ذلیل کننده است. پس هرکس شهادت دهد که عطا کننده یا منع کننده یا ضرر رساننده یا نفع رساننده یا عزت دهنده یا ذلیل کننده کسی جز اوتعالی است پس در ربوبیت شرک ورزیده است».

و ما در این کتاب به یاری خداوند، بررسی خواهیم کرد تا بدانیم آیا مشرکان بت‌هایشان را معطی و مانع و ضار و نافع و معز و مذل و... می‌دانستند؟ تا به تبع آن شرک آنان در ربوبیت را ثابت کنیم، یا نه و فقط الله را دارای چنین ویژگی‌هایی می‌دانستند و در ربوبیت موحد بوده‌اند!

فصل سوم: توحید و اقسام آن

تعریف توحید:

توحید به این معناست که یک چیز را یکتا و واحد قرار بدهی که این کار، با اثبات و نفی انجام می‌شود. مثلاً قبول شدن در یک امتحان را در نظر بگیرید. اگر بخواهی شخصی مانند زید را به آن وصف توصیف کنی، می‌گویی زید در امتحان قبول شد. امّا نفی غیر زید در قبول شدن را نمی‌کند، لذا زید در قبول شدن موحّد و یکتا نیست. برای همین اگر بخواهی زید را در قبول شدن یکتا قرار بدهی، باید قبول شدن را از غیر او نفی و در حقّ او ثابت کنی و بگویی: هیچ کس در امتحان قبول نشد؛ مگر زید. یا بگویی: فقط زید در امتحان قبول شد.

اقسام توحید:

توحید الله متعال در واقع یک چیز واحد و بسیط است و نمی‌توان توحید الله را متعدد و قابل تجزیه دانست طوری که در بعضی از توحید موحّد بود و در بعضی دیگر مشرک. و این توحید در واقع چیزی نیست جز شهادت دادن به لا إله إلا الله، یعنی نفی هر آنچه که از خصائص الهیت است از غیر الله و اثبات تمام خصائص الهیت برای الله متعال. امّا تقسیم توحید در نزد علما، تنها تقسیم‌هایی برای توضیح بهتر و فهم درست‌تر توحید به مردم است، و از نمونه‌های انواع این نوع تقسیم‌ها، تقسیم توحید به ربوبیت، الوهیت و اسماء و صفات است. و لازم است بدانیم که این نوع تقسیم‌بندی، نه وحی منزل است و نه حدیث رسول است و نه اجماع علما است، بلکه صرفا نگاه‌کردن به توحید از یک زاویهٔ مشخص است. و ممکن است کسی با استناد به آیه: ﴿إِيَّاكَ نَعۡبُدُ وَإِيَّاكَ نَسۡتَعِينُ٥﴾ [الفاتحة: ٥]

«تنها تو را می‌پرستیم؛ و تنها از تو یاری می‌جوییم».

توحید را به دو نوع توحید عبادت و توحید استعانت تقسیم کند.

و یکی دیگر با استناد به آیه: ﴿قُلۡ أَعُوذُ بِرَبِّ ٱلنَّاسِ١ مَلِكِ ٱلنَّاسِ٢ إِلَٰهِ ٱلنَّاسِ٣﴾ [الناس: ١-٣]

«(ای پیامبر) بگو: به پروردگار مردم پناه می‌برم(١) فرمانروای مردم(٢) (إله و) معبود مردم(٣)».

توحید را به ربوبیت، مالکیت و الهیت، تقسیم کند.

و دیگری با استناد به آیه: ﴿وَقُلِ ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ ٱلَّذِي لَمۡ يَتَّخِذۡ وَلَدٗا وَلَمۡ يَكُن لَّهُۥ شَرِيكٞ فِي ٱلۡمُلۡكِ وَلَمۡ يَكُن لَّهُۥ وَلِيّٞ مِّنَ ٱلذُّلِّۖ وَكَبِّرۡهُ تَكۡبِيرَۢا١١١﴾ [الإسراء: ١١١]

«و بگو: ستایش برای الله است که فرزندی (برای خود) بر نگزیده و او را در فرمانروای هیچ شریکی نیست، و بخاطر ناتوانی (و ذلت، حامی و) سرپرستی برای او نیست، و او را به شایستگی بزرگ بشمار».

توحید را به توحید ذاتی و توحید مالکیت و توحید نداشتن ولی من الذل تقسیم کند.

و شخصی دیگر با استناد به آیهٔ: ﴿أَلَا لَهُ ٱلۡخَلۡقُ وَٱلۡأَمۡرُ﴾ [الأعراف: ٥٤]

«آگاه باشید که آفرینش و فرمانروایی از آنِ او است».

توحید را به دو نوع توحید در خلق‌کردن و توحید در امرکردن تقسیم کند.

و دیگران با استناد به آیاتی دیگر، وجوه دیگری از توحید را در نظر گرفته و از زاویه‌های دیگر توحید را تقسیم‌بندی نمایند. و یکی از انواع این تقسیم بندی‌ها که در نزد علمای دعوت نجد مشهور و مورد قبول می‌باشد، تقسیم توحید به ربوبیت و الوهیت و اسماء و صفات است؛ به طوری که این نوع تقسیم‌بندی آنقدر تکرار شده که انگار چنین تقسیم‌بندی، همان وحی منزلی است که انحراف و میل از آن جرمی نابخشودنی و بدعتی مهلک است!

و سپس در کمال شگفتی می‌بینیم که علمای دعوت نجد، مشرکان را در این تقسیم‌بندی که از توحید ارائه داده‌اند، مشرکان را در دو بخش «ربوبیت» و «اسماء و صفات» موحّد می‌دانند! و در بخش الوهیت (عبودیت) مشرک!

چنانکه محمد بن عبد الوهاب می‌گوید: «هؤلاء المشركون يشهدون أن الله هو الخالق وحده لا شريك له، وأنه لا يرزق إلا هو، ولا يحيي ولا يميت إلا هو ولا يدبر الأمر إلا هو،

وأن جميع السماوات ومن فيهن، والأرضين السبع ومن فيهن كلهم عبيده وتحت تصرفه وقهره».

ترجمه: «آن مشرکان گواهی می‌دادند که الله همان خالق یکتای بدون شریک است و اینکه جز او رزق نمی‌دهد و جز او زنده نمی‌کند و نمی‌میراند و جز او تدبیر امور نمی‌کند و اینکه همۀ آسمان‌ها و زمین هفت طبقه و آنچه در آن‌ها وجود دارد همۀشان بندگان او و تحت تصرّف و قهر او هستند».[1]

و سلیمان بن عبد الله بن محمد بن عبد الوهاب در تعریف توحید ربوبیت می‌گوید: «الإقرار بأن الله تعالى رب كل شيء ومالكه وخالقه ورازقه، وأنه المحيي المميت النافع الضار المتفرد بإجابة الدعاء عند الاضطرار، الذي له الأمر كله، وبيده الخير كله، القادر على ما يشاء، ليس له في ذلك شريك، ويدخل في ذلك الإيمان بالقدر، وهذا التوحيد لا يكفي العبد في حصول الإسلام، بل لا بد أن يأتي مع ذلك بلازمه من توحيد الإلهية، لأن الله تعالى حكى عن المشركين أنهم مقرون بهذا التوحيد لله وحده».

ترجمه: «اقرار به اینکه الله تعالی پروردگار همه چیز و مالک و خالق و رازقش است و اوست که زنده می‌کند و می‌میراند و نفع و ضرر می‌رساند و تنها او در هنگام اضطرار دعا را جواب می‌دهد؛ کسی که امر همگی از آن اوست و خیر همگی به دست اوست و بر هرچه که بخواهد قادر است و در این باره شریکی برای او نیست، و ایمان به قدر نیز در این باره وارد می‌شود. چنین توحیدی برای مسلمان شدن بنده کافی نیست بلکه باید لازمۀ آن که توحید الهیت است نیز داشته باشد برای اینکه خداوند متعال از مشرکان حکایت کرده که آنان به این نوع توحید برای خداوند به تنهایی اقرار داشتند».[2]

۱- کشف الشبهات، ص ۴.

۲- تیسیر العزیز الحمید، ص ۱۷.

و ابن باز می‌گوید: «أما كونه سبحانه ربَّ الجميع وخالق الخلق ورازقهم، وأنه كامل في ذاته وأسمائه وصفاته وأفعاله، وأنه لا شبيه له، ولا ند له ولا مثيل له، فهذا لم يقع فيه الخلاف بين الرسل والأمم، بل جميع المشركين من قريش وغيرهم مقرون به».

ترجمه: «اما اینکه خداوند سبحان پروردگار همه و خالق مخلوقات و رازقشان است و اینکه در ذاتش و اسمائش و صفاتش و افعالش کامل است و اینکه شبیهی ندارد و همتایی ندارد و مانندی ندارد، پس در بین پیامبران و امّت‌هایشان اختلافی در چنین اعتقادی رخ نداده است!! بلکه همهٔ مشرکان، از قریش و غیر آنان، به چنین چیزی اقرار داشتند».[۱]

و محمد باشمیل از علمای دعوت نجد می‌گوید: «فقد كان هؤلاء المشركون يؤمنون بوجود الله إيمانًا جازمًا ويوحدونه في الربوبية توحيدًا كاملًا لا تشوبه أية شائبة».

ترجمه: «آن مشرکان به وجود الله ایمانی جازم داشتند و در توحید ربوبیتش او را کاملاً یکتا می‌دانستند؛ طوری که هیچ گونه شک و شائبه‌ای در آن نداشتند».[۲]

الراجحی از علمای دعوت نجد می‌گوید: «وهذا التوحيد هو الذي وقعت فيه الخصومة بين الأنبياء والرسل في قديم الدهر وحديثه، الأنبياء والرسل إنما نازعهم وخاصمهم مخاصمة منهم في هذا التوحيد، بخلاف توحيد الربوبية، وتوحيد الأسماء والصفات فهما توحيدان فطريان قد أقر بهما جميع الخلق إلا من شذ، إلا بعض الطوائف التي شذت وانتكست فطرتها، وعميت بصيرتها. وإلا فجميعُ الخلائق يقرون بتوحيد الربوبية وتوحيد الأسماء والصفات، والنزاع والخصومة بين الأنبياء والرسل في هذا التوحيد، وهو توحيد الألوهية والعبادة».

ترجمه: «و این توحید (توحید الوهیت) همان توحیدی است که دربارهٔ آن بین پیامبران و رسولان در قدیم و جدید خصومت رخ داده است، بر خلاف توحید ربوبیت و

۱- مجموع فتاوی ومقالات متنوعة، ج ۲ ص ۷۲.

۲- محمد بن احمد الباشمیل، کیف نهم التوحید ص ۱۱.

توحید اسماء و صفات که دو توحید فطری هستند که همۀ خلایق به آن اقرار دارند مگر افرادی شاذ و بعضی از طوایفی که فطرتشان منقلب شده و بصیرتشان کور گرشته است وگرنه همۀ خلایق به توحید ربوبیت و توحید اسماء و صفات اقرار دارند و نزاع و خصومت بین پیامبران و رسولان دربارۀ این نوع توحید است؛ یعنی توحید الوهیت و عبادت».[۱]

چنانکه از اقوال علمای دعوت نجد رحمهم الله دیده می‌شود، آن‌ها گمان می‌کنند که مشرکان الله متعال را در ربوبیت و اسماء و صفاتش یکتا می‌دانستند و تنها علتی که بخاطر آن مشرک بودند این بوده که بعضی اعمال عبادی مانند سجده و رکوع و ذبح و قربانی را برای بت‌هایشان انجام می‌دادند! و چنین فهم سطحی و ناقصی از شرک و توحید و تاریخ واقع مشرکان تنها بخاطر این است که در اسلام کسانی به دنیا آمدند که جاهلیت را نشناختند و چنانکه عمر بن الخطاب رضي الله عنه می‌گوید: «إنما تُنقض عرى الإسلام عروة عروة إذا نشأ في الإسلام من لم يعرف الجاهلية»؛ «گره های اسلام یکی به یکی باز می‌شود در صورتی که کسی در اسلام به دنیا بیاید و جاهلیت را نشناسد».

شعار لا إله إلا الله حاوی تمام توحید است و با تعریف کلمه إله، تمام توحید الله متعال ثابت می‌شود، نه فقط توحید عبادت. امّا متاسفانه دعوت نجد با تغییر و تحریف و مسخ معنای إله، تمام مفاهیم آن را منقلب نموده‌اند. عموم علمای دعوت نجد، کلمۀ «إله» را به معبود تعریف کرده‌اند و می‌گویند معنای لا إله إلا الله، یعنی هیچ معبود (به حقی) جز الله وجود ندارد.

چنانکه محمد بن عبد الوهاب می‌گوید: «فاعلم أن الإله هو المعبود»؛ «بدان که إله همان معبود است».[۲]

۱- الهداية الربانية في شرح العقيدة الطحاوية ج ۱ صص ۲۱-۳۲.

۲- رساله كلمة لا إله إلا الله، إعداد موقع روح الإسلام، ج ۸ ص ۲۸.

و می‌گوید: «واعلم أن معنى الإله هو المعبود»؛ «و بدان که معنای إله همان معبود است».[1]

و بن باز می‌گوید: «شهادة أن لا إله إلا الله، أي لا معبود بحق إلا الله عز وجل»؛ «شهادت دادن به لا إله إلا الله: یعنی هیچ معبود به حقی جز الله عزو وجل وجود ندارد».[2]

در حالی که چنین تعریفی از کلمه إله، اشتباه است. و لازمۀ چنین تعریفی از کلمه «إله» این است که الله متعال از ازل، إله نبوده باشد! برای اینکه معبود: کسی است که عبادت شود و الله متعال از ازل بود و هیچ مخلوقی هم وجود نداشت که او را عبادت کند. پس اگر إله به معنای معبود باشد، چنین لازم می‌آید که الله از ازل إله نباشد و بعد از اینکه مخلوقاتش را خلق کرد و مخلوقاتش با اعمالشان او را عبادت کردند إله شده باشد! العیاذ بالله. به عبارتی دیگری الله برای إله شدنش به اعمال بندگانش نیاز داشته و به اعمال بندگانش وابسته بوده است! در حالی که حقیقت این است که الله متعال از ازل إله بود و در حالی که هیچ مخلوقی از ازل به همراه او نبود تا او را عبادت کند و آن مخلوق عابد باشد و الله معبود؛ و با این حال از ازل إله بود.

و همچنین از چنین تعریفی چنین لازم می‌آید که الله متعال، إله انسان‌های دیوانه و خردسال و یا شجر و حجر و جمادات و حیوانات نباشد! برای اینکه آن‌ها الله را شرعا عبادت نمی‌کنند و در نتیجه الله، معبود (إله) آنان نباشد. و این نیز باطل است.

و دیوانگان و خردسالانی که الله را عبادت نمی‌کنند، جزو انسان‌ها محسوب می‌شوند و الله متعال إله انسان‌هاست چنانکه می‌فرماید: ﴿قُلۡ أَعُوذُ بِرَبِّ ٱلنَّاسِ١ مَلِكِ ٱلنَّاسِ٢ إِلَٰهِ ٱلنَّاسِ٣﴾ [الناس: ۱-۳]

«(ای پیامبر) بگو: به پروردگار مردم پناه می‌برم(۱) فرمانروای مردم(۲) (إله و) معبود مردم(۳)».

۱- الدرر السنية في الأجوبة النجدية، ج ۲ ص ۷۱.

۲- فتاوی نور علی الدرب، ج ۱ ص ۱۳.

پس اگر إله به معنای معبود باشد، باید طبق لازم فوق الذکر، این فرموده خداوند: ﴿إِلَٰهِ ٱلنَّاسِ﴾ خطا و اشتباه باشد العیاذ بالله!

در واقع اسم الله مشتق شده از الإله است و الله اسم جامعی است برای تمام صفات کمال و اسماء الحسنی. پس الإله همان الله است و الله هم اسم جامع برای تمام اسماء و صفات باریتعالی است و إله جدا از افعال بندگان و حتی وجود داشتن بندگان است و درست نیست که إله را به معبود ترجمه کرد بلکه درست این است که گفته شود لازمه إله بودن معبود بودن است.

هدف دعوت نجدیه و هم‌فکران آنان از تعریف کردن إله به معبود این است که بگویند پیامبران اقوام خود را به توحید ربوبیت دعوت نکرده‌اند، بلکه تنها برای دعوت مردم به توحید عبودیت آمده‌اند و همهٔ امت‌های گذشته در ربوبیت موحّد بودند و جز الله را خالق و رازق و مالک نفع و ضرر خود نمی‌دانستند و تنها اعمالی که صلاحیت این را دارند که به عنوان عبادت انجام شوند را برای غیر الله صرف کرده‌اند! و هدفشان این است که بگویند وقتی پیامبر ﷺ به قومش می‌گفت که بگویند: لا إله إلا الله، منظورش این نبوده که به قومش بگوید: {هیچ رب و خالق و رازق و مدبری جز الله (که فقط او شایسته عبادت است) وجود ندارد} بلکه منظورش این بوده که به قومش بگوید: {هیچ معبودی جز الله وجود ندارد}. چنانکه محمد بن عبد الوهاب می‌گوید: «ولیس معنى الألوهية أنه لا يخلق ولا يرزق ولا يدبر ولا يحيي ولا يميت إلا الله؛ فإن الكفار الذين قاتلهم رسول الله صلى الله عليه وسلم يقرون بهذا».

ترجمه: «معنای الوهیت این نیست که بغیر از الله کسی خلق نمی‌کند و رزق نمی‌دهد و تدبیر امور نمی‌کند و زنده نمی‌کند و نمی‌میراند، چون کفّاری که رسول الله ﷺ با آنان جنگید به اینها اقرار می‌کردند».[1]

۱- الرسائل الشخصية (مطبوع ضمن مؤلفات الشيخ محمد بن عبد الوهاب، الجزء السادس)، ص ۱۸۷.

و در کشف الشبهاتش می‌گوید کسی که گمان کند معنای لا إله إلا الله یعنی هیچ خالق و رازق و مدبری جز الله وجود ندارد، نهایت باهوشی‌اش در همین حد بوده است. و آن جاهلان از کفار و مشرکانی که پیامبر ﷺ با آنان جنگید از این شخص به معنای لا إله إلا الله داناتر بوده‌اند! به عبارتی دیگر جهال کفار و مشرکان نزد او بهتر معنای لا إله إلا الله را فهمیده‌اند به نسبت کسی که می‌گوید لا إله إلا الله به این معناست که هیچ خالق و رازق و مدبری جز الله وجود ندارد. چنانکه محمد بن عبد الوهاب می‌گوید: «والحاذق منهم يظن أن معناه لا يخلق ولا يرزق إلا الله ولا يدبر الأمر إلا الله، فلا خير في رجل جهال الكفار أعلم منه بمعنى (لا إله إلا الله)».

ترجمه: «و باهوشان آنان (منظورش مسلمانانی است که با آن‌ها مخالفت کرده است) گمان می‌کنند که معنایش (یعنی معنای لا إله إلا الله) این است که کسی جز الله خلق نمی‌کند و رزق نمی‌دهد و کسی جز الله تدبیر امور نمی‌کند. پس هیچ خیری وجود ندارد در مردی که جاهلان کفار از او به معنای لا إله إلا الله داناتر هستند».[1]

برای اینکه در تصوّر نجدیه، مشرکان به اینکه هیچ رب و خالق و رازق و مدبری جز الله وجود ندارد ایمان کامل داشتند و به اینکه بت‌هایشان هیچگونه شراکتی در ربوبیت و خالقیت و رازقیت و تدبیر امور با الله ندارند ایمان کامل داشتند و تنها به این خاطر مشرک بودند که غیر الله یعنی بت‌هایشان را عبادت می‌کردند بدون اینکه هیچ صفت ربوبیتی برای بت‌هایشان قائل بوده باشند. و سپس نتیجه گرفته‌اند که عبادت رخ می‌دهد بدون اینکه برای عبادت شونده قائل به صفات و خصائص ربوبیت و الهیت بود. و وقتی از آنان دلیل خواسته می‌شود، دلیلی که برای نظر خود ارائه می‌دهند، فهم ناقصشان از شرک مشرکان است و می‌گویند: دلیل ما مشرکان عرب هستند که توحید ربوبیت داشته‌اند. و به این شکل مسلمانان مخالف خودشان را تا سطح مشرکان پایین آورده و شرک مشرکان را هم تطهیر کرده و مخالفانشان را متهم به شرک می‌کنند در

۱- کشف الشبهات، ص ۹.

حالی که نه شرک مشرکان را شناخته‌اند و نه توحید الله را. و بخاطر فهم سطحی که از نصوص قرآن و سنّت و تاریخ دارند، موجب شده که گمان کنند مشرکان فقط بخاطر اینکه به بت‌هایشان گفته‌اند: {برای ما نزد الله شفاعت کن} مشرک شده‌اند، بدون اینکه به نوع شفاعتی که مشرکان به آن معتقد بودند توجه کنند. و گمان می‌کنند که ذبح و نذر و طواف و سجده، از اعمالی هستند که به ذات خود فی النفسه عبادت بوده و وقتی برای غیر الله انجام می‌شود جز به معنای عبادت آن غیر الله نمی‌باشد. در حالی که درست و صحیح این است که این اعمال به ذات خود عبادت نیستند بلکه این اعمال صلاحیت این را دارند که به عنوان عبادت انجام شوند و تنها زمانی عبادت هستند که شخص به نیّت عبادت برای شخصی که معتقد است او دارای خصائص الهیت و ربوبیت است انجام شده باشد. و تفصیل این موضوع در فصل عبادت آمده است.

دعوت نجدیه می‌گوید إله به معنای معبود است و لذا مشرکان -که در پندار و وهم نجدیه توحید ربوبیت داشته‌اند- برای معبودان خود بدون اینکه اعتقاد به الهیت و ربوبیتشان داشته باشند، الوهیت و عبودیت صرف کرده‌اند و به همان شکل مسلمانان را نیز با مشرکان در توحید ربوبیت برابر می‌دانند و بخاطر اعمالی که برای غیر الله صرف می‌شوند و تنها با داشتن نیّت تعبّد است که به عبادت تبدیل می‌شوند، مسلمانان را مشرک و عبادت‌کنندۀ غیر الله می‌دانند و خون و مال آنان را مباح می‌کنند.

اما در مفهوم قرآنی و طبق آیات قرآن: إله به معنای معبود نیست، بلکه إله به معنای ذاتی است که در نفع و ضرر رساندن استقلال دارد و به هیچ کس دیگری وابسته نیست و خلق و امر از آن اوست و آیات بسیار زیادی این حقیقت را روشن ساخته است.

برای مثال خداوند متعال می‌فرماید: ﴿قُلۡ أَرَءَيۡتُمۡ إِنۡ أَخَذَ ٱللَّهُ سَمۡعَكُمۡ وَأَبۡصَٰرَكُمۡ وَخَتَمَ عَلَىٰ قُلُوبِكُم مَّنۡ إِلَٰهٌ غَيۡرُ ٱللَّهِ يَأۡتِيكُم بِهِۗ﴾ [الأنعام: ٤٦]

«بگو: به من خبر دهید، اگر الله، گوش شما و چشم‌هایتان را بگیرد، و بر دل‌های شما مهر بزند کدام إله جز الله (می‌تواند) آن‌ها را به شما بازگرداند؟».

طبق این آیه، إله باید قدرت بازگرداندن گوش و چشم و قلب را داشته باشد. اما اگر طبق فهم نجدیه، آیه را بفهمیم، ترجمه آیه چنین می‌شود: {کدام معبود جز الله

(می‌تواند) آن‌ها را به شما بازگرداند}. و چون نجدیه إله های مشرکین را خالی از صفات و خصائص ربوبیت می‌دانند، و چون معتقد اند إله به معنای معبود است و برای معبود شدن هم نیازی به داشتن صفات ربوبیت نیست، پس از آنان می‌پرسیم که چرا خداوند در این آیه از کلمه إله استفاده کرده است؟

و همچنین خداوند متعال می‌فرماید: ﴿قُلۡ أَرَءَيۡتُمۡ إِن جَعَلَ ٱللَّهُ عَلَيۡكُمُ ٱلَّيۡلَ سَرۡمَدًا إِلَىٰ يَوۡمِ ٱلۡقِيَٰمَةِ مَنۡ إِلَٰهٌ غَيۡرُ ٱللَّهِ يَأۡتِيكُم بِضِيَآءٍۚ أَفَلَا تَسۡمَعُونَ ٧١ قُلۡ أَرَءَيۡتُمۡ إِن جَعَلَ ٱللَّهُ عَلَيۡكُمُ ٱلنَّهَارَ سَرۡمَدًا إِلَىٰ يَوۡمِ ٱلۡقِيَٰمَةِ مَنۡ إِلَٰهٌ غَيۡرُ ٱللَّهِ يَأۡتِيكُم بِلَيۡلٖ تَسۡكُنُونَ فِيهِۚ أَفَلَا تُبۡصِرُونَ ٧٢﴾ [القصص: ۷۱-۷۲]

«(ای پیامبر!) بگو: به من خبر دهید اگر الله شب را تا روز قیامت بر شما پایدار سازد، کیست إلهی جز الله که برای شما روشنی آورد؟! آیا نمی‌شنوید؟!(۷۱) بگو: به من خبر دهید اگر الله روز را تا روز قیامت بر شما پایدار گرداند، کیست إلهی جز الله که برای شما شبی آورد که در آن آرام بگیرید؟! آیا نمی‌بینید؟!(۷۲)»

طبق این آیه، إله باید قدرت آوردن شب و روز را داشته باشد.

و همچنین می‌فرماید: ﴿أَمۡ لَهُمۡ ءَالِهَةٞ تَمۡنَعُهُم مِّن دُونِنَاۚ لَا يَسۡتَطِيعُونَ نَصۡرَ أَنفُسِهِمۡ وَلَا هُم مِّنَّا يُصۡحَبُونَ ٤٣﴾ [الأنبیاء: ۴۳]

«آیا آن‌ها إله‌هایی دارند که (می‌توانند) آن‌ها را در برابر (عذاب) ما (حفظ کنند و) باز دارند (آن‌ها) نمی‌توانند خودشان را یاری دهند، و نه آن‌ها از (عذاب) ما محفوظ هستند».

طبق این آیه، إله باید قدرتی داشته باشد که عابدش را از عذاب باز دارد.

و می‌فرماید: ﴿أَمِ ٱتَّخَذُوٓاْ ءَالِهَةٗ مِّنَ ٱلۡأَرۡضِ هُمۡ يُنشِرُونَ ٢١﴾ [الأنبیاء: ۲۱]

«آیا آن‌ها إله‌هایی از زمین برگزیده‌اند، که آن‌ها (مردگان را) بر می‌انگیزند».

طبق این آیه إله باید قدرت زنده کردن مردگان را داشته باشد.

و می‌فرماید: ﴿قُلِ ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ وَسَلَٰمٌ عَلَىٰ عِبَادِهِ ٱلَّذِينَ ٱصۡطَفَىٰٓۗ ءَآللَّهُ خَيۡرٌ أَمَّا يُشۡرِكُونَ ٥٩ أَمَّنۡ خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ وَأَنزَلَ لَكُم مِّنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءٗ فَأَنۢبَتۡنَا بِهِۦ حَدَآئِقَ ذَاتَ بَهۡجَةٖ مَّا كَانَ لَكُمۡ أَن تُنۢبِتُواْ شَجَرَهَآۗ أَءِلَٰهٞ مَّعَ ٱللَّهِۚ بَلۡ هُمۡ قَوۡمٞ يَعۡدِلُونَ ٦٠ أَمَّن جَعَلَ ٱلۡأَرۡضَ

قَرَارٗا وَجَعَلَ خِلَٰلَهَآ أَنۡهَٰرٗا وَجَعَلَ لَهَا رَوَٰسِيَ وَجَعَلَ بَيۡنَ ٱلۡبَحۡرَيۡنِ حَاجِزًاۗ أَءِلَٰهٞ مَّعَ ٱللَّهِۚ بَلۡ أَكۡثَرُهُمۡ لَا يَعۡلَمُونَ٦١ أَمَّن يُجِيبُ ٱلۡمُضۡطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكۡشِفُ ٱلسُّوٓءَ وَيَجۡعَلُكُمۡ خُلَفَآءَ ٱلۡأَرۡضِۗ أَءِلَٰهٞ مَّعَ ٱللَّهِۚ قَلِيلٗا مَّا تَذَكَّرُونَ٦٢ أَمَّن يَهۡدِيكُمۡ فِي ظُلُمَٰتِ ٱلۡبَرِّ وَٱلۡبَحۡرِ وَمَن يُرۡسِلُ ٱلرِّيَٰحَ بُشۡرَۢا بَيۡنَ يَدَيۡ رَحۡمَتِهِۦٓۗ أَءِلَٰهٞ مَّعَ ٱللَّهِۚ تَعَٰلَى ٱللَّهُ عَمَّا يُشۡرِكُونَ٦٣ أَمَّن يَبۡدَؤُاْ ٱلۡخَلۡقَ ثُمَّ يُعِيدُهُۥ وَمَن يَرۡزُقُكُم مِّنَ ٱلسَّمَآءِ وَٱلۡأَرۡضِۗ أَءِلَٰهٞ مَّعَ ٱللَّهِۚ قُلۡ هَاتُواْ بُرۡهَٰنَكُمۡ إِن كُنتُمۡ صَٰدِقِينَ٦٤﴾ [النمل: ٥٩-٦٤]

«(ای پیامبر) بگو: حمد و سپاس مخصوص الله است، و سلام بر بندگانش، کسانی‌که او (آن‌ها را) بر گزیده است. آیا الله بهتر است یا آن چیزهای که شرک می‌آورند؟(۵۹) (آیا این إله‌های باطل شما بهتر اند) یا کسی‌که آسمان‌ها و زمین را آفرید، و از آسمان برای شما آبی نازل کرد، پس با آن باغ‌های خرم (و زیبا) رویاندیم، که شما هرگز توان رویاندن درختان آن را نداشتید، آیا إله دیگری با الله است؟! (نه) بلکه آن‌ها گروهی هستند که (از حق منحرف می‌شوند و بت‌ها را) هم‌طراز (الله) قرار می‌دهند(۶۰) (آیا این إله‌ها بهتر اند) یا کسی‌که زمین را قرارگاه ساخت، و میان آن نهرهایی قرار داد، و برای آن کوه‌های (ثابت و استوار) پدید آورد، و میان دو دریا مانعی قرار داد، آیا إله دیگری با الله است؟! (نه) بلکه بیشترشان نمی‌دانند(۶۱) (آیا این إله‌ها بهتر اند) یا کسی‌که (دعای) مضطر (= درمانده) را اجابت می‌کند؛ چون او را بخواند، و گرفتاری را بر طرف می‌سازد، و شما را جانشینان زمین قرار می‌دهد، آیا إله دیگری با الله است؟! چه‌اندک پند می‌گیرید(۶۲) (آیا این إله‌ها بهتر اند) یا کسی‌که شما را در تاریکی‌های بیابان و دریا هدایت می‌کند، و کسی‌که پیش از (باران) رحمت خود بادها را به مژده می‌فرستد، آیا إله دیگر با الله است؟! الله برتر است از آنچه برای او شریک قرار می‌دهند(۶۳) (آیا این إله‌های باطل بهتر اند) یا کسی‌که آفرینش را آغاز کرد، سپس آن را (بار دیگر) باز می‌گرداند، و کسی‌که شما را از آسمان و زمین روزی می‌دهد، آیا إله دیگری با الله است؟! (ای پیامبر!) بگو: اگر راست می‌گویید دلیل‌تان را بیاورید(۶۴)».

طبق این آیات، إله کسی است که آسمان و زمین را خلق می‌کند و از آسمان باران نازل می‌کند و از زمین گیاهان را می‌رویاند و دعای مضطر را اجابت می‌کند و خلق می‌کند و رزق می‌دهد. و در آخر آیات خداوند به مشرکان می‌گوید: اگر راست می‌گویید که الهی جز الله است که چنین کارهایی می‌کند، پس برهان و دلیل‌تان را بیاورید: ﴿قُلۡ

هَاتُواْ بُرۡهَٰنَكُمۡ إِن كُنتُمۡ صَٰدِقِينَ﴾. و اگر مشرکان طبق گمان نجدیه، توحید ربوبیت داشتند، پس باید در جواب محمد ﷺ می‌گفتند: ای محمد چرا الله از ما برهان و دلیل بر چیزی می‌خواهد که ما به آن اعتقاد نداریم و در حالی که ما توحید ربوبیت داریم و در حالی که کسی جز الله را خالق و رازق و نافع و ضار نمی‌دانیم؟!.

اما مشرکان چنین پاسخ ندادند، بلکه در پاسخ گفتند: ﴿وَمَا نَحۡنُ بِتَارِكِيٓ ءَالِهَتِنَا عَن قَوۡلِكَ﴾ [هود: ۵۳]

«و ما به (خاطر) گفتار تو إله‌هایمان را رها نمی‌کنیم».

و می‌گفتند: ﴿قَالُوٓاْ أَجِئۡتَنَا لِتَأۡفِكَنَا عَنۡ ءَالِهَتِنَا﴾ [الأحقاف: ۲۲]

«آیا آمده‌ای تا ما را از إله هایمان برگردانی؟».

و می‌گفتند: ﴿أَجَعَلَ ٱلۡأٓلِهَةَ إِلَٰهٗا وَٰحِدًاۖ إِنَّ هَٰذَا لَشَيۡءٌ عُجَابٞ﴾ [ص: ۵]

«آیا (محمد همۀ) إله‌ها را یک إله قرار داده است؟ بی‌گمان این چیز بسیار عجیبی است».

امام مفسرین طبری رحمه الله در تفسیر آیه می‌گوید: «وقوله (أَجَعَلَ الآلِهَةَ إِلَهًا وَاحِدًا) يقول: وقال هؤلاء الكافرون الذين قالوا: محمد ساحر كذاب: أجعل محمد المعبودات كلها واحدا، يسمع دعاءنا جميعنا، ويعلم عبادة كل عابد عبدَه منا (إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عُجَابٌ): أي إن هذا لشيء عجيب. كما حدثنا بشر، قال: ثنا يزيد، قال: ثنا سعيد، عن قتادة (أَجَعَلَ الآلِهَةَ إِلَهًا وَاحِدًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عُجَابٌ) قال: عجب المشركون أن دُعوا إلى الله وحده، وقالوا: يسمع لحاجاتنا جميعا إله واحد! ما سمعنا بهذا في الملة الآخرة».

ترجمه: «آن کافرانی که می‌گفتند محمد ساحر و کذاب است می‌گویند: آیا همۀ إله‌ها را یک إله قرار داده که دعای همه ما را می‌شنود و عبادت همۀ ما را وقتی که عبادتش کند می‌داند؟ بی‌گمان این چیز عجیبی است. چنانکه بشر برایمان تعریف کرد از یزید از سعید از قتاده که دربارۀ آیه: {آیا (همۀ) إله‌ها را یک إله قرار داده است؟} گفت: مشرکان

تعجب کردند از اینکه به سوی الله یکتا دعوت شدند و گفتند: نیازهای همهٔ ما را یک إله می‌شنود؟ چنین چیزی را در ملت دیگری نشنیده بودیم!».[۱]

طبق فهم امام طبری از این آیه، و روایتی که قتاده آورده است، مشرکان إله را ذاتی می‌دانستند که باید دعاها و نیازها را بشنود و متوجه عبادت عبادت کنندگانش بشود، اما چون الله را عاجز می‌دانستند و معتقد بودند به تنهایی نمی‌تواند چنین کاری بکند، لذا برای او شریکانی قرار داده و به إله‌های دیگری معتقد بودند.

و سمرقندی در تفسیر این آیه می‌گوید: «أَجَعَلَ الْآلِهَةَ إِلهاً واحِداً يعني: كيف يتسع لحاجتنا إله واحد إِنَّ هذا لَشَيْءٌ عُجابٌ يعني: لأمر عجيب».

ترجمه: «{آیا (همهٔ) إله‌ها را یک إله قرار داده است؟} یعنی: چگونه یک إله می‌تواند نیازهای ما را برآورده کند؟ {بی‌گمان این چیزی عجیبی است} یعنی امر عجیبی است».[۲]

یعنی فهم مشرکان از کلمه إله این بود که إله ذاتی است که نیازها را برآورده می‌کند، و طبق اعتقاد آنان، لازم نیست که آن کسی که إله است همهٔ نیازها را به تنهایی برآورده کند تا بتواند إله باشد، بلکه هر إله، بر جزئی و بخشی از نیازها قادر است. و به راستی اگر إلهی که نتواند نیاز عابدش را برآورده کند پس چرا عبادت می‌شود؟! حتی شخص دیوانه نیز چنین سخنی نمی‌گوید و چیزی که نفع و ضرری برایش ندارد را عبادت نمی‌کند. و برخلاف نظر محمد بن عبد الوهاب، جهال کفار معنای إله را به همانند او فهم نکرده‌اند، و در فصل‌های آینده به طور مفصل این ادعای محمد بن عبد الوهاب و دیگر علمای نجد، رد شده است.

پس مشرکان برای إله‌هایشان چنین صفاتی قائل بودند، و بخاطر اینکه چنین صفات و خصائصی برای إله‌هایشان قائل بودند، بود که آن‌ها را عبادت می‌کردند و به عنوان معبود خود گرفته بودند.

۱- تفسیر طبری (متوفی: ۳۱۰هـ)، ج ۱ ص ۱۴۹. ناشر: مؤسسة الرسالة، چاپ اول ۱۴۲۰ هـ. محقق: أحمد محمد شاکر.

۲- تفسیر سمرقندی (متوفی: ۳۷۳هـ)، ج ۳ ص ۱۵۸.

همچنین خداوند متعال در تعریف إله می‌فرماید: ﴿مَا ٱتَّخَذَ ٱللَّهُ مِن وَلَدٖ وَمَا كَانَ مَعَهُۥ مِنۡ إِلَٰهٍۚ إِذٗا لَّذَهَبَ كُلُّ إِلَٰهِۭ بِمَا خَلَقَ وَلَعَلَا بَعۡضُهُمۡ عَلَىٰ بَعۡضٖۚ سُبۡحَٰنَ ٱللَّهِ عَمَّا يَصِفُونَ٩١﴾ [المؤمنون: ۹۱]

«الله هرگز فرزندی بر نگزیده است، و هیچ إلهی (دیگری) با او نیست، (اگر چنین بود) آنگاه هر إلهی آنچه را که آفریده بود؛ می‌برد، و مسلماً بعضی بر بعضی دیگر برتری می‌جستند، الله منزّه (و پاک) است از آنچه آن‌ها توصیف می‌کنند».

این آیه که به آیهٔ «تمانع» مشهور است، نصّی است بر اینکه إله قدرت خلق‌کردن دارد و بخاطر قدرتی که دارد با دیگر إله‌ها منازعه برای برتری پیدا کردن بر آنان می‌کند. امّا اگر در ترجمهٔ این آیه به جای کلمهٔ إله، کلمهٔ معبود را قرار بدهیم و همانند دعوت نجدیه بگوییم: {مشرکان برای بت‌هایی که به آن‌ها إله می‌گفتند هیچ گونه قدرت و صفت و خصائص ربوبیت قائل نبودند و در ربوبیت الله را یکتا می‌دانستند} پس معنا و و کاربرد و استدلال آیه کلّاً از بین می‌رود. برای اینکه عبادت رخ نمی‌دهد و صرف نمی‌شود مگر برای کسی که برای او چیزی از الهیت و ربوبیت قائل باشی. امّا اگر اینگونه نباشد و همانند دعوت نجدیه بگوییم که: {بعضی از اعمال ذاتاً عبادت هستند و مشرکان زمان پیامبر تنها بخاطر انجام بعضی اعمال ظاهری مانند ذبح و سجده برای غیر الله دچار شرک شده بودند و هیچ گونه شرکی در ربوبیت نداشته و برای بت‌هایشان هیچ گونه صفات و خصائص الهیت و ربوبیت قائل نبودند و صرفاً بخاطر انجام‌دادن بعضی اعمال برای آن‌ها بود که باعث شده بود آن بت‌ها را به عنوان إله گرفته باشند}، پس غیر ممکن است که چنین بتی با چنین اوصافی و بخاطر انجام‌دادن چنین اعمالی برایش، به إلهی تبدیل شده باشد که در آیهٔ تمانع از آن یاد شده است! غیر ممکن است إلهی که نجدیه آن را به معبودی بی‌نفع و ضرر ترجمه می‌کنند، بتواند آن إلهی باشد که خداوند در آیهٔ تمانع از آن بحث کرده است. و در انتهای آیه نیز خداوند خود را پاک و منزّه می‌دارد از آنچه که مشرکان الله متعال را به آن وصف می‌کنند؛ یعنی به داشتن شریک و وجود داشتن إلهی به همراه الله.

همچنین خداوند متعال می‌فرماید: ﴿لَوۡ كَانَ فِيهِمَآ ءَالِهَةٌ إِلَّا ٱللَّهُ لَفَسَدَتَاۚ فَسُبۡحَٰنَ ٱللَّهِ رَبِّ ٱلۡعَرۡشِ عَمَّا يَصِفُونَ٢٢ لَا يُسۡـَٔلُ عَمَّا يَفۡعَلُ وَهُمۡ يُسۡـَٔلُونَ٢٣ أَمِ ٱتَّخَذُواْ مِن دُونِهِۦٓ ءَالِهَةَۖ قُلۡ هَاتُواْ بُرۡهَٰنَكُمۡۖ﴾ [الأنبياء: ٢٢-٢٤]

«اگر در این دو (= آسمان و زمین) إله‌هایی جز الله بود، مسلماً هر دو (= آسمان و زمین) تباه می‌شدند (و نظام هستی به هم می‌خورد) پس منزّه است الله، پروردگار عرش، از آنچه آن‌ها توصیف می‌کنند(۲۲) (او) از آنچه می‌کند، باز خواست نمی‌شود، و آنان باز خواست می‌شوند(۲۳) آیا به جز او إله‌هایی را بر گزیده‌اند؟! بگو: دلیل تان را بیاورید».

در این آیات که به نام آیهٔ «فساد» مشهور است، خداوند از مشرکان درخواست دلیل و برهان بر وجود چنین إله‌هایی کرده است و اگر مشرکانی که مخاطب این آیه بودند معتقد نبودند که به همانند إله بودن الله، إله‌های دیگری هم وجود دارد و اگر مشرکان معتقد نبودند که آن إله‌ها دارای قدرت‌هایی هستند که خداوند در این آیات آن قدرت‌ها را از آن إله‌ها نفی کرده است، پس باید در جواب الله متعال و پیامبرش می‌گفتند: {که ما هرگز چنین چیزی نگفته‌ایم؛ پس چرا از ما برهان و دلیل برای چیزی می‌خواهید که به آن معتقد نیستیم؟!}.

و اگر إله به معنای معبودی باشد که خالی از قدرت نفع و ضرر رساندن است و خالی از قدرت خلق کردن و رزق دادن و تدبیر کردن است، پس چنین إله بی نفع و ضرری چرا موجب فساد آسمان ها و زمین می شود؟ چرا خداوند وجود چنین إله های بی نفع و ضرری را موجب فساد در آسمان ها و زمین می‌داند؟ بلکه معنا و استدلال این آیه زمانی به اتمام می رسد که إله را به ذاتی معنا کنیم که صفات ربوبیت جزو قدرت های ذاتی اوست. چون تنها در صورت تعارض بین دو یا چند إله که دارای قدرت استقلالی هستند است که احتمال فساد در آسمان‌ها و زمین (آیه فساد) و احتمال به سمت خود کشیدن هر إله آنچه را که خودش خلق کرده و احتمال علو و برتری‌جویی و مغالبه هر إله بر دیگر إله‌ها (آیه تمانع) وجود دارد.

و خداوند در این آیات و آیات مشابه، بیان می‌کند که او از ازل چنین إلهی بوده است و کسی جز او إله نمی‌باشد. امّا دعوت نجدیه با مسخ و تحریف معنای إله، إله را به معبود

ترجمه کرده است که باطل بودن دیدگاه آن‌ها برای کسی که کمترین دقّتی به آیات قرآن نماید، روشن می‌شود.

پس اله عام تر از رب است و لا إله إلا الله دربرگیرندۀ تمام توحید است، امّا دعوت نجدی إله را به معبود ترجمه می‌کند و معنای عبادت را نیز مسخ کرده و معتقد است که بعضی اعمال ذاتاً عبادت هستند و نیّت انجام دهندۀ عمل را معتبر نشمرده و انجام آن اعمال را در هر حالتی عبادت دانسته و لذا صرف آن اعمال برای غیر الله را به معنای انجام عبادت برای غیر الله می‌دانند و اشتباه بودن دیدگاه آنان را به طور مفصل در فصل عبادت توضیح داده‌ایم.

تعریف إله:

مفهوم اله متضمن مفاهیمی مانند قدرت، مشیت، اختیار مطلق و استقلالیت است. و چنانکه پیشتر گفتیم، إله به معنای معبود نیست بلکه إله ذاتی است که استحقاق این را دارد که معبود باشد. برای اینکه همانطور که در آیۀ تمانع و آیۀ فساد و دیگر آیات ذکر کردیم، إله ذاتی است که دارای صفات و خصائص و قدرت‌های قائم به ذات خودش است و برای إله بودنش کاملاً مستقل از افعال عباد است. یعنی چه مخلوقی وجود داشته باشد که این إله را به عنوان معبود خود بگیرد و عبادت کند و چه مخلوقی وجود نداشته باشد، باز آن إله متّصف به آن صفات است. برای همین در تعریف إله باید عبادت را بیرون آورد و کسانی که إله را به معبود تعریف می‌کنند و می‌گویند إله یعنی معبود، دچار اشتباه آشکاری شده‌اند، برای اینکه الله متعال قبل از اینکه مخلوقی را خلق کند و او را عبادت کند نیز إله بود و متّصف به صفات الوهیت بود. و از ازل إله بوده و مستحقّ عبادت‌شدن و معبودبودن را داشته است. پس إله به معنای معبود نیست بلکه إله ذاتی است که بخاطر خصائص و صفاتی که دارد مستحقّ معبودبودن را دارد؛ اگرچه هم هیچ عابدی وجود نداشته باشد که عبادتش کند.

پس وارد کردن «الإله» در تعریف «عبادت»، مثلاً گفته شود عبادت یعنی همۀ آن اعمالی که برای إله انجام و صرف می‌شود، و در همان وقت وارد کردن «عبادت» در

تعریف «الإله»، مثلاً گفته شود إله همان معبود است، باعث می‌شود که عبادت تعریف نشود تا اینکه إله تعریف شود و إله هم تعریف نشود تا اینکه عبادت تعریف شود که چنین چیزی باعث یک دور تکراری می‌گردد که حاصل آن این است: عبادت یعنی عبادت و إله یعنی إله!

در آیۀ «تمانع» آمده است: ﴿مَا ٱتَّخَذَ ٱللَّهُ مِن وَلَدٖ وَمَا كَانَ مَعَهُۥ مِنۡ إِلَٰهٍۚ إِذٗا لَّذَهَبَ كُلُّ إِلَٰهِۢ بِمَا خَلَقَ وَلَعَلَا بَعۡضُهُمۡ عَلَىٰ بَعۡضٖۚ سُبۡحَٰنَ ٱللَّهِ عَمَّا يَصِفُونَ ٩١﴾ [المؤمنون: ۹۱]

«الله هرگز فرزندی بر نگزیده است، و هیچ إلهی (دیگری) با او نیست، (اگر چنین بود) آنگاه هر إلهی آنچه را که آفریده بود؛ می‌برد، و مسلماً بعضی بر بعضی دیگر برتری می‌جستند، الله منزّه (و پاک) است از آنچه آن‌ها توصیف می‌کنند».

طبق این آیه، إله کاملاً مستقل از معبود است و هیچ گونه ارتباطی به افعال مخلوقات ندارد، یعنی چه عبادت شود و چه عبادت نشود باز إله است.

و در آیۀ «فساد» آمده است: ﴿لَوۡ كَانَ فِيهِمَآ ءَالِهَةٌ إِلَّا ٱللَّهُ لَفَسَدَتَاۚ فَسُبۡحَٰنَ ٱللَّهِ رَبِّ ٱلۡعَرۡشِ عَمَّا يَصِفُونَ ٢٢﴾ [الأنبياء: ۲۲]

«اگر در این دو (= آسمان و زمین) إله هایی جز الله بود، مسلماً هر دو (= آسمان و زمین) تباه می‌شدند (و نظام هستی به هم می‌خورد) پس منزّه است الله، پروردگار عرش، از آنچه آن‌ها توصیف می‌کنند».

و این در واقع تعریف صحیح و قرآنی از مفهوم إله می‌باشد یعنی مفهوم إله بطور کامل از افعال مخلوقات و حتی از وجود داشتن آن مخلوقات مستقل می‌باشد. **پس إله به معنای ذاتی است که با اختیار و مشیت مطلق خود کاری انجام می‌دهد و دارای قدرتی ذاتی و کاملاً مستقل از دیگری است** و مفهوم إله هیچ ارتباط و علاقه‌ای به اینکه عبادت شود یا نشود ندارد و بلکه حتی هیچ ارتباط و علاقه‌ای به وجود داشتن عبادت کنندگان ندارد. برای اینکه الله از ازل إله بود و دارای صفات الوهیت بود و اگر إله را به معبود تعریف کنیم چنین اقتضا می‌کند که الوهیت از صفات الله متعال نبوده و از ازل إله نبوده است مگر بعد از آنکه مخلوقاتش را خلق کرد و عبادتش کردند و سپس بعد از اینکه عبادتش کردند إله شده باشد! و العیاذ بالله و چنین اعتقادی کفر محض می‌باشد. بلکه باید گفت

که الله از ازل إله بود و مستحق معبود بودن را داشته است اگرچه هم مخلوقی وجود نداشته باشد که او را عبادت کند، به همان شکل که می‌گوییم الله متعال از ازل صفت ذاتی خلّاق و رزّاق را داشته است اگرچه هم مخلوقی از ازل به همراه او وجود نداشته باشد که به او با مشیت و فعل خودش رزق بدهد. به همان شکل الله از ازل إله بود و مستحقّ عبادت‌شدن بود اگرچه هم مخلوقی وجود نداشته باشد که او را عبادت کند. پس ترجمه‌کردن إله به معبود باطل و اشتباه است، **برای اینکه عبادت صورت نمی‌پذیرد مگر برای کسی که چیزی از خصائص الهیت را صرف او کرده باشی**. و اعمالی مانند خضوع و خشوع و تذلّل و تعظیم، ذاتاً عبادت نیستند تا گفته شود صرف چنین اعمالی برای غیر الله عبادت غیر الله محسوب می‌شود، بلکه تنها زمانی تبدیل به عبادت می‌شود که برای آن کسی که چنین اعمالی صرف می‌شود معتقد به متّصف بودنش به چیزی از خصائص الهیت و ربوبیت باشی. پس إله ذاتی است که باید عبادت شود نه اینکه إله به معنای معبود باشد، چنانکه خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَمَآ أَرۡسَلۡنَا مِن قَبۡلِكَ مِن رَّسُولٍ إِلَّا نُوحِيٓ إِلَيۡهِ أَنَّهُۥ لَآ إِلَٰهَ إِلَّآ أَنَا۠ فَٱعۡبُدُونِ٢٥﴾ [الأنبياء: ۲۵]

«و (ما) پیش از توهیچ پیامبری را نفرستادیم، مگر آنکه به او وحی کردیم که: إلهی جز من نیست، پس تنها مرا عبادت کنید».

و می‌فرماید: ﴿إِنَّنِيٓ أَنَا ٱللَّهُ لَآ إِلَٰهَ إِلَّآ أَنَا۠ فَٱعۡبُدۡنِي وَأَقِمِ ٱلصَّلَوٰةَ لِذِكۡرِيٓ١٤﴾ [طه: ١٤]

«یقیناً من الله هستم، هیچ إلهی جز من نیست، پس مرا عبادت کن، و نماز را برای یاد من بر پا دار».

یعنی بعد از اینکه دانستید که هیچ إلهی جز الله وجود ندارد، پس فقط الله را عبادت کنید چراکه فقط کسی که إله است مستحق عبادت است. امّا مشرکان چون برای بت‌هایشان نیز صفات إلهیت و ربوبیت قائل بودند به این خاطر بت‌هایشان را عبادت می‌کردند؛ چراکه معتقد بودند آن بت‌ها بخاطر داشتن صفات ربوبیت و الهیت، مستحقّ عبادت هستند.

طبری رحمه الله در تعریف إله می‌گوید: «وأن الإله هو الذي يقدر على ما يشاء ولا يقدر عليه شيء».

ترجمه: «و إله کسی است که بر آنچه که می‌خواهد قادر باشد و چیزی بر او قادر نباشد».[1]

و قشیری رحمه الله در در تعریف إله می‌گوید: «الإلهية هي القدرة على الاختراع».

ترجمه: «إلهیت یعنی داشتن قدرت بر اختراع کردن (پدید آوردن)».[2]

این فهم علما از واژه إله بوده است، پس تا زمانی که برای یک چیز قائل به صفات ربوبیت نبود و یا در او قدرت دفع ضرر و جلب منفعت بطور مستقل از الله ندید، نمی‌توان او را به عنوان إله گرفت، و مشرکان چون نسبت به إله‌هایشان چنین اعتقادی داشتند از این رو به بت‌هایشان آلهه می‌گفتند.

امام طبری رحمه الله در جایی دیگر در تعریف معبود می‌گوید: «وإنما العابد يعبد ما يعبده لاجتلاب نفع منه أو لدفع ضر منه عن نفسه».

ترجمه: «و عابد آنچه که عبادتش می‌کند را تنها به این خاطر عبادت می‌کند تا از او (معبود) نفعی به دست آورد یا ضرری را از او دفع کند».[3]

و فخر رازی رحمه الله نیز در تعریف معبود می‌گوید: «المعبود ينبغي أن يكون منه الخلق والرزق وجر المنافع وبه دفع المضار، فإن لم تجتمع هذه الأمور فلا أقل من دفع ضر أو جر نفع».

ترجمه: «معبود باید بتواند خلق کند و رزق بدهد و منافع را بیاورد و ضررها را دفع کند، و اگر همهٔ این امور را نداشته باشد پس حد اقل باید بتواند دفع ضرر و جلب منفعت کند».[4]

۱- تفسیر طبری، ج ۱۸ ص ۵۳۷.

۲- تفسیر سمرقندی، ج ۳ ص ۱۵۸.

۳- تفسیر طبری، ج ۱۳ ص ۳۱۹.

۴- تفسیر مفاتیح الغیب، ج ۱۲ ص ۱۶۹. ناشر: دار إحياء التراث العربي - بيروت. چاپ سوم ۱۴۲۰ هـ.

و تنها کسی که إله باشد می‌تواند خلق کند و رزق بدهد و نفع و ضرر برساند و از این رو است که عبادت می‌شود. امّا اگر چنین صفات و خصائصی برایش قائل نباشی پس تعظیم و خضوع و حبّ او، عبادت او محسوب نمی‌شود؛ همانطور که سجدهٔ ملائکه برای آدم و سجدهٔ آل یعقوب برای یوسف، علیهم السلام، عبادت آدم و یوسف محسوب نشد.

و فخر رازی رحمه الله در جایی دیگر می‌گوید: «أَنَّ الْإِلَهَ الْمَعْبُودَ هُوَ الَّذِي يَقْدِرُ عَلَى إِزَالَةِ الضَّرَرِ، وَإِيصَالِ الْمَنْفَعَةِ».

ترجمه: «إله معبود کسی است که قادر به برطرف کردن ضرر و رساندن نفع باشد».[1]

و شوکانی رحمه الله در تعریف معبود می‌گوید: «وَالْمَعْبُودُ الْحَقُّ هُوَ الَّذِي يَقْدِرُ عَلَى كَشْفِ الضُّرِّ، وَعَلَى تَحْوِيلِهِ مِنْ حَالٍ إِلَى حَالٍ، وَمِنْ مَكَانٍ إِلَى مَكَانٍ».

ترجمه: «معبود به حق کسی است که قادر به برداشتن ضرر و تغییر آن از حالی به حال دیگر و از مکانی به مکان دیگر باشد».[2]

پس إله دارای چنین صفات و قدرت‌هایی است که حداقل‌ترین آن این است که بتواند به عابدش نفع و ضرر برساند. و اگر إله را از این خصائص و ویژگی‌ها خالی نمود پس امکان ندارد که شخصی او را به عنوان معبود خود بگیرد در حالی که می‌داند هیچ نفع و ضرری با عبادت کردنش به دست نمی‌آورد!

تعریف رب:

در معنای رب، سه عنصر داخل می‌شود ۱- کسی که مالک و صاحب چیزی باشد ۲- کسی که سید و رئیس باشد و مورد اطاعت قرار گیرد ۳- کسی که اصلاح کننده و تربیت کننده و تدبیر کننده و تصرّف کننده [در] چیزی باشد.

۱- تفسیر مفاتیح الغیب، ج ۲۰ ص ۳۵۷.

۲- تفسیر فتح القدیر، ج ۳ ص ۲۸۱. ناشر: دار ابن کثیر، دار الکلم الطیب - دمشق، بیروت. چاپ اول ۱۴۱۴ هـ.

امام مفسرین ابو جعفر محمد بن جریر طبری رحمه الله می‌گوید: «فربّنا جلّ ثناؤه: السيد الذي لا شِبْه لهُ، ولا مثل في سُؤدده، والمصلح أمر خلقه بما أسبغ عليهم من نعمه، والمالك الذي له الخلق والأمر».

ترجمه: «پروردگار ما که بزرگ است ثنای او: سیّدی است که شبیهی ندارد، و همانندی در سیادت او وجود ندارد، و بوسیلۀ نعمت‌هایی که به مخلوقاتش ارزانی داده است اصلاح‌کنندۀ امر آنان است، و مالکی است که خلق‌کردن و امر کردن از آن اوست».[1]

در سورۀ یوسف در چهار موضع اسم رب را برای غیر الله آورده است که بیانگر همین مفاهیم می‌باشد. چنانکه یوسف علیه السلام در جواب به همسر عزیز مصر که او را به سوی خود فراخوانده بود گفت: ﴿إِنَّهُۥ رَبِّيٓ﴾ [یوسف: ۲۳]

«بی‌گمان او (عزیز مصر) سرور من است».

و یوسف علیه السلام به دوست زندانی‌اش گفت: ﴿أَمَّآ أَحَدُكُمَا فَيَسۡقِي رَبَّهُۥ خَمۡرٗاۖ﴾ [یوسف: ٤١]

«اما یکی از شما (آزاد می‌شود) پس سرور خویش را شراب خواهد نوشانید».

و همچنین گفت: ﴿وَقَالَ لِلَّذِي ظَنَّ أَنَّهُۥ نَاجٖ مِّنۡهُمَا ٱذۡكُرۡنِي عِندَ رَبِّكَ﴾ [یوسف: ٤٢]

«و (یوسف) به آن کسی از دو نفر که دانست رهایی می‌یابد، گفت: مرا نزد سرورت (= حاکم) یاد کن».

و گفت: ﴿فَلَمَّا جَآءَهُ ٱلرَّسُولُ قَالَ ٱرۡجِعۡ إِلَىٰ رَبِّكَ فَسۡـَٔلۡهُ مَا بَالُ ٱلنِّسۡوَةِ ٱلَّٰتِي قَطَّعۡنَ أَيۡدِيَهُنَّ﴾ [یوسف: ٥٠]

«پس چون فرستادۀ (پادشاه) نزد او آمد، (یوسف) گفت: به سوی سرورت باز گرد، پس از او بپرس ماجرای زنانی که دست‌های خود را بریدند چه بود؟!».

در این چهار آیه، رب در معنای مالک و سیّد و سرور به کار برده شده است.

۱- تفسیر طبری، ج ۱ ص ۱۴۲.

در لسان العرب به نقل از ابن الانباری آمده است: «الرَّبُّ يَنْقَسِم عَلَى ثَلَاثَةِ أَقسام: يَكُونُ الرَّبُّ المالِكَ، وَيَكُونُ الرَّبُّ السّيدَ المطاع؛ قَالَ اللهُ تَعَالَى: ﴿فَيَسۡقِي رَبَّهُۥ خَمۡرٗاۖ﴾، أَي سَيِّدَه؛ وَيَكُونُ الرَّبُّ المُصْلِحَ. رَبَّ الشيءَ إِذا أَصْلَحَه».

ترجمه: «الرب به سه قسمت تقسیم می‌شود: الرب به معنای مالک، و الرب به معنای سید و بزرگی که باید از او اطاعت کرد، چنانکه خداوند می‌فرماید: {پس رب خویش را شراب خواهد نوشانید} یعنی آقایش را. و الرب به معنای اصلاح‌کننده. به کسی که چیزی را اصلاح می‌کند و سر و سامان می‌دهد، رب آن چیز گفته می‌شود».[1]

ابن منظور در لسان العرب می‌گوید: «الرَّبُّ يُطْلَق في اللغة على المالكِ والسَّيِّدِ والمُدَبِّر والمُرَبِّي والقَيِّمِ والمُنْعِمِ».

ترجمه: «الرب در لغت بر مالک و سیّد و مدبّر و مربّی و قیّم و منعم اطلاق می‌شود».[2]

راغب اصفهانی در مفرداتش می‌گوید: «الربّ في الاصل: التربيه، و هو انشاء الشيء حالاً فحالاً الي حدّ التّمام».

ترجمه: «الرب در اصل: تربیت‌کردن می‌باشد و آن پرورده کردن یک چیز است مرحله به مرحله، تا اینکه به کمال و تمامیت خود برسد».[3]

فخر الدین الطریحی در مجمع البحرین دربارۀ آیه: ﴿رَبُّ ٱلۡمَشۡرِقَيۡنِ وَرَبُّ ٱلۡمَغۡرِبَيۡنِ١٧﴾ [الرحمن: ١٧] «(او) پروردگار دو مشرق و پروردگار دو مغرب است» می‌گوید: «المراد مالكهما ومدبرهما. ويطلق الرب على السيد أيضا والمربي والمتمم والمنعم والصاحب».

١- لسان العرب، ج ١ صص ۴۰۰-۴۰۱.

٢- لسان العرب، ج ١ ص ٣٣٩.

٣- المفردات في غريب القرآن، ص ١٨۴.

ترجمه: «منظور از رب در این آیه، مالک و مدبّر دو مشرق و دو مغرب است. و الرب بر سیّد و مربّی و متمّم و منعم و صاحب هم اطلاق می‌شود».[1]

و ابو هریره ﷺ از پیامبر ﷺ روایت کرده که فرمود: «لا يَقُلْ أَحَدُكُمْ: أَطْعِمْ رَبَّكَ، وَضِّئْ رَبَّكَ، اسْقِ رَبَّكَ، وَلْيَقُلْ: سَيِّدِي، مَوْلايَ، وَلا يَقُلْ أَحَدُكُمْ: عَبْدِي، أَمَتِي، وَلْيَقُلْ: فَتَايَ، وَفَتَاتِي، وَغُلامِي».

ترجمه: «هیچ یک از شما به غلامش نگوید: به رب خود، غذا بده، برای رب خود آب وضو بیاور، یا به رب خود آب بده. بلکه بگوید: آقا و مولای. همچنین شما، خطاب به آن‌ها نگویید: بندۀ من، کنیز من. بلکه بگویید: پسرم! دخترم! جوان من!».[2]

در این حدیث پیامبر ﷺ رب را به بعضی از معانی آن مانند سید و مولا معنا می‌کند، امّا چون الرب حاوی معانی بزرگتری است برای همین اطلاق آن برای غیر الله شایسته نمی‌باشد. حافظ ابن حجر در شرح این حدیث می‌گوید: «وَالسَّبَبُ فِي النَّهْيِ أَنَّ حَقِيقَةَ الرُّبُوبِيَّةِ للهِ تَعَالَى لِأَنَّ الرَّبَّ هُوَ الْمَالِكُ وَالْقَائِمُ بِالشَّيْءِ فَلَا تُوجَدُ حَقِيقَةُ ذَلِكَ إِلَّا للهِ تَعَالَى».

ترجمه: «سبب نهی از به کار بردن اسم رب این است که حقیقت ربوبیت تنها برای الله متعال می‌باشد برای این اینکه الرب، مالک و قائم به یک چیز می‌باشد و حقیقت چنین چیزی جز برای الله متعال وجود ندارد».[3]

و در حدیث مشهور جبرئیل که از پیامبر ﷺ دربارۀ اسلام و ایمان و احسان و قیامت سوال می‌کند چنین آمده است: «قَالَ: مَتَى السَّاعَةُ؟ قَالَ: «مَا الْمَسْئُولُ عَنْهَا بِأَعْلَمَ مِنَ السَّائِلِ، وَسَأُخْبِرُكَ عَنْ أَشْرَاطِهَا: إِذَا وَلَدَتِ الأَمَةُ رَبَّهَا...».

۱- مجمع البحرین، ج ۲ ص ۱۷۷.

۲- صحیح بخاری (۲۵۵۲).

۳- فتح الباری، ج ۵ ص ۱۷۹.

ترجمه: «جبرئیل سوال کرد گفت: قیامت کی خواهد آمد؟ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «در این مورد من داناتر از شما نیستم، البته علامات قیامت را برای شما خواهم گفت: اینکه کنیز، آقای خود را بدنیا بیاورد...»».[۱]

حافظ ابن حجر در شرح این حدیث می‌گوید: «وَالْمُرَادُ بِالرَّبِّ الْمَالِكُ أَوِ السَّيِّدُ... أَوِ الْمُرَادُ بِالرَّبِّ الْمُرَبِّي».

ترجمه: «منظور از رب، مالک یا سید است... یا مراد از رب، مربی است».[۲]

و نکته‌ای که حائز اهمیت است این است که در عناصر تشکیل‌دهنده معنای ربوبیت، خلق‌کردن وارد نمی‌شود؛ و اینکه بعضی از اهل لغت، خلق‌کردن را نیز در عناصر تشکیل دهنده تعریف ربوبیت وارد کرده‌اند، در واقع بین اصل معنای آن و لوازم آن تمییز قائل نشده‌اند، چون خالقیت جدا از ربوبیت است و در واقع خالقیت، دلیل و علتی برای ربوبیت است نه خود ربوبیت. و هنگامی خالقیت با ربوبیت جمع می‌شوند معنای إله (که همان الله است) را می‌گیرد و حقیقت الهیت متشکل از خالقیت و ربوبیت الله متعال می‌باشد.

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ ٱعۡبُدُواْ رَبَّكُمُ ٱلَّذِي خَلَقَكُمۡ وَٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِكُمۡ لَعَلَّكُمۡ تَتَّقُونَ٢١﴾ [البقرة: ۲۱]

«ای مردم، پروردگار خود را عبادت کنید، آن کسی‌که شما و کسانی را که پیش از شما بودند خلق کرد، تا پرهیزگار شوید».

یعنی ربّ‌تان که خالقتان است را عبادت کنید؛ نه اینکه رب به معنای خالق باشد. و ربوبیت به همراه خالقیت، همان إله است و إله همان الله متعال است چرا که لا إله إلا الله، چنانکه می‌فرماید: ﴿ٱعۡبُدُواْ ٱللَّهَ مَا لَكُم مِّنۡ إِلَٰهٍ غَيۡرُهُۥٓ﴾ [هود: ۵۰]

«الله را عبادت کنید چرا که إلهی جز او برای شما نیست».

۱- صحیح بخاری (۵۰).

۲- فتح الباری، ج ۱ صص ۱۲۲-۱۲۳.

در واقع ﴿ٱعۡبُدُواْ رَبَّكُمُ ٱلَّذِي خَلَقَكُمۡ﴾ در سورۀ بقره، برابر است با ﴿ٱعۡبُدُواْ ٱللَّهَ﴾ در سورۀ هود و الله هم برابر است با ﴿إِلَٰهٍ﴾.

پس می‌شود و ممکن است و امکان دارد که مخلوقی، رب -در معنای مالک و سید و مدبر و مصلح و متصرف- چیزی باشد، امّا در عین حال خالق آن چیز نباشد، برای مثال شما مالک یک تلفن همراه هستید و هرطور که بخواهید از آن استفاده می‌کنید و به آن برنامه می‌دهید و از آن برنامه حذف می‌کنید و در عین حال خالق آن تلفن همراه شما نیستید، بلکه شرکت سازندۀ آن، صانع و سازنده و خالق آن است. پس خالقیت با ربوبیت دو مقولۀ جدا از هم هستند، و از اینجاست که متوجه‌اشتباه آن کسانی می‌شویم که اعتراف مشرکان به خالق بودن الله متعال را به توحید ربوبیت حمل کرده‌اند در حالی که خالقیت جدا از ربوبیت است؛ و اقرار مشرکان به خالقیت الله نفی اعتقاد به ربوبیت برای غیر الله را نمی‌کند؛ هرچند که همان مشرکانی که به خالق بودن الله اقرار می‌کردند در خالقیت الله نیز مشرک بودند و برای بت‌هایشان قدرت خلق کردن ولو جزئی، قائل بودند که در جای خود این موضوع را نیز توضیح داده‌ام.

پس مفاهیمی‌مانند: «**خالق و صانع و فاطر و مبدع و مخترع**»، مستقل و مباین مغایر و جدا از مفاهیمی مانند: «**مالک و سید و مصلح و مدبر و مربی**» می‌باشد. و کسانی که خالقیت را در تعریف ربوبیت وارد کرده‌اند و از اقرار مشرکان به خالق بودن الله نتیجه گرفته‌اند که مشرکان توحید ربوبیت دارند دچار اشتباه فاحش و آشکاری شده‌اند برای اینکه حتی اگر بالفرض مشرکان خالقی جز الله را باور نداشته باشند، باز به معنای توحید ربوبیت آنان نیست؛ برای اینکه مشرکان بت‌هایشان را آلهه و ارباب من دون الله می‌دانستند چنانکه در فصل‌های آینده توضیح داده شده است.

تعریف توحید ربوبیت: هرگاه هرآنچه که مقتضای ربوبیت خداوند است را برای الله ثابت کردی و از غیر الله نفی کردی، در این صورت خداوند را در ربوبیت یکتا قرار داده‌ای. پس توحید ربوبیت یعنی إفراد و یکتا قرار دادن الله در اینکه او مالک و مدبّر و سیّد و متصرف در کَون و جهان هستی است که هیچ شریکی ندارد یعنی هیچ فرزند و

ولی و انداد و ظهیر و نصیری ندارد. و هرگاه در ۹۹ درصد الله را در ربوبیت یکتا قرار بدهی امّا در ۱ درصد از خصائص ربوبیت، مخلوقی را شریک خداوند قرار دادی یا صفتی یا ویژگی از ویژگی‌ها و خصائص ربوبیت را برای مخلوقی غیر از الله قرار بدهی پس توحید ربوبیت را تماماً نقض کرده‌ای و دچار شرک در ربوبیت شده‌ای.

فصل چهارم: ربوبیت مستلزم الوهیت (عبودیت) است و الوهیت متضمّن ربوبیت است

ابتدا لازم است تفاوت الوهیت و الهیت روشن شود تا منظور ما از بکار بردن این دو لفظ معلوم باشد. منظور ما از کلمۀ الوهیت، افعال بندگان است که با آن الله را عبادت می‌کنند و همان عبودیت است امّا منظور از الهیت صفت الله متعال است که معنای آن را در فصل گذشته در تعریف إله آوردیم.

سپس: هرگاه خداوند را در ربوبیت یکتا قرار دهی لازمۀ آن این است که خداوند را در الوهیت هم یکتا قرار دهی. و هرگاه خداوند را در الوهیت یکتا قرار دادی پس توحید ربوبیت خداوند را هم محقق گردانده‌ای چون توحید الوهیت متضمّن و دربرگیرندۀ توحید ربوبیت است.

پس امکان ندارد که خداوند را در ربوبیت یکتا قرار دهی امّا در همان حال غیر الله را عبادت کنی و برای غیر الله الوهیت قائل باشی. چون اگر برای غیر الله عبادت کنی بیانگر این است که خداوند را در ربوبیتش یکتا قرار نداده و توحید ربوبیت خداوند را نقض کرده‌ای و برای آن کسی که بغیر از الله عبادت کرده‌ای صفات ربوبیت و الهیت قائل شده‌ای. و عبادت صورت نمی‌گیرد مگر به همراه اعتقاد به ربوبیت معبود، چراکه ربوبیت مستلزم الوهیت است و الوهیت متضمن ربوبیت و این قاعده‌ای است که شریعت بر آن دلالت دارد.

هرجا در قرآن کلمۀ الرب آمده است در آن معنای إله هم وجود دارد و هرجا کلمۀ إله آمده است در آن معنای الرب هم وجود دارد. هرجا خداوند در قرآن دربارۀ الهیت حرف زده است از ربوبیت نیز حرف زده است و هرجا به ربوبیت اشاره کرده است در پی آن عبودیت را نیز ذکر کرده است. مانند:

﴿رَّبُّ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ وَمَا بَيۡنَهُمَا فَٱعۡبُدۡهُ وَٱصۡطَبِرۡ لِعِبَٰدَتِهِۦۚ هَلۡ تَعۡلَمُ لَهُۥ سَمِيّٗا٦٥﴾ [مریم: ٦٥]

«(همان) پروردگار آسمان‌ها و زمین، و آنچه میان آن دو است، پس او را عبادت کن، و بر عبادتش شکیبا (و پایدار) باش آیا (مانند و) هم‌نامی برای او می‌شناسی؟»‌.

وجه دلالت این آیه این است که ابتدا ربوبیت الله را بیان می‌کند سپس بیان می‌کند که فقط کسی که رب است باید عبادت شود.

و می‌فرماید: ﴿إِذۡ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوۡمِهِۦ مَا هَٰذِهِ ٱلتَّمَاثِيلُ ٱلَّتِيٓ أَنتُمۡ لَهَا عَٰكِفُونَ٥٢ قَالُواْ وَجَدۡنَآ ءَابَآءَنَا لَهَا عَٰبِدِينَ٥٣ قَالَ لَقَدۡ كُنتُمۡ أَنتُمۡ وَءَابَآؤُكُمۡ فِي ضَلَٰلٖ مُّبِينٖ٥٤ قَالُوٓاْ أَجِئۡتَنَا بِٱلۡحَقِّ أَمۡ أَنتَ مِنَ ٱللَّٰعِبِينَ٥٥ قَالَ بَل رَّبُّكُمۡ رَبُّ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ ٱلَّذِي فَطَرَهُنَّ وَأَنَا۠ عَلَىٰ ذَٰلِكُم مِّنَ ٱلشَّٰهِدِينَ٥٦﴾ [الأنبياء: ٥٢-٥٦]

«چون به پدرش و قومش گفت: این مجسمه‌ها چیست که شما به (پرستش) آن‌ها دل نهاده‌اید؟!(۵۲) گفتند: ما پدران خود را پرستش کنندگان آن‌ها یافته‌ایم(۵۳) (ابراهیم) گفت: به راستی شما و پدران‌تان، در گمراهی آشکار بوده‌اید(۵۴) گفتند: آیا برای ما (سخن) حق را آورده‌ای، یا تو از بازی کنندگانی (و شوخی می‌کنی)؟!(۵۵) گفت: بلکه پروردگار شما، پروردگار آسمان‌ها و زمین است، آن که آن‌ها را پدید آورد، و من بر این (سخن) از گواهانم(۵۶)».

وجه دلالت آیه این است که ابراهیم علیه السلام بعد از رد کردن اعتکاف و عبادتی که برای بت‌هایشان می‌کردند، آن‌ها را به سوی توحید خداوند با لفظ ﴿رَّبُّكُمۡ﴾ دعوت می‌کند، انگار اینکه مشرکان تماثیل و بت‌هایشان را رب‌های خود می‌دانستند و ابراهیم در پاسخ آنان می‌فرماید که آن‌ها رب شما نیستند بلکه رب شما الله خالق آسمان‌ها و زمین است. و این نشان‌دهندۀ شرک آنان در ربوبیت بود، وگرنه می‌بایست مشرکان می‌گفتند که ما به توحید ربوبیت الله ایمان داریم پس چرا ما را به ربوبیت الله دعوت می‌کنی؟ و اینکه ابراهیم از لفظ رب استفاده کرده است بیانگر این است که عبودیت متضمن ربوبیت است و اعتکاف برای بت‌ها انجام نمی‌شود مگر بخاطر اعتقاد به ربوبیت و تاثیر آنان در جهان هستی و قائل بودن قدرت نفع و ضرر رساندن برای آنان.

و خداوند می‌فرماید: ﴿قَالَ فِرۡعَوۡنُ وَمَا رَبُّ ٱلۡعَٰلَمِينَ٢٣ قَالَ رَبُّ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ وَمَا بَيۡنَهُمَآۖ إِن كُنتُم مُّوقِنِينَ٢٤ قَالَ لِمَنۡ حَوۡلَهُۥٓ أَلَا تَسۡتَمِعُونَ٢٥ قَالَ رَبُّكُمۡ وَرَبُّ ءَابَآئِكُمُ ٱلۡأَوَّلِينَ٢٦ قَالَ إِنَّ رَسُولَكُمُ ٱلَّذِيٓ أُرۡسِلَ إِلَيۡكُمۡ لَمَجۡنُونٞ٢٧ قَالَ رَبُّ ٱلۡمَشۡرِقِ وَٱلۡمَغۡرِبِ وَمَا بَيۡنَهُمَآۖ إِن كُنتُمۡ تَعۡقِلُونَ٢٨ قَالَ لَئِنِ ٱتَّخَذۡتَ إِلَٰهًا غَيۡرِي لَأَجۡعَلَنَّكَ مِنَ ٱلۡمَسۡجُونِينَ٢٩﴾ [الشعراء: ۲۳-۲۹]

«فرعون گفت: پروردگار جهانیان چیست؟!(۲۳) (موسی) گفت: پروردگار آسمان‌ها و زمین و آنچه میان آن دو است، اگر اهل یقین هستید(۲۴) (فرعون) به آن‌هایی که در اطرافش بودند؛ گفت: آیا نمی‌شنوید؟(۲۵) (موسی) گفت: (او) پروردگار شما و پروردگار نیاکان پیشین شماست(۲۶) (فرعون) گفت: بی‌تردید پیامبرتان که به سوی شما فرستاده شده دیوانه است(۲۷) (موسی) گفت: (او) پروردگار مشرق و مغرب و آنچه میان آن دو است، اگر بیندیشید(۲۸) (فرعون) گفت: اگر إلهی جز من برگزینی، البته تو را از زندانیان قرار خواهم داد(۲۹)».

وجه دلالت آیه این است که إله، کسی است که رب باشد، در واقع کسی که رب نباشد اله هم نمی‌تواند باشد و کسی که اله باشد حتما برای خودش ربوبیت قائل بوده است.

و می‌فرماید: ﴿قُلۡ إِنَّمَآ أَنَا۠ مُنذِرٞۖ وَمَا مِنۡ إِلَٰهٍ إِلَّا ٱللَّهُ ٱلۡوَٰحِدُ ٱلۡقَهَّارُ٦٥ رَبُّ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ وَمَا بَيۡنَهُمَا ٱلۡعَزِيزُ ٱلۡغَفَّٰرُ٦٦﴾ [ص: ٦٥-٦٦]

«(ای پیامبر) بگو: به درستی که من تنها یک هشدار دهنده‌ام، و هیچ إلهی جز الله یکتای قهّار نیست(۶۵) پروردگار آسمان‌ها و زمین و آنچه میان آن دو است، (آن) پیروزمند آمرزنده(۶۶)».

وجه دلالت این آیه این است که ابتدا الهیت الله یکتا را بیان می‌کند سپس توصیف آن إله را می‌کند که رب و پروردگار است؛ یعنی إله کسی است که ربوبیت دارد.

و می‌فرماید: ﴿وَرَبَطۡنَا عَلَىٰ قُلُوبِهِمۡ إِذۡ قَامُواْ فَقَالُواْ رَبُّنَا رَبُّ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ لَن نَّدۡعُوَاْ مِن دُونِهِۦٓ إِلَٰهٗاۖ لَّقَدۡ قُلۡنَآ إِذٗا شَطَطًا١٤﴾ [الكهف: ١٤]

«و (ما) دل‌های آن‌ها را محکم ساختیم، هنگامی‌که قیام کردند، و گفتند: پروردگار ما، پروردگار آسمان‌ها و زمین است، و ما هرگز غیر از او إلهی را نمی‌پرستیم، (اگر چنین کنیم) سخنی گزاف و بیهوده گفته‌ایم».

وجه دلالت آیه این است که اصحاب کهف پرستش را تنها برای کسی قرار داده‌اند که برایش إلهیت قائل هستند و کسی إله است که صفات ربوبیت دارد.

و می‌فرماید: ﴿وَٱلصَّٰٓفَّٰتِ صَفّٗا ١ فَٱلزَّٰجِرَٰتِ زَجۡرٗا ٢ فَٱلتَّٰلِيَٰتِ ذِكۡرًا ٣ إِنَّ إِلَٰهَكُمۡ لَوَٰحِدٞ ٤ رَّبُّ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ وَمَا بَيۡنَهُمَا وَرَبُّ ٱلۡمَشَٰرِقِ ٥﴾ [الصافات: ۱-۵]

«سوگند به (فرشتگان) صف کشیده(۱) پس سوگند به (فرشتگان) باز دارنده(۲) و به تلاوت کنندگان ذکر (= قرآن)(۳) که همانا إله شما یکی است(۴) پروردگار آسمان‌ها و زمین و آنچه میان آن‌هاست، و پروردگار مشرق‌ها(۵)».

وجه دلالت آیات این است که إله را کسی معرفی کرده که رب است. یعنی در فرهنگ قرآنی إله و رب به هم وابسطه هستند، و إله معنای وسیع تری از رب دارد، یعنی مفهوم رب بخشی از مفهوم إله است و مفهوم إله علاوه بر مفهوم رب، مفاهیم دیگری مانند خالقیت را هم در بر دارد.

پس امکان ندارد الله را در ربوبیتش یکتا بدانی امّا در الوهیت غیر او را عبادت کنی و همینکه غیر او را به عبادت گرفته‌ای به این معناست که ربوبیت الله را نقض کرده و برای کسی که عبادتش کرده‌ای صفات ربوبیت قائل شده‌ای.

همچنین خداوند می‌فرماید: ﴿قُلۡ إِن كَانَ لِلرَّحۡمَٰنِ وَلَدٞ فَأَنَا۠ أَوَّلُ ٱلۡعَٰبِدِينَ ٨١ سُبۡحَٰنَ رَبِّ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ رَبِّ ٱلۡعَرۡشِ عَمَّا يَصِفُونَ ٨٢﴾ [الزخرف: ۸۱-۸۲]

«(ای پیامبر، به مشرکان) بگو: اگر (به فرض محال) برای (الله) رحمان فرزندی بود، پس من نخستین پرستندگانش بودم(۸۱) پاک و منزّه است پروردگار آسمان‌ها و زمین، پروردگار عرش، از آنچه آن‌ها توصیف می‌کنند».

وجه دلالت آیه این است که لازمۀ توحید ربوبیت این است که برای الله فرزند قائل نباشی و مشرکانی که برای الله فرزندان قائل بودند و آن فرزندان را عبادت می‌کردند به این معناست که در ربوبیت و الهیت خداوند دچار شرک شده بودند.

و می‌فرماید: ﴿قُلۡ أَتَعۡبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ مَا لَا يَمۡلِكُ لَكُمۡ ضَرّٗا وَلَا نَفۡعٗاۚ وَٱللَّهُ هُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلۡعَلِيمُ٧٦﴾ [المائدة: ٧٦]

«بگو: آیا چیزی را به جای الله می‌پرستید که دارای سود و زیانی برای شما نیست؟! و الله شنوای داناست».

وجه دلالت آیه این است که عبادت را برای کسی صحیح دانسته که بتواند ضرر و نفع برساند. پس مشرکانی که غیر الله را عبادت می‌کردند، در وهم باطل خود قائل به ضرر و نفع رساندن بت‌هایشان بودند؛ اگرچه در حقیقت و در نزد الله هیچ نفع و ضرری نمی‌توانستند برساند. وگرنه خداوند آنان را با چنین آیه‌ای خطاب قرار نمی‌داد.

و می‌فرماید: ﴿ذَٰلِكُمُ ٱللَّهُ رَبُّكُمۡۖ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَۖ خَٰلِقُ كُلِّ شَيۡءٖ فَٱعۡبُدُوهُۚ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ وَكِيلٞ١٠٢﴾ [الأنعام: ١٠٢]

«این است الله، پروردگار شما، هیچ إلهی جز او نیست، خالق همه چیز است، پس او را بپرستید، و او بر همه چیز (کار ساز و) نگهبان است».

وجه دلالت آیه این است که ابتدا ربوبیت را ذکر می‌کند و سپس الهیت را ذکر می‌کند، یعنی الله رب است و الهی جز او نیست و خالق فقط او است. پس فقط او را عبادت کنید چون فقط اوست که رب است و فقط کسی که رب است باید عبادت شود. و بیانگر این است که توحید در ربوبیت مستلزم توحید در الوهیت است و توحید الوهیت متضمن توحید ربوبیت. و هرگاه در ربوبیت شرک واقع شود پس لازمه آن این است که در الوهیت هم شرک واقع شود و هرگاه در الوهیت شرک واقع شود پس حتما در ربوبیت شده واقع شده است.

و می‌فرماید: ﴿ٱتَّخَذُوٓاْ أَحۡبَارَهُمۡ وَرُهۡبَٰنَهُمۡ أَرۡبَابٗا مِّن دُونِ ٱللَّهِ وَٱلۡمَسِيحَ ٱبۡنَ مَرۡيَمَ وَمَآ أُمِرُوٓاْ إِلَّا لِيَعۡبُدُوٓاْ إِلَٰهٗا وَٰحِدٗاۖ لَّآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَۚ سُبۡحَٰنَهُۥ عَمَّا يُشۡرِكُونَ٣١﴾ [التوبة: ٣١]

«(آن‌ها) دانشمندان و رهبان خویش، و (همچنین) مسیح پسر مریم را اربابی بجای الله گرفتند؛ در حالی‌که دستور نداشتند جز الله یکتایی را که هیچ إلهی جز او نیست؛ بپرستند، او پاک و منزّه است از آنچه شریک او قرار می‌دهند».

وجه دلالت آیه این است که خداوند در این آیه بیان کرده است که شرک در ربوبیت و گرفتن رب‌هایی دیگر بجای رب الأرباب، دلالت بر این دارد که آنان إله واحد را عبادت نکرده‌اند و اعتقاد به ربوبیت غیر الله به معنای گرفتن إلهی غیر از الله است.

و می‌فرماید: ﴿إِنَّ رَبَّكُمُ ٱللَّهُ ٱلَّذِي خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٖ ثُمَّ ٱسۡتَوَىٰ عَلَى ٱلۡعَرۡشِۖ يُدَبِّرُ ٱلۡأَمۡرَۖ مَا مِن شَفِيعٍ إِلَّا مِنۢ بَعۡدِ إِذۡنِهِۦۚ ذَٰلِكُمُ ٱللَّهُ رَبُّكُمۡ فَٱعۡبُدُوهُۚ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ٣﴾ [یونس: ۳]

«بی‌گمان پروردگار شما، الله است، که آسمان‌ها و زمین را در شش روز آفرید، سپس بر عرش مستوی شد، کار (جهان) را تدبیر می‌کند هیچ شفاعت‌کننده‌ای نیست، مگر بعد از فرمان او، این است الله پروردگار شما، پس او را عبادت کنید، آیا پند نمی‌گیرید؟!».

وجه دلالت آیه این است که ابتدا رب را تعریف می‌کند که الله تعالی رب و پروردگاری است که خالق آسمان ها و زمین است و هیچ شفاعتی جز بدون اجازه او واقع نمی‌شود سپس می‌گوید چنین ربی را عبادت کنید. یعنی هرگاه خداوند را در ربوبیتش یکتا قرار دادی و توحید ربوبیت را بوجود آوردی امکان ندارد إلا اینکه فقط او را هم عبادت می‌کنی و اینکه غیر او را عبادت کنی نشان می‌دهد که برای آن معبود باطل صفات و خصائص ربوبیت قائل شده‌ای و در او نفع و ضرر بصورت مستقل از الله و من دون الله دیده‌ای.

و می فرماید: ﴿إِنَّمَا تَعۡبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ أَوۡثَٰنٗا وَتَخۡلُقُونَ إِفۡكًاۚ إِنَّ ٱلَّذِينَ تَعۡبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ لَا يَمۡلِكُونَ لَكُمۡ رِزۡقٗا فَٱبۡتَغُواْ عِندَ ٱللَّهِ ٱلرِّزۡقَ وَٱعۡبُدُوهُ وَٱشۡكُرُواْ لَهُۥٓۖ إِلَيۡهِ تُرۡجَعُونَ١٧﴾ [العنکبوت: ۱۷]

«شما به جای الله فقط بت‌هایی را می‌پرستید، و دروغی (بزرگ) به هم می‌بافید، بی‌گمان کسانی را که به جای الله می‌پرستید، مالک هیچ رزقی برای شما نیستند، پس روزی را تنها (از) نزد الله طلب کنید، و او را بپرستید، و شکر او را بجای آورید، که به سوی او باز گردانیده می‌شوید».

وجه دلالت آیه این است که مشرکان معتقد بودند که علاوه بر اینکه الله رزق می‌دهد، إله‌هایشان هم می‌توانند به آن‌ها رزق بدهند، به همین خاطر برای به دست آوردن رزقی

که فکر می‌کردند در دست إله‌هایشان است، إله‌هایشان را عبادت می‌کردند و خداوند می‌گوید رزق را فقط از الله بخواهید چراکه درخواست رزق از غیر الله به معنای عبادت غیر الله و شرک در ربوبیت و به تبع آن شرک در الوهیت می‌باشد.

و می‌فرماید: ﴿وَٱتَّخَذُواْ مِن دُونِ ٱللَّهِ ءَالِهَةً لَّعَلَّهُمۡ يُنصَرُونَ ٧٤ لَا يَسۡتَطِيعُونَ نَصۡرَهُمۡ وَهُمۡ لَهُمۡ جُندٞ مُّحۡضَرُونَ ٧٥﴾ [یس: ٧٤-٧٥]

«و آن‌ها غیر از الله إله‌هایی (برای خود) بر گزیدند، (به این امید) شاید که یاری شوند(۷۴) آن‌ها قادر به یاری ایشان نیستند، و آنان (= مشرکان) برای این‌ها (= إله ها) لشکری احضار شده (و آماده) هستند(۷۵)».

وجه دلالت آیه این است که نصرت و یاری رساندن را برای کلمه إله بکار برده است و نصرت‌دادن جزو صفات ربوبیت است و مفهوم ربوبیت نیز داخل در مفهوم الهیت است. و چون مشرکان از بت‌هایشان توقّع نصرت‌رساندن داشتند پس نشان می‌دهد که برای بت‌هایشان صفات الهیت و ربوبیت مانند نصرت رساندن قائل بودند و نشان می‌دهد که عبودیت قائل‌شدن برای بت‌ها، متضمّن ربوبیت قائل‌شدن برای آنان می‌باشد و درخواست نصرت مشرکان از بت‌ها که یک نوع عبادت محسوب می‌شود، به این معناست که عبادتشان برای آن بت‌ها از روی این اعتقاد بود که بت‌هایشان در ربوبیت شریک خداوند هستند و صفات ربوبیت دارند.

و می‌فرماید: ﴿وَٱتَّخَذُواْ مِن دُونِ ٱللَّهِ ءَالِهَةً لِّيَكُونُواْ لَهُمۡ عِزّٗا ٨١ كَلَّاۚ سَيَكۡفُرُونَ بِعِبَادَتِهِمۡ وَيَكُونُونَ عَلَيۡهِمۡ ضِدًّا ٨٢﴾ [مریم: ٨١-٨٢]

«و (آن‌ها) به جای الله إله‌هایی را (برای خود) بر گزیدند، تا سبب عزت‌شان باشد(۸۱) چنین نیست، (بلکه) به زودی (آن إله‌ها) عبادت آنان را انکار خواهند کرد، و بر ضدشان برخیزند(۸۲)».

وجه دلالت آیه این است که مشرکان إله‌هایشان را عبادت می‌کردند تا سبب عزّت‌شان باشد، این در حالی است که عزّت‌دادن و ذلّت‌دادن از صفات ربوبیت خداوند می‌باشد و این آیه نشان می‌دهد که مشرکان در ربوبیت الله مشرک بودند و به این خاطر که برای بت‌هایشان ربوبیت و قدرت عزت‌دادن قائل بودند، آن‌ها را إله گرفته بودند و لازمهٔ ربوبیت

قائل‌شدن برای بت‌ها، عبادت‌کردن بت‌هایشان است و اینکه مشرکان بت‌هایشان را عبادت می‌کردند، متضمّن قائل‌بودن ربوبیت برای بت‌هایشان است.

و می‌فرماید: ﴿يَٰصَٰحِبَيِ ٱلسِّجۡنِ ءَأَرۡبَابٞ مُّتَفَرِّقُونَ خَيۡرٌ أَمِ ٱللَّهُ ٱلۡوَٰحِدُ ٱلۡقَهَّارُ ٣٩ مَا تَعۡبُدُونَ مِن دُونِهِۦٓ إِلَّآ أَسۡمَآءٗ سَمَّيۡتُمُوهَآ أَنتُمۡ وَءَابَآؤُكُم مَّآ أَنزَلَ ٱللَّهُ بِهَا مِن سُلۡطَٰنٍۚ﴾ [یوسف: ۳۹-٤۰]

«ای رفقای زندانی من! آیا رب‌های پراکنده (متعدد) بهترند یا الله یکتای قهار؟(۳۹) شما به جای الله (چیزی را) نمی‌پرستید، مگر نام‌هایی را که خود و نیاکان‌تان به آن‌ها داده‌اید، الله هیچ دلیلی بر (اثبات) آن‌ها نازل نکرده است».

وجه دلالت آیه این است که مشرکان، رب‌هایی بغیر از الله را عبادت می‌کردند و خداوند آن بت‌هایی که بجای الله عبادتش می‌کنند را با نام ارباب آورده است که بیانگر این مطلب است آن‌ها برای بت‌هایشان ربوبیت قائل بودند. و اگر آن‌ها برای بت‌هایشان ربوبیت قائل نبودند و در ربوبیت الله مشرک نشده بودند، آن‌ها را هم عبادت نمی‌کردند.

و می‌فرماید: ﴿قُلِ ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ وَسَلَٰمٌ عَلَىٰ عِبَادِهِ ٱلَّذِينَ ٱصۡطَفَىٰٓۗ ءَآللَّهُ خَيۡرٌ أَمَّا يُشۡرِكُونَ ٥٩ أَمَّنۡ خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ وَأَنزَلَ لَكُم مِّنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءٗ فَأَنۢبَتۡنَا بِهِۦ حَدَآئِقَ ذَاتَ بَهۡجَةٖ مَّا كَانَ لَكُمۡ أَن تُنۢبِتُواْ شَجَرَهَآۗ أَءِلَٰهٞ مَّعَ ٱللَّهِۚ بَلۡ هُمۡ قَوۡمٞ يَعۡدِلُونَ ٦٠ أَمَّن جَعَلَ ٱلۡأَرۡضَ قَرَارٗا وَجَعَلَ خِلَٰلَهَآ أَنۡهَٰرٗا وَجَعَلَ لَهَا رَوَٰسِيَ وَجَعَلَ بَيۡنَ ٱلۡبَحۡرَيۡنِ حَاجِزًاۗ أَءِلَٰهٞ مَّعَ ٱللَّهِۚ بَلۡ أَكۡثَرُهُمۡ لَا يَعۡلَمُونَ ٦١ أَمَّن يُجِيبُ ٱلۡمُضۡطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكۡشِفُ ٱلسُّوٓءَ وَيَجۡعَلُكُمۡ خُلَفَآءَ ٱلۡأَرۡضِۗ أَءِلَٰهٞ مَّعَ ٱللَّهِۚ قَلِيلٗا مَّا تَذَكَّرُونَ ٦٢ أَمَّن يَهۡدِيكُمۡ فِي ظُلُمَٰتِ ٱلۡبَرِّ وَٱلۡبَحۡرِ وَمَن يُرۡسِلُ ٱلرِّيَٰحَ بُشۡرَۢا بَيۡنَ يَدَيۡ رَحۡمَتِهِۦٓۗ أَءِلَٰهٞ مَّعَ ٱللَّهِۚ تَعَٰلَى ٱللَّهُ عَمَّا يُشۡرِكُونَ ٦٣ أَمَّن يَبۡدَؤُاْ ٱلۡخَلۡقَ ثُمَّ يُعِيدُهُۥ وَمَن يَرۡزُقُكُم مِّنَ ٱلسَّمَآءِ وَٱلۡأَرۡضِۗ أَءِلَٰهٞ مَّعَ ٱللَّهِۚ قُلۡ هَاتُواْ بُرۡهَٰنَكُمۡ إِن كُنتُمۡ صَٰدِقِينَ ٦٤﴾ [النمل: ۵۹-٦٤]

«(ای پیامبر) بگو: حمد و سپاس مخصوص الله است، و سلام بر بندگانش، کسانی‌که او (آن‌ها را) بر گزیده است آیا الله بهتر است یا آن چیزهای که شرک می‌آورند؟(۵۹) (آیا اینهایی

که شریک الله قرار می‌دهید بهتر اند) یا کسی‌که آسمان‌ها و زمین را آفرید، و از آسمان برای شما آبی نازل کرد، پس با آن باغ‌های خرم (و زیبا) رویاندیم، که شما هرگز توان رویاندن درختان آن را نداشتید، آیا إله دیگری با الله است؟! (نه) بلکه آن‌ها گروهی هستند که (از حق منحرف می‌شوند و بت‌ها را) هم‌طراز (الله) قرار می‌دهند(۶۰) (آیا این بت‌ها بهتر اند) یا کسی‌که زمین را قرارگاه ساخت، و میان آن نهرهایی قرار داد، و برای آن کوه‌های (ثابت و استوار) پدید آورد، و میان دو دریا مانعی قرار داد، آیا إله دیگری با الله است؟! (نه) بلکه بیشترشان نمی‌دانند(۶۱) (آیا این بت‌ها بهتر اند) یا کسی‌که (دعای) مضطر (= درمانده) را اجابت می‌کند؛ چون او را بخواند، و گرفتاری را بر طرف می‌سازد، و شما را جانشینان زمین قرار می‌دهد، آیا إله دیگری با الله است؟! چه‌اندک پند می‌گیرید(۶۲) (آیا این بت‌ها بهتر اند) یا کسی‌که شما را در تاریکی‌های بیابان و دریا هدایت می‌کند، و کسی‌که پیش از (باران) رحمت خود بادها را به مژده می‌فرستد، آیا إله دیگر با الله است؟! الله برتر است از آنچه برای او شریک قرار می‌دهند(۶۳) (آیا این بت های باطل بهتر اند) یا کسی‌که آفرینش را آغاز کرد، سپس آن را (بار دیگر) باز می‌گرداند، و کسی‌که شما را از آسمان و زمین روزی می‌دهد، آیا إله دیگری با الله است؟! (ای پیامبر!) بگو: اگر راست می‌گویید دلیل‌تان را بیاورید(۶۴)».

وجه دلالت این آیات این است که خداوند در هر یک از آیات اموری که مربوط به الهیت است را ذکر می‌کند، مانند خلق‌کردن و رزق‌دادن، خلق آسمان‌ها و زمین، نازل‌کردن باران، رویاندن گیاهان، به فریادرسیدن مضطران و برطرف‌کردن مشکلاتشان و هدایت‌کردن و فرستادن بادها و...، سپس در انتهای هر آیه می‌گوید: ﴿أَءِلَٰهٞ مَّعَ ٱللَّهِۚ﴾ و اوصاف فوق الذکر را برای إله می‌آورد و این نشان می‌دهد که کسی که صفات ربوبیت نداشته باشد نمی‌تواند اله باشد و هرکسی که به عنوان إله گرفته شود پس برایش ربوبیت هم قرار داده شده است و در نتیجه تا برای کسی ربوبیت قرار داده نشود ولو در یک صفت و یک ویژگی هم باشد، پس امکان ندارد که اعمالی مانند حب و خوف و تعظیم و خضوع برای او، عبادت او محسوب شود.

و آیات دیگری هم در این مضمون وجود دارد، مانند آیۀ تمانع و آیه فساد که ذکر آنان قبلاً آمد.

و شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمه الله می‌گوید: «فَإِثْبَاتُ الْإِلَهِيَّةِ يُوجِبُ إِثْبَاتَ الرُّبُوبِيَّةِ وَنَفْيُ الرِّبَوِيَّةِ يُوجِبُ نَفْيَ الْإِلَهِيَّةِ».

ترجمه: «پس اثبات الهیت موجب اثبات ربوبیت می‌شود و نفی ربوبیت موجب نفی الهیت می‌شود».[1]

و می‌گوید: «فَإِنَّ الْإِلَهِيَّةَ تَسْتَلْزِمُ الرُّبُوبِيَّةَ».

ترجمه: «الهیت، ربوبیت را مستلزم است».[2]

اکنون آیا متصوّر است که شخصی فقط الله را رب بداند و ربوبیت را فقط برای الله ثابت کند و فقط به ربوبیت الله ایمان کامل و صحیح داشته باشد، امّا در همان حال غیر الله را عبادت کند؟ آیا امکان دارد شخصی غیر الله را عبادت کند، امّا در همان حال به توحید و یکتا بودن خداوند در ربوبیتش هم ایمان جازم و صحیح داشته باشد و هرگونه صفات ربوبیت را از آن کسی که عبادتش می‌کند، نفی کند؟ علمای منتسب به دعوت نجد چنین اعتقادی دارند و می‌گویند با بودن توحید ربوبیت لازم نمی‌آید که توحید الوهیت هم وجود داشته باشد. و وقتی که می‌گویی دلیلت چیست؟ می‌گوید دلیلمان مشرکان زمان پیامبر ﷺ است که به توحید ربوبیت خداوند ایمان داشتند امّا در همان حال بت‌هایشان را هم عبادت می‌کردند و نتیجه می‌گیرند که توحید ربوبیتی که مشرکان به آن ایمان داشتند مستلزم توحید الوهیت خداوند نشده است برای اینکه بت‌هایشان را عبادت می‌کردند!

و این تناقضی آشکار و خلطی عظیم است که نشأت گرفته از فهم اشتباه و ناقصشان دربارۀ شرک مشرکان زمان پیامبر ﷺ است. چون علمای دعوت نجد می‌گویند مشرکان به توحید ربوبیت الله ایمان داشتند، در حالی که چنین نیست و مشرکان تنها به رب بودن الله علم داشته و به آن اقرار می‌کردند و اقرار کردن به یک چیز نه به معنای ایمان‌داشتن به آن است و نه به معنای یکتا قرار دادن آن است. چون ممکن است شخصی با زبانش به دروغ به چیزی اقرار کند، همانند منافقانی که به زبان اقرار به ایمان

۱- مجموع الفتاوی ج ۲ ص ۳۹.

۲- مجموع الفتاوی ج ۲ ص ۴۳۳.

می‌کردند امّا کفار بودند و قلب‌هایشان به آن ایمان نداشت. و نیز اقرار کردن برای یک چیز به یک صفت خاص، مستلزم نفی آن صفت از دیگر چیزها نمی‌باشد. برای مثال من به دوستی با زید اقرار می‌کنم و این اقرار من از روی صداقت هم است، امّا اقرار من به دوستی با زید مستلزم نفی دوستی با غیر از زید نیست و ممکن است با غیر از زید نیز دوست باشم. و اقرار مشرکان قریش به ربوبیت الله اگر بالفرض اقرارشان راست و صحیح باشد، مستلزم نفی صفات ربوبیت از غیر الله نشده است، چون آن‌ها عملاً بت‌هایشان را انداد و شریک خداوند می‌دانستند و از آنان عزت و نصرت می‌خواستند و برای بت‌هایشان قدرت نفع و ضرر رساندن متصوّر بودند و آنان را به فریاد می‌خواندند و برای خداوند زن و فرزند و ولی من الذل قائل بودند. امّا در کمال شگفتی، علمای دعوت نجد می‌گویند مشرکان توحید ربوبیت داشته‌اند و برای بت‌هایشان هیچ صفتی از صفات و خصائص ربوبیت قائل نبوده‌اند و الله را در ربوبیتش موحّد می‌دانستند و علت شرک آن‌ها فقط به خاطر صرف اعمالی مانند سجده و ذبح و قربانی و... برای بت‌هایشان بوده است بدون اینکه هیچ‌گونه ویژگی و صفات و خصائص ربوبیت و قدرت نفع و ضرر رساندنی برای آن بت‌ها قائل باشند! و بدون شک این ادعایشان باطل و اشتباه است و با قرآن و سنّت مخالفت دارد و این ادعای باطلشان در واقع تطهیر شرک مشرکان است و به این شکل آنان را می‌بینی که با پایه‌گذاری اصول اشتباه و غلط، نتیجه‌های اشتباه از آن می‌گیرند و می‌گویند که: مادام مشرکان زمان پیامبر ﷺ توحید ربوبیت داشته‌اند پس با مسلمانان امروزی در توحید ربوبیت یکسان و برابر هستند و مادام مشرکان قریش بخاطر انجام اعمال عبادی آن هم بدون اعتقاد به ربوبیت بت‌هایشان، مشرک گشته‌اند، پس در نتیجه مسلمانانی که مخالف آنان هستند نیز بخاطر مثلاً طلب دعا از میّت مشرک هستند. و طبق لازمهٔ سخن آنان، علمایی مانند امام محیی الدین نووی و ابن قدامه مقدسی و ابن صلاح شهرزوری و ابوالفرج ابن الجوزی، ابن حجر عسقلانی، ابن کثیر، جلال الدین سیوطی و ده‌ها عالم دیگر هیچ کدام توحید و شرک را نفهمیده‌اند برای اینکه این علما از پیامبر ﷺ بعد از وفاتش درخواست دعای مغفرت کرده‌اند! و نجدیه، این عمل را

قیاس می‌کنند به عمل مشرکان قریش و می‌گویند مشرکان قریش نیز شرکی نداشتند جز اینکه بت‌هایشان را وسیله‌های تقرب به الله می‌دانستند بدون اینکه برای بت‌هایشان ربوبیتی قائل باشند! و این دو را با هم قیاس کرده و یکی می‌دانند و بخاطر این کج فهمی‌شان اکثر امّت اسلامی را همانند مشرکان قریش تصوّر کرده و تنها خودشان را اهل توحید می‌دانند، طوری که انگار کسی جز خودشان توحید را نفهمیده است. و چه زیبا است آن حدیث پیامبر ﷺ که بر این کج اندیشان منطبق است آنجا که پیامبر ﷺ می‌فرماید: «إِنَّ مَا أَتَخَوَّفُ عَلَيْكُمْ رَجُلٌ قَرَأَ الْقُرْآنَ حَتَّى إِذَا رُئِيَتْ بَهْجَتُهُ عَلَيْهِ وَكَانَ رِدْءًا لِلْإِسْلَامِ، غَيَّرَهُ إِلَى مَا شَاءَ اللَّهُ، فَانْسَلَخَ مِنْهُ، وَنَبَذَهُ وَرَاءَ ظَهْرِهِ، وَسَعَى عَلَى جَارِهِ بِالسَّيْفِ، وَرَمَاهُ بِالشِّرْكِ " قَالَ: قُلْتُ: يَا نَبِيَّ اللَّهِ، أَيُّهُمَا أَوْلَى بِالشِّرْكِ، الرَّامِي أَمِ الْمَرْمِيُّ؟ قَالَ: " بَلِ الرَّامِي».

ترجمه: «آنچه که از آن بر شما می‌ترسم مردی است که قرآن می‌خواند تا اینکه بهجت و شادمانی قرآن بر او دیده می‌شود و یاری دهنده‌ای برای اسلام می‌شود، سپس به آنچه که خداوند بخواهد تغییر می‌یابد و از آن (اسلام) خالی می‌شود و آن را پشت سرش می‌اندازد، و بر همسایه‌اش شمشیر می‌کشد و او را متهم به شرک می‌کند. حذیفه گفت: گفتم ای رسول الله کدامشان اولی‌تر به شرک هستند؟ متهم کننده یا متهم شونده؟ فرمود: بلکه متهم کننده اولی‌تر به شرک می‌باشد».[1]

حالِ بسیاری از اهل غلو همینگونه است، در دین غلو می‌کند تا حدی که چیزهایی را وارد دایرۀ شرک می‌کند که شرک نیست و بر همسایه‌اش، همراهش، دوستش، و مسلمانان شمشیر می‌کشد و آن‌ها را متهم به مشرک‌شدن می‌کند و خودش را اهل توحید می‌داند و کارهایی که شرک نیست را بخاطر غلوش شرک و کفر می‌داند و مخالفش را متهم به شرک می‌کند. در حالی که طبق فرمایش رسول الله ﷺ، خودش اولی‌تر به مشرک شدن است.

۱-الإحسان في تقريب صحيح ابن حبان، ج ۱ ص ۲۸۲. ابن کثیر می‌گویند اسنادش جید است، آلبانی هم آن را حسن می‌داند.

فصل پنجم: تفاوت اقرار به ربوبیت با ایمان به ربوبیت

مشرکان عرب که خداوند در قرآن دربارۀ آنان صحبت کرده است به بعضی از صفات ربوبیت خداوند اقرار زبانی می‌کردند، امّا اقرارشان به آن از روی صداقت نبود، بلکه در اقرارشان هم دروغگو بودند. و همچنین اقرارشان به ربوبیت خداوند به معنای ایمان به توحید ربوبیت و یکتا دانستن الله در ربوبیتش نبوده است، چون فرق بسیار زیادی بین «اقرار» با «ایمان» وجود دارد و جهمیه و اتباعشان هستند که ایمان را اقرار می‌دانند و امروز مجددان عقیدۀ جهم بن صفوان، بین غلو خوارج در تکفیر و تفریط جهمیه در تعریف ایمان، جمع بسته‌اند و می‌گویند اقرار مشرکان به خالق و رازق بودن الله به معنای ایمان مشرکان به توحید ربوبیت است و می‌گوید اقرار مشرکان به خالق و رازق بودن الله به این معناست که مشرکان در ربوبیت الله هیچ مشکلی نداشتند و برای بت‌های شان ربوبیت قائل نبودند!

خداوند اقرار مشرکان به ربوبیت را در قرآن نقل کرده و سپس آنان را دروغگو در اقرارشان وصف می‌کند. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿قُل لِّمَنِ ٱلۡأَرۡضُ وَمَن فِيهَآ إِن كُنتُمۡ تَعۡلَمُونَ٨٤ سَيَقُولُونَ لِلَّهِۚ قُلۡ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ٨٥ قُلۡ مَن رَّبُّ ٱلسَّمَٰوَٰتِ ٱلسَّبۡعِ وَرَبُّ ٱلۡعَرۡشِ ٱلۡعَظِيمِ٨٦ سَيَقُولُونَ لِلَّهِۚ قُلۡ أَفَلَا تَتَّقُونَ٨٧ قُلۡ مَنۢ بِيَدِهِۦ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيۡءٖ وَهُوَ يُجِيرُ وَلَا يُجَارُ عَلَيۡهِ إِن كُنتُمۡ تَعۡلَمُونَ٨٨ سَيَقُولُونَ لِلَّهِۚ قُلۡ فَأَنَّىٰ تُسۡحَرُونَ٨٩ بَلۡ أَتَيۡنَٰهُم بِٱلۡحَقِّ وَإِنَّهُمۡ لَكَٰذِبُونَ٩٠ مَا ٱتَّخَذَ ٱللَّهُ مِن وَلَدٖ وَمَا كَانَ مَعَهُۥ مِنۡ إِلَٰهٍۚ إِذٗا لَّذَهَبَ كُلُّ إِلَٰهِۢ بِمَا خَلَقَ وَلَعَلَا بَعۡضُهُمۡ عَلَىٰ بَعۡضٖۚ سُبۡحَٰنَ ٱللَّهِ عَمَّا يَصِفُونَ٩١﴾ [المؤمنون: ٨٤-٩١]

«(ای پیامبر!) بگو: اگر می‌دانید، زمین و هرکه در آن است از آنِ کیست؟!(۸۴) به زودی خواهند گفت: (همه) از آن الله است بگو: آیا پند نمی‌گیرید؟!(۸۵) بگو: چه کسی پروردگار آسمان‌های هفتگانه، و پروردگار عرش عظیم است؟!(۸۶) خواهند گفت: (همه) از آنِ الله است بگو: آیا (از الله) نمی‌ترسید؟!(۸۷) بگو: اگر می‌دانید، چه کسی فرمان‌روایی همۀ موجودات در دست دارد، و او پناه می‌دهد، و کسی در برابر او پناه داده نمی‌شود؟!(۸۸) خواهند گفت: از آن

الله است بگو: پس چگونه جادو می‌شوید؟!(۸۹) (چنین نیست) بلکه حق را برای آن‌ها آوردیم، و بی‌گمان آنان دروغگو هستند(۹۰) الله هرگز فرزندی بر نگزیده است، و هیچ إله (دیگری) با او نیست، (اگر چنین بود) آنگاه هر إلهی آنچه را که آفریده بود؛ می‌برد، و مسلماً بعضی بر بعضی دیگر برتری می‌جستند، الله منزّه (و پاک) است از آنچه آن‌ها توصیف می‌کنند(۹۱)».

به این آیات خوب دقت کنید، اگر مشرکان دربارهٔ بت‌هایشان قائل به ربوبیت نبودند خداوند در پاسخ آنان چنین احتجاج نمی‌کرد که: ﴿مَا ٱتَّخَذَ ٱللَّهُ مِن وَلَدٖ﴾ «الله هرگز فرزندی بر نگزیده است». و خداوند متعال پیوسته آنان را در اقرار زبانی و دروغینشان سرزنش می‌کند و می‌فرماید: ﴿قُلۡ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ٨٥﴾ و ﴿قُلۡ أَفَلَا تَتَّقُونَ٨٧﴾ و ﴿قُلۡ فَأَنَّىٰ تُسۡحَرُونَ٨٩﴾.

و الله متعال مشرکان را در ادعایشان به اعتقاد و ایمان به ربوبیت الله تکذیب می‌کند و در جوابشان فرمود: ﴿بَلۡ أَتَيۡنَٰهُم بِٱلۡحَقِّ وَإِنَّهُمۡ لَكَٰذِبُونَ٩٠﴾ «(چنین نیست) بلکه حق را برای آن‌ها آوردیم، و بی‌گمان آنان دروغگو هستند».

و نفرمود: «إِنَّهُمْ لَمُكَذِّبُونَ». چون کاذب (= کسی که دروغ می‌گوید) با مکذب (= کسی که حق را تکذیب و انکار کند) فرق دارد و مشرکان در ادعایشان نسبت به توحید ربوبیت خداوند کاذب و دروغگو بودند و علت کاذب بودن مشرکان را خداوند بیان کرده که چون آن‌ها معتقد بودند که خداوند فرزند دارد و به همراه الله، إله‌های دیگر وجود دارد. سپس خداوند گفته است که اگر به همراه الله، إله‌های دیگر وجود داشت هر إله آنچه خودش آفریده بود را به سمت خود می‌کشید و هر إلهی می‌خواست که بر دیگر إله‌ها برتری یابد. و اگر مشرکان چنین اعتقادی دربارهٔ بت‌هایشان نداشتند، پس خداوند چرا آن‌ها را به چنین احتجاج هایی پاسخ داده است؟ و اگر مشرکان چنین اعتقاداتی دربارهٔ بت‌هایشان نداشتند و برای بت‌هایشان قائل به ربوبیت نبودند، پس باید مشرکان در جواب خداوند می‌گفتند که ما برای بت‌هایمان قائل به ربوبیت نیستیم و معتقد نیستیم که آن إله‌ها با خداوند در ربوبیت منازعه می‌کنند و معتقد نیستیم إله‌هایمان چیزی خلق کرده باشند تا هر إله آنچه که خودش خلق کرده است را به سمت خود ببرد!

امام طبری رحمه الله در تفسیر آیه ۸۹ که آمده است: ﴿فَأَنَّىٰ تُسۡحَرُونَ﴾ می‌گوید: «فإنهم يقولون: إن ملكوت كلّ شيء والقدرة على الأشياء كلها لله، فقل لهم يا محمد: (فَأَنَّى تُسْحَرُونَ) يقولون: فمن أيّ وجه تصرفون عن التصديق بآيات الله، والإقرار بأخباره وأخبار رسوله، والإيمان بأن الله القادر على كل ما يشاء، وعلى بعثكم أحياء بعد مماتكم، مع علمكم بما تقولون من عظيم سلطانه وقدرته؟!».

ترجمه: «مشرکان می‌گویند که ملکوت و فرمانروایی همه چیز و قدرت بر همه چیزها برای الله است، پس ای محمد به آنان بگو {چگونه جادو می‌شوید}. می‌گویند: پس برای چه از تصدیق‌کردن آیات خداوند و اقرارکردن به اخبار اوتعالی و اخبار رسولش رویگردانی می‌کنید و از ایمان‌آوردن به اینکه الله بر هر آنچه که بخواهد قادر است و بر اینکه شما را بعد از مردنتان زنده کند رویگردانی می‌کنید؟ با علمتان نسبت به آنچه که می‌گویید دربارۀ بزرگ‌بودن سلطه و قدرت خداوند».

سپس در ادامه امام طبری رحمه الله در تفسیر آیه: ﴿مَا ٱتَّخَذَ ٱللَّهُ مِن وَلَدٖ وَمَا كَانَ مَعَهُۥ مِنۡ إِلَٰهٍۚ إِذٗا لَّذَهَبَ كُلُّ إِلَٰهِۭ بِمَا خَلَقَ وَلَعَلَا بَعۡضُهُمۡ عَلَىٰ بَعۡضٖۚ سُبۡحَٰنَ ٱللَّهِ عَمَّا يَصِفُونَ٩١﴾ می‌گوید: «ما الأمر كما يزعم هؤلاء المشركون بالله، من أن الملائكة بنات الله، وأن الآلهة والأصنام آلهة دون الله (بَلْ أَتَيْنَاهُمْ بِالْحَقِّ) اليقين، وهو الدين الذي ابتعث الله به نبيه صلى الله عليه وسلم، وذلك الإسلام، ولا يُعْبَد شيء سوى الله؛ لأنه لا إله غيره (وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ) يقول: وإن المشركين لكاذبون فيما يضيفون إلى الله، وينْحَلُونه من الولد والشريك، وقوله: (مَا اتَّخَذَ اللهُ مِنْ وَلَدٍ) يقول تعالى ذكره: ما لله من ولد، ولا كان معه في القديم، ولا حين ابتدع الأشياء من تصلح عبادته، ولو كان معه في القديم أو عند خلقه الأشياء من تصلح عبادته (مِنْ إِلَهٍ إِذًا لَذَهَبَ) يقول: إذن لاعتزل كل إله منهم (بِمَا خَلَقَ) من شيء، فانفرد به، ولتغالبوا، فلعلا بعضهم على بعض، وغلب القويّ منهم الضعيف؛ لأن القويّ لا يرضى أن يعلوه

ضعیف، والضعیف لا یصلح أن یکون إلها، فسبحان الله ما أبلغها من حجة وأوجزها، لمن عقل وتدبر. وقوله: (إِذًا لَذَهَبَ) جواب لمحذوف، وهو: لو کان معه إله، إذن لذهب کل إله بما خلق».

ترجمه: «موضوع آنطور که مشرکان می‌پندارند نیست، اینکه گمان می‌کنند ملائکه دختران الله هستند و اینکه آلهه و بت‌ها، اله‌هایی غیر از الله هستند. {بلکه حق را برای آن‌ها آوردیم}، یعنی یقین. و آن همان دینی است که خداوند پیامبرش را برای آن مبعوث کرده است و آن اسلام است و جز الله عبادت نمی‌شود برای اینکه الهی غیر از او نیست. {و بی‌گمان آنان دروغگو هستند}. می‌گوید: و آن مشرکان به نسبت آنچه که به خداوند اضافه می‌نمایند دروغگو هستند. و برایش فرزند و شریک قرار می‌دهند. و این فرموده‌اش: {الله هرگز فرزندی بر نگزیده است} خداوند متعال می‌فرماید: خداوند فرزندی ندارد و نه در قدیم و نه الآن چیزهایی بوجود نیاورده که همراه او باشند و شایسته عبادت باشند و اگر در قدیم همراه او چیزی بود یا نزد مخلوقاتش إله‌هایی بودند که شایستهٔ عبادت شدن بودند {آنگاه هر إلهی، می‌بُرد} می‌فرماید: پس در آن صورت هر یک از آن إله‌ها با {آنچه را که آفریده بود} به یک جا می‌رفت و آن را به سمت خود می‌کشید و بر یکدیگر غلبه می‌یافتند و بعضی از آن إله‌ها بر بعضی دیگر برتری می‌جستند و قوی‌شان بر ضعیفشان غلبه می‌یافت، برای اینکه قوی راضی نمی‌شود که ضعیف بر او برتری یابد و ضعیف شایسته نیست که إله باشد. پس پاک است خداوندی که حجتش چقدر بالغ و وجیز است برای کسی که عقل داشته باشد و تدبّر کند. و این فرموده‌اش: {آنگاه، می‌بُرد} جوابِ محذوف است و آن این است: "اگر همراه او إلهی بود، پس هر الهی آنچه را که خلق کرده بود با خود می‌برد"».[۱]

پس اقرار مشرکان به خالق و رازق بودن الله، به معنای ایمان مشرکان به توحید ربوبیت الله نیست چون اگر به توحید ربوبیت الله ایمان داشتند، هرگز برای خداوند فرزند

۱- تفسیر طبری، ج ۱۹ ص ۶۶.

و شریک قائل نمی‌شدند و هرگز خداوند در پاسخ به آنان بر چیزی که مشرکان به آن معتقد نباشند، احتجاج نمی‌کند و مشرکان را به چیزی که به آن معتقد نیستند سرزنش نمی‌کند و اینکه خداوند می‌گوید آن‌ها کاذب و دروغگو هستند بیان می‌کند که آن‌ها خداوند را در ربوبیتش یکتا نمی‌دانستند.

پس فرق است بین ایمان به وجود الله با ایمان به توحید ربوبیت الله، و جز تعداد بسیار اندکی از دهری‌ها و ملحدین مادی‌گرا، منکر وجود الله نشده‌اند و گرچه همان‌ها هم در اندرون‌شان به وجود الله اقرار دارند امّا آن را از روی مکابره انکار می‌کنند؛ مانند فرعون و امثال او. پس ایمان به وجود الله در فطرت همهٔ آدمیان وجود دارد و اقرار به بعضی از صفات ربوبیت خداوند مستلزم نفی صفات ربوبیت از بت‌ها توسط مشرکان نیست و مشرکان منکر وجود الله نبودند، بلکه الله را فطرتاً می‌شناختند امّا بت‌هایشان را در بعضی از صفات ربوبیت و الوهیت شریک خداوند می‌دانستند و اقرار مشرکان به بعضی از صفات ربوبیت خداوند به معنای توحید ربوبیت مشرکان نیست، و به این معنا نیست که مشرکان برای بت‌هایشان صفات ربوبیت قائل نباشند.

ایمان به وجود الله در فطرت آدمیان وجود دارد

و ایمان به وجود الله در فطرت آدمیان وجود دارد، چنانکه خداوند متعال می‌فرماید:

﴿۞قَالَتۡ رُسُلُهُمۡ أَفِي ٱللَّهِ شَكّٞ فَاطِرِ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۖ﴾ [إبراهیم: ١٠]

«پیامبران شان گفتند: آیا در (وجود) الله آفریننده آسمان‌ها و زمین شک است؟»".

و می‌فرماید: ﴿وَإِذۡ أَخَذَ رَبُّكَ مِنۢ بَنِيٓ ءَادَمَ مِن ظُهُورِهِمۡ ذُرِّيَّتَهُمۡ وَأَشۡهَدَهُمۡ عَلَىٰٓ أَنفُسِهِمۡ أَلَسۡتُ بِرَبِّكُمۡۖ قَالُواْ بَلَىٰ شَهِدۡنَآۚ أَن تَقُولُواْ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ إِنَّا كُنَّا عَنۡ هَٰذَا غَٰفِلِينَ ١٧٢﴾ [الأعراف: ١٧٢]

«و (به یاد بیاور) هنگامی‌که پروردگارت از پشت‌های فرزندان آدم، ذریهٔ آن‌ها را برگرفت، و ایشان را بر خودشان گواه ساخت، (و فرمود:) آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: آری، (هستی) گواهی می‌دهیم و (این گواهی بدین خاطر بود که مبادا) در روز قیامت بگویید: ما ازاین، بی‌خبر بودیم».

پس وقتی یک شخص مشرک ایمان به وجود الله دارد، به معنای ایمان داشتن او به توحید ربوبیت الله و نفی ربوبیت از بت‌هایی که مشرکان آن بت‌ها را پرستش می‌کردند نمی‌باشد، و توحید ربوبیت تنها به معنای اعتقاد به خالق و رازق بودن الله نمی‌باشد، بلکه همهٔ آنچه که افعال خداوند متعال می‌باشد از ربوبیت او می‌باشد مانند شنیدن و دیدن و قدرت و احاطه و تدبیر و زنده کردن و میراندن و نفع رساندن و ضرر رساندن... همه از ربوبیت می‌باشد، پس هرکسی که در افعال خداوند چیزی را شریک خداوند قرار بدهد یا در یکی از صفات ربوبیتش خداوند را به عجز و ناتوانی نسبت بدهد پس در ربوبیت خداوند شرک و کفر کرده است و نمی‌توان او را موحّد در ربوبیت دانست و نمی‌توان به او گفت که توحید ربوبیت دارد. و اقرار مشرکان به بعضی از صفات ربوبیت خداوند، به معنای توحید و یکتا قرار دادن خداوند در ربوبیت و نفی صفات ربوبیت از بت‌هایشان نیست.

و بلکه حتی به معنای ایمان به الله هم نیست، چون ایمان با اقرار فرق دارد، مانند اقرار منافقان به اسلام در حالی که قلب‌هایشان ایمان نیاورده بود. یا مانند گواهی دادن و خبر دادن یهودیان به اینکه محمد رسول خدا است امّا چون به اقرارشان و خبرشان ملتزم نبودند مومن شمرده نمی‌شدند، پس به همان شکل خبر دادن مشرکان از اینکه الله خالق و رازق است به معنای ایمان آنان به الله و یکتا دانستن الله در ربوبیت و نفی صفات ربوبیت از بت‌هایشان نبوده است.

ابن تیمیه رحمه الله می‌گوید: «وَأَيْضًا فَقَدْ {جَاءَ نَفَرٌ مِنْ الْيَهُودِ إِلَى النَّبِيِّ فَقَالُوا: نَشْهَدُ إِنَّك لَرَسُولٌ وَلَمْ يَكُونُوا مُسْلِمِينَ بِذَلِكَ؛ لِأَنَّهُمْ قَالُوا ذَلِكَ عَلَى سَبِيلِ الْإِخْبَارِ عَمَّا فِي أَنْفُسِهِمْ أَيْ نَعْلَمُ وَنَجْزِمُ أَنَّك رَسُولُ اللَّهِ قَالَ: فَلِمَ لَا تَتَّبِعُونِي؟ قَالُوا: نَخَافُ مِنْ يَهُودَ} فَعُلِمَ أَنَّ مُجَرَّدَ الْعِلْمِ وَالْإِخْبَارِ عَنْهُ لَيْسَ بِإِيمَانِ حَتَّى يَتَكَلَّمَ بِالْإِيمَانِ عَلَى وَجْهِ الْإِنْشَاءِ الْمُتَضَمِّنِ لِلِالْتِزَامِ وَالِانْقِيَادِ مَعَ تَضَمُّنِ ذَلِكَ الْإِخْبَارِ عَمَّا فِي أَنْفُسِهِمْ. فَالْمُنَافِقُونَ قَالُوا مُخْبِرِينَ كَاذِبِينَ فَكَانُوا كُفَّارًا فِي الْبَاطِنِ

وَهَؤُلَاءِ قَالُوهَا غَيْرَ مُلْتَزِمِينَ وَلَا مُنْقَادِينَ فَكَانُوا كُفَّارًا فِي الظَّاهِرِ وَالْبَاطِنِ وَكَذَلِكَ أَبُو طَالِبٍ قَدْ اسْتَفَاضَ عَنْهُ أَنَّهُ كَانَ يَعْلَمُ بِنُبُوَّةِ مُحَمَّدٍ وَأُنْشِدَ عَنْهُ:

وَلَقَدْ عَلِمْت بِأَنَّ دِينَ مُحَمَّدٍ ... مِنْ خَيْرِ أَدْيَانِ الْبَرِيَّةِ دِينَا

لَكِنْ امْتَنَعَ مِنْ الْإِقْرَارِ بِالتَّوْحِيدِ وَالنُّبُوَّةِ حُبًّا لِدِينِ سَلَفِهِ وَكَرَاهَةَ أَنْ يُعَيِّرَهُ قَوْمُهُ فَلَمَّا لَمْ يَقْتَرِنْ بِعِلْمِهِ الْبَاطِنِ الْحُبُّ وَالِانْقِيَادُ الَّذِي يَمْنَعُ مَا يُضَادُّ ذَلِكَ مِنْ حُبِّ الْبَاطِلِ وَكَرَاهَةِ الْحَقِّ لَمْ يَكُنْ مُؤْمِنًا».

ترجمه: «تعدادی از یهودیان نزد پیامبر ﷺ آمدند و گفتند: «نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللهِ»؛ «گواهی می‌دهیم که یقیناً تو رسول خدا هستی» و با این کار مسلمان محسوب نشدند، برای اینکه آن‌ها آن را از روی خبر دادن از آنچه که در نفسشان است گفتند، یعنی می‌دانیم و جزم داریم بر اینکه تو رسول خدا هستی، رسول خدا به آن‌ها فرمود: «فَلِمَ لَا تَتَّبِعُونِي»؛ «پس چرا از من پیروی نمی‌کنید؟» گفتند: از یهودیان می‌ترسیم. پس دانسته می‌شود که مجرد داشتن علم و خبر دادن از آن، ایمان محسوب نمی‌شود تا زمانی که با ایمان به آن تکلم کند بر وجه انشاء که بیانگر پایبند بودن و گردن نهادن باشد، همراه با اینکه خبر دادنشان، بیانگر آنچه که در نفس‌هایشان است باشد. پس منافقان آن را به عنوان خبر دادن می‌گویند، ولی دروغگو هستند، در نتیجه آن‌ها در باطن کافر هستند، و (یهودیان) نیز آن را گفتند امّا به آن ملتزم و پایبند نبودند و به آن گردن ننهادند، پس آن‌ها نیز در ظاهر و باطنشان کفار هستند. و همچنین مشهور است که ابو طالب علم به نبوت محمد داشت و درباره‌اش این شعر را گفت: "و به تحقیق دانستم که دین محمد از بهترین دین‌های روی زمین است". لکن بخاطر حبّش برای دین گذشته‌گانش و اینکه چون بدش می‌آمد که قومش او را سرزنش کنند، از اقرار به توحید و نبوت خودداری کرد. پس چون با علمی که در باطن داشت، حب و انقیاد قریش نشد، حب و انقیادی که

جلوی دوست‌داشتن ضد آن را می‌گیرد یعنی دوست داشتن باطل و کراهت حق، به این خاطر مومن نشد».[۱]

و ابن قیّم در این باره می‌گوید: «وفيها أن إقرار الكاهن الكتابي لرسول الله بأنه نبي لم يدخله في الإسلام ما لم يلتزم طاعته ومتابعته فإذا تمسك بدينه بعد هذا الإقرار لا يكون ردة منه ونظير هذا قول قول الحَبْرينِ له، وقد سألاه ثلاث مسائل، فلما أجابهما، قالا نشهد إنك نبي. قال: فما يمنعكما من اتباعي، قالا: نخاف أن تقتلنا اليهود. ولم يلزمهما بذلك الإسلام، ومن تأمل ما في السير والأخبار الثابتة من شهادة كثير من أهل الكتاب والمشركين له صلى الله عليه وسلم بالرسالة وأنه صادق فلم تدخلهم هذه الشهادة في الإسلام علم أن الإسلام أُمر وراء ذلك. وأنه ليس هو المعرفة فقط ولا المعرفة والإقرار فقط، بل المعرفة والإقرار والانقياد والتزام طاعته ودينه ظاهراً وباطناً».

ترجمه: «اقرار کردنِ آن کاهنِ اهل کتاب برای رسول خدا به اینکه او پیامبر است، او را وارد اسلام نکرد؛ چون خود را ملتزم به اطاعت و پیروی از او نکرد، پس اگر بعد از این اقرار به دینش تمسّک جوید، این ارتداد برای او محسوب نمی‌شود، و مشابه آن، قول آن دو کاهن یهودی است که سه سوال از پیامبر پرسیدند هنگامی‌که پیامبر به آن دو نفر جواب داد، گفتند: گواهی می‌دهیم که تو پیامبر هستی، فرمود: «فَمَا يَمْنَعُكُما أَنْ تَتْبَعَانِي»؛ «پس چه چیزی شما را از پیروی کردن از من منع کرده است» گفتند: می‌ترسیم که یهودیان ما را بکشند. و با این سخنشان اسلام برای آن‌ها ثابت نشده است و کسی که در سیره و اخبار ثابته تأمل کند موارد زیادی می‌یابد از شهادت دادن بسیاری از اهل کتاب و مشرکین برای پیامبر ﷺ به رسالتش و اینکه او راستگوست، امّا آن‌ها با این شهادت دادنشان وارد اسلام نشدند، پس دانسته می‌شود که اسلام به وراء آن دستور

۱- مجموع الفتاوی، ج ۷ ص ۵۶۱.

داده است، و اینکه اسلام فقط شناخت نیست، و نه فقط شناخت و اقرار است، بلکه شناخت و اقرار و انقیاد و التزام داشتن به طاعتش و دینش در ظاهر و باطن است».[1]

و نیز عبد الله بن صوریا که از علمای بزرگ یهود و از یهودیان فدک بود، او هم به پیامبر بودن محمد ﷺ علم و آگاهی داشت، امّا به آن ملتزم نبود. روایت شده که زن و مردی یهودی و محصنه، زنا کردند و یهودیان گفتند که محمد را در آن حَکَم قرار می‌دهیم تا دربارۀشان حُکم کند و در آن روایت آمده که پیامبر ﷺ به عبد الله بن صوریا گفت: «هل تعلم أنّ اللَّه حكم فيمن زنا بعد إحصانه بالرّجم في التّوراة» ؟ قال: اللَّهمّ نعم، امّا واللَّه يا أبا القاسم، إنهم ليعرفون أنك نبيّ مرسل، ولكنهم يحسدونك، قال: فخرج فأمر بهما فرجما. ثم جحد ابن صوريا بعد ذلك نبوّة رسول اللَّه صلى اللَّه عليه وآله وسلّم فأنزل اللَّه تعالى: ﴿۞يَٰٓأَيُّهَا ٱلرَّسُولُ لَا يَحۡزُنكَ ٱلَّذِينَ يُسَٰرِعُونَ فِي ٱلۡكُفۡرِ﴾ [المائدة: ٤١] الآية».

ترجمه: «آیا می‌دانی که خداوند در تورات دربارۀ کسی که بعد از احصان زنا کند حکم به سنگسار شدن کرده است؟ ابن صوریا گفت: خداوکیلی بله، امّا به خدا قسم ای ابو القاسم این یهودیان می‌دانند که تو پیامبری فرستاده شده هستی امّا به تو حسادت می‌ورزند. گفت: پیامبر بیرون رفت و دستور داد آن دو را سنگسار کنند. بعد از آن ابن صوریا نبوت رسول الله ﷺ را جحد و انکار ورزید و خداوند متعال این آیه را نازل کرد: {ای پیامبر! کسانی‌که در (راه) کفر شتاب می‌کنند؛ تو را اندوهگین نسازند}».[2]

یا هرقل پادشاه و قیصر روم که داستان او با ابو سفیان مشهور است و امام بخاری در صحیحش آن را روایت کرده و در آن آمده که هرقل به ابو سفیان گفت: «فَإِنْ كَانَ مَا

۱- زاد المعاد، ج ۳ ص ۴۲.

۲- ابن حجر، الإصابة في تمييز الصحابة، ج ۴ صص ۱۱۵-۱۱۶. و اصل این حدیث در صحیح بخاری (۴۵۵۶) و صحیح مسلم (۴۵۳۶) آمده است.

تَقُولُ حَقًّا فَسَيَمْلِكُ مَوْضِعَ قَدَمَيَّ هَاتَيْنِ، وَقَدْ كُنْتُ أَعْلَمُ أَنَّهُ خَارِجٌ لَمْ أَكُنْ أَظُنُّ أَنَّهُ مِنْكُمْ، فَلَوْ أَعْلَمُ أَنِّي أَخْلُصُ إِلَيْهِ لَتَجَشَّمْتُ لِقَاءَهُ وَلَوْ كُنْتُ عِنْدَهُ لَغَسَلْتُ عَنْ قَدَمِهِ».

ترجمه: «اگر آنچه را که گفتی، حقیقت داشته باشد، روزی فرا می‌رسد که همین جای پای مرا تصرف کند. همانا من می‌دانستم که چنین پیامبری ظهور خواهد کرد. امّا نمی‌دانستم که او از میان شما خواهد بود. اگر می‌دانستم که می‌توانم با او ملاقات کنم، از هم اکنون، امور لازم را برای دیدار او ترتیب می‌دادم. اگر بتوانم او را دریابم شخصاً پاهای (مبارکش) را خواهم شست».

و در ادامه روایت آمده که هرقل گفت: «ثُمَّ كَتَبَ هِرَقْلُ إِلَى صَاحِبٍ لَهُ بِرُومِيَة، وَكَانَ نَظِيرَهُ فِي الْعِلْمِ، وَسَارَ هِرَقْلُ إِلَى حِمْصَ فَلَمْ يَرِمْ حِمْصَ، حَتَّى أَتَاهُ كِتَابٌ مِنْ صَاحِبِهِ يُوَافِقُ رَأْيَ هِرَقْلَ عَلَى خُرُوجِ النَّبِيِّ - صلى الله عليه وسلم -، وَأَنَّهُ نَبِيٌّ فَأَذِنَ هِرَقْلُ لِعُظَمَاءِ الرُّومِ فِي دَسْكَرَةٍ لَهُ بِحِمْصَ، ثُمَّ أَمَرَ بِأَبْوَابِهَا فَغُلِّقَتْ، ثُمَّ اطَّلَعَ فَقَالَ: يَا مَعْشَرَ الرُّومِ هَلْ لَكُمْ فِي الْفَلاحِ وَالرُّشْدِ، وَأَنْ يَثْبُتَ مُلْكُكُمْ، فَتُبَايِعُوا هَذَا النَّبِيَّ فَحَاصُوا حَيْصَةَ حُمُرِ الْوَحْشِ إِلَى الأَبْوَابِ فَوَجَدُوهَا قَدْ غُلِّقَتْ فَلَمَّا رَأَى هِرَقْلُ نَفْرَتَهُمْ وَأَيِسَ مِنَ الإِيمَانِ، قَالَ: رُدُّوهُمْ عَلَيَّ وَقَالَ: إِنِّي قُلْتُ مَقَالَتِي آنِفًا أَخْتَبِرُ بِهَا شِدَّتَكُمْ عَلَى دِينِكُمْ، فَقَدْ رَأَيْتُ فَسَجَدُوا لَهُ وَرَضُوا عَنْهُ فَكَانَ ذَلِكَ آخِرَ شَأْنِ هِرَقْلَ».

ترجمه: «سپس هرقل به دوستان خود که در رومیه بود و از نظر دانستن علم نجوم، هم ردیف او قرار داشت، نامه‌ای نوشت و او را از تمام ماجرا آگاه کرد. و خودش به طرف حمص، براه افتاد. امّا هنوز از حمص بیرون نرفته بود که پاسخ نامه از طرف دوستش رسید. وی دربارهٔ نبوت رسول الله صلی الله علیه وسلم با اظهارات هرقل، اتفاق نظر داشت. هرقل سرداران روم را در قلعه حمص، جمع کرد و دستور داد که درهای آن را ببندند. درها بسته شد. سپس، هرقل آمد و به ایراد سخن پرداخت و گفت: ای اهالی روم! آیا می‌خواهید نقشی در رشد و کامیابی داشته باشید و سلطنت شما جاودان بماند؟ پس با این پیامبر، بیعت کنید. سرداران روم با شنیدن این خبر، مانند الاغ های وحشی

بسوی دروازه‌ها فرار کردند امّا دروازه‌ها بسته شده بود. وقتی هرقل، تنفر آنان را از ایمان آوردن مشاهده کرد و مأیوس شد، دستور داد تا همهٔ آنان را احضار کنند. وقتی حاضر شدند، هرقل خطاب به آنان گفت: منظورم از این کار، آزمایش استواری و پایداری شما دربارهٔ مذهب بود. که هم اکنون آن را ملاحظه کردم. ابوسفیان می‌گوید: با شنیدن این سخن، مردم هرقل را سجده کردند و از او خشنود شدند. این بود پایان داستان هرقل».

پس همانطور که اقرار آن یهودیان به اینکه محمد رسول خدا است ایمان محسوب نشد، و علم و اقرار ابو طالب به اینکه محمد رسول خداست، ایمان محسوب نشد، و علم و اقرار هرقل به نبوت پیامبر، ایمان محسوب نشد، پس اقرار مشرکان به اینکه الله را می‌شناختند و او را خالق و رازق می‌دانستند هم، ایمان به ربوبیت الله محسوب نمی‌شود چون آنچه که منافی با چنین اقراری است از آنان رخ داده است و مشرکان از هر جهت توحید خداوند را نقض کرده بودند.

اقرار مشرکان به خالق و رازق بودن الله به معنای توحید ربوبیت نیست

و اگر کسی بگوید اقرار مشرکان به خالق و رازق بودن الله به معنای توحید ربوبیت مشرکان است، پس چرا اقرار مشرکان به بعضی از صفات الوهیت الله را هم به معنای توحید الوهیت الله قرار نمی‌دهند؟ آیا مشرکان عرب، حج نمی‌کردند؟ آیا طواف کعبه را نمی‌کردند؟ آیا الله را صدا نمی‌زدند؟ آری، امّا با این حال اندادی برای او قرار می‌دادند. پس به الله در ربوبیت و الوهیتش مومن و موحّد نبودند، بلکه تنها مقر و معترف بودند و اقرار و اعتراف هم ایمان محسوب نمی‌باشد مگر نزد مجددان عقیدهٔ جهمیه که ایمان را تنها به معنای اقرار می‌دانند!

و برای داشتنِ ایمان به توحید الوهیت و ربوبیت، هفت شرط لازم است که اگر یکی از این شرطها موجود نباشد، توحید هم نقض خواهد شد که عبارت اند از ۱- علم، ۲- یقین، ۳- قبول، ۴- انقیاد، ۵- صدق، ۶- اخلاص و ۷- محبت.

و تعریف ایمان عبارت است از اقرار با قلب و نطق با زبان و عمل با جوارح که در چنین ایمانی باید شروط فوق الذکر وجود داشته باشد.

پس کسی که معنا و مفهوم و مدلول لا إله إلا الله را نمی‌داند امّا آن را فقط نطق می‌کند پس شرط اول که علم به معنای آن است را نداشته است و به تبع آن برای چیزی که به آن علم ندارد نمی‌تواند یقین و قبول و انقیاد و دیگر شروط را داشته باشد.

و امّا کسی که معنا و مفهوم و مدلول لا إله إلا الله را می‌داند امّا به آن یقین ندارد نیز مومن محسوب نمی‌شود. پیامبر ﷺ می‌فرماید: «أَشْهَدُ أَنْ لاَ إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ وَأَنِّى رَسُولُ اللَّهِ لاَ يَلْقَى اللَّهَ بِهِمَا عَبْدٌ غَيْرَ شَاكٍّ فِيهِمَا إِلاَّ دَخَلَ الْجَنَّةَ».

ترجمه: «گواهی می‌دهم که هیچ الهی جز الله نیست و من رسول خدا هستم. هیچ بنده‌ای نیست که این دو گواهی را بدهد و با خداوند ملاقات کند بدون اینکه در آن دو، شکی داشته باشد جز اینکه وارد بهشت می‌شود».

اما اگر به آن علم داشته باشد و یقین هم داشته باشد، امّا از روی عناد و دشمنی آن را انکار کند، نیز مومن محسوب نمی‌شود. و فرعون اینگونه بود چون دعوت توحیدی موسی را شنیده و فهم کرده بود و در باطن به آن یقین هم داشت، امّا از روی جحد و مکابره آن را رد می‌کرد و به آن ملتزم نمی‌شد، چنانکه خداوند می‌فرماید: ﴿وَجَحَدُواْ بِهَا وَٱسۡتَيۡقَنَتۡهَآ أَنفُسُهُمۡ ظُلۡمٗا وَعُلُوّٗاۚ فَٱنظُرۡ كَيۡفَ كَانَ عَٰقِبَةُ ٱلۡمُفۡسِدِينَ ١٤﴾ [النمل: ۱۴]

«و آن را از روی ستم و سرکشی انکار کردند، در حالی‌که دل‌های شان به آن یقین داشت، پس بنگر عاقبت مفسدان چگونه بود».

در این آیه خداوند بیان می‌کند که فرعون و پیروانش به توحید خداوند علم و یقین داشتند، امّا آن را از روی ظلم و مکابره انکار کردند. و این علم و یقینشان به آنان نفعی نرساند برای اینکه به آن اعتراف نکردند و تسلیم آن نشدند و به آن راضی نشدند. حتی اگر علمی کامل و یقینی که در آن شک و گمانی نیست، به یکتا بودن خداوند داشته باشی، امّا در همان حال از روی جحد و مکابره به آن ملزم نباشی، پس توحید ربوبیت حاصل نشده است؛ حال چه رسد به حال و روز مشرکانی که برای بت‌هایشان قائل به صفات الوهیت و ربوبیت هم بوده‌اند! پس مشرکانی که به یکتا بودن الله در ربوبیتش یقین نداشتند، چگونه می‌توان گفت که آنان ایمان به توحید ربوبیت داشته‌اند؟

پس مقصود از «اعتراف» و «تصدیق» و «تسلیم» و «رضا» در واقع التزام به توحید است و برای اجرای احکام دنیوی دین اسلام بر انسان‌ها، التزام ظاهری به اسلام کافی می‌باشد، اگرچه هم شخص حقیقتاً در قلبش به دین اسلام، اعتراف و تصدیق و تسلیم و رضا نداشته باشد. برای اینکه حرمت قتل متوقّف بر ایمان‌داشتن با قلب نیست، بلکه متوقّف بر التزام ظاهری به اسلام است؛ چنانکه ابوظبیان از اسامه ﷺ نقل کرده که گفت: «بَعَثَنَا رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي سَرِيَّةٍ، فَصَبَّحْنَا الْحُرَقَاتِ مِنْ جُهَيْنَةَ، فَأَدْرَكْتُ رَجُلًا فَقَالَ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ، فَطَعَنْتُهُ فَوَقَعَ فِي نَفْسِي مِنْ ذَلِكَ، فَذَكَرْتُهُ لِلنَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَقَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «أَقَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ وَقَتَلْتَهُ؟» قَالَ: قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللهِ، إِنَّمَا قَالَهَا خَوْفًا مِنَ السِّلَاحِ، قَالَ: «أَفَلَا شَقَقْتَ عَنْ قَلْبِهِ حَتَّى تَعْلَمَ أَقَالَهَا أَمْ لَا؟» فَمَا زَالَ يُكَرِّرُهَا عَلَيَّ حَتَّى تَمَنَّيْتُ أَنِّي أَسْلَمْتُ يَوْمَئِذٍ، قَالَ: فَقَالَ سَعْدٌ: وَأَنَا وَاللهِ لَا أَقْتُلُ مُسْلِمًا حَتَّى يَقْتُلَهُ ذُو الْبُطَيْنِ يَعْنِي أُسَامَةَ، قَالَ: قَالَ رَجُلٌ: أَلَمْ يَقُلِ اللهُ: {وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ} [الأنفال: ۳۹]؟ فَقَالَ سَعْدٌ: قَدْ قَاتَلْنَا حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ، وَأَنْتَ وَأَصْحَابُكَ تُرِيدُونَ أَنْ تُقَاتِلُوا حَتَّى تَكُونَ فِتْنَةٌ».

ترجمه: «رسول خدا ما را در قالب سریه‌ای به سمت حرقه فرستاد و بر آنان غالب آمدیم. من در آنجا بر مردی غالب آمدم و او گفت لا إله إلا الله. من او را با نیزه کشتم. ولی در درون شک داشتم از همین روی جریان را برای رسول خدا تعریف کردم. ایشان فرمود: آیا لا إله إلا الله گفت و تو او را کشتی؟ گفتم ای رسول خدا او آن را از ترس سلاح من گفت. فرمود آیا قلب او را شکافتی تا نیّت دل او را دریابی؟ پیوسته کلامش را بر من تکرار می‌کرد تا جایی که آرزو می‌کردم در آن روز اسلام می‌آوردم. سعد گفت: سوگند به خدا من آن فردی را که مدعی اسلام شد نکشتم تا اینکه اسامه او را کشت. فردی گفت مگر خداوند نفرمود: «و با ایشان بجنگید تا فتنه از میان رود و دین خالصانه و

یکسره از آن خدا شود؟ سعد گفت ما جنگیدیم تا فتنه‌ای نماند امّا تو و یارانت جنگیدید تا فتنه بوجود بیاید».[۱]

وجه دلالت این حدیث این است که التزام به توحید و اسلام برای محفوظ ماندن از کشته‌شدن و اجرا شدن احکام دنیوی اسلام، کفایت می‌کند؛ اگرچه گوینده‌اش هم منافق باشد، چنانکه منافقان در ظاهر به اسلام التزام داشتند، امّا قلب‌هایشان ایمان نیاورده بود و بلکه دشمن اسلام بودند و در باطن علیه اسلام دسیسه چینی می‌کردند. و یا مانند اعرابی که اسلام آورده بودند و به اسلام التزام داشتند، امّا ایمان وارد قلب‌هایشان نشده بود، چنانکه خداوند می‌فرماید: ﴿۞قَالَتِ ٱلۡأَعۡرَابُ ءَامَنَّاۖ قُل لَّمۡ تُؤۡمِنُواْ وَلَٰكِن قُولُوٓاْ أَسۡلَمۡنَا وَلَمَّا يَدۡخُلِ ٱلۡإِيمَٰنُ فِي قُلُوبِكُمۡۖ وَإِن تُطِيعُواْ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ لَا يَلِتۡكُم مِّنۡ أَعۡمَٰلِكُمۡ شَيۡـًٔاۚ إِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٞ رَّحِيمٌ ١٤﴾ [الحجرات: ١٤]

«اعراب (بادیه‌نشین) گفتند: ایمان آورده‌ایم (ای پیامبر!) بگو: شما ایمان نیاورده‌اید، لیکن بگوئید: اسلام آورده‌ایم، و هنوز ایمان در دل‌های تان وارد نشده است و اگر الله و پیامبرش را اطاعت کنید چیزی از (پاداش) اعمال‌تان کاسته نمی‌شود، همانا الله آمرزندۀ مهربان است».

تفاوت این اعراب با منافقان این بود که اعراب، هنوز صدق و اعتراف و رضایت حقیقی نداشتند و تنها التزام داشتند و در باطنشان مخالفتی با اسلام نمی‌کردند، امّا منافقان در ظاهر التزام داشتند امّا در باطنشان آن را تکذیب می‌کردند و به آن طعنه می‌زدند و سعی در فساد و دسیسه چینی و نقشه کشی با اهل اسلام بودند؛ بر خلاف اعراب که در باطن هیچ یک از این امور را نمی‌کردند و در ظاهر به اسلام ملتزم بودند و فقط هنوز ایمان وارد قلب‌هایشان نشده بود.

پس منظور از شرط التزام این است که اگر شخصی بگوید من علم دارم و می‌دانم که اسلام حق است و می‌دانم که هیچ الهی جز الله نیست و محمد رسول خداست و از این علم و آگاهی‌اش در نزد مسلمانی خبر بدهد، با این خبر دادنش مسلمان نمی‌شود و اگر بعد از آن برود و مشغول دین کفری خودش شود، مرتد محسوب نمی‌شود؛ چون التزامی

۱- صحیح مسلم (۱۵۸).

به آنچه که دربارۀ اسلام و توحید گفت، نداشته است و در این باره ابو طالب و ابن صوریا و هرقل روم را مثال زدیم. و چنانکه ابن قیم رحمه الله گفت: «علم أن الإسلام أُمر وراء ذلك. وأنه ليس هو المعرفة فقط ولا المعرفة والإقرار فقط، بل المعرفة والإقرار والانقياد والتزام طاعته ودينه ظاهراً وباطناً».

ترجمه: «دانسته می‌شود که اسلام به وراء آن دستور داده است، و اینکه اسلام فقط شناخت نیست، و نه فقط شناخت و اقرار است، بلکه شناخت و اقرار و انقیاد و التزام داشتن به طاعتش و دینش در ظاهر و باطن است».[1]

اکنون به مشرکان زمان مبعوث شدن پیامبر ﷺ نگاه کنید که چگونه شروط توحید را نقض کرده‌اند:

شرط علم

دربارۀ شرط علم، بعضی از اعراب منکر وجود الله بودند، یعنی علم به وجود الله نیز نداشتند و می‌گفتند جز روزگار ما را نمی‌میراند و خداوند دربارۀ آنان می‌فرماید: ﴿وَقَالُواْ مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا ٱلدُّنۡيَا نَمُوتُ وَنَحۡيَا وَمَا يُهۡلِكُنَآ إِلَّا ٱلدَّهۡرُۚ وَمَا لَهُم بِذَٰلِكَ مِنۡ عِلۡمٍۖ إِنۡ هُمۡ إِلَّا يَظُنُّونَ٢٤﴾ [الجاثية: ٢٤]

«و (مشرکان) گفتند: چیزی جز (این) زندگانی دنیای ما، (در کار) نیست، می‌میریم و زنده می‌شویم، و جز طبیعت (و روزگار) ما را هلاک نمی‌سازد و آن‌ها به این (امر) هیچ علمی‌ندارند، و آن‌ها جز (وهم و) گمان می‌کنند».

و بعضی از مشرکان عرب علم به اینکه الله خالق و رازقشان باشد نداشتند، چنانکه امام طبری در تفسیر آیه: ﴿فَلَا تَجۡعَلُواْ لِلَّهِ أَندَادٗا وَأَنتُمۡ تَعۡلَمُونَ٢٢﴾ [البقرة: ٢٢] «بنا براین برای الله همتایانی قرار ندهید، در حالی‌که می‌دانید» از مجاهد نقل کرده که گفته است: «وأحسب أن الذي دعا مجاهدا إلى هذا التأويل وإضافة ذلك إلى أنه خطاب لأهل التوراة

۱- زاد المعاد، ج ۳ ص ۴۲.

والإنجيل دون غيرهم الظن منه بالعرب آنها لم تكن تعلم أن الله خالقها ورازقها بجحودها وحدانية ربها وإشراكها معه في العبادة غيره».

ترجمه: «و به نظرم چیزی که باعث شده که مجاهد به سوی چنین تاویلی برود و بگوید این آیه خطاب به اهل تورات و انجیل است نه غیر آنان، گمانش به عرب بود به اینکه آنان نمی‌دانستند که الله خالق و رازقشان است، چون وحدانیت پروردگارشان را جحد و انکار می‌کردند و در عبادتش غیر او را شریک می‌کردند».[1]

و خداوند متعال دربارهٔ عدم علم و اعراض مشرکان از توحید الله می‌فرماید: ﴿أَمِ ٱتَّخَذُواْ مِن دُونِهِۦٓ ءَالِهَةٗۖ قُلۡ هَاتُواْ بُرۡهَٰنَكُمۡۖ هَٰذَا ذِكۡرُ مَن مَّعِيَ وَذِكۡرُ مَن قَبۡلِيۚ بَلۡ أَكۡثَرُهُمۡ لَا يَعۡلَمُونَ ٱلۡحَقَّۖ فَهُم مُّعۡرِضُونَ ٢٤﴾ [الأنبياء: ٢٤]

«آیا به جز او إله هایی را بر گزیده‌اند؟! بگو: دلیل تان را بیاورید، این پند کسانی است که با من هستند، و پند آنان که پیش از من بودند بلکه بیشتر آن‌ها حق را نمی‌دانند، لذا آن‌ها (از آن) روی گردانند».

طبری رحمه الله در تفسیر این آیه می‌گوید: «يقول تعالى ذكره: أتخذ هؤلاء المشركون من دون الله آلهة تنفع وتضرّ، وتخلق وتحيي وتميت، قل يا محمد لهم: هاتوا برهانكم، يعني حجتكم يقول: هاتوا إن كنتم تزعمون أنكم محقون في قيلكم ذلك حجة ودليلا على صدقكم».

ترجمه: «خداوند متعال می‌فرماید: آیا آن مشرکان بجای الله، آلهه‌ای گرفته‌اند که نفع و ضرر می‌رسانند و خلق می‌کنند و زنده می‌کنند و می‌میرانند؟ ای محمد به آنان بگو: دلیل‌تان را بیاورید، یعنی حجّت‌تان را بیاورید. می‌فرماید: اگر گمان می‌کنید که شماها در گفته‌هایتان [اینکه آن آلهه نفع و ضرر می‌رسانند و خلق می‌کنند و می‌میرانند و زنده می‌کنند) بر حق هستید، پس حجّت و دلیلی بر راست‌گویی‌تان بیاورید».

۱- تفسیر الطبری، ج ۱ ص ۳۷۱.

سپس امام طبری می‌گوید: «وقوله (بَلْ أَكْثَرُهُمْ لا يَعْلَمُونَ الْحَقَّ) يقول: بل أكثر هؤلاء المشركين لا يعلمون الصواب فيما يقولون ولا فيما يأتون ويذرون، فهم معرضون عن الحق جهلا منهم به، وقلَّة فهم».

ترجمه: «و این فرموده‌اش: {بلکه بیشتر آن‌ها حق را نمی‌دانند} می‌فرماید: بلکه اکثر آن مشرکان درستی آنچه که می‌گویند را نمی‌دانند، چون آنان از روی جهلی که به حق دارند و بخاطر قلّت فهمی که دارند از حق رویگردان هستند».[۱]

طبق کلام امام طبری، مشرکان به نافع و ضار و خالق و رازق و محیی و ممیت بودن غیر الله نیز معتقد بودند و خداوند این اوصاف را در تعریف إله آورده است، و سپس خداوند از مشرکان درخواست برهان بر صدق ادعایشان می‌کند. و اگر مشرکان به چنین صفاتی برای بت‌هایشان معتقد نبودند پس محال است که خداوند از مشرکان درخواست برهان برای چیزی بکند که مشرکان به آن معتقد نبوده باشند، چون در این صورت نزد پیامبر ﷺ می‌آمدند و می‌گفتند: ای محمد ما که چنین صفاتی برای بت‌هایمان قائل نیستیم پس چرا الله از ما برهان و دلیل بر چیزی می‌خواهد که ما هرگز برای بت‌هایمان چنین صفات و خصائصی قائل نبوده‌ایم و در حالی که ما توحید ربوبیت داریم؟! سپس خداوند جهل و عدم علم آنان به توحید را بیان کرده که نشان می‌دهد مشرکان حتی شرط اول توحید که علم است را هم نداشتند چه رسد به دیگر شروط آن.

و امام بغوی رحمه الله در تفسیر آیه: ﴿إِلَّا مَن شَهِدَ بِٱلۡحَقِّ وَهُمۡ يَعۡلَمُونَ٨٦﴾ [الزخرف: ٨٦]

«مگر کسانی‌که به حق گواهی دادند، و آنان (به خوبی) می‌دانند»، دربارهٔ شرط علم و کیفیت آن می‌گوید: «وَأَرَادَ بشهادة الحق قَوْلُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ كَلِمَةُ التَّوْحِيدِ، وَهُمْ يَعْلَمُونَ، بِقُلُوبِهِمْ مَا شَهِدُوا بِهِ بِأَلْسِنَتِهِمْ».

۱- تفسیر الطبری، ج ۱۸ ص ۴۲۶-۴۲۷.

ترجمه: «منظورش از گواهی دادن به حق، سخن لا إله إلا الله و کلمه توحید است. و آنان با قلب‌هایشان آنچه را که با زبان‌هایشان به آن گواهی می‌دهند را می‌دانند».[۱]

و ابن الجوزی رحمه الله دربارهٔ آیه فوق می‌گوید: «وفي الآية دليل على أن شرط جميع الشهادات أن يكون الشاهد عالماً بما يشهد به».

ترجمه: «در این آیه دلیلی وجود دارد بر اینکه شرط همهٔ شهادت دادن‌ها این است که شاهد به آنچه که شهادت می‌دهد عالم باشد».[۲]

فخر رازی رحمه الله دربارهٔ آیهٔ فوق می‌گوید: «وَهُمْ يَعْلَمُونَ وَهَذَا الْقَيْدُ يَدُلُّ عَلَى أَنَّ الشَّهَادَةَ بِاللِّسَانِ فَقَطْ لَا تُفِيدُ الْبَتَّةَ، وَاحْتَجَّ الْقَائِلُونَ بِأَنَّ إِيمَانَ الْمُقَلِّدِ لَا يَنْفَعُ الْبَتَّةَ بِهَذِهِ الْآيَةِ، فَقَالُوا بَيَّنَ اللهُ تَعَالَى أَنَّ الشَّهَادَةَ لَا تَنْفَعُ إِلَّا إِذَا حَصَلَ مَعَهَا الْعِلْمُ وَالْعِلْمُ عِبَارَةٌ عَنِ الْيَقِينِ الَّذِي لَوْ شُكِّكَ صَاحِبُهُ فِيهِ لَمْ يَتَشَكَّكْ، وَهَذَا لَمْ يَحْصُلْ إِلَّا عِنْدَ الدَّلِيلِ، فَثَبَتَ أَنَّ إِيمَانَ الْمُقَلِّدِ لَا يَنْفَعُ الْبَتَّةَ».

ترجمه: «{و آنان می‌دانند} و این قید دلالت دارد بر اینکه تنها شهادت‌دادنِ با زبان فایده‌ای ندارد، و کسانی که قائل به این هستند که ایمانِ مقلّد نفعی نمی‌رساند به این آیه احتجاج کرده‌اند. و گفته‌اند که خداوند متعال بیان نموده که شهادت‌دادن نفع نمی‌رساند مگر اینکه به همراه آن علم هم حاصل شده باشد و علم عبارت است از یقینی که اگر صاحبش را نسبت به آن به شک اندازی، به شک نیوفتد و چنین چیزی جز با داشتن دلیل، حاصل نمی‌گردد. پس ثابت می‌شود که ایمان مقلد البته نفعی نمی‌رساند».[۳]

۱- تفسیر البغوی (متوفی : ۵۱۰ هـ)، ج ۴ ص ۱۷۱. ناشر : دار إحياء التراث العربي -بيروت. چاپ اول ۱۴۲۰ هـ.

۲- تفسیر البغوی، ج ۴ ص ۱۷۱.

۳- تفسیر مفاتیح الغیب، ج ۲۷ صص ۶۴۸-۶۴۹.

شرط یقین

دربارهٔ شرط یقین، مشرکان یقینی به آنچه که از آن خبر می‌دادند نداشتند، چنانکه خداوند می‌فرماید: ﴿أَمۡ خُلِقُواْ مِنۡ غَيۡرِ شَيۡءٍ أَمۡ هُمُ ٱلۡخَٰلِقُونَ٣٥ أَمۡ خَلَقُواْ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَۚ بَل لَّا يُوقِنُونَ٣٦﴾ [الطور: ٣٤-٣٦]

«آیا آن‌ها از هیچ (و بدون آفریننده)، آفریده شده‌اند، یا خود خالق (خویش) اند(۳۵) آیا آن‌ها آسمان‌ها و زمین را آفریده‌اند؟! (خیر) بلکه آن‌ها یقین نمی‌کنند(۳۶)».

طبری رحمه الله دربارهٔ: ﴿بَل لَّا يُوقِنُونَ﴾ می‌گوید: «لم يتركوا أن يأتمروا لأمر ربهم، وينتهوا إلى طاعته فيما أمر ونهى، لأنهم خلقوا السموات والأرض، فكانوا بذلك أربابا، ولكنهم فعلوا، لأنهم لا يوقنون بوعيد الله وما أعدّ لأهل الكفر به من العذاب في الآخرة».

ترجمه: «مشرکان از این جهت که خودشان آسمان‌ها و زمین را خلق کرده باشند و خودشان ارباب باشند نبود که به خاطر آن از امر خداوند سرپیچی کنند و خداوند را دربارهٔ آنچه که امر و نهی کرده است اطاعت نکنند، بلکه از این جهت بود که به وعید خداوند و آنچه که برای اهل کفر از عذاب در آخرت آماده کرده بود، یقین نداشتند».[1]

و ابن کثیر رحمه الله در تفسیر آیه می‌گوید: «أَيْ: أَهُمْ خَلَقُوا السموات وَالْأَرْضَ؟ وَهَذَا إِنْكَارٌ عَلَيْهِمْ فِي شِرْكِهِمْ بِاللهِّ، وَهُمْ يَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْخَالِقُ وَحْدَهُ، لَا شَرِيكَ لَهُ. وَلَكِنَّ عَدَمَ إِيقَانِهِمْ هُوَ الَّذِي يَحْمِلُهُمْ عَلَى ذَلِكَ».

ترجمه: «یعنی: آیا آنان هستند که آسمان‌ها و زمین را خلق کرده‌اند؟ و این انکار بر آنان در شرکشان به الله است، و آنان می‌دانند که اوتعالی خالق یکتا است که شریکی ندارد، امّا عدم یقینشان به آن بود که آنان را بر آن (شرک ورزی) حمل می‌نمود».[2]

۱- تفسیر زاد المسیر، ج ۴ ص ۸۶. دار الكتاب العربي - بيروت. چاپ اول: ۱۴۲۲ هـ.

۲- تفسیر قرآن العظیم از ابن کثیر، ج ۷ ص ۴۳۷.

ابو السعود رحمه الله در تفسیر آیه می‌گوید: «إذا سئلوا منْ خلقكم وخلق السمواتِ والأرضَ قالوا الله وهم غيرُ موقنينَ بها قالُوا وإلا لما أعرضُوا عن عبادتِه».

ترجمه: «وقتی از آنان سوال می‌کنی چه کسی شما و آسمان‌ها و زمین را خلق کرده است؟ می‌گویند الله، در حالی که آنان به آنچه که می‌گویند یقین ندارند وگرنه نباید از عبادتش رویگردانی می‌کردند».[1]

و ابو حیان رحمه الله در تفسیر: ﴿بَل لَّا يُوقِنُونَ﴾ می‌گوید: «أي إذا سئلوا: من خلقكم وخلق السموات والأرض؟ قالوا: الله، وهم شاكون فيما يقولون لا يوقنون».

ترجمه: «یعنی وقتی از آنان سوال می‌کنی چه کسی شما و آسمان‌ها و زمین را خلق کرده است؟ می‌گویند الله، و آنان نسبت به آنچه که می‌گویند شک دارند و یقین ندارند».[2]

و نیشابوری رحمه الله در تفسیر: ﴿بَل لَّا يُوقِنُونَ﴾ می‌گوید: «ثم احتج عليهم بالأنفس ثم بالآفاق ثم قال {بل لا يوقنون} وذلك أنه حكى عنهم {ولئن سألتهم من خلق السموات والأرض ليقولن الله} [لقمان: ٢٥] فتبين أنهم في هذا الاعتراف شاكون إذ لو عرفوه حق معرفته لم يثبتوا له نداً ولم يحسدوا من اختاره للرسالة».

ترجمه: «سپس خداوند از خلقت خودشان سپس از خلقت آسمان‌ها دلیل می‌آورد سپس می‌فرماید: {بلکه آن‌ها یقین نمی‌کنند} برای اینکه خداوند از آنان حکایت کرده که: {اگر از آنان بپرسی چه کسی آسمان ها و زمین را خلق کرده است؟ خواهند گفت: الله} پس روشن می‌گردد که آن‌ها در این اعترافشان شک داشتند برای اینکه اگر آنطور که حق

۱- تفسیر إرشاد العقل السليم إلى مزايا الكتاب الكريم، از ابی السعود، ج ۸ ص ۱۵۱. ناشر: دار إحياء التراث العربي - بيروت.

۲- تفسیر بحر المحيط از ابو حیان اندلسی (۷۴۵ هـ)، ج ۸ ص ۱۱۵. ناشر: دار الفكر - بيروت. چاپ: ۱۴۲۰ هـ.

شناختنش بود او را می‌شناختند برای او همتایی قرار نمی‌دانند و نسبت به کسی که برای رسالت انتخابش کرده است حسادت نمی‌کردند».[۱]

همچنین خداوند دربارۀ شک و عدم یقین مشرکان به توحید خداوند در ربوبیتش می‌فرماید: ﴿رَبِّ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ وَمَا بَيۡنَهُمَآۖ إِن كُنتُم مُّوقِنِينَ ٧ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ يُحۡيِۦ وَيُمِيتُۖ رَبُّكُمۡ وَرَبُّ ءَابَآئِكُمُ ٱلۡأَوَّلِينَ ٨ بَلۡ هُمۡ فِي شَكّٖ يَلۡعَبُونَ ٩﴾ [الدخان: ۷-۹]

«پروردگار آسمان‌ها و زمین و آنچه در میان آن دو است، اگر شما یقین دارید(۷) هیچ إلهی جز او نیست، زنده می‌کند و می‌میراند، پروردگار شما و پروردگار پدران نخستین شماست(۸) بلکه، آن‌ها در شک اند (و) بازی می‌کنند(۹)».

طبری رحمه الله دربارۀ: ﴿بَلۡ هُمۡ فِي شَكّٖ يَلۡعَبُونَ﴾ می‌گوید: «يقول تعالى ذكره ما هم بموقنين بحقيقة ما يقال لهم ويخبرون من هذه الأخبار، يعني بذلك مشركي قريش، ولكنهم في شكّ منه، فهم يلهون بشكهم في الذي يخبرون به من ذلك».

ترجمه: «خداوند متعال می‌فرماید: آن‌ها به حقیقت آنچه که به آنان گفته می‌شود و به این خبرهایی که از آن خبر می‌دهند یقین ندارند، یعنی مشرکان قریش. بلکه آن‌ها نسبت به آن شک دارند و آنچه که از آن خبر می‌دهند را به بازی و تمسخر گرفته‌اند».[۲]

قرطبی رحمه الله دربارۀ آیه می‌گوید: «يَحْتَمِلُ أَنْ يَكُونَ هَذَا الْخِطَابُ مَعَ المعترف بأن الله خلق السموات وَالْأَرْضَ، أَيْ إِنْ كُنْتُمْ مُوقِنِينَ بِهِ فَاعْلَمُوا أَنَّ لَهُ أَنْ يُرْسِلَ الرُّسُلَ، وَيُنْزِلَ الْكُتُبَ. وَيَجُوزُ أَنْ يَكُونَ الْخِطَابُ مَعَ مَنْ لَا يَعْتَرِفُ أَنَّهُ الْخَالِقُ، أَيْ يَنْبَغِي أَنْ يَعْرِفُوا أَنَّهُ الْخَالِقُ، وَأَنَّهُ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ».

ترجمه: «احتمال دارد که این خطاب با کسی باشد که اعتراف داشته باشد به اینکه الله آسمان‌ها و زمین را خلق کرده است، یعنی اگر شما به او یقین دارید پس بدانید که او رسولان را فرستاده است و کتاب‌ها را نازل کرده است. و جایز است که خطاب با کسی

۱- تفسیر النیسابوری، ج ۷ ص ۷۱. ناشر: دار الکتب العلمیه - بیروت. چاپ: اول ۱۴۱۶ هـ.

۲- تفسیر طبری، ج ۲۲ صص ۱۲-۱۳.

باشد که اعتراف نمی‌کند به اینکه اوتعالی خالق است، یعنی شایسته است که بدانند که اوست خالق و اوست کسی که زنده می‌کند و می‌میراند».

سپس در ادامه امام قرطبی می‌گوید: «بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ يَلْعَبُونَ" أَيْ لَيْسُوا عَلَى يَقِينٍ فِيمَا يُظْهِرُونَهُ مِنَ الْإِيمَانِ وَالْإِقْرَارِ فِي قَوْلِهِمْ: إِنَّ اللهَ خالقهم، وإنما يَقُولُونَهُ لِتَقْلِيدِ آبَائِهِمْ مِنْ غَيْرِ عِلْمٍ فَهُمْ فِي شَكٍّ. وَإِنْ تَوَهَّمُوا أَنَّهُمْ مُؤْمِنُونَ فَهُمْ يَلْعَبُونَ فِي دِينِهِمْ بِمَا يَعِنُّ لَهُمْ مِنْ غَيْرِ حُجَّةٍ. وَقِيلَ:" يَلْعَبُونَ" يُضِيفُونَ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الِافْتِرَاءَ اسْتِهْزَاءً. وَيُقَالُ لِمَنْ أَعْرَضَ عَنِ الْمَوَاعِظِ: لَاعِبٌ، وَهُوَ كَالصَّبِيِّ الَّذِي يَلْعَبُ فَيَفْعَلُ مَا لَا يَدْرِي عَاقِبَتَهُ».

ترجمه: «{بلکه آنان در شک هستند و بازی می‌کنند} یعنی نسبت به آنچه که از ایمان و اقرار اظهار می‌دارند در این سخنشان که الله خالقشان است، بر یقین قرار ندارند و تنها از روی تقلید از نیاکانشان آن را می‌گویند آن هم بدون علم، پس آنان در شک هستند. و اگر هم چنین توهم شود که آنان ایمان دارند (به اینکه الله خالقشان است) پس آنان دینشان را بدون هیچ حجتی، بازیچه قرار داده‌اند و گفته شده برای استهزاء و مسخره بازی به پیامبر ﷺ دروغ و افترا می‌بستند. و به کسی که از موعظه‌ها رویگرانی می‌کند، لاعب می‌گویند و مانند کودکی است که بازی می‌کند و کاری که عاقبتش را نمی‌داند انجام می‌دهد».[۱]

فخر الدین رازی رحمه الله می‌گوید: «إِنَّهُ تَعَالَى رَدَّ أَنْ يَكُونُوا مُوقِنِينَ بِقَوْلِهِ بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ يَلْعَبُونَ وَأَنَّ إِقْرَارَهُمْ غَيْرُ صَادِرٍ عَنْ عِلْمٍ وَيَقِينٍ وَلَا عَنْ جِدٍّ وَحَقِيقَةٍ بَلْ قَوْلٌ مخلوط بهزء ولعب والله أعلم».

ترجمه: «خداوند متعال رد می‌کند اینکه آنان در سخنشان یقین داشته باشند بلکه آنان در شک بوده و بازی می‌کنند و اقرارشان نه از روی علم و یقین صادر شده است و

۱- تفسیر قرطبی (متوفی: ۶۷۱هـ)، ج ۱۶ صص ۱۲۹-۱۳۰. ناشر: دار الکتب المصریة ـ القاهرة. چاپ: دوم ۱۳۸۴هـ.

نه از روی جدیت و حقیقت، بلکه سخنی است مخلوط از استهزاء و مسخره بازی. و خداوند دانا تر است».[۱]

همچنین خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَلَوۡ تَرَىٰٓ إِذِ ٱلۡمُجۡرِمُونَ نَاكِسُواْ رُءُوسِهِمۡ عِندَ رَبِّهِمۡ رَبَّنَآ أَبۡصَرۡنَا وَسَمِعۡنَا فَٱرۡجِعۡنَا نَعۡمَلۡ صَٰلِحًا إِنَّا مُوقِنُونَ١٢﴾ [السجدة: ۱۲]

«و اگر ببینی مجرمان را هنگامی‌که در پیشگاه پروردگارشان سرهای‌شان به زیر افکنده‌اند، (گویند:) پروردگارا! دیدیم، و شنیدیم، پس ما را بازگردان تا کار شایستهٔ انجام دهیم، بی‌گمان ما یقین پیدا کردیم».

طبری رحمه الله دربارهٔ: ﴿إِنَّا مُوقِنُونَ﴾ می‌گوید: «إنا قد أيقنا الآن ما كنا به في الدنيا جهالا من وحدانيتك وأنه لا يصلح أن يُعبد سواك، ولا ينبغي أن يكون ربّ سواك، وأنك تحيي وتميت، وتبعث من في القبور بعد الممات والفناء وتفعل ما تشاء».

ترجمه: «ما دربارهٔ وحدانیت که در دنیا نسبت به آن جاهل بودیم اکنون یقین پیدا کردیم و اینکه درست نیست که کسی جز تو عبادت شود و شایسته نیست که غیر از تو پروردگاری باشد و اینکه تویی که زنده می‌کنی و می‌میرانی و کسانی که در قبرها هستند را بعد از مردن و نابود شدنشان زنده می‌گردانی و هرچه را که بخواهی انجام می‌دهی».[۲]

یعنی مشرکانی که این آیه دربارهٔشان نازل شده است به توحید ربوبیت خداوند یقین نداشتند. پس چطور می‌شود که ایمان آنان به ربوبیت الله متعال صحیح باشد در حالی که منکر زنده شدن در قیامت بودند و در حالی که غیر او را عبادت می‌کردند؟

همچنین خداوند متعال می‌فرماید: ﴿فَٱدۡخُلُوٓاْ أَبۡوَٰبَ جَهَنَّمَ خَٰلِدِينَ فِيهَاۖ فَلَبِئۡسَ مَثۡوَى ٱلۡمُتَكَبِّرِينَ٢٩﴾ [النحل: ۲۹]

«پس از درهای جهنم داخل شوید در حالی‌که جاودانه در آن خواهید بود، چه بد است جای‌گاه مستکبران».

۱- تفسیر مفاتیح الغیب، ج ۲۷ ص ۶۵۵.

۲- تفسیر طبری، ج ۲۰ ص ۱۷۶.

طبری رحمه الله در تفسیر: ﴿فَلَبِئۡسَ مَثۡوَى ٱلۡمُتَكَبِّرِينَ﴾ می‌گوید: «فلبئس منزل من تکبر على الله ولم يقرّ بربوبيته، ويصدّق بوحدانيته جهنم».

ترجمه: «پس جهنم چه بد منزلی است برای کسی که بر خداوند تکبر ورزد و به ربوبیتش اقرار نکند و وحدانیتش را تصدیق نکند».[1]

شرط قبول و انقیاد

و دربارۀ شرط قبول و انقیاد، مشرکان لا إله إلا الله را رد می‌کردند و قبول نداشتند. چنانکه آمده است: ﴿إِنَّهُمۡ كَانُوٓاْ إِذَا قِيلَ لَهُمۡ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا ٱللَّهُ يَسۡتَكۡبِرُونَ٣٥ وَيَقُولُونَ أَئِنَّا لَتَارِكُوٓاْ ءَالِهَتِنَا لِشَاعِرٖ مَّجۡنُونِۭ٣٦﴾ [الصافات: ٣٥-٣٦]

«آن‌ها (در دنیا چنان) بودند که چون به آن‌ها گفته می‌شد: إلهی جز الله نیست سر کشی (و تکبر) می‌کردند(۳۵) و می‌گفتند: آیا ما إله های‌مان را به خاطر (سخن) شاعری دیوانه رها کنیم؟!(۳۶)».

عبد الكريم بن هوازن بن عبد الملك القشيري در تفسیر این آیه می‌گوید: «احتجابهم بقلوبهم أوقعهم في وهدة عذابهم ذلك لأنهم استكبروا عن الإقرار بربوبيته. ولو عرفوه لافتخروا بعبوديته».

ترجمه: «در پرده رفتن قلب‌هایشان آنان را در گودال عذابشان انداخته است برای اینکه آنان از اقرار به ربوبیتش تکبر می‌ورزیدند و اگر او را می‌شناختند، به بندگی کردن برایش افتخار می‌کردند».[2]

و خداوند می‌فرماید: ﴿وَإِذَا ذُكِرَ ٱللَّهُ وَحۡدَهُ ٱشۡمَأَزَّتۡ قُلُوبُ ٱلَّذِينَ لَا يُؤۡمِنُونَ بِٱلۡأٓخِرَةِۖ وَإِذَا ذُكِرَ ٱلَّذِينَ مِن دُونِهِۦٓ إِذَا هُمۡ يَسۡتَبۡشِرُونَ٤٥﴾ [الزمر: ٤٥]

۱- تفسیر طبری، ج ۱۷ ص ۱۹۶.

۲- تفسیر لطائف الإشارات از القشیری (متوفی: ۴۶۵هـ)، ج ۳ ص ۲۳۱. ناشر: الهيئة المصرية العامة للكتاب - مصر. چاپ: سوم.

«و هنگامی‌که الله به تنهایی یاد شود دل‌های کسانی‌که به آخرت ایمان ندارند متنفر (و بیزار) می‌شود، و هنگامی‌که کسانی غیر از او یاد شوند، آنگاه است که آن‌ها شادمان می‌شوند».

ابن کثیر در تفسیر آیه می‌گوید: «ثُمَّ قَالَ تَعَالَى ذَامًّا لِلْمُشْرِكِينَ أَيْضًا: {وَإِذَا ذُكِرَ اللهُ وَحْدَهُ} أَيْ: إِذَا قِيلَ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ {اشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالآخِرَةِ} قَالَ مُجَاهِدٌ: {اشْمَأَزَّتْ} انْقَبَضَتْ.

وَقَالَ السُّدِّيُّ: نَفَرَتْ. وَقَالَ قَتَادَةُ: كَفَرَتْ وَاسْتَكْبَرَتْ. وَقَالَ مَالِكٌ، عَنْ زَيْدِ بْنِ أَسْلَمَ: اسْتَكْبَرَتْ. كَمَا قَالَ تَعَالَى: {إِنَّهُمْ كَانُوا إِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا إِلَهَ إِلا اللهُ يَسْتَكْبِرُونَ} [الصَّافَّاتِ:۳۵]، أَيْ: عَنِ الْمُتَابَعَةِ وَالِانْقِيَادِ لَهَا. فَقُلُوبُهُمْ لَا تَقْبَلُ الْخَيْرَ، وَمَنْ لَمْ يَقْبَلِ الْخَيْرَ يَقْبَلِ الشَّرَّ؛ وَلِهَذَا قَالَ: {وَإِذَا ذُكِرَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ} أَيْ: مِنَ الْأَصْنَامِ وَالْأَنْدَادِ، قَالَهُ مُجَاهِدٌ، {إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ} أي: يفرحون ويسرون».

ترجمه: «همچنین خداوند در مذمت مشرکان می‌گوید: {و هنگامی‌که خداوند به تنهایی یاد شود} یعنی: هنگامی‌که لا إله إلا الله گفته شود، {دل های کسانی که به آخرت ایمان ندارد متنفر می‌شود} مجاهد می‌گوید: ﴿ٱشۡمَأَزَّتۡ﴾ یعنی دلگیر می‌شوند. و سدی می‌گوید: متنفر می‌شوند. و قتاده می‌گوید و کفر می‌ورزند و استکبار می‌کنند. و مالک از زید بن اسلم می‌گوید: استکبار می‌کنند. چنانکه خداوند متعال می‌فرماید: {آن‌ها (در دنیا چنان) بودند که چون به آن‌ها گفته می‌شد: إلهی جز الله نیست سر کشی (و تکبر) می‌کردند}، یعنی از متابعت و گردن نهادن به آن تکبر می‌ورزیدند. پس قلب‌هایشان خیر را نمی‌پذیرد و کسی که خیر را نپذیرد شر را می‌پذیرد و برای همین فرمود: {و هنگامی‌که کسانی غیر از او یاد شوند} یعنی بت‌ها و همتایان؛ مجاهد این را گفته است. {آنگاه است که آن‌ها شادمان می‌شوند} یعنی خوشحال و مسرور می‌شوند».[۱]

و این ابلیس است که می‌گوید: ﴿قَالَ رَبِّ فَأَنظِرۡنِيٓ إِلَىٰ يَوۡمِ يُبۡعَثُونَ٣٦﴾ [الحجر: ٣٦]

۱- تفسیر ابن کثیر، ج ۷ ص ۱۰۲.

«(ابلیس) گفت: پروردگارا! مرا تا روزی‌که (مردم) برانگیخته می‌شوند مهلت ده».

و این در واقع دعای ابلیس از ربش است و او علم و یقین دارد که الله رب و خالق و قادر و فعال و مقتدر و مستحق عبادت است، امّا در عین حال قبول و انقیادی ندارد و مومن محسوب نمی‌شود بلکه رأس کفر است. پس آیا آن کسانی که می‌گویند: {چون مشرکان قریش به خالق و رازق بودن الله اقرار زبانی داشته‌اند، پس به معنای ایمان آنان به ربوبیت الله است}، آیا می‌توانند بگویند که ابلیس هم ایمان به ربوبیت الله داشته است؟

شرط صدق

دربارۀ شرط صدق نیز مشرکان به نسبت آنچه که از اعتراف به ربوبیت الله می‌گفتند صادق نبودند، بلکه عملشان تکذیب‌کنندۀ زبانشان بود. مثلاً خداوند می‌فرماید: ﴿قُلۡ مَن يَرۡزُقُكُم مِّنَ ٱلسَّمَآءِ وَٱلۡأَرۡضِ أَمَّن يَمۡلِكُ ٱلسَّمۡعَ وَٱلۡأَبۡصَٰرَ وَمَن يُخۡرِجُ ٱلۡحَيَّ مِنَ ٱلۡمَيِّتِ وَيُخۡرِجُ ٱلۡمَيِّتَ مِنَ ٱلۡحَيِّ وَمَن يُدَبِّرُ ٱلۡأَمۡرَۚ فَسَيَقُولُونَ ٱللَّهُۚ فَقُلۡ أَفَلَا تَتَّقُونَ٣١﴾ [یونس: ۳۱]

«بگو: چه کسی شما را از آسمان و زمین روزی می‌دهد؟ کیست که مالک شنوایی و بینایی هاست؟ و چه کسی زنده را از مرده بیرون می‌آورد، و مرده را از زنده بیرون می‌آورد؟ و چه کسی کار (جهان) را تدبیر می‌کند؟ پس به زودی خواهند گفت: الله پس بگو: آیا (از او) نمی‌ترسید؟».

اینجا مشرکان می‌گویند الله است که آن‌ها را روزی می‌دهد و رازق الله است. در عبارت ﴿فَسَيَقُولُونَ﴾ حرف «س» برای اشاره به آیندۀ نزدیک است، یعنی اگر کمی تعقل و تدبر کنند به این نتیجه می‌رسند که الله روزی می‌دهد، امّا در همان لحظه و بدون تعقل و تدبر، چه بسا به چنین چیزی عقیده نداشته باشند و تنها بعد از تعقل و تدبر در نشانه‌های آفاق و انفس است که عقل فاسد و دور از تدبر مشرکان جاهلیت، به این فهم برسد که بگویند الله رازق است.

و در آیه‌ای دیگر می‌فرماید: ﴿۞قُلۡ مَن يَرۡزُقُكُم مِّنَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۖ قُلِ ٱللَّهُۖ وَإِنَّآ أَوۡ إِيَّاكُمۡ لَعَلَىٰ هُدًى أَوۡ فِي ضَلَٰلٖ مُّبِينٖ٢٤﴾ [سبأ: ۲٤]

«(ای پیامبر! به مشرکان) بگو: چه کسی شما را از آسمان‌ها و زمین روزی می‌دهد؟ (در پاسخ) بگو: الله، و ما یا شما بر (طریق) هدایت یا در گمراهی آشکار هستیم».

در این آیه پیامبر ﷺ خودش به جای آن‌ها پاسخ می‌دهد که فقط الله است که رزق می‌دهد.

اما در عین حال آنان در جایی دیگر رزق را از غیر الله می‌خواستند چنانکه خداوند می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا تَعۡبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ أَوۡثَٰنٗا وَتَخۡلُقُونَ إِفۡكًاۚ إِنَّ ٱلَّذِينَ تَعۡبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ لَا يَمۡلِكُونَ لَكُمۡ رِزۡقٗا فَٱبۡتَغُواْ عِندَ ٱللَّهِ ٱلرِّزۡقَ وَٱعۡبُدُوهُ وَٱشۡكُرُواْ لَهُۥٓۖ إِلَيۡهِ تُرۡجَعُونَ ١٧﴾ [العنکبوت: ۱۷]

«شما به جای الله فقط بت‌هایی را می‌پرستید، و دروغی (بزرگ) به هم می‌بافید، بی‌گمان کسانی را که به جای الله می‌پرستید، مالک هیچ رزقی برای شما نیستند، پس روزی را تنها (از) نزد الله طلب کنید، و او را بپرستید، و شکر او را بجای آورید، که به سوی او باز گردانیده می‌شوید».

طبری رحمه الله در تفسیر آیه می‌گوید: «يقول جلّ ثناؤه: إن أوثانكم التي تعبدونها، لا تقدر أن ترزقكم شيئا (فَابْتَغُوا عِنْدَ اللهِ الرِّزْقَ) يقول: فالتمسوا عند الله الرزق لا من عند أوثانكم».

ترجمه: «خداوند که بزرگ است ثنای او می‌فرماید: بت‌هایی که عبادتش می‌کنید نمی‌توانند شما را رزق و روزی بدهند (پس روزی را نزد الله طلب کنید) می‌فرماید: رزق را از نزد الله بجویید نه از نزد بت‌هایتان».[1]

و اگر مشرکان رزق و روزی را علاوه بر نزد الله، از نزد بت‌هایشان هم نمی‌خواستند، پس خداوند به آنان ایراد نمی‌گرفت و نمی‌گفت که روزی را فقط از نزد الله طلب کنید. پس این آیه نشان می‌دهد که مشرکان در ادعایشان که روزی را فقط الله می‌دهد کاذب و دروغگو بودند و به آنچه که زباناً اعتراف می‌کرند در عمل با آن مخالفت می‌کردند.

۱- تفسیر طبری، ج ۲۰ ص ۲۰.

و خداوند متعال می‌فرماید: ﴿مَا تَعۡبُدُونَ مِن دُونِهِۦٓ إِلَّآ أَسۡمَآءٗ سَمَّيۡتُمُوهَآ أَنتُمۡ وَءَابَآؤُكُم مَّآ أَنزَلَ ٱللَّهُ بِهَا مِن سُلۡطَٰنٍۚ إِنِ ٱلۡحُكۡمُ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعۡبُدُوٓاْ إِلَّآ إِيَّاهُۚ ذَٰلِكَ ٱلدِّينُ ٱلۡقَيِّمُ وَلَٰكِنَّ أَكۡثَرَ ٱلنَّاسِ لَا يَعۡلَمُونَ٤٠﴾ [یوسف: ٤٠]

«شما به جای الله (چیزی را) نمی‌پرستید، مگر نام‌هایی را که خود و نیاکان‌تان به آن‌ها داده‌اید، الله هیچ دلیلی بر (اثبات) آن‌ها نازل نکرده است، فرمانروایی تنها از آن الله است، فرمان داده است که جز او را نپرستید، این است دین راست و استوار، و لیکن بیشتر مردم نمی‌دانند».

فخر رازی رحمه الله در تفسیر آیه می‌گوید: «كَانَ أَكْثَرُ الْخَلْقِ مُقِرِّينَ بِوُجُودِ الْإِلَهِ الْعَالِمِ الْقَادِرِ وَإِنَّمَا الشَّأْنُ فِي أَنَّهُمْ يَتَّخِذُونَ أَصْنَامًا عَلَى صُورَةِ الْأَرْوَاحِ الْفَلَكِيَّةِ وَيَعْبُدُونَهَا وَيَتَوَقَّعُونَ حُصُولَ النَّفْعِ وَالضُّرِّ مِنْهَا».

ترجمه: «بیشتر مردم به وجود إله عالِم و قادر اقرار داشتند و تنها بت‌هایی در صورت ارواح فلکی برای خود می‌گرفتند و عبادتشان می‌کردند و از آنان به دست آمدن نفع و ضرر را توقع داشتند».[1]

مشرکان اگر هم به إله بودن اللهِ عالم و قادر اقرار بکنند، امّا در عین حال بت‌هایشان را هم عبادت می‌کردند و دربارۀ بت‌هایشان معتقد بودند که می‌توانند نفع و ضرر برسانند، پس مشرکان بت‌هایشان را در خصائص ربوبیت و قدرت نفع و ضرر رساندن شریک الله می‌دانستند؛ و کسی جز جاهل‌ترین مردم به قرآن و سیره و تاریخ مشرکان، چنین چیزی را انکار نمی‌کند.

شرط اخلاص

و شرط دیگر توحید، اخلاص است، و هیچگاه شرک با اخلاص یکجا جمع نمی‌شود و اگر مشرکان الله را در ربوبیت یکتا می‌دانستند پس نمی‌بایست که از غیر الله درخواست

۱- تفسیر مفاتیح الغیب، ج ۱۸ صص ۴۵۷-۴۵۸.

عزّت و نصرت کنند. مثلاً خداوند دربارۀ مشرکان می‌فرماید: ﴿وَٱتَّخَذُواْ مِن دُونِ ٱللَّهِ ءَالِهَةً لِّيَكُونُواْ لَهُمۡ عِزّٗا ٨١﴾ [مریم: ۸۱]

«و (آن‌ها) به جای الله معبودانی را (برای خود) بر گزیدند، تا سبب عزت‌شان باشد».

و می‌فرماید: ﴿وَٱتَّخَذُواْ مِن دُونِ ٱللَّهِ ءَالِهَةً لَّعَلَّهُمۡ يُنصَرُونَ ٧٤﴾ [یس: ۷۴]

«و آن‌ها غیر از الله إله هایی (برای خود) بر گزیدند، (به این امید) شاید که یاری شوند».

و این آیه دلالت آشکاری دارد بر اینکه مشرکان در اینکه الله ربشان است اخلاص عمل نداشتند و بت‌هایشان را می‌پرستید و از آنان نصرت و عزّت می‌خواستند. و نصرت و یاری‌رساندن و عزت‌دادن از صفات ربوبیت است و این نشان می‌دهد که مشرکان برای بت‌هایشان صفات ربوبیت قائل بوده و الله را در ربوبیتش یکتا قرار نمی‌دادند.

شرط محبّت

و شرط آخر که محبّت است را هم نداشتند، چنانکه خداوند می‌فرماید: ﴿وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِن دُونِ ٱللَّهِ أَندَادٗا يُحِبُّونَهُمۡ كَحُبِّ ٱللَّهِۖ﴾ [البقرة: ۱۶۵]

«و از مردم کسانی هستند غیر از الله همتایانی را انتخاب می‌کنند، و آن‌ها را مانند دوست داشتن الله دوست می‌دارند».

و حتی مشرکان بخاطر محبّت و تعصبّی که بر بت‌هایشان داشتند حاضر بودند الله را هم دشنام بدهند، چنانکه خداوند می‌فرماید: ﴿وَلَا تَسُبُّواْ ٱلَّذِينَ يَدۡعُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ فَيَسُبُّواْ ٱللَّهَ عَدۡوَۢا بِغَيۡرِ عِلۡمٖ﴾ [الأنعام: ۱۰۸]

«و کسانی را که (مشرکان) به جای الله می‌پرستند؛ دشنام ندهید، مبادا آن‌ها (نیز) از روی دشمنی و جهالت؛ الله را دشنام دهند».

پس چگونه گفته می‌شود که مشرکان توحید ربوبیت داشتند و خداوند را در ربوبیتش یکتا می‌دانستند در حالی که بت‌هایشان را همانند الله و بلکه بیشتر از الله دوست داشتند؟

مشرکان در مقام دفاع از آلهۀ خود، حاضر بودند که به الله دشنام دهند، یعنی به خدایی که محمد ﷺ معرفی می‌کرد، همان خدایی که شریکی ندارد، دشنام می‌دادند.

خب اگر مشرکان الله را قبول داشتند و به الله ایمان داشتند و او را در ربوبیتش یکتا می‌دانستند، پس چطور ممکن است که به الله در برابر بت هایشان دشنام بدهند؟

و نکتۀ مهمی که در این آیه وجود دارد و باید به آن توجه کرد این است که:

نجدیه می‌گویند: منظور از عبارت: ﴿ٱلَّذِينَ يَدۡعُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ﴾ که در آیه آمده است، معبودان مشرکان است و معبودان مشرکان هم ملائکه و انبیا و صالحانی که مرده بودند است.

سپس: نجدیه دربارۀ مسلمانانی که مخالفشان هستند و آنان را متهم به قبوری و قبرپرست می‌کنند، می‌گویند که آنها نیز همانند مشرکان قریش، اولیا و انبیا و صالحانی که مرده هستند را می‌پرستند و وجه‌اشتراک بین مشرکان قریش و مسلمانان مخالفشان را، درخواست شفاعت از آنان بعد از وفاتشان می‌دانند.

و چون: هم مشرکان قریش و هم مسلمانان مخالفشان را در توحید ربوبیت برابر و یکسان می‌دانند؛ و بلکه حتی مشرکان قریش را موحدتر در ربوبیت می‌دانند، چنانکه محمد بن عبد الوهاب ادعا می‌کند: «فاعلم أن شرك الأولین أخف من شرك أهل زماننا»؛ «بدان که شرک مردم زمان پیامبر خفیف‌تر از شرک اهل زمان ما می‌باشد».[1] و می‌گوید: «أن الذین قاتلهم رسول الله صلی الله علیه وسلم أصح عقولا وأخف شركا من هؤلاء»؛ «کسانی که پیامبر ﷺ با آنان جنگید، عقل‌هایشان صحیح‌تر و شرکشان خفیف‌تر از اینها است».

اکنون با توجه به این مقدمه‌هایی که ذکر کردیم، در نزد نجدیه، مشرکان زمان پیامبر و مسلمانانی که نجدیه آنان را به قبوری متهم می‌کنند، هردو از هر نظر در نزد نجدیه یکسان هستند، و بلکه حتی مشرکان زمان پیامبر را موحد تر و بهتر از مسلمانانی که مخالفشان هستند می‌دانند، پس مادام که مسلمانانی که نجدیه آنان را به قبوری و مشرک وصف می‌کنند، و شرک آنان را حتی از شرک مشرکان زمان پیامبر ﷺ هم بد تر

۱- کشف الشبهات، ص ۳۳.

می‌دانند، پس عقلا و طبیعتا باید نتیجۀ عمل آنان هم یکسان باشد. و آن اینکه وقتی به آلهۀ مشرکان دشنام می‌دادی، مثلاً به اللات و العزی و منات و هبل و... دشنام می‌دادی، مشرکان در مقابل به الله دشنام می‌دادند، اکنون باید همین نتیجه برای مسلمانانی که نجدیه آنان را به زور و بهتان به شرک متهم می‌کنند هم یکسان باشد و آن اینکه اگر در نزد چنین مسلمانانی به آن انبیا و اولیاء و صالحانی که مرده هستند و از آنان درخواست شفاعت می‌کنند، دشنام بدهی، پس باید او در مقابل به الله دشنام بدهد! اما آیا اصلاً چنین چیزی در بین مسلمانان وجود دارد؟ آیا تا به حال کسی از مسلمانان را سراغ دارید که مثلاً در نزد او به یکی از صالحان و اولیایی که مرده است دشنام بدهی و او در مقابل به الله دشنام بدهد؟ پس الله تو را رحمت کند در این موضوع تأمل کن و فریب کسانی را نخور که فهم صحیحی از شرک مشرکان ندارند و همانند خوارج سراغ آیاتی که دربارۀ مشرکان نازل شده است می‌روند و آن آیات را برای مسلمانان به کار می‌برند. چنانکه ابن عمر رضی الله عنهما دربارۀ خوارج می‌گفت: «إِنَّهُمُ انْطَلَقُوا إِلَى آيَاتٍ نَزَلَتْ فِي الكُفَّارِ، فَجَعَلُوهَا عَلَى المُؤْمِنِينَ».

ترجمه: «آن‌ها به سراغ آیاتی که در مورد کفار نازل شده است می‌روند و آن آیات را بر مسلمانان قرار می‌دهند».[۱]

و برای شناختن تفاوت بین شفاعتی که مشرکان به آن قائل بودند و شفاعتی که مومنان به آن قائل هستند به فصل هفتم، بخش «شفعاء من دون الله» مراجعه کن تا متوجه جهالت و سطحی‌نگری و فهم ناقص و خوارج مآبانه نجدیه از شفاعت بشوی و تا مبادا گمان کنی که مشرکان زمان پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم تنها به مجرد درخواست شفاعت از بت‌هایشان بود که دچار شرک شده بودند! بلکه موضوع چیز دیگری است و در آنجا به تفصیل توضیح داده شده است.

۱- صحیح بخاری، ج ۹ ص ۱۶.

پس اقرار به خالق و رازق بودن الله، به معنای توحید ربوبیت و یکتا قرار دادن الله در ربوبیت و نفی ربوبیت از غیر الله نمی‌باشد و صرفاً داشتن علم به یک چیز، برای اثبات ایمان به آن چیز کافی نیست، مگر اینکه به آن اقرار کند و ایمان آورد و به آن ملتزم باشد. امّا علمای دعوت نجد، به‌اشتباه، مشرکان را در ربوبیت الله یکتا و موحّد می‌پندارند و می‌گویند مشرکان هیچ خللی در ربوبیت الله نداشتند و در هیچ شرکی نسبت به ربوبیت واقع نشده بودند که‌اشتباه بودن این قول معلوم از دین به ضرورت و واضح و آشکار می‌باشد.

سخن ابن کثیر دربارۀ توحید ربوبیت نزد مشرکان.

اما اینکه خداوند متعال می‌فرماید: ﴿قُل لِّمَنِ ٱلۡأَرۡضُ وَمَن فِيهَآ إِن كُنتُمۡ تَعۡلَمُونَ٨٤ سَيَقُولُونَ لِلَّهِۚ قُلۡ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ٨٥ قُلۡ مَن رَّبُّ ٱلسَّمَٰوَٰتِ ٱلسَّبۡعِ وَرَبُّ ٱلۡعَرۡشِ ٱلۡعَظِيمِ٨٦ سَيَقُولُونَ لِلَّهِۚ قُلۡ أَفَلَا تَتَّقُونَ٨٧ قُلۡ مَنۢ بِيَدِهِۦ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيۡءٖ وَهُوَ يُجِيرُ وَلَا يُجَارُ عَلَيۡهِ إِن كُنتُمۡ تَعۡلَمُونَ٨٨ سَيَقُولُونَ لِلَّهِۚ قُلۡ فَأَنَّىٰ تُسۡحَرُونَ٨٩ بَلۡ أَتَيۡنَٰهُم بِٱلۡحَقِّ وَإِنَّهُمۡ لَكَٰذِبُونَ٩٠ مَا ٱتَّخَذَ ٱللَّهُ مِن وَلَدٖ وَمَا كَانَ مَعَهُۥ مِنۡ إِلَٰهٍۚ إِذٗا لَّذَهَبَ كُلُّ إِلَٰهِۢ بِمَا خَلَقَ وَلَعَلَا بَعۡضُهُمۡ عَلَىٰ بَعۡضٖۚ سُبۡحَٰنَ ٱللَّهِ عَمَّا يَصِفُونَ٩١﴾ [المؤمنون: ٨٤-٩١]

«(ای پیامبر!) بگو: اگر می‌دانید، زمین و هرکه در آن است از آنِ کیست؟!(۸۴) به زودی خواهند گفت: (همه) از آن الله است بگو: آیا پند نمی‌گیرید؟!(۸۵) بگو: چه کسی پروردگار آسمان‌ها ی هفتگانه، و پروردگار عرش عظیم است؟!(۸۶) خواهند گفت: (همه) از آنِ الله است بگو: آیا (از الله) نمی‌ترسید؟!(۸۷) بگو: اگر می‌دانید، چه کسی فرمان‌روایی همۀ موجودات در دست دارد، و او پناه می‌دهد، و کسی در برابر او پناه داده نمی‌شود؟!(۸۸) خواهند گفت: ازآن الله است بگو: پس چگونه جادو می‌شوید؟!(۸۹) (چنین نیست) بلکه حق را برای آن‌ها آوردیم، و بی‌گمان آنان دروغگو هستند(۹۰) الله هرگز فرزندی بر نگزیده است، و هیچ إلهی با او نیست، (اگر چنین بود) آنگاه هر إلهی آنچه را که آفریده بود؛ می‌برد، و مسلماً بعضی بر بعضی دیگر برتری می‌جستند، الله منزّه (و پاک) است از آنچه آن‌ها توصیف می‌کنند(۹۱)».

این آیات و مشابه آن، به معنای توحید ربوبیت نزد مشرکان نیست، چنانکه پیشتر نقض ایمان مشرکان به ربوبیت را توضیح دادیم و در ادامه هم مفصل توضیح خواهیم داد چون اقرار زبانی به معنای ایمان نمی‌باشد.

ابن کثیر رحمه الله در زیر آیه ۹۰: ﴿بَلۡ أَتَيۡنَٰهُم بِٱلۡحَقِّ وَإِنَّهُمۡ لَكَٰذِبُونَ﴾ می‌گوید: «يقَرِّرُ تَعَالَى وَحْدَانِيَّتَهُ، واسْتِقْلَالَهُ بِالْخَلْقِ وَالتَّصَرُّفِ وَالْمُلْكِ، لِيُرْشِدَ إِلَى أَنَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ، وَلَا تَنْبَغِي الْعِبَادَةُ إِلَّا لَهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ؛ وَلِهَذَا قَالَ لِرَسُولِهِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنْ يَقُولَ لِلْمُشْرِكِينَ الْعَابِدِينَ مَعَهُ غَيْرَهُ، الْمُعْتَرِفِينَ لَهُ بِالرُّبُوبِيَّةِ، وَأَنَّهُ لَا شَرِيكَ لَهُ فِيهَا، وَمَعَ هَذَا فَقَدَ أَشْرَكُوا مَعَهُ فِي الْإِلَهِيَّةِ، فَعَبَدُوا غَيْرَهُ مَعَهُ، مَعَ اعْتِرَافِهِمْ أَنَّ الَّذِينَ عَبَدُوهُمْ لَا يَخْلُقُونَ شَيْئًا، وَلَا يَمْلِكُونَ شَيْئًا، وَلَا يَسْتَبِدُّونَ بِشَيْءٍ، بَلِ اعْتَقَدُوا أَنَّهُمْ يُقَرِّبُونَهُمْ إِلَيْهِ زُلْفَى».

ترجمه: «خداوند متعال وحدانیتش و استقلالیتش در خلق و تصرف و ملک را مقرر می‌کند تا به این ارشاد نماید که اوست کسی که هیچ إلهی جز او نیست، و عبادت جز برای او که یکتای بدون شریک است، شایسته نیست. و برای همین به پیامبرش محمد ﷺ فرمود که به مشرکان این را بگوید، مشرکانی که غیر او را عبادت می‌کنند و به ربوبیت او معترف هستند و اینکه شریکی برای او در آن وجود ندارد، با این حال در الهیت شریک برای او قرار داده‌اند و غیر او را به همراه او عبادت می‌کنند، با اینکه اعتراف می‌کنند که کسانی که عبادتشان می‌کنند چیزی خلق نکرده‌اند و مالک چیزی نیستند و استبداد خودکامگی در چیزی ندارند؛ بلکه معتقد اند که آن‌ها (آلهۀیشان) آنان را به اوتعالی نزدیک می‌کنند».[۱]

از این سخنان ابن کثیر انگار چنین برداشت می‌شود که مشرکان به توحید ربوبیت الله ایمان داشته‌اند و اعتراف زبانی مشرکان به ربوبیت الله را بیان می‌کند، امّا حقیقت این گونه نیست و منظور امام ابن کثیر رحمه الله هم اثبات ایمان مشرکان به توحید

۱- تفسیر ابن کثیر، ج ۵، صص ۴۸۸-۴۸۹.

ربوبیت نبوده است؛ چراکه شرک مشرکان در ربوبیت از مسائل «معلوم از دین به ضرورت» می‌باشد. و مشرکان به آنچه که اقرار می‌کردند ایمان نداشته و در ادعایشان کاذب و دروغگو بودند و خداوند در آیهٔ بعد، شرک آنان در ربوبیت را بیان می‌کند و می‌فرماید: {الله هرگز فرزندی بر نگزیده است، و هیچ إلهی با او نیست، (اگر چنین بود) آنگاه هر إلهی آنچه را که آفریده بود؛ می‌برد، و مسلماً بعضی بر بعضی دیگر برتری می‌جستند، الله منزّه (و پاک) است از آنچه آن‌ها توصیف می‌کنند}.

ابن کثیر در ادامه و در زیر آیه ۹۱: ﴿سُبۡحَٰنَ ٱللَّهِ عَمَّا يَصِفُونَ﴾ بیان می‌کند که مشرکان در چنین اموری مشرک شده و لذا اقرارشان به توحید ربوبیت را نقض کرده‌اند. ابن کثیر می‌گوید: «يُنَزِّهُ تَعَالَى نَفْسَهُ عَنْ أَنْ يَكُونَ لَهُ وَلَدٌ أَوْ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ، فَقَالَ: {مَا اتَّخَذَ اللهُ مِنْ وَلَدٍ وَمَا كَانَ مَعَهُ مِنْ إِلَهٍ إِذًا لَذَهَبَ كُلُّ إِلَهٍ بِمَا خَلَقَ وَلَعَلا بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ} أَيْ: لَوْ قُدِّر تَعَدُّدُ الْآلِهَةِ، لَانفَرَدَ كُلٌّ مِنْهُمْ بِمَا يَخْلُقُ، فَمَا كَانَ يَنْتَظِمُ الْوُجُودُ. وَالْمُشَاهَدُ أَنَّ الْوُجُودَ مُنْتَظِمٌ مُتَّسِقٌ، كُلٌّ مِنَ الْعَالَمِ الْعُلْوِيِّ وَالسُّفْلِيِّ مُرْتَبِطٌ بَعْضُهُ بِبَعْضٍ، فِي غَايَةِ الْكَمَالِ، {مَا تَرَى فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِنْ تَفَاوُتٍ} [الْمُلْكِ: ٣] ثُمَّ لَكَانَ كُلٌّ مِنْهُمْ يَطْلُبُ قَهْرَ الْآخَرِ وَخِلَافَهُ، فَيَعْلُو بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ. وَالْمُتَكَلِّمُونَ ذَكَرُوا هَذَا الْمَعْنَى وَعَبَّرُوا عَنْهُ بِدَلِيلِ التَّمَانُعِ، وَهُوَ أَنَّهُ لَوْ فُرِضَ صَانِعَانِ فَصَاعِدًا، فَأَرَادَ وَاحِدٌ تَحْرِيكَ جِسْمٍ وَأَرَادَ الْآخَرُ سُكُونَهُ، فَإِنْ لَمْ يَحْصُلْ مُرَادُ كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا كَانَا عَاجِزَيْنِ، وَالْوَاجِبُ لَا يَكُونُ عَاجِزًا، وَيَمْتَنِعُ اجْتِمَاعُ مُرَادَيْهِمَا لِلتَّضَادِّ. وَمَا جَاءَ هَذَا الْمُحَالُ إِلَّا مِنْ فَرْضِ التَّعَدُّدِ، فَيَكُونُ مُحَالًا فَأَمَّا إِنْ حَصَلَ مُرَادُ أَحَدِهِمَا دُونَ الْآخَرِ، كَانَ الْغَالِبُ هُوَ الْوَاجِبُ، وَالْآخَرُ الْمَغْلُوبُ مُمْكِنًا؛ لِأَنَّهُ لَا يَلِيقُ بِصِفَةِ الْوَاجِبِ أَنْ يَكُونَ مَقْهُورًا؛ وَلِهَذَا قَالَ: {وَلَعَلا بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ سُبْحَانَ اللهِ عَمَّا يَصِفُونَ} أَيْ: عَمَّا يَقُولُ الظَّالِمُونَ الْمُعْتَدُونَ فِي دَعْوَاهُمُ الْوَلَدَ أَوِ الشَّرِيكَ عُلُوًّا كَبِيرًا».

ترجمه: «خداوند متعال از اینکه برای او فرزند یا شریکی در ملک و فرمانروایی باشد، نفس خود را تنزیه و پاک می‌نماید و می‌فرماید: {الله هرگز فرزندی بر نگزیده است، و هیچ

إلهی با او نیست، (اگر چنین بود) آنگاه هر إلهی آنچه را که آفریده بود، می‌برد، و مسلماً بعضی بر بعضی دیگر برتری می‌جستند} یعنی: اگر تعدّد آلهه وجود می‌داشت و مقدّر می‌بود، هر یک از آن إله‌ها آنچه که خلق کرده است را سمت خود می‌بُرد و جهان هستی انتظامی نمی‌یافت. و آنچه مشاهده می‌کنیم نشان می‌دهد که جهان هستی منظّم و دارای نظم و ترتیب است، چه عالم بالا و چه عالم پایین که به همدیگر مرتبط هستند و در نهایت کمال قرار دارند. {در آفرینش خداوند هیچ خلل و بی‌نظمی نمی‌بینی}. همچنین اگر تعدد آلهه مقدّر می‌بود بعضی از آنان خواستار مقهور ساختن بعضی دیگر و مخالفت با او می‌شدند و بر یکدیگر برتری می‌جستند. و متکلّمان این مفهوم را ذکر کرده‌اند و از آن به عنوان «دلیل تمانع» یاد کرده‌اند. و آن این است که اگر فرض کرده شود که دو صانع و بیشتر وجود داشته باشد و یکی بخواهد جسمی را حرکت دهد و دیگری بخواهد آن را ساکن نماید، پس اگر خواستهٔ هیچ کدام حاصل نشود، پس هردو عاجز و ناتوان خواهند بود، و «واجب الوجود» نباید عاجز باشد. و بخاطر تضادی که بین هم دارند اجتماع خواستهٔ هردو نیز، امکان‌پذیر نخواهد بود. و چنین چیز محالی بخاطر فرض «تعدّد آلهه» بوجود آمده است. پس چنین چیزی محال خواهد بود. و امّا اگر خواستهٔ یکی از آنان حاصل شود و خواستهٔ دیگری حاصل نشود، پس آنکه غالب می‌گردد همان «واجب الوجود» است و آخری مغلوب «ممکن الوجود». برای اینکه شایستهٔ صفت واجب الوجود نیست که مقهور باشد. و برای همین فرمود: {و مسلماً بعضی بر بعضی دیگر برتری می‌جستند، الله منزّه (و پاک) است از آنچه آن‌ها توصیف می‌کنند} یعنی: خداوند از آنچه که آن ظالمان و سرکشان می‌گویند؛ به نسبت ادعا کردن فرزند و شریک برای الله، بسیار متعالی می‌باشد».[1]

پس مشرکان الله را اینگونه وصف می‌کردند -اینکه فرزند و شریک دارد- و لازمهٔ فرزند و شریک قرار دادن برای الله، شرک در ربوبیت می‌باشد و چنین وصف کردنی بیانگر شرک آنان در ربوبیت می‌باشد و اقرار زبانی آنان را نقض می‌کند.

۱- تفسیر ابن کثیر، ج ۵، ص ۴۹۱.

همچنین ابن کثیر رحمه الله می‌گوید که گرچه مشرکان به خالق یکتا و بدون شریک بودن الله علم داشتند، امّا به چنین علمی هیچ ایمان و یقینی نداشتند و عدم یقینشان بود که آنان را به شرک کشانده بود. پس چگونه مشرکان توحید ربوبیت داشته‌اند در حالی که هیچ یقینی به آنچه که زباناً اقرار می‌کردند نداشتند؟ ابن کثیر می‌گوید: «أَيْ: أَهُمْ خَلَقُوا السموات وَالْأَرْضَ؟ وَهَذَا إِنْكَارٌ عَلَيْهِمْ فِي شِرْكِهِمْ بِاللهِ، وَهُمْ يَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْخَالِقُ وَحْدَهُ، لَا شَرِيكَ لَهُ. وَلَكِنَّ عَدَمَ إِيقَانِهِمْ هُوَ الَّذِي يَحْمِلُهُمْ عَلَى ذَلِكَ».

ترجمه: «یعنی: آیا آنان هستند که آسمان‌ها و زمین را خلق کرده‌اند؟ و این انکار بر آنان در شرکشان به الله است، و آنان می‌دانند که اوتعالی خالق یکتا است که شریکی ندارد؛ امّا عدم یقینشان به آن بود که آنان را بر آن (شرک ورزی) حمل می‌نمود».[1]

همچنین ابن کثیر رحمه الله می‌گوید که مشرکان چنین توهم می‌کردند که آلهه‌یشان می‌توانند که جلوی عذاب خداوند بر آنان را بگیرد، می‌گوید: «ثُمَّ قَالَ {أَمْ لَهُمْ آلِهَةٌ تَمْنَعُهُمْ مِنْ دُونِنَا} اسْتِفْهَامُ إِنْكَارٍ وَتَقْرِيعٍ وَتَوْبِيخٍ، أَيْ: أَلَهُمْ آلِهَةٌ تَمْنَعُهُمْ وَتَكْلَؤُهُمْ غَيْرُنَا؟ لَيْسَ الْأَمْرُ كَمَا تَوَهَّمُوا وَلَا كَمَا زَعَمُوا؛ وَلِهَذَا قَالَ: {لَا يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَ أَنْفُسِهِمْ} أَيْ: هَذِهِ [الْآلِهَةُ] الَّتِي اسْتَنَدُوا إِلَيْهَا غَيْرَ اللهِ لَا يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَ أَنْفُسِهِمْ».

ترجمه: «سپس فرمود: {آیا آن‌ها آلهه‌ای دارند که (می‌توانند) آن‌ها را در برابر (عذاب) ما (حفظ کنند و) باز دارند؟}. استفهام انکاری و توبیخی است، یعنی: آیا آن‌ها آلهه‌ای غیر از ما دارند که آنان را از عذاب ما باز می‌دارد و نجات می‌دهد؟ اینطوری که توهم می‌کنند و گمان می‌کنند نیست، و برای همین فرمود: {نمی‌توانند خودشان را یاری دهند} یعنی این آلهه‌ایی که بجای الله به آن‌ها تکیه می‌کنند نمی‌توانند خودشان را یاری دهند».[2]

۱- تفسیر ابن کثیر، ج ۷ ص ۴۳۷.

۲- تفسیر ابن کثیر، ج ۵ ص ۳۴۴.

پس این توهم و پندار باطل مشرکان که إله‌هایشان می‌توانند عذاب الله را از آنان باز دارد، نشانگر شرک مشرکان به ربوبیت بوده و توحید ربوبیت نداشته‌اند.

همچنین ابن کثیر رحمه الله در جایی دیگر می‌گوید که مشرکان از آلهه‌یشان عزت و نصرت می‌گرفتند که بیانگر شرک در ربوبیت می‌باشد. ابن کثیر می‌گوید: «يُخْبِرُ تَعَالَى عَنِ الْكُفَّارِ الْمُشْرِكِينَ بِرَبِّهِمْ: أَنَّهُمُ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً، لِتَكُونَ تِلْكَ الْآلِهَةُ {عِزًّا} يَعْتَزُّونَ بِهَا وَيَسْتَنْصِرُونَهَا».

ترجمه: «خداوند متعال از کافران مشرک به پروردگارشان خبر می‌دهد که آنان بجای او، آلهه‌ای گرفتند تا آن آلهه {سبب عزتشان} باشند و با آن‌ها عزت یابند و آنان را یاری برسانند».[1]

همچنین ابن کثیر رحمه الله در جایی دیگر می‌گوید که مشرکان علاوه بر اینکه بوسیلۀ آلهه‌یشان خواستار نزدیک شدن به الله بودند، از آلهه‌یشان نصرت و رزق هم می‌خواستند که دلیلی آشکار بر شرک آنان در ربوبیت می‌باشد، ابن کثیر می‌گوید: «يَقُولُ تَعَالَى مُنْكِرًا عَلَى الْمُشْرِكِينَ فِي اتِّخَاذِهِمُ الْأَنْدَادَ آلِهَةً مَعَ اللهِ، يَبْتَغُونَ بِذَلِكَ أَنْ تَنْصُرَهُمْ تِلْكَ الْآلِهَةُ وتَرْزُقَهُمْ وَتُقَرِّبَهُمْ إِلَى اللهِ زُلْفَى. قَالَ اللهُ تَعَالَى: {لَا يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَهُمْ} أَيْ: لَا تَقْدِرُ الْآلِهَةُ عَلَى نَصْرِ عَابِدِيهَا، بَلْ هِيَ أَضْعَفُ مِنْ ذَلِكَ وَأَقَلُّ وَأَذَلُّ وَأَحْقَرُ وَأَدْخَرُ، بَلْ لَا تَقْدِرُ عَلَى الِانْتِصَارِ لِأَنْفُسِهَا، وَلَا الِانْتِقَامِ مِمَّنْ أَرَادَهَا بِسُوءٍ؛ لِأَنَّهَا جَمَادٌ لَا تَسْمَعُ وَلَا تَعْقِلُ».

ترجمه: «خداوند متعال بر مشرکان انکار می‌ورزد بخاطر اینکه همتایان (انداد) را آلهه‌ای به همراه الله گرفتند و با این کار می‌خواستند که آن إله‌ها یاریشان بدهند و رزق‌شان بدهند و آنان را به الله نزدیک گردانند. خداوند متعال می‌فرماید: {آن‌ها قادر به یاری ایشان نیستند} یعنی: إله‌ها نمی‌توانند عبادت کنندگانشان را یاری دهند، بلکه آنان بسیار ضعیف‌تر و کمتر و ذلیل‌تر و حقیرتر و خوارتر از آن هستند، بلکه نمی‌توانند

۱- تفسیر ابن کثیر، ج ۵ ص ۲۶۱.

خودشان را یاری برسانند و نمی‌توانند از کسی که به آنان ارادهٔ بد داشته باشد انتقام بگیرند؛ برای اینکه جماداتی هستند که نمی‌شنوند و تعقل نمی‌کنند».[1]

و باز ابن کثیر رحمه الله در جایی دیگر می‌گوید که مشرکان از آلهه‌یشان امید نصرت و یاری و رزق رساندن داشتند و در سختی‌هایشان به آنان چنگ می‌زدند. ابن کثیر می‌گوید: «هَذَا مَثَلٌ ضَرَبَهُ اللهُ تَعَالَى لِلْمُشْرِكِينَ فِي اتِّخَاذِهِمْ آلِهَةً مِنْ دُونِ اللهِ، يَرْجُونَ نَصْرَهُمْ وَرِزْقَهُمْ، وَيَتَمَسَّكُونَ بِهِمْ فِي الشَّدَائِدِ، فَهُمْ فِي ذَلِكَ كَبَيْتِ الْعَنْكَبُوتِ فِي ضَعْفِهِ وَوَهَنِهِ فَلَيْسَ فِي أَيْدِي هَؤُلَاءِ مِنْ آلِهَتِهِمْ إِلَّا كمَنْ يَتَمَسَّكُ بِبَيْتِ الْعَنْكَبُوتِ، فَإِنَّهُ لَا يُجْدِي عَنْهُ شَيْئًا، فَلَوْ عَلموا هَذَا الْحَالَ لَمَا اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللهِ أَوْلِيَاءَ».

ترجمه: «این مثلی است که خداوند متعال برای مشرکانی زده است که بجای الله آلهه‌ایی گرفته‌اند و از آن‌ها امید نصرت و یاری رساندن و رزق دادن دارند و در سختی‌هایشان به آنان چنگ می‌زدند، پس آنان در این باره همانند خانهٔ عنکبوت ضعیف و سست هستند، و چیزی به دست آلهه‌یشان نیست جز همانند کسی که به خانهٔ عنکبوت تمسک و چنگ می‌زند و چیزی را از او دور نمی‌کند. پس اگر آنان چنین چیزی را می‌دانستند به جای الله، اولیائی برای خود نمی‌گرفتند».[2]

همهٔ این نصوص و نصوص فراوان دیگری از ابن کثیر رحمه الله بیانگر این نکته است که مشرکان در ربوبیت الله متعال مشرک بوده‌اند.

اما آنجا که ابن کثیر رحمه الله گفت: «يَقُولَ لِلْمُشْرِكِينَ الْعَابِدِينَ مَعَهُ غَيْرَهُ، الْمُعْتَرِفِينَ لَهُ بِالرُّبُوبِيَّةِ، وَأَنَّهُ لَا شَرِيكَ لَهُ فِيهَا، وَمَعَ هَذَا فَقَدَ أَشْرَكُوا مَعَهُ فِي الْإِلَهِيَّةِ، فَعَبَدُوا غَيْرَهُ مَعَهُ، مَعَ اعْتِرَافِهِمْ أَنَّ الَّذِينَ عَبَدُوهُمْ لَا يَخْلُقُونَ شَيْئًا، وَلَا يَمْلِكُونَ شَيْئًا، وَلَا يَسْتَبِدُّونَ بِشَيْءٍ»؛ «و برای همین به پیامبرش محمد ﷺ فرمود که به مشرکانی که غیر او را عبادت می‌کنند و به

۱- تفسیر ابن کثیر، ج ۶ ص ۵۹۳.

۲- تفسیر ابن کثیر، ج ۶ ص ۲۷۹.

ربوبیت او معترف هستند و اینکه شریکی برای او در آن وجود ندارد بگوید، با این حال در الهیت شریک برای او قرار داده‌اند و غیر او را به همراه او عبادت می‌کنند، با اینکه اعتراف می‌کنند که کسانی که عبادتشان می‌کنند چیزی خلق نکرده‌اند و مالک چیزی نیستند و استبداد خودکامگی در چیزی ندارند».

باید این سخن ابن کثیر را بر دیگر سخنان ایشان که ما بعضی از آن‌ها را نقل نمودیم، حمل نمود و نباید اقوال علما را قیچی شده و بریده آورد؛ بلکه باید بین اقوالشان را جمع نمود. و باید بدانیم که برای اقوال علما استدلال آورده می‌شود نه اینکه به اقوال علما استدلال کرده شود و حتی اگر بالفرض عالمی گمان کرده باشد که مشرکان توحید ربوبیت داشته‌اند، خطای او می‌باشد و آنچه که مخالف قرآن و سنّت باشد مردود است و چه مردودی بزرگ‌تر از ادعای توحید ربوبیت برای مشرکان در حالی که ده‌ها آیۀ قرآن بیانگر شرک مشرکان در ربوبیت می‌باشد؟

فصل ششم: شرک مشرکان در ذات الله عزّوجلّ

مشرکان برای الله فرزند و همسر قائل بودند؛ پاک و منزّه است پروردگار ما از آنچه مشرکان می‌گویند. و آیا قرار دادن فرزند برای الله متعال متناقض با توحید ربوبیت و شرک صریح در ذات باریتعالی نیست؟ چگونه علمای دعوت نجد ادعا می‌کنند که مشرکان در توحید ربوبیت مشکلی نداشته‌اند و در ربوبیت الله را یکتا می‌دانستند در حالی که اربابی من دون الله گرفته بودند و برای خداوند فرزندانی ادعا می‌کردند؟ خداوند پاک و منزّه است از سخن آن مشرکانی که ادعای فرزند برای خداوند می‌کردند و از سخن آن کسانی که می‌گویند اثبات فرزند برای خداوند خلل و ایراد و نقضی در توحید ربوبیت وارد نمی‌کند.

شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمه الله می‌گوید: «وما ينبغي أن يعلم أن أعظم ما كان عليه المشركون قبل محمد، وفي مبعثه: هو دعوى الشريك لله، والولد. والقرآن مملوءٌ من تنزيه الله عن هذين، وتنزيهه عن المثل والولد يجمع كلّ التنزيه».

ترجمه: «آنچه که شایسته است دانسته شود این است که بیشترین چیزی که مشرکان قبل از محمد و در هنگام بعثتش بر آن بودند ادعای شریک و فرزند برای الله بود و قرآن پر از تنزیه و پاک دانستن خداوند از این دو و تنیزهش از مثل و فرزند است».[۱]

سپس در ادامه می‌گوید: «ولمّا كان الشركُ أكثرُ في بني آدم من القول بأنّ له ولداً، كان تنزيهه عنه أكثر. وكلاهما يقتضي إثبات: (مِثْلٍ)، و (نِدّ) من بعض الوجوه؛ فإنّ الولد من جنس الوالد، ونظير له، وكلاهما يستلزم الحاجة والفقر، فيمتنع وجود قادر بنفسه. فالذي جعل شريكاً، لو فُرض مكافئاً، لزم افتقار كلّ منهما. وهو ممتنع. وإن كان غير مكافئ، فهو مقهورٌ. والولد يتخذه المتّخذ لحاجته إلى معاونته له؛ كما يُتَّخَذ المال؛ فإنّ الولد إذا اشتدّ أعان والده».

۱- النبوات، ج ۱ ص ۱۸۲.

ترجمه: «و چون شرک بیشتر فرزندان آدم این بود که می‌گفتند خداوند فرزند دارد پس تنزیه خداوند از آن (در قرآن) بیشتر از مطالب دیگر آمده است و هردویشان (پدر و فرزند) مقتضای اثبات همانند و همتا از بعضی وجوه می‌باشد برای اینکه فرزند از جنس پدر است و نظیر و همانند آن است. و هردویشان لازم می‌آید که نیازمند و فقیر باشند که چنین چیزی جلوی وجود "یک قادر به نفس خود" را می‌گیرد. پس کسی که شریک قرار می‌دهد اگر فرض شود که آن شریک همانند الله است، پس فقیر و نیازمند بودن هردویشان لازم می‌آید که چنین چیزی غیر ممکن است. و اگر همانندش نباشد پس آن شریک، مقهور و مغلوب می‌باشد. و کسی که فرزندی برای خود می‌گیرد بخاطر نیازش به معاونت و کمک کردن به خودش است که فرزند گرفته است، چنانکه مال را برای چنین هدفی به کار می‌گیرد. چراکه وقتی کار پدر سخت می‌شود فرزند به او کمک می‌کند».[۱]

[النجم: ۱۹-۲٦] آیا اللات و العزّی را دیده‌اید؟ و منات (بت) سومی بی‌ارزش را؟

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿أَفَرَءَيۡتُمُ ٱللَّٰتَ وَٱلۡعُزَّىٰ ١٩ وَمَنَوٰةَ ٱلثَّالِثَةَ ٱلۡأُخۡرَىٰٓ ٢٠ أَلَكُمُ ٱلذَّكَرُ وَلَهُ ٱلۡأُنثَىٰ ٢١ تِلۡكَ إِذٗا قِسۡمَةٞ ضِيزَىٰٓ ٢٢ إِنۡ هِيَ إِلَّآ أَسۡمَآءٞ سَمَّيۡتُمُوهَآ أَنتُمۡ وَءَابَآؤُكُم مَّآ أَنزَلَ ٱللَّهُ بِهَا مِن سُلۡطَٰنٍۚ إِن يَتَّبِعُونَ إِلَّا ٱلظَّنَّ وَمَا تَهۡوَى ٱلۡأَنفُسُۖ وَلَقَدۡ جَآءَهُم مِّن رَّبِّهِمُ ٱلۡهُدَىٰٓ ٢٣ أَمۡ لِلۡإِنسَٰنِ مَا تَمَنَّىٰ ٢٤ فَلِلَّهِ ٱلۡأٓخِرَةُ وَٱلۡأُولَىٰ ٢٥ ۞وَكَم مِّن مَّلَكٖ فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ لَا تُغۡنِي شَفَٰعَتُهُمۡ شَيۡـًٔا إِلَّا مِنۢ بَعۡدِ أَن يَأۡذَنَ ٱللَّهُ لِمَن يَشَآءُ وَيَرۡضَىٰٓ ٢٦ إِنَّ ٱلَّذِينَ لَا يُؤۡمِنُونَ بِٱلۡأٓخِرَةِ لَيُسَمُّونَ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةَ تَسۡمِيَةَ ٱلۡأُنثَىٰ ٢٧ وَمَا لَهُم بِهِۦ مِنۡ عِلۡمٍۖ إِن يَتَّبِعُونَ إِلَّا ٱلظَّنَّۖ وَإِنَّ ٱلظَّنَّ لَا يُغۡنِي مِنَ ٱلۡحَقِّ شَيۡـٔٗا ٢٨﴾ [النجم: ۱۹-۲۸]

«آیا اللات و العزّی را دیده‌اید؟!(۱۹) و منات (بت) سومی بی‌ارزش را؟(۲۰) آیا شما را پسر باشد و او را دختر؟(۲۱) در این صورت، این تقسیمی‌غیر عادلانه است(۲۲) این‌ها چیزی جز نام‌هایی نیست که شما و پدارن‌تان بر آن‌ها گذاشته‌اید و الله دلیلی بر (صدق مدعی شما) نازل

۱- النبوات، ج ۱ ص ۱۸۵.

نکرده است آن‌ها جز از گمان (های بد و بی‌اساس) و هوای نفس پیروی نمی‌کنند، در حالی‌که هدایت از (سوی) پروردگارشان برای آن‌ها آمده است(۲۳) آیا انسان هر چه آرزو کند برایش میسّر است؟!(۲۴) پس آخرت و دنیا از آنِ الله است(۲۵) و چه بسیار فرشتگانی که در آسمان‌ها هستند که شفاعت آن‌ها هیچ سودی نمی‌بخشد، مگر پس از آنکه الله برای هرکس که بخواهد اجازه دهد و راضی باشد(۲۶) بی‌گمان کسانی‌که به آخرت ایمان ندارند، فرشتگان را به نام دختران نام‌گذاری می‌کنند(۲۷) و آن‌ها به آن هیچ دانشی ندارند، جز از گمان (بی‌اساس) پیروی نمی‌کنند، و یقیناً گمان (انسان را) از (شناخت) حق بی‌نیاز نمی‌کند(۲۸)».

در این آیات نکات مهمی وجود دارد که باید به آن دقت شود.

نکتۀ اول: اینکه مشرکان اللات و العزی و منات را مؤنث می‌دانستند نه مذکر. و خداوند چنین تقسیم بندی را بر آنان انکار ورزیده و فرمود: ﴿أَلَكُمُ ٱلذَّكَرُ وَلَهُ ٱلۡأُنثَىٰ﴾. چون مشرکان، دختران را بسیار تحقیر می‌کردند، آنان را زنده به گور می‌کردند، و هنگامی‌که به یکی از آنان مژده به دنیا آمدن دختری می‌دادند چهره‌اش از شدت ناراحتی سیاه می‌شد، چنانکه خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَيَجۡعَلُونَ لِلَّهِ ٱلۡبَنَٰتِ سُبۡحَٰنَهُۥ وَلَهُم مَّا يَشۡتَهُونَ ٥٧ وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُم بِٱلۡأُنثَىٰ ظَلَّ وَجۡهُهُۥ مُسۡوَدّٗا وَهُوَ كَظِيمٞ ٥٨ يَتَوَٰرَىٰ مِنَ ٱلۡقَوۡمِ مِن سُوٓءِ مَا بُشِّرَ بِهِۦٓۚ أَيُمۡسِكُهُۥ عَلَىٰ هُونٍ أَمۡ يَدُسُّهُۥ فِي ٱلتُّرَابِۗ أَلَا سَآءَ مَا يَحۡكُمُونَ ٥٩﴾ [النحل: ۵۷-۵۹]

«و (آن‌ها) برای الله دختران قرار می‌دهند، - او منزّه است- و برای خودشان آنچه را میل دارند (قرار می‌دهند)(۵۷) و هرگاه به یکی از آن‌ها به (تولد) دختر بشارت دهند، چهره‌اش سیاه می‌شود در حالی‌که او خشم خود را فرو می‌خورد(۵۸) و به سبب بشارتِ بدی که به او داده شده، از قوم (خود) پنهان می‌شود (می‌اندیشد که) آیا با خواری او را نگه دارد یا در خاک پنهانش کند؟! آگاه باشید آنچه را که حکم می‌کنند، بد (حکمی) است(۵۹)».

و در نزد مشرکان، زنان همچون کالا به ارث برده می‌شدند و خودشان ارثی نمی‌بردند و هنگامی‌که شوهرشان می‌مرد، پسران آن مرد، زن پدرشان را همانند دیگر کالاهای پدرشان به ارث می‌بردند! و با این همه نفرتی که از دختران داشتند و آن‌ها را مایۀ ننگ خود می‌دانستند و از اینکه خودشان دختر داشته باشند شرم می‌کردند، با این حال برای خداوند دخترانی قرار می‌دادند و برای خودشان پسران را ترجیح می‌دادند، برای همین

خداوند فرمود: ﴿تِلۡكَ إِذٗا قِسۡمَةٞ ضِيزَىٰٓ٢٢﴾ [النجم: ۲۲] «در این صورت، این تقسیمی غیر عادلانه است».

و به راستی جای تعجب است که چگونه دختران را به خدا نسبت می‌دادند در حالی که اگر هم قرار بود که به خداوند فرزندی نسبت بدهند، باید پسران را فرزند او می‌دانستند، و خداوند می‌فرماید: ﴿وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُم بِمَا ضَرَبَ لِلرَّحۡمَٰنِ مثلاً ظَلَّ وَجۡهُهُۥ مُسۡوَدّٗا وَهُوَ كَظِيمٌ١٧ أَوَ مَن يُنَشَّؤُاْ فِي ٱلۡحِلۡيَةِ وَهُوَ فِي ٱلۡخِصَامِ غَيۡرُ مُبِينٖ١٨ وَجَعَلُواْ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةَ ٱلَّذِينَ هُمۡ عِبَٰدُ ٱلرَّحۡمَٰنِ إِنَٰثًاۚ أَشَهِدُواْ خَلۡقَهُمۡۚ سَتُكۡتَبُ شَهَٰدَتُهُمۡ وَيُسۡـَٔلُونَ١٩﴾ [الزخرف: ۱۷-۱۹]

«و چون یکی از آن‌ها را به (تولد) همان چیزی‌که برای (الله) رحمان نسبت داده، مژده دهند، (از شدت ناراحتی) چهره‌اش سیاه گردد، و او خشمگین شود(۱۷) آیا کسی را که در زیور (و زینت) پرورده می‌شود، و او در (هنگام) جدال (قادر به) آشکار (و تبین مقصودش) نیست (به الله نسبت می‌دهید؟!)(۱۸) و آن‌ها فرشتگان را که بندگان (الله) رحمان هستند، مونث پنداشتند، آیا به هنگام آفرینش آن‌ها (آنجا) حاضر بوده‌اند؟ به زودی گواهی آنان نوشته خواهد شد، و (از آن) باز خواست می‌شوند(۱۹)».

نکتۀ دوم: دربارۀ این آیات این است که خداوند ملائکه‌های فراوانی که در آسمان وجود دارد را ذکر می‌کند و می‌گوید آنان بدون اذن الله برای کسی شفاعت نمی‌کنند، سپس بعد از آن مشرکان را ذکر می‌کند که ملائکه را دختر می‌پندارند و می‌فرماید: ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ لَا يُؤۡمِنُونَ بِٱلۡأٓخِرَةِ لَيُسَمُّونَ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةَ تَسۡمِيَةَ ٱلۡأُنثَىٰ٢٧﴾ [النجم: ۲۷]

«بی‌گمان کسانی‌که به آخرت ایمان ندارند، فرشتگان را به نام دختران نام‌گذاری می‌کنند».

پس نامگذاری ملائکه به نام دختران در این آیه، و ذکر شدن اللات و العزی و منات در آیات قبل، بیانگر این نکته است که مشرکان اللات و العزی و منات را ملائکه و دختران الله می‌دانستند.

طبری رحمه الله در تفسیر آیه می‌گوید: «يقول تعالى ذكره: أفرأيتم أيها المشركون اللات، وهي من الله ألحقت فيه التاء فأنثت، كما قيل عمرو للذكر، وللأنثى عمرة; وكما قيل

للذكر عباس، ثم قيل للأنثى عباسة، فكذلك سمى المشركون أوثانهم بأسماء الله تعالى ذكره، وتقدّست أسماؤهم، فقالوا من الله اللات، ومن العزيز العُزَّى; وزعموا أنهن بنات الله، تعالى الله عما يقولون وافتروا، فقال جلّ ثناؤه لهم: أفرأيتم أيها الزاعمون أن اللات والعُزَّى ومناة الثالثة بنات الله».

ترجمه: «خداوند متعال می‌فرماید: ای مشرکان آیا اللات را دیده‌اید؟ و این اسم از الله آمده است که تاء به آن اضافه شده و مونث شده است، همانطور که برای مذکر می‌گویند عمرو و برای مونث می‌گویند عمرة. و همانطور که برای مذکر می‌گویند عباس و برای مونث می‌گویند عباسة. و به همان شکل مشرکان بت‌هایشان را به اسم‌های الله متعال می‌نامیدند و اسم‌هایشان را مقدس کردند و گفتند اللات از الله است و العزّی از العزیز. و گمان کردند که آن‌ها دختران الله است، خداوند از آنچه می‌گویند و افترا می‌بندند متعالی است. پس خداوند جل ثناؤه به آنان گفت: ای گمان کنندگان آیا اللات و العزّی و مناتِ سومی‌ر ا دختران الله می‌پندارید؟».[1]

و شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمه الله می‌گوید اسامی این بت‌ها بیانگر این است که مشرکان برای آن بت‌هایشان الهیت و ربوبیت و عزت و تقدیر قائل بودند و به آنها الربة می‌گفتند که مونث الرب است: «وقد قال تعالى: ﴿أَفَرَءَيۡتُمُ ٱللَّٰتَ وَٱلۡعُزَّىٰ ١٩ وَمَنَوٰةَ ٱلثَّالِثَةَ ٱلۡأُخۡرَىٰٓ ٢٠﴾، وهذه هي الأصنام الكبرى التي كانت بمدائن الحجاز، فإنه كانت اللات لأهل المدينة، والعزى لأهل مكة، ومناة الثالثة الأخرى لأهل الطائف.

وهذه كلها مؤنثة، كما قال في الآية الأخرى: ﴿إِن يَدۡعُونَ مِن دُونِهِۦٓ إِلَّآ إِنَٰثٗا وَإِن يَدۡعُونَ إِلَّا شَيۡطَٰنٗا مَّرِيدٗا ١١٧﴾

۱- صحیح بخاری (۲۷۳۱).

وهذه جعلوها شركاء له تعبد من دونه، وسموها بأسمائه مع التأنيث، كما قيل: إن اللات من الإله، والعزى من العزيز، ومناة من مني يمنى إذا قدر، وكانوا يسمونها الربة، وهم سموها بهذه الأسماء التي فيها وصفها لها بالإلهية والعزة والتقدير والربوبية».

ترجمه: «خداوند متعال می‌فرماید: {آیا لات و عزّی را دیده‌اید؟! و منات (بت) سومی را}، اینها بت‌های بزرگی بودند که در شهرهای حجاز وجود داشتند، اللات برای اهل مدینه بود و العزی برای اهل مکه و منات که سومی آنان است برای اهل طائف بود. و همهٔشان مونث بودند، چنانکه خداوند در آیهٔ دیگری می‌فرماید: {(مشرکان) جز الله چیزهایی (= بت‌های) ماده را می‌خوانند و (در حقیقت) جز شیطان سرکش را نمی‌خوانند}. و این بت‌های ماده را شریکان خداوند قرار داده بودند که به جای اوتعالی عبادتش می‌کردند و آن بت‌ها را به نام‌های خداوند نامگذاری کرده بودند، امّا به شکل مونث آن، چنانکه گفته شده اللات از الإله گرفته شده و العزی از العزیز گرفته شده و مناة از منی گرفته شده که به معنای این است با دادن نعمت منت می‌نهد و آن‌ها را الربة می‌نامیدند و مشرکان با این نام‌ها آن‌ها را نامگذاری می‌کردند چون در آن نام‌ها توصیفی برای آن بت‌ها در الهیت و عزت و تقدیر و ربوبیتشان وجود داشت».[1]

طبق سخن ابن تیمیه رحمه الله، مشرکان به بت‌هایشان الربة می‌گفتند، و الربة هیچ معنای دیگری نمی‌تواند داشته باشد جز اینکه آنان بت‌هایشان را دارای ربوبیت می‌دانستند.

اما روایتی وجود دارد که در آن آمده است: اللات، مردی بود که به حجاج غذا می‌داد، سپس وفات یافت و مردم او را عبادت کردند و به‌اشتباه گمان می‌کنند که آن اللاتی که در آیه ذکر شده است همان مرد موسوم به اللات است، در حالی که این اشتباه است چون خداوند در این آیات اللات و العزی و منات را، ذکر کرده و گفته که مشرکان آنان را ملائکه و دختران الله می‌پنداشته‌اند.

۱- درء تعارض العقل والنقل ج ۷ صص ۳۶۶-۳۶۷.

و هنگامی که پیامبر ﷺ با اصحابش برای عمره به مکه رفتند و مشرکان مانع آنان شدند، از طرف مشرکان، عروه بن مسعود نزد پیامبر ﷺ آمد و با او صحبت کرد گفت: «أَيْ مُحَمَّدُ أَرَأَيْتَ إِنِ اسْتَأْصَلْتَ أَمْرَ قَوْمِكَ، هَلْ سَمِعْتَ بِأَحَدٍ مِنَ الْعَرَبِ اجْتَاحَ أَهْلَهُ قَبْلَكَ؟ وَإِنْ تَكُنِ الأُخْرَى، فَإِنِّي وَاللَّهِ لأَرَى وُجُوهًا، وَإِنِّي لأَرَى أَوْشَابًا مِنَ النَّاسِ خَلِيقًا أَنْ يَفِرُّوا وَيَدَعُوك، فَقَالَ لَهُ أَبُو بَكْرٍ الصِّدِّيقُ: امْصُصْ بِبَظْرِ اللاَّتِ، أَنَحْنُ نَفِرُّ عَنْهُ وَنَدَعُهُ؟».

ترجمه: «ای محمد ! اگر قومت را ریشه‌کن نمایی، چه سودی به تو می‌رسد؟ آیا شنیده‌ای که تا کنون، کسی از عرب، قومش را هلاک و نابود کرده باشد؟ و اگر عکس آن، اتفاق افتد (قریش پیروز شوند) بخدا سوگند، من چهره‌های پراکنده‌ای را می‌بینم که فرار را بر قرار، ترجیح می‌دهند و تو را تنها می‌گذارند. ابوبکر ﷺ گفت: (برو) فرج (بت خود) اللات را بِمَک. آیا ما رسول خدا را تنها می‌گذاریم و فرار می‌کنیم؟».[1]

این سخن ابوبکر صدیق ﷺ که از روی تحقیرِ آلههٔ مشرکان، به عروه بن مسعود گفت: «امْصُصْ بِبَظْرِ اللاَّتِ»؛ «فرج اللات را بِمَک» دلیلی روشن و آشکار می‌باشد که آنان، اللات را مؤنث و دختر می‌دانستند نه مذکر.

امّا روایت موقوف ابن عباس که در صحیح بخاری آمده است: «حَدَّثَنَا مُسْلِمُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ حَدَّثَنَا أَبُو الْأَشْهَبِ حَدَّثَنَا أَبُو الْجَوْزَاءِ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا فِي قَوْلِهِ {اللَّاتَ وَالْعُزَّى} كَانَ اللَّاتُ رَجُلًا يَلُتُّ سَوِيقَ الْحَاجِّ».

ترجمه: «مسلم بن ابراهیم برایمان تعریف کرد، ابو الأشهب برایمان تعریف کرد، ابو الجوزاء از ابن عباس ﷺ برایمان تعریف کرد که دربارهٔ این فرموده‌اش: ﴿ٱللَّٰتَ وَٱلۡعُزَّىٰ﴾ گفت: اللات مردی بود که سویق [نوعی قاووت] برای حاجیان درست می‌کرد».[2]

۱- صحیح بخاری (۲۷۳۱).

۲- صحیح بخاری (۴۸۵۹).

این روایت که ابو الأشهب از ابو الجوزاء از ابن عباس روایت کرده است، گوشه‌ای از موضوع بت اللات را بازگو کرده است و تمام حقیقت آن نیست. و سماع ابو الأشهب از ابو الجوزاء بعید به نظر می‌رسد؛ چون ابو الجوزاء سال ۸۳ وفات یافته است و ابو الأشهب سال ۷۰ به دنیا آمده است. و حماد بن زید از امامان اهل بصره، می‌گوید: «لم يسمع أبو الأشهب من أبي الجوزاء»؛ «ابو الأشهب از ابو الجوزاء چیزی نشنیده است».[۱]

و عده‌ای بر این موضوع مطالب دیگری اضافه کرده‌اند که اللات مرد صالحی بود و سپس وفات یافت و مردم قبرش را به عنوان عبادتگاه گرفتند و... این مطالب با حقیقت اصلی اللات که در قرآن یاد شده است مخالف است. چون طبق آیات سورۀ النجم و سخن ابوبکر صدیق به عروه به مسعود، اللات یکی از بت‌های مشرکان بود و مشرکان ملائکه را دختران الله می‌دانستند و اللات را یکی از دختران الله می‌دانستند و نام اللات از نام الله گرفته شده و حرف «ت» به آخر آن اضافه شده تا مؤنث اسم آن باشد.

و امّا احتمال دارد که یکی از پرده‌داران و خادمان بت اللات شخصی باشد که برای حاجیانی که نزد آن بت می‌آمدند سویق درست می‌کرده است. و در بعضی از روایات دیگر آمده است که اللات سخره‌ای بوده که بر روی آن سویق درست می‌شده است، نه آدمی که اسمش اللات باشد. و احتمال اینکه این اخباری که در بین عرب جاهلیت از نسل‌های گذشته نقل شده است تا به ابن عباس رسیده است دستخوش تحریفاتی شده باشد و به آن خرافات و اساطیر دیگری اضافه شده باشد. و در روایتی که بخاری از ابن عباس رضی الله عنهما آورده بود، هیچ اشاره‌ای به اینکه آن شخص، انسانی صالحی بود یا ناصالح نشده است، و همچین هیچ ذکری از قبر نشده است، و نیز بیان نشده است که حاجیان کعبه را گفته است یا حاجیان آن بت را. چون مردم مشرک جاهلیت به سوی بت‌هایشان نیز حج می‌کردند. و شیخ الاسلام ابن تیمیه در مجموع الفتاوایش روایتی با اسناد صحیح

۱- تهذیب التهذیب ج ۱ ص ۳۰۳.

از ابو الجوزاء می‌آورد به این شکل: «وَقَالَ سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ: حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ زَيْدٍ عَنْ عَمْرِو بْنِ مَالِكٍ عَنْ أَبِي الْجَوْزَاءِ قَالَ: (اللَّاتُ) حَجَرٌ كَانَ يُلَتُّ السَّوِيقُ عَلَيْهِ فَسُمِّيَ: (اللَّاتُ)».

ترجمه: «سلیمان بن حرب گفت: حماد بن زید از عمرو بن مالک از ابو الجوزاء برایمان تحریف کرد گفت: اللات سنگی بود که بر روی آن سویق کوبیده می‌شد و به این خاطر اللات نامیده شد».[1]

«لَتّ» یعنی کوبیدن و آرد کردن و طبق این روایت، سنگی که بر روی آن، سویق را می‌کوبیدند، اللات نامیدند. در این روایتِ ابو الجوزاء، آمده است که اللات را سنگی معرفی کرده است، و در روایتی که در بخاری ابو الجوزاء از ابن عباس آورده بود، گفته بود که اللات مردی بود که برای حاجیان سویق درست می‌کرد.

و ابو الفتح موصلی در کتابش روایتی آورده که مؤید روایتی است که ابن تیمیه از ابو الجوزاء آورده بود، به این شکل: «قال أبو الفتح: روينا عن قطرب: كان رجل بسوق العكاظ يلت السويق والسمن عند صخرة، فإذا باع السويق والسمن صب على الصخرة، ثم يلت. فلما مات ذلك الرجل عبدت ثقيف تلك الصخرة، إعظاما لذلك الرجل صاحب السويق».

ترجمه: «ابو الفتح گفت: از قطرب روایت کردیم: مردی در بازار عکاظ بود که در کنار صخره سنگی، سویق و روغن را تلیت می‌کرد، و هنگامی‌که سویق و روغن را می‌فروخت آن را بر روی سخره می‌ریخت سپس می‌کوبید. هنگامی‌که آن مَرد مُرد، ثقیف آن صخره را بخاطر تعظیم آن مردی که صاحب سویق بود، عبادت کرد».[2]

و طبری رحمه الله در تفسیرش روایتی آورده است که در آن روایت آمده که آن مردی که سویق درست می‌کرد، از خادمان آلهه‌های مشرکان بوده است: «حدثنا أحمد بن

۱- مجموع الفتاوی ج ۲۷ ص ۳۵۷.

۲- المحتسب في تبيين وجوه شواذ القراءات والإيضاح عنها، أبو الفتح عثمان بن جني الموصلي (المتوفى: ۳۹۲هـ)، ج ۲ ص ۲۹۴.

هشام، قال: ثنا عبيد الله بن موسى، عن إسرائيل، عن أبي صالح، في قوله "اللاتَّ" قال: اللاتّ: الذي كان يقوم على آلهتهم، يَلُتّ لهم السويق، وكان بالطائف».

ترجمه: «احمد بن هشام برایمان تعریف کرد گفت: عبيد الله بن موسى از اسرائيل از ابی صالح روایت کرده دربارۀ این فرموده: ﴿ٱللَّٰتَ﴾ گفت: اللات کسی بود که بر (مواظبت و خدمتکاری) آلهه‌شان ایستاده بود، برایشان سویق درست می‌کرد و در طائف بود».[1]

پس ثابت می‌شود که آن شخص اصلاً شخص صالح و از اولیاء الله هم نبوده است بلکه انسانی مشرک و خدمتکار بت‌ها بوده است.

و گفته شده که آن مردی که سویق درست می‌کرد همان عمرو بن لحی است چنانکه سهیلی در الروض الأنف می‌گوید: «وَكَانَ عَمْرُو بْنُ لُحَيٍّ حِينَ غَلَبَتْ خُزَاعَةُ عَلَى الْبَيْتِ، وَنَفَتْ جُرْهُمُ عَنْ مَكّةَ، قَدْ جَعَلَتْهُ الْعَرَبُ رَبّا لَا يَبْتَدِعُ لَهُمْ بِدْعَةً إلّا اتّخَذُوهَا شِرْعَةً لِأَنّهُ كَانَ يُطْعِمُ النّاسَ وَيَكْسُو فِي الْمَوْسِمِ فَرُبّمَا نَحَرَ فِي الْمَوْسِمِ عَشَرَةَ آلَافِ بَدَنَةٍ وَكَسَا عَشَرَةَ آلَافِ حُلّةٍ حَتّى قِيلَ: إنّهُ اللّاتِي الّذِي، يَلُتّ السّوِيقَ لِلْحَجِيجِ عَلَى صَخْرَةٍ مَعْرُوفَةٍ تُسَمّى: صَخْرَةَ اللّاتِي».

ترجمه: «عمرو بن لحی هنگامی‌که قبیله خزاعه بر کعبه غلبه یافتند و قبیله جرهم را راندند، عرب او را همانند پروردگاری قرار دادند که هیچ بدعتی برای آنان ایجاد نمی‌کرد مگر اینکه آن را به عنوان شریعت قبول می‌کردند؛ برای اینکه او به مردم غذا می‌داد و در موسم بر آنان لباس می‌پوشاند. و گاه در موسم حج ده هزار شتر ذبح می‌کرد و ده هزار نفر را لباس می‌پوشاند؛ حتی گفته شده او همان اللاتی است که بر روی صخره معروفی که اسمش صخره اللاتی بود، برای حاجیان سویق درست می‌کرد».[2]

و گفته شده که عمرو بن لحی نبوده است، بلکه هنگامی که آن شخصی که سویق درست می‌کرد مُرد، عمرو بن لحی گفت که آن شخص نمرده است بلکه وارد این صخره

۱- تفسير الطبری، ج ۲۲ ص ۵۲۳.

۲- الروض الأنف، ج ۱ ص ۲۰۶. ناشر: دار إحياء التراث العربي، بيروت.

شده است و به این شکل او را عبادت کرده و بنایی بر روی آن درست کردند، چنانکه ابن حجر چنین گفته است: «فَقَدْ أَخْرَجَ الْفَاكِهِيُّ مِنْ وَجْهٍ آخَرَ عَنِ بن عَبَّاسٍ أَنَّ اللَّاتَ لَمَّا مَاتَ قَالَ لَهُمْ عَمْرُو بْنُ لُحَيٍّ إِنَّهُ لَمْ يَمُتْ وَلَكِنَّهُ دَخَلَ الصَّخْرَةَ فَعَبَدُوهَا وَبَنَوْا عَلَيْهَا بَيْتًا. وَقَدْ تَقَدَّمَ فِي مَنَاقِبِ قُرَيْشٍ أَنَّ عَمْرَو بْنَ لُحَيٍّ هُوَ الَّذِي حَمَلَ الْعَرَبَ عَلَى عِبَادَةِ الْأَصْنَام وَهُوَ يُؤَيِّد هَذِه الرِّوَايَة».

ترجمه: «الفاکهی از وجهی دیگر از ابن عباس رضی الله عنهما تخریج کرده است که هنگامی که اللات مُرد، عمرو بن لحی به آنان گفت: او نمرده است بلکه وارد این صخره شده است پس او را عبادت کردند و خانه‌ای بر روی آن بنا کردند. و پیشتر در مناقب قریش آمد که عمرو بن لحی همان کسی بود که عرب را به عبادت بت‌ها کشاند، و او این روایت را تایید می‌کند».[1]

صاحب المفصل في تاريخ العرب قبل الإسلام می‌گوید: «ولا يستبعد أن تكون صخرة اللات صخرة من هذه الصخور المقدسة التي كان يقدسها الجاهليون ومن بينها "الحجر الأسود" الذي كان يقدسه أهل مكة ومن كان يأتي إلى مكة للحج وفي غير موسم الحج، لذلك كانوا يلمسونه ويتبركون به. وإذا أخذنا برأي ابن الكلبي من أن عمرو بن لحي قال للناس: "إن ربكم كان قد دخل في هذا الحجر"، أو أن الرجل الذي كان عند الصخرة لم يمت، ولكن دخل فيها أو أن روح ميت حلت فيها ونظرنا إلى رأيه هذا بشيء من الجد، فلا يستبعد أن يشير هذا الرأي إلى ما يسمى بـ"الفتيشزم" fetichism أي عبادة الأحجار في اصطلاح علماء الأديان. ويعنون بها عبادة الأرواح التي يزعم المتعبدون لها آنها حالة في تلك الأحجار، وخاصة الأحجار الغريبة التي لم تصقلها الأيدي، بل عبدت على هيئتها وخلقتها في الطبيعة».

۱- فتح الباری شرح صحیح بخاری، ج ۸ ص ۶۱۲. ناشر: دار المعرفة - بیروت، ۱۳۷۹.

ترجمه: «و بعید نیست که صخره اللات صخره‌ای از صخره‌های مقدسی باشد که اهل جاهلیت آن را تقدیس می‌کردند و یکی از آن صخره‌ها، حجر الأسود است که اهل مکه و کسانی که برای حج و یا در غیر موسم حج به مکه می‌آمدند، آن را تقدیس می‌کردند؛ برای همین آن را لمس می‌کردند و از آن تبرک می‌گرفتند. و اگر رأی ابن الکلبی را بگیریم اینکه عمرو بن لحی به مردم گفت: پروردگارتان وارد این سنگ شد، یا آن مردی که نزد آن صخره بود نمرده است بلکه وارد آن شده یا روح میّت در آن حلول کرده است، و به این رأیش به دیده جدی نگاه کنیم، پس بعید نیست که این رأی به آنچه که اسمش «فتیشزم» fetichism است اشاره داشته باشد، یعنی عبادت سنگ‌ها؛ در اصلاح علمای ادیان. و منظورشان از آن، عبادت ارواحی است که عبادت کنندگانشان گمان می‌کنند که در آن سنگ‌ها حلول یافته‌اند مخصوصا سنگ‌های کمیابی که دست‌ها آن را صیقل نداده‌اند بلکه بر همان هیئت و خلقتی که طبیعتا دارند عبادت شدند».[1]

و خلاصه اینکه اللات، إلهی بوده که قبل از عرب و قبل از آن مردی که سویق درست می‌کرد نیز وجود داشته و توسط بت‌پرستان اقوام دیگر مورد عبادت قرار می‌گرفته است و اینکه انسانی بمیرد - حال صرف نظر از صالح یا ناصالح بودن آن انسان یا موحّد یا مشرک بودنش- و سپس قبر او در گذر زمان مورد عبادت قرار گیرد، یا برای آن انسان مجسمه‌ای درست کنند و سپس مجسمهٔ او را به عنوان صنمی، عبادت شود، بعید و محال نیست؛ همانطور که بت‌های قوم نوح اینگونه بودند، چنانکه بخاری در صحیحش از ابن عباس ﭭ روایت کرده است که گفت: «صَارَتِ الأَوْثَانُ الَّتِي كَانَتْ فِي قَوْمِ نُوحٍ فِي العَرَبِ بَعْدُ امّا وَدٌّ كَانَتْ لِكَلْبٍ بِدَوْمَةِ الجَنْدَلِ، وَأَمَّا سُوَاعٌ كَانَتْ لِهُذَيْلٍ، وَأَمَّا يَغُوثُ فَكَانَتْ لِمُرَادٍ، ثُمَّ لِبَنِي غُطَيْفٍ بِالْجَوْفِ، عِنْدَ سَبَإٍ، وَأَمَّا يَعُوقُ فَكَانَتْ لِهَمْدَانَ، وَأَمَّا نَسْرٌ فَكَانَتْ لِحِمْيَرَ لِآلِ ذِي الكَلاَعِ، أَسْمَاءُ رِجَالٍ صَالِحِينَ مِنْ قَوْمِ نُوحٍ، فَلَمَّا هَلَكُوا أَوْحَى الشَّيْطَانُ إِلَى قَوْمِهِمْ،

۱- المفصل في تاريخ العرب قبل الإسلام، ج ۱۱ ص ۲۳۲.

أَنِ انْصِبُوا إِلَى مَجَالِسِهِمُ الَّتِي كَانُوا يَجْلِسُونَ أَنْصَابًا وَسَمُّوهَا بِأَسْمَائِهِمْ، فَفَعَلُوا، فَلَمْ تُعْبَدْ، حَتَّى إِذَا هَلَكَ أُولَئِكَ وَتَنَسَّخَ العِلْمُ عُبِدَتْ».

ترجمه: «همهٔ بت‌هایی که قوم نوح آن‌ها را می‌پرستیدند، مورد پرستش عرب قرار گرفتند. امّا بت **ود**، متعلق به قوم کلب بود که در ناحیهٔ دومة الجندل به سر می‌بردند، و بت **سواع** متعلق به قبیلهٔ هذیل بود و بت **یغوث** متعلق به قبیلهٔ مراد بود که سپس بت قبیلهٔ بنی غطیف در جرف که نزدیک منطقهٔ سباء است قرار گرفت. و **یعوق** بت مردم همدان بود و **نسر** بت مردم حِمیَر بود که شاخه‌ای از قبیلهٔ ذی الکلاع هستند. نام‌های بتان نام‌های مردانی صالح از قوم نوح بودند، آنگاه که ایشان مردند، شیطان در دل‌های مردمشان افکند که (بت‌ها را بسازند) و در محافلی که در آن جلسه می‌کردند جای دهند و آن‌ها را به نام‌های (همان مردان صالح) بنامند. آن‌ها چنان کردند ولی بتان را نمی‌پرستیدند تا آنکه آن‌ها (که بت‌ها را ساخته بودند) مُردند. سپس معلومات (از اصل موضوع) متغیر شد و بت‌ها مورد پرستش قرار گرفتند».[۱]

اما جزم به اینکه اللات مردی باشد آن هم صالح! که برای حاجیان سویق لتّ می‌کرده و سپس بعد از مردنش عبادت شد و آن شخص همان آلهه‌ای باشد که نامش اللات است و در قرآن از آن یاد شده است، چنین چیزی صحیح نمی‌باشد، چنانکه محمد بن عبد الوهاب در رسائل شخصی‌اش چنین اعتقادی دارد و می‌گوید: «إن الكفار في زمانه صلى الله عليه وسلم، منهم من يعتقد في الأصنام، ومنهم من يعتقد في قبر رجل صالح مثل اللات».

ترجمه: «کفار در زمان پیامبر ﷺ بعضی از آنان دربارهٔ بت‌هایشان اعتقاد (به شفاعت و تقرب إلی الله) داشتند و بعضی دیگر از آنان دربارهٔ قبر مرد صالحی مانند اللات چنین اعتقادی داشتند».[۲]

۱- صحیح بخاری (۴۹۲۰).

۲- الرسائل الشخصية (مطبوع ضمن مؤلفات الشيخ محمد بن عبد الوهاب، الجزء السادس)، ص ۱۴۶.

پس به نص قرآن اللات آلهه‌ای مؤنث می‌باشد نه مذکر. و مشرکان عرب إله‌هایشان را مؤنث می‌پنداشتند، چون معتقد بودند ملائکه هستند و ملائکه را نیز دختران الله می‌پنداشتند و از این جهت که ملائکه دختران الله هستند آن‌ها را به عنوان آلهه و از جنس و عنصر الله می‌پنداشتند و عبادت می‌کردند. و تاریخ نگار یونانی به نام «هیرودوتس» که حدود پنج قرن قبل از تاریخ میلاد به دنیا آمده است؛ یعنی بیش از هزار سال قبل از اسلام بوده است، در کتاب تاریخش[۱] گفته که عرب‌های ساکن عراق و شام الهی به نام الیلات (Alilat) داشته‌اند که همان تلفظ اللات است. و برای کسی که می‌خواهد اطلاعات بیشتری در این باره دست پیدا کند به کتاب المفصل فی تاریخ العرب قبل الإسلام مراجعه نماید.

[الأنعام: ۱۰۰-۱۰۲] و (مشرکان) برای الله شریک‌هایی از جن قرار دادند، در حالی‌که (الله) آن‌ها را آفریده است.

خداوند دربارۀ مشرکان می‌فرماید: ﴿وَجَعَلُواْ لِلَّهِ شُرَكَآءَ ٱلۡجِنَّ وَخَلَقَهُمۡۖ وَخَرَقُواْ لَهُۥ بَنِينَ وَبَنَٰتِۭ بِغَيۡرِ عِلۡمٖۚ سُبۡحَٰنَهُۥ وَتَعَٰلَىٰ عَمَّا يَصِفُونَ ١٠٠ بَدِيعُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۖ أَنَّىٰ يَكُونُ لَهُۥ وَلَدٞ وَلَمۡ تَكُن لَّهُۥ صَٰحِبَةٞۖ وَخَلَقَ كُلَّ شَيۡءٖۖ وَهُوَ بِكُلِّ شَيۡءٍ عَلِيمٞ ١٠١ ذَٰلِكُمُ ٱللَّهُ رَبُّكُمۡۖ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَۖ خَٰلِقُ كُلِّ شَيۡءٖ فَٱعۡبُدُوهُۚ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ وَكِيلٞ ١٠٢﴾ [الأنعام: ۱۰۰-۱۰۲]

«و (مشرکان) برای الله شریک‌هایی از جن قرار دادند، در حالی‌که (الله) آن‌ها را آفریده است، و از روی نادانی برای الله پسران و دخترانی ساختند، الله منزّه و برتر است از آنچه توصیف می‌کنند(۱۰۰) (او) پدید آورندۀ آسمان‌ها و زمین است، چگونه ممکن است فرزندی داشته باشد؟! در حالی‌که همسری ندارد؟ و همه چیز را آفریده، و او به هر چیز داناست(۱۰۱) این است الله، پروردگار شما، هیچ إلهی جز او نیست، آفرینندۀ همه چیز است، پس او را بپرستید، و او بر همه چیز (کار ساز و) نگهبان است(۱۰۲)».

۱- Herodotes, I, ۱۸۱, III, ۸, Arabien, s. ۸۲.

المفصل في تاريخ العرب قبل الإسلام، ج ۱۱ ص ۲۳۳.

امام طبری رحمه الله در تفسیر آیه می‌گوید: «واختلفوا في قراءة قوله: ﴿وخلقهم﴾؛ فقرأته قراء الأمصار: (وَخَلَقَهُمْ)، على معنى أن الله خلقهم، منفردًا بخلقه إياهم. وذكر عن يحيى بن يعمر ما يلي:

۱۳٦۸۰ ـ حدثني به أحمد بن يوسف قال: حدثنا القاسم بن سلام قال: حدثنا حجاج، عن هارون، عن واصل مولى أبي عيينة، عن يحيى بن عقيل، عن يحيى بن يعمر: أنه قال: ﴿شُرَكَاءَ الْجِنَّ وَخَلْقَهُمْ﴾ بجزم ﴿اللام﴾ بمعنى أنهم قالوا: إنّ الجنّ شركاء لله في خلقه إيّانا.

قال أبو جعفر: وأَوْلى القراءتين بالصواب، قراءة من قرأ ذلك: (وَخَلَقَهُمْ)، لإجماع الحجة من القرأة عليها».

ترجمه: «و در قرائت این فرموده‌اش ﴿وَخَلَقَهُمۡ﴾ اختلاف کردند. قاریان شهرها به این شکل: ﴿وَخَلَقَهُمۡ﴾ قرائت می‌کردند، به این معنا که الله آن‌ها (جن‌ها) را خلق کرده است و در خلق‌کردن آنان یکتا بوده است و از یحیی بن یعمر به این شکل روایت شده: (با ذکر سندش می‌گوید) یحیی بن یعمر گفت: ﴿شُرَكَاءَ الْجِنَّ وَخَلْقَهُمْ﴾ با سکون بر روی لام، به این معنا که آنان گفتند که جن در خلقت ما انسان‌ها شریک الله بوده است. طبری می‌گوید: و اولی‌ترین قرائت‌ها به صواب، قرائت کسی است که به شکل ﴿وَخَلَقَهُمۡ﴾ قرائت می‌کند بخاطر اجماع حجّت قاریان بر آن».[1]

پس دو نوع قرائت ﴿وَخَلَقَهُمۡ﴾ با فتحه بر روی لام و ﴿وَخَلْقَهُمْ﴾ با سکون بر روی لام وجود دارد که طبق قرائت: ﴿وَخَلْقَهُمْ﴾ جن‌ها شریک خداوند در خالقیت بوده‌اند و در قرائت متواتر: ﴿وَخَلَقَهُمۡ﴾ این نکته بیان می‌شود که جن‌ها را خداوند خلق کرده است و خداوند به این خاطر تاکید کرده است که جن‌ها را او خلق کرده است چون در ذهن مخاطبان مشرک این آیه در آن زمان چنین متصور بود که خداوند جن‌ها را خلق

۱- تفسیر ابن کثیر، ج ۱۱ صص ۷-۸.

نکرده است و فصاحت و بلاغت قرآن چنین اقتضا می‌کند که چیزی را تکذیب کند که مشرکان به آن معتقد بوده باشند و تاکید خداوند بر اینکه او جن‌ها را خلق کرده است به این معناست که در ذهن مشرکان که این آیه را می‌شنیدند چنین متصور بود که خداوند خالق جن‌ها نبوده است؛ بلکه فرزندان خداوند و از جنس ذات خداوند بوده‌اند و این هم بدون شک شرک در ذات خداوند و به تبع آن شرک در ربوبیت و خالقیت خداوند است.

امام طبرانی رحمه الله در تفسیر آیه می‌گوید: «قَوْلُهُ تَعَالَى: {وَجَعَلُواْ للهِ شُرَكَآءَ الْجِنَّ}؛ قال ابنُ عبَّاس: (نَزَلَتْ هَذِهِ الآيَةُ فِي الزَّنَادِقَةِ؛ قَالُواْ: إنَّ اللهَ تَعَالَى وَإبْلِيْسَ أخَوانِ؛ فاللهُ تَعَالَى خَالِقُ النَّاسِ وَالدَّوَاب وَالأَنْعَامِ وَكُلِّ خَيْرٍ، وَإبْلِيْسُ خَالِقُ السِّبَاعِ وَالْحَيَّاتِ وَالْعَقَارب وَكُلِّ شَرٍّ، فذلكَ قَوْلُهُ تَعَالَى: {وَجَعَلُواْ للهِ شُرَكَآءَ الْجِنَّ}. وَقَوْلُهُ تَعَالَى: {وَجَعَلُواْ بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْجِنَّةِ نَسَباً}[الصفات: ۱۵۸]). وقال مقاتلُ: (نَزَلَتِ الآيَةُ فِي جُهَيْنَةَ وَخُزَاعَةَ، قَالُواْ: إنَّ صِنْفاً مِنَ الْمَلاَئِكَةِ يُقَالَ لَهُمْ الْجِنُّ: بَنَاتُ اللهِ) تَعَالَى عَمَّا يَقُولُونَ عُلُوّاً كَبيْراً.

وانتصبَ (الْجِنَّ) لكونهِ بدلاً من (شُرَكَاءَ) أو لأنهُ مفعولٌ ثانٍ على تقدير: وجعلُوا الجنَّ شركاءَ اللهِ؛ كقولهِ: {وَجَعَلُواْ الْمَلاَئِكَةَ الَّذِينَ هُمْ عِبَادُ الرَّحْمَـانِ إنَاثاً}[الزخرف: ۱۹].

قَوْلُهُ تَعَالَى: {وَخَلَقَهُمْ}؛ يجوزُ أن يكون الهاءُ والميم عائدةً إلى أهلِ الشِّركِ، ويجوز أن تكونَ عائدةً على الجنِّ، على أن المعنى: أنَّ الله خالِقُ الجنِّ؛ فكيفَ يكونوا شركاءَ لهُ؟!

وَقَوْلُهُ تَعَالَى: {وَخَرَقُواْ لَهُ بَنِينَ وَبَنَاتٍ بِغَيْرِ عِلْمٍ}؛ أي وكذبُوا بنسبةِ البنين والبنات إلى اللهِ تعالى، فإنَّ مشركي العرب قالوا: الملائكةُ بناتُ الله، والنصارى قالوا: المسيحُ بنُ اللهِ، واليهود قالوا: عزيرٌ بنُ الله. وكَذبُوا كلُّهم لَعْنَةُ اللهِ عَلَيْهِمْ».

ترجمه: «این فرمودۀ خداوند: {و برای الله شریک هایی از جن قرار دادند} ابن عباس می‌گوید: این آیه دربارۀ زنادقه نازل شد، می‌گفتند خداوند متعال و ابلیس برادر هستند و خداوند متعال مردمان و حیوانات و چهارپایان و هر چیز نیکویی را خلق کرد و ابلیس

هم درندگان و مارها و عقرب‌ها و هر چیز شروری را خلق کرد. و آن این فرمودهٔ باریتعالی: {و برای الله شریک هایی از جن قرار دادند} و این فرموده‌اش: {و بین اوتعالی و بین جن نسب قرار دادند} است. و مقاتل می‌گوید: این آیه دربارهٔ جُهَینه و خزاعه نازل شد که می‌گفتند: صنفی از ملائکه که به آنان جن گفته می‌شود دختران الله هستند، خداوند از آنچه می‌گویند بسیار متعالی و بزرگ مرتبه است.

و ﴿ٱلۡجِنَّ﴾ منصوب است به این خاطر که بدل از ﴿شُرَكَآءَ﴾ است یا به این خاطر که مفعول دوم است و بر این تقدیر می‌باشد: "و جن را شریکان الله قرار دادند"، مانند این فرموده‌اش: {و آن‌ها فرشتگان را که بندگان (الله) رحمان هستند، مونث پنداشتند}.

و این فرموده‌اش: ﴿وَخَلَقَهُمۡ﴾ جایز است که هاء و میم به اهل شرک بازگردد و جایز است که بر جن برگردد به این معنا که الله خالق جن است، پس چگونه شریکان خداوند متعال هستند؟

و این فرمودهٔ باری تعالی: {و برای الله پسران و دخترانی ساختند} یعنی در نسبت دادن پسران و دختران به خداوند متعال دروغ گفتند برای اینکه مشرکین عرب می‌گفتند: ملائکه دختران الله هستند و نصاری می‌گفتند مسیح پسر الله است و یهود می‌گفتند عزیر پسر الله است، همهٔشان دروغ گفتند لعنت خداوند بر آنان باد».[1]

و فخر رازی رحمه الله در تفسیر آیه می‌گوید: «فَرُوِيَ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا أَنَّهُ قَالَ قَوْلُهُ تَعَالَى: وَجَعَلُوا للهِ شُرَكاءَ الْجِنَّ نَزَلَتْ فِي الزَّنَادِقَةِ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللهَ وَإِبْلِيسَ أَخَوَانِ فاللهُ تَعَالَى خَالِقُ النَّاسِ وَالدَّوَابِّ وَالْأَنْعَامِ وَالْخَيْرَاتِ، وَإِبْلِيسُ خَالِقُ السِّبَاعِ وَالْحَيَّاتِ وَالْعَقَارِبِ وَالشُّرُورِ.

وَاعْلَمْ أَنَّ هَذَا الْقَوْلَ الَّذِي ذَكَرَهُ ابْنُ عَبَّاسٍ أَحْسَنُ الْوُجُوهِ الْمَذْكُورَةِ فِي هَذِهِ الْآيَةِ وَذَلِكَ لِأَنَّ بِهَذَا الْوَجْهِ يَحْصُلُ لِهَذِهِ الْآيَةِ مَزِيدُ فَائِدَةٍ مُغَايِرَةٍ لِمَا سَبَقَ ذِكْرُهُ فِي الْآيَاتِ الْمُتَقَدِّمَةِ، قَالَ ابْنُ

۱- تفسیر القرآن العظیم منسوب به امام الطبرانی.

عَبَّاسٍ: وَالَّذِي يُقَوِّي هَذَا الْوَجْهَ قَوْلُهُ تَعَالَى: وَجَعَلُوا بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْجِنَّةِ نَسَباً [الصَّافَّاتِ: ١٥٨] وَإِنَّمَا وُصِفَ بِكَوْنِهِ مِنَ الْجِنِّ لِأَنَّ لَفْظَ الْجِنِّ مُشْتَقٌّ مِنَ الِاسْتِتَارِ، وَالْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحَانِيُّونَ لَا يُرَوْنَ بِالْعُيُونِ فَصَارَتْ كَأَنَّهَا مُسْتَتِرَةٌ مِنَ الْعُيُونِ، فَبِهَذَا التَّأْوِيلِ أُطْلِقَ لَفْظُ الْجِنِّ عَلَيْهَا، وَأَقُولُ: هَذَا مَذْهَبُ الْمَجُوسِ، وَإِنَّمَا قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ هَذَا قَوْلُ الزَّنَادِقَةِ، لِأَنَّ الْمَجُوسَ يُلَقَّبُونَ بِالزَّنَادِقَةِ، لِأَنَّ الْكِتَابَ الَّذِي زَعَمَ زَرَادِشْتُ أَنَّهُ نَزَلَ عَلَيْهِ مِنْ عِنْدِ اللهِ مُسَمًّى بِالزَّنْدِ وَالْمَنْسُوبُ إِلَيْهِ يُسَمَّى زَنْدِيٌّ. ثُمَّ عُرِّبَ فَقِيلَ زِنْدِيقٌ. ثُمَّ جُمِعَ فَقِيلَ زَنَادِقَةٌ.

وَاعْلَمْ أَنَّ الْمَجُوسَ قَالُوا: كُلُّ مَا فِي هَذَا الْعَالَمِ مِنَ الْخَيْرَاتِ فَهُوَ مِنْ يَزْدَانَ وَجَمِيعُ مَا فِيهِ مِنَ الشُّرُورِ فَهُوَ مِنْ أَهْرِمَنْ، وَهُوَ الْمُسَمَّى بِإِبْلِيسَ فِي شَرْعِنَا، ثُمَّ اخْتَلَفُوا فَالْأَكْثَرُونَ مِنْهُمْ عَلَى أَنَّ أَهْرِمَنْ مُحْدَثٌ، وَلَهُمْ فِي كَيْفِيَّةِ حُدُوثِهِ أَقْوَالٌ عَجِيبَةٌ، وَالْأَقَلُّونَ مِنْهُمْ قَالُوا: إِنَّهُ قَدِيمٌ أَزَلِيٌّ، وَعَلَى الْقَوْلَيْنِ فَقَدِ اتَّفَقُوا عَلَى أَنَّهُ شَرِيكٌ للهِ فِي تَدْبِيرِ هَذَا الْعَالَمِ فَخَيْرَاتُ هَذَا الْعَالَمِ مِنَ اللهِ تَعَالَى وَشُرُورُهُ مِنْ إِبْلِيسَ فَهَذَا شَرْحُ مَا قَالَهُ ابْنُ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا».

ترجمه: «از ابن عباس رضي الله عنهما روایت شده که او گفت: این فرمودهٔ خداوند: {و برای خداوند شریکانی از جن قرار دادند}، دربارهٔ زنادقه‌ای نازل شد که می‌گفتند الله و ابلیس برادر هستند و الله متعال خالق مردمان و حیوانات و چهارپایان و نیکی‌هاست و ابلیس خالق درندگان و مارها و عقرب‌ها و شرورها است.

و بدان که این قولی که ابن عباس ذکر کرده است بهترین وجوه ذکر شده دربارهٔ این آیه است، برای اینکه با این وجه است که فایدهٔ بیشتر از این آیه به دست می‌آید که با آیات پیشین در فایده‌هایش متفاوت است. ابن عباس می‌گوید: آنچه که این وجه را تقویت می‌کند این فرمودهٔ خداوند است: {و آن‌ها (= مشرکان) میان او (= الله) و جنیان (نسب و) خویشاوندی قرار دادند} و همانا به این خاطر به جن وصف شده چون لفظ جن مشتق شده از استتار است و ملائکه و روحانیت‌ها با چشم دیده نمی‌شوند و همانند پوشیدگان از چشم‌ها گشته‌اند. و با این تاویل است که لفظ جن بر آن‌ها اطلاق می‌شود. و می گویم

این مذهب مجوس است و ابن عباس رضي الله عنهما هم گفته است که مذهب زنادقه است. برای اینکه مجوس به زنادقه ملقب هستند چون کتابی که زرتشت ادعا می‌کرد که از طرف خداوند بر او نازل شده است، اسمش زند بود و کسانی که به آن کتاب منسوب هستند به آنان زندی گفته می‌شود؛ سپس در زبان عربی معرب گشته و به آن زندیق گفته شد و به جمع آن زنادقه می‌گویند.

و بدان که مجوس می‌گویند: تمام آنچه که در این عالم از خیرات وجود دارد از طرف یزدان است و جمیع آنچه از شرور وجود دارد از اهریمن است و در شرع ما به اهریمن ابلیس می‌گویند. سپس مجوسیان اختلاف کردند و اکثرشان می‌گویند که اهریمن محدث است و در کیفیت حدوث آن اقوال عجیبی دارند و اقلیتشان می‌گویند که اهریمن قدیم و ازلی است و بنا بر هر دو قول آنان متفق هستند که اهریمن شریک الله در تدبیر این عالم است، پس خیرات این عالم از طرف الله متعال و شرورش از طرف ابلیس است؛ و این بود شرح آنچه ابن عباس رضي الله عنهما گفته است».[1]

صاحب تفسیر المیسر می‌گوید: «وجعل هؤلاء المشركون الجن شركاء لله تعالى في العبادة; اعتقادًا منهم أنهم ينفعون أو يضرون، وقد خلقهم الله تعالى وما يعبدون من العدم، فهو المستقل بالخلق وحده، فيجب أن يستقل بالعبادة وحده لا شريك له. ولقد كذب هؤلاء المشركون على الله تعالى حين نسبوا إليه البنين والبنات; جهلا منهم بما يجب له من صفات الكمال، تنزَّه وعلا عما نسبه إليه المشركون من ذلك الكذب والافتراء».

ترجمه: «مشرکان، جن را شریکان الله متعال در عبادت قرار داده بودند با این اعتقاد که آن‌ها نفع و ضرر می‌رسانند در حالی که خداوند متعال آنان و آنچه که می‌پرستیدند را از عدم خلق کرده است، پس او در خلق کردن مستقل می‌باشد پس واجب است که در عبادت هم مستقل و یکتا و بدون شریک باشد. و آن مشرکان بر خداوند متعال دروغ می‌بستند که برایش پسران و دختران قرار می‌دادند و از روی جهلشان به صفات کمال

۱- مفاتیح الغیب از فخر رازی، ج ۱۳ صص ۸۸-۸۹.

خداوند بوده است. خداوند منزّه و بلند مرتبه است از آنچه که مشرکان به دورغ و افترا به او نسبت می‌دهند».[۱]

و ابن تیمیه رحمه الله در توضیح آیه می‌گوید: «ثم بين سبحانه أنه مبدع للسماوات والأرض، والإبداع خلق الشيء على غير مثال، بخلاف التولد الذي يقتضي تناسب الأصل والفرع وتجانسهما. والإبداع خلق الشيء بمشيئة الخالق وقدرته، مع استقلال الخالق له وعدم شريك له، والتولد لا يكون إلا بجزء من المولد بدون مشيئته وقدرته، ولا يكون إلا بانضمام أصل آخر إليه».

ترجمه: «سپس خداوند سبحان بیان می‌کند که او پدید آورنده (مبتدع) آسمان‌ها و زمین است و پدید آوردن (ابداع)، خلق کردن یک چیز بدون مثال و مانند است، بر خلاف تولد که متناسب بودن و همجنس بودن بین اصل و فرع را اقتضا می‌کند. و ابداع، خلق کردن یک چیز با مشیت (خواست) و قدرت خالق است؛ بدون اینکه خالق به آن وابسته باشد و شریکی برایش وجود داشته باشد. و تولد تنها با منتقل شدن جزئی از مولَّد، آن هم بدون خواست و قدرت مولَّد است که صورت می‌گیرد، و با پیوستن اصلی دیگر از مولَّد به آن است که تولد صورت می‌گیرد».[۲]

پس اینکه مشرکان برای خداوند فرزند (ولد) قائل بودند، به این معناست که الزاما فرزند را از جنس و عنصر و جوهر پدر می‌دانستند و تناسب و تجانس بین ولد و والد لازم می‌آید. پس چگونه می‌توان ادعا کرد که اثبات فرزند برای الله توسط مشرکان دلیل بر شرک و کفر آنان در ربوبیت و در الهیت و ذات الله متعال نمی‌باشد؟

[الصافات: ۱٤۹-۱٥۲] آیا دختران از آنِ پروردگارت است، و پسران از آنِ آن‌هاست؟

۱- عبد الله بن محسن الترکی، ج ۲ ص ۳۹۵.

۲- درء تعارض العقل والنقل ج ۷ ص ۳۶۹.

همچنین خداوند می‌فرماید: ﴿فَٱسۡتَفۡتِهِمۡ أَلِرَبِّكَ ٱلۡبَنَاتُ وَلَهُمُ ٱلۡبَنُونَ ١٤٩ أَمۡ خَلَقۡنَا ٱلۡمَلَٰٓئِكَةَ إِنَٰثٗا وَهُمۡ شَٰهِدُونَ ١٥٠ أَلَآ إِنَّهُم مِّنۡ إِفۡكِهِمۡ لَيَقُولُونَ ١٥١ وَلَدَ ٱللَّهُ وَإِنَّهُمۡ لَكَٰذِبُونَ ١٥٢﴾ [الصافات: ١٤٩-١٥٢]

«پس (ای پیامبر) از آنان (= مشرکان) بپرس: آیا دختران از آنِ پروردگارت است، و پسران از آنِ آن‌هاست؟(۱۴۹) آیا ما فرشتگان را مؤنث آفریدیم و آن‌ها حاضر بودند؟(۱۵۰) آگاه باش! بی‌گمان آن‌ها از (روی تهمت و) دروغ‌گویی‌شان است که می‌گویند:(۱۵۱) الله (فرزندی) زاده است و یقیناً آن‌ها دروغ‌گو هستند(۱۵۲)».

طبری رحمه الله می‌گوید: «وقوله (أَلِرَبِّكَ الْبَنَاتُ وَلَهُمُ الْبَنُونَ): ذكر أن مشركي قريش كانوا يقولون: الملائكة بنات الله، وكانوا يعبدونها، فقال الله لنبيه محمد عليه الصلاة والسلام: سلهم، وقل لهم: ألربي البنات ولكم البنون؟».

ترجمه: «و این فرموده‌اش: {آیا دختران از آن پروردگارت است و پسران از آن آنان است؟} ذکر کرده که مشرکان قریش می‌گفتند ملائکه دختران الله هستند و آن‌ها را عبادت می‌کردند پس خداوند به پیامبرش محمد علیه الصلاة و السلام فرمود: از آنان بپرس و به آنان بگو آیا دختران از آن پروردگارم است و پسران از آن شماست؟».[1]

[الأنبیاء: ۲۵-۲٦] و گفتند: (الله) رحمان فرزندی برگزیده است.

همچنین خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَمَآ أَرۡسَلۡنَا مِن قَبۡلِكَ مِن رَّسُولٍ إِلَّا نُوحِيٓ إِلَيۡهِ أَنَّهُۥ لَآ إِلَٰهَ إِلَّآ أَنَا۠ فَٱعۡبُدُونِ ٢٥ وَقَالُواْ ٱتَّخَذَ ٱلرَّحۡمَٰنُ وَلَدٗاۗ سُبۡحَٰنَهُۥۚ بَلۡ عِبَادٞ مُّكۡرَمُونَ ٢٦﴾ [الأنبیاء: ۲۵-۲٦]

«و (ما) پیش از تو هیچ پیامبری را نفرستادیم، مگر آنکه به او وحی کردیم که: إلهی جز من نیست، پس تنها مرا عبادت کنید(۲۵) و گفتند: (الله) رحمان فرزندی برگزیده است. او منزّه است، بلکه آنان (= فرشتگان) بندگان گرامی(او) هستند(۲۶)».

۱- تفسیر طبری ج ۲۱ ص ۱۱۸.

طبری رحمه الله در تفسیر آیه می‌گوید: «يقول تعالى ذكره: وقال هؤلاء الكافرون بربهم: اتخذ الرحمن ولدا من ملائكته، فقال جلّ ثناؤه استعظاما مما قالوا، وتبرِّيًا مما وصفوه به سبحانه، يقول تنزيها له عن ذلك، ما ذلك من صفته ﴿بَلْ عِبَادٌ مُكْرَمُونَ﴾ يقول: ما الملائكة كما وصفهم به هؤلاء الكافرون من بني آدم، ولكنهم عباد مكرمون، يقول: أكرمهم الله.

كما حدثنا بشر، قال: ثنا يزيد، قال: ثنا سعيد، عن قتادة، قوله ﴿وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ بَلْ عِبَادٌ مُكْرَمُونَ﴾ قال: قالت اليهود: إن الله تبارك وتعالى صاهر الجنّ، فكانت منهم الملائكة، قال الله تبارك وتعالى تكذيبا لهم وردّا عليهم، ﴿بَلْ عِبَادٌ مُكْرَمُونَ﴾ وإن الملائكة ليس كما قالوا، إنما هم عباد أكرمهم الله بعبادته.

حدثنا محمد بن عبد الأعلى، قال: ثنا محمد بن ثور، عن معمر، عن قتادة، وحدثنا الحسن، قال: أخبرنا عبد الرزاق، قال: أخبرنا معمر، عن قَتادة ﴿وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا﴾ قالت اليهود وطوائف من الناس: إن الله تبارك وتعالى خاتن إلى الجنّ والملائكة من الجنّ، قال الله تبارك وتعالى ﴿سُبْحَانَهُ بَلْ عِبَادٌ مُكْرَمُونَ﴾».

ترجمه: «خداوند متعال می‌گوید: آن‌ها که به پروردگارشان کافر هستند گفتند خداوند رحمن فرزندی از ملائکه برای خود گرفته است و خداوند که ثنائش بزرگ است، برای نشان‌دادن بزرگ بودن آنچه که گفتند و تبرئه‌کردن خودش از آنچه او را به آن وصف کردند در تنزیه آن می‌گوید که چنین چیزی از صفت اوتعالی نیست. {بلکه ملائکه بندگانی گرامی هستند}. می‌گوید: ملائکه آنطوری که آن کافران از بنی آدم وصفش کردند نیستند، بلکه آنان بندگان گرامی هستند. که خداوند آنان را گرامی داشته است.

چنانکه بشر از یزید از سعید از قتاده آورده دربارهٔ این آیه: {و گفتند: (الله) رحمان فرزندی برگزیده است او منزّه است، بلکه آنان (= فرشتگان) بندگان گرامی(او) هستند} گفت: یهود گفت: خداوند تبارک و تعالی داماد جنّیان شد و ملائکه از آنان بوجود آمد. خداوند تبارک و تعالی در تکذیب آنان و رد بر آنان فرمود: {بلکه ملائکه بندگانی گرامی هستند}، و

اینکه ملائکه آنطوری که می‌گویند نیستند، بلکه آنان تنها بندگانی هستند که خداوند آنان را با عبادتش گرامی‌داشته است.

محمد بن عبد الاعلی از محمد بن ثور از معمر از قتاده روایت کرده، و حسن از عبد الرزاق از معمر از قتاده روایت کرده که گفت: {و گفتند: (الله) رحمان فرزندی برگزیده است} یهود و طوایفی از مردم گفتند خداوند تبارک و تعالی داماد جنیان شد و ملائکه از جن به دنیا آمده‌اند. خداوند تبارک و تعالی فرمود: {او منزّه است، بلکه آنان (= فرشتگان) بندگان گرامی(او) هستند}».[1]

و شیخ علوان رحمه الله در تفسیرش می‌گوید: «وَقالُوا مستدلين عليها نحن نجد في التورية والإنجيل انه قد اتَّخَذَ الرَّحْمنُ الملائكة وعزيرا وعيسى وَلَداً والولد شريك لأبيه في فعله إذ هو سره وثمرته سُبْحانَهُ وتعالى عن أمثال هذه الهذيانات الباطلة بَلْ هم عِبادٌ مُكْرَمُونَ عنده محبوبون لديه».

ترجمه: «و مشرکان چنین دلیل آوردند که ما در تورات و انجیل دیدیم که خداوند رحمان، ملائکه و عزیر و عیسی را فرزند خود گرفته است و فرزند در فعل پدرش شریک می‌باشد برای اینکه سرّ و ثمرهٔ اوست. پاک و متعالی است خداوند از امثال چنین سخنان بی‌ارزش و باطل، بلکه آن‌ها بندگان گرامی او هستند».[2]

پس اثبات فرزند برای الله اقتضای این را می‌کند که فرزند، عبد و بندهٔ الله نباشد بلکه از جنس و عنصر الله باشد؛ چراکه فرزند از جنس پدر است.

[الإسراء: ۱۱۱] ستایش برای الله است که فرزندی (برای خود) بر نگزیده و او را در فرمانروایی هیچ شریکی نیست، و بخاطر ناتوانی (و ذلت، حامی و) سرپرستی برای او نیست

۱- تفسیر طبری، ج ۱۸ ص ۴۲۸.

۲- شیخ علوان (متوفی: ۹۲۰هـ)، الفواتح الإلهية والمفاتح الغيبية الموضحة للكلم القرآنية والحكم الفرقانية، ج ۱ ص ۵۳۱.

همچنین خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَقُلِ ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ ٱلَّذِي لَمۡ يَتَّخِذۡ وَلَدٗا وَلَمۡ يَكُن لَّهُۥ شَرِيكٞ فِي ٱلۡمُلۡكِ وَلَمۡ يَكُن لَّهُۥ وَلِيّٞ مِّنَ ٱلذُّلِّۖ وَكَبِّرۡهُ تَكۡبِيرَۢا١١١﴾ [الإسراء: ۱۱۱]

«و بگو: ستایش برای الله است که فرزندی (برای خود) بر نگزیده و او را در فرمانروایی هیچ شریکی نیست، و بخاطر ناتوانی (و ذلت حامی و) سرپرستی برای او نیست، و او را به شایستگی بزرگ بشمار».

در این آیه خداوند سه ادعای مشرکان را رد می‌کند، یکی: ادعای فرزند برای خداوند، دوم: ادعای شریک در ملک و سوم: ادعای ولی و یاورانی که خداوند را در ناتوانی و ذلتش یاری می‌دهند. پس مشرکان هر سه موردی که در این آیه آمده است برای الله متعال قائل بودند، **اول:** اینکه مشرکان معتقد بودند الله متعال فرزندی برای خود برگیزده است که لازمۀ گرفتن فرزند، این است که فرزند از جنس پدر باشد و فرزند نمی‌تواند عبد باشد و اثبات فرزند برای الله به معنای اثبات إله و ربی غیر از الله است.

دوم: اینکه مشرکان معتقد بودند که الله متعال شریکی در ملکش دارد که لازمۀ آن این است که الله متعال عاجز و ضعیف بوده و نیازمند کمک به شریکانش دارد تا در ملکش به او کمک کنند.

سوم: اینکه مشرکان معتقد بودند که الله متعال بخاطر ناتوانی و ضعفی که دارد اولیا و یاورانی و سرپرستانی برای خود برگزیده است.

طبری در تفسیر آیه می‌گوید: «يقول تعالى ذكره لنبيّه محمد صلى الله عليه وسلم (وَقُلْ) يا محمد (الْحَمْدُ للهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا) فيكون مربوبا لا ربا، لأن ربّ الأرباب لا ينبغي أن يكون له ولد (وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ) فيكون عاجزا ذا حاجة إلى معونة غيره ضعيفا، ولا يكون إلها من يكون محتاجا إلى معين على ما حاول، ولم يكن منفردا بالمُلك والسلطان (وَلَمْ يَكُنْ لَهُ وَلِيٌّ مِنَ الذُّلِّ) يقول: ولم يكن له حليف حالفه من الذّل الذي به، لأن من كان ذا حاجة إلى نصرة غيره، فذليل مهين، ولا يكون من كان ذليلا مهينا يحتاج إلى ناصر إلها يطاع (وَكَبِّرْهُ تَكْبِيرًا) يقول: وعظم ربك يا محمد بما أمرناك أن تعظمه به من قول وفعل، وأطعه فيما أمرك

ونهاك... حدثني يونس، قال: أخبرنا ابن وهب، قال: أخبرني أبو صخر، عن القُرَظي، أنه كان يقول في هذه الآية (الْحَمْدُ للهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا) .... الآية. قال: إن اليهود والنصارى قالوا: اتخذ الله ولدا، وقالت العرب: لبيك، لبيك، لا شريك لك، إلا شريكا هو لك، وقال الصابئون والمجوس: لولا أولياء الله لذلّ الله، فأنزل الله (وَقُلِ الْحَمْدُ للهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ وَلِيٌّ مِنَ الذُّلِّ وَكَبِّرْهُ) أنت يا محمد على ما يقولون (تَكْبِيرًا)».

ترجمه: «خداوند متعال به پیامبرش محمد ﷺ می‌گوید: {و بگو} ای محمد {ستایش برای الله است که فرزندی برنگزیده} چون در این صورت مربوب (پرورش شونده) می‌بود نه رب (پرورش کننده) برای اینکه رب الأرباب شایسته نیست که فرزند داشته باشد. {و او را در فرمانروایی هیچ شریکی نیست} چون در این صورت عاجز و نیازمند به کمک دیگران و ضعیف می‌بود و کسی که نیازمند یاری‌دهنده برای کارهایش باشد نمی‌تواند إله باشد و یکتا در فرمانروایی و سلطه نمی‌بود. {و بخاطر ناتوانی سرپرستی برای او نیست} می‌فرماید: و برای او همپیمانی نیست که بخاطر ناتوانی‌اش با او پیمان ببندد، برای اینکه کسی که نیازمند نصرت دیگران باشد پس چنین کسی ناتوان و زبون خواهد بود و کسی که ذلیل و زبون باشد و محتاج به ناصر و یاور باشد نمی‌تواند الهی اطاعت شونده باشد. {و او را به شایستگی بزرگ بشمار} و ای محمد پروردگارت را تعظیم نما با آنچه که از تعظیم به تو امر کرده‌ایم از قول و فعل، و او را در آنچه که تو را امر و نهی می‌کند اطاعت کن...

سپس می‌گوید: یونس از ابن وهب از ابوصخر از قرظی روایت کرده که دربارۀ آیۀ {ستایش برای الله است که فرزندی بر نگزیده است} گفت: یهود و نصاری گفتند خداوند فرزندی گرفته است و عرب گفتند لبیک لبیک شریکی نداری مگر شریکی که برای تو است و صابئیان و مجوس گفتند: اگر حامی و سرپرستان خدا نبودند خداوند ناتوان می‌شد، پس خداوند این آیه را نازل کرد: {و بگو: ستایش برای الله است که فرزندی (برای

خود) بر نگزیده و او را در فرمانروای هیچ شریکی نیست، و بخاطر ناتوانی (و ذلت، حامی و) سرپرستی برای او نیست، و او را به شایستگی بزرگ بشمار}».[۱]

به تعریف امام مفسرین طبری، از إله دقت نمایید که چگونه إله را فهم کرده است، امام طبری گفته است: «ولا يكون إلها من يكون محتاجا إلى معين على ما حاول»، «و کسی که نیازمند یاری‌دهنده برای کارهایش باشد نمی‌تواند إله باشد».

و گفته است: «ولا يكون من كان ذليلا مهينا يحتاج إلى ناصر إلها يطاع»؛ «و کسی که ذلیل و زبون باشد و محتاج به ناصر و یاور باشد نمی‌تواند الهی اطاعت شوند باشد».

پس إله ذاتی است که نیازمند ناصر و معین نبوده و ناتوان ضعیف نمی‌باشد و اینها جزو خصائص و صفات ربوبیت است، یعنی یک چیز إله نمی‌شود مگر اینکه در او صفات ربوبیت وجود داشته باشد. امّا کسانی که إله را به معبود فهم کرده‌اند و معنای عبادت را هم تحریف کرده‌اند، لازمۀ سخن آنان این است که لازم نیست که إله دارای صفات ربوبیت باشد. به عبارتی دیگر معتقد هستند که بعضی اعمال ذاتاً عبادت است و انجام آن برای غیر الله به معنای عبادت کردن غیر الله است اگرچه هم آن کسی که آن اعمال را برای غیر الله انجام می‌دهد معتقد باشد که آن غیر الله، بنده‌ای بیش نیست که مالک هیچ نفع و ضرری برای خود و دیگران نمی‌باشد. برای مثال خبردار ایستادن یک سرباز در برابر فرمانده‌اش یا سجده‌کردن یک انسان برای مادرش را عبادت فرمانده و مادر می‌دانند؛ بدون اینکه به اعتقاد آن شخص نگاه کنند. و توضیح این مطلب را در فصل نهم که دربارۀ عبادت است آورده‌ایم.

و سمرقندی رحمه الله در تفسیر آیۀ فوق می‌گوید: «ثم قال: وَقُلِ الْحَمْدُ للهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَداً قال الكلبي: وذلك أنه لما نزل: قُلِ ادْعُوا اللهَ أَوِ ادْعُوا الرَّحْمنَ، قالت كفار قريش: كان محمد يدعو إلهاً واحداً، وهو اليوم يدعو إلهين، ما نعرف الرحمن إلا مسليمة الكذاب. فنزل: وَمِنَ الْأَحْزابِ مَنْ يُنْكِرُ بَعْضَهُ، يعني: ذكر الرحمن، وأمره بأن يقول: الْحَمْدُ للهِ الَّذِي لَمْ

۱- تفسیر طبری، ج ۱۷ ص ۵۸۹- ۵۹۰.

يَتَّخِذْ وَلَداً وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ، أي لم يتخذ ولداً فيرث ملكه، وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ فيعارضه في عظمته. وقال أبو العالية: معناه، وَقُلِ الحمد للهَّ الذي لم يجعلني ممن يتخذ له ولداً، ولم يجعلني ممن يقول له شريك فى الملك. وَلَمْ يَكُنْ لَهُ وَلِيٌّ مِنَ الذُّلِّ، أي من اليهود والنصارى، وهم أذل خليقة الله تعالى، يؤدون الجزية. وقال مقاتل: معناه لم يذل فيحتاج إلى ولي يعينه، أي لم يكن له ولي ينتصر به من الذل. وَكَبِّرْهُ تَكْبِيراً، أي عظمه تعظيماً، ولا تقل له شريك».

ترجمه: «سپس فرمود: {ستایش برای خداوند است که فرزندی برنگزید} الکبی می‌گوید: هنگامی‌که این آیه نازل شد: {بگو الله را بخوانید یا رحمان را} کفار قریش گفتند محمد خدای یکتا را می‌خواند امّا امروز دو خدا را می‌خواند، ما رحمانی جز مسیلمه (کذاب) نمی‌شناسیم. پس این آیه نازل شد: {و از احزاب (و گروه‌ها) کسانی هستند که قسمتی از آن را انکار می‌کنند}. یعنی: ذکر رحمن را انکار می‌کنند. و او را امر کرده که بگوید: {سپاس خدایی که فرزندی بر نگزید و در فرمانروایی شریکی ندارد} یعنی فرزندی نگرفته است که ملکش را به ارث ببرد {و شریکی در ملک ندارد} تا بخواهد با او در عظمتش معارضه نماید. و ابو العالیه گفت: معنایش این است، بگو سپاس برای خدایی که مرا از کسانی قرار نداد که برای خداوند فرزند قرار می‌دهند و مرا از کسانی قرار نداد که می‌گویند خداوند در فرمانروایی‌اش شریک دارد. {و برای او حامی و سرپرستی بخاطر ناتوانی‌اش نیست} یعنی از یهود و نصاری، و آنان از ذلیل‌ترین مخلوقات خداوند متعال هستند که جزیه می‌پردازند. و مقاتل می‌گوید: معنایش این است ناتوان نیست که احتیاج به ولی داشته باشد تا او را یاری دهد، یعنی به ولی نیاز ندارد تا او را از ناتوانی‌اش یاری برساند. {و او را به شایستگی بزرگ بشمار} یعنی او را تعظیم بدار و نگو که شریک دارد».[1]

۱- تفسیر بحر العلوم از سمرقندی (۳۷۳ هـ)، ج ۲ ص ۳۳۳.

ابن ابی زمنین رحمه الله در تفسیرش می‌گوید: «{وَقُلِ الْحَمْدُ للهِ الَّذِي لَمْ يتَّخذ ولدا} يَتَكَثَّرُ بِهِ مِنَ الْقِلَّةِ {وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ} خَلْقَ مَعَهُ شَيْئًا {وَلَمْ يَكُنْ لَهُ ولي من الذل} يتعزز بِهِ {وَكبره تَكْبِيرا}) أَيْ: عَظِّمْهُ تَعْظِيمًا».[۱]

ترجمه: «{و بگو سپاس برای خداوندی که فرزندی بر نگزید} تا با آن‌ها کمبودش را زیاد کند، {و برای او شریکی در فرمانروایی نیست} تا با او چیزی را خلق کند، {و ناتوان نیست تا، ولی و سرپستی برای او باشد} تا بخواهد با آن عزت یابد {و او را به شایستگی بزرگ بشمار} یعنی او را تعظیم بدار».[۲]

ابن عطیه رحمه الله در تفسیرش می‌گوید: «هذه الآية رادة على اليهود والنصارى والعرب في قولهم أفذاذا: عزير وعيسى والملائكة ذرية لله سبحانه وتعالى عن أقوالهم، ورادة على العرب في قولهم لولا أولياء الله لذل وقيد لفظ الآية نفي الولاية لله عز وجل بطريق الذل وعلى جهة الانتصار، إذ ولايته موجودة بتفضله ورحمته لمن والى من صالحي عباده، قال مجاهد: المعنى لم يحالف أحدا ولا ابتغى نصر أحد».

ترجمه: «این آیه در رد بر یهود و نصاری و عرب است که در سخنشان یگانه بودند که می‌گفتند عزیر و عیسی و ملائکه فرزندان خداوند هستند، پاک و منزّه است خداوند از اقوالشان. و ردی است بر عرب در اینکه می‌گفتند: اگر حامیان خداوند نبودند، خداوند ذلیل و ناتوان می‌شد. و لفظ آیه، نفی ولایت از الله عزوجل را به طریق ذلّت و بر جهت یاری رساندن، مقید کرده است، چون ولایت اوتعالی با فضلش و رحمتی که برای بندگان

۱- تفسیر القرآن العظیم از ابن ابی زمنین مالکی (۳۹۹ هـ)، ج ۳ ص ۴۶. ناشر: الفاروق الحدیثة - مصر/ القاهرة. چاپ: اول ۱۴۲۳هـ.

۲- تفسیر القرآن العظیم از ابن ابی زمنین مالکی (۳۹۹ هـ)، ج ۳ ص ۴۶.

صالحش که با آن‌ها دوستی دارد موجود می‌باشد. مجاهد می‌گوید: معنایش این است که با کسی همپیمان نیست و به دنبال کمک‌گرفتن از هیچ کسی نیست».[۱]

[الفرقان: ۲] فرمانروایی آسمان‌ها و زمین از آنِ الله است، و فرزندی (برای خود) بر نگزیده است، و در فرمانروایی هیچ شریکی ندارد

همچنین خداوند متعال می‌فرماید:﴿ٱلَّذِي لَهُۥ مُلۡكُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ وَلَمۡ يَتَّخِذۡ وَلَدٗا وَلَمۡ يَكُن لَّهُۥ شَرِيكٞ فِي ٱلۡمُلۡكِ وَخَلَقَ كُلَّ شَيۡءٖ فَقَدَّرَهُۥ تَقۡدِيرٗا ٢﴾ [الفرقان: ۲]

«(الله، همان) کسی است که فرمانروایی آسمان‌ها و زمین از آنِ اوست، و فرزندی (برای خود) بر نگزیده است، و در فرمانروایی هیچ شریکی ندارد، و همه چیز را آفرید، پس اندازۀ هر چیز را چنان که می‌باید؛ معین کرده است».

قرطبی رحمه الله در تفسیر آیه می‌گوید: «قَوْلُهُ تَعَالَى: (الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ) عَظَّمَ تَعَالَى نَفْسَهُ. (وَلَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا) نَزَّهَ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى نَفْسَهُ عَمَّا قَالَهُ الْمُشْرِكُونَ مِنْ أَنَّ الْمَلَائِكَةَ أَوْلَادُ اللهَّ، يَعْنِي بَنَاتِ اللهَّ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى. وَعَمَّا قَالَتِ الْيَهُودُ: عُزَيْرٌ ابْنُ اللهَّ، جَلَّ اللهُّ تَعَالَى. وَعَمَّا قَالَتِ النَّصَارَى: الْمَسِيحُ ابْنُ اللهَّ، تَعَالَى اللهُّ عَنْ ذَلِكَ. (وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الملك) كما قال عبدة الأوثان. (وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ) لَا كَمَا قَالَ الْمَجُوسُ وَالثَّنْوِيَّةُ: إِنَّ الشَّيْطَانَ أَوِ الظُّلْمَةَ يَخْلُقُ بَعْضَ الْأَشْيَاءِ. وَلَا كَمَا يَقُولُ مَنْ قَالَ: لِلْمَخْلُوقِ قُدْرَةُ الْإِيجَادِ. فَالْآيَةُ رَدٌّ عَلَى هَؤُلَاءِ».

ترجمه: «خداوند می‌فرماید: {کسی که فرمانروایی آسمان‌ها و زمین از آن اوست} خداوند متعال خودش را بزرگ داشته است. {و فرزندی بر نگزیده است} خداوند سبحانه و تعالی خودش را از آنچه که مشرکان می‌گفتند از اینکه ملائکه فرزندان خدا هستند، یعنی دختران خداوند سبحانه وتعالی هستند، و از آنچه که یهودیان می‌گفتند اینکه عزیر پسر خداوند است و از آنچه که نصاری می‌گفتند اینکه مسیح پسر خداست، پاک و منزّه

۱- تفسیر المحرر الوجیز في تفسیر الكتاب العزیز از ابن عطیه الأندلسی المحاربی (۵۴۲ هـ)، ج ۳ ص ۴۹۳. ناشر: دار الكتب العلمیة - بیروت. چاپ: اول ۱۴۲۲ هـ.

می‌دارد. {و در فرمانروایی شریکی ندارد} چنانکه بت‌پرستان چنین می‌گفتند. {و همه چیز را آفرید} نه آنطوری که مجوس و بت‌پرستان می‌گفتند که شیطان یا تاریکی بعضی چیزها را خلق کرده است و نه آنطوری که کسانی که می‌گفتند که مخلوق قدرت ایجاد کردن دارد، پس آیه ردی بر آنان است».[۱]

[المؤمنون: ۹۱] الله هرگز فرزندی بر نگزیده است، و هیچ إله (دیگری) با او نیست، (اگر چنین بود) آنگاه هر إلهی آنچه را که آفریده بود، می‌برد.

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿مَا ٱتَّخَذَ ٱللَّهُ مِن وَلَدٖ وَمَا كَانَ مَعَهُۥ مِنۡ إِلَٰهٍۚ إِذٗا لَّذَهَبَ كُلُّ إِلَٰهِۭ بِمَا خَلَقَ وَلَعَلَا بَعۡضُهُمۡ عَلَىٰ بَعۡضٖۚ سُبۡحَٰنَ ٱللَّهِ عَمَّا يَصِفُونَ٩١﴾ [المؤمنون: ۹۱]

«الله هرگز فرزندی بر نگزیده است، و هیچ إله (دیگری) با او نیست، (اگر چنین بود) آنگاه هر إلهی آنچه را که آفریده بود؛ می‌برد، و مسلماً بعضی بر بعضی دیگر برتری می‌جستند، الله منزّه (و پاک) است از آنچه آن‌ها توصیف می‌کنند».

این آیه ردی است بر کسانی که الوهیت و عبودیت را از ربوبیت جدا می‌دانند و گمان می‌کنند که مشرکان توحید ربوبیت داشته‌اند امّا در الوهیت مشرک بوده‌اند و گمان می‌کنند که مشرکان برای إله‌هایشان چیزی از صفات ربوبیت قائل نبوده‌اند. در این آیه خداوند از کلمه إله استفاده کرده است و کلمه إله در این آیه در معنای خلق کردن و تصرف و تدبیر امور آمده است. یعنی مشرکانی که برای خداوند فرزند ثابت می‌کردند و آن فرزندها را عبادت می‌کردند و إلهی من دون الله گرفته بودند، به این معناست که إله‌هایشان را شریک خداوند در خالقیت و ملک و تدبیر و ربوبیتش می‌دانستند. چون اگر إله را در این آیه فقط به معنای معبود به کار ببریم، به ضرورت معلوم است که چنین معبودی که به ناحق برای او عبادت شده است نمی‌تواند چیزی را خلق کند چه رسد به اینکه آنچه را خلق کرده است با خود ببرد! و در ذهن مشرکان، إله‌هایشان تنها اصنامی نبودند که بی‌دلیل عبادت شوند، بلکه معتقد بودند شریکان خداوند و فرزندان خداوند و از جنس و عنصر خداوند هستند و این معنای حقیقی إله است؛ نه آنطور که نجدیه إله

۱- تفسیر قرطبی، ج ۱۳ صص ۲-۳.

را تنها به معنای معبود، گرفته‌اند. پس منظور خداوند از إله در این آیه، هم ربوبیت است هم الهیت. و خداوند در رد بر آنان چنین احتجاج می‌کند که اگر به همراه الله، إله دیگری وجود داشت پس هر إلهی آنچه که خودش آفریده است را به سمت خودش می‌برد و إله‌ها با همدیگر بر سر برتری جستن، نزاع می‌کردند که الله از چنین توصیفاتی پاک و منزّه است.

پس کسانی که می‌گویند مشرکان برای إله‌هایشان ربوبیت قائل نبوده‌اند، مخالف با کلام خداوند و حقیقت شرک مشرکان است. و کسی که معتقد به وجود إلهی غیر از الله باشد پس به همان شکل معتقد به ربی غیر از الله نیز شده است.

و خداوند در آخر این آیه فرموده است: ﴿سُبۡحَٰنَ ٱللَّهِ عَمَّا يَصِفُونَ﴾ و اگر مشرکان حقیقتاً به چنین شکلی خداوند را توصیف نمی‌کردند و حقیقتا معتقد نبودند که بت‌هایشان چیزهایی را خلق می‌کنند، پس خداوند خود را از آنچه آن‌ها می‌گویند و توصیف می‌کنند منزّه و پاک نمی‌گفت و اگر مشرکان چنین عقایدی نداشتند پس خداوند نیز نمی‌بایست به سخنی که آن‌ها نگفته‌اند استدلال کند و آنان را بخاطر چیزی که نگفته‌اند و به آن معتقد نیستند سرزنش کند و خود را از توصیفی که توسط مشرکان به آن وصف نشده است، منزّه بدارد!.

طبری رحمه الله در تفسیر آیه می‌گوید: «ما الأمر كما يزعم هؤلاء المشركون بالله، من أن الملائكة بنات الله، وأن الآلهة والأصنام ألهة دون الله (بَلْ أَتَيْنَاهُمْ بِالْحَقِّ) اليقين، وهو الدين الذي ابتعث الله به نبيه صلى الله عليه وسلم، وذلك الإسلام، ولا يُعْبَد شيء سوى الله؛ لأنه لا إله غيره (وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ) يقول: وإن المشركين لكاذبون فيما يضيفون إلى الله، وينْحَلُونه من الولد والشريك، وقوله: (مَا اتَّخَذَ اللهُ مِنْ وَلَدٍ) يقول تعالى ذكره: ما لله من ولد، ولا كان معه في القديم، ولا حين ابتدع الأشياء من تصلح عبادته، ولو كان معه في القديم أو عند خلقه الأشياء من تصلح عبادته (مِنْ إِلَهٍ إِذًا لَذَهَبَ) يقول: إذن لاعتزل كل إله منهم (بِمَا خَلَقَ) من

شيء، فانفرد به، ولتغالبوا، فلعلا بعضهم على بعض، وغلب القويّ منهم الضعيف؛ لأن القويّ لا يرضى أن يعلوه ضعيف، والضعيف لا يصلح أن يكون إلها، فسبحان الله ما أبلغها من حجة وأوجزها، لمن عقل وتدبر. وقوله: (إِذًا لَذَهَبَ) جواب لمحذوف، وهو: لو كان معه إله، إذن لذهب كل إله بما خلق».

ترجمه: «موضوع آنطور که مشرکان می‌پندارند نیست اینکه گمان می‌کنند ملائکه دختران الله هستند و اینکه آلهه و بت‌ها، إله‌هایی غیر از الله هستند. {بلکه حق را برای آن‌ها آوردیم}، یعنی یقین. و آن همان دینی است که خداوند پیامبرش را برای آن مبعوث کرده است و آن اسلام است و جز الله عبادت نمی‌شود برای اینکه الهی غیر از او نیست. {بی‌گمان آنان دروغگو هستند}. می‌گوید: و آن مشرکان به نسبت آنچه که به خداوند اضافه می‌نمایند دروغگو هستند. و برایش فرزند و شریک قرار می‌دهند. و این فرموده‌اش: {الله هرگز فرزندی بر نگزیده است} خداوند متعال می‌فرماید: خداوند فرزندی ندارد و نه در قدیم و نه الآن چیزهایی بوجود نیاورده که همراه او باشند و شایسته عبادت باشند و اگر در قدیم همراه او چیزی بود یا نزد مخلوقاتش إله‌هایی بودند که شایستۀ عبادت شدن بودند {آنگاه هر إلهی، می‌برد} می‌فرماید: پس در آن صورت هر یک از آن إله‌ها با {آنچه را که آفریده بود} به یک جا می‌رفت و آن را به سمت خود می‌کشید و بر یکدیگر غلبه می‌یافتند و بعضی از آن إله‌ها بر بعضی دیگر برتری می‌جستند و قوی‌شان بر ضعیفشان غلبه می‌یافت، برای اینکه قوی راضی نمی‌شود که ضعیف بر او برتری یابد و ضعیف شایسته نیست که إله باشد. پس پاک است خداوندی که حجتش چقدر بالغ و وجیز است برای کسی که عقل داشته باشد و تدبر کند. و این فرموده‌اش: {آنگاه، می‌برد} جواب برای محذوف است و آن این است: "اگر همراه او إلهی بود، پس هر الهی آنچه را که خلق کرده بود با خود می‌برد"».[1]

۱- تفسیر طبری، ج ۱۹ ص ۶۶.

و به تعبیر بغوی از إله توجه نمایید که چگونه در تفسیر این آیه سخن گفته است، امام بغوی رحمه الله در تفسیر آیه می‌گوید: «مَا اتَّخَذَ اللهُ مِنْ وَلَدٍ وَما كانَ مَعَهُ مِنْ إِلهٍ، أَيْ: مِنْ شَرِيكٍ، إِذاً لَذَهَبَ كُلُّ إِلهٍ بِما خَلَقَ، أَيْ: تَفَرَّدَ بِمَا خَلَقَهُ فَلَمْ يَرْضَ أَنْ يُضَافَ خَلْقُهُ وَإِنْعَامُهُ إِلَى غيره، ومنع الإله الآخر عن الِاسْتِيلَاءِ عَلَى مَا خَلَقَ. وَلَعَلا بَعْضُهُمْ عَلى بَعْضٍ، أَيْ: طَلَبَ بَعْضُهُمْ مُغَالَبَةَ بَعْضٍ كَفِعْلِ مُلُوكِ الدُّنْيَا فِيمَا بَيْنَهُمْ، ثُمَّ نَزَّهَ نَفْسَهُ فَقَالَ: سُبْحانَ اللهِ عَمَّا يَصِفُونَ».

ترجمه: «{الله هرگز فرزندی بر نگزیده است، و هیچ إله (دیگری) با او نیست} یعنی: شریکی با او نیست.{(اگر چنین بود) آنگاه هر إلهی آنچه را که آفریده بود؛ می‌برد} یعنی: با آنچه که خلق کرده بود یک جا می‌رفت و راضی نمی‌شد که مخلوقاتش با مخلوقات إله‌های دیگر قاطی شوند و نعمت‌هایش به مخلوقات إله‌های دیگر برسد و إله‌های دیگر را از سیطره یافتن بر آنچه که خودش خلق کرده است منع می‌کرد. {و مسلماً بعضی بر بعضی دیگر برتری می‌جستند} یعنی: بعضی از آنان می‌خواست که بر بعضی دیگرشان غلبه یابد همانند رفتاری که پادشاهان دنیا با هم دارند. سپس خداوند خودش را از آن تنزیه نموده و می‌گوید: {الله منزّه (و پاک) است از آنچه آن‌ها توصیف می‌کنند}».[۱]

[الصافات: ۱۵۸-۱٦۰] و آن‌ها (= مشرکان) میان او (= الله) و جنیان (نسب و) خویشاوندی قرار دادند.

الله متعال می‌فرماید: ﴿وَجَعَلُواْ بَيۡنَهُۥ وَبَيۡنَ ٱلۡجِنَّةِ نَسَبٗاۚ وَلَقَدۡ عَلِمَتِ ٱلۡجِنَّةُ إِنَّهُمۡ لَمُحۡضَرُونَ ١٥٨ سُبۡحَٰنَ ٱللَّهِ عَمَّا يَصِفُونَ ١٥٩ إِلَّا عِبَادَ ٱللَّهِ ٱلۡمُخۡلَصِينَ ١٦٠﴾ [الصافات: ۱۵۸-۱٦۰]

«و آن‌ها (= مشرکان) میان او (= الله) و جنیان (نسب و) خویشاوندی قرار دادند، در حالی که جنیان به خوبی می‌دانند که آنان احضار خواهند شد(۱۵۸) الله منزّه است از آنچه توصیف می‌کنند(۱۵۹) مگر بندگان مخلص الله(۱۶۰)».

۱- تفسیر البغوی ج ۳ ص ۳۷۳.

طبری در تفسیر این آیات می‌گوید: «یقول تعالی ذکره: وجعل هؤلاء المشركون بين الله وبين الجنة نسبا.

واختلف أهل التأويل في معنى النسب الذي أخبر الله عنهم أنهم جعلوه لله تعالى، فقال بعضهم: هو أنهم قالوا أعداء الله: إن الله وإبليس أخوان.

* ذكر من قال ذلك:

حدثني محمد بن سعد، قال: ثني أبي، قال: ثني عمي، قال ثني أبي، عن أبيه، عن ابن عباس، قوله (وَجَعَلُوا بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْجِنَّةِ نَسَبًا) قال: زعم أعداء الله أنه تبارك وتعالى وإبليس أخوان.

وقال آخرون: هو أنهم قالوا: الملائكة بنات الله، وقالوا: الجنة: هي الملائكة.

* ذكر من قال ذلك:

حدثني محمد بن عمرو، قال: ثنا أبو عاصم، قال: ثنا عيسى; وحدثني الحارث، قال: ثنا الحسن، قال: ثنا ورقاء جميعا عن ابن أبي نجيح، عن مجاهد: (وَجَعَلُوا بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْجِنَّةِ نَسَبًا) قال: قال كفار قريش: الملائكة بنات الله، فسأل أبو بكر: مَنْ أمهاتهنّ؟ فقالوا: بنات سَرَوات الجنّ، يحسبون أنهم خلقوا مما خلق منه إبليس.

حدثنا عمرو بن يحيى بن عمران بن عفرة، قال: ثنا عمرو بن سعيد الأبح، عن سعيد بن أبي عروبة، عن قتادة، في قوله (وَجَعَلُوا بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْجِنَّةِ نَسَبًا) قالت اليهود: إن الله تبارك وتعالى تزوّج إلى الجنّ، فخرج منهما الملائكة، قال: سبحانه سبح نفسه.

حدثنا محمد، قال: ثنا أحمد، قال: ثنا أسباط، عن السديّ، في قوله (وَجَعَلُوا بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْجِنَّةِ نَسَبًا) قال: الجنة: الملائكة، قالوا: هنّ بنات الله.

حدثني الحارث، قال: ثنا الحسن، قال: ثنا ورقاء جميعا، عن ابن أبي نجيح، عن مجاهد (وَجَعَلُوا بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْجِنَّةِ نَسَبًا): الملائكة.

حدثني يونس، قال: أخبرنا ابن وهب، قال: قال ابن زيد، في قوله (وَجَعَلُوا بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْجِنَّةِ نَسَبًا) قال: بين الله وبين الجنة نسبا افتروا.

وقوله (وَلَقَدْ عَلِمَتِ الْجِنَّةُ إِنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ) اختلف أهل التأويل في معنى ذلك، فقال بعضهم: معناه: ولقد علمت الجنة إنهم لمشهدون الحساب.

* ذكر من قال ذلك:

حدثني محمد بن عمرو، قال: ثنا أبو عاصم، قال: ثنا عيسى; وحدثني الحارث، قال: ثنا الحسن، قال: ثنا ورقاء جميعا، عن ابن أبي نجيح، عن مجاهد (وَلَقَدْ عَلِمَتِ الْجِنَّةُ إِنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ) آنها ستُحضر الحساب.

وقال آخرون: معناه: إن قائلي هذا القول سيُحضرون العذاب في النار.

* ذكر من قال ذلك:

حدثنا محمد، قال: ثنا أحمد، قال: ثنا أسباط، عن السديّ (إِنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ) إن هؤلاء الذين قالوا هذا لمحضَرُون: لمعذّبون. وأولى القولين في ذلك بالصواب قول من قال: إنهم لمحضرون العذاب، لأن سائر الآيات التي ذكر فيها الإحضار في هذه السورة، إنما عُنِيَ به الإحضار في العذاب، فكذلك في هذا الموضع.

وقوله (سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يَصِفُونَ) يقول تعالى ذكره تنزيهًا لله، وتبرئة له مما يضيف إليه هؤلاء المشركون به، ويفترون عليه، ويصفونه، من أن له بنات، وأن له صاحبة.

وقوله (إِلا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ) يقول: ولقد علمت الجنَّةُ أن الذين قالوا: إن الملائكة بنات الله لمحضرون العذاب، إلا عباد الله الذين أخلصَهُمْ لرحمته، وخلقهم لجنته».

ترجمه: «خداوند متعال می‌فرماید: آن مشرکان بین الله و بین جنّیان خویشاوندی (نسب) قرار دادند. و اهل تاویل در معنای نسبی که مشرکان برای خداوند قرار داده

بودند اختلاف دارند؛ بعضی از آنان می‌گویند: آن دشمنان خدا می‌گفتند که الله و ابلیس برادر هستند.

کسی که چنین گفته است:

محمد بن سعید از پدرش از عمویش از جدرش از پدرش از ابن عباس دربارۀ این فرمودۀ خداوند: {و مشرکان میان اوتعالی و جنیان خویشاوندی قرار دادند} می‌گوید: دشمنان خداوند گمان کردند که خداوند تبارک و تعالی و ابلیس برادر هستند.

و دیگران می‌گویند: مشرکان گفتند ملائکه دختران الله هستند و گفتند الجنة همان ملائکه هستند.

کسی که چنین گفته است:

با سندش از مجاهد آورده که گفت: کفار قریش گفتند ملائکه دختران الله هستند، پس ابوبکر از آنان پرسید مادرانشان چه کسی هستند؟ گفتند: دختران اشراف و بزرگان جن هستند. گمان می‌کردند که آنان از چیزی خلق شدند که ابلیس خلق شده است.

و با سندش از قتاده دربارۀ آیه آورده که گفت: یهودیان گفتند خداوند تبارک و تعالی با جن ازدواج کرد و ملائکه از آن‌ها بیرون آمد. گفت: خداوند پاک است و خودش را از آن پاک نموده است.

و با سندش از السدی دربارۀ آیه آورده که گفت: ﴿ٱلۡجِنَّةِ﴾، ملائکه است. مشرکان گفتند آن‌ها دختران الله هستند.

و با سندش از مجاهد آورده که دربارۀ آیه گفت: ملائکه هستند.

و با سندش از ابن زید آورده که دربارۀ آیه گفت: افترا بستند که بین الله و بین جن نسب وجود دارد.

و این فرموده‌اش: {درحالی که جنیان به خوبی می‌دانند که آنان احضار خواهند شد} اهل تاویل در معنای آن اختلاف کرده‌اند. بعضی از آنان می‌گویند معنایش این است که: و در حالی که جنیان به خوبی می‌دانند که آنان محاسبه می‌شوند و آن را مشاهده می‌کنند.

کسانی که چنین گفته‌اند:

با سندش از مجاهد آورده که درباره آیه گفت: آن‌ها برای حساب حاضر می‌شوند.

و دیگران گفتند: که معنای آیه این است که گویندۀ چنین سخنی در عذاب دوزخ حاضر گردانده می‌شوند.

کسانی که چنین می‌گوید:

با سندش از السدی درباره آیه ﴿إِنَّهُمۡ لَمُحۡضَرُونَ﴾ آورده که گفت آن کسانی که چنین چیزی گفتند، حاضر می‌شوند، یعنی عذاب می‌شوند. و نزدیک‌ترین قول‌ها به صواب قول کسی است که می‌گویند: آن‌ها در عذاب حاضر می‌شوند، برای اینکه سایر آیات دیگر این سوره که در آن احضار ذکر شده است همانا منظورش حاضر شدن در عذاب بوده است پس به همان شکل در این جا هم به همان معناست.

و این فرموده‌اش: {خداوند منزّه است از آنچه توصیف می‌کنند} خداوند متعال در منزّه بودن خودش و تبرئه‌اش از آنچه که آن مشرکان به او اضافه می‌نمایند و بر او افترا می‌بندند و توصیف می‌کنند، اینکه اوتعالی دختر دارد و همسر دارد، خودش را تنزیه می‌نماید.

و این فرموده‌اش: {مگر بندگان مخلص الله} می‌فرماید: در حالی که جنّیان به خوبی می‌دانند که کسانی که گفتند ملائکه دختران الله هستند در عذاب احضار می‌گردند بغیر از بندگان خداوندی که خداوند آنان را برای رحمتش خالص گردانده و آنان را برای بهشتش خلق کرده است».[1]

و سمرقندی رحمه الله در تفسیرش می‌نویسد: «ثم قال عز وجل: وَجَعَلُوا بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْجِنَّةِ نَسَباً يعني: وصفوا بين الرب، وبين الملائكة نسباً حين زعموا أنهم بناته. ويقال: جعلوا بينه وبين إبليس قرابة. وروى جبير عن الضحاك قال: قالت قريش: إن إبليس أخو الرحمن. وقال عكرمة: وَجَعَلُوا بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْجِنَّةِ نَسَباً قالوا: الملائكة بنات الله، وجعلوهم من الجن. وهكذا قال القتبي».

۱- تفسیر طبری ج ۲۱ صص ۱۲۰-۱۲۲.

ترجمه: «سپس خداوند عزوجل می‌فرماید: {و آن‌ها (= مشرکان) میان او (= الله) و جنیان (نسب و) خویشاوندی قرار دادند}. یعنی بین پروردگار و بین ملائکه نسبی وصف نمودند آنگاه که گمان کردند ملائکه دختران خداوند هستند. و گفته می‌شود که بین اوتعالی و بین ابلیس قرابت قرار دادند. و جبیر از ضحاک روایت کرده که گفت: قریش می‌گفت: ابلیس برادر رحمان است. و عکرمه می‌گوید: گفتند ملائکه دختران الله هستند و آنان را از جن قرار دادند. القتبی اینگونه گفته است».[۱]

و ماوردی رحمه الله در تفسیر آیه می‌گوید: «قوله عز وجل: {وجعلوا بينه وبين الجِنة نسباً} فيه أربعة أوجه: أحدها: أنهاشراك الشيطان في عبادة الله تعالى فهو النسب الذي جعلوه قاله الحسن. الثاني: هو قول يهود أصبهان أن الله تعالى صاهر الجن فكانت الملائكة من بينهم قاله قتادة. الثالث: هو قول الزنادقة: إن الله تعالى وإبليس أخوان وأن النور والخير والحيوان النافع من خلق الله والظلمة والشر والحيوان الضار من خلق إبليس قاله الكلبي وعطية العوفي. الرابع: هو قول المشركين إن الملائكة بنات الله فقال لهم أبو بكر: فمن أمهاتهم؟ قالوا: بنات سروات الجن قاله مجاهد».

ترجمه: «این فرمودۀ خداوند عزوجل: {و آن‌ها (= مشرکان) میان او (= الله) و جنیان (نسب و) خویشاوندی قرار دادند} درباره‌اش چهار وجه وجود دارد: **یکی:** اینکه شریک کردن شیطان در عبادت الله تعالی همان نسبی است که قرار دادند. حسن بصری این را گفته است. **دوم:** سخن یهودیان اصفهان است که الله تعالی با جن ازدواج کرد و ملائکه از آنان بوجود آمد. قتاده این را گفته است. **سوم:** سخن زنادقه است اینکه الله تعالی و ابلیس برادر هستند و نور و خیر و جانداران مفید از مخلوقات الله است و تاریکی و شر و جانداران مضر از مخلوقات ابلیس است. کلبی و عطیه عوفی این را گفته‌اند. **چهارم:** سخن مشرکان است اینکه ملائکه دختران الله است و ابوبکر به آنان گفت: پس مادرانشان

۱- تفسیر بحر العلوم از سمرقندی، ج ۳ ص ۱۵۴.

که هستند؟ گفتند: دختران بزرگان و سادات جن مادرانشان هستند. مجاهد این را گفته است».[۱]

ابو القاسم ابن جزی رحمه الله در تفسیرش می‌گوید: «وَجَعَلُوا بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْجِنَّةِ نَسَباً الضمير في جعلوا لكفار العرب، وفي معنى الآية قولان: أحدهما أن الجنّة هنا الملائكة وسميت بهذا الاسم لأنه مشتق من الاجتنان وهو الاستتار، والملائكة مستورين عن أعين بني آدم كالجن، والنسب الذي جعلوه بينهم وبين الله قولهم: إنهم بنات الله، والقول الثاني أن الجن هنا الشياطين، وفي النسب الذي جعلوه بينه وبينهم أن بعض الكفار قالوا: إن الله والشياطين أخوان، تعالى الله عن ذلك علوا كبيرا».

ترجمه: «{و آن‌ها (= مشرکان) میان او (= الله) و جنیان (نسب و) خویشاوندی قرار دادند} ضمیر در {قرار دادند} به کفار عرب بر می‌گردد و دربارۀ معنای آیه دو قول وجود دارد، یکی اینکه الجنة ملائکه هستند و به این خاطر به این اسم آمده است چون از اجتنان مشتق شده است که همان استتار و پنهان بودن است و ملائکه از چشم بنی آدم به همانند جن، پنهان هستند. و نسبی که بین جن و بین الله قرار دادند این بود که گفتند ملائکه دختران الله هستند. و قول دوم اینکه جن اینجا شیاطین است و نسبی که بین اوتعالی و بین شیاطین قرار دادند این بود که بعضی از کفار گفتند که الله و شیاطین برادر هستند، خداوند بسیار بلند مرتبه است از چنین چیزی».[۲]

و امام بخاری رحمه الله در صحیحش آورده است: «قَالَ مُجَاهِدٌ (وَجَعَلُوا بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْجِنَّةِ نَسَبًا) قَالَ كُفَّارُ قُرَيْشٍ الْمَلاَئِكَةُ بَنَاتُ اللَّهِ، وَأُمَّهَاتُهُمْ بَنَاتُ سَرَوَاتِ الْجِنِّ».

۱- تفسیر النکت والعیون از الماوردی (متوفی: ۴۵۰ هـ)، ج ۵ صص ۷۰-۷۱. ناشر: دار الکتب العلمیة - بیروت / لبنان.

۲- تفسیر التسهیل لعلوم التنزیل، از ابن جزی (متوفی: ۷۴۱هـ)، ج ۲ ص ۱۹۸. ناشر: شركة دار الأرقم بن أبي الأرقم - بيروت. چاپ اول: ۱۴۱۶ هـ.

ترجمه: «مجاهد گفت: {و آن‌ها (= مشرکان) میان او (= الله) و جنیان (نسب و) خویشاوندی قرار دادند} کفار قریش گفتند ملائکه دختران الله هستند و مادرانشان دختران اشراف زادگان و سادات جن هستند».[۱]

چنانکه از کلام مفسران دربارۀ این آیه مشاهده می‌شود، مشرکان رابطۀ خویشاوندی و نسبی بین الله و جن قرار داده بودند و معتقد بودند که الله متعال با سروات و بزرگان جن ازدواج کرده و از آنها ملائکه به دنیا آمده‌اند و از این رو ملائکه را دختران الله می‌دانستند. و به این خاطر است که می گوییم مشرکان، إلهیت را همانند انسانیت، متعدد می‌دانستند؛ یعنی به همان شکل که انسان‌ها متعدد هستند، در فهم مشکران إلهیت نیز متعدد بود و الله را پدر إله‌ها می‌دانستند و ملائکه را نیز فرزندان الله می‌دانستند. و إله نیز ذاتی است که صفات ربوبیتیِ قائم به ذات خود را دارد. به همان شکل که یک انسان از او انسان دیگری متولد می‌شود و هردو در صفات خود قائم به خود هستند و پدر نمی‌تواند مثلا از او سلب قدرت شنیدن یا دیدن کند، و شنیدن و دیدن فرزند در گرو اذن پدرش نیست، چراکه ذات انسان هنگام به دنیا آمدن، شنیدن و دیدن را از پدرش به ارث می‌برد. و در نزد مشرکان إلهیت نیز اینگونه بود و معتقد بودند إله‌هایشان، نه اینکه به اذن الله قدرت ربوبیت داشته باشند، بلکه معتقد بودند صفات الهیت و ربوبیت را از الله در حین توالد به ارث برده‌اند.

برای مثال انسانی که در نقش پدر قرار دارد، بر فرزندانش که از جنس او و انسان هستند تسلط و مالکیت دارد، و حتی یک انسان می‌تواند انسان دیگری را به بردگی بگیرد در حالی که همانند او یک انسان است، و همین تفکر را مشرکان نسبت به إلهیت داشتند، معتقد بودند الله به عنوان پدر آلهه در رأس قرار دارد و مالک همه و خالق آسمان‌ها و زمین است، و پایین‌تر از او إله‌های متعدد دیگری وجود دارند که تفاوتی در جنس و عنصر إلهیت با الله ندارند و بخاطر فرزند بودنشان، در تدبیر امور و فرمانروایی و ملک آسمان‌ها و زمین شریک پدرشان و اولیاء من الذل او هستند.

۱- صحیح بخاری ج ۴ ص ۱۲۷، باب «ذِكْرِ الجِنِّ وَثَوَابِهِمْ وَعِقَابِهِمْ».

و به همان شکلی که ممکن است پسر یک انسان از فرمان پدرش تمرد کند و یا از دست او فرار کند و بگریزد و یا نافرمانی او را بکند و حتی بر پدرش غالب شود، به همان شکل مشرکان معتقد بودند که در بین آلهه نیز چنین حالتی رخ می‌دهد و داستان‌ها و خرافات زیادی در بین مشرکان ملت‌های مختلف مانند یونانیان و هندوان و... دربارۀ جنگ خدایان و غالب شدن إلهی بر إله دیگر و به بردگی گرفتن إلهی توسط إله دیگر و ... وجود دارد. و چنین اعتقادی در واقع همان مفهوم آیۀ تمانع و آیۀ فساد است که قبلاً ذکر این آیات و تفسیر آنان گذشت.

پس حقیقت معنای إله برای خواننده روشن می‌شود اینکه إله به معنای معبود نیست، چنانکه نجدیه گمان می‌کند، بلکه إله ذاتی است که حتی اگر هیچ عابدی هم وجود نداشته باشد که او را عبادت کند، باز متّصف به صفات إلهیت و قدرت‌های ربوبی قائم به ذات خودش می‌باشد. اما وقتی إله را به معبود معنا می‌کنی، این کار تو به این معناست که إله را خالی از هرگونه قدرت ربوبیت و خصائص الهیت کرده‌ای و گمان کرده‌ای که إله برای إله شدنش محتاج به فعل بندگانش است و لازمۀ فاسدی که از چنین عقیده‌ای بوجود می‌آید همان عقیدۀ بدعی دعوت نجدی است که گمان می‌کنند بعضی اعمال مانند سجده، ذاتاً عبادت هستند و گمان می‌کنند که مشرکان زمان پیامبر که به زعمشان توحید ربوبیت داشته‌اند و بت‌هایی که آنها را به اسم إله یاد می‌کردند، تنها به این خاطر مشرک بودند و تنها به این خاطر بت‌هایشان را إله می‌نامیدند که: تنها و صرفاً برای آنها ذبح و نذر و سجده کرده‌اند؛ بدون اینکه هیچ گونه اعتقادی به نفع و ضرر رساندن توسط آن إله‌ها داشته باشند! یعنی کاری که حتی مجانین و دیوانگان هم حاضر نیستند انجام بدهد! نجدیه گمان می‌کنند که مشرکان قریش بدون اینکه هیچ قدرت نفع و ضرر رساندنی برای بت‌هایشان قائل باشند با انجام بعضی اعمال مشرک شده بودند. و این فهم ناقصشان از عقیدۀ مشرکان آنان را بر این حمل نموده که معنای عبادت را هم درک نکنند و گمان کنند که بعضی اعمال ذاتاً عبادت هستند و انجام آنها در هر حالتی عبادت است. و بخاطر عدم شناخت شرک مشرکان زمان پیامبر ﷺ توسط نجدیه و بخاطر عدم فهمیدن حقیقت عبادت، باعث شد که نجدیه با عقیده‌ای بسیار خطرناک بر امّت خروج

کنند و مسلمانان را به مجرد درخواست دعا و شفاعت از مردگان، متهم به شرک کنند و گمان کنند که مشرکان قریش نیز هیچ شرکی نداشتند جز اینکه آنان نیز فقط از بت‌هایشان درخواست شفاعت و تقرب به سوی الله را داشته‌اند! ولا حول ولا قوة إلا الله.

[مریم: ۸۸-۹۳] هرگز برای (الله) رحمان سزاوار نیست که فرزندی برگزیند.

و خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَقَالُواْ ٱتَّخَذَ ٱلرَّحۡمَٰنُ وَلَدٗا ٨٨ لَّقَدۡ جِئۡتُمۡ شَيۡـًٔا إِدّٗا ٨٩ تَكَادُ ٱلسَّمَٰوَٰتُ يَتَفَطَّرۡنَ مِنۡهُ وَتَنشَقُّ ٱلۡأَرۡضُ وَتَخِرُّ ٱلۡجِبَالُ هَدًّا ٩٠ أَن دَعَوۡاْ لِلرَّحۡمَٰنِ وَلَدٗا ٩١ وَمَا يَنۢبَغِي لِلرَّحۡمَٰنِ أَن يَتَّخِذَ وَلَدًا ٩٢ إِن كُلُّ مَن فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ إِلَّآ ءَاتِي ٱلرَّحۡمَٰنِ عَبۡدٗا ٩٣﴾ [مریم: ۸۸-۹۳]

«و (مشرکان) گفتند: (الله) رحمان فرزندی (برای خود) برگزیده است(۸۸) به راستی چیزی بسیار زشت (و زننده‌ای، در میان) آوردید(۸۹) نزدیک است آسمان‌ها از این (سخن) از هم متلاشی گردد، و زمین شکافته شود، و کوه‌ها درهم شکافته فرو ریزند(۹۰) (از این رو) که برای (الله) رحمان فرزندی ادعا کرده‌اند(۹۱) و هرگز برای (الله) رحمان سزاوار نیست که فرزندی برگزیند(۹۲) هیچ چیز در آسمان‌ها و زمین نیست؛ مگر این‌که به بندگی سوی (الله) رحمان بیاید(۹۳)».

نسفی رحمه الله در تفسیر آیهٔ: ﴿وَمَا يَنۢبَغِي لِلرَّحۡمَٰنِ أَن يَتَّخِذَ وَلَدًا ٩٢﴾ می‌گوید: «لأن اتخاذ الولد لحاجة ومجانسة وهو منزّه عنهما».

ترجمه: «برای اینکه فرزند برای خود برگزیدن، بخاطر نیازمند بودن و هم‌جنس بودن است که خداوند از این دو منزّه می‌باشد».[1]

صاحب تفسیر مراح لبید می‌گوید: «لأن الولد لا بد وأن يكون شبيها بالوالد، ولا مشبه لله تعالى. ولأن اتخاذ الوالد إنما يكون لأجل سرور الوالد به، واستعانته به، وذكر جميل به، وكل ذلك لا يليق به تعالى، محال عليه».

۱- تفسیر مدارك التنزيل وحقائق التأويل از النسفی (۷۱۰ هـ)، ج ۲ ص ۳۵۴. ناشر: دار الكلم الطيب، بیروت. چاپ اول: ۱۴۱۹ هـ.

ترجمه: «برای اینکه فرزند می‌بایست شبیه به پدر باشد در حالی که هیچ چیز شبیه الله متعال نیست. و برای اینکه فرزند برگزیدن تنها به این خاطر است که پدر با آن فرزند شاد و مسرور شود و از او کمک بگیرد و با او به زیبایی یاد شود که همه اینها لایق خداوند متعال نبوده و بر او محال است».[۱]

عبد الكريم يونس الخطيب رحمه الله در تفسیر آیه می‌گوید: «فما يتّخذ الولد، إلّا ليسدّ حاجة فى نفس والديه.. والله سبحانه وتعالى فى غنى مطلق عن أن يحتاج إلى شىء، فكل ما فى السموات والأرض ملك لله، خاضع لمشيئته، كلهم عبد، وعابد له».

ترجمه: «پس فرزند گرفته نمی‌شود مگر بخاطر اینکه آن فرزند نیاز والدش را برآورده نماید و خداوند سبحانه و تعالی در بی‌نیازی مطلق است از اینکه به چیزی نیاز داشته باشد. پس تمام آنچه در آسمان‌ها و زمین هستند ملک خداوند هستند و خاضع و فرمانبردار مشیت او هستند و همهٔشان بنده و پرستش گران اوتعالی هستند».[۲]

ابن عاشور رحمه الله در تفسیر آیه می‌گوید: «وَتَكْرِيرُ اسْمِ الرَّحْمنِ فِي هَذِهِ الْآيَةِ أَرْبَعَ مَرَّاتٍ إِيمَاءٌ إِلَى أَن وصف الرحمان الثَّابِتِ للهَّ، وَالَّذِي لَا يُنْكِرُ الْمُشْرِكُونَ ثُبُوتَ حَقِيقَتِهِ للهَّ وَإِنْ أَنْكَرُوا لَفْظَهُ، يُنَافِي ادِّعَاءَ الْوَلَدِ لَهُ لأنّ الرحمان وَصْفٌ يَدُلُّ عَلَى عُمُومِ الرَّحْمَةِ وَتَكَثُّرِهَا. وَمَعْنَى ذَلِكَ: آنها شَامِلَةٌ لكل مَوْجُود، فَذَلِك يَقْتَضِي أَن كل مَوْجُودٍ مُفْتَقِرٍ إِلَى رَحْمَةِ اللهَّ تَعَالَى، وَلَا يَتَقَوَّمُ ذَلِك إِلَّا بتحقق الْعُبُودِيَّةِ فِيهِ. لِأَنَّهُ لَوْ كَانَ بَعْضُ الْمَوْجُودَاتِ ابْنًا للهَّ تَعَالَى لَاسْتَغْنَى عَنْ رَحْمَتِهِ لِأَنَّهُ يكون بالبنوة مُسَاوِيًا لَهُ فِي الْإِلَهِيَّةِ الْمُقْتَضِيَةِ الْغِنَى الْمُطْلَقَ، وَلِأَنَّ اتِّخَاذَ الِابْنِ يَتَطَلَّبُ بِهِ مُتَّخِذُهُ بَرَّ الِابْنِ بِهِ وَرَحْمَتَهُ لَهُ، وَذَلِكَ يُنَافِي كَوْنَ اللهَّ مُفِيضُ كُلِّ رَحْمَةٍ».

۱- تفسير مراح لبيد لكشف معنى القرآن المجيد، از محمد بن عمر نووي الجاوي البنتني إقليما، التناري بلدا (المتوفى: ۱۳۱۶هـ) ج ۲ ص ۱۹. ناشر: دار الكتب العلمية - بيروت. چاپ اول: ۱۴۱۷ هـ.

۲- التفسير القرآنى للقرآن از عبد الكريم يونس الخطيب (المتوفى: بعد ۱۳۹۰هـ)، ج ۸ ص ۷۷۳. لناشر: دار الفكر العربي - القاهرة.

ترجمه: «و چهار بار تکرار شدن اسم رحمان در این آیه، اشاره‌ای است به این که وصف رحمان برای خداوند ثابت می‌باشد و این وصف رحمان که مشرکان هم حقیقت آن را برای خداوند انکار نمی‌کردند اگرچه هم لفظ آن را انکار می‌کردند، این وصف رحمان، با ادعای فرزند برای اوتعالی منافات دارد. برای اینکه رحمان وصفی است که دلالت بر عمومیت و زیاد بودن آن دارد و معنای آن این است که این وصف شامل همهٔ موجودات می‌شود، و این چنین اقتضا می‌کند که همهٔ موجودات نیازمند و فقیر رحمت خداوند متعال باشند و چنین وصفی برپا نمی‌شود مگر با متحقق گشتن عبودیت برای اوتعالی. برای اینکه اگر بعضی از موجودات فرزندان الله متعال باشند پس حتما از رحمت اوتعالی بی‌نیاز خواهد شد برای اینکه چون فرزند اوتعالی شده است پس در الهیت هم با او مساوی شده است؛ الهیتی که مقتضی غنا و بی‌نیازی مطلق است. و برای اینکه کسی که برای خودش فرزندی می‌گیرد از او انتظار داشته که فرزندش به او نیکی و رحمت کند و چنین چیزی هم با رحمان بودن خداوند نسبت به همه چیز، منافات دارد».[1]

چنانکه ابن عاشور گفته است، پس وقتی مشرکان ملائکه را فرزندان الله می‌دانستند به این معناست که آن‌ها را بندهٔ الله نمی‌دانسته‌اند.

و شعراوی رحمه الله در تفسیر آیه می‌گوید: «اتخاذ الولد له مقاصد، فالولد يُتخذ ليكون لك عِزْوة وقوة؛ أو ليكون امتداداً لكل بعد موتك، والحق سبحانه وتعالى هو العزيز، الذي لا يحتاج إلى أحد، وهو الباقي الدائم الذي لا يحتاج إلى امتداد».

ترجمه: «گرفتن فرزند مقاصد و اهدافی دارد، مثلاً فرزند گرفته می‌شود تا برای تو سبب عزّت و قوّت تو باشد، یا ادامه دهندهٔ تو بعد از مردنت باشد، و خداوند حق سبحانه

۱- تفسیر التحریر والتنویر از محمد الطاهر بن محمد بن محمد الطاهر بن عاشور التونسي (المتوفى: ۱۳۹۳هـ)، ج ۱۶ ص ۱۷۳. ناشر : الدار التونسية للنشر - تونس. چاپ: ۱۹۸۴ هـ.

و تعالی خودش عزیزی است که به کسی نیازی ندارد و او باقی و دائمی است که به کسی که او را ادامه بدهد نیاز ندارد».[1]

و قرطبی رحمه الله در تفسیر آیه ۱۱۶ سورهٔ بقره می‌گوید: «فالولدية تقتضي الجنسية والحدوث، والقدم يقتضى الوحدانية والثبوت، فهو سبحانه القديم الأزلي الواحد الأحد، الفرد الصمد، الذي لم يلد ولم يولد ولم يكن له كفوا أحد. ثم إن البنوة تنافي الرق والعبودية – على ما يأتي بيانه في سورة "مريم" إن شاء الله تعالى– فكيف يكون ولد عبدا! هذا محال، وما أدى إلى المحال محال».

ترجمه: «پس فرزند بودن، جنسیت و حدوث را اقتضا می‌کند. قدیم بودن هم وحدانیت و ثبوت را اقتضا می‌کند. خداوند سبحان قدیم و ازلی و واحد و أحد و فرد و صمدی است که نه به دنیا آورده و نه به دنیا آمده است و هیچ کسی همتا و هم کفو او نیست. همچنین فرزند بودن با بندگی و عبودیت منافات دارد چنانکه بیانش در سورهٔ مریم ان شاء الله خواهد آمد، پس چگونه فرزند می‌تواند عبد باشد؟ این محال است و آنچه که منجر به محال شود خودش محال است».[2]

و سپس قرطبی در تفسیر آیات مذکور در سورهٔ مریم می‌گوید: «قوله تعالى: (وَما يَنْبَغِي لِلرَّحْمنِ أَنْ يَتَّخِذَ وَلَداً) نفى عن نفسه سبحانه وتعالى الولد لان الولد يقتضي الجنسية والحدوث على ما بيناه في" البقرة" أي لا يليق به ذلك ولا يوصف به ولا يجوز في حقه لأنه لا يكون ولد إلا من والد يكون له والد واصل والله سبحانه يتعالى عن ذلك ويتقدس».

ترجمه: «این فرمودهٔ خداوند متعال: {و هرگز برای (الله) رحمان سزاوار نیست که فرزندی برگزیند} خداوند سبحانه وتعالی از نفس خودش فرزند را نفی کرده است برای

۱- تفسیر الخواطر از محمد متولی الشعراوی (المتوفى: ۱۴۱۸هـ)، ج ۱۵ ص ۹۱۹۴. ناشر: مطابع أخبار اليوم.

۲- تفسیر قرطبی، ج ۲ ص ۸۵.

اینکه فرزند مقتضای جنسیت و حدوث است؛ چنانکه در سورۀ بقره بیان کردیم. یعنی چنین چیزی لایق اوتعالی نیست و به آن (یعنی داشتن فرزند) وصف نمی‌شود و در حق او جایز نمی‌باشد؛ برای اینکه فرزند موجود نمی‌باشد مگر از پدری که او هم پدری داشته است و خداوند پاک و منزّه و بلند مرتبه است از چنین چیزی».[۱]

سپس در ادامه امام قرطبی رحمه الله دربارۀ آیه: ﴿إِن كُلُّ مَن فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ إِلَّآ ءَاتِي ٱلرَّحۡمَٰنِ عَبۡدٗا٩٣﴾ [مریم: ۹۳]

«هیچ چیز در آسمان‌ها و زمین نیست؛ مگر این‌که به بندگی سوی (الله) رحمان بیاید».

می‌گوید که فرزند نمی‌تواند عبد باشد یعنی اینکه مشرکان ملائکه را فرزند خداوند می‌پنداشتند به این معناست که آن‌ها فرزندان خداوند را عبد و بندۀ خدا نمی‌دانستند بلکه شریک در ذات و عنصر و جنس الهیت می‌دانستند که این خود بزرگ‌ترین شرک می‌باشد. امام قرطبی رحمه الله می‌گوید: «في هذه الآية دليل على أنه لا يجوز أن يكون الولد مملوكا للوالد خلافا لمن قال إنه يشتريه فيملكه ولا يعتق عليه إلا إذا أعتقه. وقد أبان الله تعالى المنافاة بين الأولاد والملك فإذا ملك الوالد ولده بنوع من التصرفات عتق عليه. ووجه الدليل عليه من هذه الآية أن الله تعالى جعل الولدية والعبدية في طرفي تقابل فنفى أحدهما وأثبت الآخر ولو اجتمعا لما كان لهذا القول فائدة يقع الاحتجاج بها».

ترجمه: «این آیه دلیلی است بر اینکه جایز نیست که فرزند، برده و مملوک پدر باشد. بر خلاف کسی که می‌گوید: "پدر می‌تواند فرزندش که برده شده است را بخرد و مالک آن بشود و بر او واجب نیست که آزادش کند مگر اینکه خودش به اختیار آزادش کند". در حالی که خداوند متعال در این آیه بیان کرده است که اولاد بودن با ملک و برده بودن منافات دارد. پس اگر پدر به هر نحوی از تصرفات، فرزندش را به ملکیت و بردگی گرفت واجب است که او را آزاد کند. و وجه دلالت آیه اینطور است که خداوند متعال در این آیه فرزند بودن و عبد بودن را در دو طرف مقابل هم قرار داده است و هرگاه یکی از آن

۱- تفسیر قرطبی، ج ۱۱ ص ۱۵۸.

دو نفی شد دیگری اثبات می‌شود و اگر قابلیت جمع شدن داشته باشند پس در این فرموده، فایده‌ای وجود نمی‌داشت که به آن احتجاج شود».[1]

چنانکه در سخنان مفسران آمده است، مشرکان عرب که ملائکه را دختران الله می‌دانستند و آن‌ها را به عنوان آلهه من دون الله گرفته بودند، در واقع به این معناست که آن‌ها إله‌هایشان را بنده و عبد الله نمی‌دانستند بلکه همانند إلهیت الله، آن‌ها را هم إله می‌دانستند چنانکه مشرکان با کمال تعجب می‌گفتند: ﴿أَجَعَلَ ٱلۡأٓلِهَةَ إِلَٰهٗا وَٰحِدًاۖ إِنَّ هَٰذَا لَشَيۡءٌ عُجَابٞ٥﴾ [ص: ۵]

«آیا (همهٔ) إله‌ها را یک إله قرار داده است؟ بی‌گمان این چیزی عجیبی است».

[النحل: ٥٦-٥٨] و آن‌ها برای چیزی (=اصنامی) که نمی‌دانند، سهمی از آنچه روزی‌شان داده‌ایم قرار می‌دهند.

همچنین خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَيَجۡعَلُونَ لِمَا لَا يَعۡلَمُونَ نَصِيبٗا مِّمَّا رَزَقۡنَٰهُمۡۗ تَٱللَّهِ لَتُسۡـَٔلُنَّ عَمَّا كُنتُمۡ تَفۡتَرُونَ٥٦ وَيَجۡعَلُونَ لِلَّهِ ٱلۡبَنَٰتِ سُبۡحَٰنَهُۥ وَلَهُم مَّا يَشۡتَهُونَ٥٧ وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُم بِٱلۡأُنثَىٰ ظَلَّ وَجۡهُهُۥ مُسۡوَدّٗا وَهُوَ كَظِيمٞ٥٨﴾ [النحل: ٥٦-٥٨]

«و آن‌ها برای چیزی (=اصنامی) که نمی‌دانند، سهمی از آنچه روزی‌شان داده‌ایم قرار می‌دهند، به الله سوگند، البته از آنچه افترا می‌بندید، بازخواست خواهید شد(۵۶) و (آن‌ها) برای الله دختران قرار می‌دهند، - او منزّه است- و برای خودشان آنچه را میل دارند (یعنی پسران را قرار می‌دهند)(۵۷) و هرگاه به یکی از آن‌ها به (تولد) دختر بشارت دهند، چهره‌اش سیاه می‌شود در حالی‌که او خشم خود را فرو می‌خورد(۵۸)».

مفسران دربارهٔ ﴿لَا يَعۡلَمُونَ﴾ دو قول دارند. در قول اول می‌گویند که مشرکان سهم را برای اصنامی که علم و عقل ندارند قرار دادند. چراکه صنم، مجسمه‌ای بیش نیست که از سنگ و چوب و نحو آن ساخته شده است. یعنی سهم را برای صنم قرار می‌دادند اما منظورشان قرار دادن سهم برای آن ملائکه و إلهی بود که برایش آن مجسمه را به

۱- تفسیر قرطبی، ج ۱۱ ص ۱۵۹.

عنوان سنبل و رمزی قرار داده بودند و در واقع صنم را عبادت می‌کردند و منظورشان متوجه ساختن عبادت برای آن إلهی بود که آن مجسمه به عنوان صنم او قرار داشت. و در قول دوم می‌گویند که سهم را برای إله‌هایی قرار دادند که آن مشرکان نمی‌دانستند که آن آلهه نفع و ضرری نمی‌توانند برسانند. یعنی در در حقیقت و به نزد خداوند، آن إله‌ها هیچ نفع و ضرری نمی‌توانند برسانند، امّا مشرکان به خطا چنین معتقد بودند که إله‌هایشان چون فرزندان خداوند هستند و در ربوبیت شریک خداوند هستند، پس می‌توانند نفع و ضرری برسانند. برای همین خداوند فرموده است که سهم را برای صنم‌هایی قرار می‌دادند که فکر می‌کردند آن صنم‌ها می‌توانند نفع و ضرر برساند امّا در حقیقت نمی‌دانستند که آن صنم‌ها هیچ نفع و ضرری به دست آنان نیست.

ناصر الدين البيضاوی رحمه الله در تفسير آيه می‌گويد: «وَيَجْعَلُونَ لِمَا لاَ يَعْلَمُونَ أي لآلهتهم التي لا علم لها لأنها جماد فيكون الضمير لِما، أو التي لا يعلمونها فيعتقدون فيها جهالات مثل أنها تنفعهم وتشفع لهم».

ترجمه: «و آن‌ها سهم را برای چیزی که نمی‌دانند قرار می‌دهند، یعنی برای إله‌هایشان که علمی ندارند، چون جمادات هستند پس ممکن است که ضمیر به آن برگردد. یا برای إله‌هایی که مشرکان نمی‌دانستند و درباره‌شان جهالاتی را معتقد بودند مانند اینکه إله‌هایشان به آنان نفع می‌رسانند و برایشان شفاعت می‌کنند».[1]

ابو البرکات النسفی رحمه الله در تفسير آيه می‌گويد: «{وَيَجْعَلُونَ لِمَا لاَ يَعْلَمُونَ نَصِيبًا مِّمَّا رزقناهم} أي لآلهتم ومعنى لا يعلمون أنهم يسمونها آلهة ويعتقدون فيها أنها تضر وتنفع وتشفع عند الله وليس كذلك لأنها جماد لا تضر ولا تنفع أو الضمير في لا يعلمون للآلهة أي لأشياء غير موصوفة بالعلم ولا تشعر أجعلوا لها نصيباً في أنعامهم وزروعهم».

۱- تفسير أنوار التنزيل وأسرار التأويل از البيضاوی (متوفی: ۶۸۵هـ)، ج ۳ ص ۲۳۰. ناشر: دار إحياء التراث العربي - بيروت. چاپ اول: ۱۴۱۸ هـ.

ترجمه: «{و آن‌ها برای چیزی (=بتانی) که نمی‌دانند، سهمی از آنچه روزی‌شان داده‌ایم قرار می‌دهند} یعنی برای إله‌هایشان. و معنای: ﴿لَا يَعۡلَمُونَ﴾ این است که آنان بت‌هایشان را آلهه می‌نامیدند و دربارۀ آنان معتقد بودند که آن بت‌ها ضرر و نفع می‌رسانند و نزد الله شفاعتشان می‌کنند درحالی که چنین نیستند برای اینکه جماداتی هستند که ضرر و نفع نمی‌توانند برسانند. یا اینکه ضمیر در: ﴿لَا يَعۡلَمُونَ﴾ به آلهه برمی‌گردد یعنی سهمی از انعام و زراعت‌هایشان را برای چیزهایی قرار می‌دهند که به علم و شعور موصوف نیستند».[1]

ابو القاسم ابن جزی رحمه الله در تفسیر آیه می‌گوید: «وَيَجْعَلُونَ لِمَا لا يَعْلَمُونَ نَصِيباً مِمَّا رَزَقْناهُمْ الضمير في يجعلون لكفار العرب فإنهم كانوا يجعلون للأصنام نصيبا من ذبائحهم وغيرها، والمراد بقوله لما لا يعلمون الأصنام، والضمير في لا يعلمون للكفار أي لا يعلمون ربوبيتهم ببرهان ولا بحجة».

ترجمه: «{و آن‌ها برای چیزی (=بتانی) که نمی‌دانند، سهمی از آنچه روزی‌شان داده‌ایم قرار می‌دهند}. ضمیر در {قرار می‌دهند}، به کفار عرب بر می‌گردد و آنان برای صنم‌هایشان نصیبی از ذبایح و غیره قرار می‌دهند و منظورش از {برای چیزی که نمی‌دانند}، اصنام هستند و ضمیر در ﴿لَا يَعۡلَمُونَ﴾، به کفار بر می‌گردد. یعنی کفار، ربوبیت اصنام‌شان را از روی برهان و حجّت نمی‌دانند (یعنی از روی جهل بود که معتقد به ربوبیت اصنام‌شان شده بودند نه از روی برهان و حجت)».[2]

نکته‌ای که دربارۀ این آیه لازم است بدانیم، این است که مشرکان برای إله‌هایشان مجسمه‌هایی ساخته بودند و معتقد بودند آن مجسمه، همانند رمزی برای آن إله است که آن إله در آن مجسمه حلول می‌کند و یا آن مجسمه مانند بدن و آن إله همانند یک روح با هم جمع می‌شوند و به این مجسمه‌ها، صنم گفته می‌شود و مشرکان وقتی آن

۱- تفسیر النسفي (مدارك التنزيل وحقائق التأويل)، ج ۲ ص ۲۱۷.

۲- تفسیر التسهيل لعلوم التنزيل، ج ۱ ص ۴۲۹.

مجسمه‌ها را عبادت می‌کردند، در واقع منظورشان عبادت سنگ و چوب نبود، بلکه منظورشان متوجه ساختن عبادت برای آن إلهی بود که آن مجسمه را به عنوان رمزی برای او قرار داده بودند و در فصل آخر کتاب دربارۀ اصنام و اوثان توضیحات مهمی داده شده است که لازم است خواننده برای فهمیدن صحیح تفسیر این آیه، به آن بخش مراجعه کند.

[الإخلاص: ١-٤] بگو: او الله یکتا و یگانه است. الله بی‌نیاز است. نه (فرزندی) زاده و نه زاده شده است. و هیچ کس همانند و همتای او نبوده و نیست.

و خداوند متعال می‌فرماید: ﴿قُلۡ هُوَ ٱللَّهُ أَحَدٌ ١ ٱللَّهُ ٱلصَّمَدُ ٢ لَمۡ يَلِدۡ وَلَمۡ يُولَدۡ ٣ وَلَمۡ يَكُن لَّهُۥ كُفُوًا أَحَدُۢ ٤﴾ [الإخلاص: ١-٤]

«(ای پیامبر) بگو: او الله یکتا و یگانه است(۱) الله بی‌نیاز است (و همه نیازمند او هستند)(۲) نه (فرزندی) زاده و نه زاده شده است(۳) و هیچ کس همانند و همتای او نبوده و نیست(۴)».

طبری رحمه الله در شأن نزول این سوره می‌گوید: «ذُكر أن المشركين سألوا رسول الله صلى الله عليه وسلم عن نسب ربّ العزّة، فأنزل الله هذه السورة جوابا لهم. وقال بعضهم: بل نزلت من أجل أن اليهود سألوه، فقالوا له: هذا الله خلق الخلق، فمن خلق الله؟ فأُنزلت جوابا لهم.

ذكر من قال: أنزلت جوابا للمشركين الذين سألوه أن ينسب لهم الربّ تبارك وتعالى.

حدثنا أحمد بن منيع المَرْوَزِي ومحمود بن خداش الطالَقاني، قالا ثنا أبو سعيد الصنعاني، قال: ثنا أبو جعفر الرازي، عن الربيع بن أنس، عن أبي العالية، عن أبي بن كعب، قال: قال المشركون للنبيّ صلى الله عليه وسلم: انسُب لنا ربك، فأنزل الله: (قُلْ هُوَ اللهُ أَحَدٌ اللهُ الصَّمَدُ).

حدثنا ابن حميد، قال: ثنا يحيى بن واضح، قال: ثنا الحسين، عن يزيد، عن عكرمة، قال: إن المشركين قالوا: يا رسول الله أخبرنا عن ربك، صف لنا ربك ما هو، ومن أي شيء هو؟ فأنزل الله: (قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ) إلى آخر السورة...

* ذكر من قال: نزل ذلك من أجل مسألة اليهود:

حدثنا ابن حميد، قال: ثنا سلمة، قال: ثني ابن إسحاق، عن محمد، عن سعيد، قال: أتى رهط من اليهود النبي صلى الله عليه وسلم، فقالوا: يا محمد هذا الله خلق الخلق، فمن خلقه؟ فغضب النبيّ صلى الله عليه وسلم حتى انتُقِع لونه، ثم ساورهم غضبا لربه، فجاءه جبريل عليه السلام فسكنه، وقال: اخفض عليك جناحك يا محمد، وجاءه من الله جواب ما سألوه عنه. قال: " يقول الله: (قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ اللَّهُ الصَّمَدُ لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ) " فلما تلا عليهم النبي صلى الله عليه وسلم، قالوا: صف لنا ربك كيف خلقه، وكيف عضده، وكيف ذراعه، فغضب النبيّ صلى الله عليه وسلم أشدّ من غضبه الأول، وساورهم غضبا، فأتاه جبريل فقال له مثل مقالته، وأتاه بجواب ما سألوه عنه: (وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَالأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ) .

حدثنا ابن حميد، قال: ثنا مهران، عن سعيد بن أبي عروبة، عن قتادة، قال: جاء ناس من اليهود إلى النبي صلى الله عليه وسلم، فقالوا: أنسب لنا ربك، فنزلت: (قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ) حتى ختم السورة.

فتأويل الكلام إذا كان الأمر على ما وصفنا: قل يا محمد لهؤلاء السائليك عن نسب ربك وصفته، ومَن خَلقه: الربّ الذي سألتموني عنه، هو الله الذي له عبادة كل شيء، لا تنبغي العبادة إلا له، ولا تصلح لشيء سواه».

ترجمه: «ذکر شده که مشرکین از رسول الله ﷺ دربارۀ نسب رب العزه سوال کردند و خداوند این سوره را در جواب آنان نازل کرد.. و بعضی می‌گویند بلکه این سوره بخاطر یهودیان نازل شد که سوال کردند و به پیامبر گفتند: این الله است که خلائق را خلق کرده است، پس چه کسی الله را خلق کرده است؟ و سوره در جواب آنان نازل شد.

ذکر کسی که می‌گوید این سوره در جواب مشرکانی نازل شد که از پیامبر خواسته بودند تا نسب پروردگار تبارک و تعالی را برایشان بگوید:

با سندش از ابی ابن کعب روایت کرده که گفت: مشرکان به پیامبر ﷺ گفتند: نسب پروردگارت را برای ما بگو. پس خداوند نازل کرد: {بگو: او الله یکتا و یگانه است}.

و با سندش از عکرمه روایت کرده که گفت: مشرکان گفتند: ای رسول خدا از پروردگارت به ما خبر بده، پروردگارت را برای ما توصیف کن که کیست؟ و از چه چیزی است؟ پس خدوند نازل کرد: {بگو: او الله یکتا و یگانه است} تا آخر سوره...

ذکر کسی که می‌گوید: این سوره بخاطر سوال یهود نازل شد:

با سندش از سعید روایت کرده که گفت: گروهی از یهودیان نزد پیامبر ﷺ آمدند و گفتند: ای محمد این الله خلائق را خلق کرده است پس چه کسی او را خلق کرده است؟ پس پیامبر ﷺ عصبانی شد تا اینکه رنگش تغییر کرد سپس جبرئیل علیه السلام نزد پیامبر آمد و او را آرام کرد و گفت: ای محمد بال‌های رحمتت را بر آنان بگستران و جواب از طرف خداوند دربارۀ سوالشان آمد و فرمود: {بگو: او الله یکتا و یگانه است}... هنگامی‌که پیامبر ﷺ آن را بر آنان تلاوت کرد گفتند: پروردگارت را برای ما وصف کن که خلقتش چگونه است و بازویش چگونه است و ذراعش چگونه است؟ پس پیامبر ﷺ از دفعه اول بیشتر عصبانی شد و بر آنان خشم گرفت و باز جبرئیل نزد او آمد و همانند سخن دفعۀ قبل را به او گفت و جواب سوال آنان را برایشان آورد: {و آن‌ها (= مشرکان) الله را چنانکه سزاوار بزرگی اوست نشناختند در حالی‌که روز قیامت تمام زمین در مشت اوست و آسمان‌ها درهم پیچیده در دست راست اوست، او منزّه و برتر است از آنچه شریک او می‌پندارند}.

و با سندش از قتاده آورده که گفت: مردمی از یهودیان نزد پیامبر ﷺ آمدند و گفتند: نسب پروردگارت را برای ما بگو. پس این سوره نازل شد.

تاویل کلام این است که ای محمد به آن سوال کنندگان از تو که دربارهٔ نسب و صفت و خلقتش سوال کردند بگو: پروردگاری که دربارهاش از من سوال کردید همان الله است که عبادت هرچیزی برای اوست و عبادت جز برای او شایسته نیست و عبادت برای چیزی غیر از او درست نمی‌باشد».[1]

و ثعلبی رحمه الله در شأن نزول این سوره آورده است: «وروى أبو ضبيان وأبو صالح عن ابن عباس أن عامر بن الطفيل وأربد بن ربيعة أتيا النبي صلى الله عليه وسلم فقال عامر: الى ما تدعونا يا محمد؟ قال: «الى الله سبحانه» فقالا: صفه لنا، أذهب هو أم فضة أم حديد أم من خشب؟ فنزلت هذه السورة، فأرسل الله سبحانه الصاعقة إلى أربد فأحرقته وطعن عامر في خنصره فمات، وقد ذكرت قصتهما في سورة الرعد.

وقال الضحاك وقتادة ومقاتل: جاء ناس من أحبار اليهود الى النبي صلى الله عليه وسلم فقالوا: يا محمد صف لنا ربّك لعلنا نؤمن بك فإن الله أنزل نعته في التوراة فأخبرنا به من أي شيء هو من أي جنس أمن ذهب هو أو نحاس أم صفر أم حديد أم فضة؟ وهل يأكل ويشرب؟ وممّن ورث الدنيا؟ ومن يورثها؟ فأنزل الله سبحانه هذه السورة وهي نسبة الله خاصة».

ترجمه: «ابو ضبیان و ابوصالح از ابن عباس رضی الله عنهما روایت کرده‌اند که عامر بن الطفیل و اربد بن ربیعه نزد پیامبر ﷺ آمدند و عامر گفت: ای محمد ما را به سوی چه چیزی دعوت می‌کنی؟ فرمود: به سوی الله سبحان. گفتند: او را برای ما وصف کن، آیا از طلا است یا از نقره؟ یا از آهن یا از چوب؟ پس این سوره نازل شد، پس خداوند سبحان صاعقه‌ای بر اربد فرستاد و او را سوزاند و انگشت کوچک عامر زخمی شد و بخاطر آن مرد. و قصهٔ آن دو را در سوره رعد ذکر کردم.

۱- تفسیر طبری، ج ۲۴ صص ۶۸۷-۶۸۸.

و ضحاک و قتاده و مقاتل می‌گویند: مردمی از احبار یهود نزد پیامبر ﷺ آمدند و گفتند: ای محمد پروردگارت را برای ما وصف کن، شاید به تو ایمان آوردیم، چرا که خداوند ویژگی‌های خودش را در تورات نازل کرده است و ما را به آن خبر داده است. او از چه چیزی است؟ یعنی از چه جنسی است؟ آیا از طلا است یا از مس یا از روی یا از آهن یا از نقره؟ و آیا می‌خورد و می‌آشامد؟ و دنیا را از که به ارث برده است و چه کسی از او ارث می‌برد؟ پس خداوند سبحان این سوره را نازل کرد».[۱]

و ماوردی رحمه الله در شأن نزول سوره می‌گوید: «قوله تعالى: {قُلْ هُو اللهُ أَحَدٌ} اختلف في سبب نزول هذه الآية على ثلاثة أقاويل: أحدها: أن اليهود قالوا للنبي صلى الله عليه وسلم هذا الله خَلَق الخَلْق فمن خلَقَ الله؟ فنزلت هذه السورة جواباً لهم قاله قتادة. الثاني: أن مشركي قريش قالوا لرسول الله صلى الله عليه وسلم انسب لنا ربك فأنزل الله هذه السورة وقال: يا محمد انسبني إلى هذا وهذا قول أُبي بن كعب. الثالث: ما رواه أبو روق عن الضحاك أن المشركين أرسلوا عامر بن الطفيل إلى رسول الله صلى الله عليه وسلم فقالوا: قل له شققت عصانا وسببت آلهتنا وخالفت دين آبائك فإن كنت فقيراً أغنيناك وإن كنت مجنوناً داويناك وإن هويت امرأة زوجناكها فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم: (لست بفقير ولا مجنون ولا هويت امرأة أنا رسول الله إليكم أدعوكم من عبادة الأصنام إلى عبادته) فأرسلوه ثانية وقالوا له: قل له بيّن لنا جنس معبودك فأنزل الله هذه السورة فأرسلوه ثالثة وقالوا: قل له لنا ثلاثمائة وستون صنماً لا تقوم بحوائجنا فكيف يقوم إله واحِد بحوائج الخلق كلهم؟ فأنزل الله سورة الصافات إلى قوله {إن إلهاكم لواحد} يعني في جميع حوائجكم فأرسلوه رابعة وقالوا: قل له

۱- تفسير الكشف والبيان عن تفسير القرآن از الثعلبی (متوفی: ۴۲۷هـ)، ج ۱۰ صص ۳۳۲-۳۳۳.

بيّن لنا أفعال ربك؛ فأنزل الله تعالى: {إن ربكم الله الذي خلق السموات والأرض} الآية؛ وقوله {الذي خلقكم ثم رزقكم}».

ترجمه: «این فرموده خداوند متعال: {بگو الله یکتا است}، دربارۀ سبب نزول این آیه به سه قول اختلاف کرده‌اند. **یکی:** اینکه یهودیان به پیامبر ﷺ گفتند این الله است که خلائق را خلق کرده است، پس چه کسی الله را خلق کرده است؟ پس این سوره در جواب آنان نازل شد. این را قتاده گفته است. **دوم:** اینکه مشرکان قریش به پیامبر ﷺ گفتند: نسب پروردگارت را برای ما بگو. پس این سوره نازل شد و خداوند گفت: ای محمد نسب من را طبق این سوره بیان کن. و این قول ابی ابن کعب است. **سوم:** آنچه است که ابو روق از ضحاک روایت کرده که مشرکان عامر بن الطفیل را به سوی پیامبر ﷺ فرستادند و گفتند به او بگو اتحاد ما را شکستی و آلهۀ ما را دشنام دادی و با دین پدرانت مخالفت کردی، اگر فقیر هستی تو را بی‌نیاز کنیم، و اگر دیوانه‌ای تو را درمان کنیم و اگر هوس زنی را داری او را به ازدواجت در آوریم. پس پیامبر ﷺ فرمود: نه فقیر هستم و نه دیوانه و نه هوس زنی را دارم، من رسول خداوندم که به سوی شما فرستاده شده‌ام و شما را از عبادت بت‌ها به سوی عبادت او دعوت می‌کنم. بار دوم عامر را به سمت پیامبر فرستادند و گفتند: به او بگو جنس معبودت را برای ما بیان کن. پس خداوند این سوره را نازل کرد. و برای بار سوم او را فرستادند و به او گفتند: به او بگو ما سیصد و شصت بت داریم که با همۀ آن‌ها هنوز نیازهای ما برطرف نمی‌شود، حالا چگونه یک إله واحد نیازهای همۀ خلق را برطرف کند؟ پس خداوند سورۀ الصافات را تا این فرموده‌اش: {همانا إله شما إله واحد است} نازل کرد. یعنی إله شما همۀ نیازهایتان را به تنهایی برطرف می‌کند. برای بار چهارم او را فرستادند و گفتند: به او بگو کارهای پروردگارت را برای ما بیان کن. پس خداوند نازل کرد: {همانا پروردگار شما الله است که

آسمان ها و زمین را خلق کرده است} و این فرموده‌اش: {همان کسی که شما را خلق کرد سپس روزیتان داد}».[۱]

طبق اقوال مفسران دربارۀ شأن نزول سورۀ اخلاص، متوجه این مطلب می‌شویم که مشرکان شناختی از الله متعال نداشتند و گمان می‌کردند که الله نیز حتما باید صنمی داشته باشد که از جنس طلا یا نقره یا سنگ و چوب است. پس چگونه می‌توان گفت مشرکانی که شناختشان از الله متعال به این شکل بوده است، توحید ربوبیت داشته‌اند و بت‌هایشان را همانند الله، إله و دارای صفات و خصائص الهیت و ربوبیت نمی‌دانسته‌اند؟ آیا تطهیر شرک مشرکان و تخفیف دادن آن و زیبا نشان دادن عقاید مشرکان، مخالفت با آیات قرآن نیست؟ آیا مشابه و برابر دانستن مشرکانی که عقایدشان نسبت به بت‌هایشان این چنین بوده است و بت‌هایشان را إله‌های من دون الله می‌دانستند و برایشان قدرت نفع و ضرر رساندن بطور مستقل از الله و من دون الله قائل بودند و برایشان عبادت انجام می‌دادند، با مومنانی که جز الله متعال را عبادت نمی‌کنند و نفع و ضرر را جز از الله متعال نمی‌دانند، درست است؟ چنانکه محمد بن عبد الوهاب چنین می‌پندارد و شرک مشرکان را تطهیر نموده و مومنان را تا سطح مشرکان پایین آورده است. محمد بن عبد الوهاب در کتاب کشف الشبهاتش می‌گوید: «إن أعداء الله لهم اعتراضات كثيرة على دين الرسل، يصدون بها الناس عنه، منها قولهم: نحن لا نشرك بالله، بل نشهد أنه لا يخلق ولا يرزق، ولا ينفع ولا يضر إلا الله وحده لا شريك له وأن محمدا صلى الله عليه وسلم لا يملك لنفسه نفعا، ولا ضرا، فضلا عن عبد القادر أو غيره، ولكن أنا مذنب والصالحون لهم جاه عند الله وأطلب من الله بهم.

فجوابه هو أن الذين قاتلهم رسول الله صلى الله عليه وسلم مقرون بما ذكرت، ومقرون أن أوثانهم لا تدبر شيئا، وإنما أرادوا الجاه، والشفاعة، كما في القرآن...

۱- تفسیر النکت والعیون از الماوردی، ج ۶ صص ۳۶۹-۳۷۰.

فإن قال: الكفار يريدون منهم وأنا أشهد أن الله هو النافع الضار المدبر، لا أريد إلا منه، والصالحون ليس لهم من الأمر شيء، ولكن أقصدهم أرجو من الله شفاعتهم. فالجواب أن هذا قول الكفار سواء بسواء».

ترجمه: «دشمنان خداوند اعتراضات زیادی بر دین پیامبران دارند و با آن اعتراضات مردم را از دین الله باز می‌دارند منجمله این سخنشان: ما برای خداوند شریک قرار نمی‌دهیم بلکه شهادت می‌دهیم که بغیر از الله یکتای بدون شریک، کسی نمی‌تواند خلق کند و رزق بدهد و نفع و ضرر برساند و اینکه محمد علیه السلام برای خودش هیچ نفع و ضرری نمی‌تواند برساند چه رسد به عبدالقادر یا غیر او، منتها من گناهکارم و صالحان نزد الله جاه دارند و من بوسیلهٔ آنان از الله طلب می‌کنم. پس جوابش آن است که گذشت اینکه: آن کسانی که رسول الله ﷺ با آنان قتال کرد هم، به آنچه ذکر کردی اقرار داشتند و اقرار می‌کردند به اینکه بت‌هایشان چیزی را تدبیر نمی‌کنند و بلکه تنها جاه و شفاعتشان را می‌خواستند!...

پس اگر گفت: کفار از آن‌ها می‌خواستند، امّا من گواهی می‌دهم که الله همان نافع و ضار و مدبر است و جز از او نمی‌خواهم، و صالحان چیزی از امور در دست آنان نیست، ولیکن قصد آنان می‌کنم و از الله شفاعت آنان را امید دارم. پس جواب این است که: این دقیقا همان سخن کفار است!».[1]

چنانکه می‌بینید، فهم و درکی که از شرک مشرکان داشته است این چنین بوده است که مشرکان با اعتقادی کامل و صحیح، جز الله را خالق و رازق و نافع و ضار و مدبر نمی‌دانسته‌اند و برای إله‌هایشان چیزی از خصائص ربوبیت قائل نبوده‌اند! که بدون شک چنین چیزی تکذیب آیات قرآن و تحریف آشکار اعتقادات مشرکان است. و گفته که تنها علتی که بخاطرش مشرک بودند و پیامبر ﷺ با آنان جنگید این بود که اعتقاد به جاه و شفاعت داشته‌اند! به این شکل با تطهیر شرک مشرکان و پایین آوردن مومنان تا سطح

۱- کشف الشبهات، صص ۱۷-۱۸ و ص ۲۰.

مشرکان و بالا آوردن مشرکان تا سطح مومنان، خون و مال مخالفانشان را مباح کرده و با شعار فریبنده و زیبای توحید به جنگ با اهل اسلام رفته و آنان را تکفیر و مشرک خطاب کردند. ولا حول ولا قوة إلا بالله.

[الزخرف: ١٤-١٧] و آن‌ها برای او (الله) از میان بندگانش جزئی (= فرزندی) قرار دادند.

و خداوند می‌فرماید: ﴿وَجَعَلُواْ لَهُۥ مِنۡ عِبَادِهِۦ جُزۡءًاۚ إِنَّ ٱلۡإِنسَٰنَ لَكَفُورٞ مُّبِينٌ ١٥ أَمِ ٱتَّخَذَ مِمَّا يَخۡلُقُ بَنَاتٖ وَأَصۡفَىٰكُم بِٱلۡبَنِينَ ١٦ وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُم بِمَا ضَرَبَ لِلرَّحۡمَٰنِ مثلاً ظَلَّ وَجۡهُهُۥ مُسۡوَدّٗا وَهُوَ كَظِيمٌ ١٧ أَوَ مَن يُنَشَّؤُاْ فِي ٱلۡحِلۡيَةِ وَهُوَ فِي ٱلۡخِصَامِ غَيۡرُ مُبِينٖ ١٨ وَجَعَلُواْ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةَ ٱلَّذِينَ هُمۡ عِبَٰدُ ٱلرَّحۡمَٰنِ إِنَٰثًاۚ أَشَهِدُواْ خَلۡقَهُمۡۚ سَتُكۡتَبُ شَهَٰدَتُهُمۡ وَيُسۡـَٔلُونَ ١٩﴾ [الزخرف: ۱۵-۱۹]

«و آن‌ها برای او (الله) از میان بندگانش جزئی (= فرزندی) قرار دادند، بی‌گمان انسان نا سپاس آشکاری است(۱۵) آیا از (میان) آنچه می‌آفریند دختران را (برای خود) انتخاب کرده است، و پسران را برای شما بر گزیده است؟!(۱۶) و چون یکی از آن‌ها را به (تولد) همان چیزی‌که برای (الله) رحمان نسبت داده، مژده دهند، (از شدت ناراحتی) چهره‌اش سیاه گردد، و او خشمگین شود(۱۷) آیا کسی را که در زیور (و زینت) پرورده می‌شود، و او در (هنگام) جدال (قادر به) آشکار (و تبین مقصودش) نیست (به الله نسبت می‌دهید؟!)(۱۸) و آن‌ها فرشتگان را که بندگان (الله) رحمان هستند، مونث پنداشتند، آیا به هنگام آفرینش آن‌ها (آنجا) حاضر بوده‌اند؟ به زودی گواهی آنان نوشته خواهد شد، و (از آن) باز خواست می‌شوند(۱۹)».

قرطبی رحمه الله می‌گوید: «وَمَنْ أَجَازَ أَنْ تَكُونَ الْمَلَائِكَةُ بَنَاتِ اللهِّ فَقَدْ جَعَلَ الْمَلَائِكَةَ شِبْهًا للهِّ، لِأَنَّ الْوَلَدَ مِنْ جِنْسِ الْوَالِدِ وَشِبْهَهُ».

ترجمه: «و کسی که جایز بداند که ملائکه دختران الله باشند پس ملائکه را شبیه الله دانسته است برای اینکه فرزند از جنس پدر و شبیه آن است».[1]

۱- تفسیر القرطبی، ج ۱۶ ص ۷۱.

پس مشرکان معتقد بودند که ملائکه دختران الله هستند و احتمالا «اللات» و یا «العزی» را همسر الله و مادر دختران الله می‌پنداشتند، سبحانه وتعالی عما یصفون. و اگر برای ملائکه قدرت نفع و ضرر ذاتی و مستقل از الله قائل نبودند، پس چه لزومی داشت که ملائکه را فرزندان الله بدانند و چرا به همین اکتفا نمی‌کردند که بگویند ملائکه بندگان و مخلوقات خداوند هستند؟ پس اینکه ملائکه را فرزندان الله می‌دانستند نه بندگان الله، به این معناست که ملائکه را از جنس و جوهر الله می‌دانستند و فرزند نمی‌تواند عبد باشد، لذا برای آنان قدرت تصرف و تدبیر امور و نفع و ضرر رساندن قائل بودند و شفاعتی که به آن معتقد بودند از این جهت بود که چون ملائکه و آلهه‌هایشان شریک خداوند و فرزندان خداوند هستند پس حق شفاعت دارند و خداوند مجبور به قبول شفاعت آنهاست، از این رو برای إله‌هایشان عبادت می‌کردند تا به شفاعت نافذ آنان برسند. و در قسمت «شفعاء من دون الله» به طور مفصل این موضوع را توضیح داده‌ایم. و چنانکه محمد بن عبد الوهاب در چند خط بالاتر گفته بود، مشرکان صرفا به مجرد اعتقاد به شفاعت نبود که مشرک بودند، چراکه اعتقاد به شفاعتی که به اذن الله باشد، جزو عقاید مسلّم مسلمانان است. بلکه مشرکان اعتقاد به شفاعتی داشتند که نیازی به اذن الله نداشت، یعنی معتقد بودند که إله‌هایشان که دختران الله و شریکان او در ملک و فرمانروایی‌اش هستند، از چنان قدرتی برخوردارند که می‌توانند بدون اینکه نیازی به اذن الله داشته باشند، خواسته‌هایشان را برآورده کرده و خواسته‌هایشان را از الله بگیرند اگرچه الله هم راضی نباشد. معتقد بودند که إله‌هایشان، شریک الله در فرمانروایی و ملک او هستند و الله به آن شریکانش نیاز دارد و آن إله‌ها اولیاء من الذل او هستند و چون به آن‌ها نیازمند است پس ناچار است که شفاعت آن‌ها را قبول کند اگرچه هم به آن راضی نباشد. و مشرکان إله‌هایشان را برای رسیدن به چنین شفاعتی، «عبادت» می‌کردند، یعنی برایشان نذر و قربانی و سجده و ذبح می‌کردند تا با راضی کردن إله‌هایشان بوسیلهٔ عبادات، در مقابل إله‌هایشان نیز شفاعت نافذ و بدون اذن الله برایشان بکنند.

این بود حقیقت شفاعت شرکی مشرکان؛ نه اینکه گفته شود به مجرد و به محض اعتقاد به شفاعت، شخص دچار شرک شده باشد چنانکه محمد بن عبد الوهاب توهم کرده است و می‌گوید پیامبر ﷺ با مشرکان قتال نکرد مگر اینکه چون آنان به شفاعت و جاه معتقد بودند! و گمان می‌کند که مشرکان برای إله‌هایشان هیچ گونه قدرت خلق کردن و رزق دادن و نفع و ضرر رساندن و تدبیر کردن امور قائل نبوده‌اند! و کسی که شرک مشرکان را نشناخته باشد بدون شک توحید را هم نمی‌تواند بشناسد برای همین دعوتی که به سوی توحید می‌دهند، توحید نیست بلکه جنایت در حق توحید است. توحید با فهم خوارجی است که رسوخی در فهم آیات ندارند، خوارجی که آیاتی که دربارۀ مشرکان نازل شده است را برای مومنان بکار می‌برند. چنانکه ابن عمر رضی الله عنهما دربارۀ خوارج می‌گفت: «إِنَّهُمُ انْطَلَقُوا إِلَى آيَاتٍ نَزَلَتْ فِي الكُفَّارِ، فَجَعَلُوهَا عَلَى المُؤْمِنِينَ».

ترجمه: «آن‌ها به سراغ آیاتی که در مورد کفار نازل شده است می‌روند و آن آیات را بر مسلمانان قرار می‌دهند».[1]

و همچنین پیامبر ﷺ دربارۀ خوارج می‌فرماید: «سَيَكُونُ فِي أُمَّتِي خِلَافٌ وَفُرْقَةٌ قَوْمٌ يُحْسِنُونَ الْقِيلَ وَيُسِيئُونَ الْفِعْلَ يَقْرَءُونَ الْقُرْآنَ لَا يُجَاوِزُ تَرَاقِيَهُمْ يَحْقِرُ أَحَدُكُمْ صَلَاتَهُ مَعَ صَلَاتِهِمْ وَصِيَامَهُ مَعَ صِيَامِهِمْ يَمْرُقُونَ مِنْ الدِّينِ مُرُوقَ السَّهْمِ مِنْ الرَّمِيَّةِ لَا يَرْجِعُونَ حَتَّى يَرْتَدُّوا عَلَى فُوقِهِ هُمْ شَرُّ الْخَلْقِ وَالْخَلِيقَةِ طُوبَى لِمَنْ قَتَلَهُمْ وَقَتَلُوهُ يَدْعُونَ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ وَلَيْسُوا مِنْهُ فِي شَيْءٍ مَنْ قَاتَلَهُمْ كَانَ أَوْلَى بِاللَّهِ مِنْهُمْ».

ترجمه: «در امّت من دو دستگی ایجاد می‌شود. گروهی ظهور می‌کنند که سخنان زیبا می‌گویند؛ امّا کارهای ناشایست انجام می‌دهند. قرآن را می‌خوانند، ولی از گلوی آن‌ها نمی‌گذرد. از دین چنان بیرون می‌روند که تیر از کمان می‌گذرد. به‌سوی دین بر نمی‌گردند، مگر زمانی که تیرِ رهاشده به کمان برگردد. آن‌ها بدترین آفریده‌ی روی زمین هستند. خوشا به حال کسی که آن‌ها را بکشد یا به‌وسیله آن‌ها کشته شود. آنان مردم

۱- صحیح بخاری، ج ۹ ص ۱۶.

را به کتاب الله دعوت می‌دهند و حال آن‌که هیچ پیوندی با قرآن ندارند. هرکس آن‌ها را بکشد، نزد الله از آنان بهتر است».[1]

همچنین رسول الله ﷺ در مورد آنان می‌فرماید: «يَقْتُلُونَ أَهْلَ الْإِسْلَامِ وَيَدَعُونَ أَهْلَ الْأَوْثَانِ».

ترجمه: «مسلمانان را می‌کشند و بت‌پرستان را رها می‌کنند».[2]

۱- صحیح الجامع، ج ۳ ص ۲۱۷.

۲- بخاری (۳۳۴۴) و مسلم (۱۰۶۴).

فصل هفتم: شرک مشرکان در ربوبیت الله عزّوجلّ

دو عبارت «من دون الله» و «مع الله» در قرآن زیاد تکرار شده است که با موضوع شرک و توحید ارتباط مستقیم دارد. اگر آیاتی که این دو عبارت در آن آمده است را متابعت کنیم، فواید خوبی برای شناخت شرک مشرکان زمان بعثت پیامبر ﷺ و شناخت نقطهٔ مقابل آن که توحید است، در بر دارد. به طور کلی «من دون الله» و «مع الله» با کلماتی مانند، اولیاء (جمع ولی)، شفیع، انداد، نصیر، ارباب، آلهه، مالک نفع و ضرر بودن، شرکاء، خلق کردن، رزق دادن، عزت دادن و... آمده است. و ما در این فصل این موضوعات را بطور جداگانه بررسی می‌کنیم، که عبارت اند از:

- ✓ اولیاء من دون الله و انصار من دون الله
- ✓ ارباب من دون الله
- ✓ آلهة من دون الله
- ✓ انداد من دون الله
- ✓ مالک من دون الله
- ✓ تشریع من دون الله
- ✓ خوف من دون الله
- ✓ رازق من دون الله
- ✓ خالق من دون الله
- ✓ نافع و ضار من دون الله
- ✓ شفعاء من دون الله

تفاوت «من دون الله»، با «به اذن الله»

اما قبل از آن این نکته یادآور می‌شود که آن «من دون الله» که در آیات توحیدی ذکر شده است، به معنای غیر الله است، نه پایین تر از الله. و در واقع وقتی چیزی را غیر

الله قرار دادی، می‌شود نقطۀ مقابل الله، یا همان «مع الله». به عبارتی دیگر اگر چیزی را در عرض اراده و مشیت الله قرار دادی، در آن وقت است که «من دون الله»، یا «مع الله» حاصل شده است. امّا اگر در طول اراده و مشیت خداوند قرار داده شود، شامل من دون الله یا مع الله نمی‌شود؛ بلکه تبدیل به «به اذن الله» می‌شود. مثلاً خداوند می‌فرماید از میان کسانی که هجرت نکرده‌اند، ولی (یار) و نصیر (یاور) برای خود نگیرید، و مفهوم مقابل آن این است که گرفتن ولی و نصیر از کسانی که هجرت کرده‌اند جایز است.

﴿وَدُّواْ لَوۡ تَكۡفُرُونَ كَمَا كَفَرُواْ فَتَكُونُونَ سَوَآءٗۖ فَلَا تَتَّخِذُواْ مِنۡهُمۡ أَوۡلِيَآءَ حَتَّىٰ يُهَاجِرُواْ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِۚ فَإِن تَوَلَّوۡاْ فَخُذُوهُمۡ وَٱقۡتُلُوهُمۡ حَيۡثُ وَجَدتُّمُوهُمۡۖ وَلَا تَتَّخِذُواْ مِنۡهُمۡ وَلِيّٗا وَلَا نَصِيرًا٨٩﴾ [النساء: ۸۹]

«آنان آرزو می‌کنند که شما هم مانند آن‌ها کافر شوید تا با هم یکسان شوید، بنابراین از آن‌ها دوستانی انتخاب نکنید، تا اینکه (مسلمان شوند و) در راه الله هجرت کنند، پس هر گاه از این کار سرباز زدند، هر جا که آن‌ها را یافتید، بگیرید و بکشید، و از میان آن‌ها یار و یاوری اختیار نکنید».

این آیه ولی و نصیری را می‌گوید که در طول اراده و قدرت خداوند قرار دارد و به عنوان اخذ اسبابی است که مسببشان الله است؛ چون اعتقاد به ولی و نصیر من دون الله است که شرک است، نه ولی و نصیری که به اذن الله و در طول ارادۀ الله و به عنوان اخذ اسباب باشد.

و یا در آیه ذیل، ولی مومنان را، علاوه بر الله، رسولش و مومنان هم قرار داده است، و می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱلَّذِينَ يُقِيمُونَ ٱلصَّلَوٰةَ وَيُؤۡتُونَ ٱلزَّكَوٰةَ وَهُمۡ رَٰكِعُونَ٥٥﴾ [المائدة: ۵۵]

«یار و ولی شما تنها الله است، و پیامبراش و آن‌ها که ایمان آورده‌اند، (همان)کسانی‌که نماز را بر پا می‌دارند و آنان با خشوع و فروتنی زکات را می‌دهند».

یا می‌فرماید: ﴿وَٱلۡمُؤۡمِنُونَ وَٱلۡمُؤۡمِنَٰتُ بَعۡضُهُمۡ أَوۡلِيَآءُ بَعۡضٖ﴾ [التوبة: ۷۱]

«و مردان مؤمن و زنان مؤمن دوستان (و یاور) یکدیگرند».

پس اگر ولی و نصیر من دون الله گرفته شود به شکلی که آن ولی و نصیر در عرض اراده و مشیت و قدرت خداوند و مع الله قرار داده شود، نه در طول خداوند، در این صورت است که در شرک واقع شده است.

اولیاء من دون الله و انصار من دون الله

[البقرة: ١٠٧] جز الله سرپرست و یاوری برای شما نیست.

خداوند می‌فرماید: ﴿أَلَمۡ تَعۡلَمۡ أَنَّ ٱللَّهَ لَهُۥ مُلۡكُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۗ وَمَا لَكُم مِّن دُونِ ٱللَّهِ مِن وَلِيّٖ وَلَا نَصِيرٍ١٠٧﴾ [البقرة: ١٠٧]

«آیا نمی‌دانی که فرمانروایی آسمان‌ها و زمین، از آن الله است، و جز الله سرپرست و یاوری برای شما نیست».

امام طبری رحمه الله در تفسیر آیه می‌گوید: «و"الولي" معناه "فعيل" من قول القائل: "وَلِيت أمر فلان"، إذا صرت قيِّما به، "فأنا أليه، فهو وليه" وقَيِّمُه. ومن ذلك قيل: "فلان ولي عهد المسلمين"، يُعْنَى به: القائم بما عهد إليه من أمر المسلمين.

وأما "النصير" فإنه "فعيل" من قولك: "نصرتك أنصرك، فأنا ناصرك ونصيرك"، وهو المؤيد والمقوي.

وأما معنى قوله: (من دون الله)، فإنه سوى الله، وبعد الله، ومنه قول أمية بن أبي الصلت:

يا نفس مالك دون الله من واقي ... وما على حدثان الدهر من باقي

يريد: مالك سوى الله وبعد الله من يقيك المكاره.

فمعنى الكلام إذا: وليس لكم، أيها المؤمنون، بعد الله من قيم بأمركم، ولا نصير فيؤيدكم ويقويكم، فيعينكم على أعدائكم».

ترجمه: «ولی به معنای فعیل است مثلاً یکی می‌گوید سرپرستی و ولایت فلان کار را برعهده گرفتم در صورتی که قیّم و سرپرست آن شود. مثلاً گفته می‌شود: فلانی ولی عهد مسلمانان است یعنی سرپرست امور مسلمانان، که بر آن عهد گرفته است، شده است.

و امّا نصیر که آن هم از فعیل آمده است مانند اینکه می‌گویی: نصرتت دادم نصرتت می‌دهم من ناصر و نصیر تو ام. که همان تایید کننده و تقویت کننده است

و امّا معنای این فرموده‌اش: ﴿مِّن دُونِ ٱللَّهِ﴾ یعنی هرچه غیر الله و بعد از الله باشد. مانند این سخن امیه بن ابی الصلت که گفت: «يا نفس مالك دون الله من واقي ... وما على حدثان الدهر من باقي». منظورش این است که جز الله و بعد از الله کسی نیست که تو را نگه دارد.

پس معنای کلام این می‌شود: ای مومنان بعد از الله کسی برای شما وجود ندارد که سرپرست امور شما باشد و نصیری وجود ندارد که شما را تایید و تقویت کند و شما را بر دشمنانتان یاری دهد».[۱]

و ثعلبی رحمه الله می‌گوید: «مِنْ دُونِ اللهِ مِنْ وَلِيٍّ قريب وصديق. وَلا نَصِيرٍ ناصر يمنعكم من العذاب».

ترجمه: «بغیر از الله ولی ندارید که به شما نزدیک و غمخوار مهربان شما باشد و نصیری ندارید که شما را یاری دهد و از عذاب شما را باز دارد».[۲]

و بغوی رحمه الله در تفسیر آیه می‌گوید: «أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللهَ لَهُ مُلْكُ السَّماواتِ وَالْأَرْضِ وَما لَكُمْ: يَا مَعْشَرَ الْكُفَّارِ عِنْدَ نُزُولِ الْعَذَابِ، مِنْ دُونِ اللهِ: مِمَّا سِوَى اللهِ مِنْ وَلِيٍّ: قَرِيبٍ وَصَدِيقٍ، وَقِيلَ: [مِنْ] وَالٍ، وَهُوَ الْقَيِّمُ بِالْأُمُورِ، وَلا نَصِيرٍ: نَاصِرٍ يَمْنَعُكُمْ مِنَ الْعَذَابِ».

ترجمه: «آیا نمی‌دانی که مالکیت آسمان‌ها و زمین برای الله است؟ و ای معشر کفار، به هنگام نازل شدن عذاب، برای شما کسی غیر از الله وجود ندارد، آنچه که غیر از الله باشد از ولیی نزدیک و غمخوار برای شما وجود ندارد. و گفته شده: کسی که وال باشد

۱- تفسیر طبری، ج ۲ ص ۴۸۹.

۲- تفسیر الکشف والبیان عن تفسیر القرآن، ج ۱ ص ۲۵۶.

برای شما وجود ندارد که به معنای قیّم و مسئول امور است. و نصیری وجود ندارد که عذاب را از شما باز دارد».[1]

سمعانی رحمه الله در تفسیر آیه می‌گوید: «{وَمَا لكم من دون الله} قَالَ أَبُو عُبَيْدَة: من بعد الله. وَقَالَ غَيره: بِمَا سوى الله. {من ولي} أَي: وَال وَهُوَ الْقيم بالأمور {وَلَا نصير} وَلَا مَانع من الْعَذَاب».

ترجمه: «{بغیر از الله برای شما وجود ندارد} ابو عبیده می‌گوید: بعد از الله. و غیر او می‌گوید: سوای الله {ولیی} وجود ندارد، یعنی: وال و سرپرست اموری، و {نصیری وجود ندارد} یعنی کسی که جلوی عذاب را بگیرد».[2]

[التوبة: ۱۱۶] و [الأحزاب: ۱۷] شما را جز الله کارساز و یاوری نیست.

همچنین خداوند می‌فرماید: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ لَهُۥ مُلۡكُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۖ يُحۡيِۦ وَيُمِيتُۚ وَمَا لَكُم مِّن دُونِ ٱللَّهِ مِن وَلِيّٖ وَلَا نَصِيرٖ ١١٦﴾ [التوبة: ١١٦]

«یقیناً فرمانروایی آسمان‌ها و زمین از آن الله است، زنده می‌کند و می‌میراند، و شما را جز الله کارساز و یاوری نیست».

و می‌فرماید: ﴿قُلۡ مَن ذَا ٱلَّذِي يَعۡصِمُكُم مِّنَ ٱللَّهِ إِنۡ أَرَادَ بِكُمۡ سُوٓءًا أَوۡ أَرَادَ بِكُمۡ رَحۡمَةٗۚ وَلَا يَجِدُونَ لَهُم مِّن دُونِ ٱللَّهِ وَلِيّٗا وَلَا نَصِيرٗا ١٧﴾ [الأحزاب: ١٧]

«(ای پیامبر!) بگو: چه کسی است که شما را از (ارادۀ) الله حفظ می‌کند، اگر (او) برای شما بدی اراده کرده باشد، یا رحمتی برای شما اراده کرده باشد؟! و آن‌ها برای خود جز الله هیچ دوست و یاوری نخواهند یافت».

در این آیات و آیات مشابه، ولی و نصیر حقیقی تنها الله سبحانه وتعالی است و کسی که بجای الله، یا به همراه الله، شخص دیگری را به عنوان ولی و نصیر بگیرد پس در واقع

۱- تفسیر البغوي، ج ۱ ص ۱۵۴.

۲- تفسیر السمعانی (متوفی: ۴۸۹هـ)، ج ۱ ص ۱۲۴. ناشر: دار الوطن، الرياض - السعودية. چاپ اول: ۱۴۱۸هـ.

شخص را به عنوان انداد و الهی من دون الله گرفته است و انتظار داشته است که به همانند خدا امور او را سرپرستی و تدبیر کند و او را نصرت و یاری برساند که هردوی این صفات جزو صفات ربوبیت هستند و شرک در آن برابر با شرک در ربوبیت است و تکرار زیاد این آیات در قرآن در واقع رد بر مشرکانی است که من دون الله یا مع الله، اولیاء و نصیرانی برای خود می‌گرفتند و گمان می‌کردند آن اولیاء و نصیران به آنان نفع می‌رسانند.

[الرعد: ۱۶] آیا به جای او اولیائی بر گزیده‌اید که مالک سود و زیان خود نیستند؟

چنانکه خداوند می‌فرماید: ﴿قُلۡ أَفَٱتَّخَذۡتُم مِّن دُونِهِۦٓ أَوۡلِيَآءَ لَا يَمۡلِكُونَ لِأَنفُسِهِمۡ نَفۡعٗا وَلَا ضَرّٗاۚ﴾ [الرعد: ١٦]

«بگو: آیا به جای او اولیائی بر گزیده‌اید که مالک سود و زیان خود نیستند؟».

آمدن کلمه اولیاء در این آیه که جمع ولی است، در واقع به این معناست که مشرکان برای إله‌هایشان صفت ولایت و سرپرستی و قیّم بودن بر امورشان قائل بودند، و اگر مشرکان برای إله‌هایشان صفت ولی قائل نبودند، پس چه لزومی دارد که خداوند به آنان بگوید که آن مشرکان بغیر از الله إله‌هایشان را اولیاء گرفته‌اند؟ و اگر مشرکان برای إله‌هایشان صفت ولی قائل نبودند، پس می‌بایست در پاسخ به پیامبر ﷺ می‌گفتند که: «ای محمد چرا خدای تو به ما می‌گوید که ما بغیر از او اولیائی گرفته‌ایم؟ در حالی که ما برای إله‌هایشان صفت ولی قائل نیستیم و تنها فقط الله را ولی و نصیر خود می‌دانیم!».

و در ادامۀ آیه که خداوند نفی نفع و ضرر از إله‌ها و اولیائشان می‌کند، در واقع به عنوان خبر دادن از حقیقت آن بت‌ها است، نه به عنوان خبر دادن از عقیدۀ مشرکان. در واقع این آیه به این معنا نیست که مشرکان را دارد به چیزی ملزم می‌کند که خودشان هم آن را می‌دانند، یعنی منظور آیه این نیست که مثلاً بگوید: «ای مشرکان شمایی که می‌دانید و علم دارید و قبول دارید که إله‌هایشان نفع و ضرری نمی‌رساند، پس چرا آن‌ها را اولیاء گرفته‌اید؟». بلکه منظور خداوند از نفی نفع و ضرر از اولیایشان، در واقع خبر

دادن از حقیقت آن بت‌ها است. یعنی در نزد خداوند و در قانون کائنات بت‌هایشان هیچ نفع و ضرری در دست ندارند، اگرچه مشرکان به‌اشتباه برای إله‌هایشان نفع و ضرر رساندن قائل بوده باشند.

[العنکبوت: ۴۱] مَثَل کسانی که بجای الله اولیائی بر گزیدند، همچون مثل عنکبوت است.

همچنین خداوند می‌فرماید: ﴿مَثَلُ ٱلَّذِينَ ٱتَّخَذُواْ مِن دُونِ ٱللَّهِ أَوۡلِيَآءَ كَمَثَلِ ٱلۡعَنكَبُوتِ ٱتَّخَذَتۡ بَيۡتٗاۖ وَإِنَّ أَوۡهَنَ ٱلۡبُيُوتِ لَبَيۡتُ ٱلۡعَنكَبُوتِۚ لَوۡ كَانُواْ يَعۡلَمُونَ٤١﴾ [العنکبوت: ٤١]

«مَثَل کسانی‌که بجای الله اولیائی بر گزیدند، همچون مثل عنکبوت است، که خانه‌ای (برای خود) برگزیده است، و بی‌گمان سست‌ترین خانه‌ها خانۀ عنکبوت است، اگر می‌دانستند».

طبری رحمه الله در تفسیر این آیه می‌گوید: «يقول تعالى ذكره: مثل الذين اتخذوا الآلهة والأوثان من دون الله أولياء يرجون نَصْرها ونفعها عند حاجتهم إليها في ضعف احتيالهم، وقبح رواياتهم، وسوء اخيارهم لأنفسهم، (كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ) في ضعفها، وقلة احتيالها لنفسها، (اتَّخَذَتْ بَيْتًا) لنفسها، كيما يُكِنهَا، فلم يغن عنها شيئا عند حاجتها إليه، فكذلك هؤلاء المشركون لم يغن عنهم حين نزل بهم أمر الله، وحلّ بهم سخطه أولياؤُهم الذين اتخذوهم من دون الله شيئا، ولم يدفعوا عنهم ما أحلّ الله بهم من سخطه بعبادتهم إياهم».

ترجمه: «خداوند متعال می‌فرماید: مَثَل کسانی که آلهه و اوثانی غیر از الله را به اولیائی گرفته‌اند و از آنان امید نصرت رساندن و نفع رساندن به هنگام حاجاتشان را دارند، بخاطر سست‌بودن چاره‌اندیشی‌شان و زشت‌بودن باورشان و بی‌ارزش بودن آنچه برای خود برگزیده‌اند، {همچون عنکبوت است} در ضعیف بودنش و کم‌بودن چاره‌اندیشی برای خودش که {خانه‌ای برگزیده است} برای خودش تا با آن خود را بپوشاند، امّا هنگام حاجت و نیازش به آن، سودی به او نمی‌رساند. و به همان شکل مشرکان نیز هنگامی که عذاب و خشم خداوند بر آنان نازل می‌شود بت‌هایی که بجای

خداوند آنان را اولیاء گرفته بودند به آنان سودی نمی‌رساند، و انجام عبادت برای آن بت‌ها، باعث نشد تا آن بت‌ها خشم خداوند بر آنان را از آنان دفع کنند».[۱]

و در ادامه امام طبری رحمه الله از قتاده رحمه الله دربارهٔ آیه چنین روایت کرده است: «حدثنا بشر، قال: ثنا يزيد، قال: ثنا سعيد، عن قَتادة، قوله: ﴿مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللهِ أَوْلِيَاءَ كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ﴾ قال: هذا مثل ضربه الله للمشرك مَثل إلهه الذي يدعوه من دون الله كمثل بيت العنكبوت واهن ضعيف لا ينفعه».

ترجمه: «حدیثمان گفت بشر از یزید از سعید از قتاده، در مورد این فرموده: {مَثَل کسانی‌که بجای الله اولیائی بر گزیدند، همچون مثل عنکبوت است} گفت: این مَثَلی است که خداوند برای مشرک زده است، مَثَل آلهه‌ای که او را بجای الله به فریاد می‌خواند مانند مَثَل خانهٔ عنکبوت سست و ضعیف است که نفعی به او نمی‌رساند».

و ابن کثیر رحمه الله در تفسیر آیه می‌گوید: «هَذَا مَثَلٌ ضَرَبَهُ اللهُ تَعَالَى لِلْمُشْرِكِينَ فِي اتِّخَاذِهِمْ آلِهَةً مِنْ دُونِ اللهِ، يَرْجُونَ نَصْرَهُمْ وَرِزْقَهُمْ، وَيَتَمَسَّكُونَ بِهِمْ فِي الشَّدَائِدِ، فَهُمْ فِي ذَلِكَ كَبَيْتِ الْعَنْكَبُوتِ فِي ضَعْفِهِ وَوَهَنِهِ فَلَيْسَ فِي أَيْدِي هَؤُلَاءِ مِنْ آلِهَتِهِمْ إِلَّا كَمَنْ يَتَمَسَّكُ بِبَيْتِ الْعَنْكَبُوتِ، فَإِنَّهُ لَا يُجْدِي عَنْهُ شَيْئًا، فَلَوْ عَلموا هَذَا الْحَالَ لَمَا اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللهِ أَوْلِيَاءَ».

ترجمه: «این مَثَلی است که خداوند متعال برای مشرکانی زده است که بجای الله إله‌هایی گرفته‌اند و از آن‌ها امید نصرت و یاری رساندن و رزق دادن دارند و در سختی هایشان به آنان چنگ می‌زدند، پس آنان در این‌باره همانند خانهٔ عنکبوت ضعیف و سست هستند، و چیزی به دست إله‌هایشان نیست جز همانند کسی که به خانهٔ عنکبوت تمسک و چنگ می‌زند و چیزی را از او دور نمی‌کند. پس اگر آنان چنین چیزی را می‌دانستند به جای الله، اولیائی برای خود نمی‌گرفتند».[۲]

۱- تفسیر طبری، ج ۲۰ ص ۳۸.

۲- تفسیر ابن کثیر، ج ۶ ص ۲۷۹.

اکنون سخن طبری که گفت: «الذين اتخذوا الآلهة والأوثان من دون الله أولياء يرجون نَصْرها ونفعها عند حاجتهم إليها»؛ «کسانی که آلهه و اوثانی غیر از الله را به اولیائی گرفته‌اند و از آنان امید نصرت رساندن و نفع رساندن به هنگام حاجاتشان را دارند»،

و سخن ابن کثیر که گفت: «هَذَا مَثَلٌ ضَرَبَهُ اللهُ تَعَالَى لِلْمُشْرِكِينَ فِي اتِّخَاذِهِمْ آلِهَةً مِنْ دُونِ اللهِ، يَرْجُونَ نَصْرَهُمْ وَرِزْقَهُمْ، وَيَتَمَسَّكُونَ بِهِمْ فِي الشَّدَائِدِ»؛ «این مَثَلی است که خداوند متعال برای مشرکانی زده است که بجای الله إله‌هایی گرفته‌اند و از آن‌ها امید نصرت و یاری رساندن و رزق دادن دارند و در سختی‌هایشان به آنان چنگ می‌زدند»،

را با سخن محمد بن عبد الوهاب مقایسه کنید که گفته است: «والكفار الذين قاتلهم النبي صلى الله عليه وسلم واستحل دماءهم يقرّون أن الله هو الخالق وحده لا شريك له، النافع الضار المدبّر لجميع الأمور»؛ «کفاری که پیامبر ﷺ با آنان جنگید و خون‌شان را مباح کرد، اقرار داشتند به اینکه الله همان خالق یکتای بدون شرک است و نافع و ضار و مدبر همهٔ امور است!».[1]

آیا واقعاً فهمی که محمد بن عبد الوهاب و دیگر علمای نجد از شرک مشرکان داشته‌اند، همان فهم علمای اهل سنّت و سلف امّت بود؟ کسی که شرک مشرکان را نشناخته باشد چگونه می‌تواند توحید را بشناسد؟ اکنون به اقوال دیگر مفسران دربارهٔ این آیه توجه کنید:

سمرقندی رحمه الله در تفسیر آیه می‌گوید: «قوله عز وجل: مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللهِ أَوْلِياءَ يعني: مثل عبادتهم الأصنام في الضعف، وقلة نفعهم إياهم. كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتاً وَإِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ يعني: أضعف البيوت لَبَيْتُ الْعَنْكَبُوتِ لأنه لا يغني من حر ولا من برد ولا من مطر وكذلك آلهتهم لا يدفعون عنهم ضرّاً، ولا يقدرون لهم نفعاً.

۱- الرسائل الشخصية، صص ۴۴-۴۵.

ثم قال: لَوْ كانُوا يَعْلَمُونَ يعني: لو كانوا يعلمون أن اتخاذهم الأصنام كذلك، لأنهم قد علموا أن بيت العنكبوت أوهن البيوت، ولكن قوله لَوْ كانُوا يَعْلَمُونَ انصرف إلى قوله: اتَّخَذُوا، يعني: لا يعلمون أن هذا مثله».

ترجمه: «این فرمودۀ خداوند عزوجل: {مَثَل کسانی‌که بجای الله اولیائی بر گزیدند} یعنی مَثَل عبادت کردنشان برای اصنام در ضعیف بودنشان و قلیل بودن نفع بت‌ها برایشان {همچون مَثَل عنکبوت است، که خانه‌ای (برای خود) برگزیده است، و بی‌گمان سست‌ترین خانه‌ها} یعنی ضعیف‌ترین خانه‌ها {خانۀ عنکبوت است} برای اینکه از گرما و سرما و باران بی‌نیاز نمی‌گرداند و به همان شکل إله‌هایشان ضرری از آنان دفع نمی‌کنند و نفعی برای آنان نمی‌توانند برسانند.

سپس فرمود: {اگر می‌دانستند} یعنی اگر می‌دانستند که بت‌هایی که گرفته‌اند هم همینگونه هستند. چون آنان به تحقیق می‌دانستند که خانۀ عنکبوت سست‌ترین خانه‌ها است، لیکن این فرموده‌اش: {اگر می‌دانستند} به این قولش {برگزیدند} بر می‌گردد یعنی نمی‌دانستند که این (بت‌ها) هم مثل آن (خانۀ عنکوبت) است».[1]

و ثعلبی رحمه الله در تفسیر آیه می‌گوید: «مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِياءَ يعني: الأصنام يرجون نصرها ونفعها عند حاجتهم إليها كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتاً لنفسها كيما يكنّها فلم يغن عنها بناؤها شيئا عند حاجتها إياه، فكما أنّ بيت العنكبوت لا يدفع عنها بردا ولا حرا كذلك هذه الأوثان لا تملك لعابديها نفعا ولا ضرا ولا خيرا ولا شرا».

ترجمه: «مَثَل کسانی که بجای خداوند اولیائی برمی‌گزینند، یعنی اصنامی که امید و رجای نصرت‌رساندن و نفع‌رساندن در هنگام نیازهایشان را از آن بت‌ها دارند، مانند عنکبوتی است که خانه‌ای برای خود برگزیده است تا او را محافظت نماید، در صورتی که خانه‌ای که بنا کرده است در هنگام نیازش نفعی به او نمی‌رساند، پس همانطوری که

۱- تفسیر بحر العلوم، ج ۲ ص ۶۳۴.

خانهٔ عنکبوت نه سرمایی را دفع می‌کند و نه گرمایی را، به همان شکل این بت‌ها نیز برای عبادت کنندگانش هیچ نفع و ضرر و خیر و شری را مالک نیستند».[۱]

و السعدی رحمه الله در تفسیر آیه می‌گوید: «هذا مثل ضربه الله لمن عبد معه غيره، يقصد به التعزز والتَّقَوِّي والنفع، وأن الأمر بخلاف مقصوده، فإن مثله كمثل العنكبوت، اتخذت بيتا يقيها من الحر والبرد والآفات، {وَإِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ} أضعفها وأوهاها {لَبَيْتُ الْعَنْكَبُوتِ} فالعنكبوت من الحيوانات الضعيفة، وبيتها من أضعف البيوت، فما ازدادت باتخاذه إلا ضعفا، كذلك هؤلاء الذين يتخذون من دونه أولياء، فقراء عاجزون من جميع الوجوه، وحين اتخذوا الأولياء من دونه يتعززون بهم ويستنصرونهم، ازدادوا ضعفا إلى ضعفهم، ووهنا إلى وهنهم.

فإنهم اتكلوا عليهم في كثير من مصالحهم، وألقوها عليهم، وتخلوا هم عنها، على أن أولئك سيقومون بها، فخذلوهم، فلم يحصلوا منهم على طائل، ولا أنالوهم من معونتهم أقل نائل.

فلو كانوا يعلمون حقيقة العلم، حالهم وحال من اتخذوهم، لم يتخذوهم، ولتبرأوا منهم، ولتولوا الرب القادر الرحيم، الذي إذا تولاه عبده وتوكل عليه، كفاه مئونة دينه ودنياه، وازداد قوة إلى قوته، في قلبه وفي بدنه وحاله وأعماله».

ترجمه: «این مثالی است که خداوند برای کسی زده است که به همراه او غیر او را عبادت می‌کند و هدفش از آن به دست آوردن عزت و قوت و منفعت است در حالی که قضیه برخلاف مقصود او می‌باشد، برای اینکه مثال او مانند مثال عکبوتی است که خانه‌ای گرفته تا او را از گرما و سرما و آفات حفظ کند {در حالی که سست ترین خانه ها} ضعیف‌ترین و واهی ترینشان {خانهٔ عنکبوت است} پس عنکبوت از حیوانات ضعیف است و خانه‌اش ضعیف‌ترین خانه‌ها است و با گرفتن چنین خانه‌ای جز به ضعفش چیزی

۱- تفسیر الکشف والبیان عن تفسیر القرآن از الثعلبی، ج ۷ ص ۲۷۹.

اضافه نمی‌شود. و به همان شکل آن کسانی که بجای خداوند اولیائی می‌گیرند، از هر جهت فقیر و عاجز هستند و هنگامی که بجای اوتعالی اولیائی می‌گیرند تا با آن‌ها عزت یابند و نصرت یابند، فقط به ضعف و سستی‌شان اضافه می‌شود.

برای اینکه آنان در بسیاری از مصالحشان به آن بت‌ها توکل می‌کنند و مصالحشان را سمت آنان می‌برند و تا آن بت‌هایشان نیازهایشان را برآورده کنند. آنان بت‌ها را به اولیائی گرفتند امّا به هیچی نرسیدند و هیچ کمکی از طرف آن بت‌ها به دست نیاوردند. پس اگر آنان به حقیقت علم، حال خودشان و حال بت‌هایی که گرفته‌اند را می‌دانستند، آن بت‌ها را اولیائی من دون الله نمی‌گرفتند و از آن بت‌ها برائت می‌کردند و رو به پروردگار قادر رحیم می‌کردند همان کسی که اگر به او رو کند و عبادتش کند و بر او توکل کند، او را در دین و دنیایش کفایت می‌کند و به قوتش در قلب و بدن و حال و اعمالش اضافه می‌کند».[1]

الخازن رحمه الله در تفسیر آیه می‌گوید: «قوله تعالى: {مثل الذين اتخذوا من دون الله أولياء} يعني الأصنام يرجون نصرها ونفعها {كمثل العنكبوت اتخذت بيتاً} لنفسها تأوي إليه وإن بيتها في غاية الضعف والوهن لا يدفع عنها حراً ولا برداً فكذلك الأوثان لا تملك لعابدها نفعاً ولا ضراً».

ترجمه: «این فرمودهٔ خداوند متعال: {مَثَل کسانی که بجای خداوند اولیائی برمی‌گزینند} یعنی بت‌هایی که امید نصرت‌رساندن و نفع‌رساندن از آنان را دارند {مانند عنکبوتی است که خانه‌ای برگزیده است} برای خودش تا در آن پناه بگیرد در حالی که خانه‌اش در نهایت ضعف و سستی قرار دارد که گرما و سرمایی را از او دفع نمی‌کند، و بت‌ها هم به همان شکل هستند که برای عبادت کنندگانشان هیچ نفع و ضرری را در بر ندارند».[2]

۱- تفسیر السعدی (متوفی: ۱۳۷۶هـ) (تيسير الكريم الرحمن في تفسير كلام المنان)، ص ۶۳۱.

۲- تفسیر لباب التأويل في معاني التنزيل از أبو الحسن علي بن محمد بن إبراهيم بن عمر الشيحي معروف به الخازن (۷۴۱ هـ)، ج ۳ ص ۳۸۱. ناشر: دار الكتب العلمية - بيروت. چاپ اول ۱۴۱۵ هـ.

چنانکه از این آیه و اقوال مفسران فهمیده می‌شود، مشرکان اولیائی بجای الله گرفته بودند و از آنان امید نفع رساندن و دفع ضرر داشتند و حقیقت اولیاء نیز همین است و مشرکان آنان را به عنوان اولیاء من دون الله گرفته بودند و اولیاء به این خاطر گرفته می شود تا در هنگام نیاز به یاری‌اش بیاید و به او نصرت و یاری برساند. پس چون مشرکان بت‌هایشان را اولیاء من دون الله می‌دانستند، ثابت می‌شود که آنان برای بت‌هایشان ربوبیت قائل بوده و در نتیجه در ربوبیت مشرک بودند و سخن نجدیه که مشرکان را موحد در ربوبیت می‌دانند رد می شود؛ والحمد لله رب العالمین.

[الشوری: ۴۶] آن‌ها جز الله، یاورانی ندارند، که یاری‌شان کنند.

همچنین خداوند می‌فرماید: ﴿وَمَا كَانَ لَهُم مِّنۡ أَوۡلِيَآءَ يَنصُرُونَهُم مِّن دُونِ ٱللَّهِۗ وَمَن يُضۡلِلِ ٱللَّهُ فَمَا لَهُۥ مِن سَبِيلٍ٤٦﴾ [الشوری: ٤٦]

«و آن‌ها جز الله، یاورانی ندارند، که یاری‌شان کنند، و کسی را که الله گمراه سازد، پس برایش هیچ راه (نجاتی) نیست».

تقابل کلمۀ اولیاء با نصرت در این آیه، نشان می‌دهد که منظور نصرتی است که در عرض خداوند و در مقابل خداوند باشد. پس مشرکان بت‌هایی که عبادتشان می‌کردند را اولیائی بغیر از خداوند یا به همراه خداوند، گرفته بودند. و به همان شکل که الله را ولی خود گرفته و از او انتظار نصرت و تدبیر امور و سرپرستی داشتند، از بت‌هایشان نیز همان انتظار را داشتند، و معنای شرک همین است. امّا ولایت و نصرتی که در طول اراده و مشیت و قدرت خداوند و به امر و اذن خداوند باشد، موجب شرک نیست، مثلاً خداوند می‌فرماید: ﴿فَإِنَّ ٱللَّهَ هُوَ مَوۡلَىٰهُ وَجِبۡرِيلُ وَصَٰلِحُ ٱلۡمُؤۡمِنِينَۖ وَٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ بَعۡدَ ذَٰلِكَ ظَهِيرٌ٤﴾ [التحریم: ٤]

«پس (بدانید) که الله یاور (و مولای) او (پیامبر) است، و (نیز) جبرئیل و مردمان شایسته از مؤمنان، و فرشتگان (نیز) بعد از آن پشتیبان (و مددکار او) هستند».

پس خداوند یاور و مولای حقیقی است و قبل از کلمۀ مولی، نام مبارک الله آمده است و سپس بعد از کلمۀ مولاه، نام جبریل و مومنان صالح آمده است که بیانگر این است

ولایت و یاور و نصرت رساندن آنان در طول خداوند بوده و مستقل از خداوند نمی‌باشد. امّا ولایتی که مشرکان برای بت‌هایشان قائل بودند، در طول خداوند نبود، بلکه قدرت بت‌هایشان در سرپرستی کردن و تدبیر کردن امورشان و نصرت دادن به عابدینشان را مستقل از الله می‌دانستند و آن‌ها را اولیائی در عرض خداوند و به همراه خداوند قرار داده بودند.

[الأعراف: ۱۹۴-۱۹۷] و کسانی را که به جای او می‌خوانید، نمی‌توانند شما را یاری کنند، و نه خودشان را یاری دهند

چنانکه خداوند متعال در سوره اعراف می‌فرماید: ﴿قُلِ ٱدۡعُواْ شُرَكَآءَكُمۡ ثُمَّ كِيدُونِ فَلَا تُنظِرُونِ١٩٥ إِنَّ وَلِـِّۧيَ ٱللَّهُ ٱلَّذِي نَزَّلَ ٱلۡكِتَٰبَۖ وَهُوَ يَتَوَلَّى ٱلصَّٰلِحِينَ١٩٦ وَٱلَّذِينَ تَدۡعُونَ مِن دُونِهِۦ لَا يَسۡتَطِيعُونَ نَصۡرَكُمۡ وَلَآ أَنفُسَهُمۡ يَنصُرُونَ١٩٧﴾ [الأعراف: ١٩٤-١٩٧]

«بگو: شریکان‌تان را بخوانید، سپس (بر ضد من) تدبیر (و نیرنگ) کنید، و مرا مهلت ندهید(۱۹۵) همانا یاور (و سرپرست) من، الله است که (این) کتاب را نازل کرده، و او یاور (و کار ساز) صالحان است(۱۹۶) و کسانی را که به جای او می‌خوانید، نمی‌توانند شما را یاری کنند، و نه خودشان را یاری دهند(۱۹۷)».

در این آیه چنین آمده که پیامبر ﷺ به مشرکان می‌گوید بت‌هایی که شریک خداوند قرار داده‌اید را به فریاد و دعا بخوانید سپس شما و بت‌هایتان بر ضد من نیرنگ و تدبیر کنید. سپس در آیۀ بعدی می‌گوید که ولی و یاور من تنها الله است و اوست که یاور صالحان است. و در آیۀ بعدی می‌گوید آن بت‌ها و شریکان و اولیائی که فکر می‌کنید می‌توانند یاور و ناصر شما باشند، و آنان را بجای الله به دعا و فریاد می‌خوانید، نمی‌توانند به شما و خودشان هیچ نصرت و یاری برسانند. و این آیات به وضوح نشان می‌دهد که مشرکان برای بت‌هایشان صفات ربوبیت قائل بوده‌اند و معتقد بودند که بت‌هایشان می‌توانند آنان را نصرت و یاری برسانند. و اگر چنین اعتقادی نسبت به بت‌هایشان نداشتند، پس خداوند نیز بت‌هایشان را به اولیاء من دون الله، یاد نمی‌کرد.

امام طبری رحمه الله در تفسیر آیه می‌گوید: «وقوله: (قل ادعوا شركاءكم ثم كيدون)، قل، يا محمد، لهؤلاء المشركين من عبدة الأوثان: ادعوا شركاءكم الذين جعلتموهم لله شركاء في العبادة = (ثم كيدون)، أنتم وهي (فلا تنظرون)، يقول: فلا تؤخرون بالكيد والمكر، ولكن عجِّلوا بذلك. يُعْلِمه جل ثناؤه بذلك أنهم لن يضروه، وأنه قد عصمه منهم، ويُعَرِّف الكفرة به عجز أوثانهم عن نصرة من بغى أولياءهم بسوء. القول في تأويل قوله: {إِنَّ وَلِيِّيَ اللَّهُ الَّذِي نَزَّلَ الْكِتَابَ وَهُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ (١٩٦)}

قال أبو جعفر: يقول تعالى ذكره لنبيه محمد صلى الله عليه وسلم: قل، يا محمد، للمشركين من عبدة الأوثان = "إن وليي"، نصيري ومعيني وظهيري عليكم = (الله الذي نزل الكتاب) عليّ بالحق، وهو الذي يتولى من صلح عمله بطاعته من خلقه.

***

القول في تأويل قوله: {وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لا يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَكُمْ وَلا أَنْفُسَهُمْ يَنْصُرُونَ (١٩٧)}

قال أبو جعفر: وهذا أيضًا أمر من الله جل ثناؤه لنبيه أن يقوله للمشركين. يقول له تعالى ذكره: قل لهم، إن الله نصيري وظهيري، والذين تدعون أنتم أيها المشركون من دون الله من الآلهة، لا يستطيعون نصركم، ولا هم مع عجزهم عن نصرتكم يقدرون على نصرة أنفسهم، فأي هذين أولى بالعبادة وأحق بالألوهة؟ أمن ينصر وليه ويمنع نفسه ممن أراده، أم من لا يستطيع نصر وليه ويعجز عن منع نفسه ممن أراده وبَغاه بمكروه؟».

ترجمه: «این فرموده‌اش: {بگو شریکانتان را بخوانید سپس بر ضد من تدبیر و نیرنگ کنید} ای محمد به آن مشرکان که بت‌ها را عبادت می‌کنند بگو: شریکانتان را بخوانید کسانی که در عبادت آنان را شریک خدا قرار دادید، سپس شما و آن بت‌هایتان {بر ضد

من تدبیر و نیرنگ کنید} و {مرا مهلت ندهید} می‌فرماید: در مکر و حیله و نیرنگ بر ضد من تاخیری نکنید، بلکه در آن عجله هم بکنید. خداوند که ثنایش بزرگ است به پیامبر خبر داده که آنان نمی‌توانند به او ضرری برسانند و خداوند او را از آنان محفوظ نگه داشته است. و به کافر می‌فهماند که بت‌هایشان از نصرت و یاری رساندن به آنان و خودشان عاجز هستند.

سخن دربارۀ تاویل آیه: {همانا یاور (و سرپرست) من، الله است که (این) کتاب را نازل کرده، و او یاور (و کار ساز) صالحان است}.

ابوجعفر طبری می‌گوید: خداوند متعال به پیامبرش محمد ﷺ می‌فرماید: ای محمد به آن مشرکان پرستش‌گر بت‌ها بگو، {همانا یاور و سرپرست} نصیر و معین و ظهیر من بر ضد شما {الله است که این کتاب را به حق بر من نازل کرده است} و اوست کسی که سرپست کسی است که عملش را با اطاعت از خداوند، صالح می‌کند.

سخن دربارۀ تاویل این فرمودۀ خداوند: {و کسانی را که به جای او می‌خوانید، نمی‌توانند شما را یاری کنند، و نه خودشان را یاری دهند}

ابو جعفر طبری می‌گوید: و این نیز دستوری از طرف خداوند متعال است تا پیامبرش آن را که به مشرکان بگوید. خداوند متعال به او می‌فرماید: به آنان بگو همانا خداوند نصیر و ظهیر من است و شما ای مشرکان آن إله‌هایی که بجای خداوند آنان را می‌خوانید نمی‌توانند به شما نصرتی برسانند و آنان به همراه ناتوان بودن از نصرت رساندن به شما، از نصرت رساندن به خودشان هم عاجز اند، پس کدام یک از اینها اولی‌تر و مستحق‌تر به الوهیت است؟». [۱]

چنانکه از کلام طبری رحمه الله در تفسیر این آیه مشاهده می‌شود، مشرکان برای بت‌هایشان قدرت نصرت‌دادن و یاری‌رساندن قائل بودند و به این خاطر آنان را به فریاد می‌خواندند. پس چگونه علمای دعوت نجد می‌گویند که مشرکان هیچ‌گونه قدرت نفع و

۱- تفسیر طبری، ج ۱۳ صص ۳۲۲-۳۲۳.

ضرر رساندنی برای بت‌هایشان قائل نبوده‌اند؟ چگونه ادعا می‌کنند که مشرکان زمان پیامبر ﷺ توحید ربوبیت داشته‌اند؟

و سمرقندی رحمه الله در تفسیر آیه می‌گوید: «ثم قال: قُلِ يا محمد يعني: لكفار مكة ادْعُوا شُرَكاءَكُمْ يعني: آلهتكم ثُمَّ كِيدُونِ يعني: اعملوا بي ما شئتم فَلا تُنْظِرُونِ يعني: لا تمهلون ولا تؤجلون لأنهم خوفوه بآلهتهم».

ترجمه: «سپس می‌فرماید: ای محمد {بگو} یعنی به کفار مکه بگو، {شریک‌هایتان را بخوانید}، یعنی إله‌هایتان را، {سپس بر ضد من نیرنگ و تدبیر کنید}، یعنی: هرچه می‌خواهید با من بکنید، {و مرا مهلت ندهید}، یعنی مهلتی ندهید و دیر هم نکنید، برای اینکه مشرکان پیامبر را بوسیلهٔ إله‌هایشان می‌ترساندند».[۱]

چنانکه سمرقندی هم گفته است، مشرکان پیامبر ﷺ را از بت‌هایشان می‌ترساندند و می‌گفتند بت‌های ما به تو آسیب و بلایی می‌رساند پس از بت‌هایمان بترس و به آنان تعرض نکن. و در قسمت «خوف من دون الله» به این مبحث نیز پرداخته‌ایم و این نشان می‌دهد که مشرکان برای بت‌هایشان قدرت‌هایی فرازمینی و ماورایی قائل بودند و گمان می‌کردند که بت‌هایشان به همانند الله، یاور و نصرت دهندهٔ آنان هستند و معتقد بودند تعرض و بدگویی به إله‌هایشان آثار سوء و زیان و بلاهایی برای متعرض در بر دارد و از همین رو پیامبر ﷺ را از بت‌هایشان می‌ترسانیدند.

پس گرفتن و برگزیدن ولی و نصیری که در عرض خداوند باشد، به این شکل که شخص گمان کند آن ولی و نصیر مستقل از الله متعال، به او کمک می‌کند و یاری می‌رساند و به او توکل کند، پس این همان شرک اکبر می‌باشد. امّا ولی و نصیری که در طول خداوند و به عنوان گرفتن اسباب شرعی باشد، تنها تعاون و همکاری محسوب می‌شود و به معنای گرفتن اولیاء من دون الله نمی‌باشد. چنانکه خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَٱلۡمُؤۡمِنُونَ وَٱلۡمُؤۡمِنَٰتُ بَعۡضُهُمۡ أَوۡلِيَآءُ بَعۡضٖ﴾ [التوبة: ۷۱]

۱- تفسیر بحر العلوم، ج ۱ ص ۵۷۵.

«و مردان مؤمن و زنان مؤمن دوستان (و یاور) یکدیگرند».

ابن کثیر رحمه الله در تفسیر این آیه می‌گوید: «{بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ} أَيْ: يَتَنَاصَرُونَ وَيَتَعَاضَدُونَ، كَمَا جَاءَ فِي الصحيح: "المؤمن للمؤمن كالبنان يَشُدُّ بَعْضُهُ بَعْضًا" وَشَبَّكَ بَيْنَ أَصَابِعِهِ وَفِي الصَّحِيحِ أَيْضًا: "مَثَلُ الْمُؤْمِنِينَ فِي تَوَادِّهِمْ وَتَرَاحُمِهِمْ، كَمَثَلِ الْجَسَدِ الْوَاحِدِ، إِذَا اشْتَكَى مِنْهُ عُضْوٌ تَدَاعَى لَهُ سائِرُ الْجسدِ بالسَّهَرِ والْحُمَّى"».

ترجمه: «{دوستان (و یاور) یکدیگرند} یعنی: همدیگر را یاری می‌رسانند و تقویت می‌کنند، چنانکه در حدیث صحیح آمده: {مومن برای مومن مانند خشت‌های دیوار است که بعضی، بعضی دیگر را محکم می‌کند. و در حین گفتن آن، انگشتان خود را در همدیگر درآورد}. و باز در حدیث صحیح آمده است: {مثال مؤمنان در دوستی و رحم کردنشان به همدیگر، مثل یک بدن است که هرگاه عضوی از آن، از درد بنالد، سایر اعضا در بیداری و تب و حرارت، با او همدرد می‌شوند}».[1]

پس اینکه مومنان با همدیگر اولیاء و یار و یاور و ناصر همدیگر باشند، چنین اولیاء بودنی، در واقع در طول خداوند و به عنوان گرفتن اسباب شرعی بوده است، امّا اگر قدرت اولیاء را مستقل از الله دانست و اولیاء را در عرض خداوند قرار داد، در آن حالت است که من دون الله محسوب شده و شرک می‌باشد و مشرکان بت‌هایشان را اولیاء من دون الله می‌دانستند که مستقل از الله متعال، قدرت نفع و ضرر رساندن دارند و از این جهت بود که دچار شرک در ربوبیت شده بودند.

[الأنعام: ۱۴-۱۷] بگو: آیا غیر الله را ولی و یاور گیرم؟

خداوند در آیاتی دیگر می‌فرماید: ﴿قُلْ أَغَيْرَ ٱللَّهِ أَتَّخِذُ وَلِيًّا فَاطِرِ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ وَهُوَ يُطْعِمُ وَلَا يُطْعَمُ ۗ قُلْ إِنِّيٓ أُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَسْلَمَ ۖ وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ ٱلْمُشْرِكِينَ ١٤ قُلْ إِنِّيٓ أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ ١٥ مَّن يُصْرَفْ عَنْهُ يَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمَهُۥ ۚ

۱- تفسیر ابن کثیر، ج ۴ ص ۱۷۴.

وَذَٰلِكَ ٱلۡفَوۡزُ ٱلۡمُبِينُ ١٦ وَإِن يَمۡسَسۡكَ ٱللَّهُ بِضُرّٖ فَلَا كَاشِفَ لَهُۥٓ إِلَّا هُوَۖ وَإِن يَمۡسَسۡكَ بِخَيۡرٖ فَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ قَدِيرٞ ١٧﴾ [الأنعام: ١٤-١٧]

«بگو: آیا غیر الله را ولی و یاور گیرم؟ (پروردگاری) که پدید آورندهٔ آسمان‌ها و زمین است، اوست که روزی می‌دهد، و به او روزی نمی‌دهند. بگو: من مأمورم که نخستین کسی باشم که اسلام آورده است، و (فرمان یافته‌ام که) از مشرکان نباش(۱۴) بگو: همانا من اگر نافرمانی پروردگارم کنم، از عذاب روز بزرگ می‌ترسم(۱۵) هر کس که در آن روز (عذاب را) از او بگردانند (و به وی عذاب نرسد) قطعاً (الله) به او رحم نموده است؛ و این پیروزی آشکار است(۱۶) اگر الله (بخواهد) زیانی به تو برساند، هیچ کس جز او نمی‌تواند آن را دفع کند، و اگر خیری به تو رساند، پس او بر همه چیز تواناست(۱۷)».

در آیهٔ ۱۴ از گرفتن ولی غیر از الله یاد می‌کند و در آیه ۱۷ از نفع و ضرر رساندن یاد می‌کند که تنها به دست خداوند است. و اگر مشرکان برای اولیائی که من دون الله گرفته بودند قدرت دفع ضرر و جلب خیر و منفعت قائل نبودند، پس خداوند نیز با چنین توبیخ‌ها و سرزنش‌ها و استدلال‌هایی آنان را خطاب نمی‌کرد. و اگر آنطوری که نجدیه می‌گویند بود، اینکه مشرکان توحید ربوبیت داشته‌اند، پس باید مشرکان برای اولیاء و بت‌هایشان که به جای خداوند گرفته بودند قدرت دفع ضرر و جلب منفع قائل نبوده باشند و باید در جواب پیامبر ﷺ می‌گفتند که: ای محمد ما برای بت‌هایمان که قدرت دفع ضرر و جلب منفعت قائل نیستیم، پس چرا خدای تو از ما به چیزی ایراد گرفته است که به آن معتقد نیستیم؟! و پناه بر خداوند از اینکه خداوند سخنی عبث و بیهوده بگوید. امّا متاسفانه علمای دعوت نجد حاضر هستند مشرکان قریش را در ربوبیت موحّد نشان بدهند و کلام خداوند را متناقض نشان بدهند، امّا حاضر نیستند که قبول کنند در فهم شرک مشرکان دچار اشتباه گشته‌اند! پناه بر خداوند از غرور و تکبری که سبب شود قرآن را طبق امیال و اهواء خود تاویل نمود. متاسفانه کسانی که اشتهای تکفیر اهل قبله را دارند، برای رسیدن به این هدف، ناچار هستند شرک مشرکان در زمان نزول قرآن را تطهیر نمایند و تقلیل نمایند و آنان را موحّد در ربوبیت نشان بدهند، تا با این کار

بتوانند مشرکان نجس را با اهل قبله در توحید ربوبیت یکسان و برابر بدانند و سپس به تکفیر اهل قبله راحت‌تر دست یابند ولا حول ولا قوة إلا بالله.

اکنون به تفسیر طبری دربارهٔ آیات فوق دقت نمایید که بیان می‌کند مشرکان در ربوبیت مشرک بودند و برای بت‌هایشان صفات ربوبیت قائل بودند و از سخنان اهل بدعت و کج اندیشان برحذر باش که قصد دارند شرک مشرکان زمان پیامبر ﷺ را تطهیر نمایند. امام مفسرین طبری رحمه الله می‌گوید: «يقول تعالى ذكره لنبيه محمد صلى الله عليه وسلم:"قل"، يا محمد، لهؤلاء المشركين العادلين بربهم الأوثانَ والأصنامَ، والمنكرين عليك إخلاص التوحيد لربك، الداعين إلى عبادة الآلهة والأوثان: أشيئًا غيرَ الله تعالى ذكره: "أتخذ وليًّا"، أستنصره وأستعينه على النوائب والحوادث، كما: حدثني محمد بن الحسين قال، حدثنا أحمد بن المفضل قال، حدثنا أسباط، عن السدي:"قل أغير الله اتخذ وليًّا"، قال: أما"الولي"، فالذي يتولَّونه ويقرّون له بالربوبية».

ترجمه: «خداوند متعال به پیامبرش محمد ﷺ می‌فرماید: ای محمد به آن مشرکانی که اوثان و اصنام را معادل و همتای پروردگارشان قرار می‌دهند، و خالص گرداندن توحید برای پروردگارت را بر تو انکار می‌ورزند، و به عبادت آلهه و اوثان دعوت می‌کنند، بگو: آیا چیزی غیر از الله متعال را به عنوان ولی و یاور بگیرم تا او را بر مصایب و حوادث، به نصرت و یاری بگیرم. چنانکه محمد بن الحسین برایم تعریف کرد گفت احمد بن المفضل از اسباط از سدی برایم تعریف کرد، که دربارهٔ {بگو: آیا غیر الله را ولی و یاور گیرم} گفت: امّا "الولی" کسی است که او را به ولایت می‌گیرند و برایش اقرار به ربوبیت می‌کنند».[1]

۱- تفسیر طبری، ج ۱۱ ص ۲۸۲.

و به تعریف امام بغوی رحمه الله از «ولی» دقت نمایید، ایشان در تفسیر آیه می‌گوید: «قَوْلُهُ تَعَالَى: قُلْ أَغَيْرَ اللهِ أَتَّخِذُ وَلِيًّا؟ وَهَذَا حِينَ دُعِيَ إِلَى دِينِ آبَائِهِ، فَقَالَ تَعَالَى: قُلْ يَا مُحَمَّدُ أَغَيْرَ اللهِ أَتَّخِذُ وَلِيًّا، رَبًّا وَمَعْبُودًا وَنَاصِرًا وَمُعِينًا؟».

ترجمه: «این فرمودهٔ خداوند متعال: {بگو: آیا غیر الله را ولی و یاور گیرم؟} و این، آن هنگامی بود که به دین (شرکی) نیاکانش دعوت داده شد، پس خداوند متعال فرمود: ای محمد بگو: آیا غیر الله را ولی، رب، معبود، ناصر و معین خود بگیرم؟».

امام بغوی، ولی را در معنای رب، ناصر و معین می‌آورد که همگی مربوط به صفات ربوبیت است و نشان می‌دهد که مشرکانی که اولیائی من دون الله گرفته بودند، در ربوبیت مشرک بوده‌اند.

و قرطبی رحمه الله نیز در تفسیر آیه همان را می‌گوید: «قَوْلُهُ تَعَالَى: (قُلْ أَغَيْرَ اللهِ أَتَّخِذُ وَلِيًّا) مَفْعُولَانِ، لَمَّا دَعَوْهُ إِلَى عِبَادَةِ الْأَصْنَامِ دِينِ آبَائِهِ أَنْزَلَ اللهُ تَعَالَى" قُلْ" يَا مُحَمَّدُ:" أَغَيْرَ اللهِ أَتَّخِذُ وَلِيًّا" أَيْ رَبًّا وَمَعْبُودًا وَنَاصِرًا دُونَ اللهِ».

ترجمه: «این فرموده خداوند متعال: {بگو: آیا غیر الله را ولی و یاور گیرم؟} هنگامی که به عبادت اصنام و دین (شرکی) نیاکانش دعوت داده شد خداوند نازل کرد: ای محمد {بگو آیا غیر الله را ولی و یاور خود گیرم} یعنی رب و معبود و ناصری بجای الله؟».

و چنانکه می‌بینیم امام قرطبی نیز ولی گرفتن من دون الله را برابر با گرفتن ربی غیر از الله می‌داند که چنین نشان می‌دهد که مشرکان با گرفتن اولیاء من دون الله، در ربوبیت مشرک بوده و برای معبودانشان ربوبیت قائل بوده‌اند.

ابن الجوزی رحمه الله در تفسیر آیه می‌گوید: «قوله تعالى: {قل أغير الله أتخذ ولياً} ذكر مقاتل أن سبب نزولها، أن كفَّار قريش قالوا: يا محمد، ألا ترجع إلى دين آبائك؟ فنزلت هذه الآية . وهذا الاستفهام معناه الإنكار؛ أي: لا أتخذ وليا غير الله أتولاه، وأعبده، وأستعينه».

ترجمه: «این فرمودهٔ خداوند متعال: {بگو: آیا غیر الله را ولی و یاور گیرم؟} مقاتل ذکر کرده که سبب نزول آن این بود که کفار قریش گفتند: ای محمد آیا به دین پدرانت باز

نمی‌گردی؟ و این آیه نازل شد. و بصورت استفهام انکاری است، یعنی: بغیر از الله کسی را ولی نمی‌گیرم که با او تولا کنم و عبادتش کنم و از او استعانت بگیرم».[۱]

الخازن رحمه الله در تفسیر آیه می‌گوید: «قوله عز وجل: {قل أغير الله أتخذ ولياً} قال مقاتل لما دعا رسول الله صلى الله عليه وسلم إلى دين آبائه أنزل الله هذه الآية فقال قل لهم يا محمد أغير الله اتخذ ولياً يعني رباً ومعبوداً وناصراً ومعيناً وهو استفهام ومعناه الإنكار أي لا أتخذ غير الله ولياً».

ترجمه: «این فرمودۀ خداوند عزوجل: {بگو: آیا غیر الله را ولی و یاور گیرم؟} مقاتل می‌گوید هنگامی‌که رسول الله ﷺ به دین پدرانش دعوت شد خداوند این آیه را نازل کرد و فرمود: ای محمد به آنان بگو: آیا غیر الله را ولی و یاور بگیرم؟ یعنی رب و معبود و ناصر و معین بگیرم، و استفهام است و معنایش انکاری است یعنی غیر از الله ولی و یاوری نمی‌گیرم».[۲]

و طبرانی رحمه الله در تفسیر آیه می‌گوید: «وَقَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ: {قُلْ أَغَيْرَ اللهِ أَتَّخِذُ وَلِيّاً فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ}؛ أي قُلْ لَهم يا مُحَمَّدُ: أَسِوَى اللهِ أَعْبُدُ رَبّاً وأَتَّخِذُ نَاصراً».

ترجمه: «این فرمودۀ خداوند عزوجل: {بگو: آیا غیر الله را ولی و یاور گیرم؟ (پروردگاری) که پدید آورندۀ آسمان‌ها و زمین است} یعنی ای محمد به آنان بگو: آیا ربی غیر از الله را عبادت کنم و ناصری غیر از الله را برای خود برگزینم؟».

پس گرفتن ولی غیر از الله با این اعتقاد که آن ولی را مستقل از الله بدانی و معتقد باشی که آن ولی تو را مستقل از الله، نصرت و یاری می‌رساند یا تو را از عذاب می‌رهاند، یا بدون رضایت و اذن الله برایت شفاعت می‌کند، همۀ اینها شرک در ربوبیت بوده و عقیدۀ مشرکان زمان پیامبر ﷺ نسبت به بت‌هایشان همین گونه بوده است. از همین

۱- تفسیر زاد المسير في علم التفسير، از جمال الدين عبد الرحمن بن علي بن محمد الجوزي (المتوفى: ۵۹۷ هـ)، ج ۲ ص ۱۳. ناشر: دار الكتاب العربي - بيروت. ۱۴۲۲ هـ.

۲- تفسير لباب التأويل في معاني التنزيل، ج ۲ ص ۳۷۳.

رو خداوند بت‌هایشان را به اولیاء من دون الله یاد می‌کند. امّا همانطور که پیشتر نیز گفتیم، مومنان اولیاء و یاوران همدیگر هستند و همدیگر را به ولی و یاوری می‌گیرند امّا چنین ولی گرفتنی، موجب شرک نمی‌شود چون ولایت آنان در عرض ولایت خداوند نیست و مستقل از خداوند نیست؛ بلکه در طول ولایت خداوند است؛ پس اعتقاد به استقالیت ولی است که موجب شرک می‌شود نه اینکه مطلق گرفتن ولی و نصیر شرک باشد.

[نوح: ۲۳-۲۵] در برابر (عذاب) الهی یاور (و مددکاری) برای خود نیافتند

همچنین خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَقَالُواْ لَا تَذَرُنَّ ءَالِهَتَكُمۡ وَلَا تَذَرُنَّ وَدّٗا وَلَا سُوَاعٗا وَلَا يَغُوثَ وَيَعُوقَ وَنَسۡرٗا ۝٢٣ وَقَدۡ أَضَلُّواْ كَثِيرٗاۖ وَلَا تَزِدِ ٱلظَّٰلِمِينَ إِلَّا ضَلَٰلٗا ۝٢٤ مِّمَّا خَطِيٓـَٰٔتِهِمۡ أُغۡرِقُواْ فَأُدۡخِلُواْ نَارٗا فَلَمۡ يَجِدُواْ لَهُم مِّن دُونِ ٱللَّهِ أَنصَارٗا ۝٢٥﴾ [نوح: ۲۳-۲۵]

«و گفتند: إله‌های خود را رها نکنید و (بخصوص) ود و سواع و یغوث و یعوق و نسر را رها نکنید(۲۳) و به راستی آن‌ها بسیاری را گمراه کردند، و (تو ای پروردگار!) ستمکاران را جز گمراهی میفزا(۲۴) (سرانجام) به کیفر گناهان‌شان (همگی) غرق شدند، پس در آتش (دوزخ) درآورده شدند، و در برابر (عذاب) الهی یاور (و مددکاری) برای خود نیافتند(۲۵)».

مشرکانِ قوم نوح، ود و سواع و یغوث و یعوق و نسر را إله‌های خود گرفته بودند و آنها را با نام إله یاد می‌کردند و آن هنگام که در آتش دوزخ انداخته می‌شوند إله‌هایشان که آنها را انصاری من دون الله می‌پنداشتند، نمی‌توانند به آنان هیچ یاری و کمکی برسانند. و این اعتقاد مشرکان مبنی بر اینکه إله‌هایشان انصار و یاورانی برای آنان هستند که مستقل از الله می‌توانند به آنان یاری و کمک برسانند، در واقع شرک‌ورزی آنان در ربوبیت خداوند است. و تا شرک در ربوبیت بوجود نیاید و تا نسبت به یک چیز، توانایی نفع و ضرر رساندن قائل نبود، پس آن چیز امکان ندارد عبادت شوند و شرک در عبودیت متضمن شرک در ربوبیت است.

و زمخشری رحمه الله می‌گوید: «فَلَمْ يَجِدُوا لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْصاراً تعريض باتخاذهم آلهة من دون الله وأنها غير قادرة على نصرهم، وتهكم بهم، كأنه قال: فلم يجدوا لهم من دون الله آلهة ينصرونهم ويمنعونهم من عذاب الله، كقوله تعالى أَمْ لَهُمْ آلِهَةٌ تَمْنَعُهُمْ مِنْ دُونِنا».

ترجمه: «{و در برابر (عذاب) الهی یاور (و مددکاری) برای خود نیافتند} اعتراض و کنایه‌ای است به آنان بخاطر گرفتن إله‌هایی بجای الله در حالی که ناتوان از یاری رساندن به آنان هستند و ریشخند و دست انداختن آنان است، انگار که می‌گوید: بغیر از الله آلهه‌ای برای خود نیافتند که آنان را یاری برساند و از عذاب خداوند آنان را باز دارد، همانند این فرموده‌اش: ﴿أَمۡ لَهُمۡ ءَالِهَةٌ تَمۡنَعُهُم مِّن دُونِنَا﴾ [الأنبياء: ٤٣] «آیا آن‌ها إله‌هایی دارند که (می‌توانند) آن‌ها را (در برابر عذاب ما حفظ کنند و) باز دارند».[1]

فخر رازی رحمه الله در تفسیر آیه می‌گوید: «ثُمَّ قَالَ تَعَالَى: فَلَمْ يَجِدُوا لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْصاراً وَهَذَا تَعْرِيضٌ بِأَنَّهُمْ إِنَّمَا وَاظَبُوا عَلَى عِبَادَةِ تِلْكَ الْأَصْنَامِ لِتَكُونَ دَافِعَةً لِلْآفَاتِ عَنْهُمْ جَالِبَةً لِلْمَنَافِعِ إِلَيْهِمْ، فَلَمَّا جَاءَهُمْ عَذَابُ اللَّهِ لَمْ يَنْتَفِعُوا بِتِلْكَ الْأَصْنَامِ، وَمَا قَدَرَتْ تِلْكَ الْأَصْنَامُ عَلَى دَفْعِ عَذَابِ اللَّهِ عَنْهُمْ، وَهُوَ كَقَوْلِهِ: أَمْ لَهُمْ آلِهَةٌ تَمْنَعُهُمْ مِنْ دُونِنا [الْأَنْبِيَاءِ: ٤٣] وَاعْلَمْ أَنَّ هَذِهِ الْآيَةَ حُجَّةٌ عَلَى كُلِّ مَنْ عَوَّلَ عَلَى شَيْءٍ غير الله تعالى».

ترجمه: «سپس خداوند متعال می‌فرماید: {و در برابر (عذاب) الهی یاور (و مددکاری) برای خود نیافتند}، و این کنایه‌ای است به اینکه آنان سر به عبادت این بت‌ها سپرده بودند تا آفات را از آنان دفع کرده و منافع را برایشان جلب کنند. و هنگامی‌که عذاب خداوند به سراغشان آمد این بت‌ها نفعی به آنان نرساندند و این بت‌ها نتوانستند که عذاب خداوند را از آنان دفع کنند، و این همانند این فرموده‌اش است: «آیا آن‌ها إله‌هایی

۱- تفسیر الکشاف از الزمخشری (متوفی: ۵۳۸هـ)، ج ۴ صص ۶۲۰-۶۲۱. الناشر: دار الكتاب العربي - بيروت. الناشر: دار الكتاب العربي - بيروت. چاپ: سوم ۱۴۰۷ هـ.

دارند که (می‌توانند) آن‌ها را (در برابر عذاب ما حفظ کنند و) باز دارند» و بدان که این آیه حجتی است بر هر کسی که به چیزی غیر از الله متعال اعتماد و اتکا کند».[۱]

و بیضاوی رحمه الله می‌گوید: «فَلَمْ يَجِدُوا لَهُمْ مِنْ دُونِ اللهِ أَنْصاراً تعريض لهم باتخاذ آلهة مِن دُونِ الله لاَ تقدر على نصرهم».

ترجمه: «{و در برابر (عذاب) الهی یاور (و مددکاری) برای خود نیافتند}، کنایه است به آنان است بخاطر گرفتن آلهه‌ای بجای الله که توانایی یاری رساندن به آنان را ندارند».[۲]

ابو حیان اثیر الدین اندلسی در تفسیر آیه می‌گوید: «فَلَمْ يَجِدُوا لَهُمْ مِنْ دُونِ اللهِ أَنْصاراً: تَعْرِيضٌ بِانْتِفَاءِ قُدْرَةِ آلِهَتِهِمْ عَنْ نَصْرِهِمْ».

ترجمه: «{و در برابر (عذاب) الهی یاور (و مددکاری) برای خود نیافتند}، کنایه از منتفی بودن قدرت آلهه‌یشان از یاری رساندن به آنان می‌باشد».[۳]

ابن کثیر رحمه الله می‌گوید: «{فَلَمْ يَجِدُوا لَهُمْ مِنْ دُونِ اللهِ أَنْصَارًا} أَيْ: لَمْ يَكُنْ لَهُمْ مُعِينٌ وَلَا مُغيث وَلَا مُجير يُنْقِذُهُمْ مِنْ عَذَابِ اللهِ كَقَوْلِهِ: {قَالَ لَا عَاصِمَ الْيَوْمَ مِنْ أَمْرِ اللهِ إِلا مَنْ رَحِمَ} [هُودٍ: ٤٣]».

ترجمه: «{و در برابر (عذاب) الهی یاور (و مددکاری) برای خود نیافتند}، یعنی معین (یاری دهنده) و مغیث (فریادرس) و مجیری (پناه دهنده‌ای) ندارند که آن‌ها را از عذاب خداوند نجات دهد، همانند این فرموده‌اش: {گفت: امروز هیچ نگه دارنده‌ای در برابر فرمان الله نیست، مگر کسی‌که الله به او رحم کند}».[۴]

۱- تفسیر مفاتیح الغیب، ج ۳۰ ص ۶۵۹.

۲- تفسیر البیضاوی، ج ۵ ص ۲۵۰.

۳- تفسیر البحر المحیط، ج ۱۰ ص ۲۸۸.

۴- تفسیر ابن کثیر، ج ۸ ص ۲۳۶.

ابو حفص سراج الدین حنبلی در تفسیر آیه می‌گوید: «قوله: {فَلَمْ يَجِدُواْ لَهُمْ مِّن دُونِ اللهِ أَنصَاراً}، أي: من يدفع عنهم العذاب، وهذا يدل على أنهم إنما عبدوا تلك الأصنام لتدفع عنهم الآفاتِ، وتجلب المنافع إليهم فلما جاءهم العذاب لم ينتفعوا بتلك الأصنام، ولم يدفعوا عنهم العذاب وهو كقوله تعالى: {أَمْ لَهُمْ آلِهَةٌ تَمْنَعُهُمْ مِّن دُونِنَا} [الأنبياء: ٤٣]».

ترجمه: «این فرموده‌اش: {و در برابر (عذاب) الهی یاور (و مددکاری) برای خود نیافتند}، یعنی کسی که عذاب را از آنان دفع کنند نیافتند. و بر این دلالت دارد که آنان آن اصنام را به این خاطر عبادت کردند تا آفات را از آنان دفع کنند و منافع را برایشان جلب کنند، و هنگامی که عذاب سراغ آنان آمد آن اصنام نفعی به آنان نرساندند و عذاب را از آنان دفع نکردند و این همانند این فرمودۀ خداوند متعال است: {آیا آن‌ها إله‌هایی دارند که (می‌توانند) آن‌ها را (در برابر عذاب ما حفظ کنند و) باز دارند}».[۱]

۱- تفسیر اللباب فی علوم الکتاب از أبو حفص سراج الدین عمر بن علي بن عادل الحنبلي الدمشقي النعماني (متوفی: ۷۷۵هـ)، ج ۱۹ ص ۴۰۰.

ارباب من دون الله

[الأنعام: ۱۶۴] غیر الله، ربی را بجویم در حالی‌که او رب همه چیز است؟

مشرکان برای شریکانی که برای الله قرار داده بودند، یعنی بت‌هایی که از آن‌ها به اسم إله یاد می‌کردند، صفات ربوبیت قائل بودند و آیات قرآن بر همین مطلب دلالت دارند. و سورۀ انعام یکی از سوره‌هایی است که پر از آیات توحیدی است، چنانکه خداوند متعال می‌فرماید: ﴿قُلۡ أَغَيۡرَ ٱللَّهِ أَبۡغِي رَبّٗا وَهُوَ رَبُّ كُلِّ شَيۡءٖۚ وَلَا تَكۡسِبُ كُلُّ نَفۡسٍ إِلَّا عَلَيۡهَاۚ وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٞ وِزۡرَ أُخۡرَىٰۚ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُم مَّرۡجِعُكُمۡ فَيُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمۡ فِيهِ تَخۡتَلِفُونَ١٦٤﴾ [الأنعام: ١٦٤]

«بگو: آیا غیر الله، ربی (پروردگاری) را بجویم در حالی‌که او رب همه چیز است؟! و هیچ کس گناهی مرتکب نمی‌شود؛ مگر آنکه به (زیان) خود اوست و هیچ گناه‌کاری بارگناه دیگری را به دوش نمی‌گیرد، سپس بازگشت همۀ شما به سوی پروردگارتان است، پس شما را از آنچه در آن اختلاف داشتید، آگاه می‌کند».

ماوردی رحمه الله در تفسیر آیه می‌گوید: «قوله عز وجل: {قُلْ أَغَيْرَ اللهِّ أَبْغِي رَبّاً وَهُوَ رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ} وسبب [نزول] ذلك أن كفار قريش دعوا رسول الله صلى الله عليه وسلم إلى ملة آبائه في عبادة اللات والعزى، وقالوا: يا محمد إن كان وزراً فهو علينا دونك، فنزلت هذه الآية عليه. {وَلاَ تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ إِلاَّ عَلَيْهَا} يعني إلا عليها عقاب معصيتها ولها ثواب طاعتها».

ترجمه: «خداوند عزوجل می‌فرماید: {بگو: آیا غیر الله، پروردگاری را بجویم در حالی‌که او پروردگار همه چیز است} و سبب نزول آن این بود که کفار قریش پیامبر ﷺ را به سوی دین پدرانش در عبادت اللات و العزی دعوت کردند و گفتند: ای محمد اگر گناه بود پس بار گناهت بر دوش ما، پس این آیه بر ایشان نازل شد: {و هیچ کس گناهی مرتکب

نمی‌شود؛ مگر آنکه به (زیان) خود اوست} یعنی مجازات گناهش بر اوست و ثواب طاعتش هم برای اوست».[۱]

یعنی وقتی که مشرکان پیامبر ﷺ را به عبادت اللات و العزی دعوت کردند، پیامبر ﷺ در جوابشان گفت: ﴿قُلۡ أَغَيۡرَ ٱللَّهِ أَبۡغِي رَبّٗا﴾ و این آیه یکی از واضح‌ترین و روشن‌ترین و صریح‌ترین دلایل می‌باشد مبنی بر اینکه مشرکان، اللات و العزی را رب می‌دانستند و برایشان ربوبیت قائل بودند. و آنطوری نیست که نجدیه ادعا می‌کنند و می‌گویند مشرکان توحید ربوبیت داشته و برای بت‌هایشان هیچ گونه ربوبیتی قائل نبوده‌اند! پس این آیه ردی محکم بر نجدیه در بدعتشان است و این آیه دلیلی آشکار و محکم است بر اینکه مشرکان اللات و العزی و إله‌هایشان را رب می‌دانستند و پیامبر ﷺ در پاسخ به آنان گفت: چگونه ربی غیر از الله بجویم؟ پس معنای آیهٔ: ﴿قُلۡ أَغَيۡرَ ٱللَّهِ أَبۡغِي رَبّٗا﴾ این است که مشرکان رب‌هایی غیر از الله را گرفته بودند و برای بت‌هایشان ربوبیت قائل بودند.

و بغوی رحمه الله در تفسیر آیه می‌گوید: «قُلْ أَغَيْرَ اللهِّ أَبْغِي رَبًّا، قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُّ عَنْهُمَا: سَيِّدًا وَإِلَهًا وَهُوَ رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ، وَذَلِكَ أَنَّ الْكُفَّارَ كَانُوا يَقُولُونَ لِلنَّبِيِّ صَلَّى اللهُّ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: ارْجِعْ إِلَى دِينِنَا. قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: كَانَ الْوَلِيدُ بْنُ الْمُغِيرَةِ يَقُولُ: اتَّبِعُوا سَبِيلِي أَحْمِلْ عَنْكُمْ أَوْزَارَكُمْ، فَقَالَ اللهُّ تَعَالَى: وَلا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ إِلَّا عَلَيْها، لَا تَجْنِي كُلُّ نفس إلا ما كان إِثْمِهِ عَلَى الْجَانِي، وَلا تَزِرُ وازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرى، أَيْ لَا تَحْمِلُ [نَفْسٌ حَامِلَةٌ] حِمْلَ أُخْرَى، أَيْ: لَا يُؤَاخَذُ أَحَدٌ بِذَنْبِ غَيْرِهِ، ثُمَّ إِلى رَبِّكُمْ مَرْجِعُكُمْ فَيُنَبِّئُكُمْ بِما كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ».

ترجمه: «{بگو آیا غیر الله پروردگاری بجویم}، ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: سید و إلهی بجویم {در حالی که او پروردگار همه چیز است} و آن به این خاطر بود که کافران به پیامبر ﷺ می‌گفتند: به دین ما بازگرد. ابن عباس می‌گوید: ولید بن مغیره می‌گفت: راه من

۱- تفسیر الماوردی، ج ۲ ص ۱۹۶.

را پیروی کن گناهان شما را من حمل می‌کنم. پس خداوند متعال فرمود: {و هیچ کسی گناهی مرتکب نمی‌شود مگر آنکه به زیان خود اوست} هیچ کس مرتکب جنایتی نمی‌شود مگر اینکه گناهش بر جنایتکار است {و هیچ گناهکاری بار گناه دیگری را به دوش نمی‌گیرد} یعنی کسی بار دیگری را حمل نمی‌کند؛ یعنی کسی با گناه دیگری مواخذه نمی‌شود {سپس بازگشت همهٔ شما به سوی پروردگارتان است، پس شما را از آنچه در آن اختلاف داشتید، آگاه می‌کند}».[1]

جار الله زمخشری رحمه الله در تفسیر آیه می‌گوید: «قُلْ أَغَيْرَ اللهِ أَبْغِي رَبًّا جواب عن دعائهم له إلى عبادة آلهتهم، والهمزة للإنكار، أى منكر أن أبغى ربا غيره وَهُوَ رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ فكل من دونه مربوب ليس في الوجود من له الربوبية غيره، كما قال قُلْ أَفَغَيْرَ اللهِ تَأْمُرُونِّي أَعْبُدُ، وَلا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ إِلَّا عَلَيْها جواب عن قولهم اتَّبِعُوا سَبِيلَنا وَلْنَحْمِلْ خَطاياكُمْ».

ترجمه: «{بگو آیا غیر الله پروردگاری بجویم}، در جواب به آنان بود که او را به عبادت إله‌هایشان دعوت کردند. و همزه در ﴿أَغَيۡرَ ٱللَّهِ﴾ برای انکار است، یعنی انکار می‌کند که پروردگاری غیر اوتعالی بجوید. {در حالی که او پروردگار همه چیز است} پس هرچه غیر اوست پرورش شونده است و در عالم وجود چیزی که ربوبیت داشته باشد جز او وجود ندارد، چنانکه می‌فرماید: {بگو آیا مرا امر می‌کنید که غیر الله را عبادت کنم}. {و هیچ کسی گناهی مرتکب نمی‌شود مگر آنکه به زیان خود اوست} در جواب این سخنشان بود که گفتند راه ما را دنبال کنید و ما نیز خطاهای شما را حمل می‌کنیم».[2]

ابن جزی رحمه الله این آیه را برهانی بر نفی ربوبیت از غیر الله می‌داند و می‌گوید: «قُلْ أَغَيْرَ اللهِ أَبْغِي رَبًّا تقرير وتوبيخ للكفار، وسببها أنهم دعوه إلى عبادة آلهتهم وَهُوَ رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ برهان على التوحيد ونفي الربوبية عن غير الله».

۱- تفسیر البغوی، ج ۲ ص ۱۷۹.

۲- تفسیر الکشاف، ج ۲ ص ۸۴.

ترجمه: «{بگو آیا غیر الله پروردگاری بجویم} تقریر و بیان و توبیخ و سرزنشی است برای کفار، و سببش این است که مشرکان، پیامبر را به عبادت إله‌هایشان دعوت کردند. {درحالی که او پروردگار همه چیز است} برهانی است بر توحید و نفی ربوبیت از غیر الله».[۱]

و احمد بن مصطفی المراغی می‌گوید اینکه مشرکان ربی غیر از الله گرفته‌اند به این منظور است که به آن‌ها نفعی برساند یا ضرری از آن‌ها دفع کند. می‌گوید: «(قُلْ أَغَيْرَ اللهِّ أَبْغِي رَبًّا وَهُوَ رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ) أي أغير الله الذي خلق الخلق ورباهم- أطلب ربا آخر أشركه فى عبادتى له بدعائه والتوجه إليه، لينفعنى أو يمنع الضر عنى أو ليقربنى إليه زلفى، وهو تعالى رب كل شىء مما عبد ومما لم يعبد».

ترجمه: «{بگو آیا غیر الله پروردگاری بجویم در حالی که او پروردگار همه چیز است} یعنی آیا غیر از الله که همهٔ خلایق را خلق کرده و پرورش داده است، پروردگار دیگری بجویم و او را با دعا کردنش و توجه کردن به سوی او در عبادت اوتعالی شریک گردانم تا به من نفع برساند یا ضرری از من دور کند یا من را به اوتعالی نزدیک گرداند؟ درحالی که اوتعالی پروردگار همه چیز است چه آنچه که عبادت می‌شود و چه آنچه که عبادت نمی‌شود)».[۲]

و ابن کثیر رحمه الله در تفسیر آیه می‌گوید: «يقول تعالى: {قُلْ} يا محمد لهؤلاء المشركين بالله في إخلاص العبادة له والتوكل عليه: {أَغَيْرَ اللهَّ أَبْغِي رَبًّا} أي: أطلب ربا سواه، وهو رب كل شيء، يَرُبّنِي ويحفظني ويكلؤني ويدبر أمري، أي: لا أتوكل إلا عليه، ولا أنيب إلا إليه؛ لأنه رب كل شيء ومليكه، وله الخلق والأمر».

ترجمه: «خداوند متعال می‌فرماید: ای محمد به آن مشرکان به خداوند در اخلاص عبادت برای او و توکل بر او، {بگو}، {آیا غیر الله پروردگاری بجویم} یعنی ربی غیر او طلب

۱- تفسیر التسهیل لعلوم التنزیل، ج ۱ ص ۲۸۳.

۲- تفسیر المراغی (متوفی: ۱۳۷۱هـ)، ج ۸ ص ۹۱. الناشر: شركة مكتبة ومطبعة مصطفى البابى الحلبي وأولاده بمصر. چاپ: اول ۱۳۶۵ هـ.

کنم، {در حالی که او پروردگار همه چیز است} تا مرا تربیت کند و حفاظت کند و توکلم بر او باشد و امورم را تدبیر کند؟ یعنی: جز بر او توکل نمی‌کنم و جز به سوی او برنمی‌گردم، برای اینکه او پروردگار و مالک همه چیز است و خلق و امر از آنِ اوست».[۱]

پس مشرکان پیامبر ﷺ را به عبادت اللات و العزی و دیگر إله‌هایشان دعوت کردند، و پیامبر ﷺ هم در پاسخ آنان فرمود: ﴿قُلۡ أَغَيۡرَ ٱللَّهِ أَبۡغِي رَبّٗا﴾ و تفسیر کلمۀ رب نیز طبق سخن مفسران آمد. و همۀ اینها نشان می‌دهد که مشرکان بت‌هایشان را در مقام ربوبیت قرار داده بودند و بر آنان توکل می‌کردند و آنان را مدبّر امورشان می‌دانستند و برایشان قدرت نفع و ضرر رساندن قائل بودند و با توجه به چنین اعتقادی که نسبت به آن‌ها داشتند بود که برایشان عبادت انجام می‌دادند. نه اینکه آن بت‌هایشان را خالی از هرگونه قدرتی بدانند و سپس با این حال عبادتشان کنند! چنین چیزی امکان ندارد. چراکه عبادت چیزی جز قرار دادن صفات الهیت و ربوبیت برای غیر الله نیست.

[الأنعام: ۱] و [الأنعام: ۱۵۰] آن‌هایی که کافر شدند با پروردگار خویش دیگری را برابر می‌دارند.

همچنین خداوند متعال در سورۀ مائده می‌فرماید: ﴿ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ ٱلَّذِي خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ وَجَعَلَ ٱلظُّلُمَٰتِ وَٱلنُّورَۖ ثُمَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ بِرَبِّهِمۡ يَعۡدِلُونَ١﴾ [الأنعام: ۱]

«ستایش برای الله است که آسمان‌ها و زمین را آفرید و تاریک‌ها و نور را پدید آورد، و با این همه آن‌هایی که کافر شدند با پروردگار خویش دیگری را برابر می‌دارند (و به او شرک می‌آورند)».

و می‌فرماید: ﴿وَلَا تَتَّبِعۡ أَهۡوَآءَ ٱلَّذِينَ كَذَّبُواْ بِـَٔايَٰتِنَا وَٱلَّذِينَ لَا يُؤۡمِنُونَ بِٱلۡأٓخِرَةِ وَهُم بِرَبِّهِمۡ يَعۡدِلُونَ١٥٠﴾ [الأنعام: ۱۵۰]

«و از هوی و هوس کسانی‌که آیات ما را تکذیب کردند، و کسانی‌که به آخرت ایمان ندارند و (بت‌ها را) با خداوند پروردگار، برابر (و شریک) قرار می‌دهند، پیروی مکن».

۱- تفسیر ابن کثیر، ج ۳ ص ۳۸۳.

عبارت ﴿بِرَبِّهِمۡ يَعۡدِلُونَ﴾ بیانگر این نکته است که مشرکان، بت‌هایشان را در ربوبیت با الله برابر قرار دادند. کلمهٔ عدل به معنای معادل، همتا، نظیر، مثل و مانند یک چیز می‌باشد. و اگر تنها و فقط در یک صفت از صفات ربوبیت، مخلوقی را با الله شریک قرار داد به نحوی که آن مخلوق نیز به همانند الله، آن صفت ربوبیت را داشته باشد یا شریک الله در آن صفت ربوبیت باشد، یا معین و ناصر و ظهیر الله در آن صفت ربوبیت باشد، پس این همان مصداق ﴿بِرَبِّهِمۡ يَعۡدِلُونَ﴾ خواهد بود. و چنانکه پیشتر نیز گفتیم، مشرکان از بت‌هایشان امید جلب نفع و دفع ضرر داشتند و چنین خصوصیات و صفاتی، از خصوصیات و صفات ربوبیت است و تا برای یک موجود، صفات ربوبیت قرار داده نشود، پس امکان هم ندارد که از آن موجود، امید جلب نفع و دفع ضرر داشت. و اینکه مشرکان از بت‌هایشان امید جلب نفع و دفع ضرر داشتند، پس ثابت می‌شود که برای بت‌هایشان ربوبیت قائل بوده‌اند و یک موجود زمانی عبادت می‌شود که صفات ربوبیت برای آن قرار داده شود.

و طبری رحمه الله در تفسیر: ﴿بِرَبِّهِمۡ يَعۡدِلُونَ﴾ می‌گوید که همهٔ انواع و اصناف مشرکان بدون مستثنی شدن بعضی از آنان، شامل حکم این آیه می‌شوند. پس به تبع آنان همهٔ انواع و اصناف مشرکان در ربوبیت مشرک هستند. امام طبری می‌گوید: «وأولى الأقوال في ذلك بالصواب عندي أن يقال: إنّ الله تعالى ذكره أخبر أنّ الذين كفروا بربهم يعدلون، فعمّ بذلك جميع الكفّار، ولم يخصص منهم بعضًا دون بعض. فجميعهم داخلون في ذلك: يهودهم، ونصاراهم، ومجوسهم، وعبدة الأوثان منهم ومن غيرهم من سائر أصناف الكفر».

ترجمه: «نزدیک‌ترین اقوال به صواب در اینباره نزد من این است که گفته شود: خداوند متعال خبر داده که کسانی که کافر شدند با پروردگار خویش دیگری را برابر می‌دانند، پس جمیع کفار را شامل می‌شود و کسی از آنان را تخصیص نداده است. پس

همهٔشان مانند یهود و نصاری و مجوس و پرستش‌گران بت‌ها و دیگر از اصناف کفار، در این حکم وارد هستند».[۱]

و بغوی رحمه الله در تفسیر آیه می‌گوید: «ثُمَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ، أَيْ: ثُمَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بَعْدَ هَذَا الْبَيَانِ بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ، أَيْ: يُشْرِكُونَ، وَأَصْلُهُ مِنْ مُسَاوَاةِ الشَّيْءِ بِالشَّيْءِ، وَمِنْهُ الْعَدْلُ، أَيْ: يَعْدِلُونَ بِاللهِ غَيْرَ اللهِ تَعَالَى، يُقَالُ: عَدَلْتُ هَذَا بِهَذَا إِذَا ساويته به».

ترجمه: «{و با این همه آن‌هایی که کافران شدند با پروردگار خویش دیگری را برابر می‌دارند}، یعنی: و با این همه آن‌هایی که بعد از این بیان، کافر شدند، با پروردگار خویش دیگری را برابر می‌دارند، یعنی غیر الله تعالی را با الله معادل می‌دانند. (مثلا) هنگامی که چیزی را با چیز دیگر مساوی بدانی، می‌گویی: این را با آن معادل هم قرار دادم».[۲]

و ابن کثیر رحمه الله در تفسیر آیه می‌گوید: «وَقَوْلُهُ: {ثُمَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ} أَيْ: وَمَعَ هَذَا كُلِّهِ كَفَرَ بِهِ بَعْضُ عِبَادِهِ، وَجَعَلُوا مَعَهُ شَرِيكًا وَعِدْلًا وَاتَّخَذُوا لَهُ صَاحِبَةً وَوَلَدًا، تَعَالَى عَنْ ذَلِكَ عُلُوًّا كَبِيرًا».

ترجمه: «این فرموده‌اش: {و با این همه آن‌هایی که کافران شدند با پروردگار خویش دیگری را برابر می‌دارند}، یعنی: با همهٔ اینها بعضی از بندگانش به او کافر شده و همراه او شریک و عدلی قرار دادند و برایش همسر و فرزند قائل شدند، خداوند از چنین چیزی بسیار متعالی می‌باشد».[۳]

در دیدگاه ابن کثیر رحمه الله، معادل و برابر قرار دادن با الله، یعنی همسر و فرزند قرار دادن برای الله. پس طبق سخن ابن کثیر، قرار دادن همسر و فرزند برای الله، به معنای شرک در ربوبیت و معادل و مساوی قرار دادن همسر و فرزند با الله پروردگار است. و مشرکان عرب نیز ملائکه را همسران و دختران الله می‌دانستند و چنانکه پیشتر

۱- تفسیر طبری، ج ۱۱ ص ۲۵۴.

۲- تفسیر بغوی، ج ۲ ص ۱۰۸.

۳- تفسیر طبری، ج ۱۱ ص ۲۵۴.

گفتیم فرزند، از جنس پدر است، پس مشرکان بت‌هایشان را در ذات إلهیت همتا و معادل و برابر و هم جنس با الله می‌دانستند، با این تفاوت که الله را پدر آلهه و بزرگ آنان می‌دانستند و فرزندانشان را نیز إله‌های کوچک‌تر که در فرمانراویی و تدبیر امور شریک و معاون و وزیر و ظهیر و ناصر و اولیاء من الذل پدرشان هستند.

و المراغي رحمه الله در تفسیر آیه می‌گوید که مشرکان بت‌هایشان را در به فریاد خواندن برای دفع نمودن ضرر از آنان و جلب نمودن نفع برایشان، به همانند الله و برابر با الله و مساوی با الله می‌دانستند. چنانکه می‌گوید: «ويعدلون أي يعدلون به غيره، أي يجعلون عديلا مساويا له في العبادة والدعوة لكشف الضر وجلب النفع، فهو بمعنى يشركون به ويتخذون له اندادا».

ترجمه: «﴿يَعۡدِلُونَ﴾ یعنی غیر او را با او برابر می‌دانند، یعنی عدیلی مساوی با او در عبادت کردن و به دعا خواندن جهت برطرف کردن ضرر و جلب کردن نفع قرار می‌دهند، پس به این معناست که به او شرک می‌ورزند و برایش همتایانی قرار می‌دهند».[1]

اگر این ادعای نجدیه که می‌گویند مشرکان توحید ربوبیت داشته‌اند صحیح باشد، پس باید العیاذ بالله در قرآن خطا و اشتباه وجود داشته باشد! چراکه آیات زیادی وجود دارد که بیان می‌کند مشرکان در ربوبیت نیز مشرک بوده‌اند. و علت شرک مشرکان عدم توحید در ربوبیت و انحراف در ربوبیت بوده است چراکه تا در ربوبیت شرک بوجود نیاید، پس در عبودیت شرک بوجود نمی‌آید و نوع دیدگاه مشرک نسبت به آلهه‌اش است که سبب شده است او را عبادت کند، و اگر گمانش دربارۀ آلهه‌اش این می‌بود که هیچ نفع و ضرری در بر ندارد و هیچ سودی عایدش نمی‌گرداند، پس غیر ممکن بود که آن را بپرستد.

[یوسف: ۳۹-۴۰] آیا رب‌های پراکنده (متعدد) بهترند یا الله یکتای قهار؟

۱- تفسیر المراغی، ج ۷ ص ۷۱.

خداوند در آیه‌ای دیگر به نقل از یوسف علیه السلام می‌فرماید: ﴿يَٰصَٰحِبَيِ ٱلسِّجۡنِ ءَأَرۡبَابٞ مُّتَفَرِّقُونَ خَيۡرٌ أَمِ ٱللَّهُ ٱلۡوَٰحِدُ ٱلۡقَهَّارُ ٣٩ مَا تَعۡبُدُونَ مِن دُونِهِۦٓ إِلَّآ أَسۡمَآءٗ سَمَّيۡتُمُوهَآ أَنتُمۡ وَءَابَآؤُكُم مَّآ أَنزَلَ ٱللَّهُ بِهَا مِن سُلۡطَٰنٍۚ إِنِ ٱلۡحُكۡمُ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعۡبُدُوٓاْ إِلَّآ إِيَّاهُۚ ذَٰلِكَ ٱلدِّينُ ٱلۡقَيِّمُ وَلَٰكِنَّ أَكۡثَرَ ٱلنَّاسِ لَا يَعۡلَمُونَ ٤٠﴾ [یوسف: ۳۹-۴۰]

«ای رفقای زندانی من! آیا رب های پراکنده (متعدد) بهترند یا الله یکتای قهار؟(۳۹) شما به جای الله (چیزی را) نمی‌پرستید، مگر نام‌هایی را که خود و نیاکان‌تان به آن‌ها داده‌اید، الله هیچ دلیلی بر (اثبات) آن‌ها نازل نکرده است، فرمانروایی تنها از آن الله است، فرمان داده است که جز او را نپرستید، این است دین راست و استوار، و لیکن بیشتر مردم نمی‌دانند(۴۰)».

به این آیه دقت کنید که چگونه عبادت را به رب بودن مرتبط ساخته است. یوسف علیه السلام به همراهان زندانی خودش چنین می‌گوید که آیا الله یکتای قهار بهتر است یا رب‌های متفرق و پراکنده؟ و این آیه نصّ صریحی است بر اینکه مشرکان معبودانشان را دارای صفات ربوبیت می‌دانستند و در تدبیر و اصلاح امورشان و دفع ضرر و جلب نفع برایشان، آن‌ها را در عالم هستی مؤثر می‌دانستند.

فخر رازی رحمه الله در تفسیر آیه می‌گوید: «اعْلَمْ أَنَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمَّا ادَّعَى النُّبُوَّةَ فِي الْآيَةِ الْأُولَى وَكَانَ إِثْبَاتُ النُّبُوَّةِ مَبْنِيًّا عَلَى إِثْبَاتِ الْإِلَهِيَّاتِ لَا جَرَمَ شَرَعَ فِي هَذِهِ الْآيَةِ فِي تَقْرِيرِ الْإِلَهِيَّاتِ، وَلَمَّا كَانَ أَكْثَرُ الْخَلْقِ مُقِرِّينَ بِوُجُودِ الْإِلَهِ الْعَالِمِ الْقَادِرِ وَإِنَّمَا الشَّأْنُ فِي أَنَّهُمْ يَتَّخِذُونَ أَصْنَامًا عَلَى صُورَةِ الْأَرْوَاحِ الْفَلَكِيَّةِ وَيَعْبُدُونَهَا <u>وَيَتَوَقَّعُونَ حُصُولَ النَّفْعِ وَالضُّرِّ مِنْهَا</u> لَا جَرَمَ كَانَ سَعْيُ أَكْثَرِ الْأَنْبِيَاءِ فِي الْمَنْعِ مِنْ عِبَادَةِ الْأَوْثَانِ، فَكَانَ الْأَمْرُ عَلَى هَذَا الْقَانُونِ فِي زَمَانِ يُوسُفَ عليه السلام، فلهذا السبب شرع هاهنا فِي ذِكْرِ مَا يَدُلُّ عَلَى فَسَادِ الْقَوْلِ بِعِبَادَةِ الْأَصْنَامِ وَذَكَرَ أَنْوَاعًا مِنَ الدَّلَائِلِ وَالْحُجَجِ.

الْحُجَّةُ الْأُولَى: قَوْلُهُ: أَأَرْبابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللَّهُ الْواحِدُ الْقَهَّارُ وَتَقْرِيرُ هَذِهِ الْحُجَّةِ أَنْ نَقُولَ: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى بَيَّنَ أَنَّ كَثْرَةَ الْآلِهَةِ تُوجِبُ الْخَلَلَ وَالْفَسَادَ فِي هَذَا الْعَالَمِ وَهُوَ قَوْلُهُ: لَوْ كَانَ

فِيهِما آلِهَةٌ إِلَّا اللهُ لَفَسَدَتا [الْأَنْبِيَاءِ: ۲۲] فَكَثْرَةُ الْآلِهَةِ تُوجِبُ الْفَسَادَ وَالْخَلَلَ، وَكَوْنُ الْإِلَهِ وَاحِدًا يَقْتَضِي حُصُولَ النِّظَامِ وَحُسْنَ التَّرْتِيبِ فَلَمَّا قَرَّرَ هَذَا الْمَعْنَى فِي سائر الآيات قال هاهنا: أَأَرْبابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللهُ الْواحِدُ الْقَهَّارُ وَالْمُرَادُ مِنْهُ الِاسْتِفْهَامُ عَلَى سَبِيلِ الْإِنْكَارِ».

ترجمه: «بدان: آنگاه که یوسف علیه السلام در آیهٔ اول ادعای نبوّت کرد، و اثبات نبوّت مبنی است بر اثبات الهیات، پس لا جرم در این آیه الهیات را توضیح داده است و برای اینکه بیشتر مردم به وجود إله عالِم و قادر اقرار داشتند و تنها بت‌هایی در صورت ارواح فلکی برای خود می‌گرفتند و عبادتشان می‌کردند **و از آنان به دست آمدن نفع و ضرر را توقع داشتند**، پس لاجرم تلاش بیشتر انبیا در منع کردن از عبادت بت‌ها بوده است و در زمان یوسف علیه السلام نیز همینطور بوده است. برای همین دلایلی را مبنی بر فاسد بودن عبادت کردن بت‌ها ذکر می‌کند و انواعی از دلایل و حجج را ذکر می‌کند

حجت اول: این فرموده‌اش: {آیا رب های پراکنده (متعدد) بهترند یا الله یکتای قهار} در توضیح این حجت می‌گوییم که الله متعال بیان کرده که کثرت آلهه موجب خلل و فساد در این عالم می‌شود چنانکه فرموده است: {اگر در این دو (= آسمان و زمین) إله‌هایی جز الله بود، مسلماً هر دو (= آسمان و زمین) تباه می‌شدند} پس کثرت آلهه موجب فساد و خلل می‌شود. و با یک إله بودن است که نظم و حسن ترتیب حاصل می‌شود . پس آنگاه که این معنا در سایر آیات مقرر شد اینجا هم می‌فرماید: {آیا رب های پراکنده (متعدد) بهترند یا الله یکتای قهار} و مراد از آن استفهام بر سبیل انکار است».[۱]

سپس فخر رازی در ادامه دو سوال مطرح می‌کند و می‌گوید: «السُّؤَالُ الْأَوَّلُ: لِمَ سَمَّاهَا أَرْبَابًا وَلَيْسَتْ كَذَلِكَ.

وَالْجَوَابُ: لِاعْتِقَادِهِمْ فِيهَا أَنَّهَا كَذَلِكَ، وَأَيْضًا الْكَلَامُ خَرَجَ عَلَى سَبِيلِ الْفَرْضِ وَالتَّقْدِيرِ: وَالْمَعْنَى أَنَّهَا إِنْ كَانَتْ أَرْبَابًا فَهِيَ خَيْرٌ أَمِ اللهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ.

۱- تفسیر مفاتیح الغیب، ج ۱۸ صص ۴۵۷-۴۵۸.

السُّؤَالُ الثَّانِي: هَلْ يَجُوزُ التَّفَاضُلُ بَيْنَ الْأَصْنَامِ وَبَيْنَ اللهَّ تَعَالَى حَتَّى يُقَالَ أَنَّهَا خَيْرٌ أَمِ اللهَّ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ؟

الْجَوَابُ: أَنَّهُ خَرَجَ عَلَى سَبِيلِ الْفَرْضِ، وَالْمَعْنَى: لَوْ سَلَّمْنَا أَنَّهُ حَصَلَ مِنْهَا مَا يُوجِبُ الْخَيْرَ فَهِيَ خَيْرٌ أَمِ اللهَّ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ».

ترجمه: «سوال اول: چرا آن‌ها را ارباب نامیده درحالی که چنین نیستند؟ جواب: بخاطر اینکه مشرکان دربارۀ بت‌هایشان معتقد بودند که آن‌ها اینچنین هستند. و همچنین کلام بر سبیل فرض و تقریر آمده است به این معنا که اگر بالفرض ارباب هم باشند پس آیا آن‌ها بهتر اند یا الله واحد قهار؟

سوال دوم: آیا جایز است که بت‌ها و الله متعال را با هم در برتری‌شان مقایسه کرد، تا اینکه گفته شود که آن‌ها بهتر اند یا خدای واحد قهار؟ جواب: این کلام بر سبیل فرض گفته شده است، به این معنا که اگر هم تسلیم این ادعا شویم که از آن بت‌ها چیزی که موجب خیر است حاصل می‌شود، پس آیا آن بت‌ها بهتر اند یا الله واحد قهار؟».[1]

پس طبق این آیه، مشرکان برای بت‌هایشان ربوبیت قائل بودند و خداوند به صراحت می‌فرماید: ﴿ءَأَرۡبَابٌ مُّتَفَرِّقُونَ خَيۡرٌ أَمِ ٱللَّهُ﴾ و از آن‌ها به نام رب یاد می‌کند، چراکه مشرکان اعتقاد به ربوبیت بت‌هایشان داشتند. پس چگونه علمای دعوت نجد مشرکان را موحد در ربوبیت می‌دانند و می‌گویند مشرکان برای بت‌هایشان هیچ گونه صفات ربوبیتی قائل نبوده‌اند؟ براستی که کسی که شرک مشرکان را نشناخته باشد، چگونه می‌تواند توحید را بشناسد؟

[الزمر: ۲۹] الله مردی (مملوک) را مثل زده که در (بردگی) او شریکانی است که پیوسته با هم اختلاف (و مشاجره) دارند، و مردی (مملوک) که تنها تسلیم یک شخص است، آیا (این دو) در وصف یکسانند؟

۱- تفسیر مفاتیح الغیب، ج ۱۸ ص ۴۵۹.

مشابه مضمون آیۀ مذکور در سوره یوسف، آیه ۲۹ سورۀ زمر است که خداوند متعال مثلی می‌زند و می‌فرماید: ﴿ضَرَبَ ٱللَّهُ مثلاً رَّجُلًا فِيهِ شُرَكَآءُ مُتَشَٰكِسُونَ وَرَجُلًا سَلَمًا لِّرَجُلٍ هَلۡ يَسۡتَوِيَانِ مَثَلًاۚ ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِۚ بَلۡ أَكۡثَرُهُمۡ لَا يَعۡلَمُونَ ۲۹﴾ [الزمر: ۲۹]

«الله مردی (مملوک) را مثل زده که در (بردگی) او شریکانی است که پیوسته با هم اختلاف (و مشاجره) دارند، و مردی (مملوک) که تنها تسلیم یک شخص است، آیا (این دو) در وصف یکسانند؟! حمد و ستایش مخصوص الله است، بلکه بیشتر آن‌ها نمی‌دانند».

طبری رحمه الله در تفسیر آیه می‌گوید: «يقول تعالى ذكره: مثل الله مثلاً للكافر بالله الذي يعبد آلهة شَتَّى، ويطيع جماعة من الشياطين، والمؤمن الذي لا يعبُد إلا الله الواحد، يقول تعالى ذكره: ضرب الله مثلاً لهذا الكافر رجلا فيه شركاء. يقول: هو بين جماعة مالكين متشاكسين، يعني مختلفين متنازعين، سيئة أخلاقهم، من قولهم: رجل شكس: إذا كان سيئ الخلق، وكل واحد منهم يستخدمه بقدر نصيبه ومِلْكه فيه، ورجلا مسلما لرجل، يقول: ورجلا خُلُوصا لرجل يعني المؤمن الموحد الذي أخلص عبادته لله، لا يعبد غيره ولا يدين لشيء سواه بالربوبية».

ترجمه: «خداوند متعال برای کسی که به او کافر شده است و إله‌های گوناگونی را عبادت می‌کند و جماعتی از شیاطین را اطاعت می‌کند، و برای مومنی که جز الله واحد را عبادت نمی‌کند، مثالی می‌زند، خداوند متعال می‌فرماید: {الله مثلی زده} برای این کافر {مردی که در (بردگی) او شریکانی است} چنین مردی در بین جماعتی از مالکانِ متشاکس قرار دارد، یعنی با هم اختلاف و تنازع دارند، و اخلاق بدی دارند. مثلاً می‌گویند فلانی مردی شکس است، در صورتی که بد اخلاق باشد. و هر یک از آنان به اندازۀ نصیب و سهمی که در مالکیتش دارد آن مرد را به خدمت می‌گیرند. و مردی که تنها تسلیم یک شخص است. یعنی: مردی که برای یک شخص خالص گشته باشد، یعنی

شخص مومن موحدی که عبادتش را برای الله خالص کرده است و جز او را عبادت نمی‌کند و **بغیر از اوتعالی برای هیچ چیزی ربوبیت قائل نمی‌شود**».[1]

فخر رازی رحمه الله در تفسیر آیه می‌گوید: «تَقْدِيرُ الْكَلَامِ: اضْرِبْ لِقَوْمِكَ مثلاً وَقُلْ لَهُمْ مَا يَقُولُونَ فِي رَجُلٍ مِنَ الْمَمَالِيكِ قَدِ اشْتَرَكَ فِيهِ شُرَكَاءُ بَيْنَهُمُ اخْتِلَافٌ وَتَنَازُعٌ، كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ يَدَّعِي أَنَّهُ عَبْدُهُ فَهُمْ يَتَجَاذَبُونَهُ فِي حَوَائِجِهِمْ وَهُوَ مُتَحَيِّرٌ فِي أَمْرِهِ، فَكُلَّمَا أَرْضَى أَحَدَهُمْ غَضِبَ الْبَاقُونَ، وَإِذَا احْتَاجَ فِي مُهِمٍّ إِلَيْهِمْ فَكُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ يَرُدُّهُ إِلَى الْآخَرِ، فَهُوَ يَبْقَى مُتَحَيِّرًا لَا يَعْرِفُ أَيُّهُمْ أَوْلَى بِأَنْ يَطْلُبَ رِضَاهُ، وَأَيُّهُمْ يُعِينُهُ فِي حَاجَاتِهِ، فَهُوَ بِهَذَا السَّبَبِ فِي عَذَابٍ دَائِمٍ وَتَعَبٍ مُقِيمٍ، وَرَجُلٍ آخَرَ لَهُ مَخْدُومٌ وَاحِدٌ يَخْدِمُهُ عَلَى سَبِيلِ الْإِخْلَاصِ، وَذَلِكَ الْمَخْدُومُ يُعِينُهُ عَلَى مُهِمَّاتِهِ، فَأَيُّ هَذَيْنِ الْعَبْدَيْنِ أَحْسَنُ حَالًا وَأَحْمَدُ شَأْنًا، وَالْمُرَادُ تَمْثِيلُ حَالِ مَنْ يُثْبِتُ آلِهَةً شَتَّى، فَإِنَّ أُولَئِكَ الْآلِهَةَ تَكُونُ مُتَنَازِعَةً مُتَغَالِبَةً، كَمَا قَالَ تَعَالَى: لَوْ كانَ فِيهِما آلِهَةٌ إِلَّا اللهُ لَفَسَدَتا [الْأَنْبِيَاءِ: ۲۲] وَقَالَ: وَلَعَلا بَعْضُهُمْ عَلى بَعْضٍ [الْمُؤْمِنُونَ: ۹۱] فَيَبْقَى ذَلِكَ الْمُشْرِكُ مُتَحَيِّرًا ضَالًّا، لَا يَدْرِي أَيَّ هَؤُلَاءِ الْآلِهَةِ يَعْبُدُ وَعَلَى رُبُوبِيَّةِ أَيِّهِمْ يَعْتَمِدُ، وَمِمَّنْ يَطْلُبُ رِزْقَهُ، وَمِمَّنْ يَلْتَمِسُ رِفْقَهُ، فَهَمُّهُ شِفَاعٌ، وَقَلْبُهُ أَوْزَاعٌ. امّا مَنْ لَمْ يُثْبِتْ إِلَّا إِلَهًا واحدا فَهُوَ قَائِمٌ بِمَا كَلَّفَهُ عَارِفٌ بِمَا أَرْضَاهُ وَمَا أَسْخَطَهُ، فَكَانَ حَالُ هَذَا أَقْرَبَ إِلَى الصَّلَاحِ مِنْ حَالِ الْأَوَّلِ، وَهَذَا مَثَلٌ ضُرِبَ فِي غَايَةِ الْحُسْنِ فِي تَقْبِيحِ الشِّرْكِ وَتَحْسِينِ التَّوْحِيدِ، فَإِنْ قِيلَ: هَذَا الْمِثَالُ لَا يَنْطَبِقُ عَلَى عِبَادَةِ الْأَصْنَامِ لِأَنَّهَا جَمَادَاتٌ، فَلَيْسَ بَيْنَهَا مُنَازَعَةٌ وَلَا مُشَاكَسَةٌ، قُلْنَا إِنَّ عَبَدَةَ الْأَصْنَامِ مُخْتَلِفُونَ مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ هَذِهِ الْأَصْنَامُ تَمَاثِيلُ الْكَوَاكِبِ السَّبْعَةِ، فَهُمْ فِي الْحَقِيقَةِ إِنَّمَا يَعْبُدُونَ الْكَوَاكِبَ السَّبْعَةَ، ثُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ يُثْبِتُونَ بَيْنَ هَذِهِ الْكَوَاكِبِ مُنَازَعَةً وَمُشَاكَسَةً، أَلَا تَرَى أَنَّهُمْ يَقُولُونَ زُحَلُ هُوَ النَّحْسُ الْأَعْظَمُ، وَالْمُشْتَرِي هُوَ السَّعْدُ الْأَعْظَمُ، وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ هَذِهِ الْأَصْنَامُ تَمَاثِيلُ الْأَرْوَاحِ الْفَلَكِيَّةِ، وَالْقَائِلُونَ

۱- تفسیر طبری، ج ۲۱ ص ۲۸۳.

بِهَذَا الْقَوْلِ زَعَمُوا أَنَّ كُلَّ نَوْعٍ مِنْ أَنْوَاعِ حَوَادِثِ هَذَا الْعَالَمِ يَتَعَلَّقُ بِرُوحٍ مِنَ الْأَرْوَاحِ السَّمَاوِيَّةِ، وَحِينَئِذٍ يَحْصُلُ بَيْنَ تِلْكَ الْأَرْوَاحِ مُنَازَعَةٌ وَمُشَاكَسَةٌ، وَحِينَئِذٍ يَكُونُ الْمَثَلُ مُطَابِقًا، وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ هَذِهِ الْأَصْنَامُ تَمَاثِيلُ الْأَشْخَاصِ مِنَ الْعُلَمَاءِ وَالزُّهَّادِ الَّذِينَ مَضَوْا، فَهُمْ يَعْبُدُونَ هَذِهِ التَّمَاثِيلَ لِتَصِيرَ أُولَئِكَ الْأَشْخَاصُ مِنَ الْعُلَمَاءِ وَالزُّهَّادِ شُفَعَاءَ لَهُمْ عِنْدَ اللهِ، وَالْقَائِلُونَ بِهَذَا الْقَوْلِ تَزْعُمُ كُلُّ طَائِفَةٍ مِنْهُمْ أَنَّ الْمُحِقَّ هُوَ ذَلِكَ الرَّجُلُ الَّذِي هُوَ عَلَى دِينِهِ، وَأَنَّ مَنْ سِوَاهُ مُبْطِلٌ، وَعَلَى هَذَا التَّقْدِيرِ أَيْضًا يَنْطَبِقُ الْمِثَالُ، فَثَبَتَ أَنَّ هَذَا الْمِثَالَ مُطَابِقٌ لِلْمَقْصُودِ».

ترجمه: «توضیح سخن این است که: برای قومت مثالی بزن و به آنان بگو: چه می‌گویید دربارۀ شخصی که مالک‌هایی دارد و شریکانی در مالکیت او شریک هستند که در بین همدیگر اختلاف و تنازع دارند و هر یک از آنان ادعا می‌کند که آن شخص بندۀ اوست و آن شریکان در نیازهایشان آن شخص را به نزد خود می‌کشند و آن شخص نیز در کارش سرگردان مانده است. هربار که یکی از آنان را راضی می‌کند بقیه خشمگین می‌شوند و هربار که آن شخص به یکی از مالکانش احتیاجی پیدا می‌کند هر یک از آنان او را به دیگری حواله می‌کند. پس او متحیّر و سرگردان می‌ماند و نمی‌داند که کدامشان اولی‌تر است که رضایتش را به دست آورد و کدامشان او را در حاجاتش یاری می‌دهند. پس او به این خاطر پیوسته در عذاب و سختی است.

و شخص دیگری که تنها یک مخدوم دارد و او را خالصانه خدمت می‌کند و آن مخدوم نیز او را در نیازهایش یاری می‌دهد.

پس حال کدام یک از این دو بنده، بهتر است و وضعیت کدام یک از آنان مورد ستایش‌تر است؟ و منظور، تشبیه حال کسی است که إله‌های گوناگونی دارد، برای اینکه آن إله‌ها با هم متنازع و متغالب هستند، چنانکه خداوند متعال می‌فرماید: {اگر در این دو (= آسمان و زمین) إله‌هایی جز الله بود، مسلماً هر دو (= آسمان و زمین) تباه می‌شدند}. و می‌فرماید: {بعضی از آنان بر بعضی دیگر برتری می‌جستند}.

به این شکل آن مشرک متحیّر و سرگردان باقی می‌ماند و نمی‌داند کدام یک از آن إله‌ها را عبادت کند و به ربوبیت کدامشان اعتماد کند و از کدامشان طلب رزق کند و مهربانی و لطف کدامشان را جستجو کند. از این رو، نگرانی‌اش زیاد و قلبش سرگردان است. امّا کسی که جز إله واحد (= الله)، إله دیگری ندارد، چنین کسی آنچه را که إلهش او را به آن مکلف نموده است می‌داند و به آنچه که او را راضی یا خشمگین می‌کند آگاه است، پس حال چنین شخصی به صلاح نزدیک‌تر از حال شخص اول است. و این مثال، در نهایت زیبایی برای تقبیح شرک و تحسین توحید، زده شده است.

و اگر گفته شود: چنین مثالی بر عبادت اصنام منطبق نمی‌باشد برای اینکه اصنام، جمادات هستند و در بین آنان منازعه و مشاکسه‌ای وجود ندارد. می‌گوییم: پرستش گران اصنام گوناگون‌اند:

الف) بعضی از آنان می‌گویند که این اصنام، مجسمۀ ستارگان هفتگانه‌اند، پس آنان در حقیقت ستارگان هفت‌گانه را عبادت می‌کنند و آن‌ها در بین این ستارگان، منازعه و مشاکسه را ثابت می‌کنند، آیا نمی‌بینی که آنان می‌گویند زحل، نحس و بدشگونِ اعظم است و مشتری خوش‌یمنِ اعظم است؟

ب) و بعضی از آنان می‌گویند: این اصنام، مجسمۀ ارواح آسمانی هستند و قائلین به این سخن گمان می‌کنند که هر نوع از انواع حوادث این عالم متعلق به روحی از ارواح آسمانی است و در این صورت است که بین این ارواح، منازعه و مشاکسه رخ می‌دهد و در این هنگام است که چنین مثالی منطبق خواهد بود.

ج) و بعضی از آنان می‌گویند که این اصنام، مجسمۀ اشخاصی از علما و زهّادِ گذشته هستند. و آنان این مجسمه‌ها را عبادت می‌کنند تا آن علما و زهّاد، شفیعانشان نزد الله باشند و هر یک از طوایفی که به این سخن معتقد هستند، گمان می‌کنند که کسی بر حق است که بر دین او باشد و غیر از او بر باطل هستند و نیز در چنین حالتی هم این مثال منطبق خواهد بود، پس ثابت شد که این مثال مطابق با مقصود می‌باشد».[1]

۱- تفسیر مفاتیح الغیب، ج ۲۶ صص ۴۵۰-۴۵۱.

البته منظور فخر رازی رحمه الله از شفاعت در بند «ج» شفاعت بدون اذن الله است؛ چنانکه فخر رازی دربارۀ کیفیت شفاعت مشرکان گفت: «إِنَّ الْقَوْمَ كَانُوا يَقُولُونَ فِي الْأَصْنَامِ أَنَّهَا شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللهِ وَكَانُوا يَقُولُونَ أَنَّهَا تَشْفَعُ لَنَا عِنْدَ اللهِ مِنْ غَيْرِ حَاجَةٍ فِيهِ إِلَى إِذْنِ اللهِ، وَلِهَذَا السَّبَبِ رَدَّ اللهُ تَعَالَى عَلَيْهِمْ ذَلِكَ بِقَوْلِهِ مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ [الْبَقَرَةِ: ۲۵۵] فَهَذَا يَدُلُّ عَلَى أَنَّ الْقَوْمَ اعْتَقَدُوا أَنَّهُ يَجِبُ عَلَى اللهِ إِجَابَةَ الْأَصْنَامِ فِي تِلْكَ الشَّفَاعَةِ، وَهَذَا نَوْعُ طَاعَةٍ، فَاللهُ تَعَالَى نَفَى تِلْكَ الطَّاعَةَ بِقَوْلِهِ مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ وَلا شَفِيعٍ يُطاعُ».

ترجمه: «آن قوم (مشرکان) دربارۀ اصنامشان می‌گفتند که آن‌ها شفیعان ما نزد الله هستند و می‌گفتند که آن‌ها نزد الله برای ما شفاعت می‌کنند بدون اینکه برای شفاعت کردنشان احتیاجی به اجازۀ الله داشته باشند و به همین خاطر خداوند متعال این عقیدۀشان را با این فرموده‌اش رد کرد: {کیست که در نزد او شفاعت کند مگر با اجازه او؟} پس این دلالت دارد بر اینکه آن مشرکان معتقد بودند که بر خداوند واجب است که شفاعت آن اصنام را قبول کند و این نوعی اطاعت‌شدن و پذیرفته شدن است و خداوند این اطاعت‌شدن را با این فرموده‌اش نفی کرده است: {برای ستمکاران نه دوستی وجود دارد، و نه شفیعی که (شفاعتش) پذیرفته شود}».[۱]

و توضیح بیشتر موضوع شفاعت در بخش «شفعاء من دون الله» آمده است.

[آل عمران: ۶۴] بعضی از ما بعضی دیگر را به جای الله به اربابی نگیرد.

همچنین خداوند متعال در آیه‌ای دیگر بیان می‌کند که ممکن است بعضی از انسان‌ها به جای الله که پروردگارشان است، بعضی دیگر را به اربابی بگیرند و برایش صفات ربوبیت قائل شوند. و اگر آنطوری که نجدیه توهم می‌کنند باشد، اینکه شرک در ربوبیت بین مشرکان وجود نداشته است، پس باید العیاذ بالله بگوییم که خداوند به خطا گفته است که بعضی‌ها بعضی دیگر را به ربوبیت گرفته‌اند!

۱- التفسیر مفاتیح الغیب، ج ۲۷، ص، ۵۰۴.

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿قُلۡ يَٰٓأَهۡلَ ٱلۡكِتَٰبِ تَعَالَوۡاْ إِلَىٰ كَلِمَةٖ سَوَآءِۢ بَيۡنَنَا وَبَيۡنَكُمۡ أَلَّا نَعۡبُدَ إِلَّا ٱللَّهَ وَلَا نُشۡرِكَ بِهِۦ شَيۡـٔٗا وَلَا يَتَّخِذَ بَعۡضُنَا بَعۡضًا أَرۡبَابٗا مِّن دُونِ ٱللَّهِۚ فَإِن تَوَلَّوۡاْ فَقُولُواْ ٱشۡهَدُواْ بِأَنَّا مُسۡلِمُونَ٦٤﴾ [آل عمران: ٦٤]

«بگو: ای اهل کتاب! بیایید به سوی سخنی که میان ما و شما یکسان است، که جز الله را نپرستیم، و چیزی را شریک او نسازیم، بعضی از ما بعضی دیگر را به جای الله به اربابی نگیرد پس اگر (از این دعوت) روی گرداندند، بگویید: گواه باشید که ما مسلمانیم».

طبری رحمه الله در تفسیر آیه می‌گوید: «وقوله: "ولا يتخذ بعضنا بعضًا أربابًا"، يقول: ولا يدين بعضُنا لبعض بالطاعة فيما أمر به من معاصي الله، ويعظِّمه بالسجود له كما يسجدُ لربه».

ترجمه: «این سخنش: {بعضی از ما بعضی دیگر را به جای الله به اربابی نگیرد} می‌فرماید: بعضی از ما برای بعضی دیگر قبول نکند که از او در نافرمانی کردن الله اطاعت کند و او را با سجده کردن برایش تعظیم بدارد به همان شکل که برای ربش سجده می‌کند».[1]

پس طبق این آیه، هرگاه از شخصی در نافرمانی الله اطاعت کنی و به او چنین اختیار و قدرتی بدهی که تو را بر خلاف شریعت الله متعال، امر و نهی کند، پس بی‌گمان برای او ربوبیت قائل بوده‌ای، یعنی او را مالک اختیار خود و مدبر امر خود دانسته‌ای به طوری که اصلاح امور تو در دست امر و نهی و ارشاد اوست و این همان معنای ربوبیت است. پس چگونه کسانی هستند و ادعا می‌کنند مشرکان با همهٔ اصنافشان توحید ربوبیت داشته‌اند و دعوت پیامبران به سوی توحید ربوبیت نبوده است؟ چگونه ممکن است که از شخصی در امر و نهی‌اش و شریعتش که بر خلاف امر و نهی و شریعت الله است، اطاعت کنی، امّا با این حال در ربوبیت مشرک نگشته باشی؟ آیا کسانی که به دموکراسی و قانون‌های ساخته‌شدهٔ بشری حکم می‌کنند و حکم و قانون الله متعال را رد می‌کنند،

۱- تفسیر طبری، ج ۶ ص ۴۸۳.

آیا ربی و مدبری و مصلحی غیر از الله نگرفته‌اند؟ آیا شرک در ربوبیت چیزی غیر از این است؟

همچنین سجده‌ای که تنها باید برای الله انجام شود را برای غیر الله انجام بدهی موجب شرک می‌شود، بر خلاف سجدهٔ تحیت؛ و منظور امام طبری رحمه الله از سجده، همین بوده است. و تفصیل این موضوع در فصل «عبادت» آمده است.

و سمرقندی رحمه الله در تفسیر آیه می‌گوید: «وَلا يَتَّخِذَ بَعْضُنا بَعْضاً أَرْباباً مِنْ دُونِ اللهِّ لأنهم اتخذوا عيسى رباً مِن دُونِ الله. ويقال: لا يطيع بعضنا بعضاً في المعصية».

ترجمه: «{بعضی از ما بعضی دیگر را به جای الله به خدایی نگیرد} برای اینکه آنان عیسی را ربی به جای الله گرفته بودند. و گفته شده: بعضی از ما بعضی دیگر را در معصیت اطاعت نکند».[1]

ابن ابی زمنین رحمه الله در تفسیر آیه می‌گوید: «{قل يَا أهل الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ} أَي: عدل {بَيْننَا وَبَيْنكُم} يَعْنِي: لَا إِلَه إِلَّا الله. {وَلا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا من دون الله} . يَحْيَى: عَنِ الْمُعَلَّى بْنِ هِلالٍ، عَنْ أَبِي بَكْرِ بْنِ عَبْدِ اللهَّ، عَنْ مُصْعَبِ بْنِ سَعْدٍ، عَنْ عَدِيِّ بْنِ حَاتِمٍ قَالَ: ((جِئْتُ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللهُّ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَفِي عُنُقِي صَلِيبٌ. فَقَالَ: يَا عَدِيُّ أَلْقِ هَذَا الْوَثَنَ مِنْ عُنُقِكَ. فَأَلْقَيْتُهُ فَانْتَهَيْتُ إِلَيْهِ وَهُوَ يَقْرَأُ سُورَةَ بَرَاءَةَ، فَلَمَّا انْتَهَى إِلَى قَوْلِهِ: {اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ الله} قَالَ: قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللهَّ، وَاللهَّ مَا نَتَّخِذُهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللهَّ. قَالَ: بَلَى؛ أَلَيْسُوا يُحِلُّونَ لَكُمْ مَا حَرَّمَ اللهُّ عَلَيْكُمْ؛ فَتَسْتَحِلُّونَهُ، وَيُحَرِّمُونَ عَلَيْكُمْ مَا أَحَلَّ اللهُّ لَكُمْ؛ فَتُحَرِّمُونَهُ؟ قُلْتُ: بَلَى. قَالَ: فَتِلْكَ عِبَادَتُهُمْ)). {فَإِنْ توَلّوا فَقولُوا} يَعْنِي: النَّبِي وَالْمُؤمنِينَ {اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسلمُونَ}».

۱- تفسیر سمرقندی، ج ۱ ص ۲۲۰.

ترجمه: «{بگو: ای اهل کتاب! بیایید به سوی سخنی که یکسان است} یعنی: برابر است، {میان ما و شما}، یعنی: لا إله إلا الله. {و بعضی از ما بعضی دیگر را به جای الله به خدایی نگیرد}. یحیی از المعلی بن هلال از ابوبکر بن عبد الله از مصعب بن سعد از عدی بن حاتم روایت می‌کند که گفت: نزد پیامبر ﷺ آمدم و در گردنم صلیبی بود. فرمود: ای عدی این بت را از گردنت بنداز بیرون. من آن را بیرون انداختم و نزد ایشان بازگشتم و او سورۀ براءة را قرائت می‌کرد، هنگامی‌که به این فرموده رسید: {آنان احبار و رهبانشان را اربابی بجای الله گرفتند} عدی می‌گوید: گفتم: ای رسول خدا بخدا ما آنان را اربابی بجای الله نگرفتیم. فرمود: آری، آیا برای شما آنچه که الله بر شما حرام کرده است را حلال نمی‌کردند و شما نیز آن را حلال نمی‌دانستید؟ و آنچه که الله برای شما حلال کرده است را بر شما حرام نمی‌کردند و شما هم آن را حرام نمی‌دانستید؟ عدی گفت: آری. پیامبر فرمود: پس این، همان عبادت آنان می‌باشد. {پس اگر (از این دعوت) روی گرداندند، پس بگویید}، یعنی پیامبر و مومنان بگویید: {گواه باشید که ما مسلمانیم}».[1]

پس اینکه یهودیان و نصاری به احبار و رهبانشان حق تشریع و تحلیل و تحریم بصورت مستقل از الله داده بودند، به این معناست که برای آنان ربوبیت قائل بوده اند. وقتی هر آنچه که احبار و رهبان، حلال یا حرام کند، و آنان نیز در آن تحلیل کردن و تحریم کردن از آنان اطاعت کنند، پس این همان حقیقت معنای عبادت است. برای اینکه احبار و رهبان را دارای ربوبیت دانسته است و در تعریف ربوبیت گفتیم که سه عنصر وجود دارد: ۱- کسی که مالک و صاحب چیزی باشد ۲- کسی که سید و رئیس باشد و مورد اطاعت قرار گیرد ۳- کسی که اصلاح کننده و تربیت کننده و تدبیر کننده و تصرّف کننده (در) چیزی باشد.

و وقتی که احبار و رهبان را در جایگاهی قرار بدهی که بدون اذن الله و بصورت مستقل از الله، هرچه را که بخواهد حلال کند و هرچه را که بخواهد حرام کند و تشریع من دون الله کند، پس او را در مقام ربوبیت قرار داده‌ای و او را حاکم و مالک و سید و

۱- تفسیر ابن ابی زمنین، ج ۱ ص ۲۹۳.

مصلح و مدبر و متصرف در شئون زندگی خود دانسته‌ای. و لازم نیست که حتما برای او سجده کنی و نماز بخوانی و ذبح کنی تا گفته شود او را عبادت کرده‌ای، چنانکه عدی بن حاتم چنین گمان کرده بود، بلکه همینکه به او حق تشریع دادی، پس شرک در ربوبیت محقق گشته است و او را عبادت کرده‌ای، چنانکه پیامبر ﷺ در جواب عدی بن حاتم گفت: «فَتِلْكَ عِبَادَتُهُمْ». و تفصیل این موضوع را در بخش «تشریع من دون الله» آورده‌ایم؛ به آن مراجعه شود.

و ابن المنذر رحمه الله در تفسیر آیه، با اسنادش از ابن جریج تخریج کرده که دربارهٔ اربابا من دون الله گفته است: «حَدَّثَنَا علي بْن المبارك، قَالَ: حَدَّثَنَا زيد، قَالَ: حَدَّثَنَا ابْن ثور، عَنْ ابْن جريج، وأما قوله جَلَّ وَعَزَّ: {وَلا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ الله} قَالَ " لا يطيع بعضنا بعضا فِي معصية الله، قَالَ: ويقال الربوبية: أن يطيع النَّاس سادتهم، وقادتهم فِي غير عبادة، وإن لم يصلوا لَهُمْ».

ترجمه: «علی بن المبارک از زید از ابن ثور از ابن جریج روایت کرده که دربارهٔ این فرمودهٔ خداوند عزوجل: {و بعضی از ما بعضی دیگر را به جای الله به اربابی نگیرد}، گفت: یعنی بعضی از ما بعضی دیگر را در معصیت خداوند اطاعت نکنند. گفت: و گفته شده ربوبیت این است که مردم از بزرگان و رهبران خود در غیر عبادت، اطاعت کنند؛ اگرچه هم برایشان نماز نخوانده باشند».[1]

و قرطبی رحمه الله در تفسیر آیه می‌گوید: «مَعْنَاهُ أَنَّهُمْ أَنْزَلُوهُمْ مَنْزِلَةَ رَبِّهِمْ فِي قَبُولِ تَحْرِيمِهِمْ وَتَحْلِيلِهِمْ لِمَا لَمْ يُحَرِّمْهُ اللَّهُ وَلَمْ يُحِلَّهُ اللَّهُ».

ترجمه: «معنایش این است که آن‌ها، آنان را در قبول تحریم و تحلیل آنچه که خداوند حرام و حلال نکرده است، در منزلهٔ ربشان قرار دادند».[2]

۱- تفسیر ابن ابی حاتم (متوفی: ۳۲۷هـ)، ج ۲ ص ۶۷۰، شماره ۳۶۳۴. ناشر: مکتبة نزار مصطفی الباز - المملكة العربية السعودية. چاپ: سوم ۱۴۱۹ هـ.

۲- تفسیر قرطبی، ج ۴ ص ۱۰۷.

و شوکانی رحمه الله در تفسیر آیه می‌گوید: «وَفِي قَوْلِهِ: وَلا يَتَّخِذَ بَعْضُنا بَعْضاً أَرْباباً تَبْكِيتٌ لِمَنِ اعْتَقَدَ رُبُوبِيَّةَ الْمَسِيحِ وَعُزَيْرٍ، وَإِشَارَةٌ إِلَى أَنَّ هَؤُلَاءِ مِنْ جِنْسِ الْبَشَرِ وَبَعْضٌ مِنْهُمْ، وَإِزْرَاءٌ عَلَى مَنْ قَلَّدَ الرِّجَالَ فِي دِينِ اللَّهِ فَحَلَّلَ مَا حَلَّلُوهُ لَهُ، وَحَرَّمَ مَا حَرَّمُوهُ عَلَيْهِ، فَإِنَّ مَنْ فَعَلَ ذَلِكَ فَقَدِ اتَّخَذَ مَنْ قَلَّدَهُ رَبًّا».

ترجمه: «و در این فرموده‌اش: {و بعضی از ما بعضی دیگر را به خدایی نگیرد}، جوابی کوبنده است برای کسی که به ربوبیت مسیح و عزیر اعتقاد دارد و اشاره‌ای است به اینکه آن‌ها از جنس بشر هستند و عتابی است بر کسی که در دین خداوند از مردمان تقلید می‌کند و آنچه برایش حلال کنند را حلال می‌داند و آنچه برایش حرام کنند را حرام می‌داند، برای اینکه هرکسی چنین کاری بکند پس بدون شک آن کسی که از او تقلید کرده است را به عنوان رب خود گرفته است».[1]

و عبدالرحمن السعدی رحمه الله در تفسیر آیه می‌گوید: «{ولا يتخذ بعضنا بعضا أربابا من دون الله} بل تكون الطاعة كلها لله ولرسله، فلا نطيع المخلوقين في معصية الخالق، لأن ذلك جعل للمخلوقين في منزلة الربوبية».

ترجمه: «{و بعضی از ما بعضی دیگر را به جای الله به اربابی نگیرد} بلکه باید اطاعت همه‌اش برای الله و برای رسولش باشد، پس از مخلوق‌ها در معصیت خالق اطاعت نمی‌کنیم برای اینکه چنین کاری باعث می‌شود که مخلوق‌ها را در منزلهٔ ربوبیت قرار داده باشیم».[2]

و آلوسی رحمه الله در تفسیر آیه می‌گوید: «فإن قلت إن المخاطبين لم يتخذوا البعض أربابا من دون الله بل اتخذوهم آلهة معه سبحانه، أجيب بأنه أريد من دون الله وحده، أو يقال: بأنه أتى بذلك للتنبيه على أن الشرك لا يجامع الاعتراف بربوبيته تعالى عقلا».

۱- تفسیر فتح القدیر، ج ۱ ص ۳۹۹.

۲- تفسیر تیسیر الکریم الرحمن في تفسیر کلام المنان از عبدالرحمن السعدی، ص ۱۳۳.

ترجمه: «اگر گفتی که مخاطبان بعضی‌ها را ارباب من دون الله نگرفته‌اند بلکه آن‌ها را آلهه‌ای به همراه الله سبحان گرفته‌اند، به این شکل جواب داده می‌شود که منظورش غیر از الله یکتا است، یا گفته می‌شود که به این خاطر چنین فرموده است چون تذکری باشد که، شرک وریزیدن به الله با اعتراف کردن به ربوبیت الله متعال، عقلاً یکجا جمع نمی‌شود».[۱]

پس عقلاً امکان ندارد که به ربوبیت الله متعال اعتراف داشته باشی و در همان حال مشرک هم باشی، پس شرک دلیلی است بر اینکه ربوبیت الله متعال را نقض کرده‌ای و برای آن معبودی که بجای الله گرفته‌ای، سهمی از ربوبیت قائل شده‌ای.

[آل عمران: ۸۰] و به شما فرمان نمی‌دهد که فرشتگان و پیامبران را به اربابی بگیرید.

همچنین خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَلَا يَأۡمُرَكُمۡ أَن تَتَّخِذُواْ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةَ وَٱلنَّبِيِّـۧنَ أَرۡبَابًاۗ أَيَأۡمُرُكُم بِٱلۡكُفۡرِ بَعۡدَ إِذۡ أَنتُم مُّسۡلِمُونَ۸۰﴾ [آل عمران: ۸۰]

«و به شما فرمان نمی‌دهد که فرشتگان و پیامبران را به اربابی بگیرید، آیا شما را پس از آنکه مسلمان شدید، به کفر فرمان می‌دهد؟!».

الخازن رحمه الله در تفسیر آیه می‌گوید: «ولا يأمركم الأنبياء أَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلائِكَةَ وَالنَّبِيِّينَ أَرْباباً يعني كفعل قريش والصابئين حيث قالوا الملائكة بنات الله وكفعل اليهود والنصارى حيث قالوا في المسيح والعزير ما قالوا».

ترجمه: «و پیامبران به شما فرمان نمی‌دهند که فرشتگان و پیامبران را به اربابی بگیرید، یعنی مانند فعل قریش و صابئین آنجا که گفتند ملائکه دختران الله هستند و مانند فعل یهود و نصاری به نسبت آنچه که دربارۀ مسیح و عزیر گفتند».[۲]

۱- تفسیر روح المعانی از شهاب الدین الآلوسی (متوفی: ۱۲۷۰هـ)، ج ۲ ص ۱۸۷. ناشر: دار الکتب العلمیة - بیروت. چاپ: اول ۱۴۱۵ هـ.

۲- تفسیر الخازن، ج ۱ ص ۲۶۳.

و ابو زهره رحمه الله در تفسیر آیه می‌گوید: «والمعنى: أنه لَا ينبغي لبشر أن يؤتيه الله الكتاب مع قوله كونوا عبادا لي من دون الله، ولا ينبغي له أيضا أن يأمرهم بأن يتخذوا الملائكة والنبيين أربابا بأن يعتقدوا أن الملائكة والنبيين يسيّرون الكون بغير إرادة الله، وأنهم يعبدون من دون الله أو مع الله. وقد وقع في عبادة الملائكة - الصابئة الذين كانوا يقيمون في بلاد الكلدان، وتبعهم بعض المشركين من العرب، والذين عبدوا بعض النبيين هم النصارى فقد اتخذوا المسيح إلها يعبد، وبعض اليهود فقد اتخذت طائفة منهم عزيرا إلها وزعموه ابن الله، تعالى الله عما يقولون علوا كبيرا».

ترجمه: «معنایش این است که برای هیچ بشری که خداوند به او کتاب داده است شایسته نیست که بگوید بندگان من بجای الله باشید و نیز شایسته نیست که آنان را امر کند که ملائکه و پیامبران را به خدایی بگیرند، اینکه معتقد باشند که ملائکه و پیامبران بدون اراده خداوند دنیا را می‌گردانند. و اینکه به جای الله یا به همراه الله عبادت شوند. چون صابئیان که در سرزمین کلدان بودند ملائکه را عبادت می‌کردند و بعضی از مشرکان عرب نیز از آنان پیروی می‌کردند و کسانی که بعضی از پیامبران را عبادت کردند نصاری هستند که مسیح را الهی گرفته و عبادت کردند و بعضی یهودیان، عزیر را الهی قرار داده و گمان کردند که پسر الله است، بسیار متعالی است خداوند از آنچه که می‌گویند».[1]

و ابو جعفر النحاس در تفسیر آیه می‌گوید: «وهذا موجود في النصارى يعظّمون الملائكة والأنبياء حتى يجعلوهم أربابا، ويروون عن سليمان صلّى الله عليه وسلّم أنه قال ربّي لربّي: اجلس عن يميني. يعنون قال الله جلّ وعزّ للمسيح صلّى الله عليه وسلّم».

۱- تفسیر زهرة التفاسیر از محمد بن أحمد بن مصطفى بن أحمد المعروف بأبي زهرة (متوفی: ۱۳۹۴هـ)، ج ۳ ص ۱۲۹۱. دار النشر: دار الفكر العربي.

ترجمه: «چنین چیزی در نصاری وجود دارد، اینکه ملائکه و انبیا را تا حدی تعظیم کردند تا اینکه آنان را به خدایی گرفتند و از سلیمان صلی الله علیه وسلم روایت می‌کنند که گفته است: ربّم به ربّم گفت سمت راست من بنشین! و منظورشان این است که الله عزوجل به مسیح علیه اسلام چنین گفت».[۱]

و طبرانی رحمه الله در تفسیر آیه می‌گوید: «وقيل: ولا يأمُركم البشرُ أن تتخِذُوا الملائكةَ والنبيِّين أرباباً كفعلِ قُرَيْشٍ وخُزَاعَةَ؛ حيثُ قالوا: الملائكةُ بناتُ اللهِ. واليهودِ والنَّصارى حيثُ قالوا: عُزَيرُ والمسيحُ ابن اللهِ».

ترجمه: «و بشری به شما امر نمی‌کند که ملائکه و پیامبران را به اربابی بگیرید مانند فعل قریش و خزاعه، آنجا که گفتند ملائکه دختران الله هستند و یهود و نصاری آنجا که گفتند عزیر و مسیح پسر الله هستند».

و ابن تیمیه رحمه الله بعد از ذکر این آیه می‌گوید: «فَمَنْ اتَّخَذَ الْمَلَائِكَةَ وَالنَّبِيِّينَ أَرْبَابًا فَقَدْ كَفَرَ بَعْدَ إسْلَامِهِ بِاتِّفَاقِ الْمُسْلِمِينَ؛ وَلِأَجْلِ هَذَا نَهَى النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنْ اتِّخَاذِ الْمَسَاجِدِ عَلَى الْقُبُورِ وَعَنْ أَنْ يُجْعَلَ للهِ نِدًّا فِي خَصَائِصِ الرُّبُوبِيَّةِ».

ترجمه: «پس کسی که ملائکه و پیامبران را به اربابی بگیرد، به تحقیق به اتفاق مسلمین، بعد از اسلامش، کافر گشته است؛ و برای همین پیامبر ﷺ از درست کردن مساجد بر روی قبور و از اینکه برای الله همتایی در خصائص ربوبیت قرار داده شود، نهی کرده است».[۲]

پس بنابر سخن ابن تیمیه رحمه الله، این آیه دلیلی است بر اینکه مشرکان همتایانی در خصایص ربوبیت برای الله متعال قائل می‌شدند و شرک مشرکان بخاطر قرار دادن

۱- إعراب القرآن از أبو جعفر النَّحَّاس أحمد بن محمد بن إسماعيل بن يونس المرادي النحوي (متوفى: ۳۳۸هـ)، ج ۱ ص ۱۶۸. ناشر: منشورات محمد علي بيضون، دار الكتب العلمية، بيروت. چاپ: اول ۱۴۲۱ هـ.

۲- مجموع الفتاوى، ج ۳ ص ۲۷۴.

خصایص ربوبیت برای بت‌هایشان بوده است و تا شرک در ربوبیت حاصل نشود شرک در عبودیت و الوهیت حاصل نمی‌گردد.

در جایی دیگر شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمه الله دربارۀ آیۀ مذکور می‌گوید: «فَبَيَّنَ سُبْحَانَهُ: أَنَّ اتِّخَاذَ الْمَلَائِكَةِ وَالنَّبِيِّينَ أَرْبَابًا كُفْرٌ . فَمَنْ جَعَلَ الْمَلَائِكَةَ وَالْأَنْبِيَاءَ وَسَائِطَ يَدْعُوهُمْ وَيَتَوَكَّلُ عَلَيْهِمْ وَيَسْأَلُهُمْ جَلْبَ الْمَنَافِعِ وَدَفْعَ الْمَضَارِّ مِثْلَ أَنْ يَسْأَلَهُمْ غُفْرَانَ الذَّنْبِ وَهِدَايَةَ الْقُلُوبِ وَتَفْرِيجَ الْكُرُوبِ وَسَدَّ الفاقات: فَهُوَ كَافِرٌ بِإِجْمَاعِ الْمُسْلِمِينَ».

ترجمه: «خداوند سبحان بیان نموده که به اربابی گرفتن ملائکه و انبیا کفر است. پس کسی که ملائکه و انبیا را وسائطی قرار دهد و آنان را بخواند و بر آنان توکل کند و از آنان جلب منافع و دفع مضار را درخواست کند، مثلاً از آنان درخواست بخشش گناهان و هدایت قلب‌ها و برطرف کردن سختی‌ها و بستن مشکلات نماید، پس او به اجماع مسلمانان کافر است».

مواردی که ابن تیمیه ذکر کرده است، مانند جلب نفع و دفع ضرر و هدایت قلب و بخشش گناهان و توکل کردن بر آنان و... همگی مربوط به صفات ربوبیت است و تنها کسی صفات ربوبیت داشته باشد می‌تواند چنین کارهایی انجام بدهد، و چون مشرکان چنین اموری را از آلهه‌یشان توقع داشته‌اند، پس ثابت می‌شود که مشرکان برای بت‌هایشان صفات ربوبیت قائل بوده‌اند و کسی که بگوید مشرکان در چنین مواردی دچار شرک در ربوبیت نبوده‌اند و خداوند را در ربوبیتش یگانه می‌دانستند، یا جاهلی گمراه است که لازم است به او آموزش داده شود، یا رویگردان از حق بوده و فهمی همچون فهم خوارج دارد.

در جایی دیگر شیخ الاسلام ابن تیمیه بعد از ذکر آیۀ فوق اموری که جز الله بر آن قادر نیست را ذکر می‌کند و می‌گوید چنین اموری شرک به پروردگار است و از جنس شرک مشرکان است. و چون اموری که ذکر کرده است همگی از خصایص ربوبیت هستند، مانند شفای مریضی و جلب نفع و دفع ضرر و هدایت قلب و... پس طبق کلام شیخ الاسلام ابن تیمیه، ثابت می‌شود که مشرکان در ربوبیت مشرک بوده‌اند برای اینکه ابن

تیمیه گفته است مشرکان چنین اموری که مربوط به ربوبیت هستند را از آلهه‌یشان می‌خواسته‌اند. ایشان رحمه الله می‌گوید: «{وَلَا يَأْمُرَكُمْ أَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلَائِكَةَ وَالنَّبِيِّينَ أَرْبَابًا أَيَأْمُرُكُمْ بِالْكُفْرِ بَعْدَ إِذْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ} فَإِذَا جُعِلَ مَنْ اتَّخَذَ الْمَلَائِكَةَ وَالنَّبِيِّينَ أَرْبَابًا كَافِرًا فَكَيْفَ مَنْ اتَّخَذَ مَنْ دُونَهُمْ مِنْ الْمَشَايِخِ وَغَيْرِهِمْ أَرْبَابًا وَتَفْصِيلُ الْقَوْلِ: أَنَّ مَطْلُوبَ الْعَبْدِ إنْ كَانَ مِنْ الْأُمُورُ الَّتِي لَا يَقْدِرُ عَلَيْهَا إلَّا اللهُ تَعَالَى: مِثْلُ أَنْ يَطْلُبَ شِفَاءَ مَرِيضِهِ مِنْ الْآدَمِيِّينَ وَالْبَهَائِمِ أَوْ وَفَاءَ دَيْنِهِ مِنْ غَيْرِ جِهَةٍ مُعَيَّنَةٍ أَوْ عَافِيَةَ أَهْلِهِ وَمَا بِهِ مِنْ بَلَاءِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَانْتِصَارَهُ عَلَى عَدُوِّهِ وَهِدَايَةَ قَلْبِهِ وَغُفْرَانَ ذَنْبِهِ أَوْ دُخُولَهُ الْجَنَّةَ أَوْ نَجَاتَهُ مِنْ النَّارِ أَوْ أَنْ يَتَعَلَّمَ الْعِلْمَ وَالْقُرْآنَ أَوْ أَنْ يُصْلِحَ قَلْبَهُ وَيُحَسِّنَ خُلُقَهُ وَيُزَكِّيَ نَفْسَهُ وَأَمْثَالَ ذَلِكَ: فَهَذِهِ الْأُمُورُ كُلُّهَا لَا يَجُوزُ أَنْ تُطْلَبَ إلَّا مِنْ اللهِ تَعَالَى وَلَا يَجُوزُ أَنْ يَقُولَ لِمَلِكِ وَلَا نَبِيٍّ وَلَا شَيْخٍ - سَوَاءٌ كَانَ حَيًّا أَوْ مَيِّتًا - اغْفِرْ ذَنْبِي وَلَا انْصُرْنِي عَلَى عَدُوِّي وَلَا اشْفِ مَرِيضِي وَلَا عَافِنِي أَوْ عَافِ أَهْلِي أَوْ دَابَّتِي وَمَا أَشْبَهَ ذَلِكَ. وَمَنْ سَأَلَ ذَلِكَ مَخْلُوقًا كَائِنًا مَنْ كَانَ فَهُوَ مُشْرِكٌ بِرَبِّهِ مَنْ جِنْسِ الْمُشْرِكِينَ الَّذِينَ يَعْبُدُونَ الْمَلَائِكَةَ وَالْأَنْبِيَاءَ وَالتَّمَاثِيلَ الَّتِي يُصَوِّرُونَهَا عَلَى صُوَرِهِمْ وَمِنْ جِنْسِ دُعَاءِ النَّصَارَى لِلْمَسِيحِ وَأُمِّهِ قَالَ اللهُ تَعَالَى: {وَإِذْ قَالَ اللهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ أَأَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمِّيَ إِلَهَيْنِ مِنْ دُونِ اللهِ} الْآيَةُ وَقَالَ تَعَالَى: {اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ}».

ترجمه: «{و نه اینکه به شما فرمان دهد که فرشتگان و پیامبران را به اربابی بگیرید، آیا شما را پس از آنکه مسلمان شدید، به کفر فرمان می‌دهد} پس زمانی که خداوند کسی که فرشتگان و پیامبران را به اربابی بگیرد کافر قرار داده است، پس کسی که اشخاصی پایین‌تر از آنان مانند مشایخ و غیر آنان را به اربابی بگیرد چگونه خواهد بود؟ و تفصیل سخن اینکه: آنچه که بنده در طلب آن است، اگر از اموری باشد که جز خداوند بر آن قادر نیست باشد، مثلاً شفای مریضانش از آدم‌ها یا حیوانات را بخواهد، یا وفاء به دَینش

از جهتی غیر معلوم یا سلامتی بخشیدن به خانواده‌اش از بلای دنیا و آخرت و یاری رساندنش علیه دشمنش و هدایت قلبش و بخشایش گناهش یا وارد کردنش به بهشت یا نجاتش از آتش یا علم و قرآن را به او یاد دهد یا قلبش را اصلاح کند یا اخلاقش را نیکو کند یا نفسش را پاک کند و امثال اینها، پس همهٔ این امور جایز نیست که جز از الله متعال طلب کرده شود و جایز نیست که به فرشته یا پیامبر یا شیخی گفته شود؛ حال چه زنده باشد یا مرده، اینکه بگویی گناهم را ببخش یا من را بر دشمنم یاری برسان و مریضی‌ام را شفا بده و یا مرا یا خانواده‌ام یا حیوانم را عافیت بده و امثال اینها. **و کسی که چنین چیزهایی را از مخلوقی درخواست کند هرکسی هم که باشد، پس او به پروردگارش مشرک شده است شرکی از جنس مشرکینی که ملائکه و پیامبران و مجسمه‌هایی که از آنان می‌ساختند را عبادت می‌کردند** و از جنس دعا کردن مسیح و مادرش توسط نصاری است. خداوند متعال می‌فرماید: {و (بیاد بیاور) که الله می‌فرماید: ای عیسی پسر مریم! آیا تو به مردم گفتی که من و مادرم را به عنوان دو معبود به جای الله انتخاب کنید؟} [المائدة: ١١٦]

و می‌فرماید: {(آن‌ها) دانشمندان و رهبان خویش، و (همچنین) مسیح پسر مریم را اربابی بجای الله گرفتند؛ در حالی‌که دستور نداشتند جز الله یکتایی را که هیچ إلهی جز او نیست؛ بپرستند، او پاک و منزّه است از آنچه شریک او قرار می‌دهند} [التوبة: ٣١]».[1]

پس طبق سخن ابن تیمیه رحمه الله، مشرکان از آلهه‌یشان، شفای مریض و عافیت بخشیدن و یاری رساندن بر دشمن و جلب منافع و دفع مضرت‌ها و... را می‌خواستند، و چنین اموری همگی جزو صفات ربوبیت است و نشان می‌دهد که مشرکان برای بت‌هایشان و معبودانشان چنین صفاتی از صفات و خصایص ربوبیت قائل بوده‌اند. پس چگونه می‌توان گفت که مشرکان، الله را در ربوبیتش یکتا می‌دانستند؟

و ابن القیم رحمه الله می‌گوید: «وَقَالَ أَبُو الْبَخْتَرِيِّ فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ: {اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ} [التوبة: ٣١] امّا إِنَّهُمْ لَوْ أَمَرُوهُمْ أَنْ يَعْبُدُوهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا

١- مجموع الفتاوی، ج ٢٧ صص ٦٧-٦٨.

أَطَاعُوهُمْ، وَلَكِنَّهُمْ أَمَرُوهُمْ فَجَعَلُوا حَلَالَ اللهِ حَرَامَهُ وَحَرَامَهُ حَلَالَهُ فَأَطَاعُوهُمْ فَكَانَتْ تِلْكَ الرِّبَوِيَّةُ».

ترجمه: «ابو البختری دربارۀ این فرمودۀ خداوند: {(آن‌ها) دانشمندان و رهبان خویش، را اربابی بجای الله گرفتند} می‌گوید: اگر احبار و رهبان آنان را امر می‌کردند که بجای الله عبادتشان کنند اطاعتشان نمی‌کردند، منتها آنان را امر کردند و حلال الله را حرام کردند و حرامش را حلال کردند و از آنان اطاعت کردند و همین به ربوبیت گرفتنشان بود».[1]

پس درست کردن تشریعات و احکام، از کارهای مختص به الله متعال است، پس هرکسی که تشریعی را وضع نماید و در آن تشریعاتی که وضع کرده است مورد اطاعت قرار گیرد پس به عنوان ربی گرفته شده و بجای الله تعالی عبادت شده است و او همان طاغوت می‌باشد.

و حقیقت هم همینطور است، چون تا صفتی از صفات ربوبیت برای مخلوقی قرار داده نشود، امکان ندارد که عبادت شود. همانطور که سجدۀ ملائکه برای آدم و سجدۀ برادران یوسف برای یوسف، عبادت آدم و یوسف علیهم السلام محسوب نشد؛ چون برای آن دو، صفات ربوبیت و الهیت قائل نبودند

[التوبة: ۳۱] (آن‌ها) دانشمندان و رهبان خویش، و (همچنین) مسیح پسر مریم را رب‌هایی بجای الله گرفتند.

همچنین خداوند متعال می‌فرماید: ﴿ٱتَّخَذُوٓاْ أَحۡبَارَهُمۡ وَرُهۡبَٰنَهُمۡ أَرۡبَابٗا مِّن دُونِ ٱللَّهِ وَٱلۡمَسِيحَ ٱبۡنَ مَرۡيَمَ وَمَآ أُمِرُوٓاْ إِلَّا لِيَعۡبُدُوٓاْ إِلَٰهٗا وَٰحِدٗاۖ لَّآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَۚ سُبۡحَٰنَهُۥ عَمَّا يُشۡرِكُونَ ٣١﴾ [التوبة: ۳۱]

«(آن‌ها) دانشمندان و رهبان خویش، و (همچنین) مسیح پسر مریم را رب‌هایی بجای الله گرفتند؛ در حالی که دستور نداشتند جز إله یکتا را که هیچ إلهی جز او نیست؛ بپرستند، او پاک و منزّه است از آنچه شریک او قرار می‌دهند».

۱- اعلام الموقعین، ج ۲ ص ۱۳۱.

این آیه بیانگر این است که یهود و نصاری، احبار و رهبانشان را در تحلیل و تحریمی که مخالف شرع الله بود اطاعت می‌کردند و خداوند چنین صفتی را ارباب بودن من دون الله بیان کرده است و در ادامه گفته است که آن‌ها با قبول‌کردن تحلیل و تحریم احبار و رهبانشان آنان را عبادت کرده‌اند حال آنکه مامور نشده بودند جز اینکه الله یکتا را عبادت کنند و در انتهای آیه نیز بیان می‌کند که خداوند پاک و منزّه است از شرک ورزی یهود و نصاری. و این آیه بیان می‌کند که یهود و نصاری با اتخاذ احبار و رهبانشان به عنوان ارباب من دون الله، دچار شرک شده و مشرک می‌باشند.

طبری رحمه الله در تفسیر آیه می‌گوید: «(أربابا من دون الله)، يعني: سادةً لهم من دون الله، يطيعونهم في معاصي الله، فيحلون ما أحلُّوه لهم مما قد حرَّمه الله عليهم، ويحرِّمون ما يحرِّمونه عليهم مما قد أحلَّه الله لهم».

ترجمه: «{رب‌هایی بجای الله} یعنی سادات و بزرگانی بجای الله گرفته بودند و در معاصی خداوند از آنان اطاعت می‌کردند و آنچه که خداوند بر آنان حرام کرده بود را برایشان حلال می‌کردند و آنان نیز آن را حلال می‌دانستند، و آنچه که خداوند برایشان حلال کرده بود را بر آنان حرام می‌کردند و آنان نیز آن را به عنوان حرام می‌پذیرفتند».[۱]

در ادامه امام طبری رحمه الله می‌گوید: «وأما قوله: (وما أمروا إلا ليعبدوا إلهًا واحدًا)، فإنه يعني به: وما أمر هؤلاء اليهود والنصارى الذين اتخذوا الأحبارَ والرهبان والمسيحَ أربابًا، إلا أن يعبدوا معبودًا واحدًا، وأن يطيعوا إلا ربًّا واحدًا دون أرباب شتَّى، وهو الله الذي له عبادة كل شيء، وطاعةُ كل خلق، المستحقُّ على جميع خلقه الدينونة له بالوحدانية والربوبية = "لا إله إلا هو"، يقول تعالى ذكره: لا تنبغي الألوهية إلا للواحد الذي أمر الخلقُ بعبادته، ولزمت جميع العباد طاعته = (سبحانه عما يشركون)، يقول: تنزيهًا وتطهيرًا لله عما يُشرك في

۱- تفسیر طبری، ج ۱۴ ص ۲۰۹.

طاعته وربوبيته، القائلون: (عزير ابن الله)، والقائلون: (المسيح ابن الله)، المتخذون أحبارهم أربابًا من دون الله».

ترجمه: «و امّا این فرموده‌اش: {در حالی‌که دستور نداشتند جز الله یکتا را بپرستند} یعنی: یهود و نصارایی که احبار و رهبان و مسیح را به عنوان ارباب گرفته بودند دستور داده نشده بودند جز اینکه یک معبود را عبادت کنند و اینکه فقط از یک رب اطاعت کنند نه رب‌های گوناگون، و او خدایی است که عبادت هرچیزی برای اوست و طاعت همهٔ خلق برای اوست و همهٔ مخلوقاتش باید او را به وحدانیت و ربوبیت بگیرند. {هیچ إلهی جز او نیست}، خداوند متعال می‌فرماید: الوهیت درست نمی‌باشد مگر برای خداوند یکتایی که خلق را به عبادتش امر کرده و همهٔ بندگان را به طاعتش ملزم کرده است. {او پاک و منزّه است از آنچه شریک او قرار می‌دهند} می‌فرماید: خداوند پاک و منزّه است از سخن کسانی که **برای خداوند در طاعتش و ربوبیش شریک قرار می‌دهند،** همان کسانی که می‌گویند عزیر پسر خداست و کسانی که می‌گویند مسیح پسر خداست و کسانی که احبارشان را اربابی بجای الله گرفتند».[1]

بغوی رحمه الله در تفسیر آیه می‌گوید: «فَإِنْ قِيلَ: إِنَّهُمْ لَمْ يَعْبُدُوا الْأَحْبَارَ وَالرُّهْبَانَ؟ قُلْنَا: مَعْنَاهُ أَنَّهُمْ أَطَاعُوهُمْ فِي مَعْصِيَةِ اللهِ وَاسْتَحَلُّوا مَا أَحَلُّوا وَحَرَّمُوا مَا حَرَّمُوا، فَاتَّخَذُوهُمْ كَالْأَرْبَابِ. رُوِيَ عَنْ عُدَيِّ بْنِ حَاتِمٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ قَالَ: أَتَيْتُ رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَفِي عُنُقِي صليب من ذَهَبٍ فَقَالَ لِي: «يَا عُدَيُّ اطْرَحْ هَذَا الْوَثَنَ مِنْ عُنُقِكَ»، فَطَرَحْتُهُ ثُمَّ انْتَهَيْتُ إِلَيْهِ وَهُوَ يَقْرَأُ: اتَّخَذُوا أَحْبارَهُمْ وَرُهْبانَهُمْ أَرْباباً مِنْ دُونِ اللهِ، حَتَّى فَرَغَ منها، قلت: إِنَّا لَسْنَا نَعْبُدُهُمْ، فَقَالَ: «أَلَيْسَ يُحَرِّمُونَ مَا أَحَلَّ اللهُ فَتُحَرِّمُونَهُ، وَيُحِلُّونَ مَا حَرَّمَ اللهُ فَتَسْتَحِلُّونَهُ؟» قال: فقلت: بَلَى، قَالَ: «فَتِلْكَ عِبَادَتُهُمْ». قَالَ عَبْدُ اللهِ بْنُ الْمُبَارَكِ: وَهَلْ بَدَّلَ الدِّينَ إِلَّا الْمُلُوكُ ... وَأَحْبَارُ سَوْءٍ وَرُهْبَانُهَا».

۱- تفسیر طبری، ج ۱۴ ص ۲۱۳.

ترجمه: «اگر گفته شود که آنان احبار و رهبان را عبادت نمی‌کردند. می‌گوییم: معنایش این است که آنان از احبار و رهبانشان در معصیت خداوند اطاعت کردند و آنچه که حلال می‌کردند را به عنوان حلال قبول می‌کردند و آنچه حرام می‌کردند را به عنوان حرام قبول می‌کردند، پس آنان را همانند ارباب گرفتند. از عدی بن حاتم ﷺ روایت است که گفت: نزد پیامبر ﷺ آمدم و در گردنم صلیبی طلایی بود. پیامبر به من فرمود: ای عدی این بت را از گردنت بنداز بیرون. پس آن را بیرون انداختم و نزد ایشان آمدم و این آیه را می‌خواند: {آنان احبار و رهبانشان را اربابی بجای الله گرفتند} تا اینکه از خواندن آن فارغ شد، گفتم: ما آنان را عبادت نمی‌کردیم! فرمود: آیا برای شما آنچه که الله بر شما حرام کرده است را حلال نمی‌کردند و شما نیز آن را حلال نمی‌دانستید؟ و آنچه که الله برای شما حلال کرده است را بر شما حرام نمی‌کردند و شما هم آن را حرام نمی‌دانستید؟ عدی گفت: آری. **پیامبر فرمود: پس این، همان عبادت کردن آنان می‌باشد.** عبد الله بن المبارک می‌گوید: آیا جز پادشاهان و احبار و رهبان سوء، کسی دین را تبدیل و تغییر می‌دهد؟».[۱]

و قرطبی رحمه الله در تفسیر آیه می‌گوید: «قَوْلُهُ تَعَالَى: (أَرْباباً مِنْ دُونِ اللَّهِ) قَالَ أَهْلُ الْمَعَانِي: جَعَلُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ كالأرباب حيث أطاعوهم في كل شي».

ترجمه: «این فرمودهٔ خداوند: {رب‌هایی بجای الله} اهل معانی می‌گوید: احبار و رهبانشان را مانند رب‌هایی قرار دادند به این شکل که در هر چیزی از آنان اطاعت می‌کردند».[۲]

ابو حیان اثیر الدین اندلسی رحمه الله در تفسیر آیه می‌گوید: «وَقِيلَ: كَانُوا يَسْجُدُونَ لَهُمْ كَمَا يَسْجُدُونَ لِلَّهِ، وَالسُّجُودُ لَا يَكُونُ إِلَّا لِلَّهِ، فَأُطْلِقَ عَلَيْهِمْ ذَلِكَ مَجَازًا. وَقِيلَ: عَلِمَ سُبْحَانَهُ أَنَّهُمْ يَعْتَقِدُونَ الْحُلُولَ، وَأَنَّهُ سُبْحَانَهُ تَجَلَّى فِي بَوَاطِنِهِمْ فَيَسْجُدُونَ لَهُ مُعْتَقِدِينَ أَنَّهُ لِلَّهِ الَّذِي حَلَّ

۱- تفسیر البغوی، ج ۲ صص ۳۳۹-۳۴۰.

۲- تفسیر قرطبی، ج ۸ ص ۱۲۰.

فِيهِمْ وَتَجَلَّى فِي سَرَائِرِهِمْ، فَهَؤُلَاءِ اتَّخَذُوهُمْ أَرْبَابًا حَقِيقَةً. وَمَذْهَبُ الْحُلُولِ فَشَا فِي هَذِهِ الْأُمَّةِ كَثِيرًا، وَقَالُوا بِالِاتِّحَادِ. وَأَكْثَرُ مَا فَشَا فِي مَشَائِخِ الصُّوفِيَّةِ وَالْفُقَرَاءِ فِي وَقْتِنَا هَذَا، وَقَدْ رَأَيْتُ مِنْهُمْ جَمَاعَةً يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ أَكَابِرُ. وَحَكَى أَبُو عَبْدِ اللهِ الرَّازِيُّ أَنَّهُ كَانَ فَاشِيًا فِي زَمَانِهِ، حَكَاهُ فِي تَفْسِيرِهِ عَنْ بَعْضِ الْمَرْوَزِيِّينَ كَانَ يَقُولُ لِأَصْحَابِهِ: أَنْتُمْ عَبِيدِي، وإذا خلا ببعض الحمقا مِنْ أَتْبَاعِهِ ادَّعَى الْإِلَهِيَّةَ. وَإِذَا كَانَ هَذَا مُشَاهَدًا فِي هَذِهِ الْأُمَّةِ، فَكَيْفَ يَبْعُدُ ثُبُوتُهُ فِي الْأُمَمِ السَّابِقَةِ انْتَهَى».

ترجمه: «و گفته شده: آنان برای احبار و رهبانشان سجده می‌کردند به همان شکل که برای الله سجده می‌کردند و سجده جز برای الله نمی‌باشد از این رو به صورت مجاز چنین چیزی (ارباب گرفتن من دون الله) را بر آنان اطلاق نموده است. و گفته شده خداوند سبحان می‌دانست که آنان به حلول معتقد می‌شوند و گمان می‌کنند که خداوند سبحان در باطن آن احبار و رهبان حلول می‌کند از این رو برایشان سجده می‌کنند با این اعتقاد که آن سجده برای الله است که در آنان حلول کرده است و در سرائر آنان تجلّی یافته است. پس آنان حقیقتاً آن‌ها را به اربابی گرفتند. و مذهب حلولیت در این امّت نیز بسیار منتشر شده است و اعتقاد به اتحاد دارند. و بیشتر در مشایخ صوفیه و فقرای این زمانهٔ ما منتشر شده است. و من جماعتی از آنان را دیدم که گمان می‌کردند اکابر هستند. و ابو عبد الله الرازی حکایت کرده که در زمان او چنین اعتقادی منتشر شده بود. و در تفسیرش از بعضی از مروزی‌ها حکایت کرده که به اصحابشان می‌گفتند شماها بندگان من هستید. و موقعی که با بعضی از آن احمقانی که پیروشان بودند در خلوت می‌رفتند برایشان ادعای الهیت می‌کردند. پس وقتی که چنین چیزی در این امّت مشاهده شود پس چگونه ثبوت آن در امّت‌های گذشته بعید خواهد بود؟».[۱]

و فخر رازی رحمه الله می‌گوید: «فإن قيل: إنه تعالى لما كفرهم بسبب أنهم أطاعوا الأحبار والرهبان فالفاسق يطيع الشيطان فوجب الحكم بكفره، كما هو قول الخوارج .

۱- تفسير بحر المحيط، ج ۵ ص ۴۰۴.

والجواب: أن الفاسق، وإن كان يقبل دعوة الشيطان إلا أنه لا يعظمه لكن يلعنه، ويستخف به امّا أولئك الأتباع كانوا يقبلون قول الأحبار والرهبان ويعظمونهم، فظهر الفرق.

والقول الثاني: في تفسير هذه الربوبية أن الجهال والحشوية إذا بالغوا في تعظيم شيخهم وقدوتهم، فقد يميل طبعهم إلى القول بالحلول والاتحاد، وذلك الشيخ إذا كان طالباً للدنيا بعيداً عن الدين، فقد يلقى إليهم أن الأمر كما يقولون ويعتقدون، وشاهدت بعض المزورين ممن كان بعيداً عن الدين كان يأمر أتباعه وأصحابه بأن يسجدوا له، وكان يقول لهم أنتم عبيدي، فكان يلقي إليهم من حديث الحلول والاتحاد أشياء، ولو خلا ببعض الحمقى من أتباعه، فربما ادعى الإلهية، فإذا كان مشاهداً في هذه الأمة، فكيف يبعد ثبوته في الأمم السالفة؟ وحاصل الكلام أن تلك الربوبية يحتمل أن يكون المراد منها أنهم أطاعوهم فيما كانوا مخالفين فيه لحكم الله، وأن يكون المراد منها أنهم قبلوا أنواع الكفر، فكفروا بالله، فصار ذلك جارياً مجرى أنهم اتخذوهم أرباباً من دون الله، ويحتمل أنهم أثبتوا في حقهم الحلول والاتحاد . وكل هذه الوجوه الأربعة مشاهد وواقع في هذه الأمة».

ترجمه: «پس اگر گفته شود که خداوند متعال به خاطر اینکه آنان از احبار و رهبانشان اطاعت کردند آنان را تکفیر کرد، پس فاسق هم که از شیطان اطاعت می‌کند واجب است که حکم به کفرش شود؛ چنانکه این قول خوارج می‌باشد.

جواب اینکه: فاسق اگرچه هم دعوت شیطان را قبول می‌کند امّا او شیطان را تعظیم نمی‌دارد بلکه لعنتش می‌کند، و شیطان را خوار می‌شمارد، امّا آن پیروان قول احبار و رهبان را قبول می‌کنند و آنان را تعظیم می‌دارند، پس فرق آشکار است.

و قول دوم در تفسیر این ربوبیت این است که جاهلان و کلّه‌خشکان موقعی که در تعظیم شیخ و رهبرشان غلو می‌کنند، طبیعتشان به این میل می‌کند که معتقد به حلول و اتحاد شود و اگر آن شیخ هم طالب دنیا و دور از دین باشد در آن صورت به پیروانش چنین القا می‌کند که حقیقت همانطوری است که می‌گویند و به آن معتقد هستند. و

بعضی از تزویر کنندگان را دیدم از آن‌هایی که از دین دور بودند، که پیروان و اصحابشان را دستور می‌دادند که برایشان سجده کنند و به آنان می‌گفتند شماها بندگان من هستید و دربارۀ حلول و اتحاد چیزهایی به آنان القا می‌کردند و موقعی که با بعضی از احمقان پیروانشان خلوت می‌کردند، پس چه بسا که برایشان ادعای الوهیت هم بکنند. پس زمانی که چنین چیزی در این امّت مشاهده شود، چگونه ثبوت آن در امّت‌های گذشته بعید خواهد بود؟ و خلاصۀ کلام اینکه احتمال دارد مراد از این ربوبیت این باشد که آنان در چیزی که مخالف حکم الله بود از آن‌ها اطاعت کردند و همچنین ممکن است مراد از آن این باشد که انواع کفر را از آنان قبول کردند و به خداوند کافر شدند و به این شکل اینطور شد که آنان را اربابی من دون الله گرفتند و احتمال دارد که در حق آنان حلول و اتحاد را ثابت کرده باشند و همۀ این وجوه چهارگانه مشاهده شده است و در این امّت بوقوع پیوسته است».[1]

[الإسراء: ۴۶] و چون ربّت (پروردگارت) را در قرآن به یگانگی یاد کنی، آن‌ها با نفرت پشت می‌کنند.

همچنین خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَإِذَا ذَكَرۡتَ رَبَّكَ فِي ٱلۡقُرۡءَانِ وَحۡدَهُۥ وَلَّوۡاْ عَلَىٰٓ أَدۡبَٰرِهِمۡ نُفُورٗا٤٦﴾ [الإسراء: ٤٦]

«و چون پروردگارت را در قرآن به یگانگی یاد کنی، آن‌ها با نفرت پشت می‌کنند (و می‌گریزند)».

اگر آنطوری که علمای دعوت نجد می‌گویند باشد، اینکه می‌گویند مشرکان توحید ربوبیت داشته‌اند، پس چرا مشرکان از به تنهایی یاد شدن الله به ربوبیتش، متنفر بودند؟ و اگر سخن نجدیه درست باشد، پس می‌بایست مشرکان در جواب پیامبر ﷺ می‌گفتند: ای محمد ما که ربمان را یکتا می‌دانیم و هیچ ربوبیتی برای بت‌هایمان قائل نیستیم، پس چرا خدا به ما گفته است که وقتی رب تو به تنهایی یاد شود ما با نفرت پشت

۱- تفسیر مفاتیح الغیب، ج ۸ ص ۳.

می‌کنیم؟ و چرا با نفرت پشت بکنیم در حالی که هیچ ربی جز الله را قبول نداریم و توحید ربوبیت داریم و برای بت‌هایمان هیچ ربوبیتی قائل نبوده‌ایم!!!

پس این آیه ثابت می‌کند که مشرکان در ربوبیت الله مشرک بوده‌اند و اگر به ربوبیت الله ایمان داشتند و توحید ربوبیت داشتند نمی‌بایست موقعی که خداوند پروردگار به تنهایی یاد می‌شد آنان با نفرت پشت کنند.

مشابه این آیه، این فرمودهٔ خداوند متعال است که می‌فرماید: ﴿وَإِذَا ذُكِرَ ٱللَّهُ وَحۡدَهُ ٱشۡمَأَزَّتۡ قُلُوبُ ٱلَّذِينَ لَا يُؤۡمِنُونَ بِٱلۡأٓخِرَةِۖ وَإِذَا ذُكِرَ ٱلَّذِينَ مِن دُونِهِۦٓ إِذَا هُمۡ يَسۡتَبۡشِرُونَ٤٥﴾ [الزمر: ٤٥]

«و هنگامی‌که الله به تنهایی یاد شود دل‌های کسانی‌که به آخرت ایمان ندارند متنفر (و بیزار) می‌شود، و هنگامی که کسانی غیر از او یاد شوند، آنگاه است که آن‌ها شادمان می‌شوند».

و نیز مشابه آن، این فرمودهٔ خداوند متعال است که می‌فرماید: ﴿ذَٰلِكُم بِأَنَّهُۥٓ إِذَا دُعِيَ ٱللَّهُ وَحۡدَهُۥ كَفَرۡتُمۡ وَإِن يُشۡرَكۡ بِهِۦ تُؤۡمِنُواْۚ فَٱلۡحُكۡمُ لِلَّهِ ٱلۡعَلِيِّ ٱلۡكَبِيرِ١٢﴾ [غافر: ۱۲]

«(به آن‌ها گفته می‌شود:) این (عذاب) بدان سبب است که چون الله به تنهایی خوانده می‌شد، انکار می‌کردید، و اگر به او شرک آورده می‌شد ایمان می‌آوردید، پس (اینک) داوری از آن الله بلند مرتبه است».

[النجم: ۴۹] اوست که پروردگار (ستاره) الشعریٰ است.

همچنین مشرکان به ربوبیت ستارهٔ «الشعریٰ» اعتقاد داشتند و گمان می‌کردند در جهان هستی تاثیر دارد و آن را خدای باران می‌دانستند. به ستارهٔ الشعریٰ، شعرای یمانی، تشتر، و شباهنگ نیز می‌گویند. خداوند در رد بر عقیدهٔ مشرکان می‌فرماید: ﴿وَأَنَّهُۥ هُوَ رَبُّ ٱلشِّعۡرَىٰ٤٩﴾ [النجم: ٤٩]

«و اینکه اوست که پروردگار (ستاره) شعری است».

در این آیه خداوند ربوبیت الشعریٰ را نفی کرده و آن را هم مربوب و عبد خود معرفی کرده و گفته است که الله متعال رب و پروردگار الشعریٰ است.

طبری رحمه الله در تفسیر این آیه می‌گوید: «وقوله: (وَأَنَّهُ هُوَ رَبُّ الشِّعْرَى) يقول تعالى ذكره: وأن ربك يا محمد هو ربّ الشِّعْرَي، يعني بالشعرى: النجم الذي يسمى هذا الأسم، وهو نجم كان بعض أهل الجاهلية يعبده من دون الله».

ترجمه: «و این فرموده‌اش: {و اینکه اوست که پروردگار (ستاره) شعری است} خداوند متعال می‌فرماید: ای محمد پروردگار تو همان پروردگار شعری است، یعنی ستاره‌ای که به این اسم است، و آن ستاره‌ای بود که بعضی از مردمان جاهلیت آن را بجای الله عبادت می‌کردند».[1]

و ثعلبی رحمه الله در تفسیر آیه می‌گوید: «وَأَنَّهُ هُوَ رَبُّ الشِّعْرى وهي كوكب خلف الجوزاء تتبعه، يقال له مرزم الجوزاء، وهما شعريان يقال لأحدهما: العبور، وللأخرى: الغميضاء.

وقالت العرب في خرافاتها: إن سهيلا والشعرتين كانت مجتمعة فأخذ سهيل فصار يمانيا فتبعته الشعرى العبور فعبرت المجرة، فسمّيت العبور، فأقامت الغميضاء فبكت لفقد سهيل حتى غمضت عينها لأنه أخفى من الآخر، وأراد هاهنا الشعرى العبور، وكانت خزاعة تعبده، وأول من سنّ لهم ذلك رجل من أشرافهم يقال له: أبو كبشة عبد الشعرى العبور وقال: لأن النجوم تقطع السماء عرضا والشعرى طولا فهي مخالفة لها، فعبدتها خزاعة جميعا، فلمّا خرج رسول الله على خلاف العرب في الدين شبّهوه بأبي كبشة فسمّوه بأبي كبشة، بخلافه إياهم كخلاف أبي كبشة في عبادة الشعرى».

ترجمه: «{و اینکه اوست که پروردگار (ستاره) شعری است} که آن ستاره‌ای در پشت جوزاء است و جوزاء را دنبال می‌کند و به آن مِرزَم[2] جوزاء گویند و دو تا شعری وجود دارد؛ یکی عبور و دیگری غمیضاء.

۱- تفسیر مفاتیح الغیب، ج ۸ ص ۳.

۲- به ستارهٔ کوچکی که همراه ستاره‌ای بزرگ باشد، مزرم گویند.

و عرب در خرافاتشان می‌گویند: سهیل و دو شعریٰ مجموعه‌ای هستند و سهیل به سمت راست رفت و شعریٰ عبور هم دنبالش رفت و از کهکشان عبور کرد و اسمش شعریٰ عبور شد. و الغمیضاء حرکت نکرد و بخاطر از دست دادن سهیل گریه کرد تا اینکه چشمانش ناپدید شد برای اینکه از آن یکی - یعنی شعریٰ عبور- پنهان‌تر است.

و خزاعه آن ستاره را عبادت می‌کرد. و اولین کسی که چنین سنتی برای آنان گذاشت مردی از اشرافشان بود که به او ابو کبشه می‌گفتند و «شعریٰ عبور» را عبادت می‌کرد و گفت: چون ستارگان آسمان در عرض از آسمان رد می‌شوند و شعریٰ در طول، پس با ستارگان مخالف است و به این خاطر همهٔ خزاعه آن ستاره را عبادت کردند. هنگامی که رسول الله ﷺ با دینی مخالف با عرب‌ها بیرون آمد عرب‌ها او را به ابو کبشه تشبیه کردند و اسم پیامبر را ابو کبشه گذاشتند چون با آنان (در عبادت بت‌ها) مخالفت کرد، همانند مخالفت ابو کبشه (با آنان در عبادت بت‌ها) که شعری را عبادت کرد».[۱]

المراغی رحمه الله در تفسیر آیه می‌گوید: «ومن العرب من کانوا یعظمونها، ویعتقدون أن لها تأثیرا فی العالم ویتکلمون علی المغیبات حین طلوعها».

ترجمه: «بعضی از عرب آن (شعریٰ) را تعظیم کرده و معتقد بودند که در جهان هستی تاثیر دارد و هنگام طلوع آن از غیبیات صحبت می‌کردند».[۲]

زرتشتیان و نیز قوم‌هایی از عرب که متاثر از عقیدهٔ زرتشیان بودند، معتقدند که «شعریٰ» یا همان ستارهٔ شباهنگ، یا تیشتر، خدا و ستارهٔ باران و باروری است. بنابر اعتقاد این مشرکان: «تیشتر ایزدی نیرومند است که به صورت مردی شکوهمند بر گردونهٔ خود آشکار می‌شود که هزار تیر و هزار کمان زرّین و هزار نیزه و هزار خنجر و

۱- تفسیر الثعلبی، ج ۹ ص ۱۵۷.

۲- تفسیر المراغی، ج ۲۷، ص ۶۸.

هزار گرز فلزین دارد و زمانی به شکل گاوی بزرگ درمی‌آید و گاهی، به شکل اسبی سفید با سم‌های بلند و بر اپوش، دیو خشکی می‌تازد».[۱]

آن‌ها معتقد هستند که: «شعریٰ، ایزدی است که یشت هشتم اوستا از آنِ او است. بنابر این یشت، تیشتر ستاره‌ای است سپید، درخشنده و دورپیدا. او سرشت آب دارد، توانا است و نژادش از آپم نپات است. او سَرور همهٔ ستاره‌ها است. در شایستهٔ ستایش و نیایش بودن، همسنگ هرمزد آفریده شده است. اگر چنین نمی‌بود، پری خشکسالی همه‌جا را از میان می‌برد. اگر او را بستایند، دشمن و گردونه‌ها و درفش‌های ایشان به سرزمین‌های آریایی وارد نخواهد شد و بیماری‌ها وارد نخواهند شد».[۲]

همچنین در منابع زرتشیان آمده است: «طلوع او و همزمان با تازش دوبارهٔ چشمه‌های آب است. برای برآمدن و طلوع او باید گوسپندی یکرنگ را قربانی و بریان کرد؛ آنگاه او طلوع خواهد کرد. در ده شب نخستین به پیکر مردی جوان و پانزده ساله در آسمان خواهد درخشید. در ده شب دوم به پیکر گاوی زرین‌شاخ خواهد درخشید. در ده شب سوم به پیکر اسبی سپید با گوش‌های زرین و لگام زرین خواهد درخشید و آنگاه به دریای فراخکرد خواهد رفت، با اپوش‌دیو خواهد جنگید و نخست از او شکست خواهد خورد و سپس به یاری هرمز بر او پیروز خواهد شد. آنگاه دریا را به موج، جنبش، خروش و طغیان در خواهد آورد و ابر از دریا برخواهد خاست و باد آن ابر را به بوم‌ها خواهد راند و باران خواهد بارید».[۳]

چنانکه معلوم است، مشرکان به ربوبیت و تاثیر آلهه‌هایشان منجلمه «شعریٰ» در جهان هستی اعتقاد داشتند و اگر اینگونه نبود، هرگز آنان را عبادت نمی‌کردند و چگونه چیزی را عبادت کنند که در او نفع و ضرری نبینند؟

۱- رستگار فسایی، منصور: پیکرگردانی در اساطیر. در نشریه: «مطالعات ایرانی»، پاییز ۱۳۸۱ - شماره ۲. ص۹۷.

۲- مهرداد بهار، کتاب پژوهشی در اساطیر ایران، صص ۶۱-۶۲.

۳- مهرداد بهار، کتاب پژوهشی در اساطیر ایران، ص ۶۲.

ربنا الله وحده

آیاتی در قرآن کریم وجود دارد که علّت اخراج مومنان توسط مشرکان را بازگو می‌کند اینکه مومنان (یعنی صحابه که اولین ایمان آورندگان به پیامبر ﷺ بودند) به هیچ جرم و گناهی از دیارشان (مکه) اخراج نشدند، جز اینکه می‌گفتند فقط الله رب ماست. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَٰتَلُونَ بِأَنَّهُمۡ ظُلِمُواْۚ وَإِنَّ ٱللَّهَ عَلَىٰ نَصۡرِهِمۡ لَقَدِيرٌ ٣٩ ٱلَّذِينَ أُخۡرِجُواْ مِن دِيَٰرِهِم بِغَيۡرِ حَقٍّ إِلَّآ أَن يَقُولُواْ رَبُّنَا ٱللَّهُ﴾ [الحج: ۳۹-۴۰]

«به کسانی‌که با آنان جنگ می‌شود، اجازهٔ (جهاد) داده شده است، از آن روی که مورد ستم قرار گرفته‌اند، و یقیناً الله بر یاری آن‌ها تواناست(۳۹) (همان) کسانی‌که به ناحق از دیارشان رانده شدند؛ جز اینکه می‌گفتند: رب ما الله است».

بغوی رحمه الله در تفسیر آیه می‌گوید: «إِلَّا أَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا اللهُ، يعني: لَمْ يُخْرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ إِلَّا لقولهم ربنا الله وحده».

ترجمه: «{جز اینکه می‌گفتند: رب ما الله است} یعنی: از دیارشان اخراج نشدند جز بخاطر این سخنشان که می‌گفتند تنها الله رب ماست».[1]

اگر چنانکه نجدیه می‌گوید باشد و مشرکان توحید ربوبیت داشتند، پس چرا باید مشرکان بخاطر اینکه مسلمانان می‌گفتند: فقط الله رب ماست، آن‌ها را از دیارشان اخراج کنند؟ مگر نجدیه نمی‌گویند که مشرکان نیز توحید ربوبیت داشته‌اند و آنان نیز می‌گفتند رب و مالک و مصلح و مدبر ما فقط الله است؟ پس چرا باید بخاطر چنین اعتقادی مومنان را بیرون کنند؟ مومنان می‌گفتند فقط الله رب ماست و بخاطر این سخنشان از مکه بیرون رانده شدند. و اگر مشرکان نیز معتقد بودند که فقط الله رب آنان است و برای بت‌هایشان ربوبیت قائل نبودند، پس نباید بخاطر این سخن مومنان که می‌گفتند فقط الله رب ماست، ناراحت شوند و مومنان را از مکه بیرون برانند. پس این نشان می‌دهد که مشرکان علاوه بر اعتقاد به ربوبیت الله، برای تمام بت‌ها و معبودانشان نیز ربوبیت

۱- تفسیر البغوی، ج ۳، ص ۳۴۳.

قائل بودند. و بخاطر اینکه مومنان، ربوبیت را از بت‌هایشان نفی می‌کردند و می‌گفتند که بت‌هایشان نفع و ضرری در دست ندارند و فقط الله رب ماست، به این خاطر بود که آنان را از دیارشان بیرون کردند. و عرب هر دو لفظ إله و رب را برای معبودانشان به کار می‌بردند و وقتی به بت‌هایشان آلهه می‌گفتند یعنی برای آنان ربوبیت نیز قائل بودند و مشرکان با کمال تعجب می‌گفتند: ﴿أَجَعَلَ ٱلۡأٓلِهَةَ إِلَٰهٗا وَٰحِدًاۖ إِنَّ هَٰذَا لَشَيۡءٌ عُجَابٞ﴾ [ص: ۵]

«آیا (همۀ) إله‌ها را یک إله قرار داده است؟ بی‌گمان این چیزی عجیبی است».

و می‌گفتند: ﴿وَمَا نَحۡنُ بِتَارِكِيٓ ءَالِهَتِنَا عَن قَوۡلِكَ﴾ [هود: ۵۳]

«و ما به (خاطر) گفتار تو إله های‌مان را رها نمی‌کنیم».

و می‌گفتند: ﴿قَالُوٓاْ أَجِئۡتَنَا لِتَأۡفِكَنَا عَنۡ ءَالِهَتِنَا﴾ [الأحقاف: ۲۲]

«آیا آمده‌ای تا ما را از إله هایمان برگردانی؟».

و می‌گفتند: «لنا ثلاثمائة وستون صنماً لا تقوم بحوائجنا، فكيف يقوم إله واحِد بحوائج الخلق كلهم»؛ «ما سیصد و شصت صنم داریم که با همۀ آن‌ها هنوز نیازهای ما برطرف نمی‌شود، حالا چگونه یک إله واحد نیازهای همۀ خلق را برطرف کند».[1]

ابن کثیر رحمه الله در تفسیر آیه می‌گوید: «{إِلا أَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ} أَيْ: مَا كَانَ لَهُمْ إِلَى قَوْمِهِمْ إِسَاءَةٌ، وَلَا كَانَ لَهُمْ ذَنْبٌ إِلَّا أَنَّهُمْ عَبَدُوا اللَّهَ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ. وَهَذَا اسْتِثْنَاءٌ مُنْقَطِعٌ بِالنِّسْبَةِ إِلَى مَا فِي نَفْسِ الْأَمْرِ، وَأَمَّا عِنْدَ الْمُشْرِكِينَ فَهُوَ أَكْبَرُ الذُّنُوبِ، كَمَا قَالَ تَعَالَى: {يُخْرِجُونَ الرَّسُولَ وَإِيَّاكُمْ أَنْ تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ رَبِّكُمْ} [الْمُمْتَحَنَةِ: ۱]، وَقَالَ تَعَالَى فِي قِصَّةِ أَصْحَابِ الْأُخْدُودِ: {وَمَا نَقَمُوا مِنْهُمْ إِلا أَنْ يُؤْمِنُوا بِاللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ} [الْبُرُوجِ: ۸]. وَلِهَذَا لَمَّا كَانَ المسلمون يرتجزون في بناء الخندق، ويقولون: لا هُمّ لَولا أنتَ مَا اهتَدَينا ... وَلا تَصَدّقْنا وَلا صَلَّينَا ...

۱- تفسیر النکت والعیون از الماوردی، ج ۶ ص ۳۷۰.

فَأنزِلَنْ سَكينَةً عَلَينَا ... وَثَبّت الأقْدَامَ إنْ لاقَينَا ...

إِنَّ الألَى قَدْ بَغَوا عَلَينَا ... إِذَا أرَادوا فتْنَةً أَبَيْنَا

فَيُوَافِقُهُمْ رَسُولُ اللهَّ صَلَّى اللهُّ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَيَقُولُ مَعَهُمْ آخِرَ كُلِّ قَافِيَةٍ، فَإِذَا قَالُوا: "إِذَا أَرَادُوا فِتْنَةً أَبَيْنَا"، يَقُولُ: "أَبَيْنَا"، يَمُدُّ بِهَا صَوْتَهُ».

ترجمه: «{جز اینکه می‌گفتند: رب ما الله است} یعنی: آنان به قومشان هیچ بدی نکردند و هیچ گناهی نداشتند جز اینکه آنان الله یکتای بدون شریک را عبادت می‌کردند. و این به نسبت آنچه در نفس امر وجود دارد استثنای منقطع است. و امّا نزد مشرکان پس از بزرگترین گناهان است. چنانکه خداوند متعال می‌فرماید: {و رسول الله و شما را به خاطر ایمان‌آوردن به الله که ربتان است (از شهر و دیارتان) بیرون می‌کنند}. و در قصۀ اصحاب اخدود می‌فرماید: {و هیچ ایرادی از آنان نگرفتند، جز اینکه به الله پیروزمند ستوده ایمان آورده بودند}. و برای همین هنگامی که در ساختن خندق رجزخوانی می‌کردند می‌گفتند: {پروردگارا اگر تو نبودی ما هدایت نمی‌یافتیم و نه صدقه می‌دانیم و نه نماز می‌خواندیم پس بر ما سکینه و آرامش نازل کن و قدم‌هایمان اگر لغزید ثابت نگه دار. بی گمان مشرکان بر ما بغی و سرکشی کردند، آنگاه که خواستند فتنه بپا کنند و ما ابا و خودداری کردیم}. و رسول الله ﷺ هم با آنان همخوانی می‌کرد و در آخر هر قافیه با آنان تکرار می‌کرد و هنگامی که می‌گفتند: {إِذَا أرَادوا فتْنَةً أَبَيْنَا}، پیامبر {أَبَيْنَا} را با صدایش می‌کشید».[۱]

همچنین خداوند متعال می‌فرماید: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَتَّخِذُواْ عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمۡ أَوۡلِيَآءَ تُلۡقُونَ إِلَيۡهِم بِٱلۡمَوَدَّةِ وَقَدۡ كَفَرُواْ بِمَا جَآءَكُم مِّنَ ٱلۡحَقِّ يُخۡرِجُونَ ٱلرَّسُولَ وَإِيَّاكُمۡ أَن تُؤۡمِنُواْ بِٱللَّهِ رَبِّكُمۡ﴾ [الممتحنة: ۱]

۱- تفسیر ابن کثیر، ج ۵، ص ۴۳۵.

«ای کسانی‌که ایمان آورده‌اید! دشمن من و دشمن خودتان را دوست نگیرید که با آن‌ها طرح دوستی می‌افکنید، در حالی‌که آن‌ها به آنچه از حق برای شما آمده کافر شده‌اند، و رسول الله و شما را به خاطر ایمان‌آوردن به الله که ربّ‌تان است (از شهر و دیارتان) بیرون می‌کنند».

طبری رحمه الله در تفسیر آیه می‌گوید: «وقوله: (أَنْ تُؤْمِنُوا بِاللهِ رَبِّكُمْ) يقول جلّ ثناؤه: يخرجون الرسول وإياكم من دياركم، لأن آمنتم بالله».

ترجمه: «و این فرموده‌اش: {به خاطر ایمان‌آوردن به الله که ربّ‌تان است} خداوند متعال می‌فرماید: پیامبر و شما را از دیارتان اخراج می‌کنند بخاطر اینکه به الله ایمان آوردید».[1]

سمرقندی رحمه الله می‌گوید: «يُخْرِجُونَ الرَّسُولَ وَإِيَّاكُمْ يعني: أخرجوكم من مكة. أَنْ تُؤْمِنُوا بِاللهِ رَبِّكُمْ يعني: لأجل الإيمان بربكم يعني: بوحدانية رَبِّكُمْ».

ترجمه: «{رسول الله و شما را بیرون می‌کنند} یعنی: شما را از مکه بیرون می‌کنند. {به خاطر ایمان‌آوردن به الله که ربّ‌تان است} یعنی: بخاطر ایمان آوردن به پروردگارتان یعنی: به یکتایی پروردگارتان».[2]

همچنین خداوند متعال می‌فرماید: ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ قَالُواْ رَبُّنَا ٱللَّهُ ثُمَّ ٱسۡتَقَٰمُواْ تَتَنَزَّلُ عَلَيۡهِمُ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ أَلَّا تَخَافُواْ وَلَا تَحۡزَنُواْ وَأَبۡشِرُواْ بِٱلۡجَنَّةِ ٱلَّتِي كُنتُمۡ تُوعَدُونَ٣٠﴾ [فصلت: ۳۰]

«بی‌گمان کسانی‌که گفتند: ربّ ما الله است سپس استقامت کردند، فرشتگان بر آن‌ها نازل می‌شوند (و می‌گویند:) نترسید، و اندوهگین نباشید، و بشارت باد، به بهشتی‌که شما وعده داده می‌شدید».

و می‌فرماید: ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ قَالُواْ رَبُّنَا ٱللَّهُ ثُمَّ ٱسۡتَقَٰمُواْ فَلَا خَوۡفٌ عَلَيۡهِمۡ وَلَا هُمۡ يَحۡزَنُونَ١٣﴾ [الأحقاف: ۱۳]

«بی‌گمان کسانی‌که گفتند: پروردگار ما الله است، سپس استقامت کردند، پس بر آن‌ها ترسی نیست و نه آن‌ها اندوهگین شوند».

۱- تفسیر طبری، ج ۲۳، ص ۳۱۰.

۲- تفسیر سمرقندی، ج ۳، ص ۴۳۵.

مشرکان نیز الله را به عنوان رب می‌شناختند امّا بر آن استقامت نداشتند و در ربوبیت الله مشرک شدند. امام طبری رحمه الله در تفسیر آیه می‌گوید: «يقول تعالى ذكره: (إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ) وحده لا شريك له، ويرثوا من الآلهة والأنداد، (ثُمَّ اسْتَقَامُوا) على توحيد الله، ولم يخلطوا توحيد الله بشرك غيره به، وانتهوا إلى طاعته فيما أمر ونهى».

ترجمه: «خداوند متعال می‌فرماید: {بی‌گمان کسانی‌که گفتند: ربّ ما الله} یکتای بدون شریک {است} و آلهه و انداد را رها کردند {سپس} بر توحید خداوند {استقامت کردند} و توحید الله را با شریک گرداندن دیگری با او، مخلوط نکردند و در امر و نهی‌اش از او اطاعت کردند».[1]

و سمرقندی رحمه الله می‌گوید: «إِنَّ الَّذِينَ قالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقامُوا يعني: يقولون الله مانعنا، ومعطينا، وضارنا، ونافعنا، ثُمَّ اسْتَقامُوا على ذلك القول، ولا يرون النفع، ولا يرجون من أحد دون الله تعالى، ولا يخافون أحداً دون الله».

ترجمه: «{بی‌گمان کسانی‌که گفتند: ربّ ما الله است، سپس استقامت کردند} یعنی: می‌گویند الله محافظ ما و عطا کننده به ما و ضرر رساننده و نفع رساننده به ما است و از کسی جز الله خوف ندارند».[2]

و ابو الفرج ابن الجوزی رحمه الله دربارهٔ آیه می‌گوید: «إِنَّ الَّذِينَ قالُوا رَبُّنَا اللَّهُ أي: وحَّدوه ثُمَّ اسْتَقامُوا فيه ثلاثة أقوال: أحدها:

استقاموا على التوحيد، قاله أبو بكر الصِّدِّيق، ومجاهد. والثاني: على طاعة الله وأداء فرائضه، قاله ابن عباس، والحسن، وقتادة. والثالث: على الإِخلاص والعمل إِلى الموت، قاله أبو العالية، والسدي.

۱- تفسیر طبری، ج ۲۱، ص ۴۶۳.

۲- تفسیر سمرقندی، ج ۳، ص ۲۲۶.

وروی عطاء عن ابن عباس قال: نزلت هذه الآية في أبي بكر الصِّدِّيق، وذلك أن المشركين قالوا: ربُّنا الله، والملائكة بناتُه، وهؤلاء شفعاؤنا عند الله، فلم يستقيموا، وقالت اليهود: ربُّنا الله، وعزيرٌ ابنُه، ومحمد ليس بنبيّ، فلم يستقيموا، وقالت النصارى: ربُّنا الله، والمسيح ابنه، ومحمد ليس بنبيّ، فلم يستقيموا، وقال أبو بكر: ربنا الله وحده، ومحمدٌ عبدُه ورسولُه، فاستقام».

ترجمه: «{بی‌گمان کسانی‌که گفتند: ربّ ما الله است} یعنی: او را یکتا دانستند {سپس استقامت کردند}. دربارۀ آن سه قول وجود دارد. **یکی:** بر توحید استقامت کردند. این را ابو بکر صدیق و مجاهد گفته است. و **دوم:** بر طاعت الله و ادای فرایضش استقامت کردند. این را ابن عباس و الحسن و قتاده گفته است. و **سوم:** بر اخلاص و عمل تا زمان مردن استقامت کردند. این را ابو العالیه و السدی گفته است.

و عطا از ابن عباس روایت کرده که گفت: این آیه دربارۀ ابو بکر صدیق نازل شد و آن اینکه مشرکان گفتند: پروردگار ما الله است و ملائکه دخترانش هستند و آنان نزد الله شفیعان ما هستند؛ پس استقامت نکردند. و یهود گفت: پروردگار ما الله است و عزیر پسر اوست و محمد پیامبر نیست؛ پس استقامت نکردند. و نصاری گفت: پروردگار ما الله است و مسیح پسر اوست و محمد پیامبر نیست؛ پس استقامت نکردند. و ابوبکر گفت: پروردگار ما تنها الله است و محمد بنده و رسول است، پس استقامت کرد».[1]

پس دقت کنید: ابو بکر صدیق ﵁ گفت: تنها الله رب و پروردگار ماست، امّا یهود و نصاری و مشرکان اگرچه می‌گفتند الله رب ماست امّا ملائکه و عزیر و مسیح را نیز شریک الله در ربوبیت کرده و بر توحید ربوبیت استقامت نکردند.

۱- تفسیر زاد المسیر، ج ۴، ص ۵۱.

آلهة من دون الله

آیات بسیاری در قرآن وجود دارد که بیانگر این هستند مشرکان إله‌هایی بجای الله گرفته بودند و آنان را به فریاد می‌خواندند و عبادت می‌کردند. نکته‌ای که در این آیات باید به آن توجه شود این است که خداوند فرقی بین إله و رب قرار نداده است و کسی باید إله باشد که ربوبیت هم داشته باشد و در آیاتی که در ادامه می‌آید خواهیم دید که خداوند مواردی که مربوط به خصائص ربوبیت هستند را برای لفظ إله و آلهه آورده است. و آنطور که نجدیه ادعا می‌کنند نیست، اینکه می‌گویند: «إله، به معنای معبود می‌باشد، و لازم نیست که برای معبود و إله شدن صفات ربوبیت قائل بود». بلکه بنا بر آیاتی که در قرآن وجود دارد، خداوند لفظ إله را برای معبودان مشرکانی بکار برده است که معتقد بودند آن معبودان متّصف به صفات ربوبیت هستند.

[المؤمنون: ۹۱] الله هرگز فرزندی بر نگزیده است، و هیچ إله (دیگری) با او نیست، (اگر چنین بود) آنگاه هر إلهی آنچه را که آفریده بود؛ می‌برد، و مسلماً بعضی بر بعضی دیگر برتری می‌جستند.

برای مثال خداوند متعال می‌فرماید: ﴿مَا ٱتَّخَذَ ٱللَّهُ مِن وَلَدٖ وَمَا كَانَ مَعَهُۥ مِنۡ إِلَٰهٍۚ إِذٗا لَّذَهَبَ كُلُّ إِلَٰهِۢ بِمَا خَلَقَ وَلَعَلَا بَعۡضُهُمۡ عَلَىٰ بَعۡضٖۚ سُبۡحَٰنَ ٱللَّهِ عَمَّا يَصِفُونَ ٩١﴾ [المؤمنون: ۹۱]

«الله هرگز فرزندی بر نگزیده است، و هیچ إله (دیگری) با او نیست، (اگر چنین بود) آنگاه هر إلهی آنچه را که آفریده بود؛ می‌برد، و مسلماً بعضی بر بعضی دیگر برتری می‌جستند، الله منزّه (و پاک) است از آنچه آن‌ها توصیف می‌کنند».

پیشتر تفسیر این آیه را از امام طبری و امام بغوی رحمهما الله آوردیم. در این آیه چنین آمده است که اگر به همراه الله، إله دیگری وجود داشت، در این صورت هر إلهی آنچه که خودش خلق کرده بود را با خود می‌برد و إله‌ها بر یکدیگر برتری می‌جستند. و چنانکه پیشتر گفتیم، إله به معنای معبود نیست، بلکه طبق این آیه خداوند دو ویژگی را

برای إله ذکر کرده است، یکی خلق کردن و دیگری برتری جستن بر یکدیگر. و مشرکان بخاطر اینکه چنین اعتقادی دربارهٔ إله‌هایشان داشتند بود که آنها را عبادت می‌کردند. به عبارتی دیگر إله ذاتی است که بخاطر خصائص و صفات و قدرت‌هایی که دارد مستحق عبادت است، نه اینکه إله به معنای معبود باشد. چراکه اگر إله را به معبود ترجمه کنیم، از آن چنین لازم می آید که الله متعال از ازل إله نبوده نباشد بلکه بعد از اینکه مخلوقاتش را خلق کرد و توسط آنان عبادت شد، به إله (=به معنای معبود) تبدیل شده باشد. و همچنین از ترجمه کردن إله به معبود، لازمهٔ فاسدی به دست می‌آید که امروزه آن را در بین نجدیه می‌بینیم، اینکه نجدیه معتقد شده‌اند مشرکان عرب توحید ربوبیت داشته‌اند و برای معبودانشان (که به آن‌ها إله می‌گفتند)، هیچ گونه ربوبیتی قائل نبوده‌اند و مادام که به نص قرآن هم مشرک بوده‌اند، پس نجدیه شرک آنان را تنها به این خاطر می‌دانند که بعضی اعمال مانند سجده و طواف و ذبح را برای آنان انجام می‌دادند و چون نجدیه معتقد اند که مشرکان تنها و فقط بخاطر صرف این اعمال برای بت‌هایشان بود که مشرک شده بودند، پس نتیجه گرفته‌اند که این اعمال به ذات خود عبادت هستند؛ اگرچه انجام دهندهٔ این اعمال هیچ‌گونه نفع و ضرری برای انجام شونده قائل نباشد و هیچ‌گونه ربوبیت و الهیتی برای او قائل نباشد و نتیجه گرفته‌اند که نیازی نیست که به نیت فاعل آن نگاه شود. و ما برای رد بر نجدیه، سجدهٔ ملائکه برای آدم و سجدهٔ آل یعقوب برای یوسف را ذکر می‌کنیم و می‌گوییم عمل «سجده» به ذات خود عبادت نیست، بلکه نوع اعتقادی که شخص سجده‌کننده برای سجده‌شوند دارد مورد بررسی قرار می گیرد. برای مثال ابن الشاط السبتی، فقیه مالکی (۷۲۳ هـ) می‌گوید: «من سجد للأصنام لم يسجد لها لمجرد التذلل والتعظيم بل لذلك مع اعتقاد أنها آلهة وأنها شركاء لله تعالى ولو وقع مثل ذلك مع الوالد أو العالم أو الولي لكان ذلك كفرا لا شك فيه وأما إذا وقع ذلك أو ما في معناه مع الوالد لمجرد التذلل والتعظيم لا لاعتقاد أنه إله وشريك لله عز وجل فلا يكون كفرا وإن كان ممنوعا سدا للذريعة».

ترجمه: «کسی که برای اصنام سجده کند، تنها به مجرد تذلل و تعظیم برای آنان سجده نکرده است، بلکه با این اعتقاد سجده کرده است که آن اصنام، آلهه هستند و شریکان خداوند متعال هستند. و اگر همانند چنین سجده‌ای برای پدر یا عالم یا ولی انجام شود این هم بدون شک کفر است، و امّا اگر سجده یا آنچه که در معنای سجده است را به مجرد تذلل و تعظیم برای پدرش انجام دهد، نه بخاطر اعتقاد به اینکه پدرش إله و شریک خداوند عزوجل است، پس چنین سجده‌ای کفر نیست؛ اگرچه هم بخاطر سد ذریعه ممنوع است».[1]

و اینکه این اعمال به ذات خود عبادت نیستند بلکه باید به نیّت انجام‌دهندۀ آن نگاه کرد، اعتقاد اهل سنّت و جماعت است و تفصیل این موضوع را در فصل عبادت آورده‌ام، بر خلاف اعتقاد نجدیه‌ای که در تعریف توحید و تعریف عبادت بدعتی مخالف با اهل سنّت و جماعت آورده‌اند.

[الإسراء: ۴۲] اگر آن چنان که آن‌ها (= مشرکان) می‌گویند با او إلهی بود، در این صورت، (آلهه‌ها) سعی می‌کردند راهی به سوی (الله) صاحب عرش پیدا کنند

در آیه‌ای دیگر خداوند متعال می‌فرماید: ﴿قُل لَّوۡ كَانَ مَعَهُۥٓ ءَالِهَةٞ كَمَا يَقُولُونَ إِذٗا لَّٱبۡتَغَوۡاْ إِلَىٰ ذِي ٱلۡعَرۡشِ سَبِيلٗا ٤٢﴾ [الإسراء: ٤٢]

«(ای پیامبر!) بگو: اگر آن چنان که آن‌ها (= مشرکان) می‌گویند با او إلهی بود، در این صورت، (آلهه‌ها) سعی می‌کردند راهی به سوی (الله) صاحب عرش پیدا کنند».

در تفسیر این آیه دو قول وجود دارد که آیات قرآن هردو را تایید می‌کند. یکی اینکه إله‌ها راهی برای تقرب جستن و نزدیک شدن به سوی الله می‌یافتند. و دوم راهی برای غلبه یافتن و مقهور ساختن خداوند می‌یافتند، و اکثر مفسران قول دوم را قوی‌تر و ظاهر تر می‌دانند.

۱- أنوار البروق فی أنواع الفروق، ج ۲ ص۳۳.

ابن کثیر رحمه الله در تفسیر آیه می‌گوید: «يَقُولُ تَعَالَى: قُلْ يَا مُحَمَّدُ لِهَؤُلَاءِ الْمُشْرِكِينَ الزَّاعِمِينَ أَنَّ للهِ شَرِيكًا مِنْ خَلْقِهِ، الْعَابِدِينَ مَعَهُ غَيْرَهُ لِيُقَرِّبَهُمْ إِلَيْهِ زُلْفَى: لَوْ كَانَ الْأَمْرُ كَمَا تَقُولُونَ، وَأَنَّ مَعَهُ آلِهَةً تُعْبَدُ لِتُقَرِّبَ إِلَيْهِ وَتُشَفَّعَ لَدَيْهِ -لَكَانَ أُولَئِكَ الْمَعْبُودُونَ يَعْبُدُونَهُ وَيَتَقَرَّبُونَ إِلَيْهِ وَيَبْتَغُونَ إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَالْقُرْبَةَ، فَاعْبُدُوهُ أَنْتُمْ وَحْدَهُ كَمَا يَعْبُدُهُ مَنْ تَدْعُونَهُ مِنْ دُونِهِ، وَلَا حَاجَةَ لَكُمْ إِلَى مَعْبُودٍ يَكُونُ وَاسِطَةً بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُ، فَإِنَّهُ لَا يُحِبُّ ذَلِكَ وَلَا يَرْضَاهُ، بَلْ يَكْرَهُهُ وَيَأْبَاهُ. وَقَدْ نَهَى عَنْ ذَلِكَ عَلَى أَلْسِنَةِ جَمِيعِ رُسُلِهِ وَأَنْبِيَائِهِ».

ترجمه: «خداوند متعال می‌فرماید: ای محمد به آن مشرکانی که گمان می‌کنند خداوند از بین مخلوقاتش شریکانی دارد، و غیر او را به همراه اوتعالی عبادت می‌کنند تا مشرکان را به اوتعالی نزدیک گردانند، اگر آنطور بود که می‌گویید، و اینکه به همراه او إله‌هایی است که عبادت می‌شوند تا بوسیله آن‌ها به سوی اوتعالی نزدیک شوند و نزد اوتعالی شفاعتشان کنند، پس می‌بایست آن معبودان هم اوتعالی را عبادت می‌کردند و به او تقرب می‌جستند و به سوی او وسیله و قربتی می‌جستند. پس شماها هم تنها او را عبادت کنید، به همان شکلی که کسانی را که بغیر از الله به فریاد می‌خوانید، اوتعالی را عبادت می‌کنند. و نیازی به معبودی ندارید که بین شما و بین اوتعالی واسطه باشد برای اینکه اوتعالی چنین چیزی را دوست ندارد و به آن راضی نیست؛ بلکه از آن بدش می‌آید و آن را نمی‌خواهد. و از چنین چیزی بر زبان همۀ فرستادگان و پیامبرانش نهی کرده است».[1]

و سمرقندی رحمه الله در تفسیر آیه می‌گوید: «قوله عز وجل: قُلْ لَوْ كانَ مَعَهُ آلِهَةٌ، قال ابن عباس: «قل لأهل مكة لَوْ كانَ مَعَهُ آلِهَةٌ كَما يَقُولُونَ من الأوثان، إِذاً لَابْتَغَوْا إِلى ذِي الْعَرْشِ سَبِيلًا، أي: طريقاً وكانوا كهيئته» . وقال قتادة: أي يعرفوا فضل ذي العرش ومرتبته عليهم.

۱- تفسیر فتح القدیر، ج ۳ ص ۲۷۴.

ويقال: ابتغوا طريقاً للوصول إليه. وقال مقاتل: لطلبوا سبيلاً ليقهروه كفعل الملوك بعضهم بعضا».

ترجمه: «این فرموده‌اش: {بگو: اگر با او إلهی بود}، **ابن عباس** می‌گوید: به اهل مکه بگو اگر همراه او إله‌هایی بودند چنانکه دربارۀ بت‌ها چنین می‌گویند، {در این صورت، (آلهه‌ها) سعی می‌کردند راهی به سوی (الله) صاحب عرش پیدا کنند} یعنی: طریقی پیدا می‌کردند و همانند هیئت او می‌شدند. **قتاده** می‌گوید: یعنی فضل و مرتبۀ صاحب عرش را بر خودشان می‌شناختند. و گفته می‌شود: راهی برای رسیدن به او بجویید. و **مقاتل** می‌گوید: راهی دنبال می‌کردند تا بر او غلبه یابند؛ همانند کاری که پادشاهان با هم می‌کنند».[1]

و ثعلبی رحمه الله می‌گوید: «إِذاً لَابْتَغَوْا لطلبوا يعني الآلهة القربة إِلى ذِي الْعَرْشِ سَبِيلًا فالتمست الزلفة عنده.

قال قتادة: يقول لو كان [الأمر] كما يقولون إذا لعرفوا الله فضله ومقربته عليهم، فامضوا ما يقربهم إليه.

وقال الآخرون: إذا لطلبوا مع الله منازعة وقتالا، كفعل ملوك الدنيا بعضهم ببعض، ثم نزه نفسه، فقال سُبْحانَهُ وَتَعالى عَمَّا يَقُولُونَ».

ترجمه: «{در این صورت پیدا می‌کردند}، یعنی إله‌ها قربتی طلب می‌کردند {به سوی (الله) صاحب عرش} و زلفا و نزدیک شدن نزد او را می‌جستند. قتاده می‌گوید: اگر آنطور که می‌گفتند بود پس فضل و مکانت او بر خودشان را می‌دانستند و به سوی نزدیک شدن به او حرکت می‌کردند. و دیگران می‌گویند: در این صورت با خدا منازعه و جنگ می‌کردند؛ به همانند کار پادشاهان دنیا با همدیگر».[2]

۱- تفسیر بحر العلوم، ج ۲ ص ۳۱۲.

۲- تفسیر الثعلبی، ج ۶ ص ۱۰۱.

ابو محمد مکی رحمه الله در تفسیر آیه می‌گوید: «المعنى: قل يا محمد لهؤلاء المشركين الذين جعلوا مع الله ءالهة: لو كان الأمر كما تقولون من أن مع الله [سبحانه] ءالهة إذن لابتغت تلك [الآلهة] القربى من الله [عز وجل] ذي العرش العظيم، والتمست الزلفى عنده [جلّت عظمته].

قال قتادة معناه: إذن لعرفوا له فضله فابتغوا ما يقربهم إليه. وقال ابن جبير معناه: إذن لطلبوا إليه طريقاً للوصول ليزيلوا ملكه. وقيل معنى ذلك: إذن لطلبوا الربوبية وضادوه في ملكه كما يفعل ملوك الدنيا».

ترجمه: «معنایش این است: ای محمد به آن مشرکانی که همره الله إله‌هایی قرار داده‌اند بگو: اگر آنطور که می‌گویید بود، اینکه همراه الله سبحان إله‌هایی وجود دارد، در این صورت آن إله‌ها، نزدیک‌شدن و قربتی به سوی خداوند عزوجل صاحب عرش بزرگ می‌جستند. قتاده می‌گوید: معنایش این است که: در این صورت فضل او را می‌شناختند و چیزی که باعث نزدیک‌شدن به او می‌شود را می‌جستند. ابن جبیر می‌گویند: معنایش این است که: در این صورت طریقی برای رسیدن به او طلب می‌کردند تا پادشاهی اوتعالی را از بین ببرند. و گفته شده: معنایش این است که خواستار ربوبیت می‌شدند و در ملکش با او مخالفت می‌کردند چنانکه پادشاهان دنیا چنین می‌کنند».[1]

و ماوردی رحمه الله می‌گوید: «فيه وجهان: أحدهما: لطلبوا إليه طريقاً يتصلون به لأنهم شركاء؛ قاله سعيد بن جبير. الثاني: ليتقربوا إليه لأنهم دونه، قاله قتادة».

۱- تفسير الهداية إلى بلوغ النهاية از أبو محمد مكي بن أبي طالب حَمّوش بن محمد بن مختار القيسي القيرواني ثم الأندلسي القرطبي المالكي (متوفى: ۴۳۷هـ)، ج ۶ ص ۴۲۱۰. ناشر: مجموعة بحوث الكتاب والسنة - كلية الشريعة والدراسات الإسلامية - جامعة الشارقة. چاپ: اول ۱۴۲۹ هـ.

ترجمه: «در آن دو وجه وجود دارد: یکی: راهی به سوی او می‌جستند تا به او وصل شوند چراکه شریکانش هستند. سعید بن جبیر این را گفته است. و دوم: به او نزدیکی می‌جستند برای اینکه پایین‌تر از او هستند. قتاده این را گفته است».[1]

و بغوی رحمه الله در تفسیر آیه می‌گوید: «قُلْ، يَا مُحَمَّدُ لِهَؤُلَاءِ الْمُشْرِكِينَ، لَوْ كانَ مَعَهُ آلِهَةٌ كَما يَقُولُونَ، قَرَأَ حَفْصٌ وَابْنُ كَثِيرٍ يَقُولُونَ بِالْيَاءِ وَقَرَأَ الْآخَرُونَ بِالتَّاءِ، إِذاً لَابْتَغَوْا، لَطَلَبُوا يَعْنِي الْآلِهَةَ إِلى ذِي الْعَرْشِ سَبِيلًا، للمغالبة والقهر ليزيلوا ملكه [ويضادوا ما يفعله من الإيجاد والإعدام]، كَفِعْلِ مُلُوكِ الدُّنْيَا بَعْضِهِمْ بِبَعْضٍ. وَقِيلَ: مَعْنَاهُ لَطَلَبُوا إِلَى ذِي العرش سبيلا [طريقا] بِالتَّقَرُّبِ إِلَيْهِ. قَالَ قَتَادَةُ: لَعَرَفُوا الله بفضله وَابْتَغَوْا مَا يُقَرِّبُهُمْ إِلَيْهِ. وَالْأَوَّلُ أَصَحُّ».

ترجمه: «ای محمد به آن مشرکان بگو: اگر به همراه او إله‌هایی بودند چنانکه می‌گویند، -حفص و ابن کثیر یقولون را با «ی» خوانده‌اند و دیگران با «ت» تقولون- در این صورت إله‌ها به سوی صاحب عرش راهی را برای غلبه و قهر بر او می‌جستند و طلب می‌کردند، تا ملک او را از بین ببرند و تصاحب کنند و در ایجاد کردن و از بین بردن با او مخالفت می‌کردند، همانند کار پادشاهان دنیا با همدیگر. و گفته شده که معنایش این است که: به سوی صاحب عرش راهی را برای تقرب به او می‌طلبیدند. قتاده در این باره می‌گوید: فضل خداوند را می‌شناختند و چیزی که باعث نزدیک شدنشان به او می‌شد را می‌جستند. و قول اول صحیح‌تر است».[2]

و سمعانی رحمه الله می‌گوید: «وَقَوله: {كَمَا يَقُولُونَ إِذا لابتغوا إِلَى ذِي الْعَرْش سَبِيلا} فِيهِ قَولَانِ: أَحدهمَا: إِذا لطلبوا إِلَى ذِي الْعَرْش سَبِيلا بالتقرب إِلَيْهِ، وَالْآخر: وَهُوَ الْأَصَح إِذا لابتغوا إِلَى ذِي الْعَرْش سَبِيلا بالمفازة والمغالبة وَطلب الْملك، وَهَذَا مثل قَوْله تَعَالَى: {لَو كَانَ فيهمَا آلِهَة إِلَّا الله لفسدتا}».

۱- تفسیر الماوردی، ج ۳ ص ۲۴۵.

۲- تفسیر البغوی، ج ۳ ص ۱۳۵.

ترجمه: «و این فرموده‌اش: {آنطور که می‌گویند، در این صورت به سوی صاحب عرش راهی می‌جستند}، دربارۀ آن دو قول وجود دارد: یکی اینکه برای تقرب جستن به سوی او راهی به سوی صاحب عرش می‌جستند. و دوم: که قول صحیح تر است، اینکه برای پیروز شدن بر او و غلبه‌یافتن بر او و طلب‌کردن ملک اوتعالی، راهی به سوی صاحب عرش می‌جستند. و این همانند این فرمودۀ خداوند متعال است: {اگر در این دو (= آسمان و زمین) إله‌هایی جز الله بود، مسلماً هر دو (= آسمان و زمین) تباه می‌شدند}».[1]

و واحدی رحمه الله در تفسیر آیه می‌گوید: «{قل} للمشركين: {لو كان معه} مع الله {آلِهَةٌ كَمَا يَقُولُونَ إِذًا لابْتَغَوْا إِلَى ذِي العرش سبيلاً} إذا لا بتغت الآلهة أن تزيل ملك صاحب العرش».

ترجمه: «{بگو} به مشرکان: {اگر به همراه او} همراه الله، {آلهه‌ای بود چنانکه می‌گویید، در این صورتی به سوی صاحب عرش راهی می‌جستند} در این صورت إله‌ها راهی می‌جستند تا ملک صاحب عرش را از او بگیرند».[2]

و ابن عطیه رحمه الله در تفسیر آیه می‌گوید: «واختلف الناس في معنى قوله لَابْتَغَوْا إِلَى ذِي الْعَرْشِ سَبِيلًا فحكى الطبري وغيره من المفسرين أن معناه لطلب هؤلاء الآلهة الزلفى إلى ذي العرش والقربة إليه بطاعته، فيكون السبيل على هذا التأويل بمعناها في قوله فَمَنْ شاءَ اتَّخَذَ إِلى رَبِّهِ سَبِيلًا [المزمل: ١٩]، وقال سعيد بن جبير وأبو علي الفارسي والنقاش وقاله المتكلمون أبو منصور وغيره، إن معنى الكلام، لابتغوا إليه سبيلا في إفساد ملكه ومضاهاته في

۱- تفسیر السمعانی، ج ۳ ص ۲۴۳.

۲- تفسیر الوجیز از أبو الحسن علي بن أحمد بن محمد بن علي الواحدي، النيسابوري، الشافعي (متوفی: ۴۶۸هـ)، ص ۶۳۵. دار النشر: دار القلم , الدار الشامية - دمشق، بيروت. چاپ: اول ۱۴۱۵ هـ.

قدرته، وعلى هذا التأويل تكون الآية بيانا للتمانع، وجارية مع قوله لَوْ كانَ فِيهِما آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتا [الأنبياء: ۲۲]».

ترجمه: «و مردم در معنای این فرموده: {به سوی صاحب عرش راهی می‌جستند} اختلاف کردند، طبری و غیر او از مفسرین حکایت کرده‌اند که معنایش این است که آن إله‌ها با طاعت او، طالب نزدیکی و تقرب جستن به صاحب عرش می‌شدند و این نوع تاویل، همانند این فرموده‌اش است: {پس هرکس که می‌خواهد به سوی پروردگارش راهی بجوید}. و امّا سعید بن جبیر و ابو علی الفارسی و النقاش و متکلمانی مثل ابو منصور و غیره می‌گویند که معنای کلام این است که به سوی او برای فاسد کردن ملکش و همانندگی کردن با او در قدرتش راهی می‌جستند. و بنا بر این تاویل این آیه دربارۀ تمانع می‌باشد و همراه با این فرمودۀ خداوند متعال جریان دارد که می‌فرماید: {اگر در این دو (= آسمان و زمین) إله‌هایی جز الله بود، مسلماً هر دو (= آسمان و زمین) تباه می‌شدند}».[1]

ابو الفرج ابن الجوزی رحمه الله در تفسیر آیه می‌گوید: «قوله تعالى: إِذاً لَابْتَغَوْا إِلى ذِي الْعَرْشِ سَبِيلًا فيه قولان: أحدهما: لابتَغَوا سبيلاً إلى ممانعته وإزالة ملكه، قاله الحسن، وسعيد بن جبير. والثاني: لابتَغَوا سبيلاً إلى رضاه، لأنهم دونه، قاله قتادة».

ترجمه: «این فرمودۀ خداوند متعال: {در این صورت به سوی صاحب عرش راهی می‌یافتند} دربارۀ آن دو قول وجود دارد: **یکی:** راهی به سوی جلوگیری کردن از اوتعالی و از بین بردن ملکش می‌یافتند. این را حسن و سعید بن جبیر گفته‌اند. و **دوم:** برای کسب رضایت او راهی می‌جستند؛ برای اینکه آن‌ها پایین‌تر از اوتعالی هستند. این را قتاده گفته است».[2]

۱- تفسیر ابن عطیه، ج ۳ صص ۴۵۸-۴۵۹.

۲- تفسیر زاد المسیر، ج ۳ ص ۲۶.

و شوکانی رحمه الله در تفسیر آیه می‌گوید: «لَابْتَغَوْا إِلَى ذِي الْعَرْشِ وَهُوَ اللهُ سُبْحَانَهُ سَبِيلًا طَرِيقًا لِلْمُغَالَبَةِ وَالْمُمَانَعَةِ، كَمَا تَفْعَلُ الْمُلُوكُ مَعَ بَعْضِهِمُ الْبَعْضِ مِنَ الْمُقَاتَلَةِ وَالْمُصَاوَلَةِ وَقِيلَ: معناه: إذا لابتغت الآلهة إلى الله القربة والزّلفى عنده، لأنهم دونه، والمشركون إِنَّمَا اعْتَقَدُوا أنها تُقَرِّبُهُمْ إِلَى اللهِ. وَالظَّاهِرُ الْمَعْنَى الْأَوَّلُ، وَمِثْلُ مَعْنَاهُ قَوْلُهُ سُبْحَانَهُ: لَوْ كانَ فِيهِما آلِهَةٌ إِلَّا اللهُ لَفَسَدَتا».

ترجمه: «{به سوی صاحب عرش} که الله سبحان است {راهی می‌یافتند} طریقی برای غلبه بر او و جلوگیری کردن از او می‌یافتند، چنانکه پادشاهان با همدیگر جنگ و حمله می‌کنند. و گفته شده معنایش این است که إله‌ها برای نزدیکی و قربت نزد خداوند راهی می‌جستند، برای اینکه آن‌ها پایین‌تر از او هستند. و مشرکان همانا معتقد بودند که آن إله‌ها آن‌ها را به الله نزدیک می‌گرداند. و معنای اول آشکارتر (و درست تر) است، و مانند این فرموده‌اش است: {اگر در این دو (= آسمان و زمین) إله‌هایی جز الله بود، مسلماً هر دو (= آسمان و زمین) تباه می‌شدند}».[1]

و شنقیطی رحمه الله در تفسیر آیه می‌گوید: «أَنَّ الْآيَةَ قَدْ يَكُونُ فِيهَا وَجْهَانِ كِلَاهُمَا حَقٌّ، وَكِلَاهُمَا يَشْهَدُ لَهُ قُرْآنٌ، فَنَذْكُرُ الْجَمِيعَ لِأَنَّهُ كُلُّهُ حَقٌّ.

الْأَوَّلُ مِنَ الْوَجْهَيْنِ الْمَذْكُورَيْنِ: أَنَّ مَعْنَى الْآيَةِ الْكَرِيمَةِ: لَوْ كَانَ مَعَ اللهِ آلِهَةٌ أُخْرَى كَمَا يَزْعُمُ الْكُفَّارُ لَابْتَغَوْا (أَيِ الْآلِهَةُ الْمَزْعُومَةُ) أَيْ لَطَلَبُوا إِلَى ذِي الْعَرْشِ (أَيْ إِلَى اللهِ) سَبِيلًا ; أَيْ إِلَى مُغَالَبَتِهِ وَإِزَالَةِ مُلْكِهِ، لِأَنَّهُمْ إِذًا يَكُونُونَ شُرَكَاءَهُ كَمَا يَفْعَلُ الْمُلُوكُ بَعْضُهُمْ مَعَ بَعْضٍ. سُبْحَانَ اللهِ وَتَعَالَى عَنْ ذَلِكَ عُلُوًّا كَبِيرًا!

وَهَذَا الْقَوْلُ فِي مَعْنَى الْآيَةِ هُوَ الظَّاهِرُ عِنْدِي، وَهُوَ الْمُتَبَادِرُ مِنْ مَعْنَى الْآيَةِ الْكَرِيمَةِ، وَمِنَ الْآيَاتِ الشَّاهِدَةِ لِهَذَا الْمَعْنَى قَوْلُهُ تَعَالَى: مَا اتَّخَذَ اللهُ مِنْ وَلَدٍ وَمَا كَانَ مَعَهُ مِنْ إِلَهٍ إِذًا لَذَهَبَ كُلُّ

۱- تفسیر ابن کثیر، ج ۵ ص ۷۸.

إِلَهٍ بِمَا خَلَقَ وَلَعَلَا بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يَصِفُونَ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ [۲۳ \ ۹۱، ۹۲]، وَقَوْلُهُ: لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا فَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ [۲۱ \ ۲۲] وَهَذَا الْمَعْنَى فِي الْآيَةِ مَرْوِيٌّ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ، وَسَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ، وَأَبِي عَلِيٍّ الْفَارِسِيِّ، وَالنَّقَّاشِ، وَأَبِي مَنْصُورٍ، وَغَيْرِهِ مِنَ الْمُتَكَلِّمِينَ.

الْوَجْهُ الثَّانِي فِي مَعْنَى الْآيَةِ الْكَرِيمَةِ: أَنَّ الْمَعْنَى لَابْتَغَوْا إِلَى ذِي الْعَرْشِ سَبِيلًا أَيْ: طَرِيقًا وَوَسِيلَةً تُقَرِّبُهُمْ إِلَيْهِ لِاعْتِرَافِهِمْ بِفَضْلِهِ، وَيَدُلُّ لِهَذَا الْمَعْنَى قَوْلُهُ تَعَالَى: أُولَئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ يَبْتَغُونَ إِلَى رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ وَيَرْجُونَ رَحْمَتَهُ وَيَخَافُونَ عَذَابَهُ الْآيَةَ [۱۷ \ ۵۷]، وَيُرْوَى هَذَا الْقَوْلُ عَنْ قَتَادَةَ، وَاقْتَصَرَ عَلَيْهِ ابْنُ كَثِيرٍ فِي تَفْسِيرِهِ.

وَلَا شَكَّ أَنَّ الْمَعْنَى الظَّاهِرَ الْمُتَبَادِرَ مِنَ الْآيَةِ بِحَسَبِ اللُّغَةِ الْعَرَبِيَّةِ هُوَ الْقَوْلُ الْأَوَّلُ ; لِأَنَّ فِي الْآيَةِ فَرْضَ الْمُحَالِ، وَالْمُحَالُ الْمَفْرُوضُ الَّذِي هُوَ وُجُودُ آلِهَةٍ مَعَ اللَّهِ مُشَارِكَةٍ لَهُ، لَا يَظْهَرُ مَعَهُ آنها تَتَقَرَّبُ إِلَيْهِ، بَلْ تُنَازِعُهُ لَوْ كَانَتْ مَوْجُودَةً، وَلَكِنَّهَا مَعْدُومَةٌ مُسْتَحِيلَةُ الْوُجُودِ، وَالْعِلْمُ عِنْدَ اللَّهِ تَعَالَى».

ترجمه: «دربارۀ این آیه دو وجه وجود دارد که هردویشان حق هستند و قرآن برای هردویشان شهادت می‌دهد پس هردو را ذکر می‌کنیم چراکه هردویشان حق هستند.

اول اینکه معنای آیه کریمه این است: اگر همراه الله، إله‌های دیگری بود، چنانکه کفار گمان می‌کنند، آن إله‌های مزعومه به سوی صاحب عرش یعنی الله، راهی می‌جستند: یعنی برای غلبه یافتن بر او و ازالۀ ملک او راهی می‌جستند؛ برای اینکه شریکان او هستند؛ چنانکه پادشاهان با همدیگر چنین می‌کنند. خداوند بسیار پاک و والا است از چنین چیزی.

و چنین قولی دربارۀ معنای این آیه در نزد من ظاهر و درست می‌باشد و همین معنا، از این آیه کریمه متبادر است و به ذهن می‌رسد. و از آیاتی که برای چنین معنایی شاهد

هستند این فرموده خداوند است: ﴿مَا ٱتَّخَذَ ٱللَّهُ مِن وَلَدٖ وَمَا كَانَ مَعَهُۥ مِنۡ إِلَٰهٍۚ إِذٗا لَّذَهَبَ كُلُّ إِلَٰهِۭ بِمَا خَلَقَ وَلَعَلَا بَعۡضُهُمۡ عَلَىٰ بَعۡضٖۚ سُبۡحَٰنَ ٱللَّهِ عَمَّا يَصِفُونَ ٩١﴾ [المؤمنون: ۹۱]

«الله هرگز فرزندی بر نگزیده است، و هیچ إله (دیگری) با او نیست، (اگر چنین بود) آنگاه هر إلهی آنچه را که آفریده بود؛ می‌برد، و مسلماً بعضی بر بعضی دیگر برتری می‌جستند، الله منزّه (و پاک) است از آنچه آن‌ها توصیف می‌کنند».

و این فرموده‌اش: ﴿لَوۡ كَانَ فِيهِمَآ ءَالِهَةٌ إِلَّا ٱللَّهُ لَفَسَدَتَاۚ فَسُبۡحَٰنَ ٱللَّهِ رَبِّ ٱلۡعَرۡشِ عَمَّا يَصِفُونَ ٢٢﴾ [الأنبياء: ۲۲]

«اگر در این دو (= آسمان و زمین) إله‌هایی جز الله بود، مسلماً هر دو (= آسمان و زمین) تباه می‌شدند (و نظام هستی به هم می‌خورد) پس منزّه است الله، پروردگار عرش، از آنچه آن‌ها توصیف می‌کنند».

و چنین معنایی دربارۀ آیه از ابن عباس و سعید بن جبیر و ابن علی الفارسی و النقاش و ابو منصور و دیگر از مکلمان روایت شده است.

وجه دوم در معنای این آیۀ کریمه، این است که معنای {به سوی صاحب عرش راهی می‌جستند} این است که: بخاطر اعترافشان به فضل اوتعالی، طریقه و وسیله‌ای می‌جستند تا آنان را به اوتعالی نزدیک گرداند. و بر این معنا این آیه دلالت می‌کند: ﴿أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ يَدۡعُونَ يَبۡتَغُونَ إِلَىٰ رَبِّهِمُ ٱلۡوَسِيلَةَ أَيُّهُمۡ أَقۡرَبُ وَيَرۡجُونَ رَحۡمَتَهُۥ وَيَخَافُونَ عَذَابَهُۥٓۚ إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ كَانَ مَحۡذُورٗا ٥٧﴾ [الإسراء: ۵۷]

«کسانی را که (کافران) آنان را می‌خوانند، خودشان به سوی پروردگارشان وسیلۀ (تقرب) می‌جویند، که کدام یک از آن‌ها نزدیکترند، و به رحمت او امیدوارند و از عذابش می‌ترسند، بی‌گمان عذاب پروردگارت همواره ترسناک است».

و این قول از قتاده روایت شده است و ابن کثیر در تفسیرش به آن بسنده کرده است.

و شکی نیست که معنای ظاهر و متبادر در این آیه برحسب لغت عربی همان قول اول است، برای اینکه در این آیه یک فرض محال وجود دارد و آن «محال مفروض» که وجود آلهه‌ای و شریکی به همراه الله است، چنین فرض محالی اگر می‌بود به او تقرب

نمی‌جست، بلکه اگر چنین آلهه‌ای موجود می‌بود با اوتعالی منازعه می‌کرد در حالی که چنین آلهه‌ای وجود ندارد و غیر ممکن است که وجود داشته باشد». [1]

و طبرانی رحمه الله در تفسیر آیه می‌گوید: «وذهب أكثرُ المفسِّرين إلى أنَّ المعنى: لطَلَبُوا مُغَالَبَتَهُ، وَابْتَغَوا طَرِيقاً لِيَقْهَرُوهُ، كَفِعْلِ المُلُوكِ يَطْلُبُ كُلُّ وَاحِدٍ مُغَالَبَةَ صَاحِبِهِ لِيَصْفُو لَهُ المُلْكُ».

ترجمه: «و بیشتر مفسران به این رفته‌اند که معنای آیه این است که: به دنبال غلبه یافتن بر اوتعالی می‌شدند و به دنبال راهی می‌گشتند تا اوتعالی را مقهور سازند. همانند فعل پادشاهان که هر یک از آنان خواستار غلبه‌یافتن بر همانند خودش است تا فرمانروایی فقط برای او باشد».

پس بنابر قول اکثریت مفسران، منظور از این آیه این است که اگر به همراه الله، إله‌های دیگری وجود می‌داشت، آن إله‌ها سعی در غلبه یافتن بر خداوند صاحب عرش و مقهور ساختن او می‌داشتند. پس طبق اعتقاد مشرکان نسبت به إله‌هایشان، و طبق تعریفی که خداوند در قرآن از کلمه إله کرده است، این نکته ثابت می‌شود که إله می‌بایست خصائص ربوبیت داشته باشد و چیزی به إله تبدیل نمی‌شود مگر اینکه ربوبیت هم داشته باشد و معبودی که در حد اقل ترین حالت، توانایی دفع ضرر و جلب نفع را نداشته باشد، پس نمی‌توان به او معبود و إله گفت و اینکه مشرکان به اصنام و اوثان و بت‌هایشان، إله می‌گفتند، بیانگر این نکته است که برایشان صفات ربوبیت قائل بوده‌اند و معتقد بودند که إله‌هایشان در تدبیر جهان هستی شریک خداوند هستند و معتقد بودند که إله‌هایشان بصورت مستقل از الله، توانایی نفع و ضرر رساندن دارند. و به همین خاطر است که خداوند در آیه ۴۲ سوره إسراء از لفظ آلهه استفاده می‌کند. و آیاتی که در ادامهٔ همین مبحث آورده شده است نیز همینگونه است.

۱- تفسير اضواء البيان از محمد الأمين بن محمد المختار بن عبد القادر الجكني الشنقيطي (متوفى ۱۳۹۳هـ)، ج ۳ صص ۱۵۸-۱۵۹. ناشر : دار الفكر للطباعة و النشر و التوزيع بيروت - لبنان. سال چاپ: ۱۴۱۵ هـ.

[الأنبياء: ۲۱-۲۲] اگر در این دو (= آسمان و زمین) إله‌هایی جز الله بود، مسلماً هر دو (= آسمان و زمین) تباه می‌شدند.

سورۀ انبیا از سوره‌های مهمی است که در آن ذکر آلهۀ مشرکان شده است، آلهه‌ای که به گمان مشرکان فرزند خداوند بودند و نکته‌ای که باید به آن دقت شود این است که در این سوره اموری را برای اسم آلهه ذکر کرده است که از جمله خصائص ربوبیت هستند و این نشان می‌دهد که یک چیز به عنوان إله گرفته نمی‌شود و عبادت نمی‌شود مگر اینکه در اعتقاد پرستش کننده‌اش، صفات ربوبیت دارد و می‌تواند امور هستی را تدبیر کند و نفع و ضرری برساند. و لازم نیست که برای آن إله‌ها معتقد بود که حتماً خالق باشند یا در خلقت هستی شریک خداوند باشند، چون پیشتر در تعریب رب گفتیم که خالقیت از ربوبیت جدا می‌باشد و لازم نیست که حتماً گفته شود همۀ مشرکان به دو خالق معتقد بودند تا این آیه دربارۀشان منطبق گردد، بلکه هر نوع شرکی در ربوبیت، متضمن مفهوم این آیه می‌باشد و اعتقاد به تدبیر امور جهان هستی توسط إله‌ها، شرک در ربوبیت است؛ بدون اینکه نیازی به این باشد که گفته شود حتما باید آن إله‌ها خالق آسمان‌ها و زمین باشند یا در خلقت شریک خداوند باشند. اگرچه آیات قرآن بیانگر این نکته هستند که برخی از اصناف مشرکین در خالقیت نیز برای خداوند شریک قائل بوده‌اند. پس هرگونه اعتقاد به اینکه إله‌ها بطور مستقل از الله، در جهان هستی تصرف دارند، دلیل بر شرک بر ربوبیت می‌باشد.

خداوند متعال در آیاتی از سورۀ انبیاء می‌فرماید: ﴿أَمِ ٱتَّخَذُوٓاْ ءَالِهَةٗ مِّنَ ٱلۡأَرۡضِ هُمۡ يُنشِرُونَ ٢١ لَوۡ كَانَ فِيهِمَآ ءَالِهَةٌ إِلَّا ٱللَّهُ لَفَسَدَتَاۚ فَسُبۡحَٰنَ ٱللَّهِ رَبِّ ٱلۡعَرۡشِ عَمَّا يَصِفُونَ ٢٢﴾ [الأنبياء: ۲۱-۲۲]

«آیا آن‌ها إله‌هایی از زمین برگزیده‌اند، که آن‌ها (مردگان را) بر می‌انگیزند(۲۱) اگر در این دو (= آسمان و زمین) إله‌هایی جز الله بود، مسلماً هر دو (= آسمان و زمین) تباه می‌شدند (و نظام هستی به هم می‌خورد) پس منزّه است الله، پروردگار عرش، از آنچه آن‌ها توصیف می‌کنند(۲۲)».

پیشتر گفتیم که مشرکان عرب، إله‌هایشان را فرزند خداوند می‌دانستند، و فرزند را از جنس پدر می‌دانستند از همین رو **فرزند را شریک پدر در ملک و تدبیر امور می‌دانستند** و به این خاطر بود که آن‌ها را آلهه گرفته و عبادت می‌کردند. و این آیات در رد بر آن مشرکان است و إله‌های آنان را رد نموده است. پس به کلمه آلهه در این آیات طبق آن اعتقادی که مشرکان نسبت به إله‌هایشان داشتند، بنگرید.

ابن تیمیه رحمه الله دربارهٔ این آیه می‌گوید: «ثم نبه تعالى خلقه على انه واحد باتساق أفعاله وترتيبها، وأنه تعالى لا شريك له فيها، بقوله عز وجل: {لو كان فيهما آلهة إلا الله لفسدتا} [الأنبياء: ٢٢] . ووجه الفساد بذلك: لو كان إلهين ما اتسق أمرهما على نظام، ولا يتم إحكام، وكان لا بد أن يلحقهما العجز، أو يحلقهما، عند التمانع في الأفعال والقدرة على ذلك، وذلك أن كل واحد منهما لا يخلو أن يكون قادراً ما يقدر عليه الآخر على طريق البدل من فعل لآخر، أو لا يكون كل واحد منهما قادراً على ذلك، فإن كان كل واحد منهما قادراً على فعل ما يقدر الأخر بدلاً منه، لم يصح أن يفعل كل واحد منهما ما يقدر عليه الآخر، وإلا بترك الآخر له، وإذا كان كل واحد منهما لا يفعل إلا بترك الآخر له، جاز أن يمنع كل واحد منهما صاحبه من ذلك.

ومن يجوز أن يمنع ولا يفعل إلا بترك غيره له، فهو مذموم عاجز، وإن كان كل واحد منهما لا يقدر على فعل مقدور الآخر بدلاً منه، وجب عجزهما وحدوث قدرتيهما، والعاجز لا يكون إلهاً ولا رباً».

ترجمه: «سپس خداوند متعال با این آیه {اگر در این دو (= آسمان و زمین) إله‌هایی جز الله بود، مسلماً هر دو (= آسمان و زمین) تباه می‌شدند} به مخلوقاتش یادآوری می‌کند که او در نظم و ترتیب دادن افعالش یکتا است و اینکه اوتعالی شریکی در آن ندارد. و منظور از فساد در آیه این است که: اگر دو إله وجود می‌داشت امر آسمان‌ها و زمین، نظم و ترتیبی نمی‌یافت و درستی و استحکامی نمی‌یافت و ناگریز به هنگام تمانع در افعال و قدرت داشتن بر انجام آن افعال، دچار عجز می‌شدند، برای اینکه هریک از آن دو إله از

این حالت‌ها خارج نیستند که یا هریک از آن‌ها قادر است بر چیزی که إله دیگری هم بر آن قادر است به طریق بدل از فعل دیگری، یا هیچ یک از آن دو بر آن قادر نیستند. پس اگر هر یک از آن دو، بر کاری قادر بود که دیگری هم بدل از او بر آن قادر بود، پس صحیح نیست که هر یک از آن دو کاری انجام دهد که دیگری هم بر آن قادر است مگر در این حالت که آن إله دیگری انجام آن کار را برای او ترک کرده باشد. و اگر هر یک از آن دو، نتواند کاری انجام دهد مگر در این صورت که دیگری انجام آن کار را برای او ترک کرده باشد، جایز است که هر یک از آن دو صاحبش را از انجام آن کار منع کند. و کسی که بشود او را منع کرد و نتواند کاری انجام دهد مگر در این حالت که دیگری انجام آن کار را برای او ترک کرده باشد، پس چنین کسی مذموم و عاجز است. و اگر هر یک از آن دو إله، قادر به انجام کاری نباشد که إله دیگری بر انجام آن قادر است، عاجز بودنشان و حادث بودن قدرتشان واجب می‌گردد و کسی که عاجز باشد نمی‌تواند إله و رب باشد».[1]

و ابن قیم رحمه الله می‌گوید: «ولو كان كذلك لفسد نظام الوجود وفسد العالم بأسره لو كان فيهما إلهة إلا الله لفسدتا ولو كان معه آلهة أخرى كما يقوله أعداؤه المبطلون لوقع من النقص في التدبير وفساد الأمر كله ما لا يثبت معه حال ولا يصلح عليه وجود».

ترجمه: «و اگر اینگونه بود، مسلّماً نظام هستی تباه می‌شد و همهٔ عالم فاسد می‌گشت، اگر در آن دو آلهه‌ای جز الله بود مسلما تباه می‌شدند، و اگر به همراه او آلههٔ دیگری بودند چنانکه دشمنان باطلش چنین می‌گویند، **مسلما در تدبیر نقص واقع می‌شد** و همهٔ امور فاسد می‌گشت و هیچ حالی ثابت نمی‌ماند و هیچ وجودی درست باقی نمی‌ماند».[2]

۱- درء تعارض العقل والنقل، ج ۷ صص ۱۹۵-۱۹۶.

۲- طریق الهجرتین، ص ۲۰۹.

و سمرقندی رحمه الله در تفسیر آیه می‌گوید: «لَوْ كانَ فِيهِما آلِهَةٌ إِلَّا اللهُ يعني: لو كان في السماء والأرض آلهة غير الله، لَفَسَدَتا يعني: لخربت السموات والأرض ولهلك أهلها، يعني: أن التدبير لم يكن مستوياً».

ترجمه: «{اگر در این دو إله‌هایی جز الله بود} یعنی: اگر در آسمان و زمین آلهه‌ای غیر از الله بود، {مسلما هر دو تباه می‌شدند} یعنی آسمان‌ها و زمین خراب می‌شدند و اهل آن هلاک می‌گشتند. یعنی اینکه **امور به درستی تدبیر نمی‌شد**».[1]

و ماوردی رحمه الله در تفسیر آیه می‌گویند: «{لَوْ كَانَ فِيهِمآ} يعني في السماء والأرض. {ءالِهَةٌ إِلاَّ اللَّهُ} فيه وجهان: أحدهما: معناه سوى الله ؛ قاله الفراء. الثاني: أن (إلا) الواو ؛ وتقديره: لو كان فيهما آلهة والله لفسدتا ؛ أي لهلكتا بالفساد فعلى الوجه الأول يكون المقصود به إبطال عباد غيره لعجزه عن أن يكون إلهاً لعجزه عن قدرة الله ؛ وعلى الوجه الآخر يكون المقصود به إثبات وحدانية الله عن أن يكون له شريك يعارضه في ملكه».

ترجمه: «{اگر در آن دو وجود داشت} یعنی در آسمان و زمین {إله‌هایی جز الله} دربارۀ آن دو وجه وجود دارد: یکی: معنایش غیر از الله است. الفراء این را گفته است. دوم: «إلا» به معنای «و» است به این شکل: اگر در آن دو، آلهه و الله وجود داشت مسلما آسمان‌ها و زمین تباه می‌شدند، یعنی بخاطر فساد هلاک می‌شدند. پس بنا بر وجه اول: مقصود باطل کردن عبادت غیر اوتعالی است بخاطر عجزشان از اینکه إله باشند و بخاطر عجزشان از قدرت خداوند. و بنا بر وجه دیگر: مقصود از آن اثبات کردن وحدانیت الله است از اینکه شریکی داشته باشد که در فرمانراویی‌اش با او معارضه نماید».[2]

و قشیری رحمه الله در تفسیر آیه می‌گوید: «أخبر أنّ كلّ أمر يناط بجماعة لا يجرى على النظام إذ ينشأ بينهم النزاع والخلاف. ولمّا كانت أمور العالم فى الترتيب منسّقة فقد دلّ ذلك على

۱- تفسیر بحر العلوم، ج ۲ ص ۴۲۳.

۲- تفسیر النکت والعیون از الماوردی، ج ۳ ص ۴۴۲.

آن‌ها حاصلة بتقدير مدبّر حكيم فالسماء في علوّها تدور على النظام أفلاكها، وليس لها عمد لإمساكها، والأرض مستقرة بأقطارها على ترتيب تعاقيب ليلها ونهارها. والشمس والقمر والنجوم السائرة تدور في بروج، ورقعة السماء تتسع من غير فروج.. ذلك لتقدير العزيز العليم علامة، وعلى وحدانيته دلالة».[1]

ترجمه: «خبر می‌دهد که هر کاری که به جماعتی معلق باشد، نظم پیدا نمی‌کند برای اینکه در بینشان نزاع و اختلاف بوجود می‌آید. و مادامی که امور این عالم ترتیب منظمی دارد پس دلیل است بر اینکه چنین نظم و ترتیبی حاصل از تقدیر یک مدبر حکیم است. پس آسمان در بلندایش برطبق نظام ستارگانش می‌چرخد و ستونی برای نگه داشتنش ندارد. و زمین با گوشه‌هایش بر طبق ترتیب رفت و آمد روز و شبش مستقر گشته است. و خورشید و ماه و ستارگان در حرکت هستند و در برج‌های مشخصی دور می‌زنند و بام آسمان پهناور است بدون هیچ شکافی. چنین چیزی نشانه‌ای است بر تقدیر خداوند عزیز و علیم، و دلیلی است بر وحدانیتش».[2]

و بغوی رحمه الله در تفسیر آیه می‌گوید: «أَمِ اتَّخَذُوا آلِهَةً اسْتِفْهَامٌ بِمَعْنَى الْجَحْدِ أَيْ لَمْ يَتَّخِذُوا، مِنَ الْأَرْضِ، يَعْنِي الْأَصْنَامَ مِنَ الْخَشَبِ وَالْحِجَارَةِ وَهُمَا مِنَ الْأَرْضِ، هُمْ يُنْشِرُونَ، يُحْيُونَ الْأَمْوَاتَ، وَلَا يَسْتَحِقُّ الْإِلَهِيَّةَ إِلَّا مَنْ يَقْدِرُ عَلَى الْإِحْيَاءِ وَالْإِيجَادِ مِنَ الْعَدَمِ وَالْإِنْعَامِ بِأَبْلَغِ وُجُوهِ النِّعَمِ.

لَوْ كانَ فِيهِما، يعني فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ، آلِهَةٌ إِلَّا اللهُ، يعني غَيْرُ اللهِ، لَفَسَدَتا، لَخَرِبَتَا وَهَلَكَ مَنْ فِيهِمَا بِوُجُودِ التَّمَانُعِ بَيْنَ الْآلِهَةِ لِأَنَّ كُلَّ أَمْرٍ صَدَرَ عَنِ اثْنَيْنِ فَأَكْثَرَ لَمْ يَجْرِ على النظام، ثم نزّه

۱- طبق این سخن قشیری رحمه الله، زمین ثابت است و خورشید دور زمین می‌چرخد، برخلاف نظریه مزورانه منظومه شمسی که مخالف با قرآن و سنّت و اعتقاد ادیان، و حقیقت علمی جهان می‌باشد. برای مطالعه بیشتر، به مقالات زمین مسطح از این جانب مراجعه شود.

۲- تفسیر قشیری، ج ۲ ص ۴۹۷.

نَفْسَهُ فَقَالَ: فَسُبْحانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ، يعني عَمَّا يَصِفُهُ بِهِ الْمُشْرِكُونَ مِنَ الشريك والولد».

ترجمه: «{آیا آن‌ها إله‌هایی برگیزده‌اند؟}، استفهامی است به معنای جحد و انکار کردن. یعنی برنگزینید {از زمین}، یعنی اصنامی از چوب و سنگ که از زمین هستند {که آن‌ها (مردگان را) بر می‌انگیزند؟}، مردگان را زنده می‌کنند. و کسی مستحق الهیت نیست مگر آن کسی که قادر بر زنده کردن و بوجود آوردن چیزی از عدم و انعام نمودن به بهترین وجوه نعمت، باشد. {اگر در آن دو وجود داشت} یعنی در آسمان و زمین، {إله‌هایی جز الله} یعنی غیر از الله، {مسلّماً تباه می‌شدند}، مسلّماً خراب می‌شدند هر آنچه در آن دو وجود داشت. و بخاطر وجود تمانع بین آلهه هلاک می‌شدند. برای اینکه هر دستوری که از دو مصدر و بیشتر، صادر شود بر طبق نظم و نظام جریان نمی‌یابد، سپس خداوند خودش را منزّه می‌دارد و می‌فرماید {پس منزّه است الله، پروردگار عرش، از آنچه آن‌ها توصیف می‌کنند} یعنی از شریک و فرزند قرار دادنی که مشرکان خداوند را به آن وصف می‌کنند».[1]

و ابو البرکات نسفی رحمه الله در تفسیر آیه می‌گوید: «والمعنى لو كان يدبر امر السموات والأرض آلهة شتى غير الواحد الذي هو فاطرهما {لَفَسَدَتَا} لخربتا لوجود التمانع وقد قررناه في أصول الكلام ثم نزه ذاته فقال {فسبحان الله رَبِّ العرش عَمَّا يَصِفُونَ} من الولد والشريك».

ترجمه: «معنای آیه این است که اگر امر آسمان‌ها و زمین را إله‌های گوناگون تدبیر می‌کردند نه خدای واحدی که بوجود آورنده شان است {مسلما به تباهی می‌کشیدند} یعنی بخاطر وجود تمانع، خراب می‌شدند».[2]

۱- تفسیر البغوی، ج ۳ صص ۲۸۵-۲۸۶.

۲- تفسیر النسفی، ج ۲ ص ۳۹۹.

و ابن کثیر رحمه الله در تفسیر آیه می‌گوید: «ثُمَّ أَخْبَرَ تَعَالَى أَنَّهُ لَوْ كَانَ فِي الْوُجُودِ آلِهَةٌ غَيْرُهُ لَفَسَدَتِ السموات الْأَرْضُ، فَقَالَ {لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ} أَيْ: فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ، {لَفَسَدَتَا}، كَقَوْلِهِ تَعَالَى: {مَا اتَّخَذَ اللَّهُ مِنْ وَلَدٍ وَمَا كَانَ مَعَهُ مِنْ إِلَهٍ إِذًا لَذَهَبَ كُلُّ إِلَهٍ بِمَا خَلَقَ وَلَعَلَا بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يَصِفُونَ} [الْمُؤْمِنُونَ:۹۱]، وَقَالَ هَاهُنَا: {فَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ} أَيْ: عَمَّا يَقُولُونَ إِنَّ لَهُ وَلَدًا أَوْ شَرِيكًا، سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى وَتَقَدَّسَ وَتَنَزَّهَ عَنِ الَّذِي يَفْتَرُونَ وَيَأْفِكُونَ عُلُوًّا كَبِيرًا».

ترجمه: «سپس خداوند متعال خبر می‌دهد که اگر در جهان هستی آلهه‌ای غیر از او وجود می‌داشت، آسمان‌ها و زمین مسلّماً تباه می‌شدند، پس فرمود: {اگر در آن دو إله‌هایی وجود داشت} یعنی در زمین و آسمان، {مسلما تباه می‌شدند} همانند این فرموده خداوند متعال که می‌فرماید: {الله هرگز فرزندی بر نگزیده است، و هیچ إله (دیگری) با او نیست، (اگر چنین بود) آنگاه هر إلهی آنچه را که آفریده بود؛ می‌برد، و مسلماً بعضی بر بعضی دیگر برتری می‌جستند، الله منزّه (و پاک) است از آنچه آن‌ها توصیف می‌کنند». [المؤمنون: ۹۱] و در اینجا هم فرمود: {پس منزّه است الله، پروردگار عرش، از آنچه آن‌ها توصیف می‌کنند} یعنی: از آنچه می‌گویند، اینکه فرزند و شریک دارد خداوند بسیار پاک و متعالی و مقدس و منزّه است از آنچه که به دروغ بر او افترا می‌بندند».[۱]

پس خداوند در این آیات، إله‌های مشرکان و عقیدهٔ مشرکان نسبت به إله‌هایشان را رد و باطل می‌کند و اگر مشرکان برای إله‌هایشان چنین صفاتی قائل نبودند یعنی اگر معتقد نبودند که إله‌هایشان شریک و فرزند خداوند هستند و در تدبیر امور جهان هستی، شریک خداوند هستند، مسلّماً خداوند هم نمی‌بایست آنان را به چیزی که به آن معتقد نیستند، مواخذه کند و چیزی را بر آنان رد نماید که به آن معتقد نباشند. و اگر إله‌های مشرکان، تنها و صرفاً برای عبادت‌کردن می‌بودند و مشرکان هیچ اعتقاد خاصی نسبت به آن إله‌هایی که عبادت می‌کردند نداشتند و همانند سفیهانی بودند که بدون هیچ دلیل

۱- تفسیر ابن کثیر، ج ۵ ص ۳۳۷.

و انتظار و چشم داشتی و بدون هیچ اعتقاد به نفع و ضرر رساندنی توسط آن إله‌ها، برای إله‌هایشان عبادت می‌کردند و نذر می‌کردند و قربانی می‌کردند و سجده می‌کردند و...، اگر اینگونه می‌بود، پس چرا خداوند باید بفرماید که اگر چنین إله‌های بی‌خاصیت و بدون قدرت و خالی از صفات و خصائص ربوبیت وجود می‌داشت، پس بخاطر آن مسلّماً تنازع و تداخل در امور و بی نظمی و فساد در جهان هستی بوجود می‌آمد؟! فتأمل.

پس طبق کلام خداوند و آیات قرآن کریم و اقوال مفسرین، کلمهٔ إله بر چیزی اطلاق می‌شود که حتماً صفات ربوبیت در آن وجود داشته باشد و همین مطلب ثابت می‌کند که مشرکان برای إله‌هایشان صفات ربوبیت قائل بودند و شرط نیست که تمام صفات ربوبیت را برای یک إله قرار داد تا گفته شود که ربوبیت دارد، بلکه حتی اگر یک صفت از صفات ربوبیت برای یک نفر قائل باشی، پس در ربوبیت مشرک گشته‌ای اگرچه هم خالق آسمان‌ها و زمین را فقط الله بدانی. به عبارتی دیگر، لازم نیست که حتما مشرکان به دو خالق اعتقاد داشته باشند تا گفته شود که در ربوبیت مشرک گشته‌اند، چنانکه بعضی‌ها به اشتباه به چنین نظری رفته‌اند و می‌گویند چون مادام مشرکان اقرار می‌کردند که الله خالق آسمان‌ها و زمین است، پس توحید ربوبیت را بطور کامل به جا آورده‌اند! و در فصل‌های گذشته باطل بودن این قول را توضیح دادیم.

[الأنبياء: ۴۳] آیا آن‌ها إله‌هایی دارند که می‌توانند آن‌ها را در برابر عذاب ما باز دارند؟

همچنین خداوند متعال در آیه‌ای دیگر از سورهٔ انبیاء می‌فرماید: ﴿أَمۡ لَهُمۡ ءَالِهَةٞ تَمۡنَعُهُم مِّن دُونِنَاۚ لَا يَسۡتَطِيعُونَ نَصۡرَ أَنفُسِهِمۡ وَلَا هُم مِّنَّا يُصۡحَبُونَ۴۳﴾ [الأنبياء: ٤٣]

«آیا آن‌ها إله‌هایی دارند که (می‌توانند) آن‌ها را در برابر (عذاب) ما (حفظ کنند و) باز دارند (آن‌ها) نمی‌توانند خودشان را یاری دهند، و نه آن‌ها از (عذاب) ما محفوظ هستند».

در این آیه نیز باز ذکر آلههٔ مشرکان شده است اینکه مشرکان گمان می‌کردند إله‌هایشان چنان قدرتی دارند که می‌توانند عابدانشان را در برابر عذاب الله محافظت نمایند و آنطوری که نجدیه گمان می‌کنند نیست، اینکه می‌گویند مشرکان هیچ صفتی از صفات و خصائص ربوبیت برای بت‌هایشان قائل نبودند و تنها علت شرکشان انجام

دادن بعضی اعمال برای آنان و درخواست شفاعت از آنان بود! و چگونه امکان دارد چیزی را عبادت کرد امّا برایش ربوبیتی قائل نبود و هیچ قدرت نفع و ضرر رساندنی و چشم داشت و انتظاری از آن معبود نداشت؟! امّا این کلام خداوند است که حقیقت شرک مشرکان و حقیقت اعتقاد آنان دربارۀ إلههایشان را بیان می‌کند و ما برای شناخت عقیدۀ مشرکان به قرآن رجوع می‌کنیم نه به سخن کسانی که بعد از قرن‌ها آمده‌اند که نه شرک مشرکان را شناخته‌اند و نه توحید مسلمانان را، و از این رو می‌بینی که در تطهیر شرک مشرکان، شتابانند و در تکفیر اهل قبله شتابان‌تر!

اکنون به اقوال بعضی از مفسران دربارۀ آیۀ فوق توجه نمایید:

طبری رحمه الله در تفسیر آیه می‌گوید: «يقول تعالى ذكره: أهؤلاء المستعجلي ربهم بالعذاب آلهة تمنعهم، إن نحن أحللنا بهم عذابنا، وأنزلنا بهم بأسنا من دوننا؟ ومعناه: أم لهم آلهة من دوننا تمنعهم منا، ثم وصف جلّ ثناؤه الآلهة بالضعف والمهانة، وما هي به من صفتها، فقال وكيف تستطيع آلهتهم التي يدعونها من دوننا أن تمنعهم منا وهي لا تستطيع نصر أنفسها».

ترجمه: «خداوند متعال می‌فرماید: آیا برای اینهایی که برای نازل شدن عذاب پروردگارشان عجله دارند، إلههایی وجود دارد که عذاب را از آنان باز دارد؟ در صورتی که ما عذاب را برایشان بفرستیم و خشم خود را بر آنان فرو فرستیم، آیا کسی غیر از ما دارند؟ و معنایش این است که آیا برای آنان آلهه‌ای بجای ما وجود دارد که آنان را از ما باز دارد؟ سپس خداوند إلههایشان را به خوار و ضعیف‌بودن توصیف می‌کند و می‌فرماید: چگونه إلههایی که آن‌ها را بجای ما به فریاد می‌خوانند می‌توانند آنان را از عذاب ما باز بدارند، در حالی که نمی‌توانند به خودشان کمک کنند؟».[1]

۱- تفسیر طبری، ج ۱۸ ص ۴۴۷.

و قرطبی رحمه الله می‌گوید: «قَوْلُهُ تَعَالَى: (أَمْ لَهُمْ آلِهَةٌ) الْمَعْنَى: أَلَهُمْ وَالْمِيمُ صِلَةٌ. (تَمْنَعُهُمْ مِنْ دُونِنا) أَيْ مِنْ عَذَابِنَا. (لَا يَسْتَطِيعُونَ) يَعْنِي الَّذِينَ زَعَمَ هَؤُلَاءِ الْكُفَّارُ أَنَّهُمْ يَنْصُرُونَهُمْ لَا يَسْتَطِيعُونَ (نَصْرَ أَنْفُسِهِمْ) فَكَيْفَ يَنْصُرُونَ عَابِدِيهِمْ».

ترجمه: «این فرمودۀ خداوند متعال: {آیا آن‌ها إله‌هایی دارند که (می‌توانند) آن‌ها را در برابر (عذاب) ما (حفظ کنند و) باز دارند}، {نمی‌توانند} یعنی این کافرانی که گمان می‌کنند إله‌هایشان آنان را یاری می‌رسانند، نمی‌توانند {خودشان را یاری دهند} پس چگونه عبادت کنندگانشان را یاری می‌رسانند؟».[1]

و ابن کثیر رحمه الله می‌گوید: «ثُمَّ قَالَ {أَمْ لَهُمْ آلِهَةٌ تَمْنَعُهُمْ مِنْ دُونِنَا} اسْتِفْهَامُ إِنْكَارٍ وَتَقْرِيعٍ وَتَوْبِيخٍ، أَيْ: أَلَهُمْ آلِهَةٌ تَمْنَعُهُمْ وَتَكْلَؤُهُمْ غَيْرُنَا؟ لَيْسَ الْأَمْرُ كَمَا تَوَهَّمُوا وَلَا كَمَا زَعَمُوا؛ وَلِهَذَا قَالَ: {لَا يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَ أَنْفُسِهِمْ} أَيْ: هَذِهِ [الْآلِهَةُ] الَّتِي اسْتَنَدُوا إِلَيْهَا غَيْرَ اللَّهِ لَا يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَ أَنْفُسِهِمْ».

ترجمه: «سپس فرمود: {آیا آن‌ها إله‌هایی دارند که (می‌توانند) آن‌ها را در برابر (عذاب) ما (حفظ کنند و) باز دارند} استفهام انکاری و سرزنش کننده و توبیخی است، یعنی: آیا آلهه‌ای غیر از ما دارند که آنان را از عذاب ما باز می‌دارند و نجات می‌دهند؟ این چنین که توهم می‌کنند و گمان می‌کنند نیست، و برای همین فرمود: {نمی‌توانند خودشان را یاری دهند} یعنی این إله‌هایی که بجای الله به آن‌ها تکیه می‌کنند نمی‌توانند خودشان را یاری دهند».[2]

و شیخ علوان رحمه الله در تفسیر آیه می‌گوید: «أَمْ لَهُمْ آلِهَةٌ تَمْنَعُهُمْ ای تمنع عنهم العذاب مع انهم مِنْ دُونِنا بل شركاء لنا في الألوهية والربوبية كما زعموا او يشفعوا لهم عندنا كلا وحاشا

۱- تفسیر قرطبی، ج ۱۱ ص ۲۹۱.

۲- تفسیر ابن کثیر، ج ۵ ص ۳۴۴.

ان يسع لآلهتهم هذا إذ لا يَسْتَطِيعُونَ أولئك التماثيل الهلكى نَصْرَ أَنْفُسِهِمْ ولا يقدرون لدفع ما لحقهم ونزل عليهم من المكروهات عنهم فكيف عن غيرهم».

ترجمه: «{آیا آن‌ها إله‌هایی دارند که (می‌توانند) آن‌ها را (حفظ کنند و) باز دارند} یعنی عذاب را از آنان باز دارد با اینکه آن‌ها غیر ما هستند یا شرکای ما در الوهیت و ربوبیت هستند آنطور که گمان می‌کنند؟ یا شفاعت آنان را در نزد ما می‌کنند؟ کلا و حاشا که إله‌هایشان بتوانند چنین کاری بکنند، برای اینکه {نمی‌توانند} آن تماثیل و هیکل‌ها {خودشان را یاری بدهند} و نمی‌توانند که مکروهاتی که بر سر خودشان می‌آید را نمی‌توانند دفع کنند پس چگونه از غیر خودشان می‌توانند دفع کنند؟».[1]

و شوکانی رحمه الله در تفسیر آیه می‌گوید: «وَالْمَعْنَى: بَلْ لَهُمْ آلِهَةٌ تَمْنَعُهُمْ مِنْ عَذَابِنَا. وَقِيلَ: فِيهِ تَقْدِيمٌ وَتَأْخِيرٌ، وَالتَّقْدِيرُ: أَمْ لَهُمْ آلِهَةٌ مِنْ دُونِنَا تَمْنَعُهُمْ. ثُمَّ وَصَفَ آلِهَتَهُمْ هَذِهِ الَّتِي زَعَمُوا آنها تَنْصُرُهُمْ بِمَا يَدُلُّ عَلَى الضَّعْفِ وَالْعَجْزِ، فَقَالَ: لَا يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَ أَنْفُسِهِمْ وَلا هُمْ مِنَّا يُصْحَبُونَ أَيْ: هُمْ عَاجِزُونَ عَنْ نَصْرِ أَنْفُسِهِمْ فَكَيْفَ يَسْتَطِيعُونَ أَنْ يَنْصُرُوا غَيْرَهُمْ».

ترجمه: «معنایش این است که: آیا آنان إله‌هایی دارند که آنان را از عذاب ما باز می‌دارد؟ و گفته شده در آیه، تقدیم و تاخیری وجود دارد و تقدیرش چنین است که: آیا آلهه‌ای غیر از ما دارند که آنان را باز دارد. سپس این إله‌هایشان را که گمان می‌کنند آن‌ها را یاری و نصرت می‌رسانند، به ضعف و عاجز بودن وصف می‌کند و می‌فرماید: {(آن‌ها) نمی‌توانند خودشان را یاری دهند، و نه آن‌ها از (عذاب) ما محفوظ هستند} یعنی: آن‌ها از یاری خودشان عاجز هستند پس چگونه می‌توانند که غیر خودشان را یاری دهند».[2]

۱- تفسیر الفواتح الإلهية والمفاتح الغيبية از نعمة الله بن محمود النخجواني، معروف به شیخ علوان (متوفی: ۹۲۰هـ)، ج ۱ ص ۵۳۴. ناشر: دار ركابي للنشر - الغورية، مصر. چاپ: اول ۱۴۱۹ هـ.
۲- تفسیر فتح القدیر، ج ۳ ص ۴۸۳.

[الأنبیاء: ۹۹] اگر این‌ها (= بت‌ها) آلهه‌ای بودند، هرگز وارد آن (دوزخ) نمی‌شدند.

همچنین خداوند متعال می‌فرماید: ﴿لَوۡ كَانَ هَٰٓؤُلَآءِ ءَالِهَةٗ مَّا وَرَدُوهَاۖ وَكُلّٞ فِيهَا خَٰلِدُونَ٩٩﴾ [الأنبیاء: ۹۹]

«اگر این‌ها (= بت‌ها) آلهه‌ای بودند، هرگز وارد آن (دوزخ) نمی‌شدند، و (آن‌ها) همگی در آن جاودان خواهند ماند».

خداوند در این آیه بیان می‌کند که اگر آن معبودانی که مشرکان عبادت می‌کردند حقیقتاً إله می‌بودند و متصف به إلهیت می‌بودند، پس نباید وارد دوزخ می‌شدند.

طبری رحمه الله در تفسیر آیه می‌گوید: «يقول تعالى ذكره لهؤلاء المشركين الذين وصف صفتهم أنهم ما يأتيهم من ذكر من ربهم محدث إلا استمعوه وهم يلعبون، وهم مشركو قريش: أنتم أيها المشركون، وما تعبدون من دون الله واردو جهنم، ولو كان ما تعبدون من دون الله آلهة ما وردوها، بل كانت تمنع من أراد أن يوردكموها إذ كنتم لها في الدنيا عابدين، ولكنها إذ كانت لا نفع عندها لأنفسها ولا عندها دفع ضر عنها، فهي من أن يكون ذلك عندها لغيرها أبعد، ومن كان كذلك كان بينا بعده من الألوهة، وأن الإله هو الذي يقدر على ما يشاء ولا يقدر عليه شيء، فأما من كان مقدورا عليه فغير جائز أن يكون إلها».

ترجمه: «خداوند متعال به آن مشرکانی که صفتشان را وصف کرده به این که: {هیچ پند تازه‌ای از جانب پروردگارشان برای آن‌ها نمی‌آید، مگر آنکه بازی‌کنان به آن گوش می‌دهند} که همان مشرکان قریش هستند، می‌فرماید: ای مشرکان شما و آنچه که بجای الله عبادت می‌کنید وارد جهنم می‌شوید، و اگر آنچه که بجای الله عبادت می‌کردید آلهه می‌بودند، نباید وارد می‌شدید، بلکه باید جلوی کسی که می‌خواست شما را وارد جهنم کند بگیرند، برای اینکه شما در دنیا عبادت کنندگانشان بودید، پس مادام که چنین الهه‌ای نفعی برای خودش ندارد و ضرری نمی‌تواند از خودش دور کند، پس نسبت به اینکه برای غیر خودش چنین توانایی داشته باشد دور تر است. و کسی که اینگونه باشد دور بودنش از

الهیت واضح می‌باشد و إله کسی است که بر آنچه که می‌خواهد قادر باشد و چیزی بر او قادر نباشد، امّا کسی که مقدور علیه باشد جایز نیست که إله باشد».[۱]

به تعریف امام طبری از إله توجه نمایید که می‌گوید: «وأن الإله هو الذي يقدر على ما يشاء ولا يقدر عليه شيء»؛ «و إله کسی است که بر آنچه که می‌خواهد قادر باشد و چیزی بر او قادر نباشد». این فهم علمای سلف از واژه إله بوده است، پس تا زمانی که برای یک چیز قائل به صفات ربوبیت نبود و یا در او قدرت دفع ضرر و جلب منفعت بطور مستقل از الله ندید، نمی‌توان او را به عنوان إله گرفت و مشرکان چون نسبت به إله‌هایشان چنین اعتقادی داشتند از این رو به بت‌هایشان آلهه می‌گفتند.

امام طبری در جایی دیگر در تعریف معبود می‌گوید: «وإنما العابد يعبد ما يعبده لاجتلاب نفع منه أو لدفع ضر منه عن نفسه».

ترجمه: «و عابد آنچه که عبادتش می‌کند را تنها به این خاطر عبادت می‌کند تا از او (معبود) نفعی به دست آورد یا ضرری را از او دفع کند».[۲]

و فخر رازی رحمه الله نیز سخنی در تعریف معبود دارد که بیانگر همین نکته است، وی می‌گوید: «المعبود ينبغي أن يكون منه الخلق والرزق وجر المنافع وبه دفع المضار، فإن لم تجتمع هذه الأمور فلا أقل من دفع ضر أو جر نفع».

ترجمه: «معبود باید بتواند خلق کند و رزق بدهد و منافع را بیاورد و ضررها را دفع کند، و اگر همهٔ این امور را نداشته باشد، پس حد اقل باید بتواند دفع ضرر و جلب منفعت کند».[۳]

۱- تفسیر طبری، ج ۱۸ ص ۵۳۷.

۲- تفسیر طبری، ج ۱۳ ص ۳۱۹.

۳- تفسیر مفاتیح الغیب، ج ۱۲ ص ۱۶۹.

و در جایی دیگر می‌گوید: «أَنَّ الْإِلَهَ الْمَعْبُودَ هُوَ الَّذِي يَقْدِرُ عَلَى إِزَالَةِ الضَّرَرِ، وَإِيصَالِ الْمَنْفَعَةِ».

ترجمه: «إله معبود کسی است که قادر به برطرف کردن ضرر و رساندن نفع باشد».[۱]

و شوکانی رحمه الله در تعریف معبود می‌گوید: «وَالْمَعْبُودُ الْحَقُّ هُوَ الَّذِي يَقْدِرُ عَلَى كَشْفِ الضُّرِّ، وَعَلَى تَحْوِيلِهِ مِنْ حَالٍ إِلَى حَالٍ، وَمِنْ مَكَانٍ إِلَى مَكَانٍ».

ترجمه: «معبود به حق کسی است که قادر به برداشتن ضرر و تغییر آن از حالی به حال دیگر و از مکانی به مکان دیگر باشد».[۲]

پس لازم نیست که مشرکان حتما برای إله‌هایشان معتقد باشند که خالق آسمان‌ها و زمین بوده‌اند یا در خلقت شریک الله متعال بوده‌اند تا گفته شود برای بت‌هایشان ربوبیت قائل بوده‌اند! چون توحید ربوبیت تنها این نیست که فقط الله را خالق بدانی، بلکه همینکه مشرکان معتقد بودند که إله‌هایشان جلب منفعت و دفع مضرت می‌کردند، برای مشرک بودنشان در ربوبیت و الهیت کافی می‌باشد.

[مریم: ۸۱-۸۲] آن‌ها به جای الله إله‌هایی را (برای خود) برگزیدند، تا سبب عزت‌شان باشد.

همچنین خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَٱتَّخَذُواْ مِن دُونِ ٱللَّهِ ءَالِهَةً لِّيَكُونُواْ لَهُمۡ عِزّٗا ٨١ كَلَّاۚ سَيَكۡفُرُونَ بِعِبَادَتِهِمۡ وَيَكُونُونَ عَلَيۡهِمۡ ضِدًّا ٨٢﴾ [مریم: ۸۱-۸۲]

«و (آن‌ها) به جای الله إله‌هایی را (برای خود) بر گزیدند، تا سبب عزت‌شان باشد(۸۱) چنین نیست، (بلکه) به زودی (إله‌ها) عبادت آنان را انکار خواهند کرد، و بر ضدشان برخیزند(۸۲)».

۱- تفسیر مفاتیح الغیب، ج ۲۰ ص ۳۵۷.

۲- تفسیر فتح القدیر، ج ۳ ص ۲۸۱.

طبری رحمه الله در تفسیر آیه می‌گوید: «يقول تعالى ذكره: واتخذ يا محمد هؤلاء المشركون من قومك آلهة يعبدونها من دون الله، لتكون هؤلاء الآلهة لهم عزًّا، يمنعونهم من عذاب الله، ويتخذون عبادتهموها عند الله زلفى، وقوله: (كلا) يقول عز ذكره: ليس الأمر كما ظنوا وأمَّلوا من هذه الآلهة التي يعبدونها من دون الله، في آنها تنقذهم من عذاب الله، وتنجيهم منه، ومن سوء إن أراده بهم ربهم».

ترجمه: «خداوند متعال می‌فرماید: ای محمد آن مشرکان قومت آلهه‌ای گرفته‌اند و بجای الله عبادت می‌کنند تا آن إله‌ها سبب عزتشان باشد و آنان را از عذاب الله باز دارد و عبادت کردنشان برای آن‌ها را به عنوان نزدیک شدن به الله قرار داده بودند. و این فرموده‌اش: {چنین نیست} خداوند متعال می‌فرماید: آنطوری که دربارۀ این إله‌هایی که بجای الله عبادت می‌کنند، گمان می‌برند و انتظار و امید دارند، نیست، اینکه گمان می‌کنند آن إله‌ها می‌توانند آنان را از عذاب الله برهانند و از بدیی که پروردگارشان برایشان خواسته باشد نجاتشان دهند».[1]

ابن عطیه رحمه الله می‌گوید: «ومعنى قوله عِزًّا العموم في النصرة والمنفعة وغير ذلك من وجوه الخير».

ترجمه: «معنی این فرموده‌اش ﴿عِزًّا﴾ عموم نصرت‌ها و منفعت‌ها و دیگر چیزهای خیر می‌باشد».[2]

و فخر رازی رحمه الله می‌گوید: «أَنَّهُمْ إِنَّمَا اتَّخَذُوا آلِهَةً لِأَنْفُسِهِمْ لِيَكُونُوا لَهُمْ عِزًّا، حَيْثُ يَكُونُونَ لَهُمْ عِنْدَ اللهِ شُفَعَاءَ وَأَنْصَارًا، يُنْقِذُونَهُمْ مِنَ الْهَلَاكِ».

۱- تفسیر طبری، ج ۱۸ ص ۲۴۹.

۲- تفسیر محرر الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز، از ابن عطیه، ج ۴ ص ۳۱.

ترجمه: «مشرکان همانا إله‌هایی برای خود گرفتند تا سبب عزتشان باشد، به این شکل که نزد الله شفیعان و انصارشان باشند و آنان را از هلاکت برهانند».[۱]

یعنی معتقد بودند إله‌هایشان قدرتی دارند که می‌توانند در نزد الله شفاعت نافذ کنند. مثلاً فرض کنید که قرار است خداوند بر مشرکان عذابی نازل کند، در این حالت مشرکان با انجام «عبادت» برای إله‌هایشان و راضی کردن إله‌هایشان با سجده و ذبح و نذر و قربانی و طواف و... از إله‌هایشان می‌خواهند و انتظار و امید دارند که بخاطر واسطه و رابطه و نسب و قرابت و جایگاه و شراکت و قدرتِ الهیتی که دارند جلوی اراده و خواستهٔ خداوند در نازل کردن عذاب را بگیرند. و چون در نزد مشرکان اینگونه بود که الله به تنهایی قادر به ادارهٔ جهان هستی نیست و به إله‌هایشان که شریکان الله هستند، در تدبیر امور نیاز دارد، پس در نتیجه الله مجبور می‌شود که شفاعت آنان را در حق مشرکان قبول کند اگرچه هم به آن شفاعت راضی نباشد، چون وقتی که إله‌ها را شریک الله در تدبیر امور می‌دانستند پس بر الله واجب می‌دانستند که به عنوان مزد و پاداش و حق الزحمهٔ إله‌ها در تدبیر امور جهان هستی، و بخاطر اولیاء من الذل بودنشان برای الله، شفاعت آن إله‌ها را قبول کند، اگرچه به آن شفاعت نیز راضی نباشد. از این رو مشرکان إله‌هایی بجای الله گرفته بودند تا سبب عزتشان باشند و شفیعان آنان در نزد الله باشند.

اما متاسفانه نجدیه حقیقت شفاعتی که مشرکان به آن معتقد بودند را درک نکرده‌اند و گمان می‌کنند که مجرد انجام دادن فعل «درخواست شفاعت از میت یا غایب» یعنی همان شرکی که مشرکان قریش به آن گرفتار بوده‌اند! و نجدیه بخاطر عدم فهمیدن حقیقت عبادت، گمان می‌کنند که به مجرد انجام دادن فعل «درخواست شفاعت از میت یا غایب» عبادتی برای آن میت یا غایب انجام شده است! در حالی که اصلا اینگونه نیست؛ و تفصیل این موضوع در بخش «شفعاء من دون الله» و فصل «عبادت» آمده است.

۱- تفسیر مفاتیح الغیب، ج ۲۱ ص ۵۶۳.

و ابن کثیر رحمه الله در تفسیر آیه می‌گوید: «يُخْبِرُ تَعَالَى عَنِ الْكُفَّارِ الْمُشْرِكِينَ بِرَبِّهِمْ: أَنَّهُمُ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً، لِتَكُونَ تِلْكَ الْآلِهَةُ {عِزًّا} يَعْتَزُّونَ بِهَا وَيَسْتَنْصِرُونَهَا».

ترجمه: «خداوند متعال از کافرانی که به پروردگارشان مشرک هستند خبر می‌دهد که آنان بجای او، إله‌هایی گرفتند تا آن إله‌ها {سبب عزتشان} باشند و با آن‌ها عزت یابند و آنان را یاری برسانند».[1]

چنانکه ابن کثیر رحمه الله کفته است، مشرکان از بت‌هایشان عزت و نصرت می‌خواستند و عزت و نصرت دادن جزو اخص خصائص ربوبیت است. پس ثابت می‌شود که مشرکان برای بت‌هایشان ربوبیت قائل بوده‌اند و به این شکل ادعای نجدیه در توحید ربوبیت مشرکان، رد می‌شود.

همچنین ابن عاشور رحمه الله در تفسیر آیه می‌گوید: «وَمَعْنَى لِيَكُونُوا لَهُمْ عِزًّا لِيَكُونُوا مُعِزِّينَ لَهُمْ، أَيْ نَاصِرِينَ، فَأَخْبَرَ عَنِ الْآلِهَةِ بِالْمَصْدَرِ لِتَصْوِيرِ اعْتِقَادِ الْمُشْرِكِينَ فِي آلِهَتِهِمْ أَنَّهُمْ نَفْسُ الْعِزِّ، أَيْ أَنَّ مُجَرَّدَ الِانْتِمَاءِ لَهَا يُكْسِبُهُمْ عِزًّا. وَأَجْرَى عَلَى الْآلِهَةِ ضَمِيرَ الْعَاقِلِ لِأَنَّ الْمُشْرِكِينَ الَّذِينَ اتَّخَذُوهُمْ تَوَهَّمُوهُمْ عُقَلَاءَ مُدَبِّرِينَ».

ترجمه: «معنای: ﴿لِّيَكُونُواْ لَهُمۡ عِزّٗا﴾ این است که عزت دهنده به آنان باشند، یعنی ناصر و یاورشان باشند. و از آلهه با مصدر، خبر داده بخاطر به تصویر کشاندن اعتقاد مشرکان نسبت به إله‌هایشان اینکه آنان خودِ عزت هستند. یعنی مجرد وابستگی به آنان باعث می‌شود که عزت به دست آید. و ضمیر ذی عقول برایشان بکار برده است برای اینکه مشرکانی که آن إله‌ها را گرفته بودند چنین توهم می‌کردند که آنان عاقل و تدبیر کننده (امور) هستند».[2]

۱- تفسیر ابن کثیر، ج ۵ ص ۲۶۱.

۲- تفسیر التحریر و التنویر، ج ۱۶ ص ۱۶۴.

و سید قطب رحمه الله می‌گوید: «فهؤلاء الذين يكفرون بآيات الله يتخذون من دونه آلهة يطلبون عندها العزة، والغلب والنصرة، وكان فيهم من يعبد الملائكة ومن يعبد الجن ويستنصرونهم ويتقوون بهم . . كلا! فسيكفر الملائكة والجن بعبادتهم، وينكرونها عليهم، ويبرأون إلى الله منهم، {ويكونون عليهم ضداً} بالتبرؤ منهم والشهادة عليهم».

ترجمه: «پس آن کسانی که به آیات خداوند کفر می‌ورزند و بجای او آلهه‌ای می گیرند و از نزد آنان عزّت و غلبه و نصرت یافتن را طلب می کنند، و بعضی‌ها نیز ملائکه را عبادت می کنند و جن را عبادت می کنند و از آنان درخواست نصرت می کنند و با آنان قوّت و نیرو می‌خواهند... هرگز! پس به زودی ملائکه و جن به عبادت آن‌ها کافر می‌شوند و این کار را بر آنان انکار می کنند و از آنان به خداوند برائت می‌جویند و با برائت کردن از آنان و شهادت دادن علیه آنان {بر ضد آنان می‌شوند}».[۱]

[یس: ۷۴-۷۵] آن‌ها غیر از الله، إله‌هایی (برای خود) بر گزیدند، (به این امید) شاید که یاری شوند.

همچنین خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَٱتَّخَذُواْ مِن دُونِ ٱللَّهِ ءَالِهَةً لَّعَلَّهُمۡ يُنصَرُونَ٧٤ لَا يَسۡتَطِيعُونَ نَصۡرَهُمۡ وَهُمۡ لَهُمۡ جُندٞ مُّحۡضَرُونَ٧٥﴾ [یس: ٧٤-٧٥]

«و آن‌ها غیر از الله، إله‌هایی (برای خود) بر گزیدند، (به این امید) شاید که یاری شوند(۷۴) آن‌ها قادر به یاری ایشان نیستند، و آنان (= مشرکان) برای این‌ها (= إله‌ها) لشکری احضار شده (و آماده) هستند(۷۵)».

بغوی رحمه الله در تفسیر آیه می گوید: «وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللهِ آلِهَةً لَعَلَّهُمْ يُنْصَرُونَ، يَعْنِي: لِتَمْنَعَهُمْ مِنْ عَذَابِ اللهِ، وَلَا يَكُونُ ذَلِكَ قَطُّ. لَا يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَهُمْ. قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: لَا تَقْدِرُ الْأَصْنَامُ عَلَى نَصْرِهِمْ وَمَنْعِهِمْ مِنَ الْعَذَابِ».

۱- تفسیر فی ظلال القرآن، ج ۵ ص ۱۰۷.

ترجمه: «{و آن‌ها غیر از الله، إله‌هایی (برای خود) بر گزیدند، (به این امید) شاید که یاری شوند} یعنی: آنان را از عذاب خداوند باز دارند، و هرگز چنین نخواهد شد. {آن‌ها قادر به یاری ایشان نیستند} ابن عباس می‌گوید: اصنام بر یاری دادن آنان و منع نمودنشان از عذاب قادر نیستند».[۱]

و ابن کثیر رحمه الله در تفسیر آیه می‌گوید: «يَقُولُ تَعَالَى مُنْكِرًا عَلَى الْمُشْرِكِينَ فِي اتِّخَاذِهِمُ الْأَنْدَادَ آلِهَةً مَعَ اللهِّ، يَبْتَغُونَ بِذَلِكَ أَنْ تَنْصُرَهُمْ تِلْكَ الْآلِهَةُ وَتَرْزُقَهُمْ وَتُقَرِّبَهُمْ إِلَى اللهِّ زُلْفَى.

قَالَ اللهُّ تَعَالَى: {لَا يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَهُمْ} أَيْ: لَا تَقْدِرُ الْآلِهَةُ عَلَى نَصْرِ عَابِدِيهَا، بَلْ هِيَ أَضْعَفُ مِنْ ذَلِكَ وَأَقَلُّ وَأَذَلُّ وَأَحْقَرُ وَأَدْخَرُ، بَلْ لَا تَقْدِرُ عَلَى الِانْتِصَارِ لِأَنْفُسِهَا، وَلَا الِانْتِقَامِ مِمَّنْ أَرَادَهَا بِسُوءٍ؛ لِأَنَّهَا جَمَادٌ لَا تَسْمَعُ وَلَا تَعْقِلُ».

ترجمه: «خداوند متعال بر مشرکان انکار می‌ورزد بخاطر اینکه همتایان (انداد) را آلهه‌ای به همراه الله گرفتند و با این کار می‌خواستند که آن إله‌ها یاریشان بدهند و رزق‌شان بدهند و آنان را به الله نزدیک گردانند. خداوند متعال می‌فرماید: {آن‌ها قادر به یاری ایشان نیستند} یعنی: إله‌ها نمی‌توانند عبادت کنندگانشان را یاری دهند، بلکه آنان بسیار ضعیف‌تر و کمتر و ذلیل‌تر و حقیرتر و خوارتر از آن هستند، بلکه نمی‌توانند خودشان را یاری برسانند و نمی‌توانند از کسی که به آنان ارادهٔ بد داشته باشد انتقام بگیرند؛ برای اینکه جماداتی هستند که نمی‌شنوند و تعقل نمی‌کنند».[۲]

با توجه به این آیه و سخن بغوی و ابن کثیر در تفسیر آیه، مشرکان از بت‌هایشان می‌خواستند که به آن‌ها نصرت برسانند و به آنان رزق بدهند. علی ای حال، مشرکان آلهه‌ای من دون الله گرفته بودند و إله‌هایشان را شریکان الله می‌دانستند و برای إله‌هایشان قدرت‌های ذاتی و مستقل از قدرت و اراده و مشیت الله قائل بودند و معتقد بودند که اگر آن إله‌ها را عبادت کنند، در مقابل آن إله‌ها نیز به عابدانشان عزّت و نصرت

۱- تفسیر بغوی، ج ۴ ص ۲۳.

۲- تفسیر ابن کثیر، ج ۶ ص ۵۹۳.

و رزق می‌رسانند، و آنان را با انجام شفاعت نافذ و بدون نیاز به اذن الله، از عذاب الله باز می‌دارند، اما چنین نیست که آن مشرکان می پندارند بلکه:

عابد و معبـــود باشـد در جحیـــم   حسرت ایشان شود تـــا کـــه عظیـــم

[ص: ۴-۶] آیا همهٔ إله‌ها را یک إله قرار داده است؟ بی‌گمان این چیزی عجیبی است!

همچنین خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَعَجِبُوٓاْ أَن جَآءَهُم مُّنذِرٌ مِّنۡهُمۡۖ وَقَالَ ٱلۡكَٰفِرُونَ هَٰذَا سَٰحِرٞ كَذَّابٌ، أَجَعَلَ ٱلۡأٓلِهَةَ إِلَٰهٗا وَٰحِدًاۖ إِنَّ هَٰذَا لَشَيۡءٌ عُجَابٞ، وَٱنطَلَقَ ٱلۡمَلَأُ مِنۡهُمۡ أَنِ ٱمۡشُواْ وَٱصۡبِرُواْ عَلَىٰٓ ءَالِهَتِكُمۡۖ إِنَّ هَٰذَا لَشَيۡءٞ يُرَادُ٦﴾ [ص: ٤-٦]

«و آن‌ها به شگفت آمدند که (پیامبر) هشداردهنده‌ای از میان (خود) شان به سوی‌شان آمده است، و کافران گفتند: این جادوگری بسیار دروغگو است(۴) آیا (همهٔ) إله‌ها را یک إله قرار داده است؟ بی‌گمان این چیزی عجیبی است(۵) و بزرگان (و اشراف) شان، به راه افتادند و گفتند: بروید و بر (عبادت) إله‌هایتان پایدار باشید، بی‌گمان این (دعوت) چیزی است خواسته شده (که شما را گمراه کنند)(۶)».

این آیه یکی دیگر از آیات مهمی است که شرک مشرکان در ربوبیت را بیان می‌کند و حقیقت معنای إله در نزد مشرکان را روشن می‌کند. و دیدگاه نجدیه که ادعا می‌کنند مشرکان برای بت‌هایشان هیچ قدرت ربوبیتی قائل نبودند، باطل می‌گردد.

مشرکان از اینکه محمد ﷺ همه إله‌ها را یک إله قرار داده است تعجب می‌کنند و می‌گویند چطور یک إله برای همهٔ خلق کافی است و چطور یک إله صدای همه را می‌شوند و چطور یک إله نیاز و حاجت همه را برآورده می‌کند؟ امّا نجدیه با فهم اشتباه از شرک مشرکان، گمان می‌کنند که مشرکان در ربوبیت مشرک نبودند و بدون اینکه برای إله‌هایشان قدرت نفع و ضرر رساندنی قائل باشند، برایشان عبادت انجام می‌دادند! و قبلاً توضیح دادیم که تا برای یک چیز قائل به صفات ربوبیت نبود، امکان ندارد که عبادت شود. چرا که عبودیت و الوهیت مستلزم ربوبیت است و ربوبیت متضمن الوهیت.

طبری رحمه الله در تفسیر آیه می‌گوید: «وقوله (أَجَعَلَ الآلِهَةَ إِلَهًا وَاحِدًا) يقول: وقال هؤلاء الكافرون الذين قالوا: محمد ساحر كذاب: أجعل محمد المعبودات كلها واحدا، يسمع دعاءنا جميعنا، ويعلم عبادة كل عابد عبدَه منا (إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عُجَابٌ): أي إن هذا لشيء عجيب. كما حدثنا بشر، قال: ثنا يزيد، قال: ثنا سعيد، عن قتادة (أَجَعَلَ الآلِهَةَ إِلَهًا وَاحِدًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عُجَابٌ) قال: عجب المشركون أن دُعوا إلى الله وحده، وقالوا: يسمع لحاجاتنا جميعا إله واحد! ما سمعنا بهذا في الملة الآخرة».

ترجمه: «آن کافرانی که می‌گفتند محمد ساحر و کذاب است می‌گویند: آیا همهٔ إله‌ها را یک إله قرار داده که دعای همه ما را می‌شنود و عبادت همهٔ ما را وقتی که عبادتش کند می‌داند؟ بی‌گمان این چیز عجیبی است. چنانکه بشر برایمان تعریف کرد از یزید از سعید از قتاده که دربارهٔ آیه: {آیا (همهٔ) إله‌ها را یک إله قرار داده است؟} گفت: مشرکان تعجب کردند از اینکه به سوی الله یکتا دعوت شدند و گفتند: نیازهای همهٔ ما را یک إله می‌شنوند؟ چنین چیزی را در ملت دیگری نشنیده بودیم!».[۱]

این آیه نشان می‌دهد که مشرکان معتقد بودند که الله به تنهایی نمی‌تواند دعای همهٔ آنان را بشنود و به تنهایی نمی‌تواند متوجه عبادت همهٔ آن‌ها شود، بلکه إله‌هایشان هستند که در برطرف کردن این نقص خداوند در ربوبیتش، شریک و یاور و نصیر و اولیاء من الذل او هستند. برای همین با تعجب می‌گفتند آیا محمد همهٔ إله‌ها را یک إله قرار داده است!؟

و سمرقندی رحمه الله در تفسیر آیه می‌گوید: «أَجَعَلَ الْآلِهَةَ إِلهاً واحِداً يعني: كيف يتسع لحاجتنا إله واحد؟ إِنَّ هذا لَشَيْءٌ عُجابٌ يعني: لأمر عجيب».

۱- تفسیر طبری، ج ۱ ص ۱۴۹.

ترجمه: «{آیا (همۀ) إله‌ها را یک إله قرار داده است؟} یعنی: چگونه یک إله می‌تواند نیازهای ما را برآورده کند؟ {بی‌گمان این چیزی عجیبی است} یعنی امر عجیبی است».[۱]

و قشیری رحمه الله در تفسیر آیه می‌گوید: «لم تباشر خلاصة التوحيد قلوبهم، وبعدوا عن ذلك تجويزا، فضلا عن أن يكون إثباتا وحكما، فلا عرفوا الإله ولا معنى الإلهية فإنّ الإلهية هي القدرة على الاختراع. وتقدير قادرين على الاختراع غير صحيح لما يجب من وجود التمانع بينهما وجوازه، ثم إنّ ذلك يمنع من كمالهما، ولو لم يكونا كاملى الوصف لم يكونا إلهين، وكلّ أمر جرى ثبوت سقوطه فهو مطروح باطل».

ترجمه: «خلاصۀ توحید وارد قلب‌هایشان نشده است و حتی جایز بودن توحید هم نزدشان دور بود چه رسد به اینکه توحید نزد آنان ثابت و حاکم باشد، پس نه إله را شناختند و نه معنای إلهیت را، برای اینکه إلهیت: داشتن قدرت بر اختراع کردن است. و تقدیر دو قادر بر اختراع، صحیح نیست چون موجب و مجوز بوجود آمدن تمانع بینشان است. در نتیجه جلوی کمال هردوی آنان را می‌گیرد و اگر کامل الوصف نباشند نمی‌توانند اله باشند و هر چیزی که ساقط شدن آن ثابت شود پس مطروح و باطل است».[۲]

و بغوی رحمه الله در تفسیر آیه می‌گوید: «أَجَعَلَ الْآلِهَةَ إِلهاً واحِداً. وَذَلِكَ أَنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ أَسْلَمَ فَشَقَّ ذَلِكَ عَلَى قُرَيْشٍ، وَفَرِحَ به المؤمنون. فَقَالَ الْوَلِيدُ بْنُ الْمُغِيرَةِ لِلْمَلَأِ مِنْ قُرَيْشٍ وَهُمُ الصَّنَادِيدُ وَالْأَشْرَافُ وَكَانُوا خَمْسَةً وَعِشْرِينَ رَجُلًا أَكْبَرُهُمْ سنا الوليد بن المغيرة، فقال لَهُمْ: امْشُوا إِلَى أَبِي طَالِبٍ فَأَتَوْا أَبَا طَالِبٍ، وَقَالُوا لَهُ: أَنْتَ شَيْخُنَا وَكَبِيرُنَا وَقَدْ عَلِمْتَ مَا فَعَلَ هَؤُلَاءِ السُّفَهَاءُ، وَإِنَّا قَدْ أَتَيْنَاكَ لِتَقْضِيَ بَيْنَنَا وَبَيْنَ ابْنِ أَخِيكَ، فَأَرْسَلَ أَبُو طَالِبٍ

۱- تفسیر سمرقندی، ج ۳ ص ۱۵۸.

۲- تفسیر سمرقندی، ج ۳ ص ۱۵۸.

إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَدَعَاهُ، فَقَالَ: يَا ابْنَ أَخِي هَؤُلَاءِ قَوْمُكَ يَسْأَلُونَكَ السَّوَاءَ فَلَا تَمِلْ كُلَّ الْمَيْلِ عَلَى قَوْمِكَ، فَقَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى الله عليه وسلم: ماذا يَسْأَلُونِي؟ قَالُوا: ارْفُضْ ذِكْرَ آلِهَتِنَا وَنَدَعْكَ وَإِلَهَكَ، فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: أَتُعْطُونِي كَلِمَةً وَاحِدَةً تَمْلِكُونَ بِهَا الْعَرَبَ وَتَدِينُ لَكُمْ بِهَا الْعَجَمُ؟ فَقَالَ أَبُو جهل: لله أبوك لنعطينكها وَعَشْرًا أَمْثَالَهَا، فَقَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: قُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ، فَنَفَرُوا مِنْ ذَلِكَ وَقَامُوا، وَقَالُوا: أَجَعَلَ الْآلِهَةَ إِلَهًا وَاحِدًا كَيْفَ يَسَعُ الْخَلْقَ كُلَّهُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ، إِنَّ هذا لَشَيْءٌ عُجابٌ، أَيْ عَجِيبٌ».

ترجمه: «{آیا (همۀ) إله‌ها را یک إله قرار داده است؟} چون آنگاه که عمر بن خطاب ﷺ اسلام آورد بر قریش بسیار گران آمد و مومنان خوشحال شدند. ولید بن مغیره به سران قریش که بزرگان و اشرافیان بودند و پانزده نفر بودند و مسن‌ترینشان ولید بن مغیره بود، به آنان گفت: نزد ابو طالب بروید پس نزد او رفتند و به او گفتند: تو شیخ ما و بزرگ ما هستی و خبر داری که آن سفیهان چکار کرده‌اند و ما نزد تو آمده‌ایم تا بین ما و بین برادر زاده‌ات قضاوت کنی. پس ابو طالب به دنبال پیامبر ﷺ فرستاد و او را فراخواند و گفت: ای برادرزاده‌ام اینها قوم تو هستند از تو خواستار برابری هستتند پس به طور کامل جانب قوم خودت را نگیر. پیامبر فرمود: از من چه می‌خواهند؟ گفتند: بدگویی و عیب گرفتن از آلهه‌های ما را رها کن، ما نیز تو و إلهت را رها می‌کنیم. پیامبر ﷺ فرمود: آیا یک کلمه به من می‌گویید که با آن صاحب عرب شوید و با آن عجم برایتان گردن نهند؟ ابو جهل گفت: خدا پدرت را بیامرزد اصلاً ده برابرش را به تو می‌گوییم، پیامبر ﷺ فرمود: بگویید لا إله إلا الله. آنان نیز از این کلمه فرار کردند و بلند شدند و گفتند: آیا إله‌ها را یک إله قرار داده است؟ چگونه برای همۀ مخلوقات یک إله جوابگو می‌باشد؟ به راستی که این چیز عجیبی است».[1]

۱- تفسیر بغوی، ج ۴ صص ۵۳-۵۴.

این فهم مشرکان عرب از کلمه إله و جمله لا إله إلا الله بود. مشرکان هرگز همانند نجدیه، معتقد نبودند که إله تنها به معنای معبودی بی‌قدرت و بی‌خاصیت و فاقد هرگونه نفع و ضرر رساندن باشد، بلکه معتقد بودند بت‌هایشان که به آنها إله می‌گفتند کائناتی هستند که دارای قدرت‌های قائم به ذات خود می‌باشند و وقتی در نیازهایشان به فریاد خوانده می‌شوند، به فریاد آنان می‌رسند و معتقد بودند بت‌هایشان، حاجت‌ها و نیازهایشان را به نزد الله می‌برند و با قدرتِ شفاعتِ نافذ و بدون نیاز به اذن الله‌ای که دارند، نیازهایشان را از الله می‌گیرند.

و فخر رازی رحمه الله می‌گوید: «أَنَّ الْقَوْمَ مَا كَانُوا مِنْ أَصْحَابِ النَّظَرِ وَالِاسْتِدْلَالِ بَلْ كَانَتْ أَوْهَامُهُمْ تَابِعَةً لِلْمَحْسُوسَاتِ فَلَمَّا وَجَدُوا فِي الشَّاهِدِ أَنَّ الْفَاعِلَ الْوَاحِدَ لَا تفي قدرته وعمله بِحِفْظِ الْخَلْقِ الْعَظِيمِ قَاسُوا الْغَائِبَ عَلَى الشَّاهِدِ، فَقَالُوا لَا بُدَّ فِي حِفْظِ هَذَا الْعَالَمِ الْكَثِيرِ مِنْ آلِهَةٍ كَثِيرَةٍ يَتَكَفَّلُ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ بِحِفْظِ نَوْعٍ آخَرَ».

ترجمه: «قوم مشرکان صاحبان نظر و استدلال نبودند بلکه اوهامشان تابع محسوسات بود، هنگامی‌که در مشاهدات خود دیدند که قدرت و عمل یک فاعل به تنهایی نمی‌تواند خلق عظیمی را حفظ نماید، عالم غایب را هم بر عالم شاهد قیاس کردند و گفتند ناگریز باید در حفظ این عالم نیز إله‌های زیادی باشند تا هر یک از آنان بخشی از آن را حفظ نماید».[۱]

پس مشرکان معتقد بودند که ادارۀ هر بخشی از این جهان به یکی از إله‌ها تفویض شده است و در گمان مشرکان، الله به تنهایی قادر به ادارۀ همه جهان هستی نبوده است برای همین وقتی پیامبر ﷺ آنان را به لا إله إلا الله فرا می‌خواند با نهایت تعجب می‌گفتند که چگونه محمد همۀ إله‌ها را یک إله قرار داده است و چگونه یک إله به تنهایی می‌تواند نیازهای همۀ ما را بشنود و برآورده کند؟

۱- تفسیر مفاتیح الغیب، ج ۲۶ ص ۳۶۸.

سیوطی رحمه الله در تفسیر آیه می‌گوید: «أخرج عبد بن حميد وَابْن جرير عَن قَتَادَة {وعجبوا أَن جَاءَهُم مُنْذر مِنْهُم} يَعْنِي مُحَمَّدًا صلى الله عَلَيْهِ وَسلم {وَقَالَ الْكَافِرُونَ هَذَا سَاحر كَذَّاب أجعَل الْآلِهَة إِلَهًا وَاحِدًا إِن هَذَا لشَيْء عُجاب} قَالَ: عجب الْمُشْركُونَ أَن دعوا إِلَى الله وَحده وَقَالُوا: إِنَّه لَا يسمع حاجتنا جَمِيعًا إِلَه وَاحِدًا».

ترجمه: «عبد بن حمید و ابن جریر از قتاده تخریج کردند: {و تعجب کردند از اینکه انذار دهنده‌ای از خودشان بیاید} یعنی محمد ﷺ {و کافران گفتند این جادوگری بسیار دروغگو است، آیا (همهٔ) إله‌ها را یک إله قرار داده است؟ بی‌گمان این چیزی عجیبی است} می‌گوید: مشرکان تعجب کردند از اینکه به سوی الله یکتا دعوت شدند و گفتند که یک إله نمی‌تواند حاجات همهٔ ما را بشنود».[1]

و مظهری رحمه الله در تفسیر آیه می‌گوید: «أَجَعَلَ الْآلِهَةَ إِلهاً واحِداً الاستفهام للتعجب يعنى كيف جعل الالوهية التي كانت لجماعة لواحد إِنَّ هذا لَشَيْءٌ عُجابٌ بليغ فى العجب فانه خلاف ما أطبق عليه آباؤنا ما نشاهد ونعاهد ان الواحد لا يفئ علمه وقدرته بالأشياء الكثيرة».

ترجمه: «{آیا (همهٔ) إله‌ها را یک إله قرار داده است} استفهام برای تعجب است، یعنی چگونه الهیت که برای جماعتی است را برای یک نفر قرار داده است، {بی‌گمان این چیزی عجیبی است} یعنی در نهایت عجیبی است، چون مخالف آنچه که نیاکانمان بر آن بودند است و مخالف با آنچه مشاهده کرده و دیده‌ایم است اینکه یک نفر به تنهایی نمی‌تواند بر اشیاء زیادی علم و قدرت داشته باشد».[2]

۱- تفسیر الدر المنثور (متوفی: ۹۱۱هـ)، ج ۷ ص ۱۴۶. ناشر: دار الفکر - بیروت.

۲- تفسیر المظهری، ج ۸ ص ۱۵۵. ناشر: مکتبة الرشدیة - الباکستان. سال چاپ: ۱۴۱۲ هـ.

و طبرانی رحمه الله می‌گوید: «وَقَوْلُهُ تَعَالَى: {أَجَعَلَ الآلِهَةَ إِلَاهاً وَاحِداً} ؛ أي قالُوا لفَرْطِ جَهلِهم على وجهِ الإنكار: أجعَلَ مُحَمَّدٌ الآلِهَةَ إلَهاً واحداً ؟ {إِنَّ هَـاذَا لَشَيْءٌ عُجَابٌ} ؛ امّا هذا الذي يقولُ مُحَمَّدٌ صلى الله عليه وسلم من ردِّ الحوائجِ إلى إلَهٍ واحدٍ، إلاَّ شيء مُفْرِطٌ في العَجَب».

ترجمه: «این فرمودۀ خداوند متعال: {آیا (همۀ) إله‌ها را یک إله قرار داده است} یعنی: از فرط جهلشان منکرانه گفتند: آیا محمد إله‌ها را یک إله قرار داده است؟ {بی‌گمان این چیزی عجیبی است}، این چیزی که محمد ﷺ می‌گوید به نسبت بردن حاجت‌ها به نزد یک إله، چیزیست که در نهایت عجیبی قرار دارد!».

و ابن قیم رحمه الله می‌گوید: «شبهوه بالخالق، وأعطوه خصائص الإلهية، بل صرحوا أنه إله، وأنكروا جعل الآلهة إلها واحدا وقالوا: {اصْبِرُوا عَلَى آلِهَتِكُمْ} [ص: ٦]. وصرحوا بأنه إله معبود، يرجى ويخاف، ويعظم ويسجد له، ويحلف باسمه، وتقرب له القرابين، إلى غير ذلك من خصائص العبادة، التي لا تنبغي إلا لله تعالى. فكل مشرك فهو مشبه لإلهه ومعبوده بالله سبحانه، وإن لم يشبهه به من كل وجه».

ترجمه: «مشرکان اصنامشان را به خالق تشبیه کردند و خصایص الهیت به آنان دادند، بلکه تصریح کردند که إله هستند و اینکه إله‌ها یک إله قرار داده شوند را انکار کردند و گفتند: {بر (عبادت) إلههایتان پایدار باشید} و برای بت‌هایشان تصریح کردند که إله و معبود هستند که از آنان امید و خوف می‌رود و تعظیم می‌شوند و برایشان سجده کرده می‌شود و به اسمشان سوگند خورده می‌شود و با قربانی کردن برایشان به آنان تقرب کرده می‌شود و دیگر از خصائص عبادتی که جز برای الله متعال جایز نمی‌باشد را برای بت‌هایشان انجام دادند. پس هر مشرکی إله و معبودش را به الله سبحان تشبیه می‌کند اگرچه هم در تمام وجوه مشابه ندانسته باشد».[1]

۱- إغاثة اللهفان من مصايد الشيطان، ج ۲ ص ۲۲۷.

انداد من دون الله

انداد جمع «ند» و به معنای همتا، مثل، نظیر و همانند می‌باشد و مشرکان بت‌ها و اصنام و اوثان شان را انداد الله می‌دانستند. بهتر است به این شکل بگوییم که مشرکان معبودانشان را آلهه و انصار و اولیاء و ارباب من دون الله و انداد الله متعال می‌دانستند پس فرقی بین ند با إله وجود ندارد و فرقی بین ند و اولیاء وجود ندارد و در حقیقت مترادف همدیگر هستند.

در قرآن آیات بسیاری وجود دارد که در آن کلمۀ انداد ذکر شده است، اکنون آن آیات را ذکر کرده و تفسیر علما برای آن آیات را می‌آوریم که بیانگر چیزی نیست جز اینکه مشرکان برای معبودانشان ویژگی‌های ربوبیت قائل بودند و معبودانشان را در ربوبیت همتا و انداد الله می‌دانستند و شرک آنان تنها مختص به عبودیت نیست، برای اینکه عبودیت متضمن ربوبیت است و غیر ممکن و محال است که مشرکان بدون هیچ چشم‌داشت و توقع و انتظاری از بت‌هایشان، برایشان عبادت بکنند، بلکه انجام عبادت برایشان به این معناست که در حد اقل ترین حالت ممکن، قدرت دفع ضرر و جلب نفع در آنان می‌دیدند.

[البقرة: ۲۱-۲۲] برای الله اندادی قرار ندهید، در حالی‌که می‌دانید.

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ ٱعۡبُدُواْ رَبَّكُمُ ٱلَّذِي خَلَقَكُمۡ وَٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِكُمۡ لَعَلَّكُمۡ تَتَّقُونَ ٢١ ٱلَّذِي جَعَلَ لَكُمُ ٱلۡأَرۡضَ فِرَٰشٗا وَٱلسَّمَآءَ بِنَآءٗ وَأَنزَلَ مِنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءٗ فَأَخۡرَجَ بِهِۦ مِنَ ٱلثَّمَرَٰتِ رِزۡقٗا لَّكُمۡۖ فَلَا تَجۡعَلُواْ لِلَّهِ أَندَادٗا وَأَنتُمۡ تَعۡلَمُونَ ٢٢﴾ [البقرة: ۲۱-۲۲]

«ای مردم، پروردگار خود را پرستش کنید، آن کسی‌که شما و کسانی را که پیش از شما بودند آفرید، تا پرهیزگار شوید(۲۱) آن کس‌که زمین را برای شما بگسترد و آسمان را همچون

سقفی بالای سر شما قرار داد و از آسمان آبی فرو فرستاد و بوسیلۀ آن انواع میوه‌ها را بوجود آورد تا روزی شما باشد بنا براین برای الله همتایانی قرار ندهید، در حالی‌که می‌دانید(۲۲)».

قبل از اینکه معنای کلمۀ «ند» را توسط مفسرین بیاوریم، بهتر است که ابتدا مراد از ﴿وَأَنتُمۡ تَعۡلَمُونَ﴾ را بیان کنیم. دربارۀ ﴿وَأَنتُمۡ تَعۡلَمُونَ﴾ سه دیدگاه ارائه شده است چنانکه ماوردی رحمه الله در تفسیر ﴿وَأَنتُمۡ تَعۡلَمُونَ﴾ می‌گوید: «{وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ} فيه ثلاثة تأويلات: أحدها: وأنتم تعلمون أن الله خلقكم وهذا قول ابن عباس وقتادة. والثاني: معناه وأنتم تعلمون أنه لا ندَّ له ولا ضد وهذا قول مجاهد. والثالث: معناه وأنتم تعْقلون فعبر عن العقل بالعلم».

ترجمه: «دربارۀ: ﴿وَأَنتُمۡ تَعۡلَمُونَ﴾ سه تاویل وجود دارد، **یکی**: شما می‌دانید که الله خالق‌تان است و این قول ابن عباس و قتاده است. و **دوم**: معنایش این است که: شما می‌دانید که اوتعالی نه همتایی دارد و نه ضدی، و این قول مجاهد است. و سوم: معنایش این است که: شما تعقل می‌کنید، پس از عقل به علم تعبیر نموده است».[1]

و اما کسی که می‌گوید منظور از ﴿وَأَنتُمۡ تَعۡلَمُونَ﴾ این است که مشرکان می‌دانند که الله ند و همتا ندارد، پس سخن بیهوده و متناقضی گفته است، چراکه مشرکان عملاً برای الله انداد قرار داده بودند، و اگر می‌دانستند که شایسته و لایق ذات باری تعالی نیست که انداد داشته باشد، پس چرا برای او اندادی قرار داده بودند؟ و اینکه برای او اندادی قرار داده بودند تنها می‌تواند به این معنا باشد که مشرکان نمی‌دانستند شایستۀ ذات الله نیست که انداد داشته باشد.

و قشیری رحمه الله در تفسیر آیه و می‌گوید: «فلا تجعلوا لله اندادا، ولا تعلّقوا قلوبكم بالأغيار فى طلب ما تحتاجون إليه فإن الحق سبحانه وتعالى متوحّد بالإبداع، لا محدث سواه، فإذا توهمتم أن شيئا من الحادثات من نفع أو ضرر، أو خير أو شر يحدث من مخلوق كان ذلك-

۱- تفسیر النکت والعیون، ج ۱ ص ۸۴.

فی التحقیق شرکا. وقوله عز وجل: «وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ» أن من له حاجة فی نفسه لا یصلح أن ترفع حاجتك إلیه. وتعلّق المحتاج بالمحتاج، واعتماد الضعیف علی الضعیف یزید فی الفقر، ولا یزیل هواجم الضر».

ترجمه: «{بنا براین برای الله همتایانی قرار ندهید}، قلب‌هایتان را در طلب کردن آنچه که به آن احتیاج دارید، به بیگانگان معلق نسازید، چراکه خداوند حق سبحانه و تعالی در ابداع کردن یکتا می‌باشد، کسی جز او نمی‌تواند چیزی را احداث نماید، پس اگر چنین توهم نمودید که چیزی از حادثات مانند نفع یا ضرر یا خیر یا شر توسط مخلوقی بوجود می‌آید همین باعث بوجود آمدن شرک می‌شود. و این فرمودهٔ خداوند عزوجل: {در حالی‌که می‌دانید} اینکه کسی که برای خودش محتاج است درست نیست که نیازت را به سوی او ببری. و تعلق شخص محتاج به شخص محتاجی دیگر و اعتماد نمودن شخصی ضعیف بر شخص ضعیفی دیگر، فقط بر فقر می‌افزاید و هجوم ضرر و زیان‌ها را نمی‌تواند از میان بردارد».[1]

و راغب اصفهانی رحمه الله در تفسیر این آیه، معنای «انداد» را به خوبی توضیح داده و می‌گوید: «قوله عز وجل: {فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ}. الند والشبه والمساوي والشكل والمثل متقاربة المعنى، لكن بيناه فروق - فند الشيء هو المشارك له في الجوهر وإن خالفه في الكمية والكيفية وشبهه مماثله في الكيفية، وإن خالفه في غيرها ومساويه مماثله في الكمية كلها وإن خالفه في غيرها، وشكله مماثله في القدر والمساحة ويدل على هذا الفرقان إنه إذا قيل ما هذا؟ فيقال: ند كذا، أو يقال كم هذا؟ فيقال مساو لكذا، أو يقال: كيف هذا؟ فيقال: شبه كذا قنع المخاطب متى عرف المشبه به، ولو قال كم هذا؟ فيقال: شبه هذا أو قال كيف هذا؟ فيقال مساو لهذا لم يقنع به، والمثل عام في جميع ذلك، ولهذا لما أراد الله تعالى نفي الشبيه

۱- تفسیر لطائف الإشارات، ج ۱ ص ۶۸.

من كل وجه خصه بالذكر، فقال: {لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ} وقال أبو عبيد: الند " هو الضد، وهذا نظر منه إلى بعض الأنداد، وذلك أن الشيئين قد يشتركان في الجوهر، ثم يختلفان في فصل ما، كالإنسان والفرس فإنهما مشتركان في الحيوانية، ومنفصلان في كثير من المعاني فمن اعتبر في مثل ذلك ما بينهما من الفصل قال: الند: هو الضد أو المخالف لأن أهل اللغة يطلقون الضد على المتقابلين، وعلى المختلفين كثيراً على ما يدل عليه كلامهم في الأضداد، وقوله: {فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَندَادًا} عام في النهي عن الشرك المطلق وعن الدقائق المؤدية إلى الشرك المنبأ عنه بقوله: {وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ} ولهذا قال ابن عباس - رضي الله تعالى عنهما - في هذه الآية هو قول الرجل: (لولا نباح الكلب لدخل علي اللص) وقيل: هو نهي لقوم كانوا يقولون: إن شاء الله وشاء رسول الله - عليه السلام: " أمثلان أمثلان؟ قولوا إن شاء الله " فأنزل الله هذه الآية».

ترجمه: «این فرمودۀ خداوند: {بنا براین برای الله همتایانی قرار ندهید، در حالی‌که می‌دانید}. نِد و شِبه و مساوی و شِکل و مِثل، در معنا به هم نزدیک هستند، امّا بینشان فرق‌هایی هست. پس ندّ یک چیز، در جوهریت آن چیز با آن مشارکت دارد اگرچه هم در کمّیّت و کیفیّتش با آن اختلاف داشته باشد. و شِبه یک چیز، همانند آن چیز در کیفیّتش است؛ گرچه هم در دیگر چیزها با آن اختلاف داشته باشد. و مساویِ یک چیز، همانند آن چیز در کمّیّت کلّی آن چیز است؛ اگرچه هم در دیگر چیزها با آن اختلاف داشته باشد. و شِکل یک چیز، مشابه آن چیز در اندازه و مساحتش است و چیزی که بر تفاوت‌های بین این کلمات دلالت داشته باشد این است که مثلاً وقتی گفته می‌شود: این چیز «چیست»؟ گفته می‌شود: این چیز «ند» آن چیز است. یا وقتی گفته می‌شود: این «چه مقدار» است؟ گفته می‌شود: این «مساوی» با آن یکی است. یا وقتی گفته می‌شود: این «چگونه» است؟ گفته می‌شود: «شبیه» آن یکی است، و با این جواب‌ها مخاطب هم قانع می‌شود در صورتی که که مشبهٌ‌به را بشناسد. اما اگر گفته شود: این «چه مقدار»

است؟ و در جواب گفته شود: «شبیه» آن یکی است [بجای اینکه گفته شود مساوی با آن یکی است]، یا اگر گفته شود: این «چگونه» است؟ و در جواب گفته شود: «مساوی» با آن یکی است، [بجای اینکه گفته شود شبیه با آن یکی است] مخاطب قانع نمی‌شود. و «مِثل» عام‌تر از همهٔ اینهاست، برای همین هنگامی که خداوند متعال خواست که نفی شبیه از خود را از همهٔ وجوه بکند، کلمهٔ مِثل را برگزید و فرمود: ﴿لَيۡسَ كَمِثۡلِهِۦ شَيۡءٞ﴾.

و ابو عبید می‌گوید: ند همان ضد است و این سخنش بخاطر دیدگاه او دربارهٔ بعضی از انداد هاست. برای اینکه ممکن است دو چیز در جوهرشان مشترک باشند سپس در چیز دیگری با هم اختلاف داشته باشند، مانند انسان و اسب که در جانداریت اشتراک دارند و در بسیاری دیگر از معانی با هم اختلاف دارند. پس کسی که در چنین حالتی، آن تفاوت‌هایی که بین این دو وجود دارد را معتبر بشمارد، می‌گوید که ند همان ضد یا مخالف است، برای اینکه اهل لغت بسیار کلمهٔ ضد را بر دو چیز متقابل هم و مختلف با هم به کار می‌برنند که کلامشان دربارهٔ معنای اضداد بر همین دلالت می‌کند. و این فرموده‌اش: {بنا بر این برای الله همتایانی قرار ندهید} در نهی نمودن مطلق از شرک و نهی نمودن از آنچه که به شرک می‌کشاند، عام می‌باشد. و با این فرموده‌اش از آن خبر داده: ﴿وَمَا يُؤۡمِنُ أَكۡثَرُهُم بِٱللَّهِ إِلَّا وَهُم مُّشۡرِكُونَ﴾ برای همین ابن عباس رضي الله عنهما دربارهٔ این آیه می‌گوید، که این آیه، سخن مردی است که می‌گوید: {اگر سگ‌مان نبود دزد به ما می‌زد} و گفته شده، این آیه دربارهٔ نهی کردن از گروهی است که می‌گفتند: {اگر الله و رسول الله بخواهند؛ فرمود: آیا این دو را همانند هم قرار می‌دهید؟ بگویید: اگر الله بخواهد}. و خداوند این آیه را نازل کرد».[1]

و زمخشری رحمه الله در تفسیر آیه می‌گوید: «فإن قلت: لا يخلو الأمر بالعبادة من أن يكون متوجها إلى المؤمنين والكافرين جميعاً، أو إلى كفار مكة خاصة، على ما روى عن علقمة

۱- تفسیر الراغب الاصفهانی (متوفی: ۵۰۲هـ)، ج ۱ صص ۱۱۳-۱۱۵. ناشر: کلیة الآداب - جامعة طنطا. ناشر: کلیة الآداب - جامعة طنطا. چاپ: اول ۱۴۲۰ هـ.

والحسن، فالمؤمنون عابدون ربهم فكيف أمروا بما هم ملتبسون به؟ وهل هو إلا كقول القائل:

فلَوَ انِّى فَعَلْتُ كُنْتُ مَنْ تَسْأَلُهُ ... وهُوَ قائمٌ أنْ يَقُوما

وأما الكفار فلا يعرفون اللهَّ، ولا يقرّون به فكيف يعبدونه؟ قلت: المراد بعبادة المؤمنين: ازديادهم منها وإقبالهم وثباتهم عليها. وأما عبادة الكفار فمشروط فيها ما لا بد لها منه وهو الإقرار. كما يشترط على المأمور بالصلاة شرائطها من الوضوء والنية وغيرهما وما لا بد للفعل منه، فهو مندرج تحت الأمر به وإن لم يذكر، حيث لم ينفعل إلا به، وكان من لوازمه. على أنّ مشركي مكة كانوا يعرفون اللهَّ ويعترفون به (وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ اللهَّ) . فان قلت: فقد جعلت قوله: (اعْبُدُوا) متناولا شيئين معاً: الأمر بالعبادة، والأمر بازديادها. قلت: الازدياد من العبادة عبادة وليس شيئاً آخر. فإن قلت: (رَبَّكُمُ) ما المراد به؟

قلت: كان المشركون معتقدين ربوبيتين: ربوبية اللهَّ، وربوبية آلهتهم. فإن خصوا بالخطاب فالمراد به اسم يشترك فيه رب السموات والأرض والآلهة التي كانوا يسمونها أربابا وكان قوله الَّذِي خَلَقَكُمْ صفة موضحة مميزة. وإن كان الخطاب للفرق جميعاً، فالمراد به «ربكم» على الحقيقة».

ترجمه: «اگر بگویی: از این دو حالت خارج نیست که دستور به عبادت کردن یا متوجهٔ هم مومنان و کافران همگی‌شان است، و یا فقط متوجهٔ کفار مکه است؛ طبق آنچه که از علقمه و حسن روایت شده است. و با توجه به اینکه مومنان عبادت‌گنندگان پروردگارشان هستند پس چگونه به چیزی امر می‌شوند که به آن مشغول هستند؟ و آیا شبیه این بیت شعر نیست که می‌گوید: {فلَوَ انِّى فَعَلْتُ كُنْتُ مَنْ تَسْأَلُهُ ... وهُوَ قائمٌ أنْ يَقُوما؛ اگر من چنین می‌کردم پس شبیه کسی می‌شدم که از او می‌خواهند که بلند شوند در حالی که خودش ایستاده است}.

و امّا کفار که الله را نمی‌شناسند و به آن اقرار ندارند پس چگونه او را عبادت کنند؟ می‌گویم: مراد از عبادت مومنان، زیاد شدن آن و رو کردن به آن و ثباتشان بر آن است. و امّا عبادت کفار مشروط به چیزی لاینفک از آن است که همان اقرار است. به همان شکل که کسی که به نماز مأمور می‌شود شرایط آن مانند وضو و نیّت و غیر اینها که حتماً باید وجود داشته باشد را باید رعایت کند. چراکه در زیر امر شدنِ به آن، مندرج می‌باشد؛ اگرچه هم ذکر نشده باشد. به شکلی که (نماز) جز با آن شرط انجام نمی‌شود و از لوازم آن است. بنابراین مشرکانِ مکه، الله را می‌شناختند و به آن اعتراف داشتند: {و اگر از آن‌ها (= مشرکان) بپرسی، چه کسی آن‌ها را آفریده است، قطعاً می‌گویند: الله}

و اگر بگویی: این فرموده‌اش: ﴿ٱعۡبُدُواْ﴾؛ {عبادت کنید} را برای دو چیز به همراه هم به کار بردی: یکی: امر به عبادت و دوم: امر به ازدیاد آن. می‌گویم: ازدیاد عبادت هم همان عبادت است و چیزی غیر از آن نیست. و اگر بگویی: منظور از ﴿رَبَّكُمُ﴾ چیست؟ می‌گویم: **مشرکان به دو نوع ربوبیت اعتقاد داشتند: ربوبیت الله و ربوبیت إله‌هایشان**. پس اگر خطاب آیه را، مختص به مشرکان کنیم پس منظور از ﴿رَبّ﴾ اسمی است که هم پروردگار آسمان‌ها و زمین و هم إله‌هایی که مشرکان آن‌ها را ارباب می‌نامیدند، در آن مشترک هستند. و این فرموده‌اش: ﴿ٱلَّذِي خَلَقَكُمۡ﴾ {کسی که شما را خلق کرده است} صفتی توضیح دهنده و ممیّزه است. و اگر خطاب به همهٔشان باشند پس منظور از آن، ربّ حقیقی‌شان است».[1]

و فخر رازی رحمه الله در تفسیر این آیه، مطالب بسیار مفیدی دربارهٔ انواع شرک مشرکان و اسباب گرایش آنان به شرک و وجوه ابطال شرک آنان را بیان می‌کند. ایشان می‌گوید: «أَمَّا قَوْلُهُ تَعَالَى: فَلا تَجْعَلُوا للهِ أَنْدَادًا وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ فَفِيهِ سُؤَالَاتٌ: السُّؤَالُ الْأَوَّلُ: بِمَ تَعَلَّقَ قَوْلُهُ:

1- تفسیر الکشاف عن حقایق غوامض التنزیل ج 1 صص 90-91.

فَلا تَجْعَلُوا الْجَوَابُ فِيهِ ثَلَاثَةُ أَوْجُهٍ: أَحَدُهَا: أَنْ يَتَعَلَّقَ بِالْأَمْرِ، أَيِ اعْبُدُوا فَلَا تَجْعَلُوا للهِ أَنْدَادًا فَإِنَّ أَصْلَ الْعِبَادَةِ وَأَسَاسَهَا التَّوْحِيدُ. وثانيها: بلعل، والمعنى خلقكم لكي تتقوا وَتَخَافُوا عِقَابَهُ فَلَا تُثْبِتُوا لَهُ نِدًّا فَإِنَّهُ مِنْ أَعْظَمِ مُوجِبَاتِ الْعِقَابِ. وَثَالِثُهَا: بِقَوْلِهِ: الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ فِراشاً أَيْ هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ هَذِهِ الدَّلَائِلَ الْبَاهِرَةَ فَلَا تَتَّخِذُوا لَهُ شُرَكَاءَ السُّؤَالُ الثَّانِي: مَا النِّدُّ؟ الْجَوَابُ: أَنَّهُ الْمِثْلُ الْمُنَازِعُ وَنَادَدْتُ الرَّجُلَ نَافَرْتُهُ مِنْ نَدَّ نُدُودًا إِذَا نَفَرَ كَأَنَّ كُلَّ وَاحِدٍ مِنَ النِّدَّيْنِ يُنَادُّ صَاحِبَهُ أَيْ يُنَافِرُهُ وَيُعَانِدُهُ، فَإِنْ قِيلَ إِنَّهُمْ لَمْ يَقُولُوا إِنَّ الْأَصْنَامَ تُنَازِعُ اللهَ. قُلْنَا لَمَّا عَبَدُوهَا وَسَمَّوْهَا آلِهَةً أَشْبَهَتْ حَالُهُمْ حَالَ مَنْ يَعْتَقِدُ أَنَّهَا آلِهَةٌ قَادِرَةٌ عَلَى مُنَازَعَتِهِ فَقِيلَ لَهُمْ ذَلِكَ عَلَى سَبِيلِ التَّهَكُّمِ وَكَمَا تَهَكَّمَ بِلَفْظِ النِّدِّ شَنَّعَ عَلَيْهِمْ بِأَنَّهُمْ جَعَلُوا أَنْدَادًا كَثِيرَةً لِمَنْ لَا يَصْلُحُ أَنْ يَكُونَ لَهُ نِدٌّ قَطُّ، وَقَرَأَ مُحَمَّدُ بْنُ السَّمَيْفَعِ فَلَا تَجْعَلُوا للهِ نِدًّا. السُّؤَالُ الثَّالِثُ: مَا مَعْنَى وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ الْجَوَابُ: مَعْنَاهُ إِنَّكُمْ لِكَمَالِ عُقُولِكُمْ تَعْلَمُونَ أَنَّ هَذِهِ الْأَشْيَاءَ لَا يَصِحُّ جَعْلُهَا أَنْدَادًا للهِ تَعَالَى، فَلَا تَقُولُوا ذَلِكَ فَإِنَّ الْقَوْلَ الْقَبِيحَ مِمَّنْ علم قبحه يكون أقبح وهاهنا مَسَائِلُ:

الْمَسْأَلَةُ الْأُولَى: اعْلَمْ أَنَّهُ لَيْسَ فِي الْعَالَمِ أَحَدٌ يُثْبِتُ للهِ شَرِيكًا يُسَاوِيهِ فِي الْوُجُودِ وَالْقُدْرَةِ وَالْعِلْمِ وَالْحِكْمَةِ، وَهَذَا مِمَّا لَمْ يُوجَدْ إِلَى الْآنِ لَكِنَّ الثَّنَوِيَّةَ يُثْبِتُونَ إِلَهَيْنِ: أَحَدُهُمَا: حَلِيمٌ يَفْعَلُ الْخَيْرَ وَالثَّانِي: سَفِيهٌ يَفْعَلُ الشَّرَّ، وَأَمَّا اتِّخَاذُ مَعْبُودٍ سِوَى اللهِ تَعَالَى فَفِي الذَّاهِبِينَ إِلَى ذَلِكَ كَثْرَةٌ، الْفَرِيقُ الْأَوَّلُ: عَبَدَةُ الْكَوَاكِبِ وَهُمُ الصَّابِئَةُ، فَإِنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّ اللهَ تَعَالَى خَلَقَ هَذِهِ الْكَوَاكِبَ، وَهَذِهِ الْكَوَاكِبُ هِيَ الْمُدَبِّرَاتُ لِهَذَا الْعَالَمِ، قَالُوا فَيَجِبُ عَلَيْنَا أَنْ نَعْبُدَ الْكَوَاكِبَ، وَالْكَوَاكِبُ تَعْبُدُ اللهَ تَعَالَى. وَالْفَرِيقُ الثَّانِي: النَّصَارَى الَّذِينَ يَعْبُدُونَ الْمَسِيحَ عَلَيْهِ السَّلَامُ. وَالْفَرِيقُ الثَّالِثُ: عَبَدَةُ الْأَوْثَانِ، وَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا دِينَ أَقْدَمَ مِنْ دِينِ عَبَدَةِ الْأَوْثَانِ، وَذَلِكَ لِأَنَّ أَقْدَمَ الْأَنْبِيَاءِ الَّذِينَ نُقِلَ إِلَيْنَا تَارِيخُهُمْ هُوَ نُوحٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَهُوَ إِنَّمَا جَاءَ بِالرَّدِّ عَلَيْهِمْ عَلَى مَا أَخْبَرَ اللهُ تَعَالَى عَنْ قَوْمِهِ فِي قَوْلِهِ: وَقالُوا لَا تَذَرُنَّ آلِهَتَكُمْ وَلا تَذَرُنَّ وَدًّا وَلا سُواعاً وَلا يَغُوثَ وَيَعُوقَ وَنَسْراً [نُوحٍ: ٢٣]

فَعَلِمْنَا أَنَّ هَذِهِ الْمَقَالَةَ كَانَتْ مَوْجُودَةً قَبْلَ نُوحٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ. وَهِيَ بَاقِيَةٌ إِلَى الْآنِ بَلْ أَكْثَرُ أَهْلِ الْعَالَمِ مُسْتَمِرُّونَ عَلَى هَذِهِ الْمَقَالَةِ. وَالدِّينُ وَالْمَذْهَبُ الَّذِي هَذَا شَأْنُهُ يَسْتَحِيلُ أَنْ يَكُونَ بِحَيْثُ يُعْرَفُ فَسَادُهُ بِالضَّرُورَةِ لَكِنَّ الْعِلْمَ بِأَنَّ هَذَا الْحَجَرَ الْمَنْحُوتَ فِي هَذِهِ السَّاعَةِ لَيْسَ هُوَ الَّذِي خَلَقَنِي وَخَلَقَ السموات وَالْأَرْضَ عِلْمٌ ضَرُورِيٌّ فَيَسْتَحِيلُ إِطْبَاقُ الْجَمْعِ الْعَظِيمِ عَلَيْهِ، فَوَجَبَ أَنْ يَكُونَ لِعَبَدَةِ الْأَوْثَانِ غَرَضٌ آخَرُ سِوَى ذَلِكَ وَالْعُلَمَاءُ ذَكَرُوا فِيهِ وُجُوهًا:

أَحَدُهَا: مَا ذَكَرَهُ أَبُو مَعْشَرٍ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْمُنَجِّمُ الْبَلْخِيُّ فِي بَعْضِ مُصَنَّفَاتِهِ أَنَّ كَثِيرًا مِنْ أَهْلِ الصِّينِ وَالْهِنْدِ كَانُوا يَقُولُونَ بِاللهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَيَعْتَقِدُونَ أَنَّ اللهَ تَعَالَى جِسْمٌ وَذُو صُورَةٍ كَأَحْسَنِ مَا يَكُونُ مِنَ الصُّوَرِ، وَهَكَذَا حَالُ الْمَلَائِكَةِ أَيْضًا فِي صُوَرِهِمُ الْحَسَنَةِ: وَأَنَّهُمْ كُلَّهُمْ قَدِ احْتَجَبُوا عَنَّا بِالسَّمَاءِ وَأَنَّ الْوَاجِبَ عَلَيْهِمْ أَنْ يَصُوغُوا تَمَاثِيلَ أَنِيقَةَ الْمَنْظَرِ حَسَنَةَ الرُّوَاءِ عَلَى الْهَيْئَةِ الَّتِي كَانُوا يَعْتَقِدُونَهَا مِنْ صُوَرِ الْإِلَهِ وَالْمَلَائِكَةِ، فَيَعْكُفُونَ عَلَى عِبَادَتِهَا قَاصِدِينَ طَلَبَ الزُّلْفَى إِلَى اللهِ تَعَالَى وَمَلَائِكَتِهِ فَإِنْ صَحَّ مَا ذَكَرَهُ أَبُو مَعْشَرٍ فَالسَّبَبُ فِي عِبَادَةِ الْأَوْثَانِ اعْتِقَادُ الشَّبَهِ.

وَثَانِيهَا: مَا ذَكَرَهُ أَكْثَرُ الْعُلَمَاءِ وَهُوَ أَنَّ النَّاسَ رَأَوْا تَغَيُّرَاتِ أَحْوَالِ هَذَا الْعَالَمِ مَرْبُوطَةً بِتَغَيُّرَاتِ أَحْوَالِ الْكَوَاكِبِ فَإِنَّ بِحَسَبِ قُرْبِ الشَّمْسِ وَبُعْدِهَا عَنْ سَمْتِ الرَّأْسِ تَحْدُثُ الْفُصُولُ الْمُخْتَلِفَةُ وَالْأَحْوَالُ الْمُتَبَايِنَةُ، ثُمَّ إِنَّهُمْ رَصَدُوا أَحْوَالَ سَائِرِ الْكَوَاكِبِ فَاعْتَقَدُوا ارْتِبَاطَ السَّعَادَةِ وَالنُّحُوسَةِ فِي الدُّنْيَا بِكَيْفِيَّةِ وُقُوعِهَا فِي طَوَالِعِ النَّاسِ فَلَمَّا اعْتَقَدُوا ذَلِكَ بَالَغُوا فِي تَعْظِيمِهَا، فَمِنْهُمْ مَنِ اعْتَقَدَ أَنَّهَا أَشْيَاءُ وَاجِبَةُ الْوُجُودِ لِذَوَاتِهَا وَهِيَ الَّتِي خَلَقَتْ هَذِهِ الْعَوَالِمَ، وَمِنْهُمْ مَنِ اعْتَقَدَ أَنَّهَا مَخْلُوقَةٌ لِلْإِلَهِ الْأَكْبَرِ لَكِنَّهَا خَالِقَةٌ لِهَذَا الْعَالَمِ، فَالْأَوَّلُونَ: اعْتَقَدُوا أَنَّهَا هِيَ الْإِلَهُ فِي الْحَقِيقَةِ وَالْفَرِيقُ الثَّانِي: أَنَّهَا هِيَ الْوَسَائِطُ بَيْنَ اللهِ تَعَالَى وَبَيْنَ الْبَشَرِ، فَلَا جَرَمَ اشْتَغَلُوا بِعِبَادَتِهَا وَالْخُضُوعِ لَهَا، ثُمَّ لَمَّا رَأَوُا الْكَوَاكِبَ مُسْتَتِرَةً فِي أَكْثَرِ الْأَوْقَاتِ عَنِ الْأَبْصَارِ اتَّخَذُوا لَهَا أَصْنَامًا وَأَقْبَلُوا عَلَى عِبَادَتِهَا قَاصِدِينَ

بِتِلْكَ الْعِبَادَاتِ تِلْكَ الْأَجْرَامَ الْعَالِيَةَ، وَمُتَقَرِّبِينَ إِلَى أَشْبَاحِهَا الْغَائِبَةِ، ثُمَّ لَمَّا طَالَتِ الْمُدَّةُ أَلْغَوْا ذِكْرَ الْكَوَاكِبِ وَتَجَرَّدُوا لِعِبَادَةِ تِلْكَ التَّمَاثِيلِ، فَهَؤُلَاءِ فِي الْحَقِيقَةِ عَبَدَةُ الْكَوَاكِبِ.

وَثَالِثُهَا: أَنَّ أَصْحَابَ الْأَحْكَامِ كَانُوا يُعَيِّنُونَ أَوْقَاتًا فِي السِّنِينَ الْمُتَطَاوِلَةِ نَحْوَ الْأَلْفِ وَالْأَلْفَيْنِ وَيَزْعُمُونَ أَنَّ مَنِ اتَّخَذَ طَلْسَمًا فِي ذَلِكَ الْوَقْتِ عَلَى وَجْهٍ خَاصٍّ فَإِنَّهُ يَنْتَفِعُ بِهِ فِي أَحْوَالٍ مَخْصُوصَةٍ نَحْوَ السَّعَادَةِ وَالْخِصْبِ وَدَفْعِ الْآفَاتِ وَكَانُوا إِذَا اتَّخَذُوا ذَلِكَ الطَّلْسَمَ عَظَّمُوهُ لِاعْتِقَادِهِمْ أَنَّهُمْ يَنْتَفِعُونَ بِهِ فَلَمَّا بَالَغُوا فِي ذَلِكَ التَّعْظِيمِ صَارَ ذَلِكَ كَالْعِبَادَةِ وَلَمَّا طَالَتْ مُدَّةُ ذَلِكَ الْفِعْلِ نَسَوْا مَبْدَأَ الْأَمْرِ وَاشْتَغَلُوا بِعِبَادَتِهَا عَلَى الْجَهَالَةِ بِأَصْلِ الْأَمْرِ.

وَرَابِعُهَا: أَنَّهُ مَتَى مَاتَ مِنْهُمْ رَجُلٌ كَبِيرٌ يَعْتَقِدُونَ فِيهِ أَنَّهُ مُجَابُ الدَّعْوَةِ وَمَقْبُولُ الشَّفَاعَةِ عِنْدَ اللهِ تَعَالَى اتَّخَذُوا صَنَمًا عَلَى صُورَتِهِ يَعْبُدُونَهُ عَلَى اعْتِقَادِ أَنَّ ذَلِكَ الْإِنْسَانَ يَكُونُ شَفِيعًا لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عِنْدَ اللهِ تَعَالَى عَلَى مَا أَخْبَرُ اللهُ تَعَالَى عَنْهُمْ بِهَذِهِ الْمَقَالَةِ فِي قَوْلِهِ: هؤُلاءِ شُفَعاؤُنا عِنْدَ اللهِ [يُونُس: ۱۸]

وَخَامِسُهَا: لَعَلَّهُمُ اتَّخَذُوهَا مَحَارِيبَ لِصَلَوَاتِهِمْ وَطَاعَاتِهِمْ وَيَسْجُدُونَ إِلَيْهَا لَا لَهَا كَمَا أَنَّا نَسْجُدُ إِلَى الْقِبْلَةِ لَا لِلْقِبْلَةِ وَلَمَّا اسْتَمَرَّتْ هَذِهِ الْحَالَةُ ظَنَّ الْجُهَّالُ مِنَ الْقَوْمِ أَنَّهُ يَجِبُ عِبَادَتُهَا.

وَسَادِسُهَا: لَعَلَّهُمْ كَانُوا مِنَ الْمُجَسِّمَةِ فَاعْتَقَدُوا جَوَازَ حُلُولِ الرَّبِّ فِيهَا فَعَبَدُوهَا عَلَى هَذَا التَّأْوِيلِ، فَهَذِهِ هِيَ الْوُجُوهُ الَّتِي يُمْكِنُ حَمْلُ هَذِهِ الْمَقَالَةِ عَلَيْهَا حَتَّى لَيَصِيرَ بِحَيْثُ يُعْلَمُ بُطْلَانُهُ بِضَرُورَةِ الْعَقْلِ.

الْمَسْأَلَةُ الثَّانِيَةُ: فَإِنْ قَالَ قَائِلٌ: لَمَّا رَجَعَ حَاصِلُ مَذْهَبِ عَبْدَةِ الْأَوْثَانِ إِلَى هَذِهِ الْوُجُوهِ الَّتِي ذَكَرْتُمُوهَا فَمِنْ أَيْنَ يَلْزَمُ مِنْ إِثْبَاتِ خَالِقِ الْعَالَمِ أَنْ لَا يَجُوزَ عِبَادَةُ الْأَوْثَانِ؟ الْجَوَابُ قُلْنَا: إِنَّهُ تَعَالَى إِنَّمَا نَبَّهَ عَلَى كون الأرض وَالسَّمَاءِ مَخْلُوقَتَيْنِ بِمَا بَيَّنَّا أَنَّ الْأَرْضَ وَالسَّمَاءَ يُشَارِكُونَ سَائِرَ الْأَجْسَامِ فِي الْجِسْمِيَّةِ فَلَا بُدَّ وَأَنْ يَكُونَ اخْتِصَاصُ كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا بِمَا اخْتَصَّ بِهِ مِنَ الْأَشْكَالِ وَالصِّفَاتِ

وَالْأَخْبَارِ بِتَخْصِيصِ مُخَصِّصٍ وَبَيَّنَّا أَنَّ ذَلِكَ الْمُخَصِّصَ لَوْ كَانَ جِسْمًا لَافْتَقَرَ هُوَ أَيْضًا إِلَى مُخَصِّصٍ آخَرَ، فَوَجَبَ أَنْ لَا يَكُونَ جِسْمًا، إِذَا ثَبَتَ هَذَا فَنَقُولُ:

امّا قَوْلُ مَنْ ذَهَبَ إِلَى عِبَادَةِ الْأَوْثَانِ بِنَاءً عَلَى اعْتِقَادِ الشَّبَهِ فَلَمَّا دَلَلْنَا بِهَذِهِ الدَّلَالَةِ عَلَى نَفْيِ الْجِسْمِيَّةِ فَقَدْ بَطَلَ قَوْلُهُ،

وَأَمَّا الْقَوْلُ الثَّانِي: وَهُوَ أَنَّ هَذِهِ الْكَوَاكِبَ هِيَ الْمُدَبِّرَةُ لِهَذَا الْعَالَمِ فَلَمَّا أَقَمْنَا الدَّلَالَةَ عَلَى أَنَّ كُلَّ جِسْمٍ يَفْتَقِرُ فِي اتِّصَافِهِ بِكُلِّ مَا اتَّصَفَ بِهِ إِلَى الْفَاعِلِ الْمُخْتَارِ بَطَلَ كَوْنُهَا آلِهَةً، وَثَبَتَ أَنَّهَا عَبِيدٌ لَا أَرْبَابٌ،

وَأَمَّا الْقَوْلُ الثَّالِثُ: وَهُوَ قَوْلُ أَصْحَابِ الطَّلْسَمَاتِ فَقَدْ بَطَلَ أَيْضًا لِأَنَّ تَأْثِيرَ الطَّلْسَمَاتِ إِنَّمَا يَكُونُ بِوَاسِطَةِ قُوَى الْكَوَاكِبِ، فَلَمَّا دَلَّلْنَا عَلَى حُدُوثِ الْكَوَاكِبِ ثَبَتَ قَوْلُنَا وَبَطَلَ قَوْلُهُمْ.

وَأَمَّا الْقَوْلُ الرَّابِعُ وَالْخَامِسُ: فَلَيْسَ فِي العقل ما يوجه أَوْ يُحِيلُهُ، لَكِنَّ الشَّرْعَ لَمَّا مَنَعَ مِنْهُ وَجَبَ الِامْتِنَاعُ عَنْهُ.

وَأَمَّا الْقَوْلُ السَّادِسُ: فَهُوَ أَيْضًا بِنَاءً عَلَى التَّشْبِيهِ فَثَبَتَ بِمَا قَدَّمْنَا أَنَّ إِقَامَةَ الدَّلَالَةِ عَلَى افْتِقَارِ الْعَالَمِ إِلَى الصَّانِعِ الْمُخْتَارِ الْمُنَزَّهِ عَنِ الْجِسْمِيَّةِ يُبْطِلُ الْقَوْلَ بِعِبَادَةِ الْأَوْثَانِ عَلَى كُلِّ التَّأْوِيلَاتِ وَاللهُ أَعْلَمُ.

الْمَسْأَلَةُ الثَّالِثَةُ: اعْلَمْ أَنَّ الْيُونَانِيِّينَ كَانُوا قَبْلَ خُرُوجِ الْإِسْكَنْدَرِ عَمَدُوا إِلَى بِنَاءِ هَيَاكِلَ لَهُمْ مَعْرُوفَةٍ بِأَسْمَاءِ الْقُوَى الرُّوحَانِيَّةِ وَالْأَجْرَامِ النَّيِّرَةِ وَاتَّخَذُوهَا مَعْبُودًا لَهُمْ عَلَى حِدَةٍ، وَقَدْ كَانَ هَيْكَلُ الْعِلَّةِ الْأُولَى- وَهِيَ عِنْدُهُمُ الْأَمْرُ الْإِلَهِيُّ- وَهَيْكَلُ الْعَقْلِ الصَّرِيحِ، وَهَيْكَلُ السِّيَاسَةِ الْمُطْلَقَةِ. وَهَيْكَلُ النَّفْسِ وَالصُّورَةِ مُدَوَّرَاتٍ كُلَّهَا، وَكَانَ هَيْكَلُ زُحَلَ مُسَدَّسًا. وَهَيْكَلُ الْمُشْتَرِي مُثَلَّثًا. وَهَيْكَلُ الْمِرِّيخِ مُسْتَطِيلًا، وَهَيْكَلُ الشَّمْسِ مُرَبَّعًا، وَكَانَ هَيْكَلُ الزُّهْرَةِ مُثَلَّثًا فِي جَوْفِهِ مُرَبَّعٌ وَهَيْكَلُ عُطَارِدَ مُثَلَّثًا فِي جَوْفِهِ مُسْتَطِيلٌ، وَهَيْكَلُ الْقَمَرِ مُثَمَّنًا فَزَعَمَ أَصْحَابُ التَّارِيخِ أَنَّ عَمْرَو

بْنَ لُحَيٍّ لَمَّا سَادَ قَوْمَهُ وَتَرَأَّسَ عَلَى طَبَقَاتِهِمْ وَوَلِيَ أَمْرَ الْبَيْتِ الْحَرَامِ اتَّفَقَتْ لَهُ سَفْرَةٌ إِلَى الْبَلْقَاءِ فَرَأَى قَوْمًا يَعْبُدُونَ الْأَصْنَامَ فَسَأَلَهُمْ عَنْهَا فَقَالُوا هَذِهِ أَرْبَابٌ نَسْتَنْصِرُ بِهَا فَنُنْصَرُ، وَنَسْتَسْقِي بِهَا فَنُسْقَى. فَالْتَمَسَ إِلَيْهِمْ أَنْ يُكْرِمُوهُ بِوَاحِدٍ مِنْهَا فَأَعْطَوْهُ الصَّنَمَ الْمَعْرُوفَ بِهُبَلَ فَسَارَ بِهِ إِلَى مَكَّةَ وَوَضَعَهُ فِي الْكَعْبَةِ وَدَعَا النَّاسَ إِلَى تَعْظِيمِهِ، وَذَلِكَ فِي أَوَّلِ مُلْكِ سَابُورَ ذِي الْأَكْتَافِ. وَاعْلَمْ أَنَّ مِنْ بُيُوتِ الْأَصْنَامِ الْمَشْهُورَةِ «غَمْدَانَ» الَّذِي بناء الضَّحَّاكُ عَلَى اسْمِ الزُّهْرَةِ بِمَدِينَةِ صَنْعَاءَ وَخَرَّبَهُ عُثْمَانُ بْنُ عَفَّانَ رَضِيَ اللهُ تَعَالَى عَنْهُ، وَمِنْهَا «نُوبَهَارُ بَلْخَ» الَّذِي بَنَاهُ مُنُوشَهَرْ الْمَلِكُ عَلَى اسْمِ الْقَمَرِ ثُمَّ كَانَ لِقَبَائِلِ الْعَرَبِ أَوْثَانٌ مَعْرُوفَةٌ مِثْلَ «وُدٍّ» بِدَوْمَةِ الْجَنْدَلِ لِكَلْبٍ وَ «سُوَاعٍ» لِبَنِي هُذَيْلٍ وَ «يَغُوثَ» لِبَنِي مَذْحِجٍ وَ «يَعُوقَ» لِهَمْدَانَ وَ «نَسْرٍ» بِأَرْضِ حِمْيَرٍ لِذِي الْكُلَاعِ وَ «اللَّاتِ» بِالطَّائِفِ لِثَقِيفٍ وَ «مَنَاةَ» بِيَثْرِبَ لِلْخَزْرَجِ وَ «الْعُزَّى» لِكِنَانَةَ بنواحي مكة و «أساف» و «نائلة» عَلَى الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ وَكَانَ قُصَيٌّ جَدُّ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَنْهَاهُمْ عَنْ عِبَادَتِهَا وَيَدْعُوهُمْ إِلَى عِبَادَةِ اللهِ تَعَالَى، وَكَذَلِكَ زَيْدُ بْنُ عَمْرِو بْنِ نُفَيْلٍ وَهُوَ الَّذِي يَقُولُ:

أَرَبًّا وَاحِدًا أَمْ أَلْفَ رَبٍّ ... أَدِينُ إِذَا تَقَسَّمَتِ الْأُمُورُ

تَرَكْتُ اللَّاتَ وَالْعُزَّى جَمِيعًا ... كذلك يفعل الرجل البصير».

ترجمه: «امّا این فرمودهٔ خداوند متعال: {بنابراین برای الله همتایانی قرار ندهید، در حالی‌که می‌دانید}. در آن سوالاتی وجود دارد:

سوال اول: این سخنش: ﴿فَلَا تَجۡعَلُواْ﴾ {بنابراین قرار ندهید} به چه چیزی تعلق می‌گیرد؟ جواب: **سه وجه** در آن وجود دارد: **یکی:** به امر تعلق می‌گیرد، یعنی به ﴿ٱعۡبُدُواْ﴾ {عبادت کنید}. بنابراین برای او همتایانی قرار ندهید، برای اینکه اصل عبادت و اساس آن توحید است. و **دوم:** به ﴿لَعَلَّ﴾ تعلق می‌گیرد: و معنایش این می‌شود که: شما را خلق کرد، باشد که از او ترسیده و از عقابش خوف نمایید؛ پس برای او همتایی اثبات نکنید چراکه چنین چیزی از بزرگترین موجبات عقاب است. و **سوم:** به این

سخنش تعلق می‌گیرد: ﴿ٱلَّذِي جَعَلَ لَكُمُ ٱلۡأَرۡضَ فِرَٰشٗا﴾ یعنی او کسی است که این دلایل روشن را برای شما خلق کرده است پس برای او شریکانی برنگزینید.

سوال دوم: ند چیست؟ جواب: ند، همانند و منازع است... و اگر گفته شود که مشرکان نمی‌گفتند که بت‌هایشان با الله تنازع می‌کنند. می‌گوییم: هنگامی‌که بت‌هایشان را عبادت کردند و آنان را آلهه نامیدند، حالشان شبیه حال کسی شد که معتقد است آن‌ها إله‌هایی هستند که بر منازعه کردن با الله قادر هستند و چنین چیزی به آنان بر سبیل سرزنش و تهکم گفته شد. همانطور که با لفظ ند آنان را سرزنش کرده و بر آنان عیب گرفته که آنان برای کسی که اصلا هرگز درست نیست که ند و همتایی داشته باشد، انداد بسیاری قرار داده‌اند. و محمد بن سَمَیفَع اینطور آیه را قرئت کرده است: ﴿فَلَا تَجۡعَلُواْ لِلَّهِ نِدًّا﴾.

سوال سوم: معنای ﴿وَأَنتُمۡ تَعۡلَمُونَ﴾ چیست؟ معنایش این است که شماها بخاطر عاقل بودنتان می‌دانید که درست نیست که این چیزها را همتایانی برای الله متعال قرار داد، پس چنین چیزی نگویید چراکه سخن زشت گفتن از کسی که زشتی‌اش را می‌داند زشت‌تر می‌باشد. و اینجا مسائلی وجود دارد:

مسالۀ اول: بدان که در جهان کسی وجود ندارد که شریکی برای خداوند ثابت کند که او را در وجود و قدرت و علم و حکمت با الله مساوی بداند و چنین چیزی تا به الآن وجود نداشته است، امّا ثنویه دو إله اثبات می‌کنند: یکی إله بردباری که کار خیر می‌کند و دوم: إله سفیهی که کار شرّ می‌کند.

امّا گرفتن معبودی غیر از الله متعال، کسانی که به چنین چیزی رفته‌اند بسیار اند. **گروه اول:** عبادت کنندگان ستارگان اند، و آنان صائبه‌اند. آن‌ها می‌گویند که **الله متعال این ستارگان را خلق کرده است و ستارگان هم این جهان را اداره می‌کنند.** آن‌ها می‌گویند که پس بر ما واجب است که ستارگان را عبادت کنیم و ستارگان هم الله متعال را عبادت می‌کنند.

و **گروه دوم** نصاری هستند که مسیح علیه السلام را عبادت می‌کنند.

و **گروه سوم**: عبادت کنندگان بت‌ها (اصنام) هستند و بدان که دینی شرکی، قدیمی‌تر از دین عبادت کنندگان بت‌ها وجود ندارد برای اینکه از قدیمی‌ترین پیامبرانی که تاریخشان برای ما نقل شده است نوح علیه السلام است و نوح آمد و شرک آنان را رد نمود چنانکه خداوند متعال از قومش در این فرموده‌اش خبر داده است: {و گفتند: معبودان خود را رها نکنید و (بخصوص) ود و سواع و یغوث و یعوق و نسر را رها نکنید}. پس متوجه می‌شویم که این سخنان قبل از نوح علیه السلام هم وجود داشته است و تا الآن نیز هم باقی مانده است؛ بلکه بیشتر مردم جهان بر چنین سخنانی استمرار دارند. و دین و مذهبی که شأن آن اینگونه باشد غیر ممکن است که به گونه‌ای باشد که فاسد بودن آن به ضرورت شناخته شود، لیکن علم داشتن به اینکه این سنگ تراشیده شده (یعنی صنم) در این لحظه، همان کسی نیست که مرا خلق کرده و آسمان‌ها و زمین را خلق کرده است، علمی ضروری می‌باشد. پس محال و غیر ممکن است که جمع عظیمی از مردمان بر چنین چیزی (اینکه سنگی تراشیده شده آنان را خلق کرده باشد) اجماع کنند. پس می‌بایست عبادت کنندگان بت‌ها (اصنام) هدف و غرضی دیگر، غیر از این داشته باشند و علما دربارۀ هدف آنان از عبادت اصنام وجوهی را ذکر کرده‌اند:

یکی: آنچه که ابو معشر جعفر بن محمد المنجم بلخی در بعضی از مصنفاتش ذکر کرده که: {بسیاری از اهل چین و هند، الله و ملائکه را باور داشتند و معتقد بودند که الله تعالی جسم است و دارای صورتی به زیباترین صورتی که می‌تواند وجود داشته باشد است، و همچنین ملائکه هم اینگونه صورت نیکویی دارند. و آنان همۀشان در آسمان و از ما پنهان هستند و اینکه بر آنان واجب است که تماثیلی زیبا و نیکو منظر بر طبق هیئتی که به نسبت صورت إله و ملائکه معتقد بودند، بسازند و بر عبادت آن‌ها اعتکاف کنند و قصدشان طلب نزدیکی به سوی الله متعال و ملائکه‌اش باشد}. اگر آنچه که ابو معشر ذکر کرده است درست باشد پس سبب عبادت بت‌ها، اعتقاد مشابهت بوده است.

و **دوم:** آنچه است که اکثر علما ذکر کرده‌اند و آن این است که مردم چنین دیدند که تغییرات احوال این جهان مربوط به تغییرات احوال ستارگان است و اینکه به نسبت دوری و نزدیکی خورشید از سمت مرکز، فصل‌های مختلف و احوال گوناگون بوجود

می‌آید. سپس آنان احوال سایر ستارگان را رصد کردند و معتقد شدند که خوشبختی و بدبختی مردم در دنیا به کیفیت واقع شدن آن ستارگان در طالع‌های مردم ارتباط دارد. و هنگامی‌که به چنین چیزی معتقد شدند در تعظیم آن‌ها زیاده روی کردند **و بعضی از آنان معتقد شدند که آن ستارگان به ذات خودشان چیزهایی واجب الوجود هستند و آن‌ها هستند که این عالم‌ها را خلق کرده‌اند و بعضی از آنان معتقد شدند که آن ستارگان مخلوق إله بزرگتر هستند منتها آن ستارگان خالق این این عالم هستند.** پس گروه اول معتقد شدند که آن‌ها در حقیقت إله هستند و گروه دوم گفتند که آن‌ها واسطه‌هایی بین الله تعالی و بین بشر هستند پس لاجرم مشغول به عبادت کردن آن‌ها و خضوع برایشان شدند، سپس هنگامی‌که دیدند ستارگان در بیشتر اوقات از چشم‌ها پنهان هستند به این خاطر برای آن‌ها اصنامی قرار دادند و به سمت عبادت آن اصنام رفتند و قصدشان از عبادت آن اصنام، درواقع عبادت آن جِرم‌های آسمانی و تقربت جستن به کالبدهای غایب آن‌ها بود. سپس در گذر زمان، یاد ستارگان فراموش شد و تنها عبادت آن تماثیل باقی ماند و آنان در حقیقت عبادت گنندگان ستارگان بودند.

و **سوم**: اصحاب احکام، اوقاتی را در سال مشخص می‌کردند که حدود هزار تا دو هزار وقت بود و گمان می‌کردند که هرکس در آن وقت طلمسی بر وجهی خاص بگیرد پس با آن طلسم به احوال مخصوصی، مانند: خوشبختی و فراخی و دفع آفات، نفع می‌برد و آنان موقعی که آن طلسم‌ها را می‌گرفتند، بخاطر اعتقادشان به اینکه با آن طلسم‌ها نفع می‌بینند، آن طلسم‌ها را تعظیم می‌نمودند. و هنگامی که در این تعظیم زیاده‌روی کردند آن کارشان همانند عبادت شد و هنگامی که مدت زیادی بر آن کار گذشت، ابتدای کار را فراموش کردند و با جهلشان به اصل کار، مشغول به عبادت آن طلسم‌ها شدند.

و **چهارم**: اینکه هرگاه مردی بزرگ از آنان می‌مرد، درباره‌اش معتقد می‌شدند که او مجیب الدعوه و مقبول الشفاعة نزد الله متعال است و برایش صنمی به شکل صورت او درست می‌کردند و آن را عبادت می‌کردند با این اعتقاد که آن انسان در روز قیامت نزد الله متعال شفیع آنان می‌شود و خداوند با این فرموده‌اش از این اعتقادشان خبر داشته است: ﴿وَيَعۡبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمۡ وَلَا يَنفَعُهُمۡ وَيَقُولُونَ هَٰٓؤُلَآءِ شُفَعَٰٓؤُنَا عِندَ

ٱللَّهِ﴾ [یونس: ۱۸] «و غیر از الله چیزهای را می‌پرستند که نه به آن‌ها زیانی می‌رساند و نه سودشان می‌بخشد، و می‌گویند: این‌ها (= بت‌ها) شفیعان ما نزد الله هستند».

و **پنجم**: شاید آن‌ها را محراب‌هایی برای نماز هایشان و طاعاتشان گرفته باشند و به سوی آنان سجده کرده باشند نه برای آنان؛ همانطور که ما به سوی قبله سجده می‌کنیم نه برای قبله. و هنگامی‌که این حالت ادامه یافت جاهلان آن قوم گمان کردند که عبادت آن‌ها واجب می‌باشد.

و **ششم**: شاید از مجسمه (اهل تجسیم) بودند و به جایز بودن حلول پروردگار در آن بت‌ها معتقد بوده باشند و بخاطر چنین تاویلی، آن‌ها را عبادت کرده باشند.

اینها وجوهی بودند که سخن آنان (در قرار دادن انداد برای الله) را می توان، بر این وجوه حمل نمود تا بوسیلۀ این وجوه، باطل بودن قرار دادن انداد، به ضرورت عقل دانسته شود.

مسالۀ دوم: اگر گوینده‌ای بگوید: اگر ماحصل مذهب عبادت کنندگان بت‌ها به این وجوهی که ذکر کردید بازگردد، پس از کجا چنین لازم می‌آید که: در صورت اثبات نمودن خالق عالم، عبادت شدن بت‌ها جواز نمی‌یابد؟ جواب: می‌گوییم که همانا خداوند متعال اعلام داشته که زمین و آسمان دو مخلوق هستند و بیان نمودیم که زمین و آسمان در جسمیت‌شان با سایر اجسام مشترک هستند و حتما می‌بایست هر یک از آن دو (زمین و آسمان) به چیزی اختصاص یابد که مختص به آن است، از جمله اشکال و صفات و اخباری که یک تخصیص دهنده آن را اختصاص داده باشد و بیان کردیم که اگر آن تخصیص دهنده خودش هم جسم می‌بود او نیز به تخصیص دهندۀ دیگری احتیاج پیدا می‌کرد، پس واجب می‌شود که آن تخصیص دهنده، جسم نباشد. هرگاه این ثابت شد پس می‌گوییم:

سخن کسی که بخاطر اعتقادش به تشبیه، به عبادت بت‌ها اعتقاد دارد و با توجه به این دلایلی که برای نفی جسمیت آوردیم، پس سخن چنین کسی باطل می‌شود.

و امّا سخن گروه دوم: و آن اینکه این ستارگان اداره‌کنندۀ این عالم هستند، طبق اقامۀ دلیلی که کردیم مبنی بر اینکه هر جسمی برای متّصف شدن به تمام آن چیزهایی که به آن متّصف است به فاعلی مختار احتیاج دارد، پس آلهه بودن آن نیز باطل می‌گردد و ثابت می‌شود که بنده است نه ارباب.

و امّا قول سوم: که قول اصحاب طلسم‌ها می‌باشد، نیز باطل است، برای اینکه (طبق اعتقاد آن‌ها) همانا تاثیر طلسم‌ها بواسطۀ نیروی ستارگان است، و چون دلیل بر حادث بودن ستارگان آوردیم، قول ما ثابت می‌شود و قول آنان باطل.

و امّا قول چهارم و پنجم: پس دلیل عقلی که چنین چیزی را موجه نماید یا محال بداند، وجود ندارد، لیکن چون شرع از آن منع کرده است پس خودداری کردن از آن واجب است.

و امّا قول ششم: آن نیز بر تشبیه بنا شده است و با توجه به آنچه که پیشتر آوردیم ثابت شد که اقامۀ دلیل بر افتقار (نیازمندی) جهان به صانعی مختار و منزّه از جسمیت، قول به عبادت بت‌ها را با همۀ تاویلاتشان باطل می‌کند. و الله داناتر است.

مسالۀ سوم: بدان که یونیانیان قبل از خروج اسکندر، هیکل‌هایی را بنا کردند که به نام‌های نیروهای روحانی و اجرام نورانی شناخته شده بودند و آنان را معبودان خودشان قرار داده بودند، مانند هیکل علت اول - که نزدشان یک امر الهی بود - و هیکل عقل صریح و هیکل سیاست کلی و هیکل نفس و صورت که همۀشان دایره‌ای شکل بودند. و هیکل زحل شش ضلعی بود و هیکل مشتری مثلث بود و هیکل مریخ مستطیل بود و هیکل خورشید مربع بود و هیکل زهره مثلثی بود داخل مربعی و هیکل عطارد مثلثی بود داخل مستطیلی، و هیکل ماه هشت ضلعی بود. تاریخ نویسان گمان دارند که عمرو بن لحی آنگاه که رهبری قومش را به دست گرفت و در رأس طبقات آنان قرار گرفت و امر بیت الحرام را به دست گرفت سفری به بلقاء برایش اتفاق افتاد و آنجا قومی را دید که بت‌ها را عبادت می‌کردند و درباره‌اش از آنان سوال کرد و آنان گفتند: اینها رب‌هایی هستند که از آنان نصرت می‌خواهیم و ما را نصرت می‌دهند و از آنان درخواست باران می‌کنیم و برایمان باران می‌بارانند. او هم از آنان خواهش کرد که با دادن یکی از آن

بت‌ها او را اکرام نمایند و آنان نیز بت معروف به نام هبل را به او دادند و عمرو بن لحی آن را به مکه آورد و در کعبه قرار داد و مردم را به تعظیم‌نمودن آن فراخواند. و این اتفاق در ابتدای پادشاهی شاپور ذو الاکتاف بود. و بدان که از بت‌خانه‌های مشهور عبارت اند از: «غمدان» که ضحاک آن را بر اسم زهره در شهر صنعا، بنا کرد و عثمان بن عفان ﷺ آن را تخریب کرد. و همچنین بت‌خانۀ «نوبهار بلخ» که منوشهر پادشاه، آن را بر اسم ماه بنا کرد. همچنین قبایل عرب بت‌های معروفی داشتند، مانند: «وُدّ» در منطقۀ دومة الجندل که برای قبیلۀ کلب بود و «سواع» برای بنی هذیل و «یغوث» که در طایف بود و برای ثقیف و «مناة» در یثرب برای خزرج و «العزی» برای کنانه در اطراف مکه و «أساف» و «نائله» بر روی صفا و مروه بودند و قُصَیّ، جد رسول الله ﷺ مردم را از عبادت آن‌ها نهی می‌کرد و آنان را به عبادت الله متعال دعوت می‌کرد و همچنین زید بن عمرو بن نفیل نیز مردم را از عبادت بت‌ها نهی می‌کرد و او کسی بود که می‌گفت: آیا برای یک رب بندگی کنم یا هزار رب که در این صورت کارها پراکنده می‌شود. اللات و العزی همۀشان را رها کردم، چراکه مرد با بصیرت چنین کاری می‌کند».[1] انتها

[سبأ: ۳۳] قرار دادن انداد برای الله، یعنی کافر شدن به الله.

و کسی که به الله ایمان داشته باشد برای او ند و همتا قرار نمی‌دهد و مشرکی که دعوت به قرار دادن انداد برای الله می‌کند در واقع دعوت به کافر شدن به الله کرده است اگرچه ظاهراً آن مشرک، الله را اثبات کند، اما در حقیقت او منکر وجود الله شده است و الله را آنطور که حق شناختن اوست نشناخته است، بلکه الله‌ی که ساختۀ ذهن خودش است را باور دارد، نه الله‌ی که محمد ﷺ به آن دعوت کرده است. خداوند متعال می فرماید: ﴿وَقَالَ ٱلَّذِينَ ٱسۡتُضۡعِفُواْ لِلَّذِينَ ٱسۡتَكۡبَرُواْ بَلۡ مَكۡرُ ٱلَّيۡلِ وَٱلنَّهَارِ إِذۡ تَأۡمُرُونَنَآ أَن نَّكۡفُرَ بِٱللَّهِ وَنَجۡعَلَ لَهُۥٓ أَندَادٗا﴾ [سبأ: ۳۳]

۱- تفسیر مفاتیح الغیب، ج ۲ صص ۳۴۴-۳۴۶.

«و مستضعفان به مستکبران گویند: بلکه، مکر و حیلهٔ شب و روز شما (سبب شد که از هدایت بازمانیم) هنگامی که به ما دستور می‌دادید که به الله کافر شویم و برای او همتایانی قرار دهیم».

فخر رازی رحمه الله در تفسیر این آیه می‌گوید: «وَقَوْلُهُ: إِذْ تَأْمُرُونَنا أَنْ نَكْفُرَ بِاللَّهِ أَيْ نُنْكِرَهُ وَنَجْعَلَ لَهُ أَنْداداً هَذَا يُبَيِّنُ أَنَّ الْمُشْرِكَ بِاللَّهِ مَعَ أَنَّهُ فِي الصُّورَةِ مُثْبِتٌ لَكِنَّهُ فِي الْحَقِيقَةِ مُنْكِرٌ لِوُجُودِ اللَّهِ لِأَنَّ مَنْ يُسَاوِيهِ الْمَخْلُوقُ الْمَنْحُوتُ لَا يَكُونُ إِلَهًا».

ترجمه: «این فرمودهٔ خداوند: {هنگامی که به ما دستور می‌دادید که به الله کافر شویم} یعنی او را انکار کنیم {و برای او همتایانی قرار دهیم}. این آیه روشن می‌سازد که شخصی که به خداوند مشرک گشته است، با اینکه در صورت شخصی که اثبات‌کنندهٔ الله است قرار دارد، اما در حقیقت او منکر وجود الله است چون کسی که، یک مخلوق تراشیده شده با او مساوی باشد، نمی‌تواند إله باشد».[1]

یعنی اللهی که مشرکان در ذهن خود به آن معتقد بودند، همان اللهی که محمد صلی الله علیه وسله به سوی آن دعوت می‌کرد، نبود، و فقط در اسم‌شان یکی بودند نه در مسمّی و ماهیت و حقیقتشان. در واقع مشرکان اللهی را قبول داشتند که انداد داشته باشد و اللهی که محمد آن را تبلیغ می‌کرد قبول نداشتند یعنی اللهی که یکتا باشد و انداد نداشته باشد و شریک نداشته باشد و فرزند نداشته باشد و اولیاء من الذل نداشته باشد را اصلاً قبول نداشتند و از اینکه چنین الله بی‌نیاز و احد و صمدی وجود داشته باشد بسیار تعجب می‌کردند و برایشان تصور نمی‌شد که در جهان هستی فقط یک إله وجود داشته باشد و همان یک إله به تنهایی نیازهای همهٔ مخلوقات را برآورده سازد و با تعجب می‌گفتند: ﴿أَجَعَلَ ٱلۡأٓلِهَةَ إِلَٰهٗا وَٰحِدًاۖ إِنَّ هَٰذَا لَشَيۡءٌ عُجَابٞ﴾.

و کسی که برایش انداد و همانند وجود داشته باشد، آن کس نمی‌تواند الله باشد، بلکه چیزی غیر از الله متعال می‌باشد. و مشرکان هنگامی که از آلههٔشان دفاع می‌کردند

۱- تفسیر مفاتیح الغیب، ج ۲۵ ص ۲۰۸.

و در مقام دفاع از آلهۀشان، عمل دشنام دادن به الله را انجام می‌دادند، چنانکه خداوند می فرماید: ﴿وَلَا تَسُبُّواْ ٱلَّذِينَ يَدۡعُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ فَيَسُبُّواْ ٱللَّهَ عَدۡوَۢا بِغَيۡرِ عِلۡمٍ﴾ [الأنعام: ۱۰۸]

«و کسانی را که (مشرکان) به جای الله می‌پرستند؛ دشنام ندهید، مبادا آن‌ها (نیز) از روی دشمنی و جهالت؛ الله را دشنام دهند».

در واقع آنان به آن الله‌ی که محمد به سویش دعوت می‌داد، دشنام می‌دادند، نه به آن الله‌ی که شریک آلهۀشان بود و دارای انداد و اولیاء من الذل و همسر و فرزند بود.

از این رو اگرچه مشرکان ادعا می‌کردند که الله را عبادت می‌کنند، اما در نزد الله، عبادت الله محسوب نمی‌شد، بلکه عبادت کسی محسوب می‌شد که انداد و اولیاء و فرزند و همسر و شریک دارد و کسی که انداد و اولیاء و فرزند و همسر و شریک داشته باشد الله نیست بلکه چیزی دیگر است؛ چنانکه الله متعال می فرماید: ﴿قُلۡ يَٰٓأَيُّهَا ٱلۡكَٰفِرُونَ١ لَآ أَعۡبُدُ مَا تَعۡبُدُونَ٢ وَلَآ أَنتُمۡ عَٰبِدُونَ مَآ أَعۡبُدُ٣ وَلَآ أَنَا۠ عَابِدٞ مَّا عَبَدتُّمۡ٤ وَلَآ أَنتُمۡ عَٰبِدُونَ مَآ أَعۡبُدُ٥ لَكُمۡ دِينُكُمۡ وَلِيَ دِينِ٦﴾ [الکافرون: ۱-۶]

«(ای پیامبر) بگو: ای کافران(۱) من عبادت نمی‌کنم آنچه را که شما عبادت می‌کنید(۲) و شما (نیز) عبادت نمی‌کنید آنچه را که من عبادت می‌کنم (۳) و نه من عبادت‌کنندۀ آنچه شما عبادت کرده‌اید خواهم بود(۴) و نه شما عبادت‌کنندۀ آنچه من عبادت می‌کنم خواهید بود(۵) (بنا بر این) آیین شما برای خودتان، و آیین من برای خودم(۶)».

ابن تیمیه رحمه الله درباره این آیات می‌گوید: «الْوَجْهُ الْخَامِسُ: أَنَّهُمْ لَوْ عَيَّنُوا اللَّهَ بِمَا لَيْسَ هُوَ اللَّهُ وَقَصَدُوا عِبَادَةَ اللَّهِ مُعْتَقِدِينَ أَنَّ هَذَا هُوَ اللَّهُ كَالَّذِينَ عَبَدُوا الْعِجْلَ وَالَّذِينَ عَبَدُوا الْمَسِيحَ وَالَّذِينَ يَعْبُدُونَ الدَّجَّالَ وَالَّذِينَ يَعْبُدُونَ مَا يَعْبُدُونَ مِنْ دُنْيَاهُمْ وَهَوَاهُمْ وَمَنْ عَبَدَ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ فَهُمْ عِنْدَ نُفُوسِهِمْ إنَّمَا يَعْبُدُونَ اللَّهَ لَكِنَّ هَذَا الْمَعْبُودَ الَّذِي لَهُمْ لَيْسَ هُوَ اللَّهَ. فَإِذَا قَالَ {لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ} كَانَ مُتَبَرِّئًا مِنْ هَؤُلَاءِ الْمَعْبُودِينَ وَإِنْ كَانَ مَقْصُودُ الْعَابِدِينَ هُوَ اللَّهُ. الْوَجْهُ السَّادِسُ: أَنَّهُمْ إذَا وَصَفُوا اللَّهَ بِمَا هُوَ بَرِيءٌ مِنْهُ كَالصَّاحِبَةِ وَالْوَلَدِ وَالشَّرِيكِ وَأَنَّهُ فَقِيرٌ أَوْ بَخِيلٌ

أَوْ غَيْرُ ذَلِكَ وَعَبَدُوهُ كَذَلِكَ. فَهُوَ بَرِيءٌ مِنْ الْمَعْبُودِ الَّذِي لِهَؤُلَاءِ. فَإِنَّ هَذَا لَيْسَ هُوَ اللهَّ كَمَا قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُّ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ " {أَلَّا تَرَوْنَ كَيْفَ يَصْرِفُ اللهُّ عَنِّي سَبَّ قُرَيْشٍ؟ يَسُبُّونَ مُذَمَّمًا وَأَنَا مُحَمَّدٌ} ". فَهُمْ وَإِنْ قَصَدُوا عَيْنَهُ لَكِنْ لَمَّا وَصَفُوهُ بِأَنَّهُ مُذَمَّمٌ كَانَ سَبُّهُمْ وَاقِعًا عَلَى مَنْ هُوَ مُذَمَّمٌ وَهُوَ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللهُّ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ. وَذَاكَ لَيْسَ هُوَ اللهَّ. فَالْمُؤْمِنُونَ بُرَآءُ مِمَّا يَعْبُدُ هَؤُلَاءِ».

ترجمه: «وجه پنجم: اگر آن‌ها الله را به چیزی تعیین نمایند که آن چیز، الله نباشد و قصدشان عبادت الله باشد با این اعتقاد که آن چیز، همان الله است، همانند کسانی که گوساله را عبادت کردند و کسانی که مسیح را عبادت کردند و کسانی که دجال را می‌پرستند و کسانی که آنچه را که از دنیا و اهوایشان عبادت می‌کنند، و کسانی از این امت که عبادت می‌شوند، پس اینها در نزد خود گمان می‌کنند که همانا الله را عبادت می‌کنند، اما این معبودی که گرفته‌اند همان الله نیست. پس وقتی که پیامبر می‌فرماید: ﴿لَآ أَعۡبُدُ مَا تَعۡبُدُونَ﴾؛ «من عبادت نمی‌کنم آنچه را که شما عبادت می‌کنید»، در واقع دارد از آن معبودانشان تبراء می‌جوید، اگرچه هدف عبادت‌کنندگان این باشد که آن معبودان، همان الله هستند.

وجه ششم: آن‌ها اگر الله را به چیزی وصف نمایند که او بریء از آن باشد، همانند توصیف کردن الله به داشتن همسر و فرزند و شریک و اینکه او فقیر یا بخیل و غیر ذلک است و عبادتش کنند، این هم به همان شکل است و پیامبر از معبودی که برای آنان است بریء است؛ چرا که چنین معبودی، الله نیست. چنانکه پیامبر ﷺ می‌فرماد: {آیا نمی‌بینید که خداوند چگونه دشنام‌دادن قریش به من را از من دور می‌کند؟ آنان مذمّم (= کسی که مذمت و نکوهیده شده باشد) را دشنام می‌دهند و من محمّد (کسی که حمد و ستایش شده باشد) هستم}. پس مشرکان اگرچه مقصودشان خود او بود، منتها هنگامی که او را به مذمّم وصف می‌کردند، پس دشنامشان هم بر کسی که مذمّم است واقع می‌شد، درحالی که او محمد است ﷺ (نه مذمّم). و آنچه که مشرکان عبادت

می‌کنند هم، الله نیست. پس مومنان از آنچه که آنان عبادت می‌کنند [و گمان می‌کنند که الله است] بریء و بیزار هستند».[۱]

و ما موظف به برائت جستن از آنچه که مشرکان عبادت می‌کنند هستیم و یکی از معبودانی که مشرکان عبادت می‌کنند الله‌ی است که برایش فرزند و همسر و شریک و انداد قائل هستند و هنگامی که ما از چنین الله‌ی که آنان دارند برائت می‌کنیم، به معنای برائت کردن از الله‌ی نیست که محمد ﷺ به سوی آن دعوت کرده است. و اینکه مشرکان آن کسی که برایش همسر و فرزند و اولیاء و انداد و شریک قائل هستند را با اسم الله یاد می‌کنند، به معنای این نیست که چنین موصوفی، همان الله‌ی باشد که محمد ﷺ وصف کرده است. پس معقول نیست که مشرکان در مقام دفاع از آلهۀشان بیایند و به الله‌ی که در ذهن خود دارند دشنام بدهند، بیایند و به الله‌ی دشنام بدهند که شریک آلهۀشان است، بیایند و به الله‌ی دشنام بدهند که او را پدر آلهۀشان می‌پندارند. بلکه آنان به الله‌ی که محمد ﷺ به‌سوی او دعوت می‌کرد دشنام می‌دادند؛ یعنی آن‌ها به الله‌ی که یکتاست و شریکی ندارد و اندادی ندارد و فرد و احد و صمد است دشنام می‌دادند.

هدف از آنچه که در این بخش آوردم این بود که طرفداران نجدیه به این سوال فکر کنند و پاسخ بدهند: چگونه مشرکی که برای الله انداد قرار می‌دهد (و قرار دادن انداد برای الله به معنای کفر ورزیدن به الله است) و چگونه مشرکی که در مقام دفاع از آلهه‌اش به الله محمد دشنام می‌دهد، می‌تواند الله را در ربوبیت یکتا بداند و توحید ربوبیت داشته باشد؟ و توحید ربوبیت که سهل است، اصلاً چگونه می‌تواند ربوبیت الله را قبول داشته باشد؟

۱- مجموع الفتاوی، ج ۱۶ صص ۶۰۰-۶۰۱.

مالکیت من دون الله

همانطور که پیشتر گفتیم قرار دادن هرگونه قدرت و تاثیر مستقل و من دون الله، برای هرکسی، شرک در ربوبیت می‌باشد و برخلاف تصوّر نجدیه که گمان می‌کنند مشرکان توحید ربوبیت داشته‌اند، خداوند در آیات بسیار زیادی، شرک مشرکان در ربوبیت را بیان کرده است و از جمله شرک‌های آنان، اعتقاد به شراکت إله‌هایشان در ملک و فرمانروایی الله متعال است.

[الإسراء: ١١١] و [الفرقان: ٢] و او را در فرمانروایی هیچ شریکی نیست.

برای مثال خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَقُلِ ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ ٱلَّذِي لَمۡ يَتَّخِذۡ وَلَدٗا وَلَمۡ يَكُن لَّهُۥ شَرِيكٞ فِي ٱلۡمُلۡكِ وَلَمۡ يَكُن لَّهُۥ وَلِيّٞ مِّنَ ٱلذُّلِّۖ وَكَبِّرۡهُ تَكۡبِيرَۢا١١١﴾ [الإسراء: ١١١]

«و بگو: ستایش برای الله است که فرزندی (برای خود) بر نگزیده و او را در فرمانروایی هیچ شریکی نیست، و بخاطر ناتوانی (و ذلت، حامی و) سرپرستی برای او نیست، و او را به شایستگی بزرگ بشمار».

و همچنین می‌فرماید: ﴿ٱلَّذِي لَهُۥ مُلۡكُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ وَلَمۡ يَتَّخِذۡ وَلَدٗا وَلَمۡ يَكُن لَّهُۥ شَرِيكٞ فِي ٱلۡمُلۡكِ وَخَلَقَ كُلَّ شَيۡءٖ فَقَدَّرَهُۥ تَقۡدِيرٗا٢﴾ [الفرقان: ٢]

«(همان) کسی‌که فرمانروایی آسمان‌ها و زمین از آنِ اوست، و فرزندی (برای خود) بر نگزیده است، و در فرمانروایی هیچ شریکی ندارد، و همه چیز را آفرید، پس اندازۀ هر چیز را چنان که می‌باید؛ معین کرده است».

این فرموده‌اش: ﴿وَلَمۡ يَكُن لَّهُۥ شَرِيكٞ فِي ٱلۡمُلۡكِ﴾ بیانگر این است که مشرکان معتقد بودند که خداوند در ملک و فرمانراویی‌اش شریک دارد و اگر چنین اعتقادی نداشتند، پس چرا خداوند متعال پیامبرش ﷺ را امر می‌کند تا چنین چیزی را در پاسخ به مشرکان بگوید؟ اگر مشرکان در این ادعایشان که خداوند متعال شریکی در ملکش ندارد دروغگو نبودند، پس می‌بایست آنان نزد محمد ﷺ می‌آمدند و می‌گفتند: ای

محمد، ما که برای الله توحید ربوبیت قائل هستیم، و معتقد نیستیم که إله‌هایمان در ملک و فرمانروایی خداوند شریک او باشند، پس چرا خدای تو چنین چیزی به ما نسبت داده است!؟ امّا انکار خداوند بر آنان به این معناست که مشرکان إله‌هایمان را در ملک و فرمانروانی شریک الله می‌دانستند. پس در کلام خداوند تأمل کن تا کیفیت شرک مشرکان را به درستی فهمیده باشی.

سمرقندی رحمه الله در تفسیر آیه می‌گوید: «وأمره بأن يقول: الْحَمْدُ للهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَداً وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ، أي لم يتخذ ولداً فيرث ملكه، وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ فيعارضه في عظمته. وقال أبو العالية: معناه، وَقُلِ الحمد للهِ الذي لم يجعلني ممن يتخذ له ولداً، ولم يجعلني ممن يقول له شريك فى الملك».

ترجمه: «خداوند پیامبر را امر نمود که بگوید: {ستایش برای الله است که فرزندی (برای خود) بر نگزیده و او را در فرمانروایی هیچ شریکی نیست} یعنی فرزندی بر نگیزده که فرمانراوییی‌اش را به ارث ببرد، {و او را در فرمانروایی هیچ شریکی نیست} تا در عظمتش با او معارضه کند. و ابو العالیه می‌گوید: معنایش این است: {بگو ستایش برای الله است} که مرا از کسانی قرار نداده که برایش فرزند برگزینند و مرا از کسانی قرار نداده که می‌گویند او در ملک و فرمانروایی‌اش شریک دارد».[1]

و ابن کثیر رحمه الله در تفسیر آیه می‌گوید: «قَالَ ابْنُ جَرِيرٍ: حَدَّثَنِي يُونُسُ، أَنْبَأَنَا ابْنُ وَهْبٍ، أَخْبَرَنِي أَبُو صَخْرٍ، عَنِ الْقُرَظِيِّ أَنَّهُ كَانَ يَقُولُ فِي هَذِهِ الْآيَةِ: {وَقُلِ الْحَمْدُ للهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا} الْآيَةَ، قَالَ: إِنَّ الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى قَالُوا: اتَّخَذَ اللهُ وَلَدًا، وَقَالَ الْعَرَبُ: [لَبَّيْكَ] لَبَّيْكَ، لَا شَرِيكَ لَكَ؛ إِلَّا شَرِيكًا هُوَ لَكَ، تَمْلِكُهُ وَمَا مَلَكَ. وَقَالَ الصَّابِئُونَ وَالْمَجُوسُ: لَوْلَا أَوْلِيَاءُ اللهِ لَذَلَّ. فَأَنْزَلَ اللهُ هَذِهِ الْآيَةَ: {وَقُلِ الْحَمْدُ للهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ وَلِيٌّ مِنَ الذُّلِّ وَكَبِّرْهُ تَكْبِيرًا}».

۱- تفسیر مفاتیح الغیب، ج ۲ صص ۳۴۴-۳۴۶.

ترجمه: «ابن جریر می‌گوید: یونس برایم تعریف کرد گفت، ابن وهب به ما خبر داد، ابو صخر به من خبر داد، از قرظی که او دربارۀ این آیه می‌گفت: یهود و نصاری گفتند خداوند فرزندی برگزید و عرب گفتند: لبیک لبیک شریکی برای تو نیست مگر شریکی که برای توست، مالک او و آنچه که مالکش است هستی. و صابئی‌ها و مجوس گفتند: اگر یاوران خدا نبودند حتماً خداوند دچار ذلّت و ناتوانی می‌شد. و پس این آیه نازل شد: {و بگو: ستایش برای الله است که فرزندی (برای خود) بر نگزیده و او را در فرمانروای هیچ شریکی نیست، و بخاطر ناتوانی (و ذلت، حامی و) سرپرستی برای او نیست، و او را به شایستگی بزرگ بشمار}».[۱]

و این شرک مشرکان در ربوبیت را نشان می‌دهد که معتقد بودند إله‌هایشان در ملک و فرمانروایی شریک خداوند هستند.

و شوکانی رحمه الله می‌گوید: «وَقُلِ الْحَمْدُ للهِّ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَداً كَمَا تَقُولُهُ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَى، وَمَنْ قَالَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ إِنَّ الْمَلَائِكَةَ بَنَاتُ اللهَّ، تَعَالَى عَنْ ذَلِكَ عُلُوًّا كَبِيرًا وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ أَيْ: مُشَارِكٌ لَهُ فِي مُلْكِهِ وَرُبُوبِيَّتِهِ كَمَا تَزْعُمُهُ الثَّنَوِيَّةُ وَنَحْوُهُمْ مِنَ الْفِرَقِ الْقَائِلِينَ بِتَعَدُّدِ الْآلِهَةِ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ وَلِيٌّ مِنَ الذُّلِّ أَيْ: لَمْ يَحْتَجْ إِلَى مُوَالَاةِ أَحَدٍ لِذُلٍّ يَلْحَقُهُ فَهُوَ مُسْتَغْنٍ عَنِ الْوَلِيِّ وَالنَّصِيرِ».

ترجمه: «بگو ستایش برای الله است که فرزندی (برای خود) بر نگزیده، چنانکه یهود و نصاری می‌گویند و نیز مشرکانی که می‌گویند ملائکه دختران خدا هستند، خداوند از چنین چیزی بسیار متعالی می‌باشد. {و او را در فرمانروای هیچ شریکی نیست} یعنی: کسی که در فرمانروایی و ربوبیتش با او مشارکت داشته باشد چنانکه ثنویه و امثال آنان از فرقه‌هایی که قائل به تعدد آلهه هستند چنین گمانی دارند. {و بخاطر ناتوانی (و ذلت،

۱- تفسیر ابن کثیر، ج ۵ ص ۱۳۰.

حامی و) سرپرستی برای او نیست} یعنی: به موالات کسی احتیاجی ندارد چراکه او از ولی و نصیر بی‌نیاز است».[۱]

و سمعانی رحمه الله می‌گوید: بت‌پرستان می‌گفتند خداوند در فرمانروایی شریک دارد: «وَقَوله: {وَلم يكن لَهُ شريك فِي الْملك} أَي: كَمَا قَالَه عَبدة الْأَصْنَام وَغَيرهم».

ترجمه: «این فرموده‌اش: {و او را در فرمانروایی هیچ شریکی نیست} یعنی: آنطور که بت‌پرستان و غیر آنان این گونه می‌گفتند».[۲]

و قرطبی رحمه الله نیز همینگونه می‌گوید: «(وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الملك) كما قال عبدة الأوثان».

ترجمه: «{و او را در فرمانروای هیچ شریکی نیست} چنانکه بت‌پرستان گفتند».[۳]

ابن عطیه می‌گوید: «وقوله الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّماواتِ الآية هي من الرد على قريش في قولهم إن لله شريكا، وفي قولهم اتخذ البنات، وفي قولهم في التلبية إلا شريك هو لك».

ترجمه: «این فرموده‌اش: {کسی‌که از آنِ اوست فرمانروایی آسمان‌ها...} ردی است بر قریش در این سخنشان که می‌گفتند برای الله شریکی است و در این سخنشان که خداوند دخترانی برای خود گرفته است و در این سخنشان در تلبیه که می‌گفتند: مگر شریکی که برای توست».[۴]

و فخر رازی رحمه الله می‌گوید: «قَوْلُهُ: وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَالْمُرَادُ أَنَّهُ هُوَ الْمُنْفَرِدُ بِالْإِلَهِيَّةِ، وَإِذَا عَرَفَ الْعَبْدُ ذَلِكَ انْقَطَعَ خَوْفُهُ وَرَجَاؤُهُ عَنِ الْكُلِّ، وَلَا يَبْقَى مَشْغُولَ الْقَلْبِ إِلَّا بِرَحْمَتِهِ وَإِحْسَانِهِ. وَفِيهِ الرَّدُّ عَلَى الثَّنَوِيَّةِ وَالْقَائِلِينَ بِعِبَادَةِ النُّجُومِ وَالْقَائِلِينَ بِعِبَادَةِ الْأَوْثَانِ».

۱- تفسیر فتح القدیر، ج ۳ ص ۳۱۵.

۲- تفسیر السمعانی، ج ۴ ص ۵.

۳- تفسیر القرطبی، ج ۱۳ ص ۲.

۴- تفسیر المحرر الوجیز في تفسیر الکتاب العزیز، ج ۴ ص ۱۹۹.

ترجمه: «این فرموده‌اش: {و او را در فرمانروایی هیچ شریکی نیست} منظور از آن این است که اوتعالی در الهیتش یکتا است و اگر بنده این را فهمید، خوف و رجای او هم از هر چیزی قطع می‌شود و قلبش جز به رحمت و احسان اوتعالی مشغول نمی‌شود. و این فرموده‌اش ردی بر ثنویه و قائلین به عبادت ستارگان و قائلین به عبادت بت‌ها می‌باشد».[۱]

واحـد انـدر مـلـک او را یـار نـی   بـنـدگـانـش را جـز او ســـالار نـی
نیســـت خلقش را دگر کس مـالکی   شرکـتـش دعـوت کـنـد جـز هـالـکـی

[سبأ: ۲۲] (آن‌ها) هم‌وزن ذره‌ای در آسمان‌ها و در زمین مالک نیستند.

همچنین خداوند می‌فرماید: ﴿قُلِ ٱدۡعُواْ ٱلَّذِينَ زَعَمۡتُم مِّن دُونِ ٱللَّهِ لَا يَمۡلِكُونَ مِثۡقَالَ ذَرَّةٖ فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَلَا فِي ٱلۡأَرۡضِ وَمَا لَهُمۡ فِيهِمَا مِن شِرۡكٖ وَمَا لَهُۥ مِنۡهُم مِّن ظَهِيرٖ﴾ **[سبأ: ۲۲]**

«(ای پیامبر!) بگو: کسانی را که غیر از الله (آلهۀ خود) می‌پندارید، (به فریاد) بخوانید، (آن‌ها) هم‌وزن ذره‌ای در آسمان‌ها و در زمین مالک نیستند، و در (آفرینش و تدبیر) آن دو هیچ شرکتی ندارند، و او (= الله) از میان آن‌ها یاور و پشتیبانی ندارد».

مشرکان من دون الله هایشان را به فریاد می‌خواندند و در بخش‌های گذشته من دون الله را بیان کردیم که آلهه و ارباب و اولیاء و انصار و... بودند. مشرکان آن‌ها را به فریاد می‌خواندند و هدف از این به فریاد خواندن‌هایشان این بود که إله‌هایشان به آنان نفعی برسانند یا ضرری از آنان دفع کنند، و معتقد بودند که إله‌هایشان شریک الله در مالکیت و تدبیر آسمان‌ها و زمین هستند و خداوند این اعتقادشان را رد می‌کند و می‌فرماید کسانی که به جای الله به فریاد می‌خوانید: ﴿لَا يَمۡلِكُونَ مِثۡقَالَ ذَرَّةٖ﴾ {هم‌وزن ذره‌ای

۱- تفسیر مفاتیح الغیب، ج ۲۴ ص ۴۳۰.

در آسمان‌ها و در زمین مالک نیستند}. چون آنان گمان می‌کردند که إله‌هایشان در آسمان‌ها و زمین شریک خداوند هستند. و فرمود: ﴿وَمَا لَهُمۡ فِيهِمَا مِن شِرۡكٖ﴾ یعنی در تدبیر امور جهان هستی، شریک خداوند نیستند و این آیه ردی بر گمان مشرکان است که گمان می‌کردند إله‌هایشان در تدبیر امور این جهان، شریک الله هستند و اگر چنین اعتقادی نسبت به إله‌هایشان نداشتند، آن‌ها را هم عبادت نمی‌کردند.

طبری رحمه الله می‌گوید: «فقل يا محمد لهؤلاء المشركين بربهم من قومك الجاحدين نعمنا عندهم: ادعوا أيها القوم الذين زعمتم أنهم لله شريك من دونه، فسلوهم أن يفعلوا بكم بعض أفعالنا بالذين وصفنا أمرهم من إنعام أو إياس، فإن لم يقدروا على ذلك فاعلموا أنكم مبطلون؛ لأن الشركة في الربوبية لا تصلح ولا تجوز، ثم وصف الذين يدعون من دون الله فقال: إنهم لا يملكون مثقال ذرة في السماوات ولا في الأرض من خير ولا شر ولا ضر ولا نفع، فكيف يكون إلهًا من كان كذلك».

ترجمه: «ای محمد به آن مشرکان به پروردگارشان از قومت که نعمت‌های ما را که نزدشان است انکار می‌کنند {بگو: بخوانید}، ای قوم، {کسانی غیر از او را که گمان می‌کنید} آن‌ها شریک الله هستند، پس از آنان بخواهید که کاری با شما بکنند که ما با کسانی که آنان را وصف کردیم، کرده‌ایم مثل نعمت بخشیدن یا ناامید ساختن، پس اگر بر چنین کاری ناتوان بودند پس بدانید که آن‌ها باطل هستند، برای اینکه شرک در ربوبیت درست نیست و جایز نمی‌باشد. سپس کسانی که بجای الله آنان را می‌خوانند وصف می‌کند و می‌فرماید: {آن‌ها هم وزن ذره‌ای} از خیر و شر و نفع و ضرر {را در آسمان‌ها و زمین مالک نیستند}، پس چگونه کسی که اینگونه است می‌تواند إله باشد».[1]

و ابو محمد مکی مالکی رحمه الله می‌گوید: «ثم قال تعالى: {قُلِ ادعوا الذين زَعَمْتُم مِّن دُونِ الله} أي: قل يا محمد لهؤلاء الجاحدين من قومك: ادعوا من زعمتم أنه شريك لله

۱- تفسیر طبری، ج ۲۰ ص ۳۹۴.

فاسئلوهم يفعلوا بكم بعض ما فعل بهؤلاء الذين تقدم ذكرهم من خير ونعمة فإنهم لا يملكون زنة مثقال ذرة في السماوات ولا في الأرض، {وَمَا لَهُمْ فِيهِمَا مِن شِرْكٍ} أي: فليس يملكون شيئاً على الانفراد ولا على الشركة، فكيف يكون من هذه حالة شريكاً لمن يملك جميع ذلك، وإذا لم تقدر آلهتكم على شيء من ذلك، فأنتم مبطلون في دعواكم. فمفعول زعمتم جملة محذوفة دل عليها الخطاب، والتقدير: الذين زعمتم أنهم ينصرونكم من دون الله، يعني الملائكة لأنهم عبدوهم من دون الله وزعموا أنهم ينصرونهم. ثم قال: {وَمَا لَهُۥ مِنْهُم مِّن ظَهِيرٍ} أي: وما لله جل ذكره من آلهتهم من عوين على خلق شيء».

ترجمه: «سپس خداوند متعال فرمود: {بگو: کسانی را که غیر از الله (آلهه خود) می‌پندارید، (به فریاد) بخوانید} یعنی: ای محمد به آن منکران از قومت بگو: کسانی را که گمان می‌کنید شریک خداوند هستند بخوانید، پس از آنان بخواهید که با شما آن کاری را بکنند که ما با کسانی که ذکر آنان پیشتر آمد از دادن خیر و نعمت به آنان انجام دادیم، برای اینکه آنان به اندازهٔ وزن مثقال ذره‌ای در آسمان‌ها و زمین را مالک نیستند. {و در آن دو هیچ شرکتی ندارند} یعنی: نه بصورت انفرادی و نه بصورت اشتراکی مالک چیزی نیستند، پس چگونه کسی که حال او اینگونه است می‌تواند شریک کسی باشد که مالک همهٔ اینهاست؟ و اگر إله‌هایتان بر چیزی از اینها قادر نباشند پس شما در ادعایتان باطل می‌باشید. و مفعول کلمه ﴿زَعَمۡتُم﴾ جملهٔ حذف شده‌ای است که خطاب بر آن دلالت دارد، و تقدیر آن این چنین است: کسانی که گمان می‌کنید آن‌ها بجای الله شما را یاری می‌دهند، یعنی ملائکه، برای اینکه آن‌ها را بجای الله عبادت می‌کردند، و گمان می‌کردند آن‌ها یاریشان می‌دهند. سپس فرمود: {و او (= الله) از میان آن‌ها یاور و پشتیبانی ندارد} یعنی: خداوند متعال إله‌هایی که یاری‌دهندهٔ او در خلق کردن اشیاء باشند، ندارد».[۱]

۱- تفسير الهداية إلى بلوغ النهاية، ج ۹ ص ۵۹۲۱.

و بغوی رحمه الله در تفسیر آیه می‌گوید: «قُلِ، يَا مُحَمَّدُ لِكَفَّارِ مَكَّةَ، ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ، أَنَّهُمْ آلِهَةٌ، مِنْ دُونِ اللهِّ، وَفِي الْآيَةِ حَذْفٌ أَيِ ادْعُوهُمْ لِيَكْشِفُوا الضُّرَّ الَّذِي نَزَلَ بِكُمْ فِي سِنِيِّ الْجُوعِ، ثُمَّ وَصَفَهَا فَقَالَ: لَا يَمْلِكُونَ مِثْقالَ ذَرَّةٍ فِي السَّماواتِ وَلا فِي الْأَرْضِ، مِنْ خَيْرٍ وَشَرٍّ وَنَفْعٍ وَضُرٍّ وَما لَهُمْ، يعني الآلهة، فِيهِما، في السموات والأرض، مِنْ شِرْكٍ، من شَرِكَةٍ، وَما لَهُ، أَيْ وَمَا للهِّ، مِنْهُمْ مِنْ ظَهِيرٍ، عَوْنٍ».

ترجمه: «ای محمد به کفار مکه بگو: کسانی را بخوانید که بغیر از الله گمان می‌کنید آن‌ها آلهه هستند، و در آیه حذفی وجود دارد، یعنی آن‌ها را بخوانید تا ضرری که در خشک‌سالی‌ها بر شما آمده است را از شما بردارند، سپس آن‌ها را وصف کرده و می‌فرماید: مالک مثقال ذره‌ای از خیر و شر و نفع و ضرر در آسمان‌ها و زمین نیستند و آن إله‌ها در آسمان‌ها و زمین هیچ سهم و شراکتی ندارند و برای اوتعالی یاری دهنده و کمک‌کننده‌ای از میان آنان وجود ندارد».[1]

و اگر چنانکه نجدیه گمان می‌کنند می‌بود، اینکه مشرکان توحید ربوبیت داشته‌اند و برای إله‌هایشان صفات ربوبیت قائل نبوده‌اند، پس می‌بایست آن مشرکان با شنیدن این آیات نزد پیامبر ﷺ می‌آمدند و می‌گفتند: ای محمد چرا خدای تو می‌گوید که ما گمان می‌کنیم که إله‌هایمان مالک نفع و ضرری هستند، در حالی که ما توحید ربوبیت داریم و در حالی که ما خودمان هم می‌دانیم که إله‌های ما مالک مثقال ذره‌ای در آسمان‌ها و زمین نیستند و جز الله را مالک نفع و ضرر خود نمی‌دانیم؟! و اگر آنطوری که نجدیه گمان می‌کنند بود، اینکه مشرکان توحید ربوبیت داشته‌اند، پس واقعا این آیات به چه معنایی هستند؟ یعنی خداوند چیزی را به مشرکان نسبت می‌دهد که به آن معتقد نبوده‌اند؟ پس الله تو را رحمت کند، با شعارها و نام‌های زیبایی مانند علمای توحید و مجدّدین توحید، فریفته نشو و فریب کسانی که خود را علمای توحید و مخالفانشان از مسلمانان را علمای مشرکین وصف می‌کنند، نخور و در این آیات به خوبی تأمل کن بدون

۱- تفسیر البغوی، ج ۳ ص ۶۷۹.

اینکه افسار عقلت را از روی حسن ظن و فریفته شدن به اسم توحید، به دست تقلیدِ کورکورانه، بسپاری و به خوبی و با دقت در این آیات تدبر کن تا حقیقت شرک مشرکان را فهمیده باشی و در دام کسانی که در صدد تطهیر شرک مشرکان و تخفیف آن و زیبا نشان دادن عقاید مشرکان هستند، نیوفتی و همانند خوارج آیاتی که دربارۀ مشرکان نازل شده است را بر مومنان تطبیق ندهی. و پناه می‌بریم به خداوند از جهل و کج فهمی و فهم ناقص از دین.

همچنین زمخشری رحمه الله در تفسیر آیه می‌گوید: «قُلِ لمشركي قومك ادْعُوا الَّذِينَ عبدتموهم من دون الله من الأصنام والملائكة وسميتموهم باسمه كما تدعون الله، والتجئوا إليهم فيما يعروكم كما تلتجئون إليه، وانتظروا استجابتهم لدعائكم ورحمتهم كما تنتظرون أن يستجيب لكم ويرحمكم، ثم أجاب عنهم بقوله لا يَمْلِكُونَ مِثْقالَ ذَرَّةٍ من خير أو شر، أو نفع أو ضر فِي السَّماواتِ وَلا فِي الْأَرْضِ».

ترجمه: «به مشرکان قومت بگو، آن اصنام و ملائکه‌ای که بجای الله عبادت می‌کنید و آن‌ها را به اسم او نامگذاری کرده‌اید را بخوانید همانطور که الله را می‌خوانید و در چیزهایی که به شما می‌رسد به آنان پناه بگیرید همانطور که به الله پناه می‌گیرید و انتظار پاسخ داده شدن به دعایتان را از آنان و رحم کردن آنان به شما را داشته باشید همانطور که انتظار جواب دادنتان و مورد رحمت قرار گرفتنتان را از الله دارید، سپس به آنان جواب داده با این فرموده‌اش: {(آن‌ها) هم‌وزن ذره‌ای مالک} خیر یا شری یا نفع یا ضرری {در آسمان ها و زمین نیستند}».[1]

پس مشرکان به همان شکلی که الله را به فریاد می‌خواندند، إله‌هایشان را هم به فریاد می‌خواندند و از آنان طلب جلب نفع و دفع ضرر می‌کردند و اینها همگی بیانگر ربوبیت قائل بودن برای إله‌هایشان است.

۱- تفسير الكشاف، ج ۳ ص ۵۷۹.

و فخر رازی رحمه الله در تفسیر آیه می‌گوید: «وَاعْلَمْ أَنَّ الْمَذَاهِبَ الْمُفْضِيَةَ إِلَى الشِّرْكِ أَرْبَعَةٌ أَحَدُهَا: قَوْلُ مَنْ يَقُولُ اللهُ تَعَالَى خَلَقَ السَّمَاءَ وَالسَّمَاوِيَّاتِ وَجَعَلَ الْأَرْضَ وَالْأَرْضِيَّاتِ فِي حُكْمِهِمْ، وَنَحْنُ مِنْ جُمْلَةِ الْأَرْضِيَّاتِ فَنَعْبُدُ الْكَوَاكِبَ وَالْمَلَائِكَةَ الَّتِي فِي السَّمَاءِ فَهُمْ آلِهَتُنَا وَاللهُ إِلَهُهُمْ، فَقَالَ اللهُ تَعَالَى فِي إبطال قولهم: إنهم لا يملكون في السموات شَيْئًا كَمَا اعْتَرَفْتُمْ، قَالَ وَلَا فِي الْأَرْضِ عَلَى خِلَافِ مَا زَعَمْتُمْ وَثَانِيهَا: قَوْلُ مَنْ يقول السموات مِنَ اللهِ عَلَى سَبِيلِ الِاسْتِبْدَادِ وَالْأَرْضِيَّاتُ مِنْهُ وَلَكِنْ بِوَاسِطَةِ الْكَوَاكِبِ فَإِنَّ اللهَ خَلَقَ الْعَنَاصِرَ وَالتَّرْكِيبَاتِ الَّتِي فِيهَا بِالِاتِّصَالَاتِ وَالْحَرَكَاتِ وَالطَّوَالِعِ فَجَعَلُوا لِغَيْرِ اللهِ مَعَهُ شِرْكًا فِي الْأَرْضِ وَالْأَوَّلُونَ جَعَلُوا الْأَرْضَ لِغَيْرِهِ وَالسَّمَاءَ لَهُ، فَقَالَ فِي إِبْطَالِ قَوْلِهِمْ: وَما لَهُمْ فِيهِما مِنْ شِرْكٍ أَيِ الْأَرْضُ كَالسَّمَاءِ للهِ لَا لِغَيْرِهِ، وَلَا لِغَيْرِهِ فِيهَا نَصِيبٌ وَثَالِثُهَا: قَوْلُ مَنْ قَالَ: التَّرْكِيبَاتُ وَالْحَوَادِثُ كُلُّهَا مِنَ اللهِ تَعَالَى لَكِنْ فَوَّضَ ذَلِكَ إِلَى الْكَوَاكِبِ، وَفِعْلُ الْمَأْذُونِ يُنْسَبُ إِلَى الْآذِنِ وَيُسْلَبُ عَنِ الْمَأْذُونِ فِيهِ، مِثَالُهُ إِذَا قَالَ مَلِكٌ لِمَمْلُوكِهِ اضْرِبْ فُلَانًا فَضَرَبَهُ يُقَالُ فِي الْعُرْفِ الْمَلِكُ ضَرَبَهُ وَيَصِحُّ عُرْفًا قَوْلُ الْقَائِلِ مَا ضَرَبَ فُلَانٌ فُلَانًا، وَإِنَّمَا الْمَلِكُ أَمَرَ بِضَرْبِهِ فَضُرِبَ، فَهَؤُلَاءِ جَعَلُوا السَّمَاوِيَّاتِ مُعَيَّنَاتٍ للهِ فَقَالَ تَعَالَى فِي إِبْطَالِ قَوْلِهِمْ: وَما لَهُ مِنْهُمْ مِنْ ظَهِيرٍ مَا فَوَّضَ إِلَى شَيْءٍ شَيْئًا، بَلْ هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ حَفِيظٌ وَرَقِيبٌ وَرَابِعُهَا: قَوْلُ مَنْ قَالَ إِنَّا نَعْبُدُ الْأَصْنَامَ الَّتِي هِيَ صُوَرُ الْمَلَائِكَةِ لِيَشْفَعُوا لَنَا فَقَالَ تَعَالَى فِي إِبْطَالِ قَوْلِهِمْ وَلا تَنْفَعُ الشَّفاعَةُ عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ فَلَا فَائِدَةَ لِعِبَادَتِكُمْ غَيْرَ اللهِ فَإِنَّ اللهَ لَا يَأْذَنُ فِي الشَّفَاعَةِ لِمَنْ يَعْبُدُ غَيْرَهُ فَبِطَلَبِكُمُ الشَّفَاعَةَ تُفَوِّتُونَ عَلَى أَنْفُسِكُمُ الشَّفَاعَةَ».

ترجمه: «و بدان مذاهبی که به شرک کشیده می‌شوند چهار نوع است، **یکی:** سخن کسی که می‌گوید: الله متعال آسمان و آسمانیان را خلق کرد و زمین و زمینیان را در حکم آنان قرار داد و ما از جمله زمینیان هستیم، پس ستارگان و ملائکه‌ای که در آسمان هستند را عبادت می‌کنیم و آن‌ها آلهۀ ما هستند و الله إله آنان. و خداوند متعال در ابطال قول آنان فرمود: آنان در آسمان‌ها مالک هیچ چیزی نیستند چنانکه به آن اعتراف

دارید و در زمین هم مالک چیزی نیستند بر خلاف آنطوری که گمان می‌کنید. و **دوم:** قول کسی که می‌گوید: آسمان‌ها به شکل استبدادی از آنِ خداوند است و زمینیان هم از آنِ اوست امّا بواسطهٔ ستارگان. پس خداوند عناصر و ترکیباتی که در آن وجود دارد را با اتصالات و حرکات و طوالعی مشخص، خلق کرده است، پس به همراه الله غیر الله را شریک او در زمین قرار دادند و گروه اوّل، زمین را برای غیر او قرار دادند و آسمان را برای او. پس در ابطال قول آنان فرمود: {در آن دو شراکتی ندارند} یعنی زمین به همانند آسمان فقط برای الله است نه غیر او و در آن دو (آسمان‌ها و زمین) برای هیچ کسی نصیبی از آن وجود ندارد. و **سوم:** قول کسی که می‌گوید: ترکیبات و حوادث همه‌اش از آن الله متعال است منتها آن‌ها را به ستارگان تفویض و واگذار کرده است و فعل مأذون به آذن نسبت داده می‌شود و از مأذون سلب می‌شود. مثلاً زمانی که پادشاه به زیردستانش می‌گوید فلانی را بزنید و او را می‌زنند، در عرف گفته می‌شود که پادشاه او را زد و در عرف و عادت وقتی که یکی بگوید فلانی، فلانی را نَزَد، بلکه پادشاه دستور به زدن او کرد و زده شد، چنین سخنی هم در عرف درست می‌باشد. و آن‌ها آسمانیان را یاری دهندگان برای الله دانستند و خداوند متعال در ابطال قولشان فرمود: {و او (= الله) از میان آن‌ها یاور و پشتیبانی ندارد} یعنی هیچ چیزی را به چیز دیگری واگذار نکرده است؛ بلکه او بر هر چیزی حافظ و مراقب است. و **چهارم:** سخن کسی که می‌گوید: ما اصنامی که در صورت ملائکه هستند را عبادت می‌کنیم تا در نزد الله شفاعتمان کنند و خداوند در ابطال سخنشان می‌گوید: {شفاعت در نزد او نفعی ندارد مگر برای کسی که به او اجازه داده باشد} پس فایده‌ای در اینکه غیر الله را عبادت می‌کنید نمی‌برید، برای اینکه الله به شفاعت کسی اجازه نمی‌دهد که غیر او را عبادت کند. پس با طلب شفاعتتان، شفاعت برای خود را از دست می‌دهید».[1]

و قرطبی رحمه الله در تفسیر آیه می‌گوید: «قَوْلُهُ تَعَالَى: (قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ) أَيْ هَذَا الَّذِي مَضَى ذِكْرُهُ مِنْ أَمْرِ دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ وَقِصَّةِ سَبَأٍ مِنْ آثَارِ قُدْرَتِي، فَقُلْ يَا

۱- تفسیر مفاتیح الغیب، ج ۲۵ ص ۲۰۳.

مُحَمَّدُ لِهَؤُلَاءِ الْمُشْرِكِينَ هل عند شركائكم قدرة على شي مِنْ ذَلِكَ. وَهَذَا خِطَابُ تَوْبِيخٍ، وَفِيهِ إِضْمَارٌ: أَيِ ادْعُوَا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ أَنَّهُمْ آلِهَةٌ لَكُمْ مِنْ دُونِ اللهِّ لِتَنْفَعَكُمْ أَوْ لِتَدْفَعَ عَنْكُمْ مَا قَضَاهُ اللهُّ تَبَارَكَ وَتَعَالَى عَلَيْكُمْ، فَإِنَّهُمْ لا يملكون ذلك، و (لَا يَمْلِكُونَ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ فِي السَّماوَاتِ وَلا فِي الْأَرْضِ وَما لَهُمْ فِيهِما مِنْ شِرْكٍ وَما لَهُ مِنْهُمْ مِنْ ظَهِيرٍ) أَيْ مَا للهِّ مِنْ هَؤُلَاءِ مِنْ مُعِينٍ عَلَى خَلْقِ شي، بَلِ اللهُّ الْمُنْفَرِدُ بِالْإِيجَادِ، فَهُوَ الَّذِي يُعْبَدُ، وعبادة غيره محال».

ترجمه: «این فرمودۀ خداوند متعال: {بگو: کسانی را که غیر از الله (آلهۀ خود) می‌پندارید، (به فریاد) بخوانید} یعنی این مطالبی که ذکر آن گذشت، از داستان داود و سلیمان و قصه سبأ از آثار قدرت من است، پس ای محمد به آن مشرکان بگو: آیا شُرکایتان بر چیزی از اینها قدرتی دارند؟ و این خطاب توبیخی است و در این جمله، عبارتی پنهان شده است: یعنی کسانی را که گمان می‌کنید آن‌ها آلهۀ شما بجای الله هستند بخوانید تا به شما نفع برسانند یا آنچه را که الله تبارک و تعالی برای شما رقم زده است را از شما دفع کنند، چراکه آنان مالک چنین چیزی نیستند. {(آن‌ها) هم‌وزن ذره‌ای در آسمان‌ها و در زمین مالک نیستند، و در (آفرینش و تدبیر) آن دو هیچ شرکتی ندارند، و او (= الله) از میان آن‌ها یاور و پشتیبانی ندارد} یعنی خداوند از میان آنان هیچ معین و یاری دهنده‌ای برای خلق اشیاء ندارد، بلکه الله در ایجاد کردن منفرد است، پس اوست کسی که عبادت می‌شود و عبادت غیر او محال است».[1]

و ابن قیم رحمه الله در تفسیر آیه می‌گوید: «فتأمل كيف أخذت هذه الآية على المشركين مجامع الطرق التي دخلوا منها إلى الشرك وسدت بها عليهم الباب أبلغ سد وأحكمه، فإن العابد إنما يتعلق بالمعبود لما يرجو من نفعه، وإلا فلو كان لا يرجو منفعة منه فلا يتعلق قلبه به أبدا. وحينئذ فلا بد أن يكون المعبود امّا مالكا للأسباب التي ينتفع بها عابده، أو شريكا لمالكها، أو

۱- تفسیر الجامع لأحکام القرآن، ج ۱۴ ص ۲۹۵.

ظهيرا أو وزيرا أو معاونا له، أو وجيها ذا حرمة وقدر، يشفع عنده فإذا انتفت هذه الأمور الأربعة من كل وجه انتفت أسباب الشرك وانقطعت مواده.

فنفى سبحانه عن آلهتهم أن تملك مثقال ذرة في السموات والأرض.

فقد يقول المشرك: هي شريكة للمالك الحق. فنفى شركها له.

فيقول المشرك: قد تكون ظهيرا أو وزيرا، أو معاونا. فقال: وَما لَهُ مِنْهُمْ مِنْ ظَهِيرٍ.

ولم يبق إلا الشفاعة فنفاها عن آلهتهم، وأخبر أنه لا يشفع أحد عنده إلا بإذنه فإن لم يأذن للشافع لم يتقدم بالشفاعة بين يديه، كما يكون في حق المخلوقين. فإن المشفوع عنده يحتاج إلى الشافع وإلى معاونته له فيقبل شفاعته، وإن لم يأذن له منها. وأما من كل ما سواه فقير إليه بذاته فهو الغني بذاته عن كل ما سواه. فكيف يشفع عنده أحد بغير إذنه؟».

ترجمه: «پس تأمل کن که چگونه این آیه تمام راه‌هایی که از آن وارد شرک می‌شوند را بر مشرکان گرفته است و درب را بر آنان به کامل‌ترین و محکم‌ترین شکل بسته است. برای اینکه عابد تنها به این خاطر به معبود تعلّقِ‌خاطر پیدا می‌کند که از او امید نفع رساندنی دارد، وگرنه اگر از او امید نفع رساندنی نداشت پس هرگز قلبش به او تعلق پیدا نمی‌کرد. و اینجاست که حتماً می‌بایست که معبود: یا باید مالک اسبابی باشد که عابدش با آن اسباب نفع می‌برد، یا شریک مالک آن اسباب باشد، یا مددکار و وزیر و معاون آن مالک باشد، یا در نزد او (مالک اسباب) صاحب مقام و جایگاهی و دارای حرمت و قدری باشد تا بتواند نزد او شفاعت کند، و هنگامی که این امور چهارگانه از هر جهت منتفی شد اسباب شرک هم منتفی می‌شود و موادّ آن قطع می‌گردد.

پس خداوند سبحان اینکه إله‌هایشان مالک مثقال ذره‌ای در آسمان‌ها و زمین باشند را نفی کرده است.

ممکن است مشرک بگوید: إله‌ها شریکی هستید برای مالک حقیقی. پس شراکت آن‌ها را هم نفی کرد.

و یا مشرکی بگوید: ممکن است آن إله‌ها مددکار و پشتیبان یا وزیر یا معاون او باشند. پس فرمود: {و او (= الله) از میان آن‌ها یاور و پشتیبانی ندارد}.

و جز شفاعت باقی نمانده که آن را هم از إله‌هایشان نفی کرد و خبر داده که کسی نزد او جز با اجازۀ او شفاعت نمی‌کند. پس اگر به شافع اجازه ندهد نمی‌تواند نزد او شفاعت کند؛ چنانکه که در حق مخلوقات اینگونه است (و بدون اجازه، شفاعت انجام می‌دهند). برای اینکه آن کسی که در نزد او شفاعت انجام می‌شود چنین کسی به شافع نیاز دارد و به یاری و کمکش نیاز دارد به همین خاطر است که شفاعتش را قبول می‌کند اگرچه هم به شفاعتش اجازه نداده (و راضی) نباشد. و امّا هر آنچه غیر او تعالی است ذاتاً به او فقیر و نیازمند است و خداوند ذاتاً از هرچیزی بی‌نیاز است، پس چگونه کسی می‌تواند در نزد او بدون اجازه (و رضایت) او شفاعت کند؟».[1]

همچنین ابن قیم رحمه الله در جایی دیگر دربارۀ این آیه می‌گوید: «فَالْمُشْرِكُ إِنَّمَا يَتَّخِذُ مَعْبُودَهُ لِمَا يَعْتَقِدُ أَنَّهُ يَحْصُلُ لَهُ بِهِ مِنَ النَّفْعِ، وَالنَّفْعُ لَا يَكُونُ إِلَّا مِمَّنْ فِيهِ خَصْلَةٌ مِنْ هَذِهِ الْأَرْبَعِ امّا مَالِكٌ لِمَا يُرِيدُهُ عِبَادُهُ مِنْهُ، فَإِنْ لَمْ يَكُنْ مَالِكًا كَانَ شَرِيكًا لِلْمَالِكِ، فَإِنْ لَمْ يَكُنْ شَرِيكًا لَهُ كَانَ مُعِينًا لَهُ وَظَهِيرًا، فَإِنْ لَمْ يَكُنْ مُعِينًا وَلَا ظَهِيرًا كَانَ شَفِيعًا عِنْدَهُ.

فَنَفَى سُبْحَانَهُ الْمَرَاتِبَ الْأَرْبَعَ نَفْيًا مُتَرَتِّبًا، مُتَنَقِّلًا مِنَ الْأَعْلَى إِلَى مَا دُونَهُ، فَنَفَى الْمِلْكَ، وَالشِّرْكَةَ، وَالْمُظَاهَرَةَ، وَالشَّفَاعَةَ، الَّتِي يَظُنُّهَا الْمُشْرِكُ، وَأَثْبَتَ شَفَاعَةً لَا نَصِيبَ فِيهَا لِمُشْرِكٍ، وَهِيَ الشَّفَاعَةُ بِإِذْنِهِ».

ترجمه: «پس مشرک تنها به این خاطر معبودش را عبادت می‌کند چون معتقد است که با آن نفعی برایش حاصل می‌شود و کسی نمی‌تواند نفع برساند مگر اینکه این خصلت های چهارگانه در او باشد: اینکه مالک چیزی باشد که عبادت کنندگانش آن را از او می‌خواهند. و اگر مالک آن چیز نباشد، پس شریک مالک باشد. و اگر شریک مالک نبود

۱- تفسیر القیم، صص ۴۳۵-۴۳۶.

پس یاور و مددکار او باشد. و اگر یاور و مددکارش نبود پس در نزد او شفاعت کننده باشد. و خداوند سبحان این مراتب چهارگانه را به ترتیب از بالا به پایین نفی کرد. پس خداوند چیزهایی را نفی کرد که مشرکان گمان می‌کردند در آلهۀشان وجود دارد مانند مالکیت و شراکت و مظاهرت و شفاعت، و اما شفاعتی که مشرک در آن هیچ نصیبی ندارد را ثابت کرده است و آن شفاعت با اجازه‌اش است».[1]

طبق سخنان ابن قیم رحمه الله دربارۀ این آیه، متوجه می‌شویم که مشرکان قدرت نفع رساندن در إله‌هایشان می‌دیدند و اگر عابد قدرت نفع رساندن در إله‌هایش نمی‌دید، هرگز او را عبادت نمی‌کرد. پس در نتیجه اینکه مشرک قدرت نفع رساندن برای إله‌هایش قائل است به این معناست که آن چهار موردی که در آیه ذکر شده‌اند را برای إله‌هایش قائل شده است و بدون شک هر یک از آن چهار مورد، باعث شرک در ربوبیت هستند که عبارت‌اند از: ۱- مالک بودن، ۲- شریک مالک بودن، ۳- ظهیر و یاور و مددکار مالک بودن، ۴- شافع بدون اذن، نزد مالک بودن.

پس طبق آیاتی که گذشت و طبق اقوال علما در تفسیر این آیات، ثابت شد که مشرکان برای إله‌هایشان مالکیت من دون الله قائل بودند و إله‌هایشان را در مالکیت شریک الله می‌دانستند.

شرح تلبیه مشرکان

ممکن است برای کسی این سوال پیش بیاد و بگوید که: پس تکلیف تلبیه مشرکان چه می‌شود که در آن، می‌گفتند الله مالک شریکان و مالک آنچه شریکان دارند است؟ و آیا این تلبیه، به معنای نفی مالکیت از إله‌هایشان نیست؟ و جمع بین آیاتی که این بخش گذشت و مالکیت را برای إله‌های مشرکان ثابت می‌کرد و بین تلبیه مشرکان که مالکیت را از آنان نفی می‌کرد چگونه است؟

۱- مدارج السالکین، ج ۱ ص ۳۵۳.

امام مسلم در صحیحش تلبیه مشرکان را از ابن عباس ﭭ چنین نقل کرده است که گفت: «قَالَ: كَانَ الْمُشْرِكُونَ يَقُولُونَ: لَبَّيْكَ لَا شَرِيكَ لَكَ، قَالَ: فَيَقُولُ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: "وَيْلَكُمْ، قَدْ قَدْ" فَيَقُولُونَ: إِلَّا شَرِيكًا هُوَ لَكَ، تَمْلِكُهُ وَمَا مَلَكَ، يَقُولُونَ هَذَا وَهُمْ يَطُوفُونَ بِالْبَيْتِ».

ترجمه: «ابن عباس ﭭ گفت: مشرکان می‌گفتند: {لبیک (اجابت باد تو را) شریکی نداری}. ابن عباس گفت: پس رسول خدا ﷺ فرمود: {وای بر شما کافی است}. و آنان (در ادامه‌اش) می‌گفتند: {مگر شریکی که برای توست؛ که تو مالک او و آنچه مالکش است، هستی}. این را می‌گفتند و دور خانۀ کعبه طواف می‌کردند».[1]

و حافظ ابو القاسم عبد الرحمن السهیلی در شرح سیرۀ ابن هشام دربارۀ نحوۀ تغییر یافتن تلبیه توحیدی به شرکی می‌گوید: «وَكَانَتْ التَّلْبِيَةُ مِنْ عَهْدِ إبْرَاهِيمَ: لَبّيْكَ لَا شَرِيكَ لَك لَبّيْكَ حَتّى كَانَ عَمْرُو بْنُ لُحَيّ، فَبَيْنَمَا هُوَ يُلَبّي تَمَثّلَ لَهُ الشّيْطَانُ فِي صُورَةِ شَيْخٍ يُلَبّي مَعَهُ فَقَالَ عَمْرٌو: لَبّيْكَ لَا شَرِيك لَك، فَقَالَ الشّيْخُ إلّا شَرِيكًا هُوَ لَك، فَأَنْكَرَ ذَلِكَ عَمْرٌو، وَقَالَ مَا هَذَا؟ فَقَالَ الشّيْخُ قُلْ تَمْلِكُهُ وَمَا مَلَكَ فَإِنّهُ لَا بَأْسَ بِهَذَا، فَقَالَهَا عَمْرٌو، فَدَانَتْ بِهَا الْعَرَبُ».

ترجمه: «تلبیه از زمان ابراهیم اینگونه بود: {لبیک شریکی نداری}، تا اینکه عمرو بن لحی آمد و هنگامی که او تلبیه می‌کرد شیطان به صورت پیر مردی نزد او در آمد و به همراه او تلبیه می‌گفت. عمرو بن لحی گفت: {لبیک شریکی نداری}، و آن پیر مرد گفت: {مگر شریکی که برای توست}. عمرو این حرف را بر او انکار کرد و گفت: این دیگر چیست؟ آن پیر مرد گفت: بگو: {مالک او و آنچه مالکش است، هستی} که اینطوری اشکالی پیش نمی‌آید. و عمرو هم چنین گفت و عرب هم به آن گردن نهاد».[2]

۱- صحیح مسلم (۱۱۸۵).

۲- الروض الأنف في شرح السيرة النبوية لابن هشام، ج ۱ صص ۲۱۱-۲۱۲.

تلبیه مشرکان از متناقض‌ترین و بی‌نظم ترین سخنان مشرکان بود، طوری که ابتدا از او نفی شریک می‌کردند، سپس برای او اثبات شریک می‌کردند، سپس در توجیه این شرک می‌گفتند که خداوند مالک آن شریک و مالک آنچه که آن شریک دارد، است.

این سخن مشرکان برای بعضی از کسانی که مشرکان را در ربوبیت موحّد نشان می‌دهند، مشتبه گشته و می‌گویند طبق این سخن مشرکان، مشرکان الله را مالک إله‌هایشان دانسته‌اند، پس در نتیجه مشرکان برای إله‌هایشان مالکیت من دون الله قائل نبوده‌اند و إله‌هایشان را مستقل از الله در مالکیت ندانسته‌اند!

اما این برداشت اشتباه است برای اینکه:

اولا: مشرکان عرب و مخصوصاً مشرکان قریش که این تلبیه را می‌گفتند، معتقد بودند که إله‌هایشان ملائکه هستند و ملائکه را هم دختران الله می‌دانستند. یعنی إله‌هایشان را از ذات و عنصر و جنس الهی می‌دانستند، به عبارتی دیگر الهیت را جنسی می‌دانستند که تعدد می‌پذیرد به همان شکل که انسان جنسی است که متعدد است. در واقع مشکل اصلی مشرکان تشبیه خالق به مخلوق بود، آن‌ها چون می‌دیدند که انسان‌ها متعدد هستند، إلهیت را نیز متعدد می‌دانستند. مثلاً یک انسان آزاد یک انسان دیگر را به برده می‌گیرد و هردو در جنس انسان بودن مشترک هستند و در باور آنان الهیت هم همینگونه بود، اینکه جنس إله متعدد است و در رأس همهٔ إله‌ها الله قرار دارد و پایین‌تر از او إله‌های دیگر از جنس و عنصر همان إله وجود دارد.

دوما: فرزند نمی‌تواند مخلوق پدر باشد، بلکه از عنصر و جنس و ذات او و جزئی از اوست، لذا مشرکان عرب إله‌هایشان که ملائکه بودند را مخلوق و بندهٔ خدا نمی‌دانستند بلکه إلهی همانند الله و فرزندان الله می‌دانستند. و البته این نکته لازم به ذکر است که بعضی از انواع مشرکان مانند ستاره پرستان وجود داشتند که إله‌هایشان را مخلوق الله می‌دانستند، نه فرزند الله، امّا باید توجه کرد که برای قائل شدن ربوبیت برای غیر الله، شرط نیست که حتما آن غیر الله را فرزند الله دانست، بلکه نسبت دادن خصائص ربوبیت به غیر الله و شریک قرار دادن او در ملک و فرمانراویی یا ولی من الذل دانستن او، و به عبارت دیگر، إله دانستن او، منوط به فرزند دانستن او برای الله نیست.

سوما: اینکه مشرکان در تلبیه‌شان می‌گفتند که الله مالک إله‌ها و مالک آنچه إله هایشان دارد است، این سخن تاثیری در اصل شرک آنان ندارد چراکه آنان با اثبات إلهی من دون الله، اصل شرک را مرتکب شده‌اند، و انحراف‌های بعدی تنها گمراهی بر روی گمراهی و زیاده در کفر و شرک محسوب می‌شود. یعنی به مجرد اثبات إله من دون الله و متعدد دانستن الهیت، شرک رخ داده است، حال بعد از آن، چه الله را مالک آن إله‌ها بداند و چه نداند، تنها زیاده در کفر و شرک است. نه اینکه شرک و کفر متوقف باشد بر اینکه آیا الله را مالک آن إله‌ها می‌داند یا نه، و بگوییم: اگر الله را مالک آن إله‌ها دانست پس شرک نیست و اگر مالک آن إله‌ها نداست پس شرک است! پس حتی اگر الله را مالک آن إله‌ها و مالک آنچه آن إله‌ها دارند بداند، باز شرک است برای اینکه قبل از آن، با این سخنش: «إِلَّا شَرِيكًا هُوَ لَكَ» اثبات إلهی من دون الله کرده است.

چهارما: هنگامی که یک انسان، انسان دیگری را به بردگی می‌گیرد، هردو در عنصر و جنس انسان بودن مشترک هستند، و آن انسان آزاد، مالک آن برده و مالک آنچه آن برده دارد است؛ بدون اینکه صفت و کیفیت انسانیت را از او سلب یا نفی کرده باشد. در این حالت، تعدد جنس انسان وجود دارد اگرچه یکی از آن انسان‌ها برده و مملوک، و دیگری انسان آزادی باشد. و مشرکان در حق الله سبحانه وتعالی چنین حالتی را معتقد بودند. یعنی عنصر و جنس الهیت را متعدد می‌دانستند، و منظور آنان از اینکه الله مالک إله‌هایشان است، بنده و برده و عبد بودن إله‌هایشان برای الله نبوده است، بلکه منظورشان مالکیتی مانند مالکیت پدر از فرزندش است، چنانکه چنین مالکیتی در اسلام نیز وجود دارد، چنانکه در حدیث آمده است که جابر بن عبد الله ﷺ روایت کرده که مردی گفت: «يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنّ لِي مَالًا وَوَلَدًا، وَإِنّ أَبِي يُرِيدُ أَنْ يَجْتَاحَ مَالِي، فَقَالَ: أَنْتَ وَمَالُكَ لِأَبِيكَ».

ترجمه: «ای رسول خدا، من اموال و فرزندانی دارم و پدرم می‌خواهد که مال من را از آن خود کند، پیامبر فرمود: تو و مالت از آن پدرت هستی».[1]

۱- ابن ماجه (۲۲۹۱)، صحیح ابن حبان (۱۴۲/۲)، مسند احمد (۶۹۰۲).

در شرح این حدیث گفته‌اند که منظور از حرف «ل» در کلمۀ «لِأَبِيكَ» لام مالکیت نیست بلکه لام مباحیت است؛ یعنی برای پدر مباح است که در صورت ضرورت و نیاز از مال فرزندش استفاده کند چراکه حق پدر بر فرزند چنین چیزی را اقتضا می‌کند. و مشرکان در تلبیه‌شان چنین مالکیتی را مد نظر داشتند، اینکه الله به عنوان پدر آلهه که در رأس قرار دارد، مالک إله‌های کوچک‌تر و مالک آنچه إله‌ها دارند است. و اثبات چنین مالکیتی برای الله به عنوان پدر، نفی مالکیت از إله‌ها به عنوان فرزند نمی‌کند، به همان شکل که در حدیث: «أَنْتَ وَمَالُكَ لِأَبِيكَ»، اینگونه بود و نفی مالکیت را از فرزند نکرد.

و حتی اگر چنین در نظر بگیریم و فرض کنیم، که مشرکان إله‌هایشان را بنده و عابد إله بزرگتر یعنی الله می‌دانستند، و فرض کنیم که اینکه مشرکان ملائکه را فرزندان الله می‌دانستند، به معنای نفی بندگی آنان برای الله نیست و فرض کنیم که مشرکان قریش ملائکه را هم بندگان و عبادت کنندگان الله می‌دانستند، اگرچه باطل بودن چنین فرضی پیشتر بیان شد، اما بر فرض اگر هم اینگونه باشد، باز هم نفی تعدد جنس إلهیت نشده است؛ چرا که در نزد مشرکان محتمل بود که یک إله، إلهی دیگر را به بردگی و خدمت بگیرد و مقهور و مغلوب خود سازد (چنانکه در تفسیر آیۀ تمانع و آیۀ فساد آوریدم) و در عین حال هردو در جنس إلهیت مشرک هستند؛ چنانکه همین حالت برای انسان ممکن است بوجود آید و یک انسان، انسانی از جنس خودش را به بردگی می‌گیرد و او او کار می‌کشد و در عین حال هردو انسان هستند. پس متعدد دانستن جنس إلهیت معضل اصلی مشرکان و علت اولیه مشرک بودن آنان بود.

پنجما: مشرکان الله را عاجز از آن می‌دانستند که به تنهایی بتواند تدبیر جهان هستی را بکند و معتقد بودند که یک إله به تنهایی نمی‌تواند نیازهای همۀ بندگان را برآورده کند. از این رو برای الله شریکانی قائل بودند و در همان حال الله را مالک آن شریکان می‌دانستند. امّا اینکه الله را مالک آن إله‌ها می‌دانستند به معنای نجات یافتن آنان از شرک نیست، چراکه اثبات إله من دون الله در هر حال شرک است، و اضافه بر این اعتقاد،

تنها زیاده در کفر و شرک است. و مشرکان می‌گفتند: ﴿أَجَعَلَ ٱلۡأٓلِهَةَ إِلَٰهٗا وَٰحِدًاۖ إِنَّ هَٰذَا لَشَيۡءٌ عُجَابٞ﴾ [ص: ۵]

«آیا (همۀ) إله‌ها را یک إله قرار داده است؟ بی‌گمان این چیزی عجیبی است».

علما در تفسیر این آیه گفته‌اند که تعجب مشرکان از این بود که چگونه یک إله به تنهایی می‌تواند صدای همه را بشنود و نیاز همه را برآورده کند؟ برای مثال طبری در تفسیر آیه می‌گوید: «وقوله (أَجَعَلَ الآلِهَةَ إِلَهًا وَاحِدًا) يقول: وقال هؤلاء الكافرون الذين قالوا: محمد ساحر كذاب: أجعل محمد المعبودات كلها واحدا، يسمع دعاءنا جميعنا، ويعلم عبادة كل عابد عبدَه منا (إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عُجَابٌ): أي إن هذا لشيء عجيب. كما حدثنا بشر، قال: ثنا يزيد، قال: ثنا سعيد، عن قتادة (أَجَعَلَ الآلِهَةَ إِلَهًا وَاحِدًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عُجَابٌ) قال: عجب المشركون أن دُعوا إلى الله وحده، وقالوا: يسمع لحاجاتنا جميعا إله واحد! ما سمعنا بهذا في الملة الآخرة».

ترجمه: «آن کافرانی که می‌گفتند محمد ساحر و کذاب است می‌گویند: آیا همۀ إله‌ها را یک إله قرار داده که دعای همه ما را می‌شنود و عبادت همۀ ما را وقتی که عبادتش کند می‌داند؟ بی‌گمان این چیز عجیبی است. چنانکه بشر برایمان تعریف کرد از یزید از سعید از قتاده که دربارۀ آیه: {آیا (همۀ) إله‌ها را یک إله قرار داده است؟} گفت: مشرکان تعجب کردند از اینکه به سوی الله یکتا دعوت شدند و گفتند: نیازهای همۀ ما را یک إله می‌شنود؟ چنین چیزی را در ملت دیگری نشنیده بودیم!».[۱]

از این رو معتقد بودند که چون الله به تنهایی نمی‌تواند دعا و صدای همه را بشنود و نیاز همه را برآورده کند، لذا شریکانی دارد که به او کمک می‌کنند و این همان حقیقت تلبیه‌ای بود که می‌گفتند. یعنی اگرچه الله، بخاطر پدر بودنش، مالک شریکانش است و بخاطر خالق بودنش مالک آنچه شریکش دارد است، اما آن شریک در تدبیر جهان هستی

۱- تفسیر طبری، ج ۱ ص ۱۴۹.

شریک و اعوان و انصار الله است و خداوند آنچه که شریکش در مالکیت دارد را خودش خلق کرده سپس به او تفویض نموده و آن شریک در تصرف‌نمودن در ملکش بصورت مستقل از الله و بدون نیاز به اذن الله عمل می‌کند. پس اگرچه به نسبت کسی که آن ملک را خلق کرده است، الله مالک حقیقی آن است، اما مالکیت آن را به شریکانش تفویض کرده و شریکانش در تصرف کردن آن مستقل از الله هستند. و این همان حقیقت معنای تلبیه‌شان است که می‌گفتند: «لَبَّيْكَ لَا شَرِيكَ لَكَ، إِلَّا شَرِيكًا هُوَ لَكَ، تَمْلِكُهُ وَمَا مَلَكَ».

پس مشرکان معتقد بودند که الله دعای همهٔ آنان را نمی‌شنود و متوجه عبادت همهٔ آن‌ها نمی‌شود، بلکه إله‌هایشان هستند که در برطرف کردن این نقص خداوند در ربوبیتش، شریک او هستند. برای همین با تعجب می‌گفتند آیا محمد همه إله‌ها را یک إله قرار داده است!؟

سمرقندی می‌گوید: «أَجَعَلَ الْآلِهَةَ إِلهاً واحِداً يعني: كيف يتسع لحاجتنا إله واحد إِنَّ هذا لَشَيْءٌ عُجابٌ يعني: لأمر عجيب».

ترجمه: «{آیا (همهٔ) إله‌ها را یک إله قرار داده است؟} یعنی: چگونه یک إله می‌تواند نیازهای ما را برآورده کند؟ {بی‌گمان این چیزی عجیبی است} یعنی امر عجیبی است».[1]

پس اعتقاد مشرکان این بود که الله به تنهایی نمی‌تواند حاجت‌ها و نیازهای همه را برآورده کند برای همین به شریکانی نیاز دارد تا در این باره به او کمک کند برای همین در تلبیه‌شان می‌گفتند: «لَبَّيْكَ لَا شَرِيكَ لَكَ، إِلَّا شَرِيكًا هُوَ لَكَ، تَمْلِكُهُ وَمَا مَلَكَ».

و فخر رازی در تفسیر آیه می‌گوید: «أَنَّ الْقَوْمَ مَا كَانُوا مِنْ أَصْحَابِ النَّظَرِ وَالِاسْتِدْلَالِ بَلْ كَانَتْ أَوْهَامُهُمْ تَابِعَةً لِلْمَحْسُوسَاتِ فَلَمَّا وَجَدُوا فِي الشَّاهِدِ أَنَّ الْفَاعِلَ الْوَاحِدَ لَا تفي قدرته

۱- تفسیر سمرقندی، ج ۳ ص ۱۵۸.

وعمله بِحِفْظِ الْخَلْقِ الْعَظِيمِ قَاسُوا الْغَائِبَ عَلَى الشَّاهِدِ، فَقَالُوا لَا بُدَّ فِي حِفْظِ هَذَا الْعَالَمِ الْكَثِيرِ مِنْ آلِهَةٍ كَثِيرَةٍ يَتَكَفَّلُ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ بِحِفْظِ نَوْعٍ آخَرَ».

ترجمه: «قوم مشرکان صاحبان نظر و استدلال نبودند بلکه اوهامشان تابع محسوسات بود، هنگامی که در مشاهدات خود دیدند که قدرت و عمل یک فاعل به تنهایی نمی‌تواند خلق عظیمی را حفظ نماید، عالم غایب را هم بر عالم شاهد قیاس کردند و گفتند ناگریز باید در حفظ این عالم نیز إله‌های زیادی باشند تا هر یک از آنان بخشی از آن را حفظ نماید».[1]

و سیوطی در تفسیر آیه می‌گوید: «أخرج عبد بن حميد وَابْن جرير عَن قَتَادَة {وعجبوا أَن جَاءَهُم مُنْذر مِنْهُم} يَعْنِي مُحَمَّدًا صلى الله عَلَيْهِ وَسلم {وَقَالَ الْكَافِرُونَ هَذَا سَاحر كَذَّاب أجعَل الْآلِهَة إِلَهًا وَاحِدًا إِن هَذَا لشَيْء عُجاب} قَالَ: عجب الْمُشْركُونَ أَن دعوا إِلَى الله وَحده وَقَالُوا: إِنَّه لَا يسمع حاجتنا جَمِيعًا إِلَه وَاحِدًا».

ترجمه: «عبد بن حمید و ابن جریر از قتاده تخریج کردند: {و تعجب کردند از اینکه انذار دهنده‌ای از خودشان بیاید} یعنی محمد ﷺ {و کافران گفتند این جادوگری بسیار دروغگو است، آیا (همهٔ) إله‌ها را یک إله قرار داده است؟ بی‌گمان این چیزی عجیبی است} می‌گوید: مشرکان تعجب کردند از اینکه به سوی الله یکتا دعوت شدند و گفتند که یک إله نمی‌تواند حاجات همهٔ ما را بشنود».[2]

مظهری در تفسیر آیه می‌گوید: «أَجَعَلَ الْآلِهَةَ إِلهاً واحِداً الاستفهام للتعجب يعنى كيف جعل الالوهية التي كانت لجماعة لواحد إِنَّ هذا لَشَيْءٌ عُجابٌ بليغ فى العجب فانه خلاف ما أطبق عليه آباؤنا ما نشاهد ونعاهد ان الواحد لا يفئ علمه وقدرته بالأشياء الكثيرة».

۱- تفسیر مفاتیح الغیب، ج ۲۶ ص ۳۶۸.

۲- تفسیر الدر المنثور، ج ۷ ص ۱۴۶.

ترجمه: «{آیا (همهٔ) إله‌ها را یک إله قرار داده است} استفهام برای تعجب است، یعنی چگونه الهیت که برای جماعتی است را برای یک نفر قرار داده است، {بی‌گمان این چیزی عجیبی است} یعنی در نهایت عجیبی است، چون مخالف آنچه که نیاکانمان بر آن بودند است و مخالف با آنچه مشاهده کرده و دیده‌ایم است اینکه یک نفر به تنهایی نمی‌تواند بر اشیاء زیادی علم و قدرت داشته باشد».[1]

و طبرانی در تفسیر آیه می‌گوید: «وَقَوْلُهُ تَعَالَى: {أَجَعَلَ الآلِهَةَ إِلَاهاً وَاحِداً}؛ أي قالُوا لفَرْطِ جَهلِهم على وجهِ الإنكار: أجعَلَ مُحَمَّدٌ الآلِهَةَ إلَهاً واحداً ؟ {إِنَّ هَـاذَا لَشَيْءٌ عُجَابٌ}؛ امّا هذا الذي يقولُ مُحَمَّدٌ صلى الله عليه وسلم من ردِّ الحوائجِ إلى إلَهٍ واحدٍ، إلاَّ شيء مُفْرِطٌ في العَجَب».

ترجمه: «این فرمودهٔ خداوند متعال: {آیا (همهٔ) إله‌ها را یک إله قرار داده است} یعنی: از فرط جهلشان منکرانه گفتند: آیا محمد إله‌ها را یک إله قرار داده است؟ {بی‌گمان این چیزی عجیبی است}، این چیزی که محمد ﷺ می‌گوید به نسبت بردن حاجت‌ها به نزد یک إله، چیزیست که در نهایت عجیبی قرار دارد!».

چنانکه از سخن علما که در تفسیر این آیه گفته‌اند فهمیده می‌شود، مشرکان معتقد بودند که إلهیت جنسی است که تعدد می‌پذیرد و یک إله به تنهایی نمی‌تواند نیازهای همه را برآورده کند. پس سخن مشرکان در تلبیه‌شان که می‌گفتند: «لَبَّيْكَ لَا شَرِيكَ لَكَ، إِلَّا شَرِيكًا هُوَ لَكَ، تَمْلِكُهُ وَمَا مَلَكَ» را باید بر طبق عقاید مشرکان فهمید. عقیدهٔ مشرکان اعتقاد به تعدد إله‌ها بود و الله را در رأس إله‌ها قرار داده بودند که مالک دیگر إله‌ها است امّا این مالکیت به معنای عبد بودن دیگر آلهه و نفی مالکیت از آن‌ها نبود. برای مثال مردی را در نظر بگیرید که مالک فروشگاهی و مالک آنچه در آن فروشگاه به فروش می‌رسد است، امّا بخاطر بزرگ‌بودن آن فروشگاه و مراجعهٔ فراوان مشتریان، خودش به تنهایی نمی‌تواند آن فروشگاه را اداره کند، لذا فرزندانش که در حکم اعوان و

١- تفسیر المظهری، ج ٨ ص ١۵۵.

انصار و اولیاء او هستند را به کار گرفته و بعضی را حساب‌دار بعضی را صندوق‌دار و بعضی را فروشنده و... قرار داده است. در این مثال، آن مرد مالک آن فروشگاه و مالک آنچه در آن فروشگاه وجود دارد و مالک فرزندانش است، و فرزندانش به پدرشان لبیک گفته و می‌گویند: ای پدر ما در خدمت‌گذاری تو برای ادارۀ فروشگاه حاضر هستیم، همۀ این مغازه و وسایلش ملک توست و ما شریکان تو در ادارۀ این فروشگاه هستیم چراکه تو به تنهایی قادر به مدیریت این فروشگاه نیستی و به اعوان و انصار و اولیاء و یاورانی نیاز داری که ما هستیم.

و چون مشرکان الله متعال را به انسان‌ها قیاس می‌کردند و مشابه می‌دانستند لذا همین حالت را برای إله‌هایشان قائل بودند و می‌گفتند الله در رأس امور قرار داد و إله بزرگ است و دیگر إله‌ها نیز در تدبیر جهان هستی شریک الله متعال هستند. پس لازم نیست که مشرکان حتماً اعتقاد داشته باشند که آسمان‌ها و زمین را کسی غیر از الله خلق کرده باشد تا در ربوبیت مشرک شده باشند، چنانکه کسانی که مشرکان را موحّد در ربوبیت می‌دانند چنین خطایی مرتکب شده و گمان می‌کنند چون مشرکان به خالق و رازق بودن الله قائل بودند پس به معنای توحید ربوبیت آنان است! بلکه حق این است که همین که مشرکان به تعدد آلهه معتقد بودند، پس شرک در ربوبیت رخ داده است.

و خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَقُلِ ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ ٱلَّذِي لَمۡ يَتَّخِذۡ وَلَدٗا وَلَمۡ يَكُن لَّهُۥ شَرِيكٞ فِي ٱلۡمُلۡكِ وَلَمۡ يَكُن لَّهُۥ وَلِيّٞ مِّنَ ٱلذُّلِّۖ وَكَبِّرۡهُ تَكۡبِيرَۢا ١١١﴾ [الإسراء: ۱۱۱]

«و بگو: ستایش برای الله است که فرزندی (برای خود) بر نگزیده و او را در فرمانروایی هیچ شریکی نیست، و بخاطر ناتوانی (و ذلت، حامی و) سرپرستی برای او نیست، و او را به شایستگی بزرگ بشمار».

در این آیه سه نوع از اعتقاد مشرکان را رد می‌کند:

یکی اعتقاد به داشتن فرزند برای الله است که شرک در ذات و عنصر الهیت است.

و دوم اعتقاد به داشتن شریک در ملک و فرمانروایی برای الله است، چون مشرکان معتقد بودند الله در فرمانروایی و ادارۀ جهان هستی شریکانی دارد و معتقد بودند الله

به تنهایی نمی‌تواند نیاز همه را برآورده کند چنانکه مشرکان می‌گفتند: «لنا ثلاثمائة وستون صنماً لا تقوم بحوائجنا فكيف يقوم إله واحِد بحوائج الخلق كلهم»؛ «ما سیصد و شصت بت داریم که با همهٔ آن‌ها هنوز نیازهای ما برطرف نمی‌شود، حالا چگونه یک إله واحد نیازهای همهٔ خلق را برطرف کند».[۱]

و سوم اعتقاد مشرکان به داشتن اولیاء من الذل برای الله متعال است.

پس اگرچه مشرکان می‌گفتند: «لَبَّيْكَ لَا شَرِيكَ لَكَ، إِلَّا شَرِيكًا هُوَ لَكَ، تَمْلِكُهُ وَمَا مَلَكَ»، امّا چنین سخنی، نفی مالکیتی که به گمانشان به إله‌ها تفویض شده بود را نمی‌کند و چنین سخنی اثبات عبد بودن إله‌ها را نمی‌کند و چنین سخنی نفی اولیاء من الذل دانستن إله‌ها برای الله را نمی‌کند. پس اگرچه مشرکان قریشی که این تلبیه را می‌گفتند، الله را به عنوان إله مرکزی و پدر آلههٔشان، تصور می‌کردند و اگرچه الله را (به عنوان پدر)، مالک إله‌ها می‌دانستند، امّا چنین مالکیتی، نفی مطلق مالکیت از آلهه و نفی صفات الهیت و ربوبیت از آلهه را نمی‌کند.

در واقع تلبیه مشرکان نوعی تفویض و واگذاری ادارهٔ شئون هستی به آلهه بود. همانند حاکمی که در کشورش ولایاتی دارد و ادارهٔ هر ولایت را به یکی از امیرانش واگذار و تفویض کرده است و آن امیر استقلالیت در ادارهٔ آن ولایت را دارد و می‌تواند ببخشد و منع کند و مجازات کند و پاداش دهد و در عین حال، ولایت آن امیر داخل در ولایت حاکم است و آن حاکم بر آن امیر حکومت دارد.

و در باب شفاعت نیز اینگونه بودند. چون معتقد بودند بخاطر ضعف و نیازی که حاکم به امیر دارد، و چون بدون امیر، حاکم به تنهایی نمی‌تواند مملکتش را اداره کند، لذا معتقد بودند که اگر امیر را عبادت کنند، در مقابل امیر نیز بخاطر جایگاه و مکانتی که نزد حاکم دارد، برایشان در نزد حاکم شفاعت می‌کند. و چون حاکم به امیرش نیاز دارد و اگر درخواست امیرش را اجابت نکند، از این می‌ترسد که مثلاً امیر کارهایش را به

۱- تفسیر النکت والعیون از ماوردی، ج ۶ ص ۳۷۰.

درستی انجام ندهد یا بر او بشورد، و یا بخاطر سپاسگذاری از کار امیر، به عنوان پاداش دادن به او، درخواست امیر در آنچه که شفاعتش را می‌کند قبول می‌کند، اگرچه هم حاکم به آن شفاعت راضی نباشد، لذا از این رو مشرکان به چنین شفاعتی که نیازی به اذن الله نداشت معتقد بودند و آن‌ها إله‌هایشان را عبادت می‌کردند چون معتقد بودند إله‌هایشان فرزندان الله و شریک او در ملک و فرمانراویی و اولیاء من الذل او هستند و چون الله به تنهایی نمی‌تواند همهٔ نیازهای بندگانش را برآورده کند و به تنهایی نمی‌تواند همهٔ نیازهای بندگانش را بشنود و بندگان نیز بخاطر دست‌نیافتنی بودن الله نیاز به واسطه‌ها و دربارِیانی دارند تا از طریق آن‌ها با الله ارتباط برقرار کنند، لذا آن‌ها إله‌ها را بخاطر شریک بودنشان با الله، عبادت می‌کردند و معتقد بودند إله‌ها نیز در مقابلِ عبادتی که برایشان انجام می‌شد، در نزد الله برای نیازهایشان شفاعت نافذ انجام می‌دهند. و در عین حال معتقد بودند که الله مالک إله‌ها و مالک آنچه إله‌ها دارند است، به همان شکلی که حاکم مالک امیر و مالک ولایتی که امیر در آنجا امارت می‌کند است، امّا در عین حال حاکم به امیرش نیاز دارد و بخاطر ضعفی که دارد، ادارهٔ آن ولایت را به امیرش تفویض کرده است حال چه این تفویض کلی باشد چه در جزئیات باشد، فرقی نمی‌کند.

تشریع من دون الله

تشریع و قانون‌گذاری از خصوصی‌ترین خصوصیت‌های الله متعال است، در واقع قلة ربوبیت، حاکمیت است. و خداوند متعال هیچ پیامبری را نفرستاده مگر اینکه به قومش گفته است که الله را عبادت کنند و از طاغوت اجتناب نمایند و یکی از سران طواغیت آن کسی است که بجای الله متعال تشریع و قانون گذاری کند و حلال خداوند را حرام و حرام خداوند را حلال نماید. و کسی که حق تشریع به غیر الله بدهد به این معناست که به او ربوبیت داده است و من از کسانی که می‌گویند مشرکان توحید ربوبیت داشته‌اند، تعجب می‌کنم که چگونه می‌توانند ثابت کنند مشرکان از تشریع من دون الله سالم مانده‌اند تا بتوانند با توجه به آن، توحید ربوبیت را برای مشرکان ثابت کنند؟! چگونه امکان دارد مشرکان در تشریع و قانون‌گذاری دچار شرک نشده باشند حال آنکه آیات فراوانی از کلام خداوند وجود دارد که بیانگر شرک مشرکان در تشریع و قانون‌گذاری است؟

بدون شک اعطای حق تشریع و قانون‌گذاری به مخلوق بصورت مستقل از الله، شرک در ربوبیت است و همانطور که در تعریف ربوبیت گفتیم، معنای ربوبیت از سه عنصر تشکیل شده است: ۱- کسی که مالک و صاحب چیزی باشد ۲- کسی که سید و رئیس باشد و مورد اطاعت قرار گیرد ۳- کسی که مصلح و اصلاح کننده و تربیت کننده و تدبیر کنندۀ چیزی باشد.

و اعطای حق تشریع متضمن هرسه مورد می‌باشد. چون تشریع و تحلیل و تحریم معلق به ثواب و جزای دنیوی و اخروی می‌باشد و خداوند مالک و سید و مصلح و مدبر مخلوقاتش است و اوست که برنامۀ زندگی آنان را می‌فرستد و مالک و فرمانروای همه چیز اوست و اوست که می‌تواند چیزی را از روی حکمتش حلال یا حرام کند، و اعطای چنین ویژگی به یک مخلوق، بزرگترین انواع شرک در ربوبیت می‌باشد. و این ردی است بر توهم نجدیه که فکر می‌کنند چون مشرکان اقرار می‌کردند که الله خالق و رازق است

پس این یعنی توحید ربوبیت داشته‌اند! در حالی که مشرکان در این اقرارشان نیز صادق نبودند و تنها نزد جهمیه است که اقرار زبانی ایمان محسوب می‌شود، و بدان که برای شرک در ربوبیت همین کافی است که تشریع مخلوقی را بجای الله قبول کنی.

خداوند متعال در آیات زیر پاره‌ای از اعتقادات مشرکان و بعضی از تحلیل و تحریم‌های مشرکان را بیان می‌کند و دستور به انجام چنین اعمالی را به شرکا و إله‌هایشان نسبت می‌دهد یعنی مشرکان چنین تحلیل و تحریمی را از شرکا و إله‌هایشان گرفته‌اند. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَجَعَلُواْ لِلَّهِ مِمَّا ذَرَأَ مِنَ ٱلۡحَرۡثِ وَٱلۡأَنۡعَٰمِ نَصِيبٗا فَقَالُواْ هَٰذَا لِلَّهِ بِزَعۡمِهِمۡ وَهَٰذَا لِشُرَكَآئِنَاۖ فَمَا كَانَ لِشُرَكَآئِهِمۡ فَلَا يَصِلُ إِلَى ٱللَّهِۖ وَمَا كَانَ لِلَّهِ فَهُوَ يَصِلُ إِلَىٰ شُرَكَآئِهِمۡۗ سَآءَ مَا يَحۡكُمُونَ ١٣٦ وَكَذَٰلِكَ زَيَّنَ لِكَثِيرٖ مِّنَ ٱلۡمُشۡرِكِينَ قَتۡلَ أَوۡلَٰدِهِمۡ شُرَكَآؤُهُمۡ لِيُرۡدُوهُمۡ وَلِيَلۡبِسُواْ عَلَيۡهِمۡ دِينَهُمۡۖ وَلَوۡ شَآءَ ٱللَّهُ مَا فَعَلُوهُۖ فَذَرۡهُمۡ وَمَا يَفۡتَرُونَ ١٣٧ وَقَالُواْ هَٰذِهِۦٓ أَنۡعَٰمٞ وَحَرۡثٌ حِجۡرٞ لَّا يَطۡعَمُهَآ إِلَّا مَن نَّشَآءُ بِزَعۡمِهِمۡ وَأَنۡعَٰمٌ حُرِّمَتۡ ظُهُورُهَا وَأَنۡعَٰمٞ لَّا يَذۡكُرُونَ ٱسۡمَ ٱللَّهِ عَلَيۡهَا ٱفۡتِرَآءً عَلَيۡهِۚ سَيَجۡزِيهِم بِمَا كَانُواْ يَفۡتَرُونَ ١٣٨ وَقَالُواْ مَا فِي بُطُونِ هَٰذِهِ ٱلۡأَنۡعَٰمِ خَالِصَةٞ لِّذُكُورِنَا وَمُحَرَّمٌ عَلَىٰٓ أَزۡوَٰجِنَاۖ وَإِن يَكُن مَّيۡتَةٗ فَهُمۡ فِيهِ شُرَكَآءُۚ سَيَجۡزِيهِمۡ وَصۡفَهُمۡۚ إِنَّهُۥ حَكِيمٌ عَلِيمٞ ١٣٩﴾ [الأنعام: ١٣٦-١٣٩]

«و (مشرکان) از آنچه الله از زراعت و چهارپایان آفریده است، بهره‌ای برای او قرار دادند (و نیز بهره‌ای برای بت‌ها) و به گمان خود گفتند: این برای الله است، و این (هم) برای شریکان ما (= بت‌ها) است، پس آنچه از آنِ شریکان‌شان بود به الله نمی‌رسید، و آنچه از آنِ الله بود، به شریکان‌شان می‌رسید، چه بد حکم می‌کنند(۱۳۶) و این چنین شریکان‌شان برای بسیاری از مشرکان، کشتن فرزندان‌شان را آراسته جلوه دادند تا هلاک‌شان کنند، و آیین شان را بر آنان مشتبه سازند، و اگر الله می‌خواست، چنین نمی‌کردند، پس آن‌ها را با تهمت‌هایشان واگذار(۱۳۷) و گفتند: این چهار پایان و کشتزارها (برای همه) ممنوع است، مگر کسانی‌که ما بخواهیم ـ به گمان آنان ـ نباید (از) آن بخورد و چهارپایانی دیگر است که (سوار شدن بر) پشت آن‌ها حرام است و (نیز) چهار پایانی (دیگر) است که (هنگام ذبح) نام الله را بر آن نمی‌بردند، (و با این کارشان) به الله دروغ می‌بستند و (الله) به زودی کیفر افتراهای‌شان را خواهد

داد(۱۳۸) و گفتند: آنچه در شکم این چهارپایان است مخصوص مردان ماست، و برهمسران‌مان حرام است، و اگر مرده باشد پس (همگی) در آن شریکند. بزودی (الله) کیفر این توصیف آن‌ها را می‌دهد، بی‌گمان او حکیم داناست(۱۳۹)».

همچنین خداوند متعال می‌فرماید: ﴿مَا جَعَلَ ٱللَّهُ مِنۢ بَحِيرَةٍ وَلَا سَآئِبَةٍ وَلَا وَصِيلَةٍ وَلَا حَامٍ وَلَٰكِنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ يَفۡتَرُونَ عَلَى ٱللَّهِ ٱلۡكَذِبَۖ وَأَكۡثَرُهُمۡ لَا يَعۡقِلُونَ١٠٣ وَإِذَا قِيلَ لَهُمۡ تَعَالَوۡاْ إِلَىٰ مَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ وَإِلَى ٱلرَّسُولِ قَالُواْ حَسۡبُنَا مَا وَجَدۡنَا عَلَيۡهِ ءَابَآءَنَآۚ أَوَلَوۡ كَانَ ءَابَآؤُهُمۡ لَا يَعۡلَمُونَ شَيۡـٔٗا وَلَا يَهۡتَدُونَ١٠٤﴾ [المائدة: ۱۰۳-۱۰٤]

«الله هیچ‌گونه بحیره و نه سائبه و نه وصیله و نه حام را قرار نداده است، ولی کسانی‌که کافر شدند، بر الله دروغ می‌بندند، و بیشترشان در نمی‌یابند(۱۰۳) و هنگامی‌که به آن‌ها گفته شود: به سوی آنچه الله نازل کرده و به سوی پیامبر بیایید گویند: آنچه نیاکان‌مان را بر آن یافته‌ایم، ما را بس است. آیا اگر نیاکان آن‌ها چیزی نمی‌دانستند و هدایت نیافته بودند (باز هم از آن‌ها پیروی می‌کنند)؟(۱۰۴)».

در این آیات بعضی از تحلیل و تحریم‌های مشرکان را نشان می‌دهد که قوانین و احکامی را برای خود تشریع می‌کردند که مخالف شریعت خداوند بود و وقتی که آنان را به سوی حکم خداوند دعوت می‌کردند، می‌گفتند آنچه که نیاکانمان بر آن بود برای ما بس است. آیا تشریع کردن احکام و قوانین بجای الله، شرک در ربوبیت محسوب نمی‌شود؟

[الأنعام: ۱۲۱] اگر از آن‌ها اطاعت کنید بی‌گمان مشرک خواهید بود

همچنین خداوند می‌فرماید: ﴿وَلَا تَأۡكُلُواْ مِمَّا لَمۡ يُذۡكَرِ ٱسۡمُ ٱللَّهِ عَلَيۡهِ وَإِنَّهُۥ لَفِسۡقٞۗ وَإِنَّ ٱلشَّيَٰطِينَ لَيُوحُونَ إِلَىٰٓ أَوۡلِيَآئِهِمۡ لِيُجَٰدِلُوكُمۡۖ وَإِنۡ أَطَعۡتُمُوهُمۡ إِنَّكُمۡ لَمُشۡرِكُونَ١٢١﴾ [الأنعام: ۱۲۱]

«و از آنچه (هنگام ذبح) نام الله بر آن برده نشده، نخورید و همانا این (عمل) نافرمانی (و گناه) است و به راستی شیاطین به دوستان خود (شبه‌هایی) القا می‌کنند، تا با شما مجادله کنند، و اگر از آن‌ها اطاعت کنید بی‌گمان مشرک خواهید بود».

به این فرموده خداوند دقت کنید که فرمود: ﴿وَإِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ﴾. این سوال مطرح می‌شود که اگر کسی از آن‌ها اطاعت کند و مشرک شود، شرک او از چه نوع محسوب می‌شود؟ آیا شرک در ربوبیت نیست؟ یعنی اگر سخن آن نجدیه را قبول کنیم که گمان می‌کنند و ادعا می‌کنند که مشرکان توحید ربوبیت داشته‌اند و در ربوبیت موحّد بودند، اگر بر طبق این آیه شخصی از آنان اطاعت می‌کرد و مشرک می‌شد، آیا شرک او در ربوبیت نمی‌بود؟ چگونه ممکن است که شرک او در ربوبیت نباشد در حالی که در معصیت و نافرمانی خداوند از شیاطین اطاعت می‌کنند و حلال خداوند را حرام و حرامش را حلال می‌کنند و خود را در جایگاه مشرع و قانون گذار می‌گذارند و بجای خداوند تشریع می‌کنند؟

فخر رازی رحمه الله در تفسیر آیه می‌گوید: «وَإِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ وَهَذَا مَخْصُوصٌ بِمَا ذُبِحَ عَلَى اسْمِ النُّصُبِ يَعْنِي لَوْ رَضِيتُمْ بِهَذِهِ الذَّبِيحَةِ الَّتِي ذُبِحَتْ عَلَى اسْمِ إِلَهِيَّةِ الْأَوْثَانِ فَقَدْ رَضِيتُمْ بِإِلَهِيَّتِهَا وَذَلِكَ يُوجِبُ الشِّرْكَ».

ترجمه: «{و اگر از آن‌ها اطاعت کنید بی‌گمان مشرک خواهید بود} و این مخصوص آنچه که بر اسم نُصُب ذبح می‌شود است، یعنی اگر به این ذبیحه‌هایی که بر اسم الهیت بت‌ها ذبح شده‌اند، راضی شدید، پس در واقع به الهیت آن‌ها راضی شده‌اید و این موجب شرک می‌شود».[1]

در ادامه فخر رازی می‌گوید: «وَأَمَّا قَوْلُهُ: وَإِنَّ الشَّياطِينَ لَيُوحُونَ إِلى أَوْلِيائِهِمْ لِيُجادِلُوكُمْ فَفِيهِ قَوْلَانِ: الْأَوَّلُ: أَنَّ الْمُرَادَ من الشياطين هَاهُنَا إِبْلِيسُ وَجُنُودُهُ وَسْوَسُوا إِلَى أَوْلِيَائِهِمْ مِنَ المشركين ليجادلوا محمدا صلى الله عليه وآله وَسَلَّمَ وَأَصْحَابَهُ فِي أَكْلِ الْمَيْتَةِ.

وَالثَّانِي: قَالَ عِكْرِمَةُ: وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ يَعْنِي مَرَدَةَ الْمَجُوسِ لَيُوحُونَ إِلَى أَوْلِيَائِهِمْ مِنْ مُشْرِكِي قُرَيْشٍ وَذَلِكَ لِأَنَّهُ لَمَّا نَزَلَ تَحْرِيمُ الْمَيْتَةِ سَمِعَهُ الْمَجُوسُ مِنْ أَهْلِ فَارِسَ فَكَتَبُوا إِلَى قُرَيْشٍ وَكَانَتْ

۱- تفسیر مفاتیح الغیب، ج ۱۳ ص ۱۳۱.

بَيْنَهُمْ مُكَاتَبَةٌ أَنَّ مُحَمَّدًا وَأَصْحَابَهُ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ يَتَّبِعُونَ أَمْرَ اللهِ ثُمَّ يَزْعُمُونَ أَنَّ مَا يَذْبَحُونَهُ حَلَالٌ وَمَا يَذْبَحُهُ اللهُ حَرَامٌ فَوَقَعَ فِي أَنْفُسِ نَاسٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ مِنْ ذَلِكَ شَيْءٌ فَأَنْزَلَ اللهُ تَعَالَى هَذِهِ الْآيَةَ.

ثُمَّ قَالَ: وَإِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ يَعْنِي فِي اسْتِحْلَالِ الْمَيْتَةِ: إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ قَالَ الزَّجَّاجُ: وَفِيهِ دَلِيلٌ عَلَى أَنْ كُلَّ مَنْ أَحَلَّ شَيْئًا مِمَّا حَرَّمَ اللهُ تَعَالَى أَوْ حَرَّمَ شَيْئًا مِمَّا أَحَلَّ اللهُ تَعَالَى فَهُوَ مُشْرِكٌ وَإِنَّمَا سُمِّيَ مُشْرِكًا لِأَنَّهُ أَثْبَتَ حَاكِمًا سِوَى اللهِ تَعَالَى وَهَذَا هُوَ الشِّرْكُ».

ترجمه: «و امّا این فرموده‌اش: {و به راستی شیاطین به دوستان خود (شبه‌هایی) القا می‌کنند، تا با شما مجادله کنند} در آن دو قول وجود دارد: اول: مراد از شیاطین در اینجا، ابلیس و لشکریانش است، دوستان مشرکشان را وسوسه می‌کنند تا با محمد صلی الله علیه و آله وسلم و اصحابش دربارۀ خوردن «مردار» مجادله کنند.

و دوم: عکرمه می‌گوید: شیاطین یعنی مجوسیان طاغی و سرکش، به دوستانشان از مشرکین قریش شبهه القا می‌کنند. چون هنگامی که تحریم مردار نازل شد مجوسیان اهل فارس آن را شنیدند و برای قریش نامه نوشتند -و بین مجوس و قریش مکاتبه برقرار بود- که محمد و اصحابش گمان می‌کنند که آنان از امر خداوند پیروی می‌کنند سپس گمان می‌کنند که آنچه که خودشان ذبح می‌کنند حلال است اما آنچه که الله ذبح می‌کند حرام. اینطور بود که در دل بعضی از مسلمانان نسبت به این موضوع چیزهایی افتاد، پس خداوند متعال این آیه را نازل کرد. سپس خداوند می‌فرماید: {و اگر از آنان اطاعت کنید} یعنی در حلال شمردن مردار، {بی گمان مشرک خواهید بود}. الزجاج می‌گوید: در این آیه دلیلی وجود دارد بر اینکه هرکسی چیزی را حلال کند که خداوند متعال آن را حرام کرده است یا چیری را حرام کند که خداوند متعال حلال کرده است پس او مشرک است و همانا به این خاطر مشرک نامیده شده است برای اینکه حاکمی غیر از الله متعال ثابت کرده است و این همان شرک است».[1]

۱- تفسیر مفاتیح الغیب، ج ۱۳ صص ۱۳۱-۱۳۲.

اما اینکه نجدیه می‌آیند و توحید را به سه دسته ربوبیت و الوهیت و اسماء و صفات تقسیم می‌کنند و سپس ادعا می‌کنند مشرکان در ربوبیت و اسماء و صفات موحد بودند و تنها در الوهیت که همان عبودیت است مشرک بودند، سخنی بی‌اساس و باطل است، برای اینکه هنگامی که بر خلاف شریعت الله تشریع می‌کردند و به إله‌هایشان حق تشریع داده بودند، به این معناست که در حاکمیت که قلهٔ ربوبیت است مشرک شده بودند. پس چگونه می‌توان ادعا کرد که مشرکان الله را در ربوبیتش یکتا می‌دانستند و برای إله‌هایشان هیچ گونه ربوبیتی قائل نبوده‌اند؟

طبری رحمه الله در تفسیر آیه می‌گوید: «وأما قوله: (إنكم لمشركون)، يعني: إنكم إذًا مثلهم، إذ كان هؤلاء يأكلون الميتة استحلالا. فإذا أنتم أكلتموها كذلك، فقد صرتم مثلهم مشركين».

ترجمه: «اما این فرموده‌اش: {بی‌گمان مشرک خواهید بود}، یعنی: شما هم مانند آنان خواهید بود، برای اینکه آنان مردار را حلال می‌شمارند برای همین می‌خورند. پس وقتی که شما هم همانند آنان آن را خوردید پس مثل آنان مشرک شده‌اید».[1]

و سمرقندی رحمه الله می‌گوید: «وَإِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ يعني: في أكل الميتة واستحلاله إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ مثلهم ففي الآية دليل أن من استحل شيئاً مما حرم الله تعالى صار مشركا».

ترجمه: «{و اگر از آنان اطاعت کنید} یعنی: در خوردن مردار و استحلال آن، {بی گمان همانند آنان مشرک خواهید بود}، و در این آیه دلیلی وجود دارد که هرکس چیزی که الله تعالی حرام کرده است را حلال کند مشرک می‌شود».[2]

بیضاوی رحمه الله می‌گوید: «وَإِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ في استحلال ما حرم. إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ فإن من ترك طاعة الله تعالى إلى طاعة غيره واتبعه في دينه فقد أشرك».

۱- تفسیر طبری، ج ۱۲ ص ۸۷.

۲- تفسیر بحر العلوم، ج ۱ ص ۴۷۹.

ترجمه: «{و اگر از آنان اطاعت کنید} در حلال کردن آنچه حرام می‌باشد {بی‌گمان مشرک خواهید بود} برای اینکه کسی که طاعت الله را بخاطر طاعت غیر او ترک کند، و غیر او را در دینش اطاعت کند، پس شرک ورزیده است».[1]

و ابن کثیر رحمه الله می‌گوید: «وَقَوْلُهُ تَعَالَى: {وَإِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ} أَيْ: حَيْثُ عَدَلْتُمْ عَنْ أَمْرِ اللهِ لَكُمْ وَشَرْعِهِ إِلَى قَوْلِ غَيْرِهِ، فَقَدَّمْتُمْ عَلَيْهِ غَيْرَهُ فَهَذَا هُوَ الشِّرْكُ، كَمَا قَالَ تَعَالَى: {اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللهِ [وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَمَا أُمِرُوا إِلا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا لَا إِلَهَ إِلا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ]} [التوبة: ۳۱] . وَقَدْ رَوَى التِّرْمِذِيُّ فِي تَفْسِيرِهَا، عَنْ عَدِيِّ بْنِ حَاتِمٍ أَنَّهُ قَالَ: يَا رَسُولَ اللهِ، مَا عَبَدُوهُمْ، فَقَالَ: "بَلْ إِنَّهُمْ أَحَلُّوا لَهُمُ الْحَرَامَ وَحَرَّمُوا عَلَيْهِمُ الْحَلَالَ، فَاتَّبَعُوهُمْ، فَذَلِكَ عِبَادَتُهُمْ إِيَّاهُمْ"».

ترجمه: «و این فرموده خداوند متعال: {و اگر از آن‌ها اطاعت کنید بی‌گمان مشرک خواهید بود} یعنی: هرجا، از امری که خداوند به شما کرده است و از شرع او، به سوی سخن غیر او عدول کردید، و غیر او را بر اوتعالی مقدم داشتید، پس این همان شرک است. چنانکه خداوند متعال می‌فرماید: {احبار و رهبانشان را اربابی بجای الله گرفتند...} و ترمذی در تفسیر آن از عدی بن حاتم روایت کرده که او گفت: ای رسول الله ما آن‌ها را عبادت نمی‌کنیم. فرمود: بلکه آنان برایشان حرام را حلال کردند و حلال را بر آنان حرام کردند و از آنان اطاعت کردند پس همین عبادتشان برای آنان می‌باشد».[2]

و السعدی رحمه الله در تفسیر آیه می‌گوید: «{وَإِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ} في شركهم وتحليلهم الحرام، وتحريمهم الحلال {إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ} لأنكم اتخذتموهم أولياء من دون الله، ووافقتموهم على ما به فارقوا المسلمين، فلذلك كان طريقكم، طريقهم».

۱- تفسير أنوار التنزيل وأسرار التأويل، ج ۲ ص ۱۸۰.

۲- تفسير ابن كثير، ج ۳ ص ۳۳۰.

ترجمه: «{و اگر از آنان} در شرکشان و حلال‌کردنِ حرام توسط آنان و حرام‌کردنِ حلال توسط آنان {اطاعت کنید}، {بی‌گمان مشرک خواهید بود} برای اینکه آنان را اولیاء من دون الله گرفته‌اید و در چیزی با آنان موافقت کرده‌اید که باعث مفارقت با مسلمانان شده است. پس برای همین راه و طریق شما راه آنان خواهد شد».[۱]

[الأنعام: ۱۱۴] آیا غیر الله را به داوری طلب کنم؟

همچنین خداوند متعال می‌فرماید: ﴿أَفَغَيۡرَ ٱللَّهِ أَبۡتَغِي حَكَمٗا وَهُوَ ٱلَّذِيٓ أَنزَلَ إِلَيۡكُمُ ٱلۡكِتَٰبَ مُفَصَّلٗاۚ وَٱلَّذِينَ ءَاتَيۡنَٰهُمُ ٱلۡكِتَٰبَ يَعۡلَمُونَ أَنَّهُۥ مُنَزَّلٞ مِّن رَّبِّكَ بِٱلۡحَقِّۖ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ ٱلۡمُمۡتَرِينَ ١١٤﴾ [الأنعام: ١١٤]

«(ای پیامبر بگو:) آیا غیر الله را به داوری طلب کنم؟! و حال آنکه او کسی است که (این) کتاب روشن (که همه چیز در آن بیان شده) به سوی شما نازل کرده است، و کسانی‌که به آن‌ها کتاب (آسمانی) داده‌ایم؛ می‌دانند که این (قرآن) به حق از سوی پروردگارت نازل شده است، بنابراین هرگز از تردید کنندگان مباش».

این فرمودۀ خداوند متعال: ﴿أَفَغَيۡرَ ٱللَّهِ أَبۡتَغِي حَكَمٗا﴾ مشابهٔ این فرموده‌اش: ﴿قُلۡ أَغَيۡرَ ٱللَّهِ أَبۡغِي رَبّٗا﴾ و این فرموده‌اش: ﴿قَالَ أَغَيۡرَ ٱللَّهِ أَبۡغِيكُمۡ إِلَٰهٗا﴾ می‌باشد. و حَکَم و داور قرار دادن کسی به جای الله، طوری که بصورت مستقل از خداوند باشد، شرک در حاکمیت و تشریع خواهد بود. امّا اگر در طول حاکمیت خداوند باشد و بر طبق احکام خداوند داوری انجام شود، شرک محسوب نمی‌شود، چنانکه خداوند می‌فرماید: ﴿وَإِنۡ خِفۡتُمۡ شِقَاقَ بَيۡنِهِمَا فَٱبۡعَثُواْ حَكَمٗا مِّنۡ أَهۡلِهِۦ وَحَكَمٗا مِّنۡ أَهۡلِهَآ إِن يُرِيدَآ إِصۡلَٰحٗا يُوَفِّقِ ٱللَّهُ بَيۡنَهُمَآۗ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ عَلِيمًا خَبِيرٗا ٣٥﴾ [النساء: ٣٥]

۱- تفسیر السعدی، ص ۲۷۱.

«و اگر از اختلاف و جدائی میان آن دو (زن و شوهر) بیم داشتید، پس داوری از خانواده شوهر و داوری از خانواده زن (تعیین کنید و) بفرستید، اگر این دو (داور) قصد اصلاح داشته باشند، الله میان آن دو (زن و شوهر) سازگاری خواهد داد بی‌گمان الله دانای آگاه است».

در این آیه حاکم قرار دادن دو نفر از خانوادهٔ زن و مرد را ثابت کرده است، چون در طول حاکمیت خداوند می‌باشد. امّا اگر به حکم و داوری حاکمی که مخالف تشریع و حکم خداوند حکم می‌کند، راضی شد، این شرک در حاکمیت محسوب شده و شرک اکبر می‌باشد. خداوند خیر الحاکمین می‌فرماید: ﴿أَفَحُكۡمَ ٱلۡجَٰهِلِيَّةِ يَبۡغُونَۚ وَمَنۡ أَحۡسَنُ مِنَ ٱللَّهِ حُكۡمٗا لِّقَوۡمٖ يُوقِنُونَ٥٠﴾ [المائدة: ٥٠]

«آیا آن‌ها حکم جاهلیت را می‌خواهند؟! چه کسی بهتر از الله، برای گروهی که یقین دارند، حکم می‌کند؟».

و الله متعال کسی را که به حکم او و حکم رسولش -که بیان کننده حکم الله است- راضی نباشد، مومن نمی‌داند، و می‌فرماید: ﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤۡمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيۡنَهُمۡ ثُمَّ لَا يَجِدُواْ فِيٓ أَنفُسِهِمۡ حَرَجٗا مِّمَّا قَضَيۡتَ وَيُسَلِّمُواْ تَسۡلِيمٗا٦٥﴾ [النساء: ٦٥]

«نه، سوگند به پروردگارت که آن‌ها ایمان نمی‌آورند، مگر اینکه در اختلافات خویش تو را داور قرار دهند، و سپس از داوری تو، در دل خود احساس ناراحتی نکنند و کاملاً تسلیم باشند».

و می‌فرماید: ﴿أَلَمۡ تَرَ إِلَى ٱلَّذِينَ يَزۡعُمُونَ أَنَّهُمۡ ءَامَنُواْ بِمَآ أُنزِلَ إِلَيۡكَ وَمَآ أُنزِلَ مِن قَبۡلِكَ يُرِيدُونَ أَن يَتَحَاكَمُوٓاْ إِلَى ٱلطَّٰغُوتِ وَقَدۡ أُمِرُوٓاْ أَن يَكۡفُرُواْ بِهِۦۖ وَيُرِيدُ ٱلشَّيۡطَٰنُ أَن يُضِلَّهُمۡ ضَلَٰلَۢا بَعِيدٗا٦٠﴾ [النساء: ٦٠]

«آیا ندیده‌ای کسانی را که گمان می‌کنند به آنچه بر تو نازل شده و به آنچه پیش از تو نازل شده‌است؛ ایمان آورده‌اند، (ولی) می‌خواهند برای داوری نزد طاغوت (و حکام سرکش) بروند با آن که به آن‌ها دستور داده شده که به او کفر ورزند، و شیطان می‌خواهد گمراه شان کند، (و به) گمراهی دوری (بیفکند)».

و می‌فرماید: ﴿وَلَا يُشۡرِكُ فِي حُكۡمِهِۦٓ أَحَدٗا٢٦﴾ [الكهف: ٢٦]

«و او تعالی هیچ کس را در حکم خود شریک نمی‌کند».

طبری رحمه الله می‌گوید: «(وَلا يُشْرِكُ فِي حُكْمِهِ أَحَدًا) يقول: ولا يجعل الله في قضائه، وحكمه في خلقه أحدا سواه شريكا، بل هو المنفرد بالحكم والقضاء فيهم، وتدبيرهم وتصريفهم فيما شاء وأحبّ».

ترجمه: «{و او تعالی هیچ کس را در حکم خود شریک نمی‌کند} می‌فرماید: خداوند در قضاوتش و حکمش دربارۀ مخلوقاتش، کسی غیر از خودش را شریک قرار نمی‌دهد بلکه او در حکم و قضاوت بینشان و تدبیر و تصرف در امور آنان هرطور که می‌خواهد و دوست دارد، به تنهایی عمل می‌کند».[۱]

و ابو الفرج ابن الجوزی رحمه الله دربارۀ آیه می‌گوید: «وَلا يُشْرِكُ فِي حُكْمِهِ أَحَداً ولا يجوز أن يحكم حاكم بغير ما حكم به، وليس لأحد أن يحكم من ذات نفسه فيكون شريكاً لله عزّ وجلّ في حكمه. وقرأ ابن عامر: «ولا تُشرِكْ» جزماً بالتاء، والمعنى: لا تشرك أيها الإِنسان».

ترجمه: «{و او تعالی هیچ کس را در حکم خود شریک نمی‌کند} و جایز نیست که حاکمی به غیر حکم خداوند حکم کند و کسی حق ندارد که از طرف ذات خودش حکم کند و شریک الله عزوجل در حکمش شود. و ابن عامر به این شکل قرائت کرده است: {وَلَا تُشرِكْ} با «ت»، به این معنا که: ای انسان شرک قرار نده».[۲]

[الشوری: ۲۱] آیا (مشرکان) شرکایی دارند که بدون اجازۀ الله آیینی برای آن‌ها (تشریع کرده و) مقرر داشته‌اند؟!

همچنین خداوند دربارۀ مشرکان می‌فرماید: ﴿أَمۡ لَهُمۡ شُرَكَٰٓؤُاْ شَرَعُواْ لَهُم مِّنَ ٱلدِّينِ مَا لَمۡ يَأۡذَنۢ بِهِ ٱللَّهُۚ وَلَوۡلَا كَلِمَةُ ٱلۡفَصۡلِ لَقُضِيَ بَيۡنَهُمۡۗ وَإِنَّ ٱلظَّٰلِمِينَ لَهُمۡ عَذَابٌ أَلِيمٞ ٢١﴾ [الشوری: ۲۱]

۱- تفسیر طبری، ج ۱۷ ص ۶۵۰.

۲- تفسیر زاد المسیر، ج ۳ ص ۷۸.

«آیا (مشرکان) شرکایی دارند که بدون اجازۀ الله آیینی برای آن‌ها (تشریع کرده و) مقرر داشته‌اند؟! و اگر وعدۀ فیصله بخش (در تأخیر عذاب‌شان) نبود، یقیناً در میان آن‌ها داوری می‌شد، و بی‌گمان برای ستمکاران عذابی دردناک است».

مشرکان تشریع و قوانین زیادی مخالف با شریعت خداوند وضع کرده بودند و خداوند آن تشریع‌هایشان را به عنوان دین یاد می‌کند و این استفهام انکاری است، یعنی مشرکان حقیقتا إله‌هایی دارند که حق تشریع به آنان داده‌اند و برایشان دینی مخالف با دین خداوند مقرر کرده‌اند و چیزهایی را حلال و حرام کرده بودند که مخالف با شریعت خداوند بود و وقتی آن‌ها را به سوی حکم الله دعوت می‌کردند، در جواب می‌گفتند آنچه که پدرانمان را بر آن یافتیم برای ما بس است. چنانکه خداوند دربارۀشان می‌فرماید: ﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمۡ تَعَالَوۡاْ إِلَىٰ مَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ وَإِلَى ٱلرَّسُولِ قَالُواْ حَسۡبُنَا مَا وَجَدۡنَا عَلَيۡهِ ءَابَآءَنَآۚ أَوَلَوۡ كَانَ ءَابَآؤُهُمۡ لَا يَعۡلَمُونَ شَيۡـٔٗا وَلَا يَهۡتَدُونَ ١٠٤﴾ [المائدة: ١٠٤]

«و هنگامی‌که به آن‌ها گفته شود: به سوی آنچه الله نازل کرده و به سوی پیامبر بیایید گویند: آنچه نیاکان‌مان را بر آن یافته‌ایم، ما را بس است آیا اگر نیاکان آن‌ها چیزی نمی‌دانستند و هدایت نیافته بودند (باز هم از آن‌ها پیروی می‌کنند)؟».

پس چگونه می‌توان ادعا کرد که مشرکان توحید ربوبیت داشته‌اند حال آنکه آن‌ها از إله‌هایشان و شیاطین جن و انسشان در تشریع و تحلیل و تحریم‌هایشان اطاعت می‌کردند؟ این چه توحید ربوبیتی است که نجدیه برای مشرکان اثباتش می‌کنند که از هر جهت در آن خلل وارد شده است؟ آیا به صرف اقرار به اینکه الله را می‌شناسند که خالق آسمان‌ها و زمین است، توحید ربوبیت ثابت می‌شود؟

همچنین خداوند می‌فرماید: ﴿وَٱللَّهُ يَحۡكُمُ لَا مُعَقِّبَ لِحُكۡمِهِۦۚ وَهُوَ سَرِيعُ ٱلۡحِسَابِ ٤١﴾ [الرعد: ۴۱]

«و الله حکم می‌کند، و هیچ کس نمی‌تواند حکم او را رد کند، و او سریع الحساب (= زود شمار) است».

اما مشرکان بر خلاف تشریع خداوند تحلیل و تحریم می‌کردند و در تشریع احکام مشرک بودند و شرک در تشریع بیانگر شرک در ربوبیت است. یعنی اعطای حق تشریع به مخلوق، نشانگر شرک در ربوبیت است اگرچه صاحب آن به خالق و رازق بودن الله نیز ایمان داشته باشد و اعتقاد داشتن به خالق و رازق بودن الله جلوی عدم مشرک شدنشان در ربوبیت را نمی‌گیرد، چون هرگز توحید ربوبیت تنها ایمان به خالق و رازق بودن الله نیست، بلکه باید الله را در تمام ربوبیتش یکتا دانست و ربوبیت را از غیر اوتعالی به تمامی نفی کرد.

خداوند متعال دربارهٔ تحلیل و تحریم مشرکان می‌گوید: ﴿إِنَّمَا ٱلنَّسِيٓءُ زِيَادَةٞ فِي ٱلۡكُفۡرِۖ يُضَلُّ بِهِ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ يُحِلُّونَهُۥ عَامٗا وَيُحَرِّمُونَهُۥ عَامٗا لِّيُوَاطِـُٔواْ عِدَّةَ مَا حَرَّمَ ٱللَّهُ فَيُحِلُّواْ مَا حَرَّمَ ٱللَّهُۚ زُيِّنَ لَهُمۡ سُوٓءُ أَعۡمَٰلِهِمۡۗ وَٱللَّهُ لَا يَهۡدِي ٱلۡقَوۡمَ ٱلۡكَٰفِرِينَ٣٧﴾ [التوبة: ۳۷]

«همانا به تأخیر افکندن (و جابجایی ماه‌های حرام) افزونی در کفر است، کسانی‌که کافر شدند، با آن گمراه می‌شوند، یک سال؛ آن را حلال، و یک سال (دیگر) آن را حرام می‌کنند، تا مطابق با تعداد ماه‌هایی شود که الله تحریم کرده است، پس آنچه را که الله حرام کرده، حلال می‌شمارند، اعمال زشت‌شان در نظرشان آراسته شده است، و الله گروه کافران را هدایت نمی‌کند».

و می‌فرماید: ﴿قُلۡ أَرَءَيۡتُم مَّآ أَنزَلَ ٱللَّهُ لَكُم مِّن رِّزۡقٖ فَجَعَلۡتُم مِّنۡهُ حَرَامٗا وَحَلَٰلٗا قُلۡ ءَآللَّهُ أَذِنَ لَكُمۡۖ أَمۡ عَلَى ٱللَّهِ تَفۡتَرُونَ٥٩﴾ [یونس: ۵۹]

«بگو: به من خبر دهید؛ آنچه از رزق که الله برای شما نازل کرده است، پس بخشی از آن را حلال، و بخشی را حرام نموده‌اید؟! بگو: آیا الله به شما اجازه داده است یا بر الله دروغ می‌بندید؟»».

باز خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَلَا تَقُولُواْ لِمَا تَصِفُ أَلۡسِنَتُكُمُ ٱلۡكَذِبَ هَٰذَا حَلَٰلٞ وَهَٰذَا حَرَامٞ لِّتَفۡتَرُواْ عَلَى ٱللَّهِ ٱلۡكَذِبَۚ إِنَّ ٱلَّذِينَ يَفۡتَرُونَ عَلَى ٱللَّهِ ٱلۡكَذِبَ لَا يُفۡلِحُونَ١١٦﴾ [النحل: ١١٦]

«و چیزی را که زبان‌تان به دروغ توصیف می‌کند؛ نگویید: این حلال است، و آن حرام تا بر الله افترا ببندید، یقیناً کسانی‌که بر الله افترا می‌بندند؛ رستگار نمی‌شوند».

همه این آیات و آیات مشابه آن که در قرآن فراوان وجود دارد، بیانگر این نکته هستند که مشرکان در تشریع احکام و قوانین، مشرک بودند و تشریع احکام و حلال کردن و حرام کردن، جزو خصایص الله رب العالمین است و اگر کسی چنین اختیاری را به مخلوقی بدهد بدون شک در ربوبیت مشرک گشته است چه بداند چه نداند و چه بخواهد و چه نخواهد. و طواغیتی که حکم بغیر ما انزل الله می‌کنند و تشریک کنندگانی من دون الله گشته‌اند همگی اربابی من دون الله می‌باشند و کسانی که به تشریع و حکم آنان راضی شوند بدون شک در ربوبیت مشرک گشته‌اند؛ اگرچه هم خالق آسمان‌ها و زمین را الله بدانند.

خوف من دون الله

اعتقاد مشرکان نسبت به إله‌هایشان این بود که آن‌ها دارای قدرت نفع و ضرر رساندن بصورت مستقل از الله هستند و همانطور که از خداوند خوف داشتند از إله‌هایشان خوف داشتند که مبادا به آن‌ها آسیبی برسانند و مومنان را نیز از إله‌هایشان می‌ترسانیدند و می‌گفتند در صورت بی‌احترامی به آلهۀیمان، از طرف آنان به شما بلایی می‌رسد.

[الزمر: ۳۶] آیا الله برای بنده‌اش کافی نیست؟! و تو را به کسانی غیر از او می‌ترسانند.

چنانکه خداوند متعال در این باره می‌فرماید: ﴿أَلَيۡسَ ٱللَّهُ بِكَافٍ عَبۡدَهُۥۖ وَيُخَوِّفُونَكَ بِٱلَّذِينَ مِن دُونِهِۦۚ وَمَن يُضۡلِلِ ٱللَّهُ فَمَا لَهُۥ مِنۡ هَادٖ٣٦﴾ [الزمر: ٣٦]

«آیا الله برای بنده‌اش کافی نیست؟! و تو را به کسانی غیر از او می‌ترسانند، و هر کس را الله گمراه کند، پس او را هیچ هدایت‌گری نیست».

طبری رحمه الله در تفسیر آیه می‌گوید: «وقوله: (وَيُخَوِّفُونَكَ بِالَّذِينَ مِنْ دُونِهِ) يقول تعالى ذكره لنبيه محمد صَلَّى الله عَلَيْهِ وَسَلَّم: ويخوّفك هؤلاء المشركون يا محمد بالذين من دون الله من الأوثان والآلهة أن تصيبك بسوء، ببراءتك منها، وعيبك لها، والله كافيك ذلك.

وبنحو الذي قلنا في ذلك قال أهل التأويل.

* ذكر من قال ذلك:

حدثنا بشر، قال: ثنا يزيد، قال: ثنا سعيد، عن قتادة (وَيُخَوِّفُونَكَ بِالَّذِينَ مِنْ دُونِهِ) الآلهة، قال:"بعث رسول الله صَلَّى الله عَلَيْهِ وَسَلَّم خالد بن الوليد إلى شعب بسُقام ليكسر العزّى، فقال سادنها، وهو قيمها: يا خالد أنا أحذّركها، إن لها شدّة لا يقوم إليها شيء، فمشى إليها خالد بالفأس فهشّم أنفها".

حدثنا محمد، قال: ثنا أحمد، قال: ثنا أسباط، عن السديّ (وَيُخَوِّفُونَكَ بِالَّذِينَ مِنْ دُونِهِ) يقول: بآلهتهم التي كانوا يعبدون.

حدثني يونس، قال: أخبرنا ابن وهب، قال: قال ابن زيد، في قوله: (وَيُخَوِّفُونَكَ بِالَّذِينَ مِنْ دُونِهِ) قال: يخوّفونك بآلهتهم التي من دونه».

ترجمه: «و این فرموده‌اش: {و تو را به کسانی غیر از او می‌ترسانند} خداوند متعال به پیامبرش محمد ﷺ می‌گوید: ای محمد آن مشرکان تو را از کسانی غیر از او یعنی بت‌ها و إله‌ها -بخاطر برائت کردنت از آن‌ها و عیب گرفتنت از آنها- می‌ترسانند، اینک به تو ضرری برسانند و خداوند برای تو در این باره کافی است.

اهل تاویل به همانند چیزی که گفتیم، در این باره می‌گویند:

بشر برایمان تعریف کرد: یزید گفت: سعید از قتاده تعریف کرد: {و تو را به کسانی غیر از او می‌ترسانند} آلهه هستند. می‌گوید: رسول الله ﷺ خالد بن الولید را به سوی مردمی در منطقه سقام فرستاد تا «العزی» را بشکند. خادمان و پرده‌دارانش گفتند: ای خالد تو را برحذر می‌داریم، چراکه این «العزی» قدرتی دارد که چیزی جلودار آن نیست. خالد هم تیشه به دست نزد آن رفت و دماغش را شکست.

محمد برایمان تعریف کرد گفت: احمد تعریف کرد گفت: اسباط از السدی تعریف کرد: {و تو را به کسانی غیر از او می‌ترسانند} می‌گوید: تو را از إله‌هایشان که عبادتش می‌کردند می‌ترسانند.

یونس برایم تعریف کرد گفت ابن وهب به ما خبر داد گفت ابن زید دربارۀ این فرموده خداوند: {و تو را به کسانی غیر از او می‌ترسانند} گفت: تو را از إله‌هایشان بغیر از الله، می‌ترسانند».[۱]

۱- تفسیر طبری، ج ۲۱ صص ۲۹۴-۲۹۵.

و بغوی رحمه الله در تفسیر آیه می‌گوید: «وَيُخَوِّفُونَكَ بِالَّذِينَ مِنْ دُونِهِ، وَذَلِكَ أَنَّهُمْ خَوَّفُوا النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَعَرَّةَ معاداة الْأَوْثَانِ. وَقَالُوا: لَتَكُفَّنَّ عَنْ شَتْمِ آلِهَتِنَا أَوْ لَيُصِيبَنَّكَ مِنْهُمْ خَبَلٌ أَوْ جُنُونٌ».

ترجمه: «{و تو را به کسانی غیر از او می‌ترسانند} چون آن‌ها پیامبر ﷺ را از عقوبت دشمنی با بت‌ها می‌ترساندند. و گفتند: یا از دشنام دادن آلهه‌ی ما دست بر می‌داری یا اینکه حتما آن‌ها عقلت را فاسد می‌کنند یا دیوانه‌ات می‌کنند».[1]

قرطبی رحمه الله می‌گوید: «قَوْلُهُ تَعَالَى:" وَيُخَوِّفُونَكَ بِالَّذِينَ مِنْ دُونِهِ" وَذَلِكَ أَنَّهُمْ خَوَّفُوا النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَضَرَّةَ الْأَوْثَانِ، فَقَالُوا: أَتَسُبُّ آلِهَتَنَا؟ لَئِنْ لَمْ تَكُفَّ عَنْ ذِكْرِهَا لَتُخَبِّلَنَّكَ أَوْ تُصِيبَنَّكَ بِسُوءٍ. وَقَالَ قَتَادَةُ: مَشَى خَالِدُ بْنُ الْوَلِيدِ إِلَى الْعُزَّى لِيَكْسِرَهَا بِالْفَأْسِ. فَقَالَ لَهُ سَادِنُهَا: أُحَذِّرُكَهَا يَا خَالِدُ فَإِنَّ لَهَا شِدَّةً لَا يَقُومُ لها شي، فَعَمَدَ خَالِدٌ إِلَى الْعُزَّى فَهَشَّمَ أَنْفَهَا حَتَّى كَسَرَهَا بِالْفَأْسِ».

ترجمه: «این فرموده خداوند {و تو را به کسانی غیر از او می‌ترسانند} چون آن‌ها پیامبر ﷺ را از گزند بت‌ها می‌ترساندند و گفتند: آیا آلههٔ ما را دشنام می‌دهی؟ اگر از بدگویی آن‌ها دست برنداری یا حتما تو را به مرض و جنونی گرفتار می‌کنند یا بلایی سرت می‌آورند. و قتاده گفت: سپس خالد بن الولید سمت العزی رفت تا آن را با تیشه بشکند. خادمانش گفتند: ای خالد تو را از آن برحذر می‌کنیم چراکه العزی قدرتی دارد که چیزی جلودار آن نیست. خالد هم سمت العزی رفته و دماغش را شکست تا اینکه کلا آن را با تیشه درهم شکست».[2]

آیا این اعتقاد که مشرکان معتقد بودند بت‌هایشان چنان قدرتی دارند که چیزی جلودار آنان نیست و می‌توانند شخص را دیوانه کنند یا عقلش را مختل کنند یا بلایی بر

۱- تفسیر البغوی، ج ۴ ص ۹۰.

۲- تفسیر القرطبی، ج ۱۵ ص ۲۵۸.

سر او بیاورند، آیا چنین اعتقادی نشانهٔ این نیست که مشرکان صفات ربوبیت و قدرت نفع رساندن و ضرر رساندن برای بت‌هایشان و إله‌هایشان قائل بوده‌اند؟

[هود: ۵۳-۵۶] مشرکان به هود گفتند: ای هود! ما (چیزی) جز این نمی‌گویم که بعضی از إله‌هایمان آسیبی به تو رسانده‌اند.

همچنین خداوند متعال می‌فرماید: ﴿قَالُواْ يَٰهُودُ مَا جِئۡتَنَا بِبَيِّنَةٖ وَمَا نَحۡنُ بِتَارِكِيٓ ءَالِهَتِنَا عَن قَوۡلِكَ وَمَا نَحۡنُ لَكَ بِمُؤۡمِنِينَ٥٣ إِن نَّقُولُ إِلَّا ٱعۡتَرَىٰكَ بَعۡضُ ءَالِهَتِنَا بِسُوٓءٖۗ قَالَ إِنِّيٓ أُشۡهِدُ ٱللَّهَ وَٱشۡهَدُوٓاْ أَنِّي بَرِيٓءٞ مِّمَّا تُشۡرِكُونَ٥٤ مِن دُونِهِۦۖ فَكِيدُونِي جَمِيعٗا ثُمَّ لَا تُنظِرُونِ٥٥ إِنِّي تَوَكَّلۡتُ عَلَى ٱللَّهِ رَبِّي وَرَبِّكُم﴾ [هود: ۵۳-۵۶]

«گفتند: ای هود! برای ما دلیل روشنی نیاورده‌ای و ما به (خاطر) گفتار تو إله‌هایمان را رها نمی‌کنیم، و ما به تو ایمان نمی‌آوریم(۵۳) ما (چیزی) جز این نمی‌گویم که بعضی از إله‌هایمان آسیبی به تو رسانده‌اند (هود) گفت: همانا من الله را گواه می‌گیرم، و شما (نیز) گواه باشید، که من از آنچه شریک (الله) قرار می‌دهید، بیزارم(۵۴) غیر از او، پس همگی برای من نقشه بکشید، آنگاه مرا مهلت ندهید(۵۵) همانا من بر الله که پروردگار من و پروردگار شماست توکل کردم».

مشرکان زمان هود علیه السلام نیز آنگاه که به پیامبرشان کفر ورزیدند چنین معتقد بودند که در اثر آسیبی که إله‌هایشان به هود رسانده است، هود به خشم و غضبی از طرف بت‌هایشان گرفتار شده و دچار اختلال عقلی گشته است و بخاطر برائت هود از إله‌هایشان، هود مورد خشم و نفرین إله‌هایشان واقع شده است! و این نشان می‌دهد که حقیقتا مشرکان در بت‌ها و إله‌هایشان قدرت‌های فرازمینی می‌دیدند و معتقد بودند که توانایی نفع و ضرر رساندند دارند و آن‌ها را همانند الله تصور می‌کردند.

شوکانی رحمه الله در تفسیر آیه می‌گوید: «وَما نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ أَيْ: بِمُصَدِّقِينَ فِي شَيْءٍ مِمَّا جِئْتَ بِهِ إِنْ نَقُولُ إِلَّا اعْتَرَاكَ بَعْضُ آلِهَتِنا بِسُوءٍ أَيْ: مَا نَقُولُ إِلَّا أَنَّهُ أَصَابَكَ بَعْضُ آلِهَتِنَا الَّتِي تَعِيبُهَا وَتُسَفِّهُ رَأْيَنَا فِي عِبَادَتِهَا بِسُوءٍ: بِجُنُونٍ، حَتَّى نَشَأَ عَنْ جُنُونِكَ مَا تَقُولُهُ لَنَا وَتَكَرِّرُهُ عَلَيْنَا مِنَ التَّنْفِيرِ عَنْهَا، يُقَالُ عَرَاهُ الْأَمْرُ وَاعْتَرَاهُ: إِذَا أَلَمَّ بِهِ، فَأَجَابَهُمْ بِمَا يَدُلُّ عَلَى عَدَمِ مُبَالَاتِهِ بِهِمْ

وَعَلَى وُثُوقِهِ بِرَبِّهِ وَتَوَكُّلِهِ عَلَيْهِ، وَأَنَّهُمْ لَا يَقْدِرُونَ عَلَى شيء مما يرده الْكُفَّارُ بِهِ، بَلِ اللَّهُ سُبْحَانَهُ هُوَ الضَّارُّ النَّافِعُ فَقالَ إِنِّي أُشْهِدُ اللَّهَ وَاشْهَدُوا أَنْتُمْ أَنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ بِهِ مِنْ دُونِهِ أَيْ: مِنْ إِشْرَاكِكِمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ غَيْرِ أَنْ يُنَزِّلَ بِهِ سُلْطَانًا فَكِيدُونِي جَمِيعاً أَنْتُمْ وَآلِهَتُكُمْ إِنْ كَانَتْ كَمَا تَزْعُمُونَ مِنْ أَنَّهَا تَقْدِرُ عَلَى الْإِضْرَارِ بِي وَأَنَّهَا اعترتني بسوء ثُمَّ لا تُنْظِرُونِ أَيْ: لَا تُمْهِلُونِي، بَلْ عَاجِلُونِي وَاصْنَعُوا مَا بَدَا لَكُمْ وَفِي هَذَا مِنْ إِظْهَارِ عَدَمِ الْمُبَالَاةِ بِهِمْ وَبِأَصْنَامِهِمُ الَّتِي يَعْبُدُونَهَا مَا يَصُكُّ مَسَامِعَهُمْ، وَيُوَضِّحُ عَجْزَهُمْ وَعَدَمَ قُدْرَتِهِمْ عَلَى شَيْءٍ إِنِّي تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ رَبِّي وَرَبِّكُمْ فَهُوَ يَعْصِمُنِي مِنْ كَيْدِكُمْ، وَإِنْ بَلَغْتُمْ فِي تَطَلُّبِ وُجُوهِ الْإِضْرَارِ بِي كُلَّ مَبْلَغٍ، فَمَنْ تَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ كَفَاهُ».

ترجمه: «{و ما به تو ایمان نمی‌آوریم}، یعنی: تو را در چیزی از آنچه که آورده‌ای تصدیق نمی‌کنیم {ما (چیزی) جز این نمی‌گوییم که بعضی از آلهۀمان آسیبی به تو رسانده‌اند} یعنی: چیزی نمی‌گوییم جز اینکه بعضی از آلهۀ ما تو را دچار جنون کرده‌اند، همان إله‌هایی که تو از آنان عیب گرفته‌ای و دیدگاه ما را دربارۀ عبادت آن‌ها به بدی یاد کرده‌ای. و بخاطر جنونی که دچار شده‌ای این چیزها را به ما می‌گویی و برای تنفر یافتن از آن‌ها این حرف‌ها را به ما تکرار می‌کنی.. هود هم جوابی به آنان داد که بیانگر عدم اهمیت دادنش به آنان و نشانۀ اطمینانش به پروردگارش و توکلش بر اوست. و اینکه آن کافران نمی‌توانند هیچ چیزی با او بکنند بلکه الله سبحان ضرر رسان و نفع رسان است و (هود) گفت: {همانا من الله را گواه می‌گیرم، و شما (نیز) گواه باشید، که من از آنچه شریک (الله) قرار می‌دهید، بیزارم}. یعنی از شرک ورزیدنتان به خداوند برائت می‌کنم. شرکی که دلیل و سلطانی برای آن نازل نشده است. پس، هم شما و هم آلهۀتان همگی بر ضد من نقشه بکشید، اگر آنطور که گمان می‌کنید هستند اینکه آن‌ها می‌توانند به من ضرر برسانند و می‌توانند بلای بدی بر سر من بیاورند. {سپس مرا مهلت ندهید} بلکه در آن عجله هم بکنید و آنچه می‌توانید انجام دهید. و در این آیه اظهار بی مبالاتی‌اش به آنان و به بت‌هایی که عبادتش می‌کردند وجود دارد و این آیه ناتوانی آن‌ها و اینکه بر چیزی قدرت

داشته باشند را نشان می‌دهد. {من بر الله که پروردگار من و شماست توکل کردم} پس اوست که من را از نیرنگ شما حفظ می‌کند و اگر تمام تلاش خود را برای ضرر رساندن به من بکنید پس کسی که بر الله توکل کند او برایش کافی است».[1]

[الأنعام: ۸۰-۸۱] چگونه از چیزی که شریک او قرار داده‌اید؛ بترسم؟! در حالی‌که شما نمی‌ترسید از اینکه چیزی را شریک الله قرار داده‌اید.

همچنین خداوند داستان ابراهیم علیه السلام را نقل می‌کند و بعد از آنکه ابراهیم علیه السلام، رب بودن خورشید و ماه و ستارگان را باطل می‌کند، مشرکان ابراهیم را از إله‌هایشان می‌ترسانند و ابراهیم در جوابشان می‌گوید: ﴿وَحَآجَّهُۥ قَوۡمُهُۥۚ قَالَ أَتُحَٰٓجُّوٓنِّي فِي ٱللَّهِ وَقَدۡ هَدَىٰنِۚ وَلَآ أَخَافُ مَا تُشۡرِكُونَ بِهِۦٓ إِلَّآ أَن يَشَآءَ رَبِّي شَيۡـٔٗاۚ وَسِعَ رَبِّي كُلَّ شَيۡءٍ عِلۡمًاۚ أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ ٨٠ وَكَيۡفَ أَخَافُ مَآ أَشۡرَكۡتُمۡ وَلَا تَخَافُونَ أَنَّكُمۡ أَشۡرَكۡتُم بِٱللَّهِ مَا لَمۡ يُنَزِّلۡ بِهِۦ عَلَيۡكُمۡ سُلۡطَٰنٗاۚ فَأَيُّ ٱلۡفَرِيقَيۡنِ أَحَقُّ بِٱلۡأَمۡنِۖ إِن كُنتُمۡ تَعۡلَمُونَ ٨١﴾ [الأنعام: ۸۰-۸۱]

«و قومش با وی به مجادله و ستیز پرداختند، گفت: آیا دربارۀ الله با من مجادله و ستیز می‌کنید؛ در حالی‌که مرا هدایت کرده است؟! و من از آنچه با او شریک قرار می‌دهید، نمی‌ترسم، مگر پروردگارم چیزی را بخواهد، علم و دانش پروردگارم همه چیز را در برگرفته است، آیا پند نمی‌گیرید؟!(۸۰) و چگونه از چیزی که شریک او قرار داده‌اید؛ بترسم؟! در حالی‌که شما نمی‌ترسید از اینکه چیزی را شریک الله قرار داده‌اید که هیچ گونه دلیلی دربارۀ آن بر شما نازل نکرده است، پس اگر می‌دانید کدام یک از این دو دسته به ایمنی شایسته‌تر است؟(۸۱)»

طبری رحمه الله در تفسیر آیه می‌گوید: «يقول تعالى ذكره: وجادل إبراهيم قومه في توحيد الله وبراءته من الأصنام، وكان جدالهم إياه قولهم: أن آلهتهم التي يعبدونها خير من إلهه. قال إبراهيم: "أتحاجوني في الله"، يقول: أتجادلونني في توحيدي الله وإخلاصي العمل له دون ما سواه من آلهة = "وقد هدان"، يقول: وقد وفقني ربي لمعرفة وحدانيته، وبصّرني طريق الحقّ

۱- تفسیر فتح القدیر، ج ۲ ص ۵۷۳.

حتى أيقنتُ أن لا شيء يستحق أن يعبد سواه = "ولا أخاف ما تشركون به"، يقول: ولا أرهب من آلهتكم التي تدعونها من دونه شيئًا ينالني به في نفسي من سوء ومكروه. وذلك أنهم قالوا له: "إنا نخاف أن تمسَّك آلهتنا بسوء من برص أو خبل، لذكرك إياها بسوء"! فقال لهم إبراهيم: لا أخاف ما تشركون بالله من هذه الآلهة أن تنالَنِي بضر ولا مكروه، لأنها لا تنفع ولا تضر = "إلا أن يشاء ربي شيئًا"، يقول: ولكن خوفي من الله الذي خلقني وخلق السماوات والأرض، فإنه إن شاء أن ينالني في نفسي أو مالي بما شاء من فناء أو بقاءٍ، أو زيادة أو نقصان أو غير ذلك، نالني به، لأنه القادر على ذلك».

ترجمه: «خداوند متعال می‌فرماید: ابراهیم با قومش دربارۀ توحید الله و برائش از بت‌ها جدال کرد. و جدال مشرکان با ابراهیم این سخنشان بود که: إله‌هایی که عبادتش می‌کنند بهتر از إله او است. ابراهیم گفت: {آیا دربارۀ الله با من مجادله می‌کنید؟} می‌گوید: آیا دربارۀ اینکه برای الله توحید دارم و عملم را برای او، نه إله‌های غیر از او، خالص کرده‌ام با من مجادله می‌کنید؟ {در حالی که مرا هدایت کرده است} می‌گوید: در حالی که پروردگارم توفیق شناخت وحدانیتش را به من داده است و راه حق را به من نشان داده است تا اینکه به یقین رسیدم که چیزی که مستحق عبادت باشد جز او وجود ندارد. {و من از آنچه با او شریک قرار می‌دهید، نمی‌ترسم} می‌گوید: از إله‌هایتان که بجای اوتعالی به فریاد می‌خوانید هیچ نمی‌ترسم، برای اینکه مشرکان به ابراهیم گفتند: "ما می‌ترسیم که إله‌هایمان تو را دچار بلایی مانند برص یا جنون کنند، چون آن‌ها را به بدی یاد می‌کنی". ابراهیم هم به آنان گفت: از این إله‌هایی که شریک خداوند می‌کنید نمی‌ترسم اینکه بتوانند به من ضرر یا بدیی برسانند. برای اینکه آن‌ها نفع و ضرری می‌توانند برسانند {مگر پروردگارم چیزی را بخواهد} می‌گوید: بلکه خوف من از الله است که مرا و آسمان‌ها و زمین را خلق کرده است. پس اوست که اگر بخواهد در جان یا مال من

نابودی یا بقا یا زیاده و نقصان یا غیر آن پدید می‌آورد، برای اینکه اوست که بر چنین کاری قادر است».[۱]

و طبق تعبیر طبری، مشرکان زمان ابراهیم علیه السلام، إله‌های خودشان را بهتر از إله ابراهیم که همان الله است، می‌دانستند، چنانکه طبری گفت: «وكان جدالهم إياه قولُهم: أن آلهتهم التي يعبدونها خير من إلهه»؛ «و جدال مشرکان با ابراهیم این سخنشان بود که: إله‌هایی که عبادتش می‌کنند بهتر از إله او است».

پس چگونه مشرکی که حال او اینگونه است و إله‌های گوناگونی دارد می‌تواند توحید ربوبیت داشته باشد؟ آیا موحد پنداشتن مشرکان طول تاریخ در ربوبیت، خیانت و جنایتی در حق توحید و تحریف تاریخ و مساوی و برابر دانستن مومنان و مسلمانان با مشرکان نیست؟

و ثعالبی رحمه الله در تفسیر این آیه به صراحت بیان می‌کند که مشرکان بت‌هایشان را در ربوبیت شریک الله گردانده بودند و می‌گوید: «وَلا أَخافُ مَا تُشْرِكُونَ بِهِ، الضميرُ في بِهِ يعودُ على اللهِّ والمعنى: ولا أخافُ الأصنامُ التي تشركونَهَا باللهِّ في الربوبيَّة».

ترجمه: «{و من از آنچه با او شریک قرار می‌دهید، نمی‌ترسم} ضمیر در «بِهِ» به الله بر می‌گردد و معنایش این است: و از بت‌هایی که آن‌ها را در ربوبیت با الله شریک می‌کنید، نمی‌ترسم».[۲]

پس مشرکان برای بت‌هایشان چنین قدرت‌هایی قائل بودند که می‌توانند نفع و ضرر برسانند و این نشان‌دهندۀ شرک آنان در ربوبیت است؛ چنانکه ثعالبی رحمه الله نیز در اینجا همینگونه گفته است و این عقیدۀشان را شرک در ربوبیت دانسته است.

و داستان اسلام آوردن ضمام بن ثعلبه ﷺ نیز قابل تأمل است، چراکه در این داستان آمده است که مشرکان، ضمام را از آلهۀشان ترساندند و در مقابل نیز ضمام، نفی هرگونه

۱- تفسیر طبری، ج ۱۱ صص ۴۸۸-۴۸۹.

۲- تفسیر الثعالبی، ج ۲ ص ۴۸۷.

قدرت نفع و ضرر رساندن از آلهۀشان را می‌کند که بیانگر این نکته است که مشرکان برای إله‌هایشان قدرت نفع و ضرر رساندن بصورت من دون الله قائل بودند.

ابن عبد البر در ترجمه ضمام بن ثعلبه ﷺ از ابن عباس ﷺ روایت کرده که گفت: «بعثت بنو سعد بن بكر ضمام بن ثعلبة وافدا إلى رسول الله صلى الله عليه وسلم، فقدم عليه، وأناخ بعيره على باب المسجد، ثم عقله ورسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ جالس في المسجد في أصحابه، وكان ضمام بن ثعلبة رجلا جعد الشعر ذا غديرتين- قَالَ: فأقبل حتى وقف على رَسُول اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وهو في أصحابه، فَقَالَ: أيكم ابن عبد المطلب؟ فَقَالَ رسول الله صلى الله عليه وسلم: أنا ابن عبد المطلب. قَالَ: محمد؟ قَالَ: نعم. قَالَ: يا بن عبد المطلب. أني سائلك ومغلظ عليك في المسألة، فلا تجدن في نفسك. قَالَ: لا أجد في نفسي، سل عما بدا لك. قَالَ: أنشدك بالله إلهك وإله من كان قبلك، وإله من هو كائن بعدك، الله أمرك أن نعبده وحده لا نشرك به شيئا، وأن نخلع هذه الأوثان التي كان آباؤنا يعبدون معه. قَالَ: اللَّهمّ نعم. قَالَ: فأنشدك بالله إلهك وإله من كان قبلك، وإله من هو كائن بعدك، الله أمرك أن نصلي هذه الصلوات الخمس؟ قَالَ: اللَّهمّ نعم. قَالَ: ثم جعل يذكر فرائض الإسلام فريضة فريضة: الزكاة، والصيام، والحج، وشرائع الإسلام، كلها يناشده عند كل فريضة كما يناشده في التي قبلها. حتى إذا فرغ قَالَ: فإني أشهد أن لا إله إلا الله وأشهد أن محمدا رسول الله، وسأؤدي هذه الفرائض، وأجتنب ما نهيتني عنه، لا أزيد ولا أنقص. قَالَ: ثم انصرف إلى بعيره، فَقَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عليه وسلم: إن يصدق ذو العقيصتين يدخل الجنة. قَالَ: فأتى بعيره، فأطلق عقاله، ثم خرج حتى قدم على قومه، فاجتمعوا إليه، فكان أول ما تكلم به أن قَالَ: بئست اللات والعزى! قالوا: مه يا ضمام، اتق البرص، اتق الجذام، اتق الجنون. قَالَ: ويلكم! إنهما والله ما تضران وما تنفعان، وإن الله قد بعث رسولا، وأنزل عليه كتابا استنقذكم به مما كنتم

فيه، وإني أشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له وأن محمدا عبده ورسوله، وقد جئتكم من عنده بما آمركم به وأنهاكم عنه، قال: فو الله ما أمسى من ذَلِكَ اليوم في حاضرته من رجل ولا امرأة إلا مسلما».

ترجمه: «طایفه سعد بن بکر، ضمام بن ثعلبه را به عنوان نمانیده به سوی رسول الله ﷺ فرستادند، پس به نزد ایشان رفت و شترش را دم در مسجد خوابانید سپس آن را عقال کرد و رسول الله ﷺ در مسجد به همراه اصحابش نشسته بود. و ضمام بن ثعلبه مردی با موهای فر بود و از دو طرف موهایش را بافته بود، ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: پس جلو آمد تا اینکه نزد رسول الله ﷺ ایستاد و پیامبر در بین اصحابش بود، و گفت: کدام یک از شما ابن عبد المطلب است؟ رسول الله ﷺ فرمود: من ابن عبد المطلب هستم. گفت: محمد هستی؟ فرمود: آری. گفت: ای ابن عبد المطلب، من از تو سوال می‌کنم و سوالم را با غلظت و تندی می‌پرسم پس از من ناراحت نشو. فرمود: ناراحت نخواهم شد، سوالی که برایت پیش آمده را بپرس. گفت: تو را به الله قسم می‌دهم که إله تو و إله کسان قبل از تو و إله کسانی که بعد از تو می‌آیند است، آیا الله تو را امر کرده است که او را به تنهایی عبادت کنیم و چیزی را شریک او نکنیم؟ و این بت‌هایی که پدرانمان آن‌ها را به همراه او عبادت می‌کردند را رها کنیم؟ فرمود: اللهم آری. گفت: تو را به الله قسم می‌دهم که إله تو و إله کسان قبل از تو و إله کسانی که بعد از تو می‌آیند است، آیا الله تو را امر کرده است که این نمازهای پنجگانه را بخوانیم؟ فرمود: اللهم آری. ابن عباس می‌گوید: سپس همهٔ فرایض اسلام را ذکر کرد: زکات و روزه و حج و شرایع اسلام و برای همه پیامبر را قسم داد تا اینکه تمام شد و گفت: پس من گواهی می‌دهم که هیچ إلهی جز الله نیست و گواهی می‌دهم که محمد رسول الله است و این فرایض را ادا خواهم کرد و از آنچه مرا نهی کردی اجتناب می‌کنم و نه چیزی اضافه انجام می‌دهم نه چیزی کم می‌کنم. ابن عباس می‌گوید: سپس به سمت شترش برگشت. پیامبر ﷺ فرمود: اگر ذو العقیصتین {صاحب دو موی بافته شده} راست بگوید، وارد بهشت خواهد

شد. ابن عباس می‌گوید: پس نزد شترش رفت و عقال شترش را باز کرد سپس بیرون رفت تا اینکه به نزد قومش برگشت و قومش به نزد او جمع شدند و اولین سخنی که گفت این بود: «بئست اللات والعزی»؛ «بد و زشت باد لات و عزی» گفتند: ای ضمام چه شده است؟ از برص بترس، از جذام بترس، از جنون بترس. گفت: وای بر شما، این دو، به خدا سوگند نه ضرری می‌رسانند و نه نفعی می‌رسانند، و همانا خداوند رسولی را مبعوث کرده است و کتابی بر او نازل کرده است که شما را از آنچه در آن هستید می‌رهاند. بی‌گمان من شهادت می‌دهم که هیچ إلهی جز الله نیست یکتاست و شریکی ندارد و اینکه محمد بنده و رسول اوست و از نزد او با آنچه که مرا به آن امر کرده و از آنچه که مرا از آن نهی کرده است به نزد شما آمده‌ام. ابن عباس گفت: بخدا سوگند آن روز، به شب نرسید مگر اینکه هر زن و مردی که نزد او بود همگی مسلمان شدند».[1]

چنانکه در روایت آمده است، مشرکان به ضمام بن ثعلبه گفتند: «اتق البرص، اتق الجذام، اتق الجنون». یعنی معتقد بودند که اللات و العزی قدرت نفع و ضرر رساندن دارند و بیماری برص و جذام و دیوانگی را به شخصی که به آنان بدگویی کند می‌رسانند. و ضمام بن ثعلبه ﷺ در پاسخ به آنان گفت که آنان نفع و ضرری نمی‌توانند برسانند. این پاسخ، به این معناست که مشرکان اعتقاد داشتند که اللات و العزی و دیگر بت‌هایشان نفع و ضرر می‌رسانند و نفع و ضرر رساندن از خصائص بارز ربوبیت است و این نشان می‌دهد که مشرکان همگی در ربوبیت نیز مشرک بودند و هرگز توحید ربوبیتی نداشتند و اگر توحید ربوبیت داشتند هرگز به عبادت بت‌ها مشغول نمی‌شدند چراکه ربوبیت مستلزم عبودیت است و عبودیت متضمن ربوبیت، پس عبادت کردن بت‌ها و آلهه دانستن آنان به این معناست و متضمن این است که مشرکان برای بت‌هایشان ربوبیت قائل بوده‌اند.

۱- الاستيعاب في معرفة الأصحاب، ج ۲ صص ۷۵۲-۷۵۳. ناشر: دار الجيل بيروت.

و «زَنّیره» ﵂ نیز کنیزی رومی بود و اسلام آورده بود و از سابقین اولین بود و جزو آن هفت برده‌ای بود که ابوبکر صدیق ﷺ آنان را خرید و آزاد کرد، ابن حجر عسقلانی رحمه الله در ترجمه «زَنّیره» از سعد بن ابراهیم روایت کرده که گفت: «كانت زنيرة رومية فأسلمت فذهب بصرها فقال المشركون أعمتها اللات والعزى فقالت إني كفرت باللات والعزى فرد الله إليها بصرها وأخرج محمد بن عثمان بن أبي شيبة في تاريخه من رواية زياد البكائي عن حميد عن أنس قال قالت لي أم هانئ بنت أبي طالب أعتق أبو بكر زنيرة فأصيب بصرها حين أعتقها فقالت قريش ما أذهب بصرها إلا اللات والعزى فقالت كذبوا وبيت الله ما يغني اللات والعزى ولا ينفعان فرد الله إليها بصرها».

ترجمه: «زنیره، رومی بود، اسلام آورد و چشمانش را از دست داد، مشرکان گفتند اللات و العزی او را کور کردند. زنیره گفت: من بی‌گمان به اللات و العزی کفر ورزیده‌ام، پس خداوند چشمانش را به او باز گرداند. و محمد بن عثمان بن ابی شیبه در تاریخش از روایت زیاد البکائی از حمید از انس تخریج کرده که گفت: ام هانئ دختر ابو طالب به من گفت: ابو بکر زنیره را آزاد کرد و در هنگام آزاد کردنش چمشانش دچار اصابت شد، و قریش گفتند چشمانش را کسی جز اللات و العزی از او نگرفته‌اند. زنیره گفت: دروغ می‌گویند، سوگند به خانۀ خدا، اللات و العزی از چیزی بی‌نیاز نمی‌گردانند و نفعی نمی‌رسانند، پس خداوند چشمانش را به او بازگرداند».[۱]

و چنانکه در این روایت آمده است مشرکان قریش معتقد بودند که اللات و العزی دارای قدرتی هستند که باعث شده بود چشمان زنیره را کور کند و این بود اعتقاد مشرکان نسبت به بت‌هایشان و از این رو مسلمانان را از بت‌هایشان می‌ترسانیدند و می‌گفتند اگر به آلهۀ ما بدگویی کنید از طرف آنان به شما بلایی می‌رسد. و چنین اعتقادی مسلماً شرک در ربوبیت می‌باشد.

۱- الإصابة في تمییز الصحابة، ج ۷ ص ۶۶۴. ناشر: دار الجیل بیروت.

و فیروز آبادی دربارۀ راشد بن عبد ربه ﷺ که قبل از مسلمان شدن اسمش غاوی بن عبد العزی بود می‌گوید: «كانَ غاوي بنُ عبدِ العُزَّى سادناً لِصَنَمٍ لبني سُلَيْمٍ، فَبَيْنا هو عِنْدَهُ إذ أَقبَلَ ثَعْلَبانِ يَشْتَدَّانِ حتى تَسَنَّمَاهُ، فَبالاَ عليه، فقالَ البَيْتَ [أربٌّ يبول الثّعلبان برأسه ... لقد هان من بالت عليه الثّعالب]، ثم قال: يا مَعْشَرَ سُلَيْمٍ، لا واللهِ لا يَضُرُّ ولا يَنْفَعُ، ولا يُعْطِي ولا يَمْنَعُ، فَكَسَرَهُ ولَحِقَ بالنَّبِيّ صلَّى الله عليه وسلَّم فقال: "ماسْمُكَ"؟ فقال: غاوي بنُ عَبْد العُزَّى، فقال: "بل أنْتَ راشدُ بنُ عَبْدِ رَبّه"».

ترجمه: «غاوی بن عبد العزی پرده‌دار و خدمتکار بت بنی سلیم بود، یک روز که او نزد بت بود دو روباه آمدند و بر روی بت بالا رفتند و بر روی آن ادرار کردند. و غاوی بن عبد العزی این بیت را خواند [این چه ربی است که روباه بر سرش ادرار می‌ریزد ... به راستی که حقیر و خوار است کسی که روباهان بر رویش ادرار کنند]. سپس گفت: ای جماعت بنی سلیم، بخدا که این بت نه ضرری می‌رساند و نه نفعی می‌رساند و نه چیزی عطا می‌کند و نه چیزی منع می‌کند، پس آن بت را شکست و به پیامبر ﷺ ملحق شد، پیامبر فرمود: اسم تو چیست؟ گفت: غاوی [= گمراه] بن عبد العزی، فرمود: بلکه تو راشد [= هدایت شده] بن عبد ربه هستی».[1]

در این رویداد نیز می‌بینیم که راشد بن عبد ربه از اعتقاد پیشین خود سخن می‌گوید اینکه گمان می‌کرد آن بت –که نامش طبق روایت ابن حجر در الإصابه، سوع بود– دارای قدرت نفع و ضرر و عطا و منع است، امّا موقعی که دید روباهی بر سر آن بت ادرار می‌کند ولی آن بت نمی‌تواند از خود دفاع کند، یک بیت شعر می‌گوید و در آن بیت، آن بت را به عنوان «رب» نام می‌برد و این نشان می‌دهد که مشرکان بت‌هایشان را رب می‌دانستند و برای بت‌هایشان که اربابی من دون الله بودند، صفات ربوبیت قائل بودند

۱- القاموس المحیط، مجد الدین أبو طاهر محمد بن یعقوب الفیروزآبادی (متوفی: ۸۱۷هـ)، ص ۶۳. الناشر: مؤسسة الرسالة للطباعة والنشر والتوزیع، بیروت - لبنان. و ابن حجر در الإصابة ج ۲ ص ۴۳۴ بطور مختصر آن را آورده است.

اینکه نفع و ضرر به دست آنان است و یا عطا و منع در دست آنان است. و به مشابه شعر راشد را، زید بن عمرو گفت آن هنگام که به بت‌ها کافر شد و بت‌ها را با عنوان رب یاد می‌کند:

أَرَبًّا وَاحِدًا أَمْ أَلْفَ رَبٍّ أَدِينُ إِذَا تَقَسَّمَتِ الْأُمُورُ

تَرَكْتُ اللَّاتَ وَالْعُزَّى جَمِيعًا كذلك يفعل الرجل البصير

ترجمه: «برای یک رب بندگی کنم یا هزار رب؟ که در این صورت کارها پراکنده می‌شود. اللات و العزی همهٔشان را رها کردم، چرا که مرد با بصیرت چنین کاری می‌کند».

رازق من دون الله

مشرکان علاوه بر اینکه الله را رازق می‌دانستند برای إله‌هایشان نیز قدرت رزق دادن قائل بودند، برای مثال وقتی باران می‌بارید مشرکان معتقد بودند که این باران را فلان ستاره بارانیده است.

[الواقعة: ۸۲] و (به جای شکر) روزی خود، (رازق) را تکذیب می‌کنید؟

خداوند در این باره می‌فرماید: ﴿وَتَجۡعَلُونَ رِزۡقَكُمۡ أَنَّكُمۡ تُكَذِّبُونَ٨٢﴾ [الواقعة: ۸۲] «و (به جای شکر) روزی خود، (رازق) را تکذیب می‌کنید؟!».

طبری در تفسیر آیه می‌گوید: «وقوله: (وَتَجْعَلُونَ رِزْقَكُمْ أَنَّكُمْ تُكَذِّبُونَ) يقول: وتجعلون شكر الله على رزقه إياكم التكذيب، وذلك كقول القائل الآخر: جعلت إحساني إليك إساءة منك إليّ، بمعنى: جعلت: شكر إحساني، أو ثواب إحساني إليك إساءة منك إليّ.

وقد ذُكر عن الهيثم بن عدّي: أن من لغة أزد شنوءة: ما رزق فلان: بمعنى ما شكر.

وبنحو الذي قلنا في ذلك قال أهل التأمل على اختلاف فيه منهم.

* ذكر من قال ذلك:

حدثنا ابن بشار، قال: ثنا يحيى، قال: ثنا سفيان، قال: ثني عبد الأعلى الثعلبي، عن أبي عبد الرحمن السلميّ، عن عليّ رضي الله عنه (وَتَجْعَلُونَ رِزْقَكُمْ أَنَّكُمْ تُكَذِّبُونَ) قال: شكركم.

حدثنا ابن المثنى، قال: ثنا عبيد الله بن موسى، عن إسرائيل، عن عبد الأعلى الثعلبي، عن أبي عبد الرحمن السلمي، عن عليّ رفعه (وَتَجْعَلُونَ رِزْقَكُمْ أَنَّكُمْ تُكَذِّبُونَ) قال: شكركم تقولون مُطرنا بنوء كذا وكذا، وبنجم كذا وكذا.

حدثني يعقوب بن إبراهيم، قال: ثنا يحيى بن أبي بكر، عن إسرائيل، عن عبد الأعلى، عن أبي عبد الرحمن، عن عليّ، عن النبي صَلَّى الله عَلَيْهِ وَسَلَّم قال " (وَتَجْعَلُونَ رِزْقَكُمْ أَنَّكُمْ تُكَذِّبُونَ) قال: شُكْرَكُمْ أَنَّكُمْ تُكَذِّبُونَ، قال: ويقولون مطرنا بنوء كذا وكذا".

حدثنا ابن بشار، قال: ثنا محمد بن جعفر، قال: ثنا شعبة، عن أبي بشر عن سعيد بن جبير، عن ابن عباس، قال: ما مُطر قوم قط إلا أصبح بعضهم كافرًا، يقولون: مُطرنا بنوء كذا وكذَا، وقرأ ابن عباس (وَتَجْعَلُونَ رِزْقَكُمْ أَنَّكُمْ تُكَذِّبُونَ) .

حدثنا أبو كُرَيب، قال: ثنا ابن عطية، قال: ثنا معاذ بن سليمان، عن جعفر، عن سعيد بن جبير، عن ابن عباس، أنه كان يقرأ (وَتَجْعَلُونَ رِزْقَكُمْ أَنَّكُمْ تُكَذِّبُونَ) ثم قال: ما مُطر الناس ليلة قطّ، إلا أصبح بعض الناس مشركين يقولون: مُطرنا بنوء كذا وكذا، قال: وقال وتجعلون شكركم أنكم تكذّبون.

حدثني يعقوب، قال: ثنا هشيم، عن أبي بشر، عن سعيد بن جبير، عن ابن عباس، في قوله: (وَتَجْعَلُونَ رِزْقَكُمْ) يقول: شكركم على ما أنزلت عليكم من الغيث والرحمة تقولون: مُطرنا بنوء كذا وكذا؛ قال: فكان ذلك منهم كفرًا بما أنعم عليهم.

حدثني يونس، قال: أخبرنا سفيان، عن إسماعيل بن أمية، قال: أحسبه أو غيره "أن رسول الله صَلَّى الله عَلَيْهِ وَسَلَّم سمع رجلا ومطروا يقول: مُطرنا ببعض عثانين الأسد، فقال: كَذَبْتَ بَلْ هُوَ رِزْقُ الله".

حدثني يونس، قال: أخبرنا سفيان، عن محمد بن إسحاق، عن محمد بن إبراهيم بن الحارث التيمي، عن أبي سلمة، عن أبي هريرة، أن رسول الله صَلَّى الله عَلَيْهِ وَسَلَّم قال: "إِنَّ اللهَ لَيُصَبِّحُ القَوْمَ بالنِّعْمَةِ، أَوْ يُمَسِّيهِم بِهَا، فَيُصْبِحُ بِهَا قَوْمٌ كَافِرِينَ يَقُولُونَ: مُطِرْنَا بِنَوءِ كَذَا وَكَذَا" قال محمد: فذكرت هذا الحديث لسعيد بن المسيب، فقال: ونحن قد سمعنا من أبي هريرة، وقد

أخبرني من شهد عمر بن الخطاب رضي الله عنه وهو يستسقي فلما استسقى التفت إلى العباس فقال: يا عباس يا عمَّ رسول الله صَلَّى الله عَلَيْهِ وَسَلَّم، كم بقي من نوء الثريا؟ فقال: العلماء بها يزعمون أنها تعترض في الأفق بعد سقوطها سبعًا، قال: فما مضت سابعة حتى مُطروا.

حدثنا ابن حُميد، قال: ثنا مهران، عن سفيان، عن عبد الأعلى، عن أبي عبد الرحمن، عن عليّ (وَتَجْعَلُونَ رِزْقَكُمْ أَنَّكُمْ تُكَذِّبُونَ) قال: كان يقرؤها (وتَجْعَلُونَ شُكْرَكُمْ أَنَّكُم تُكَذِّبُونَ) يقول: جعلتم رزق الله بنوء النجم، وكان رزقهم في أنفسهم بالأنواء أنواء المطر إذا نزل عليهم المطر، قالوا: رُزقنا بنوء كذا وكذا، وإذا أمسك عنهم كذّبوا، فذلك تكذيبهم.

حدثنا ابن عبد الأعلى، قال: ثنا ابن ثور، عن معمر، عن عطاء الخراساني، في قوله: (وَتَجْعَلُونَ رِزْقَكُمْ أَنَّكُمْ تُكَذِّبُونَ) قال: كان ناس يمطرون فيقولون: مُطرنا بنوء كذا، مُطرنا بنوء كذا».

ترجمه: «و این فرموده‌اش: {و (به جای شکر) روزی خود، (رازق) را تکذیب می‌کنید؟} می‌فرماید: آیا شکر خداوند بر رزقتان را تکذیب‌کردن او قرار می‌دهید؟ و این همانند این سخن است: آیا جواب نیکی من را با بدی می‌دهی؟ به این معنا: آیا تشکر از احسان من یا پاداش احسان و نیکی من به تو را بدی کردن به من قرار دادی؟

و از الهثیم بن عدّی ذکر شده که لغت قبیله «أزد شنوءة» اینطور است که می‌گویند: «ما رزق فلان» به معنای: فلانی شکر گذار نبود.

و به این نحوی که در اینباره گفتیم اهل تأمل با اختلافی که در اینباره دارند، می‌گویند:

* ذکر کسی که چنین می‌گوید:

ابن بشار برایمان تعریف کرد، از یحیی، گفت سفیان گفت، عبد الأعلی الثعلبی از ابی عبد الرحمن السلمی از علی رضی الله عنه روایت کرد که گفت: ﴿وَتَجْعَلُونَ﴾ گفت: تشکر کردنتان را.

ابن المثنی برایمان تعریف کرد گفت: عبید الله بن موسی از اسرائیل از عبد الأعلی الثعلبی از ابی عبد الرحمن السلمی از علی ﷺ روایت می‌کند و علی آن را به پیامبر رفع نموده که: ﴿وَتَجۡعَلُونَ﴾ فرمود: تشکر کردنتان، می‌گویید: با فلان ستاره برایمان باران بارید.

یعقوب بن ابراهیم برایم تعریف کرد، گفت: یحیی بن ابی بکر از اسرائیل از عبد الأعلی از ابی عبد الرحمن از علی از پیامبر ﷺ روایت کرد که فرمود: ﴿وَتَجۡعَلُونَ﴾، گفت: تشکر کردنتان این است که شما تکذیب می‌کنید. گفت: و می‌گویید با طلوع فلان ستاره بر ما باران بارید.

ابن بشار برایمان تعریف کرد، از محمد بن جعفر گفت: شعبه از ابی بشر از سعید بن جبیر از ابن عباس روایت کرده که گفت: بر هیچ قومی باران نمی‌بارد مگر اینکه بعضی از آنان کافر می‌شوند، می‌گویند: با طلوع فلان ستاره بر ما باران بارید. و ابن عباس این آیه را قرائت کرد: ﴿وَتَجۡعَلُونَ﴾.

ابو کریب برایمان تعریف کرد گفت: ابن عطیه گفت: معاذ بن سلیمان از جعفر از سعید بن جبیر از ابن عباس روایت کرد گفت: او این آیه را ﴿وَتَجۡعَلُونَ﴾ قرائت می‌کرد سپس می‌گفت: هیچ شبی بر مردم باران نمی‌بارد مگر اینکه بعضی از مردمان مشرکانه صبح می‌کنند، می‌گویند: با طلوع فلان ستاره بر ما باران بارید. می‌گوید: و شکر گذاری‌تان را تکذیب کردن قرار می‌دهید.

یعقوب برایم تعریف کرد گفت: هشیم از ابی بشیر از سعید بن جبیر از ابن عباس دربارۀ این فرموده خداوند: ﴿وَتَجۡعَلُونَ﴾، روایت می‌کند که می‌گوید: شکرگذاری‌تان بر آنچه که بر شما نازل کردم، از باران و رحمت را، این قرار می‌دهید که می‌گویید: با طلوع فلان ستاره بر ما باران بارید. گفت: پس این کفرورزی آنان به نعمت خداوند بر آنان است.

یونس برایم تعریف کرد، گفت: سفیان به ما خبر داد از اسماعیل بن امیه گفت: باران می‌بارید و رسول الله ﷺ شنید که مردی می‌گفت: با بعضی از ریش‌های شیر بر ما باران بارید. پس فرمود: دروغ گفتی بلکه این باران رزق خداوند است.

یونس برایم تعریف کرد گفت: سفیان به ما خبر داد از محمد بن اسحاق از محمد بن ابراهیم بن الحارث التمیمی از ابی سلمه از ابو هریره از رسول الله ﷺ که فرمود: {خداوند به قومی نعمتی می‌دهد یا نعمتی به آنان می‌بخشد و گروهی از آنان به آن کافر می‌شوند و می‌گویند با طلوع فلان ستاره بر ما باران بارید}. محمد می‌گوید: این حدیث را برای سعید بن المسیب ذکر کردم، پس گفت: و ما از ابو هریره شنیده‌ایم و کسی که عمر بن الخطاب را دیده است به من خبر داده است که او نماز استسقا می‌خواند هنگامی که استسقا کرد رو به العباس کرد و گفت: ای عباس ای عموی رسول الله ﷺ چه قدر تا طلوع ثریا مانده است؟ گفت: آگاهان به آن گمان می‌کنند که ثریا هفت روز بعد از سقوطش از افق، دوباره عرضه می‌شود. راوی گفت: آن هفت روز نگذشته بود که باران بارید.

ابن حُمید برایمان تعریف کرد گفت: مهران از سفیان از عبد الأعلی از ابی عبد الرحمن از علی درباره ﴿وَتَجۡعَلُونَ﴾، روایت کرد که گفت: علی آیه ﴿وَتَجۡعَلُونَ﴾ را قرائت می‌کرد و می‌گفت: رزق خداوند را بوسیلۀ طلوع ستاره قرار دادید، و رزقشان را بخاطر طلوع ستارگان می‌دانستند، هنگامی‌که بر آنان باران می‌بارید می‌گفتند: با طلوع فلان ستاره رزق گرفتیم. و هنگامی‌که باران از آنان گرفته می‌شد تکذیب می‌کردند. پس این تکذیبشان بود.

ابن عبد الأعلی برایمان تعریف کرد گفت: ابن ثور از معمر از عطا الخراسانی روایت می‌کند دربارۀ این فرموده: ﴿وَتَجۡعَلُونَ﴾ گفت: بر مردم باران می‌بارید و می‌گفتند: با طلوع فلان ستاره بر ما باران بارید.

محمد بن عمرو برایم تعریف کرد گفت: ابو عاصم از عیسی روایت کرد و الحارث برایم تعریف کرد گفت: الحسن از ورقاء، هردویشان از ابن ابی نجیح از مجاهد روایت کردند

دربارۀ این فرموده‌اش: ﴿وَتَجۡعَلُونَ﴾، گفت: سخنشان دربارۀ طلوع و غروب ستارگان بود، می‌گفتند: با طلوع فلان ستاره بر ما باران بارید. می‌گفت: بگویید این از نزد الله است و رزق اوست».[1]

چنانکه از تفسیر طبری دربارۀ این آیه می‌بینید، مشرکان نازل شدن باران را به طلوع یا غروب ستارگان نسبت می‌دادند و آن باران را از فضل خداوند نمی‌دانستند.

و ابن الأثیر رحمه الله دربارۀ انواء می‌گوید: «وَإِنَّمَا غَلَّظ النبيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي أَمْرِ الْأَنْوَاءِ لأنَّ الْعَرَبَ كَانَتْ تَنْسُبُ الْمَطَرَ إِلَيْهَا. فَأَمَّا مَن جَعَل الْمَطَرَ مِنْ فِعْل اللهَّ تَعَالَى، وَأَرَادَ بِقَوْلِهِ: «مُطِرنا بِنَوْءِ كَذَا» أَيْ فِي وَقْتِ كَذَا، وَهُوَ هَذَا النَّوء الْفُلَانِيُّ، فَإِنَّ ذَلِكَ جَائِزٌ: أَيْ إِنَّ اللهَّ قَدْ أَجْرَى الْعَادَةَ أَنْ يأتِيَ المطرُ فِي هَذِهِ الْأَوْقَاتِ».

ترجمه: «پیامبر ﷺ به این خاطر دربارۀ انواء سخت گرفته است برای اینکه عرب‌ها باران را به آن انواء نسبت می‌دادند. و اما کسی که باران را از فعل الله متعال بداند و منظورش از اینکه بگوید: «مُطِرنا بِنَوْءِ كَذَا» این باشد که یعنی در فلان وقت بر ما باران بارید پس این جایز است: یعنی خداوند عادت را بر این جریان داده است که در این اوقات باران بباراند».[2]

یعنی اگر کسی بگوید: «مُطِرنا بِنَوْءِ كَذَا» و منظورش از آن این باشد که مثلا: «در زمستان بر ما باران بارید» و منظورش این باشد که عادت خداوند بر این است که در زمستان باران بباراند نه در تابستان، در این حالت این سخنش جایز است. اما اگر منظورش این باشد که زمستان خودش باران بارانید و یا طلوع و غروب کردن فلان ستاره یا صورت فلکی، در فصل زمستان باعث شد که باران ببارد و باریدن باران را به

۱- تفسیر الطبری، ج ۲۳، صص ۱۵۳-۱۵۶.

۲- النهایة في غریب الحدیث والأثر، ج ۵ ص ۱۲۲.

طلوع و غروب کردن آن ستاره نسبت بدهد، این شرک است و منظور مشرکان از «مُطِرنا بِنَوْءِ كَذَا» همین بود.

و امام الشافعی رحمه الله می‌گوید: «يَحْتَمِلُ قَوْلُهُ هَذَا مَعَانِيَ، وَإِنَّمَا مُطِرَ بَيْنَ ظَهْرَانَيْ قَوْمٍ أَكْثَرُهُمْ مُشْرِكُونَ لِأَنَّ هَذَا فِي غَزْوَةِ الْحُدَيْبِيَةِ، وَأَرَى مَعْنَى قَوْلِهِ، وَاللهُ أَعْلَمُ أَنَّ مَنْ قَالَ مُطِرْنَا بِفَضْلِ اللهِ وَرَحْمَتِهِ فَذَلِكَ إِيمَانٌ بِاللهِ لِأَنَّهُ يَعْلَمُ أَنَّهُ لَا يُمْطِرُ وَلَا يُعْطِي إِلَّا اللهُ عَزَّ وَجَلَّ وَأَمَّا مَنْ قَالَ مُطِرْنَا بِنَوْءِ كَذَا، وَكَذَا عَلَى مَا كَانَ بَعْضُ أَهْلِ الشِّرْكِ يَعْنُونَ مِنْ إِضَافَةِ الْمَطَرِ إِلَى أَنَّهُ أَمْطَرَهُ نَوْءُ كَذَا فَذَلِكَ كُفْرٌ كَمَا قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لِأَنَّ النَّوْءَ وَقْتٌ، وَالْوَقْتُ مَخْلُوقٌ لَا يَمْلِكُ لِنَفْسِهِ، وَلَا لِغَيْرِهِ شَيْئًا، وَلَا يُمْطِرُ، وَلَا يَصْنَعُ شَيْئًا فَأَمَّا مَنْ قَالَ: مُطِرْنَا بِنَوْءِ كَذَا عَلَى مَعْنَى مُطِرْنَا بِوَقْتِ كَذَا فَإِنَّمَا ذَلِكَ كَقَوْلِهِ مُطِرْنَا فِي شَهْرِ كَذَا، وَلَا يَكُونُ هَذَا كُفْرًا، وَغَيْرُهُ مِنْ الْكَلَامِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْهُ (قَالَ الشَّافِعِيُّ) : أُحِبُّ أَنْ يَقُولَ مُطِرْنَا فِي وَقْتِ كَذَا».

ترجمه: «این سخنش «مُطِرنا بِنَوْءِ كَذَا» احتمال چند معنا را دارد، و همانا باران در بین قومی بارید که بیشترشان مشرک بودند، برای اینکه آن باران در غزوه حدیبیه بارید و معنای این سخنش را والله اعلم چنین می‌بینم که اگر کسی بگوید با فضل و رحمت الله بر ما باران بارید، پس این ایمان به الله است برای اینکه می‌داند که جز الله متعال کسی نمی‌تواند باران بباراند و چیزی عطا کند. و اما کسی که بگوید «مُطِرنا بِنَوْءِ كَذَا» چنانکه بعضی از مشرکان می‌گفتند، و منظورش از آن اضافه کردن باران به طلوع و غروب ستاره باشد پس این کفر است؛ چنانکه رسول الله ﷺ فرمود. برای اینکه نوء (طلوع و غروب ستاره) وقت است و وقت هم مخلوقی است که نه برای خودش و نه برای دیگری مالک هیچ چیزی نیست و نه می‌تواند باران بباراند و نه می‌تواند چیزی ایجاد کند. و اما کسی که بگوید: «مُطِرنا بِنَوْءِ كَذَا» به این معنا که در فلان وقت بر ما باران بارید، پس این سخنش همانند این است که بگوید در فلان ماه بر ما باران بارید و

این کفر نمی‌باشد و سخنی غیر از این بگوید نزد من دوست داشتنی‌تر است، دوست دارم که بجای: «مُطِرنا بِنَوْءِ كَذَا» بگوید: «مُطِرْنَا فِي وَقْتِ كَذَا» یعنی در فلان وقت بر ما باران بارید». [۱]

و امام بغوی رحمه الله در تفسیر آیه مذکور می‌گوید: «وَقَالَ الْهَيْثَمُ بْنُ عَدِيٍّ: إِنَّ مِنْ لُغَةِ أَزِدِ شنوءة مَا رَزَقَ فُلَانٌ بِمَعْنَى مَا شَكَرَ وَهَذَا فِي الِاسْتِسْقَاءِ بِالْأَنْوَاءِ وَذَلِكَ أَنَّهُمْ كَانُوا يَقُولُونَ: إِذَا مُطِرُوا مُطِرْنَا بِنَوْءِ كَذَا وَلَا يَرَوْنَ ذَلِكَ مِنْ فَضْلِ اللهِ تَعَالَى، فَقِيلَ لَهُمْ: أَتَجْعَلُونَ رِزْقَكُمْ أَيْ شُكْرَكُمْ بِمَا رُزِقْتُمْ يَعْنِي شكر زرقكم التكذيب، فحذف المضاف وأقيم الْمُضَافَ إِلَيْهِ مَقَامَهُ.

«۲۱۲۱» أَخْبَرَنَا أَبُو الْحَسَنِ السَّرَخْسِيُّ أَنَا زَاهِرُ بْنُ أَحْمَدَ أَنَا أَبُو إِسْحَاقَ الْهَاشِمِيُّ أَنَا أَبُو مُصْعَبٍ عَنْ مَالِكٍ عَنْ صَالِحِ بْنِ كَيْسَانَ عَنِ عَبَيْدِ اللهِ بْنِ عَبْدِ اللهِ بْنِ عُتْبَةَ بْنِ مَسْعُودٍ عَنِ زَيْدِ بْنِ خَالِدٍ الْجُهَنِيِّ قَالَ: صَلَّى بِنَا رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ صَلَاةَ الصُّبْحِ بِالْحُدَيْبِيَةِ فِي أَثَرِ سَمَاءٍ كَانَتْ مِنَ اللَّيْلِ، فَلَمَّا انْصَرَفَ أَقْبَلَ عَلَى النَّاسِ فَقَالَ:

«هَلْ تَدْرُونَ مَاذَا قَالَ رَبُّكُمْ قَالُوا: اللهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ، قَالَ: أَصْبَحَ مِنْ عِبَادِي مُؤْمِنٌ بِي وَكَافِرٌ، فَأَمَّا مَنْ قَالَ مُطِرْنَا بِفَضْلِ اللهِ وَرَحْمَتِهِ فَذَلِكَ مُؤْمِنٌ بِي، وَكَافِرٌ بالكوكب، وَأَمَّا مَنْ قَالَ: مُطِرْنَا بِنَوْءِ كَذَا وَكَذَا فَذَلِكَ كَافِرٌ بِي ومؤمن بالكوكب» .

«۲۱۲۲» وَرَوَاهُ ابْنُ عَبَّاسٍ عَنْ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَزَادَ: فَنَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ: ﴿فَلَآ أُقۡسِمُ بِمَوَٰقِعِ ٱلنُّجُومِ ٧٥ وَإِنَّهُۥ لَقَسَمٞ لَّوۡ تَعۡلَمُونَ عَظِيمٌ ٧٦ إِنَّهُۥ لَقُرۡءَانٞ كَرِيمٞ ٧٧ فِي كِتَٰبٖ مَّكۡنُونٖ ٧٨ لَّا يَمَسُّهُۥٓ إِلَّا ٱلۡمُطَهَّرُونَ ٧٩ تَنزِيلٞ مِّن رَّبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ٨٠ أَفَبِهَٰذَا ٱلۡحَدِيثِ أَنتُم مُّدۡهِنُونَ ٨١ وَتَجۡعَلُونَ رِزۡقَكُمۡ أَنَّكُمۡ تُكَذِّبُونَ ٨٢﴾ [الواقعة: ۷۵-۸۲]

۱- الأم، ج ۱ ص ۲۸۸.

«۲۱۲۳» أَخْبَرَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ عَبْدِ الْقَاهِرِ أَنَا عَبْدُ الْغَافِرِ بْنُ مُحَمَّدٍ أَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عِيسَى الْجُلُودِيُّ أنا إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سُفْيَانَ ثنا مُسْلِمُ بْنُ الْحَجَّاجِ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بن سلمة المرادي ثنا عَبْدُ اللهِ بْنُ وَهْبٍ عَنْ عمرو بن الحارث أن أبا يُونُسَ حَدَّثَهُ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ عَنْ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ: «مَا أَنْزَلَ اللهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ بَرَكَةٍ إِلَّا أَصْبَحَ فَرِيقٌ مِنَ النَّاسِ بِهَا كَافِرِينَ، يُنْزِلُ اللهُ تَعَالَى الْغَيْثَ فَيَقُولُونَ: مُطِرْنَا بِكَوْكَبِ كذا وكذا» .

ترجمه: «الهیثم بن عدی می‌گوید: در زبان قبیله ازد شنؤة می‌گویند: «ما رزق فلان» به معنای فلانی شکر نکرد. و این دربارۀ استسقاء به ستارگان است، چون هنگامی که بر آنان باران می‌بارید می‌گفتند: با طلوع یا غروب فلان ستاره بر ما باران بارید **و آن را از فضل خداوند متعال نمی‌دانستند.** پس به آنان گفته شد: {آیا رزقتان را قرار می‌دهید} یعنی شکرتان به آنچه رزق داده شدید، یعنی شکر رزقتان را تکذیب کردن قرار می‌دهید؟ اینجا مضاف حذف شده و مضاف الیه جای آن قرار گرفته است..

ابو الحسن السرخسی به ما خبر داد از زاهر بن احمد از ابو اسحاق الهاشمی از ابو مصعب از مالک از صالح بن کیسان از عبید الله بن عبد الله بن عتبه بن مسعود از زید بن خالد الجهنی که گفت: رسول خدا ﷺ نماز صبح را در حدیبیه با ما خواند و دیشب باران باریده بود، هنگامی که از نماز تمام شد رو به مردم کرد و فرمود: آیا می‌دانید که پروردگارتان چه گفت؟ گفتند: الله و رسولش داناتر است. فرمود: صبح شد و بعضی از بندگانم به من مومن و بعضی کافر شدند و امّا کسی که گفت: به فضل و رحمت خداوند بر ما باران بارید پس او به من ایمان آورده و به ستارگان کافر شده است. و امّا کسی که گفت با طلوع فلان ستاره بر ما باران بارید پس او به من کافر شده و به ستاره ایمان آورده است.

و ابن عباس هم آن را از رسول الله ﷺ روایت کرده و به آن اضافه کرده: پس این آیات نازل شد: «پس سوگند به جایگاه ستارگان(۷۵) و اگر بدانید این سوگندی بزرگ است(۷۶) همانا این (کتاب) قرآنی کریم (و گرامی‌قدر) است(۷۷) در کتاب پوشیده (= لوح محفوظ)

است(۷۸) که جز پاکان (= فرشتگان) به آن دست نمی‌زنند(۷۹) از سوی پروردگار جهانیان نازل شده است(۸۰) آیا شما نسبت به این کلام (الهی = قرآن کریم) انکار کننده‌اید؟! (و از پیروی آن سستی می‌کنید)(۸۱) و (به جای شکر) روزی خود، (رازق) را تکذیب می‌کنید؟!(۸۲)».

اسماعیل بن عبد القاهر به ما خبر داد از عبد الغافر بن محمد از محمد بن عیسی الجلودی از ابراهیم بن محمد بن سفیان از مسلم بن الحجاج که می‌گوید: محمد بن سلمه المرادی برایم تعریف کرد از عبد الله بن وهب از عمرو بن الحارث از ابا یونس که از ابو هریره تعریف می‌کرد که پیامبر ﷺ فرمود: خداوند از آسمان هیچ برکتی نازل نمی‌کند مگر اینکه گروهی از مردم به آن کافر می‌شوند، خداوند متعال باران نازل می‌کند و می‌گویند با فلان و بهمان ستاره بر ما باران بارید».[1]

و چنانکه امام بغوی در تفسیرش آورده است، ایشان با استناد به حدیث: «فَأَمَّا مَنْ قَالَ مُطِرْنَا بِفَضْلِ اللَّهِ وَرَحْمَتِهِ فَذَلِكَ مُؤْمِنٌ بِي، وَكَافِرٌ بالكوكب، وَأَمَّا مَنْ قَالَ: مُطِرْنَا بِنَوْءِ كَذَا وَكَذَا فَذَلِكَ كَافِرٌ بِي ومؤمن بالكوكب»؛ «کسی که گفت: به فضل و رحمت خداوند بر ما باران بارید پس او به من ایمان آورده و به ستارگان کافر شده است. و امّا کسی که گفت با طلوع فلان ستاره بر ما باران بارید پس او به من کافر شده و به ستاره ایمان آورده است»، چنین فهمیده است که نسبت‌دادن باریدن باران به ستارگان به این معناست که آن باران را از فضل و رحمت خداوند نمی‌دانستند. در واقع پیامبر ﷺ در این حدیث کافری که باریدن باران را به ستارگان نسبت داده است را در مقابل مومنی که باریدن باران را به فضل و رحمت الله نسبت داده است قرار داده است، پس در نتیجه مشرکان هنگامی که باریدن باران را به ستارگان نسبت می‌دادند، به این معناست که این باران را از فضل خداوند نمی‌دانستند بلکه آن باران را به فعل آن ستاره نسبت می‌دادند.

۱- تفسیر البغوی، ج ۵، صص ۲۱-۲۲.

امام بغوی در جایی دیگر در شرح السنة می‌گوید: «وَالنَّوْءُ لِلْكَوَاكِبِ الثَّمَانِيَةِ وَالْعِشْرِينَ الَّتِي هِيَ مَنَازِلُ الْقَمَرِ، يَسْقُطُ مِنْهَا فِي كُلِّ ثَلاثَ عَشْرَةَ لَيْلَةً نَجْمٌ مِنْهَا فِي الْمَغْرِبِ مَعَ طُلُوعِ الْفَجْرِ، وَيَطْلُعُ آخَرُ يُقَابِلُهُ مِنَ الْمَشْرِقِ مِنْ سَاعَتِهِ، فَيَكُونُ انْقِضَاءُ السَّنَةِ مَعَ انْقِضَاءِ هَذِهِ الثَّمَانِيَةِ وَالْعِشْرِينَ. وَأَصْلُ النَّوْءِ، هُوَ النُّهُوضُ، سُمِّيَ نَوْءًا، لأَنَّهُ إِذَا سَقَطَ السَّاقِطُ مِنْهَا بِالْمَغْرِبِ نَاءَ الطَّالِعُ بِالْمَشْرِقِ يَنُوءُ نَوْءًا، وَذَلِكَ النُّهُوضُ، وَقَدْ يَكُونُ النَّوْءُ لِلسُّقُوطِ. وَكَانَتِ الْعَرَبُ تَقُولُ فِي الْجَاهِلِيَّةِ: إِذَا سَقَطَ مِنْهَا نَجْمٌ، وَطَلَعَ آخَرُ، لَا بُدَّ مِنْ أَنْ يَكُونَ عِنْدَ ذَلِكَ مَطَرٌ، فَيَنْسُبُونَ كُلَّ غَيْثٍ يَكُونُ عِنْدَ ذَلِكَ إِلَى النَّجْمِ، فَيَقُولُونَ: مُطِرْنَا بِنَوْءِ كَذَا. وَهَذَا التَّغْلِيظُ فِيمَنْ يَرَى ذَلِكَ مِنْ فِعْلِ النَّجْمِ، فَأَمَّا مَنْ قَالَ: مُطِرْنَا بِنَوْءِ كَذَا، وَأَرَادَ: سَقَانَا اللهُ تَعَالَى بِفَضْلِهِ فِي هَذَا الْوَقْتِ، فَذَلِكَ جَائِزٌ».

ترجمه: «النوء برای ستارگان بیست و هشت منزل است که همان منازل ماه هستند و در هر سیزده شب با طلوع سپیده‌دم، ستاره‌ای از آن منزل به سمت مغرب سقوط می‌کند و ستاره‌ای دیگر در مقابل آن در همان لحظه در آن منزل از مشرق طلوع می‌کند و پایان یافتن سال همراه با پایان یافتن این ۲۸ منزل است. و النوء در اصل همان برخاستن است و به این خاطر نوء نامیده شده چون هنگامی که ستاره‌ای از آن منزل در سمت مغرب سقوط می‌کند ستاره‌ای دیگر در مشرق سر بر می‌آورد. و عرب جاهلی، هنگامی که ستاره‌ای از یکی از منزل‌ها غروب می‌کرد و ستاره‌ای دیگر در آن منزل طلوع می‌کرد، می‌گفتند که باید در این لحظه بارانی باشد و هر بارانی که در این زمان رخ می‌داد را به آن ستاره نسبت می‌دادند و می‌گفتند: «مُطِرْنَا بِنَوْءِ كَذَا». و این سخت‌گرفتن و تغلیظ بر کسی است که این باران را از فعل ستاره می‌داند. و اما کسی که بگوید:

«مُطِرْنَا بِنَوْءِ كَذَا» و منظورش از آن این باشد که خداوند متعال با فضل خودش در این وقت بر ما باران بارانید پس این جایز است».[۱]

و المناوی رحمه الله هم ردر شرح این سخن مشرکان که می‌گفتند: «مُطِرْنَا بِنَوْءِ كَذَا» می‌گوید: «فيعتقدو أن المطر هو فعل النجم».

ترجمه: «معتقد بودند که باریدن باران، از فعل ستاره است».[۲]

چنانکه از اقوال علما مشاهده می شود، مشرکان باران را به ستاره نسبت می‌دادند و آن بارانی که در آن نوء نازل می‌شد را از فعل ستاره می‌دانستند نه از فضل و رحمت الله متعال. اما نجدیه می‌گویند مشرکان معتقد نبودند که باریدن باران فعل ستاره است، بلکه این ستارگان را به اذن الله سببی در نازل شدن باران می‌دانستند! برای مثال بن باز رحمه الله در شرح کتاب التوحید باب ۳۶ ما جاء في الاستسقاء بالأنواء می‌گوید: «فجعلوا يسألون النجوم يستغيثون بها ويستسقون بها بزعمهم أنها واسطة، وأنها تفعل ذلك بإذن الله».

ترجمه: «مشرکان از ستارگان درخواست می‌کردند و به آنان استغاثه می‌کردند و بوسیلهٔ آنان درخواست باران می‌کردند بخاطر این گمانشان که آن‌ها واسطه هستند و این کار را به اذن الله انجام می‌دهند».[۳]

و پاسخ به این ادعا را در فصل عبادت، در بخش «مجاز و حقیقت» داده‌ام؛ و به آنجا مراجعه شود. و در اینجا به طور مختصر می‌گویم: اگر چنین فرض شود که خداوند یکی از مخلوقاتش را سببی برای انجام چیزی قرار داده باشد، چنین سبب قرار دادنی، شرک نیست؛ چنانکه خداوند ملائکه را به اذن خودش موکّل سببی برای انجام امور کرده است مانند ملائکه‌ای که تدبیر امور می‌کنند و ملائکه‌ای که تقسیم امور می‌کنند و ملائکه‌ای که قبض روح می‌کنند و ملائکه‌ای که موکل باران هستند و ملائکه‌ای که حامل عرش

۱- تفسیر البغوی، ج ۵، صص ۲۱-۲۲.

۲- فیض القدیر، ج ۳، ص ۴۲۴.

۳- فیض القدیر، ج ۳، ص ۴۲۴.

هستند و ملائکه‌ای که کاتب اعمال هستند و... و همگی به اذن الله این امور را انجام می‌دهند و از خود هیچ‌گونه اختیاری ندارند و به معنای تفویض آن امور به آنان نیست. و اصلاً به معنای این نیست که ملائکه شریک خداوند در انجام آن امور شده باشند. و اما اگر کسی، چیزی را به خطا سبب بداند و بگوید به اذن الله سبب است، اما نه شرعاً نه قدراً سبب‌بودن آن ثابت نشده باشد، پس چنین کسی تنها مرتکب خطا در تشخیص وسیله و سبب شده است و گفته نمی‌شود که مرتکب شرک شده است؛ چراکه انجام فعل را بصورت مستقل از الله یا بصورت تفویض و عطاء من الله، به سبب نسبت نداده است و فاعل و آمر و آذن را فقط الله می‌داند که فعلش را توسط مسببش انجام داده است. پس اگر آنچه ابن باز گفته است درست باشد، اینکه مشرکان ستاره را به اذن الله سبب باریدن باران می‌دانستند، پس نباید عمل آنان شرک و کفر می‌بود. بلکه همانطور که از اقوال علما آوردیم، مشرکان باریدن باران به فعل ستاره نسبت می‌دادند نه به فضل و رحمت خداوند. والله تعالی اعلم.

[العنکبوت: ۱۷] بی‌گمان کسانی را که به جای الله می‌پرستید، مالک هیچ رزقی برای شما نیستند، پس روزی را تنها (از) نزد الله طلب کنید.

همچنین خداوند متعال می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا تَعۡبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ أَوۡثَٰنٗا وَتَخۡلُقُونَ إِفۡكًاۚ إِنَّ ٱلَّذِينَ تَعۡبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ لَا يَمۡلِكُونَ لَكُمۡ رِزۡقٗا فَٱبۡتَغُواْ عِندَ ٱللَّهِ ٱلرِّزۡقَ وَٱعۡبُدُوهُ وَٱشۡكُرُواْ لَهُۥٓۖ إِلَيۡهِ تُرۡجَعُونَ ١٧﴾ [العنکبوت: ۱۷]

«شما به جای الله فقط بت‌های (از سنگ و چوب) را می‌پرستید، و دروغی (بزرگ) به هم می‌بافید، بی‌گمان کسانی را که به جای الله می‌پرستید، مالک هیچ رزقی برای شما نیستند، پس روزی را تنها (از) نزد الله طلب کنید، و او را بپرستید، و شکر او را بجای آورید، که به سوی او باز گردانیده می‌شوید».

در این آیه خداوند به مشرکان می‌گوید که آن بت‌هایی که گمان می‌کنید مالک رزق شما هستند، و برای رسیدن به رزقی که در دست آن‌هاست آن‌ها را عبادت می‌کنید، در حقیقت بت‌هایی ناتوان بوده و این ادعا و گمان شما دروغی بیش نیست، پس رزق را

نباید از آنان بخواهید بلکه رزق را فقط از الله طلب کنید. و اگر چنانچه علمای دعوت نجد می‌گویند بود و مشرکان توحید ربوبیت داشتند و رازق را فقط الله می‌دانستند و مالک نفع و ضررشان را فقط الله می‌دانستند، پس باید با شنیدن این آیات نزد پیامبر ﷺ می‌آمدند و می‌گفتند: ای محمد، ما که توحید ربوبیت داریم و از بت‌هایمان طلب رزق نمی‌کنیم و می‌دانیم که بت‌هایمان مالک رزق ما نیستند و فقط رزق را از الله می‌خواهیم، پس چرای الله گمان می‌کند که ما رزق را از إله‌هایمان می‌خواهیم و تاکید می‌کند که رزق را از نزد الله طلب کنیم؟! پس این آیه ردی بر ادعای کسانی است که قصد دارند مشرکان زمان پیامبر ﷺ را موحّد در ربوبیت نشان دهند و از شرک آنان کم نمایند و شرک آنان را تزئین نموده و تطهیر نمایند.

امام طبری رحمه الله در تفسیر آیه می‌گوید که این آیه دلیلی است بر اینکه مشرکان روزی را نزد بت‌هایشان می‌خواستند، چنانکه می‌گوید: «يقول جلّ ثناؤه: إن أوثانكم التي تعبدونها، لا تقدر أن ترزقكم شيئا (فَابْتَغُوا عِنْدَ اللهِّ الرِّزْقَ) يقول: فالتمسوا عند الله الرزق لا من عند أوثانكم».

ترجمه: «خداوند که بزرگ است ثنای او می‌فرماید: بت‌هایی که عبادتش می‌کنید نمی‌توانند شما را رزق و روزی بدهند {پس روزی را نزد الله طلب کنید} می‌فرماید: رزق را از نزد الله بجویید نه از نزد بت‌هایتان».[۱]

و به همان شکل ابو محمد مکی مالکی رحمه الله در تفسیر آیه می‌گوید: «ثم قال: {إِنَّ الذين تَعْبُدُونَ مِن دُونِ الله لاَ يَمْلِكُونَ لَكُمْ رِزْقاً} يعني الأصنام التي عبدوها من دون الله لا تقدر لهم على نفع فترزقهم. {فابتغوا عِندَ الله الرزق} أي: التمسوا من عند الله الرزق لا من عند الأوثان».

۱- تفسیر طبری، ج ۲۰ ص ۲۰.

ترجمه: «سپس فرمود: {بی‌گمان کسانی را که به جای الله می‌پرستید، مالک هیچ رزقی برای شما نیستند} یعنی بت هایی که به جای الله آن‌ها را عبادت می‌کنند قادر بر هیچ نفع رساندنی نیستند تا اینکه بخواهند به آن‌ها رزق بدهند. {پس روزی را تنها (از) نزد الله طلب کنید} یعنی رزق و روزی را از نزد الله بجویید نه از نزد بت ها».[۱]

و ابن کثیر رحمه الله می‌گوید: «{فَابْتَغُوا} أَيْ: فَاطْلُبُوا {عِنْدَ اللهِ الرِّزْقَ} أَيْ: لَا عِنْدَ غَيْرِهِ، فَإِنَّ غَيْرَهُ لَا يَمْلِكُ شَيْئًا».

ترجمه: «{پس بجویید} یعنی: طلب کنید {رزق را نزد الله} یعنی: نه نزد غیر او، برای اینکه غیر او مالک چیزی نیست».[۲]

و ابن عاشور رحمه الله در تفسیر آیه می‌گوید: «وَتَنْكِيرُ رِزْقاً فِي سِيَاقِ النَّفْيِ يَدُلُّ عَلَى عُمُومِ نَفْيِ قُدْرَةِ أَصْنَامِهِمْ عَلَى كُلِّ رِزْقٍ وَلَوْ قَلِيلًا. وَتَفْرِيعُ الْأَمْرِ بِابْتِغَاءِ الرِّزْقِ مِنَ اللهِ إِبْطَالٌ لِظَنِّهِمُ الرِّزْقَ مِنْ أَصْنَامِهِمْ».

ترجمه: «و نکره آمدن کلمهٔ "رزق" در سیاق نفی رازقیت از بت‌ها، دلالت بر نفی نمودن عموم قدرت بت‌ها بر هرگونه رزقی است؛ اگرچه رزق کمی هم باشد. و به دنبال آن آمدن "طلب کردن رزق از الله" باطل نمودن ظن و گمان آنان است که گمان می‌کردند رزق از طرف بت‌هایشان است».[۳]

چنانکه می‌بینید علما در تفسیر این آیه چیزی برداشت نکرده و نفهمیده‌اند جز اینکه این آیه بر این دلالت دارد که مشرکان رزق را از نزد بت‌هایشان هم می‌خواستند و خداوند در این آیه بر آنان انکار ورزیده و فرموده رزق و روزی را از بت‌هایتان نخواهید بلکه تنها از الله بخواهید.

۱- تفسیر الهدایة الی بلوغ النهایة، ج ۹ ص ۵۶۱۱.

۲- تفسیر ابن کثیر، ج ۶ ص ۲۶۹.

۳- تفسیر التحریر والتنویر، ج ۲۰ ص ۲۲۵.

[النحل: ۷۳] آن‌ها غیر از الله، چیزی را می‌پرستند که هیچ روزی را برای آن‌ها از آسمان‌ها و زمین در اختیار ندارند، و نمی‌توانند.

همچنین خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَيَعۡبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ مَا لَا يَمۡلِكُ لَهُمۡ رِزۡقٗا مِّنَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ شَيۡـٔٗا وَلَا يَسۡتَطِيعُونَ ٧٣ فَلَا تَضۡرِبُواْ لِلَّهِ ٱلۡأَمۡثَالَۚ إِنَّ ٱللَّهَ يَعۡلَمُ وَأَنتُمۡ لَا تَعۡلَمُونَ ٧٤﴾ [النحل: ٧٣-٧٤]

«و آن‌ها غیر از الله، چیزی را می‌پرستند که هیچ روزی را برای آن‌ها از آسمان‌ها و زمین در اختیار ندارند، و (هرگز) نمی‌توانند(۷۳) پس برای الله مثل‌ها نزنید، یقیناً الله می‌داند، و شما نمی‌دانید(۷۴)».

مشرکان إله‌هایی من دون الله را عبادت می‌کردند و معتقد بودند مالک رزق آنان هستند و آن‌ها را در قدرت رزق دادن به الله تشبیه کرده و مثل می‌زدند و بت‌هایشان را در رزق دادن همانند الله می‌دانستند و برای بت‌هایشان الله را مثل زدند که همانند الله مالک رزق آنان هستند و خداوند متعال شرک آنان را رد نموده و بیان نموده که بت‌هایشان مالک هیچ‌گونه رزقی در آسمان‌ها و زمین نیستند.

امام قرطبی رحمه الله در تفسیر آیه می‌گوید: «قَوْلُهُ تَعَالَى: (وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللهِ مَا لَا يَمْلِكُ لَهُمْ رِزْقاً مِنَ السَّماواتِ) يَعْنِي الْمَطَرَ. (وَالْأَرْضِ) يَعْنِي النَّبَاتَ. (شَيْئاً) قَالَ الْأَخْفَشُ: هُوَ بَدَلٌ مِنَ الرِّزْقِ. وَقَالَ الْفَرَّاءُ: هُوَ مَنْصُوبٌ بِإِيقَاعِ الرِّزْقِ عَلَيْهِ، أَيْ يَعْبُدُونَ مَا لَا يَمْلِكُ أَنْ يَرْزُقَهُمْ شَيْئًا. (وَلا يَسْتَطِيعُونَ) أَيْ لَا يَقْدِرُونَ عَلَى شي، يَعْنِي الْأَصْنَامَ. (فَلا تَضْرِبُوا لِلهِ الْأَمْثالَ) أَيْ لَا تُشَبِّهُوا بِهِ هَذِهِ الْجَمَادَاتِ، لِأَنَّهُ وَاحِدٌ قادر لا مثل له».

ترجمه: «این فرمودۀ خداوند: {و آن‌ها غیر از الله، چیزی را می‌پرستند که برای آن‌ها رزقی را از آسمان‌ها} یعنی باران، {و از زمین} یعنی گیاه و روییدنی‌ها {چیزی را در اختیار ندارند}. الأخفش می‌گوید: ﴿شَيۡـٔٗا﴾ بدل از رزق است. و الفراء می‌گوید: کلمۀ: ﴿شَيۡـٔٗا﴾ با واقع شدن کلمۀ: ﴿رِزۡقٗا﴾ بر آن، منصوب شده است، یعنی: و چیزی را عبادت می‌کنند که مالک این نیستند که چیزی را به آنان رزق بدهند. {و نمی‌توانند} یعنی بت‌ها بر

چیزی قادر نیستند. {پس برای الله مثل ها نزنید} یعنی این جمادات را به او تشبیه نکنید؛ چراکه او یکتای قادر است و مثل و همانندی برای او نیست».[۱]

[فاطر: ۳] آیا خالقی جز الله هست که شما را از آسمان و زمین روزی دهد؟

همچنین خداوند متعال می‌فرماید: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ ٱذۡكُرُواْ نِعۡمَتَ ٱللَّهِ عَلَيۡكُمۡۚ هَلۡ مِنۡ خَٰلِقٍ غَيۡرُ ٱللَّهِ يَرۡزُقُكُم مِّنَ ٱلسَّمَآءِ وَٱلۡأَرۡضِۚ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَۖ فَأَنَّىٰ تُؤۡفَكُونَ٣﴾ [فاطر: ۳]

«ای مردم! نعمت الله را بر خود به یاد آورید، آیا خالقی جز الله هست که شما را از آسمان و زمین روزی دهد؟! هیچ إلهی جز او نیست، پس چگونه (از حق) منحرف می‌شوید؟!».

ابن عباس رضی الله عنهما دربارۀ: ﴿فَأَنَّىٰ تُؤۡفَكُونَ﴾ می‌گوید: «من أَيْن تكذبون أَن الْآلهَة ترزقكم».

ترجمه: «از کجا این دروغ را می‌آورید که إله‌هایتان به شما رزق می‌دهند».[۲]

و عبد الکریم یونس الخطیب رحمه الله در تفسیر: ﴿فَأَنَّىٰ تُؤۡفَكُونَ﴾ می‌گوید: «وقوله تعالى: «فَأَنَّى تُؤْفَكُونَ» استفهام إنكارى، ينكر على الذين يولّون وجوههم إلى غير الله، ويلتمسون الرزق من غيره، ينكر عليهم هذا الضلال، ويتبعهم إلى هذا المتجه الخاطئ الذي يتجهون إليه.. والإفك: الافتراء والبهتان».

ترجمه: «این فرمودۀ خداوند: {پس چگونه (از حق) منحرف می‌شوید} استفهام انکاری است، انکار می‌ورزد بر کسانی که رو به غیر الله می‌کنند و رزق را از نزد غیر او می‌خواهند؛ این گمراهی را بر آنان انکار می‌کند... و إفک: افترا و بهتان است».[۳]

۱- تفسیر القرطبی، ج ۱۰ ص ۱۴۶.

۲- تفسیر تنویر المقباس من تفسیر ابن عباس، ص ۳۶۴.

۳- التفسیر القرآنی للقرآن، ج ۱۱، ص ۸۵۲.

طبق این آیات و آیات دیگر ثابت می‌شود که مشرکان رزق را از نزد إله‌هایشان نیز می‌خواستند و بت‌هایشان را شریک خداوند در رازقیت می‌دانستند و اگر کسی این دلایل را رد کند و معتقد باشد که مشرکان توحید ربوبیت داشته‌اند و شرک مشرکان را انکار نماید، پس به راستی که با کلام خداوند مخالفت کرده است.

و العز بن عبد السلام رحمه الله در تفسیر آیه: ﴿وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُم بِٱللَّهِ إِلَّا وَهُم مُّشْرِكُونَ١٠٦﴾ [يوسف: ١٠٦]

«و بیشتر آن‌ها به الله ایمان نمی‌آورند؛ مگر اینکه آنان (به نوعی) مشرک هستند».

می‌گوید: «{مُّشْرِكُونَ} يقولون: اللهُ ربنا وآلهتنا ترزقنا».

ترجمه: {مشرک هستند} می‌گفتند: الله پروردگارمان است و آلهه‌مان به ما رزق می‌دهند».[1]

و ابن هشام در سیره‌اش دربارهٔ عمرو بن لحی که اولین کسی بود بت‌پرستی را به میان عرب آورد، می‌نویسد: «أَنَّ عَمْرَو بْنَ لُحَيٍّ خَرَجَ مِنْ مَكَّةَ إِلَى الشَّامِ فِي بَعْضِ أُمُورِهِ، فَلَمَّا قَدِمَ مَآبَ مِنْ أَرْضِ الْبَلْقَاءِ، وَبِهَا يَوْمَئِذٍ الْعَمَالِيقُ- وَهُمْ وَلَدُ عِمْلَاقٍ. وَيُقَالُ عِمْلِيقُ بْنُ لَاوِذْ بْنِ سَامَ بْنِ نُوحٍ- رَآهُمْ يَعْبُدُونَ الْأَصْنَامَ، فَقَالَ لَهُمْ: مَا هَذِهِ الْأَصْنَامُ الَّتِي أَرَاكُمْ تَعْبُدُونَ؟ قَالُوا لَهُ: هَذِهِ أَصْنَامٌ نَعْبُدُهَا، فَنَسْتَمْطِرُهَا فَتُمْطِرُنَا، ونَسْتَنْصِرُهَا فَتَنْصُرُنَا، فَقَالَ لَهُمْ: أَفَلَا تُعْطُونَنِي مِنْهَا صَنَمًا، فَأَسِيرَ بِهِ إِلَى أَرْضِ الْعَرَبِ، فَيَعْبُدُوهُ؟ فَأَعْطَوْهُ صَنَمًا يُقَالُ لَهُ هُبَلُ، فَقَدِمَ بِهِ مَكَّةَ، فَنَصَبَهُ وَأَمَرَ النَّاسَ بِعِبَادَتِهِ وَتَعْظِيمِهِ».

ترجمه: «عمرو بن لحی برای بعضی کارهایش از مکه به سوی شام رفت، هنگامی‌که به منطقهٔ «بلقا» رسید و در آن روزگار مردمان غول پیکر وجود داشت که فرزندان عملاق بودند و گفته شده عملیق بن لاوذ بن سام بن نوح بودند. آن‌ها را دید که بت‌ها را

۱- تفسیر العز بن عبد السلام (متوفی: ۶۶۰هـ)، ج ۲، ص ۱۴۲. ناشر: دار ابن حزم - بیروت. چاپ: اول ۱۴۱۶هـ.

می‌پرستند. عمرو بن لحی به آنان گفت: این بت‌هایی که می‌پرستید چیستند؟ به او گفتند: **این‌ها بت‌هایی هستند که عبادتشان می‌کنیم و از آنان درخواست باران می‌کنیم و برای ما باران می‌بارانند** و از آنان درخواست نصرت و یاری می‌کنیم و ما را یاری می‌دهند. عمرو به آنان گفت: آیا بتی از آن‌ها به من نمی‌دهید تا آن را به سرزمین عرب ببرم و عبادتش کنند؟ پس به او بتی دادند به نام «هبل» و عمرو بن لحی آن را به مکه برد و آن را در جایی نصب کرد و مردم را امر به عبادت و تعظیم آن نمود».[1]

چنانکه می‌بینیم آن‌ها از بت‌هایشان درخواست باران و نصرت و یاری می‌کردند و این افعال را به إله‌ها و بت‌هایشان نسبت می‌دادند و چنین افعالی را از قدرت ذاتی إله‌هایشان می‌دانستد.

و مشرکان زمان نوح علیه السلام به این خاطر مجسمه‌های انسان‌های صالح قوم خودشان را عبادت کردند چون بعد از آمدن چند نسل از علت و هدف اصلی ساختن مجسمه برای صالحان که همانا فقط برای یادواره بود، غافل شدند و نسل‌های بعد گمان کردند که پدرانشان به این خاطر این مجسمه‌ها را ساخته‌اند و تعظیم نموده‌اند چون رزق می‌دهند و نفع و ضرر می‌رسانند. به این شکل به آن صالحان صفات ربوبیت داده و آنان را به عنوان إله برای خود برگزیدند. چنانکه حافظ ابو القاسم عبد الرحمن السهیلی رحمه الله در شرح سیرهٔ ابن هشام می‌گوید: «وَقَدْ ذَكَرَ الْبُخَارِيّ عَنْ ابْنِ عَبّاسٍ قَالَ: «صارت الأوثان الّتِي كَانَتْ فِي قَوْمِ نُوحٍ فِي الْعَرَبِ بَعْدُ، وَهِيَ أَسْمَاءُ قَوْمٍ صَالِحِينَ مِنْ قَوْمِ نُوحٍ، فَلَمّا هَلَكُوا أَوْحَى الشّيْطَانُ إلَى قَوْمِهِمْ أَنْ انْصِبُوا فِي مَجَالِسِهِمْ الّتِي كَانُوا يُجْلِسُونَهَا أَنْصَابًا، وَسَمّوْهَا بِأَسْمَائِهِمْ، فَفَعَلُوا فَلَمْ تُعْبَدْ حَتّى إذَا هَلَكَ أُولَئِكَ وَتُنُوسِخَ الْعِلْمُ عُبِدَتْ» . وَذَكَرَ الطّبَرِيّ هَذَا الْمَعْنَى وَزَادَ أَنّ سُوَاعًا كَانَ: ابْنَ شِيث، وَأَنّ يَغُوثَ كَانَ: ابْنَ سُوَاعٍ، وَكَذَلِكَ يَعُوقُ وَنَسْرُ كُلّمَا هَلَكَ الْأَوّلُ صُوّرَتْ صُورَتُهُ، وَعُظّمَتْ لِمَوْضِعِهِ مِنْ الدّينِ، وَلَمّا عَهِدُوا فى دعائه من

۱- سیره ابن هشام، ج ۱ ص ۷۷.

الإجابة، فلم يزالو هَكَذَا حَتّى خَلَفَتْ الْخُلُوفُ، وَقَالُوا: مَا عَظّمَ هَؤُلَاءِ آبَاؤُنَا إلّا لِأَنّهَا تَرْزُقُ وَتَنْفَعُ وَتَضُرّ، وَاِتّخَذُوهَا آلِهَةً».

ترجمه: «بخاری از ابن عباس ذکر کرده که گفت: بت‌هایی که در بین قوم نوح وجود داشت، بعد از آن‌ها بین عرب آمد و آن بت‌ها اسم‌های مردم صالحی از قوم نوح بودند، هنگامی‌که مُردند شیطان به قومشان وحی کرد که در مجالس و محل اجتماعشان انصابی برایشان نصب کنند و آن انصاب را به اسم آن صالحان نامگذاری کنند، و چنین کردند و (در این مرحله هنوز) مورد عبادت قرار نگرفته بودند تا اینکه آن نسل مردند و علم و آگاهی نسبت به علت و هدف اصلی ساختن انصاب از بین رفت و سپس عبادت شدند. و طبری این معنا را ذکر کرده و اضافه کرده که سواع پسر شیث بود و یغوث پسر سواع. و همچنین یعوق و نسر، هربار که یکی از آنان می‌مرد مجسمه‌اش را درست می‌کردند و بخاطر جایگاهی که در دین داشت مورد بزرگداشت قرار می‌گرفت و به این شیوه پیش رفت تا اینکه نسل‌هایی بعد از آنان آمدند و گفتند: پدرانمان آنان را بزرگ نداشتند مگر به این خاطر که آن‌ها رزق می‌دهند و نفع می‌رسانند و ضرر می‌رسانند، و به این شکل آنان را به عنوان آلهه گرفتند».[۱]

چنانکه از کلام سهیلی به نقل از طبری می‌خوانیم، مشرکان چنین معتقد شدند که آن‌ها إله‌هایی هستند که رزق می‌دهند و نفع و ضرر به دست آنان است و این نشانۀ شرک آنان در ربوبیت است. و اگر چنین اعتقادی نسبت به آنان نداشتند به آلهه نیز تبدیل نمی‌شدند و مورد پرستش قرار نمی‌گرفتند. و چنانکه در روایت آمده است نسل اول آنان که مجسمۀ آن صالحان را برای یادبود ساخته بودند، به مجرد ساختن مجسمه و یادبود دچار شرک نشده بودند، و هنوز در این مرحله آن مجسمه‌ها عبادت نشده بودند، بلکه نسل‌های بعدی آنان هنگامی که از علت اصلی ساختن مجسمۀ آن صالحان فاصله گرفتند، توسط شیطان گمراه شده و چنین گمان کردند که این مجسمه‌ها: اصنام و رموز

۱- الروض الأنف فی شرح السیرة النبویة، ج ۱ ص ۲۱۲.

و سنبل‌هایی برای ارواح إله‌هایی هستند که آن إله‌ها رزق می‌دهند و نفع و ضرر به دست آنان است؛ از این رو آن‌ها را عبادت کردند.

خالق من دون الله

مشرکان اگرچه الله را به عنوان خالق می‌شناختند امّا او را در خالقیتش یکتا قرار نمی‌دادند، بلکه برای إله‌هایشان نیز قدرت خلق کردن -اگرچه در جزئیات باشد- قائل بودند و برای خداوند شریکائی قائل بودند که گمان می‌کردند در خلقت بعضی چیزها شریک الله متعال هستند.

برای مثال خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَٱتَّخَذُواْ مِن دُونِهِۦٓ ءَالِهَةً لَّا يَخۡلُقُونَ شَيۡـٔٗا وَهُمۡ يُخۡلَقُونَ وَلَا يَمۡلِكُونَ لِأَنفُسِهِمۡ ضَرّٗا وَلَا نَفۡعٗا وَلَا يَمۡلِكُونَ مَوۡتٗا وَلَا حَيَوٰةٗ وَلَا نُشُورٗا٣﴾ [الفرقان: ٣]

«و (مشرکان) به جای او إله‌هایی (برای خود) برگزیدند که چیزی نمی‌آفرینند، و خودشان مخلوقند، و مالک زیان و سود خود نیستند، و (نیز) مالک مرگ و حیات و برانگیختن نیستند».

و می‌فرماید: ﴿أَمۡ جَعَلُواْ لِلَّهِ شُرَكَآءَ خَلَقُواْ كَخَلۡقِهِۦ فَتَشَٰبَهَ ٱلۡخَلۡقُ عَلَيۡهِمۡۚ قُلِ ٱللَّهُ خَٰلِقُ كُلِّ شَيۡءٖ وَهُوَ ٱلۡوَٰحِدُ ٱلۡقَهَّٰرُ١٦﴾ [الرعد: ١٦]

«آیا آن‌ها شریکانی برای الله قرار داده‌اند که همچون آفرینش او آفریده‌اند، پس (این) آفرینش (ها) بر آن‌ها مشبه شده است؟! بگو: الله آفرینندۀ همه چیز است، و او یگانۀ چیره است».

قرطبی رحمه الله درباره این آیه می‌گوید: «وَالْآيَةُ رَدٌّ عَلَى الْمُشْرِكِينَ وَالْقَدَرِيَّةِ الَّذِينَ زَعَمُوا أَنَّهُمْ خَلَقُوا كَمَا خَلَقَ اللهُ».

ترجمه: «این آیه ردی بر مشرکان و قدریه‌ای است که گمان می‌کنند آن‌ها خلق می‌کنند همانگونه که الله خلق می‌کند».[1]

۱- تفسیر القرطبی، ج ۹ ص ۳۰۴.

و می‌فرماید: ﴿قُلۡ أَرَءَيۡتُمۡ شُرَكَآءَكُمُ ٱلَّذِينَ تَدۡعُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ أَرُونِي مَاذَا خَلَقُواْ مِنَ ٱلۡأَرۡضِ أَمۡ لَهُمۡ شِرۡكٞ فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ أَمۡ ءَاتَيۡنَٰهُمۡ كِتَٰبٗا فَهُمۡ عَلَىٰ بَيِّنَتٖ مِّنۡهُۚ بَلۡ إِن يَعِدُ ٱلظَّٰلِمُونَ بَعۡضُهُم بَعۡضًا إِلَّا غُرُورًا ٤٠﴾ [فاطر: ۴۰]

«(ای پیامبر!) بگو: آیا شریطاني که به جای الله می‌خوانید؛ دیده‌اید؟ به من نشان دهید چه چیزی از زمین را آفریده‌اند؟ یا اینکه در (آفرینش) آسمان‌ها شرکتی دارند؟ یا به آن‌ها کتابی داده‌ایم که آن‌ها دلیلی از آن (برای شرک خود) دارند؟ (نه هیچ‌یک از این‌ها نیست) بلکه ستمکاران جز فریب به یکدیگر وعدۀ نمیدهند».

فخر رازی رحمه الله دربارۀ این آیه می‌گوید: «فَلَمَّا قَالَ: أَرَأَيْتُمْ يَعْنِي أَعَلِمْتُمْ هَذِهِ الَّتِي تَدْعُونَهَا كَمَا هِيَ وَعَلَى مَا هِيَ عَلَيْهِ مِنَ الْعَجْزِ أَوْ تَتَوَهَّمُونَ فِيهَا قُدْرَةً، فَإِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَهَا عَاجِزَةً فَكَيْفَ تَعْبُدُونَهَا؟ وَإِنْ كَانَ وَقَعَ لَكُمْ أَنَّ لَهَا قُدْرَةً فَأَرُونِي قُدْرَتَهَا فِي أَيِّ شَيْءٍ هِيَ، أَهِيَ فِي الْأَرْضِ، كَمَا قَالَ بَعْضُهُمْ: إِنَّ اللهَ إِلَهُ السَّمَاءِ وَهَؤُلَاءِ آلِهَةُ الْأَرْضِ، وَهُمُ الَّذِينَ قَالُوا أُمُورُ الْأَرْضِ مِنَ الْكَوَاكِبِ وَالْأَصْنَامِ صورها؟ أم هي في السموات، كَمَا قَالَ بَعْضُهُمْ: إِنَّ السَّمَاءَ خُلِقَتْ بِاسْتِعَانَةِ الملائكة والملائكة شركاء في خلق السموات، وَهَذِهِ الْأَصْنَامَ صُوَرُهَا؟ أَمْ قُدْرَتُهَا فِي الشَّفَاعَةِ لَكُمْ، كَمَا قَالَ بَعْضُهُمْ إِنَّ الْمَلَائِكَةَ مَا خَلَقُوا شَيْئًا وَلَكِنَّهُمْ مُقَرَّبُونَ عِنْدَ اللهِ فَنَعْبُدُهَا لِيَشْفَعُوا لَنَا، فَهَلْ مَعَهُمْ كِتَابٌ مِنَ اللهِ فِيهِ إِذْنُهُ لَهُمْ بِالشَّفَاعَةِ؟».

ترجمه: «هنگامی‌که خداوند فرمود: {دیده‌اید} یعنی آیا چنین می‌بینید که این چیزهایی که آن‌ها را می‌خوانید ناتوان هستند؟ یا چنین گمان می‌کنید که دارای قدرت هستند؟ اگر می‌دانید که عاجز هستند پس چگونه عبادتشان می‌کنید؟ و اگر فکر می‌کنید که قدرتی دارند پس به من نشان بدهید که قدرتشان در چه چیزی است؟ آیا در زمین است؟ آنطور که بعضی از آنان می‌گویند: الله إله آسمان است و این اصنام إله زمین. و همین‌ها کسانی هستند که می‌گویند امور زمین از طرف ستارگان است و این اصنام تصویر آنان هستند یا اینکه قدرتشان در آسمان است؟ آنطور که بعضی از آنان

می‌گویند: آسمان به کمک ملائکه خلق شده است و ملائکه در خلق آسمان‌ها شریک هستند و این اصنام هم تصاویر آنان است. یا اینکه قدرتشان در شفاعت است؟ آنطور که بعضی از آنان می‌گویند: ملائکه چیزی خلق نکرده‌اند اما چون نزد خداوند مقرب هستند پس ما آن‌ها را عبادت می‌کنیم تا برای ما شفاعت کنند. پس آیا این مشرکان با خود کتابی از طرف خداوند دارند که در آن آمده باشد که به ملائکه اجازۀ شفاعت کردنشان را داده باشد؟».[1]

و می‌فرماید: ﴿هَٰذَا خَلۡقُ ٱللَّهِ فَأَرُونِي مَاذَا خَلَقَ ٱلَّذِينَ مِن دُونِهِۦۚ بَلِ ٱلظَّٰلِمُونَ فِي ضَلَٰلٖ مُّبِينٖ١١﴾ [لقمان: ۱۱]

«این آفرینش الله است، پس به من نشان دهید کسانی‌که غیر او هستند، چه چیزی را آفریده‌اند؟! بلکه ستمکاران در گمراهی آشکاری هستند».

و می‌فرماید: ﴿وَجَعَلُواْ لِلَّهِ شُرَكَآءَ ٱلۡجِنَّ وَخَلَقَهُمۡۖ وَخَرَقُواْ لَهُۥ بَنِينَ وَبَنَٰتِۢ بِغَيۡرِ عِلۡمٖۚ سُبۡحَٰنَهُۥ وَتَعَٰلَىٰ عَمَّا يَصِفُونَ١٠٠ بَدِيعُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۖ أَنَّىٰ يَكُونُ لَهُۥ وَلَدٞ وَلَمۡ تَكُن لَّهُۥ صَٰحِبَةٞۖ وَخَلَقَ كُلَّ شَيۡءٖۖ وَهُوَ بِكُلِّ شَيۡءٍ عَلِيمٞ١٠١ ذَٰلِكُمُ ٱللَّهُ رَبُّكُمۡۖ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَۖ خَٰلِقُ كُلِّ شَيۡءٖ فَٱعۡبُدُوهُۚ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ وَكِيلٞ١٠٢﴾ [الأنعام: ۱۰۰-۱۰۲]

«و (مشرکان) برای الله شریک‌های از جن قرار دادند، در حالی‌که (الله) آن‌ها را خلق کرده است، و از روی نادانی برای الله پسران و دخترانی ساختند، الله منزّه و برتر است از آنچه توصیف می‌کنند(۱۰۰) (او) خالق آسمان‌ها و زمین است، چگونه ممکن است فرزندی داشته باشد؟! در حالی‌که همسری ندارد؟ و همه چیز را آفریده، و او به هر چیز داناست(۱۰۱) این است الله، پروردگار شما، هیچ إلهی جز او نیست، خالق همه چیز است، پس او را بپرستید، و او بر همه چیز (کار ساز و) نگهبان است(۱۰۲)».

خداوند متعال در این آیات با این فرموده‌اش که اوتعالی ﴿خَٰلِقُ كُلِّ شَيۡءٖ﴾ است بر مشرکان رد زده است که بیانگر این است که اعتقاد به داشتن فرزند برای الله متعال در

۱- تفسیر مفاتیح الغیب، ج ۲۶ ص ۲۴۵.

واقع مخالف با توحید ربوبیت و مخالف با ﴿خَٰلِقُ كُلِّ شَيۡءٖ﴾ بودن الله متعال و مخالف با عبد بودن ملائکه و آن کسانی که مشرکان آن‌ها را آلهۀ خود می‌پنداشتند است. برای اینکه مشرکان، ملائکه را فرزندان الله می‌دانستند و آن‌ها را آلهه من دون الله گرفته بودند و با این اعتقاد، بت‌هایشان را از اینکه عبد و مخلوق خدا باشند خارج کرده و آن‌ها را رب و شریک خدا در ملکش دانستند، و فرزند مخلوق پدر نیست بلکه از جنس و عنصر پدر و جزئی از پدر است. و اینکه مشرکان در تلبیه‌شان که می‌گفتند: «لبيك اللهم لبيك، لبيك لا شريك لك لبيك، إلا شريكاً هو لك، تملكه وما ملك»، همین معنا را می‌رساند، به همان شکل که شخص در عین اینکه مالک زن و فرزندش است، امّا از آن‌ها نیز بی‌نیاز نیست و نیاز او به زن و فرزند باعث شده که برای خود زن و فرزند بگیرد، اگرچه مالک آن زن و فرزنش هم باشد امّا در عین حال به آن‌ها نیازمند است.

امام طبری رحمه الله در تفسیر آیۀ فوق می‌گوید: «واختلفوا في قراءة قوله: ﴿وخلقهم﴾؛ فقرأته قراء الأمصار: (وَخَلَقَهُمْ)، على معنى أن الله خلقهم، منفردًا بخلقه إياهم. وذكر عن يحيى بن يعمر ما يلي:

١٣٦٨٠ ـ حدثني به أحمد بن يوسف قال: حدثنا القاسم بن سلام قال: حدثنا حجاج، عن هارون، عن واصل مولى أبي عيينة، عن يحيى بن عقيل، عن يحيى بن يعمر: أنه قال: ﴿شُرَكَاءَ الْجِنَّ وَخَلْقَهُمْ﴾ بجزم ﴿اللام﴾ بمعنى أنهم قالوا: إنّ الجنّ شركاء لله في خلقه إيّانا.

قال أبو جعفر: وأَوْلى القراءتين بالصواب، قراءة من قرأ ذلك: (وَخَلَقَهُمْ)، لإجماع الحجة من القرأة عليها».

ترجمه: «و در قرائت این فرموده‌اش ﴿وَخَلَقَهُمۡ﴾ اختلاف کردند. قاریان شهرها به این شکل: ﴿وَخَلَقَهُمۡ﴾ قرائت می‌کردند، به این معنا که الله آن‌ها (جن‌ها) را خلق کرده است و در خلق‌کردن آنان یکتا بوده است و از یحیی بن یعمر به این شکل روایت شده:

(با ذکر سندش می‌گوید) یحیی بن یعمر گفت: ﴿شُرَكَاءَ الْجِنَّ وَخَلْقَهُمْ﴾ با سکون بر روی لام، به این معنا که آنان گفتند که جن در خلقت ما انسان‌ها شریک الله بوده است. طبری می‌گوید: و اولی‌ترین قرائت‌ها به صواب، قرائت کسی است که به شکل ﴿وَخَلَقَهُمْ﴾ قرائت می‌کند بخاطر اجماع حجّت قاریان بر آن».[۱]

و چنانکه پیشتر دربارۀ این آیه گفتیم: دو نوع قرائت ﴿وَخَلَقَهُمْ﴾ با فتحه بر روی لام و ﴿وَخَلْقَهُمْ﴾ با سکون بر روی لام وجود دارد که طبق قرائت: ﴿وَخَلْقَهُمْ﴾ جن‌ها شریک خداوند در خالقیت بوده‌اند و در قرائت متواتر: ﴿وَخَلَقَهُمْ﴾ این نکته بیان می‌شود که جن‌ها را خداوند خلق کرده است و خداوند به این خاطر تاکید کرده است که جن‌ها را او خلق کرده است چون در ذهن مخاطبان مشرک این آیه در آن زمان چنین متصور بود که خداوند جن‌ها را خلق نکرده است و فصاحت و بلاغت قرآن چنین اقتضا می‌کند که چیزی را تکذیب کند که مشرکان به آن معتقد بوده باشند و تاکید خداوند بر اینکه او جن‌ها را خلق کرده است به این معناست که در ذهن مشرکان که این آیه را می‌شنیدند چنین متصور بود که خداوند خالق جن‌ها نبوده است؛ بلکه فرزندان خداوند و از جنس ذات خداوند بوده‌اند و این هم بدون شک شرک در ذات خداوند و به تبع آن شرک در ربوبیت و خالقیت خداوند است.

و اینکه مشرکان إله‌هایشان را مخلوق و بندۀ خدا نمی‌دانستند بلکه از جنس و عنصر و ذات الهی می‌دانستند از واضحات و بینات می‌باشد، چنانکه خداوند در رد بر مشرکان نصاری که مسیح را پسر خداوند می‌دانستند می‌فرماید: ﴿وَقَالُواْ ٱتَّخَذَ ٱلرَّحۡمَٰنُ وَلَدًا ٨٨ لَّقَدۡ جِئۡتُمۡ شَيۡـًٔا إِدّٗا ٨٩ تَكَادُ ٱلسَّمَٰوَٰتُ يَتَفَطَّرۡنَ مِنۡهُ وَتَنشَقُّ ٱلۡأَرۡضُ وَتَخِرُّ ٱلۡجِبَالُ هَدًّا ٩٠ أَن دَعَوۡاْ لِلرَّحۡمَٰنِ وَلَدٗا ٩١ وَمَا يَنۢبَغِي لِلرَّحۡمَٰنِ أَن يَتَّخِذَ وَلَدًا ٩٢ إِن كُلُّ مَن فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ إِلَّآ ءَاتِي ٱلرَّحۡمَٰنِ عَبۡدٗا ٩٣﴾ [مریم: ۸۸-۹۳]

۱- تفسیر ابن کثیر، ج ۱۱ صص ۷-۸.

«و (مشرکان) گفتند: (الله) رحمان فرزندی (برای خود) برگزیده است(۸۸) به راستی چیزی بسیار زشت (و زننده‌ای، در میان) آوردید(۸۹) نزدیک است آسمان‌ها از این (سخن) از هم متلاشی گردد، و زمین شکافته شود، و کوه‌ها درهم شکافته فرو ریزند(۹۰) (از این رو) که برای (الله) رحمان فرزندی ادعا کرده‌اند(۹۱) و هرگز برای (الله) رحمان سزاوار نیست که فرزندی برگزیند(۹۲) هیچ چیز در آسمان‌ها و زمین نیست؛ مگر این‌که به بندگی سوی (الله) رحمان بیاید(۹۳)».

پس اعتقاد به داشتن فرزند برای الله به معنای خارج کردن آن فرزند از دایره عبودیت و منتقل کردنش به دایره ربوبیت است و معتقدان به تثلیث نمی‌گویند که مسیح بنده خداست و نمی‌گویند مسیح الله را عبادت می‌کند، بلکه معتقد هستند که مسیح پسر الله و خود الله و جزئی از الله است، تعالی الله عما یصفون. و به همان شکل مشرکان عرب نیز ملائکه را فرزندان و دختران الله و از جنس و عنصر الهی می‌دانستند، نه اینکه معتقد باشند ملائکه بندگان الله هستند. و حتی اگر مشرکان معتقد بوده باشند که الله مالک بت‌هایشان و إله‌هایشان باشد، باز چنین اعتقادی به این معنا نیست که مشرکان إله‌هایشان را عبد و بندهٔ الله بدانند؛ به همان شکل که فرزند انسان، عبد او نیست بلکه از جنس و عنصر و ذات و جزئی از او (پدر) هستند.

و همچنین خداوند متعال رزق‌دادن را کار کسی می‌داند که خالق باشد و فقط خداوند خالق است. چنانکه می‌فرماید: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ ٱذۡكُرُواْ نِعۡمَتَ ٱللَّهِ عَلَيۡكُمۡۚ هَلۡ مِنۡ خَٰلِقٍ غَيۡرُ ٱللَّهِ يَرۡزُقُكُم مِّنَ ٱلسَّمَآءِ وَٱلۡأَرۡضِۚ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَۖ فَأَنَّىٰ تُؤۡفَكُونَ۳﴾ [فاطر: ۳]

«ای مردم! نعمت الله را بر خود به یاد آورید، آیا خالقی جز الله هست که شما را از آسمان و زمین روزی دهد؟! هیچ معبودی جز او نیست، پس چگونه (از حق) منحرف می‌شوید؟!».

و چون مشرکان رزق را از نزد غیر الله نیز می‌خواستند پس به تبع آن خالق بودن غیر الله را هم ثابت کرده‌اند، چنانکه می‌فرماید: ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ تَعۡبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ لَا يَمۡلِكُونَ لَكُمۡ رِزۡقٗا فَٱبۡتَغُواْ عِندَ ٱللَّهِ ٱلرِّزۡقَ﴾ [العنکبوت: ۱۷]

«بی‌گمان کسانی را که به جای الله می‌پرستید، مالک هیچ رزقی برای شما نیستند، پس روزی را تنها (از) نزد الله طلب کنید».

طبری رحمه الله در تفسیر آیه می‌گوید: «يقول جلّ ثناؤه: إن أوثانكم التي تعبدونها، لا تقدر أن ترزقكم شيئا (فَابْتَغُوا عِنْدَ اللهِ الرِّزْقَ) يقول: فالتمسوا عند الله الرزق لا من عند أوثانكم».

ترجمه: «خداوند که بزرگ است ثنای او می‌فرماید: بت‌هایی که عبادتش می‌کنید نمی‌توانند شما را رزق و روزی بدهند {پس روزی را نزد الله طلب کنید} می‌فرماید: رزق را از نزد الله بجویید نه از نزد بت‌هایتان».[۱]

پس: مشرکی که رزق را از نزد غیر الله و از بت‌هایش می‌خواهد، دلالت بر این دارد که برای بت‌هایش قدرت خلق‌کردن قائل شده است. و برای مشرک شدن در خالقیت، لازم نیست که حتماً شخصِ مشرک معتقد باشد که آسمان‌ها و زمین را کسی غیر از الله خلق کرده است و یا در خلقت آسمان‌ها و زمین کسی با الله شراکت داشته است، بلکه برای مشرک‌شدن در خالقیت همین اندازه کافی است که معتقد باشی چیزی ولو بسیار کوچک در اختیار کسی غیر از الله قرار دارد که آن غیر الله می‌تواند با قدرت مستقل و ذاتی خودش آن را خلق کند یا مقدّرش نماید، و یا غیر الله را خالق اسبابی بدانی که با آن اسباب به انسان نفعی مانند رزق یا ضرری مانند فقر، می‌رسد.

۱- تفسیر طبری، ج ۲۰ ص ۲۰.

نافع و ضار من دون الله

بدون شک نفع و ضرر تنها در دست الله متعال است و شخص مومن و موحّد امیدش و رجایش و خوفش تنها از الله متعال است و مخلوقات را تنها به دیدۀ اسبابی می‌نگرد که به خودی خود هیچ توانایی ندارند و مسبب الأسباب و مؤثر حقیقی را تنها الله سبحان می‌داند و توکّلش تنها بر الله متعال است. از ابن عباس ﭭ روایت است که گفت، پیامبر ﷺ فرمود: «اعْلَمْ أَنَّ الأُمَّةَ لَوْ اجْتَمَعَتْ عَلَى أَنْ يَنْفَعُوك بِشَيْءٍ لَمْ يَنْفَعُوك إِلَّا بِشَيْءٍ قَدْ كَتَبَهُ اللَّهُ لَك، وَلَوْ اجْتَمَعُوا عَلَى أَنْ يَضُرُّوك بِشَيْءٍ لَمْ يَضُرُّوك إِلَّا بِشَيْءٍ قَدْ كَتَبَهُ اللَّهُ عَلَيْك، رُفِعَتِ الأَقْلَامُ وَجَفَّتْ الصُّحُفُ».

ترجمه: «بدان که اگر همۀ مردم جمع شوند تا نفعی به تو برسانند، نمی‌توانند؛ مگر آن چه را که الله، برایت مقدَّر کرده است. و اگر همۀ مردم جمع شوند تا زیانی به تو برسانند، نمی‌توانند مگر زیانی که الله برایت رقم زده است. کار نوشتن تقدیر بوسیلۀ قلم‌ها پایان یافته و نامه‌ها، خشک شده است».[1]

و خداوند متعال دربارۀ اینکه نفع و ضرر تنها در دست اوست، می‌فرماید: ﴿وَإِن يَمۡسَسۡكَ ٱللَّهُ بِضُرّٖ فَلَا كَاشِفَ لَهُۥٓ إِلَّا هُوَۖ وَإِن يَمۡسَسۡكَ بِخَيۡرٖ فَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ قَدِيرٞ١٧﴾ [الأنعام: ١٧]

«اگر الله (بخواهد) زیانی به تو برساند، هیچ کس جز او نمی‌تواند آن را دفع کند، و اگر خیری به تو رساند، پس او بر همه چیز تواناست».

و می‌فرماید: ﴿مَّا يَفۡتَحِ ٱللَّهُ لِلنَّاسِ مِن رَّحۡمَةٖ فَلَا مُمۡسِكَ لَهَاۖ وَمَا يُمۡسِكۡ فَلَا مُرۡسِلَ لَهُۥ مِنۢ بَعۡدِهِۦۚ وَهُوَ ٱلۡعَزِيزُ ٱلۡحَكِيمُ٢﴾ [فاطر: ٢]

«(هر) رحمتی را که الله برای مردم بگشاید، کسی نمی‌تواند که بازش دارد، و آنچه را باز دارد کسی جز او نمی‌تواند آن را روان سازد، و او پیروزمند حکیم است».

١- صحیح؛ مسند احمد (٢٦۶٩) و ترمذی (٢۵١۶) با لفظ ترمذی.

و می‌فرماید: ﴿وَلَا تَدۡعُ مِن دُونِ ٱللَّهِ مَا لَا يَنفَعُكَ وَلَا يَضُرُّكَۖ فَإِن فَعَلۡتَ فَإِنَّكَ إِذٗا مِّنَ ٱلظَّٰلِمِينَ١٠٦ وَإِن يَمۡسَسۡكَ ٱللَّهُ بِضُرّٖ فَلَا كَاشِفَ لَهُۥٓ إِلَّا هُوَۖ وَإِن يُرِدۡكَ بِخَيۡرٖ فَلَا رَآدَّ لِفَضۡلِهِۦۚ يُصِيبُ بِهِۦ مَن يَشَآءُ مِنۡ عِبَادِهِۦۚ وَهُوَ ٱلۡغَفُورُ ٱلرَّحِيمُ١٠٧﴾ [یونس: ۱۰۶-۱۰۷]

«و به جای الله، چیزی را که نه سودی به تو می‌رساند و نه زیانی به تو می‌رساند؛ نخوان، پس اگر چنین کنی، بی‌گمان از ستمکاران خواهی بود(۱۰۶) و اگر الله زیانی به تو برساند، پس جز او هیچ کس نتواند آن را بر طرف کند، و اگر ارادۀ خیری برای تو کند، پس هیچ کس فضل او را باز نتواند داشت، به هرکس از بندگانش که بخواهد می‌رساند و او آمرزندۀ مهربان است(۱۰۷)».

و می‌فرماید: ﴿وَمَا بِكُم مِّن نِّعۡمَةٖ فَمِنَ ٱللَّهِۖ ثُمَّ إِذَا مَسَّكُمُ ٱلضُّرُّ فَإِلَيۡهِ تَجۡـَٔرُونَ٥٣ ثُمَّ إِذَا كَشَفَ ٱلضُّرَّ عَنكُمۡ إِذَا فَرِيقٞ مِّنكُم بِرَبِّهِمۡ يُشۡرِكُونَ٥٤﴾ [النحل: ۵۳-۵۴]

«آنچه از نعمت دارید، پس (همه) از (جانب) الله است، سپس هنگامی‌که ناراحتی به شما رسد، باز به سوی او زاری می‌کنید(۵۳) سپس هنگامی‌که آن ناراحتی را از شما بر طرف ساخت، آنگاه گروهی از شما به پروردگارشان شرک می‌آورند(۵۴)».

و می‌فرماید: ﴿وَإِذَا مَسَّ ٱلنَّاسَ ضُرّٞ دَعَوۡاْ رَبَّهُم مُّنِيبِينَ إِلَيۡهِ ثُمَّ إِذَآ أَذَاقَهُم مِّنۡهُ رَحۡمَةً إِذَا فَرِيقٞ مِّنۡهُم بِرَبِّهِمۡ يُشۡرِكُونَ٣٣﴾ [الروم: ۳۳]

«و هنگامی‌که (رنج و) زیانی به مردم برسد پروردگارشان را می‌خوانند، (و توبه‌کنان) به سوی او باز می‌گردند، سپس هنگامی‌که رحمتی از خودش به آنان بچشاند، ناگاه گروهی از آنان به پروردگارشان شرک می‌آورند».

و می‌فرماید: ﴿فَإِذَا رَكِبُواْ فِي ٱلۡفُلۡكِ دَعَوُاْ ٱللَّهَ مُخۡلِصِينَ لَهُ ٱلدِّينَ فَلَمَّا نَجَّىٰهُمۡ إِلَى ٱلۡبَرِّ إِذَا هُمۡ يُشۡرِكُونَ٦٥﴾ [العنکبوت: ۶۵]

«پس هنگامی‌که در کشتی سوار شوند، الله را با اخلاص می‌خوانند، پس چون (الله) آن‌ها را (با آوردن) به خشکی نجات داد، باز آنان شرک می‌آورند».

طبری رحمه الله دربارۀ این آیه می‌گوید: «يقول تعالى ذكره: فإذا ركب هؤلاء المشركون السفينة في البحر، فخافوا الغرق والهلاك فيه (دَعَوُا اللهَّ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ) يقول: أخلصوا لله عند الشدّة التي نزلت بهم التوحيد، وأفردوا له الطاعة، وأذعنوا له بالعبودة، ولم يستغيثوا بآلهتهم وأندادهم، ولكن بالله الذي خلقهم (فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ) يقول: فلما خلصهم مما كانوا فيه وسلَّمهم، فصاروا إلى البرّ، إذا هم يجعلون مع الله شريكا في عبادتهم، ويدعون الآلهة والأوثان معه أربابا».

ترجمه: «خداوند متعال می‌فرماید: هنگامی‌که آن مشرکان سوار کشتی در دریا می‌شوند و از غرق شدن و هلاک شدن می‌ترسند {الله را با اخلاص می‌خوانند} می‌فرماید: در هنگام شدتی که دچارش شده‌اند توحید را برای خداوند خالص می‌کنند و طاعت را برای او یکتا می‌کنند و به عبودیتش اذعان می‌کنند، و به آلهه و همتایانشان استغاثه نمی‌کنند، بلکه به خداوندی که آنان را خلق کرده است استغاثه می‌کنند. {پس چون (الله) آن‌ها را (با آوردن) به خشکی نجات داد} می‌فرماید: هنگامی‌که آنان را از آنچه که در آن بودند نجات داد و سلامت داد، و به خشکی رسیدند، دوباره به همراه الله شریکی در عبادتش قرار می‌دهند و آلهه و اوثان را به همراه او به عنوان رب‌هایی، به دعا می‌خوانند».[1]

و می‌فرماید: ﴿وَإِذَا مَسَّكُمُ ٱلضُّرُّ فِي ٱلۡبَحۡرِ ضَلَّ مَن تَدۡعُونَ إِلَّآ إِيَّاهُۖ فَلَمَّا نَجَّىٰكُمۡ إِلَى ٱلۡبَرِّ أَعۡرَضۡتُمۡۚ وَكَانَ ٱلۡإِنسَٰنُ كَفُورًا٦٧﴾ [الإسراء: ٦٧]

«و هنگامی‌که در دریا سختی به شما برسد، جز او همه کسانی را که می‌خوانید؛ فراموش می‌کنید، پس چون شما را به خشکی نجات دهد؛ روی می‌گردانید، و انسان بسیار ناسپاس است».

۱- تفسیر طبری، ج ۲۰ ص ۶۰.

ابن کثیر رحمه الله در تفسیر آیه می‌گوید: «يُخْبِرُ تَعَالَى أَنَّهُ إِذَا مَسَّ النَّاسَ ضُرٌّ، دَعَوْهُ مُنِيبِينَ إِلَيْهِ، مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ؛ وَلِهَذَا قَالَ: {وَإِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فِي الْبَحْرِ ضَلَّ مَنْ تَدْعُونَ إِلا إِيَّاهُ} أَيْ: ذَهَبَ عَنْ قُلُوبِكُمْ كُلُّ مَا تَعْبُدُونَ غَيْرُ اللهِ، كَمَا اتُّفِقَ لِعِكْرِمَةَ بْنِ أَبِي جَهْلٍ لَمَّا ذَهَبَ فَارًّا مِنْ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حِينَ فَتَحَ مَكَّةَ، فَذَهَبَ هَارِبًا، فَرَكِبَ فِي الْبَحْرِ لِيَدْخُلَ الْحَبَشَةَ، فَجَاءَتْهُمْ رِيحٌ عَاصِفٌ، فَقَالَ الْقَوْمُ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ: إِنَّهُ لَا يُغْنِي عَنْكُمْ إِلَّا أَنْ تَدْعُوَ اللهَ وَحْدَهُ. فَقَالَ عِكْرِمَةُ فِي نَفْسِهِ: وَاللهِ لَئِنْ كَانَ لَا يَنْفَعُ فِي الْبَحْرِ غَيْرُهُ، فَإِنَّهُ لَا يَنْفَعُ فِي الْبَرِّ غَيْرُهُ، اللَّهُمَّ لَكَ عَلَيَّ عَهْدٌ، لَئِنْ أَخْرَجْتَنِي مِنْهُ لَأَذْهَبَنَّ فَأضعن يَدِي فِي يَدَيْهِ، فَلَأَجِدَنَّهُ رَءُوفًا رَحِيمًا. فَخَرَجُوا مِنَ الْبَحْرِ، فَرَجَعَ إِلَى رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَأَسْلَمَ وَحَسُنَ إِسْلَامُهُ، رَضِيَ اللهُ عَنْهُ وَأَرْضَاهُ».

ترجمه: «خداوند متعال خبر داده که وقتی به انسان زیان و رنجی می‌رسد توبه‌کنان و خالصانه او را می‌خواند و برای همین فرمود: {و هنگامی‌که در دریا سختی به شما برسد، جز او همه کسانی را که می‌خوانید؛ فراموش می‌کنید} یعنی: همهٔ کسانی که بجای الله عبادتش می‌کنید از قلب‌هایتان می‌رود. چنانکه برای عکرمه بن ابی جهل اتفاق افتاد هنگامی‌که از رسول الله ﷺ هنگام فتح مکه فرار کرد و سوار کشتی شد تا به حبشه برود که طوفانی سخت آمد. مسافران کشتی به یکدیگر گفتند: چیزی شما را بی‌نیاز نمی‌کند مگر اینکه الله را به تنهایی بخوانید. عکرمه در دل خودش گفت: والله اگر در دریا جز او نفعی نرساند پس در خشکی هم غیر او نمی‌تواند نفعی برساند. خدایا با تو عهد می‌بندم که اگر مرا از اینجا بیرون بیاوری حتما نزد او می‌روم و دستم را در دستش می‌گذارم و او را رئوف و مهربان خواهم یافت. پس از دریا بیرون آمدند و به سوی رسول الله ﷺ برگشت و اسلام نیکویی آورد».[1]

۱- تفسیر ابن کثیر، ج ۵ ص ۹۶.

چنانکه از سخن عکرمه ﷺ فهمیده می‌شود، او گمان می‌کرد که در خشکی غیر الله می‌تواند نفع برساند و چنین گفت که اگر در دریا غیر از الله نفع نرساند پس اشتباه است سخن کسی که گمان می‌کند در خشکی غیر الله می‌تواند نفع برساند. پس از این سخن عکرمه ثابت می‌شود که مشرکان در خشکی غیر الله را به فریاد می‌خواندند و گمان می‌کردند که در خشکی غیر الله می‌تواند نفع برساند.

و می‌فرماید: ﴿يَدۡعُواْ مِن دُونِ ٱللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُۥ وَمَا لَا يَنفَعُهُۥۚ ذَٰلِكَ هُوَ ٱلضَّلَٰلُ ٱلۡبَعِيدُ ١٢ يَدۡعُواْ لَمَن ضَرُّهُۥٓ أَقۡرَبُ مِن نَّفۡعِهِۦۚ لَبِئۡسَ ٱلۡمَوۡلَىٰ وَلَبِئۡسَ ٱلۡعَشِيرُ ١٣﴾ [الحج: ۱۲-۱۳]

«(او) به جای الله چیزی را می‌خواند که نه زیانی به او می‌رساند و نه سودی به او می‌بخشد، این همان گمراهی دور است(۱۲) (او) کسی را می‌خواند که زیانش نزدیکتر از نفعش است، چه بد (سرپرست و) یاوری است، و چه بد (همدم و) معاشری است(۱۳)».

ابن کثیر رحمه الله دربارۀ این آیه می‌گوید: «وَقَوْلُهُ: {يَدْعُو مِنْ دُونِ اللهِ مَا لَا يَضُرُّهُ وَمَا لَا يَنْفَعُهُ} أَيْ: مِنَ الْأَصْنَامِ وَالْأَنْدَادِ، يَسْتَغِيثُ بِهَا وَيَسْتَنْصِرُهَا وَيَسْتَرْزِقُهَا، وَهِيَ لَا تَنْفَعُهُ وَلَا تَضُرُّهُ، {ذَلِكَ هُوَ الضَّلالُ الْبَعِيدُ. يَدْعُو لَمَنْ ضَرُّهُ أَقْرَبُ مِنْ نَفْعِهِ} أَيْ: ضَرَرُهُ فِي الدُّنْيَا قَبْلَ الْآخِرَةِ أَقْرَبُ مِنْ نَفْعِهِ فِيهَا، وَأَمَّا فِي الْآخِرَةِ فَضَرَرُهُ مُحَقَّقٌ مُتَيَقَّنٌ».

ترجمه: «و این فرموده‌اش: {به جای الله چیزی را می‌خواند که نه زیانی به او می‌رساند و نه سودی به او می‌بخشد} یعنی: اصنام و اندادی را می‌خوانند و به آنان استغاثه می‌کنند و از آنان درخواست کمک و رزق می‌کنند، {این همان گمراهی دور است. (او) کسی را می‌خواند که زیانش نزدیکتر از نفعش است} یعنی ضررش در دنیا قبل از آخرت قبل از نفعش در دنیا است و امّا در آخرت هم که ضررش یقینا متحقق می‌باشد».[1]

۱- تفسیر ابن کثیر، ج ۵ ص ۴۰۱.

و می‌فرماید: ﴿قُلِ ٱدۡعُواْ ٱلَّذِينَ زَعَمۡتُم مِّن دُونِهِۦ فَلَا يَمۡلِكُونَ كَشۡفَ ٱلضُّرِّ عَنكُمۡ وَلَا تَحۡوِيلًا ٥٦﴾ [الإسراء: ٥٦]

«(ای پیامبر!) بگو: کسانی را که به جای او (إله خود) می‌پندارید؛ بخوانید، پس آن‌ها نه می‌توانند بلا (و مشکلی) را از شما دور سازند، و نه تغییر دهند».

طبری رحمه الله در تفسیر آیه می‌گوید: «يقول تعالى ذكره لنبيه محمد صلى الله عليه وسلم: قل يا محمد لمشركي قومك الذين يعبدون من دون الله من خلقه، ادعوا أيها القوم الذين زعمتم أنهم أرباب وآلهة من دونه عند ضرّ ينزل بكم، فانظروا هل يقدرون على **دفع ذلك** عنكم، أو تحويله عنكم إلى غيركم، فتدعوهم آلهة، فإنهم لا يقدرون على ذلك، ولا يملكونه، وإنما يملكه ويقدر عليه خالقكم وخالقهم. وقيل: إن الذين أمر النبيّ صلى الله عليه وسلم أن يقول لهم هذا القول، كانوا يعبدون الملائكة وعزيرا والمسيح، وبعضهم كانوا يعبدون نفرا من الجنّ».

ترجمه: «خداوند متعال به پیامبرش ﷺ می‌فرماید: ای محمد به مشرکان قومت که کسانی از مخلوقاتش را بجای او عبادت می‌کنند، بگو: ای قوم آن کسانی که **گمان می‌کنید آنان رب‌ها و إله‌هایی بغیر از او هستند** را، در هنگام ضرری که بر سر شما می‌آید، به فریاد بخوانید و ببینید که آیا بر دفع آن ضرر از شما یا برداشتن آن از شما به سوی دیگری توانایی دارند؟ شما ادعا می‌کنید که آن‌ها آلهه هستند در حالی که آنان بر چنین کاری قادر نیستند و نمی‌توانند چنین کاری بکنند، بلکه تنها کسی می‌تواند چنین کاری بکند که خالق شما و خالق آنان است. و گفته شده: کسانی که پیامبر ﷺ امر شده بود که این سخن را به آنان بگویند، کسانی بودند که ملائکه و عزیر و مسیح را عبادت می‌کردند و بعضی از آنان هم افرادی از جن را».[1]

۱- تفسیر طبری، ج ۱۷، ص ۴۷۱.

و همچنین باریتعالی می‌فرماید: ﴿قُلۡ أَفَرَءَيۡتُم مَّا تَدۡعُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ إِنۡ أَرَادَنِيَ ٱللَّهُ بِضُرٍّ هَلۡ هُنَّ كَٰشِفَٰتُ ضُرِّهِۦٓ أَوۡ أَرَادَنِي بِرَحۡمَةٍ هَلۡ هُنَّ مُمۡسِكَٰتُ رَحۡمَتِهِۦۚ قُلۡ حَسۡبِيَ ٱللَّهُۖ عَلَيۡهِ يَتَوَكَّلُ ٱلۡمُتَوَكِّلُونَ٣٨﴾ [الزمر: ۳۸]

«بگو: آیا دیدید آنچه را که به جای الله می‌خوانید، اگر الله زیانی برای من بخواهد، آیا آن‌ها خواهند توانست زیان او را بر طرف کنند؟! و یا اگر رحمتی برای من بخواهد، آیا آن‌ها خواهند توانست رحمت او را باز دارند؟! بگو: الله مرا کافی است، و (همه) توکل کنندگان بر او توکل می‌کنند».

از این آیات چنین فهمیده می‌شود که مشرکان علاوه بر اینکه ضرر و نفع رساندن را برای الله می‌دانستند، آلهۀ مزعومۀشان را نیز شریک الله متعال در ضرر و رساندن می‌دانستند و معتقد بودند إله‌هایشان بصورت مستقل از الله نفع و ضرر می‌رسانند و یا در نزد الله برایشان شفاعت نافذ می‌کنند. چنانکه ابن ابی العز حنفی رحمه الله می‌گوید: «وَكَثِيرٌ مِنْ مُشْرِكِي الْعَرَبِ وَغَيْرِهِمْ قَدْ يَظُنُّ فِي آلِهَتِهِ شَيْئًا مِنْ نَفْعٍ أَوْ ضُرٍّ، بِدُونِ أَنْ يَخْلُقَ اللَّهُ ذَلِكَ».

ترجمه: «بسیاری از مشرکین عرب و غیر آنان گمان می‌کردند که إله‌هایشان نفع و ضرر می‌رسانند بدون اینکه آن نفع و ضرر را الله خلق کرده باشد».[۱]

استفادۀ مشرکان از تمائم و حلقه‌ها و آویزها و مهره‌ها برای دفع ضرر و جلب نفع

و از جمله مواردی که نشان می‌دهد مشرکان نفع و ضرر رساندن را برای غیر الله قائل بودند، اعتقاد به تمیمه‌ها و مهره‌ها و آویزهایی بود که به خود یا وسایل خود آویزان می‌کردند تا از آنان ضرری را دفع و یا برایشان نفعی را جلب نمایند، آن هم نه بر وجه سبب بودنشان؛ بلکه بصورت مستقل از الله.

و آویزان کردن تمیمه شرک است، چنانکه از عقبة بن عامر الجهني ﷺ روایت است که گروهی به نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم آمدند که پیامبر با نه نفر از آنان بیعت

۱- شرح العقيدة الطحاوية، ص ۷۷.

کرد امّا با یکی بیعت نکرد، گفتند: «يَا رَسُولَ اللهِ، بَايَعْتَ تِسْعَةً وَتَرَكْتَ هَذَا؟ قَالَ: " إِنَّ عَلَيْهِ تَمِيمَةً " فَأَدْخَلَ يَدَهُ فَقَطَعَهَا، فَبَايَعَهُ، وَقَالَ: " مَنْ عَلَّقَ تَمِيمَةً فَقَدْ أَشْرَكَ».

ترجمه: «ای رسول خدا با نه نفر بیعت کردی و این یکی را ترک کردی؟ فرمود: چون بر خود تمیمه آویزان کرده است. آن شخص دستش را داخل برد و آن تمیمه را پاره کرد و سپس پیامبر با او بیعت کرد و فرمود: هرکس تمیمه بیاویزد، به تحقیق که شرک ورزیده است».[۱]

ابن عابدین به نقل از ابن الأثیر رحمهما الله می‌گوید: «التَّمَائِمُ جَمْعُ تَمِيمَةٍ وَهِيَ خَرَزَاتٌ كَانَتْ الْعَرَبُ تُعَلِّقُهَا عَلَى أَوْلَادِهِمْ يَتَّقُونَ بِهَا الْعَيْنَ فِي زَعْمِهِمْ، فَأَبْطَلَهَا الْإِسْلَامُ، وَالْحَدِيثُ الْآخَرُ «مَنْ عَلَّقَ تَمِيمَةً فَلَا أَتَمَّ اللهُ لَهُ» لِأَنَّهُمْ يَعْتَقِدُونَ أَنَّهُ تَمَامُ الدَّوَاءِ وَالشِّفَاءِ، بَلْ جَعَلُوهَا شُرَكَاءَ لِأَنَّهُمْ أَرَادُوا بِهَا دَفْعَ الْمَقَادِيرِ الْمَكْتُوبَةِ عَلَيْهِمْ وَطَلَبُوا دَفْعَ الْأَذَى مِنْ غَيْرِ اللهِ تَعَالَى الَّذِي هُوَ دَافِعُهُ».

ترجمه: «تمائم جمع تمیمه است و آن مهره‌هایی هستند که عرب‌ها بر فرزندانشان آویزان می‌کردند و در گمانشان از چشم‌زخم نگاهشان می‌داشت، و اسلام این باور را باطل نموده و در حدیث دیگری آمده است: {هرکسی بر خود تمیمه آویزان کند پس خداوند برایش تمام نگرداند}، برای اینکه آنان معتقد بودند که این تمیمه‌ها تمام دوا و شفا هستند، بلکه آن‌ها را شریکان الله قرار داده بودند. برای اینکه با آن تمیمه‌ها خواستار دفع‌کردن تقدیرهایی بودند که بر آنان نوشته شده بود و خواستار دفع بلا از غیر الله متعال بودند در حالی که فقط او (الله) دفع کنندۀ آن است».[۲]

۱- مسند احمد (۱۷۴۲۲). آلبانی در السلسلة الصحیحة (۴۹۲) می‌گوید صحیح است.

۲- ابن عابدین، رد المحتار علی الدر المختار، ج ۱۶ صص ۳۶۳-۳۶۴. ابن الاثیر، النهایة في غریب الحدیث والأثر، ج ۱ صص ۱۹۷-۱۹۸.

و ابن حجر عسقلانی رحمه الله می‌گوید: «وَالتَّمَائِمُ جَمْعُ تَمِيمَةٍ وَهِيَ خَرَزٌ أَوْ قِلَادَةٌ تُعَلَّقُ فِي الرَّأْسِ كَانُوا فِي الْجَاهِلِيَّةِ يَعْتَقِدُونَ أَنَّ ذَلِكَ يَدْفَعُ الْآفَاتِ».

ترجمه: «تمائم جمع تمیمه است و آن مهره یا گردنبندی است که بر روی سر آویزان می‌شود، و در زمان جاهلیت معتقد بودند که تمائم، آفات را دفع می‌کند».[۱]

و ابن حجر دربارهٔ این فرمودهٔ پیامبر ﷺ: «الطِّيَرَةُ شِرْكٌ»؛ «به فال بدگرفتن شرک است» می‌گوید: «وَإِنَّمَا جُعِلَ ذَلِكَ شِرْكًا لِاعْتِقَادِهِمُ أَنَّ ذَلِكَ يَجْلِبُ نَفْعًا أَوْ يَدْفَعُ ضُرًّا فَكَأَنَّهُمُ أَشْرَكُوهُ مَعَ اللهِ تَعَالَى».

ترجمه: «به این خاطر آن را شرک قرار داده است چون معتقد بودند که چنین چیزی نفعی را برایشان جلب می‌کند یا ضرری را از آنان دفع می‌کند؛ پس انگار آن را با الله متعال شریک قرار داده‌اند».[۲]

و الطیره یا شوم دانستن، شرک است، برای اینکه چنین کسی معتقد است بعضی از زمان‌ها یا مکان‌ها یا مخلوقات، به خودی خود و ذاتاً و بدون اینکه الله آن را مقدّر کرده باشد، شوم هستند یا شری برای انسان در بر دارند. آن هم نه از باب سببیت و اینکه الله آن زمان یا مکان یا مخلوق را سببی قرار داده باشد، بلکه نفع و ضرری که در طیره و تمیمه قائل بودند بطور مستقل از اراده و مشیت خداوند بود. برای اینکه اگر آن را به اذن الله می‌دانستند، شرک نمی‌بود؛ چنانکه در ادامه خواهد آمد.

پس نکته‌ای که باید به آن توجه نمود این است که مشرکان، اعتقاد داشتند که تمیمه‌ها ذاتاً می‌توانند نفع یا ضرری برسانند، یعنی نمی‌گفتند که این تمیمه‌ها به اذن الله وسیله‌ای برای دفع ضرر هستند، بلکه معتقد بودند آن تمیمه ذاتاً قدرت دفع ضرر را دارد؛ برای همین پیامبر ﷺ آن را به شرک معرفی کرده است.

۱- فتح الباری، ج ۱۰ ص ۱۹۶.

۲- فتح الباری، ج ۱۰ ص ۲۱۳.

حاکم نیشابوری در مستدرکش از قیس بن السکن الأسدی روایت کرده است که گفت: «دخل عبدالله بن مسعود رضي الله عنه على امرأة فرأى عليها خرزا من الحمرة فقطعه قطعا عنيفا ثم قال : إِنَّ آلَ عَبْدِ اللهِ عَنِ الشِّرْكِ أَغْنِيَاءُ وَقَالَ: كَانَ مِمَّا حَفِظْنَا عَنِ النَّبِي ﷺ: إِنَّ الرُّقَى وَالتَّمَائِمَ وَالتِّوَلَةَ شِرْكٌ».

ترجمه: «عبد الله بن مسعود ﷛ بر زنی وارد شد و دید که بخاطر بیماری وبائی که باعث تب و دانه‌های سرخ بر پوست بدنش شده بود، مهره‌ای بر خود آویزان کرده بود، عبد الله بن مسعود هم با شدت و تندی آن مهره را قطع کرد سپس گفت: آل عبد الله از شرک بی‌نیاز هستند و گفت: آنچه از پیامبر ﷺ حفظ کردیم این است که فرمود: بی‌گمان رقیه و تمائم و توله، شرک هستند».[1]

پس شخصی که چیزی به خود آویزان می‌کند و معتقد است آن چیز بطور مستقل از الله از او ضرری را دفع می‌کند بدون شک شرک ورزیده است و خداوند او را به همان چیزی که آویزان کرده است می‌سپارد، چنانکه در حدیث آمده است: «من تعلَّق شيئًا وُكِلَ إليه»؛ «هرکس چیزی آویزان کند به همان چیز سپرده می‌شود».[2]

و علما با استناد به این حدیث، تمائمی که در آن جز آیات قرآن نوشته نشده است را از شرک بودن مستثنی کرده‌اند برای اینکه در واقع پناه بردن به کلام خداوند محسوب می‌شود.

و از عمران بن حصین ﷛ روایت است که: «أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رَأَى رَجُلًا فِي يَدِهِ حَلْقَةٌ مِنْ صُفْرٍ فَقَالَ مَا هَذِهِ الْحَلْقَةُ قَالَ هَذِهِ مِنْ الْوَاهِنَةِ قَالَ انْزِعْهَا فَإِنَّهَا لَا تَزِيدُكَ إِلَّا وَهْنًا».

۱- المستدرك على الصحيحين (۷۵۰۵) و می‌گوید: «هَذَا حَدِيثٌ صَحِيحُ الْإِسْنَادِ وَلَمْ يُخَرِّجَاهُ»؛ «این حدیث صحیح الاسنادی است که بخاری و مسلم آن را تخریج نکرده‌اند». و ذهبی در تعلیق بر آن می‌گوید: صحیح است.

۲- سنن ترمذی (۲۰۷۲).

ترجمه: «رسول الله ﷺ حلقه‌ای از جنس مس زرد رنگ در دست مردی دید. پرسید: این برای چیست؟ گفت: بخاطر جلوگیری از ضعف جسمی است. پیامبر فرمود: «آن را درآور؛ زیرا جز ضعف را بر تو نمی‌افزاید».[۱]

و در مسند احمد با این اضافه آمده است: «فَإِنَّكَ لَوْ مِتَّ وَهِيَ عَلَيْكَ مَا أَفْلَحْتَ أَبَدًا»؛ «اگر در حالی بمیری که این را پوشیده‌ای، هرگز رستگار نخواهی شد».[۲]

و ابن ابی شیبه با این اضافه آن را روایت کرده است: «لو مت وأنت تراها نافعتك لمت علی غیر الفطرة»؛ «اگر می‌مردی و تو چنین می‌دیدی که به تو نفعی می‌رساند، بدون شک بر غیر فطرت می‌مردی».[۳]

پس مشرکان تمیمه‌ها را مستقل از الله در دفع ضرر یا جلب نفع می‌دانستند، برای اینکه اگر آن‌ها معتقد می‌بودند که مثلاً آن تمیمه‌ها به اذن الله وسیله‌ای برای برطرف کردن ضعف و سستی و وهانه هستند، پیامبر ﷺ اگرچه هم از آن نهی می‌کرد و سبب بودن یا نبودن آن را بیان می‌کرد، اما در هر حال آن را شرک معرفی نمی‌کرد. چون خطا در تشخیص وسیله شرک نیست، همانند کسی که به دستش سرم آویزان کند و به او بگویی: این چیست به خود آویزان کرده‌ای؟ و او بگوید: ضعف کرده‌ام و دکتر این سرم را برایم تجویز کرده است. در اینجا ما به او نمی‌گوییم که دچار شرک شدی و این حدیث را برایش قرائت نمی‌کنیم که: «مَنْ عَلَّقَ تَمِيمَةً فَقَدْ أَشْرَكَ»؛ «هرکسی چیزی به خود آویزان کند پس به تحقیق شرک ورزیده است»!

یا مانند کسی که معتقد است شنا کردن در بعضی آب‌ها و چشمه‌ها، بخاطر املاح و ترکیبات خاصی که خداوند در آن آب‌ها قرار داده است، به اذن الله برای مثلا درمان

۱- سنن ترمذی (۳۵۲۲).

۲- مسند احمد (۱۹۱۴۹).

۳- مصنف ابن ابی شیبه (۲۳۴۶۰).

خارش پوست بدن مفید است یا کسی که سنگ‌های خاصی مانند زبرجد آبی[۱]، رودونیت[۲]، رودوکروزیت[۳]، دولمیت[۴]، روبلیت[۵] و... را با خود حمل می‌کند و معتقد است که از لحاظ علمی ثابت شده است که این سنگ‌ها وسیله‌هایی هستند که خداوند

۱- بنا به گفتۀ کانی شناسان: زبرجد آبی صدا را تقویت می‌کند و برای التهابات گلو و گرفتگی صدا موثر است. اعصاب را تقویت و افسردگی را درمان می‌کند. نگرانی را از بین برده و کمک بزرگی به سردردهائی که منشا عصبی و استرسی دارند می‌کند. این سنگ عملی فعال بر روی معده و غده هیپوفیز دارد؛ بنابراین سیستم عصبی سمپاتیک را تحریک می‌کند.

۲- بنا به گفتۀ کانی شناسان: این سنگ از سیلیکات منیزیم به رنگ صورتی که اکسید منگنز سیاه در آن رخنه کرده است تشکیل می‌شود. سنگ رودونیت اثر بسیار قوی بر روی شنوائی و استخوان‌ها دارد. شش‌ها را تقویت می‌کند و بهترین اکسیژن لازم را برای تغذیه آن فراهم می‌کند. به دلیل منگنز موجود، این سنگ درمان بسیار عالی برای دیابت می‌باشد. سیستم مرکز عصبی را تنظیم می‌کند و نیرو، انرژی و استقامت می‌دهد و در از بین بردن نگرانی و اضطراب کمک موثری می‌کند و قدرت فراگیری را افزایش می‌دهد.

۳- بنا به گفتۀ کانی شناسان: این سنگ از کربنات منگنز به رنگ صورتی که از روشنی به تیرگی می‌زند همراه با شیارهای روشن تشکیل شده است. سنگ رودوکروزیت برای لوزالمعده، طحال، و ناراحتی‌های گوارشی بسیار موثر است. آلودگی و التهابات پوستی همچون آکنه و جوش‌ها را از بین می‌برد. این سنگ قلب را تقویت می‌کند و بیماری‌های کبد، مجاری تنفسی و ریه‌ها را درمان می‌کند. رودوکروزیت درصد بینائی را افزایش می‌دهد و به چشم‌ها نیرو می‌بخشد. برای دیابت، بیماری‌های کلیه و سرطان معده بسیار موثر است

۴- بنا به گفتۀ کانی شناسان: این سنگ منیزیت سفید، زرد یا قهوه‌ای است که برای لوزالمعده، غدد و هورمون‌ها بسیار موثر است. قلب را تقویت، پوست را نرم و زیبا و انرژی را زیاد می‌کند و نیز اسپاسم قلبی را از بین می‌برد.

۵- بنا به گفتۀ کانی شناسان: این سنگ سرگیجه را درمان می‌کند و حافظه و قلب را نیرو می‌بخشد. بیماری‌های مربوط به ناخن‌ها و اعصاب را درمان می‌کند. برای درمان بعضی گونه‌های نازائی، بیماری‌های دستگاه تناسلی و مسائل مربوط به عادت ماهیانه و تسکین دهنده التهابات مفصلی است. مجاری خونی را نیرو بخشیده و سیستم ایمنی بدن را فعال و کبد را تصفیه می‌کند و لنف و هورمون‌ها را برمی‌انگیزد. از انسان در برابر تشعشعات منفی برای مثال اشعه ایکس و غیره حمایت می‌کند.

خاصیت‌ها و ویژگی‌هایی در آن‌ها قرار داده است و پرتوها و تشعشعات خاصی از آن سنگ‌ها ساطع می‌شود که به اذن الله برای سلامتی بدن مفید هستند. چنین کسی با چنین اعتقادی دچار شرک نشده است؛ چون نفع و ضرر را بطور مستقل از الله برای آن سنگ‌ها قائل نبوده است بلکه معتقد است خداوند در این سنگ‌ها به اذن خودش چنین خاصیت‌هایی را قرار داده است و او تنها اخذ اسباب کرده است و خطا در اخذ اسباب شرک محسوب نمی‌شود.

یا مانند کسی که داروی خاصی را مصرف می‌کند و گمان می‌کند این دارو به اذن الله برای فلان بیماری مفید است، امّا در تشخیص آن دارو خطا کرده باشد و سبب بودن آن دارو برای درمان آن بیماری را درست تشخیص نداده باشد.

پس اگر کسی که تمیمه‌ای آویزان کند با این اعتقاد که آن تمیمه ذاتاً و به خودی خود و مستقل از الله دارای نفع و ضرر است، پس مرتکب شرک اکبر شده است، و اما اگر تمیمه را آویزان کند و بگوید این تمیمه به ذات خود هیچ نفع و ضرری ندارد و نفع و ضرر تنها در دست الله است، اما من گمان می‌کنم که خداوند به اذن خودش این تمیمه را سببی برای سلامتی بدن قرار داده است، چنین کسی به اجماع امّت و حتی طبق عقیدهٔ علمای نجد نیز مرتکب شرک اکبر نشده است، ولی در نزد علمای نجد رحمهم الله دچار شرک اصغر شده است. به عبارت دیگر علمای نجد خطا در تشخیص سبب را شرک اصغر می‌دانند. چنانکه شیخ بن باز رحمه الله خطا در تشخیص وسیله و سبب را شرک اصغر دانسته و می‌گوید: «والصواب أن تعليق التمائم ليس من الاستهزاء بالدين بل من الشرك الأصغر ومن التشبه بالجاهلية وقد يكون شركاً أكبر على حسب ما يقوم بقلب صاحب التعليق من اعتقاد النفع فيها وأنها تنفع وتضر دون الله عز وجل وما أشبه هذا الاعتقاد امّا إذا اعتقد أنها سبب للسلامة من العين أو الجن ونحو ذلك فهذا من الشرك الأصغر لأن الله سبحانه لم يجعلها سببا بل نهى عنها وحذر وبين أنها شرك على لسان رسوله ﷺ وما ذاك إلا لما يقوم بقلب صاحبها من الالتفات إليها والتعلق بها».

ترجمه: «و صواب این است که آویزان کردن تمائم، استهزاء کردن به دین نیست بلکه شرک اصغر و تشابهت با جاهلیت است و ممکن است شرک اکبر هم باشد بر حسب اعتقادی که آن آویزان کننده در قلبش دارد، اینکه اعتقاد داشته باشد نفع در آن تمیمه است یا بصورت من دون الله نفع یا ضرر می‌رساند و آنچه که شبیه چنین اعتقاداتی باشد. امّا اگر معتقد باشد که آن تمیمه سببی برای سلامت ماندن از چشم‌زخم و جن و نحو آن باشد، پس این از شرک اصغر است برای اینکه الله سبحان آن را سبب قرار نداده است بلکه از آن نهی و تحذیر کرده است و بر زبان رسولش ﷺ بیان کرده که چنین چیزی شرک است، و تنها به این خاطر است که در قلب صاحبش چنین بوجود می‌آید که به سوی آن تمیمه التفات کند و قلبش به آن تعلق یابد».[1]

و از اقوال علمای دعوت نجد چنین فهمیده می‌شود که آنان سبب قرار دادن چیزی که شرعاً و قدراً سبب نباشد را شرک اصغر می‌دانند، برای مثال ابن عثیمین رحمه الله می‌گوید: «كُلَّ مَنْ جعلَ سببًا لمْ يجعَلْهُ اللهُ سببًا لا بوَحْيِهِ ولا بقَدَرِهِ فهوَ مُشْرِكٌ شِرْكًا أصغرَ».

ترجمه: «هرکس چیزی را سبب قرار بدهد که خداوند آن را نه با وحیش و نه با تقدیرش سبب قرار نداده باشد پس او شرک اصغر کرده است».[2]

و در لقاء الباب المفتوح می‌گوید: «فإن اعتقد الإنسان أن السبب هو الفاعل بنفسه من دون الله فهو شرك أكبر، وإن اعتقد أنه سبب وأن الفاعل هو الله فهو شرك أصغر، إذا لم يقم دليل شرعي أو حسي على أنه سبب».

ترجمه: «اگر انسان معتقد باشد که سبب، خودش بصورت من دون الله کاری انجام می‌دهد پس این شرک اکبر است، و اگر معتقد باشد که آن فقط یک سبب است و فاعل

۱- مصنف ابن ابی شیبه (۲۳۴۶۰).

۲- القول المفید، ج ۲، ص ۱۹.

همان الله است، اگر دلیل شرعی یا حسی بر سبب بودن آن اقامه نکند، پس این شرک اصغر است». [۱]

و شیخ صالح آل الشیخ در شرح کشف الشبهات می‌گوید: «من جعل سببا لیس بسبب کوني ولا شرعي وتعلق به فإنه یکون مشركا الشرك الأصغر».

ترجمه: «هرکس چیزی را سبب قرار دهد که سببی کَونی و شرعی نباشد و به آن تعلق یابد پس او شرک اصغر کرده است». [۲]

چنانکه از کلامشان دیده می‌شود، خطا در تشخیص سبب را شرک اصغر دانسته‌اند. و اگر خطا در تشخیص سبب، شرک اصغر باشد، پس چنین لازم می‌آید که صاحب این خطا را مرتکب شرک اصغر بدانیم:

اینکه شخصی دارویی را مصرف می‌کند با این اعتقاد که این دارو به اذن الله سببی برای درمان فلان بیماری است، امّا از لحاظ شرعی دلیلی بر دارو بودن آن وارد نشده است و از لحاظ علمی نیز (هنوز) سبب بودن آن دارو تایید نشده است. اکنون آیا باید گفت چنین کسی بخاطر خطا در تشخیص سبب، دچار شرک اصغر شده است؟ و آیا اگر شخصی قصد امتحان‌کردن دارویی را داشته باشد و بخواهد آن را تجربه کند تا با تجربه به سبب‌بودن یا نبودن آن دارو پی ببرد، آیا این شخص در حین مدت‌زمان تجربه و آزمایش‌کردن آن دارو و سبب قرار دادن آن دارو (که هنوز سبب بودنش تایید نشده است)، دچار شرک اصغر شده است؟ و اگر به خطا در محاسباتش چنین نتیجه بگیرد که آن دارو سببی برای آن بیماری است در حالی که در نزد الله سببی برای درمان آن بیماری نبوده باشد، و بنا بر نتایجی که گرفته است به آن دارو تنها به عنوان اخذ اسباب نگاه کند و بگوید به اذن الله این دارو برای آن بیماری مفید است و از آن استفاده کند، آیا باید بگوییم او بخاطر سبب قرار دادن چیزی که نه شرعاً و نه قدراً سبب نبوده است، دچار شرک اصغر شده است؟

۱- لقاء الباب المفتوح، شریط ۷ ص ۲۰.

۲- شرح کشف الشبهات از صالح بن عبد العزیز بن محمد بن إبراهیم آل الشیخ، ص ۱۲۷.

یا شخصی را در نظر بگیرید به خواص رنگ‌ها معتقد باشد و بگوید رنگ‌ها به اذن الله سببی هستند که بر روی احساسات آدم تاثیر می‌گذارند، مثلاً لباس رنگ آبی را بپوشد و گمان کند رنگ آبی به اذن الله سببی برای افزایش آرامش و کاهش اشتها است، یا لباس رنگ بنفش بپوشد و گمان کند که به اذن الله قدرت تخیلش را بیشتر می‌کند و...، اکنون اگر در تشخیص سبب بودن این رنگ‌ها و خواص آن‌ها اشتباه کرده باشد، آیا باید بگوییم که چنین کسی دچار شرک اصغر شده است؟ و مثال‌های بسیار دیگری می‌توان در این مورد ذکر کرد.

و اکنون با تنقاضی عجیب از اعتقادات علمای دعوت نجد مواجه می‌شویم! به این شکل که: اگر بپذیریم و فرض کنیم که خطا در تشخیص سبب، شرک اصغر باشد، پس طبق این فرض، کسی که معتقد باشد میّت به اذن الله سببی است که می‌تواند برایش دعا کند، (و طبق عقیدهٔ نجدیه، چنین کسی در تشخیص سبب خطا کرده باشد و میّت نتوانسته باشد برای زائرش دعا کند)، پس در نزد علمای دعوت نجد که خطا در تشخیص سبب را شرک اصغر می‌دانستند، چنین کسی باید تنها مرتکب شرک اصغر شده باشد! چراکه او تنها چیزی را به عنوان سبب قرار داده که شرعاً و قدراً سبب نبوده است و او هیچ گونه قدرت نفع و ضرر رساندن مستقلی برای میّت قائل نبوده است. پس چرا نجدیه چنین کسی را مشرک دانسته و شرک او را از نوع شرک اکبر می‌دانند؟ آیا این تناقض عجیبی نیست؟

چنانکه از صالح آل شیخ سوال شد: «من سأل النبي صلى الله عليه وسلم أن يدعو له وأن يطلب له المغفرة من الله بعد موته، هل هذا شرك؟».

ترجمه: «کسی که از پیامبر ﷺ بعد از مردنش، درخواست کند که برایش دعا کند یا طلب مغفرت از الله برایش کند، آیا این شرک است؟»

و در جواب گفته است: «الجواب نعم، هو شرك اكبر»؛ «جواب آری این شرک اکبر است».[۱]

و بن باز می‌گوید: «طلب الشفاعة من النبي صلى الله عليه وسلم أو من غيره من الأموات لا يجوز، وهو شرك أكبر».

ترجمه: «طلب شفاعت از پیامبر ﷺ یا غیر او از اموات، جایز نیست و چنین چیزی شرک اکبر است».[۲]

چرا کسی که معتقد است که پیامبر ﷺ یا غیر او از اموات، می‌تواند به اذن الله برایش دعا کند و آن میّت را فقط سببی بداند، نه بیشتر، چرا اینجا بخاطر خطا در سبب نمی‌گویند که مرتکب شرک اصغر شده است؟ چرا کار او را شرک اکبر به حساب می‌آورند؟ بر طبق عقاید علمای دعوت نجد و با توجه به آن، آیا مگر غیر از این است که چنین کسی، پیامبر ﷺ در بعد از وفاتش را تنها سببی برای دعا کردن قرار داده که طبق گمان نجدیه، سبب بودن آن شرعاً و یا قدراً ثابت نشده است؟ و مگر علمای نجد نمی‌گویند که سبب‌قرار دادن چیزی که سبب‌بودن آن شرعاً و قدراً ثابت نشده باشد، شرک اصغر است؟ پس چرا در اینجا کسی که پیامبر ﷺ بعد از وفاتش را به اذن الله سببی برای دعا کردن برای خودش بداند او را متهم به شرک اکبر می‌کنند؟

شاید در پاسخ بگویند که عمل «درخواست دعا از میّت» به ذات خود عبادت است و به محض اینکه میّت را خطاب کردی که برایت دعا کند، پس او را عبادت کرده‌ای و این شرک است؛ چراکه دعا همان عبادت است! می‌گوییم اگر چنین دعایی عبادت بود پس باید درخواست دعا از زنده هم شرک بوده و عبادت آن زنده محسوب می‌شد! در حالی که درخواست دعا از زنده، شرک نیست. و تفصیل این موضوع را در فصل «عبادت» آوردم؛ به آنجا مراجعه شود.

۱- إتحاف السائل بما في الطحاوية من مسائل، صص ۱۱۵-۱۱۶.

۲- فتاوی نور علی الدرب، ج ۱ ص ۳۹۲.

شفعاء من دون الله (شفاعت بدون اذن الله)

چنانکه آمد، مشرکان یا معتقد بودند که إله‌هایشان مالک مستقل اسباب نفع و ضرر هستند، یا شریک الله در آن اسباب و شریک الله در فرمانروایی‌اش هستند، یا یاری‌دهنده و معاون و وزیر و ظهیر و اولیاء من الذل خداوند هستند، یا اینکه بدون اذن خداوند قدرت شفاعت‌کردن دارند؛ طوری که خداوند بخاطر احتیاجی که به آن شافعان دارد یا شراکتی که آن شافعان با الله دارند، نمی‌تواند درخواست شفاعت آنان را رد کند؛ اگرچه الله به آن شفاعت هم راضی نباشد. و اعتقاد به شفاعت بدون اذن الله به معنای اثبات مشیت و اراده‌ای مستقل از مشیت و ارادۀ الله متعال است، و به معنای این است که الله متعال چیزی نمی‌خواهد مگر اینکه مقرون به مشیت و ارادۀ آن شریکانش باشد. و بدون شک اعتقاد به شفاعت بدون اذن الله، شرک در ربوبیت و قرار دادن ند و همتا برای الله متعال می‌باشد.

در بخش‌های قبل سه مورد اول، یعنی ۱- مالک اسباب بودن بصورت مستقل از الله، ۲- شریک الله بودن در اسباب، ۳- معاون و وزیر و اولیاء من الذل بودن برای الله، را توضیح دادیم. اکنون مورد آخر یعنی ۴- شفاعت بدون اذن الله را توضیح می‌دهیم و علت و مناط شرک بودن آن را بیان می‌کنیم.

نفی شفاعت از کفار

در هرجای قرآن که از شفاعت صحبت شده است، آن را در سیاق نفی‌کردن آورده است و اعتقاد به شفاعت بدون اذن خودش را مظهر شرک مشرکان معرفی کرده است و تنها شفاعتی که الله به آن اجازه داده باشد و مقیّد به اذن خودش باشد را ثابت کرده است. برای مثال خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَٱتَّقُواْ يَوۡمٗا لَّا تَجۡزِي نَفۡسٌ عَن نَّفۡسٖ شَيۡـٔٗا وَلَا يُقۡبَلُ مِنۡهَا شَفَٰعَةٞ وَلَا يُؤۡخَذُ مِنۡهَا عَدۡلٞ وَلَا هُمۡ يُنصَرُونَ ٤٨﴾ [البقرة: ٤٨]

«و از روزی بترسید که کسی از کسی کفایتی نکند، و از او شفاعت پذیرفته نمی‌شود، و نه از او تاوان و فدیه گرفته می‌شود، و نه یاری می‌شوند».

شنقیطی رحمه الله می‌گوید: «قَوْلُهُ تَعَالَى: (وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ) الْآيَةَ، ظَاهِرُ هَذِهِ الْآيَةِ عَدَمُ قَبُولِ الشَّفَاعَةِ مُطْلَقًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَلَكِنَّهُ بَيَّنَ فِي مَوَاضِعَ أُخَرَ أَنَّ الشَّفَاعَةَ الْمَنْفِيَّةَ هِيَ الشَّفَاعَةُ لِلْكُفَّارِ، وَالشَّفَاعَةُ لِغَيْرِهِمْ بِدُونِ إِذْنِ رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ. امّا الشَّفَاعَةُ لِلْمُؤْمِنِينَ بِإِذْنِهِ فَهِيَ ثَابِتَةٌ بِالْكِتَابِ وَالسُّنَّةِ وَالْإِجْمَاعِ».

ترجمه: «این فرمودۀ خداوند متعال: {و از او شفاعت پذیرفته نمی‌شود} ظاهر این آیه چنین نشان می‌دهد که شفاعت در قیامت را به طور مطلق نفی می‌کند، منتها در بعضی جاهای دیگر بیان کرده که شفاعت نفی شده: شفاعت برای کفار و شفاعت برای دیگران بدون اجازۀ پروردگار آسمان‌ها و زمین است. امّا شفاعت برای مومنان با اجازۀ اوتعالی، بنا بر کتاب و سنّت و اجماع ثابت می‌باشد».[1]

و خداوند متعال می‌فرماید: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَنفِقُواْ مِمَّا رَزَقۡنَٰكُم مِّن قَبۡلِ أَن يَأۡتِيَ يَوۡمٞ لَّا بَيۡعٞ فِيهِ وَلَا خُلَّةٞ وَلَا شَفَٰعَةٞۗ وَٱلۡكَٰفِرُونَ هُمُ ٱلظَّٰلِمُونَ٢٥٤﴾ [البقرة: ٢٥٤]

«ای کسانی‌که ایمان آورده‌اید! از آنچه به شما روزی داده‌ایم؛ انفاق کنید پیش از آنکه روزی فرا رسد که در آن نه خرید و فروش است و نه دوستی و نه شفاعتی، و کافران خود ستمکارانند».

طبری رحمه الله در تفسیر آیه می‌گوید: «وهذه الآية مخرجها في الشفاعة عام والمراد بها خاص، وإنما معناه:"من قبل أن يأتي يوم لا بيع فيه ولا خلة ولا شفاعة"، لأهل الكفر بالله، لأن أهل ولاية الله والإيمان به، يشفع بعضهم لبعض».

ترجمه: «و این آیه دربارۀ نفی نمودن عمومی شفاعت آمده است، امّا مراد از آن خاص است و همانا معنای: {پیش از آنکه روزی فرا رسد که در آن نه خرید و فروشی است و نه

۱- التفسیر اضواء البیان، ج ۱، ص ۳۵.

دوستی و نه شفاعتی} کافران به خداوند است. چون دوستان خدا و مومنان به او، بعضی از آنان برای بعضی دیگر شفاعت می‌کنند».[1]

و خداوند متعال می‌فرماید: ﴿أَمِ ٱتَّخَذُواْ مِن دُونِ ٱللَّهِ شُفَعَآءَۚ قُلۡ أَوَلَوۡ كَانُواْ لَا يَمۡلِكُونَ شَيۡـٔٗا وَلَا يَعۡقِلُونَ ٤٣ قُل لِّلَّهِ ٱلشَّفَٰعَةُ جَمِيعٗاۖ لَّهُۥ مُلۡكُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۖ ثُمَّ إِلَيۡهِ تُرۡجَعُونَ ٤٤﴾ [الزمر: ٤٣-٤٤]

«آیا غیر از الله شفیعانی گرفته‌اند؟! (به آن‌ها) بگو: اگر چه مالک چیزی نباشند، و (چیزی را) درک نکنند (باز هم از آن‌ها شفاعت می‌طلبید)(۴۳) بگو: تمام شفاعت از آن الله است، فرمانروایی آسمان‌ها و زمین از آن اوست، سپس (همگی) به سوی او باز گردانده می‌شوید(۴۴)»

ابو الفرج ابن الجوزی رحمه الله می‌گوید: «قوله تعالى: {أَمِ اتَّخَذوا} يعني كُفَّارَ مكَّةَ. وفي المراد بالشُّفعاءِ قولان: أحدهما: أنها الأصنام، زعموا أنها تشفع لهم في حاجاتهم، قاله الأكثرون. والثاني: الملائكة، قاله مقاتل. {قُلْ أولَو كانوا لا يَمْلِكونَ شيئاً} من الشفاعة {ولا يَعْقِلونَ} أنَّكم تعبُدونهم؟! وجواب هذا الاستفهام محذوف، تقديره: أوَلَو كانوا بهذه الصفة تتخذونهم. {قُلْ لله الشَّفاعةُ جميعاً} أي: لا يَمْلِكُها أَحَدٌ إلاّ بتمليكه، ولا يشفع عنده أَحَدٌ إلاّ بإذنه».

ترجمه: «این فرمودۀ خداوند: {آیا گرفته‌اند} یعنی کفار مکه. و دربارۀ مراد از شفعاء دو قول وجود دارد، یکی: آن‌ها بت‌ها هستند، گمان کردند که آن‌ها دربارۀ نیازهایشان برایشان شفاعت می‌کنند. اکثریت این را گفته‌اند. و دوم: ملائکه هستند. مقاتل این را گفته است. {بگو اگرچه مالک چیزی} از شفاعت {نباشند؟}، {و درک نکنند} که شماها آن‌ها را عبادت می‌کنید؟ و جواب این استفهام حذف شده است و تقدیر آن چنین است: آیا اگر چنین صفتی داشته باشند آن‌ها را (به عنوان شافع) می‌گیرید؟ {بگو تمام شفاعت

۱- التفسیر طبری، ج ۵، صص ۳۸۳-۳۸۴.

از آنِ الله است} یعنی کسی مالک آن نیست مگر اینکه خداوند مالکیت آن را به او ببخشد، و کسی نزد او شفاعت نمی‌کند مگر با اجازۀ او».[۱]

و می‌فرماید: ﴿فَمَا تَنفَعُهُمۡ شَفَٰعَةُ ٱلشَّٰفِعِينَ٤٨﴾ [المدثر: ٤٨]

«پس شفاعت شفاعت‌کنندگان به آن‌ها (کافران) سودی نمی‌بخشد».

طبری رحمه الله در تفسیر آیه می‌گوید: «يقول: فما يشفع لهم الذين شفعهم الله في أهل الذنوب من أهل التوحيد، فتنفعهم شفاعتهم، وفي هذه الآية دلالة واضحة على أن الله تعالى ذكره مشفع بعض خلقه في بعض».

ترجمه: «خداوند می‌فرماید: آن شفاعت‌کنندگان -که خداوند آن‌ها را برای گناهکاران اهل توحید، شفیع قرار داده است- برای آنان (کافران) شفاعت نمی‌کنند. و این آیه دلالت آشکاری بر این دارد که الله متعال بعضی از مخلوقاتش را شفیع بعضی دیگر قرار داده است».[۲]

فخر رازی رحمه الله می‌گوید: «وَاحْتَجَّ أَصْحَابُنَا عَلَى ثُبُوتِ الشَّفَاعَةِ لِلْفُسَّاقِ بِمَفْهُومِ هَذِهِ الْآيَةِ، وَقَالُوا: إِنَّ تَخْصِيصَ هَؤُلَاءِ بِأَنَّهُمْ لَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ يَدُلُّ عَلَى أَنَّ غَيْرَهُمْ تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشافعين».

ترجمه: «و اصحاب ما برای اثبات شفاعت برای گناهکاران، به مفهوم این آیه احتجاج کرده‌اند. و می‌گویند: تخصیص آنان (کافران) به اینکه شفاعتِ شفاعت‌کنندگان به آنان نفعی نمی‌رساند، بر این دلالت دارد که شفاعتِ شفاعت‌کنندگان به غیر آنان نفع می‌رساند».[۳]

و می‌فرماید: ﴿وَأَنذِرۡ بِهِ ٱلَّذِينَ يَخَافُونَ أَن يُحۡشَرُوٓاْ إِلَىٰ رَبِّهِمۡ لَيۡسَ لَهُم مِّن دُونِهِۦ وَلِيّٞ وَلَا شَفِيعٞ لَّعَلَّهُمۡ يَتَّقُونَ٥١﴾ [الأنعام: ٥١]

۱- التفسير زاد المسير، ج ۴، ص، ۲۱.

۲- التفسير طبری، ج ۲۴، ص، ۳۷.

۳- التفسير مفاتيح الغيب، ج ۳۰، ص، ۷۱۶.

«و با آن (= قرآن) کسانی را که می‌ترسند به سوی پروردگارشان گرد آیند؛ بیم ده (زیرا که) برایشان (در آن روز) یاور و شفیعی جز او (= خدا) نیست؛ باشد که پرهیزگاری پیشه کنند».

فخر رازی رحمه الله در تفسیر آیه می‌گوید: «قَوْلُهُ لَيْسَ لَهُمْ مِنْ دُونِهِ وَلِيٌّ وَلا شَفِيعٌ لَا يُنَافِي مَذْهَبَنَا فِي إِثْبَاتِ الشَّفَاعَةِ لِلْمُؤْمِنِينَ لِأَنَّ شَفَاعَةَ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّسُلِ لِلْمُؤْمِنِينَ، إِنَّمَا تَكُونُ بِإِذْنِ اللهَّ تَعَالَى لِقَوْلِهِ مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ [الْبَقَرَة: ٢٥٥] فَلَمَّا كَانَتْ تِلْكَ الشَّفَاعَةُ بِإِذْنِ اللهَّ، كَانَتْ فِي الْحَقِيقَةِ مِنَ اللهَّ تَعَالَى».

ترجمه: «این فرموده‌اش: {برایشان (در آن روز) یاور و شفیعی جز او (= خدا) نیست} با مذهب ما در اثبات شفاعت برای مومنان منافات ندارد، برای اینکه شفاعت ملائکه و پیامبران برای مومنان همانا به اذن خداوند متعال می‌باشد طبق فرموده‌اش: {کیست که در نزد او شفاعت کند جز با اجازه او؟}. پس مادام که این شفاعت با اجازۀ خداوند است پس در حقیقت از جانب الله متعال است».[1]

پس مومنان به شفاعت به اذن الله معتقد هستند، ولی مشرکان به شفاعتی معتقد بودند که نیازی به اذن الله نداشت و معتقد بودند إله‌هایشان بدون اینکه نیازی به اذن الله داشته باشند برای نیازهای دنیوی‌شان شفاعت می‌کنند (چراکه مشرکان به زنده شدن و روز قیامت اصلاً معتقد نبودند تا به شفاعت روز قیامت اعتقادی داشته باشند). اما متاسفانه کج فهمی و فهم ناقص از دین و نگاهی خوارج مآبانه به نصوص و ظاهر گرایی افراطی و عدم تخریج مناط احکام، باعث شده که نجدیه گمان کنند که درخواست شفاعت بطور مطلق شرک است و چون گمان می‌کنند که مشرکان زمان پیامبر ﷺ توحید ربوبیت داشتند و برای بت‌هایشان هیچ گونه قدرت نفع و ضرر رساندی قائل نبودند، به این خاطر گمان می‌کنند که وقتی مشرکان از بت‌هایاشان درخواست شفاعت می‌کردند پس نفس این عمل ذاتا عبادت بود. و اصلا دقت نمی‌کنند که مشرکان به چه نوع شفاعتی اعتقاد داشتند، سپس همین فهم بسیار سطحی و اشتباه و خام و خوارج

۱- التفسیر مفاتیح الغیب، ج ۱۲، ص، ۵۴۰.

مآبانهٔ خود را بر مسلمانان تطبیق می‌دهند و می‌گویند هرکس به محض اینکه از میّت درخواست دعا (که همان شفاعت است) بکند، پس دچار همان شرکی شده است که مشرکان قریش دچار آن بودند! در حالی که نجدیه درک نکرده‌اند که مشرکان بخاطر عمل درخواست شفاعت نبود که مشرک بودند بلکه بخاطر اعتقاد به شفاعت بدون اذن الله مشرک بودند و همچنین مشرکان برای رسیدن به چنین شفاعتی، إله‌هایشان را عبادت می‌کردند. چنانکه در ادامه بیشتر توضیح داده شده است.

و همچنین خداوند متعال در سیاق نفی شفاعت می‌فرماید: ﴿وَأَنذِرۡهُمۡ يَوۡمَ ٱلۡأٓزِفَةِ إِذِ ٱلۡقُلُوبُ لَدَى ٱلۡحَنَاجِرِ كَٰظِمِينَۚ مَا لِلظَّٰلِمِينَ مِنۡ حَمِيمٖ وَلَا شَفِيعٖ يُطَاعُ١٨﴾ [غافر: ۱۸]

«و آن‌ها را از روز نزدیک (= قیامت) بترسان، آنگاه که دل‌ها لبریز از غم به حنجره‌ها رسد، برای ستمکاران نه دوستی وجود دارد، و نه شفیعی که (شفاعتش) پذیرفته شود».

فخر رازی رحمه الله در تفسیر آیه می‌گوید: «إِنَّ الْقَوْمَ كَانُوا يَقُولُونَ فِي الْأَصْنَامِ أَنَّهَا شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللهِ وَكَانُوا يَقُولُونَ أَنَّهَا تَشْفَعُ لَنَا عِنْدَ اللهِ مِنْ غَيْرِ حَاجَةٍ فِيهِ إِلَى إِذْنِ اللهِ، وَلِهَذَا السَّبَبِ رَدَّ اللهُ تَعَالَى عَلَيْهِمْ ذَلِكَ بِقَوْلِهِ مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ [الْبَقَرَة: ۲۵۵] فَهَذَا يَدُلُّ عَلَى أَنَّ الْقَوْمَ اعْتَقَدُوا أَنَّهُ يَجِبُ عَلَى اللهِ إِجَابَةَ الْأَصْنَامِ فِي تِلْكَ الشَّفَاعَةِ، وَهَذَا نَوْعُ طَاعَةٍ، فَاللهُ تَعَالَى نَفَى تِلْكَ الطَّاعَةَ بِقَوْلِهِ مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ وَلا شَفِيعٍ يُطاعُ».

ترجمه: «آن قوم (مشرکان) دربارهٔ اصنامشان می‌گفتند که آن‌ها شفیعان ما نزد الله هستند و می‌گفتند که آن‌ها نزد الله برای ما شفاعت می‌کنند بدون اینکه برای شفاعت کردنشان احتیاجی به اجازهٔ الله داشته باشند و به همین خاطر خداوند متعال این عقیدهٔشان را با این فرموده‌اش رد کرد: {کیست که در نزد او شفاعت کند مگر با اجازه او؟} پس این دلالت دارد بر اینکه آن مشرکان معتقد بودند که بر خداوند واجب است که شفاعت آن اصنام را قبول کند و این نوعی اطاعت‌شدن و پذیرفته شدن است و خداوند

این اطاعت‌شدن را با این فرموده‌اش نفی کرده است: {برای ستمکاران نه دوستی وجود دارد، و نه شفیعی که (شفاعتش) پذیرفته شود}».[۱]

در این آیاتی که ذکر شد، خداوند پیوسته شفاعت را نفی می‌کند و می‌گوید شفاعت کسی برای کسی سودی نمی‌رساند. چون مشرکان معتقد بودند که إله‌هایشان شریک خداوند هستند و إله‌هایشان را برای رسیدن به شفاعتشان «عبادت» می‌کردند تا آن إله‌هایشان در عوض عبادتی که برایشان انجام می‌شد، در نزد الله بدون اینکه احتیاج به اجازه‌گرفتن از الله داشته باشند، برایشان شفاعت کنند. این عقیده و باور مشرکان دربارهٔ بت‌هایشان و شفاعتی که از آنان انتظار داشتند بود. اینکه مشرکان در ازای شفاعت‌شدن توسط بت‌ها در نزد الله، بت‌هایشان را عبادت می‌کردند ولی خداوند متعال بخاطر شرکشان و عبادت‌کردن غیر الله، شفاعت را از آنان نفی کرده و گفته چون آنان شرک می‌ورزند و گمان می‌کنند بت‌هایشان بدون اجازهٔ الله می‌توانند شفاعت کنند، از این جهت شفاعت را از آنان نفی کرده است و تنها شفاعتی را اجازه داده است که خودش به آن راضی باشد، آن هم شفاعت کردن برای کسی است که موحّد باشد نه مشرک.

اثبات شفاعتی که به اذن الله است، برای مومنان

و خداوند متعال شفاعتی که به آن اجازه داده باشد را مستثنی کرده است. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿لَّا يَمۡلِكُونَ ٱلشَّفَٰعَةَ إِلَّا مَنِ ٱتَّخَذَ عِندَ ٱلرَّحۡمَٰنِ عَهۡدٗا٨٧﴾ [مریم: ۸۷]

«آن‌ها مالک شفاعت نیستند؛ مگر کسی‌که نزد (الله) رحمان عهدی گرفته باشد».

ابن القیم رحمه الله در تفسیر آیه می‌گوید: «فَإِنَّهُ سُبْحَانَهُ نفى الشَّفَاعَة الشركية الَّتِي كَانُوا يعتقدونها وأمثالهم من الْمُشْركين وَهِي شَفَاعَة الوسائط لَهُم عِنْد الله فِي جلب مَا يَنْفَعهُمْ وَدفع مَا يضرهم بذواتها وأنفسها بِدُونِ توقف ذَلِك على إِذن الله ومرضاته لمن شَاءَ أَن يشفع فِيهِ الشافع فَهَذِهِ الشَّفَاعَة الَّتِي أبطلها الله سُبْحَانَهُ ونفاها وَهِي أصل الشّرك كُله وقاعدته الَّتِي

۱- التفسیر مفاتیح الغیب، ج ۲۷، ص، ۵۰۴.

عَلَيْهَا بِنَاؤُه وأخبيته الَّتِي يرجع إِلَيْهَا وَأثبت سُبْحَانَهُ الشَّفَاعَة الَّتِي لَا تكون إِلَّا بِإِذن الله للشافع وَرضَاهُ عَن الْمَشْفُوع قَوْله وَعَمله وَهِي الشَّفَاعَة الَّتِي تنَال بتجريد التَّوْحِيد كَمَا قَالَ أسعد النَّاس بشفاعتي من قَالَ لَا إِلَه إِلَّا الله خَالِصا من قلبه والشفاعة الأولى هِيَ الشَّفَاعَة الَّتِي ظَنّهَا الْمُشْركُونَ وَجعلُوا الشّرك وَسِيلَة إِلَيْهَا».

ترجمه: «خداوند سبحان شفاعت شرکی که مشرکان و امثال آنان به آن معتقد بودند را نفی کرد و آن هم، شفاعت‌کردن واسطه‌ها برایشان در نزد الله است برای جلب آنچه به نفعشان است و دفع آنچه به ضررشان است، آن هم با ذات خودشان و با نفس خودشان بدون اینکه متوقف بر اذن و اجازۀ خداوند و رضایت او برای کسی که شافع می‌خواهد درباره‌اش شفاعت کند باشد. پس این همان شفاعتی است که خداوند سبحان باطل و نفی کرده است و این نوع شفاعت، همه‌اش و اساس آن که همچنین شفاعتی بر آن بنا شده است، اصل شرک می‌باشد. و خداوند شفاعتی را ثابت کرده است که، انجام نمی‌شود مگر با اجازه‌دادنش به شفاعت‌کننده و رضایتش از قول و عمل شفاعت شونده، و با داشتن توحید است که می توان به چنین شفاعتی رسید، چنانکه پیامبر ﷺ فرمود: {خوشبخت‌ترین مردم به شفاعت من کسی است که لا إله إلا الله را خالصانه از ته قلبش بگوید} و شفاعت اوّلی همان شفاعتی است که مشرکان به آن معتقد بودند و شرک را وسیله‌ای برای آن قرار داده بودند».[1]

و فخر رازی رحمه الله در تفسیر آیۀ فوق می‌گوید: «الْآيَةُ تَدُلُّ عَلَى حُصُولِ الشَّفَاعَةِ لِأَهْلِ الْكَبَائِرِ، لِأَنَّهُ قَالَ عَقِيبَهُ: إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمنِ عَهْداً، وَالتَّقْدِيرُ أَنَّ الْمُجْرِمِينَ لَا يَسْتَحِقُّونَ أَنْ يَشْفَعَ لَهُمْ غَيْرُهُمْ إِلَّا إِذَا كَانُوا اتَّخَذُوا عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا، فَكُلُّ مَنِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا وَجَبَ دُخُولُهُ فِيهِ، وَصَاحِبُ الْكَبِيرَةِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا وَهُوَ التَّوْحِيدُ وَالْإِسْلَامُ».

۱- مفتاح دار السعادة، ج ۲، ص، ۲۷۰.

ترجمه: «این آیه دلالت بر حصول شفاعت برای اهل گناهان کبیره دارد، برای اینکه بعد از آن فرمود: {مگر کسی‌که نزد (الله) رحمان عهدی گرفته باشد} و توضیح آن این است که مجرمان مستحق این نیستند که کسی برای آنان شفاعت کند مگر اینکه نزد رحمان عهدی گرفته باشند، پس هرکسی که نزد رحمان عهدی گرفته باشد، داخل شدنش در آن واجب می‌گردد و صاحب کبیره نزد رحمان عهدی گرفته است و آن توحید و اسلام است».[1]

همچنین الله متعال می‌فرماید: ﴿يَوۡمَئِذٖ لَّا تَنفَعُ ٱلشَّفَٰعَةُ إِلَّا مَنۡ أَذِنَ لَهُ ٱلرَّحۡمَٰنُ وَرَضِيَ لَهُۥ قَوۡلٗا١٠٩﴾ [طه: ۱۰۹]

«آن روز شفاعت (هیچ کس) سود نمی‌بخشد، جز کسی‌که (الله) رحمان به او اجازه داده، و گفتار او را پسندیده است».

ابن الجوزی رحمه الله در تفسیر آیه می‌گوید: «قوله تعالى: يَوْمَئِذٍ لا تَنْفَعُ الشَّفاعَةُ يعني لا تنفع أحداً إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمنُ أي: إلا شفاعة من أَذِن له الرحمن، أي: أَذِن أن يُشْفَع له وَرَضِيَ لَهُ قَوْلًا أي: ورضي للمشفوع فيه قولاً، وهو الذي كان في الدنيا من أهل "لا إله إلا الله"».

ترجمه: «این فرمودۀ خداوند: {آن روز شفاعت سود نمی‌بخشد} یعنی: هیچ کس سودی نمی‌بخشد، {جز کسی‌که (الله) رحمان به او اجازه داده} یعنی: مگر شفاعت کسی که خداوند رحمان به او اجازه داده است، یعنی به او اجازه داده که شفاعت کند {و گفتار او را پسندیده است} یعنی: گفتار شفاعت شونده را پسندیده باشد و او کسی است که در دنیا از اهل لا إله إلا الله بود».[2]

و باریتعالی می‌فرماید: ﴿وَلَا تَنفَعُ ٱلشَّفَٰعَةُ عِندَهُۥٓ إِلَّا لِمَنۡ أَذِنَ لَهُۥۚ﴾ [سبأ: ۲۳]

«و شفاعت نزد او سود نبخشد؛ مگر برای کسی‌که (او خود) برایش اجازت داده باشد».

۱- مفتاح دار السعادة، ج ۲، ص، ۲۷۰.

۲- تفسیر مفاتیح الغیب، ج ۳، ص، ۴۹۹.

طبری رحمه الله می‌گوید: «يقول تعالى ذكره: ولا تنفع شفاعة شافع كائنًا من كان الشافع لمن شفع له، إلا أن يشفع لمن أذن الله في الشفاعة، يقول تعالى: فإذا كانت الشفاعات لا تنفع عند الله أحدًا إلا لمن أذن الله في الشفاعة له، والله لا يأذن لأحد من أوليائه في الشفاعة لأحد من الكفرة به وأنتم أهل كفر به أيها المشركون، فكيف تعبدون من تعبدونه من دون الله زعمًا منكم أنكم تعبدونه ليقربكم إلى الله زلفى وليشفع لكم عند ربكم».

ترجمه: «خداوند متعال می‌فرماید: شفاعت شفاعت کننده -حال شافع هرکسی هم که باشد- برای کسی که برایش شفاعت می‌شود، سودی نمی‌بخشد، مگر اینکه برای کسی شفاعت کند که الله شفاعت برای او را اجازه داده باشد. خداوند متعال می‌فرماید: پس مادامی‌که شفاعت‌های هیچ کسی در نزد الله سودی نمی‌بخشد مگر شفاعت برای کسی که خداوند شفاعت‌شدن برای او را اجازه داده باشد، و مادامی که خداوند به هیچ یک از اولیائش اجازۀ شفاعت‌کردن برای هیچ یک از کسانی که به او کافر شده‌اند را نمی‌دهد و ای مشرکان، مادامی که شماها نسبت به خداوند کافر می‌باشید، پس چگونه کسانی که بجای اوتعالی عبادت می‌کنید را عبادت می‌کنید به این گمان که وقتی آن‌ها را عبادت کنید، آن‌ها هم شما را به الله نزدیک می‌گردانند و برایتان نزد پروردگارتان شفاعت می‌کنند؟».[1]

همچنین الله متعال می‌فرماید: ﴿وَلَا يَمۡلِكُ ٱلَّذِينَ يَدۡعُونَ مِن دُونِهِ ٱلشَّفَٰعَةَ إِلَّا مَن شَهِدَ بِٱلۡحَقِّ وَهُمۡ يَعۡلَمُونَ٨٦﴾ [الزخرف: ٨٦]

«و کسانی را که به جای او می‌خوانند، اختیار شفاعت ندارند، مگر کسانی‌که به حق گواهی دادند، و آنان (به خوبی) می‌دانند».

طبری رحمه الله می‌گوید: «إن الله تعالى ذكره أخبر أنه لا يملك الذين يعبدهم المشركون من دون الله الشفاعة عنده لأحد، إلا من شهد بالحقّ، وشهادته بالحقّ: هو إقراره بتوحيد الله،

۱- التفسیر الطبری، ج ۲۰، ص، ۳۹۵.

يعني بذلك: إلا من آمن بالله، وهم يعلمون حقيقة توحيده، ولم يخصص بأن الذي لا يملك ملك الشفاعة منهم بعض من كان يعبد من دون الله، فذلك على جميع من كان تعبد قريش من دون الله يوم نزلت هذه الآية وغيرهم، وقد كان فيهم من يعبد من دون الله الآلهة، وكان فيهم من يعبد من دونه الملائكة وغيرهم، فجميع أولئك داخلون في قوله: ولا يملك الذين يدعو قريش وسائر العرب من دون الله الشفاعة عند الله. ثم استثنى جلّ ثناؤه بقوله: (إِلا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ) وهم الذين يشهدون شهادة الحقّ فيوحدون الله، ويخلصون له الوحدانية، على علم منهم ويقين بذلك، أنهم يملكون الشفاعة عنده بإذنه لهم بها، كما قال جلّ ثناؤه: (وَلا يَشْفَعُونَ إِلا لِمَنِ ارْتَضَى) فأثبت جلّ ثناؤه للملائكة وعيسى وعُزير ملكهم من الشفاعة ما نفاه عن الآلهة والأوثان باستثنائه الذي استثناه».

ترجمه: «خداوند متعال خبر داده که آن کسانی که مشرکان آن‌ها را بجای الله عبادت می‌کنند در نزد اوتعالی برای هیچ کس مالک شفاعتی نیستند؛ مگر آن کسانی که به حق گواهی داده‌اند. و گواهی دادن به حق، همان اقرار کردنش به توحید الله است، یعنی: مگر آن کسی که به الله ایمان آورده و حقیقت توحیدش را می‌داند. و خداوند از آن کسانی که مالک شفاعت نیستند، بعضی از آن‌هایی که بجای الله عبادت می‌شوند را جدا نکرد. و در روزی که این آیه نازل شد این آیه دربارۀ همه آن معبودانی بود که قریش و غیر قریش، آن‌ها را عبادت می‌کردند و در بین آن مشرکان، کسانی بودند که آلهه را بجای الله عبادت می‌کردند و نیز در بینشان کسانی بودند که ملائکه و غیر آنان را عبادت می‌کردند؛ پس همۀ آن‌ها در این فرمودۀ خداوند داخل هستند که فرمود: و کسانی که قریش و سایر عرب بجای الله به دعا می‌خوانند مالک شفاعتی در نزد الله نیستند. سپس خداوند متعال با این فرموده‌اش: {مگر کسانی‌که به حق گواهی دادند، و آنان (به خوبی) می‌دانند} استثناء قرار داده است و آن‌ها کسانی هستند که به شهادت حق شهادت می‌دهند و الله را یکتا می‌دارند و وحدانیت را برای او خالص می‌کنند آن هم از روی علم

و آگاهی و یقینشان به آن. اینها هستند که در نزد الله اختیار شفاعت را دارند چنانکه خداوند متعال می‌فرماید: {و آن‌ها جز برای کسی‌که (الله از او خشنود باشد و) بپسندد، شفاعت نمی‌کنند}. پس خداوند متعال با استثنائی که استثناء نموده است برای ملائکه و عیسی و عزیر اختیار شفاعتی که از آلهه و اوثان نفی کرده است را اثبات کرده است».[۱]

و امام بغوی رحمه الله در تفسیر آیه می‌گوید: «وَأَرَادَ بشهادة الحق قَوْلُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ كَلِمَةُ التَّوْحِيدِ، وَهُمْ يَعْلَمُونَ، بِقُلُوبِهِمْ مَا شَهِدُوا بِهِ بِأَلْسِنَتِهِمْ».

ترجمه: «منظورش از گواهی‌دادن به حق، سخن لا إله إلا الله و کلمهٔ توحید است. و آنان با قلب‌هایشان آنچه را که با زبان‌هایشان به آن گواهی می‌دهند را می‌دانند».[۲]

و امام قرطبی رحمه الله می‌گوید: «اعْتَقَدُوا أَنَّ الْمَلَائِكَةَ أَوِ الْأَصْنَامَ أَوِ الْجِنَّ أَوِ الشَّيَاطِينَ تَشْفَعُ لَهُمْ وَلَا شَفَاعَةَ لِأَحَدٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ." إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ" يَعْنِي الْمُؤْمِنِينَ إِذَا أَذِنَ لَهُمْ. قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ:" إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ" أَيْ شَهِدَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللهِ. وَقِيلَ: أَيْ لَا يَمْلِكُ هَؤُلَاءِ الْعَابِدُونَ مِنْ دُونِ اللهِ أَنْ يَشْفَعَ لَهُمْ أَحَدٌ إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ، فَإِنَّ مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ يُشْفَعُ لَهُ ولا يشفع لمشرك».

ترجمه: «مشرکان معتقد بودند که ملائکه یا بت‌ها یا جن یا شیاطین برایشان شفاعت می‌کنند و در روز قیامت شفاعت برای کسی نمی‌باشد {مگر برای کسی که گواهی به حق داده باشد} یعنی برای مومنان آن هنگام که به آنان اجازه داده می‌شود. ابن عباس می‌گوید: {مگر برای کسانی که گواهی به حق داده باشند} یعنی گواهی به لا إله إلا الله و محمد رسول الله داده است. و گفته شده: یعنی کسی اختیار و مالک این نیست که برای آن کسانی که من دون الله را عبادت می‌کنند شفاعت کنند، مگر کسی که گواهی به

۱- التفسیر الطبری، ج ۲۱، ص ۶۵۴-۶۵۵.

۲- تفسیر البغوی، ج ۴ ص ۱۷۱.

حق داده باشد، پس کسی که به حق گواهی داده باشد برایش شفاعت می‌شود و برای مشرک شفاعت نمی‌شود».[۱]

آلوسی رحمه الله در تفسیر آیه می‌گوید: «ولا یملك هؤلاء الملائكة واضرابهم الشفاعة في أحد إلا فيمن وحد عن إيقان وإخلاص».

ترجمه: «و ملائکه و امثال آن‌ها مالک شفاعت برای کسی نیستند، مگر برای کسی که از روی یقین و اخلاص الله را یکتا دانسته باشد».[۲]

و خداوند متعال می‌فرماید: ﴿مَا مِن شَفِيعٍ إِلَّا مِنۢ بَعۡدِ إِذۡنِهِۦ﴾ [یونس: ۳]

«هیچ شفاعت‌کننده‌ای نیست، مگر بعد از اجازهٔ او».

بغوی رحمه الله می‌گوید: «مَعْنَاهُ أَنَّ الشُّفَعَاءَ لَا يَشْفَعُونَ إِلَّا بِإِذْنِهِ، وَهَذَا رَدٌّ عَلَى النَّضِرِ بْنِ الْحَارِثِ فَإِنَّهُ كَانَ يَقُولُ: إِذَا كان يوم القيامة تشفع عني اللَّاتُ وَالْعُزَّى».

ترجمه: «معنایش این است که شفیعان شفاعت نمی‌کنند مگر با اجازهٔ او. و این ردی است بر النضر بن الحارث چرا که او می‌گفت: اگر روز قیامت شود اللات و العزی شفاعت مرا می‌کنند».[۳]

یعنی با اینکه به قیامت هم ایمان و اعتقادی نداشتند، اما می‌گفتند اگر بالفرض قیامتی در کار باشد، پس إلهۀ ما بخاطر قدرت و ربوبیت و شراکتی که با الله دارند و بخاطر اینکه ما عابد آنان بودیم، برای ما نزد الله شفاعت می‌کنند، و اینکه محمد ما را به دوزخ وعید می‌دهد، پس آلهۀ ما با شفاعت‌کردن برای ما جلوی وارد شدن ما به دوزخ را می‌گیرند. اما خداوند متعال در پاسخ به آنان فرمود: ﴿إِنَّكُمۡ وَمَا تَعۡبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ أَنتُمۡ لَهَا وَٰرِدُونَ ٩٨ لَوۡ كَانَ هَٰٓؤُلَآءِ ءَالِهَةٗ مَّا وَرَدُوهَاۖ وَكُلّٞ فِيهَا خَٰلِدُونَ ٩٩﴾ [الأنبیاء: ۹۸-۹۹]

۱- تفسیر القرطبی، ج ۱۶ ص ۱۲۲.

۲- تفسیر روح المعانی، ج ۱۸ ص ۴۱۷.

۳- تفسیر البغوی، ج ۲ ص ۴۱۰.

«یقیناً شما و آنچه به جای الله می‌پرستید، هیزم جهنم هستید، شما در آن وارد خواهید شد(۹۸) اگر این‌ها (= بت‌ها) آلهه بودند، هرگز وارد آن نمی‌شدند، و (آن‌ها) همگی در آن جاودان خواهند ماند».

و آیات دیگری هم مشابه این آیات دربارۀ اثبات شفاعتی که به اذن الله باشد وجود دارد، و بیانگر این هستند که هیچ‌کس مالک شفاعت به نزد الله نیست و خداوند ملزم به پذیرش شفاعت هیچ‌کس نیست و اصلاً شفاعت که سهل است، بلکه هیچ کس در روز قیامت جرأت و اجازۀ حرف‌زدن نزد الله را هم ندارد مگر اینکه الله به او اجازۀ حرف‌زدن بدهد، چنانکه فرموده است: ﴿يَوۡمَ يَقُومُ ٱلرُّوحُ وَٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ صَفّٗاۖ لَّا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنۡ أَذِنَ لَهُ ٱلرَّحۡمَٰنُ وَقَالَ صَوَابٗا٣٨﴾ [النبأ: ۳۸]

«روزی‌که روح (= جبرییل) و فرشتگان به صف ایستند، هیچ‌کس سخن نگوید، جز کسی‌که الله رحمان به او اجازه داده باشد، و سخن درست (و صواب) گوید».

پس هیچ‌کس شفاعت نمی‌شود و هیچ‌کس شفاعت نمی‌کند مگر اینکه الله به شفاعت‌کننده اجازۀ شفاعت‌کردن داده باشد و از شفاعت‌شونده هم، بخاطر توحیدش راضی باشد. امّا مشرکان چنین اعتقادی نداشتند، بلکه معتقد بودند ملائکه که دختران الله هستند و دیگر إله‌هایشان که شریک خداوند هستند، مالک شفاعت هستند و برای شفاعت‌کردن نیاز به اذن الله ندارند و شفاعت آنان نافع و سودمند واقع می‌شود و بنا بر چنین اعتقادی، مشغول به عبادت إله‌هایشان می‌شدند و معتقد بودند که با عبودیت کردن برای إله‌هایشان، در عوض، إله‌هایشان نیز برای عابدانشان در نزد الله شفاعت نافذ می‌کنند؛ طوری که الله بخاطر نیازی که به آن شافعان دارد و بخاطر شراکتی که با آن‌ها دارد -تعالی الله عما یصفون-، نمی‌تواند شفاعت آن شافعان را رد کند. و چنین عقیده و باوری نسبت به شفاعت، عین شرک است، چون چنین مشرکی معتقد شده است که شافعش بدون اذن الله شفاعتش را نزد الله می‌کند که به این معناست برای شافعش مشیت و اراده‌ای قائل بوده که الله نمی تواند در برابر آن مخالفت کند.

[الزمر: ۳-۴] کسانی‌که به جای او اولیائی گرفتند (گفتند) این‌ها را نمی‌پرستیم جز برای این‌که ما را به الله نزدیک کنند.

و خداوند متعال دربارۀ اعتقاد مشرکان به شفاعت می‌فرماید: ﴿أَلَا لِلَّهِ ٱلدِّينُ ٱلۡخَالِصُۚ وَٱلَّذِينَ ٱتَّخَذُواْ مِن دُونِهِۦٓ أَوۡلِيَآءَ مَا نَعۡبُدُهُمۡ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَآ إِلَى ٱللَّهِ زُلۡفَىٰٓ إِنَّ ٱللَّهَ يَحۡكُمُ بَيۡنَهُمۡ فِي مَا هُمۡ فِيهِ يَخۡتَلِفُونَۗ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَهۡدِي مَنۡ هُوَ كَٰذِبٞ كَفَّارٞ ٣ لَّوۡ أَرَادَ ٱللَّهُ أَن يَتَّخِذَ وَلَدٗا لَّٱصۡطَفَىٰ مِمَّا يَخۡلُقُ مَا يَشَآءُۚ سُبۡحَٰنَهُۥۖ هُوَ ٱللَّهُ ٱلۡوَٰحِدُ ٱلۡقَهَّارُ ٤﴾ [الزمر: ۳-٤]

«آگاه باشید که دین خالص از آن الله است، و کسانی‌که به جای او اولیائی گرفتند (گفتند) این‌ها را نمی‌پرستیم جز برای این‌که ما را به الله نزدیک کنند. بی‌گمان الله (روز قیامت) میان آن‌ها در آنچه اختلاف داشتند، داوری می‌کند، الله آن کسی را که دروغگوی ناسپاس است، هدایت نمی‌کند(۳) اگر (به فرض محال) الله می‌خواست فرزندی بگیرد، مسلماً از میان آنچه را می‌آفریند، چیزی را که می‌خواست، بر می‌گزید. او پاک و منزّه است، او الله یکتای قهار است(۴)».

در این آیه نکاتی وجود دارد که متاسفانه نجدیه به آن نکات توجهی نکرده‌اند و با فهمی سطحی و نگاهی ظاهری به این آیه، همانند خوارجی که قرآن می‌خواندند اما از حنجرۀشان پایین‌تر نمی‌رفت، این آیه را بر مسلمانان مخالفشان که آن‌ها را متهم به شرک می‌کنند، بکار می‌برند. و در ادامه توضیحاتی دربارۀ این آیه داده شده است تا حقیقت شرک مشرکان و نوع اعتقادی که به شفاعت داشتند روشن گردد.

نکتۀ اول: دربارۀ این آیه این است که توجه کنیم و بدانیم که مشرکان اولیاء من دون الله گرفته‌اند: ﴿وَٱلَّذِينَ ٱتَّخَذُواْ مِن دُونِهِۦٓ أَوۡلِيَآءَ﴾. و ما قبلاً در فصل هفتم بخش «اولیاء من دون الله» شرک مشرکان در اتخاذ اولیاء من دون الله را به تفصیل توضیح دادیم، مخصوصاً در تفسیر این آیه: ﴿مَثَلُ ٱلَّذِينَ ٱتَّخَذُواْ مِن دُونِ ٱللَّهِ أَوۡلِيَآءَ كَمَثَلِ ٱلۡعَنكَبُوتِ ٱتَّخَذَتۡ بَيۡتٗاۖ وَإِنَّ أَوۡهَنَ ٱلۡبُيُوتِ لَبَيۡتُ ٱلۡعَنكَبُوتِۚ لَوۡ كَانُواْ يَعۡلَمُونَ ٤١﴾ [العنکبوت: ٤١]

«مثل کسانی‌که بجای الله اولیائی بر گزیدند، همچون مثل عنکبوت است، که خانه‌ای (برای خود) برگزیده است، و بی‌گمان سست‌ترین خانه‌ها خانۀ عنکبوت است، اگر می‌دانستند».

پس به آن بخش مراجعه شود تا حقیقت اتخاد اولیاء من دون الله توسط مشرکان را بدانید، و بدانید که اتخاذ اولیاء من دون الله یعنی دادن صفات ربوبیت به آن اولیاء و یعنی گرفتن رب و إلهی غیر از الله. پس مشرکان از روی علم و آگاهی إله و ربی غیر از الله گرفته بودند و آن‌ها را به اسم إله و رب نامیده بودند. نه اینکه همانند فهم سطحی و ناقص نجدیه گمان کنیم که مشرکان صرفاً از انسان‌های صالح و ملائکه درخواست شفاعت کرده‌اند بدون اینکه برایشان هیچ‌گونه ربوبیت و الهیتی قائل بوده باشند! پس نکتۀ اول این است که مشرکان اولیاء من دون الله گرفته‌اند، و اکنون به تفاسیر علما دربارۀ وَٱلَّذِينَ ٱتَّخَذُواْ مِن دُونِهِۦٓ أَوۡلِيَآءَ﴾ توجه نمایید:

طبری رحمه الله در تفسیر ﴿وَٱلَّذِينَ ٱتَّخَذُواْ مِن دُونِهِۦٓ أَوۡلِيَآءَ﴾ می‌گوید: «والذين اتخذوا من دون الله أولياء يَتَوَلَّوْنَهُم، ويعبدونهم من دون الله».

ترجمه: «و کسانی که بجای الله اولیائی گرفتند و آنان را به سرپرستی و یاوری گرفتند و آنان را بجای الله عبادت می‌کنند».[1]

سمرقندی رحمه الله در تفسیر آن می‌گوید: «وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِياءَ يعني: عبدوا من دونه أرباباً، وأوثاناً».

ترجمه: «و کسانی که بجای اوتعالی اولیائی گرفتند، یعنی: بجای او رب‌هایی و بت‌هایی عبادت کردند».[2]

ابن ابی زمنین رحمه الله می‌گوید: «{وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دونه أَوْلِيَاء} أَي: يتخذونهم آلِهَة يَعْبُدُونَهُمْ من دون الله».

ترجمه: «{و کسانی که بجای اوتعالی اولیائی گرفتند} یعنی: آن‌ها را به عنوان آلهه گرفتند و بجای الله عبادتشان کردند».[3]

۱- تفسیر الطبری، ج ۲۱ ص ۲۵۱.

۲- تفسیر بحر العلوم، ج ۳ ص ۱۷۷.

۳- تفسیر ابن ابی زمنین، ج ۴ ص ۱۰۲.

طبرانی رحمه الله می‌گوید: «{وَالَّذِينَ اتَّخَذُواْ مِن دُونِهِ أَوْلِيَآءَ}؛ يعني الذين يعبُدون الأصنامَ والملائكةَ والشَّمس والقمرَ والنجومَ».

ترجمه: «{و کسانی که بجای اوتعالی اولیائی گرفتند}، یعنی کسانی که بت‌ها و ملائکه و خورشید و ماه و ستارگان را عبادت می‌کنند».

پس مراد از اولیاء من دون الله که در آیه آمده است، بت‌ها و إله‌ها و معبودان مشرکان است.

نکتهٔ دوم: دربارهٔ این آیه این است که مشرکان، اولیاء من دون الله‌شان را «عبادت» می‌کردند؛ چنانکه خداوند به نقل از آنان فرمود: ﴿مَا نَعۡبُدُهُمۡ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَآ إِلَى ٱللَّهِ زُلۡفَىٰٓ﴾ «این‌ها را عبادت نمی‌کنیم جز برای این‌که ما را به الله نزدیک کنند»، یا به عبارتی دیگر: «اینها را تنها به این خاطر عبادت می‌کنیم که ما را به الله نزدیک کنند».

امام فخر رازی رحمه الله در تفسیر آیه می‌گوید: «وَاعْلَمْ أَنَّ الضَّمِيرَ فِي قَوْلِهِ: مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونا إِلَى اللهَّ زُلْفى عَائِدٌ عَلَى الْأَشْيَاءِ الَّتِي عُبِدَتْ مِنْ دُونِ اللهَّ، وَهِيَ قِسْمَانِ الْعُقَلَاءُ وَغَيْرُ الْعُقَلَاءِ، امّا الْعُقَلَاءُ فهو أن قوما عبدوا المسيح وعزيرا وَالْمَلَائِكَةَ، وَكَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ يَعْبُدُونَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومَ وَيَعْتَقِدُونَ فِيهَا أَنَّهَا أَحْيَاءٌ عَاقِلَةٌ نَاطِقَةٌ، وَأَمَّا الْأَشْيَاءُ الَّتِي عُبِدَتْ مَعَ أَنَّهَا لَيْسَتْ مَوْصُوفَةً بِالْحَيَاةِ وَالْعَقْلِ فَهِيَ الْأَصْنَامُ، إِذَا عَرَفْتَ هَذَا فَنَقُولُ الْكَلَامُ الَّذِي ذَكَرَهُ الْكُفَّارُ لَائِقٌ بِالْعُقَلَاءِ، امّا بِغَيْرِ الْعُقَلَاءِ فَلَا يَلِيقُ، وَبَيَانُهُ مِنْ وَجْهَيْنِ الْأَوَّلُ: أَنَّ الضَّمِيرَ فِي قَوْلِهِ: مَا نَعْبُدُهُمْ ضَمِيرٌ لِلْعُقَلَاءِ فَلَا يَلِيقُ بِالْأَصْنَامِ الثَّانِي: أَنَّهُ لَا يَبْعُدُ أَنْ يَعْتَقِدَ أُولَئِكَ الكفار في المسيح والعزيز والملائكة أن يشفعوا لهم عند الله، امّا يبعد من العاقل أن يعتقد في الأصنام والجمادات أَنَّهَا تُقَرِّبُهُ إِلَى اللهَّ، وَعَلَى هَذَا التَّقْدِيرِ فَمُرَادُهُمْ أَنَّ عِبَادَتَهُمْ لَهَا تُقَرِّبُهُمْ إِلَى اللهَّ، ويمكن أن يقال إن العاقل لا يعبد الصَّنَمَ مِنْ حَيْثُ إِنَّهُ خَشَبٌ أَوْ حَجَرٌ، وَإِنَّمَا يَعْبُدُونَهُ لِاعْتِقَادِهِمْ أَنَّهَا تَمَاثِيلُ الْكَوَاكِبِ أَوْ تَمَاثِيلُ الْأَرْوَاحِ السَّمَاوِيَّةِ، أَوْ تَمَاثِيلُ الْأَنْبِيَاءِ وَالصَّالِحِينَ الَّذِينَ مَضَوْا، وَيَكُونُ

مَقْصُودُهُمْ مِنْ عِبَادَتِهَا تَوْجِيهُ تِلْكَ الْعِبَادَاتِ إِلَى تِلْكَ الْأَشْيَاءِ الَّتِي جَعَلُوا هَذِهِ التَّمَاثِيلَ صُوَرًا لَهَا. وَحَاصِلُ الْكَلَامِ لِعُبَّادِ الْأَصْنَامِ أَنْ قَالُوا إِنَّ الْإِلَهَ الْأَعْظَمَ أَجَلُّ مِنْ أَنْ يَعْبُدَهُ الْبَشَرُ لَكِنَّ اللَّائِقَ بِالْبَشَرِ أَنْ يَشْتَغِلُوا بِعِبَادَةِ الْأَكَابِرِ مِنْ عِبَادِ اللهِ مِثْلَ الْكَوَاكِبِ وَمِثْلَ الْأَرْوَاحِ السَّمَاوِيَّةِ، ثُمَّ أَنَّهَا تَشْتَغِلُ بِعِبَادَةِ الْإِلَهِ الْأَكْبَرِ، فَهَذَا هُوَ الْمُرَادُ مِنْ قَوْلِهِمْ: مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونا إِلَى اللهِ زُلْفى».

ترجمه: «و بدان که ضمیر در این فرموده‌اش: {این‌ها را نمی‌پرستیم جز برای این‌که ما را به الله نزدیک کنند} به چیزهایی برمی‌گردد که بجای الله عبادت شدند و آن، دو دسته هستند: عاقلان و غیر عاقلان. امّا عاقلان که گروهی، مسیح و عزیر و ملائکه را عبادت کردند و بسیاری از مردم خورشید و ماه و ستارگان را عبادت کردند و معتقد هستند که آن‌ها زنده و عاقل و ناطق هستند. و امّا چیزهایی که عبادت شدند با اینکه آن‌ها به حیات و عقل موصوف نیستند پس آن‌ها انصام هستند. اگر این را دانستی، پس می‌گوییم این کلامی که کفار ذکر کردند لایق به عاقلان است، و به غیر عاقلان ارتباطی ندارد،

و توضیح آن از دو وجه است. یکی: اینکه ضمیر در این فرموده‌اش: ﴿مَا نَعۡبُدُهُمۡ﴾ ضمیری است که برای عاقلان به کار می‌رود، پس به اصنام ارتباط ندارد. دوم: بعید نیست که آن کفاری که مسیح و عزیر و ملائکه را عبادت می‌کردند، معتقد باشند که آن‌ها نزد الله برایشان شفاعت می‌کنند، امّا بعید است که شخصی عاقل معتقد باشد که اصنام و جمادات آن‌ها را به الله نزدیک می‌گردانند! و بنابر این تقدیر، پس منظورشان از عبادتشان برای آن‌ها نزدیک گرداندنشان به الله بود. و ممکن است گفته شود: شخص عاقل، صنم را بخاطر چوب یا سنگ بودنش نیست که عبادت می‌کرد، بلکه تنها به این خاطر اصنام را عبادت می‌کردند که چون آن اصنام را مجسمه‌های ستارگان یا مجسمه‌های ارواح سماوی یا مجسمه‌های انبیا و صالحان گذشته می‌دانستند و مقصودشان از عبادت‌کردن آن اصنام، متوجه ساختن آن عبادت‌ها به سوی آن چیزهایی بود که این مجسمه‌ها را تصویری برای آن‌ها قرار داده بودند. و حاصل کلام عبادت

کنندگان اصنام این است که می‌گفتند: إله اعظم، بزرگتر از آن است که بشر او را عبادت کند، بلکه لایق بشر این است که به عبادت بندگان بزرگ الله مشغول شود مانند ستارگان و مانند ارواح سماوی، سپس آن‌ها هم به عبادت إله اکبر مشغول می‌شوند. و این همان مراد از این سخنشان است که گفتند: ﴿مَا نَعۡبُدُهُمۡ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَآ إِلَى ٱللَّهِ زُلۡفَىٰٓ﴾».[1]

پس مشرکان حقیقتاً معبودانشان را إله و دارای صفات الهیت و ربوبیت می‌دانستند و از آن‌ها به اسم إله یاد می‌کردند و حقیقتاً آن‌ها را عبادت می‌کردند و نام اعمالی که برای إله‌هایشان انجام می‌دادند را عبادت می‌گذاشتند. نه اینکه گمان شود آن‌ها فقط از انسان‌های صالح یا انبیا یا ملائکه درخواست دعا کرده‌اند! چراکه چنین چیزی هرگز به معنای إله گرفتن آنان نیست. و نه اینکه گمان شود که آن‌ها اعمالی که برای إله‌هایشان انجام می‌دادند را عبادت نمی‌پنداشته‌اند و مثلاً گمان شود که مشرکان منکر این بودند که آن‌ها دارند إله‌هایشان را عبادت می‌کنند یا مثلاً گمان شود که آن‌ها منکر این بودند که کسی جز الله را عبادت کرده باشند. بلکه آن‌ها حقیقتاً عمل خودشان را عبادت می‌نامیدند و حقیقتاً به عبادت آن إله‌هایشان هم اعتراف می‌کردند.

نکتۀ سوم: چیزی که در این آیه مورد انکار واقع شده است، عبادت‌کردن کسی غیر از الله است، نه تقرب جستن به الله متعال! در واقع مشرکان برای تقرب جستن به الله، غیر او را عبادت می‌کردند! و خداوند تقرب جستن به خودش بوسیلۀ عبادت‌کردن غیر خودش را بر مشرکان انکار ورزیده است؛ نه تقرب جستن به خودش را؛ چرا که خداوند به تقرب جستن به خودش امر کرده است و می‌فرماید: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَٱبۡتَغُوٓاْ إِلَيۡهِ ٱلۡوَسِيلَةَ﴾ [المائدة: ۳۵]

«ای کسانی‌که ایمان آورده‌اید! از خدا بترسید، و به سوی او تقرب جویید».

و نکتۀ چهارم: دروغ است اینکه عبادت بت‌ها، سببی باشد که بوسیلۀ آن مشرکان به الله نزدیک شوند، و همچنین مشرکان دروغ می‌گفتند که الله فرزند دارد و آن فرزندان

۱- تفسیر مفاتیح الغیب، ج ۲۶ ص ۴۲۱.

را اولیاء من دون الله گرفته بودند و آن فرزندان را عبادت می‌کردند به این گمان که عبادت آن‌ها موجب نزدیکی به الله می‌شود.

طبری رحمه الله در تفسیر: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَهۡدِي مَنۡ هُوَ كَٰذِبٞ كَفَّارٞ﴾ می‌گوید: «يقول تعالى ذكره: (إِنَّ اللهَ لا يَهْدِي) إلى الحق ودينه الإسلام، والإقرار بوحدانيته، فيوفقه له (مَنْ هُوَ كَاذِبٌ) مفتر على الله، يتقول عليه الباطل، ويضيف إليه ما ليس من صفته، ويزعم أن له ولدا افتراء عليه، كفار لنعمه، جحودا لربوبيته».

ترجمه: «خداوند متعال می‌فرماید: {الله هدایت نمی‌کند} به سوی حق و دین اسلامش و اقرار به وحدانیتش و توفیقش به آن، {آن کسی را که دروغ گوست} بر خداوند افترا می‌بندد و سخن باطل بر او می‌بندد، و چیزی به او اضافه می‌نماید که از صفت او نیست، گمان می‌کند که او فرزند دارد که افترا بر اوتعالی و کفران نعمتش و جحد و انکار ربوبیتش است».[1]

و چنانکه می‌بینیم، طبری این آیه را دلیلی می‌داند بر اینکه مشرکان با قرار دادن فرزند برای الله، در واقع ربوبیت الله متعال را جحد و انکار کرده‌اند.

و امام بغوی رحمه الله می‌گوید: «{إِنَّ اللهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ كاذِبٌ كَفَّارٌ}، لَا يُرْشِدُ لِدِينِهِ مَنْ كَذَبَ، فقال: إن الآلهة لتشفع. وَكَفَى بِاتِّخَاذِ الْآلِهَةِ دُونَهُ كَذِبًا وَكُفْرًا».

ترجمه: «{الله آن کسی را که دروغگوی ناسپاس است، هدایت نمی‌کند} به سوی دینش ارشاد نمی‌کند کسی که دروغ می‌گوید و می‌گوید: إله‌ها شفاعت می‌کنند. و همین برای دروغگویی و کفرش کافی است که آلهه‌ای بجای اوتعالی گرفته است».[2]

۱- تفسیر الطبری، ج ۲۱ ص ۲۵۲.

۲- تفسیر البغوی، ج ۴ ص ۷۹.

و شوکانی رحمه الله می‌گوید: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ كَاذِبٌ كَفَّارٌ أي: يُرْشِدُ لِدِينِهِ، وَلَا يُوَفِّقُ لِلِاهْتِدَاءِ إِلَى الْحَقِّ مَنْ هُوَ كَاذِبٌ فِي زَعْمِهِ أَنَّ الْآلِهَةَ تُقَرِّبُهُ إِلَى اللَّهِ، وَكَفَرَ بِاتِّخَاذِهَا آلِهَةً، وَجَعْلِهَا شُرَكَاءَ لِلَّهِ، وَالْكَفَّارُ صِيغَةُ مُبَالَغَةٍ تَدُلُّ عَلَى أَنَّ كُفْرَ هَؤُلَاءِ قَدْ بَلَغَ إِلَى الْغَايَةِ».

ترجمه: «{الله آن کسی را که دروغگوی ناسپاس است، هدایت نمی‌کند} یعنی به سوی دینش ارشاد نمی‌کند و به هدایت شدن به سوی حق توفیق نمی‌دهد کسی که در این گمانش که: "آلهه او را به الله نزدیک می‌کنند"، دروغگو است و با آلهه گرفتن آن‌ها و شریک قرار دادن آن‌ها برای الله کافر گشته است. و ﴿كَفَّارٌ﴾ صیغه مبالغه است که دلالت بر این دارد که کفر آنان به نهایت خود رسیده است».[1]

و طبرانی رحمه الله می‌گوید: «وقولهُ تعالى : {إِنَّ اللَّهَ لاَ يَهْدِي مَنْ هُوَ كَاذِبٌ كَفَّارٌ} ؛ أي لا يُرشِدُ لدينهِ مَن كذبَ في زعمهِ أنَّ الآلهةَ تشفعُ له الله تعالى».

ترجمه: «و این فرمودۀ خداوند متعال: {الله آن کسی را که دروغگوی ناسپاس است، هدایت نمی‌کند} یعنی: به سوی دینش ارشاد نمی‌کند کسی که در این گمانش که: "آلهه نزد الله متعال شفاعتش می‌کنند" دروغ می‌گوید».

پس دو حالت مختلف وجود دارد، یکی: مشرکی که إله و اولیائی غیر از الله برای خود گرفته است و به ربوبیت و إلهیت آن‌ها اعتراف دارد و سپس آن‌ها را عبادت می‌کند و معتقد است که عبادت‌کردن آن إله‌ها موجب نزدیک شدن به الله می‌شود.

دوم: مومنی که می‌گوید هیچ إلهی جز الله وجود ندارد، و برای هیچ مخلوقی ربوبیت و إلهیت قائل نیست و نفع و ضرر رساندن بصورت مستقل از الله را برای هیچ مخلوقی قائل نیست و کسی جز الله را هم عبادت نمی‌کند، سپس برای تقرب جستن به الله از غیر الله می‌خواهد که برایش دعا کند.

اکنون اگر بیاییم و این دو حالت را یکسان بدانیم و حکم گروه اول را بر گروه دوم تطبیق بدهیم، پس نتیجه همان می‌شود که نجدیه به آن رفته‌اند. چرا که نجدیه معتقد

۱- تفسیر فتح القدیر، ج ۴ ص ۵۱۵.

است هرکس از میّت درخواست دعا کند، پس او را به عنوان اولیاء من دون اللهِ‌ی برای خود گرفته است و با درخواست دعا از او، او را عبادت کرده است؛ چراکه نجدیه معتقد است که شرک مشرکان قریش چیزی جز این نبوده است! و به الله قسم که این نوع تطبیق دادن و این نوع فهم چیزی نیست جز فهم خوارجی که ابن عمر رضی الله عنهما دربارۀ آنان می‌گوید: «إِنَّهُمُ انْطَلَقُوا إِلَى آيَاتٍ نَزَلَتْ فِي الكُفَّارِ، فَجَعَلُوهَا عَلَى المُؤْمِنِينَ».

ترجمه: «آن‌ها به سراغ آیاتی که در مورد کفار نازل شده است می‌روند و آن آیات را بر مسلمانان قرار می‌دهند».[1]

سوال: آیا اعتقاد داشتن به شفاعت شرک است؟

جواب: در آن تفصیل وجود دارد. اگر معتقد باشد که شافع بدون اذن خداوند برای مشفوع شفاعت می‌کند و خداوند نیز باید شفاعت او را بپذیرید، پس این شرک است و اعتقاد به چنین شفاعتی موجب مشرک شدن می‌شود؛ و اعتقاد مشرکان عرب نسبت به شفاعت اینگونه بود.

اما اگر معتقد باشد که شافع با اذن خداوند شفاعت می‌کند و از او درخواست شفاعت کند، این شرک نمی‌باشد. پس مشرکان بخاطر اعتقاد به شفاعت نبود که مشرک بودند، بلکه به دو سبب مشرک بودند، یک: بخاطر اینکه شافعان را عبادت می‌کردند، دو: دربارۀ شافعان معتقد بودند که بدون اذن الله شفاعت می‌کنند.

پس مجرد اعتقاد به شفاعت شرک نیست، بلکه این اعتقاد شرک است که گمان شود شافع بدون اذن الله شفاعت می‌کند.

سوال: آیا درخواست شفاعت شرک است؟ به عبارتی دیگر، آیا مشرکان بخاطر مجرد درخواست شفاعت مشرک شده بودند؟

جواب: درخواست شفاعت از شافع به شرطی که معتقد باشد شافع با اجازۀ خداوند می‌تواند شفاعت کند، شرک نیست. امّا اگر معتقد باشد که شافع بدون اذن خداوند

۱- صحیح بخاری، ج ۹ ص ۱۶

می‌تواند شفاعت کند، شرک بوجود آمده است؛ اگرچه هم از آن شافع درخواست شفاعت نکرده باشد! یعنی به مجرد این اعتقادش که شافع می‌تواند بدون اذن الله شفاعت کند مشرک خواهد شد. پس اگر معتقد به شفاعتی که به اذن الله است باشد، و از آن شافع درخواست شفاعت کند، این شرک نیست.

سوال: اگر برای شخصی درخواست شفاعت شود که شافع ندانسته باشد که الله به شفاعت‌شدن در حق آن شخص راضی نیست، آیا شرک رخ داده است؟

جواب: درخواست شفاعت شافع برای مشفوعی که خداوند به شفاعت شدن او راضی نیست، کفر و شرک نمی‌باشد، بلکه فقط کاری خطا و اشتباه می‌باشد. همانند شفاعت کردن نوح برای پسرش که گفت: ﴿وَنَادَىٰ نُوحٌ رَّبَّهُۥ فَقَالَ رَبِّ إِنَّ ٱبۡنِي مِنۡ أَهۡلِي وَإِنَّ وَعۡدَكَ ٱلۡحَقُّ وَأَنتَ أَحۡكَمُ ٱلۡحَٰكِمِينَ٤٥ قَالَ يَٰنُوحُ إِنَّهُۥ لَيۡسَ مِنۡ أَهۡلِكَۖ إِنَّهُۥ عَمَلٌ غَيۡرُ صَٰلِحٖۖ فَلَا تَسۡـَٔلۡنِ مَا لَيۡسَ لَكَ بِهِۦ عِلۡمٌۖ إِنِّيٓ أَعِظُكَ أَن تَكُونَ مِنَ ٱلۡجَٰهِلِينَ٤٦﴾ [هود: ٤٥-٤٦]

«و نوح پروردگارش را ندا داد، پس گفت: پروردگارا! همانا پسرم از خاندان من است، و بی‌گمان وعدهٔ تو (دربارهٔ نجات خاندانم) حق است، و تو بهترین داورانی(۴۵) فرمود: ای نوح! همانا او از خاندان تو نیست، بی‌گمان او عمل غیر صالحی است پس چیزی که به آن علم نداری از من مخواه، من به تو اندرز می‌دهم (مبادا) که از جاهلان باشی(۴۶)».

در اینجا می‌بینیم که نوح علیه السلام برای پسرش شفاعت می‌کند و از الله می‌خواهد که پسرش را نجات بدهد، در حالی که خداوند به شافع بودن نوح راضی بود امّا از قول و عمل مشفوع راضی نبود، پس در اینجا درخواست شفاعت شافع قبل از اینکه الله به او اجازهٔ شفاعت دهد، کفر و شرک نبود.

یا همانند شفاعت ابراهیم علیه السلام برای پدرش که گفت: ﴿قَالَ أَرَاغِبٌ أَنتَ عَنۡ ءَالِهَتِي يَٰٓإِبۡرَٰهِيمُۖ لَئِن لَّمۡ تَنتَهِ لَأَرۡجُمَنَّكَۖ وَٱهۡجُرۡنِي مَلِيّٗا٤٦ قَالَ سَلَٰمٌ عَلَيۡكَۖ سَأَسۡتَغۡفِرُ لَكَ رَبِّيٓۖ إِنَّهُۥ كَانَ بِي حَفِيّٗا٤٧﴾ [مریم: ٤٦-٤٧]

«(پدرش) گفت: ای ابراهیم! آیا تو از إله‌های من روی گردانی؟ اگر باز نیایی، قطعاً تو را سنگسار می‌کنم، و برای مدت طولانی از من دور شو(۴۶) (ابراهیم) گفت: سلام بر تو! به زودی از پروردگارم برای تو طلب آمرزش خواهم کرد، بی‌گمان او نسبت به من مهربان است(۴۷)».

یا مانند استغفار محمد ﷺ برای منافقان که گرچه خداوند به عنوان شافع، شافع بودن محمد را قبول داشت امّا از مشفوع راضی نبود و در آنجا که پیامبر برای مشرکان و کافران و منافقانی که وفات یافته بودند، درخواست شفاعت و استغفار کرد، العیاذ بالله مرتکب کفر و شرک نشده بود. چنانکه خداوند متعال می‌فرماید: ﴿ٱسۡتَغۡفِرۡ لَهُمۡ أَوۡ لَا تَسۡتَغۡفِرۡ لَهُمۡ إِن تَسۡتَغۡفِرۡ لَهُمۡ سَبۡعِينَ مَرَّةٗ فَلَن يَغۡفِرَ ٱللَّهُ لَهُمۡۚ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمۡ كَفَرُواْ بِٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦۗ وَٱللَّهُ لَا يَهۡدِي ٱلۡقَوۡمَ ٱلۡفَٰسِقِينَ٨٠﴾ [التوبة: ۸۰]

«(ای پیامبر) برای آن‌ها آمرزش بخواه یا برایشان آمرزش نخواه، اگر هفتاد بار برای آن‌ها آمرزش بخواهی، هرگز الله آن‌ها را نمی‌آمرزد، این بدان سبب است که آن‌ها به الله و پیامبرش کافر شدند، و الله گروه فاسقان را هدایت نمی‌کند».

طبری رحمه الله در تفسیر این آیه می‌گوید: «ویروی عن رسول الله صلى الله عليه وسلم أنه حين نزلت هذه الآية قال: "لأزيدنّ في الاستغفار لهم على سبعين مرة"، رجاءً منه أن يغفر الله لهم، فنزلت: ﴿سَوَآءٌ عَلَيۡهِمۡ أَسۡتَغۡفَرۡتَ لَهُمۡ أَمۡ لَمۡ تَسۡتَغۡفِرۡ لَهُمۡ لَن يَغۡفِرَ ٱللَّهُ لَهُمۡ﴾ [المنافقون: ٦]».

ترجمه: «و از پیامبر ﷺ روایت شده که هنگامی‌که این آیه نازل شد فرمود: استغفار برای آنان را بیشتر از هفتاد بار می‌کنم، به امید اینکه الله آنان را ببخشاید، پس این آیه نازل شد: {برای آن‌ها یکسان است که برایشان آمرزش بخواهی یا آمرزش نخواهی، الله هرگز آنان را نمی‌بخشد}».[1]

۱- تفسیر الطبری، ج ۱۴ ص ۳۹۵.

و چنانکه خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَلَا تُصَلِّ عَلَىٰٓ أَحَدٖ مِّنۡهُم مَّاتَ أَبَدٗا وَلَا تَقُمۡ عَلَىٰ قَبۡرِهِۦٓۖ إِنَّهُمۡ كَفَرُواْ بِٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ وَمَاتُواْ وَهُمۡ فَٰسِقُونَ٨٤﴾ [التوبة: ٨٤]

«و هرگز بر هیچ یک از آن‌ها که مرده است، نماز نخوان، و بر (کنار) قبرش نایست، بی‌گمان آن‌ها به الله و رسولش کافر شدند، و در حالی‌که فاسق (و نافرمان) بودند؛ مردند».

قرطبی رحمه الله در تفسیر این آیه می‌گوید: «رُوِيَ أَنَّ هَذِهِ الْآيَةَ نَزَلَتْ فِي شَأْنِ عبد الله بن أبي سَلُولٍ وَصَلَاةِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلَيْهِ. ثَبَتَ ذَلِكَ فِي الصَّحِيحَيْنِ وَغَيْرِهِمَا. وَتَظَاهَرَتِ الرِّوَايَاتُ بِأَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ صَلَّى عَلَيْهِ، وَأَنَّ الْآيَةَ نَزَلَتْ بَعْدَ ذَلِكَ».

ترجمه: «روایت شده که این آیه دربارۀ عبد الله بن ابی سلول و نماز خواندن پیامبر ﷺ بر او نازل شد، و این در صحیحین و غیر آن، ثبت شده است و روایات فراوانی آمده که پیامبر ﷺ بر او نماز خواند و این آیه بعد از نماز خواندن پیامبر بر او، نازل شد».[۱]

امام بخاری در صحیحش از ابن عمر رضی الله عنهما روایت کرده که گفت: «أَنَّ عَبْدَاللهَّ ابْنَ أُبَيٍّ لَمَّا تُوُفِّيَ جَاءَ ابْنُهُ إِلَى النَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللهَّ، أَعْطِنِي قَمِيصَكَ أُكَفِّنْهُ فِيهِ، وَصَلِّ عَلَيْهِ، وَاسْتَغْفِرْ لَهُ، فَأَعْطَاهُ النَّبِيُّ صلى الله عليه وسلم قَمِيصَهُ، فَقَالَ: آذِنِّي أُصَلِّي عَلَيْهِ. فَآذَنَهُ، فَلَمَّا أَرَادَ أَنْ يُصَلِّيَ عَلَيْهِ جَذَبَهُ عُمَرُ رضى الله عنه، فَقَالَ: أَلَيْسَ اللهُّ نَهَاكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَى الْمُنَافِقِينَ فَقَالَ: أَنَا بَيْنَ خِيرَتَيْنِ، قَالَ: اسْتَغْفِرْ لَهُمْ أَوْ لا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللهُّ لَهُمْ. فَصَلَّى عَلَيْهِ، فَنَزَلَتْ: وَلا تُصَلِّ عَلَى أَحَدٍ مِنْهُمْ مَاتَ أَبَدًا».

ترجمه: «عبد الله بن عمر رضی الله عنهما می‌گوید: روزی که عبد الله بن اُبَي مُرد، پسرش نزد رسول الله ﷺ آمد و گفت: یا رسول الله، پیراهنت را عنایت کن تا پدرم را با آن کفن کنم. و بر او، نماز جنازه بخوان و برایش دعای مغفرت کن. رسول الله ﷺ پیراهنش را به او عطا کرد و فرمود: هنگامی‌که جنازه آماده شد، مرا خبر کن تا بر او، نماز بخوانم.

۱- تفسیر القرطبی، ج ۸ ص ۲۱۸.

سپس آمد و رسول خدا ﷺ را مطلع ساخت. هنگامی‌که رسول الله ﷺ خواست بر او نماز بخواند، عمر س پیراهن آن حضرت ﷺ را کشید و گفت: مگر خداوند شما را از نماز خواندن بر منافقین، منع نفرموده است؟ رسول الله ﷺ فرمود: به من اختیار داده شده است. خداوند می‌فرماید: {چه برای منافقان، طلب مغفرت کنی چه نکنی، تفاوتی ندارد. حتی اگر هفتاد بار برای آن‌ها طلب آمرزش کنی، خداوند هرگز آن‌ها را نخواهد بخشید}. سرانجام، رسول الله ﷺ بر او نماز خواند. سپس، خداوند این آیه را نازل فرمود: {و هرگز بر هیچ یک از آن‌ها که مرده است، نماز نخوان}».[1]

همچنین درباره استغفار پیامبر ﷺ برای عمویش ابو طالب و مادرش آمنه، که بر شرک وفات یافتند، می‌فرماید: ﴿مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَن يَسۡتَغۡفِرُواْ لِلۡمُشۡرِكِينَ وَلَوۡ كَانُوٓاْ أُوْلِي قُرۡبَىٰ مِنۢ بَعۡدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمۡ أَنَّهُمۡ أَصۡحَٰبُ ٱلۡجَحِيمِ ١١٣﴾ [التوبة: ۱۱۳]

«برای پیامبر و کسانی‌که ایمان آوردند (شایسته) نیست که برای مشرکان طلب آمرزش کنند، - هر چند از نزدیکان‌شان باشند- بعد از آنکه برای آن‌ها روشن شد که آن‌ها اهل دوزخند».

طبری رحمه الله در تفسیر این آیه می‌گوید: «واختلف أهل التأويل في السبب الذي نزلت هذه الآية فيه. فقال بعضهم: نزلت في شأن أبي طالب عم النبي صلى الله عليه وسلم، لأن النبي صلى الله عليه وسلم أراد أن يستغفر له بعد موته، فنهاه الله عن ذلك.

* ذكر من قال ذلك:

١٧٣٢٤- حدثنا محمد بن عبد الأعلى قال، حدثنا محمد بن ثور، عن معمر، قال: لما حضرت أبا طالب الوفاة، دخل عليه النبي صلى الله عليه وسلم وعنده أبو جهل وعبد الله بن أبي أمية، فقال: يا عم، قل: لا إله إلا الله، كلمةً أحاجُّ لك بها عند الله! فقال له أبو جهل وعبد

۱- صحیح بخاری، (۱۲۶۹).

الله بن أبي أمية: يا أبا طالب، أترغب عن ملة عبد المطلب؟ فقال النبي صلى الله عليه وسلم: لأستغفرن لك ما لم أنْهَ عنك! فنزلت: "ما كان للنبي والذين آمنوا أن يستغفروا للمشركين"، ونزلت: (إِنَّكَ لا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ)، [القصص: ٥٦]

... وقال آخرون: بل نزلت في سبب أمِّ رسول الله صلى الله عليه وسلم، وذلك أنه أراد أن يستغفر لها، فمنع من ذلك.

* ذكر من قال ذلك:

١٧٣٢٩- حدثنا أحمد بن إسحاق قال، حدثنا أبو أحمد قال، حدثنا فضيل، عن عطية قال: لما قدم رسول الله صلى الله عليه وسلم مكة وقف على قبر أمّه حتى سخِنت عليه الشمس، رجاءَ أن يؤذن له فيستغفر لها، حتى نزلت: "ما كان للنبي والذين آمنوا أن يستغفروا للمشركين ولو كانوا أولى قربى"، إلى قوله: "تبرأ منه"».

ترجمه: «اهل تاویل دربارۀ سبب نزول این آیه اختلاف دارند. بعضی از آنان می‌گویند: این آیه دربارۀ ابو طالب عموی پیامبر ﷺ نازل شد، برای اینکه پیامبر ﷺ خواست تا بعد از مردن او برایش استغفار کند و خداوند او را از این کار نهی کرد.

* کسی که چنین گفته است:

محمد بن عبد الأعلی برایمان تعریف کرد گفت: محمد بن ثور از معمر برایمان تعریف کرد گفت: هنگامی که ابو طالب به سر مرگ رسید پیامبر ﷺ بر او وارد شد و نزد او ابو جهل و عبد الله بن ابی امیه بودند، پیامبر فرمود: ای عمو بگو لا إله إلا الله، کلمه‌ای که با آن در نزد خداوند از تو دفاع می‌کنم. ابو جهل و عبد الله بن ابی امیه به او گفتند: ای ابو طالب آیا از ملت عبد المطلب رویگران می‌شوی؟ پس پیامبر ﷺ فرمود: حتماً برایت استغفار خواهم کرد مادام که از استغفار برایت نهی نشده‌ام. پس این آیه نازل شد: {برای پیامبر و کسانی‌که ایمان آوردند (شایسته) نیست که برای مشرکان طلب آمرزش کنند}.

... و دیگران می‌گویند: بلکه این آیه بخاطر مادر رسول الله ﷺ نازل شد چون پیامبر خواست برایش استغفار کند که از آن منع شد.

* کسی که چنین گفته است:

احمد بن اسحاق برایمان تعریف کرد گفت: ابو احمد برایمان تعریف کرد گفت: فضیل از عطیه برایمان تعریف کرد گفت: هنگامی‌که رسول الله ﷺ به مکه آمد نزد قبر مادرش توقف کرد تا اینکه گرمی آفتاب زیاد شد، به امید اینکه به او اجازه داده شود و برای مادرش استغفار کند. تا اینکه این آیه نازل شد: {برای پیامبر و کسانی‌که ایمان آوردند (شایسته) نیست که برای مشرکان طلب آمرزش کنند} تا این فرموده‌اش: {از او برائت کرد}».[۱]

چنانکه می‌بینید پیامبر ﷺ برای عبد الله بن ابي و عمویش استغفار و طلب شفاعت می‌کرد و برای مادرش هم قصد داشت که استغفار کند اما از آن نهی شد، پس ثابت می‌شود که شفاعت کردن شافع، برای مشفوعی که خداوند به شفاعت شدنش راضی نیست، کفر و شرک نمی‌باشد.

سوال: اگر کسی بگوید الله به پیامبر شفاعت را عطا کرده است و من از او چیزی را طلب می‌کنم که الله آن را به او عطا کرده است، آیا دچار کفر و شرک شده است؟

به عبارتی دیگر: آیا درخواست شفاعت از شافعی که خداوند به شافع بودن او راضی است -مثلا پیامبران و ملائکه-، و معتقد باشد که فقط با اجازهٔ الله در حق مشفوعی که مومن است شفاعت می‌کنند و معتقد باشد که شفاعت آنان بر خداوند واجب القبول نمی‌باشد و همانند اعتقاد مشرکان دربارهٔ شفاعت را ندارد و نمی‌گوید که شفاعت شافع، بدون اذن الله انجام شدنی است و نمی‌گوید که خداوند نمی‌تواند شفاعتش را رد کند، آیا درخواست چنین شفاعتی از چنین شافعی، کفر و شرک است؟

۱- صحیح بخاری، (۱۲۶۹).

پاسخ: نجدیه می‌گویند خداوند شفاعت را به پیامبر ﷺ داده است امّا تو را از طلب کردن شفاعت از او نهی کرده است! و برای خود به این آیه استناد می‌کنند: ﴿فَلَا تَدۡعُواْ مَعَ ٱللَّهِ أَحَدٗا١٨﴾ [الجن: ١٨] «پس کسی را با الله نخوانید». چنین استدلالی، بسیار شگفت انگیز است! چنانکه محمد بن عبد الوهاب می‌گوید: «فإن قال: النبي صلى الله عليه وسلم أعطي الشفاعة وأنا أطلبه مما أعطاه الله. فالجواب إن الله أعطاه الشفاعة ونهاك عن هذا فقال: {فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللهِ أَحَدًا} [الجن: ١٨] فإذا كنت تدعو الله أن يشفع نبيه فيك فأطعه في قوله: {فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللهِ أَحَدًا} [الجن: ١٨]».

ترجمه: «اگر گفت: به پیامبر ﷺ شفاعت داده شده و من از او چیزی را طلب می‌کنم که الله به او اعطا کرده است. جواب این است که خداوند شفاعت را به او داده است و تو را از آن نهی کرده است و فرموده: {پس کسی را با الله نخوانید} پس اگر تو الله را خواندی تا پیامبرش دربارۀ تو شفاعت کند، پس خداوند را در این فرموده‌اش: {به همراه الله کسی را نخوانید} اطاعت کرده‌ای».[1]

و گمان می‌کنند که درخواست شفاعت از پیامبر به این معناست که به همراه الله کسی دیگر را به دعا خوانده‌ای و عبادت کرده‌ای! و به این آیه استناد می‌کنند: ﴿قُل لِّلَّهِ ٱلشَّفَٰعَةُ جَمِيعٗا﴾ [الزمر: ٤٤] «بگو: تمام شفاعت از آن الله است» و گمان می‌کنند درخواست شفاعت از شافعی که به اذن الله شفاعت می‌کند آن هم برای مشفوعی که خداوند به شفاعت شدنش راضی است، گمان می‌کنند که درخواست چنین شفاعتی، به معنای این است که تمام شفاعت را از آن الله ندانسته‌ای! به همین خاطر نجدیه بخاطر عدم فهم و درک شفاعتی که مشرکان قریش به آن معتقد بودند، گمان می‌کنند که مشرکان قریش برای بت‌هایشان هیچ‌گونه ربوبیت و الهیتی قائل نبوده و صرفاً از آنان درخواست دعا کرده‌اند! و مسلمانان را نیز بخاطر درخواست دعا از پیامبر مرتکب همان شرکی می‌دانند

١- کشف الشبهات، ص ٢٥.

که مشرکان قریش مرتکب آن شده بودند. در حالی که مشرکان قریش و دیگر مشرکان عرب، بت‌هایشان را عبادت می‌کردند و معتقد بودند شافعانشان إله و فرزند الله هستند و معتقد بودند بدون نیاز به اذن الله برایشان شفاعت می‌کنند. اما شخص مسلمان با درخواست دعا از پیامبر بعد از وفاتش، نه برای پیامبر عبادتی می‌کند، و نه او را إله و رب می‌داند و نه معتقد است که بدون اذن الله شفاعت می‌کند. و با این سطحی نگری و عدم درک درست از آیات قرآن و عدم شناخت جاهلیت و مشرکان، می‌آیند و مسلمانان را همانند مشرکان قرار می‌دهند ولا حول ولا قوة إلا بالله.

آری! این کج اندیشان نجدی، جاهلیت و شرک را نشناخته‌اند و حقیقت شرک مشرکان را درک نکرده‌اند. اینها قرآن می‌خوانند امّا از حنجره‌هایشان پایین‌تر نمی‌رود و بهترین سخن که توحید است را می‌گویند امّا آن را نفهمیده‌اند.

و تفصیل جواب مذکور این است که: مشرکان زمان پیامبر ﷺ، درخواست شفاعتی می‌کردند که به زعم آنان نیازی به اذن و اجازه خداوند نداشت و لازم نبود که الله از مشفوع راضی باشد تا شفاعت شود، بلکه معتقد بودند که در صورت عبادت کردن إله‌هایشان، آن إله‌ها نیز بخاطر شراکتی که با الله دارند، بر خداوند نیز لازم است که حق شراکت آنان را ادا کند و شفاعت آنان را بپذیرد اگرچه هم به شفاعت آنان راضی نباشد و مشرکان معتقد بودند که شفیعانشان، یا فرزندان الله هستند، یا مالک مستقل اسباب هستند یا شریک خداوند در آن اسباب هستند و در تدبیر جهان هستی شریک و ظهیر و ولی و یاور خداوند هستند و خداوند بخاطر احتیاجی که به آن شریکان دارد و یا خوفی که از عدم قبول‌کردن شفاعت آنان دارد، مجبور است که درخواست شفاعت آن‌ها را قبول کند. به این خاطر مشرکان معتقد بودند که خداوند شفاعت إله‌هایشان را قبول می‌کند اگرچه هم به آن شفاعت راضی نباشد. پس مشرکان با همین پیشینۀ اعتقادی، دچار شرک و کفر گشته بودند اگرچه درخواست شفاعت هم نکرده باشند. و درخواست شفاعت در واقع کفر و شرک عملی و زیاده در کفر و شرک است و قبل از آن، کفر و شرک اعتقادی و قلبی داشته‌اند.

و بعضی از آن معبودانی که مشرکان آنان را می‌پرستیدند، به ناحق و بدون اینکه آن معبودان به عبادت شدنشان راضی باشند پرستیده می‌شدند، مانند عزیر و عیسی و ملائکه و امثال آنان، اینها در روز قیامت از اینکه به پرستیده شدنشان راضی بوده باشند اعلام برائت می کنند، چنانکه خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ يَقُولُ لِلْمَلَٰٓئِكَةِ أَهَٰٓؤُلَآءِ إِيَّاكُمْ كَانُواْ يَعْبُدُونَ ۝ قَالُواْ سُبْحَٰنَكَ أَنتَ وَلِيُّنَا مِن دُونِهِمۖ بَلْ كَانُواْ يَعْبُدُونَ ٱلْجِنَّۖ أَكْثَرُهُم بِهِم مُّؤْمِنُونَ ۝ فَٱلْيَوْمَ لَا يَمْلِكُ بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ نَّفْعًا وَلَا ضَرًّا وَنَقُولُ لِلَّذِينَ ظَلَمُواْ ذُوقُواْ عَذَابَ ٱلنَّارِ ٱلَّتِي كُنتُم بِهَا تُكَذِّبُونَ ۝﴾ [سبأ: ٤٠-٤٢]

«و (به یاد آور) روزی را که (الله) همهٔ آنان را بر می‌انگیزد، سپس به فرشتگان می گوید: آیا این‌ها شما را پرستش می کردند؟!(۴۰) (فرشتگان) گویند: تو منزهی! (تنها) تو ولی (و کار ساز) ما هستی، نه آن‌ها، (آنان هرگز ما را پرستش نمی‌کردند) بلکه جن (و شیاطین) را پرستش می‌کردند، بیشترشان به آن‌ها ایمان داشتند(۴۱) پس امروز برخی از شما برای برخی دیگر مالک هیچ سود و زیانی نیست، و به کسانی‌که ستم (= شرک) کردند، می‌گوییم: بچشید عذاب آتشی را که آن را تکذیب می کردید(۴۲)».

ابن کثیر رحمه الله در تفسیر این آیات می‌گوید: «يُخْبِرُ تَعَالَى أَنَّهُ يَقْرَعُ الْمُشْرِكِينَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى رؤوس الْخَلَائِقِ، فَيَسْأَلُ الْمَلَائِكَةُ الَّذِينَ كَانَ الْمُشْرِكُونَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ يَعْبُدُونَ الْأَنْدَادَ الَّتِي هِيَ عَلَى صُورَةِ الْمَلَائِكَةِ لِيُقَرِّبُوهُمْ إِلَى اللهِ زُلْفَى، فَيَقُولُ لِلْمَلَائِكَةِ: {أَهَؤُلاءِ إِيَّاكُمْ كَانُوا يَعْبُدُونَ} ؟ أَيْ: أَنْتُمْ أَمَرْتُمْ هَؤُلَاءِ بِعِبَادَتِكُمْ؟ كَمَا قَالَ فِي سُورَةِ الْفُرْقَانِ: {أَأَنْتُمْ أَضْلَلْتُمْ عِبَادِي هَؤُلَاءِ أَمْ هُمْ ضَلُّوا السَّبِيلَ} [الْفُرْقَانِ: ١٧]، وَكَمَا يَقُولُ لِعِيسَى: {أَأَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمِّيَ إِلَهَيْنِ مِنْ دُونِ اللهِ قَالَ سُبْحَانَكَ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ لِي بِحَقٍّ} [الْمَائِدَةِ: ١١٦] . وَهَكَذَا تَقُولُ الْمَلَائِكَةُ: {سُبْحَانَكَ} أَيْ: تعاليتَ وَتَقَدَّسْتَ عَنْ أَنْ يَكُونَ مَعَكَ إِلَهٌ {أَنْتَ وَلِيُّنَا مِنْ دُونِهِمْ} أَيْ: نَحْنُ عَبِيدُكَ وَنَبْرَأُ إِلَيْكَ مِنْ هَؤُلَاءِ، {بَلْ كَانُوا يَعْبُدُونَ الْجِنَّ} يَعْنُونَ:

الشَّيَاطِينَ؛ لِأَنَّهُمْ هُمُ الَّذِينَ يُزَيِّنُونَ لَهُمْ عِبَادَةَ الْأَوْثَانِ وَيُضِلُّونَهُمْ، {أَكْثَرُهُمْ بِهِمْ مُؤْمِنُونَ}، كَمَا قَالَ تَعَالَى: {إِنْ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ إِلا إِنَاثًا وَإِنْ يَدْعُونَ إِلا شَيْطَانًا مَرِيدًا} [النِّسَاءِ: ١١٧].

قَالَ اللهُ تَعَالَى: {فَالْيَوْمَ لَا يَمْلِكُ بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ نَفْعًا وَلا ضَرًّا} أَيْ: لَا يَقَعُ لَكُمْ نَفْعٌ مِمَّنْ كُنْتُمْ تَرْجُونَ نَفْعَهُ الْيَوْمَ مِنَ الْأَنْدَادِ وَالْأَوْثَانِ، الَّتِي ادَّخَرْتُمْ عِبَادَتَهَا لِشَدَائِدِكُمْ وكُرَبكم، الْيَوْمَ لَا يَمْلِكُونَ لَكُمْ نَفْعًا وَلَا ضَرًّا، {وَنَقُولُ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا} -وَهُمُ الْمُشْرِكُونَ- {ذُوقُوا عَذَابَ النَّارِ الَّتِي كُنْتُمْ بِهَا تُكَذِّبُونَ} أَيْ: يُقَالُ لَهُمْ ذَلِكَ، تَقْرِيعًا وَتَوْبِيخًا».

ترجمه: «خداوند متعال خبر می‌دهد که او در روز قیامت مشرکان را در برابر همهٔ خلایق به سختی سرزنش و ملامت می‌کند و از ملائکه‌ای سوال می‌کند که مشرکان گمان می‌کردند که آن‌ها اندادی (همتایانی) که بر صورت ملائکه بودند را عبادت می‌کردند تا آنان را به خداوند نزدیک گرداند، خداوند به ملائکه می‌فرماید: {آیا اینها شما را پرستش می‌کردند؟}. یعنی: شما آنان را امر کردید که شما را عبادت کنند؟ چنانکه در سوره الفرقان آمده است: {آیا شما این بندگان مرا گمراه کردید، یا خودشان راه را گم کردند؟} [الفرقان: ۱۷]. و چنانکه به عیسی می‌گوید: {آیا تو به مردم گفتی که من و مادرم را به عنوان دو معبود به جای الله انتخاب کنید؟ (عیسی) گوید: تو منزهی! من حق ندارم آنچه را که شایسته من نیست بگویم} [المائدة: ١١٦]. و به همان شکل ملائکه می‌گویند: {تو منزهی} یعنی متعالی و مقدس هستی از اینکه همراه تو الهی باشد. {تو ولی ما هستی نه آنان}، یعنی ما بندگان تو هستیم و از آنان به سوی تو برائت می‌جوییم. {بلکه آنان جن را می‌پرستیدند} یعنی شیاطین را می‌پرستیدند برای اینکه آن‌ها بودند که عبادت بت‌ها را برایشان زینت بخشیدند و گمراهشان کردند. {بیشترشان به آن‌ها ایمان داشتند} چنانکه خداوند متعال می‌فرماید: {(مشرکان) جز الله چیزهایی (= بت‌های) ماده را می‌خوانند و (در حقیقت) جز شیطان سرکش را نمی‌خوانند}. [النساء: ۱۱۷]. خداوند متعال می‌فرماید: {پس امروز برخی از شما برای برخی دیگر مالک هیچ سود و زیانی نیست} یعنی: آن نفعی که انتظار داشتید امروز به شما برسد از طرف انداد و اوثانی که عبادت آن‌ها را برای شداید

و سختی‌هایتان ذخیره کرده بودید، به شما نمی‌رسد، امروز برای شما مالک نفع و ضرری نیستند. {و به کسانی که ستم کردند می‌گوییم} و آنان مشرکان هستند {بچشید عذاب آتشی را که آن را تکذیب می‌کردید} یعنی: چنین چیزی از روی سرزنش و توبیخ به آنان گفته می‌شود».[۱]

پس مشرکان بخاطر درخواست شفاعت از شافعی که خداوند به شافع بودنشان راضی است، نبود که دچار شرک شده بودند، بلکه بخاطر این دچار شرک شده بودند که ابتدا شافعانشان را شریک خداوند دانسته و عبادت کردند، دوما برای آن شریکان و شفعایشان معتقد بودند که بدون اذن الله شفاعت می‌کنند. پس به مجرد درخواست شفاعت از شافع، شرکی رخ نداده است، به همان شکل که به مجرد شفاعت‌کردن شافع برای کسی که خداوند به شفاعتش اجازه نداده است، شافع دچار شرک نمی‌شود؛ همانند شفاعت نوح برای پسرش و شفاعت ابراهیم برای پدرش و شفاعت محمد برای مادر و عمویش و عبد الله بن ابی سلول منافق که در این موارد گفته نمی‌شود که شافع، تمام شفاعت را از آن الله ندانسته است و این آیه را برایشان به کار نمی‌بریم: ﴿قُل لِّلَّهِ ٱلشَّفَٰعَةُ جَمِيعٗا﴾ [الزمر: ٤٤]. و آنان را العیاذ بالله متهم به کفر و شرک نمی‌کنیم.

به همان شکل، شخص به مجرد درخواست شفاعت از شافع با این اعتقاد که به اذن الله شفاعت می‌کند، دچار شرک نشده است، بلکه زمانی دچار شرک می‌شود که معتقد باشد شفاعت شافع نیازی به اذن الله ندارد.

مشرکان به شفاعت بدون اذن الله اعتقاد داشتند

و باید بدانیم که مشرکان به شفاعت بدون اذن الله اعتقاد داشتند و آیات قرآن پیوسته شفاعت مشرکان را رد کرده و گفته است کسی بدون اذن الله نمی‌تواند شفاعت کند، اما مشرکان چون به شراکت شافعانشان با الله اعتقاد داشتند و چون معتقد بودند که آلهۀشان شریک الله در ملک و فرمانروایی هستند و یاوران و انصار و اولیاء من الذل الله

۱- تفسیر ابن کثیر، ج ۶ ص ۵۲۴

هستند و چون ملائکه‌ای که آن‌ها را آلهۀ خود گرفته بودند را فرزندان الله و از جنس و عنصر الهیت می‌دانستند، از این رو معتقد بودند که إله‌هایشان از چنان قدرتی برخوردار هستند که در نیازها و حاجاتشان بدون احتیاج به اذن الله، شفاعت می‌کنند. و علما نیز به این نوع اعتقاد مشرکان نسبت به شفاعت، اینکه اعتقاد به شفاعت بت‌هایشان بدون اذن الله داشتند، تصرح کرده اند، برای مثال:

ابن کثیر رحمه الله در تفسیر آیه ۳ زمر می‌گوید مشرکان به شفاعتی که نیازی به اذن الله نداشت معتقد بودند و می‌گوید: «وَأَخْبَرَ أَنَّ الملائكة التي في السموات مِنَ الْمُقَرَّبِينَ وَغَيْرِهِمْ، كُلُّهُمْ عَبِيدٌ خَاضِعُونَ للهِ، لَا يَشْفَعُونَ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ لِمَنِ ارْتَضَى، وَلَيْسُوا عِنْدَهُ كَالْأُمَرَاءِ عِنْدَ مُلُوكِهِمْ، يُشَفَّعُونَ عِنْدَهُمْ بِغَيْرِ إِذْنِهِمْ فِيمَا أَحَبَّهُ الْمُلُوكُ وَأَبَوْهُ، {فَلا تَضْرِبُوا للهِ الأَمْثَالَ} [النَّحْلِ: ٧٤]، تَعَالَى اللهُ عَنْ ذَلِكَ».

ترجمه: «خداوند خبر داده که ملائکه‌های مقربین و غیر آنان که در آسمان‌ها هستند، همۀشان بندگان و خاکسار خداوند هستند، و در نزد خداوند شفاعت نمی‌کنند مگر با اجازه‌اش آن هم برای کسی که خداوند از او راضی باشد. و ملائکه در نزد الله همانند امراء در نزد پادشاهانشان نیستند که در نزد پادشاهان بدون اجازۀشان در آنچه که پادشاهان دوست دارند و دوست ندارند، شفاعت کنند {پس برای الله مثل‌ها نزنید} خداوند از چنین چیزی متعالی می باشد».[1]

فخر رازی رحمه الله دربارۀ کیفیت شفاعت مشرکان گفت: «إِنَّ الْقَوْمَ كَانُوا يَقُولُونَ فِي الْأَصْنَامِ أَنَّهَا شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللهِ وَكَانُوا يَقُولُونَ أَنَّهَا تَشْفَعُ لَنَا عِنْدَ اللهِ مِنْ غَيْرِ حَاجَةٍ فِيهِ إِلَى إِذْنِ اللهِ، وَلِهَذَا السَّبَبِ رَدَّ اللهُ تَعَالَى عَلَيْهِمْ ذَلِكَ بِقَوْلِهِ مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ [الْبَقَرَة: ٢٥٥] فَهَذَا يَدُلُّ عَلَى أَنَّ الْقَوْمَ اعْتَقَدُوا أَنَّهُ يَجِبُ عَلَى اللهِ إِجَابَةَ الْأَصْنَامِ فِي تِلْكَ الشَّفَاعَةِ، وَهَذَا نَوْعُ طَاعَةٍ، فَاللهُ تَعَالَى نَفَى تِلْكَ الطَّاعَةَ بِقَوْلِهِ مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ وَلا شَفِيعٍ يُطَاعُ».

۱- تفسیر ابن کثیر، ج ۷، ص، ۸۵.

ترجمه: «آن قوم (مشرکان) دربارۀ اصنامشان می‌گفتند که آن‌ها شفیعان ما نزد الله هستند و می‌گفتند که آن‌ها نزد الله برای ما شفاعت می‌کنند بدون اینکه برای شفاعت کردنشان احتیاجی به اجازۀ الله داشته باشند و به همین خاطر خداوند متعال این عقیدۀشان را با این فرموده‌اش رد کرد: {کیست که در نزد او شفاعت کند مگر با اجازه او؟} پس این دلالت دارد بر اینکه آن مشرکان معتقد بودند که بر خداوند واجب است که شفاعت آن اصنام را قبول کند و این نوعی اطاعت‌شدن و پذیرفته شدن است و خداوند این اطاعت‌شدن را با این فرموده‌اش نفی کرده است: {برای ستمکاران نه دوستی وجود دارد، و نه شفیعی که (شفاعتش) پذیرفته شود}».[۱]

و شوکانی رحمه الله دربارۀ اعتقاد مشرکان به شفاعت بدون اذن الله می‌گوید: «أَتُخْبِرُونَهُ أَنَّ لَكُمْ شُفَعَاءَ بِغَيْرِ إِذْنِهِ، وَاللهُ سُبْحَانَهُ لَا يَعْلَمُ لِنَفْسِهِ شَرِيكًا وَلَا شَفِيعًا بِغَيْرِ إِذْنِهِ مِنْ جَمِيعِ مَخْلُوقَاتِهِ الَّذِينَ هُمْ فِي سَمَاوَاتِهِ وَفِي أَرْضِهِ؟».

ترجمه: «آیا به خداوند خبر می‌دهید که شماها شفیعانی بدون اذن او دارید؟ درحالی که الله سبحان برای خودش نه شریکی سراغ دارد و نه شفیعی بدون اذنش از بین همۀ مخلوقاتش که در آسمان‌ها و زمین هستند؟».[۲]

و بغوی رحمه الله در تفسیر آیه ۱۸ یونس می‌گوید: «وَمَعْنَى الْآيَةِ: أَتُخَبِّرُونَ الله أن له شريكا وعنده شَفِيعًا بِغَيْرِ إِذْنِهِ وَلَا يَعْلَمُ اللهُ لِنَفْسِهِ شَرِيكًا».

ترجمه: «و معنای آیه این است: آیا به الله خبر می‌دهید که برای او شریکی است و نزد او شفیعی بدون اذنش وجود دارد؟ درحالی که خداوند برای خودش شریکی سراغ ندارد؟».[۳]

۱- التفسیر مفاتیح الغیب، ج ۲۷، ص، ۵۰۴.

۲- تفسیر فتح القدیر، ج ۲، ص، ۴۹۲.

۳- تفسیر البغوی، ج ۲ ص ۴۱۴.

و قرطبی رحمه الله نیز به همان شکل در تفسیر آیه ۱۸ یونس می‌گوید: «أَيْ أَتُخْبِرُونَ اللهَّ أَنَّ لَهُ شَرِيكًا فِي مُلْكِهِ أَوْ شَفِيعًا بِغَيْرِ إِذْنِهِ، وَاللهُّ لَا يعلم لنفسه شريكا في السموات وَلَا فِي الْأَرْضِ، لِأَنَّهُ لَا شَرِيكَ لَهُ فَلِذَلِكَ لَا يَعْلَمُهُ».[۱]

ترجمه: «یعنی: به خداوند خبر می‌دهید که شریکی در فرمانروایی‌اش دارد یا شفیعی بدون اذنش دارد و خداوند شریکی در آسمان‌ها و زمین برای خودش سراغ ندارد؟ چون شریکی برای او وجود ندارد، از این رو است که آن را نمی‌داند».

و شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمه الله نیز دربارۀ کیفیت شفاعت شرکی مشرکان می‌گوید: «وَإِنْ أَثْبَتَهُمْ وَسَائِطَ بَيْنَ اللهَّ وَبَيْنَ خَلْقِهِ - كَالْحُجَّابِ الَّذِينَ بَيْنَ الْمَلِكِ وَرَعِيَّتِهِ - بِحَيْثُ يَكُونُونَ هُمْ يَرْفَعُونَ إلَى اللهَّ حَوَائِجَ خَلْقِهِ؛ فَاَللهُّ إنَّمَا يَهْدِي عِبَادَهُ وَيَرْزُقُهُمْ بِتَوَسُّطِهِمْ؛ فَالْخَلْقُ يَسْأَلُونَهُمْ وَهُمْ يَسْأَلُونَ اللهَّ؛ كَمَا أَنَّ الْوَسَائِطَ عِنْدَ الْمُلُوكِ: يَسْأَلُونَ الْمُلُوكَ الْحَوَائِجَ لِلنَّاسِ؛ لِقُرْبِهِمْ مِنْهُمْ وَالنَّاسُ يَسْأَلُونَهُمْ؛ أَدَبًا مِنْهُمْ أَنْ يُبَاشِرُوا سُؤَالَ الْمَلِكِ؛ أَوْ لِأَنَّ طَلَبَهُمْ مِنْ الْوَسَائِطِ أَنْفَعُ لَهُمْ مِنْ طَلَبِهِمْ مِنْ الْمَلِكِ؛ لِكَوْنِهِمْ أَقْرَبَ إلَى الْمَلِكِ مِنْ الطَّالِبِ لِلْحَوَائِجِ . فَمَنْ أَثْبَتَهُمْ وَسَائِطَ عَلَى هَذَا الْوَجْهِ: فَهُوَ كَافِرٌ مُشْرِكٌ يَجِبُ أَنْ يُسْتَتَابَ فَإِنْ تَابَ وَإِلَّا قُتِلَ . وَهَؤُلَاءِ مُشَبِّهُونَ للهَّ شَبَّهُوا الْمَخْلُوقَ بِالْخَالِقِ وَجَعَلُوا للهَّ أَنْدَادًا . وَفِي الْقُرْآنِ مِنْ الرَّدِّ عَلَى هَؤُلَاءِ: مَا لَمْ تَتَّسِعْ لَهُ هَذِهِ الْفَتْوَى . فَإِنَّ الْوَسَائِطَ الَّتِي بَيْنَ الْمُلُوكِ وَبَيْنَ النَّاسِ: يَكُونُونَ عَلَى أَحَدِ وُجُوهٍ ثَلَاثَةٍ: - امّا لِإِخْبَارِهِمْ مِنْ أَحْوَالِ النَّاسِ بِمَا لَا يَعْرِفُونَهُ . وَمَنْ قَالَ إنَّ اللهَّ لَا يَعْلَمُ أَحْوَالَ عِبَادِهِ حَتَّى يُخْبِرَهُ بِتِلْكَ بَعْضُ الْمَلَائِكَةِ أَوْ الْأَنْبِيَاءُ أَوْ غَيْرُهُمْ: فَهُوَ كَافِرٌ بَلْ هُوَ - سُبْحَانَهُ - يَعْلَمُ السِّرَّ وَأَخْفَى لَا تَخْفَى عَلَيْهِ خَافِيَةٌ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ {وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ} . يَسْمَعُ ضَجِيجَ الْأَصْوَاتِ بِاخْتِلَافِ اللُّغَاتِ عَلَى تَفَنُّنِ الْحَاجَاتِ لَا يَشْغَلُهُ سَمْعٌ عَنْ سَمْعٍ وَلَا تُغَلِّطُهُ الْمَسَائِلُ . وَلَا يَتَبَرَّمُ

۱- تفسیر القرطبی، ج ۸ ص ۳۲۲.

بِإِلْحَاحِ الْمُلِحِّينَ . الْوَجْهُ الثَّانِي: أَنْ يَكُونَ الْمَلِكُ عَاجِزًا عَنْ تَدْبِيرِ رَعِيَّتِهِ وَدَفْعِ أَعْدَائِهِ – إلَّا بِأَعْوَانِ يُعِينُونَهُ – فَلَا بُدَّ لَهُ مِنْ أَنْصَارٍ وَأَعْوَانٍ لِذُلِّهِ وَعَجْزِهِ . وَاَللَّهُ – سُبْحَانَهُ – لَيْسَ لَهُ ظَهِيرٌ وَلَا وَلِيٌّ مِنْ الذُّلِّ . قَالَ تَعَالَى: {قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَمَا لَهُمْ فِيهِمَا مِنْ شِرْكٍ وَمَا لَهُ مِنْهُمْ مِنْ ظَهِيرٍ} وَقَالَ تَعَالَى: {وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ وَلِيٌّ مِنَ الذُّلِّ وَكَبِّرْهُ تَكْبِيرًا} . وَكُلُّ مَا فِي الْوُجُودِ مِنْ الْأَسْبَابِ: فَهُوَ خَالِقُهُ وَرَبُّهُ وَمَلِيكُهُ فَهُوَ الْغَنِيُّ عَنْ كُلِّ مَا سِوَاهُ وَكُلُّ مَا سِوَاهُ فَقِيرٌ إلَيْهِ؛ بِخِلَافِ الْمُلُوكِ الْمُحْتَاجِينَ إلَى ظهرائهم وَهُمْ – فِي الْحَقِيقَةِ – شُرَكَاؤُهُمْ فِي الْمُلْكِ . وَاَللَّهُ تَعَالَى: لَيْسَ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ بَلْ لَا إلَهَ إلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ . وَالْوَجْهُ الثَّالِثُ: أَنْ يَكُونَ الْمَلِكُ لَيْسَ مُرِيدًا لِنَفْعِ رَعِيَّتِهِ وَالْإِحْسَانِ إلَيْهِمْ وَرَحْمَتِهِمْ: إلَّا بِمُحَرِّكٍ يُحَرِّكُهُ مِنْ خَارِجٍ . فَإِذَا خَاطَبَ الْمَلِكُ مَنْ يَنْصَحُهُ وَيُعَظِّمُهُ أَوْ مَنْ يَدُلُّ عَلَيْهِ؛ بِحَيْثُ يَكُونُ يَرْجُوهُ وَيَخَافُهُ: تَحَرَّكَتْ إرَادَةُ الْمَلِكِ وَهِمَّتُهُ فِي قَضَاءِ حَوَائِجِ رَعِيَّتِهاما لِمَا حَصَلَ فِي قَلْبِهِ مِنْ كَلَامِ النَّاصِحِ الْوَاعِظِ الْمُشِيرِ وَإِمَّا لِمَا يَحْصُلُ مِنْ الرَّغْبَةِ أَوْ الرَّهْبَةِ مِنْ كَلَامِ الْمُدِلِّ عَلَيْهِ . وَاَللَّهُ تَعَالَى: هُوَ رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ وَمَلِيكُهُ وَهُوَ أَرْحَمُ بِعِبَادِهِ مِنْ الْوَالِدَةِ بِوَلَدِهَا وَكُلُّ الْأَشْيَاءِ إنَّمَا تَكُونُ بِمَشِيئَتِهِ فَمَا شَاءَ كَانَ وَمَا لَمْ يَشَأْ لَمْ يَكُنْ وَهُوَ إذَا أَجْرَى نَفْعَ الْعِبَادِ بَعْضِهِمْ عَلَى بَعْضٍ: فَجَعَلَ هَذَا يُحْسِنُ إلَى هَذَا وَيَدْعُو لَهُ وَيُشَفَّعُ فِيهِ وَنَحْوَ ذَلِكَ فَهُوَ الَّذِي خَلَقَ ذَلِكَ كُلَّهُ وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ فِي قَلْبِ هَذَا الْمُحْسِنِ الدَّاعِي الشَّافِعِ إرَادَةَ الْإِحْسَانِ وَالدُّعَاءِ وَالشَّفَاعَةِ وَلَا يَجُوزُ أَنْ يَكُونَ فِي الْوُجُودِ مَنْ يُكْرِهُهُ عَلَى خِلَافِ مُرَادِهِ أَوْ يُعَلِّمُهُ مَا لَمْ يَكُنْ يَعْلَمُ أَوْ مَنْ يَرْجُوهُ الرَّبُّ وَيَخَافُهُ . وَلِهَذَا قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ {لَا يَقُولَنَّ أَحَدُكُمْ اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي إنْ شِئْت اللَّهُمَّ ارْحَمْنِي إنْ شِئْت؛ وَلَكِنْ لِيَعْزِمْ الْمَسْأَلَةَ؛ فَإِنَّهُ لَا مُكْرِهَ لَهُ} . وَالشُّفَعَاءُ الَّذِينَ يَشْفَعُونَ عِنْدَهُ: لَا يَشْفَعُونَ إلَّا بِإِذْنِهِ كَمَا قَالَ: {مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إلَّا بِإِذْنِهِ} وَقَالَ تَعَالَى: {وَلَا يَشْفَعُونَ

إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى} وَقَالَ تَعَالَى: {قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِ اللهِ لَا يَمْلِكُونَ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَمَا لَهُمْ فِيهِمَا مِنْ شِرْكٍ وَمَا لَهُ مِنْهُمْ مِنْ ظَهِيرٍ} {وَلَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ} . فَبَيَّنَ أَنَّ كُلَّ مَنْ دُعِيَ مِنْ دُونِهِ لَيْسَ لَهُ مُلْكٌ وَلَا شِرْكٌ فِي الْمُلْكِ وَلَا هُوَ ظَهِيرٌ . وَأَنَّ شَفَاعَتَهُمْ لَا تَنْفَعُ إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ . وَهَذَا بِخِلَافِ الْمُلُوكِ فَإِنَّ الشَّافِعَ عِنْدَهُمْ قَدْ يَكُونُ لَهُ مُلْكٌ وَقَدْ يَكُونُ شَرِيكًا لَهُمْ فِي الْمُلْكِ وَقَدْ يَكُونُ مُظَاهِرًا لَهُمْ مُعَاوِنًا لَهُمْ عَلَى مُلْكِهِمْ وَهَؤُلَاءِ يُشَفَّعُونَ عِنْدَ الْمُلُوكِ بِغَيْرِ إذْنِ الْمُلُوكِ هُمْ وَغَيْرُهُمْ وَالْمَلِكُ يَقْبَلُ شَفَاعَتَهُمْ: تَارَةً بِحَاجَتِهِ إلَيْهِمْ وَتَارَةً لِخَوْفِهِ مِنْهُمْ وَتَارَةً لِجَزَاءِ إحْسَانِهِمْ إلَيْهِ وَمُكَافَأَتِهِمْ وَلِإِنْعَامِهِمْ عَلَيْهِ؛ حَتَّى إنَّهُ يَقْبَلُ شَفَاعَةَ وَلَدِهِ وَزَوْجَتِهِ لِذَلِكَ فَإِنَّهُ مُحْتَاجٌ إلَى الزَّوْجَةِ وَإِلَى الْوَلَدِ؛ حَتَّى لَوْ أَعْرَضَ عَنْهُ وَلَدُهُ وَزَوْجَتُهُ لَتَضَرَّرَ بِذَلِكَ وَيَقْبَلُ شَفَاعَةَ مَمْلُوكِهِ؛ فَإِذَا لَمْ يَقْبَلْ شَفَاعَتَهُ؛ يَخَافُ أَنْ لَا يُطِيعَهُ أَوْ أَنْ يَسْعَى فِي ضَرَرِهِ . وَشَفَاعَةُ الْعِبَادِ بَعْضِهِمْ عِنْدَ بَعْضٍ: كُلُّهَا مِنْ هَذَا الْجِنْسِ . فَلَا يَقْبَلُ أَحَدٌ شَفَاعَةَ أَحَدٍ إلَّا لِرَغْبَةِ أَوْ رَهْبَةٍ . وَاللَّهُ تَعَالَى: لَا يَرْجُو أَحَدًا وَلَا يَخَافُهُ وَلَا يَحْتَاجُ إلَى أَحَدٍ بَلْ هُوَ الْغَنِيُّ قَالَ تَعَالَى: {أَلَا إنَّ للهِ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ وَمَا يَتَّبِعُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللهِ شُرَكَاءَ إنْ يَتَّبِعُونَ إلَّا الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إلَّا يَخْرُصُونَ} إلَى قَوْلِهِ: {قَالُوا اتَّخَذَ اللهُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ هُوَ الْغَنِيُّ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ} . وَالْمُشْرِكُونَ: يَتَّخِذُونَ شُفَعَاءَ مِنْ جِنْسِ مَا يَعْهَدُونَهُ مِنَ الشَّفَاعَةِ . قَالَ تَعَالَى: {وَيَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللهِ مَا لاَ يَضُرُّهُمْ وَلاَ يَنفَعُهُمْ وَيَقُولُونَ هَؤُلاء شُفَعَاؤُنَا عِندَ اللهِ قُلْ أَتُنَبِّئُونَ اللهَ بِمَا لاَ يَعْلَمُ فِي السَّمَاوَاتِ وَلاَ فِي الأَرْضِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ} [يونس: ١٨]... [صفحه ٣٩] وَالْمَقْصُودُ هُنَا: أَنَّ مَنْ أَثْبَتَ وَسَائِطَ بَيْنَ اللهِ وَبَيْنَ خَلْقِهِ كَالْوَسَائِطِ الَّتِي تَكُونُ بَيْنَ الْمُلُوكِ وَالرَّعِيَّةِ فَهُوَ مُشْرِكٌ؛ بَلْ هَذَا دِينُ الْمُشْرِكِينَ عُبَّادُ الْأَوْثَانِ كَانُوا يَقُولُونَ: أَنَّهَا تَمَاثِيلُ الْأَنْبِيَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَإِنَّهَا وَسَائِلُ يَتَقَرَّبُونَ بِهَا إلَى اللهِ؛ وَهُوَ مِنَ الشِّرْكِ الَّذِي

أَنْكَرَهُ اللهُ عَلَى النَّصَارَى حَيْثُ قَالَ: {اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ}».

ترجمه: «و اگر واسطه‌هایی بین الله و خلقش ثابت کردند -مانند دربان‌هایی که بین پادشاه و رعیت است- به طوری که آنان نیازهای خلق را به سوی خداوند بالا می‌برند، و خداوند تنها به توسط آنان بندگانش را هدایت می‌کند و روزی می‌دهد، و مردم از آنان درخواست می‌کنند و آنان از خداوند درخواست می‌کنند، چنانکه واسطه‌ها بخاطر نزدیک بودنشان به پادشاهان از آنان نیازهای مردم را درخواست می‌کنند، و مردم از واسطه‌ها درخواست می‌کنند بخاطر رعایت ادب از اینکه مستقیماً از پادشاه درخواست کرده باشند، یا اینکه درخواستشان از واسطه‌ها برایشان نفع بیشتری دارد از اینکه از پادشاه درخواست کنند، بخاطر اینکه آن واسطه‌ها نسبت به درخواست کنندهٔ حاجت‌ها، به پادشاه نزدیک‌تر هستند. پس کسی که واسطه‌ها را بر چنین وجهی ثابت کند پس او کافر مشرک است و استتابه‌اش واجب است و اگر توبه نکرد کشته می‌شود.

و آنان خداوند را تشبیه می‌کنند، مخلوق را به خالق تشبیه می‌کنند، و برای خداوند همتاهایی قرار می‌دهند، و در قرآن در رد آنان آیات بسیاری وجود دارد که در این فتوا نمی‌گنجد.

پس وسائط بین پادشاهان و بین مردم بر یکی از این سه وجه هستند:

وجه اول: یا احوال مردم را به آنان (پادشاهان) خبر می‌دهند که خودشان از آن خبر نداشته‌اند. و هرکس بگوید خداوند احوال بندگانش را نمی‌داند تا اینکه بعضی از ملائکه یا انبیا یا غیر آنان اخبارشان را به اوتعالی بدهد، پس او کافر است، بلکه الله سبحانه و تعالی پنهانی‌ها و خفایا را می‌داند و هیچ چیز مخفی شده‌ای در زمین و آسمان از او مخفی نمی‌ماند {و او شنوا و بینا است}. صدای ضجه و ناله‌ها را با اختلاف زبان‌هایشان با تفاوت نیازهایشان می‌شوند، و گوش دادن به یکی او را از گوش دادن به یکی دیگر باز نمی‌دارد و درخواست‌ها بر او اشتباه نمی‌گردد و با پافشاری درخواست کنندگان ملول و خسته نمی‌شود.

وجه دوم: اینکه پادشاه از تدبیر رعیتش و دفع دشمنانش ناتوان باشد –مگر به کمک کسانی که به او کمک کنند– و ناچار باید بخاطر ذلت و عجزش، انصار و اعوانی داشته باشد. و خداوند سبحان هیچ ظهیر و یاوری و هیچ ولی و ناصری از ذلت و ضعف ندارد، خداوند متعال می‌فرماید: {(ای پیامبر!) بگو: کسانی را که غیر از الله (معبود خود) می‌پندارید، (به فریاد) بخوانید، (آن‌ها) هم‌وزن ذرهٔ در آسمان‌ها و در زمین مالک نیستند، و در (آفرینش و تدبیر) آن دو هیچ شرکتی ندارند، و او (= الله) از میان آن‌ها یاور و پشتیبانی ندارد} [سبأ: ۲۲].

و می‌فرماید: {و بگو: ستایش برای الله است که فرزندی (برای خود) بر نگزیده و او را در فرمانروای هیچ شریکی نیست، و بخاطر ناتوانی (و ذلت حامی‌و) سرپرستی برای او نیست، و او را به شایستگی بزرگ بشمار} [الإسراء: ۱۱۱].

و تمام اسبابی که در عالمِ وجود، وجود دارد خداوند خالق و پروردگار و مالک آن است، و او از هر چیزی بی‌نیاز است و هرچه که غیر او باشد به او نیازمند و فقیر است، شریکی در ملک ندارد، بلکه هیچ معبودی جز الله نیست یکتا و بی شریک است فرمانراویی از آن اوست و ستایش برای اوست و او بر هر چیزی تواناست.

و وجه سوم: اینکه پادشاه خواستار نفع رساندن و احسان کردن و رحمت کردن بر رعیتش نیست مگر با محرّکی که او را از خارج تحریک نماید. پس اگر کسی پادشاه را خطاب قرار دهد که نصیحت‌گرش باشد و پادشاه او را تعظیم بدارد یا طوری باشد که پادشاه به او امیدی دارید یا از او ترسی دارد، در این حالت اراده و همّت پادشاه در برآورده کردن نیازهای رعیتش به حرکت می‌افتد، آن هم یا بخاطر آنچه که در قلبش از صحبت‌های کسی که او را نصیحت و وعظ کرده، بوجود آمده است. و یا بخاطر رغبت یا رهبتی که برایش حاصل شده نسبت به کلام کسی که او را بر چنین کاری دلالت و راهنمایی کرده است. و الله متعال پروردگار و مالک همه چیز است و او نسبت به بندگانش از مادر به فرزندش مهربان‌تر است و همه چیز فقط به مشیت اوست و هرچه که بخواهد می‌شود و هرچه که نخواهد نمی‌شود و اوست که نفع بعضی از بندگانش را در بعضی دیگر جاری ساخته است و در نتیجه‌اش یکی برای دیگری سوال می‌کند و یا برایش شفاعت می‌کند و امثال آن. و اوست که همه چیز را خلق کرده است و مجاز

نیست که در عالم وجود چیزی وجود داشته باشد که اوتعالی را بر خلاف مرادش مجبور گرداند، یا کسی وجود داشته باشد که چیزی بداند که اوتعالی آن را نمی‌داند یا کسی وجود داشته باشد که خداوند پروردگار به او رجاء داشته و از او ترسی داشته باشد. و برای همین پیامبر ﷺ می‌فرماید: {یکی از شما نگوید بارالهی اگر خواستی مرا ببخش بارالهی اگر خواستی به من رحم کن، بلکه در درخواستش عظم نماید، برای اینکه کسی نمی‌تواند خداوند را مجبور کند} و شفیعانی که در نزد او شفاعت می‌کنند جز با اجازۀ او شفاعت نمی‌کنند، چنانکه می‌فرماید: {کیست که در نزد او جز به فرمان او شفاعت کند} [البقرة: ۲۵۵].

و می‌فرماید: {و آن‌ها جز برای کسی‌که (الله از او خشنود باشد و) بپسندد، شفاعت نمی‌کنند، و آن‌ها از ترس او بیمناک اند} [الأنبیاء: ۲۸].

و می‌فرماید: {(ای پیامبر!) بگو: کسانی را که غیر از الله (معبود خود) می‌پندارید، (به فریاد) بخوانید، (آن‌ها) هم‌وزن ذره‌ای در آسمان‌ها و در زمین مالک نیستند، و در (آفرینش و تدبیر) آن دو هیچ شرکتی ندارند، و او (= الله) از میان آن‌ها یاور و پشتیبانی ندارد} [سبأ: ۲۲].

پس روشن می‌گردد که تمام آن کسانی که بغیر از او خوانده می‌شوند نه فرمانراویی دارند و نه در فرمانراویی شریک هستند و نه ظهیر و یاوران خداوند هستند، و شفاعتشان نفعی نمی‌رساند مگر برای کسی که به او اجازه داده است. و این بر خلاف پادشاهان است برای اینکه شفاعت‌کننده در نزد آنان ممکن است که پادشاهیت داشته باشد، و یا ممکن است که با آنان در پادشاهی شریک باشد و یا ممکن است که یاور و معاون آنان بر پادشاهی‌شان باشد، و آنان در نزد پادشاهان بدون اجازۀ پادشاهان شفاعت می‌کنند، و پادشاه شفاعت آنان را قبول می‌کند، یک بار بخاطر نیازی که به آنان (شافعان) دارد، و باری دیگر بخاطر خوف و ترسی که از آنان دارد، و باری دیگر بخاطر پاداش دادن به نیکی‌هایی که آنان (شافعان) به او (پادشاه) کرده‌اند، و انعام کردن بر آنان باشد، حتی اینکه پادشاه، شفاعت فرزندش و همسرش برای آن (شفاعت‌شونده) را قبول می‌کند، برای اینکه به همسر و فرزندش محتاج است. حتی اگر فرزندش و همسرش از او روی

بگردانند بخاطر آن متضرر می‌شود. و شفاعت برده‌اش را قبول می‌کند و اگر شفاعتش را قبول نکند می‌ترسد که از او اطاعت نکند، یا در جهت ضرر رساندن به او تلاش کند.

و شفاعت بندگان نزد همدیگر همه‌اش از این جنس است و هیچ کسی شفاعت کسی دیگر را قبول نمی‌کند مگر بخاطر رغبت یا رهبتی که به او دارد، و خداوند متعالی از کسی هیچ رجاء و امیدی ندارد و از کسی نمی‌ترسد و به کسی احتیاج ندارد بلکه او غنی و بی‌نیاز است. خداوند متعال می‌فرماید: {آگاه باشید، هر که در آسمان‌ها و هر که در زمین است، از آن الله است، و کسانی‌که غیر الله؛ شریکان را می‌خوانند، پیروی (از دلیلی) نمی‌کنند، آن‌ها تنها از گمان پیروی می‌کنند، و آن‌ها فقط دروغ می‌گویند(۶۶) او کسی است که شب را برای شما قرار داد، تا در آن آرام بگیرید، و روز را روشن (قرار داد) بی‌گمان در این‌ها نشانه‌هایی است برای گروهی که می‌شنوند(۶۷) (مشرکان) گفتند: الله فرزندی برگزیده است او منزّه است، او بی‌نیاز است، آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است از آن اوست، هیچ دلیلی نزد شما بر این (ادعا) نیست، آیا بر الله چیزی می‌گویید که نمی‌دانید؟!(۶۸)} [یونس: ٦٦-٦٨]

و مشرکان شفیعانی از جنس چنین شفاعت‌هایی را می‌گرفتند، خداوند متعال می‌فرماید: {و غیر از الله چیزهای را می‌پرستند که نه به آن‌ها زیانی می‌رساند و نه سودشان می‌بخشد، و می‌گویند: این‌ها (= بت‌ها) شفیعان ما نزد الله هستند بگو: آیا الله را به چیزی که در آسمان‌ها و در زمین نمی‌داند، خبر می‌دهید؟! منزّه است او، و از آنچه با او شریک می‌سازند برتر است} [یونس: ١٨]

و مقصود اینجا این است که: هرکس وسائط بین الله و بین خلقش ثابت کنند به مانند وسائطی که بین پادشاهان و رعیت وجود دارد، پس او مشرک است، بلکه این دین مشرکانی که بندگان بت‌ها بودند است، مشرکان می‌گفتند: این‌ها مجسمه‌های پیامبران و صالحان است و آن‌ها وسیله‌هایی هستند که با آن‌ها به خداوند تقرب می‌جوییم. و این از شرکی است که خداوند آن را بر نصاری انکار ورزیده است آنجا که می‌فرماید: {(آن‌ها) دانشمندان و رهبان خویش، و (همچنین) مسیح پسر مریم را رب‌هایی بجای الله گرفتند؛ در حالی‌که دستور

نداشتند جز الله یکتایی را که هیچ إلهی جز او نیست؛ بپرستند، او پاک و منزّه است از آنچه شریک او قرار می‌دهند} [التوبة: ۳۱]».[۱]

چنانکه از کلام ابن تیمیه رحمه الله مشاهده می‌شود، ایشان شفاعتی که مشرکان به آن اعتقاد داشتند را در سه وجه بیان می‌کند، و می‌گوید: «وَالْمُشْرِكُونَ: يَتَّخِذُونَ شُفَعَاءَ مِنْ جِنْسِ مَا يَعْهَدُونَهُ مِنْ الشَّفَاعَةِ»؛ «مشرکان شفیعانی از جنس چنین شفاعت‌هایی را می‌گرفتند». و بدون شک به مجرد درخواست دعا و شفاعت از پیامبر ﷺ بعد از وفاتش هیچ یک از این وجوه بوجود نمی‌آید؛ به همان شکلی که به مجرد درخواست شفاعت و دعا از پیامبر در قید حیاتش این وجود بوجود نمی‌آمد. پس چرا نجدیه بدون توجه و دقت کردن به نوع شفاعتی که مشرکان به آن معتقد بودند، تنها به ظاهر عمل «درخواست شفاعت» نگاه می‌کنند و فکر می‌کنند به محض درخواست شفاعت، همان شرک مشرکان عرب رخ داده است؟ در حالی که این کذب و دروغ و بهتان است. این تطهیر نمودن و زیبا نشان دادن تخفیف‌دادن شرک مشرکان و پایین آوردن مسلمانان تا سطح آنان است. این تطبیق نمودن آیاتی که در حق مشرکان نازل شده است بر سر مسلمانان است. این جنایت در حق مسلمانان و جنایت در حق توحید است. این توحیدی که آن‌ها ادعایش می‌کنند بهتر از توحید خوارج نیست.

و همچنین شیخ الاسلام ابن تیمیه در «الرد علی البکری» دربارۀ کیفیت شفاعت مشرکان و اینکه معتقد به شفاعت بدون اذن الله بودند، می‌گوید: «وأصل ضلال المشركين أنهم ظنوا أن الشفاعة عند الله كالشفاعة عند غيره وهذا أصل ضلال النصارى أيضا قال تعالى ويعبدون من دون الله ما لا يضرهم ولا ينفعهم ويقولون هؤلاء شفعاؤنا عند الله قل أتنبئون الله بما لا يعلم في السماوات ولا في الأرض سبحانه وتعالى عما يشركون وأمثال هذا في القرآن كثير فمن ظن أن الشفاعة المعهودة من الخلق للخلق تنفع عند الله مثل أن يشفع الإنسان عند

۱- الواسطة بین الحق والخلق، ص ۲۵ به بعد.

من يرجوه المشفوع إليه أو يخافه كما يشفع عند الملك ابنه أو أخوه أو أعوانه أو نظراؤه الذين يخافهم أو يرجوهم فيجب سؤالهم لأجل رجائه وخوفه منهم فيمن يشفعون به عنده وإن كان الملك أو الأمير أو غيرهما يكره الشفاعة فيمن شفعوا فيه فيشفعهم فيه على كراهة منه ويشفعون عنده أيضا بغير إذنه فالله تعالى هو رب كل شيء ومليكه وخالقه فلا يشفع أحد عنده إلا بإذنه ولا يشفع أحد في أحد إلا لمن أذن الله للشفيع أن يشفع فيه فإذا أذن للشفيع شفع وإن لم يسأله الشفيع ولو سأل الشفيع الشفاعة ولم يأذن الله له لم تنفع شفاعته كما لم تنفع شفاعة نوح في ابنه ولا إبراهيم في أبيه ولا مراجعة لوط في قومه ولا صلاة النبي صلى الله عليه و سلم على المنافقين واستغفاره لهم بل قيل له استغفر لهم أو لا تستغفر لهم إن تستغفر لهم سبعين مرة فلن يغفر الله لهم».

ترجمه: «اصل گمراهی مشرکان این بود که آنان گمان می‌کردند که شفاعت نزد خداوند مانند شفاعت نزد دیگران است و این اصل گمراهی نصاری است. خداوند متعال می‌فرماید: {و غیر از الله چیزهایی را می‌پرستند که نه به آن‌ها زیانی می‌رساند و نه سودشان می‌بخشد، و می‌گویند: این‌ها (= بت‌ها) شفیعان ما نزد الله هستند. بگو: آیا الله را به چیزی که در آسمان‌ها و در زمین نمی‌داند، خبر می‌دهید؟! منزّه است او، و از آنچه با او شریک می‌سازند برتر است} [یونس: ۱۸]

و امثال این آیه در قرآن بسیار است، پس هرکس گمان کند که شفاعت گرفته شده از خلق برای خلق در نزد خداوند نفع می‌رساند، مثلاً یک انسان نزد کسی شفاعت کند که مشفوع الیه به او امیدی یا خوفی دارد، چنانکه در نزد پادشاه، پسرش یا برادرش یا یاورانش یا مشاورانش شفاعت می‌کنند، کسانی که پادشاه از آنان ترسی دارد یا به آنان امیدی دارد و بخاطر رجاء یا خوفی که از آنان دارد به درخواست آنان دربارۀ کسی که شفاعتش را نزدش کرده‌اند، جواب می‌دهد؛ اگرچه هم پادشاه یا امیر یا امثال آن دو، شفاعت دربارۀ کسی که شفاعت شده است را دوست نداشته باشد و با کراهیتی که از

شفاعت شونده دارد، دربارۀ او نزد پادشاه شفاعت می‌کنند و نیز در نزد او بدون اجازۀ او شفاعت می‌کنند، و خداوند متعال پروردگار و مالک و خالق همه چیز است و کسی در نزد او شفاعت نمی‌کند مگر با اجازۀ او و کسی دربارۀ کسی شفاعت نمی‌کند مگر برای شفیعی (شفاعت کننده‌ای) که خداوند به او اجازه داده که درباره‌اش شفاعت کند. پس اگر برای شفیع اجازه داد، شفاعت می‌کند اگر چه هم شفیع درخواست شفاعت نکرده باشد، و اگر شفیع درخواست شفاعت کند و خداوند برای او اجازه نداده باشد، شفاعتش نفعی نمی‌رساند همانطور که نه شفاعت نوح دربارۀ پسرش نفعی رساند و نه شفاعت ابراهیم دربارۀ پسرش و نه مراجعۀ لوط دربارۀ قومش و نه نماز پیامبر ﷺ بر منافقین و استغفارش برای آنان، نفعی رساند، بلکه به پیامبر گفت برایشان استغفار کنی یا استغفار نکنی، اگر هفتاد بار هم استغفار کنی هرگز خداوند آنان را نخواهد بخشید».[1]

همچنین شیخ الاسلام دربارۀ شفاعت شرکی مشرکان می‌گوید: «فهذه الشفاعة التي كان المشركون يثبتونها أبطلها القرآن في غير موضع، وهي كشفاعة المخلوق عند المخلوق بغير إذنه، فإن هذا الشافع شريك للمشفوع إليه، فإنه طلب منه ما لم يكن يريد أن يفعله، فيحتاج لقضاء حق الشفيع أن يفعله، فالشفيع بغير إذن المشفوع إليه شريك له، والله تعالى لا شريك له، ولهذا قال: ﴿لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ﴾ [البقرة: ٢٥٥] فلو شفع أحد بغير إذنه شفاعة نافعة مقبولة كان شريكًا له، وهو سبحانه لا يشفع عنده أحد إلا بإذنه، وهذا من وجهين: أحدهما: أنه هو الذي يخلق أفعال العباد، فلا يفعل أحد شيئًا إلا بمشيئته. والثاني: وهو المقصود: أن الملائكة، والأنبياء، لا يشفعون عنده إلا بإذنه، فلا تكون شفاعتهم مقبولة نافعة إلا إذا كانت بإذنه، وما وقع بغير إذنه لم يقبل، ولم ينفع، وإن كان الشفيع عظيمًا، فالكفار، والمنافقون، لا يغفر لهم ولو استغفرت لهم الأنبياء».

۱- الرد علی البکری ج ۱ صص ۱۵۱-۱۵۲.

ترجمه: «پس این شفاعتی که مشرکان آن را اثبات می‌کردند خداوند در جاهای مختلف قرآن آن را باطل کرده است، و شفاعت آنان مانند شفاعت مخلوق در نزد مخلوق بدون اجازۀ اوست، برای اینکه شافع (شفاعت‌کننده) شریک مشفوع الیه (کسی که نزدش شفاعت می‌شود) است. یعنی شافع از مشفوع الیه چیزی می‌خواهد که مشفوع الیه نمی‌خواهد انجام بدهد، اما برای برآورده کردن حق شفیع، مجبور است که آن را انجام بدهد، پس شفیع بدون اجازۀ مشفوع الیه، شریک او می‌باشد و خداوند متعال شریکی ندارد، و برای همین می‌فرماید: {آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است از آن اوست. کیست که در نزد او جز به فرمان او شفاعت کند} [البقرة: ۲۵۵]

پس اگر کسی بدون اجازۀ او شفاعت کند، شفاعتی نافع و مقبول، پس شریک اوتعالی شده است، و در نزد خداوند سبحان کسی جز با اجازۀ او شفاعت نمی‌کند، و این از دو وجه می‌باشد: یکی: اینکه اوتعالی همان کسی است که افعال بندگان را خلق می‌کند پس کسی چیزی انجام نمی‌دهد مگر با مشیت او. و دوم: و همان مقصود می‌باشد اینکه ملائکه و پیامبران در نزد اوتعالی جز با اجازۀ او شفاعت نمی‌کنند، پس شفاعتشان مقبول و نافع نمی‌باشد مگر در صورتی که با اجازۀ اوتعالی باشد و آنچه که بدون اجازۀ او انجام می‌شود پذیرفته نمی‌شود و نفعی نمی‌رساند؛ اگرچه هم شفیع شخص بزرگی باشد، پس کفار و منافقان بخشیده نمی‌شوند اگرچه هم پیامبران برایشان استغفار کنند».[۱]

همچنین ابن تیمیه رحمه الله دربارۀ نوع اعتقاد مشرکان به شفاعت می‌گوید: «وَلِهَذَا كَانَ النَّاسُ فِي الشَّفَاعَةِ عَلَى ثَلَاثَةِ أَقْسَامٍ: فَالْمُشْرِكُونَ أَثْبَتُوا الشَّفَاعَةَ، الَّتِي هِيَ شِرْكٌ؛ كَشَفَاعَةِ الْمَخْلُوقِ عِنْدَ الْمَخْلُوقِ، كَمَا يَشْفَعُ عِنْدَ الْمُلُوكِ خَوَاصُّهُمْ لِحَاجَةِ الْمُلُوكِ إِلَى ذَلِكَ، فَيَسْأَلُونَهُمْ بِغَيْرِ إِذْنِهِمْ، وَتُجِيبُ الْمُلُوكُ سُؤَالَهُمْ لِحَاجَتِهِمْ إِلَيْهِمْ، فَالَّذِينَ أَثْبَتُوا مِثْلَ هَذِهِ الشَّفَاعَةِ عِنْدَ اللهِ تَعَالَى مُشْرِكُونَ كُفَّارٌ؛ لِأَنَّ اللهَ تَعَالَى لَا يَشْفَعُ عِنْدَهُ أَحَدٌ إِلَّا بِإِذْنِهِ، وَلَا يَحْتَاجُ إِلَى أَحَدٍ مِنْ خَلْقِهِ، بَلْ مِنْ

۱- قاعدة عظيمة في الفرق بين عبادات أهل الإسلام والإيمان وعبادات أهل الشرك والنفاق، ص ۱۲۲.

رَحْمَتِهِ وَإِحْسَانِهِ إجَابَةُ دُعَاءِ الشَّافِعِينَ، وَهُوَ سُبْحَانَهُ أَرْحَمُ بِعِبَادِهِ مِنْ الْوَالِدَةِ بِوَلَدِهَا... وَأَمَّا الشَّفَاعَةُ الَّتِي نَفَاهَا الْقُرْآنُ كَمَا عَلَيْهِ الْمُشْرِكُونَ وَالنَّصَارَى وَمَنْ ضَاهَاهُمْ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ فَيَنْفِيهَا أَهْلُ الْعِلْمِ وَالْإِيمَانِ مِثْلَ أَنَّهُمْ يَطْلُبُونَ مِنْ الْأَنْبِيَاءِ وَالصَّالِحِينَ الْغَائِبِينَ وَالْمَيِّتِينَ قَضَاءَ حَوَائِجِهِمْ وَيَقُولُونَ: إنَّهُمْ إذَا أَرَادُوا ذَلِكَ قَضَوْهَا وَيَقُولُونَ: إنَّهُمْ عِنْدَ اللَّهِ تَعَالَى كَخَوَاصِّ الْمُلُوكِ عِنْدَ الْمُلُوكِ يَشْفَعُونَ بِغَيْرِ إذْنِ الْمُلُوكِ وَلَهُمْ عَلَى الْمُلُوكِ إدْلَالٌ يَقْضُونَ بِهِ حَوَائِجَهُمْ فَيَجْعَلُونَهُمْ لِلَّهِ تَعَالَى بِمَنْزِلَةِ شُرَكَاءِ الْمَلِكِ وَبِمَنْزِلَةِ أَوْلَادِهِ. وَاَللَّهُ تَعَالَى قَدْ نَزَّهَ نَفْسَهُ الْمُقَدَّسَةَ عَنْ ذَلِكَ كَمَا قَالَ تَعَالَى: {وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ وَلِيٌّ مِنَ الذُّلِّ وَكَبِّرْهُ تَكْبِيرًا}».

ترجمه: «برای همین، مردم در شفاعت سه دسته هستند: یکی مشرکان: که شفاعت شرکی را اثبات کردند، به همانند شفاعت مخلوق در نزد مخلوق، چنانکه چون پادشاهان به خواص و نزدیکانشان احتیاج دارند، پس نزدیکانشان هم در نزد آنان شفاعت می‌کنند، و بدون اینکه از آنان اجازه بگیرند از آنان درخواست می‌کنند، و پادشاهان نیز چون به آن خواصشان احتیاج دارند مجبور هستند حاجت آنان را اجابت کنند. پس کسانی که به همانند چنین شفاعتی را ثابت می‌کنند نزد خداوند متعال مشرک و کافر هستند، برای اینکه کسی در نزد الله متعال شفاعت نمی‌کند مگر با اجازۀ او و به هیچ یک از مخلوقاتش احتیاجی ندارد، بلکه بخاطر رحمت و احسانش است که دعای شفاعت کنندگان را قبول می‌کند و خداوند سبحان برای بندگانش از مادر برای فرزندش، مهربان‌تر است... . و امّا آن نوع شفاعتی که قرآن آن را نفی کرده است؛ چنانکه مشرکان و نصاری و کسانی از این امّت که مشابه آنان می‌کنند، به چنین شفاعتی معتقد هستند و اهل علم و ایمان چنین شفاعتی را نفی کرده‌اند، چنین است که: آنان از پیامبران و صالحانِ غایب و میّت قضاء حاجت‌هایشان را طلب می‌کنند و می‌گویند: آن‌ها (= پیامبران و صالحانِ غایب و میّت) اگر بخواهند و اراده کنند، نیازهایشان را برآورده می‌کنند و می‌گویند: آن‌ها در نزد الله متعال همانند خواص پادشاه به نزد پادشاه هستند و **بدون اجازۀ پادشاه شفاعت**

می‌کنند و آنان پادشاه را دلالت می‌دهند تا حاجت‌هایشان را برآورده کند، پس آن‌ها را برای خداوند متعال به منزلهٔ شریکانِ در ملک و فرمانروایی‌اش و به منزلهٔ فرزندانش قرار می‌دهند. و خداوند متعال نفس خود را از چنین چیزی تنزیه و تقدیس کرده است و می‌فرماید: {و بگو: ستایش برای الله است که فرزندی (برای خود) بر نگزیده و او را در فرمانروای هیچ شریکی نیست، و بخاطر ناتوانی (و ذلت حامی و) سرپرستی برای او نیست، و او را به شایستگی بزرگ بشمار}».[1]

پس مجرد درخواست شفاعت شرک نیست، بلکه نوع اعتقاد شخص دربارهٔ شفاعت مورد بررسی قرار می‌گیرد، اگر معتقد باشد که شفاعت شافع نیازی به اجازهٔ الله ندارد و خداوند باید شفاعت شافع را بپذیرد اگرچه هم از مشفوع راضی نباشد، این عقیدهٔ مشرکان زمان پیامبر ﷺ بوده و صاحب آن مشرک است. امّا اگر درخواست شفاعت از شافعی کند که خداوند به شافع بودن او راضی است و معتقد باشد که شفاعت جز به اذن او نمی‌باشد، این شرک نیست.

اما نجدیه می‌گویند که چون شفاعت ملک خداست: ﴿قُل لِّلَّهِ ٱلشَّفَٰعَةُ جَمِيعًا﴾، پس هرکسی شفاعت را از غیر الله بخواهد دچار شرک شده است و می‌گوید هرکسی بین خود و بین الله وسائطی قرار دهد و آن‌ها را بخواند تا برایش شفاعت کند دچار شرک شده است!

به آن‌ها می‌گوییم: اگر درخواست شفاعت شرک باشد پس باید درخواست شفاعت برادران یوسف از پدرشان هم شرک بوده باشد، چنانکه خداوند متعال می‌فرماید: ﴿قَالُواْ يَٰٓأَبَانَا ٱسۡتَغۡفِرۡ لَنَا ذُنُوبَنَآ إِنَّا كُنَّا خَٰطِـِٔينَ ٩٧ قَالَ سَوۡفَ أَسۡتَغۡفِرُ لَكُمۡ رَبِّيٓۖ إِنَّهُۥ هُوَ ٱلۡغَفُورُ ٱلرَّحِيمُ ٩٨﴾ [یوسف: ۹۷-۹۸]

۱- مجموع الفتاوی، ج ۲۴ صص ۳۴۱-۳۴۲ به اختصار.

«گفتند: ای پدر (جان) ما! برای ما (دربارۀ) گناهان‌مان آمرزش بخواه، بی‌گمان ما خطا کار بودیم(۹۷) (یعقوب) گفت: به زودی برای شما از پروردگارم آمرزش می‌طلبم، بدون شک او آمرزندۀ مهربان است(۹۸)».

یا مانند درخواست شفاعت مومنان در روز قیامت از پیامبران تا حساب و کتاب آنان شروع شود: چنانکه روایت شفاعت مردم در روز قیامت را ابوهریره ﷺ به تفصیل از پیامبر ﷺ روایت کرده است، ابو هریره می‌گوید: «أُتِيَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَوْمًا بِلَحْمٍ، فَرُفِعَ إِلَيْهِ الذِّرَاعُ، وَكَانَتْ تُعْجِبُهُ فَنَهَسَ مِنْهَا نَهْسَةً فَقَالَ: أَنَا سَيِّدُ النَّاسِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَهَلْ تَدْرُونَ بِمَ ذَاكَ؟ يَجْمَعُ اللهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ فِي صَعِيدٍ وَاحِدٍ، فَيُسْمِعُهُمُ الدَّاعِي، وَيَنْفُذُهُمُ الْبَصَرُ، وَتَدْنُو الشَّمْسُ فَيَبْلُغُ النَّاسَ مِنَ الْغَمِّ وَالْكَرْبِ مَا لَا يُطِيقُونَ، وَمَا لَا يَحْتَمِلُونَ، فَيَقُولُ بَعْضُ النَّاسِ لِبَعْضٍ: أَلَا تَرَوْنَ مَا أَنْتُمْ فِيهِ؟ أَلَا تَرَوْنَ مَا قَدْ بَلَغَكُمْ؟ أَلَا تَنْظُرُونَ مَنْ يَشْفَعُ لَكُمْ إِلَى رَبِّكُمْ؟ فَيَقُولُ بَعْضُ النَّاسِ لِبَعْضٍ: ائْتُوا آدَمَ، فَيَأْتُونَ آدَمَ، فَيَقُولُونَ: يَا آدَمُ، أَنْتَ أَبُو الْبَشَرِ، خَلَقَكَ اللهُ بِيَدِهِ، وَنَفَخَ فِيكَ مِنْ رُوحِهِ، وَأَمَرَ الْمَلَائِكَةَ فَسَجَدُوا لَكَ، اشْفَعْ لَنَا إِلَى رَبِّكَ، أَلَا تَرَى إِلَى مَا نَحْنُ فِيهِ؟ أَلَا تَرَى إِلَى مَا قَدْ بَلَغَنَا؟ فَيَقُولُ آدَمُ: إِنَّ رَبِّي غَضِبَ الْيَوْمَ غَضَبًا لَمْ يَغْضَبْ قَبْلَهُ مِثْلَهُ، وَلَنْ يَغْضَبَ بَعْدَهُ مِثْلَهُ، وَإِنَّهُ نَهَانِي عَنِ الشَّجَرَةِ فَعَصَيْتُهُ نَفْسِي نَفْسِي، اذْهَبُوا إِلَى غَيْرِي، اذْهَبُوا إِلَى نُوحٍ، فَيَأْتُونَ نُوحًا، فَيَقُولُونَ: يَا نُوحُ، أَنْتَ أَوَّلُ الرُّسُلِ إِلَى الْأَرْضِ، وَسَمَّاكَ اللهُ عَبْدًا شَكُورًا، اشْفَعْ لَنَا إِلَى رَبِّكَ، أَلَا تَرَى مَا نَحْنُ فِيهِ؟ أَلَا تَرَى مَا قَدْ بَلَغَنَا؟ فَيَقُولُ لَهُمْ: إِنَّ رَبِّي قَدْ غَضِبَ الْيَوْمَ غَضَبًا لَمْ يَغْضَبْ قَبْلَهُ مِثْلَهُ، وَلَنْ يَغْضَبَ بَعْدَهُ مِثْلَهُ، وَإِنَّهُ قَدْ كَانَتْ لِي دَعْوَةٌ دَعَوْتُ بِهَا عَلَى قَوْمِي، نَفْسِي نَفْسِي، اذْهَبُوا إِلَى إِبْرَاهِيمَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَيَأْتُونَ إِبْرَاهِيمَ، فَيَقُولُونَ: أَنْتَ نَبِيُّ اللهِ وَخَلِيلُهُ مِنْ أَهْلِ الْأَرْضِ، اشْفَعْ لَنَا إِلَى رَبِّكَ، أَلَا تَرَى إِلَى مَا نَحْنُ فِيهِ؟ أَلَا تَرَى إِلَى مَا قَدْ بَلَغَنَا؟ فَيَقُولُ لَهُمْ إِبْرَاهِيمُ: إِنَّ رَبِّي قَدْ غَضِبَ الْيَوْمَ غَضَبًا لَمْ يَغْضَبْ قَبْلَهُ مِثْلَهُ، وَلَا يَغْضَبُ بَعْدَهُ مِثْلَهُ، وَذَكَرَ كَذَبَاتِهِ، نَفْسِي نَفْسِي، اذْهَبُوا إِلَى غَيْرِي، اذْهَبُوا إِلَى مُوسَى، فَيَأْتُونَ مُوسَى صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَيَقُولُونَ: يَا مُوسَى، أَنْتَ رَسُولُ اللهِ فَضَّلَكَ اللهُ بِرِسَالَاتِهِ، وَبِتَكْلِيمِهِ

عَلَى النَّاسِ، اشْفَعْ لَنَا إِلَى رَبِّكَ، أَلَا تَرَى إِلَى مَا نَحْنُ فِيهِ؟ أَلَا تَرَى مَا قَدْ بَلَغَنَا؟ فَيَقُولُ لَهُمْ مُوسَى صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: إِنَّ رَبِّي قَدْ غَضِبَ الْيَوْمَ غَضَبًا لَمْ يَغْضَبْ قَبْلَهُ مِثْلَهُ، وَلَنْ يَغْضَبَ بَعْدَهُ مِثْلَهُ، وَإِنِّي قَتَلْتُ نَفْسًا لَمْ أُومَرْ بِقَتْلِهَا، نَفْسِي نَفْسِي، اذْهَبُوا إِلَى عِيسَى صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَيَأْتُونَ عِيسَى، فَيَقُولُونَ: يَا عِيسَى أَنْتَ رَسُولُ اللهِ، وَكَلَّمْتَ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ، وَكَلِمَةٌ مِنْهُ أَلْقَاهَا إِلَى مَرْيَمَ، وَرُوحٌ مِنْهُ، فَاشْفَعْ لَنَا إِلَى رَبِّكَ، أَلَا تَرَى مَا نَحْنُ فِيهِ؟ أَلَا تَرَى مَا قَدْ بَلَغَنَا؟ فَيَقُولُ لَهُمْ عِيسَى صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: إِنَّ رَبِّي قَدْ غَضِبَ الْيَوْمَ غَضَبًا لَمْ يَغْضَبْ قَبْلَهُ مِثْلَهُ، وَلَنْ يَغْضَبَ بَعْدَهُ مِثْلَهُ، وَلَمْ يَذْكُرْ لَهُ ذَنْبًا، نَفْسِي نَفْسِي، اذْهَبُوا إِلَى غَيْرِي، اذْهَبُوا إِلَى مُحَمَّدٍ، فَيَأْتُونِّي فَيَقُولُونَ: يَا مُحَمَّدُ، أَنْتَ رَسُولُ اللهِ، وَخَاتَمُ الْأَنْبِيَاءِ، وَغَفَرَ اللهُ لَكَ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ، وَمَا تَأَخَّرَ، اشْفَعْ لَنَا إِلَى رَبِّكَ، أَلَا تَرَى مَا نَحْنُ فِيهِ؟ أَلَا تَرَى مَا قَدْ بَلَغَنَا؟ فَأَنْطَلِقُ، فَآتِي تَحْتَ الْعَرْشِ، فَأَقَعُ سَاجِدًا لِرَبِّي، ثُمَّ يَفْتَحُ اللهُ عَلَيَّ وَيُلْهِمُنِي مِنْ مَحَامِدِهِ، وَحُسْنِ الثَّنَاءِ عَلَيْهِ شَيْئًا لَمْ يَفْتَحْهُ لِأَحَدٍ قَبْلِي، ثُمَّ يُقَالُ: يَا مُحَمَّدُ، ارْفَعْ رَأْسَكَ، سَلْ تُعْطَهْ، اشْفَعْ تُشَفَّعْ، فَأَرْفَعُ رَأْسِي، فَأَقُولُ: يَا رَبِّ، أُمَّتِي أُمَّتِي، فَيُقَالُ: يَا مُحَمَّدُ، أَدْخِلْ الْجَنَّةَ مِنْ أُمَّتِكَ مَنْ لَا حِسَابَ عَلَيْهِ مِنَ الْبَابِ الْأَيْمَنِ مِنْ أَبْوَابِ الْجَنَّةِ، وَهُمْ شُرَكَاءُ النَّاسِ فِيمَا سِوَى ذَلِكَ مِنَ الْأَبْوَابِ، وَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ، إِنَّ مَا بَيْنَ الْمِصْرَاعَيْنِ مِنْ مَصَارِيعِ الْجَنَّةِ لَكَمَا بَيْنَ مَكَّةَ وَهَجَرٍ، أَوْ كَمَا بَيْنَ مَكَّةَ وَبُصْرَى».

ترجمه: «با رسول الله ﷺ در مهمانی بودیم که دست گوسفندی را آوردند و او که دست گوسفند را دوست داشت، به آن گازی زد و فرمود: من سرور و آقای مردم در روز قیامت هستم؛ آیا علتش را می‌دانید؟ الله، اولین و آخرینِ انسان‌ها را در یک میدان، جمع می‌کند؛ به گونه‌ای که صدا به همهٔ آن‌ها می‌رسد و چشم، همهٔ آن‌ها را می‌بیند و خورشید، نزدیک می‌شود. مردم به‌اندازه‌ای ناراحت و غمگین می‌شوند که تاب و تحمل خود را از دست می‌دهند و می‌گویند: آیا نمی‌بینید که به چه مشقتی گرفتار شده‌اید؟ آیا کسی را نمی‌یابید که نزد پروردگارتان برای شما شفاعت کند؟ آنگاه برخی از آن‌ها به برخی دیگر می‌گویند: نزد پدرتان آدم بروید. پس نزد آدم می‌روند و به او می‌گویند: ای

آدم! تو ابوالبشر هستی. الله تو را با دست خویش خلق کرد و از روحی که خود آفرید، در تو دمید و به فرشتگان دستور داد که تو را سجده کنند و آن‌ها نیز برای تو سجده کردند؛ آیا برای ما نزد پروردگارت شفاعت نمی‌کنی؟ آیا نمی‌بینی که چه حال و روزی داریم و به چه مشقتی گرفتار شده‌ایم؟ آدم علیه السلام می‌گوید: امروز، پروردگارم چنان خشمگین است که پیش از این، هرگز چنین خشمگین نشده است و پس از این هم، هرگز چنین خشمگین نخواهد شد. او مرا از خوردن میوهٔ ممنوعه بازداشت؛ امّا من نافرمانی کردم -و از آن خوردم؛ از این رو- من به حال خود گرفتارم، من به حال خود گرفتارم، من به حال خود گرفتارم. نزد کسی دیگر بروید. نزد نوح بروید. پس آن‌ها نزد نوح علیه السلام می‌روند و می‌گویند: ای نوح! تو نخستین پیامبرِ مرسَل به سوی ساکنان زمین هستی و الله تو را بنده‌ی سپاس‌گزار نامیده است. می‌بینی که چه حالی داریم؟ نزد پروردگارت برای ما شفاعت کن. نوح علیه السلام می‌گوید: امروز پروردگارم چنان خشمگین است که پیش از این هرگز چنین خشمگین نشده و پس از این هم، هرگز چنین خشمگین نخواهد شد. من این دعا را در سابقهٔ خود دارم که برای نابودی قوم خویش دعا کردم و اینک به حال خود گرفتارم، به حال خود گرفتارم، به حال خود گرفتارم. نزد کسی دیگر بروید. نزد ابراهیم بروید. پس آن‌ها نزد ابراهیم علیه السلام می‌روند و می‌گویند: ای ابراهیم! تو پیامبرِ الله و دوستِ برگزیده‌اش در میان اهل زمین هستی و اینک می‌بینی که چه حال و روزی داریم؛ نزد پروردگارت برای ما شفاعت کن. ابراهیم علیه السلام می‌گوید: امروز پروردگارم چنان خشمگین است که پیش از این هرگز چنین خشمگین نشده و پس از این هم، هرگز چنین خشمگین نخواهد شد. من سه دروغ گفته‌ام -ابوحیان در روایتش آن سه دروغ ابراهیم را بیان می‌کند- و اینک به حال خود گرفتارم، من به حال خود گرفتارم، من به حال خود گرفتارم. نزد کسی دیگر بروید. نزد موسی بروید. پس آن‌ها نزد موسی علیه السلام می‌روند و می‌گویند: ای موسی! تو فرستادهٔ الله هستی. الله تو را با رسالت و کلامِ خود -یعنی با هم‌صحبتیِ خویش- بر سایر مردم برتری داده است. می‌بینی که چه حال و روزی داریم؛ آیا نزد پروردگارت برای ما شفاعت نمی‌کنی؟ موسی می‌گوید: امروز پروردگارم چنان خشمگین است که پیش

از این، هرگز چنین خشمگین نشده و پس از این هم، هرگز چنین خشمگین نخواهد شد. من انسانی را کشتم که دستورش را نداشتم. من به حال خود گرفتارم، من به حال خود گرفتارم، من به حال خود گرفتارم. نزد کسی دیگر بروید. نزد عیسی بروید. پس آن‌ها نزد عیسی می‌روند و می‌گویند: ای عیسی! تو فرستادۀ الله و کلمۀ اویی که به مریم القا کرد و نیز روحی از سوی الله هستی -که جبرئیل در مریم دمید-؛ و در کودکی، آنگاه که در گهواره بودی، با مردم سخن گفتی. می‌بینی که چه حال و روزی داریم؛ آیا نزد پروردگارت برای ما شفاعت نمی‌کنی؟ عیسی می‌گوید: امروز پروردگارم چنان خشمگین است که پیش از این هرگز چنین خشمگین نشده و پس از این هم، هرگز چنین خشمگین نخواهد شد. عیسی اگرچه گناهی ذکر نمی‌کند، امّا می‌گوید: من به حال خود گرفتارم، من به حال خود گرفتارم، من به حال خود گرفتارم. نزد کسی دیگر بروید. نزد محمد ﷺ بروید؛ پس مردم نزد محمد ﷺ می‌روند. پیامبر ﷺ فرمود: مردم نزد من می‌آیند و می‌گویند: ای محمد! تو فرستادۀ الله و خاتم پیامبران هستی و الله گناهان اول و آخرت را بخشیده است؛ نزد پروردگارت برای ما شفاعت کن. آیا نمی‌بینی که چه حال و روزی داریم؟ آنگاه من به راه می‌افتم و زیر عرش می‌روم و برای پروردگارم به سجده می‌افتم. سپس الله دروازه‌های حمد و ثنایش را به روی من می‌گشاید؛ به گونه‌ای که پیش‌تر برای هیچ کس نگشوده است. آن گاه به من گفته می‌شود: ای محمد! سرت را بلند کن و درخواست خود را مسألت نما که به تو داده می‌شود و شفاعت کن که پذیرفته می‌گردد. پس من سرم را بلند می‌کنم و می‌گویم: پروردگارا امتم. پروردگارا امتم. پروردگارا امتم. آنگاه به من گفته می‌شود: ای محمد! آن دسته از امتت را که حساب و کتابی ندارند، از دروازۀ راست درهای بهشت، به درون بهشت ببر. همچنین آن‌ها در سایر دروازه‌های بهشت با سایر مردم شریکند -و می‌توانند از سایر دروازه‌ها نیز وارد بهشت شوند-. سپس افزود: سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، فاصلۀ هر دو لنگه از لنگه‌های

درهای بهشتی، به‌اندازۀ فاصله‌ی بین مکه و حمیرَ (منطقه‌ای در قسمت غربی صنعای یمن) یا بین مکه و بُصری (شهری در شام) است».[۱]

چنانکه در این روایت آمده است، مردم در ناراحتی و مشقّت زیادی هستند و تاب و تحمل خود را از دست می‌دهند و نزد پیامبران می‌روند تا برایشان شفاعت کنند، ابتدا نزد آدم علیه السلام می‌روند سپس نزد نوح علیه السلام می‌روند، سپس نزد ابراهیم علیه السلام می‌روند، سپس نزد موسی علیه السلام می‌روند، سپس نزد عیسی علیه السلام می‌روند و از هرکدام از این پیامبران درخواست شفاعت می‌کنند و از انجام آن عذر می‌آورند، سپس نزد محمد ﷺ می‌روند و پیامبر ﷺ برای آنان شفاعت می‌کند.

امّا نجدیه می‌گویند که: هرکس بین خود و بین الله واسطه‌ای قرار دهد و از او درخواست شفاعت کند دچار شرک شده است، و می‌گویند: خداوند به پیامبر شفاعت را اعطا کرده و ما را از اینکه از آنان درخواست شفاعت کنیم نهی کرده است! و برای کسی که از شافعی درخواست شفاعت می‌کند این آیه را می‌آورند: ﴿فَلَا تَدۡعُواْ مَعَ ٱللَّهِ أَحَدٗا﴾ و او را متهم به شرک می‌کنند. پس اگر چنین باشد که می‌گویند، پس باید مردم در روز قیامت بخاطر طلب شفاعت از پیامبران دچار شرک شده باشند! چون شفاعت که ملک الله است را از غیر الله طلب کرده‌اند!

در حالی که پیامبر ﷺ به آن مردمی که برای شفاعت به نزد او آمده بودند، نگفت: شماها بخاطر طلب شفاعت از من دچار شرک شدید!

و به آنان نگفت: شفاعت ملک خداست بروید و شفاعت من را از الله طلب کنید!

و به آنان نگفت: با درخواست شفاعت از من، غیر الله را به دعا خوانده‌اید و این آیه را برایشان نخواند: ﴿فَلَا تَدۡعُواْ مَعَ ٱللَّهِ أَحَدٗا﴾!

و به آنان نگفت: که با طلب شفاعت از من، مرا عبادت کردید و همانند مشرکانی شدید که می‌گفتند: ﴿مَا نَعۡبُدُهُمۡ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَآ إِلَى ٱللَّهِ زُلۡفَىٰٓ﴾.

۱- صحیح بخاری (۴۷۱۲)، صحیح مسلم (۱۹۴)، لفظ حدیث از مسلم است.

و به آنان نگفت: همانند آن مشرکانی شدید که خداوند دربارۀشان می‌فرماید: ﴿وَيَعۡبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمۡ وَلَا يَنفَعُهُمۡ وَيَقُولُونَ هَٰٓؤُلَآءِ شُفَعَٰٓؤُنَا عِندَ ٱللَّهِ﴾ [یونس: ۱۸] «و غیر از الله چیزهای را می‌پرستند که نه به آن‌ها زیانی می‌رساند و نه سودشان می‌بخشد، و می‌گویند: این‌ها شفیعان ما نزد الله هستند».

و به آنان نگفت: که چرا من را همانند دربانیان پادشاهان تصور کرده‌اید تا شما نیازتان را به من بگویید و من نیازتان را به الله برسانم! و برای آنان این آیه را تلاوت نکرد: ﴿وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌۖ أُجِيبُ دَعۡوَةَ ٱلدَّاعِ إِذَا دَعَانِ﴾ [البقرة: ١٨٦] «و چون بندگانم، از تو دربارۀ من بپرسند، بگو: به راستی که من نزدیکم، دعای دعاکننده را هنگامی‌که مرا بخواند؛ اجابت می‌کنم».

و برای آنان ناقض دوم نجدیه را نخواند و نگفت: هرکس بین خود و الله وسائطی قرار بدهد و آنان را بخواند تا برایش شفاعت کند دچار کفر شرک شده است!

بلکه بر خلاف همۀ اینها، پیامبر ﷺ به درخواست آنان پاسخ داده و برایشان درخواست شفاعت می‌کند!

و اگر کسی به مجرد درخواست شفاعت دچار شرک می‌شد، پس باید درخواست شفاعت مردم در روز قیامت از پیامبر ﷺ هم شرک می‌بود! پس باید بدانیم که مشرکان تنها به مجرد اعتقاد به شفاعت و درخواست شفاعت نبود که مشرک بودند، بلکه به این خاطر مشرک بودند که شافعان‌شان را شریکان الله می‌دانستند بطوری که حق شفاعت دارند و مالک شفاعت هستند و بر خداوند حق و واجب است که بخاطر شراکتی که با آن‌ها دارد شفاعت آن‌ها را بپذیرد؛ اگرچه هم از مشفوع راضی نباشد. چنین اعتقادی نسبت به شفاعت بود که آنان را مشرک گردانده بود، نه مجرد اعتقاد به شفاعت؛ چراکه اعتقاد به شفاعت به اذن الله جزو عقاید مسلّم مسلمین است.

امّا نجدیه بخاطر عدم درک حقیقت شرک مشرکان جاهلیت، گمان می‌کنند که مشرکان، توحید ربوبیت داشتند و برای بت‌هایشان هیچ قدرت نفع و ضرر رساندنی قائل نبودند و صرفاً بخاطر واسطه قرار دادن ملائکه و صالحان (بدون اینکه الهیت و ربوبیتی

برای آنان قائل باشند) و درخواست دعا از آن‌ها مشرک گشته‌اند! در حالی که چنین فهمی از فهم خوارج نسبت به آیات قرآن بدتر است، برای اینکه مشرکان شفیعانشان را آلهه و رب و شریک الله می‌دانستند و معتقد بودند شفیعانشان از چنان قدرتی برخوردارند که بخاطر شراکتان با الله، بدون اینکه نیازی به اذن داشته باشند شفاعت می‌کنند. خداوند دربارۀ مشرکان می‌فرماید: ﴿وَمَا نَرَىٰ مَعَكُمۡ شُفَعَآءَكُمُ ٱلَّذِينَ زَعَمۡتُمۡ أَنَّهُمۡ فِيكُمۡ شُرَكَٰٓؤُاْۚ﴾ [الأنعام: ٩٤]

«و شفیعانی را که شریک در (امور) خود می‌پنداشتید با شما نمی‌بینیم».

امام طبری رحمه الله در تفسیر آیه می‌گوید: «ليقول تعالى ذكره لهؤلاء العادلين بربهم الأنداد يوم القيامة: ما نرى معكم شفعاءكم الذين كنتم في الدنيا تزعمون أنهم يشفعون لكم عند ربكم يوم القيامة.

وقد ذكر أن هذه الآية نزلت في النضر بن الحارث، لقيله: إنّ اللات والعزى يشفعان لهُ عند الله يوم القيامة.

وقيل: إن ذلك كان قول كافة عَبَدة الأوثان.

* ذكر من قال ذلك:

١٣٥٧٢ - حدثني محمد بن الحسين قال، حدثنا أحمد بن المفضل قال، حدثنا أسباط، عن السدي: امّا قوله:"وما نرى معكم شفعاءكم الذين زعمتم أنهم فيكم شركاء"، فإن المشركين كانوا يزعمون أنهم كانوا يعبدُون الآلهة، لأنهم شفعاء يشفعون لهم عند الله، وأنّ هذه الآلهة شركاءُ لله.

١٣٥٧٣- حدثنا القاسم قال، حدثنا الحسين قال، حدثني حجاج قال، قال ابن جريج، أخبرني الحكم بن أبان، عن عكرمة قال: قال النضر بن الحارث:"سوف تشفع لي اللات

والعزَّى"! فنزلت هذه الآية:"ولقد جئتمونا فرادى كما خلقناكم أول مرة"، إلى قوله:"شركاء"».

ترجمه: «خداوند متعال به آن کسانی که انداد را با پروردگارشان معادل ساختند در روز قیامت می‌گوید: شفیعانی که در دنیا گمان می‌کردید آنان برای شما در نزد پروردگارتان در روز قیامت شفاعت می‌کنند، با شما نمی‌بینیم. و ذکر گشته که این آیه دربارۀ النضر بن الحارث نازل شد بخاطر این سخنش: اللات و العزی روز قیامت در نزد الله برایش شفاعت می‌کنند. و گفته شده که این سخنِ همۀ بت‌پرستان است.

کسی که چنین گفته است:

محمد بن الحسین برایم تعریف کرد گفت: احمد بن المفضل برایمان تعریف کرد گفت: اسباط برایمان از السدی تعریف کرد: این فرموده‌اش: {و شفیعانی را که شریک در (امور) خود می‌پنداشتید با شما نمی‌بینیم} چون مشرکان گمان می‌کردند که آن‌ها آلهه را عبادت می‌کنند بخاطر اینکه آن‌ها شفیعانی هستند که در نزد الله برایشان شفاعت می‌کنند و اینکه این إله‌ها شریکان الله هستند.

القاسم برایمان تعریف کرد گفت: الحسین برایمان تعریف کرد گفت: حجاج برایم تعریف کرد گفت: ابن جریج گفت: الحکم بن أبان به من خبر داد از عکرمه که گفت: النضر بن الحارض گفت: به زودی اللات و العزی برایم شفاعت می‌کنند! پس این آیه نازل شد: {و (در روز قیامت الله می‌فرماید) همانا شما یکه (و تنها) به سوی ما آمدید، همان گونه که روز اول شما را آفریدیم، و آنچه را به شما بخشیده بودیم، پشت سرتان رها کردید، و شفیعانی را که شریک در (امور) خود می‌پنداشتید با شما نمی‌بینیم}».[1]

و بغوی رحمه الله در تفسیر آیه می‌گوید: «وَذَلِكَ أَنَّ الْمُشْرِكِينَ زَعَمُوا أَنَّهُمْ يَعْبُدُونَ الْأَصْنَامَ لِأَنَّهُمْ شُرَكَاءُ اللهِ وَشُفَعَاؤُهُمْ عِنْدَهُ».

۱- تفسیر الطبری، ج ۱۱ ص ۵۴۷.

ترجمه: «به این خاطر که مشرکان گمان می‌کردند که بت‌ها را به این خاطر می‌پرستند که آن‌ها شریکان الله و شفیعانشان در نزد او هستند».[۱]

و قرطبی رحمه الله می‌گوید: «(وَما نَرى مَعَكُمْ شُفَعاءَكُمُ) أَيِ الَّذِينَ عَبَدْتُمُوهُمْ وَجَعَلْتُمُوهُمْ شُرَكَاءَ- يُرِيدُ الْأَصْنَامَ- أَيْ شُرَكَائِي. وَكَانَ الْمُشْرِكُونَ يَقُولُونَ الْأَصْنَامُ شُرَكَاءُ اللَّهِ وَشُفَعَاؤُنَا عِنْدَهُ».

ترجمه: «{و شفیعانتان را با شما نمی‌بینیم} یعنی کسانی که عبادتشان می‌کردید و آن‌ها را شرکاء قرار دادید - منظورش بت‌ها است - یعنی شریکان من قرار دادید. و مشرکان می‌گفتند: بت‌ها شریکان الله و شفیعانشان به نزد اوتعالی هستند».[۲]

چنانکه در این آیه و سخن مفسران آمده است: مشرکان، شفیعانشان را آلهه و شریک الله می‌دانستند و معتقد بودند بدون اذن الله شفاعت می‌کنند، نه اینکه همانند نجدیه چنین تصور کنیم که مشرکان تنها صالحانی مانند انبیا و ملائکه را واسطه قرار دادند تا برایشان شفاعت کنند بدون اینکه برایشان هیچ گونه ربوبیت و الهیتی قائل بوده باشند و بدون اینکه شفاعتشان را بدون اذن الله دانسته باشند!

و در کجای قرآن و سنّت آمده است که هرکسی به مجرد انجام عمل «درخواست شفاعت از شافع» عمل او به این معناست که آن شافع را شریک الله دانسته است و شفاعت او را نافذ و بدون احتیاج به اذن الله دانسته است؟

برای مثال وقتی به مسجد می‌روی و به برادر دینی‌ات می‌گویی که برایت دعای خیر کند، این همان واسطه قرار دادن بین خودت و الله است و آن شخصی که از او درخواست دعا کرده‌ای را شافع خود دانسته‌ای تا برایت نزد الله دربارۀ حاجتت شفاعت کند. آیا درخواست دعا -که همان شفاعت است- از آن شخص، به این معناست که شفاعت را همگی از آن الله ندانسته‌ای و غیر الله را عبادت کرده‌ای و دچار شرک گشته‌ای؟

۱- تفسیر البغوی، ج ۲ ص ۱۴۵.

۲- تفسیر القرطبی، ج ۲ ص ۱۴۵.

پس ثابت شد که مجرد درخواست شفاعت از شافع، شرک و کفر نیست، بلکه نوع اعتقاد دربارۀ شافع و شفاعت است که مورد بررسی قرار می‌گیرد. اگر گمان کند که شفاعتش نیازی به اذن الله ندارد، پس دچار شرک شده است، و نیز اگر برای رسیدن به چنین شفاعتی، شافع را عبادت کند، این نیز کفر و شرکی مستقل است. و مشرکان این دو مورد را داشتند، امّا مسلمان موحدی که به پیامبر ﷺ در حیات یا مماتش می‌گوید: برایم دعای خیر کن (و درخواست دعا نیز همان شفاعت است)، پس مناط شرک در او بوجود نیامده است، چون نه برایش عبادتی صرف کرده است و نه معتقد است که شفاعت او بدون اذن الله نافذ است. امّا نجدیه گمان می‌کنند وقتی که به پیامبر ﷺ بعد از وفاتش بگویی برایم دعای خیر کن، در واقع عبادت کردن پیامبر محسوب می‌شود! و آیه ﴿فَلَا تَدۡعُواْ مَعَ ٱللَّهِ أَحَدٗا﴾ را به عنوان دلیل ذکر می‌کنند! که پاسخ این لغزش بزرگ و انحراف خطرناک‌شان را در فصل عبادت آورده‌ایم.

[یونس: ۱۸] و غیر از الله چیزهایی را می‌پرستند که نه به آن‌ها زیانی می‌رساند و نه سودشان می‌بخشد، و می‌گویند: این‌ها (= بت‌ها) شفیعان ما نزد الله هستند.

همچنین خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَيَعۡبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمۡ وَلَا يَنفَعُهُمۡ وَيَقُولُونَ هَٰٓؤُلَآءِ شُفَعَٰٓؤُنَا عِندَ ٱللَّهِۚ قُلۡ أَتُنَبِّـُٔونَ ٱللَّهَ بِمَا لَا يَعۡلَمُ فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَلَا فِي ٱلۡأَرۡضِۚ سُبۡحَٰنَهُۥ وَتَعَٰلَىٰ عَمَّا يُشۡرِكُونَ ١٨﴾ [یونس: ۱۸]

«و غیر از الله چیزهایی را می‌پرستند که نه به آن‌ها زیانی می‌رساند و نه سودشان می‌بخشد، و می‌گویند: این‌ها (= بت‌ها) شفیعان ما نزد الله هستند بگو: آیا الله را به چیزی که در آسمان‌ها و در زمین نمی‌داند، خبر می‌دهید؟! منزّه است او، و از آنچه با او شریک می‌سازند برتر است».

برخی از مشرکان بغیر از الله چیزهایی را عبادت می‌کردند که در حقیقت هیچ ضرر و نفعی برایشان نداشت، امّا در وهم و گمانشان آن‌ها إله‌هایی بودند که قدرت نفع و ضرر رساندن دارند و آنان را عبادت می‌کردند و می‌گفتند: چون آلهۀ ما شریک الله هستند پس بدون اینکه احتیاجی به رضایت الله وجود داشته باشد نزد الله شفاعت ما را می‌کنند.

خداوند متعال نیز در پاسخ به آنان می‌گوید که آیا خبر از وجود چنین شفیعانی برای خداوند می‌دهید که خداوند خودش از آن باخبر نیست؟ یعنی چگونه چنین شفیعانی در آسمان‌ها و زمین وجود دارند در حالی که خداوند وجود چنین شافعانی را انکار می‌کند؟ یعنی چگونه سخن شما در وجودداشتن چنین شافعانی درست است، امّا خداوندِ مالکِ آسمان‌ها و زمین از وجود چنین شافعانی باخبر نیست؟ پس چون امکان ندارد که خداوند از وجود چیزی که وجود دارد، بی‌خبر باشد، به این معناست که چنین شافعانی که مشرکان گمان می‌کنند بخاطر شفاعت کردنشان آنان را عبادت می‌کنند، وجود خارجی ندارند.

و چنانکه پیشتر آمد، منظور مشرکان شفاعتی بوده که بدون اذن خداوند انجام می‌شود، چون خداوند در آیات بسیار زیادی عقیدۀ مشرکان و شفاعت بدون اذن خود را رد می‌کند، در حالی که مشرکان به شفاعتی معتقد بودند که نیازی به اجازۀ الله برای شافع و رضایت الله از مشفوع نداشت.

و منظور و قصد و هدف مشرکان از شفاعت بت‌ها، شفاعت در مصالح دنیوی‌شان بود، چون مشرکان عرب به زنده شدن و قیامت و بهشت و جهنم اعتقاد نداشتند.

سمعانی رحمه الله می‌گوید: «فَإِن قَالَ قَائِل: كَيفَ قَالُوا: هَؤُلَاءِ شفعاؤنا عِنْد الله وهم لَا يُؤمنُونَ بِالْبَعْثِ؟ الْجَواب: أَنهم كَانُوا يَقُولُونَ: هَؤُلَاءِ شفعاؤنا عِنْد الله فِي مصَالح مَعَايِشنَا فِي الدُّنْيَا».

ترجمه: «اگر کسی بگوید: چگونه گفتند: آنان شفیعان ما نزد الله هستند حال آنکه به زنده شدن ایمان نداشتند؟ جواب اینکه آنان می‌گفتند آنان شفیعان ما نزد الله در مصالح زندگی‌مان در دنیا هستند».[1]

و واحدی رحمه الله هم در تفسیر آیه می‌گوید: «{ويقولون هؤلاء شفعاؤنا عند الله} في إصلاح معاشهم في الدُّنيا لأنَّهم لا يقرُّون بالبعث».

۱- تفسیر السمعانی، ج ۲ ص ۳۷۲.

ترجمه: «{و می‌گویند: این‌ها (= بت‌ها) شفیعان ما نزد الله هستند} در اصلاح زندگی‌شان در دنیا. برای اینکه آنان به زنده شدن اقرار نداشتند».[۱]

فخر رازی رحمه الله نیز در تفسیر آیه می‌گوید: «وَاعْلَمْ أَنَّهُ تَعَالَى حَكَى عَنْهُمْ أَمْرَيْنِ: أَحَدُهُمَا: أَنَّهُمْ كَانُوا يَعْبُدُونَ الْأَصْنَامَ. وَالثَّانِي: أَنَّهُمْ كَانُوا يَقُولُونَ:

هؤُلاءِ شُفَعاؤُنا عِنْدَ اللَّهِ امّا الْأَوَّلُ فَقَدْ نَبَّهَ اللَّهُ تَعَالَى عَلَى فَسَادِهِ بِقَوْلِهِ: مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَلا يَنْفَعُهُمْ وَتَقْرِيرُهُ مِنْ وُجُوهٍ: الْأَوَّلُ: قَالَ الزَّجَّاجُ: لَا يَضُرُّهُمْ إِنْ لَمْ يَعْبُدُوهُ وَلَا يَنْفَعُهُمْ إِنْ عَبَدُوهُ. الثَّانِي: أَنَّ الْمَعْبُودَ لَا بُدَّ وَأَنْ يَكُونَ أَكْمَلَ قُدْرَةً مِنَ الْعَابِدِ، وَهَذِهِ الْأَصْنَامُ لَا تَنْفَعُ وَلَا تَضُرُّ الْبَتَّةَ، وَأَمَّا هَؤُلَاءِ الْكُفَّارُ فَهُمْ قَادِرُونَ عَلَى التَّصَرُّفِ فِي هَذِهِ الْأَصْنَامِ تَارَةً بِالْإِصْلَاحِ وَأُخْرَى بِالْإِفْسَادِ، وَإِذَا كَانَ الْعَابِدُ أَكْمَلَ حَالًا مِنَ الْمَعْبُودِ كَانَتِ الْعِبَادَةُ بَاطِلَةً.

الثَّالِثُ: أَنَّ الْعِبَادَةَ أَعْظَمُ أَنْوَاعِ التَّعْظِيمِ، فَهِيَ لَا تَلِيقُ إِلَّا بِمَنْ صَدَرَ عَنْهُ أَعْظَمُ أَنْوَاعِ الْإِنْعَامِ، وَذَلِكَ لَيْسَ إِلَّا الْحَيَاةَ وَالْعَقْلَ وَالْقُدْرَةَ وَمَصَالِحَ الْمَعَاشِ وَالْمَعَادِ، فَإِذَا كَانَتِ الْمَنَافِعُ وَالْمَضَارُّ كُلُّهَا مِنَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى، وَجَبَ أَنْ لَا تَلِيقَ الْعِبَادَةُ إِلَّا بِاللَّهِ سُبْحَانَهُ.

وَأَمَّا النَّوْعُ الثَّانِي: مَا حَكَاهُ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُمْ فِي هَذِهِ الْآيَةِ، وَهُوَ قَوْلُهُمْ: هؤُلاءِ شُفَعاؤُنا عِنْدَ اللَّهِ فَاعْلَمْ أَنَّ مِنَ النَّاسِ مَنْ قَالَ إِنَّ أُولَئِكَ الْكُفَّارَ تَوَهَّمُوا أَنَّ عِبَادَةَ الْأَصْنَامِ أَشَدُّ فِي تَعْظِيمِ اللَّهِ مِنْ عِبَادَةِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى فَقَالُوا لَيْسَتْ لَنَا أَهْلِيَّةٌ أَنْ نَشْتَغِلَ بِعِبَادَةِ اللَّهِ تَعَالَى بَلْ نَحْنُ نَشْتَغِلُ بِعِبَادَةِ هَذِهِ الْأَصْنَامِ، وَأَنَّهَا تَكُونُ شُفَعَاءَ لَنَا عِنْدَ اللَّهِ تَعَالَى. ثُمَّ اخْتَلَفُوا فِي أَنَّهُمْ كَيْفَ قَالُوا فِي الْأَصْنَامِ أَنَّهَا شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ؟ وَذَكَرُوا فِيهِ أَقْوَالًا كَثِيرَةً:

فَأَحَدُهَا: أَنَّهُمُ اعْتَقَدُوا أَنَّ الْمُتَوَلِّيَ لِكُلِّ إِقْلِيمٍ مِنْ أَقَالِيمِ الْعَالَمِ، رُوحٌ مُعَيَّنٌ مِنْ أَرْوَاحِ عَالَمِ الْأَفْلَاكِ، فَعَيَّنُوا لِذَلِكَ الرُّوحِ صَنَمًا مُعَيَّنًا وَاشْتَغَلُوا بِعِبَادَةِ ذَلِكَ الصَّنَمِ، وَمَقْصُودُهُمْ عِبَادَةُ ذَلِكَ

۱- تفسیر الوجیز، ص ۴۹۲.

الرُّوحِ، ثُمَّ اعْتَقَدُوا أَنَّ ذَلِكَ الرُّوحَ يَكُونُ عَبْدًا لِلْإِلَهِ الْأَعْظَمِ وَمُشْتَغِلًا بِعُبُودِيَّتِهِ. **وَثَانِيهَا**: أَنَّهُمْ كَانُوا يَعْبُدُونَ الْكَوَاكِبَ وَزَعَمُوا أَنَّ الْكَوَاكِبَ هِيَ الَّتِي لَهَا أَهْلِيَّةُ عُبُودِيَّةِ اللهَّ تَعَالَى، ثُمَّ لَمَّا رَأَوْا أَنَّ الْكَوَاكِبَ تَطْلُعُ وَتَغْرُبُ وَضَعُوا لَهَا أَصْنَامًا مُعَيَّنَةً وَاشْتَغَلُوا بِعِبَادَتِهَا، وَمَقْصُودُهُمْ تَوْجِيهُ الْعِبَادَةِ إِلَى الْكَوَاكِبِ. **وَثَالِثُهَا**: أَنَّهُمْ وَضَعُوا طَلْسَمَاتٍ مُعِينَةٍ عَلَى تِلْكَ الْأَصْنَامِ وَالْأَوْثَانِ، ثُمَّ تَقَرَّبُوا إِلَيْهَا كَمَا يَفْعَلُهُ أَصْحَابُ الطَّلْسَمَاتِ. **وَرَابِعُهَا**: أَنَّهُمْ وَضَعُوا هَذِهِ الْأَصْنَامَ وَالْأَوْثَانَ عَلَى صُوَرِ أَنْبِيَائِهِمْ وَأَكَابِرِهِمْ، وَزَعَمُوا أَنَّهُمْ مَتَى اشْتَغَلُوا بِعِبَادَةِ هَذِهِ التَّمَاثِيلِ، فَإِنَّ أُولَئِكَ الْأَكَابِرَ تَكُونُ شُفَعَاءَ لَهُمْ عِنْدَ اللهَّ تَعَالَى، وَنَظِيرُهُ فِي هَذَا الزَّمَانِ اشْتِغَالُ كَثِيرٍ مِنَ الْخَلْقِ بِتَعْظِيمِ قُبُورِ الْأَكَابِرِ، عَلَى اعْتِقَادِ أَنَّهُمْ إِذَا عَظَّمُوا قُبُورَهُمْ فَإِنَّهُمْ يَكُونُونَ شُفَعَاءَ لَهُمْ عِنْدَ اللهَّ. **وَخَامِسُهَا**: أَنَّهُمُ اعْتَقَدُوا أَنَّ الْإِلَهَ نُورٌ عَظِيمٌ، وَأَنَّ الْمَلَائِكَةَ أَنْوَارٌ فَوَضَعُوا عَلَى صُورَةِ الْإِلَهِ الْأَكْبَرِ الصَّنَمَ الْأَكْبَرَ، وَعَلَى صُورَةِ الْمَلَائِكَةِ صُوَرًا أُخْرَى. **وَسَادِسُهَا**: لَعَلَّ الْقَوْمَ حُلُولِيَّةٌ، وَجَوَّزُوا حُلُولَ الْإِلَهِ فِي بَعْضِ الْأَجْسَامِ الْعَالِيَةِ الشَّرِيفَةِ.

وَاعْلَمْ أَنَّ كُلَّ هَذِهِ الْوُجُوهِ بَاطِلَةٌ بِالدَّلِيلِ الَّذِي ذَكَرَهُ اللهَّ تَعَالَى وَهُوَ قَوْلُهُ: وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللهَّ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَلا يَنْفَعُهُمْ وَتَقْرِيرُهُ مَا ذَكَرْنَاهُ مِنَ الْوُجُوهِ الثَّلَاثَةِ».

ترجمه: «و بدان که خداوند متعال از آنان (مشرکان) دو چیز نقل می‌کند، یکی: اینکه آنان بت‌ها را عبادت می‌کردند. و دوم: آنان می‌گفتند: آن‌ها شفیعان ما نزد الله هستند.

اما اولی: خداوند متعال با این فرموده‌اش: {چیزهایی که نه به آنان ضرری می‌رسانند و نه نفعی} به اشتباه بودن آن اطلاع داده است، و تقریر آن از چند وجه است. وجه اول: الزجاج می‌گوید: اگر آنان را عبادت نکنند به آنان ضرری نمی‌رسانند و اگر عبادتشان کنند نفعی به آنان نمی‌رسانند. وجه دوم: معبود می‌بایست که از عابد قدرتش کامل‌تر باشد و این بت‌ها البته هیچ نفع و ضرری ندارند، امّا آن کفار توانایی تصرف در این بت‌ها را دارند و می‌توانند آنان را درست یا خراب کنند. و اگر حال عابد کامل‌تر از معبود باشد

عبادتش باطل است. وجه سوم: اینکه عبادت بزرگ‌ترین انواع تعظیم است و جز برای کسی که از او بزرگ‌ترین انواع نعمت‌ها صادر می‌شود لایق نمی‌باشد؛ همانند حیات و عقل و قدرت و مصالح زندگی و معاد، پس چون نفع‌ها و ضررها همه‌اش از الله سبحانه و تعالی است واجب می‌گردد که عبادت جز برای الله سبحان درست نباشد.

و امّا دوم: آنچه است که خداوند متعال از آنان در این آیه حکایت کرده است و آن این سخنشان است: {آنان شفیعان ما نزد الله هستند}. پس بدان که بعضی از مردم می‌گویند که آن کفار چنین توهم می‌کردند که عبادت‌کردن بت‌ها تعظیم بیشتری برای خداوند در بر دارد به نسبت عبادت‌کردن الله سبحانه وتعالی، به این خاطر گفتند: ما شایستگی این را نداریم که به عبادت الله متعال بپردازیم، بلکه ما به عبادت این بت‌ها مشغول می‌شویم و آن‌ها نیز شفیعان ما نزد الله متعال می‌شوند.

سپس دربارهٔ اینکه آنان چگونه دربارهٔ بت‌ها گفتند که آن‌ها شفیعان ما نزد الله هستند، اختلاف کردند، و دربارهٔ آن اقوال بسیاری ذکر کرده‌اند.

اولین آن: اینکه آنان معتقد بودند که هر اقلیمی از اقالیم عالم را روح معینی از ارواح عالم افلاک در دست دارد و متوّلی آن است، پس برای آن روح، صنم معینی را تعیین کردند و به عبادت آن صنم مشغول شدند و مقصودشان عبادت آن روح بود، سپس معتقد شدند که آن روح بندهٔ إله اعظم است و به عبودیت او مشغول می‌باشد.

و **دوم:** اینکه آنان ستارگان را عبادت می‌کردند و گمان می‌کردند که ستارگان همان‌هایی هستند که اهلیت عبادت‌کردن الله متعال را دارند، سپس هنگامی که دیدند ستارگان طلوع و غروب می‌کنند، پس برای آنان صنم و بت‌های معینی را قرار دادند و به عبادت آن‌ها مشغول شدند و مقصودشان، متوجه ساختن عبادت به سوی ستارگان بود. [۱]

۱- در همین باره فخر رازی رحمه الله در جایی دیگر می گوید: «أَنَّهُمْ قَوْمٌ يَعْبُدُونَ الْكَوَاكِبَ، ثُمّ لَهُمْ قَوْلَانِ. الْأَوّلُ: أَنّ خَالِقَ الْعَالَمِ هُوَ اللّهُ سُبْحَانَهُ، إِلّا أَنّهُ سُبْحَانَهُ أَمَرَ بِتَعْظِيمِ هَذِهِ الْكَوَاكِبِ وَاتِّخَاذِهَا قِبْلَةً لِلصّلَاةِ وَالدُّعَاءِ وَالتّعْظِيمِ. وَالثّانِي: أَنّ اللّهَ سُبْحَانَهُ خَلَقَ الْأَفْلَاكَ وَالْكَوَاكِبَ، ثُمّ إِنّ الْكَوَاكِبَ هِيَ الْمُدَبِّرَةُ

و **سوم**: آنان طلسم‌های معینی بر آن اصنام و اوثان قرار دادند سپس به آن‌ها تقرب جستند، چنانکه اصحاب طلسمات اینگونه می‌کنند.

و **چهارم**: آنان این اصنام و اوثان را مطابق با صورت پیامبران و بزرگانشان درست کردند و گمان کردند که هرگاه به عبادت این مجسمه‌ها مشغول شوند، پس آن بزرگان نیز شفیعان آنان نزد الله متعال می‌شوند، و مشابه آن در این زمان، مشغول شدن بسیاری از مردم به تعظیم قبور بزرگان است با این اعتقاد که اگر قبور آنان را تعظیم کنند پس آنان نیز در مقابل شفیعان آنان نزد الله می‌شوند.

و **پنجم**: آنان معتقد بودند که إله، نور عظیمی است و ملائکه هم انواری هستند، پس بر طبق صورت إله اکبر، صنم اکبری درست کردند و بر صورت ملائکه هم صورت‌های دیگری.

و **ششم**: شاید آنان حلولیه بودند و حلول إله در بعضی از اجسام عالیه و شریفه را جایز دانسته باشند.

و بدان که همۀ این وجوه با این دلیل که خداوند متعال ذکر کرده است، باطل می‌باشند و آن این فرموده‌اش است: {و غیر از الله چیزهای را می‌پرستند که نه به آن‌ها زیانی می‌رساند و نه سودشان می‌بخشد} و تقریر و توضیحش، آن سه وجهی بود که ذکر کردیم».[1]

لِمَا فِي هَذَا الْعَالَمِ مِنَ الْخَيْرِ وَالشَّرِّ وَالصِّحَّةِ وَالْمَرَضِ، وَالْخَالِقَةُ لَهَا، فَيَجِبُ عَلَى الْبَشَرِ تَعْظِيمُهَا لِأَنَّهَا هِيَ الآلِهَةُ الْمُدَبِّرَةُ لِهَذَا الْعَالَمِ»

ترجمه: «آن‌ها قومی بودند که ستارگان را عبادت می‌کردند و دو قول دارند: یکی: اینکه خالق عالم همان الله سبحان است جز اینکه الله سبحان به تعظیم‌نمودن این ستارگان و قرار دادنشان به عنوان قبله برای نماز و دعا و تعظیم، امر نموده است. و دوم: اینکه الله سبحان افلاک و ستارگان را خلق کرد سپس این ستارگان اداره کننده و خالق آنچه در این عالم وجود دارد، از خیر و شر و سلامتی و مریضی، هستند. پس تعظیم نمودن آن‌ها بر مردم واجب است برای اینکه آن‌ها إله‌هایی هستند که این عالم را اداره می‌کنند». [تفسیر مفاتیح الغیب، ج ۳ ص ۵۳۶].

۱- تفسیر مفاتیح الغیب، ج ۱۷ ص ۲۲۷.

فخر رازی رحمه الله در تفسیر این آیه مطالب مفیدی را ذکر کرده است. امّا چند نکته در کلام ایشان وجود دارد که باید به آن دقت بیشتری شود. نکتۀ اول اینکه گفته است: مشرکان چنین توهم می‌کردند که آنان شایستگی و اهلیت این را ندارند که خودشان مستقیم الله را عبادت کنند و چنین توهم می‌کردند که در عبادت کردن بت‌ها، بیشتر الله را تعظیم نموده‌اند تا اینکه خودشان مستقیم الله را عبادت کنند و عبادت مستقیم الله، تعظیم کمتری برای الله دربردارد و اگر بت‌ها را عبادت کنند این کار را تعظیم بیشتری برای خداوند می‌پنداشتند.

نکتۀ دوم اینکه: مشرکان این بت‌ها را عبادت می‌کردند تا آن بت‌ها نیز در نزد الله شفاعتشان کنند. و حقیقتِ «عبادت» را برای بت‌ها انجام می‌دادند. پس مشرکان به عبادت بت‌ها مشغول می‌شدند و بت‌ها نیز در مقابل برای آنان نزد الله شفاعتی نافذ که نیازی به اذن الله نداشته باشد، می‌کردند.

سپس فخر رازی شش وجه در تقریر کیفیت اینکه چگونه بود که گفتند بت‌هایشان نزد الله شفیع آنان هستند بیان می‌کند و در مورد چهارم می‌گوید: «وَرَابِعُهَا: أَنَّهُمْ وَضَعُوا هَذِهِ الْأَصْنَامَ وَالْأَوْثَانَ عَلَى صُوَرِ أَنْبِيَائِهِمْ وَأَكَابِرِهِمْ، وَزَعَمُوا أَنَّهُمْ مَتَى اشْتَغَلُوا بِعِبَادَةِ هَذِهِ التَّمَاثِيلِ، فَإِنَّ أُولَئِكَ الْأَكَابِرَ تَكُونُ شُفَعَاءَ لَهُمْ عِنْدَ اللهِّ تَعَالَى، وَنَظِيرُهُ فِي هَذَا الزَّمَانِ اشْتِغَالُ كَثِيرٍ مِنَ الْخَلْقِ بِتَعْظِيمِ قُبُورِ الْأَكَابِرِ، عَلَى اعْتِقَادِ أَنَّهُمْ إِذَا عَظَّمُوا قُبُورَهُمْ فَإِنَّهُمْ يَكُونُونَ شُفَعَاءَ لَهُمْ عِنْدَ اللهِّ»؛ «و چهارم: آنان این اصنام و اوثان را مطابق با صورت پیامبران و بزرگانشان درست کردند و گمان کردند که هرگاه به عبادت این مجسمه‌ها مشغول شوند، پس آن بزرگان نیز شفیعان آنان نزد الله متعال می‌شوند، و مشابه آن در این زمان، مشغول شدن بسیاری از مردم به تعظیم قبور بزرگان است با این اعتقاد که اگر قبور آنان را تعظیم کنند پس آنان نیز در مقابل شفیعان آنان نزد الله می‌شوند».

این سخن فخر رازی باید در همان موضعی که گفته است فهمیده شود و مقدمه‌هایی که پیشتر ذکر کرده است را لحاظ نمود، چون همانطور که در دو نکته‌ای که ذکر کردم

آمد، سخن دربارۀ عبادت بت‌هاست با این توهم که عبادت بت‌ها بیشتر موجب تعظیم خداوند است تا عبادت‌کردن مستقیم الله. و مشرکان چنین می‌پنداشتند که اگر بت‌ها را عبادت کنند در مقابل نیز بت‌ها نزد الله شفاعت‌شان می‌کنند شفاعتی که نیازی به اذن الله ندارد. اکنون فخر رازی آمده و این اعتقاد را در حالت چهارم مثال زده است که بعضی از مردم مجسمه‌های انبیا و بزرگانشان را درست کردند و گمان کردند که هرگاه این مجسمه‌ها یا قبرهایشان را عبادت کنند در مقابل، آن بزرگانشان نیز نزد الله شفاعتشان می‌کنند. پس کسی که در مورد چهارم ذکر شده است، طبق کلام فخر رازی باید چنین معتقد باشد که عبادت بت‌ها تعظیم بیشتری برای الله است تا عبادت مستقیم الله، و باید چنین توهم کند که آن‌ها شایستگی و اهلیت این را نداشته‌اند که خودشان مستقیم الله را عبادت کنند، بلکه باید بت‌ها را عبادت کنند و آن بت‌ها نیز در مقابل عبادتشان، در نزد الله برایشان شفاعت انجام دهند. و منظور از شفاعت نیز آن نوع شفاعتی است که نیازی به اذن الله نداشته است؛ برای اینکه مشرکان چنین معتقد بودند که بت‌هایشان شریک خداوند هستند و به این خاطر نیازی به اجازۀ خداوند در شفاعت کردن ندارند، چنانکه فخر رازی رحمه الله به این نوع شفاعت مشرکان اشاره کرده و می‌گوید: «إِنَّ الْقَوْمَ كَانُوا يَقُولُونَ فِي الْأَصْنَامِ أَنَّهَا شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللهِ وَكَانُوا يَقُولُونَ أَنَّهَا تَشْفَعُ لَنَا عِنْدَ اللهِ مِنْ غَيْرِ حَاجَةٍ فِيهِ إِلَى إِذْنِ اللهِ، وَلِهَذَا السَّبَبِ رَدَّ اللهُ تَعَالَى عَلَيْهِمْ ذَلِكَ بِقَوْلِهِ مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ [البَقَرَة: ٢٥٥] فَهَذَا يَدُلُّ عَلَى أَنَّ الْقَوْمَ اعْتَقَدُوا أَنَّهُ يَجِبُ عَلَى اللهِ إِجَابَةَ الْأَصْنَامِ فِي تِلْكَ الشَّفَاعَةِ، وَهَذَا نَوْعُ طَاعَةٍ، فَاللهُ تَعَالَى نَفَى تِلْكَ الطَّاعَةَ بِقَوْلِهِ مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ وَلَا شَفِيعٍ يُطَاعُ».

ترجمه: «آن قوم (مشرکان) دربارۀ اصنامشان می‌گفتند که آن‌ها شفیعان ما نزد الله هستند و می‌گفتند که آن‌ها نزد الله برای ما شفاعت می‌کنند بدون اینکه برای شفاعت کردنشان احتیاجی به اجازۀ الله داشته باشند و به همین خاطر خداوند متعال این عقیدۀشان را با این فرموده‌اش رد کرد: {کیست که در نزد او شفاعت کند مگر با اجازه او؟}

پس این دلالت دارد بر اینکه آن مشرکان معتقد بودند که بر خداوند واجب است که شفاعت آن اصنام را قبول کند و این نوعی اطاعت‌شدن و پذیرفته شدن است و خداوند این اطاعت‌شدن را با این فرموده‌اش نفی کرده است: {برای ستمکاران نه دوستی وجود دارد، و نه شفیعی که (شفاعتش) پذیرفته شود}».[۱]

اما نجدیه گمان می‌کنند که به مجرد اینکه مسلمانی نزد قبر پیامبر یا شخصی دیگر رفت و از صاحب قبر درخواست دعا کرد، پس همان مناط شرکی که مشرکان در آن افتاده بودند، در او هم بوجود آمده و مطابق با آنان گشته و همانند عمل مشرکان را انجام داده و مشابه عقیده مشرکان دربارهٔ بت‌ها و کیفیت شفاعتشان را پیدا کرده است! و می‌گویند: به مجرد اینکه از میّت درخواست دعا و شفاعت کردی، پس میّت را عبادت کرده‌ای؛ لهذا می‌بینیم که آنان درخواست دعا از میّت را بطور مطلق شرک و میّت پرستی می‌دانند در حالی که اینها در خطای بسیار فاحشی افتاده‌اند.

چون اولاً: مشرکان بت‌هایشان را عبادت می‌کردند، در حالی که شخص مسلمانی مانند امام نووی[۲] و یا امام ابن قدامه[۳] رحمهما الله، با درخواست دعا از پیامبر ﷺ پیامبرشان را عبادت نکرده‌اند.

۱- التفسیر مفاتیح الغیب، ج ۲۷، ص، ۵۰۴.

۲- سخن نووی رحمه الله چنین است: «ثم یرجعُ إلی موقفه الأوّل قُبالة وجهِ رسول الله صلی الله علیه وسلم فیتوسلُ به في حقّ نفسه، ویتشفعُ به إلی ربه سبحانه وتعالی».

ترجمه: «سپس به جای اول خود، روبه‌روی صورتِ رسول خدا ﷺ برگردد و برای خودش به او متوسل شود و او را نزد پروردگار پاک و والای خویش شفیع قرار دهد». [الأذکار للنووی، ص ۳۵۰]

۳- سخن ابن قدامه رحمه الله چنین است: «ثُمَّ تَأْتِي الْقَبْرَ فَتُوَلِّي ظَهْرَكَ الْقِبْلَةَ، وَتَسْتَقْبِلُ وَسَطَهُ، وَتَقُولُ: السَّلَامُ عَلَيْك أَيُّهَا النَّبِيُّ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَكَاتُهُ،... اللَّهُمَّ إنَّك قُلْت وَقَوْلُك الْحَقُّ: ﴿وَلَوۡ أَنَّهُمۡ إِذ ظَّلَمُوٓاْ أَنفُسَهُمۡ جَآءُوكَ فَٱسۡتَغۡفَرُواْ ٱللَّهَ وَٱسۡتَغۡفَرَ لَهُمُ ٱلرَّسُولُ لَوَجَدُواْ ٱللَّهَ تَوَّابٗا رَّحِيمٗا ٦٤﴾ [النساء: ٦٤] وقَدْ أَتَيْتُك مُسْتَغْفِرًا مِنْ ذُنُوبِي، مُسْتَشْفِعًا بِك إلَى رَبِّي، فَأَسْأَلُك يَا رَبِّ أَنْ تُوجِبَ لِي الْمَغْفِرَةَ، كَمَا أَوْجَبْتَهَا لِمَنْ أَتَاهُ فِي حَيَاتِهِ».

دوماً مشرکان معتقد بودند که آنان به این خاطر بت‌هایشان را عبادت می‌کنند چون گمان می‌کردند و چنین توهم می‌کردند که شأن خداوند بزرگ‌تر از آن است که بندگان کوچکش او را مستقیماً عبادت کنند، بلکه باید به عبادت ماه و ستارگان یا ملائکه و ارواح سماوی بپردازند و در نزد آنان عبادت کردن بت‌هایشان شدت بیشتری در تعظیم نمودن خداوند داشت تا اینکه خودشان مستقیما الله را عبادت کنند. حال آنکه شخص مسلمانی مانند نووی و ابن قدامه رحمهما الله، هرگز چنین گمانی نداشته‌اند و هرگز پیامبر را عبادت نکرده‌اند.

سوماً: مشرکان چنین معتقد بودند که هرگاه إله‌های کوچکتر را عبادت کنند و با انجام عبادت برای إله‌ها و بت‌هایشان، آنان را راضی کنند در مقابل نیز آن إله‌ها بدون اینکه نیازی به اذن الله داشته باشند در مصالح دنیوی و معاششان نزد الله شفاعت نافذ برایشان می‌کنند. حال آنکه شخص مسلمانی مانند نووی و ابن قدامه رحمهما الله که از پیامبر در کنار قبرش درخواست دعای مغفرت می‌کند، اصلاً معتقد نیست که پیامبر شریک خداوند است یا بدون اذن الله شفاعت می‌کند. چون همانطور که در زمان حیات پیامبر ﷺ، مردم از رسول الله درخواست دعای خیر و مغفرت می‌کردند و در همان حال هم معتقد نبودند که درخواست شفاعتشان از پیامبر یعنی اینکه بدون اذن الله برایشان شفاعت می‌کند، پس به همان شکل بعد از وفاتش نیز امثال نووی و ابن قدامه، معتقد نبوده‌اند که پیامبر برایشان بدون اذن الله شفاعت نافذ می‌کند. پس مناط شرکی

ترجمه: «سپس نزد قبر رفته و پشتت را به قبله می‌کنی و رو به وسط قبر می‌کنی و می‌گویی: سلام بر تو ای پیامبر و رحمت و برکات الله بر تو باد... بار الهی بی‌گمان که تو گفتی و سخن تو حق است که: {و اگر آن‌ها هنگامی‌که بر خویشتن ستم می‌کردند، نزد تو می‌آمدند، و از الله طلب آمرزش می‌کردند، بی‌گمان الله را توبه‌پذیر مهربان می‌یافتند} و به درستی که [ای پیامبر] من نزد تو آمده‌ام و از گناهانم طلب بخشایش می‌کنم، تو را نزد پروردگارم شفیع قرار می‌دهم، پس ای پروردگار، از تو می‌خواهم که مغفرتت را برایم واجب گردانی همانطور که برای کسی که در حیاتش نزد ایشان می‌آمد واجب می‌گرداندی». [المغني لأبن قدامة، ج ۳ ص ۴۷۹]

که مشرکان در آن واقع شده بودند به هیچ وجه بر امثال نووی و ابن قدامه و امثال آنان منطبق نمی‌باشد و بین این دو تفاوت بسیاری وجود دارد.

برای اینکه خداوند متعال شفاعت را از کافر و مشرکان نفی کرده است، چون از آنان راضی نیست و برای شافع نیز اجازهٔ شفاعت‌کردن برای کافر و مشرک را نمی‌دهد. امّا مومنان و مسلمانان و معتقدان به لا إله إلا الله، به طور عموم شامل و مستحق شفاعت شدن می‌باشند و خداوند به طور عموم از شفاعت کردن پیامبر ﷺ به عنوان شافع، برای مومنان، راضی است؛ چنانکه خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَٱسۡتَغۡفِرۡ لِذَنۢبِكَ وَلِلۡمُؤۡمِنِينَ وَٱلۡمُؤۡمِنَٰتِۗ﴾ [محمد: ۱۹]

«و برای گناه خود و برای مردان و زنان مؤمن آمرزش طلب کن».

پس خداوند از شرک و مشرک راضی نیست در حالی که مشرک إله‌های متعددی را عبادت می‌کند و اعتقادش این است که باید إله‌ها را عبادت کند تا آن إله‌ها برایش شفاعت نافذ کنند، در حالی که خداوند آن را رد می‌کند و می‌گوید: شفاعت برای کافر و مشرک انجام نمی‌شود؛ امّا برای مومن شفاعت انجام می‌شود. پس شخص مومن با درخواست شفاعت از پیامبر، دچار همان شرکی که مشرکان در آن بودند نشده است و این خطاست که گفته شود چون مشرکان درخواست شفاعت می‌کردند پس مشرک بودند و به همان شکل اگر مومنان هم درخواست شفاعت کنند پس مشرک می‌شوند! و این خطاست آیاتی که دربارهٔ مشرکان نازل شده است را بدون تحقیق و فهمیدن عقیدهٔ مشرکان، بر مومنان تطبیق نمود؛ چرا که این عمل خوارج است. پس مشابهت دو فعل از یک وجه دلیل بر مشابه بودن آن دو فعل از دیگر وجوه، و مطابق بودن حکمشان نمی‌باشد. برای مثال دخول و آمیزش جنسی را در نظر بگیرید، یک نفر با نکاح شرعی، عمل آمیزش را انجام می‌دهد و نفری دیگر با سفاح و زنا، عمل آمیزش را انجام می‌دهد، در این مثال، عمل هردو مشابه هم است؛ امّا دلیل نمی‌شود که حکم هردو یکی باشد. و یا مثلاً مشرکان سعی بین صفا و مروه را می‌کردند، و مسلمانان نیز سعی بین صفا و مروه می‌کنند، پس مشابهت صوری و ظاهری بین این دو فعل دلیل نمی‌شود که چنین کاری

را از مظاهر شرک دانست و گفته شود چون مشرکان چنین می‌کردند پس مشابهت با مشرکان است. و به همان شکل درست نیست که گفته شود چون مشرکان درخواست شفاعت می‌کردند پس اگر مسلمانان هم درخواست شفاعت کنند، پس مشابه فعل آنان را انجام داده‌اند و همانند خوارج جاهلانه آیاتی که دربارۀ مشرکان نازل شده است را برای مسلمانان بکار برد و در حق چنین مسلمانی که برخلاف مشرکان به شفاعت به اذن الله اعتقاد دارد بگوییم که او بخاطر درخواست شفاعت، همانند مشرکانی شده که می‌گفتند: ﴿وَيَعۡبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمۡ وَلَا يَنفَعُهُمۡ وَيَقُولُونَ هَٰٓؤُلَآءِ شُفَعَٰٓؤُنَا عِندَ ٱللَّهِۚ﴾ [یونس: ۱۸]

پس اگرچه هم مومن و هم مشرک درخواست شفاعت می‌کنند، امّا دلیل نمی‌شود که حکم هردویشان یکی باشد؛ چون مشرک با این عقیده درخواست شفاعت می‌کند که شافعش را إلهی من دون الله می‌داند و إلهش را عبادت می‌کند و در مقابل عبادت برای شافع و إلهش چنین گمان می‌کند که بدون اذن الله در مصالح دینوی‌اش برایش شفاعت می‌کند. امّا شخص مومن با این عقیده درخواست شفاعت می‌کند که خداوند از مومن به عنوان مشفوع راضی است و معتقد به شفاعت با اذن الله است و برای شافعش نیز هیچ‌گونه الهیت و ربوبیت و قدرت نفع و ضرر رساندن مستقل از الله قائل نیست و برای شافعش عبادت نمی‌کند. پس جنس عمل «درخواست شفاعت»، عبادت نیست، تا بگوییم هرکسی درخواست شفاعت از شافعی کند، پس آن شافع را عبادت کرده و شبیه مشرکان زمان پیامبر گشته است! بلکه نوع اعتقاد شخص نسبت به شافع و شفاعت است که ممکن است موجب شرک شود.

اگر معتقد باشد که شافع شریک خداوند است و برای او عبادت انجام بدهد مشرک شده است. و اگر درخواست شفاعت بکند، کفری دیگر بر روی کفرش و شرکی دیگر بر روی شرکش اضافه کرده است و زیاده در کفر و شرک است. ولی شخص مومن با درخواست شفاعت، مشرک نمی‌شود مگر در این صورت که برای شافع عبادت انجام بدهد و معتقد باشد که شفاعت بدون اذن الله می‌کند. پس منظور سخن فخر رازی رحمه الله

در تفسیر آیه ۱۸ سورۀ یونس در وجه چهارم از قول دوم مشرکان، همین است که توضیح دادیم؛ اینکه آنان تماثیل یا قبور انبیا و بزرگانشان را تعظیم و عبادت می‌کنند تا در مقابل، آنان برایشان شفاعت کنند. پس آن‌ها به مجرد درخواست شفاعت مشرک نشده بودند بلکه با انجام عبادت برای آن تماثیل و مجسمه‌ها مشرک شده بودند و هدفشان از عبادت کردن آن بت‌ها رسیدن به شفاعت آنان بود. پس درخواست شفاعت شرک نیست بلکه عبادت کردن شافع برای رسیدن به شفاعت نافذ آنان شرک است. و مشرکان بت‌هایشان را عبادت می‌کردند و معتقد بودند که هرگاه آنان به عبادت بت‌هایشان بپردازند در مقابل آنان نیز نزد الله شفاعتشان می‌کنند.

و فخر رازی رحمه الله در جایی دیگر دربارۀ شفاعت پیامبر ﷺ برای مومنان می‌گوید: «وَسَادِسُهَا: قَوْلُهُ تَعَالَى لِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: وَاسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ، وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِناتِ [مُحَمَّد: ١٩] دَلَّتِ الْآيَةُ عَلَى أَنَّهُ تَعَالَى أَمَرَ مُحَمَّدًا بِأَنْ يَسْتَغْفِرَ لِكُلِّ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَقَدْ بَيَّنَّا فِي تَفْسِيرِ قَوْلِهِ تَعَالَى: الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ [الْبَقَرَة: ٣] أَنَّ صَاحِبَ الْكَبِيرَةِ مُؤْمِنٌ، وَإِذَا كَانَ كَذَلِكَ ثَبَتَ أَنَّ مُحَمَّدًا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اسْتَغْفَرَ لَهُمْ، وَإِذَا كَانَ كَذَلِكَ ثَبَتَ أَنَّ اللهَ تَعَالَى قَدْ غَفَرَ لَهُمْ. وَإِلَّا لَكَانَ اللهُ تَعَالَى قَدْ أَمَرَهُ بِالدُّعَاءِ لِيَرُدَّ دُعَاءَهُ فَيَصِيرُ ذَلِكَ مَحْضَ التَّحْقِيرِ وَالْإِيذَاءِ وَهُوَ غَيْرُ لَائِقٍ بِاللهِ تَعَالَى وَلَا بِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَدَلَّ عَلَى أَنَّ اللهَ تَعَالَى لَمَّا أَمَرَ مُحَمَّدًا بِالِاسْتِغْفَارِ لِكُلِّ الْعُصَاةِ فَقَدِ اسْتَجَابَ دُعَاءَهُ، وَذَلِكَ إِنَّمَا يَتِمُّ لَوْ غَفَرَ لَهُمْ وَلَا مَعْنَى لِلشَّفَاعَةِ إِلَّا هَذَا، وَسَابِعُهَا: قَوْلُهُ تَعَالَى: وَإِذا حُيِّيتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْها أَوْ رُدُّوها [النِّسَاء: ٨٦] فَاللهُ تَعَالَى أَمَرَ الْكُلَّ بِأَنَّهُمْ إِذَا حَيَّاهُمْ أَحَدٌ بِتَحِيَّةٍ أَنْ يُقَابِلُوا تِلْكَ التَّحِيَّةَ بأحسن منها أو بأن يَرُدُّوهَا، ثُمَّ أَمَرَنَا بِتَحِيَّةِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حَيْثُ قَالَ: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيماً [الْأَحْزَاب: ٥٦] الصَّلَاةُ مِنَ اللهِ رَحْمَةٌ وَلَا شَكَّ أَنَّ هَذَا تَحِيَّةٌ، فَلَمَّا طَلَبْنَا مِنَ اللهِ الرَّحْمَةَ لِمُحَمَّدٍ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ وَجَبَ بِمُقْتَضَى قَوْلِهِ: فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْها أَوْ رُدُّوها، أَنْ يَفْعَلَ مُحَمَّدٌ مِثْلَهُ

وَهُوَ أَنْ يَطْلُبَ لِكُلِّ الْمُسْلِمِينَ الرَّحْمَةَ مِنَ اللهِ تَعَالَى، وَهَذَا هُوَ مَعْنَى الشَّفَاعَةِ، ثُمَّ تَوَافَقْنَا عَلَى أَنَّهُ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ غَيْرُ مَرْدُودِ الدُّعَاءِ، فَوَجَبَ أَنْ يَقْبَلَ اللهُ شَفَاعَتَهُ فِي الْكُلِّ وَهُوَ الْمَطْلُوبُ. وَثَامِنُهَا: قَوْلُهُ تَعَالَى: وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جاؤُكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللهَ تَوَّاباً رَحِيماً [النِّسَاءِ: ٦٤] وَلَيْسَ فِي الْآيَةِ ذِكْرُ التَّوْبَةِ، وَالْآيَةُ تَدُلُّ عَلَى أَنَّ الرَّسُولَ مَتَى اسْتَغْفَرَ لِلْعُصَاةِ وَالظَّالِمِينَ فَإِنَّ اللهَ يَغْفِرُ لَهُمْ، وَهَذَا يَدُلُّ عَلَى أَنَّ شَفَاعَةَ الرَّسُولِ فِي حَقِّ أَهْلِ الْكَبَائِرِ مَقْبُولَةٌ فِي الدُّنْيَا، فَوَجَبَ أَنْ تَكُونَ مَقْبُولَةً فِي الْآخِرَةِ».

ترجمه: «این فرمودۀ خداوند به محمد ﷺ: {و برای گناه خود و برای مردان و زنان مؤمن آمرزش طلب کن}[مُحَمَّد: ۱۹] این آیه دلالت دارد بر اینکه خداوند متعال به محمد امر کرده که برای همۀ مردان و زنان مومن استغفار کند و پیشتر در تفسیر این فرمودۀ خداوند متعال: {کسانی که به غیب ایمان می‌آورند}[الْبَقَرَة: ۳] بیان کردیم که صاحب گناه کبیره، مومن است و اگر اینگونه باشد، پس ثابت می‌شود که محمد ﷺ برای آنان استغفار می‌کند و اگر چنین باشد پس ثابت می‌شود که خداوند متعال آنان را می‌بخشد. وگرنه چنین می‌شد که خداوند متعال پیامبر را به دعا کردن امر کرده تا دعایش را رد کند! و چنین کاری نهایت تحقیر و اذیت کردن می‌باشد و چنین چیزی نه لایق خداوند متعال است و نه محمد ﷺ. پس این آیه بر این دلالت دارد که خداوند متعال هنگامی‌که محمد را به استغفار برای همۀ گناهکاران امر می‌کند، به تحقیق دعایش را اجابت می‌کند و زمانی چنین کاری به نهایت خودش می‌رسد که آنان را ببخشد و شفاعت هم معنایی جز این ندارد. و این فرمودۀ خداوند متعال: {و چون شما را تحیت (و سلام) گویند، پس پاسخی بهتر و یا همانند آن بدهید} [النساء: ۸٦] اینجا خداوند متعال همه را به این امر کرده که وقتی به آنها، درود فرستاده می‌شود، پس باید درودشان را با بهتر از آن یا اینکه به همانند آن پاسخ دهند، سپس ما را امر کرده که به محمد ﷺ درود بفرستیم آنجا که می‌فرماید: {بی‌گمان الله و فرشتگانش بر پیامبر درود می‌فرستند؛ ای کسانی‌که ایمان آورده‌اید! بر او درود فرستید، و سلام بگویید، سلامی نیکو»} [الأحزاب: ٥٦]، و صلاة از طرف

خداوند، رحمت است و شکی نیست که این (رحمت)، همان تحیت و درود می‌باشد. پس هنگامی که ما از الله رحمت را برای محمد علیه الصلاة و السلام طلب می‌کنیم، پس به مقتضای این فرمودهٔ خداوند: ﴿فَحَيُّواْ بِأَحۡسَنَ مِنۡهَآ أَوۡ رُدُّوهَآ﴾ {پس پاسخی بهتر و یا همانند آن بدهید} واجب می‌گردد که محمد نیز همانند آن را انجام دهد و آن این است که برای همهٔ مسلمانان طلب رحمت از خداوند متعال کند. و این همان معنای شفاعت است. همچنین متفق هستیم بر اینکه پیامبر علیه الصلاة والسلام دعایش رد نمی‌شود، پس در نتیجه خداوند باید شفاعتش را در حق همهٔ آنان قبول کند و همین مطلوب می‌باشد.

و این فرموده‌اش: {و اگر آن‌ها هنگامی‌که بر خویشتن ستم می‌کردند، نزد تو می‌آمدند، و از الله طلب آمرزش می‌کردند، و پیامبر برایشان طلب آمرزش می‌کرد، بی‌گمان الله را توبه‌پذیر مهربان می‌یافتند»} [النساء: ٦٤] در این آیه ذکری از توبه‌کردن (توسط گناهکاران) نشده است و این آیه بر این دلالت دارد که پیامبر هرگاه برای گناهکاران و ظالمان استغفار کند پس خداوند آنان را می‌بخشد و این دلالت دارد بر اینکه شفاعت پیامبر در حق اهل کبائر در دنیا مورد قبول است، پس واجب است که در آخرت هم مقبول باشد».[1]

چنانکه می بینید، فخر رازی رحمه الله ثابت می‌کند که مومنان جزو کسانی هستند که خداوند بخاطر مومن بودنشان از شفاعت شدن آنان راضی است و ثابت می‌کند که خداوند به پیامبرش به عنوان شافع امر به استغفار کردن برای مومنان کرده است و استغفار کردن پیامبر برای مومنانِ گناهکار زمانی معنا می‌یابد که خداوند استغفار و پیامبر در حق گناهکاران را قبول کند و آنان را ببخشد، و این همان حقیقت معنای شفاعت است. و ثابت می‌کند که وقتی ما به پیامبر ﷺ درود و سلام می‌فرستیم، طبق آیهٔ: ﴿فَحَيُّواْ بِأَحۡسَنَ مِنۡهَآ أَوۡ رُدُّوهَآ﴾ پیامبر ﷺ نیز به همانند آن برای ما درود و سلام می‌فرستد و ثابت کرد که درود سلام همان درخواست رحمت خداوند برای سلام شونده

۱- تفسیر مفاتیح الغیب، ج ۳، ص، ۵۰۰.

است و طلب رحمت خداوند برای سلام شونده هم، همان درخواست شفاعت پیامبر ﷺ برای سلام کننده است.

پس جنس عمل «درخواست شفاعت و طلب استغفار و دعا» عبادت نیست تا اینکه گفته شود اگر از شخصی درخواست شفاعت یا استغفار شد، آن شخص عبادت شده باشد! چراکه اگر عبادت می‌بود، پس باید طبق آیه ۶۴ سورۀ نساء، خداوند به عبادت غیر خودش امر کرده باشد العیاذ بالله! خداوند می‌فرماید: ﴿وَلَوۡ أَنَّهُمۡ إِذ ظَّلَمُوٓاْ أَنفُسَهُمۡ جَآءُوكَ فَٱسۡتَغۡفَرُواْ ٱللَّهَ وَٱسۡتَغۡفَرَ لَهُمُ ٱلرَّسُولُ لَوَجَدُواْ ٱللَّهَ تَوَّابٗا رَّحِيمٗا٦٤﴾ [النساء: ٦٤]

«و اگر آن‌ها هنگامی که بر خویشتن ستم می‌کردند، نزد تو می‌آمدند، و از الله طلب آمرزش می‌کردند، و پیامبر برایشان طلب آمرزش می‌کرد، بی‌گمان الله را توبه‌پذیر مهربان می‌یافتند».

طبق این آیه به گناهکاران آموزش داده شده که نزد پیامبر ﷺ بیایند تا پیامبر برایشان استغفار کند. و اگر طلب دعا و قرار دادن واسطه بین خود و خدا و درخواست شفاعت از آن واسطه، عبادت آن واسطه (که در اینجا همان پیامبر است) محسوب می‌شد، پس چگونه خداوند به عبادت غیر خودش امر می‌کند؟ امّا نجدیه می‌گویند در حین حیاتش این کار عبادت پیامبر محسوب نمی‌شود، امّا بعد از وفاتش عبادت پیامبر محسوب می‌شود! و به این شبهه نیز در ادامه پاسخ داده‌ایم. امّا برای پاسخ دادن به آن به پیش نیازهایی دربارۀ تعریف عبادت و معنای دعای غیر الله نیاز داریم. امّا قبل از آنکه به سراغ این مباحث برویم، بعضی دیگر از شرکیات و کفریات مشرکان زمان پیامبر ﷺ را بیان می‌کنیم تا مشرکان زمان پیامبر را بهتر بشناسیم و کسانی که آیاتی که دربارۀ مشرکان نازل شده است را بر مسلمانان تطبیق می‌دهند متوجه اشتباه خود باشند و تفاوت عقیدۀ مومنان با مشرکان را بفهمند. چراکه نجدیه، مشرکان و مومنان را همانند هم موحّد در ربوبیت می‌پندارند و چون گمان می‌کنند که مشرکان صرفاً بخاطر درخواست استغفار و شفاعت از ملائکه و صالحان مشرک شده بودند بدون اینکه برای آن ملائکه و صالحان هیچ گونه صفات ربوبیت و الهیتی صرف کرده باشند، پس اگر امثال نووی و ابن قدامه نیز از پیامبر ﷺ بعد از وفاتش درخواست استغفار کنند، منطبق بر

شرک و بت‌پرستی مشرکان شده‌اند! و به این شکل نجدیه، اهل قبلهٔ مخالف با خودشان را همانند مشرکان، مشرک می‌پندارند!

فصل هشتم: کفر مشرکان به ربوبیت الله عزّوجلّ

مشرکان علاوه بر اینکه بت‌هایشان را شریک خداوند در ربوبیتش می‌دانستند، و در ربوبیت مشرک بودند، همچنین به ربوبیت خداوند هم کافر بودند؛ یعنی کمال ربوبیت الله را قبول نداشتند و بسیاری از صفات ربوبیت الله متعال را انکار می‌کردند و به آن کفر می‌ورزیدند و چگونه اینگونه نباشند در حالی که اعتقاد داشتن به اینکه الله شریک دارد، لازمه‌اش این است که الله ضعیف باشد و بخاطر ضعف یا ناتوانی‌اش است که شریکانی به عنوان ولی و نصیر و ظهیر برای خود گرفته است؟؛ چنانکه الله متعال می‌فرماید: ﴿وَقُلِ ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ ٱلَّذِي لَمۡ يَتَّخِذۡ وَلَدٗا وَلَمۡ يَكُن لَّهُۥ شَرِيكٞ فِي ٱلۡمُلۡكِ وَلَمۡ يَكُن لَّهُۥ وَلِيّٞ مِّنَ ٱلذُّلِّۖ وَكَبِّرۡهُ تَكۡبِيرَۢا١١١﴾ [الإسراء: ١١١]

«و بگو: ستایش برای الله است که فرزندی (برای خود) بر نگزیده و او را در فرمانروایی هیچ شریکی نیست، و بخاطر ناتوانی (و ذلت حامی و) سرپرستی برای او نیست، و او را به شایستگی بزرگ بشمار».

و مادام که مشرکان خداوند را ناتوانی می‌پنداشتند که برای برطرف کردن این ناتوانی‌اش به شریکانی نیاز دارد، پس لازمه‌اش این است که مشرکان اعتقاد به کمال ربوبیت الله نداشتند و بسیاری از صفات ربوبیت الله متعال، مانند قدرت کامل و علم محیط الله را انکار می‌کردند.

کفر مشرکان به روز قیامت و زنده شدن

کفر مشرکان به قدرت الله متعال، در انکار زنده شدن انسان در قیامت نمود پیدا می‌کند؛ آنجا که مشرکان قریش و عرب، منکر زنده شدن بودند و آیات قرآن در این باره فراوان است. خداوند متعال به نقل از مشرکان می‌فرماید: ﴿قَالُوٓاْ أَءِذَا مِتۡنَا وَكُنَّا تُرَابٗا وَعِظَٰمًا أَءِنَّا لَمَبۡعُوثُونَ٨٢ لَقَدۡ وُعِدۡنَا نَحۡنُ وَءَابَآؤُنَا هَٰذَا مِن قَبۡلُ إِنۡ هَٰذَآ إِلَّآ أَسَٰطِيرُ ٱلۡأَوَّلِينَ٨٣﴾ [المؤمنون: ٨٢-٨٣]

«گفتند: آیا هنگامی‌که مردیم و خاک و استخوان‌های (پوسیده) شدیم، آیا (دوباره) برانگیخته می‌شویم؟(۸۲) به راستی این وعده به ما و نیاکان ما از قبل داده شده، این (چیزی) جز افسانه‌های پیشینیان نیست(۸۳)».

و می‌فرماید: ﴿زَعَمَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوٓاْ أَن لَّن يُبۡعَثُواْۚ قُلۡ بَلَىٰ وَرَبِّي لَتُبۡعَثُنَّ ثُمَّ لَتُنَبَّؤُنَّ بِمَا عَمِلۡتُمۡۚ وَذَٰلِكَ عَلَى ٱللَّهِ يَسِيرٞ ٧﴾ [التغابن: ۷]

«کسانی‌که کافر شدند گمان بردند که هرگز برانگیخته نخواهند شد، (ای پیامبر!) بگو: آری، به پروردگارم سوگند، یقیناً (همه) برانگیخته خواهید شد، آنگاه از آنچه می‌کردید به شما خبر خواهند داد، و این (کار) بر الله آسان است».

و می‌فرماید: ﴿يَقُولُونَ أَءِنَّا لَمَرۡدُودُونَ فِي ٱلۡحَافِرَةِ ١٠ أَءِذَا كُنَّا عِظَٰمٗا نَّخِرَةٗ ١١﴾ [النازعات: ۱۰-۱۱]

«(کافران در دنیا) می‌گویند: آیا ما (پس از مرگ دوباره) به حال اول خود باز می‌گردانیده می‌شویم؟!(۱۰) آیا هنگامی‌که استخوان‌های پوسیدۀ شدیم (و به خاک تبدیل گشتیم، باز هم زنده می‌شویم؟!)(۱۱)».

و می‌فرماید: ﴿أَوَ لَمۡ يَرَ ٱلۡإِنسَٰنُ أَنَّا خَلَقۡنَٰهُ مِن نُّطۡفَةٖ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٞ مُّبِينٞ ٧٧ وَضَرَبَ لَنَا مَثَلٗا وَنَسِيَ خَلۡقَهُۥۖ قَالَ مَن يُحۡيِ ٱلۡعِظَٰمَ وَهِيَ رَمِيمٞ ٧٨﴾ [یس: ۷۷-۷۸]

«آیا انسان ندیده است که ما او را از نطفۀ آفریده‌ایم، پس او ستیزه جویی آشکار شده است(۷۷) و برای ما مَثَلی زد، و آفرینش خود را فراموش کرد، گفت: چه کسی (این) استخوان‌ها را (دوباره) زنده می‌کند در حالی‌که پوسیده است؟!(۷۸)».

طبری رحمه الله در تفسیر ﴿هُوَ خَصِيمٞ﴾ می‌گوید: «يقول: فإذا هو ذو خصومة لربه، يخاصمه فيما قال له ربه إني فاعل، وذلك إخبار الله إياه أنه مُحْيِي خلقه بعد مماتهم، فيقول: مَنْ يحيي هذه العظام وهي رميم؟ إنكارا منه لقُدرة الله على إحيائها».

ترجمه: «خداوند می‌فرماید: پس او در آنچه که پروردگارش به او می‌گوید با پروردگارش خصومت و ستیز می‌کند، اینکه خداوند به او می‌گوید من چنین می‌کنم (یعنی مرده را زنده می‌کنم) با او خصومت می‌کند و خداوند به او خبر می‌دهد که او

مخلوقاتش را بعد از مردنشان زنده می‌کند و آن انسان خصومت کننده از روی انکار قدرت خداوند بر زنده کردنش، می‌گوید: چه کسی این استخوان‌ها را زنده می‌کند در حالی که پوسیده است؟». [1]

و بسیاری از آیات دیگر که دربارۀ انکار معاد و زنده شدن دوبارۀ انسان توسط مشرکان است. و سوالی که پرسیده می‌شود این است که چگونه مشرکان توحید ربوبیت داشته‌اند در حالی قدرت خداوند بر زنده کردن دوبارۀ انسان را انکار می‌کردند؟ ابن القیم رحمه الله می‌گوید انکار زنده شدن و روز قیامت در واقع کفر ورزیدن به ربوبیت الله متعال است: «أنهم إذا أنكروا البعث والجزاء فقد كفروا بربهم وأنكروا قدرته وربوبيته وحكمته».

ترجمه: «آنان (مشرکان قریش) هنگامی‌که زنده شدن و روز جزا را انکار کردند پس به تحقیق که به رب شان کافر شده‌اند و قدرت او و ربوبیت او و حکمت اوتعالی را انکار کرده‌اند». [2]

پس چگونه گفته می‌شود مشرکان توحید ربوبیت داشته‌اند در حالی که زنده شدن و روز جزا را انکار می‌کردند؟

همچنین خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَمَا قَدَرُواْ ٱللَّهَ حَقَّ قَدۡرِهِۦٓ إِذۡ قَالُواْ مَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ عَلَىٰ بَشَرٖ مِّن شَيۡءٖ﴾ [الأنعام: ۹۱]

«و آن‌ها (مقام و عظمت) الله را آن گونه که شایسته است؛ نشناخته‌اند، که گفتند: الله بر هیچ بشری چیزی را نازل نکرده است»

طبری رحمه الله از ابن عباس رضی الله عنهما روایت کرده که دربارۀ این آیه گفت: «هم الكفار، لم يؤمنوا بقدرة الله عليهم، فمن آمنَ أن الله على كل شيء قدير، فقد قدر الله حق قدره. ومن لم يؤمن بذلك، فلم يقدر الله حق قدره».

۱- تفسیر الطبری، ج ۲۰ ص ۵۵۵.

۲- الداء والدواء ص ۱۷۴.

ترجمه: «آن‌ها کفار هستند که به قدرت خداوند بر آنان ایمان نیاوردند. پس کسی که ایمان آورد به اینکه خداوند بر هر چیزی توانا است پس آنطور که شایسته است قدر الله را دانسته است و کسی که به چنین چیزی ایمان نیاورد پس آنطور که شایستهٔ الله است قدر الله را ندانسته است».[1]

کفر مشرکان به صفت علم و قدرت خداوند

و در قرآن آیاتی وجود دارد با این مضمون که خداوند بر هر چیزی تواناست، یا علمش بر هرچیزی محیط است، که بیانگر این هستند که خداوند در صدد اصلاح عقیدهٔ مشرکانی است که به قدرت و علم کامل خداوند کافر بودند، مانند:

﴿قُلۡ إِن تُخۡفُواْ مَا فِي صُدُورِكُمۡ أَوۡ تُبۡدُوهُ يَعۡلَمۡهُ ٱللَّهُۗ وَيَعۡلَمُ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلۡأَرۡضِۗ وَٱللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ قَدِيرٞ ٢٩﴾ [آل عمران: ۲۹]

«بگو: اگر آنچه در سینه‌های شماست، پنهان دارید یا آشکارش کنید، الله آن را می‌داند، (و نیز) آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است می‌داند، و الله بر هر چیزی تواناست».

و می‌فرماید: ﴿وَلِلَّهِ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلۡأَرۡضِۚ وَكَانَ ٱللَّهُ بِكُلِّ شَيۡءٖ مُّحِيطٗا ١٢٦﴾ [النساء: ۱۲۶]

«و آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است، از آن الله است، و الله به هر چیزی احاطه دارد».

و می‌فرماید: ﴿إِلَى ٱللَّهِ مَرۡجِعُكُمۡۖ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ قَدِيرٞ ٤﴾ [هود: ٤]

«باز گشت شما به سوی الله است، و او بر همه چیز تواناست».

و می‌فرماید: ﴿إِنَّمَآ إِلَٰهُكُمُ ٱللَّهُ ٱلَّذِي لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَۚ وَسِعَ كُلَّ شَيۡءٍ عِلۡمٗا ٩٨﴾ [طه: ۹۸]

«إله شما تنها الله است که جز او هیچ إلهی نیست؛ و علم او همه چیز را فرا گرفته است».

و می‌فرماید: ﴿وَمِنۡ ءَايَٰتِهِۦٓ أَنَّكَ تَرَى ٱلۡأَرۡضَ خَٰشِعَةٗ فَإِذَآ أَنزَلۡنَا عَلَيۡهَا ٱلۡمَآءَ ٱهۡتَزَّتۡ وَرَبَتۡۚ إِنَّ ٱلَّذِيٓ أَحۡيَاهَا لَمُحۡيِ ٱلۡمَوۡتَىٰٓۚ إِنَّهُۥ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ قَدِيرٌ ٣٩﴾ [فصلت: ۳۹]

۱- تفسیر الطبری، ج ۱۱ ص ۵۲۴.

«و از نشانه‌های او (این) است که زمین را خشک (و بی‌جان) می‌بینی، پس هنگامی‌که آب (باران) را بر آن فرو فرستیم، به جنبش در آید و برویاند، بی‌گمان کسی‌که آن را زنده کرد، یقیناً مردگان را زنده می‌کند، بی‌شک او بر هر چیز تواناست».

و می‌فرماید: ﴿أَلَآ إِنَّهُمۡ فِي مِرۡيَةٖ مِّن لِّقَآءِ رَبِّهِمۡۗ أَلَآ إِنَّهُۥ بِكُلِّ شَيۡءٖ مُّحِيطُۢ ٥٤﴾ [فصلت: ٥٤]

«آگاه باش، که آن‌ها از لقای پروردگارشان در شک اند، و آگاه باش که او به همه چیز احاطه دارد».

و می‌فرماید: ﴿أَوَ لَمۡ يَرَوۡاْ أَنَّ ٱللَّهَ ٱلَّذِي خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ وَلَمۡ يَعۡيَ بِخَلۡقِهِنَّ بِقَٰدِرٍ عَلَىٰٓ أَن يُحۡـِۧيَ ٱلۡمَوۡتَىٰۚ بَلَىٰٓۚ إِنَّهُۥ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ قَدِيرٞ ٣٣﴾ [الأحقاف: ٣٣]

«آیا ندیدند اللهی که آسمان‌ها و زمین را آفریده است، و در آفرینش آن‌ها (ناتوان و) درمانده نشده، قادر است بر آنکه مردگان را زنده کند؟! آری، او بر هر چیزی تواناست».

و می‌فرماید: ﴿أَلَمۡ تَرَ أَنَّ ٱللَّهَ يَعۡلَمُ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلۡأَرۡضِۖ مَا يَكُونُ مِن نَّجۡوَىٰ ثَلَٰثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمۡ وَلَا خَمۡسَةٍ إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمۡ وَلَآ أَدۡنَىٰ مِن ذَٰلِكَ وَلَآ أَكۡثَرَ إِلَّا هُوَ مَعَهُمۡ أَيۡنَ مَا كَانُواْۖ ثُمَّ يُنَبِّئُهُم بِمَا عَمِلُواْ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِۚ إِنَّ ٱللَّهَ بِكُلِّ شَيۡءٍ عَلِيمٌ ٧﴾ [المجادلة: ٧]

«مگر ندیده‌ای که الله آنچه را که در آسمان‌ها و آنچه را که در زمین است می‌داند؟ هیچ نجوایی میان سه نفر نباشد مگر آن که او چهارمین آن‌ها است، و پنج نفری نیست مگر آن که او ششمین آن‌ها است، و نه کمتر از آن و نه بیشتر، مگر آن که هرکجا باشند او همراه آن‌ها است، سپس روز قیامت آن‌ها را به آنچه کرده‌اند باخبر می‌سازد، بی‌گمان الله به همه چیز داناست».

و می‌فرماید: ﴿ٱللَّهُ ٱلَّذِي خَلَقَ سَبۡعَ سَمَٰوَٰتٖ وَمِنَ ٱلۡأَرۡضِ مِثۡلَهُنَّۖ يَتَنَزَّلُ ٱلۡأَمۡرُ بَيۡنَهُنَّ لِتَعۡلَمُوٓاْ أَنَّ ٱللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ قَدِيرٞ وَأَنَّ ٱللَّهَ قَدۡ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيۡءٍ عِلۡمَۢا ١٢﴾ [الطلاق: ١٢]

«الله (همان) کسی است که هفت آسمان را آفرید، و از زمین (نیز) همانند آن‌ها را (آفرید) و فرمان (الله) پیوسته در میان آن‌ها نازل می‌شود تا بدانید که الله بر هرچیز تواناست، و آن که علم الله بر همه چیز احاطه دارد».

و مشرکان علم محیط خداوند بر همه چیز را انکار می‌کردند، چنانکه می‌فرماید: ﴿وَمَا كُنتُمۡ تَسۡتَتِرُونَ أَن يَشۡهَدَ عَلَيۡكُمۡ سَمۡعُكُمۡ وَلَآ أَبۡصَٰرُكُمۡ وَلَا جُلُودُكُمۡ وَلَٰكِن ظَنَنتُمۡ أَنَّ ٱللَّهَ لَا يَعۡلَمُ كَثِيرًا مِّمَّا تَعۡمَلُونَ٢٢ وَذَٰلِكُمۡ ظَنُّكُمُ ٱلَّذِي ظَنَنتُم بِرَبِّكُمۡ أَرۡدَىٰكُمۡ فَأَصۡبَحۡتُم مِّنَ ٱلۡخَٰسِرِينَ٢٣﴾ [فصلت: ۲۲-۲۳]

«از اینکه (مبادا) گوش‌هایتان و چشم‌هایتان و پوست‌هایتان بر علیه شما گواهی دهند (گناهان‌تان را) پنهان نمی‌کردید، و لیکن شما گمان می‌کردید که الله بسیاری از آنچه را که انجام می‌دهید نمی‌داند(۲۲) این گمان (بد) شما بود، که دربارۀ پروردگارتان داشتید، شما را هلاک کرد، پس از زیانکاران شدید(۲۳)».

طبق این آیه مشرکان گمان می‌کردند که الله بسیاری از کارهای آنان را نمی‌داند، حال این چه نوع توحید ربوبیتی است که علمای دعوت نجد برای مشرکان قائل هستند در حالی که آنان علم خداوند بر اشیاء را انکار می‌کردند؟

امام بخاری رحمه الله در صحیحش از عبد الله بن مسعود ﷺ روایت کرده که دربارۀ این آیه گفت: «اجْتَمَعَ عِنْدَ الْبَيْتِ قُرَشِيَّانِ وَثَقَفِيٌّ أَوْ ثَقَفِيَّانِ وَقُرَشِيٌّ كَثِيرَةٌ شَحْمُ بُطُونِهِمْ قَلِيلَةٌ فِقْهُ قُلُوبِهِمْ فَقَالَ أَحَدُهُمْ أَتُرَوْنَ أَنَّ اللهَ يَسْمَعُ مَا نَقُولُ قَالَ الْآخَرُ يَسْمَعُ إِنْ جَهَرْنَا وَلَا يَسْمَعُ إِنْ أَخْفَيْنَا وَقَالَ الْآخَرُ إِنْ كَانَ يَسْمَعُ إِذَا جَهَرْنَا فَإِنَّهُ يَسْمَعُ إِذَا أَخْفَيْنَا فَأَنْزَلَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ {وَمَا كُنْتُمْ تَسْتَتِرُونَ أَنْ يَشْهَدَ عَلَيْكُمْ سَمْعُكُمْ وَلَا أَبْصَارُكُمْ وَلَا جُلُودُكُمْ}».

ترجمه: «در کنار خانۀ کعبه دو قریشی و یک سقفی، یا دو سقفی و یک قریشی گرد هم آمدند که شکم‌های بزرگ و درک و فهم پایینی داشتند، یکی از آنان گفت: آیا فکر می‌کنید که الله آنچه می‌گوییم را می‌شنود؟ دیگری گفت اگر با صدای بلند حرف بزنیم می‌شنود و اگر با صدای پایین حرف بزنیم نمی‌شنوند. و دیگری گفت اگر صدای بلند ما

را بشنود پس صدای پایین ما را هم می‌شوند، این بود که خداوند متعال این آیه را نازل کرد: {از اینکه (مبادا) گوش‌هایتان و چشم‌هایتان و پوست‌هایتان علیه شما گواهی دهند (گناهان‌تان را) پنهان نمی‌کردید}».[۱]

پس این مشرکانی که گمان می‌کردند اگر به آهستگی صحبت کنند خداوند نمی‌تواند بشنود، چگونه می‌توان گفت که آنان توحید ربوبیت داشته‌اند؟ چگونه می‌توان گفت که پیامبران برای ربوبیت و اصلاح آن مبعوث نشده بودند؛ بلکه فقط برای الوهیت فرستاده شده بودند؟

و خداوند متعال می‌فرماید: ﴿أَمْ يَحْسَبُونَ أَنَّا لَا نَسْمَعُ سِرَّهُمْ وَنَجْوَاهُم ۚ بَلَىٰ وَرُسُلُنَا لَدَيْهِمْ يَكْتُبُونَ ٨٠﴾ [الزخرف: ۸۰]

«آیا آن‌ها می‌پندارند که ما راز گویی و (سخنان) درِ گوشی آنان را نمی‌شنویم؟! آری، (می‌شنویم) و فرستادگان ما (از فرشتگان) نزد آن‌ها (هستند) و می‌نویسند».

قرطبی رحمه الله در تفسیر آیه می‌نویسند: «وَرُوِيَ أَنَّ هَذَا نَزَلَ فِي ثَلَاثَةِ نَفَرٍ كَانُوا بَيْنَ الْكَعْبَةِ وَأَسْتَارِهَا، فَقَالَ أَحَدُهُمْ: أَتَرَوْنَ أَنَّ اللهَ يَسْمَعُ كَلَامَنَا؟ وَقَالَ الثَّانِي: إِذَا جَهَرْتُمْ سَمِعَ، وَإِذَا أَسْرَرْتُمْ لَمْ يَسْمَعْ. وَقَالَ الثَّالِثُ: إِنْ كَانَ يَسْمَعُ إِذَا أَعْلَنْتُمْ فَهُوَ يَسْمَعُ إِذَا أَسْرَرْتُمْ. قَالَهُ مُحَمَّدُ بْنُ كَعْبٍ الْقُرَظِيُّ. وَقَدْ مَضَى هَذَا الْمَعْنَى عَنِ ابْنِ مسعود في سورة فصلت».

ترجمه: «روایت شده که این آیه دربارۀ سه نفری نازل شد که در بین کعبه و پرده‌های آن بودند و یکی از آنان گفت: آیا چنین می‌بینید که الله کلام ما را می‌شنود؟ و دومی گفت: اگر بلند حرف بزنید می‌شنود و اگر پنهانی حرف بزنید نمی‌شنود. و سومی گفت: اگر وقتی که به بلندی حرف بزنید بشنود پس اگر به پنهانی حرف بزنید هم می‌شنود. محمد بن کعب القرظی این را گفته است و همین معنا از ابن مسعود در سورۀ فصلت هم قبلا آمد».[۲]

۱- صحیح بخاری (۴۸۱۷).

۲- صحیح بخاری (۴۸۱۷).

تنقیص خداوند توسط اهل کتاب

علاوه بر آن کافران اهل کتاب نیز به ربوبیت الله کفر ورزیدند، و آیاتی که بیانگر کفر آنان به ربوبیت رب الأرباب است در قرآن زیاد وجود دارد، برای مثال خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَقَالَتِ ٱلۡيَهُودُ يَدُ ٱللَّهِ مَغۡلُولَةٌۚ غُلَّتۡ أَيۡدِيهِمۡ وَلُعِنُواْ بِمَا قَالُواْۘ بَلۡ يَدَاهُ مَبۡسُوطَتَانِ يُنفِقُ كَيۡفَ يَشَآءُ﴾ [المائدة: ٦٤]

«و یهود گفتند: دست الله بسته است دست‌هایشان بسته باد! و بخاطر آنچه گفتند، لعنت شدند بلکه دو دست او گشاده است، هر گونه بخواهد می‌بخشد».

و می‌فرماید: ﴿لَّقَدۡ سَمِعَ ٱللَّهُ قَوۡلَ ٱلَّذِينَ قَالُوٓاْ إِنَّ ٱللَّهَ فَقِيرٞ وَنَحۡنُ أَغۡنِيَآءُۘ سَنَكۡتُبُ مَا قَالُواْ وَقَتۡلَهُمُ ٱلۡأَنۢبِيَآءَ بِغَيۡرِ حَقّٖ وَنَقُولُ ذُوقُواْ عَذَابَ ٱلۡحَرِيقِ١٨١﴾ [آل عمران: ١٨١]

«به راستی که الله، سخن کسانی را که گفتند: خدا فقیر است، و ما بی نیازیم! شنید، به زودی آنچه را گفتند، و به ناحق کشتن پیامبران را خواهیم نوشت، و می‌گوییم: بچشید عذاب سوزان را».

و یهود و نصاری خداوند را به خسته شدن وصف کردند چنانکه الله متعال می‌فرماید: ﴿وَلَقَدۡ خَلَقۡنَا ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ وَمَا بَيۡنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٖ وَمَا مَسَّنَا مِن لُّغُوبٖ٣٨ فَٱصۡبِرۡ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ﴾ [ق: ٣٨-٣٩]

«و به راستی ما آسمان‌ها و زمین و آنچه در میان آن دوست در شش روز آفریدیم، و هیچ (گونه) خستگی (و رنجی) به ما نرسید(۳۸) پس بر آنچه آن‌ها می‌گویند شکیبا باش».

طبری رحمه الله در تفسیر این آیه آورده است: «حدثنا بشر، قال: ثنا يزيد، قال: ثنا سعيد، عن قتادة، قوله (وَلَقَدْ خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضَ) ... الآية، أكذب الله اليهود والنصارى وأهل الفرى على الله، وذلك أنهم قالوا: إن الله خلق السموات والأرض في ستة أيام، ثم استراح يوم السابع، وذلك عندهم يوم السبت، وهم يسمونه يوم الراحة.

حدثنا ابن عبد الأعلى، قال: ثنا ابن ثور، عن معمر، عن قتادة، في قوله (مِنْ لُغُوبٍ) قالت اليهود: إن الله خلق السموات والأرض في ستة أيام، ففرغ من الخلق يوم الجمعة، واستراح يوم السبت، فأكذبهم الله، وقال (وَمَا مَسَّنَا مِنْ لُغُوبٍ)».

ترجمه: «بشر برایمان تعریف کرد از یزید که گفت: سعید برایمان تعریف کرد از قتاده دربارۀ این فرموده خداوند: {و به راستی ما آسمان‌ها و زمین را آفریدیم}... خداوند یهود و نصاری و اهل افترا بستن بر الله را تکذیب می‌کند، و آن این است که آنان گفتند: الله آسمان‌ها و زمین را در شش روز خلق کرد سپس در روز هفتم استراحت کرد و آن در نزدشان روز شنبه است و آن‌ها این روز را روز استراحت نامیده‌اند.

ابن عبد الأعلى برایمان تعریف کرد گفت: ابن ثور از معمر از قتاده روایت کرده دربارۀ این فرموده‌اش: {و هیچ (گونه) خستگی (و رنجی) به ما نرسید} که گفت: یهودیان گفتند: الله آسمان‌ها و زمین را در شش روز خلق کرد و در روز جمعه از خلق کردن فارغ شد و در روز شنبه استراحت کرد، و الله متعال آنان را تکذیب کرده و فرمود: {و هیچ (گونه) خستگی (و رنجی) به ما نرسید}».[۱]

علاوه بر آن، خداوند رب الأرباب را به صفاتی مانند، عجز، جهل، پشیمان‌شدن، خوابیدن و... وصف می‌کردند، پس کجاست توحید ربوبیتشان و اعتقادشان به کمال خداوند در ذات و اسماء و صفات و افعالش؟ کجا الله را در افعالش یکتا قرار داده‌اند؟ چگونه می‌توان خداوند را تنقیص کرد و صفات کمال را از او سلب نمود و او را به نقص و عجز و ناتوانی وصف کرد و در همان حال در ربوبیت موحّد بود؟ این چه توحید ربوبیتی است که دعوت نجدی برای مشرکان قائل هستند در حالی که آنان ربوبیت الله را انکار می‌کنند و الله متعال را عاجز می‌دانند؟ کجاست صحت قول ابن باز که می‌گوید: «أما كونه سبحانه ربَّ الجميع ا وخالق الخلق ا ورازقهم، وأنه كامل في ذاته ا وأسمائه ا وصفاته ا

۱- تفسير الطبری، ج ۲۲ ص ۳۷۶.

وأفعاله، وأنه لا شبيه له، ولا ند له أولا مثيل له، فهذا لم يقع فيه الخلاف بين الرسل والأمم، بل جميع المشركين من قريش وغيرهم مقرون به».

ترجمه: «اما اینکه خداوند سبحان پروردگار همه و خالق مخلوقات و رازقشان است و اینکه در ذاتش و اسمائش و صفاتش و افعالش کامل است و اینکه شبیهی ندارد و همتایی ندارد و مانندی ندارد، پس در بین پیامبران و امّت‌هایشان اختلافی در چنین اعتقادی رخ نداده است!! بلکه همهٔ مشرکان، از قریش و غیر آنان، به چنین چیزی اقرار داشتند».[1]

اگر بین پیامبران و امت‌هایشان در ذات و اسماء و صفات و افعال خداوند هیچ اختلافی رخ نداده است و همهٔ مشرکان الله را در ذات و اسماء و صفات و افعالش کامل می‌دانستند، پس این همه آیه در قرآن برای چه کسی و خطاب به چه کسی نازل شده است؟ آیاتی که نفی تعدد آلهه و فرزند را از الله می‌کند و آیاتی که کفر ورزیدن مشرکان به الله و وصف کردن او به چیزی که لایق او نیست را بیان می‌کند. آیا نجدیه در تطهیر نمودن شرک مشرکان و زیبا نشان دادن عقاید آنان و تخفیف‌دادن شرک آنان، هیچ دلیلی دارند؟ و آیا هدف دیگری جز این دارند که با این حربه بخواهند اهل قبله و مسلمانان و موحدان را تا سطح مشرکان زمان پیامبر ﷺ پایین بیاورند و به این شکل مخالفانشان را تکفیر کرده و مشرک بدانند؟ و این نجدیه فتنه‌ای در عالم اسلامی به پا کردند که اکنون نتیجه و خروجی آن را در جماعت موسوم به دولت خلافت اسلامی می‌بینیم که به خود نجدی‌ها هم رحم نکردند و بیشتر علمای آنان را هم تکفیر کردند. بله، نجدیه یک فتنه است که با تحریف شرک مشرکان و تحریف تعریف عبادت، بدعت بزرگی بوجود آورد.

الله منزّه و برتر است از آنچه مشرکان توصیف می‌کنند.

و چه بسیار آیاتی وجود دارد که در آن خداوند خودش را از آنطوری که مشرکان او را وصف می‌کردند متعالی و پاک و منزّه می‌دارد، همهٔ این آیات بیانگر کفر ورزی مشرکان

۱- مجموع فتاوى ومقالات متنوعة، ج ۲ ص ۷۲.

به ربوبیت خداوند است، مانند: ﴿وَجَعَلُواْ لِلَّهِ شُرَكَآءَ ٱلۡجِنَّ وَخَلَقَهُمۡۖ وَخَرَقُواْ لَهُۥ بَنِينَ وَبَنَٰتِۭ بِغَيۡرِ عِلۡمٖۚ سُبۡحَٰنَهُۥ وَتَعَٰلَىٰ عَمَّا يَصِفُونَ ١٠٠﴾ [الأنعام: ۱۰۰]

«و (مشرکان) برای الله شریک‌های از جن قرار دادند، در حالی‌که (الله) آن‌ها را آفریده است، و از روی نادانی برای الله پسران و دخترانی ساختند، الله منزّه و برتر است از آنچه توصیف می‌کنند».

و می‌فرماید: ﴿سُبۡحَٰنَ رَبِّكَ رَبِّ ٱلۡعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ ١٨٠﴾ [الصافات: ۱۸۰]

«پاک و منزّه است پروردگار تو، پروردگار عزت، از آنچه (مشرکان) توصیف می‌کنند».

و می‌فرماید: ﴿سُبۡحَٰنَ رَبِّ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ رَبِّ ٱلۡعَرۡشِ عَمَّا يَصِفُونَ ٨٢﴾ [الزخرف: ۸۲]

«پاک و منزّه است پروردگار آسمان‌ها و زمین، پروردگار عرش، از آنچه آن‌ها توصیف می‌کنند».

و می‌فرماید: ﴿وَقَالَتِ ٱلۡيَهُودُ عُزَيۡرٌ ٱبۡنُ ٱللَّهِ وَقَالَتِ ٱلنَّصَٰرَى ٱلۡمَسِيحُ ٱبۡنُ ٱللَّهِۖ ذَٰلِكَ قَوۡلُهُم بِأَفۡوَٰهِهِمۡۖ يُضَٰهِـُٔونَ قَوۡلَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ مِن قَبۡلُۚ قَٰتَلَهُمُ ٱللَّهُۖ أَنَّىٰ يُؤۡفَكُونَ ٣٠﴾ [التوبة: ۳۰]

«و یهود گفتند: عزیر پسر الله است و نصار گفتند: مسیح پسر الله است این سخنی است که با زبان‌هایشان می‌گویند، مشابهت (و تقلید) می‌کنند سخن کسانی‌که پیش از این کافر بودند، الله آن‌ها را بکشد، چگونه (از حق) منحرف می‌شوند؟!».

دشنام دادن مشرکان به الله

و بدتر از آن اینکه مشرکان حاضر بودند بخاطر إله‌هایشان به الله محمد دشنام بدهند! چنانکه خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَلَا تَسُبُّواْ ٱلَّذِينَ يَدۡعُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ فَيَسُبُّواْ ٱللَّهَ عَدۡوَۢا بِغَيۡرِ عِلۡمٖۗ كَذَٰلِكَ زَيَّنَّا لِكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلَهُمۡ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِم مَّرۡجِعُهُمۡ فَيُنَبِّئُهُم بِمَا كَانُواْ يَعۡمَلُونَ ١٠٨﴾ [الأنعام: ۱۰۸]

«و کسانی را که (مشرکان) به جای الله می‌پرستند؛ دشنام ندهید، مبادا آن‌ها (نیز) از روی دشمنی و جهالت؛ الله را دشنام دهند، این چنین برای هر امتی عمل‌شان را آراستیم، آنگاه بازگشت آن‌ها به سوی پروردگارشان است، پس آن‌ها را از آنچه عمل می‌کردند، آگاه می‌سازد».

طبری رحمه الله در تفسیر آیه می‌گوید: «یقول تعالی ذکره لنبیه محمد صلی الله علیه وسلم وللمؤمنین به: ولا تسبُّوا الذين يدعو المشركون من دون الله من الآلهة والأنداد، فيسبَّ المشركون اللهَ جهلا منهم بربهم، واعتداءً بغير علم، كما:-

١٣٧٣٨- حدثني المثنى قال، حدثنا أبو صالح قال، حدثني معاوية بن صالح، عن علي بن أبي طلحة، عن ابن عباس قوله: (ولا تسبوا الذين يدعون من دون الله فيسبوا الله عدوًا بغير علم)، قال: قالوا: يا محمد، لتنتهين عن سبِّ آلهتنا، أو لنهجوَنَّ ربك! فنهاهم الله أن يسبوا أوثانهم، فيسبوا الله عدوًا بغير علم.

١٣٧٣٩- حدثنا بشر بن معاذ قال، حدثنا يزيد قال، حدثنا سعيد، عن قتادة قوله: (ولا تسبوا الذين يدعون من دون الله فيسبوا الله عدوًا بغير علم)، كان المسلمون يسبون أوثان الكفار، فيردّون ذلك عليهم، فنهاهم الله أن يستسِبُّوا لربهم، فإنهم قومٌ جهلة لا علم لهم بالله».

ترجمه: «خداوند متعال به پیامبرش محمد ﷺ و مومنان می‌گوید: کسانی از إله‌ها و انداد را که مشرکان بجای الله به فریاد می‌خوانند را دشنام ندهید تا مشرکان هم الله را از روی جهلشان به پرودگارشان و تعدای بدون علم، دشنام ندهند، چنانکه المثنی برایم تعریف کرد گفت: ابو صالح برایمان تعریف کرد گفت: معاویه بن صالح برایم تعریف کرد از علی بن ابی طلحه از ابن عباس رضی الله عنهما که دربارۀ این آیه: گفت: مشرکان گفتند: ای محمد یا از دشنام دادن به آلهه دست بر می‌داری یا ما هم پروردگار تو را دشنام می‌دهیم. پس خداوند آنان را از اینکه بت‌هایشان را دشنام دهند نهی کرد تا مبادا از روی جهالت و دشمنی الله را دشنام دهند.

بشر بن معاذ برایمان تعریف کرد گفت: یزید برایمان تعریف کرد گفت: سعید برایمان از قتاده تعریف کرد درباره این آیه گفت: مسلمانان بت‌های کفار را دشنام می‌دادند و آنان نیز دشنامشان را به خودشان بر می‌گرداندند پس خداوند آنان را نهی کرد که باعث دشنام داده شدن به پروردگارشان شوند؛ چراکه مشرکان قومی جاهلی‌اند که علم و دانشی دربارۀ الله ندارند».[۱]

پس چگونه می‌توان گفت مشرکانی که به الله دشنام می‌دادند توحید ربوبیت داشته‌اند؟ ولا حول ولا قوة إلا بالله.

مواردی دیگر از کفر مشرکان به ربوبیت الله

و حتی مشرکان نمی‌دانستند الله چیست، چنانکه ثعلبی رحمه الله در شأن نزول سورۀ اخلاص آورده است: «وروی أبو ضبیان وأبو صالح عن ابن عباس أن عامر بن الطفیل وأربد بن ربیعة أتیا النبي صلی الله علیه وسلم فقال عامر: الی ما تدعونا یا محمد؟ قال: «الی الله سبحانه» فقالا: صفه لنا، أذهب هو أم فضة أم حدید أم من خشب؟ فنزلت هذه السورة، فأرسل الله سبحانه الصاعقة إلی أربد فأحرقته وطعن عامر في خنصره فمات، وقد ذکرت قصتهما في سورة الرعد.

وقال الضحاك وقتادة ومقاتل: جاء ناس من أحبار الیهود الی النبي صلی الله علیه وسلم فقالوا: یا محمد صف لنا ربّك لعلنا نؤمن بك فإن الله أنزل نعته في التوراة فأخبرنا به من أي شيء هو من أي جنس أمن ذهب هو أو نحاس أم صفر أم حدید أم فضة؟ وهل یأکل ویشرب؟ وممّن ورث الدنیا؟ ومن یورثها؟ فأنزل الله سبحانه هذه السورة وهي نسبة الله خاصة».

ترجمه: «ابو ضبیان و ابوصالح از ابن عباس رضی الله عنهما روایت کرده‌اند که عامر بن الطفیل و اربد بن ربیعه نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم آمدند و عامر گفت: ای محمد ما را به سوی چه چیزی

۱- تفسیر الطبری، ج ۱۲ ص ۳۴.

دعوت می‌کنی؟ فرمود: به سوی الله سبحان. گفتند: او را برای ما وصف کن، آیا از طلا است یا از نقره؟ یا از آهن یا از چوب؟ پس این سوره نازل شد، پس خداوند سبحان صاعقه‌ای بر اربد فرستاد و او را سوزاند و انگشت کوچک عامر زخمی شد و بخاطر آن مرد. و قصهٔ آن دو را در سوره رعد ذکر کردم.

و ضحاک و قتاده و مقاتل می‌گویند: مردمی از احبار یهود نزد پیامبر ﷺ آمدند و گفتند: ای محمد پروردگارت را برای ما وصف کن، شاید به تو ایمان آوردیم، چرا که خداوند ویژگی‌های خودش را در تورات نازل کرده است و ما را به آن خبر داده است. او از چه چیزی است؟ یعنی از چه جنسی است؟ آیا از طلا است یا از مس یا از روی یا از آهن یا از نقره؟ و آیا می‌خورد و می‌آشامد؟ و دنیا را از که به ارث برده است و چه کسی از او ارث می‌برد؟ پس خداوند سبحان این سوره را نازل کرد».[۱]

آیا این نوع فهم و علم مشرکان نسبت به الله، کفر به ربوبیت الله متعال نیست؟

همچنین به صفت رحمان خداوند کافر بودند، خداوند متعال می‌فرماید: ﴿قُلِ ٱدۡعُواْ ٱللَّهَ أَوِ ٱدۡعُواْ ٱلرَّحۡمَٰنَۖ أَيّٗا مَّا تَدۡعُواْ فَلَهُ ٱلۡأَسۡمَآءُ ٱلۡحُسۡنَىٰۚ﴾ [الإسراء: ۱۱۰]

«بگو: الله را بخوانید یا رحمان را بخوانید، هر کدام را بخوانید، پس (فرقی ندارد) برای او نام‌های نیکوست».

و می‌فرماید: ﴿وَهُمۡ يَكۡفُرُونَ بِٱلرَّحۡمَٰنِۚ قُلۡ هُوَ رَبِّي لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ عَلَيۡهِ تَوَكَّلۡتُ وَإِلَيۡهِ مَتَابِ ٣٠﴾ [الرعد: ۳۰]

«و آن‌ها به (الله) رحمان کفر می‌ورزند بگو: او پروردگار من است، إلهی جز او نیست، بر او توکل کردم، و بازگشتم به سوی اوست».

سمرقندی رحمه الله می‌گوید: «لما نزل: قُلِ ادْعُوا اللهَّ أَوِ ادْعُوا الرَّحْمنَ، قالت كفار قريش: كان محمد يدعو إلهاً واحداً، وهو اليوم يدعو إلهين، ما نعرف الرحمن إلا مسليمة الكذاب».

۱- تفسیر الكشف والبيان عن تفسير القرآن از ثعلبی، ج ۱۰ صص ۳۳۲-۳۳۳.

ترجمه: «هنگامی‌که این آیه نازل شد: {بگو الله را بخوانید یا رحمان را} کفار قریش گفتند: محمد خدای یکتا را می‌خواند امّا امروز دو خدا را می‌خواند، ما رحمانی جز مسیلمه (کذاب) نمی‌شناسیم».[۱]

و همچنین کفر مشرکان و اهل کتاب به نبوت پیامبر ﷺ و انکار اینکه الله متعال پیامبرش را فرستاده باشد، در واقع انکار ربوبیت الله متعال و کفرورزی به آن می‌باشد، چنانکه ابن قیم رحمه الله در بیان زیبایی می‌فرماید: «وَأَخْبَرَ سُبْحَانَهُ أَنَّ مَنْ جَحَدَ أَنْ يَكُونَ قَدْ أَرْسَلَ رُسُلَهُ، وَأَنْزَلَ كُتُبَهُ لَمْ يُقَدِّرْهُ حَقَّ قَدْرِهِ، وَأَنَّهُ نَسَبَهُ إِلَى مَا لَا يَلِيقُ بِهِ، بَلْ يَتَعَالَى وَيَتَنَزَّهُ عَنْهُ، فَإِنَّ فِي ذَلِكَ إِنْكَارًا لِرُبُوبِيَّتِهِ وَإِلَهِيَّتِهِ وَمُلْكِهِ وَحُكْمِهِ وَرَحْمَتِهِ، وَالظَّنِّ السَّيِّءِ بِهِ أَنَّهُ خَلَقَ خَلْقَهُ عَبَثًا بَاطِلًا، وَأَنَّهُ خَلَّاهُمْ سُدًى مُهْمَلًا، وَهَذَا يُنَافِي كَمَالَهُ الْمُقَدَّسَ، وَهُوَ مُتَعَالٍ عَنْ كُلِّ مَا يُنَافِي كَمَالَهُ، فَمَنْ أَنْكَرَ كَلَامَهُ وَتَكْلِيمَهُ وَإِرْسَالَهُ الرُّسُلَ إِلَى خَلْقِهِ فَمَا قَدَرَهُ حَقَّ قَدْرِهِ، وَلَا عَرَفَهُ حَقَّ مَعْرِفَتِهِ، وَلَا عَظَّمَهُ حَقَّ عَظَمَتِهِ، كَمَا أَنَّ مَنْ عَبَدَ مَعَهُ إِلَهًا غَيْرَهُ لَمْ يُقَدِّرْهُ حَقَّ قَدْرِهِ، مُعَطِّلٌ جَاحِدٌ لِصِفَاتِ كَمَالِهِ، وَنُعُوتِ جَلَالِهِ، وَإِرْسَالِ رُسُلِهِ، وَإِنْزَالِهِ كُتُبِهِ، وَلَا عَظَّمَهُ حَقَّ عَظَمَتِهِ.

وَلِذَلِكَ كَانَ جَحْدُ نُبُوَّةِ خَاتَمِ الْأَنْبِيَاءِ وَالرُّسُلِ، وَتَكْذِيبُهُ إِنْكَارًا لِلرَّبِّ تَعَالَى فِي الْحَقِيقَةِ وَجُحُودًا لَهُ، فَلَا يُمْكِنُ الْإِقْرَارُ بِرُبُوبِيَّتِهِ وَإِلَهِيَّتِهِ وَمُلْكِهِ، بَلْ وَلَا بِوُجُودِهِ، مَعَ تَكْذِيبِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَقَدْ أَشَرْنَا إِلَى ذَلِكَ فِي الْمُنَاظَرَةِ الَّتِي تَقَدَّمَتْ، فَلَا يُجَامِعُ الْكُفْرُ بِرَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الْإِقْرَارَ بِالرَّبِّ تَعَالَى، وَصِفَاتِهِ أَصْلًا، كَمَا لَا يُجَامِعُ الْكُفْرَ بِالْمَعَادِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ، الْإِقْرَارَ بِوُجُودِ الصَّانِعِ أَصْلًا، وَقَدْ ذَكَرَ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى ذَلِكَ فِي مَوْضِعَيْنِ فِي كِتَابِهِ فِي سُورَةِ الرَّعْدِ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿۞وَإِن تَعۡجَبۡ فَعَجَبٞ قَوۡلُهُمۡ أَءِذَا كُنَّا تُرَٰبًا أَءِنَّا لَفِي خَلۡقٖ جَدِيدٍۗ أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ بِرَبِّهِمۡۖ﴾ [الرعد: ۵]

۱- تفسیر بحر العلوم از سمرقندی (۳۷۳ هـ)، ج ۲ ص ۳۳۳.

وَالثَّانِي فِي سُورَةِ الْكَهْفِ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿وَدَخَلَ جَنَّتَهُۥ وَهُوَ ظَالِمٌ لِّنَفۡسِهِۦ قَالَ مَآ أَظُنُّ أَن تَبِيدَ هَٰذِهِۦٓ أَبَدٗا٣٥ وَمَآ أَظُنُّ ٱلسَّاعَةَ قَآئِمَةٗ وَلَئِن رُّدِدتُّ إِلَىٰ رَبِّي لَأَجِدَنَّ خَيۡرٗا مِّنۡهَا مُنقَلَبٗا٣٦ قَالَ لَهُۥ صَاحِبُهُۥ وَهُوَ يُحَاوِرُهُۥٓ أَكَفَرۡتَ بِٱلَّذِي خَلَقَكَ مِن تُرَابٖ ثُمَّ مِن نُّطۡفَةٖ ثُمَّ سَوَّىٰكَ رَجُلٗا٣٧ لَّٰكِنَّا۠ هُوَ ٱللَّهُ رَبِّي وَلَآ أُشۡرِكُ بِرَبِّيٓ أَحَدٗا٣٨﴾ [الكهف: ۳۵-۳۸]

فَالرَّسُولُ صَلَوَاتُ اللهِّ وَسَلَامُهُ عَلَيْهِ إِنَّمَا جَاءَ بِتَعْرِيفِ الرَّبِّ تَعَالَى بِأَسْمَائِهِ وَصِفَاتِهِ وَأَفْعَالِهِ، وَالتَّعْرِيفِ بِحُقُوقِهِ عَلَى عِبَادِهِ، فَمَنْ أَنْكَرَ رِسَالَتَهُ فَقَدْ أَنْكَرَ الرَّبَّ الَّذِي دَعَا إِلَيْهِ وَحُقُوقَهُ الَّتِي أَمَرَ بِهَا، بَلْ نَقُولُ: لَا يُمْكِنُ الِاعْتِرَافُ بِالْحَقَائِقِ عَلَى مَا هِيَ عَلَيْهِ مَعَ تَكْذِيبِ رَسُولِهِ صَلَّى اللهُّ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ».

ترجمه: «خداوند سبحان خبر داده که هرکس این را جحد و انکار کند که خداوند رسولانش را فرستاده و کتاب‌هایش را نازل کرده است، چنین کسی آنطور که حق قدر گرفتن از خداوند است قدر او را نگرفته است و در واقع به او چیزی نسبت داده که لایق اوتعالی نمی‌باشد، برای اینکه چ**نین چیزی، انکارکردن ربوبیت و الهیت و فرمانروایی و حکمت و رحمت خداوند است**، و گمانِ بد بردن به اوست؛ اینکه خداوند مخلوقاتش را عبث و باطل خلق کرده است و اینکه آنان را بی‌هدف و مهمل رها کرده است، و چنین چیزی با کمال مقدّسش منافات دارد و خداوند از هر آنچه که منافی با کمالش باشد متعالی می‌باشد. پس کسی که کلامش و صحبت‌کردنش و فرستادن رسولانش به سوی خلقش را انکار کند، پس آنطور که حقّ قدر گرفتنش است قدر او را نگرفته است و آنطور که حقّ معرفتش است او را نشناخته است و آنطور که حقّ عظمتش است او را تعظیم نکرده است، به همان شکلی که کسی که همراه او إله دیگری را عبادت می‌کند، آنطور که حقّ قدرگرفتن از او است قدرش را نگرفته است و تعطیل‌کننده و جاحد صفات کمالش و نعوت جلالش شده است و ارسال رسولانش و انزال کتاب‌هایش را انکار کرده و آنطور که حقّ تعظیمش است او را تعظیم نکرده است.

و برای همین جحد و انکار کردن نبوت خاتم الانبیاء و الرسل و تکذیب‌کردن او، در واقع انکارکردن حقیقت الرب تعالی و جحدکردن اوست، پس امکان ندارد که با تکذیب کردن محمد بن عبد الله ﷺ، به ربوبیتش و الهیتش و ملکش و بلکه به وجود خداوند اقرار کرد. و در مناظره‌ای که گذشت به این اشاره کردیم. پس کفر ورزیدن به رسول الله ﷺ اصلاً با اقرار کردن به الرب تعالی و صفاتش، جمع نمی‌شود؛ به همان شکلی که کفر ورزیدن به معاد و روز قیامت، اصلاً با اقرارکردن به وجود خداوند صانع جمع نمی‌شود. و خداوند سبحان در دو جا از کتابش این را ذکر کرده است، در سورۀ الرعد در این فرموده‌اش: {و (ای پیامبر!) اگر (از ایمان نیاوردن کفار) تعجب می‌کنی، پس سخن آنان عجیب (تر) است، که (می‌گویند:) آیا هنگامی‌که (مردیم و) خاک شدیم (بار دیگر زنده می‌شویم و) به آفرینش نوینی باز می‌گردیم؟! اینان کسانی هستند که به پروردگارشان کافر شده‌اند} [الرعد: ۵]

و دوم در سورۀ کهف در این فرموده‌اش: {و در حالی‌که به خود ستمکار بود، در باغ خویش داخل شد، و گفت: من باور نمی‌کنم هرگز این (باغ) نابود شود(۳۵) و باور نمی‌کنم که قیامت بر پا گردد، و اگر به سوی پروردگارم باز گردانده شوم (به فرض این‌که قیامتی باشد) قطعاً جایگاهی بهتر از این خواهم یافت(۳۶) دوست وی - در حالی‌که با اوگفتگو می‌کرد - به او گفت: آیا به آن کسی‌که تو را از خاک، سپس از نطفه آفرید، آنگاه تو را مردی (کامل) قرار داد، کافر شدی؟!(۳۷) لیکن من (می‌گویم) الله پروردگار من است، و هیچ کس را شریک پروردگارم قرار نمی‌دهم(۳۸)} [الکهف: ۳۵-۳۸]

پس رسول -صلوات الله وسلامه علیه-، همانا برای شناساندن الرب تعالی با اسماء و صفات و افعالش، و شناساندن حقوقش بر بندگانش آمده است. پس هرکس رسالت پیامبر را انکار کند، به تحقیق آن الربی که پیامبر به سویش دعوت کرده و آن حقوقی که به آن امر کرده است را انکار ورزیده است، بلکه می‌گوییم: به همراه تکذیب کردن رسولش ﷺ امکان ندارد که به حقایق آنطوری که هستند، اعتراف کرد».[1]

۱- هدایة الحیاری في أجوبة الیهود والنصاری، ج ۲ صص ۵۸۳-۵۸۴.

می‌گویم: پس مشرکان علاوه بر اینکه در ربوبیت مشرک بودند، به ربوبیت الله متعال هم از وجوه مختلفی کافر بودند، و این ادعا که مشرکان توحید ربوبیت داشته‌اند چیزی جز تحریف تاریخ و افترا بر کلام الله متعال و تطهیر شرک مشرکان و جهل به حقیقت حال آنان نیست. و هرگز علم به وجود الله متعال و اینکه او خالق و رازق است، به معنای یکتا قرار دادن الله متعال در ربوبیتش و نفی کردن همهٔ خصائص ربوبیت از بت‌های مشرکان نمی‌باشد. پس مشرکان علاوه بر شرکشان در ربوبیت الله متعال، به ربوبیت الله متعال نیز کافر بودند که بعضی از وجوه کفر ورزیدنشان به ربوبیت الله متعال را در این فصل آوردیم؛ مانند: کفرشان به صفات الله متعال، انکار قدرت خداوند بر زنده کردن مردگان، انکار صفاتی مانند علم محیط و سمیع و بصیر بودن الله متعال در همه جا، انکار نبوت پیامبر ﷺ. و متّصف کردن خداوند به صفاتی که مخالف با کمال مطلق ایشان است؛ مانند، عجز، جهل، پشیمان شدن، خسته شدن، و... که همهٔ اینها بدون شک کفر به ربوبیت الله متعال است و به راستی که جای تعجب است چگونه علمای دعوت نجد مشرکان را در ربوبیت موحّد می‌دانند و ادعا می‌کنند که پیامبران اقوامشان را به توحید ربوبیت دعوت نکرده‌اند؟ چگونه ادعا می‌کنند در بین پیامبران و اقوامشان اختلافی در ربوبیت الله وجود نداشته است و مشرکان به کمال خداوند در ذات و اسماء و صفات و افعالش ایمان داشتند؟

اگر واقعاً فکر می‌کنی که بین پیامبران و امّت‌هایشان اختلافی در این مساله وجود نداشته است و اگر واقعاً فکر می‌کنی که اقوام پیامبران، الله را در ذاتش و اسمائش و صفاتش و افعالش کامل می‌دانستند و اگر واقعاً فکر می‌کنی که مشرکان برای الله شبیه و همتا و همانندی قرار نمی‌دادند، پس بدان که نه شرک را شناخته‌ای و نه توحید را.

و مطالبی که در این فصل و فصل‌های گذشته آمده است را با دقّت بخوان و از الله متعال می‌خواهم که حق را آنطور که هست به ما نشان بدهد و توفیق تبعیت از حق را به ما بدهد آمین والحمد لله رب العالمین.

فصل نهم: عبادت

به راستی که حق، گمشدۀ مؤمن است و حقیقت، مستحق‌تر به پیروی کردن است نسبت به تعصّب بر اشخاص و جماعت‌ها و غیر آنان. پس ای خواننده گرامی بدان که:

شرک در عبودیت بستگی به تعریف شرعی عبادت دارد، و تا زمانی که عبادت به طور صحیح با تعریف جامع و مانع تعریف نشود نمی‌توان شرک در عبودیت را هم متوجه شد.

منظور ما از تعریف جامع این است که شامل همۀ انواع عبادت‌ها شود و هیچ یک از افراد عبادت از آن تعریف بیرون نباشد، و منظور ما از مانع این است که هیچ عمل غیر عبادی داخل آن تعریف نگردد؛ چرا که وارد کردن آنچه که عبادت نیست به داخل تعریف عبادت، سبب می‌شود اعمالی که صرف آن برای غیر الله عبادت نیست را عبادت دانسته و فاعلش را مشرک و عبادت‌کنندۀ غیر الله بپنداریم.

پس لازم و ضروری است که عبادت به طور صحیح فهمیده شود چون اصل و ریشه می‌باشد و هرگاه خشت اول کج گذاشته شود دیواری که بر روی آن نیز بنا شود کج خواهد بود و هرچه به بالاتر رود میزان انحراف آن بیشتر آشکار می‌شود. پس خطا را باید از سمت ریشه اصلاح کرد نه اینکه بعداً برای اصلاح آن به سراغ ساقه و برگ‌هایش رفت چراکه هرچقدر هم ساقه و برگ‌هایش اصلاح شوند امّا چون ریشۀ آن فاسد است در نهایت باز ساقه و برگ‌های فاسد از آن می‌روید. همانند فعل کسانی که از ریشه دچار اشتباه شده‌اند سپس به تناقضاتی در ساقه و برگ‌ها برخورد کرده‌اند و برای اصلاح آن رو به توجیه‌ها و تاویل‌هایی می‌آورند تا با وهم خود خطاها را اصلاح کرده باشند. می‌خواهم خواننده خوب متوجه این منظور من باشد، منظورم کسانی است که تابع خط فکری نجدیت هستند و در ریشه همگی با هم مشترک هستند امّا وقتی ساقه و برگ‌ها می‌شوند می‌بینید دسته دسته و فرقه فرقه می‌گردند، عده‌ای می‌گویند اصل در مردم کفر است مگر خلاف آن ثابت شود! عده‌ای دیگر می‌گویند در شرک اکبر عذر نیست، عده‌ای دیگر می‌گویند در شرک اکبر عذر است، عده‌ای دیگر می‌گوید درخواست دعا از

میّت در اصل شرک اکبر است امّا فاعلش را تکفیر نمی‌کنیم، عده‌ای دیگر می‌گویند مادام در شرک اکبر عذر نیست پس لازم است فاعلش هم تکفیر شود و مخالفانشان را عاذریه می‌نامند. عده‌ای دیگر تکفیر را از اصل دین می‌دانند و عاذر را تکفیر می‌کنند و استناد به ناقض سومشان می‌کنند که می‌گوید هرکس کافر را تکفیر نکند یا در کفرش شک کند پس خودش کافر می‌شود. همهٔ این فرقه‌ها در ریشه و پایه و اصلشان با هم مشترک هستند و ریشهٔ همهٔ آنان فکر نجدیت است و همهٔ آنان یک نوع تعریف مشخص از عبادت دارند، و قصد ما در اینجا تصحیح خطای آنان در تعریف عبادت است. چرا که آنان در تعریف عبادت به خطا رفته‌اند و تمام فصل‌های گذشته که دربارهٔ اثبات شرک مشرکان در ربوبیت بود همگی به این خاطر بود تا به این نقطه برسیم که مشرکان با اعتقاد به ربوبیت و الهیت و نافع و ضار بودن بت‌هایشان بود که برای آنان عبادت می‌کردند و بخاطر چنین اعتقادی نسبت به بت‌هایشان بود که آن اعمالی که برای بت‌هایشان انجام می‌دادند عبادت نامیده می‌شد. وگرنه اعمال به ذات خود عبادت محسوب نمی‌شوند بلکه: «إِنَّمَا الأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ»، «اعمال به نیّت‌ها بستگی دارند».[1]

و عبادت رخ نمی‌دهد مگر با اعتقاد به داشتن خصائص و صفات ربوبیت برای آن کسی که برایش عبادت انجام می‌شود، امّا دعوت نجدی چون شرک مشرکان را درست نفهمیده است و چون گمان می‌کنند که مشرکان در ربوبیت موحّد بودند و نسبت به إله‌هایشان هیچ تاثیر و قدرت نفع و ضرری قائل نبودند به همین خاطر در تعریف عبادت هم عنصر ربوبیت را بیرون آورده و گمان می‌کنند که عبادت بدون اعتقاد به صفات ربوبیت برای معبود، رخ می‌دهد. چرا به این نتیجه رسیده‌اند که عبادت بدون اعتقاد به ربوبیت معبود رخ می‌دهد؟ چون گمان می‌کنند که مشرکان زمان پیامبر ﷺ موحّد در ربوبیت بودند و اعمالی مانند سجده و ذبح و طوافی که برای بت‌ها انجام می‌دادند و شفاعت خواهی که از بت‌ها می‌خواستند همهٔ این اعمال به ذات خود عملی عبادی هستند! و درست در نقطهٔ مقابل نجدیه، غلات صوفیه قرار دارند که به بهانهٔ اینکه تا

۱- صحیح بخاری (۱)، صحیح مسلم (۱۹۰۷).

برای کسی ربوبیت قائل نبود، پس اعمالی که برای آن کس انجام می‌شود هم عبادت محسوب نمی‌شود، و در نتیجه می‌بینی که در تعظیم قبور و طواف دور آن‌ها و سجده بر آنان و چراغانی کردن آنها و عیدگاه قرار دادن قبورشان و ساختن بنا بر روی آن بر یکدیگر سبقت می‌گیرند و گمان می‌کنند که چون برای آن میّت، ربوبیت و قدرت نفع و ضرر رساندن مستقل از الله قائل نبوده‌اند پس این اعمال هم مادامی که عبادت میّت محسوب نمی‌شود، پس این اعمال جایز هستند. غافل از اینکه اگر هم عبادت محسوب نشود، پس بدون شک این اعمال حرام بوده و ذریعه‌ای به سوی شرک و عبادت آن میت‌ها محسوب می‌شود و دروازۀ ورود به شرک می‌باشد و کم کم جهال آنان به نفع و ضرر رساندن بت‌ها معتقد می‌شوند؛ برای اینکه بت‌پرستی در بین امّت‌های گذشته به همین شکل بوجود آمد. چنانکه امام بخاری رحمه الله در صحیحش از ابن عباس رضی الله عنهما روایت کرده است که گفت: «صَارَتِ الأَوْثَانُ الَّتِي كَانَتْ فِي قَوْمِ نُوحٍ فِي العَرَبِ بَعْدُ امّا وَدٌّ كَانَتْ لِكَلْبٍ بِدَوْمَةِ الجَنْدَلِ، وَأَمَّا سُوَاعٌ كَانَتْ لِهُذَيْلٍ، وَأَمَّا يَغُوثُ فَكَانَتْ لِمُرَادٍ، ثُمَّ لِبَنِي غُطَيْفٍ بِالجَوْفِ، عِنْدَ سَبَإٍ، وَأَمَّا يَعُوقُ فَكَانَتْ لِهَمْدَانَ، وَأَمَّا نَسْرٌ فَكَانَتْ لِحِمْيَرَ لِآلِ ذِي الكَلاَعِ، أَسْمَاءُ رِجَالٍ صَالِحِينَ مِنْ قَوْمِ نُوحٍ، فَلَمَّا هَلَكُوا أَوْحَى الشَّيْطَانُ إِلَى قَوْمِهِمْ، أَنِ انْصِبُوا إِلَى مَجَالِسِهِمُ الَّتِي كَانُوا يَجْلِسُونَ أَنْصَابًا وَسَمُّوهَا بِأَسْمَائِهِمْ، فَفَعَلُوا، فَلَمْ تُعْبَدْ، حَتَّى إِذَا هَلَكَ أُولَئِكَ وَتَنَسَّخَ العِلْمُ عُبِدَتْ».

ترجمه: «همۀ بت‌هایی که قوم نوح آن‌ها را می‌پرستیدند، مورد پرستش عرب قرار گرفتند. امّا بت **ود**، متعلق به قوم کلب بود که در ناحیۀ دومة الجندل به سر می‌بردند، و بت **سواع** متعلق به قبیلۀ هذیل بود و بت **یغوث** متعلق به قبیلۀ مراد بود که سپس بت قبیلۀ بنی غطیف در جرف که نزدیک منطقۀ سباء است قرار گرفت. و **یعوق** بت مردم همدان بود و **نسر** بت مردم حِمیَر بود که شاخه‌ای از قبیلۀ ذی الکلاع هستند. نام‌های بتان نام‌های مردانی صالح از قوم نوح بودند، آنگاه که ایشان مردند، شیطان در دل‌های مردمشان افکند که (بت‌ها را بسازند) و در محافلی که در آن جلسه می‌کردند جای دهند و آن‌ها را به نام‌های (همان مردان صالح) بنامند. آن‌ها چنان کردند ولی بتان را

نمی‌پرستیدند تا آنکه آن‌ها (که بت‌ها را ساخته بودند) مُردند. سپس معلومات (از اصل موضوع) متغیر شد و بت‌ها مورد پرستش قرار گرفتند».[۱]

پس یک طرف نجدیه قرار دارند که بدون معتبر شمردن نیّت فاعل، این اعمال را عبادت دانسته و برای انجام عبادت، اعتقاد به ربوبیت معبود را معتبر نمی‌شمارند، و در طرف دیگر غلات صوفیه قرار دارند که به حجّت اینکه تا برای یک چیز ربوبیت و قدرت نفع و ضرر رساندن مستقل از الله قائل نبود، پس اعمالی مانند سجده و طواف و ... برای قبور نیز عبادت محسوب نمی‌شود و این اعمال را برای میّت انجام می‌دهند.

و اهل سنّت و جماعت بین این افراط و تفریط قرار دارند و جالب است که غلات صوفیه، اهل سنّت را به نجدی‌بودن و دفاع از نجدیه در بدعت‌شان متهم می‌کنند و نجدیه نیز به همان شکل اهل سنّت را به صوفی‌بودن و دفاع از صوفیه در اعمالشان متهم می‌کنند؛ حال آنکه اهل سنّت از هردویشان بریء است.

پس اصلِ خطای نجدیه در عدم درک صحیح از شرک مشرکان بوده است. و الله تو را رحمت کند، این نکته را خوب درک کن و در آن خوب بیاندیش، چرا که محور اصلی در فهم خطای آنان، همین است.

اکنون بعضی از تعریف‌های عبادت توسط علما را ذکر می‌کنیم تا اینکه از تعریف‌های عمومی و غیر جامع و غیر مانع، به یک تعریف جامع و مانع رسیده باشیم.

تعریف اول از عبادت

ابن تیمیه رحمه الله در تعریفی عمومی از عبادت می‌گوید: «الْعِبَادَةُ هِيَ اسْمٌ جَامِعٌ لِكُلِّ مَا يُحِبُّهُ اللهُ وَيَرْضَاهُ: مِنْ الْأَقْوَالِ وَالْأَعْمَالِ الْبَاطِنَةِ وَالظَّاهِرَةِ فَالصَّلَاةُ وَالزَّكَاةُ وَالصِّيَامُ وَالْحَجُّ وَصِدْقُ الْحَدِيثِ وَأَدَاءُ الْأَمَانَةِ؛ وَبِرُّ الْوَالِدَيْنِ وَصِلَةُ الْأَرْحَامِ وَالْوَفَاءُ بِالْعُهُودِ وَالْأَمْرُ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيُ عَنْ الْمُنْكَرِ. وَالْجِهَادُ لِلْكُفَّارِ وَالْمُنَافِقِينَ وَالْإِحْسَانُ إلَى الْجَارِ وَالْيَتِيمِ وَالْمِسْكِينِ

۱- صحیح بخاری (۴۹۲۰).

وَابْنِ السَّبِيلِ وَالْمُمْلُوكِ مِنْ الْآدَمِيِّينَ وَالْبَهَائِمِ وَالدُّعَاءِ وَالذِّكْرِ وَالْقِرَاءَةِ وَأَمْثَالِ ذَلِكَ مِنْ الْعِبَادَةِ. وَكَذَلِكَ حُبُّ اللهِ وَرَسُولِهِ وَخَشْيَةُ اللهِ وَالْإِنَابَةُ إلَيْهِ. وَإِخْلَاصُ الدِّينِ لَهُ وَالصَّبْرُ لِحُكْمِهِ وَالشُّكْرُ لِنِعَمِهِ وَالرِّضَا بِقَضَائِهِ؛ وَالتَّوَكُّلُ عَلَيْهِ؛ وَالرَّجَاءُ لِرَحْمَتِهِ وَالْخَوْفُ لِعَذَابِهِ وَأَمْثَالُ ذَلِكَ هِيَ مِنْ الْعِبَادَةِ للهِ».

ترجمه: «عبادت اسمی جامع برای همهٔ آنچه که الله آن را دوست دارد و از آن راضی است از اقوال و اعمال باطنی و ظاهری، می‌باشد. پس نماز و زکات و روزه و حج و راست‌گویی و ادای امانت و نیکی به والدین و صلهٔ ارحام و وفا به عهدها و امر به معروف و نهی از منکر و جهاد با کفار و منافقان و نیکی به همسایه و یتیم و مسکین و درراه‌مانده و بردگان و حیوانات و دعا و ذکر و قرائت و امثال آن از عبادات می‌باشند. و همچنین دوست داشتن الله و رسولش و خشیت از الله و توبه به سوی او و خالص‌کردن دین برای او و صبرگرفتن بر حکمتش و شکر نعمتش و رضا به قضایش و توکل بر او و امید به رحمتش و خوف از عذابش و امثال آن از عبادات خداوند می‌باشد».[1]

این تعریف ابن تیمیه رحمه الله، اینکه عبادت اسمی جامع است برای همهٔ آن اقوال و اعمال باطنی و ظاهری که الله آن را دوست دارد و از آن راضی است، تعریفی مانع نیست. چون:

اولاً: مشرکان با اقوال و اعمالی که خداوند از آن راضی نیست و آن را دوست ندارد، بت‌هایشان را عبادت می‌کردند و خداوند هم عمل آنان را عبادت دانسته است، چنانکه می‌فرماید: ﴿وَيَوۡمَ يَحۡشُرُهُمۡ جَمِيعٗا ثُمَّ يَقُولُ لِلۡمَلَٰٓئِكَةِ أَهَٰٓؤُلَآءِ إِيَّاكُمۡ كَانُواْ يَعۡبُدُونَ۝٤٠﴾ [سبأ: ۴۰]

«و (به یاد آور) روزی را که (الله) همهٔ آنان را بر می‌انگیزد، سپس به فرشتگان می‌گوید: آیا این‌ها شما را عبادت می‌کردند؟!».

۱- مجموع الفتاوی، ج ۱۰ ص ۱۴۹.

اکنون طبق تعریف ابن تیمیه از عبادت که گفته بود: {عبادت اسمی جامع برای همهٔ آن اقوال و اعمال باطنی و ظاهری است که الله آن را دوست دارد و از آن راضی است} آیا باید بگوییم که چون خداوند نه به آن اقوال و اعمال مشرکان راضی بوده و نه آن را دوست داشته است، پس اقوال و اعمال آنان عبادت برای بت‌هایشان نبوده است؟ بدون شک نمی‌توان چنین چیزی گفت، چرا که اقوال و اعمال مشرکان برای بت‌هایشان، عبادت بت‌ها بوده است؛ اگرچه هم خداوند از آن اقوال و اعمال راضی نبوده باشد.

برای مثال خداوند سجده برای بت را نه دوست دارد و نه از آن راضی است، و با این حال سجده برای بت عبادت بت است. پس طبق این تعریف عمومی ابن تیمیه از عبادت، نمی‌توان عبادت بودن سجده برای بت را ثابت کرد، پس تعریف ابن تیمیه، تعریفی کامل نیست.

دوماً: اگر ثابت شود که خداوند قول یا فعلی را دوست دارد و از آن راضی است اگر آن قول یا فعل، برای غیر الله انجام شود، الزاماً به معنای این نیست که صرف آن قول یا فعل برای غیر الله، عبادت آن غیر الله محسوب شود. برای مثال نیکی‌کردن به پدر و مادر را الله هم دوست دارد و هم از آن راضی است، امّا اگر کسی به پدر و مادرش نیکی کند منتها بدون نیّت اینکه بخاطر رضایت الله این کار را کرده باشد، بلکه به خاطر عرف و عادت یا بخاطر دل پدر و مادرش یا بخاطر احساس مسئولیت خود، به آنان نیکی کند، پس عمل او به معنای عبادت‌کردن غیر الله محسوب نمی‌شود. چگونه می‌توان کسی را عابد غیر الله دانست که به پدر و مادرش نیکی می‌کند امّا بدون احضار نیّت عبادت برای الله، و بلکه به خاطر احساس مسئولیت خودش؟ پس تعریف عمومی شیخ الاسلام ابن تیمیه از عبادت، تعریف کاملی نمی‌باشد.

و بارز ترین عملی که الله آن را دوست دارد و از آن راضی است سجده می‌باشد و ادای سجده برای الله، عبادت الله محسوب می‌شود و در تعریف عمومی ابن تیمیه از عبادت می‌گنجد، امّا انجام سجده برای غیر الله الزاماً به معنای عبادت غیر الله نیست، چنانکه سجده‌کردن ملائکه برای آدم و سجده‌کردن آل یعقوب برای یوسف، عبادت آدم و یوسف علیهم السلام محسوب نشد.

یا مثلاً درخواست کردن از الله، عبادت الله است، حال اگر کسی همان درخواستش را از اسبابی که خداوند مقدّر کرده است بخواهد درخواستش از آن اسباب، عبادت آن اسباب محسوب نمی‌شود. مثلاً اگر به خداوند بگویی: ای خدایا من گرسنه‌ام به من غذا بده، عبادت الله محسوب می‌شود. برای اینکه الله را قادر و توانا بر فراهم کردن اسباب رفع گرسنگی خود می‌داند، پس با این باور و اعتقادش هنگامی که به الله می‌گوید به من غذا بده، پس این درخواستش از الله عبادت الله محسوب می‌شود و خداوند چنین درخواستی را هم دوست دارد و هم به آن راضی است، امّا اگر همان درخواست را از اسبابی که توانایی رفع گرسنگی ما را دارند بخواهیم، عبادت آن اسباب و وسیله‌ها محسوب نمی‌شود. مثلاً فرزند به مادرش می‌گوید: من گرسنه هستم و مادرش به او غذا می‌دهد و این درخواستش از مادرش، عبادت مادرش محسوب نشد، با اینکه همان درخواستش از الله، عبادت الله محسوب می‌شود.

پس تعریف فوق، تعریف عمومی عبادت است نه تعریف عبادت به معنای خاص آن.

تعریف دوم از عبادت

ابن تیمیه رحمه الله در جایی دیگر می‌گوید: «وَالْعِبَادَة تجمع كَمَال الْمحبَّة وَكَمَال الذل فالعابد محب خاضع».

ترجمه: «عبادت نهایت دوست داشتن و نهایت کرنش و فروتنی را با هم جمع می‌کند، پس عابد، دوست دارنده و فروتن است».[1]

و به همان شکل ابن القیم رحمه الله می‌گوید: «أَنَّ الْعِبَادَةَ هِيَ الْحُبُّ مَعَ الذُّلِّ. فَكُلُّ مَنْ ذَلَلْتَ لَهُ وَأَطَعْتَهُ وَأَحْبَبْتَهُ دُونَ اللهِ، فَأَنْتَ عَابِدٌ لَهُ».

۱- قاعدة في المحبة، ص ۹۸.

ترجمه: «عبادت، دوست‌داشتن به همراه فروتنی است، پس هرکسی که بجای الله برایش فروتنی کردی و اطاعتش کردی و دوستش داشتی، پس تو عبادت‌کنندهٔ او هستی».[۱]

این تعاریف نیز تعریف‌های عمومی برای عبادت هستند که خاصیت جامع و مانع بودن را ندارند، چون:

اولا: در صحیح بخاری به روایت مِسْوَرِ بن مَخْرَمَه و مروان رضی الله عنهما، در طی حدیثی طولانی در جریان صلح حدیبیه، مغیره بن شعبه رضی الله عنه قبل از اسلام آوردنش، رفتار صحابه با پیامبر صلی الله علیه وسلم را اینگونه توصیف کرده است: «إِنَّ عُرْوَةَ جَعَلَ يَرْمُقُ أَصْحَابَ النَّبِيِّ - صلى الله عليه وسلم - بِعَيْنَيْهِ قَالَ: فَوَاللَّهِ مَا تَنَخَّمَ رَسُولُ اللَّهِ - صلى الله عليه وسلم - نُخَامَةً إِلاَّ وَقَعَتْ فِي كَفِّ رَجُلٍ مِنْهُمْ فَدَلَكَ بِهَا وَجْهَهُ وَجِلْدَهُ، وَإِذَا أَمَرَهُمُ ابْتَدَرُوا أَمْرَهُ، وَإِذَا تَوَضَّأَ كَادُوا يَقْتَتِلُونَ عَلَى وَضُوئِهِ، وَإِذَا تَكَلَّمُوا خَفَضُوا أَصْوَاتَهُمْ عِنْدَهُ، وَمَا يُحِدُّونَ إِلَيْهِ النَّظَرَ تَعْظِيمًا لَهُ، فَرَجَعَ عُرْوَةُ إِلَى أَصْحَابِهِ فَقَالَ: أَيْ قَوْمِ وَاللَّهِ لَقَدْ وَفَدْتُ عَلَى الْمُلُوكِ، وَوَفَدْتُ عَلَى قَيْصَرَ وَكِسْرَى وَالنَّجَاشِيِّ، وَاللَّهِ إِنْ رَأَيْتُ مَلِكًا قَطُّ يُعَظِّمُهُ أَصْحَابُهُ مَا يُعَظِّمُ أَصْحَابُ مُحَمَّدٍ - صلى الله عليه وسلم - مُحَمَّدًا، وَاللَّهِ إِنْ تَنَخَّمَ نُخَامَةً إِلاَّ وَقَعَتْ فِي كَفِّ رَجُلٍ مِنْهُمْ فَدَلَكَ بِهَا وَجْهَهُ وَجِلْدَهُ، وَإِذَا أَمَرَهُمُ ابْتَدَرُوا أَمْرَهُ، وَإِذَا تَوَضَّأَ كَادُوا يَقْتَتِلُونَ عَلَى وَضُوئِهِ، وَإِذَا تَكَلَّمُوا خَفَضُوا أَصْوَاتَهُمْ عِنْدَهُ، وَمَا يُحِدُّونَ إِلَيْهِ النَّظَرَ تَعْظِيمًا لَهُ».

ترجمه: «عروه، دو چشمی به اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وسلم نظر دوخته بود. بخدا سوگند، هر بار که رسول خدا صلی الله علیه وسلم آب دهان می‌انداخت، یکی از یارانش، آن را با کف دست می‌گرفت و به صورت و بدن خود می‌مالید. و هرگاه، به آن‌ها دستوری می‌داد، بی‌درنگ، اطاعت می‌کردند و هر وقت، وضو می‌گرفت، بخاطر آب وضویش، نزدیک بود با یکدیگر درگیر شوند. و هنگام سخن گفتن، صدایشان را پایین می‌آوردند. و بخاطر تعظیم پیامبر صلی الله علیه وسلم، هنگام نگاه کردن، به او خیره

۱- مدارج السالکین، ج ۲ ص ۱۷۹.

نمی‌شدند. زمانی که عروه نزد دوستانش برگشت، گفت: ای مردم! سوگند به خدا، من نزد پادشاهان مختلف، قیصر، کسری و نجاشی رفته‌ام. ولی هرگز ندیده‌ام که یارانشان به آن‌ها احترامی بگذارند که یاران محمد صلی الله علیه وسلم به او می‌گذارند. بخدا سوگند که هرگاه، آب دهان می‌انداخت، یکی از یارانش آن را با کف دست می‌گرفت و به صورت و بدن خود، می‌مالید. و هر وقت، به آن‌ها دستوری می‌داد، بلا فاصله اطاعت می‌کردند. و هرگاه، وضو می‌گرفت، برای دست‌یابی به آب وضویش، نزدیک بود با یکدیگر درگیر شوند و هنگامی که در حضور ایشان سخن می‌گفتند، صدایشان را پایین می‌آوردند. و بخاطر تعظیم وی، هنگام نگاه کردن، به او خیره نمی‌شدند».[1]

این نوع رفتار صحابه ﷺ با پیامبر ﷺ بدون شک نهایت محبت و دوست داشتن و نهایت تعظیم و کرنش می‌باشد، اینکه آب دهانش را به سر و صورت خود بمالند و بر سر آب وضویش نزدیک باشد که با هم درگیر شوند و از فرط تعظیم هنگام صحبت‌کردن با ایشان، رو در رو به چشمانش نگاه نکنند و صدایشان را بالاتر از صدای ایشان نکنند، و هربار که به کاری امر می‌شدند بلافاصله اطاعت امر کنند، بدون شک همهٔ اینها نشانهٔ کمال محبت و کمال تعظیم صحابه برای پیامبر ﷺ. امّا چرا این اعمال، عبادت پیامبر محسوب نمی‌شود و چرا گفته نمی‌شود که صحابه با این نوع رفتاری که با پیامبر ﷺ داشتند، عبادت‌کنندهٔ پیامبر بودند؟

دوما: به همان شکل بعد از وفات پیامبر ﷺ نیز امام اهل سنّت و جماعت احمد بن حنبل رحمه الله هنگامی که پسرش عبد الله بن احمد از او دربارهٔ لمس‌کردن منبر پیامبر و بوسیدن آن و تبرک گرفتن به آن و همچنین به قبر ایشان سوال کرد جواب داد که اشکالی ندارد: «سَأَلته عَن الرجل يمس مِنْبَر النَّبِيّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ويتبرك بمسه ويقبله وَيفْعل بالقبر مثل ذَلِك أَو نَحْو هَذَا يُرِيد بذلك التَّقَرُّب إِلَى الله جلّ وَعز فَقَالَ لَا بَأْس بذلك».

۱- صحیح بخاری (۲۷۳۱).

ترجمه: «از او -یعنی احمد بن حنبل- سوال کردم دربارهٔ مردی که منبر پیامبر ﷺ را لمس می‌کند و با لمس کردن آن تبرک می‌گیرد و آن را می‌بوسد و همین کار را با قبرش می‌کند، یا امثال این کارها؛ که با این کارها می‌خواهد به خداوند عزوجل تقرب جوید. پس گفت: اشکالی در آن وجود ندارد».[۱]

این کارها مانند بوسیدن و لمس‌کردن و تبرک گرفتن، نمی‌تواند عبادت برای پیامبر ﷺ باشد، و در زمان حیاتش هم، برداشتن آب دهانش و مالیدن آن به صورت و همچنین آب وضویش و... نمی‌تواند عبادت پیامبر باشد، اگرچه نشان دهندهٔ خضوع و محبت بسیار زیاد هم می‌باشد، پس باید به دنبال قیدی دیگر باشیم تا این نوع اعمال را از عبادت بودن خارج کند و چه بسا به فکر خواننده این نکته برسد که آن قید، حب فی الله و تعظیم بخاطر الله باشد که در طول محبت و تعظیم خداوند قرار می‌گیرد و شامل طاعات و قربات است نه عبادات. و در ادامه که قدم به قدم به تعریف عبادت به معنای خاص آن نزدیکتر می‌شویم، طاعت و قربت را هم بیشتر توضیح خواهیم داد.

تعریف سوم از عبادت

در تعریف دیگری، ابن القیم رحمه الله می‌گوید: «وَالْعِبَادَةُ تَجْمَعُ أَصْلَيْنِ: غَايَةُ الْحُبِّ بِغَايَةِ الذُّلِّ وَالْخُضُوعِ، وَالْعَرَبُ تَقُولُ: طَرِيقٌ مُعَبَّدٌ أَيْ مُذَلَّلٌ، وَالتَّعَبُّدُ: التَّذَلُّلُ وَالْخُضُوعُ، فَمَنْ أَحْبَبْتَهُ وَلَمْ تَكُنْ خَاضِعًا لَهُ، لَمْ تَكُنْ عَابِدًا لَهُ، وَمَنْ خَضَعْتَ لَهُ بِلَا مَحَبَّةٍ لَمْ تَكُنْ عَابِدًا لَهُ حَتَّى تَكُونَ مُحِبًّا خَاضِعًا».

ترجمه: «عبادت دو اصل را با هم جمع می‌کند: نهایت دوست داشتن با نهایت فروتنی و خضوع. و عرب می‌گوید: راهی معَبَّد یعنی راهی مذلّل. و تعبد، تذلل و خضوع است. پس هرکسی که دوستش داشتی امّا خاضعش نبودی، عابد او نشده‌ای و هر کس که

۱- العلل والمعرفة الرجال، ج ۲ ص ۴۹۲.

خاضعش شدی بدون دوست داشتن، عابد او نبوده‌ای تا اینکه دوست دارنده و خاضع باشی».[1]

این تعریف هم به طور عموم برای عبادت درست می‌باشد، امّا تعریف جامع و مانع نیست؛ چون:

اولاً: بسیار اتفاق می‌افتد که عبادت مسلمانان با نهایت دوست داشتن و نهایت خضوع و فروتنی همراه نمی‌شود، چنانکه در حدیث صحیح آمده است: «إِنَّ الْعَبْدَ لَيُصَلِّي الصَّلَاةَ مَا يُكْتَبُ لَهُ مِنْهَا إِلَّا عُشْرُهَا، تُسْعُهَا، ثُمُنُهَا، سُبُعُهَا، سُدُسُهَا، خُمُسُهَا، رُبُعُهَا، ثُلُثُهَا نِصْفُهَا».

ترجمه: «بی‌گمان بنده نمازی می‌خواند که جز یک دهم، یک نهم، یک هشتم، یک هفتم، یک ششم، یک پنجم، یک چهارم، یک سوم، نصف آن برایش نوشته نمی‌شود».[2]

و آن نماز گذاری که جز به‌اندازهٔ یک دهم از نمازش برایش نوشته نشده است، حقیقتاً عبادت الله را کرده است و نمازش عبادت الله محسوب شده است؛ اگرچه در حین انجام آن نماز نهایت خضوع و تذلل را در عبادتش نداشته است و سبحان الله چه کسی می‌تواند در عبادتش آنطور که حقّ خضوع خداوند است نهایت خضوع و تذلل را به جای آورد؟!.

پس تعریف مذکور نمی‌تواند جامع باشد چون طبق این تعریف باید نماز آن نماز گذاری که جز به‌اندازهٔ یک دهم آن برایش نوشته نشده است عبادت محسوب نشود در حالی که اختلافی بر عبادت بودن آن وجود ندارد، و عبادات بسیاری از مسلمانان همواره و همیشه و در هر لحظه با نهایت خضوع و نهایت محبت همراه نمی‌شود چراکه ایمان طبق عقیده اهل سنّت و جماعت کم و زیاد می‌شود و محبت و خضوع نیز تابع ایمان بوده و کم و زیاد می‌شود و کسی که در حین انجام عبادتی، محبت و خضوعش کم باشد باز عابد خداوند محسوب می‌شود و آن عمل مشخص او در آن زمان مشخص، چون دو اصل نهایت حب با نهایت خضوع را نداشته است، گفته نمی‌شود که عملش عبادت الله نبوده است.

۱- مدارج السالکین، ج ۱ صص ۹۵-۹۶.

۲- مسند احمد (۱۸۸۹۴).

دوماً: عبادت مشرکان برای إله‌هایشان نیز به همان شکل همیشه همراه با نهایت حب و نهایت خضوع نبوده است، پس آیا می‌توان گفت که چون این دو اصل در عبادات آن‌ها وجود نداشته است، پس عمل آن‌ها برای بت‌هایشان عبادت بت‌ها محسوب نمی‌شده است؟ قطعا خیر.

سوماً: ایراد دیگری که این تعریف دارد این است که گفته است: «وَمَنْ خَضَعْتَ لَهُ بِلَا مَحَبَّةٍ لَمْ تَكُنْ عَابِدًا لَهُ حَتَّى تَكُونَ مُحِبًّا خَاضِعًا»؛ «هر کس که خاضعش شدی بدون دوست داشتن، عابد او نبوده‌ای تا اینکه دوست دارنده و خاضع باشی».

و ثنویه و مجوسی که به دو إله خیر و شر اعتقاد دارند، إله شر را دوست ندارند بلکه از او بدشان می‌آید و برای اینکه ضرر و شرّ او را از خود دفع کنند، برایش، سجده و رکوع می‌کنند و ذبح و قربانی تقدیم می‌کنند و همهٔ این اعمالشان برای إله شر، بدون هیچ شک و گمانی و بطور قطع و یقین عبادت إله شر محسوب می‌شود. پس چگونه می‌توان گفت که: «وَمَنْ خَضَعْتَ لَهُ بِلَا مَحَبَّةٍ لَمْ تَكُنْ عَابِدًا لَهُ حَتَّى تَكُونَ مُحِبًّا خَاضِعًا»؛ «هر کس که خاضعش شدی بدون دوست داشتن، عابد او نبوده‌ای تا اینکه دوست دارنده و خاضع باشی».

چهارماً: آیا نهایت دوست داشتن، یک امر ظاهری است که انسان با نگاه کردن به ظاهر انسانی دیگر متوجه آن می‌شود یا یک امر باطنی است؟ قطعاً یک امر باطنی است و انسان نمی‌تواند قلب انسان دیگری را بشکافد تا بداند آیا نهایت حب را در حین انجام عملی داشته است تا حکم به عبادت بودن آن داده شود یا نه. و خضوع گرچه امری ظاهری است امّا نهایت خضوع که در سجده نمود پیدا می‌کند همیشه به معنای عبادت سجده شونده نمی‌باشد، و این سجدهٔ ملائکه برای آدم است که عبادت آدم محسوب نشد و این سجدهٔ برادران یوسف برای یوسف است که عبادت یوسف محسوب نشد؛ با اینکه سجده عملی ظاهری است که نشان دهندهٔ نهایت خضوع است. پس خضوع ظاهری و محبت باطنی برای عبادت بودن یک عمل کافی نیست؛ مگر اینکه با نوعی اعتقاد همراه باشد که آن همان اعتقاد به وجود خصائص ربوبیت و الهیت در معبود می‌باشد. برای

همین وقتی که اعتقاد به ربوبیت الله داری پس نمازی که برای او می‌خوانی همواره عبادت او می‌باشد اگرچه جز یک دهم آن نماز برایت نوشته نشود. و عبادت مشرکان برای بت‌هایشان نیز همواره عبادت محسوب می‌شود اگرچه در آن لحظه که مشغول ادای آن عبادت هستند، نهایت حب و نهایت خضوع را نداشته باشند.

پنجماً: همچنین مشرکان زمان پیامبر ﷺ معتقد بودند که جن می‌تواند از دست خداوند فرار کند و بگریزد یا مخفی شود یا الله را عاجز گرداند، چنانکه از جن‌هایی که به پیامبر ﷺ ایمان آوردند نقل کرده که گفتند: ﴿وَأَنَّا ظَنَنَّآ أَن لَّن نُّعۡجِزَ ٱللَّهَ فِي ٱلۡأَرۡضِ وَلَن نُّعۡجِزَهُۥ هَرَبٗا١٢﴾ [الجن: ١٢]

«و ما یقین داریم که هرگز نمی‌توانیم در روی زمین الله را عاجز و ناتوان کنیم، و هرگز با گریز نمی‌توانیم او را ناتوان سازیم (و راه فراری نداریم)».

و مشرکان برطبق این باور و اعتقادی که نسبت به جن‌ها داشتند به جن‌ها پناه می‌بردند، چنانکه خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَأَنَّهُۥ كَانَ رِجَالٞ مِّنَ ٱلۡإِنسِ يَعُوذُونَ بِرِجَالٖ مِّنَ ٱلۡجِنِّ فَزَادُوهُمۡ رَهَقٗا٦﴾ [الجن: ٦]

«و این‌که مردانی از آدمیان به مردانی از جنیان پناه می‌بردند، پس آن‌ها به گمراهی و سرکشی‌شان افزودند».

پس مشرکان عرب، بخاطر چنین اعتقادی که نسبت به جن‌ها داشتند، دچار شرک در ربوبیت شده و برای آن جن‌ها بهره‌ای از ربوبیت قائل شده بودند و خوفی که از این جن‌ها داشتند در واقع عبادت‌کردن جن و شریک قرار دادن برای الله متعال محسوب می‌شود. اکنون چطور طبق تعریف عمومیی که ابن قیم و ابن تیمیه از عبادت کردند، اینکه گفتند: {عبادت غایت حب به همراه غایت خضوع است}، چطور می‌توانیم خوف مشرکان از جن‌ها را عبادت بدانیم؟ در حالی که بطور قطع و یقین و بدون هیچ گونه شکی، خوف مشرکان از جن‌ها و پناه بردنشان به جن‌ها، با این اعتقاد که جن می‌تواند از دست خداوند فرار کند و بگریزد یا مخفی شود یا خداوند را عاجز گرداند، عبادت آن جن‌ها محسوب شده است و این پناه بردنشان به جن‌ها، نه با غایت حب همراه بوده و

نه با غایت خضوع. بلکه از آن جن‌ها خوف داشتند که مبادا ضرر و زیانی به آن‌ها برسانند، و اینکه معتقد بودند آن جن‌ها قدرتی مستقل از الله دارند که می‌توانند به انسان‌ها ضرر برسانند و می‌توانند از دست الله بگریزند و فرار کنند. از این رو این جن‌ها را نه تنها دوست نداشتند بلکه از آن‌ها نفرت و بغض داشتند و هنگامی که از درّه‌ای یا صحرایی می‌گذشتند، برای خلاص شدن از شرّ آن‌ها برایشان قربانی تقدیم می‌کردند و هنگامی که به آن وادی یا درّه می‌رفتند به بزرگ جن‌های آنجا پناه می‌بردند تا از شرّ آن‌ها در امان باشند و بدون شک این پناه بردنشان عبادت آن جن‌ها و شرک به خداوند بود در حالی که این عبادتشان نه با غایت حب همراه بود و نه با غایت خضوع.

پس انجام اعمالی مثل حب و خوف و خضوع، تنها برای کسی عبادت محسوب می‌شود که اعتقاد به الهیت و ربوبیت او دارد؛ اگرچه هم به درجۀ غایت و نهایت خود نرسیده باشد.

ششما: اگر حبّ و خوف به نهایت خود هم برسد باز تبدیل به عبادت نمی‌شود مگر اینکه برای آن کسی که حبّ و خوف را انجام داده‌ای اعتقاد به ربوبیتش داشته باشی، چنانکه یک عاشق معشوقش را به غایت حب دوست دارد و از فراق او گریه می‌کند امّا این حبّش اگرچه به غایت خود رسیده، ولی عبادت معشوق محسوب نمی‌شود؛ چنانکه حال مغیث رضی الله عنه با بریره رضی الله عنها اینگونه بود. در صحیح بخاری از ابن عباس رضی الله عنهما روایت شده که گفت: «أَنَّ زَوْجَ بَرِيرَةَ كَانَ عَبْدًا يُقَالُ لَهُ مُغِيثٌ، كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَيْهِ يَطُوفُ خَلْفَهَا يَبْكِي وَدُمُوعُهُ تَسِيلُ عَلَى لِحْيَتِهِ، فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لِعبَّاسٍ: يَا عَبَّاسُ، أَلاَ تَعْجَبُ مِنْ حُبِّ مُغِيثٍ بَرِيرَةَ، وَمِنْ بُغْضِ بَرِيرَةَ مُغِيثًا. فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: لَوْ رَاجَعْتِهِ. قَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ تَأْمُرُنِي؟ قَالَ: إِنَّمَا أَنَا أَشْفَعُ. قَالَتْ: لاَ حَاجَةَ لِي فِيهِ».

ترجمه: «گویا هم اکنون، شوهر بریره را که برده‌ای به نام مغیث بود، می‌بینم که به دنبال بریره می‌دود و گریه می‌کند و اشک‌هایش بر محاسنش می‌غلطد. و پیامبر صلی الله علیه وسلم خطاب به عباس فرمود: ای عباس! آیا از محبّت مغیث به بریره و از تنفر بریره به مغیث، تعجب نمی‌کنی؟ سرانجام، پیامبر صلی الله علیه وسلم به بریره فرمود:

چقدر خوب است اگر به زندگی با او ادامه دهی. بریره گفت: ای رسول خدا! به من دستور می‌دهی (تا با او زندگی کنم)؟ فرمود: فقط، شفاعت می‌کنم. بریره گفت: نیازی به او ندارم».[1]

چنانکه می‌بینیم مغیثِ عاشق و سرگشته، در کوچه‌ها به دنبال معشوقه‌اش بریره می‌دود و نهایت حب را برای بریره دارد بدون اینکه این محبتش عبادت بریره محسوب شود، برای اینکه بریره را إله و دارای صفات و خصائص ربوبیت و الهیت نمی‌دانست.

تعریف چهارم از عبادت

امام طبری رحمه الله در تفسیر آیهٔ: ﴿إِيَّاكَ نَعۡبُدُ﴾ عبادت را تعریف می‌کند و می‌گوید: «لك اللهم نَخشعُ ونَذِلُّ ونستكينُ، إقرارًا لك يا رَبنا بالرُّبوبية لا لغيرك... وإنما اخترنا البيان عن تأويله بأنه بمعنى نَخشع ونذلّ ونستكينُ، دون البيان عنه بأنه بمعنى نرجو ونَخاف- وإن كان الرّجاء والخوف لا يكونان إلا مع ذلة- لأنّ العبودية، عندَ جميع العرب أصلُها الذلّة، وأنها تسمي الطريقَ المذلَّلَ الذي قد وَطِئته الأقدام، وذلّلته السابلة: معبَّدًا... ومن ذلك قيل للبعير المذلّل بالركوب في الحوائج: معبَّد. ومنه سمي العبْدُ عبدًا لذلّته لمولاه. والشواهد على ذلك -من أشعار العرب وكلامها- أكثرُ من أن تُحصى، وفيما ذكرناه كفاية لمن وُفّق لفهمه إن شاء الله تعالى».

ترجمه: «بارالهی برای تو خشوع می‌کنیم و فروتنی می‌کنیم و تسلیم تو می‌شویم، ای پروردگار ما برای تو اقرار به ربوبیت می‌کنیم نه غیر تو... و به این خاطر در تاویل این آیه، چنین ترجیح دادیم که معنایش این است که: {خشوع می‌کنیم و فروتنی می‌کنیم و تسلیم تو می‌شویم}، بدون اینکه در معناش گفته باشیم: {از تو رجاء و امید داریم و از تو خوف داریم}، اگرچه هم رجاء و خوف صورت نمی‌گیرد مگر به همراه تذلل و فروتنی، به این خاطر چنین معنایی را ترجیح دادیم چونکه نزد همهٔ عرب اصل عبودیت، فروتنی

۱- صحیح بخاری (۵۲۸۳).

است، و راه همواری که با پا کوبیده شده است و رهگذران آن را هموار کرده‌اند را راه معبّد گویند... و همچنین به شتر فرمانبرادر برای سوارشدن را معبّد گویند. و از این رو به بنده، عبد گویند چون برای مولایش ذلت و فروتنی دارد. و شواهد بر این موضوع در شعر و کلام عرب بیشتر از آنچه است که در شمار آید و این مقداری که ذکر کردیم برای کسی که توفیق فهمیدنش را دارد ان شاء الله کافی است».[1]

طبری رحمه الله در اینجا در تعریف عبادت، قید ربوبیت را اضافه کرده است و گفته: «لك اللهم نَخشعُ ونَذِلُّ ونستكينُ، إقرارًا لك يا رَبنا بالرُّبوبية لا لغيرك». یعنی خشوع و تذلل و تسلیم شدنی که همراه با اعتقاد به ربوبیت باشد چون در غیر این صورت باید خشوع و تذلل و تواضع و فروتنی ما برای پدر و مادر نیز عبادت پدر و مادر محسوب می‌شد، در حالی که عبادت پدر و مادر محسوب نمی‌شود، چنانکه خداوند به نسبت پدر و مادر می‌فرماید: ﴿۞وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعۡبُدُوٓاْ إِلَّآ إِيَّاهُ وَبِٱلۡوَٰلِدَيۡنِ إِحۡسَٰنًاۚ إِمَّا يَبۡلُغَنَّ عِندَكَ ٱلۡكِبَرَ أَحَدُهُمَآ أَوۡ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُل لَّهُمَآ أُفّٖ وَلَا تَنۡهَرۡهُمَا وَقُل لَّهُمَا قَوۡلٗا كَرِيمٗا ٢٣ وَٱخۡفِضۡ لَهُمَا جَنَاحَ ٱلذُّلِّ مِنَ ٱلرَّحۡمَةِ وَقُل رَّبِّ ٱرۡحَمۡهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرٗا ٢٤﴾ [الإسراء: ٢٣-٢٤]

«و پروردگارت (چنین) مقرر داشته است که: جز او را نپرستید، و به پدر و مادر نیکی کنید، هرگاه یکی از آن دو، یا هر دوی آن‌ها نزد تو به سن پیری رسند، (حتی) به آن‌ها (کلمۀ) افّ (= کمترین کلمه رنج آور) نگو، و بر (سر) آن‌ها فریاد نزن، و با نیکی (و بزرگوارانه) با آن‌ها سخن بگو(۲۳) و از روی مهربانی بال فروتنی (و خاکساری) برای آن‌ها فرود آور، و بگو: پروردگارا! به آنان رحمت آور، همان‌گونه که مرا در کودکی پرورش دادند(۲۴)»ز

و اگر فرزندی دست و پای مادرش را ببوسد و بخاطر آمدن آن‌ها از جایش بلند شود و به آنان احترام بگذارد و حتی کلمۀ افّ هم به آنان نگوید، که همۀ اینها از اعمالی است که نشان‌دهنده خضوع و تذلل می‌باشند، گفته نمی‌شود که آن فرزند بخاطر تذلل و خضوع و حبّی که برای پدر و مادرش داشته است، آنان را عبادت کرده است. پس نهایت خضوع و نهایت حب را تنها باید در قید اعتقاد به ربوبیت پیدا کرد، چون زمانی که برای

۱- تفسیر طبری، ج ۱ صص ۱۵۷-۱۵۸.

کسی اعتقاد به ربوبیت داشته باشی، پس اعمالی که برای او انجام می‌دهی همگی عبادت او محسوب می‌شوند.

طاعات و قربات

برای همین لازم است که در تعریف‌های عمومی که از عبادت شده است، طاعات را بیرون آورد تا به تعریفی مانع و جامع از عبادت برسیم.

هر عبادتی، طاعت است امّا هر طاعتی عبادت نیست، عبادت بخشی از طاعت است و زمانی طاعت به عبادت تبدیل می‌شود که عنصر ربوبیت در آن وجود داشته باشد، برای مثال اطاعت از پیامبر ﷺ، اطاعت از پدر و مادر، اطاعت از اولی الأمر، همگی در غیر معصیت الله، واجب است و اطاعت از آنان عبادت آنان محسوب نمی‌شود. امّا اطاعت در معصیت خداوند جایز نیست و اگر شخص اطاعت کننده از روی علم و آگاهی در معصیت و نافرمانی خداوند از مخلوقی اطاعت کند و احساس گناه نکند، در این صورت اطاعت او عبادت آن مخلوق محسوب خواهد شد؛ چراکه او را اربابی من دون الله گرفته است. امّا اگر خود را گناهکار بداند، چنین کسی تنها مرتکب حرام شده و تنها خوارج مرتکب گناه کبیره را تکفیر می‌کنند، امّا اهل سنّت تنها زمانی مرتکب کبائر را تکفیر می‌کنند که آن را حلال بداند. پس وقتی شخصی در معصیت خداوند از غیر خداوند اطاعت کند و حلال خداوند را حرام کند و حرام خداوند را حلال کند و به آن راضی باشد و هیچ اکراهی بر آن نداشته باشد و از روی علم و آگاهی چنین کاری کند، پس اطاعت او از آن مخلوق، در واقع عبادت آن مخلوق محسوب می‌شود، برای اینکه آن مخلوق را در جایگاه ربوبیت نشانده و حق تشریع برایش قائل شده و او را اربابی من دون الله گرفته است. همانند کسانی که احبار و رهبانشان را در تحلیل و تحریم‌هایشان اطاعت کردند و خداوند عملشان را به اتخاذ ارباب من دون الله قلمداد کرد: ﴿ٱتَّخَذُوٓاْ أَحۡبَارَهُمۡ وَرُهۡبَٰنَهُمۡ أَرۡبَابٗا مِّن دُونِ ٱللَّهِ﴾ [التوبة: ۳۱]

«(آن‌ها) دانشمندان و رهبان خویش را رب هایی بجای الله گرفتند».

و یا مانند کسی که نفس خود را إله گرفته است، و با اطاعت از هوای نفس خود، نفس خود را معبودی گرفته و عبادت می‌کند و هر آنچه نفسش حلال بداند را حلال

می‌داند و هر آنچه که حرام بداند را حرام می‌داند، در این صورت اطاعت او در مسیر معصیت خداوند است و عبادت محسوب می‌شود: ﴿أَفَرَءَيۡتَ مَنِ ٱتَّخَذَ إِلَٰهَهُۥ هَوَىٰهُ﴾ [الجاثية: ۲۳]

«آیا دیده‌ای کسی را که إله خود را هوای (نفسانی) خویش قرار داد».

اما اطاعت از مخلوق در صورت عدم مغایرت آن با آیین و شریعت خداوند رب الأرباب، واجب است، چنانکه می‌فرماید: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَطِيعُواْ ٱللَّهَ وَأَطِيعُواْ ٱلرَّسُولَ وَأُوْلِي ٱلۡأَمۡرِ مِنكُمۡ﴾ [النساء: ۵۹]

«ای کسانی‌که ایمان آورده‌اید! اطاعت کنید الله را، و اطاعت کنید پیامبر، و صاحبان امر تان را».

در واقع اطاعت از رسول، در گرو نفس خودش و قائم به ذات خودش نیست؛ به گونه‌ای که امر تشریع به پیامبر ﷺ تفویض شده باشد و مستقل از اذن و ارادۀ الله، تشریع نماید! بلکه رسول خدا، شخصیتی است معصوم که با وحی در ارتباط است؛ لذا به اذن الله ابلاغ کنندۀ اوامر و نواهی خداوند است؛ برای همین اطاعت از رسول واجب است و اطاعت از ایشان در واقع اطاعت از الله است: ﴿مَّن يُطِعِ ٱلرَّسُولَ فَقَدۡ أَطَاعَ ٱللَّهَۖ وَمَن تَوَلَّىٰ فَمَآ أَرۡسَلۡنَٰكَ عَلَيۡهِمۡ حَفِيظٗا ٨٠﴾ [النساء: ۸۰]

«کسی‌که از پیامبر اطاعت کند در حقیقت الله را اطاعت کرده است، و کسی‌که سرباز زند، تو را برایشان نگهبان (و مراقب) نفرستادیم».

و العرباض ؓ از پیامبر ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «أُوصِيكُمْ بِتَقْوَى اللَّهِ، وَالسَّمْعِ وَالطَّاعَةِ، وَإِنْ عَبْدًا حَبَشِيًّا».

ترجمه: «شما را به تقوای خدا و شنیدن و اطاعت کردن وصیت می‌کنم اگرچه (امیرتان) برده‌ای حبشی باشد».[1]

۱- سنن ابو داود (۴۶۰۷).

پس اطاعت از امیر و ولی أمر مسلمانان، یک دستور شرعی است و این اطاعت، عبادت آن امیر و ولی أمر محسوب نمی‌شود، پس لازم است در تعریف عبادت به معنای خاص آن، طاعت را بیرون آورد. پس عبادت فقط برای الله انجام می‌شود، امّا اطاعت هم برای الله است هم برای مخلوق. پس چون اطاعت برای غیر الله نیز درست می‌باشد، لازم است طاعت از تعریف خاص عبادت بیرون آورده شود. برای مثال سجدۀ ملائکه برای آدم، عبادت آدم نبود، بلکه اطاعت از امر الله بود. چنانکه ابن تیمیه رحمه الله می‌گوید: «السُّجُودُ فَشَرِيعَةٌ مِنْ الشَّرَائِعِ إذْ أَمَرَنَا اللهُ تَعَالَى أَنْ نَسْجُدَ لَهُ وَلَوْ أَمَرَنَا أَنْ نَسْجُدَ لِأَحَدِ مِنْ خَلْقِهِ غَيْرِهِ لَسَجَدْنَا لِذَلِكَ الْغَيْرِ طَاعَةً للهِ عَزَّ وَجَلَّ إذْ أَحَبَّ أَنْ نُعَظِّمَ مَنْ سَجَدْنَا لَهُ وَلَوْ لَمْ يَفْرِضْ عَلَيْنَا السُّجُودَ لَمْ يَجِبْ أَلْبَتَّةَ فِعْلُهُ فَسُجُودُ الْمَلَائِكَةِ لِآدَمَ عِبَادَةٌ للهِ وَطَاعَةٌ لَهُ وَقُرْبَةٌ يَتَقَرَّبُونَ بِهَا إلَيْهِ وَهُوَ لِآدَمَ تَشْرِيفٌ وَتَكْرِيمٌ وَتَعْظِيمٌ».

ترجمه: «سجده شریعتی از شرایع است، برای اینکه خداوند متعال ما را امر کرده که برای او سجده کنیم و اگر به ما امر کند که برای کسی غیر از او از خلایقش سجده کنیم، بخاطر اطاعت از الله عز وجل برای آن غیر، سجده می‌کردیم. برای اینکه دوست دارد که آن کسی که برایش سجده می‌کنیم را بزرگ و تعظیم بداریم. و اگر هم سجده بر ما فرض نشده بود البته انجامش واجب نمی‌بود. پس سجدۀ ملائکه برای آدم، عبادتی است برای الله و اطاعت از اوست و قربتی است که بوسیلۀ انجام دادن آن به او (خداوند) تقرب می‌جویند؛ و برای آدم هم سبب تشریف و تکریم و تعظیم است».[۱]

و قربت خاص‌تر از اطاعت است، چون در آن نیّت تقرب و نزدیکی جستن به خداوند وجود دارد. پس هر طاعتی که در آن نیّت تعبد وجود داشته باشد آن طاعت به قربت تبدیل می‌شود و اگر آن طاعت با نیّت تعبد همراه نباشد، در حد طاعت باقی می‌ماند که الزاما صرف آن طاعت برای غیر الله به معنای عبادت غیر الله نیست.

۱- مجموع الفتاوی، ج ۴ ص ۳۶۰.

برای مثال کارهایی مانند برگرداندن بدهی و یا پرداخت نفقه به همسر و یا عدم خیانت در امانت یا عدم دروغگویی در هنگام صحبت‌کردن، همهٔ این اعمال را خداوند هم دوست دارد هم به آن راضی است، و انجام آن‌ها اطاعت از امر خداوند است و اطاعت از امر خداوند در این موارد بطور کلی عبادت الله محسوب می‌شود و در تعریف عمومی عبادت داخل می‌شود. امّا برای مثال اعتکاف علاوه بر اینکه طاعت است، قربت هم است چون به نیّت قربت و نزدیکی به خداوند انجام می‌شود، امّا پرداخت نفقه به همسر، هم می‌تواند به نیّت تقرب و نزدیکی به خداوند انجام شود و هم بدون نیّت تقرب و نزدیکی به خداوند انجام شود و ممکن است شخصی به همسرش نفقه بدهد و در حین پرداخت نفقه نیّت قربت نداشته باشد، و در این صورت گفته نمی‌شود که چون نیّت قربت نداشته است پس پرداخت نفقه به همسرش عبادت همسرش محسوب شده است! و همچنین اگر نیّت تقرب به خداوند را داشت، پرداخت نفقه به همسرش هم عبادت الله محسوب می‌شد.

پس هر عبادتی بنابر تعریف خاص آن، قربت هم است و هر قربتی اطاعت از امر خداوند هم است، امّا هر اطاعتی قربت نیست چون شاید بدون نیّت قرب انجام شود مانند کسی که بنا بر وظیفه، نفقهٔ همسرش را پرداخت می‌کند، و هر عبادتی طاعت است امّا هر طاعتی عبادت نیست.

برای مثال آمیزش با همسر مباح است، امّا اگر نیّت محفوظ ماندن از حرام بوسیلهٔ حلال را داشته باشد، مثلاً برای اینکه از حرام بی‌نیاز شود، پس برای او حتی همبستری با همسرش هم دارای اجر است، چنانکه در حدیث صحیح از ابوذر ﷺ آمده است که پیامبر ﷺ فرمود: «وفي بُضْعِ أحدِكُمْ صدقةٌ قالوا: يا رسولَ اللهِ أيأتي أحدُنَا شَهْوَتَه، ويكُونُ لَه فيها أجْر؟، قال: أرأيْتُمْ لو وضَعهَا في حرامٍ أَكَانَ عليهِ وِزْرٌ؟ فكذلكَ إذا وضَعهَا في الحلاَلِ كانَ لَهُ أجْرٌ».

ترجمه: «در همبستری با زنان‌تان یک صدقه است! گفتند: ای رسول خدا! آیا اگر یکی از ما شهوت خود را برآورده سازد، برای او اجر و پاداش دارد؟ پیامبر ﷺ فرمودند: آیا کسی آن را از راه حرام (از طریق زنا) برآورده کند، برایش گناه بزرگی است؟ همچنان

هم اگر آن را در راه حلال (راه مشروع زناشویی) به‌کار گیرد، دارای اجر و پاداش برای اوست».

و به همان شکل خوابیدن هم یک فعل مباح است که اگر با نیّت نیکویی همراه شود، می‌تواند به طاعت و قربت تبدیل شود، مانند کسی که شب زود می‌خوابد تا برای نماز تهجد بیدار شود. پس بنده‌ای که شهوتش را از راه حلال ارضاء می‌کند، خداوند کار او را دوست دارد و از آن راضی است؛ پس در نتیجه در تعریف کلی عبادت داخل می‌شود و نیز کسی که شب زود می‌خوابد تا برای تهجد بیدار شود، الله کار او را دوست دارد و از آن راضی است و خوابیدن او بنا بر آن نیّتی که داشته است، عبادت خداوند محسوب می‌شود. امّا اینگونه نیست که اگر شخصی بدون نیّت تقرب و عبادت، با همسرش آمیزش کند یا بخوابد یا به پدر و مادرش نیکی کند یا به فقیری پول بدهد یا یتیمی را لباس بپوشاند یا خاری را از سر راه بردارد یا پلی بسازد یا ... اینگونه نیست که فعل چنین اشخاصی شرک محسوب شود و گفته شود چون برای غیر خداوند انجام شده است پس در نتیجه صرف عبادت برای غیر الله شده و عبادت غیر الله را کرده و مشرک گشته است!

پس عبادت به طور کلی طاعت و قربت را نیز شامل می‌شود و لازم است در تعریف خاص عبادت، طاعت را بیرون آوریم. و این تعریف ابن تیمیه از عبادت که گفت: «الْعِبَادَةُ هِيَ اسْمٌ جَامِعٌ لِكُلِّ مَا يُحِبُّهُ اللهُ وَيَرْضَاهُ: مِنْ الْأَقْوَالِ وَالْأَعْمَالِ الْبَاطِنَةِ وَالظَّاهِرَةِ»؛ «عبادت اسمی جامع برای همهٔ آنچه که الله آن را دوست دارد و از آن راضی است از اقوال و اعمال باطنی و ظاهری، می‌باشد»، در این تعریف طاعات و قربات هم داخل می‌شود و در واقع این تعریف جامع است {اسْمٌ جَامِعٌ} امّا مانع نیست. چون طاعات اگرچه اعمالی هستند که الله آن را دوست دارد و از آن راضی است، امّا چنانکه گفتیم طاعات می‌تواند اعمال مباحی باشند که تنها با نیّت تعبّد به عبادت تبدیل می‌شوند. امام الشاطبی رحمه الله می‌گوید: «إِنَّ الْأَعْمَالَ بِالنِّيَّاتِ، وَالْمَقَاصِدَ مُعْتَبَرَةٌ فِي التَّصَرُّفَاتِ مِنَ الْعِبَادَاتِ وَالْعَادَاتِ،

وَالْأَدِلَّةُ عَلَى هَذَا المعنى لا تنحصر وَيَكْفِيكَ مِنْهَا أَنَّ الْمَقَاصِدَ تُفَرِّقُ بَيْنَ مَا هُوَ عَادَةٌ وَمَا هُوَ عِبَادَةٌ، وَفِي الْعِبَادَاتِ بَيْنَ مَا هُوَ وَاجِبٌ وَغَيْرُ وَاجِبٍ، وَفِي الْعَادَاتِ بَيْنَ الْوَاجِبِ وَالْمَنْدُوبِ، وَالْمُبَاحِ وَالْمَكْرُوهِ وَالْمُحَرَّمِ، والصحيح وَالْفَاسِدِ، وَغَيْرِ ذَلِكَ مِنَ الْأَحْكَامِ، وَالْعَمَلُ الْوَاحِدُ يُقْصَدُ بِهِ أَمْرٌ فَيَكُونُ عِبَادَةً، وَيُقْصَدُ بِهِ شيء آخر، فلا يكون كَذَلِكَ، بَلْ يُقْصَدُ بِهِ شَيْءٌ فَيَكُونُ إِيمَانًا، وَيُقْصَدُ بِهِ شَيْءٌ آخَرُ فَيَكُونُ كُفْرًا، كَالسُّجُودِ للهِ أَوْ لِلصَّنَمِ».

ترجمه: «اعمال به نیّت‌ها بستگی دارد، و مقاصد در عبادات و عادتات که از تصرفات هستند معتبر می‌باشد و دلایل بر این معنا در شمار نمی‌آید و از آن دلایل همین برای تو کافی است که: مقاصد بین واجب و مندوب و مباح و مکروه و حرام و صحیح و فاسد و دیگر از احکام، فرق می‌گذارد. و یک نوع عمل است و با آن قصد امری می‌شود و عبادت محسوب می‌شود و از همان عمل قصد چیز دیگری می‌شود و عبادت محسوب نمی‌شود، و یا از آن عمل قصد چیزی می‌شود و ایمان محسوب می‌شود و از همان عمل قصد چیز دیگری می‌شود و کفر محسوب می‌شود؛ مانند سجده برای الله و برای صنم».[۱]

برای مثال عمل سجده را در نظر بگیرید که این عمل با توجه به قصد و نیّتی که فاعلش دارد هم می‌تواند عبادت برای الله باشد و هم می‌تواند برای غیر الله انجام شود و در عین حال عبادت غیر الله محسوب نشود. چنانکه سجدۀ ملائکه برای آدم، عبادت آدم محسوب نشد و همچنین سجدۀ پدر و برادران یوسف برای یوسف عبادت یوسف علیهم السلام محسوب نشد؛ چون نیّتشان از سجده، عبادت نبود، بلکه تحیّت و تعظیم و تکریم بود. و اگر عمل سجده ذاتاً و در هر حال و بدون در نظر گرفتن قصد و نیّت، عبادت محسوب می‌شد، پس چرا در شرایع پیشین سجده برای غیر الله جایز بود؟ با توجه به اینکه خداوند هرگز به شرک امر نمی‌کند و شرک بزرگ‌ترین فحشا است. و کسی که می‌گوید سجدۀ تحیت برای غیر الله در شرایع پیشین شرک نیست ولی در شریعت ما

۱- الموافقات للشاطبی، ج ۳ صص ۷-۹، تحقیق: أبو عبیدة مشهور بن حسن آل سلمان، ناشر: دار ابن عفان.

شرک است، مانند این است که خمر بنوشد و بگوید جایز است چون نام آن را آب گذاشته است! و بگوید که نوشیدن آب هم جایز است! در حالی که ماهیت خمر با تغییر اسم آن تغییر نمی‌کند و اگر سجدۀ تحیت برای غیر الله شرک است پس در همۀ شرایع باید شرک باشد و امکان ندارد که شرک جزو احکامی باشد که از شریعتی به شریعت دیگر متغیر باشد! امکان ندارد که خداوند به شرک امر نماید و به ملائکه دستور به شرک ورزیدن با سجده‌کردن برای آدم نماید. و بحث ما بر شرک نبودن سجدۀ تحیت در شریعت اسلام است، وگرنه اختلافی بر حرام بودن آن در شریعت اسلام وجود ندارد.

پس عنصری که سجده را به عبادت تبدیل می‌کند، اعتقادی خاص نسبت به سجده‌شونده است و آن، اعتقاد به ربوبیت سجده‌شونده است که علما از آن، به نهایت خضوع و نهایت حب یاد می‌کنند.

و امام ذهبی رحمه الله دربارۀ سجده تکریم می‌گوید: «ألا ترى الصحابة من فرط حبهم للنبي –صلى الله عليه وسلم– قالوا: ألا نسجد لك؟ فقال: لا، فلو أذن لهم لسجدوا سجود إجلال وتوقير لا سجود عبادة كما سجد إخوة يوسف عليه السلام ليوسف، وكذلك القول في سجود المسلم لقبر النبي صلى الله عليه وسلم على سبيل التعظيم والتبجيل لا يكفر به أصلا بل يكون عاصيا. فليعرف أن هذا منهي عنه وكذلك الصلاة إلى القبر».

ترجمه: «آیا نمی‌بینی که صحابه از فرط محبتشان به پیامبر ﷺ، گفتند: آیا برایت سجده نکنیم؟ فرمود: نه. و اگر به آنان اجازه می‌داد، پس سجدۀ اجلال و توقیر می‌کردند نه سجدۀ عبادت، همانند سجدۀ برادران یوسف برای یوسف علیه السلام. و همچنین سجده‌کردن شخص مسلمان برای قبر پیامبر ﷺ بر سبیل تعظیم و گرامی‌داشتنش، اصلا با آن کافر نمی‌شود بلکه گناهکار می‌شود، و به او یاد داده می‌شود که از چنین سجدۀ تکریمی نهی شده است و نماز به سوی قبر نیز همینطور است».[1]

۱- معجم الشیوخ، ج ۱ ص ۷۳.

ابن الشاط السبتی رحمه الله می‌گوید: «من سجد للأصنام لم يسجد لها لمجرد التذلل والتعظيم بل لذلك مع اعتقاد أنها آلهة وأنها شركاء لله تعالى ولو وقع مثل ذلك مع الوالد أو العالم أو الولي لكان ذلك كفرا لا شك فيه وأما إذا وقع ذلك أو ما في معناه مع الوالد لمجرد التذلل والتعظيم لا لاعتقاد أنه إله وشريك لله عز وجل فلا يكون كفرا وإن كان ممنوعا سدا للذريعة».

ترجمه: «کسی که برای اصنام سجده کند، تنها به مجرد تذلل و تعظیم برای آنان سجده نکرده است، بلکه با این اعتقاد سجده کرده است که آن اصنام، آلهه هستند و شریکان خداوند متعال هستند. و اگر همانند چنین سجده‌ای برای پدر یا عالم یا ولی انجام شود این هم بدون شک کفر است، و امّا اگر سجده یا آنچه که در معنای سجده است را به مجرد تذلل و تعظیم برای پدرش انجام دهد، نه بخاطر اعتقاد به اینکه پدرش إله و شریک خداوند عزوجل است، پس چنین سجده‌ای کفر نیست؛ اگرچه هم بخاطر سد ذریعه ممنوع است».[1]

بعضی‌ها سعی می‌کنند که حقیقت این سجدۀ ملائکه برای آدم و سجدۀ آل یعقوب برای یوسف را تغییر دهند و می‌گویند منظور از سجده، افتادن بر پیشانی بر روی زمین به همانند سجدۀ نماز نیست، بلکه رکوع و خم شدن است! در پاسخ می‌گویم که اولا چنین ادعایی اشتباه است برای اینکه خداوند در کلامش قرآن کریم، با عربی فصیح صحبت می‌کند و هم کلمۀ سجده را می‌شناسد و هم کلمۀ رکوع، و آیا خداوند فصیح‌تر است و در بیان مراد خود تواناتر است یا اینهایی که کلام خداوند را به چیزی دیگر تاویل می‌کنند! و جالب است که همین‌ها از شدید ترین کسانی هستند که به ظواهر آیاتی که صفات خداوند در آن آمده است چنگ می‌زنند، در آیاتی که الفاظی مانند وجه، قدم، دست، و... برای الله متعال آمده است، می‌گویند حق تاویل این الفاظ وجود ندارد، امّا

۱- أنوار البروق فی أنواع الفروق، ج ۲ ص۳۳.

وقتی که به سجده می‌رسند آن را تاویل می‌کنند تا با عقاید خودشان همسو شود! خداوند به صراحت فرموده است: ﴿وَرَفَعَ أَبَوَيۡهِ عَلَى ٱلۡعَرۡشِ وَخَرُّواْ لَهُۥ سُجَّدٗا﴾ [یوسف: ۱۰۰]

«و پدر و مادر خود را بر تخت نشاند، و (همگی) برای او به سجده افتادند».

کلمه ﴿خَرُّواْ﴾ از خرور آمده و به معنای افتادن است، و وقتی با سجده همراه می‌شود، به معنای سجده‌ای است که شخص بر روی خاک می‌افتد، در حالی که در رکوع، خرور وجود ندارد. پس کسانی که سجدۀ آل یعوب برای یوسف را به رکوع تاویل می‌کنند، باطل است.

قرطبی رحمه الله می‌گوید: «وَاخْتَلَفَ النَّاسُ فِي كَيْفِيَّةِ سُجُودِ الْمَلَائِكَةِ لِآدَمَ بَعْدَ اتِّفَاقِهِمْ عَلَى أَنَّهُ لَمْ يَكُنْ سُجُودَ عِبَادَةٍ، فَقَالَ الْجُمْهُورُ: كَانَ هَذَا أَمْرًا لِلْمَلَائِكَةِ بِوَضْعِ الْجِبَاهِ عَلَى الْأَرْضِ، كَالسُّجُودِ الْمُعْتَادِ فِي الصَّلَاةِ».

ترجمه: «و مردم بعد از اتفاق نظرشان بر اینکه سجدۀ ملائکه برای آدم، سجدۀ عبادت نبود، دربارۀ کیفیت سجدۀ ملائکه برای آدم اختلاف کردند و جمهور می‌گویند که این سجده، دستور به ملائکه به گذاشتن پیشانی بر زمین است همانند سجده‌ای که در نماز انجام می‌شود».[1]

و اگر بالفرض منظور از سجدۀ آنان، رکوع و خم شدن از کمر باشد، خب مگر رکوع برای خداوند هم جزو عبادات نیست؟ مگر خداوند نمی‌فرماید: ﴿وَٱرۡكَعُواْ مَعَ ٱلرَّٰكِعِينَ ٤٣﴾ [البقرة: ۴۳]

«و با رکوع کنندگان رکوع کنید».

و به مریم علیها السلام می‌فرماید: ﴿يَٰمَرۡيَمُ ٱقۡنُتِي لِرَبِّكِ وَٱسۡجُدِي وَٱرۡكَعِي مَعَ ٱلرَّٰكِعِينَ ٤٣﴾ [آل عمران: ۴۳]

«ای مریم! فرمانبر پروردگار خود باش و سجده کن و با رکوع‌کنندگان رکوع کن».

آیا در آیه فوق، فرقی بین سجده و رکوع وجود دارد؟

۱- تفسیر القرطبی، ج ۱ ص ۲۹۳.

و می‌فرماید: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱرۡكَعُواْ وَٱسۡجُدُواْ وَٱعۡبُدُواْ رَبَّكُمۡ وَٱفۡعَلُواْ ٱلۡخَيۡرَ لَعَلَّكُمۡ تُفۡلِحُونَ۩٧٧﴾ [الحج: ۷۷]

«ای کسانی‌که ایمان آورده‌اید! رکوع کنید، و سجده کنید، و پروردگارتان را بپرستید، و کار نیک انجام دهید باشد که رستگار شوید».

پس کسانی که می‌خواهند با تاویل کردن سجدهٔ ملائکه برای آدم و سجدهٔ آل یعقوب برای یوسف، از سجده به رکوع فرار کنند، در واقع شبیه فرار کردنشان از چاله به چاه است و توجیهشان بسیار زشت و زننده است. چون می‌خواهند بگویند که سجده عملی است که ذاتاً عبادت است و انجام آن برای غیر خدا، صرف عبادت برای غیر خدا و شرک است، لذا با تاویل سجده ملائکه و آل یعقوب به رکوع، می‌خواهند بگویند رکوع عبادت نیست! در حالی که این تناقضی آشکار است و خداوند در آیات فوق، رکوع را هم عبادت خود می‌داند.

پس تنها چیزی که بین سجدهٔ ملائکه برای آدم و برای الله، فرق می‌گذارد، نیّت و اعتقاد سجده برنده نسبت به سجده شوند است، که در سجدهٔشان برای آدم، قصد تکریم و بزرگداشت او را داشتند، و در سجدهٔشان برای الله، قصد تعبد و تقرب داشتند.

تعریف‌هایی دیگر از عبادت

برخی دیگر از تعریف‌هایی که علما از عبادت کرده‌اند چنین است:

قرطبی رحمه الله می‌گوید: «وَ" نَعْبُدُ" مَعْنَاهُ نُطِيعُ، وَالْعِبَادَةُ الطَّاعَةُ وَالتَّذَلُّلُ. وَطَرِيقٌ مُعَبَّدٌ إِذَا كَانَ مُذَلَّلًا لِلسَّالِكِينَ، قَالَهُ الْهَرَوِيُّ».

ترجمه: «{عبادت می‌کنیم} معنایش اطاعت می‌کنیم است و عبادت: طاعت و تذلل است. و راهی که برای رهروان هموار شده باشد را راه معبد گویند، هروی این را گفته است».[1]

۱- تفسیر القرطبی، ج ۱ ص ۱۴۵.

ابن کثیر رحمه الله می‌گوید: «الْعِبَادَةُ فِي اللُّغَةِ مِنَ الذِّلَّةِ، يُقَالُ: طَرِيقٌ مُعَبَّد، وَبَعِيرٌ مُعَبَّد، أَيْ: مُذَلَّلٌ، وَفِي الشَّرْعِ: عِبَارَةٌ عَمَّا يَجْمَعُ كَمَالَ الْمَحَبَّةِ وَالْخُضُوعِ وَالْخَوْفِ».

ترجمه: «عبادت در لغت از فروتنی آمده است، گفته می‌شود راه معبد و شتر معبد، یعنی مذلل. و در شرع عبارت است از آنچه که کمال محبت و خضوع و خوف را جمع می‌کند».[1]

فخر رازی رحمه الله می‌گوید: «الْعِبَادَةُ: فَهِيَ فِعْلٌ أَوْ قَوْلٌ أَوْ تَرْكُ فِعْلٍ أَوْ تَرْكُ قَوْلٍ وَيُؤْتَى بِهِ لِمُجَرَّدِ اعْتِقَادِ أَنَّ الْأَمْرَ بِهِ عَظِيمٌ يَجِبُ قَبُولُهُ».

ترجمه: «عبادت: کار یا سخنی است یا ترک کار یا ترک سخنی است و تنها بخاطر این اعتقاد انجام می‌شود که دستور به انجام آن، دستور عظیمی است و قبول آن واجب است».[2]

این تعاریف بر دو محور نهایت خضوع و نهایت تذلل می‌باشند، و عنصری که در خضوع وجود دارد «خوف و ترس» است و عنصری که در تذلل وجود دارد، «حب و رجاء» است. پس خوف از متضرر شدن از یک موجود (بطوری که در ضرر رساندن قائم به ذات خود و مستقل باشد) و رجاء به نفع بردن از آن موجود (بطوری که در نفع رساندن قائم به ذات خود و مستقل باشد) و حب بخاطر ذات آن موجود هرگاه با هم جمع شوند، تبدیل به عبادت آن موجود می‌شود و این همان حقیقت تعریف عبادت از لحاظ شرعی است.

پس به مجرد اظهار تذلل و یا اظهار خضوع و یا اطاعت کردن از موجودی، عبادت آن حساب نمی‌شود؛ مگر اینکه برایش الهیت و ربوبیت قائل باشد. چنانکه بوسیدن پای مادر که نهایت تذلل و خضوع است، عبادت او محسوب نمی‌شود و خضوع شاگرد در مقابل استادش، و خبردار ایستادن سرباز در برابر فرمانده‌اش عبادت استاد و فرمانده محسوب

۱- تفسیر ابن کثیر، ج ۱ ص ۱۳۴.

۲- تفسیر مفاتیح الغیب، ج ۲۶ ص ۴۲۰.

نمی‌شود. و همچنین محبت و عشق و خضوع و تذلل عاشق در برابر معشوقش عبادت معشوق محسوب نمی‌شود؛ برای اینکه اعتقاد به الهیت و ربوبیت معشوق ولو در یک صفت جزئی هم باشد، ندارد در حالی که مشرکان آن چیزهایی که می‌پرسیدند را إله می‌پنداشتند از این رو بود که خضوع و تذلل آنان اگرچه به نهایت خضوع و تذلل هم نرسیده باشد، در برابر آن بت‌ها عبادت محسوب می‌شد. خداوند عز وجل می‌فرماید: ﴿أَمۡ لَهُمۡ إِلَٰهٌ غَيۡرُ ٱللَّهِۚ سُبۡحَٰنَ ٱللَّهِ عَمَّا يُشۡرِكُونَ٤٣﴾ [الطور: ۴۳]

«آیا آن‌ها إلهی غیر الله دارند؟! پاک و منزّه است الله، از آنچه شریک او قرار می‌دهند».

این آیه نشان می‌دهد که مشرکان دقیقا به همان شکل که الله را إله می‌دانستند معبودانشان را هم إله می‌دانستند، و خداوند می‌فرماید: ﴿أَجَعَلَ ٱلۡأٓلِهَةَ إِلَٰهٗا وَٰحِدًاۖ إِنَّ هَٰذَا لَشَيۡءٌ عُجَابٞ٥﴾ [ص: ۵]

«آیا (همهٔ) إله‌ها را یک إله قرار داده است؟ بی‌گمان این چیزی عجیبی است».

این آیه نیز نشان می‌دهد که مشرکان هیچ فرقی بین إله بودن الله با إله بودن معبودانشان قائل نبودند و عنصر و جوهر و خاصیت إلهیت را متعدد می‌دانستند و معبودانشان را به همانند الله، إله می‌دانستند.

و می‌فرماید: ﴿إِنَّهُمۡ كَانُوٓاْ إِذَا قِيلَ لَهُمۡ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا ٱللَّهُ يَسۡتَكۡبِرُونَ٣٥﴾ [الصافات: ۳۵]

«آن‌ها چنان بودند که چون به آن‌ها گفته می‌شد: هیچ إلهی جز الله نیست سرکشی (و تکبر) می‌کردند».

و می‌فرماید: ﴿لَوۡ كَانَ فِيهِمَآ ءَالِهَةٌ إِلَّا ٱللَّهُ لَفَسَدَتَاۚ فَسُبۡحَٰنَ ٱللَّهِ رَبِّ ٱلۡعَرۡشِ عَمَّا يَصِفُونَ٢٢﴾ [الأنبياء: ۲۲]

«اگر در این دو (= آسمان و زمین) آلهه‌ای جز الله بود، مسلماً هر دو (= آسمان و زمین) تباه می‌شدند (و نظام هستی به هم می‌خورد) پس منزّه است الله، پروردگار عرش، از آنچه آن‌ها توصیف می‌کنند».

برهان تمانع و نفی تعدد آلهه که در این آیه آمده است، معنا پیدا نمی‌کند مگر اینکه إلهی که در این آیه آمده است را در معنای متصرف و مدبر و کسی که امور در دست

اوست معنا کرد. و مشرکان به چنین إلههایی که من دون الله بودند معتقد بودند، از این رو آنان را عبادت می‌کردند. پس عبودیت زمانی صورت می‌گیرد که برای معبود، الهیت و ربوبیت قائل باشد؛ اگرچه هم تنها یک خصیصه و یک صفت از خصائص و صفات ربوبیت را برایش قائل باشد.

و آلهه باید حد اقل کاری که برای معبودش بکند این است که جلوی ورود عابدش به دوزخ را بگیرد، و قدرت انجام چنین کاری تنها زمانی بوجود می‌آید که آن آلهه، ربوبیت داشته باشد، چنانکه خداوند متعال می‌فرماید: ﴿إِنَّكُمۡ وَمَا تَعۡبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ أَنتُمۡ لَهَا وَٰرِدُونَ۹۸ لَوۡ كَانَ هَٰٓؤُلَآءِ ءَالِهَةٗ مَّا وَرَدُوهَاۖ وَكُلّٞ فِيهَا خَٰلِدُونَ۹۹﴾ [الأنبياء: ۹۸-۹۹]

«یقیناً شما و آنچه به جای الله می‌پرستید، هیزم جهنم هستید، شما در آن وارد خواهید شد(۹۸) اگر این‌ها (= بت‌ها) آلهه بودند، هرگز وارد آن نمی‌شدند، و (آن‌ها) همگی در آن جاودان خواهند ماند».

و مشرکان معتقد بودند که إله‌هایشان مدبر و متصرف در کون هستند و یا اینکه خداوند تدبیر امور جهان را به آنان تفویض و واگذار نموده است، از این رو آنان را شریکان الله و آلهه می‌پنداشته و عبادت می‌کردند. و نوع اعتقاد خاص آنان نسبت به آن بت‌ها بود که اعمال آنان برای بت‌ها را به عبادت تبدیل کرده بود. و اگر آن آلهه‌ای که در آیهٔ فوق ذکر شده است، صرفا معبودانی بودند که عبادت می‌شدند و مشرکان نسبت به آن بت‌ها هیچ صفت ربوبیتی قائل نبودند و کلمهٔ آلهه‌ای که در آیهٔ فوق آمده است را به معبودانی فارغ از صفات ربوبیت معنا کنیم، پس چه مانعی وجود دارد که چنین معبودی به دوزخ نرود؟ و اینکه خداوند در این آیه فرموده است که اگر آن بت‌ها واقعا آلهه بودند وارد دوزخ نمی‌شدند لازمهٔ آن این است که آن إله‌ها باید قدرتی داشته باشد که جلوی ورود عابدش و خودش به دوزخ را بگیرد و عقیده مشرکان نسبت به بت‌هایشان دقیقا همین بود که بت‌هایشان به این خاطر آلهه بودند که به آنان نفع و ضرر می‌رساندند و در فرمانروایی خداوند، با خداوند شریک هستند؛ از این رو بود که بت هایشان را عبادت

می‌کردند. پس عبادت نشأت گرفته از اعتقاد عابد به ربوبیت و الهیت معبود است. وگرنه مجرد خضوع و تذلل و حب، به عبادت تبدیل نمی‌شود، بلکه نوعی اعتقاد خاص نسبت به آن کسی که برایش خضوع و تذلل انجام می‌شود است که آن را به عبادت تبدیل می‌کند.

پس مشرکان زمان پیامبر برای بت‌هایشان صفات الهیت و ربوبیت قائل بودند از این رو آنان را عبادت می‌کردند و تعظیم و خضوع و تذلل آنان عبادت آن بت‌ها محسوب می‌شد و سخن کسانی که مشرکان را در ربوبیت موحّد می‌دانند مردود است و باطل بودن ادعای آنان، به ضرورت نقل و عقل، آشکار می‌باشد.

اما نجدیه می‌گویند که مشرکان چون توحید ربوبیت داشته‌اند پس آنان مشرک نشده بودند مگر به این خاطر که از بت‌هایشان درخواست شفاعت می‌کردند و مگر بخاطر اینکه اعمالی که ذاتا عبادت هستند مانند سجده و طواف را برای بت‌هایشان بدون اعتقاد به ربوبیت و نفع و ضرر رساندن آن بت‌ها، انجام می‌دادند! و این فهم ناقص خود از شرک مشرکان را بر مسلمانان و اهل توحید قیاس کرده و می‌گویند مادامی‌که هم مشرکان و هم موحدان توحید ربوبیت داشته‌اند پس مسلمانان نیز به مجرد درخواست شفاعت از غایب یا میّت دچار شرک اکبر شده و همانند مشرکان زمان پیامبر گشته‌اند که می‌گفتند:

﴿مَا نَعۡبُدُهُمۡ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَآ إِلَى ٱللَّهِ زُلۡفَىٰٓ﴾ [الزمر: ۳]

«این‌ها را نمی‌پرستیم جز برای این‌که ما را به الله نزدیک کنند».

در حالی که توجه نکرده‌اند و در فهم آیات به رسوخ نرسیده‌اند، چراکه مشرکان همان ابتدا گفتند که آن‌ها بت‌هایشان را عبادت می‌کنند. یعنی برای رسیدن به شفاعتی که معتقد بودند نیازی به اذن الله ندارد، بت‌ها را عبادت می‌کردند. پس مشرکان بخاطر درخواست شفاعت، عابد بت‌ها نشدند بلکه مشرکان بت‌ها را عبادت کردند که شافع آنان شوند و بین این دو فرق بسیاری وجود دارد. امّا شخص موحّد و مسلمان، شافعان را عبادت نمی‌کند تا با انجام عبادت برای شافع، در مقابل نیز شافع، بدون اذن الله برایش

شفاعت کند، بلکه از شافع درخواست شفاعت می‌کند و همانطور که در فصل شفاعت گفتیم، درخواست شفاعت شرک نیست.

اما نجدیه چون در فهم شرک مشرکان دچار خطا و اشتباه شده‌اند و مشرکان را در ربوبیت موحّد می‌دانند، به این خاطر می‌گویند مجرد درخواست شفاعت از غایب یا میت، شرک اکبر است و می‌گویند چنین کاری، صرف نمودن دعای عبادت برای غیر الله است و دعا همان عبادت است و لذا عبادت غیر الله محسوب شده و شرک می‌باشد و مشرکان زمان پیامبر ﷺ نیز شرکی جز این نداشته‌اند!

این فهم آنان از دعا نیز نشأت گرفته از فهمی سطحی و ظاهر گرایانه و ناقص از نصوص شریعت است. و در ادامه دربارهٔ این خطای آنان توضیح داده‌ام.

دعا همان عبادت است

نعمان بن بشیر ﷺ از پیامبر ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «الدُّعاءُ هُوَ الْعِبَادَةُ».

ترجمه: «دعا همان عبادت است».[1]

و ابو هریره ﷺ از پیامبر ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «لَيْسَ شَيْءٌ أَكْرَمَ عَلَى اللَّهِ مِنَ الدُّعَاءِ».

ترجمه: «چیزی با ارزش‌تر از دعا در نزد الله وجود ندارد».[2]

اما این دعا، کدام نوع دعا است که عبادت است؟ آیا هر دعایی عبادت است؟ قطعا نمی‌توان گفت هر آنچه که دعا باشد، عبادت هم باشد، چنانکه در ادامه توضیح آن خواهد آمد، پس منظور از دعایی که عبادت است، دعایی خاص است که یکی از ویژگی های این دعا، تغییر دادن تقدیر خداوند متعال است چنانکه پیامبر ﷺ می‌فرماید: «وَلَا يَرُدُّ الْقَدَرَ إِلَّا الدُّعَاءُ».

ترجمه: «فقط دعا تقدیر را رد می‌کند [و تغییر می‌دهد]».[3]

و همچنین پیامبر ﷺ می‌فرماید: «لا يُغْنِي حَذَرٌ مِنْ قَدَرٍ، وَالدُّعَاءُ يَنْفَعُ مِمَّا نَزَلَ، وَمِمَّا لَمْ يَنْزِلْ، وَإِنَّ الدُّعَاءَ لَيَلْقَى الْبَلاءَ فَيَعْتَلِجَانِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ».

۱- سنن ترمذی (۲۹۶۹) و آن را حسن و صحیح می‌داند - سنن ابی داود (۱۴۷۹) - سنن ابن ماجه (۳۸۲۸) - آلبانی در صحیح الجامع (۳۴۰۷) این روایت را صحیح دانسته است.

۲- مسند احمد، ج ۲، ص ۳۶۲ - بخاری در الآدب المفرد (۷۱۲) - ابن ماجه (۳۸۲۹) - سنن ترمذی (۳۳۷۰) - حاکم در المستدرک، ج ۱، ص ۴۹۰ روایت مذکور را صحیح دانسته و ذهبی با وی موافق است و نیز آلبانی در صحیح الأدب المفرد (۵۴۹) آن را حسن می‌داند.

۳- مسند احمد، ج ۵، ص ۲۷۷ - ابن ماجه (۹۰) - سنن ترمذی (۱۳۹) - آلبانی این روایت را در صحیح الجامع (۷۶۸۷) حسن دانسته است - السّلسلة الصّحیحة (۱۵۴).

ترجمه: «پرهیز و ترس از تقدیر سودی ندارد و دعا در آنچه رسیده و نرسیده، فایده دارد و بدون تردید دعا با بلا روبرو می‌شود و تا روز قیامت با یکدیگر زد و خورد دارند».[1]

پس آن دعا و به فریاد خواندنی، عبادت است که قرار است قدر خداوند را تغییر دهد، نه مطلقاً هر آنچه که به فریاد خواندن و دعا کردن باشد عبادت هم باشد.

کلمهٔ دعا در قرآن در کاربردهای زیادی آمده است که مسلّما نمی‌توان همهٔ آن‌ها را به همان معنایی که در حدیث: «الدُّعاءُ هُوَ الْعِبَادَةُ» آمده است، حمل نمود. برای مثال:

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَلَا يَأْبَ ٱلشُّهَدَآءُ إِذَا مَا دُعُواْ﴾ [البقرة: ۲۸۲]

«و گواهان نباید به هنگامی که آن‌ها را (برای گواهی) فرا می‌خوانند، خود داری کنند».

در این آیه گواهان را دعا کرده و فراخوانده‌اند تا بیایند و حاضر شوند و گواهی بدهند. و صدا زدن و فراخواندن آنان، همان دعا کردن آنان است و شامل حدیث: «الدُّعاءُ هُوَ الْعِبَادَةُ» نمی‌شود.

و می‌فرماید: ﴿وَإِذَا دُعُوٓاْ إِلَى ٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ لِيَحۡكُمَ بَيۡنَهُمۡ إِذَا فَرِيقٞ مِّنۡهُم مُّعۡرِضُونَ٤٨﴾ [النور: ۴۸]

«و هنگامی که به سوی الله و پیامبرش فراخوانده شوند تا در میان‌شان داوری کند، ناگهان گروهی از آن‌ها اعراض می‌کنند».

و می‌فرماید: ﴿فَلۡيَدۡعُ نَادِيَهُۥ١٧ سَنَدۡعُ ٱلزَّبَانِيَةَ١٨﴾ [العلق: ۱۷-۱۸]

«پس باید اهل مجلسش (و همدمانش) را بخواند(۱۷) ما (نیز) بزودی ماموران آتش را فرا می‌خوانیم(۱۸)».

مسلماً آن شخص کافری که اهل مجلس و همدمانش را دعا می‌کند و فرا می‌خواند، آنان را به دعای عبادت دعا نکرده و فرانخوانده است.

۱- الدّعاء، طبرانی، ج ۲، ص ۸۰۰ - معجم الأوسط، (۲۵۱۹) - حاکم، ج ۱، ص ۴۹۲ - بزار، (۲۱۶۵) - آلبانی در صحیح الجامع، (۷۷۳۹) این روایت را حسن دانسته است.

و می‌فرماید: ﴿يَوۡمَ نَدۡعُواْ كُلَّ أُنَاسِۢ بِإِمَٰمِهِمۡۖ فَمَنۡ أُوتِيَ كِتَٰبَهُۥ بِيَمِينِهِۦ فَأُوْلَٰٓئِكَ يَقۡرَءُونَ كِتَٰبَهُمۡ وَلَا يُظۡلَمُونَ فَتِيلٗا ٧١﴾ [الإسراء: ۷۱]

«(به یاد آورید) روزی را که هرگروهی را با پیشوایشان فرا خوانیم، پس کسی‌که نامهٔ (اعمال) اش را به (دست) راستش داده شود، پس اینان نامه شان را (با شادمانی) می‌خوانند، و به‌اندازهٔ رشتهٔ شکاف هستهٔ خرمایی ستم نمی‌بینند».

و می‌فرماید: ﴿قَالَ فَخُذۡ أَرۡبَعَةٗ مِّنَ ٱلطَّيۡرِ فَصُرۡهُنَّ إِلَيۡكَ ثُمَّ ٱجۡعَلۡ عَلَىٰ كُلِّ جَبَلٖ مِّنۡهُنَّ جُزۡءٗا ثُمَّ ٱدۡعُهُنَّ يَأۡتِينَكَ سَعۡيٗاۚ وَٱعۡلَمۡ أَنَّ ٱللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٞ ٢٦٠﴾ [البقرة: ۲۶۰]

«فرمود: پس چهار پرنده را برگیر، آنگاه آن‌ها را پیش خود قطعه قطعه کن (و در هم بیامیز) سپس بر هر کوهی قسمتی از آن را بگذار، آنگاه آن‌ها را بخوان؛ شتابان به سوی تو می‌آیند، و بدان که الله توانمند حکیم است».

در این آیه، ابراهیم علیه السلام، پرندگانی که قطعه قطعه کرده بود و بر روی کوه‌ها گذاشته بود را فرا می‌خواند و صدا می‌زند تا بیایند. آیا این صدا کردن و این دعا کردن، شامل حدیث: «الدُّعاءُ هُوَ الْعِبَادَةُ» می‌شود؟ قطعا خیر.

و می‌فرماید: ﴿۞إِذۡ تُصۡعِدُونَ وَلَا تَلۡوُۥنَ عَلَىٰٓ أَحَدٖ وَٱلرَّسُولُ يَدۡعُوكُمۡ فِيٓ أُخۡرَىٰكُمۡ﴾ [آل عمران: ۱۵۳]

«و (بیاد آورید) هنگامی‌را که (در حال گریز از کوه) بالا می‌رفتید، و به هیچ کس توجه نمی‌کردید و پیامبر از پشت سرتان شما را فرا می‌خواند».

در بخشی از غزوهٔ أحد، اصحاب پیامبر ﷺ خود را با شکست روبرو می‌بینند و به سمت بالای کوه فرار می‌کنند و پیامبر ﷺ را رها می‌کنند و پیامبر آنان را صدا می‌زد که برگردند و بیایند. مسلّما چنین دعا کردن و صدا زدن و ندا کردنی، به معنای همان حدیث: «الدُّعاءُ هُوَ الْعِبَادَةُ» نیست. و درست نیست که با فهمی همچون خوارج، این دعای پیامبر ﷺ را دعای عبادت دانست و برای رد آن به چنین آیه‌ای استناد کرد: ﴿إِن تَدۡعُوهُمۡ لَا يَسۡمَعُواْ دُعَآءَكُمۡ وَلَوۡ سَمِعُواْ مَا ٱسۡتَجَابُواْ لَكُمۡۖ﴾ [فاطر: ۱۴]

«اگر آن‌ها را بخوانید (صدای) خواندن شما را نمی‌شنوند، و (به فرض) اگر بشنوند به شما پاسخ نمی‌دهند».

یا به این آیه استناد کرد: ﴿وَلَا تَدۡعُ مِن دُونِ ٱللَّهِ مَا لَا يَنفَعُكَ وَلَا يَضُرُّكَۖ فَإِن فَعَلۡتَ فَإِنَّكَ إِذٗا مِّنَ ٱلظَّٰلِمِينَ١٠٦﴾ [یونس: ۱۰۶]

«و به جای الله، چیزی را که نه سودی به تو می‌رساند و نه زیانی به تو می‌رساند؛ نخوان، پس اگر چنین کنی، بی‌گمان از ستمکاران خواهی بود».

پس دعای عبادت چیزی غیر از این نوع به دعا خواندن است.

همچنین خداوند متعال می‌فرماید: ﴿لَّا تَجۡعَلُواْ دُعَآءَ ٱلرَّسُولِ بَيۡنَكُمۡ كَدُعَآءِ بَعۡضِكُم بَعۡضٗاۚ﴾ [النور: ٦٣]

«صدا زدن پیامبر (الله) را در میان خود همچون صدا زدن یکدیگر قرار ندهید».

و می‌فرماید: ﴿ٱدۡعُ إِلَىٰ سَبِيلِ رَبِّكَ بِٱلۡحِكۡمَةِ وَٱلۡمَوۡعِظَةِ ٱلۡحَسَنَةِۖ﴾ [النحل: ۱۲۵]

«با حکمت و پند نیکو (مردم را) به راه پروردگارت دعوت نما».

در این آیه دعا در معنای دعوت کردن است.

و می‌فرماید: ﴿قَالَ رَبِّ إِنِّي دَعَوۡتُ قَوۡمِي لَيۡلٗا وَنَهَارٗا٥﴾ [نوح: ۵]

«و نوح (پس از نهصد و پنجاه سال نصیحت‌گری و دعوت) گفت: پروردگارا! به راستی که من قوم خود را شب و روز (به ایمان) دعوت کردم».

و این نوع دعا کردن و فراخواندن و دعوت کردن، هیچ گونه ربطی به دعای عبادت ندارد.

و می‌فرماید: ﴿مُتَّكِـِٔينَ فِيهَا يَدۡعُونَ فِيهَا بِفَٰكِهَةٖ كَثِيرَةٖ وَشَرَابٖ٥١﴾ [ص: ٥١]

«(اهل بهشت) در آنجا تکیه زده‌اند، و در آن میوهٔ فراوان و نوشیدنی را می‌طلبند».

دعا در این آیه به معنای عبادت کردن میوه و نوشیدنی نیست!

همچنین دعا در معنای ادعا کردن و نسبت دادن هم آمده است، مانند:

﴿دَعَوۡاْ لِلرَّحۡمَٰنِ وَلَدٗا٩١﴾ [مریم: ٩١]

«برای (الله) رحمان فرزندی ادعا کرده‌اند».

یعنی فرزندی به خداوند نسبت داده‌اند یا فرزندی برای خداوند ادعا کرده و قرار داده‌اند.

و می‌فرماید: ﴿ٱدۡعُوهُمۡ لِأٓبَآئِهِمۡ هُوَ أَقۡسَطُ عِندَ ٱللَّهِ﴾ [الأحزاب: ۵]

«آن‌ها (= فرزند خوانده‌ها) را به نام پدران‌شان بخوانید که این (کار) نزد الله منصفانه‌تر است».

و آیات بسیار زیاد دیگری که در آن، معنای دعا چیزی جز تعاون و همکاری نیست که قوام زندگی انسان جز با آن نمی‌باشد و انسان‌ها روزانه به طور پیوسته همدیگر را صدا می‌زدند و خطاب می‌کنند و دعوت می‌کنند بدون اینکه شرکی رخ داده باشد.

دعا من دون الله

اما دعای من دون الله، وقتی با قید من دون الله می‌آید، تعریف دیگری پیدا می‌کند و همان دعای عبادت می‌شود و اگر آیاتی که در آن دعای من دون الله آمده است را نگاه کنید، متوجه می‌شوید که همگی، به صفتی از صفات و خصائص ربوبیت گره خورده‌اند، و این نکته را گوشزد می‌کند که آن کسانی را که مشرکان به جای الله به فریاد می‌خوانند، إله و رب نیستند تا بتوانند به فریاد آنان بیایند، برای مثال خداوند متعال می‌فرماید: ﴿قُلِ ٱدۡعُواْ ٱلَّذِينَ زَعَمۡتُم مِّن دُونِهِۦ فَلَا يَمۡلِكُونَ كَشۡفَ ٱلضُّرِّ عَنكُمۡ وَلَا تَحۡوِيلًا٥٦﴾ [الإسراء: ٥٦]

«(ای پیامبر!) بگو: کسانی را که به جای او (إله خود) می‌پندارید؛ بخوانید، پس آن‌ها نه می‌توانند بلا (و مشکلی) را از شما دور سازند، و نه تغییر دهند».

مشرکان به این خاطر إله‌های من دون الله شان را صدا می‌زدند و به دعا می‌خواندند چون معتقد بودند که می‌توانند بلا و مشکلی را از آنان دور سازند یا تغییر دهند و هدف از به دعا خواندن و فریاد زدن آنان چیزی جز این نمی‌باشد، و بدون هیچ گونه شکی، اعتقاد به اینکه کسی بغیر از الله و بطور مستقل از الله، می‌تواند بلا و مشکل را از انسان دور سازد یا تغییر دهد، پس او را إله و رب گرفته و برایش خصائص ربوبیت قائل شده

است. پس ثابت می‌شود که دعایی که همان عبادت است یعنی به دعا خواندن کسی که نسبت به او معتقد است که خصائص ربوبیت دارد.

معنای آیه در واقع این است که خداوند به مشرکان می‌گوید: {کسانی که بجای الله گمان می‌کنید که إله هستند را بخوانید تا اگر راست می‌گویید بلا و مشکلی را از شما دور سازند یا تغییر دهند، امّا بدانید که آنان نمی‌توانند بلا و مشکلی را از شما دور سازند یا تغییر دهند}. و اگر مشرکان معتقد نبودند که بت‌هایشان قادر به دور ساختن بلا و مشکل یا تغییر دادن آن هستند، و چنانکه نجدیه ادعا می‌کنند که آنان توحید ربوبیت داشتند، پس باید هنگامی که این آیه را می‌شنیدند نزد پیامبر ﷺ می‌آمدند و می‌گفتند: ای محمد چرا خدای تو گمان می‌کند که ما بت‌هایمان را به دعا می‌خوانیم تا از ما بلایی را دور سازند یا تغییر دهند؟ در حالی که ما معتقد نیستیم که بت‌هایمان بتوانند چنین کاری بکنند و در حالی که ما توحید ربوبیت داریم! پس در این مطلب خوب تأمل کن تا متوجه علت به دعا و فریاد خواندن بت‌ها توسط مشرکان شده باشی.

طبری رحمه الله در تفسیر آیه می‌گوید: «يقول تعالى ذكره لنبيه محمد صلى الله عليه وسلم: قل يا محمد لمشركي قومك الذين يعبدون من دون الله من خلقه، ادعوا أيها القوم الذين زعمتم أنهم أرباب وآلهة من دونه عند ضرّ ينزل بكم، فانظروا هل يقدرون على دفع ذلك عنكم، أو تحويله عنكم إلى غيركم، فتدعوهم آلهة، فإنهم لا يقدرون على ذلك، ولا يملكونه، وإنما يملكه ويقدر عليه خالقكم وخالقهم. وقيل: إن الذين أمر النبيّ صلى الله عليه وسلم أن يقول لهم هذا القول، كانوا يعبدون الملائكة وعزيرا والمسيح، وبعضهم كانوا يعبدون نفرا من الجنّ».

ترجمه: «خداوند متعال به پیامبرش ﷺ می‌فرماید: ای محمد به مشرکان قومت که کسانی از مخلوقاتش را بجای او عبادت می‌کنند، بگو: ای قوم آن کسانی که **گمان می‌کنید آنان رب‌ها و إله‌هایی بغیر از او هستند** را، در هنگام ضرری که بر سر شما می‌آید، به فریاد بخوانید و ببینید که آیا بر دفع آن ضرر از شما یا برداشتن آن از شما به سوی

دیگری توانایی دارند؟ شما ادعا می‌کنید که آن‌ها آلهه هستند در حالی که آنان بر چنین کاری قادر نیستند و نمی‌توانند چنین کاری بکنند، بلکه تنها کسی می‌تواند چنین کاری بکند که خالق شما و خالق آنان است. و گفته شده: کسانی که پیامبر ﷺ امر شده بود که این سخن را به آنان بگویند، کسانی بودند که ملائکه و عزیر و مسیح را عبادت می‌کردند و بعضی از آنان هم افرادی از جن را».[1]

برحسب تعبیر طبری، مشرکان بت‌هایشان را هم رب و هم إله می‌دانستند، پس آن توحید ربوبیتی که برای مشرکان ادعایش می‌کنند کجاست؟ مشرکی که با این اعتقاد بت‌هایش را به دعا می‌خواند که بلا و مشکل و ضرری را از او دفع کند یا تغییر دهد آیا به معنای شرک در ربوبیت نیست؟

همچنین خداوند متعال می‌فرماید: ﴿قُلِ ٱدۡعُواْ ٱلَّذِينَ زَعَمۡتُم مِّن دُونِ ٱللَّهِ لَا يَمۡلِكُونَ مِثۡقَالَ ذَرَّةٖ فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَلَا فِي ٱلۡأَرۡضِ وَمَا لَهُمۡ فِيهِمَا مِن شِرۡكٖ وَمَا لَهُۥ مِنۡهُم مِّن ظَهِيرٖ﴾ [سبأ: ۲۲]

«(ای پیامبر!) بگو: کسانی را که غیر از الله (إله خود) می‌پندارید، (به فریاد) بخوانید، (آن‌ها) هم‌وزن ذره‌ای در آسمان‌ها و در زمین مالک نیستند، و در (تدبیر) آن دو هیچ شرکتی ندارند، و او (= الله) از میان آن‌ها یاور و پشتیبانی ندارد».

این آیه بیانگر این است که مشرکان به سه علت إله‌های مزعومه‌شان را به دعا می‌خواندند که:

۱- یا در آسمان‌ها و زمین مالکیت دارند، مالکیتی مستقل از الله. اینکه الله خودش مالک چیزهایی است و إله‌های دیگر نیز جداگانه مالک چیزهایی دیگر.

۲- یا اگر مالکیت نداشته باشند، پس در تدبیر امور یا خلق کردن آسمان‌ها و زمین با الله شراکت دارند.

۱- تفسیر طبری، ج ۱۷، ص ۴۷۱.

۳- و اگر هم شراکت نداشته باشند، پس إله‌هایشان یاور و پشتیبان الله در ادارۀ جهان هستی هستند و الله به آن إله‌ها که شریکانش هستند در ادارۀ جهان هستی نیاز دارد.

و همۀ اینها شرک صریح در ربوبیت می‌باشد، امّا متاسفانه سحر زبان کج اندیشان، چنان شرک مشرکان را تطهیر کرده است و چنان مقلدانشان را چشم‌بند کرده‌اند که گمان می‌کنند مشرکان حقیقتا موحدانی در ربوبیت بودند که هیچ خلل و ایرادی در ربوبیت نداشته‌اند و برای بت‌هایشان هیچ صفتی از صفات و خصائص ربوبیت قائل نبوده‌اند و با این کج اندیشی اهل قبله را تا سطح مشرکان زمان پیامبر ﷺ پایین آورده و هردو گروه را موحّد در ربوبیت می‌دانند و به بهانۀ توسل، مسلمانان مخالف خودشان را تکفیر کرده و مشرک می‌دانند.

برای مثال ابن باز می‌گوید: «أما كونه سبحانه ربَّ الجميع وخالق الخلق ورازقهم، وأنه كامل في ذاته وأسمائه وصفاته وأفعاله، وأنه لا شبيه له، ولا ند له ولا مثيل له، فهذا لم يقع فيه الخلاف بين الرسل والأمم، بل جميع المشركين من قريش وغيرهم مقرون به».

ترجمه: «اما اینکه خداوند سبحان پروردگار همه و خالق مخلوقات و رازقشان است و اینکه در ذاتش و اسمائش و صفاتش و افعالش کامل است و اینکه شبیهی ندارد و همتایی ندارد و مانندی ندارد، پس در بین پیامبران و امّت‌هایشان اختلافی در چنین اعتقادی رخ نداده است!! بلکه همۀ مشرکان، از قریش و غیر آنان، به چنین چیزی اقرار داشتند».[۱]

و محمد باشمیل از علمای دعوت نجد می‌گوید: «فقد كان هؤلاء المشركون يؤمنون بوجود اللهّ إيمانًا جازمًا ويوحدونه في الربوبية توحيدًا كاملًا لا تشوبه أية شائبة».

ترجمه: «آن مشرکان به وجود الله ایمانی جازم داشتند و در توحید ربوبیتش او را کاملاً یکتا می‌دانستند؛ طوری که هیچ شک و شائبه‌ای در آن نداشتند».[۲]

۱- مجموع فتاوی ومقالات متنوعة، ج ۲ ص ۷۲.

۲- محمد بن احمد الباشمیل، کیف نهم التوحید ص ۱۱.

پس مشرکان به خاطر این سه علت بود که إله‌های مزعومهٔشان را به دعا می‌خواندند، و خداوند متعال به مشرکان می‌گوید که إله‌های مزعومهٔتان را به فریاد بخوانید اگر راست می‌گویید، چراکه برخلاف گمانتان، آنان نه مالک مثقال ذره‌ای در آسمان‌ها و زمین هستند و نه در تدبیر و خلق کردن آن با الله شراکتی دارند، و نه یاور و پشیبانان الله هستند.

پس به دعا خواندن کسی غیر از الله، با این اعتقاد که این سه موردی که در آیه ذکر شده است در آن من دون الله وجود دارد، چنین به دعا خواندنی، عبادت او محسوب می‌شود.

طبری رحمه الله می‌گوید: «فقل يا محمد لهؤلاء المشركين بربهم من قومك الجاحدين نعمنا عندهم: ادعوا أيها القوم الذين زعمتم أنهم لله شريك من دونه، فسلوهم أن يفعلوا بكم بعض أفعالنا بالذين وصفنا أمرهم من إنعام أو إياس، فإن لم يقدروا على ذلك فاعلموا أنكم مبطلون؛ لأن الشركة في الربوبية لا تصلح ولا تجوز، ثم وصف الذين يدعون من دون الله فقال: إنهم لا يملكون مثقال ذرة في السماوات ولا في الأرض من خير ولا شر ولا ضر ولا نفع، فكيف يكون إلهًا من كان كذلك».

ترجمه: «ای محمد به آن مشرکان به پروردگارشان از قومت که نعمت‌های ما را که نزدشان است انکار می‌کنند {بگو: بخوانید}، ای قوم، {کسانی غیر از او را که گمان می‌کنید} آن‌ها شریک الله هستند، پس از آنان بخواهید که کاری با شما بکنند که ما با کسانی که آنان را وصف کردیم، کرده‌ایم مثل نعمت بخشیدن یا ناامید ساختن، پس اگر بر چنین کاری ناتوان بودند پس بدانید که آن‌ها باطل هستند، برای اینکه شرک در ربوبیت درست نیست و جایز نمی‌باشد. سپس کسانی که بجای الله آنان را می‌خوانند وصف می‌کند و می‌فرماید: {آن‌ها هم وزن ذره‌ای} از خیر و شر و نفع و ضرر {را در آسمان‌ها و زمین مالک نیستند}، پس چگونه کسی که اینگونه است می‌تواند إله باشد».[۱]

۱- تفسیر طبری، ج ۲۰ ص ۳۹۴.

بر حسب سخن طبری، مشرکان در ربوبیت مشرک بودند و چنین اعتقادی که مشرکان داشتند را شرک در ربوبیت می‌داند، پس چگونه گفته می‌شود مشرکان در ربوبیت مشرک نبودند و برای بت‌هایشان ربوبیت قائل نبوند؟

ابن تیمیه رحمه الله می‌گوید: «قوله تعالی: ﴿قُلِ ٱدۡعُواْ ٱلَّذِينَ زَعَمۡتُم مِّن دُونِ ٱللَّهِ لَا يَمۡلِكُونَ مِثۡقَالَ ذَرَّةٖ فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَلَا فِي ٱلۡأَرۡضِ وَمَا لَهُمۡ فِيهِمَا مِن شِرۡكٖ وَمَا لَهُۥ مِنۡهُم مِّن ظَهِيرٖ ٢٢ وَلَا تَنفَعُ ٱلشَّفَٰعَةُ عِندَهُۥٓ إِلَّا لِمَنۡ أَذِنَ لَهُۥۚ﴾ [سبأ: ۲۲-۲۳] فَهَذِهِ الْأَرْبَعَةُ هِيَ الَّتِي يُمْكِنُ أَنْ يَكُونَ لَهُمْ بِهَا تَعَلُّقٌ. الْأَوَّلُ: مِلْكُ شَيْءٍ وَلَوْ قَلَّ الثَّانِي: شِرْكُهُمْ فِي شَيْءٍ مِنْ الْمُلْكِ. فَلَا مِلْكَ وَلَا شَرِكَةَ وَلَا مُعَاوَنَةَ يَصِيرُ بِهَا نِدًّا. فَإِذَا انْتَفَتْ الثَّلَاثَةُ: بَقِيَتْ الشَّفَاعَةُ فَعَلَّقَهَا بِالْمَشِيئَةِ».

ترجمه: «این فرمودهٔ خداوند متعال: {(ای پیامبر!) بگو: کسانی را که غیر از الله (معبود خود) می‌پندارید، (به فریاد) بخوانید، (آن‌ها) هم‌وزن ذره‌ای در آسمان‌ها و در زمین مالک نیستند، و در (آفرینش و تدبیر) آن دو هیچ شرکتی ندارند، و او (= الله) از میان آن‌ها یاور و پشتیبانی ندارد(۲۲) و شفاعت نزد او سود نبخشد؛ مگر برای کسی‌که (او خود) برایش اجازت داده باشد} اینها چهار موردی هستند که ممکن است مشرکان بخاطر این چهار مورد به معبودانشان تعلق داشته باشند. اول: مالک بودن چیزی اگرچه کم باشد. دوم: شراکتشان در چیزی از ملک. پس نه مالکیتی دارند و نه شراکتی و نه معاونتی دارند تا با آن به ند و همتا تبدیل شوند. پس وقتی که این سه مورد منتفی شد، تنها شفاعت می‌ماند که آن را هم معلق به مشیت خودش کرده است».[۱]

پس چنین دعایی که در آیهٔ فوق آمده است، شامل حدیث الدعاء هو العبادة می‌شود، یعنی به دعا خواندن کسی که اعتقاد به ربوبیت و الهیتش داری، وگرنه به دعا خواندن دیگر مخلوقات بدون اعتقاد به من دون الله بودنشان و بدون اعتقاد به استقلالیت آن‌ها در نفع و ضرر رساندن، تنها شامل اخذ اسباب و تعاون و همکاری انسان‌ها با یکدیگر می‌شود.

۱- مجموع الفتاوی، ج ۱ ص ۱۱۴.

همچنین خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَٱلَّذِينَ تَدۡعُونَ مِن دُونِهِۦ لَا يَسۡتَطِيعُونَ نَصۡرَكُمۡ وَلَآ أَنفُسَهُمۡ يَنصُرُونَ١٩٧﴾ [الأعراف: ۱۹۷]

«و کسانی را که به جای او می‌خوانید، نمی‌توانند شما را یاری کنند، و نه خودشان را یاری دهند».

یک مشرک چرا باید إله‌هایش را به فریاد بخواند؟ آیا غیر از این است که چون معتقد است آلهه‌اش می‌تواند او را نصرت و یاری برساند، او را به دعا می‌خواند؟

خداوند در این آیه از دعا و خواندنی صحبت می‌کند که بر اعتقادی استوار است که شخص معتقد است که آن کسی که به دعایش می‌خواند قدرتی ماورایی دارد و نیرویی إلهی دارد و صفتی از صفات ربوبیت دارد که می‌تواند بصورت من دون الله، یعنی مستقل از الله او را یاری و نصرت برساند. پس وقتی کسی را با این اعتقاد به دعا و فریاد بخوانی، او را عبادت کرده‌ای. و این آیه و دیگر آیات این نکته را نشان می‌دهد که خداوند در صدد باطل کردن عقیدۀ مشرکان است اینکه مشرکان چنین گمان می‌کردند که آنان إله‌هایی را به دعا می‌خوانند که می‌توانند آنان را یاری و نصرت برساند.

همچنین خداوند متعال می‌فرماید: ﴿ذَٰلِكُمُ ٱللَّهُ رَبُّكُمۡ لَهُ ٱلۡمُلۡكُۚ وَٱلَّذِينَ تَدۡعُونَ مِن دُونِهِۦ مَا يَمۡلِكُونَ مِن قِطۡمِيرٍ١٣﴾ [فاطر: ۱۳]

«این است الله پروردگار شما، فرمانروایی از آنِ اوست، و کسانی را که به جای او می‌خوانید (هم‌وزن) پوست نازک هستۀ خرما مالک نیستند».

خداوند در این آیه آن نوع از به دعا خواندن بت‌هایی را رد کرده و شرک دانسته که مشرکان فکر می‌کردند و گمان می‌کردند که آن بت‌ها مالکیتی در آسمان‌ها و زمین دارند و مشرکان بخاطر اعتقاد به اینکه بت‌هایشان در ملکوت آسمان‌ها و زمین تصرف من دون الله دارند و شریک خداوند هستند آن‌ها را عبادت می‌کردند و به دعا می‌خواندند.

چنانکه می‌بینید همۀ آیاتی که دربارۀ به دعا خواندن بت‌ها توسط مشرکان آمده است، دربارۀ نفی صفات ربوبیت از آن بت‌ها است که بیانگر این مطلب است که مشرکان برای

بت‌هایشان ربوبیت قائل بودند و به این خاطر آن‌ها را به دعا می‌خواندند و خداوند ربوبیت آن بت‌ها را رد می‌کند.

باز خداوند متعال می‌فرماید: ﴿قُلۡ أَرَءَيۡتُمۡ شُرَكَآءَكُمُ ٱلَّذِينَ تَدۡعُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ أَرُونِي مَاذَا خَلَقُواْ مِنَ ٱلۡأَرۡضِ أَمۡ لَهُمۡ شِرۡكٞ فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ أَمۡ ءَاتَيۡنَٰهُمۡ كِتَٰبٗا فَهُمۡ عَلَىٰ بَيِّنَتٖ مِّنۡهُۚ بَلۡ إِن يَعِدُ ٱلظَّٰلِمُونَ بَعۡضُهُم بَعۡضًا إِلَّا غُرُورًا٤٠﴾ [فاطر: ٤٠]

«(ای پیامبر!) بگو: آیا شریکانتان که به جای الله می‌خوانید؛ دیده‌اید؟ به من نشان دهید چه چیزی از زمین را آفریده‌اند؟ یا اینکه در (آفرینش) آسمان‌ها شرکتی دارند؟ یا به آن‌ها کتابی داده‌ایم که آن‌ها دلیلی از آن (برای شرک خود) دارند؟ (نه هیچ‌یک از این‌ها نیست) بلکه ستمکاران جز فریب به یکدیگر وعدهٔ نمی‌دهند».

مشرکان چون معتقد بودند که بت‌هایشان شریک الله هستند و در عنصر الهیت با خداوند مشترک هستند و صفات و خصائص ربوبیت و الهیت دارند به این خاطر بت‌هایشان را به دعا می‌خواندند و به دعا خواندن بت‌هایشان عبادت آن بت‌ها محسوب می‌شد، و خداوند شریک بودن آن بت‌ها در خلق و تدبیر آسمان‌ها و زمین را نفی می‌کند. پس تنها نوع اعتقاد دعا کننده نسبت به دعا شونده است که مشخص می‌کند که او را به دعای عبادت خوانده است یا دعای تعاون و همکاری که در جهت اخذ اسباب است. پس اگر برای دعا شونده معتقد بود که بطور مستقل از الله یعنی بصورت من دون الله، می‌تواند به او نفعی برساند یا ضرری دفع کند، به دعا خواندنش شرک می‌باشد، امّا اگر معتقد باشد که دعا شونده، وسیله‌ای است که به اذن الله می‌تواند کاری بکند و او را بخواند تا کارش را انجام بدهد، این به دعا خواندن شرک نمی‌باشد.

همچنین خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَمَا ظَلَمۡنَٰهُمۡ وَلَٰكِن ظَلَمُوٓاْ أَنفُسَهُمۡۖ فَمَآ أَغۡنَتۡ عَنۡهُمۡ ءَالِهَتُهُمُ ٱلَّتِي يَدۡعُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ مِن شَيۡءٖ لَّمَّا جَآءَ أَمۡرُ رَبِّكَۖ وَمَا زَادُوهُمۡ غَيۡرَ تَتۡبِيبٖ١٠١﴾ [هود: ١٠١]

«و (ما) به آن‌ها ستم نکردیم، و لیکن آن‌ها خود بر خویشتن ستم کردند، پس هنگامی‌که فرمان پروردگارت فرا رسید، إله‌هاشان که به جای الله می‌خواندند؛ پس چیزی از آنان دفع نکردند (و یاری‌شان ندادند) و آن‌ها را جز هلاکت (و نابودی) نیفزودند».

در این آیه نیز خداوند این نوع به دعا خواندن مشرکان را رد می‌کند، دعایی که سرچشمه‌اش اعتقاد دعا کننده به خصائص ربوبیت و الهیت نسبت به دعا شونده است. پس مشرکان معتقد بودند که بت‌هایشان می‌توانند آن‌ها را در برابر عذاب خداوند محفوظ کنند، حال چه با شفاعت نافذ باشد، چه با مبالغه و منازعه با حکم الله.

پس دعا و خواندنی که عبادت است، دعای عابد از معبودش است؛ معبودی که برایش صفات و خصائص ربوبیت بطور مستقل از الله قائل است، و به این هدف او را به دعا بخواند تا بصورت من دون الله و مستقل از الله به او نفعی برساند یا از او ضرری دفع کند. امّا چون خداوند متعال هیچ شریکی ندارد و فرمانروایی همه چیز از آن اوست و خلق و امر از آن اوست، پس هیچ کسی نمی‌تواند بغیر از او و بصورت مستقل از اوتعالی نفع یا ضرری برساند.

اما اگر شخصی، مخلوقی را به دعا بخواند با این اعتقاد که این مخلوق، استقلالیتی ندارد، و شریک خداوند نیست و مالک چیزی نیست و ولی و ظهیر خداوند نیست، این به دعا خواندن، عبادت آن مخلوق محسوب نمی‌شود. پس مناط شرک بودن دعا این است که دعا کننده معتقد باشد که دعا شونده بصورت مستقل از الله، بر اجابت دعای دعا کننده قادر باشد. امّا اگر معتقد باشد که به اذن الله وسیله‌ای برای رسیدن به نیازش است، از شرک بودن خارج می‌شود. به عبارتی دیگر، اعتقاد دعا کننده بررسی می‌شود که آیا دعا شونده را مالک و خالق اسباب نفع و ضرر خودش می‌داند، یا دعا شونده را سببی می‌داند که خدا مقدر کرده است؟ اگر معتقد باشد که دعا شونده خودش به طور مستقل از الله اسباب دفع ضرر و جلب منفعت را ایجاد و خلق می‌کند، به دعا خواندنش شرک است، و امّا اگر معتقد باشد که خداوند دعا شونده را سببی قرار داده است و او به عنوان اخذ اسباب، آن سبب را به دعا بخواند این شرک نمی‌شود.

درخواست دعا از مردگان

درخواست دعا از مردگان یعنی اینکه نزد قبر شخصی که اعتقاد به صالح بودن او داری، مانند پیامبر یا ولی از اولیاء الله، بروی و از او بخواهی که برایت دعای خیر کند. یعنی از خود میّت درخواست برآورده شدن نیازهایت را بصورت مستقل از الله و من دون الله نمی‌کنی، بلکه به میّت می‌گویی که نیازهایت را از خداوند برای تو درخواست کند و خداوند را با دعای عبادت برایت بخواند. مثلاً به میّت بگویی که در نزد الله برایت استغفار کند یا طلب رزق کند.

مشابه عمل فوق، درخواست دعا از زندگان است، اینکه نزد شخص زنده‌ای که اعتقاد به صالح بودن او داری بروی و از او بخواهی که برایت دعا خیر کند. یعنی از خود شخص زنده درخواست برآورده شدن نیازهایت را بصورت مستقل از الله و من دون الله نمی‌کنی، بلکه به شخص زنده می‌گویی که نیازهایت را از خداوند برای تو درخواست کند و خداوند را با دعای عبادت برایت بخواند. مثلاً به شخص زنده بگویی که در نزد الله برایت استغفار کند یا طلب رزق کند.

درخواست دعا از زندگان با تفصیل فوق، جایز است. خداوند دربارهٔ درخواست دعا از پیامبر ﷺ می‌فرماید: ﴿وَلَوۡ أَنَّهُمۡ إِذ ظَّلَمُوٓاْ أَنفُسَهُمۡ جَآءُوكَ فَٱسۡتَغۡفَرُواْ ٱللَّهَ وَٱسۡتَغۡفَرَ لَهُمُ ٱلرَّسُولُ لَوَجَدُواْ ٱللَّهَ تَوَّابٗا رَّحِيمٗا٦٤﴾ [النساء: ٦٤]

«و اگر آن‌ها هنگامی که بر خویشتن ستم می‌کردند، نزد تو می‌آمدند، و از الله طلب آمرزش می‌کردند، و پیامبر برایشان طلب آمرزش می‌کرد، بی‌گمان الله را توبه‌پذیر مهربان می‌یافتند».

و می‌فرماید: ﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمۡ تَعَالَوۡاْ يَسۡتَغۡفِرۡ لَكُمۡ رَسُولُ ٱللَّهِ لَوَّوۡاْ رُءُوسَهُمۡ وَرَأَيۡتَهُمۡ يَصُدُّونَ وَهُم مُّسۡتَكۡبِرُونَ٥﴾ [المنافقون: ٥]

«و هنگامی که به آن‌ها گفته شود: بیایید تا رسول الله برای شما آمرزش بخواهد سرهای خود را تکان می‌دهند، و آن‌ها را می‌بینی که (از سخنان تو) اعراض می‌کنند و تکبر می‌ورزند».

و کسی که در زمان حیات پیامبر ﷺ نزد پیامبر می‌آمد و به پیامبر می‌گفت برایم استغفار کن، پیامبر ﷺ به او نمی‌گفت: که چرا شرک می‌ورزی؟ نمی‌گفت که خدا از

رگ گردنت نزدیک‌تر است چرا واسطه‌ای بین خود و خدایت قرار دادی و آن واسطه را به دعا می‌خوانی تا برایت شفاعت کند؟! و نمی‌گفت: که هرکس بین خود و خدایش واسطه‌هایی قرار بدهد و آن‌ها را به دعا بخواند کافر شده است!

و دربارۀ درخواست دعای فرزندان یعقوب علیه السلام از پدرشان می‌فرماید: ﴿قَالُواْ يَٰٓأَبَانَا ٱسۡتَغۡفِرۡ لَنَا ذُنُوبَنَآ إِنَّا كُنَّا خَٰطِـِٔينَ ٩٧ قَالَ سَوۡفَ أَسۡتَغۡفِرُ لَكُمۡ رَبِّيٓۖ إِنَّهُۥ هُوَ ٱلۡغَفُورُ ٱلرَّحِيمُ ٩٨﴾ [یوسف: ۹۷-۹۸]

«گفتند: ای پدر (جان) ما! برای ما (دربارۀ) گناهان‌مان آمرزش بخواه، بی‌گمان ما خطا کار بودیم(۹۷) (یعقوب) گفت: به زودی برای شما از پروردگارم آمرزش می‌طلبم، بدون شک او آمرزندۀ مهربان است(۹۸)».

و یعقوب علیه السلام هم به فرزندانش نگفت که شما با درخواست دعا از من، اینکه من برایتان خداوند را بخوانم و از او بخواهم که گناهان شما را ببخشد، با این کارتان مشرک شدید؛ چرا که هرکس بین خود و خدایش واسطه‌ای قرار بدهد و آن واسطه را بخواند و از او درخواست شفاعت کند کافر شده است! و به فرزندانش نگفت که خداوند از رگ گردن به شما نزدیک‌تر است و به فرزندانش نگفت که شما با این کارتان الله را به پادشاهان زمینی تشبیه و قیاس کرده‌اید و مرا نیز به دربانیان آن پادشاه تشبیه کرده‌اید تا شما از من درخواست کنید و من نیز درخواستتان را به خدا برسانم! و به فرزندانش نگفت که شفاعت همگی از آنِ الله است و خداوند به من اجازۀ شفاعت و استغفار کردن داده است، امّا شما را از درخواست شفاعت کردن از من نهی کرده است و بلکه باید می‌گفتید که خدایا شفاعت پدرمان که پیامبر توست را شامل حال ما کن! و به فرزندانش نگفت که شماها با درخواست شفاعت از من پس معتقد شده‌اید که من بدون اذن الله می‌توانم شفاعت کنم و گمان کردید که شفاعت من بدون اینکه نیازی به رضایت الله از مشفوع داشته باشد، به شما نفعی می‌رساند و به این خاطر دچار شرک شدید!

و آل فرعون از موسی علیه السلام درخواست دعا کرده و خداوند دربارۀ آن می‌فرماید: ﴿وَلَمَّا وَقَعَ عَلَيۡهِمُ ٱلرِّجۡزُ قَالُواْ يَٰمُوسَى ٱدۡعُ لَنَا رَبَّكَ بِمَا عَهِدَ عِندَكَۖ لَئِن كَشَفۡتَ عَنَّا ٱلرِّجۡزَ لَنُؤۡمِنَنَّ لَكَ وَلَنُرۡسِلَنَّ مَعَكَ بَنِيٓ إِسۡرَٰٓءِيلَ ١٣٤﴾ [الأعراف: ١٣٤]

«و هنگامی‌که عذاب بر آن‌ها واقع می‌شد، می‌گفتند: ای موسی! پروردگارت را برای ما بخوان، به آنچه به تو وحی (و عهد) کرده است، اگر این عذاب را از ما بر طرف کنی، قطعاً به تو ایمان می‌آوریم، و بنی اسرائیل را با تو خواهیم فرستاد».

و موسی علیه السلام به آل فرعون نگفت که خدای من نزدیک است و نیازی ندارد که من خدا را برای شما بخوانم، بلکه خودتان بروید از خدا طلب آمرزش کنید! و به آل فرعون نگفت که شما با درخواست دعا از من اینکه من به خداوند بگویم که عذاب را از شما برطرف کند، در واقع من را همانند بتی قرار داده و پرستش کرده‌اید. این در حالی است که آل فرعون برطرف کردن عذاب را به موسی نسبت داده‌اند و گفتند: ﴿لَئِن كَشَفۡتَ عَنَّا ٱلرِّجۡزَ﴾ و بدون شک این نسبت دادن، مجازی است نه حقیقی و جز الله کسی بر برطرف کردن آن عذاب قادر نمی‌باشد.

بلکه در همۀ این حالاتی که در آیات فوق آمده است، درخواست دعا مستحب و جایز می‌باشد و نفس عمل «درخواست دعا کردن» از انسان‌های زنده‌ای که در آیات فوق آمده است، عبادت دعا شونده نبود، و شامل حدیث: «الدُّعاءُ هُوَ الْعِبَادَةُ» نیست.

و یک مورد دیگر دربارۀ اویس القرنی ذکر می‌کنم که پیامبر ﷺ او را مستجاب الدعوه معرفی کرده و به اصحابش گفته که اگر او را ملاقات کردید به او بگویید که برای شما دعا و استغفار کند.

در صحیح مسلم آمده است که عمر بن الخطاب ﭬ می‌گوید: «إِنِّي سَمِعْتُ رَسُول الله صلى الله عليه وسلم، يقول: إِنَّ خَيْرَ التَّابِعِينَ رَجُلٌ يُقَالُ لَهُ: أُوَيْسٌ، وَلَهُ وَالِدَةٌ وَكَانَ بِهِ بَيَاضٌ، فَمُرُوهُ، فَلْيَسْتَغْفِرْ لَكُمْ».

ترجمه: «از پیامبر ﷺ شنیدم که می‌فرمود: به حقیقت، بهترین تابعین، مردی است که به او اویس گفته می‌شود، مادری دارد و قبلاً بیماری برص داشته (و شفا یافته) است، (با او رفت و آمد کنید و) به او بگویید که برای شما دعای خیر و طلب مغفرت کند».

و باز در صحیح مسلم از اُسَیر بن جابر رضی الله عنه روایت شده که گفت: «أَنَّ أَهْلَ الْكُوفَةِ وَفَدُوا إِلَى عُمَرَ وَفِيهِمْ رَجُلٌ مِمَّنْ كَانَ يَسْخَرُ بِأُوَيْسٍ[1] فَقَالَ عُمَرُ هَلْ هَا هُنَا أَحَدٌ مِنَ الْقَرَنِيِّينَ فَجَاءَ ذَلِكَ الرَّجُلُ فَقَالَ عُمَرُ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ -صلى الله عليه وسلم- قَدْ قَالَ «إِنَّ رَجُلاً يَأْتِيكُمْ مِنَ الْيَمَنِ يُقَالُ لَهُ أُوَيْسٌ لاَ يَدَعُ بِالْيَمَنِ غَيْرَ أُمٍّ لَهُ قَدْ كَانَ بِهِ بَيَاضٌ فَدَعَا اللَّهَ فَأَذْهَبَهُ عَنْهُ إِلاَّ مَوْضِعَ الدِّينَارِ أَوِ الدِّرْهَمِ فَمَنْ لَقِيَهُ مِنْكُمْ فَلْيَسْتَغْفِرْ لَكُمْ».

ترجمه: «جمعی از اهل کوفه به خدمت حضرت عمر رضی الله عنه آمدند و در میان آن‌ها مردی بود که اویس را مسخره می‌کرد حضرت عمر رضی الله عنه گفت، آیا اینجا مردی از طایفۀ قرن وجود دارد؟ آن مرد جلو آمد، حضرت عمر رضی الله عنه گفت: پیامبر ﷺ فرمودند: مردی از یمن نزد شما می‌آید که اویس نام دارد و در یمن، جز مادرش، کسی را ندارد، ابتدا دارای بیاض (مرض برص و سفید شدن پوست) بوده است و به درگاه خدا دعا کرده و خداوند او را شفا داده و جز به‌اندازۀ یک سکه، آن را از بدن او رفع کرده است، هر کدام از شما، او را ملاقات کرد، (از او بخواهد که) برای شما طلب مغفرت کند».

و عمر بن الخطاب توفیق ملاقات با اویس القرنی را یافته و از او درخواست دعا و استغفار می‌کند. اسیر بن جابر می‌گوید: «كَانَ عُمَرُ بْنُ الخَطَّابِ رضي الله عنه إِذا أَتَى عَلَيْهِ

۱- امام نووی رحمه الله در شرح عبارت «كَانَ يَسْخَرُ بِأُوَيْسٍ»، می‌گوید: «أي يحتقره، ويستهزئ به، وهذا دليل على أنه يخفي حاله، ويكتم السر الذي بينه وبين الله عز وجل، ولا يظهر منه شيء يدل لذلك، وهذه طريق العارفين وخواص الأولياء رضي الله عنهم». ترجمه: «یعنی او را تحقیر و استهزاء می‌کرد، و این دلیلی است بر اینکه حال اویس پوشیده بود و رازی که بین او و بین الله عزوجل بود را پنهان می‌کرد و از او چیزی که دلالت بر حال و مقام او داشته باشد را آشکار نمی‌کرد. و اینگونه است طریقۀ عارفان و خواص اولیاء، الله از آنان راضی باد».

أَمْدادُ أَهْلِ الْيمنِ سأَلَهُمْ: أَفيكُمْ أُوَيْسُ بْنُ عَامِرٍ؟ حتَّى أَتَى عَلَى أُوَيْسٍ رضي الله عنه، فقال له: أَنْتَ أُوَيْس بْنُ عامِرٍ؟ قال: نَعَمْ، قال: مِنْ مُرَادٍ ثُمَّ مِنْ قَرَنٍ؟ قال: نعَمْ، قال: فكَانَ بِكَ بَرَصٌ، فَبَرَأْتَ مِنْهُ إِلاَّ مَوْضعَ دِرْهَمٍ؟ قال: نَعَمْ. قال: لَكَ والِدَةٌ؟ قال: نَعَمْ. قال سَمِعْتُ رسول الله صَلّى اللهُ عَلَيْهِ وسَلَّم يقول: "يَأْتِي علَيْكُمْ أُوَيْسُ بْنُ عَامِرٍ مع أَمْدَادِ أَهْلِ الْيَمَنِ مِنْ مُرَادٍ، ثُمَّ مِنْ قَرَنٍ كَانَ بِهِ برصٌ، فَبَرَأَ مِنْهُ إِلاَّ مَوْضعَ دِرْهَمٍ، لَهُ وَالِدَةٌ هُو بِها برٌّ لَوْ أَقْسمَ على اللَّه لأَبَرَّهُ، فَإِن اسْتَطَعْتَ أَنْ يَسْتَغْفِرَ لَكَ فَافْعَلْ" فَاسْتَغْفِرْ لي فَاسْتَغْفَرَ لَهُ».

ترجمه: «هر وقت عده‌ای از امداد اهل یمن (یعنی کسانی که در جنگ به مسلمانان کمک می‌کردند) از کنار حضرت عمر ﷺ می‌گذشتند، وی از آن‌ها می‌پرسید: آیا در میان شما "اویس بن عامر" هست؟ تا این که بر اویس آمد و گفت: تو اویس بن عامری؟ گفت: بله، فرمود: از طایفه "مراد" از تبار "قَرَن"؟ گفت: بله، فرمود: قبلاً برص داشتی و سپس خوب شدی و تنها به‌اندازۀ یک درهم از آن باقی مانده است؟ گفت: بله، فرمود: مادری هم داری؟ گفت: بله، حضرت عمر ﷺ گفت: از پیامبر ﷺ شنیدم که می‌فرمود: "اویس بن عامر از طایفۀ مراد و از تبار قرن، با گروهی از یاریگران یمنی نزد شما خواهد آمد که برص داشته و از آن شفا یافته و جز به‌اندازۀ درهمی، علامت آن در بدنش باقی نمانده است، مادری دارد که اویس با او نیکوکار و مهربان است، اگر خدا را برای چیزی سوگند دهد، خداوند حتماً سوگند او را برآورده می‌کند، اگر توانستی از او بخواه که برایت طلب مغفرت کند، این کار را بکن". (عمر به اویس) گفت: پس برای من طلب آمرزش کن، اویس هم برای او طلب آمرزش کرد».[۱]

اکنون مسالۀ درخواست دعا از مردگان پیش می‌آید اینکه شخصی به همان صورت و کیفیت و حد و نوعی که از یک زنده درخواست دعا می‌کرد، برود و از یک مرده درخواست دعا کند، اکنون آیا چنین درخواست دعایی از مردگان، شرک محسوب می‌شود و عبادت آن مرده به حساب می‌آید یا خیر؟

۱- صحیح مسلم (۲۵۴۲).

دلایل مخالفان بر شرک اکبر بودن درخواست دعا از میت

علمای دعوت نجد می‌گویند درخواست دعا از میّت شرک اکبر است و دلایلی برای آن ذکر می‌کنند، اینکه:

۱- مرده با زنده برابر نیست و مرده نمی‌شنود، لذا درخواست دعا از میّت یا غایبی که نمی‌شنود این معنا را می‌رساند که برایش صفات ربوبیت مثل علم غیب و سمیع و بصیر بودن قائل شده است، لذا شرک اکبر است.

۲- اگر هم ثابت شود که میّت صدای زنده را می‌شنود، پس انسان با مردن پروندۀ اعمال او بسته شده و عمل او قطع شده است و نمی‌تواند دعا کند، و دعا کردن برای زائر توسط میّت نیز از عمل میّت است. پس در واقع از میّت چیزی خواسته که جز الله بر آن قادر نیست.

۳- عمل درخواست دعا از میت، عبادت است و شامل حدیث الدعاء هو العبادة می‌شود و لذا نفس عمل «درخواست دعا و استغفار و طلب شفاعت» از میت، عبادت کردن میّت محسوب می‌شود.

۴- باعث می‌شود که یک نوع کشش درونی به سوی میت، و توکل کردن بر او بوجود بیاید.

۵- چنین کسی معتقد شده است که میّت بدون اذن الله برایش شفاعت می‌کند و الله را به پادشاهان زمینی تشبیه کرده و میّت را به دربانیان آن پادشاه که آن دربانیان، خواسته و نیاز او را به الله می‌رسانند.

۶- شرک مشرکان نیز چیزی غیر از این نبود که می‌گفتند بت‌های ما نزد الله برای ما شفاعت می‌کنند و ما را به الله نزدیک می‌گردانند، و کسی که از میّت درخواست دعا می‌کند نیز مشابه مشرکان شده و معتقد شده که مردگان برایش نزد الله شفاعت می‌کنند و او را به الله نزدیک می‌گردانند، پس تفاوتی بین او و بین مشرکان وجود ندارد.

۷- مشرکان إله‌هایشان را مستقل از الله نمی‌دانستند بلکه به اذن الله می‌دانستند.

اکنون به هر یک از این شبهات به طور جداگانه پاسخ داده و دلایل آنان را نقد کرده و مورد بررسی قرار می‌دهیم.

شبهۀ اول: مرده با زنده برابر نیست و مرده نمی‌شنود، لذا درخواست دعا از میّت یا غایبی که نمی‌شنود این معنا را می‌رساند که برایش صفات ربوبیت مثل علم غیب و سمیع و بصیر بودن قائل شده است، لذا شرک اکبر است!

پاسخ: دربارۀ این شبهه از شیخ الإسلام ابن تیمیه رحمه الله سوال شد: «هَلْ الْمَيِّتُ يَسْمَعُ كَلَامَ زَائِرِهِ وَيَرَى شَخْصَهُ؟ وَهَلْ تُعَادُ رُوحُهُ إلَى جَسَدِهِ فِي ذَلِكَ الْوَقْتِ أَمْ تَكُونُ تُرَفْرِفُ عَلَى قَبْرِهِ فِي ذَلِكَ الْوَقْتِ وَغَيْرِهِ؟».

ترجمه: «آیا میّت کلام زائرش را می‌شنود و او را می‌بیند؟ و آیا در آن وقت روحش به جسدش بر می‌گردد یا در آن وقت و غیر آن وقت، روحش در دور و بر قبرش است؟».

ابن تیمیه در جواب می‌گوید: «الْحَمْدُ للهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، نَعَمْ يَسْمَعُ الْمَيِّتُ فِي الْجُمْلَةِ كَمَا ثَبَتَ فِي الصَّحِيحَيْنِ عَنْ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ: {يَسْمَعُ خَفْقَ نِعَالِهِمْ حِينَ يُوَلُّونَ عَنْهُ} . وَثَبَتَ عَنْ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ {أَنَّهُ تَرَكَ قَتْلَى بَدْرٍ ثَلَاثًا ثُمَّ أَتَاهُمْ فَقَالَ: يَا أَبَا جَهْلِ بْنَ هِشَامٍ يَا أُمَيَّةَ بْنَ خَلَفٍ يَا عتبة بْنَ رَبِيعَةَ يَا شَيْبَةَ بْنَ رَبِيعَةَ هَلْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَكُمْ رَبُّكُمْ حَقًّا؟ فَإِنِّي وَجَدْت مَا وَعَدَنِي رَبِّي حَقًّا فَسَمِعَ عُمَرُ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ ذَلِكَ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللهِ كَيْفَ يَسْمَعُونَ وَأَنَّى يُجِيبُونَ وَقَدْ جُيِّفُوا فَقَالَ: وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ مَا أَنْتَ بِأَسْمَعَ لِمَا أَقُولُ مِنْهُمْ وَلَكِنَّهُمْ لَا يَقْدِرُونَ أَنْ يُجِيبُوا} ثُمَّ أَمَرَ بِهِمْ فَسُحِبُوا فِي قَلِيبِ بَدْرٍ وَكَذَلِكَ فِي الصَّحِيحَيْنِ عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ عُمَرَ {أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَقَفَ عَلَى قَلِيبِ بَدْرٍ فَقَالَ: هَلْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَكُمْ رَبُّكُمْ حَقًّا؟ وَقَالَ: إنَّهُمْ يَسْمَعُونَ الْآنَ مَا أَقُولُ} . وَقَدْ ثَبَتَ عَنْهُ فِي الصَّحِيحَيْنِ مِنْ غَيْرِ وَجْهٍ أَنَّهُ كَانَ يَأْمُرُ بِالسَّلَامِ عَلَى أَهْلِ الْقُبُورِ. وَيَقُولُ: {قُولُوا السَّلَامُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الدِّيَارِ مِنْ الْمُؤْمِنِينَ

وَالْمُسْلِمِينَ وَإِنَّا إِنْ شَاءَ اللهُ بِكُمْ لَاحِقُونَ وَيَرْحَمُ اللهُ الْمُسْتَقْدِمِينَ مِنَّا وَمِنْكُمْ وَالْمُسْتَأْخِرِين نَسْأَلُ اللهَ لَنَا وَلَكُمْ الْعَافِيَةَ اللَّهُمَّ لَا تَحْرِمْنَا أَجْرَهُمْ وَلَا تَفْتِنَّا بَعْدَهُمْ وَاغْفِرْ لَنَا وَلَهُمْ} فَهَذَا خِطَابٌ لَهُمْ وَإِنَّمَا يُخَاطَبُ مَنْ يَسْمَعُ، وَرَوَى ابْنُ عَبْدِ الْبَرِّ عَنْ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ: {مَا مِنْ رَجُلٍ يَمُرُّ بِقَبْرِ رَجُلٍ كَانَ يَعْرِفُهُ فِي الدُّنْيَا فَيُسَلِّمُ عَلَيْهِ إِلَّا رَدَّ اللهُ عَلَيْهِ رُوحَهُ حَتَّى يَرُدَّ عَلَيْهِ السَّلَامَ.} . وَفِي السُّنَنِ عَنْهُ أَنَّهُ قَالَ: {أَكْثِرُوا مِنْ الصَّلَاةِ عَلَيَّ يَوْمَ الْجُمُعَةِ وَلَيْلَةَ الْجُمُعَةِ فَإِنَّ صَلَاتَكُمْ مَعْرُوضَةٌ عَلَيَّ فَقَالُوا: يَا رَسُولَ اللهَّ وَكَيْفَ تُعْرَضُ صَلَاتُنَا عَلَيْك؟ وَقَدْ أَرَمْت – يَعْنِي صِرْت رَمِيمًا – فَقَالَ: إنَّ اللهَّ تَعَالَى حَرَّمَ عَلَى الْأَرْضِ أَنْ تَأْكُلَ لُحُومَ الْأَنْبِيَاءِ} وَفِي السُّنَنِ أَنَّهُ قَالَ: {إنَّ اللهَّ وَكَّلَ بِقَبْرِي مَلَائِكَةً يُبَلِّغُونِي عَنْ أُمَّتِي السَّلَامَ.} . فَهَذِهِ النُّصُوصُ وَأَمْثَالُهَا تُبَيِّنُ أَنَّ الْمَيِّتَ يَسْمَعُ فِي الْجُمْلَةِ كَلَامَ الْحَيِّ وَلَا يَجِبُ أَنْ يَكُونَ السَّمْعُ لَهُ دَائِمًا بَلْ قَدْ يَسْمَعُ فِي حَالٍ دُونَ حَالٍ كَمَا قَدْ يَعْرِضُ لِلْحَيِّ فَإِنَّهُ قَدْ يَسْمَعُ أَحْيَانًا خِطَابَ مَنْ يُخَاطِبُهُ وَقَدْ لَا يَسْمَعُ لِعَارِضٍ يَعْرِضُ لَهُ وَهَذَا السَّمْعُ سَمْعُ إدْرَاكٍ لَيْسَ يَتَرَتَّبُ عَلَيْهِ جَزَاءٌ وَلَا هُوَ السَّمْعُ الْمَنْفِيُّ بِقَوْلِهِ: {إنَّكَ لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَى} فَإِنَّ الْمُرَادَ بِذَلِكَ سَمْعُ الْقَبُولِ وَالِامْتِثَالِ، فَإِنَّ اللهَّ جَعَلَ الْكَافِرَ كَالْمَيِّتِ الَّذِي لَا يَسْتَجِيبُ لِمَنْ دَعَاهُ وَكَالْبَهَائِمِ الَّتِي تَسْمَعُ الصَّوْتَ وَلَا تَفْقَهُ الْمَعْنَى، فَالْمَيِّتُ وَإِنْ سَمِعَ الْكَلَامَ وَفَقِهَ الْمَعْنَى فَإِنَّهُ لَا يُمْكِنُهُ إجَابَةُ الدَّاعِي وَلَا امْتِثَالُ مَا أَمَرَ بِهِ وَنَهَى عَنْهُ فَلَا يَنْتَفِعُ بِالْأَمْرِ وَالنَّهْيِ، وَكَذَلِكَ الْكَافِرُ لَا يَنْتَفِعُ بِالْأَمْرِ وَالنَّهْيِ وَإِنْ سَمِعَ الْخِطَابَ وَفَهِمَ الْمَعْنَى، كَمَا قَالَ تَعَالَى: {وَلَوْ عَلِمَ اللهُ فِيهِمْ خَيْرًا لَأَسْمَعَهُمْ.} . وَأَمَّا رُؤْيَةُ الْمَيِّتِ: فَقَدْ رُوِيَ فِي ذَلِكَ آثَارٌ عَنْ عَائِشَةَ وَغَيْرِهَا.

فَصْلٌ: وَأَمَّا قَوْلُ الْقَائِلِ: هَلْ تُعَادُ رُوحُهُ إلَى بَدَنِهِ ذَلِكَ الْوَقْتَ أَمْ تَكُونُ تُرَفْرِفُ عَلَى قَبْرِهِ فِي ذَلِكَ الْوَقْتِ وَغَيْرِهِ؟ فَإِنَّ رُوحَهُ تُعَادُ إلَى الْبَدَنِ فِي ذَلِكَ الْوَقْتِ، كَمَا جَاءَ فِي الْحَدِيثِ، وَتُعَادُ أَيْضًا فِي غَيْرِ ذَلِكَ، وَأَرْوَاحُ الْمُؤْمِنِينَ فِي الْجَنَّةِ كَمَا فِي الْحَدِيثِ الَّذِي رَوَاهُ النَّسَائِي وَمَالِكٌ وَالشَّافِعِيُّ وَغَيْرُهُمْ: {أَنَّ نَسَمَةَ الْمُؤْمِنِ طَائِرٌ يُعَلَّقُ فِي شَجَرِ الْجَنَّةِ حَتَّى يُرْجِعَهُ اللهُ إلَى جَسَدِهِ يَوْمَ يَبْعَثُهُ} وَفِي

لَفْظٍ {ثُمَّ تَأْوِي إِلَى قَنَادِيلَ مُعَلَّقَةٍ بِالْعَرْشِ} وَمَعَ ذَلِكَ فَتَتَّصِلُ بِالْبَدَنِ مَتَى شَاءَ اللهُ وَذَلِكَ فِي اللَّحْظَةِ بِمَنْزِلَةِ نُزُولِ الْمَلَكِ وَظُهُورِ الشُّعَاعِ فِي الْأَرْضِ وَانْتِبَاهِ النَّائِمِ. هَذَا وَجَاءَ فِي عِدَّةِ آثَارٍ أَنَّ الْأَرْوَاحَ تَكُونُ فِي أَفْنِيَةِ الْقُبُورِ قَالَ مُجَاهِدٌ: الْأَرْوَاحُ تَكُونُ عَلَى أَفْنِيَةُ الْقُبُورِ سَبْعَةَ أَيَّامٍ مِنْ يَوْمِ دَفْنِ الْمَيِّتِ لَا تُفَارِقُهُ فَهَذَا يَكُونُ أَحْيَانًا وَقَالَ مَالِكُ بْنُ أَنَسٍ: بَلَغَنِي أَنَّ الْأَرْوَاحَ مُرْسَلَةٌ تَذْهَبُ حَيْثُ شَاءَتْ. وَاللهُ أَعْلَمُ».

ترجمه: «الحمد لله رب العالمین. بله، میّت جملتاً می‌شنود، چنانکه در صحیحین ثابت گشته از پیامبر که فرمود: {يَسْمَعُ خَفْقَ نِعَالِهِمْ حِينَ يُوَلُّونَ عَنْهُ؛ صدای کفش‌هایشان را می‌شوند هنگامی‌که از نزدش بر می‌گردند} و از پیامبر ﷺ ثابت شده که ایشان کشته شدگان بدر را سه روز ترک کرد سپس نزدشان رفت و گفت: {ای ابوجهل بن هشام ای امیه بن خلف ای عتبه بن ربیعه‌ای شیبه بن ربیعه، آیا آنچه که پروردگارتان به شما وعده داد را حق یافتید؟ چرا که من آنچه که پروردگارم به من وعده داد را حق یافتم. عمر رضی الله عنه شنید و گفت: ای رسول خدا چگونه می‌شنوند و چگونه جواب می‌دهند در حالی که پوسیده شده‌اند؟ فرمود: سوگند به کسی که جانم به دست اوست تو از آنان شنواتر نیستی نسبت به آنچه که به آنان می‌گویم، منتها نمی‌توانند که جواب بدهند. سپس دستور داد تا آنان را در چاه بدر بیاندازد}.

و همچنین در صحیحین از عبد الله بن عمر آمده که پیامبر ﷺ نزد چاه بدر ایستاد و گفت: {آیا آنچه که پروردگارتان به شما وعده داد را حق یافتید؟ و فرمود آنان الآن آنچه می گویم را می‌شنوند}.

و در صحیحین باز از ایشان ثابت گشته است از وجهی دیگر اینکه ایشان دستور به سلام کردن به اهل قبور داده است و می‌فرمود: {قُولُوا السَّلَامُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الدِّيَارِ مِنْ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُسْلِمِينَ وَإِنَّا إِنْ شَاءَ اللَّهُ بِكُمْ لَاحِقُونَ وَيَرْحَمُ اللَّهُ الْمُسْتَقْدِمِينَ مِنَّا وَمِنْكُمْ وَالْمُسْتَأْخِرِين نَسْأَلُ اللَّهَ لَنَا وَلَكُمْ الْعَافِيَةَ اللَّهُمَّ لَا تَحْرِمْنَا أَجْرَهُمْ وَلَا تَفْتِنَّا بَعْدَهُمْ وَاغْفِرْ

لَنَا وَلَهُمْ}. و این خطاب به آنان است و تنها کسی خطاب قرار می‌گیرد که می‌شنود. و از ابن عبد البر از پیامبر ﷺ روایت شده که فرمود: {مَا مِنْ رَجُلٍ يَمُرُّ بِقَبْرِ رَجُلٍ كَانَ يَعْرِفُهُ فِي الدُّنْيَا فَيُسَلِّمُ عَلَيْهِ إِلَّا رَدَّ اللَّهُ عَلَيْهِ رُوحَهُ حَتَّى يَرُدَّ عَلَيْهِ السَّلَامَ؛ هیچ کس نیست که بر قبر کسی عبور کند که او را در دنیا می‌شناخت و بر او سلام کند، الا اینکه خداوند روحش را به او برمی‌گرداند تا اینکه سلامش را پاسخ دهد}.

و در سنن از پیامبر روایت شده که گفت: {أَكْثِرُوا مِنْ الصَّلَاةِ عَلَيَّ يَوْمَ الْجُمُعَةِ وَلَيْلَةَ الْجُمُعَةِ فَإِنَّ صَلَاتَكُمْ مَعْرُوضَةٌ عَلَيَّ فَقَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَكَيْفَ تُعْرَضُ صَلَاتُنَا عَلَيْكَ؟ وَقَدْ أَرَمْت - يَعْنِي صِرْت رَمِيمًا - فَقَالَ: إنَّ اللَّهَ تَعَالَى حَرَّمَ عَلَى الْأَرْضِ أَنْ تَأْكُلَ لُحُومَ الْأَنْبِيَاءِ؛ در روز جمعه زیاد بر من صلوات بفرستید برای اینکه صلوات شما بر من عرضه می‌شود. گفتند: ای رسول الله صلات ما چگونه بر تو عرضه می‌شود در حالی که پوسیده شده و به خاک تبدیل می‌شوی. فرمود: همانا خداوند متعال بر زمین حرام کرده است که گوشت انبیا را بخورد}.

و در سنن از ایشان روایت است که فرمود: {إنَّ اللَّهَ وَكَّلَ بِقَبْرِي مَلَائِكَةً يُبَلِّغُونِي عَنْ أُمَّتِي السَّلَامَ؛ همانا خداوند برای قبر من ملائکه‌ای را قرار داده که سلام امّت من را به من می‌رسانند}.

پس این نصوص و امثال آن روشن می‌سازد که میّت جملتاً کلام زنده را می‌شنود و لازم نیست که شنیدن او دائمی باشد، بلکه در حالتی می‌شنود و در حالتی دیگر نمی‌شنود. همانطور که برای زنده اینگونه است و در بعضی احیان خطاب کسی که او را خطاب می‌کند می‌شنود و گاه بخاطر عارضه‌ای که برای او عارض گشته است نمی‌شنود. و این شنیدن، شنیدن ادراک است و پاداش بر آن مترتب نمی‌شود و این شنیدن، آن شنیدنی نیست که در این آیه آن را نفی کرده است: ﴿إِنَّكَ لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَىٰ﴾ «همانا تو نمی‌توانی مردگان را شنوا گردانی». برای اینکه مراد از این آیه، شنیدن قبول و امتثال است، چون خداوند کافر را مانند میّتی قرار داده که به کسی که او را فرا خواند جواب

نمی‌دهد و مانند بهائم هستند که صوت را می‌شنوند و معنایش را نمی‌فهمند. پس میّت گرچه هم کلام را می‌شنود و معنایش را می‌فهمند، امّا نمی‌تواند کسی که او را فرا بخواند استجابت نماید و به آنچه که امرش می‌کند یا نهی‌اش می‌کند امتثال و پایبند شود، پس از امر و نهی‌اش نفع نمی‌برد. و شخص کافر هم همینطور است که با امر و نهی شدنش نفع نمی‌برد هرچند که خطاب را می‌شنود و معنا را می‌فهمد. چنانکه خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَلَوْ عَلِمَ اللَّهُ فِيهِمْ خَيْرًا لَأَسْمَعَهُمْ﴾ «اگر در آنان خیری می‌دید آنان را شنوا می‌گرداند».

و امّا رؤیت و دیدن توسط میّت که در این باره آثاری از عایشه و غیر ایشان روایت شده است... آیا در آن وقت روحش به بدنش بر می‌گردد، یا آنکه در آن وقت و غیر آن وقت روحش کنار قبرش در حرکت و جریان است. پس روحش به بدنش در آن وقت بر می‌گردد، چنانکه در حدیث آمده است و نیز در غیر آن حالت باز می‌گردد. و ارواح مومنان در بهشت است، چنانکه در حدیثی که نسائی و مالک و شافعی و غیر آنان روایت کرده‌اند: {أَنَّ نَسَمَةَ الْمُؤْمِنِ طَائِرٌ يُعَلَّقُ فِي شَجَرِ الْجَنَّةِ حَتَّى يُرْجِعَهُ اللَّهُ إِلَى جَسَدِهِ يَوْمَ يَبْعَثُهُ؛ روح مومن پرنده‌ای است که در بهشت آویزان می‌شود تا اینکه خداوند در روز قیامت آن روح را به جسدش بر می‌گرداند}.

و در لفظی دیگر: {ثُمَّ تَأْوِي إِلَى قَنَادِيلَ مُعَلَّقَةٍ بِالْعَرْشِ؛ سپس ارواحشان در قنادیلی که به عرش آویزان شده‌اند قرار می‌گیرند}.

و علاوه بر این هرگاه که خداوند بخواهد روحشان به بدنشان متصل می‌گرددد و این متصل شدن در یک لحظهٔ چشم به هم زدن انجام می‌شوند، مانند نازل شدن فرشته و آشکار شدن شعاع نور خورشید در زمین و بیدار شدن شخص خوابیده، و در بسیاری از آثار آمده است که ارواح در گرداگرد قبور هستند. مجاهد می‌گوید ارواح هفت روز از روزِ دفن میّت گرداگرد قبر هستند و از آن جدا نمی‌شوند. و این ممکن است در بعضی احیان

باشد. و مالک بن انس می‌گوید به من ابلاغ شده که ارواح فرستاده می‌شوند و هرجا که بخواهند می‌روند والله دانا تر است».[1] انتها

و امام شوکانی رحمه الله در نیل الأوطار دربارهٔ حیات برزخی میّت می‌گوید: «وَقَدْ أَخْرَجَ ابْنُ مَاجَهْ بِإِسْنَادٍ جَيِّد أَنَّهُ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ لِأَبِي الدَّرْدَاءِ: {إِنَّ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ حَرَّمَ عَلَى الْأَرْضِ أَنْ تَأْكُلَ أَجْسَادَ الْأَنْبِيَاءِ} وَفِي رِوَايَة لِلطَّبَرَانِيِّ {لَيْسَ مِنْ عَبْدٍ يُصَلِّي عَلَيَّ إِلَّا بَلَغَنِي صَلَاتُهُ، قُلْنَا: وَبَعْدَ وَفَاتِك؟ قَالَ: وَبَعْدَ وَفَاتِي، إِنَّ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ حَرَّمَ عَلَى الْأَرْضِ أَنْ تَأْكُلَ أَجْسَادَ الْأَنْبِيَاءِ}

وَقَدْ ذَهَبَ جَمَاعَة مِنْ الْمُحَقِّقِينَ إِلَى أَنَّ رَسُولَ اللهَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حَيّ بَعْدَ وَفَاته، وَأَنَّهُ يُسَرُّ بِطَاعَاتِ أُمَّته، وَأَنَّ الْأَنْبِيَاءَ لَا يُبْلَوْنَ، مَعَ أَنَّ مُطْلَق الْإِدْرَاك كَالْعِلْمِ وَالسَّمَاع ثَابِت لِسَائِرِ الْمَوْتَى .

وَقَدْ صَحَّ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ مَرْفُوعًا: {مَا مِنْ أَحَدٍ يَمُرُّ عَلَى قَبْرِ أَخِيهِ الْمُؤْمِن وَفِي رِوَايَة: بِقَبْرِ الرَّجُلِ كَانَ يَعْرِفُهُ فِي الدُّنْيَا فَيُسَلِّمُ عَلَيْهِ إِلَّا عَرَفَهُ وَرَدَّ عَلَيْهِ}

وَلِابْنِ أَبِي الدُّنْيَا {إِذَا مَرَّ الرَّجُلُ بِقَبْرٍ يَعْرِفُهُ فَيُسَلِّمُ عَلَيْهِ رَدَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَعَرَفَهُ، وَإِذَا مَرَّ بِقَبْرٍ لَا يَعْرِفُهُ رَدَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ}

وَصَحَّ {أَنَّهُ كَانَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَخْرُجُ إِلَى الْبَقِيعِ لِزِيَارَةِ الْمَوْتَى وَيُسَلِّمُ عَلَيْهِمْ}

وَوَرَدَ النَّصّ فِي كِتَابِ اللهَ فِي حَقّ الشُّهَدَاءِ أَنَّهُمْ أَحْيَاء يُرْزَقُونَ وَأَنَّ الْحَيَاة فِيهِمْ مُتَعَلِّقَة بِالْجَسَدِ فَكَيْف بِالْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ؟!

وَقَدْ ثَبَتَ فِي الْحَدِيثِ {أَنَّ الْأَنْبِيَاءَ أَحْيَاءٌ فِي قُبُورِهِمْ} رَوَاهُ الْمُنْذِرِيُّ وَصَحَّحَهُ الْبَيْهَقِيُّ .

۱- مجموع الفتاوی ج ۲۴ صص ۳۶۴ - ۳۶۵.

وَفِي صَحِيحِ مُسْلِمٍ عَنْ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: {مَرَرْتُ لَيْلَةَ أُسْرِيَ بِي بِمُوسَى عِنْدَ الْكَثِيبِ الْأَحْمَرِ وَهُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي فِي قَبْرِهِ}».

ترجمه: «ابن ماجه با اسناد جید تخریج کرده که پیامبر ﷺ به ابو درداء فرمودند: {همانا خداوند عزوجل بر زمین حرام کرده است که اجساد انبیا را بخورد}. و در روایت طبرانی آمده: {هیچ بنده‌ای نیست که بر من صلوات بفرستد جز اینکه صلواتش به من ابلاغ می‌گردد. گفتیم: آیا بعد از وفاتت هم؟ فرمود: بله بعد از وفاتم هم. همانا الله عز وجل بر زمین حرام کرده است که اجساد انبیا را بخورد}.

و جماعتی از محققین بر این رفته‌اند که رسول خدا ﷺ بعد از وفاتش زنده هستند و اینکه ایشان با طاعات امّتش خوشحال می‌گردد و اینکه پیامبران بدنشان نمی‌پوسد، علاوه بر اینکه مطلقِ ادراک، مانند علم و شنیدن، برای سایر مردگان هم ثابت می‌باشد.

و از ابن عباس ﭭ به شکل مرفوع ثابت گشته که گفت: {هیچ کسی نیست که بر قبر برادر مومنش عبور کند و در روایتی، بر قبر مردی که در دنیا او را می‌شناخت، عبور کند، و بر او سلام کند، إلا اینکه او را می‌شناسد و به او پاسخ می‌دهد}.

و ابن ابی دنیا روایت کرده: {هرگاه مردی از نزد قبری عبور کند که او را می‌شناسد، و بر او سلام کند، (صاحب آن قبر) به سلام او پاسخ می‌دهد و او را می‌شناسد. و اگر از نزد قبری که او را نمی‌شناسد برود هم، به سلام او جواب خواهد داد}.

و در حدیث صحیح آمده که: {پیامبر ﷺ برای زیارت مردگان به سوی بقیع بیرون آمد و بر آنان سلام کرد}.

و در کتاب خداوند، در حق شهداء نص آمده است که آنان زنده هستند و روزی می‌خورند و حیات آنان متعلق به جسدشان می‌باشد، پس به نسبت پیامبران و فرستادگان خدا چگونه خواهد بود؟

و در حدیث ثابت گشته که: {پیامبران در قبرهایشان زنده هستند} به روایت منذری و بیهقی آن را صحیح دانسته است.

و در صحیح مسلم از پیامبر ﷺ آمده که فرمود: {در شب اسری از کنار موسی عبور کردم در نزد الکثیب الاحمر که او در قبرش ایستاده بود و نماز می‌خواند}».[1]

و ابن القیم رحمه الله در فصل اول از کتابش «الروح»، اجماع سلف را نقل می‌کند که میّت، زیارت کننده‌اش را می‌شناسد و می‌گوید: «وقد شرع النبي لأمته إذا سلموا على أهل القبور أن يسلموا عليهم سلام من يخاطبونه فيقول السلام عليكم دار قوم مؤمنين وهذا خطاب لمن يسمع ويعقل ولولا ذلك لكان هذا الخطاب بمنزلة خطاب المعدوم والجماد. والسلف مجمعون على هذا وقد تواترت الآثار عنهم بأن الميت يعرف زيارة الحي له ويستبشر به».

ترجمه: «و پیامبر به امتش سفارش کرده است که به اهل قبرستان سلام که کردند آنطور سلام کنند که انگار با آنان صحبت می‌کنند «السلام عليكم دار قوم مؤمنين». و این صحبت کردن برای کسی است که می‌شنود و عقل دارد و اگر چنین نمی‌بود پس این خطاب به منزلهٔ خطاب قرار دادن شخص معدوم و جماد می‌بود. و سلف بر این موضوع اجماع دارند و از آنان آثار به تواتر رسیده که میّت شخص زنده‌ای که به زیارتش می‌آید را می‌شناسد و با آن خوشحال می‌شود».

و همچنین می‌گوید: «ويكفي في هذا تسمية المسلم عليهم زائرا ولولا أنهم يشعرون به لما صح تسميته زائرا فإن المزور إن لم يعلم بزيارة من زاره لم يصح أن يقال زاره هذا هو المعقول من الزيارة عند جميع الأمم وكذلك السلام عليهم أيضا فإن السلام على من لا يشعر ولا يعلم بالمسلم محال وقد علم النبي أمته إذا زاروا القبور أن يقولوا سلام عليكم أهل الديار من المؤمنين والمسلمين وإنا إن شاء الله بكم لاحقون يرحم الله المستقدمين منا ومنكم والمستأخرين نسأل

۱- نیل الأوطار ج ۳، ص ۳۰۵.

الله لنا ولكم العافية، وهذا السلام والخطاب والنداء لموجود يسمع ويخاطب ويعقل ويردو إن لم يسمع المسلم الرد وإذا صلى الرجل قريبا منهم شاهدوه وعلموا صلاته وغبطوه على ذلك».

ترجمه: «و در این باره همین کفایت می‌کند که سلام کننده بر آنان را زائر نامیده‌اند و اگر مردگان متوجه زائران نمی‌شدند پس درست نبود که اسمشان را زائر می‌گذاشتیم برای اینکه زیارت شونده اگر متوجه کسی که به زیارت او آمده است نشود صحیح نیست که گفته شود فلانی او را زیارت کرد و این معنا، نزد همهٔ امت‌ها به نسبت زیارت، چیزی معقول می‌باشد و همچنین سلام بر آنان نیز همینطور است، چون سلام کردن بر کسی که احساس نمی‌کند و متوجه نمی‌شود و متوجه سلام کننده نمی‌شود محال است و پیامبر ﷺ به امتش یاد داده که هرگاه قبور را زیارت کردند بگویند: {سلام بر شما ای اهل دیار از مومنان و مسلمانان و ما ان شاء الله به شما ملحق می‌شویم خداوند پیشی گرفتگان از ما و شما و تاخیر کنندگان را بیامرزد، از الله برای شما و خودمان عافیت را می‌خواهیم}. و این سلام و خطاب و ندا برای موجودی است که می‌شنود و مورد خطاب قرار می‌گیرد و عقل دارد و پاسخ می‌دهد اگرچه هم سلام کننده پاسخ را نشنود و اگر مردی نزدیک آنان نماز بخواند او را می‌بینند و متوجه نمازش می‌شوند و به نمازش غبطه (و حسرت) می‌خورند».

پس مردگان در کنار قبرهایشان صدای زائرانشان را می‌شنوند، و اصل سماع مردگان توسط شرع ثابت شده می‌باشد و شخص با مردن به فنا و نابودی نپیوسته است بلکه از این دنیا به دنیای دیگری که برزخ است منتقل شده است و جسم او از بین رفته (به استثناء اجساد انبیا) امّا روح او باقی مانده است.

اکنون، فرض می‌کنیم که در حقیقت و واقعیت، میّت صدای زائرش را نمی‌شنود امّا در پندار زائر، میّت می‌شنود و چنین گمان کرده باشد که میّت می‌تواند بشنود، ولی در حقیقت و واقعیت میّت نشنیده باشد، اکنون با توجه به این فرض، اگر شخصی چنین میتی را خطاب کند و به آن میّت بگوید برایم استغفار کن، آیا دچار شرک اکبر شده است؟!

شخصی را در نظر بگیرید که گمان می‌کند مردگان صدای زیارت کنندگانشان را می‌شنوند امّا در حقیقت مردگان صدایی را نشنیده باشند، اگر چنین شخصی به نزد قبر پیامبر یا ولی یا صالحی برود و به او بگوید برایم دعای خیر و استغفار کن، آیا نفس عمل او شرک بوده و دچار شرک شده است؟

برای مثال شخصی را در نظر بگیرید که در زمان حیات پیامبر ﷺ، نزد خانهٔ پیامبر ﷺ می‌آید و پیامبر ﷺ خوابیده باشد و آن شخص متوجه خواب پیامبر نشده باشد و از پشت در به پیامبر سلام کند و بگوید یا رسول الله من این آیه را شنیده: ﴿وَلَوۡ أَنَّهُمۡ إِذ ظَّلَمُوٓاْ أَنفُسَهُمۡ جَآءُوكَ فَٱسۡتَغۡفَرُواْ ٱللَّهَ وَٱسۡتَغۡفَرَ لَهُمُ ٱلرَّسُولُ لَوَجَدُواْ ٱللَّهَ تَوَّابٗا رَّحِيمٗا ٦٤﴾ [النساء: ٦٤]

«و اگر آن‌ها هنگامی که بر خویشتن ستم می‌کردند، نزد تو می‌آمدند، و از الله طلب آمرزش می‌کردند، و پیامبر برایشان طلب آمرزش می‌کرد، بی‌گمان الله را توبه‌پذیر مهربان می‌یافتند».

و به آن عمل کرده‌ام و اکنون نزد تو آمده‌ام تا برایم استغفار کنی، پس برایم استغفار کن. و سپس آن شخص به خانهٔ خودش برگردد. و در تمام این مدّت پیامبر ﷺ خوابیده باشد و اصلاً متوجه آمدن آن شخص نشده باشد و کلامش را نشنیده باشد، آیا به این معناست که این شخص دچار شرک اکبر شده چون کسی را خطاب کرده که نشنیده است؟ یا نهایت حکمی که دارد این است که این شخص دچار خطا شده و به خطا گمان می‌کرده که پیامبر صدایش را می‌شنیده است؟

و به همان شکل کسی که رأی اجماع اهل سنّت و جماعت را قبول دارد چنانکه ابن القیم این اجماع را نقل کرده است، اینکه میّت متوجه زائرش می‌شود و او را می‌شناسد و صدایش را می‌شنوند، اگر چنین کسی با این اعتقاد که میّت صدایش را می‌شنود، به میّت بگوید برایم دعای خیری کن، چرا باید این شرک باشد؟ بلکه نهایت حکمی که می‌تواند داشته باشد این است که او در اعتقاد به شنیدن مردگان دچار خطا شده و شخصی را خطاب کرده که نمی‌شنیده است لذا کارش عبث و بیهوده است. امّا اینکه کار او را به شرک وصف کرد، خطای بزرگی است.

و امّا اینکه می‌گویند: «درخواست دعا از میّت یا غایبی که نمی‌شنود این معنا را می‌رساند که برایش صفات ربوبیت مثل علم غیب و سمیع و بصیر بودن قائل شده است، لذا شرک اکبر است» این ادعا خودش به تنهایی تمام آنچه که بنا کرده‌اند را در هم می‌ریزد به نسبت این ادعایشان که مشرکان توحید ربوبیت داشته‌اند! چراکه علمای دعوت نجد معتقد هستند که مشرکان بت‌هایشان را به دعا می‌خواندند، پس باید عمل مشرکان نیز به این معنا باشد که برای بت‌هایشان صفات ربوبیت مثل علم غیب و سمیع و بصیر بودن قائل بوده باشند. پس چرا مشرکانی که بت‌هایشان را برای دفع ضرر و جلب منفعت آن هم بدون اذن الله، بلکه بصورت من دون الله و مستقل از الله، به دعا می‌خواندند را در ربوبیت موحّد می‌دانند، امّا مسلمانان را بخاطر درخواست دعا از میّتی که ایمان دارند هیچ نفع و ضرری در دست او نیست، مرتکب شرک اکبر می‌دانند؟ آیا این خودش تناقض نیست؟

پس میّت در قبرش می‌شنود و چون می‌شنود پس خطاب کردن او و درخواست دعا از او، نمی‌تواند شرک اکبر باشد، بلکه تنها دربارۀ سنّت یا بدعت بودن یا حلال و حرام بودن آن صحبت می‌شود و چون شرک اکبر نیست و یک مسالۀ فقهی و اختلافی است پس وارد دایرۀ کفر و شرک نمی‌شود و تکفیر کسانی که درخواست دعا از میّت می‌کنند و متهم کردن آنان به شرک، اشتباه بزرگی است.

شبهۀ دوم: اگر هم ثابت شود که میّت صدای زنده را می‌شنود، پس انسان با مردن پروندۀ اعمال او بسته شده و عمل او قطع شده است و نمی‌تواند دعا کند، و دعا کردن توسط میّت برای زائر نیز از عمل میّت است. پس در واقع از میّت چیزی خواسته که جز الله بر آن قادر نیست.

خلاصۀ این شبهه این است که اگر از مخلوقی چیزی بخواهی که نتواند آن را انجام بدهد، دچار شرک شده‌ای و عمل درخواست تو از او در واقع صرف دعای عبادت برای اوست و به این خاطر دچار شرک شده‌ای برای اینکه در واقع از او چیزی خواسته‌ای که جز الله بر آن قادر نبوده است!

باید گفت که حقیقتاً ضابطۀ «فیما لا یقدر علیه إلا الله» بسیار نامنظم و غیر دقیق و گنگ است. چون:

۱- اینکه به میّت بگوید: «برایم نزد الله دعا کن»، یا «خدا را برایم بخوان» از دعایی نیست که صرف آن برای غیر خداوند عبادت باشد و شامل حدیث: «الدُّعَاءُ هُوَ العِبَادَةُ» نمی‌شود؛ بلکه اینکه به میّت بگوید: «برایم نزد الله دعا کن»، یا «خدا را برایم بخوان»، دعایی است که مختص مخلوقات است و اصلاً صرف آن برای خداوند جایز نیست، مثلاً به خداوند خالق آسمان‌ها و زمین گفته نمی‌شود: «برایم نزد الله دعا کن»، یا «خدا را برایم بخوان»! چراکه چنین چیزی ممکن نیست.

پس اینکه به میّت بگوید: «برایم نزد الله دعا کن»، یا «خدا را برایم بخوان» در واقع درخواست و طلب دعای عبادت از میّت است یعنی میّت برای او خدا را بخواند. و در این حالت، دعایی که عبادت است و صرف آن جز برای خداوند جایز نیست را نکرده است، و نه بر میّت توکل کرده است و نه توقع قبول کردن درخواستش را دارد و نه شفاعت او را بدون اذن خداوند نافذ می‌داند، بلکه برای مثال، فقط و تنها نزد قبر پیامبر ﷺ می‌رود و به او سلام می‌کند و می‌گوید برایم نزد خداوند دعای خیری هم کن. و درخواست دعا از میت، شامل «فیما لا یقدر علیه إلا الله» نمی‌شود.

۲- اگر شخصی از یک نفر بخواهد که وزنه‌ای ۵۰۰ کیلویی بردارد و او نتواند آن را بردارد و بر برداشتن آن قادر نباشد، آیا باید بگوییم که از او چیزی خواسته است که جز الله بر آن قادر نیست و لذا دچار شرک شده است؟

۳- اگر درخواست کردن چیزی از شخصی که جز الله بر آن قادر نیست، عبادت آن شخص محسوب بشود، پس عکس آن یعنی درخواست کردن چیزی از الله، که هم الله و هم غیر الله در قادر بودن بر آن مشترک هستند، عبادت الله محسوب نمی‌شود!!! و این نیز اشتباه است. برای اینکه:

اولاً: کوچکترین درخواست ما از الله نیز عبادت الله محسوب می‌شود چنانکه ابن حبان در صحیحیش از انس بن مالک ﷺ روایت کرده که می‌گوید پیامبر ﷺ فرمود: «يسأَلُ أحَدُكم ربَّه حاجتَه كلَّها حتَّى شِسْعَ نَعْلِه إذا انقطَع».

ترجمه: «هریک از شما همۀ حاجاتش را از الله درخواست کند، حتی بند کفشش را هنگامی‌که پاره می‌شود».[1]

و الهیثمی با این لفظ آن را تخریج کرده: «لِيَسْأَلَنَّ أحدُكم ربَّه حاجتَه أو حوائجَه كلَّها حتَّى يسألَه شِسْعَ نعلِه إذا انقَطع وحتَّى يسألَه المِلحَ».

ترجمه: «هریک از شما حاجتش یا حاجت‌هایش را همگی از پروردگارش درخواست کند، حتی بند کفشش را وقتی که پاره می‌شود از او درخواست کند و حتی نمک غذایش را از او درخواست کند».[2]

و عروه بن زبیر ﷺ می‌گوید که عایشه ﷺ می‌گفت: «سَلُوا اللهَ كلَّ شيءٍ حتَّى الشِّسْعَ فإنَّ اللهَ إنْ لم يُيَسِّرْه لم يَتَيَسَّرْ».

ترجمه: «همه چیز را از الله درخواست کنید حتی بند کفش را، برای اینکه اگر الله آن را آسان نگرداند آسان نمی‌شود».[3]

دوماً: اعتقاد به اینکه دیگران بغیر از الله بر بعضی چیزها قادر هستند خودش شرک و کفر می‌باشد. حتی اعتقاد به اینکه یک نفر می‌تواند یک لیوان آب بدون اذن الله و بدون حول و قوة الله بردارد، شرک محسوب می‌شود؛ برای اینکه چنین چیزی به معنای خارج کردن بعضی چیزها از اراده و قدرت الله است.

پس این قاعده: "درخواست از غیر الله در آنچه که جز الله بر آن قادر نیست، عبادت آن غیر الله محسوب می‌شود"، ضابط و قاعده‌ای اشتباه و غیر کامل و غیر صحیح است،

۱- صحیح ابن حبان (۸۶۶).

۲- مجمع الزوائد (۵۳/۱۰)

۳- مجمع الزوائد (۱۵۳/۱۰)

برای اینکه از چنین قاعده‌ای چنین توهم می‌شود که انگار درخواست کردن از غیر الله در آنچه که غیر الله هم بر آن قادر است، عبادت آن غیز محسوب نشود. و این خود باطل است برای اینکه غیر الله را با الله در قادر بودن بر بعضی چیزها شریک کرده است، و کسی که چنین قاعده‌ای را می‌گوید و به شرک متهم شود، اولی تر است نسبت به کسی که مخالف با این قاعده را به شرک متهم می‌کند.

پس مناط عبادت بودن دعا، قادر بودن یا قادر نبودن بر اجابت آن دعا و انجام آن درخواست نیست تا بخواهیم بر اساس چنین مناطی بگوییم: درخواست از میّت یا غایب چون بر آن قادر نیست پس شرک است! و امّا اگر بر آن قادر بود پس شرک نیست! بلکه مناط عبادت بودن دعا، مستقل دانستن دعا شونده در اجابت دعا و خواستهٔ دعا شونده است؛ چراکه در این حالت برای دعا شونده قدرت نفع و ضرر رساندن مستقل از الله قائل شده و به عبارتی دیگر برایش صفات ربوبیت قائل شده است.

پس گریزی نیست مگر اینکه بگوییم مناط عبادت بودن دعا و درخواست، این است که برای دعا شونده معتقد باشی که بعضی از خصائص ربوبیت در او وجود دارد که بطور مستقل از الله و من دون الله می‌تواند نفع یا ضرری برساند.

پس درخواست از مخلوقات بصورت درخواستی مستقل از الله و من دون الله، حتی اگر درخواست آوردن یک لیوان آب هم باشد، بدون شک شرک اکبر است، چه رسد به درخواست‌های دیگری مانند دادن فرزند یا شفای مریض یا بارانیدن باران یا دفع ضرری یا جلب منفعتی یا دیگر موارد. و فرق گذاشتن بین زنده با مرده و غایب، و فرق گذاشتن بین آنچه که الله بر آن قادر است و آنچه که غیر الله هم بر آن قادر است و قرار دادن چنین تفریقی به عنوان مناط شرک بودن یا نبودن درخواست، باطل است؛ برای اینکه هیچ مخلوقی خارج از حیطه و قدرت خداوند متعال نیست و اگر خداوند بخواهد و اراده کند و اذن بدهد، در این صورت بنده‌ای از بندگانش می‌تواند در یک چشم به هم زدن تخت بلقیس را از یمن به شام بیاورد و اگر هم خدا نخواهد، همان بنده نمی‌تواند یک

لیوان آب را هم بردارد. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَلَا تَقُولَنَّ لِشَاْيۡءٍ إِنِّي فَاعِلٞ ذَٰلِكَ غَدًا ٢٣ إِلَّآ أَن يَشَآءَ ٱللَّهُۚ﴾ [الکهف: ۲۳-۲۴]

«و هرگز دربارۀ هیچ چیز نگو: من فردا آن را انجام می‌دهم. مگر اینکه الله بخواهد».

و همچنین باری تعالی جلّ شأنه می‌فرماید: ﴿وَمَا تَشَآءُونَ إِلَّآ أَن يَشَآءَ ٱللَّهُ رَبُّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ٢٩﴾ [التکویر: ۲۹]

«و شما نمی‌خواهید مگر آنکه پروردگار جهانیان بخواهد».

و می‌فرماید: ﴿وَمَا تَشَآءُونَ إِلَّآ أَن يَشَآءَ ٱللَّهُۚ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمٗا ٣٠﴾ [الإنسان: ۳۰]

«و شما چیزی را نمی‌خواهید مگر این‌که الله بخواهد، بی‌گمان الله دانای حکیم است».

پس کسی که معتقد باشد زنده بر خلاف مرده، بطور مستقل از الله قادر بر انجام کاری باشد، چنین کسی عقیده‌اش فاسد است، برای اینکه نه زنده و نه مرده اگر الله نخواهد و الله اجازه ندهد، و الله امکان انجام آن را به او ندهد، قادر به انجام هیچ کاری نخواهد بود. پس همه چیز تنها به قدرت و اذن الله و حول و قوة الله است، و متصرف همان الله است و حرکت دهندۀ هر ساکنی همان الله است چنانکه می‌فرماید: ﴿وَٱللَّهُ خَلَقَكُمۡ وَمَا تَعۡمَلُونَ ٩٦﴾ [الصافات: ۹۶]

«و الله شما را و آنچه را که انجام می‌دهید (و می‌سازید) آفریده است».

شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمه الله می‌گوید: «أَفْعَالُ الْعِبَادِ مَخْلُوقَةٌ بِاتِّفَاقِ سَلَفِ الْأُمَّةِ وَأَئِمَّتِهَا كَمَا نَصَّ عَلَى ذَلِكَ سَائِرُ أَئِمَّةِ الْإِسْلَامِ: الْإِمَامُ أَحْمَد وَمَنْ قَبْلَهُ وَبَعْدَهُ حَتَّى قَالَ بَعْضُهُمْ: مَنْ قَالَ: إنَّ أَفْعَالَ الْعِبَادِ غَيْرُ مَخْلُوقَةٍ، فَهُوَ بِمَنْزِلَةِ مَنْ قَالَ: إنَّ السَّمَاءَ وَالْأَرْض غَيْرُ مَخْلُوقَةٍ وَقَالَ يَحْيَى بْنُ سَعِيدٍ الْعَطَّارُ: مَا زِلْتُ أَسْمَعُ أَصْحَابَنَا يَقُولُونَ أَفْعَالُ الْعِبَادِ مَخْلُوقَةٌ».

ترجمه: «افعال بندگان، به اتفاق سلف و امامان امت، مخلوق می‌باشد، چنانکه سایر ائمۀ اسلام بر آن نص گذاشته‌اند، مانند امام احمد و کسانی که قبل از او و بعد از او بودند حتی بعضی از آنان می‌گویند: هرکس بگوید افعال بندگان مخلوق نیست مانند کسی

است که می‌گویند آسمان و زمین مخلوق نیست و یحیی بن سعید العطار می‌گوید: پیوسته می‌شنیدم که اصحابمان می‌گفتند که افعال بندگان مخلوق است».[۱]

برخلاف قدریه و معتزله که می‌گویند انسان خودش خالق افعال خودش است تا با این گمان خداوند را تنزیه نموده باشند از اینکه خداوند خالق افعال انسان‌هایی باشد که خداوند به آن افعال راضی نیست و به این شکل خالقی غیر از الله قرار داده‌اند حال آنکه الله خالق همه چیز است: ﴿وَٱللَّهُ خَلَقَكُمۡ وَمَا تَعۡمَلُونَ٩٦﴾ [الصافات: ۹۶]

«و الله شما را و آنچه را که انجام می‌دهید (و می‌سازید) آفریده است».

پس چون تا زمانی که خداوند به فعلی اذن ندهد و انجام آن فعل را نخواهد، آن فعل هم انجام نمی‌شود، پس شرک دانستن «درخواست دعا از میّت یا غائب» را منوط به قاعده «فیما لا یقدر علیه إلا الله» کردن، اشتباه است. و اینکه گفته شود: "زنده قادر به دعا کردن است امّا مرده قادر به دعا کردن نیست پس درخواست دعا از مرده به معنای درخواست چیزی است که جز الله بر آن قادر نیست" چنین سخنی بسیار باطل است برای اینکه زنده هم قادر به انجام هیچ کاری نخواهد بود در صورتی که الله به انجام آن اجازه نداده باشد. پس اگر شخصی معتقد باشد که کسی غیر از الله می‌تواند بصورت «من دون الله» یا «مع الله» و بطور مستقل از الله، نفعی برساند یا ضرری دفع کند یا خارج از حیطه و اختیار و اذن الله، کاری انجام بدهد، در این صورت دچار شرک شده است. امّا اگر معتقد باشد که به اذن الله می‌تواند کاری انجام بدهد از شرک خارج می‌شود.

پس مادامی که مردگان در قبرهایشان می‌شنوند و زائرشان را می‌شناسند و به سلام آنان پاسخ می‌دهند، پس دعا کردن آنان برای زائرشان: اینکه مثلاً بگویند: الله بخاطر به زیارت آمدن من، به شما جزای خیر بدهد یا الله شما را مغفرت نماید، چنین دعا کردنی توسط مردگان، عقلاً و شرعا غیر ممکن نیست و زائر هم معتقد است که آن میّت به اذن الله چنین دعایی را برایش می‌کند. پس مادامی که معتقد است به اذن الله چنین توانایی

۱- مجموع الفتاوی، ج ۸ ص ۴۰۶.

دارد، از شرک‌بودن خارج می‌شود، امّا حتماً به معنای جایزبودن یا مستحب‌بودن یا سنّت‌بودن چنین درخواستی از میّت نیست بلکه یک حکم فقهی و شرعی است که باید مستحب‌بودن یا نبودن چنین درخواستی ثابت شود. امّا چون مادامی که موضوع این کتاب دربارۀ شرک است، پس به تفاصیل این موضوع که آیا سنّت است یا بدعت است وارد نمی‌شویم چراکه در هر حال از دایرۀ حلال و حرام بیرون نمی‌رود و صاحبش را به مجرد چنین درخواستی کافر و مشرک نمی‌گرداند. پس هر شرکی حرام است امّا هر حرامی شرک و کفر نیست و تنها خوارج مردمان را با گناه کبیره تکفیر می‌کنند و اگر درخواست دعا از میّت حرام هم باشد، فاعلش مرتکب حرام شده است نه کفر و شرک.

مجاز و حقیقت

وقتی حاکم به وزیرش می‌گوید و وزیر به فرماندار می‌گوید و فرماندار به پلیسش می‌گوید که فلان نفر بنا بر حکم حاکم بازداشت و زندانی شود، مردم می‌گویند که حاکم فلان نفر را دستگیر کرد، در حالی که خود حاکم شخصاً برای دستگیر کردن او نرفته بود، بلکه پلیسِ حاکم او را دستگیر کرده بود. و در عرف جامعه، مردم می‌گویند که حاکم فلان نفر را دستگیر کرد، و این هم صحیح است که بگویند فلان پلیس فلان نفر را دستگیر کرد. پس نسبت انجام کار به پلیس، مجاز است و نسبت انجام کار به حاکم، حقیقی است. یعنی تا حاکم دستور ندهد، پلیس بصورت سرخود اجازۀ دستگیر کردن کسی را ندارد. و نکتۀ مهمی که مدّ نظر ما در اینجاست این است که وقتی پلیس آن فرد را دستگیر می‌کند دیگران نمی‌گویند که پلیس شریک حاکم در امر و نهی و دستگیر کردن و آزاد کردن و نفع رساندن و ضرر رساندن به مردم است! بلکه پلیس تنها امر حاکم را به اذن او، طبق سلسله مراتبی که دارد اجرا می‌کند.

به همانند آن احکم الحاکمین و رب الأرباب و شاه شاهان الله رب العزة، که بی‌نیازترین بی‌نیازان از بندگانش است، می‌توانست در یک کن فیکون و کمتر از یک چشم به هم زدن، آسمان‌ها و زمین را خلق کند، امّا در شش روز و به صورت مرحله به مرحله خلق کرد تا قانون حیات دنیوی را که بر اخذ اسباب و مسببات است نشان داده باشد.

و به همان شکل الله متعال می‌تواند خودش حامل عرش خود باشد و کوچکترین احتیاجی به حاملان عرشش ندارد، امّا در عین حال وظیفهٔ انجام آن را به ملائکه‌ای بسیار والامقام سپرده است: ﴿ٱلَّذِينَ يَحۡمِلُونَ ٱلۡعَرۡشَ وَمَنۡ حَوۡلَهُۥ يُسَبِّحُونَ بِحَمۡدِ رَبِّهِمۡ وَيُؤۡمِنُونَ بِهِۦ وَيَسۡتَغۡفِرُونَ لِلَّذِينَ ءَامَنُواْ﴾ [غافر: ۷]

«کسانی‌که عرش را حمل می‌کنند، و آنان که بر گرد آن هستند به ستایش پروردگارشان تسبیح می‌گویند، و به او ایمان دارند و برای کسانی‌که ایمان آورده‌اند استغفار می‌کنند».

یا عمل کشیدن روح انسان‌ها در هنگام مردنشان، حقیقتا کار خداوند متعال است چنانکه می‌فرماید: ﴿ٱللَّهُ يَتَوَفَّى ٱلۡأَنفُسَ حِينَ مَوۡتِهَا﴾ [الزمر: ۴۲]

«الله جان‌ها را به هنگام مرگ‌شان قبض می‌کند».

اما در آیه‌ای دیگر کشیدن روح انسان‌ها را به ملک الموت نسبت می‌دهد و می‌فرماید:

﴿۞قُلۡ يَتَوَفَّىٰكُم مَّلَكُ ٱلۡمَوۡتِ ٱلَّذِي وُكِّلَ بِكُمۡ﴾ [السجدة: ۱۱]

«بگو: فرشتهٔ مرگ که بر شما گماشته شده؛ جان‌تان را می‌گیرد»

و در آیه‌ای دیگر کشیدن روح را به ملک الموت و دیگر از ملائکه‌ای که دستیاران او هستند نسبت می‌دهد و می‌فرماید: ﴿وَهُوَ ٱلۡقَاهِرُ فَوۡقَ عِبَادِهِۦۖ وَيُرۡسِلُ عَلَيۡكُمۡ حَفَظَةً حَتَّىٰٓ إِذَا جَآءَ أَحَدَكُمُ ٱلۡمَوۡتُ تَوَفَّتۡهُ رُسُلُنَا وَهُمۡ لَا يُفَرِّطُونَ٦١﴾ [الأنعام: ۶۱]

«و او بر بندگانش چیره است و نگهبانانی (از فرشتگان) بر شما می‌فرستد تا زمانی که یکی از شما را مرگ فرا رسد؛ فرستادگان ما (ملک الموت و دست‌یارانش) جانش را می‌گیرند، و آن‌ها (در انجام مأموریت خود) کوتاهی نمی‌کنند».

بدون شکن عمل کشیدن روح انسان‌ها توسط ملائکه، مجازی است یعنی به اذن و فرمان الله مسئول و گماشته شده و موکّل کشیدن روح هستند، و عمل کشیدن روح انسان توسط الله، حقیقی است یعنی الله آمر و خالق آن است چنانکه می‌فرماید:

﴿أَلَا لَهُ ٱلۡخَلۡقُ وَٱلۡأَمۡرُ﴾ [الأعراف: ۵۴]

«آگاه باشید که آفرینش و فرمانروایی از آنِ او است».

و اینکه ملک الموت و دستیارانی که به همراه او هستند، روح‌ها را می‌کشند، به معنای شریک قرار دادن ملائکه با خداوند در امر کشیدن روح انسان‌ها نمی‌باشد، برای اینکه ملک الموت به اذن خود و از جانب خود و بطور مستقل از الله، روح‌ها را نمی‌کشد، بلکه زیر نظر خداوند و به دستور خداوند روح‌ها را می‌کشد، چنانکه در روایتی از الطبرانی و ابو نعیم و ابن منده آمده و السیوطی هم در الدر المنثور آن را نقل کرده است که ملک الموت می‌گوید: «والله لو أردت أن أقبض روح بعوضة، ما قدرت على ذلك حتى يكون الله هو يأذن بقبضها».

ترجمه: «به خدا سوگند اگر بخواهم که روح پشه‌ای را بگیرم، نمی‌توانم چنین کاری بکنم تا اینکه خداوند به گرفتن آن اجازه بدهد».[۱]

و اگر هم عمل کشیدن روح را به ملک الموت نسبت بدهیم، نسبتی مجازی می‌باشد نه حقیقی.

و علاوه بر این، هنگامی که ملک الموت همزمان روح انسان‌های بسیار زیادی که در مکان‌های مختلف وجود دارند را -به اذن الله- می‌کشد، دلیل بر این نیست که ما برای ملک الموت صفات ربوبیت مانند سمیع و بصیر و محیط و علیم و حاضر و ناظر در همه جا و... قائل شده باشیم. اینکه ملک الموت در آنِ واحد می‌تواند در مکان‌های مختلف از شرق و غرب و دریا و خشکی و زمین و هوا و ... باشد و قبض روح نماید، به این معنا نیست که ما او را شریک خداوند قرار داده باشیم یا به او صفات خدایی داده باشیم؛ بلکه تنها خداوند به اذن خودش به او چنین نیرو و قدرتی داده است. ابو الشیخ الأصبهانی در کتاب «العظمة» باب «صِفَةُ مَلَكِ الْمَوْتِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَعِظَمِ خَلْقِهِ وَقُوَّتِهِ» از سماک بن الولید الحنفی تخریج کرده که او ابن عباس رضی الله عنهما را بعد از آنکه چشمانش را از دست داد، در مدینه ملاقات کرده و به او گفت: «هِيَ يَا ابْنَ عَبَّاسٍ مَا تَقُولُ فِي أَمْرٍ غَمَّنِي وَاهْتَمَمْتُ بِهِ؟ قَالَ: قُلْتُ: نَفْسَانِ اتَّفَقَ مَوْتُهُمَا فِي طَرْفَةِ عَيْنٍ: وَاحِدٌ فِي الْمَشْرِقِ، وَوَاحِدٌ فِي الْمَغْرِبِ كَيْفَ قَدَرَ

۱- الدر المنثور، ج ۶ ص ۵۴۲.

عَلَيْهِمَا مَلَكُ الْمُوْتِ؟ قَالَ: وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ مَا قُدْرَةُ مَلَكِ الْمُوْتِ عَلَى أَهْلِ الْمُشَارِقِ وَالْمُغَارِبِ وَالظُّلُمَاتِ وَالنُّورِ وَالْبُحُورِ إِلَّا كَقُدْرَةِ الرَّجُلِ عَلَى مَائِدَتِهِ يَتَنَاوَلُ مِنْ أَيِّهَا شَاءَ».

ترجمه: «ای ابن عباس دربارۀ مسالهای که مرا پریشان کرده و بسیار به آن فکر می‌کنم چه می‌گویی، اینکه دو نفر هستند که همزمان می‌میرند یکی در مشرق و دیگری در مغرب، ملک الموت چگونه روح آنان را می‌کشد؟ ابن عباس گفت: سوگند به کسی که جانم به دست اوست قدرت ملک الموت بر مشرق‌ها و مغرب‌ها، و تاریکی‌ها و نور، و دریاها، همانند قدرت یک شخص بر سفرۀ غذایش است که از هرجا بخواهد می‌تواند بخورد».[1]

مورچه‌ای را بر روی کف دستتان تصور کنید، او در آنِ واحد نمی‌تواند همۀ سطح دست شما را ببیند و بر همۀ آن اطلاع داشته باشد مگر اینکه به نقاط مختلف سطح دستتان حرکت کند. اما شما در همان حال تمام سطح دستتان را می‌بینید و اگر بر روی دستتان ده مورچه هم وجود داشته باشد همگی زیر نظر شما هستند. این مورچه را با عقاید نجدیه در نظر بگیرد. سپس مورچه‌ای دیگر به او می‌گوید که موجودی وجود دارد که در آنِ واحد بر تمام مملکست سطح دست آگاهی و علم دارد و همۀ فراز و نشیب‌های آن را می‌بیند. آن مورچۀ نجدی بخاطر ضعف و ناتوانی خودش و قیاس کردن خودش بر دیگران، به این مورچه می‌گوید که تو مشرک گشتی برای اینکه صفت سمیع و بصیر و محیط و حاضر و ناظر بودن در همه جا را برای آن موجود قائل شده‌ای و چیزی که لا يقدر عليه إلا الله است را برای آن موجود قائل شده‌ای!

نجدیه هم همین‌گونه فکر می‌کنند، وقتی به آنان گفته می‌شود زمین با همۀ بزرگی‌اش به نسبت بزرگی و قدرت ملک الموت همانند کف دستی است برای او و اگرچه خودش یک نفر است اما از هرجای آن زمین که بخواهد می‌تواند «به اذن الله» قبض

۱- العظمة از أبو محمد عبد الله بن محمد بن جعفر بن حيان الأنصاري المعروف بأبِي الشيخ الأصبهاني (المتوفى: ۳۶۹هـ)، ج ۳ ص ۸۹۳.

روح کند، نجدیه تعجب می‌کنند. اما راه گریزی هم ندارند چراکه حقیقتاً ملک الموت چنین قدرتی را به اذن الله دارد و اینکه خداوند به او چنین قدرتی داده است به معنای شریک شدن او در قدرت‌های الله نیست و به معنای ند و همتا قرار دادن او با الله نیست چراکه از خود هیچ گونه قدرتی ندارد و با اختیار خود هیچ کاری نمی‌تواند انجام بدهد و خداوند هیچ قدرت و اختیاری را به او تفویض و واگذار نکرده است. پس مادام که به اذن الله مخلوقی مانند ملک الموت چنین قدرتی دارد، و شرک محسوب نشد، پس چرا اگر کسی معتقد باشد میّت برای زائرش می‌تواند دعا کند، آن هم به اذن الله، چرا چنین کسی باید مرتکب شرک اکبر شده باشد؟

یا نوشتن اعمال را خداوند در این آیه به ملائکه نسبت داده و می‌فرماید: ﴿أَمۡ يَحۡسَبُونَ أَنَّا لَا نَسۡمَعُ سِرَّهُمۡ وَنَجۡوَىٰهُمۚ بَلَىٰ وَرُسُلُنَا لَدَيۡهِمۡ يَكۡتُبُونَ ٨٠﴾ [الزخرف: ۸۰]

«آیا آن‌ها می‌پندارند که ما راز گویی و (سخنان) در گوشی آنان را نمی‌شنویم؟! آری، (می‌شنویم) و فرستادگان ما (از فرشتگان) نزد آن‌ها (هستند) و می‌نویسند».

و در آیه‌ای دیگر نوشتن را به خودش نسبت داده و می‌فرماید: ﴿وَيَقُولُونَ طَاعَةٞ فَإِذَا بَرَزُواْ مِنۡ عِندِكَ بَيَّتَ طَآئِفَةٞ مِّنۡهُمۡ غَيۡرَ ٱلَّذِي تَقُولُۖ وَٱللَّهُ يَكۡتُبُ مَا يُبَيِّتُونَۖ فَأَعۡرِضۡ عَنۡهُمۡ وَتَوَكَّلۡ عَلَى ٱللَّهِۚ وَكَفَىٰ بِٱللَّهِ وَكِيلًا ٨١﴾ [النساء: ۸۱]

«و آنان (در حضور تو) می‌گویند: فرمانبرداریم و چون از نزد تو بیرون روند؛ گروهی از آنان بر خلاف گفته‌های تو، جلسات سرّی شبانه تشکیل می‌دهند و الله آنچه (در آنجا) شبانه نقشه می‌کشند، می‌نویسد. پس از آنان روی بگردان، و بر الله توکل کن، و او یار و مدافع تو باشد کافی است».

یا زینت دادن به عمل کافران را الله متعال به خودش نسبت داده و می‌فرماید: ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ لَا يُؤۡمِنُونَ بِٱلۡأٓخِرَةِ زَيَّنَّا لَهُمۡ أَعۡمَٰلَهُمۡ فَهُمۡ يَعۡمَهُونَ ٤﴾ [النمل: ٤]

«بی‌گمان کسانی که به آخرت ایمان نمی‌آورند، اعمال‌شان را برای آن‌ها زینت داده‌ایم، پس آن‌ها سرگردان می‌شوند».

و در آیه‌ای دیگر زینت دادن به اعمال کافران را به شیطان نسبت داده و می‌فرماید: ﴿وَزَيَّنَ لَهُمُ ٱلشَّيۡطَٰنُ أَعۡمَٰلَهُمۡ فَصَدَّهُمۡ عَنِ ٱلسَّبِيلِ وَكَانُواْ مُسۡتَبۡصِرِينَ٣٨﴾ [العنکبوت: ۳۸]

«و شیطان اعمال‌شان را برای آن‌ها بیاراست، پس آن‌ها را از راه (الله) بازداشت در حالی‌که بینا بودند».

پس شیطان خارج از اراده و سلطه و قدرت الله متعال نیست تا بتواند با قدرت قائم به ذات خود و بصورت مستقل از قدرت و ارادۀ خداوند کاری انجام بدهد. چراکه اگر چنین معتقد باشیم، پس ابلیس را خارج از حیطه قدرت الله دانسته‌ایم در حالی که هیچ چیز خارج از قدرت خداوند نیست. و ابلیس قدرت خارج شدن از سلطه و نیروی الله متعال را ندارد و مخالفت او با امر الله از لحاظ تشریعی است نه تکوینی. ﴿وَهُوَ ٱلۡقَاهِرُ فَوۡقَ عِبَادِهِۦۚ وَهُوَ ٱلۡحَكِيمُ ٱلۡخَبِيرُ١٨﴾ [الأنعام: ۱۸]

«و اوست که بر بندگان خود مسلط و چیره است، و او حکیم آگاه است».

و کشتن کافران و انداختن تیر را در این آیه خداوند حقیقتاً به خودش نسبت داده و می‌فرماید: ﴿فَلَمۡ تَقۡتُلُوهُمۡ وَلَٰكِنَّ ٱللَّهَ قَتَلَهُمۡۚ وَمَا رَمَيۡتَ إِذۡ رَمَيۡتَ وَلَٰكِنَّ ٱللَّهَ رَمَىٰ وَلِيُبۡلِيَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ مِنۡهُ بَلَآءً حَسَنًاۚ إِنَّ ٱللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٞ١٧﴾ [الأنفال: ۱۷]

«پس شما آن‌ها را نکشتید، بلکه الله آن‌ها را کشت و هنگامی‌که (به سوی آن‌ها خاک و سنگ) انداختی، تو نینداختی، بلکه الله‌انداخت، تا مؤمنان را به آزمایشی نیکو از جانب خود بیازماید، بی‌گمان الله شنوای داناست».

و شکی نیست که منظور از نفی کشتن کافران توسط مومنان و نفی انداختن توسط پیامبر، نفی حقیقت عمل توسط آنان نبوده است چراکه در خود آیه با عبارت ﴿إِذۡ رَمَيۡتَ﴾ اثبات اصل عمل برای پیامبر شده است. بلکه نفی موثر واقع شدن عمل آنان و نفی مستقل بودن عمل آنان از الله را کرده است؛ یعنی کسی که حقیقتاً رمی کرد و انداخت، الله بود و کسی که حقیقتاً کافران را کشت الله بود و شماها فقط سببی بودید و سبب بدون اذن الله هیچ تاثیری نمی‌تواند داشته باشد.

یا نفخ و دمیدن روح در جنین، حقیقتاً فقط کار خداوند متعال است، چنانکه دربارۀ آدم علیه السلام می‌فرماید: ﴿فَإِذَا سَوَّيۡتُهُۥ وَنَفَخۡتُ فِيهِ مِن رُّوحِي فَقَعُواْ لَهُۥ سَٰجِدِينَ٧٢﴾ [ص: ۷۲]

«پس هنگامی‌که درستش کردم، و از روح خود در آن دمیدم، برای او سجده‌کنان بیفتید».

و دربارۀ مریم علیها السلام می‌فرماید: ﴿وَٱلَّتِيٓ أَحۡصَنَتۡ فَرۡجَهَا فَنَفَخۡنَا فِيهَا مِن رُّوحِنَا وَجَعَلۡنَٰهَا وَٱبۡنَهَآ ءَايَةٗ لِّلۡعَٰلَمِينَ٩١﴾ [الأنبياء: ۹۱]

«و زنی (مریم) را که شرمگاهش را پاک نگاه داشت، پس (ما) از روح خود در آن دمیدیم، و او و فرزندنش را نشانه‌ای برای جهانیان قرار دادیم».

اما نفخ روح را به ملائکه نیز نسبت داده است چنانکه در حدیث متفق علیه آمده که عبد الله بن مسعود ﷺ گفت: «حدثنا رسول الله ﷺ وهو الصّادِقُ الْمَصْدُوق: إنّ أَحَدَكُمْ يُجْمَعُ خَلْقُهُ في بَطْنِ أُمِّهِ أربَعِينَ يَوماً نُطْفَةً، ثُمّ يَكُونُ عَلَقَةً مِثْلَ ذلِكَ، ثُمّ يَكُونُ مُضْغَةً مِثْلَ ذلِكَ، ثُمّ يُرْسَلُ المَلَكُ، فَيَنْفُخُ فِيهِ الرُّوحَ، وَيُؤْمَرُ بِأَرْبَعِ كَلِمَاتٍ: بِكَتْبِ رِزْقِهِ وَأَجَلِهِ وَعَمَلِهِ وَشَقِيٌّ أَوْ سَعِيدٌ».

ترجمه: «رسول خدا ﷺ به ما فرمود و اوست پیغمبر راستگو و تصدیق شده: محققاً خلقت یکی از شما در شکم مادرش چنین انجام می‌گیرد: چهل روز به حالت نطفه است، پس از آن لخته‌ای از خون می‌شود در چهل روز، پس از آن تکه گوشتی می‌شود در چنین مدتی، پس از سه چهل روز (که جمعاً صد و بیست روز خواهد بود) خداوند فرشته‌ای بسوی او می‌فرستد تا در آن روح بدمد، و فرشته مأمور است به نوشتن چهار کلمه: نوشتن روزیش، مدت عمرش، کردارش، و اینکه بدبخت یا نیک بخت است» .

یا دمیدن روح توسط عیسی علیه السلام در پرنده‌ای که از خاک درست کرده و زنده شدن آن به اذن الله، چنانکه می‌فرماید: ﴿وَإِذۡ تَخۡلُقُ مِنَ ٱلطِّينِ كَهَيۡـَٔةِ ٱلطَّيۡرِ بِإِذۡنِي فَتَنفُخُ فِيهَا فَتَكُونُ طَيۡرَۢا بِإِذۡنِي﴾ [المائدة: ۱۱۰]

«و هنگامی‌که به فرمان من از گِل چیزی مانند شکل پرنده‌ای ساختی؛ پس در آن می‌دمیدی و به فرمان من پرنده‌ای می‌شد».

و می‌فرماید: ﴿أَنِّيٓ أَخۡلُقُ لَكُم مِّنَ ٱلطِّينِ كَهَيۡـَٔةِ ٱلطَّيۡرِ فَأَنفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيۡرَۢا بِإِذۡنِ ٱللَّهِۖ﴾ [آل عمران: ٤٩]

«من از گِل برای شما (چیزی) به شکل پرنده می‌سازم، آنگاه در آن می‌دمم، پس به فرمان الله پرنده‌ای می‌شود».

بدون شک نسبت‌دادن عمل دمیدن روح به عیسی یا ملائکه، نسبتی مجازی می‌باشد نه حقیقی، برای اینکه آن‌ها تنها به اذن الله و به فرمان الله نفخ روح کرده‌اند.

یا عمل بخشیدن فرزند: که تنها کار خداوند متعال است و هرکسی که گمان کند غیر از خداوند کسی دیگر می‌تواند بصورت مستقل از الله فرزند ببخشد، بدون شک دچار شرک اکبر شده است، امّا وقتی خداوند یکی از مخلوقاتش را مامور می‌کند که به اذن الله فرزند ببخشد، هنگامی که آن مخلوق می‌گوید من فرزند بخشیدم، نسبت دادن بخشیدن فرزند به خودش، نسبتی مجازی است نه حقیقی. چنانکه جبرئیل علیه السلام بخشیدن فرزند به مریم علیها السلام را مجازا به خودش نسبت می‌دهد و می‌گوید: ﴿قَالَ إِنَّمَآ أَنَا۠ رَسُولُ رَبِّكِ لِأَهَبَ لَكِ غُلَٰمٗا زَكِيّٗا١٩﴾ [مریم: ١٩]

«(جبرئیل) گفت: یقیناً من فرستادۀ پروردگار تو هستم، تا پسر پاکیزه‌ای به تو ببخشم».

پس حقیقت این است که فاعل و کسی که فرزند می‌بخشد همان الله سبحان است و نسبت دادن بخشیدن فرزند به جبرئیل از باب مجاز است.

یا تدبیر امور که تنها کار خداوند متعال است چنانکه می‌فرماید: ﴿وَمَن يُدَبِّرُ ٱلۡأَمۡرَۚ فَسَيَقُولُونَ ٱللَّهُۚ﴾ [یونس: ٣١]

«و چه کسی کار (جهان) را تدبیر می‌کند؟ پس بی درنگ خواهند گفت: الله».

و می‌فرماید: ﴿يُدَبِّرُ ٱلۡأَمۡرَ مِنَ ٱلسَّمَآءِ إِلَى ٱلۡأَرۡضِ ثُمَّ يَعۡرُجُ إِلَيۡهِ فِي يَوۡمٖ كَانَ مِقۡدَارُهُۥٓ أَلۡفَ سَنَةٖ مِّمَّا تَعُدُّونَ٥﴾ [السجدة: ٥]

«کار (جهان هستی) را از آسمان تا زمین تدبیر می‌کند».

اما بصورت مجازی، تدبیر امور را به ملائکه نسبت داده است چنانکه می‌فرماید: ﴿فَٱلۡمُدَبِّرَٰتِ أَمۡرٗا﴾ [النازعات: ٥]

«و سوگند به فرشتگانی که کارها را تدبیر می‌کنند».

و می‌فرماید: ﴿فَٱلۡمُقَسِّمَٰتِ أَمۡرًا﴾ [الذاریات: ٤]

«و سوگند به فرشتگانی که کارها را تقسیم می‌کنند».

یا کلام خداوند که قرآن است را خداوند بر پیامبر نازل کرده است، چنانکه می‌فرماید: ﴿وَءَامِنُواْ بِمَآ أَنزَلۡتُ﴾ [البقرة: ٤١]

«و به آنچه نازل کرده‌ام (= قرآن) ایمان بیاورید».

و می‌فرماید: ﴿رَبَّنَآ ءَامَنَّا بِمَآ أَنزَلۡتَ﴾ [آل عمران: ٥٣]

«پروردگارا! به آنچه نازل کرده‌ای، ایمان آوردیم»

و در جایی دیگر عمل نازل کردن قرآن به اذن الله را به جبرئیل نسبت می‌دهد و می‌فریاد: ﴿قُلۡ مَن كَانَ عَدُوّٗا لِّجِبۡرِيلَ فَإِنَّهُۥ نَزَّلَهُۥ عَلَىٰ قَلۡبِكَ بِإِذۡنِ ٱللَّهِ﴾ [البقرة: ٩٧]

«بگو: کسی‌که دشمن جبرئیل باشد، (در حقیقت دشمن الله است) زیرا که او به اذن الله قرآن را بر قلب تو نازل کرده است»

و می‌فرماید: ﴿قُلۡ نَزَّلَهُۥ رُوحُ ٱلۡقُدُسِ مِن رَّبِّكَ بِٱلۡحَقِّ﴾ [النحل: ١٠٢]

«بگو: روح القدس (= جبرئیل) آن را از جانب پروردگارت به حق نازل کرده است».

و می‌فرماید: ﴿نَزَلَ بِهِ ٱلرُّوحُ ٱلۡأَمِينُ ١٩٣ عَلَىٰ قَلۡبِكَ لِتَكُونَ مِنَ ٱلۡمُنذِرِينَ ١٩٤﴾ [الشعراء: ١٩٣-١٩٤]

«روح الامین (= جبرئیل) آن را فرود آورده است(۱۹۳) بر قلب تو، تا از هشدار دهندگان باشی».

یا حرکت دادن ابرها که خداوند در این آیه حرکت ابرها را به باد نسبت داده است و می‌فرماید: ﴿ٱللَّهُ ٱلَّذِي يُرۡسِلُ ٱلرِّيَٰحَ فَتُثِيرُ سَحَابٗا﴾ [الروم: ٤٨]

«الله همان کسی است که بادها را می‌فرستد، آنگاه ابرها را به حرکت در می‌آورد».

و در آیه‌ای دیگر حرکت ابرها را به خودش نسبت داده می‌فرماید: ﴿أَلَمۡ تَرَ أَنَّ ٱللَّهَ يُزۡجِي سَحَابٗا ثُمَّ يُؤَلِّفُ بَيۡنَهُۥ ثُمَّ يَجۡعَلُهُۥ رُكَامٗا﴾ [النور: ۴۳]

«آیا ندیدی که الله ابرهایی را به آرامی می‌راند، سپس بین آن‌ها پیوند می‌دهد، آنگاه آن را متراکم می‌کند».

یا رویدن گیاهان را خداوند به تاثیر آب نسبت داده و می‌فرماید: ﴿وَنَزَّلۡنَا مِنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءٗ مُّبَٰرَكٗا فَأَنۢبَتۡنَا بِهِۦ جَنَّٰتٖ وَحَبَّ ٱلۡحَصِيدِ٩﴾ [ق: ۹]

«و از آسمان آبی پر برکت نازل کردیم، پس با آن باغ‌ها و دانه (های) درو شدنی رویاندیم».

و در آیه‌ای دیگر می‌فرماید: ﴿ٱللَّهُ ٱلَّذِي خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ وَأَنزَلَ مِنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءٗ فَأَخۡرَجَ بِهِۦ مِنَ ٱلثَّمَرَٰتِ رِزۡقٗا لَّكُمۡۖ﴾ [إبراهيم: ۳۲]

«الله (همان) کسی است که آسمان‌ها و زمین را آفرید، و از آسمان، آبی (گوارا) نازل کرد، پس با آن (آب) میوه‌ها(ی گوناگون) برای روزی شما (از زمین) بیرون آورد».

و می‌فرماید: ﴿أَوَ لَمۡ يَرَوۡاْ أَنَّا نَسُوقُ ٱلۡمَآءَ إِلَى ٱلۡأَرۡضِ ٱلۡجُرُزِ فَنُخۡرِجُ بِهِۦ زَرۡعٗا تَأۡكُلُ مِنۡهُ أَنۡعَٰمُهُمۡ وَأَنفُسُهُمۡۚ أَفَلَا يُبۡصِرُونَ٢٧﴾ [السجدة: ۲۷]

«آیا ندیدند که ما آب را به سوی زمین خشک (و بی گیاه) می‌رانیم، پس به (و سیلهٔ) آن کشتزار را بیرون می‌آوریم، که چهارپایان‌شان و خودشان از آن می‌خورند، آیا نمی‌بینند؟!».

عبارات: ﴿فَأَخۡرَجَ بِهِۦ﴾ و ﴿فَنُخۡرِجُ بِهِۦ﴾ و ﴿فَأَنۢبَتۡنَا بِهِۦ﴾ به صراحت تاثیر آب در رویانیدن گیاهان را نشان می‌دهد، و آب را به عنوان سببی برای زنده کردن زمین مقرر کرده است، امّا فاعل و مسبب حقیقی تنها الله متعال است چنانکه می‌فرماید: ﴿ٱعۡلَمُوٓاْ أَنَّ ٱللَّهَ يُحۡيِ ٱلۡأَرۡضَ بَعۡدَ مَوۡتِهَاۚ قَدۡ بَيَّنَّا لَكُمُ ٱلۡأٓيَٰتِ لَعَلَّكُمۡ تَعۡقِلُونَ١٧﴾ [الحدید: ۱۷]

«بدانید که الله زمین را بعد از مردنش زنده می‌کند، به راستی ما آیات (خود) را برای شما (به روشنی) بیان کردیم باشد که شما اندیشه کنید».

و می‌فرماید: ﴿وَءَايَةٞ لَّهُمُ ٱلۡأَرۡضُ ٱلۡمَيۡتَةُ أَحۡيَيۡنَٰهَا وَأَخۡرَجۡنَا مِنۡهَا حَبّٗا فَمِنۡهُ يَأۡكُلُونَ٣٣﴾ [یس: ۳۳]

«و زمین مرده برایشان نشانه (و عبرتی) است که ما آن را زنده گردانیدیم، و دانهٔ (غذایی) که از آن می‌خورند، بیرون آوردیم».

پس نسبت زنده کردن زمین توسط باران، نسبت مجاز می‌باشد، و نسبت زندن کردن زمین توسط الله، حقیقی می‌باشد و خداوند امور را بوسیلهٔ اسبابش جریان می‌دهد.

پس آب به اذن الله تاثیر می‌گذارد و سبب واقع شده است، و استقلالیتی در تاثیر گذاشتن ندارد و فاعل و تاثیر گذار حقیقی فقط الله متعال است، امّا مشرکان بت‌هایشان را مستقل از الله در نفع و ضرر رساندن می‌دانستند و آیات قرآن فراوان عبارت «من دون الله» و «مع الله» را ذکر کرده است که بیانگر اعتقاد مشرکان در مستقل دانستن بت‌هایشان می‌باشد.

ابن قیم رحمه الله دربارهٔ قدرت‌ها و اموری که ملائکه به اذن الله انجام می‌دهند می‌گوید: «إِذَا ثَبَتَ هَذَا فَمَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا مِنْ حَرَكَاتِ الْأَفْلَاكِ وَالشَّمْسِ وَالْقَمَرِ وَالنُّجُومِ وَالرِّيَاحِ وَالسَّحَابِ وَالْمَطَرِ وَالنَّبَاتِ وَحَرَكَاتِ الْأَجِنَّةِ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِهَا، فَإِنَّمَا هِيَ بِوَاسِطَةِ الْمَلَائِكَةِ وَالْمُدَبِّرَاتِ أَمْرًا وَالْمُقَسِّمَاتِ أَمْرًا، كَمَا دَلَّ عَلَى ذَلِكَ فِي نُصُوصٍ مِنَ الْقُرْآنِ وَالسُّنَّةِ فِي غَيْرِ مَوْضِعٍ، وَالْإِيمَانُ بِذَلِكَ مِنْ تَمَامِ الْإِيمَانِ بِالْمَلَائِكَةِ، فَإِنَّ اللهَّ وَكَّلَ بِالرَّحِمِ مَلَائِكَةً، وَبِالْقَطْرِ مَلَائِكَةً، وَبِالنَّبَاتِ مَلَائِكَةً، وَبِالرِّيَاحِ مَلَائِكَةً، وَبِالْأَفْلَاكِ وَالشَّمْسِ وَالْقَمَرِ وَالنُّجُومِ، وَوَكَّلَ بِكُلِّ عَبْدٍ أَرْبَعَةً مِنَ الْمَلَائِكَةِ، كَاتِبَيْنِ عَنْ يَمِينِهِ وَشِمَالِهِ، وَحَافِظَيْنِ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ، وَوَكَّلَ مَلَائِكَةً بِقَبْضِ رُوحِهِ وَتَجْهِيزِهَا إِلَى مُسْتَقَرِّهَا فِي الْجَنَّةِ وَالنَّارِ، وَمَلَائِكَةً بِمُسَاءَلَتِهِ وَامْتِحَانِهِ فِي قَبْرِهِ، وَمَلَائِكَةً بِتَعْذِيبِهِ فِي النَّارِ أَوْ نَعِيمِهِ فِي الْجَنَّةِ، وَوَكَّلَ بِالْجِبَالِ مَلَائِكَةً، وَبِالسَّحَابِ مَلَائِكَةً تَسُوقُهُ حَيْثُ أُمِرَتْ بِهِ، وَبِالْقَطْرِ مَلَائِكَةً تَنْزِلُ بِأَمْرِ اللهَّ بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ كَمَا شَاءَ اللهُّ، وَوَكَّلَ مَلَائِكَةً بِغَرْسِ الْجَنَّةِ وَعَمَلِ آلَتِهَا وَفُرُشِهَا وَالْقِيَامِ عَلَيْهَا، وَمَلَائِكَةً بِالنَّارِ كَذَلِكَ.

فَأَعْظَمُ جُنْدِ اللهَّ الْمَلَائِكَةُ، وَلَفْظُ الْمَلَكِ يُشْعِرُ بِأَنَّهُ رَسُولٌ مُنَفِّذٌ غَيْرِهِ وَلَيْسَ لَهُمْ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ، بَلِ الْأَمْرُ كُلُّهُ للهَّ، وَهُمْ يُدَبِّرُونَ الْأَمْرَ وَيُقَسِّمُونَهُ بِأَمْرِ اللهَّ وَإِذْنِهِ، قَالَ تَعَالَى إِخْبَارًا عَنْهُمْ: {وَمَا

نَتَنَزَّلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ لَهُ مَا بَيْنَ أَيْدِينَا وَمَا خَلْفَنَا وَمَا بَيْنَ ذَٰلِكَ وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا﴾ [سُورَةُ مَرْيَم: ٦٤]
.

وَقَالَ تَعَالَى: ﴿وَكَمْ مِنْ مَلَكٍ فِي السَّمَاوَاتِ لَا تُغْنِي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا إِلَّا مِنْ بَعْدِ أَنْ يَأْذَنَ اللهُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَرْضَى﴾ [سُورَةُ النَّجْمِ: ٢٦].

وَأَقْسَمَ سُبْحَانَهُ بِطَوَائِفَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ الْمُنَفِّذِينَ لِأَمْرِهِ فِي الْخَلِيفَةِ كَمَا قَالَ تَعَالَى: ﴿وَالصَّافَّاتِ صَفًّا - فَالزَّاجِرَاتِ زَجْرًا - فَالتَّالِيَاتِ ذِكْرًا﴾ [سُورَةُ الصَّافَّاتِ: ١ - ٣].

وَقَالَ: ﴿وَالْمُرْسَلَاتِ عُرْفًا - فَالْعَاصِفَاتِ عَصْفًا - وَالنَّاشِرَاتِ نَشْرًا - فَالْفَارِقَاتِ فَرْقًا - فَالْمُلْقِيَاتِ ذِكْرًا - عُذْرًا أَوْ نُذْرًا﴾ [سُورَةُ الْمُرْسَلَاتِ: ١ - ٦].

وَقَالَ تَعَالَى: ﴿وَالنَّازِعَاتِ غَرْقًا - وَالنَّاشِطَاتِ نَشْطًا - وَالسَّابِحَاتِ سَبْحًا - فَالسَّابِقَاتِ سَبْقًا - فَالْمُدَبِّرَاتِ أَمْرًا﴾ [سُورَةُ النَّازِعَاتِ: ١ - ٥]».

ترجمه: «حال که این ثابت گشت در آسمان‌ها و زمین و بین آن دو، هر حرکتی اعم از حرکت افلاک و خورشید و ماه و ستارگان و باد و ابر و باران و نباتات و حرکات جنین در شکم مادرانشان همه بوسیلۀی ملائکه (فرشتگان) تدبیرگر و تقسیم‌گر صورت می‌گیرد، چنانکه نصوص قرآن و سنّت بر آن دلالت دارد و ایمان به آن از کمال ایمان به ملائکه است. خداوند ملائکه‌ای را موکل رحم قرار داده است و ملائکه‌ای را بر قطره‌های باران موکل قرار داده و ملائکه‌ای بر نباتات و ملائکه‌ای بر باد، و نیز بر افلاک و خورشید و ماه و ستارگان ملائکه‌ای گماشته شده است و بر هر شخص چهار ملائکه گماشته شده است، دو کاتب در چپ و راست او و دو محافظ در جلو و پشت او، و نیز ملائکه‌ای به قبض روحش گماشته شده است و ملائکه‌ای بر سؤال و جواب قبر و عذاب و نعمت در آنجا، و ملائکه‌ای که هنگام برخاستن از قبر او را به سمت محشر می‌برند و ملائکه‌ای که او را در آتش عذاب می‌دهند یا در بهشت نعمت می‌دهند و بر کوه‌ها ملائکه‌ای گماشته شده است و بر ابرها نیز ملائکه‌ای که آن‌ها را هرکجا که امر شود سوق می‌دهند و بر

قطرات باران ملائکه‌ای که آن‌ها را به امر خدا به‌اندازه‌ی مشخصی که خدا بخواهد فرو می‌فرستند و ملائکه‌ای که بر کاشتن بهشت و فرش کردن و بر پا کردن آن گماشته شده‌اند و همین گونه بر آتش نیز ملائکه‌ای قرار دارند.

بزرگ‌ترین سربازان خدا ملائکه او هستند و چنانکه از لفظ ملک حس می‌شود که منظور ملائکه‌ای هستند که امر غیر خود را اجرا می‌کنند و خود امری نمی‌کنند بلکه امر همه از جانب خدا است و آن‌ها امور را تدبیر می‌کنند و به امر و اذن خدا تقسیم و توزیع می‌کنند، چنانکه خداوند از قول آنان می‌فرماید:

﴿وَمَا نَتَنَزَّلُ إِلَّا بِأَمۡرِ رَبِّكَۖ لَهُۥ مَا بَيۡنَ أَيۡدِينَا وَمَا خَلۡفَنَا وَمَا بَيۡنَ ذَٰلِكَۚ وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيّٗا٦٤﴾ [مریم: ٦٤].

«ما (فرشتگان) جز به فرمان پروردگارت فرود نمی‌آئیم، از آن او است آنچه پیش روی ما و آنچه پشت سر ما و آنچه میان این دو است و پروردگارت فراموشکار نبوده (و نیست)».

﴿۞وَكَم مِّن مَّلَكٖ فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ لَا تُغۡنِي شَفَٰعَتُهُمۡ شَيۡـًٔا إِلَّا مِنۢ بَعۡدِ أَن يَأۡذَنَ ٱللَّهُ لِمَن يَشَآءُ وَيَرۡضَىٰٓ٢٦﴾ [النجم: ٢٦].

«چه بسیار فرشتگانی که در آسمان‌ها هستند و شفاعت ایشان سودی نمی‌بخشد و کاری نمی‌سازد، مگر بعد از آنکه خدا بخواهد به کسی اجازه دهد، و راضی و خوشنود گردد».

خداوند به گروهی از فرشتگان که فرمانش را میان خلایق اجرا می‌کند قسم می‌خورد چنانکه می‌فرماید: ﴿وَٱلصَّٰٓفَّٰتِ صَفّٗا١ فَٱلزَّٰجِرَٰتِ زَجۡرٗا٢ فَٱلتَّٰلِيَٰتِ ذِكۡرًا٣﴾ [الصافات: ١-٣].

«قسم به آنان که محکم صف کشیده‌اند و قسم به آنان که سخت باز می‌دارند! و قسم به آنان که پیاپی (آیات خدا را) تلاوت می‌کنند!».

و می‌فرماید: {سوگند به فرشتگانی که پی در پی فرستاده شدند(۱) پس سوگند به فرشتگانی که همچون تندباد می‌روند(۲) و سوگند به فرشتگانی که (ابرها را) پراکنده می‌کنند(۳) پس سوگند به فرشتگانی که جداکننده (حق از باطل) اند(۴) و سوگند به فرشتگانی که وحی (الهی) را (به پیامبران) القا می‌کنند(۵) برای اتمام حجت یا برای بیم و هشدار(۶)}.

و می‌فرماید: {سوگند به فرشتگانی که جان‌های (کافران) را به شدّت بیرون می‌کشند(۱) و سوگند به فرشتگانی که جان‌های (مؤمنان) را به نرمی‌و آسانی می‌گیرند(۲) و سوگند به فرشتگانی که شناورند(۳) و سوگند به فرشتگانی که (در اجرای اوامر الهی) بر یگدیگر سبقت می‌گیرند(۴) و سوگند به فرشتگانی (که به امر الهی) کارها را تدبیر می‌کنند}.[1] انتها

و همهٔ این اموری که ملائکه انجام می‌دهند و همهٔ این تصرفاتی که در جهان دارند، همگی به اذن الله است و آن‌ها اجرا کنندهٔ اوامر خداوند هستند و نسبت انجام آن امور به آنان، مجازی است و نسبت انجام آن امور به خداوند، حقیقی است.

و همچنین مسیح علیه السلام تصرفاتی به اذن الله داشت چنانکه خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَرَسُولًا إِلَىٰ بَنِيٓ إِسۡرَٰٓءِيلَ أَنِّي قَدۡ جِئۡتُكُم بِـَٔايَةٖ مِّن رَّبِّكُمۡ أَنِّيٓ أَخۡلُقُ لَكُم مِّنَ ٱلطِّينِ كَهَيۡـَٔةِ ٱلطَّيۡرِ فَأَنفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيۡرَۢا بِإِذۡنِ ٱللَّهِۖ وَأُبۡرِئُ ٱلۡأَكۡمَهَ وَٱلۡأَبۡرَصَ وَأُحۡيِ ٱلۡمَوۡتَىٰ بِإِذۡنِ ٱللَّهِۖ وَأُنَبِّئُكُم بِمَا تَأۡكُلُونَ وَمَا تَدَّخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمۡۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَةٗ لَّكُمۡ إِن كُنتُم مُّؤۡمِنِينَ ٤٩﴾ [آل عمران: ۴۹]

«و (عیسی را به عنوان) پیامبری به سوی بنی اسرائیل (می‌فرستد که او به آنان می‌گوید:) من از سوی پروردگارتان برایتان نشانه‌ای آورده‌ام، من از گِل برای شما (چیزی) به شکل پرنده می‌سازم، آنگاه در آن می‌دمم، پس به فرمان الله پرنده‌ای می‌شود و به فرمان الله کور مادر زاد و مبتلایان به برص (پیسی) را بهبودی می‌بخشم، و مردگان را زنده می‌کنم، و از آنچه می‌خورید و در خانه‌هایتان ذخیره می‌کنید؛ به شما خبر می‌دهم، مسلماً در این‌ها، نشانه‌ای برای شماست اگر ایمان داشته باشید».

و همچنین تصرف سلیمان علیه السلام در کَون به اذن الله، چنانکه خداوند متعال می‌فرماید: ﴿فَسَخَّرۡنَا لَهُ ٱلرِّيحَ تَجۡرِي بِأَمۡرِهِۦ رُخَآءً حَيۡثُ أَصَابَ ٣٦ وَٱلشَّيَٰطِينَ كُلَّ بَنَّآءٖ وَغَوَّاصٖ ٣٧ وَءَاخَرِينَ مُقَرَّنِينَ فِي ٱلۡأَصۡفَادِ ٣٨ هَٰذَا عَطَآؤُنَا فَٱمۡنُنۡ أَوۡ أَمۡسِكۡ بِغَيۡرِ حِسَابٖ ٣٩﴾ [ص: ۳۶-۳۹]

۱- الجواب الكافي لمن سأل عن الدواء الشافي أو الداء والدواء، صص ۲۰۰-۲۰۱.

«پس (ما) باد را برای او مسخر کردیم، تا به فرمانش به نرمی‌حرکت کند، هر کجا می‌خواست، برود(۳۶) و (نیز) شیاطین را، هر بنّا و غواصی (از آن‌ها را برای او مسخر کردیم)(۳۷) و (گروه) دیگری (از شیاطین) را (که همه) در غل و زنجیر بودند (برایش مسخر کردیم)(۳۸) این عطای ماست، پس (به هر کس می‌خواهی) ببخش، و یا نگه دار، حسابی بر تو نیست(۳۹)».

و همچنین می‌فرماید: ﴿وَلِسُلَيۡمَٰنَ ٱلرِّيحَ عَاصِفَةٗ تَجۡرِي بِأَمۡرِهِۦٓ إِلَى ٱلۡأَرۡضِ ٱلَّتِي بَٰرَكۡنَا فِيهَاۚ وَكُنَّا بِكُلِّ شَيۡءٍ عَٰلِمِينَ٨١ وَمِنَ ٱلشَّيَٰطِينِ مَن يَغُوصُونَ لَهُۥ وَيَعۡمَلُونَ عَمَلٗا دُونَ ذَٰلِكَۖ وَكُنَّا لَهُمۡ حَٰفِظِينَ٨٢﴾ [الأنبياء: ۸۱-۸۲]

«و تند باد را مسخر (و مطیع) سلیمان کردیم، که به فرمان او به سوی سرزمینی که در آن برکت دادیم، حرکت می‌کرد، و ما بر هر چیز آگاهیم(۸۱) و (نیز) از شیاطین کسانی را (مسخر کردیم) که برایش غواصی می‌کردند، و کارهایی غیر از این (نیز) انجام می‌دادند، و (ما) حافظ آن‌ها بودیم(۸۲)».

و می‌فرماید: ﴿وَلِسُلَيۡمَٰنَ ٱلرِّيحَ غُدُوُّهَا شَهۡرٞ وَرَوَاحُهَا شَهۡرٞۖ وَأَسَلۡنَا لَهُۥ عَيۡنَ ٱلۡقِطۡرِۖ وَمِنَ ٱلۡجِنِّ مَن يَعۡمَلُ بَيۡنَ يَدَيۡهِ بِإِذۡنِ رَبِّهِۦۖ وَمَن يَزِغۡ مِنۡهُمۡ عَنۡ أَمۡرِنَا نُذِقۡهُ مِنۡ عَذَابِ ٱلسَّعِيرِ١٢﴾ [سبأ: ۱۲]

«و برای سلیمان باد را (مسخر ساختیم) که صبحگاهان مسیر یک ماه را طی می‌کرد، و شامگاهان مسیر یک ماه را، و چشمهٔ مس (مذاب) را برایش روان ساختیم، و از جن کسانی را (مسخر کردیم) که به فرمان پروردگارش در پیش او کار می‌کردند، و هر که از آنان که از فرمان ما سرپیچی می‌کرد، او را از عذاب آتش سوزان می‌چشاندیم».

مسخر بودن ابرها و جنیان برای سلیمان، و حرف زدن با پردنگان و حیوانات و حشرات و امر کردن آنان و اطاعت نمودن امر سلیمان توسط آنان و مجازات کردن کسانی که از امر او سرپیچی می‌کردند در واقع تصرف در کَون توسط سلیمان به اذن الله متعال می‌باشد، سلیمان علیه السلام به ابرها اشاره می‌کرد و امر می‌کرد که به هرجایی که او می‌گوید حرکت کنند و سهولت انجام این کار توسط سلیمان، به همانند

سهولت حرکت دادن یک لیوان آب از روی میز به روی زمین توسط ما می‌باشد. در واقع سلیمان وقتی می‌خواست که ابرها را حرکت دهد، دعا نمی‌کرد که خدایا این ابر را از اینجا به آنجا ببر، به همان شکلی که وقتی ما لیوانی را برمی‌داریم دعا نمی‌کنیم و نمی‌گوییم خدایا این لیوان را بوسیلهٔ دست من بردار. برای اینکه شخص مسلمان و موحّد در عقیده و اندرونش لا حول ولا قوة إلا بالله نقش بسته و ملکهٔ ذهنش می‌باشد. پس خداوند به سلیمان چنین قدرتی داده بود که با اشاره کردن به ابرها، آن‌ها را حرکت می‌داد به همان شکلی که خداوند چنان قدرتی به ما داده است که لیوان آب را بر داشته و حرکت بدهیم. و بدون شک حرکت دادن یک لیوان آب توسط ما انسان‌ها نیز تصرف در کَون با اذن الله متعال می‌باشد و اگر اذن خداوند نبود برداشتن یک لیوان که سهل است، حتی پلک زدن هم ممکن نبود.

پس خداوند ما را در تصرف در مملکت خودش با اذن خودش توانا ساخته است و با اذن او می‌سازیم و خراب می‌کنیم و راه می‌رویم و می‌بخشیم و منع می‌کنیم و مظهر آن رزق است خداوند همان رزاقی است که جز او کسی نمی‌تواند رزق بدهد و هرکسی رازقی من دون الله ثابت کند مشرک شده است، امّا خداوند در رزقی که به ما داده است قدرت تصرف داده و ما را نیز رازق نامیده است چنانکه می‌فرماید:﴿وَإِذَا حَضَرَ ٱلۡقِسۡمَةَ أُوْلُواْ ٱلۡقُرۡبَىٰ وَٱلۡيَتَـٰمَىٰ وَٱلۡمَسَـٰكِينُ فَٱرۡزُقُوهُم مِّنۡهُ وَقُولُواْ لَهُمۡ قَوۡلٗا مَّعۡرُوفٗا٨﴾ [النساء: ٨]

«و هر گاه، خویشاوندان و یتیمان و مستمندان بر تقسیم (میراث) حاضر شدند، (چیزی) از آن (اموال) به آنان رزق بدهید، و با آنان بطور شایسته و نیک سخن بگویید».

و عاصف بن برخیا نیز تصرف در کَون داشت. به همان سهولتی که ما یک لیوان آب را بر می‌داریم، آصف بن برخیا علیه السلام نیز در یک چشم به هم زدن تخت و قصر سلطنت بلقیس که در یمن بود را برداشته و به شام می‌آورد چنانکه خداوند می‌فرماید: ﴿قَالَ يَـٰٓأَيُّهَا ٱلۡمَلَؤُاْ أَيُّكُمۡ يَأۡتِينِي بِعَرۡشِهَا قَبۡلَ أَن يَأۡتُونِي مُسۡلِمِينَ٣٨ قَالَ عِفۡرِيتٞ مِّنَ ٱلۡجِنِّ أَنَا۠ ءَاتِيكَ بِهِۦ قَبۡلَ أَن تَقُومَ مِن مَّقَامِكَۖ وَإِنِّي عَلَيۡهِ لَقَوِيٌّ أَمِينٞ٣٩ قَالَ ٱلَّذِي عِندَهُۥ عِلۡمٞ مِّنَ ٱلۡكِتَـٰبِ أَنَا۠ ءَاتِيكَ بِهِۦ قَبۡلَ أَن يَرۡتَدَّ إِلَيۡكَ طَرۡفُكَۚ﴾ [النمل: ٣٨-٤٠]

«(سلیمان) گفت: ای بزرگان! کدام‌یک از شما تخت او را برای من می‌آورد، پیش از آن‌که تسلیم شده نزد من آیند؟(۳۸) عفریتی از جن گفت: من آن را نزد تو می‌آورم پیش از آنکه از جایت برخیزی، و همانا من بر آن توانای امین هستم(۳۹) کسی‌که دانشی از کتاب (الهی) داشت گفت: من پیش از آن‌که چشم بر هم زنی، آن را نزد تو می‌آورم».

چنانکه در این آیه آمده است، سلیمان علیه السلام می گوید: ﴿أَيُّكُمۡ يَأۡتِينِي بِعَرۡشِهَا﴾ یعنی کدام یک از شما تخت او را برای من می‌آورد. و آصف بن برخیا که دانشی از کتاب الهی داشت، در جوابش گفت: ﴿أَنَا۠ ءَاتِيكَ بِهِۦ﴾ یعنی من آن را نزد تو می‌آورم و آوردن آن را به خودش نسبت داده است. در اینجا، عمل آوردن تخت بلقیس توسط آصف بن برخیا، با عمل برداشتن یک لیوان آب توسط ما، کاملا شبیه و برابر است و به همان شکلی که ما هنگامی‌که یک لیوان آب را بر می‌داریم در ملکهٔ ذهنمان این عقیده را داریم که هیچ حول و قوتی جز الله وجود ندارد، به همان شکل وقتی آصف بن برخیا تخت بلقیس را آورد، همین اعتقاد را داشت و معتقد بود که خداوند به او چنین نیرویی داده که بدون بلند شدن از مکانش و در کمتر از یک چشم به هم زدن می‌تواند تخت بلقیس را از یمن بردارد و به شام بیاورد و این عدم کردن و ایجاد کردن به اذن الله بود نه قائم به ذات آصف بر برخیا. پس نمی‌توان قید: «فیما لا یقدر علیه إلا الله» را برای درخواست و طلب سلیمان از همراهانش بکار برد و بگوییم که سلیمان علیه السلام چیزی را از همراهانش خواسته که جز الله بر آن قادر نبوده است! برای اینکه همانطور که گفتم برداشتن یک لیوان و کمتر از آن پلک زدن هم از اموری است که در قدرت ما نیست بلکه تنها به اذن و قدرت الله متعال قادر به انجام آن هستیم، و امور خارق العاده‌ای که پیامبران و اولیا انجام می‌دهند نیز در حطیهٔ قدرت آنان نیست؛ بلکه تنها به اذن الله است.

حتی شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمه الله می‌گوید که بنده می‌تواند به اذن الله به قدرت کن فیکوت برسد، در مجموع الفتاوی می‌گوید: «وقد جاء في الأثر: " {يَا عَبْدِي أَنَا أَقُولُ لِلشَّيْءِ كُنْ فَيَكُونُ أَطِعْنِي أَجْعَلْك تَقُولُ لِلشَّيْءِ كُنْ فَيَكُونُ يَا عَبْدِي أَنَا الْحَيُّ الَّذِي لَا

يَمُوتُ أَطِعْنِي أَجْعَلْك حَيًّا لَا تَمُوتُ} " وفي أثر: " {إنَّ الْمُؤْمِنَ تَأْتِيهِ التُّحَفُ مِنْ اللَّهِ: مَنْ الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ إلَى الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ} " فهذه غاية ليس وراءها مرمى كيف لا وهو بالله يسمع وبه يبصر وبه يبطش وبه يمشي؟».

ترجمه: «در اثر آمده است: {(خداوند می‌فرماید) ای بندهٔ من، من به چیزی می‌گویم باش پس می‌شود، تو هم از من اطاعت کن تا تو را چنین قرار بدهم که به چیزی بگویی باش و بشود، ای بندهٔ من، من زنده‌ای هستم که نمی‌میرد، تو هم از من اطاعت کن تا تو را زنده‌ای که نمی‌میرد قرار بدهم} و در اثر آمده است: {بی‌گمان مؤمن تحفه (و هدیه)ای از طرف الله که زنده است و نمی‌میرد به او داده می‌شود که زنده بودن و نمردن است} و این نهایتی است که بیشتر از آن چیزی وجود ندارد. چطور اینگونه نباشد در حالی که بندهٔ مؤمن بوسیلهٔ خداوند می‌شنود و بوسیلهٔ او می‌بیند و بوسیلهٔ او می‌گیرد و بوسیلهٔ او راه می‌رود؟».[1]

چنانکه مشاهده می‌کنیم: شیخ الإسلام ابن تیمیه رحمه الله با استناد به حدیث قدسی: {يَا عَبْدِي أَنَا أَقُولُ لِلشَّيْءِ كُنْ فَيَكُونُ أَطِعْنِي أَجْعَلْك تَقُولُ لِلشَّيْءِ كُنْ فَيَكُونُ يَا عَبْدِي أَنَا الْحَيُّ الَّذِي لَا يَمُوتُ أَطِعْنِي أَجْعَلْك حَيًّا لَا تَمُوتُ} می‌گوید که انسان‌ها در صورت اطاعت و بندگی مخلصانه برای پروردگارشان، خداوند به آنان قدرت‌های بسیاری می‌دهد، از جمله قدرت کن فیکون را می‌دهد. و بدون شک رسیدن به چنین قدرتی در گرو اطاعت از الله و به اذن الله است و اصلاً به معنای شریک قرار دادن برای الله نیست. و کسی که به اذن الله کن فیکون می‌کند به معنای شریک قرار دادن او در صفات خداوند نیست، بلکه تنها به معنای قدرتی است که خداوند به او داده است. مثال آن این است که خداوند می‌شنود و می‌بیند و ما هم می‌شنویم و می‌بینیم و اینکه ما چنین صفاتی داریم و خداوند نیز چنین صفاتی دارد به معنای شریک قرار دادن برای خداوند نیست، چون شنیدن و دیدن ما قائم به نفس خودمان نیست بلکه الله خالق آن است و با اذن او

۱- مجموع الفتاوی، ج ۴ ص ۳۷۷.

می‌توانیم بشنویم و ببینیم، امّا اگر در طاعت خداوند به مقام بالایی برسیم قدرت بینایی و شنوایی ما را بیشتر می‌کند، به همان شکل که پیامبر ﷺ پشت سر خودش را در نماز می‌دید بدون اینکه سرش را برگرداند. یا همانند هنگامی‌که خداوند قدرت بینایی او را زیاد کرد و توانست به کسانی از مشرکان که دربارۀ سفر إسرا او و بیت المقدس سوال کردند، پاسخ بدهد و آنجا را برایشان وصف کند، چنانکه از ابو هریره رضی الله عنه روایت است که گفت پیامبر ﷺ فرمود: «لَقَدْ رَأَيْتُنِي فِي الْحِجْرِ وَأَنَا أُخْبِرُ قُرَيْشًا عَنْ مَسْرَايَ، فَسَأَلُونِي عَنْ أَشْيَاءَ مِنْ بَيْتِ الْمَقْدِسِ لَمْ أُثْبِتْهَا، فَكَرُبْتُ كَرْبًا مَا كُرُبْتُ مِثْلَهُ قَطُّ , فَرَفَعَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لِي أَنْظُرُ إِلَيْهِ، مَا يَسْأَلُونِي عَنْ شَيْءٍ إِلا أَنْبَأْتُهُمْ بِهِ».

ترجمه: «در منزل خویش بودم که قریشیان دربارۀ بیت المقدس در شب معراج از من چیزهایی پرسیدند که آن‌ها را به خاطر نداشتم، به همین خاطر بسیار اندوهگین شدم به گونه‌ای که هرگز چنین اندوهی به من دست نداده بود. در این هنگام خداوند بیت المقدس را در جلوی چشمان من مجسّم کرد و از هر چه پرسیدند به آنان جواب دادم».[۱]

و ابن تیمیه رحمه الله به این حدیث قدسی اشاره کرده است که خداوند فرموده است: «وَمَا يَزَالُ عَبْدِي يَتَقَرَّبُ إِلَيَّ بِالنَّوَافِلِ حَتَّى أُحِبَّهُ، فَإِذَا أَحْبَبْتُهُ: كُنْتُ سَمْعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ، وَبَصَرَهُ الَّذِي يُبْصِرُ بِهِ، وَيَدَهُ الَّتِي يَبْطِشُ بِهَا، وَرِجْلَهُ الَّتِي يَمْشِي بِهَا، وَإِنْ سَأَلَنِي لَأُعْطِيَنَّهُ، وَلَئِنِ اسْتَعَاذَنِي لَأُعِيذَنَّهُ».

ترجمه: «بنده‌ام با ادای نوافل پیوسته به من نزدیک می‌شود تا آنجا که دوستش بدارم، پس زمانی که او را دوست داشتم، شنوایی‌اش باشم که با آن می‌شنود، بینایی‌اش باشم که با آن می‌بیند، دستش باشم که بوسیلۀ آن می‌گیرد و پایش که با آن راه می‌رود و اگر از من بخواهد بی‌تردید به او می‌دهم و اگر به من پناه جوید حتماً پناهش می‌دهم».[۲]

۱- حیات الأنبیاء، البیهقی (۹).

۲- بخاری (۶۰۲۱).

و خضر علیه السلام نیز به اذن الله تدبیر امور می‌کرد، چنانکه تنها در زمانی که با موسی علیه السلام همراه بود سه مورد از کارهایش را متوجه شدیم و قبل و بعد از همراهی با موسی نیز کارهای این چنینی او بسیار بوده است. چنانکه هنگامی‌که موسی علیه السلام همراه او بود، کشتیی را غرق می‌کند و کودکی را می‌کشد و دیواری را بنا می‌کند و گاهی خضر علیه السلام آن افعال را به خودش نسبت می‌دهد و می‌گوید: ﴿فَأَرَدتُّ أَنْ أَعِيبَهَا﴾ [الکهف: ۷۹]. «پس من خواستم آن را معیوب کنم».

و می‌گوید: ﴿فَأَرَدْنَآ﴾ [الکهف: ۸۱]. «از این رو، خواستیم».

و گاهی آن افعال را به الله متعال نسبت می‌دهد و می‌گوید: ﴿فَأَرَادَ رَبُّكَ﴾ [الکهف: ۸۲]. «پس پروردگارت خواست».

و بعد از انجام این کارها می‌گوید: ﴿وَمَا فَعَلْتُهُۥ عَنْ أَمْرِى﴾ [الکهف: ۸۲]. «و این (کارها) را من خود سرانه انجام ندادم».

بلکه به فرمان الله انجام داده است. پس، اینکه مثلاً کودکی که در ظاهر هیچ تکلیفی بر او نیست را بکشد و موسی علیه السلام از کار او بسیار شگفت زده شود و بگوید: ﴿أَقَتَلْتَ نَفْسًا زَكِيَّةًۢ بِغَيْرِ نَفْسٍ لَّقَدْ جِئْتَ شَيْـًٔا نُّكْرًا ٧٤﴾ [الکهف: ۷۴]

«آیا انسان پاکی را، بدون آنکه کسی را کشته باشد؛ کشتی؟ براستی کار زشتی انجام دادی».

این کار او تصرف در کَون است؛ منتها به فرمان خداوند متعال.

پس زنده کردن مردگان توسط عیسی و غیر او[1] و بخشیدن فرزند توسط ابراهیم و حرکت دادن ابرها توسط سلیمان و نحو آن، وقتی انجام این امور را به خودشان نسبت

۱- ابن تیمیه رحمه الله دربارهٔ زنده کردن مردگان توسط انبیا و غیر انبیا می‌گوید:

«والآيات التي يبعث الله بها أنبياء، قد يكون مثلها لأنبياء أُخَر؛ مثل إحياء الموتى؛ فقد كان لغير واحد من الأنبياء وقد يكون إحياء الموتى على يد اتباع الأنبياء؛ كما قد وقع لطائفة من هذه الأمة، ومن اتباع عيسى؛ فإن هؤلاء يقولون: نحن إنّما أحيى الله الموتى على أيدينا؛ [لاتّباع محمد، أو المسيح، فبإيماننا بهم، وتصديقنا لهم أحيى

الله الموتى على أيدينا] فكان إحياء الموتى مستلزماً [لصدق] عيسى، و [محمّدٍ]، لم يكن قطّ مع تكذيبهما، فصار آية لنبوّتهم، وهو أيضاً آية لنبوّة موسى، وغيره من أنبياء بني [إسرائيل] الذين أحيي الله الموتى على أيديهم».

ترجمه: «آیات و نشانه‌هایی که خداوند با آن پیامبران را مبعوث می‌کند ممکن است که همانند آن آیات را انبیای دیگر هم داشته باشند، مانند زنده‌کردن مردگان، برای اینکه بیش از یک تن از انبیا چنین آیتی داشته‌اند و ممکن است که زنده‌کردن مردگان بر دست پیروان انبیا هم صورت گرفته باشد، چنانکه برای طایفه‌ای از این امّت و برای پیروان عیسی اتفاق افتاده است، برای اینکه آنان می‌گویند: همانا ما کسانی هستیم که بخاطر پیروی کردن از محمد یا مسیح، خداوند مردگان را بر روی دستان ما زنده می‌کند. پس بخاطر ایمان ما به آنان و تصدیق کردن ما برای آنان، خداوند مردگان را بر روی دستان ما زنده می‌کند. پس زنده کردن مردگان، لازمه‌اش تصدیق کردن عیسی و محمد است و هرگز با تکذیب کردن آنان همراه نمی‌باشد، پس نشانه‌ای برای نبوت آنان است و همچنین نشانه‌ای برای نبوت موسی و دیگر از انبیای بنی اسرائیل است کسانی که خداوند بر روی دستان آنان مردگان را زنده کرد». [النبوات، ج ۲ صص ۸۰۷-۸۰۸].

همچنین شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمه الله می‌گوید: «ولا يمتنع أن يأتي نبيّ بنظير آية نبيّ، كما أتى المسيح بإحياء الموتى، وقد وقع إحياء الموتى على يد غيره».

ترجمه: «غیر ممکن نیست که پیامبری به همانند آیت پیامبر دیگری را بیاورد، چنانکه مسیح با زنده‌کردن مردگان آمد، و بر روی دستان دیگران نیز زنده‌کردن مردگان اتفاق افتاده است». [الجواب الصحیح لمن بدل دین المسیح، ج ۵ ص ۴۳۴].

و باز ابن تیمیه رحمه الله می‌گوید: «بخلاف إحياء الموتى: فإنّهاشترك فيه [كثيرٌ] من الأنبياء، بل ومن الصالحين».

ترجمه: «بر خلاف زنده کردن مردگان که در این آیت، بسیاری از انبیا و حتی انسان‌های صالح نیز، مشترک هستند». [النبوات ج ۲ ص ۸۲۱].

و همچنین ابن تیمیه رحمه الله می‌گوید: «فإنّ أعظم آيات المسيح عليه السلام إحياء الموتى. وهذه الآية قد شاركه فيها غيره من الأنبياء؛ كإلياس وغيره».

ترجمه: «بزرگ‌ترین آیت مسیح علیه السلام، زنده‌کردن مردگان بود، و در این آیت پیامبران دیگر هم شریک بودند، مانند الیاس و غیر او». [الجواب الصحیح، ج ۴ ص ۱۷].

حتی خداوند به مسیح دجال که یکی از نشانه‌های قیامت است و ادعای خدایی می‌کند، قدرت‌هایی می‌دهد که بدون شک به اذن اوتعالی است نه مستقل از الله متعال، چنانکه در صحیح مسلم آمده است: «قُلْنَا: يَارَسُولَ اللهِّ وَمَا إِسْراعُهُ فِي الأَرْضِ ؟ قالَ: "كَالْغَيْث استَدبَرَتْه الرِّيحُ، فَيَأْتِي على الْقَوْم، فَيَدْعُوهم، فَيؤْمنُونَ بِهِ، ويَسْتجيبون لَهُ فَيَأمُرُ السَّماءَ فَتُمْطِرُ، والأرْضَ فَتُنْبِتُ، فَتَرُوحُ عَلَيْهِمْ سارِحتُهُم أطْوَلَ مَا كَانَتْ ذُرىً، وَأَسْبَغَه ضُرُوعاً، وأمَدَّهُ خَواصِرَ، ثُمَّ يَأْتِي الْقَوْمَ فَيَدْعُوهم، فَيَرُدُّون عَلَيهِ قَوْلهُ، فَيَنْصَرف عَنْهُمْ، فَيُصْبحُون مُمْحِلينَ لَيْسَ بأيْدِيهِم شَيءٌ منْ أمْوالِهِم، وَيَمُرُّ بِالخَرِبَةِ فَيقول لَهَا: أَخْرجِي كُنُوزَكِ، فَتَتْبَعُه، كُنُوزُهَا كَيَعَاسِيب النَّحْلِ، ثُمَّ يدْعُو رَجُلاً مُمْتَلِئاً شَباباً فَيضْربُهُ بالسَّيْفِ، فَيَقْطَعهُ، جِزْلَتَيْن رَمْيَةَ الْغَرَضِ، ثُمَّ يَدْعُوهُ، فَيُقْبِلُ، وَيَتَهلَّلُ وجْهُهُ يَضْحَكُ».

ترجمه: «گفتیم: ای رسول خدا! سرعت دجال در زمین چقدر است؟ فرمودند: "مانند باران است که باد آن را دنبال کند؛ نزد طایفه‌ای می‌رود و ایشان را به خود می‌خواند، به او ایمان می‌آورند و دعوتش را اجابت می‌کنند و به آسمان امر می‌کند، باران می‌بارد و به زمین فرمان می‌دهد، زمین می‌رویاند و حیوان‌های آن قوم که می‌چرند، در حالی پیش آن‌ها برمی‌گردند که پشت‌ها و لگن‌هایشان از پیش بزرگتر و قوی‌تر (گوشت بیشتری دارند) و پستان‌هایشان از شیر پرتر است. بعد نزد قوم دیگری می‌آید و آن‌ها را به خود دعوت می‌کند، آن جماعت دعوت او را رد می‌کنند و او از آن‌ها منصرف شده، برمی‌گردد و آن طایفه دچار خشکسالی می‌شوند و تمام دارایی آن‌ها از دستشان می‌رود؛ و دجال بر ویرانه‌ای می‌گذرد، به آن خطاب می‌کند: گنجینه‌هایت را بیرون بده! و گنجینه‌های مدفون در آن زمین، مانند زنبورهای نر که ملکه را دنبال می‌کنند، به دنبال او می‌روند؛ سپس مرد جوان تنومندی را دعوت می‌کند و او را با شمشیر می‌زند و به سرعتِ پرتاب کردن تیر به هدف، او را دو نیم می‌کند و سپس او را می‌خواند و او در حالی که صورتش درخشان است و می‌خندد (زنده می‌شود و) می‌آید...». [صحیح مسلم (۲۹۳۷-۱۱۰)]

چنانکه در این حدیث آمده است، مسیح دجال کارهایی مانند باراندن باران از آسمان و رویاندن گیاه از زمین و فربه کردن حیوانات و زنده کردن مردگان و... انجام می‌دهد.

سوال: آیا مسیح دجال به اذن الله این کارها را کرده است یا بدون اذن الله و بصورت مستقل از الله؟

اگر بگوییم بطور مستقل از الله و خارج از حیطهٔ قدرت خداوند چنین کارهایی کرده است پس کافر و مشرک خواهیم شد!

می‌دهند از باب مجاز است و در واقع آنان به امر و اذن الله این کارها را کرده‌اند و نسبت انجام این امور به خداوند متعال حقیقی می‌باشد. پس تقسیم کردن امور به اموری که جز الله کسی بر آن قادر نیست و بغیر از الله هم بر آن قادر هستند، تقسیمی اشتباه و متوهم معناهای فاسدی می‌باشد که توضیح آن در صفحات قبل گذشت؛ والحمد لله رب العالمین.

و اگر بگوییم که به اذن الله چنین کارهایی کرده است، پس ثابت کرده‌ایم و اعتراف کرده‌ایم که اعطای چنین قدرت‌هایی به مخلوق، منافاتی با توحید ربوبیت ندارد و به معنای شریک قرار دادن مخلوقی با خداوند متعال، در زنده‌کردن مردگان یا بارانیدن باران یا بیرون آوردن گنج زمین و... ندارد. وقتی خداوند به دجال که از اولیاء شیطان است چنین قدرت‌هایی را بدهد، چرا به اولیاء خودش چنین قدرت‌ها و کرامت‌هایی ندهد؟

چگونه این اعتقاد شرک نیست که اگر گفته شود: «خداوند به مسیح دجال قدرت زدن کردن مردگان و بارانیدن باران و... را داده است»، امّا چرا اگر کسی بگوید که: «خداوند به اذن الله به میّت قدرت دعا کردن برای زائرش را داده است و از او درخواست دعا کند» به معنای شریک قرار دادن برای خداوند است؟

پس اگر کسی بگوید فلان چیز یا فلان مخلوق، به اذن الله وسیله‌ای و سببی است که خداوند برای رسیدن به خواسته‌ای مشخص، آن وسیله و سبب را قرار داده است، از شرک خارج می‌شود. و می‌ماند نظر کردن در ادعایش که آیا در تشخیص وسیله‌اش مصیب است یا مخطئ. و انسان بخاطر خطا در تشخیص وسیله دچار کفر و شرک نمی‌شود. مانند کسی که می‌گوید آب‌لیمو به اذن الله برای شکم‌درد خوب است و در تشخیص وسیله‌اش مصیب باشد، سپس کسی دیگر بگوید آب‌نمک به اذن الله برای شکم درد خوب است و حقیقتاً خوب نباشد. آیا چنین کسی بخاطر خطا در تشخیص وسیله دچار کفر و شرک شده است؟ چون چنین کسی وسیله و سبب را مستقل از الله ندانسته بلکه آن وسیله و سبب را مقرر شده به اذن الله می‌داند. پس کسی که معتقد است عیسی علیه السلام یا غیر او می‌توانند به اذن الله، مرده را زنده کنند، مشرک نمی‌شود و صفات ربوبیت برای غیر الله قائل نشده است.

اما اگر بگوید چیزی یا مخلوقی، بصورت مستقل از الله و «من دون الله» یا «مع الله» می‌تواند مرده را زنده کند، دچار شرک اکبر شده است. و شرک مشرکان از این نوع بود.

تفاوت تفویض با اذن الله

گفتیم که بندگان خداوند، به اذن الله می‌توانند به قدرت‌های زیادی دست یابند، نمونه‌اش جبریل که شدید القوی است و دیگر ملائکه‌ای که به اذن الله تدبیر امور می‌کنند و ... امّا اگر کسی بگوید خداوند به اذن الله شریکی برای خودش قرار داده است، یا خداوند به اذن الله فرزند و همسر برای خود گرفته است، اینکه می گوید به اذن الله است، توجیه کنندۀ شرک او نخواهد بود. اگر کسی بگوید الله متعال به اذن خودش فلان بنده‌اش را شریک خودش کرده است، باز دچار شرک شده است چراکه خداوند به شرک اجازه نمی‌دهد.

در واقع تفاوت آشکاری وجود دارد بین اینکه مثلاً الله متعال به یکی از ملائکه‌اش اجازۀ کشیدن روح انسان‌ها را بدهد و بین اینکه الله متعال امر کشیدن روح انسان‌ها را به یکی از ملائکه‌اش تفویض کرده باشد تا بطور مستقل از الله قبح روح نماید. یا مثلاً یکی معتقد باشد که ملائکه فرزندان خداوند متعال هستند و سپس بگوید به اذن الله! برای اینکه قرار دادن فرزند برای الله شرک در ذات خداوند است و خداوند هرگز به شرک اذن نمی‌دهد. امّا سبب قرار دادن ملائکه در کشیدن ارواح به اذن الله، موجب شرک نمی‌شود چون در این حالت، ملائکه تنها مُجریان فرمان الهی هستند؛ چنانکه الله متعال می‌فرماید: ﴿لَا يَسۡبِقُونَهُۥ بِٱلۡقَوۡلِ وَهُم بِأَمۡرِهِۦ يَعۡمَلُونَ ٢٧﴾ [الأنبياء: ۲۷]

«(ملائکه هرگز) در سخن بر او پیشی نمی‌گیرند، و به فرمان او کار می‌کنند».

پس اعتقاد به تفویض (تفویض یعنی واگذار کردن) در هر حالتی شرک است اگرچه کسی که به آن اعتقاد دارد، برای تفویضی که به آن قائل است، بگوید که به اذن الله است! مثلاً شخصی معتقد باشد که امور بندگان و شئون عالم به اذن الله به فلان انسان واگذار شده است و آن انسان بطور مستقل از الله تدبیر امور می‌کند و امر خلق و رزق از جانب خدا به او واگذار شده است و قضا و قدر و مشیت و تصرف و دخالت خداوند در آن وجود ندارد. چنین تفویضی شرک است و با اذن الله تفاوت دارد.

چنانکه فخر رازی رحمه الله دربارۀ مشرکان می‌گوید: «أَنَّهُمُ اعْتَقَدُوا أَنَّ الْمُتَوَلِّيَ لِكُلِّ إِقْلِيمٍ مِنْ أَقَالِيمِ الْعَالَمِ، رُوحٌ مُعَيَّنٌ مِنْ أَرْوَاحِ عَالَمِ الْأَفْلَاكِ، فَعَيَّنُوا لِذَلِكَ الرُّوحِ صَنَمًا مُعَيَّنًا وَاشْتَغَلُوا بِعِبَادَةِ ذَلِكَ الصَّنَمِ، وَمَقْصُودُهُمْ عِبَادَةُ ذَلِكَ الرُّوحِ».

ترجمه: «آنان معتقد بودند که هر اقلیمی از اقالیم عالم را روح معینی از ارواح عالم افلاک در دست دارد و متوّلی آن است، پس برای آن روح، صنم معینی را تعیین کردند و به عبادت آن صنم مشغول شدند و مقصودشان عبادت آن روح بود».[1]

پس در تفویض، خداوند دخالتی در تدبیر امور واگذار شده ندارد و شخصی که امور به او واگذار شده است با اختیار و ارادۀ مستقل خود کار می‌کند و چنین اعتقادی شرک اکبر است. امّا در اذن الله، تدبیر گر و آمر و ناهی تنها الله متعال است و شخصی که به اذن الله کاری را انجام می‌دهد از طرف خود هیچ استقلالیتی ندارد بلکه تنها کاری که خداوند به او سپرده است را طبق فرمان خداوند انجام می‌دهد.

برای همین اگر کسی معتقد باشد که مردگان به اذن الله می‌توانند برای زندگان دعا کنند و یا سببی برای رسیدن به نفعی باشند و مردگان خودشان هیچ گونه استقلالیتی در نفع و ضرر رساندن ندارند، چنین کسی مرتکب هیچ گونه شرکی نشده است. امّا اگر کسی معتقد باشد که مردگان بطور مستقل از الله می‌توانند نفع و ضرری برسانند یا امور به آنان تفویض شده است و آن‌ها می‌توانند به نزد الله دربارۀ نیازهایشان شفاعت نافذ کنند، و مردگان را بصورت مستقل از الله به فریاد بخوانند و به آنان استغاثه کند و از آنان استعانه کند، چنین کسی دچار شرک اکبر شده است و شرک مشرکان زمان پیامبر ﷺ به نسبت إله‌هایشان اینگونه بود. امّا متاسفانه عدم شناخت صحیح شرک مشرکان و عدم شناخت تفاوت بین «تفیض» و «اذن الله» و عدم فهم صحیح آیاتی که دربارۀ مشرکان نازل شده است موجب شده که علمای دعوت نجد، کسی که از میّت درخواست دعا کند را مشرک بدانند و گمان کنند که مشرکان زمان پیامبر ﷺ نیز تنها بخاطر درخواست

۱- تفسیر مفاتیح الغیب، ج ۱۷ ص ۲۲۷.

دعا از بت‌هایشان دچار شرک شده بودند، امّا هیچ گونه توجهی به نوع اعتقادی که مشرکان نسبت به بت‌هایشان داشتند نمی‌کنند و مشرکان را موحدان در ربوبیت معرفی می‌کنند که همهٔ این‌ها خطاهای عقیدتی خطرناکی هستند که باطل بودن آن را در فصل‌های مختلف این کتاب به یاری خداوند بیان کردیم.

سلام کردن به مردگان و جواب دادن سلام ما توسط مردگان

و این ادعا که {مردگان نمی‌توانند برای زندگان دعای خیر بکنند و درخواست دعای خیر از آنان به معنای درخواست چیزی است که جز الله بر آن قادر نیست و لذا شرک است} چنین ادعایی از اساس باطل است برای اینکه:

اولاً: ثابت کردیم که مردگان می‌شنوند؛ اگرچه در بعضی احیان باشد.

دوماً: سلام کردن به مردگان و جواب دادن سلام ما توسط مردگان، دلالت بر این دارد که مردگان برای زندگان دعای خیر می‌کنند و دعا نوعی از شفاعت است و سلام به معنای دعای سلامتی از هرگونه آفت می‌باشد و وقتی که ما به میّت سلام می‌کنیم و میّت جواب سلام ما را می‌دهد یعنی میّت دارد برای ما خداوند را به دعا می‌خواند و برای ما دعای سلامتی از هرگونه آفت و شر می‌کند. و پیامبر ﷺ به ما یاد داده است که وقتی به قبرستان رفتیم به مردگان سلام بکنیم.

سلیمان بن بُرَیده از پدرش بریده بن الحصیب الأسلمی رضی الله عنهما روایت کرده که گفت: «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم يُعَلِّمُهُمْ إِذَا خَرَجُوا إِلَى الْمَقَابِرِ أَنْ يَقُولُوا: السَّلَامُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الدِّيَارِ مِنْ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُسْلِمِينَ، وَإِنَّا إِنْ شَاءَ اللَّهُ بِكُمْ لَاحِقُونَ، نَسْأَلُ اللَّهَ لَنَا وَلَكُمْ الْعَافِيَةَ».

ترجمه: «پیامبر ﷺ آن‌ها را تعلیم می‌داد، که چون به قبرستان روند، بگویند: سلام بر شما باد، اهل این منزل از مؤمنان و مسلمانان و اگر خدا بخواهد به شما می‌پیوندیم از خداوند برای خودمان و شما عافیت می‌طلبم».[۱]

۱- صحیح مسلم (۹۷۵)، ج ۲ ص ۶۷۱، سنن ابن ماجه (۱۵۴۷)، مسند احمد (۲۲۹۸۵).

همچنین پیامبر ﷺ می‌فرماید که هرکس به من سلام بفرستد من نیز جواب سلام او را می‌دهم و به او سلام می‌فرستم، چنانکه می‌فرماید: «مَا مِنْ أَحَدٍ يُسَلِّمُ عَلَيَّ إِلَّا رَدَّ اللَّهُ عَلَيَّ رُوحِي حَتَّى أَرُدَّ عَلَيْهِ السَّلَامَ».

ترجمه: «هیچ کس نیست که بر من سلام کند جز اینکه خداوند روحم را به من بازمی‌گرداند تا جواب سلامش را بدهم».[1]

و در حدیث دیگر از ابوهریره رضی الله عنه آمده که گفت: «إِذَا مَرَّ الرَّجُلُ بِقَبْرِ أَخِيه يَعْرِفُهُ فَيُسَلِّمُ عَلَيْهِ رَدَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَعَرَفَهُ وَإِذَا مَرَّ بِقَبْرٍ لَا يَعْرِفُهُ فَسلم عَلَيْهِ رد عَلَيْهِ السَّلَام».

ترجمه: «ابو هریره رضی الله عنه گفت: اگر مردی از نزد قبر برادرش عبور کند و او را بشناسد و به او سلام بکند او هم جواب سلامش را می‌دهد و او را می‌شناسد. و اگر از نزد قبری بگذرد که او را نشناسد و به او سلام کند او هم به جوابش پاسخ می‌دهد».[2]

و عایشه رضی الله عنها می‌گوید: «قَالَ رَسُول الله مَا من رجل يزور قبر أَخِيه وَيجْلس عِنْده إِلَّا استأنس بِهِ ورد عَلَيْهِ حَتَّى يقوم».

ترجمه: «رسول خدا فرمود هیچ کسی نیست که قبر برادرش را زیارت کند و نزدش بنشیند جز اینکه آن مرده با او انس می‌گیرد و صحبتش را پاسخ می‌دهد تا اینکه زائر بلند می‌شود (و می‌رود)».[3]

۱- مسند احمد (۱۰۸۱۵)، و ابو داود (۲۰۴۱). و نووی در الأذکار (۱۵۴) و ابن تیمیه در اقتضاء الصراط المستقیم (۱۷۳/۲) آن را صحیح دانسته‌اند.

۲- ابن ابی دنیا آن را روایت کرده و صحیح دانسته است و ابن تیمیه و ابن قیم و شوکانی و غیر آنان، این حدیث را صحیح دانسته‌اند.

۳- ابن ابی الدنیا در کتاب «القبور» باب «معرفَة الْمَوْتَى بزيارة الْأَحْيَاء». نگا: سیر اعلام النبلاء ج ۱۳ ص ۴۰۶ ـ هدیة العارفین ج ۱ ص ۴۴۲ – شرح الصدور، ص ۲۷۳.

و از ابن عباس ﭭ روایت شده است که پیامبر ﷺ فرمود: «مَا مِنْ أَحَدٍ يَمُرُّ عَلَى قَبْرِ أَخِيهِ الْمُؤْمِنِ وَفِي رِوَايَة : بِقَبْرِ الرّجُلِ كَانَ يَعْرِفُهُ فِي الدُنْيَا فَيُسَلّمُ عَلَيْهِ إِلّا عَرَفَهُ وَرَدّ عَلَيْهِ».

ترجمه: «هیچ کسی نیست که بر قبر برادر مومنش عبور کند و در روایتی، بر قبر مردی که در دنیا او را می‌شناخت، عبور کند، و بر او سلام کند، إلا اینکه او را می‌شناسد و به او پاسخ می‌دهد».[1]

و «سلام» از نام‌های الله تعالی می‌باشد و معنای آن پاکی و رهایی از تمام نقص‌ها و عیب‌ها می‌باشد. و مراد از سلام در عبارت (السلام علیکم و رحمة الله وبرکاته) در واقع دعای حفظ و سلامتی و نجات برای شخص است.

پس وقتی ما به پیامبر ﷺ یا هر شخص مومن دیگری در قبرش سلام می‌کنیم، آن شخص نیز جواب سلام ما را می‌دهد. یعنی ما برای او دعای حفظ و سلامتی و رحمت و برکت و عنایت و نجات می‌کنیم و او نیز به همان شکل برای ما دعای حفظ و سلامتی می‌کند.

و خداوند متعال می‌فرماید: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ وَمَلَٰٓئِكَتَهُۥ يُصَلُّونَ عَلَى ٱلنَّبِيِّۚ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ صَلُّواْ عَلَيۡهِ وَسَلِّمُواْ تَسۡلِيمًا٥٦﴾ [الأحزاب: ٥٦]

«بی‌گمان الله و فرشتگانش بر پیامبر درود می‌فرستند؛ ای کسانی‌که ایمان آورده‌اید! بر او درود فرستید، و سلام بگویید، سلامی‌نیکو».

و انس ﭬ روایت می‌کند که پیامبر ﷺ فرمودند: «أَكْثِرُوا الصَّلَاةَ عَلَيَّ يَوْمَ الْجُمُعَةِ وَلَيْلَةَ الْجُمُعَةِ؛ فَمَنْ صَلَّى عَلَيَّ صَلَاةً صَلَّى الله عَلَيْهِ عَشْرًا».

۱- نیل الأوطار ج ۳، ص ۳۰۵.

ترجمه: «در روز و شب جمعه بر من زیاد صلوات بفرستید، و هرکس بر من صلوات بفرستد، خداوند ۱۰ بار بر او صلوات می‌فرستد».[1]

و در صحیح بخاری آمده است: «{إِنَّ اللَّهَ وَمَلاَئِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ} قَالَ أَبُو الْعَالِيَةِ صَلاَةُ اللهِ ثَنَاؤُهُ عَلَيْهِ عِنْدَ الْمَلاَئِكَةِ وَصَلاَةُ الْمَلاَئِكَةِ الدُّعَاءُ. قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ {يُصَلُّونَ} يُبَرِّكُونَ».

ترجمه: «ابو العالیه می‌گوید: صلاة خداوند، ثنایش بر محمد در نزد ملائکه است. و صلاة ملائکه، دعایشان (برای محمد) است. و ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: {يُصَلُّونَ} یعنی بر او برکت می‌فرستند».[2]

و اوس بن ابی اوس رضی الله عنه از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت می‌کند که فرمود: «إِنَّ مِنْ أفضلِ أيَّامِكم يومَ الجمعَةِ فيه خُلِقَ آدمُ وفيه قُبِضَ وفيه النفخةُ وفيه الصعْقَةُ فأكْثِروا عليَّ منَ الصلاةِ فيهِ فإنَّ صلاتَكم معروضةٌ عليَّ قال قالوا يا رسولَ اللهِ وكيفَ تُعْرَضُ صلاتُنا عَلَيْكَ وقدْ أَرَمْتَ يَقُولون بَلِيتَ فقال إنَّ الله عز وجل حرَّمَ علَى الأرضِ أجسادَ الأنبياءِ».

ترجمه: «بهترین روزهای شما روز جمعه است، در آن روز خداوند آدم علیه السلام را آفرید، و در روز جمعه فوت کرد، و در روز جمعه فرشته در بوق (شیپور) می‌دمد، و در این روز صعقه، (یعنی: مردن تمامی انسان‌ها) خواهد بود، پس در این روز بر من درود و صلواتی بسیار بفرستید، چون درود و صلوات شما بر من عرضه خواهد شد. گفتند: چگونه صلوات ما بر شما عرضه می‌شود در حالی که بدن شما از می‌پوسد، و می‌گویند به خاک

۱- بیهقی (۵۹۹۴)، آلبانی در السلسلة الصحیحة (۱۴۰۷) می‌گوید حسن است و شواهدی برای آن وجود دارد.

۲- صحیح بخاری، ج ۶ ص۱۵۱.

تبدیل شدی. پیامبر فرمود: خداوند بر زمین حرام کرده است که اجساد انبیاء را از بین ببرد».[1]

و بنا بر حکم خداوند که می‌فرماید: ﴿وَإِذَا حُيِّيتُم بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّواْ بِأَحۡسَنَ مِنۡهَآ أَوۡ رُدُّوهَآۗ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٍ حَسِيبًا٨٦﴾ [النساء: ٨٦]

«و چون شما را تحیت (و سلام) گویند، پس پاسخی بهتر و یا همانند آن بدهید، الله بر همه چیز حساب‌رس است».

وقتی که ما به پیامبر ﷺ سلام و صلاة می‌فرستیم، پیامبر نیز به ما سلام و صلاة می‌فرستد و خداوند نیز بر ما صلاة و سلام می‌فرستد. سلام و صلاة خداوند، اعطای سلامتی و رحمت به بنده‌اش است. و سلام و صلاة پیامبر، درخواست اعطای سلامتی و رحمت از خداوند برای بنده‌اش است. پس ثابت می‌شود که پیامبر ﷺ بعد از وفاتش برای ما دعای سلامتی می‌کند.

اکنون: اگر شخص مسلمانی به این قصد به پیامبر ﷺ سلام بکند و هدفش از سلام کردن به پیامبر این باشد که پیامبر ﷺ برایش طلب سلامتی کند، آیا با توجه به این قصد و هدف و طلبش، از پیامبر ﷺ بعد از وفاتش چیزی طلب کرده که جز الله بر آن قادر نیست و دچار شرک شده است؟!

پناه می‌بریم به خداوند از شر غلات و خوارج و سفهاء الأحلام و حدثاء الأسنانی که قرآن می‌خوانند امّا از حنجره‌هایشان پایین‌تر نمی‌رود و سراغ آیاتی که دربارۀ مشرکان نازل شده است می‌روند و آنان را برای مسلمانان به کار می‌برند.

عمل میّت با مردنش قطع می‌شود

و امّا اینکه پیامبر ﷺ می‌فرماید: «إِذَا مَاتَ الإِنْسَانُ انْقَطَعَ عَمَلُهُ إِلا مِنْ ثَلاثٍ: صَدَقَةٍ جَارِيَةٍ، أَوْ عِلْمٍ يُنْتَفَعُ بِهِ، أَوْ وَلَدٍ صَالِحٍ يَدْعُو لَهُ».

۱- ابو داود (۱۰۴۷)، ابن خزیمه در تفسیرش، ج ۶ ص ۴۶۳ می‌گوید صحیح است. حاکم در مستدرکش، ج ۵ ص ۷۷۶ می‌گوید طبق شرط شیخین صحیح است.

ترجمه: «زمانی که انسان می‌میرد اعمالش قطع می‌شوند؛ مگر از سه چیز: صدقه جاریه، علمی که از آن بهره گرفته می‌شود و فرزند صالحی که برای او دعای (خیر) کند».

منظور، انقطاع اجر و ثواب اعمال است نه خود اعمال. پس اینکه میّت با مردنش عملش قطع می‌شود و پروندهٔ اعمال او بسته می‌شود، به معنای قطع عمل از او نیست چون کسی که چنین بگوید، در واقع عالم برزخ را انکار کرده است. جسم انسان با مردن از کار می‌افتد امّا روح انسان باقی می‌ماند و چه روح کافران و چه روح مومنان در عالم برزخ به حیات خود ادامه می‌دهند. خداوند دربارهٔ حیات برزخی فرعون و آل او که نمونه‌ای از روح کافران‌اند، و عذاب کشیدن آنان در هر روز و شب می‌فرماید: ﴿وَحَاقَ بِـَٔالِ فِرۡعَوۡنَ سُوٓءُ ٱلۡعَذَابِ٤٥ ٱلنَّارُ يُعۡرَضُونَ عَلَيۡهَا غُدُوّٗا وَعَشِيّٗاۚ وَيَوۡمَ تَقُومُ ٱلسَّاعَةُ أَدۡخِلُوٓاْ ءَالَ فِرۡعَوۡنَ أَشَدَّ ٱلۡعَذَابِ٤٦﴾ [غافر: ٤٥-٤٦]

«و بدترین عذاب آل فرعون را در میان گرفت(۴۵) (آن عذاب) آتش (دوزخ است) که هر صبح و شام بر آن عرضه می‌شوند و روزی‌که قیامت بر پا می‌شود (گفته می‌شود:) آل فرعون را در سخترین عذاب وارد کنید(۴۶)».

و دربارهٔ منعم شدن شهدا که نمونه‌ای از روح مومنان اند می‌فرماید: ﴿وَلَا تَحۡسَبَنَّ ٱلَّذِينَ قُتِلُواْ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ أَمۡوَٰتَۢاۚ بَلۡ أَحۡيَآءٌ عِندَ رَبِّهِمۡ يُرۡزَقُونَ١٦٩ فَرِحِينَ بِمَآ ءَاتَىٰهُمُ ٱللَّهُ مِن فَضۡلِهِۦ وَيَسۡتَبۡشِرُونَ بِٱلَّذِينَ لَمۡ يَلۡحَقُواْ بِهِم مِّنۡ خَلۡفِهِمۡ أَلَّا خَوۡفٌ عَلَيۡهِمۡ وَلَا هُمۡ يَحۡزَنُونَ١٧٠﴾ [آل عمران: ١٦٩-١٧٠]

«و هرگز کسانی را که در راه الله کشته شده‌اند؛ مرده مپندار، بلکه زنده‌اند، نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند(۱۶۹) به آنچه الله از فضل و کرم خود به ایشان داده‌است، شادمانند، و به کسانی‌که هنوز به آن‌ها نپیوسته‌اند، خوش وقتند، که نه بیمی‌بر آن‌هاست و نه‌اندوهگین می‌شوند(۱۷۰)»

و می‌فرماید: ﴿وَمِن وَرَآئِهِم بَرۡزَخٌ إِلَىٰ يَوۡمِ يُبۡعَثُونَ١٠٠﴾ [المؤمنون: ١٠٠]

«و پشت سر آن‌ها برزخی است تا روزی‌که برانگیخته شوند».

و پیامبر ﷺ می‌فرماید: «إِنَّمَا نَسَمَةُ الْمُؤْمِنِ طَائِرٌ فِي شَجَرِ الْجَنَّةِ حَتَّى يَبْعَثَهُ اللَّهُ إِلَى جَسَدِهِ يَوْمَ يبعثه».

ترجمه: «در حقیقت روح انسان مؤمن پرنده‌ای است که از درختان بهشت خود را آویزان نموده و می‌خورد تا اینکه روز قیامت خداوند آن را به جسدش برگرداند».[1]

و لازمهٔ عذاب کشیدن یا منعم شدن روح در عالم برزخ، این است که آن روح حیات داشته باشد و داشتن حیات مقتضای عمل است.

پس میّت می‌تواند در قبر خودش نماز بخواند، امّا اجری به پروندهٔ اعمال او اضافه نمی‌شود مگر از سه طریق: صدقهٔ جاریه، علمی که از آن بهره گرفته می‌شود و فرزند صالحی که برای او دعای (خیر) کند.

و معنای این حدیث این نیست که میّت نمی‌تواند هیچ عملی انجام بدهد. برای اینکه طبق حدیث صحیح، هرگاه به پیامبر ﷺ سلام بفرستیم، پیامبر جواب سلام ما را می‌دهد، و این جواب سلام برای غیر پیامبر و دیگر مردگان نیز ثابت می‌باشد، پس جواب سلام توسط میّت دلالت بر عمل میّت دارد و سلام نیز دعا است پس مردگان قادر به دعا کردن برای زندگان هستند و در نتیجه درخواست دعا از آنان به معنای درخواست چیزی که جز الله بر آن قادر نیست نمی‌باشد و متهم کردن کسانی که از انسان‌های صالح مرده، درخواست دعا می‌کنند به ارتکاب شرک اکبر، به الله قسم که ظلمی بزرگ و جنایتی آشکار در حق اهل قبله و مسلمانان می‌باشد و متاسفانه امروزه به نام حفظ جانب توحید، توحیدی ابلیسی و با فهم خوارج ارائه داده‌اند که در چنین توحیدی، اهل قبله مشرک می‌شوند و مشرکان زمان پیامبر موحّد در ربوبیت! ولا حول ولا قوة إلا بالله.

شبههٔ سوم: عمل درخواست دعا از میت، عبادت است و شامل حدیث: «الدُعَاءُ هُوَ العِبَادَةُ» می‌شود و لذا نفس عمل «درخواست دعا و استغفار و طلب شفاعت» از میت، عبادت کردن میّت محسوب می‌شود.

۱- صحیح الجامع، ۲۳۶۹.

پاسخ: اگر مجرد انجام «درخواست دعا از میت»، عبادت باشد و شامل حدیث: «الدُّعَاءُ هُوَ العِبَادَةُ» باشد، پس نباید فرقی بین زنده و مرده گذاشت. نمی‌توان نفس این عمل را از مرده عبادت دانست و از زنده عبادت ندانست. اگر درخواست دعا از میت، شامل حدیث: «الدُّعَاءُ هُوَ العِبَادَةُ» شود و بگوییم میّت را عبادت کرده است، پس باید درخواست دعا از زنده هم شامل حدیث: «الدُّعَاءُ هُوَ العِبَادَةُ» شود و بگوییم زنده را عبادت کرده است. چون هیچ تفاوتی بین کیفیت درخواست دعا از زنده و مرده وجود ندارد.

همچنین توضیح دادیم که دعایی عبادت است که در آن، برای آن مخلوقی که به دعایش خوانده‌ای خصائص ربوبیت قائل باشی و از او بصورت مستقل از الله و من دون الله درخواست رساندن نفع یا دور کردن ضرر کنی. و وقتی که چنین اعتقادی به دعا شونده داشته باشی پس هرگونه درخواستی از چنین مخلوقی در واقع درخواست و دعای عبادت است و او را عبادت کرده‌ای. امّا اگر آن مخلوق را به عنوان وسیله و سببی بدانی که به اذن الله می‌تواند کاری انجام بدهد، پس درخواست کردن از او در واقع درخواست کردن از الله است و نسبت‌دادن «کمک‌رسانی» و «به فریادرسیدن» به دعا شونده، نسبت مجاز می‌باشد و کمک‌رسان و فریادرس حقیقی همان الله بوده است. یعنی خداوند به بنده‌اش بوسیلۀ اسبابی که مقرر کرده است نفع رسانده است.

پس وقتی می‌گوییم دعا همان عبادت است، باید دعایی را همان عبادت دانست که مطابق با تعریف عبادت باشد و در تعریف عبادت گفتیم که: عبادت بر دو رکن نهایت خضوع و نهایت تذلل می‌باشد، و عنصری که در خضوع وجود دارد خوف و ترس است و عنصری که در تذلل وجود دارد، حب و رجاء است. پس خوف از متضرر شدن از یک چیز بطور مستقل از الله، که باعث نهایت خضوع می‌شود و رجاء به نفع بردن از آن چیز بطور مستقل از الله، که باعث نهایت تذلل می‌شود و حب بخاطر ذات آن چیز، هرگاه با هم جمع شوند، تبدیل به عبادت آن چیز می‌شود و این همان حقیقت تعریف عبادت از لحاظ شرعی است.

پس دعا و به فریاد خواندنی عبادت است که شخص دعا کننده معتقد باشد که دعا شونده می‌تواند نفع و یا ضرری مستقل از الله به او برساند. چنانکه خداوند می‌فرماید: ﴿فَمَآ أَغۡنَتۡ عَنۡهُمۡ ءَالِهَتُهُمُ ٱلَّتِي يَدۡعُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ مِن شَيۡءٖ لَّمَّا جَآءَ أَمۡرُ رَبِّكَۖ وَمَا زَادُوهُمۡ غَيۡرَ تَتۡبِيبٖ١٠١﴾ [هود: ١٠١]

«پس هنگامی که فرمان پروردگارت فرا رسید، معبودان شان که به جای الله می‌خواندند؛ پس چیزی از آنان دفع نکردند (و یاری‌شان ندادند) و آن‌ها را جز هلاکت (و نابودی) نیفزودند».

این آیه به صورت آشکار نشان می‌دهد که مشرکان چیزهایی را به دعا می‌خواندند که معتقد بودند آن‌ها در عنصر الوهیت شریک الله هستند و آن‌ها را آلهه می‌دانستند و معتقد بودند که آن إله‌ها را اگر به فریاد و دعا بخوانند می‌توانند چیزی از عذاب و یا مقدر الله را از آنان دفع کنند.

و می‌فرماید: ﴿وَٱلَّذِينَ تَدۡعُونَ مِن دُونِهِۦ مَا يَمۡلِكُونَ مِن قِطۡمِيرٍ١٣﴾ [فاطر: ١٣]

«و کسانی را که به جای او می‌خوانید (هم‌وزن) پوست نازک هستهٔ خرما مالک نیستند».

و می‌فرماید: ﴿قُلِ ٱدۡعُواْ ٱلَّذِينَ زَعَمۡتُم مِّن دُونِهِۦ فَلَا يَمۡلِكُونَ كَشۡفَ ٱلضُّرِّ عَنكُمۡ وَلَا تَحۡوِيلًا٥٦﴾ [الإسراء: ٥٦]

«(ای پیامبر!) بگو: کسانی را که به جای او (إله خود) می‌پندارید؛ بخوانید، پس آن‌ها نه می‌توانند بلا (و مشکلی) را از شما دورسازند، و نه تغییر دهند».

پس به دعا خواندنی عبادت است که دعا کننده معتقد باشد که دعا شونده می‌تواند نفع یا ضرری بصورت «من دون الله» و مستقل از الله به او برساند. امّا درخواست دعا از مرده همان دعای عبادت نمی‌باشد؛ برای اینکه با نهایت خضوع و نهایت تذلل همراه نیست. چون شخصی که از میّت درخواست دعا می‌کند دقیقا به همان کیفیت و شکلی از او درخواست دعا کرده است که از یک زنده درخواست دعا می‌کند. و چون درخواست دعا از زنده با نهایت خضوع و نهایت تذلل همراه نیست پس مجرد درخواست دعا از میّت نیز همینگونه است.

شبههٔ چهارم: باعث می‌شود که یک نوع کشش درونی به سوی میت، و توکل کردن بر او و رغبت به سوی او بوجود بیاید.

پاسخ: اگر مجرد درخواست دعا از میت، باعث بشود که چنین چیزی رخ بدهد پس باید در مجرد درخواست دعا از زنده هم چنین چیزی رخ بدهد. و چرا بین این دو فرق می‌گذارید؟ و تکفیر با مآل و لوازم جایز نیست امّا سد ذریعه جایز است. ما نمی‌گوییم که بخاطر سد ذریعهٔ شرک، از درخواست دعا از میّت نهی نشود، بلکه سخن ما این است که به مجرد و به محض درخواست دعا از میت، آن مآلات و لوازم بوجود نیامده و آن شرک اکبر رخ نداده است.

شبههٔ پنجم: چنین کسی معتقد شده است که میّت بدون اذن الله برایش شفاعت می‌کند و الله را به پادشاهان زمینی تشبیه کرده و میّت را به دربانیان آن پادشاه که آن دربانیان، خواسته و نیاز او را به الله می‌رسانند.

پاسخ: اینکه بگوییم شخصی به مجرد درخواست دعا از میّت، معتقد شده است که میّت بدون اذن الله برایش شفاعت می‌کند بهتان و تحکم بدون دلیل است. برای اینکه به همانند آن، وقتی که شخصی از یک زنده درخواست دعا می‌کند چنین نیست که معتقد شده باشد که آن شخص زنده بدون اذن الله برایش شفاعت می‌کند، پس به چه دلیلی شخصی که از میّت درخواست دعا کرده است را متهم کنیم که از آن میّت درخواست شفاعت بدون اذن الله کرده است؟

و اینکه واسطه قرار دادن بین خود و الله، حتما شبیه به این باشد که الله را به پادشاهان زمینی تشبیه کرده باشد و آن واسطه‌ها را به درباریان آن پادشاه که بوسیله آن درباریان خواسته‌های ما به پادشاه ابلاغ شود، چنین چیزی الزاما صحیح نیست و هر واسطه گرفتنی این معنا را نمی‌رساند.

برای مثال در روز قیامت مردم به نزد پیامبران می‌روند و آنان را واسطه قرار می‌دهند تا آن پیامبران نزد الله بروند و از الله بخواهند که محاسبهٔ آنان را شروع کند چنانکه پیشتر حدیث آن را از صحیح بخاری ذکر کردیم.

و در روایتی دیگر از عبد الله بن عمر ﷺ، این داستان با لفظ استغاثه آمده است، یعنی مردم از پیامبران استغاثه و کمک می‌گیرند. عبد الله بن عمر می‌گوید پیامبر ﷺ می‌فرماید: «إِنَّ الشَّمْسَ تَدْنُو يَوْمَ الْقِيَامَةِ حَتَّى يَبْلُغَ الْعَرَقُ نِصْفَ الأُذُنِ، فَبَيْنَا هُمْ كَذَلِكَ اسْتَغَاثُوا بِآدَمَ، ثُمَّ بِمُوسَى، ثُمَّ بِمُحَمَّدٍ صلى الله عليه وسلم».

ترجمه: «روز قیامت، خورشید به قدری نزدیک می‌شود که مردم (در اثر گرما) تا بناگوش غرق در عرق خواهند شد. در آن حال، ابتدا به آدم علیه السلام و سپس به موسی علیه السلام و سرانجام به محمد صلی الله علیه وسلم استغاثه خواهند کرد».[1]

حال، آیا ما باید بگوییم که چون مردم طلب شفاعت از پیامبران کرده‌اند و آن پیامبران را به دعا خوانده‌اند و به آنان استغاثه کرده‌اند، آیا باید بگوییم که آن مردمان اعتقاد به شفاعت بدون اذن الله و استغاثه من دون الله داشته و مشرک شده‌اند و الدعاء که همان العبادة است را صرف غیر الله کرده‌اند و با استغاثه به پیامبران مشرک شده‌اند؟

هیچ یک از آن پیامبران به آن مردمانی که نزد آنان آمدند تا برایشان نزد الله شفاعت کنند و به آنها استغاثه کرده بودند، نگفتند که شماها با طلب شفاعت از ما مشرک شدید و به آن مردمان نگفتند که: ﴿فَلَا تَدۡعُواْ مَعَ ٱللَّهِ أَحَدٗا١٨﴾ [الجن: ۱۸]

«پس کسی را با الله نخوانید».

پیامبران به آن مردمان نگفتند که شماها با دعا کردن ما و با واسطه قرار دادن ما بین خود و خدایتان، مشرک شدید.

هیچ یک از پیامبران نگفتند که شماها با طلب دعا از ما، در قلب‌هایتان حب و خوف و رجاء برای ما ایجاد شد و اینها هم نشانهٔ عبادت است و شماها با این کار ما را عبادت کردید!

۱- بخاری (۱۴۷۵).

پیامبران نگفتند که شماها بخاطر درخواست شفاعت از ما، خداوند را به پادشاهان زمینی تشبیه کرده‌اید و ما را به درباریان آن پادشاه، و چنین معتقد شده‌اید که ما باید خواسته‌ها و نیازهایتان را به الله برسانیم.

و پیامبران به آن مردمانی که از آنان درخواست شفاعت کرده بودند این آیه را برایشان نیاوردند: ﴿مَا نَعۡبُدُهُمۡ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَآ إِلَى ٱللَّهِ زُلۡفَىٰٓ﴾ [الزمر: ٣]

«این‌ها را نمی‌پرستیم جز برای این‌که ما را به الله نزدیک کنند».

نگفتند شماها مانند مشرکان ما را عبادت کردید تا نزد الله شفاعتتان کنیم، نگفتند درخواست شفاعت از ما یعنی عبادت کردن ما.

پیامبران به آنان نگفتند: ﴿وَيَعۡبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمۡ وَلَا يَنفَعُهُمۡ وَيَقُولُونَ هَٰٓؤُلَآءِ شُفَعَٰٓؤُنَا عِندَ ٱللَّهِ﴾ [یونس: ١٨]

«و غیر از الله چیزهای را می‌پرستند که نه به آن‌ها زیانی می‌رساند و نه سودشان می‌بخشد، و می‌گویند: این‌ها شفیعان ما نزد الله هستند».

پیامبران به آنان نگفتند: ﴿وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌۖ أُجِيبُ دَعۡوَةَ ٱلدَّاعِ إِذَا دَعَانِۖ﴾ [البقرة: ١٨٦]

«و چون بندگانم، از تو درباره من بپرسند، بگو: به راستی که من نزدیکم، دعای دعاکننده را هنگامی‌که مرا بخواند؛ اجابت می‌کنم».

نگفتند خداوند از رگ گردن به شما نزدیک‌تر است پس چرا از ما می‌خواهید؟ نگفتند چرا از الله نخواستید و نزد ما پیامبران آمدید تا نزد الله شفاعتتان کنیم! نگفتند که: خداوند به ما حق شفاعت کردن داده است امّا شما را از طلب‌کردن شفاعت از ما منع کرده است. نگفتند که هرکس بین خود و الله واسطه‌هایی قرار بدهد و آن‌ها را بخواند تا برایش شفاعت کنند مشرک می‌شود.

پس به همان شکلی که درخواست دعا و شفاعت از زنده، به این معنا نیست که معتقد شده باشی که آن شفاعت‌کننده بدون اذن الله شفاعت می‌کند و به این معنا نیست که خداوند را به پادشاهان زمینی تشبیه کرده باشی که خبر از بندگانش ندارد و باید از

دربارِیانش بخواهی تا نیازهایت را به الله بگویند، پس به همان شکل به مجرد و به محض اینکه شخصی درخواست دعا از میّت کرد، دلیل نمی‌شود که معتقد شده باشد که شفاعت بدون اذن الله می‌کند و بخاطر درخواست شفاعت و دعا از او، او را پرسیده باشد.

پس اگر یک نفر نزد قبر پیامبر ﷺ برود و معتقد به سماع موتی باشد و به پیامبر سلام کند و سپس بگوید یا رسول الله همانطور که در دنیا برای مومنانی که نزدت می‌آمدند دعا و استغفار می‌کردی، برای من هم دعا کن، و استناد کند به آیه: ﴿وَلَوۡ أَنَّهُمۡ إِذ ظَّلَمُوٓاْ أَنفُسَهُمۡ جَآءُوكَ فَٱسۡتَغۡفَرُواْ ٱللَّهَ وَٱسۡتَغۡفَرَ لَهُمُ ٱلرَّسُولُ لَوَجَدُواْ ٱللَّهَ تَوَّابٗا رَّحِيمٗا٦٤﴾ [النساء: ٦٤]

«و اگر آن‌ها هنگامی‌که بر خویشتن ستم می‌کردند، نزد تو می‌آمدند، و از الله طلب آمرزش می‌کردند، و پیامبر برایشان طلب آمرزش می‌کرد، بی‌گمان الله را توبه‌پذیر مهربان می‌یافتند».

و بگوید: پیامبر طبق این آیه برایم دعا می‌کند، پس کسی حق ندارد بگوید چنین کسی پیامبر را پرستیده است و مشرک شده است و دعا که عبادت است را صرف غیر الله کرده است و این توجیه‌های باطلی که نشأت گرفته از فهم خوارجی است که پیامبر ﷺ دربارۀشان می‌فرماید: «يَخرُجُ في هذه الأُمَّةِ قَومٌ تَحقِرُونَ صلاتكُمْ مع صَلاتِهِمْ. فيَقرأُونَ القُرآنَ، لا يُجاوِزُ حُلُوقَهمْ (أو حناجِرَهُمْ) يَمرُقُونَ من الدِّينِ مُرُوقَ السَّهْمِ من الرَّمِيَّةِ. فيَنْظُرُ الرَّامِي إلى سَهْمِه، إلى نَصْلِهِ، إلى رِصَافِه، فيَتَمارَى في الفُوقَةِ هَلْ عَلِقَ بِها من الدَّمِ شَيءٌ».

ترجمه: «در این امّت قومی بیرون می‌آیند که نمازتان را در برابر نمازشان تحقیر می‌کنید، قرآن می‌خوانند ولی (تأثیر آن) از حلقشان یا حنجره‌هایشان نمی‌گذرد و از دین خارج می‌شوند آنگونه که تیر از هدف (شکار) خارج می‌شود، پس تیر انداز به تیرش

به آهن نوک تیر، به پی پیکان در تیر نگاه می‌کند و شک می‌کند که آیا چیزی از خون به تیر آویخته شده است؟».[۱]

و در روایتی دیگر آمده است: «يَخْرُجُونَ مِنَ الدِّينِ كَمَا يَخْرُجُ السَّهْمُ مِنَ الرَّمِيَّةِ، ثُمَّ لَا يَعُودُونَ فِيهِ، شَرُّ الْخَلْقِ وَالْخَلِيقَةِ».

ترجمه: «از دین چنان به سرعت خارج می‌شوند که تیر از بدنِ شکار خارج می‌شود و سپس به آن باز نمی‌گردند. آن‌ها بدترین مخلوقات هستند».[۲]

و چنین کسی حق ندارد که همانند خوارج، آیاتی که دربارۀ مشرکان نازل شده است را بر مومنان تطبیق بدهد، چنانکه ابن عمر ﭬ دربارۀ خوارج می‌گفت: «إِنَّهُمُ انْطَلَقُوا إِلَى آيَاتٍ نَزَلَتْ فِي الكُفَّارِ، فَجَعَلُوهَا عَلَى المُؤْمِنِينَ».

ترجمه: «آن‌ها به سراغ آیاتی که در مورد کفار نازل شده است می‌روند و آن آیات را بر مسلمانان قرار می‌دهند».[۳]

و همچنین پیامبر ﷺ دربارۀ خوارج می‌فرماید: «سَيَكُونُ فِي أُمَّتِي خِلَافٌ وَفُرْقَةٌ قَوْمٌ يُحْسِنُونَ الْقِيلَ وَيُسِيئُونَ الْفِعْلَ يَقْرَءُونَ الْقُرْآنَ لَا يُجَاوِزُ تَرَاقِيَهُمْ يَحْقِرُ أَحَدُكُمْ صَلَاتَهُ مَعَ صَلَاتِهِمْ وَصِيَامَهُ مَعَ صِيَامِهِمْ يَمْرُقُونَ مِنْ الدِّينِ مُرُوقَ السَّهْمِ مِنْ الرَّمِيَّةِ لَا يَرْجِعُونَ حَتَّى يَرْتَدُّوا عَلَى فُوقِهِ هُمْ شَرُّ الْخَلْقِ وَالْخَلِيقَةِ طُوبَى لِمَنْ قَتَلَهُمْ وَقَتَلُوهُ يَدْعُونَ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ وَلَيْسُوا مِنْهُ فِي شَيْءٍ مَنْ قَاتَلَهُمْ كَانَ أَوْلَى بِاللَّهِ مِنْهُمْ».

ترجمه: «در امّت من دو دستگی ایجاد می‌شود. گروهی ظهور می‌کنند که سخنان زیبا می‌گویند؛ امّا کارهای ناشایست انجام می‌دهند. قرآن را می‌خوانند، ولی از گلوی

۱- یعنی سرعت تیر، و سرعت برخورد آن به بدن شکار و سپس خارج شدن آن از طرف دیگر آنقدر زیاد است که بر روی تیر، خونی دیده نمی‌شود. یعنی تیر از بدنش خارج می‌شود بدون آنکه به خون آلوده شود، و خروج خوارج از دین نیز به چنین سرعتی اتفاق می‌افتد.

۲- صحيح مسلم بشرح النووي، ج ۷ ص ۱۶۴.

۳- صحیح بخاری، ج ۹ ص ۱۶

آن‌ها نمی‌گذرد. از دین چنان بیرون می‌روند که تیر از کمان می‌گذرد. به‌سوی دین بر نمی‌گردند، مگر زمانی که تیرِ رهاشده به کمان، برگردد. آن‌ها بدترین آفریده‌ی روی زمین هستند. خوشا به حال کسی که آن‌ها را بکشد یا به‌وسیله آن‌ها کشته شود. آنان مردم را به کتاب الله دعوت می‌دهند و حال آن‌که هیچ پیوندی با قرآن ندارند. هرکس آن‌ها را بکشد، نزد الله از آنان بهتر است».[۱]

همچنین رسول الله ﷺ در مورد آنان می‌فرماید: «يَقْتُلُونَ أَهْلَ الْإِسْلَامِ وَيَدَعُونَ أَهْلَ الْأَوْثَانِ».

ترجمه: «مسلمانان را می‌کشند و بت‌پرستان را رها می‌کنند».[۲]

و این همان کاری است که متاسفانه غلات و کج اندیشان امروزه مرتکب آن شده‌اند و علمای امّت را تکفیر کرده و مشرک می‌دانند، علمایی مانند محیی الدین نووی، ابن قدامه مقدسی، قرطبی، ابن کثیر، ابن حجر عسقلانی، ابن حجر هیتمی، ابن صلاح شهرزوری، سیوطی، رحمهم الله و ده‌ها عالم و امام بزرگ اهل سنّت و جماعت را مشرک می‌نامند و زبان حالشان این است که هیچ یک از آنان توحید و شرک را نشناخته‌اند و بخاطر درخواست دعا از میّت این علما مشرک شده‌اند! ولا حول ولا قوة إلا بالله.

شبههٔ ششم: شرک مشرکان نیز چیزی غیر از این نبود که می‌گفتند بت‌های ما نزد الله برای ما شفاعت می‌کنند و ما را به الله نزدیک می‌گردانند، و کسی که از میّت درخواست دعا می‌کند نیز مشابه مشرکان شده و معتقد شده که مردگان برایش نزد الله شفاعت می‌کنند و او را به الله نزدیک می‌گردانند، پس تفاوتی بین او و بین مشرکان وجود ندارد.

پاسخ: پیشر در فصل شفعاء من دون الله پاسخ این شبهه را دادیم که مشرکان اعتقاد به شفاعت بدون اذن الله داشتند. جدول مهم‌ترین تفاوت‌های عقیدهٔ مشرکان و عقیدهٔ موحدان چنین است:

۱- صحیح الجامع، ج ۳ ص ۲۱۷.

۲- بخاری (۳۳۴۴) و مسلم (۱۰۶۴).

	مشرکان	مومنان
اعتقاد به شفاعت	بدون اذن الله دارند	با اذن الله دارند
شفاعت کنندگانشان را	رب و إله و شریک الله می‌دانند	بندۀ الله می‌دانند
شفاعت کنندگانشان را	عبادت می‌کنند	عبادت نمی‌کنند
قدرت نفع و ضرر رساندن را	بصورت مستقل از الله برای شفاعت کنندگانشان قائل هستند	بصورت حقیقی فقط برای الله می‌دانند

شبهۀ هفتم: مشرکان إله‌هایشان را مستقل از الله نمی دانستند بلکه به اذن الله می‌دانستند.

ممکن است یکی بگوید که مشرکان، إله‌هایشان را مستقل از الله نمی‌دانستند بلکه معتقد بودند که بت‌هایشان به اذن الله هستند. مثلاً بگوید: مشرکان معتقد بودند که بت‌هایشان به اذن الله به آنان نصرت می‌دهند و به اذن الله از آنان عزت می‌خواستند و...

در پاسخ می‌گوییم:

اولا: خداوند بت‌هایشان را «من دون الله» دانسته است نه «به اذن الله».

برای مثال خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَلَمۡ تَكُن لَّهُۥ فِئَةٞ يَنصُرُونَهُۥ مِن دُونِ ٱللَّهِ وَمَا كَانَ مُنتَصِرًا ٤٣﴾ [الكهف: ٤٣]

«و او را گروهی نبود که در برابر الله یاریش کنند، و نتوانست که خود را یاری کند».

اما دربارۀ اذن الله می‌گوید: ﴿وَلَقَدۡ صَدَقَكُمُ ٱللَّهُ وَعۡدَهُۥٓ إِذۡ تَحُسُّونَهُم بِإِذۡنِهِۦۖ﴾ [آل عمران: ١٥٢]

«و به راستی الله، وعده خود را با شما (در جنگ احد) تحقق بخشید، آنگاه که (در آغاز جنگ) به اذن او، آنان را می‌کشتید».

و مشرکان از بت‌هایشان بطور مستقل از الله عزت و نصرت می‌خواستند، خداوند متعال در این باره می‌فرماید: ﴿وَٱتَّخَذُواْ مِن دُونِ ٱللَّهِ ءَالِهَةً لِّيَكُونُواْ لَهُمۡ عِزّٗا٨١﴾ [مریم: ٨١]

«و (آن‌ها) به جای الله إله‌هایی را (برای خود) بر گزیدند، تا سبب عزت‌شان باشد».

و می‌فرماید: ﴿وَٱتَّخَذُواْ مِن دُونِ ٱللَّهِ ءَالِهَةً لَّعَلَّهُمۡ يُنصَرُونَ٧٤﴾ [یس: ٧٤]

«و آن‌ها غیر از الله إله‌هایی (برای خود) بر گزیدند، شاید که یاری شوند».

و آیات دیگری که عبارت من دون الله در آن آمده است به وضوح نشان می‌دهند که مشرکان معبودانشان را به اذن الله نمی‌دانستند بلکه آن‌ها را إله‌هایی می‌دانستند که دارای صفات ربوبیت ذاتی و مستقل از الله هستند.

دوما: هنگامی که برای چیزی ربوبیت و الهیت قرار می‌دهی، چنین اقتضا می‌کند که برای او استقلالیت قائل باشی. یعنی نمی‌شود که برای چیزی ربوبیت و الهیت قائل بود و او را رب و إله دانست، امّا در همان حال او را وسیله و سببی بدانی که به اذن الله عمل می‌کند! برای اینکه همانطور که قبلا در بخش «مجاز و حقیقت» گفتیم، ملائکهٔ خداوند، به اذن الله امور زیادی انجام می‌دهند، مانند ملائکه‌ای که تدبیر امور می‌کنند، ﴿فَٱلۡمُدَبِّرَٰتِ أَمۡرٗا﴾ و ملائکه‌ای که تقسیم امور می‌کنند: ﴿فَٱلۡمُقَسِّمَٰتِ أَمۡرًا﴾ و یا مانند عیسی علیه السلام که به اذن الله خلق می‌کند و زنده می‌کند و شفا می‌دهد.

و همهٔ این‌ها که به اذن الله هستند، إله و رب محسوب نمی‌شوند چرا که از خودشان هیچ گونه قدرت ذاتی و استقلالی بر انجام آن امور ندارند؛ بلکه تنها فقط به اذن الله است. امّا در مقابل مشرکان معبودانشان را إله و رب می‌دانستند و به عبادت کردن آن‌ها نیز تصریح می‌کردند چنانکه می‌گفتند: ﴿قَالُوٓاْ أَجِئۡتَنَا لِنَعۡبُدَ ٱللَّهَ وَحۡدَهُۥ وَنَذَرَ مَا كَانَ يَعۡبُدُ ءَابَآؤُنَا﴾ [الأعراف: ٧٠]

«گفتند: آیا به (نزد) ما آمده‌ای که تنها الله را عبادت کنیم، و آنچه را نیاکان‌مان عبادت می‌کردند، رها کنیم؟!».

و می‌گفتند: ﴿قَالُواْ نَعۡبُدُ أَصۡنَامٗا فَنَظَلُّ لَهَا عَٰكِفِينَ٧١﴾ [الشعراء: ٧١]

«گفتند: بت‌هایی را عبادت می‌کنیم، و پیوسته برای (عبادت) آن‌ها معتکف هستیم».

سوما: مشرکان در مقام دفاع از إله‌هایشان به الله محمد دشنام می‌دادند. چنانکه خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَلَا تَسُبُّواْ ٱلَّذِينَ يَدۡعُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ فَيَسُبُّواْ ٱللَّهَ عَدۡوَۢا بِغَيۡرِ عِلۡمٖۗ كَذَٰلِكَ زَيَّنَّا لِكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلَهُمۡ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِم مَّرۡجِعُهُمۡ فَيُنَبِّئُهُم بِمَا كَانُواْ يَعۡمَلُونَ ١٠٨﴾ [الأنعام: ۱۰۸]

«و کسانی را که (مشرکان) به جای الله می‌پرستند؛ دشنام ندهید، مبادا آن‌ها (نیز) از روی دشمنی و جهالت؛ الله را دشنام دهند، این چنین برای هر امتی عمل‌شان را آراستیم، آنگاه باز گشت آن‌ها به سوی پروردگارشان است، پس آن‌ها را از آنچه عمل می‌کردند، آگاه می‌سازد».

حال این سوال مطرح می‌شود، که اگر مشرکان إله‌هایشان را به اذن الله می‌دانستند و معتقد نبوده‌اند که بت‌هایشان قدرتی ذاتی و مستقل از الله دارند، پس چطور ممکن است که در مقام دفاع از اذن داده شده (که بت‌هایشان است) به اذن دهنده (که الله است) دشنام بدهند.

فصل دهم: ارتباط اصنام و اوثان با ذات انواط و تشابه آن با داستان بنی اسرائیل

صنم چیست؟

مشرکانی که به تعدد آلهه معتقد بودند، (برای مثال مشرکان عرب که ملائکه را دختران الله می‌دانستند)، برای إله‌هایشان تماثیل و مجسمه‌هایی از جنس سنگ و چوب و طلا و ... می‌ساختند (مانند مجسمۀ اللات و العزی و...) و به این مجسمه‌ها، صنم گفته می‌شود. پس هر صنمی مجسمه است امّا هر مجسمه‌ای صنم نیست. و مشرکان آن مجسمه‌ها را بخاطر سنگ و چوب بودنشان عبادت نمی‌کردند، بلکه مقصود مشرکان از عبادت اصنام، در واقع متوجه ساختن عبادت برای آن إلهی بود که آن صنم در حکم او قرار داشت. برای مثال معتقد بودند که العزی دختر الله و یکی از ملائکه است و برای العزی هم مجسمه‌ای ساخته بودند و معتقد بودند که این مجسمه نمایندۀ العزی است؛ چون مشرکان معتقد بودند إله‌هایشان دارای اصنام و اوثان هستند و عبادت کردن آن اصنام و آن اوثان، در واقع عبادت کردن آن إله است. و همین اعتقاد را نسبت به الله متعال نیز داشتند و وقتی پیامبر صلی الله علیه وسلم مشرکان را دعوت کرد که الله را به تنهایی عبادت کنند، مشرکان از پیامبر صلی الله علیه وسلم خواستند تا الله را برایشان توضیح دهد که از چه جنسی است؟ آیا از طلا است یا از نقره یا از سنگ است یا چوب؟ چنانکه ثعلبی رحمه الله در شأن نزول سورۀ اخلاص آورده است: «وروى أبو ضبيان وأبو صالح عن ابن عباس أن عامر بن الطفيل وأربد بن ربيعة أتيا النبي صلى الله عليه وسلم فقال عامر: الى ما تدعونا يا محمد؟ قال: «الى الله سبحانه» فقالا: صفه لنا، أذهب هو أم فضة أم حديد أم من خشب؟ فنزلت هذه السورة، فأرسل الله سبحانه الصاعقة إلى أربد فأحرقته وطعن عامر في خنصره فمات، وقد ذكرت قصتهما في سورة الرعد.

وقال الضحاك وقتادة ومقاتل: جاء ناس من أحبار اليهود الى النبي صلى الله عليه وسلم فقالوا: يا محمد صف لنا ربّك لعلنا نؤمن بك فإن الله أنزل نعته في التوراة فأخبرنا به من أي شيء هو من أي جنس أمن ذهب هو أو نحاس أم صفر أم حديد أم فضة؟ وهل يأكل ويشرب؟ وممّن ورث الدنيا؟ ومن يورثها؟ فأنزل الله سبحانه هذه السورة وهي نسبة الله خاصة».

ترجمه: «ابو ضبیان و ابوصالح از ابن عباس رضی الله عنهما روایت کرده‌اند که عامر بن الطفیل و اربد بن ربیعه نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم آمدند و عامر گفت: ای محمد ما را به سوی چه چیزی دعوت می‌کنی؟ فرمود: به سوی الله سبحان. گفتند: او را برای ما وصف کن، آیا از طلا است یا از نقره؟ یا از آهن یا از چوب؟ پس این سوره نازل شد، پس خداوند سبحان صاعقه‌ای بر اربد فرستاد و او را سوزاند و انگشت کوچک عامر زخمی شد و بخاطر آن مرد. و قصۀ آن دو را در سوره رعد ذکر کردم.

و ضحاک و قتاده و مقاتل می‌گویند: مردمی از احبار یهود نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم آمدند و گفتند: ای محمد پروردگارت را برای ما وصف کن، شاید به تو ایمان آوردیم، چرا که خداوند ویژگی‌های خودش را در تورات نازل کرده است و ما را به آن خبر داده است. او از چه چیزی است؟ یعنی از چه جنسی است؟ آیا از طلا است یا از مس یا از روی یا از آهن یا از نقره؟ و آیا می‌خورد و می‌آشامد؟ و دنیا را از که به ارث برده است و چه کسی از او ارث می‌برد؟ پس خداوند سبحان این سوره را نازل کرد».[۱]

پس مشرک رابطۀ محکم و ناگسستنی بین إله و صنم قائل است، اینکه آن إله در آن صنم حلول کرده است، انگار که إله همانند یک روح است و صنم همانند یک جسم و این روح در این جسم حلول کرده یا مقیم گشته است. وگرنه هرگز یک مشرک یک تخته‌سنگ یا چوب را بخاطر سنگ و چوب بودنش عبادت نمی‌کند و به عنوان إله خود نمی‌گیرد، بلکه معتقد بود که این سنگ و یا چوبی که تراشیده شده است و به شکل مجسمه و تمثال در آمده است، صنمی و رمزی برای آن إله است و عبادت کردن این

۱- تفسیر الکشف والبیان عن تفسیر القرآن از ثعلبی، ج ۱۰ صص ۳۳۲-۳۳۳.

صنم در واقع متوجه ساختن عبادت برای إلهی است که این صنم به عنوان رمزی از آن إله می‌باشد، از این رو مشرک فرقی بین صنم و إله قائل نیست، چراکه هردو را یکی می‌داند.

درخواست بنی اسرائیل که به موسی گفتند: برای ما (نیز) إلهی قرار ده، همان‌گونه که آن‌ها إله‌هایی دارند

در قرآن دربارۀ بنی اسرائیل چنین آمده است: ﴿وَجَٰوَزۡنَا بِبَنِيٓ إِسۡرَٰٓءِيلَ ٱلۡبَحۡرَ فَأَتَوۡاْ عَلَىٰ قَوۡمٖ يَعۡكُفُونَ عَلَىٰٓ أَصۡنَامٖ لَّهُمۡۚ قَالُواْ يَٰمُوسَى ٱجۡعَل لَّنَآ إِلَٰهٗا كَمَا لَهُمۡ ءَالِهَةٞۚ قَالَ إِنَّكُمۡ قَوۡمٞ تَجۡهَلُونَ١٣٨﴾ [الأعراف: ۱۳۸]

«و ما بنی اسرائیل را از دریا گذراندیم، آنگاه بر گروهی گذشتند که اطراف اصنام خود با تواضع و فروتنی گرد آمده بودند. گفتند: ای موسی! برای ما (نیز) إلهی قرار ده، همان‌گونه که آن‌ها إله‌هایی دارند. (موسی) گفت: حقا، شما گروهی نادان و جاهل هستید (و عظمت الله را نمی‌دانید)».

در نوع تفکر بنی اسرائیل، چنین بود که إله همان صنم است. یعنی بر قومی گذر کردند که نزد اصنامی اعتکاف کرده بودند و صنم نیز مجسمه‌ای است که مشرک معتقد است إله در آن حلول کرده یا رمزی برای إله است، و بنی اسرائیل نگفتند: ای موسی إلهی غیر از الله خالق آسمان‌ها و زمین برای ما قرار بده تا او را بجای الله و من دون الله عبادت کنیم! بلکه در واقع بنی اسرائیل گفتند: ای موسی به همان شکلی که آن‌ها برای إله‌هایشان صنم‌هایی دارند برای ما نیز صنمی از الله قرار بده تا آن صنم را با چشم سر ببینیم و آن صنم را عبادت کنیم و مقصودمان از عبادت آن صنم، عبادت کردن الله خالق آسمان‌ها و زمین باشد.

امام بغوی رحمه الله در تفسیر آیۀ فوق می‌گوید: «فَقَالَتْ بَنُو إِسْرَائِيلَ لَمَّا رَأَوْا ذَلِكَ، قالُوا يَا مُوسَى اجْعَلْ لَنا إِلهاً، أَيْ: مِثَالًا نَعْبُدُهُ كَما لَهُمْ آلِهَةٌ، وَلَمْ يَكُنْ ذَلِكَ شَكًّا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ

فِي وَحْدَانِيَّةِ اللهِ، وَإِنَّمَا مَعْنَاهُ اجْعَلْ لَنَا شَيْئًا نُعَظِّمُهُ وَنَتَقَرَّبُ بِتَعْظِيمِهِ إلى الله وَظَنُّوا أَنَّ ذَلِكَ لَا يَضُرُّ الدِّيَانَةَ وَكَانَ ذَلِكَ لِشِدَّةِ جَهْلِهِمْ. قالَ مُوسَى: إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ، عَظَمَةَ اللهِ».

ترجمه: «بنی اسرائیل هنگامی‌که چنین چیزی را دیدند، {گفتند: ای موسی برای ما إلهی قرار بده} یعنی: تمثالی قرار بده تا عبادتش کنیم {همان‌گونه که آن‌ها إله‌هایی دارند} و چنین چیزی شک‌کردن بنی اسرائیل در وحدانیت الله نبود، بلکه همانا معنایش این است که برای ما چیزی قرار بده تا آن را تعظیم بداریم و با تعظیم کردنش به سوی الله تقرب بجوییم. و گمان کردند که چنین چیزی ضرری به دیانت نمی‌رساند و این بخاطر شدت جهالتشان بود. موسی گفت: {حقا، شما گروهی نادان و جاهل} نسبت به عظمت الله {هستید}».[1]

و یکی از عللی که مشرکان را در طول تاریخ به اتخاذ اصنام، (یعنی ساختن مجسمه برای إله‌هایشان) کشانده است، این باور بوده که آنان إلهی که دیده نشود و در دسترس نباشد را دوست نداشتند عبادت کنند، برای همین برای إله‌هایشان صنم قرار می‌دادند. و به این خاطر بود که قوم بنی اسرائیل به موسی علیه السلام می‌گفتند: ﴿وَإِذۡ قُلۡتُمۡ يَٰمُوسَىٰ لَن نُّؤۡمِنَ لَكَ حَتَّىٰ نَرَى ٱللَّهَ جَهۡرَةٗ فَأَخَذَتۡكُمُ ٱلصَّٰعِقَةُ وَأَنتُمۡ تَنظُرُونَ٥٥﴾ [البقرة: ۵۵]

«و (به یاد آورید) هنگامی را که گفتید: ای موسی! ما هرگز به تو ایمان نمی‌آوریم، مگر اینکه الله را آشکارا ببینیم پس صاعقه شما را گرفت، در حالی‌که می‌نگریستید».

خلاصه بنی اسرائیل از دریا عبور کرد و قومی را دیدند که اصنامی به شکل مجسمهٔ گاو را می‌پرستند، چنانکه ابن کثیر رحمه الله می‌گوید: «قَالَ ابْنُ جُرَيْجٍ: وَكَانُوا يَعْبُدُونَ أَصْنَامًا عَلَى صُوَرِ الْبَقَرِ، فَلِهَذَا أَثَارَ ذَلِكَ شُبْهَةً لَهُمْ فِي عِبَادَتِهِمُ الْعِجْلَ بَعْدَ ذَلِكَ».

۱- تفسیر البغوی، ج ۲ ص ۲۷۹.

ترجمه: «ابن جریج می‌گوید: آن‌ها (یعنی کسانی که بنی اسرائیل بعد از گذر کردن از دریا آن‌ها را دیدند) اصنامی در شکل و مجسمهٔ گاو را عبادت می‌کردند، و برای همین این شبهه‌ای شد برایشان که بعد از آن گوساله را عبادت کردند».[1]

و سامری در مدت زمانی که موسی علیه السلام به میعادگاه رفته بود، گوساله‌ای قرار داد و ادعا کرد که این گوساله، صنم الله است و موسی بیان‌کردنِ آن را فراموش کرده بود. در واقع سامری برای بنی اسرائیل إلهی من دون الله و إلهی غیر از إله موسی نیاورده بود، بلکه ادعا کرد که این گوساله همان إله شما و إله موسی است؛ چنانکه در قرآن آمده است: ﴿فَأَخۡرَجَ لَهُمۡ عِجۡلٗا جَسَدٗا لَّهُۥ خُوَارٞ فَقَالُواْ هَٰذَآ إِلَٰهُكُمۡ وَإِلَٰهُ مُوسَىٰ فَنَسِيَ٨٨﴾ [طه: ۸۸]

«آنگاه (سامری) برای آن‌ها مجسمهٔ گوساله‌ای که صدایی (چون صدای گوساله) داشت، پدید آورد، پس (سامری و پیروانش به مردم) گفتند: این إله شما، و إله موسی است، که آن را فراموش کرده است».

و خداوند اتخاذ گوساله به عنوان صنم برای الله را بر آنان نکوهش کرده است نه اتخاذ إلهی غیر از الله را. و اگرچه قرار دادن صنم برای الله و عبادت‌کردن آن صنم در واقع عبادت کردن چیزی غیر از الله است، اما در نگاه بنی اسرائیل آن صنم همان الله بود و ادعا نکردند که آنها إلهی غیر از الله قرار داده‌اند بلکه برای الله فقط صنمی در شکل گوساله قرار دادند. پس خداوند اتخاذ گوساله به عنوان صنم برای الله را بر آنان نکوهش کرده است نه قرار دادن إلهی غیر از الله را، چنانکه می‌فرماید: ﴿وَإِذۡ وَٰعَدۡنَا مُوسَىٰٓ أَرۡبَعِينَ لَيۡلَةٗ ثُمَّ ٱتَّخَذۡتُمُ ٱلۡعِجۡلَ مِنۢ بَعۡدِهِۦ وَأَنتُمۡ ظَٰلِمُونَ٥١﴾ [البقرة: ۵۱]

«و (به یاد آورید) هنگامی‌را که با موسی چهل شب وعده گذاردیم، آنگاه شما بعد از او گوساله را (به پرستش) گرفتید، در حالی‌که ستمکار بودید».

۱- تفسیر ابن کثیر، ج ۳ ص ۴۶۷.

و می‌فرماید: ﴿يَسۡـَٔلُكَ أَهۡلُ ٱلۡكِتَٰبِ أَن تُنَزِّلَ عَلَيۡهِمۡ كِتَٰبٗا مِّنَ ٱلسَّمَآءِۚ فَقَدۡ سَأَلُواْ مُوسَىٰٓ أَكۡبَرَ مِن ذَٰلِكَ فَقَالُوٓاْ أَرِنَا ٱللَّهَ جَهۡرَةٗ فَأَخَذَتۡهُمُ ٱلصَّٰعِقَةُ بِظُلۡمِهِمۡۚ ثُمَّ ٱتَّخَذُواْ ٱلۡعِجۡلَ مِنۢ بَعۡدِ مَا جَآءَتۡهُمُ ٱلۡبَيِّنَٰتُ فَعَفَوۡنَا عَن ذَٰلِكَۚ وَءَاتَيۡنَا مُوسَىٰ سُلۡطَٰنٗا مُّبِينٗا ١٥٣﴾ [النساء: ١٥٣]

«اهل کتاب (= یهودیان) از تو می‌خواهند که کتابی از آسمان (یکجا) بر آن‌ها نازل کنی، همانا آن‌ها از موسی، بزرگ‌تر از این را خواستند و گفتند: الله را آشکارا به ما نشان بده پس بخاطر این ظلم و ستمکاری شان صاعقه آن‌ها را فرو گرفت، سپس بعد از آنکه معجزه و دلایل روشن برایشان آمد، گوساله را (به خدائی) گرفتند، و ما از آن گناه در گذشتیم (و بخشیدیم) و به موسی حجت (و برهان) آشکاری دادیم».

پس آنان گوساله را به عنوان إلهی من دون الله نپرستیدند و از موسی نخواستند که بعد از آنکه الله آنان را از دست فرعون نجات داد و آنان را از دریا گذرانید و بعد از آن نعمت‌هایی که به آنان داد، بیایند و به موسی بگویند: ای موسی الله خالق آسمان‌ها و زمین و پروردگار جهانیان را نمی‌خواهیم و بجای او إلهی من دون الله برای ما قرار بده و یا به همراه الله، إله دیگری نیز برای ما قرار بده تا او را عبادت کنیم! بلکه سخن بنی اسرائیل به این معنا بود که: ای موسی صنمی از الله قرار بده همانطور که آن‌ها اصنامی دارند و صنم در نزد آنان دقیقا همان إله بود. پس اصرار بنی اسرائیل بر دیدن مستقیم الله با چشم سر در این دنیا و نیز دیدن قومی که صنم‌هایی به شکل گاو می‌پرستیدند آنان را حمل بر این کرد که سامری برای آنان مجسمه‌ای از گوساله بسازد و ادعا کند این همان إله شما و إله موسی است که موسی از آن غفلت ورزیده است.

فخر رازی دربارهٔ ﴿فَنَسِيَ﴾ [طه: ٨٨] می‌گوید: «أَنَّ هَذَا قَوْلُ السَّامِرِيِّ وَصَفَ بِهِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ وَالْمَعْنَى أَنَّ هَذَا إِلَهُكُمْ وَإِلَهُ مُوسَى فَنَسِيَ مُوسَى أَنَّ هَذَا هُوَ الْإِلَهُ فَذَهَبَ يَطْلُبُهُ فِي مَوْضِعٍ آخَرَ وَهُوَ قَوْلُ الْأَكْثَرِينَ».

ترجمه: «این، سخن سامری است که موسی علیه السلام را به آن وصف کرده است و معنایش این است که این (گوساله) إله شما و اله موسی است و موسی فراموش کرده که

این همان إله است و رفته و او را در جایی دیگر (یعنی در میعادگاه کوه طور) طلب کند. و این قول، قول اکثریت است».[1]

وثن چیست؟

پیشتر صنم را تعریف کردیم اینکه مجسمه‌ای در صورت انسان و یا حیوان است، امّا وثن: و آن چیزی است که الزاما در صورت و شکل انسان و یا حیوان نیست، بلکه می‌تواند سنگی یا غاری یا عیدگاهی یا معبدی یا درختی یا هرچیز دیگری باشد که مشرک معتقد است آن چیز ارتباطی غیر منفک با إله دارد، برای مثال غاری است که معتقد است إله در آن اقامت داشته است یا سنگی است که معتقد است إله بر روی آن نشسته است یا معبدی است مانند معبد العزی در نخله[2] و معبد اللات در طائف که همانند کعبه، بر روی آن پرده می‌انداختند، یا درختی است که معتقد است إلهش در آن حلول کرده است. و با این اعتقاد وقتی به چنین وثن‌هایی تبرک می‌گیرد، در واقع تبرک را از آن سنگ و چوب نمی‌داند، بلکه از آن إلهی می‌داند که این اشیاء، وثن‌های آن إله تلقی می‌شوند. و ممکن است مشرکان وثن‌های متعددی برای صنم واحدی داشته باشند، مثلاً برای صنم اللات، اوثان گوناگونی از صخره‌سنگ‌ها و درخت‌ها و عیدگاه‌ها و غیره قرار داده باشند.

حدیث ذات انواط

و داستان ذات انواط مشابه داستان بنی اسرائیل است چنانکه در حدیث ابو واقد اللیثی رضی الله عنه آمده است: «خرَجْنَا مَعَ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وآلِهِ وَسَلَّمَ إِلَى حُنَيْنٍ -وَنَحْنُ حُدَثَاءُ عَهْدٍ بِكُفْرٍ-، ولِلْمُشْرِكِينَ سِدْرَةٌ يَعْكُفُونَ عِنْدَهَا، ويَنُوطُونَ بِهَا أَسْلِحَتَهُمْ يُقَالُ لَهَا: ذَاتُ أَنْوَاطٍ، قَالَ: فَمَرَرْنَا بِالسِّدْرَةِ، فَقُلْنَا: يَا رَسُولَ اللهِ, اجْعَلْ لَنَا ذَاتَ أَنْوَاطٍ كَمَا لَهُمْ ذَاتُ أَنْوَاطٍ، فَقَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وآله وَسَلَّمَ: اللهُ أَكْبَرُ، آنها السُّنَنُ، قُلْتُمْ

۱- تفسیر مفاتیح الغیب، ج ۲۲ ص ۹۰.

۲- نخله، ناوی وادی در اطراف مکه است.

وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ كَمَا قَالَتْ بَنُو إِسْرَائِيلَ: ﴿ٱجۡعَل لَّنَآ إِلَٰهٗا كَمَا لَهُمۡ ءَالِهَةٞۚ قَالَ إِنَّكُمۡ قَوۡمٞ تَجۡهَلُونَ١٣٨﴾ [الأعراف: ١٣٨]، لَتَرْكَبُنَّ سَنَنَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ».

ترجمه: «ما در حالی که تازه مسلمان شده بودیم، با رسول الله صلی الله علیه وسلم به سوی حنین می‌رفتیم. مشرکان آن دیار، درخت سدری داشتند که پیوسته در کنارش به عبادت می‌پرداختند و سلاح‌های خود را برای تبرک به آن آویزان می‌کردند. از این‌رو به "ذات انواط" مشهور شده بود. ما به رسول الله گفتیم: برای ما نیز ذات انواط، قرار دهید. رسول الله فرمود: الله اکبر! این، روش پیشینیان است؛ و سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، گفتید: همانگونه که بنی‌اسرائیل به موسی گفتند: {(ای موسی!) همانطور که آنان إله هایی دارند، برای ما نیز إلهی قرار بده. موسی گفت: حقا، شما گروهی نادان و جاهل هستید} (سپس پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود): شما نیز از روش‌های آنان پیروی خواهید کرد».[۱]

انواط از نیاط آمده است و به معنای آنچه است که چیزی به آن آویزان می‌کنند، و منظورشان از ذات انواط، درخت سدری بود که مشرکان اسلحه‌هایشان را برای متبرک ساختن به آن آویزان می‌کردند. و این درخت سدری که به ذات انواط مشهور بود، وثنی برای بت اللات و در نزدیکی طائف قرار داشت، چنانکه در روایت ابو حاتم در تفسیرش به این اشاره شده که این درخت بین حنین و طائف قرار داشت[۲] و اللات بت مردم طائف

۱- نگا: المعجم الکبیرِ الطبرانی، ج ۳ ص ۲۴۴، (۳۲۹۱) و لفظ حدیث از اوست، سنن ترمذی (۲۱۸۰)، مسند الحمیدی (۸۴۸)، معرفة الصحابة ابي نعیم (۲۰۲۱)، مسند احمد (۲۱۹۵۲)، تفسیر الطبری (۱۵۰۵۶)، مسند ابویعلی الموصلی (۱۴۴۱)، مسند ابو داود الطیالسی (۱۳۴۶)، صحیح ابو حاتم (۶۷۰۲).

۲- حَدَّثَنَا أَبِي، حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ الْمُنْذِرِ، حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ بْنِ أَبِي فُدَيْكٍ، عَنْ كَثِيرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَوْفٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَدِّهِ أَنَّهُ قَالَ: غَزَوْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ، صلى الله عليه وسلم، عَامَ الْفَتْحِ وَنَحْنُ أَلْفٌ وَنَيِّفٌ فَفَتَحَ اللَّهُ لَهُ مَكَّةَ وَحُنَيْنَ حَتَّى إِذَا كُنَّا بَيْنَ حُنَيْنٍ وَالطَّائِفِ أَرْضُ شَجَرٍ، مِنْ سِدْرَةٍ كَانَ يُنَاطُهَا السِّلاحُ فَسُمِّيَتْ ذَاتُ أَنْوَاطٍ، وَكَانَتْ تُعْبَدُ مِنْ دُونِ اللَّهِ، فَلَمَّا رَآهَا رَسُولُ اللَّهِ، صلى الله عليه وسلم، صَرَفَ عَنْهَا فِي

بود و مشرکان آن درخت را به مجرد درخت بودنش عبادت نمی‌کردند، بلکه آن درخت وثنی برای إلهشان اللات بود و آن‌ها این وثن را عبادت می‌کردند و از آن تبرک می‌گرفتند نه مجرد درختی را. و کسانی که تازه مسلمان شده بودند از این حقیقت که جایز نیست الله، صنم یا وثن داشته باشند، بی‌خبر بودند و بعد از اینکه ذات انواط مشرکان را دیدند، به پیامبر صلی الله علیه وسلم گفتند: ای رسول خدا برای ما نیز ذات انواطی قرار بده تا از خلال آن به برکت الله برسیم، دقیقاً مشابه سخن بنی اسرائیل که وقتی از دریا گذر کردند و قومی را دیدند که اصنامی دارند به پیامبرشان موسی علیه السلام گفتند، برای ما نیز صنمی از الله قرار بده همانطور که آن‌ها اصنامی برای إله‌هایشان دارند و چنانکه پیشتر گفته شد محال است که بنی اسرائیل درخواست إلهی من دون الله و خدایی جز الله کرده باشند، بلکه درخواست صنمی از الله کردند تا با عبادت کردن آن صنم در واقع الله را عبادت کرده باشند. و چون علم پیدا کردن به این موضوع که: «جایز نیست الله، برای خود صنم یا وثن داشته باشد»، جز با حجت رسالیه دانسته نمی‌شود و چون علم داشتن به آن جزو اصل دینی نیست که در فطرت آدمی وجود دارد، برای همین درخواست کنندگان ذات انواط تکفیر نشدند و مانعی که در تکفیر آنان وجود داشت، تازه مسلمان بودنشان و نزدیک بودنشان به عهد کفر بود. به عبارتی دیگر حجت رسالیه دربارۀ این موضوع بر آنان اقامه نشده بود. و قبلاً در کتاب غلو دروازۀ انحراف در دین به طور مفصل به این مساله و حکم انواع جهل، پرداخته‌ام.

پس آن‌ها مشرکانی بودند که تازه مسلمان شده بودند و بخاطر نزدیک بودنشان به زمان کفر، گمان کردند که جایز است الله نیز برای خود وثنی و ذات انواطی داشته باشد و از پیامبر صلی الله علیه وسلم درخواست کردند که ذات انواطی برایشان قرار بدهد تا آن ذات انواط را عبادت کنند و مقصودشان عبادت کردن الله باشد. و مشرکان از آن ذات

يَوْمٍ صَائِفٍ إِلَى ظِلٍّ هُوَ أَدْنَى مِنْهَا، فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ يَا رَسُولَ اللهِ: اجْعَلْ لَنَا ذَاتَ أَنْوَاطٍ كَمَا لَهُمْ ذَاتُ أَنْوَاطٍ، فَقَالَ رَسُولُ اللهِ، صلى الله عليه وسلم: (أَنَّهَا السُّنَنُ؛ قُلْتُمْ وَالَّذِي نَفْسِي مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ كَمَا قالت بنوا إِسْرَائِيلَ لِمُوسَى: ﴿اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةً﴾ [تفسیر ابن ابی حاتم، ج ۵ ص ۱۵۵۴، حدیث ۸۹۱۰].

انواط صرفاً تبرک نمی‌گرفتند و قضیه صرفاً تبرک نبود، بلکه آن درخت را حقیقتا عبادت می‌کردند، چون وثنی برای إلهشان بود و عبادت آن درخت در واقع در نزدشان عبادت همان إلهشان بود. و در روایات نیز به عبادت شدن آن درخت اشاره شده است چنانکه ابن ابی حاتم در تفسیرش از عمرو بن عوف المزنی رضی الله عنه تخریج کرده است که گفت: «غَزَوْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ، صلى الله عليه وسلم، عَامَ الْفَتْحِ وَنَحْنُ أَلْفُ وَنَيِّفٌ فَفَتَحَ اللَّهُ لَهُ مَكَّةَ وَحُنَيْنَ حَتَّى إِذَا كُنَّا بَيْنَ حُنَيْنٍ وَالطَّائِفِ أَرْضُ شَجَرٍ، مِنْ سِدْرَةٍ كَانَ يُنَاطُهَا السِّلاحُ فَسُمِّيَتْ ذَاتُ أَنْوَاطٍ، وَكَانَتْ تُعْبَدُ مِنْ دُونِ اللَّهِ، فَلَمَّا رَآهَا رَسُولُ اللَّهِ، صلى الله عليه وسلم، صَرَفَ عَنْهَا فِي يَوْمٍ صَائِفٍ إِلَى ظِلٍّ هُوَ أَدْنَى مِنْهَا، فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ يَا رَسُولَ اللَّهِ: اجْعَلْ لَنَا ذَاتَ أَنْوَاطٍ كَمَا لَهُمْ ذَاتُ أَنْوَاطٍ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ، صلى الله عليه وسلم: آنها السُّنَنُ؛ قُلْتُمْ وَالَّذِي نَفْسِي مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ كَمَا قالت بنوا إِسْرَائِيلَ لِمُوسَى: ﴿اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ﴾».

ترجمه: «همراه رسول الله صلی الله علیه وسلم در سال فتح غزوه کردیم و حدود هزار و اندی بودیم و خداوند برای پیامبرش مکه و حنین را فتح کرد تا اینکه ما بین حنین و طایف بودیم در آنجا درخت سدری بود که اسلحه به آن آویزان می‌کردند و به ذات انواط نامیده شده بود و به جای الله عبادت می‌شد. هنگامی‌که رسول الله صلی الله علیه وسلم آن را دید روزی آفتابی و گرم بود و به نزد آن نرفت و به زیر سایۀ درخت دیگری که از آن کوچکتر بود رفت. و مردی به پیامبر گفت ای رسول الله برای ما نیز ذات انواطی قرار بده همانطور که اینها ذات انواط دارند. پس پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: این روش پیشینیان است؛ و سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، گفتید همانگونه که بنی‌اسرائیل به موسی گفتند: {(ای موسی!) همانطور که آنان إله هایی دارند، برای ما نیز إلهی قرار بده}».[1]

و محال ممکن است که آن تازه مسلمانان از پیامبر صلی الله علیه وسلم درخواست إلهی غیر از الله کرده باشند! بلکه آنان درخواست صنم یا وثنی از الله کردند تا با عبادت

۱- تفسیر ابن ابی حاتم، ج ۵ ص ۱۵۵۴، حدیث ۸۹۱۰.

کردن آن صنم یا وثن، در واقع الله را عبادت کرده باشند و چون علم پیدا کردن به اینکه جایز نیست الله صنم یا وثنی برای خود داشته باشد جز با حجت رسالیه دانسته نمی‌شود و چون علم داشتن به آن جزو اصل دین نیست که در فطرت آدمی وجود داشته باشد، برای همین تکفیر نشدند و جهل به حکم آن داشتند. امّا بعد از اقامهٔ حجت بر آنان توسط پیامبر صلی الله علیه وسلم و بعد از اینکه علم به چنین چیزی پیدا کردند اگر چنین درخواستی می‌کردند بدون شک تکفیر می‌شدند.

و بدون شک در اصل دین که توحید و یکتا پرستی است، جهل، عذر نمی‌باشد و هرکسی از روی جهل غیر الله را عبادت کند مشرک است، امّا مسالهٔ مهم در اینجا این است که حدیث ذات انواط بیانگر این مطلب نیست که آن‌ها درخواست عبادت غیر الله را کرده باشند. و کسانی که اعتقاد به عذر به جهل در شرک اکبر دارند، چون این حدیث را درست فهم نکرده‌اند، به این حدیث استناد می‌کنند و می‌گویند صحابه‌ای که تازه مسلمان شده بودند درخواست عبادت غیر الله کرده! و پیامبر نیز آنان را تکفیر نکرده و لذا نتیجه این می‌شود که در شرک اکبر عذر به جهل وجود دارد! و کارشان به جایی می‌رسد که هیچ مشرکی را تکفیر نمی‌کنند و همواره می‌گویند عذر به جهل دارند! و زبان حال اینها این است که جهل بهتر از علم است، چرا که جاهل بخاطر جهلی که دارد معذور است و مسیر او در نهایت به بهشت ختم می‌شود و جلوی اقامهٔ حجت بر جاهلان را می‌گیرند از خوف اینکه مبادا از روی علم آن را انکار کنند و به دوزخ بروند! پس در نزد اینها، جاهل بودن و جاهل ماندن بهتر از عالم بودن و عالم شدن است!

و در مقابل این افراد، گروه دیگری وجود دارند (که منتسب به دعوت نجد هستند)، که بر خلاف گروه اول، اعتقاد به عدم عذر به جهل در اصل دین و شرک اکبر دارند، (و همین هم درست است) اما این این گروه در توجیه این حدیث به اشتباه رفته اند و می‌گویند که:

آن صحابه درخواست تبرک را بوسیلهٔ ذات انواط خواسته‌اند نه از خود ذات انواط، لذا این حدیث را حمل بر شرک اصغر می‌کنند، و می‌گویند: «بنی اسرائیل درخواست

مشابهت با مشرکین کردند؛ امّا در شرک اکبر، و آن‌ها نیز درخواست مشابهت با مشرکین کردند؛ امّا در شرک اصغر!».[۱]

و این توجیه اشتباهی است چراکه:

اولا: درخواست تبرک بوسیلۀ یک چیز با این اعتقاد که خداوند آن را مقرر کرده و به اذن الله متبرک است، شرک اصغر محسوب نمی‌شود. به عبارتی دیگر خطا در تشخیص وسیله شرک محسوب نمی‌شود.

و دوما: پیامبر صلی الله علیه وسلم درخواست آن تازه مسلمانان را دقیقا همانند درخواست بنی اسرائیل دانسته است و تفاوت قرار دادن بین این دو به این شکل که بنی اسرائیل درخواست مشابهت با مشرکین در شرک اکبر کرده‌اند امّا آن تازه مسلمانان درخواست مشابهت با مشرکین در شرک اصغر کرده‌اند، سخنی بی‌دلیل و تحکمی از جانب خود و پیش دستی کردن بر الله و رسولش محسوب می‌شود. و پیامبر صلی الله علیه وسلم قسم یاد کرد که آنان به همانند سخن بنی اسرائیل را گفته‌اند. امّا متاسفانه علمای دعوت نجد به جای اینکه عقیدۀشان را از نصوص بگیرند، به جایش نصوص را با عقیدۀشان همسو کرده و تغییر داده و مفهوم احادیث را تغییر می‌دهند تا با چارچوب عقایدشان سازگار شود!

و محمد بن عبد الوهاب بعد از آنکه حدیث ذات انواط را در باب تبرک به درخت یا سنگ یا امثال آن‌ها می‌آورد، در خلاصۀ مسائلی که در آن باب آمده است می‌گوید: «المسألة الثالثة: كونهم لم يفعلوا... المسألة الحادية عشر: أن الشرك فيه: أكبر، وأصغر لأنهم لم يرتدوا بهذا».

۱- العذر بالجهل تحت المجهر الشرعي، ص ۲۹۷.

ترجمه: «مسألۀ سوم: آن‌ها چیزی را که از رسول الله صلی الله علیه وسلم درخواست کردند، انجام ندادند... مسأله یازدهم: این درخواست، شرک اصغر به حساب آمد، نه شرک اکبر؛ زیرا با طرح این درخواست، مرتد به‌شمار نیامدند».[۱]

می‌گویم: این سخنش که درخواست کردند امّا انجام ندادند، سخنی باطل است، چراکه اگر انجام می‌دادند فقط زیاده در کفر محسوب می‌شد و مجرد درخواستشان بیانگر اعتقادشان می‌باشد و اعتقاد به داشتن صنم برای الله کفر است اگرچه شخصی در طول عمر خود هرگز صنمی برای الله قرار ندهد و بلکه به مجرد اعتقاد کفری که دارد کافر محسوب می‌شود. امّا آن‌ها بخاطر اینکه تازه مسلمان بودند و اینکه علم به چنین چیزی با حجت رسالیه فهمیده می‌شود، و جهل به حکم آن داشتند، تکفیر نشدند وگرنه سخنشان کفر اکبر بود. و اینکه می‌گوید چون مرتد به حساب نیامدند پس درخواسشان شرک اصغر بوده است، از سخن قبلی‌اش باطل‌تر است؛ چون همانطور که گفتیم آن‌ها درخواست وثنی برای الله کردند و اعتقاد به داشتن وثن برای الله کفر است و علم داشتن به چنین چیزی با حجت رسالیه فهمیده می‌شود و علت عدم تکفیر آنان جهل آنان به حکم آن و تازه مسلمان بودنشان بود و لذا تکفیر نشدند. پس تکفیر نشدند امّا نه به این خاطر که درخواست آن‌ها کفر نبود، و یا درخواست آن‌ها شرک اصغر بود؛ چنانکه نجدیه چنین فهم کرده‌اند، بلکه تکفیر نشدند به این خاطر که در چیزی خطا کرده بودند که حجت رسالیه درباره‌اش به آنان ابلاغ نگشته بود.

خلاصۀ کلام دربارۀ حدیث ذات انواط:

- ✓ آن‌ها درخواست الهی من دون الله نکردند، بلکه درخواست وثنی برای الله کردند، همانطور که مشرکان ذات انواط را وثنی برای إلهشان می‌دانستند تا از خلال عبادت کردن آن وثن، به برکت آن إله دست یابند.
- ✓ اعتقاد به داشتن وثن یا صنم برای الله کفر است، امّا چون از مسائلی بود که علم به آن جز با حجت رسالیه فهمیده نمی‌شود، لذا آن تازه مسلمانان تکفیر نشدند،

۱- کتاب التوحید -باب من تبرک بشجر أو حجر ونحوهما

و مشابه این موضوع، داستان آن مردی است که اصل صفت قدرت خداوند و اصل برانگیخته شدن مردگان در قیامت توسط خداوند را قبول داشت، امّا در جزئیات قدرت خداوند جهل داشت و گمان کرد که اگر جسدش سوزانده شود و خاکسترش به آب و باد انداخته شود، خداوند نمی‌تواند او را جمع آوری و زنده کند، امّا با این حال خداوند او را بخشید.

چنانکه ابن تیمیه رحمه الله می‌گوید: «وَكُنْت دَائِمًا أَذْكُرُ الْحَدِيثَ الَّذِي فِي الصَّحِيحَيْنِ فِي الرَّجُلِ الَّذِي قَالَ: " {إذَا أَنَا مُتُّ فَأَحْرِقُونِي ثُمَّ اسْحَقُونِي، ثُمَّ ذروني فِي الْيَمِّ فَوَاَللَّهِ لَئِنْ قَدَرَ اللَّهُ عَلَيَّ لَيُعَذِّبَنِي عَذَابًا مَا عَذَّبَهُ أَحَدًا مِنْ الْعَالَمِينَ، فَفَعَلُوا بِهِ ذَلِكَ فَقَالَ اللَّهُ لَهُ: مَا حَمَلَك عَلَى مَا فَعَلْت. قَالَ خَشْيَتُك: فَغَفَرَ لَهُ} ". فَهَذَا رَجُلٌ شَكَّ فِي قُدْرَةِ اللَّهِ وَفِي إعَادَتِهِ إذَا ذُرِّيَ، بَلْ اعْتَقَدَ أَنَّهُ لَا يُعَادُ، وَهَذَا كُفْرٌ بِاتِّفَاقِ الْمُسْلِمِينَ، لَكِنْ كَانَ جَاهِلًا لَا يَعْلَمُ ذَلِكَ وَكَانَ مُؤْمِنًا يَخَافُ اللَّهَ أَنْ يُعَاقِبَهُ فَغَفَرَ لَهُ بِذَلِكَ. وَالْمُتَأَوِّلُ مِنْ أَهْلِ الِاجْتِهَادِ الْحَرِيصُ عَلَى مُتَابَعَةِ الرَّسُولِ أَوْلَى بِالْمَغْفِرَةِ مِنْ مِثْلِ هَذَا».

ترجمه: «و من دائما آن حدیثی که در صحیحین آمده است را ذکر می‌کنم دربارهٔ آن مردی که گفت: {هرگاه من مردم پس مرا بسوزانید سپس خاکستر کنید سپس به باد دهید، چراکه به خدا سوگند اگر خداوند بر من دست یابد حتما من را چنان عذابی می‌دهد که کسی از عالمیان را عذاب نداده باشد. پس با او چنان کردند، سپس خداوند (در قیامت) به او گفت: چه چیزی تو را بر انجام چنین کاری حمل نمود؟ گفت: از ترس تو. پس خداوند او را بخشید}. و این مرد در قدرت خداوند و در بازگرداندنش در صورتی که خاکستر شود شک داشت، بلکه معتقد بود که او (در چنین حالتی) بازگردانده نمی‌شود و این به اتفاق مسلمانان کفر است، لیکن چون جاهل بود و این را نمی‌دانست و چون مومن بود و از الله می‌ترسید که مجازاتش کند، پس خداوند به این خاطر او را

بخشید. و شخص تأویل کننده از اهل اجتهادی که بر متابعت از رسول حریص می‌باشد، نسبت به چنین کسی، اولی‌تر به بخشیده شدن است».[۱]

- ✓ در اصل دین که داشتن توحید و ترک شرک است، عذر به جهل وجود ندارد و صحابه‌ای که در این حدیث یاد شده‌اند و تازه مسلمان شده بودند دچار شرک اکبر نشده بودند و اصل دینشان را نقض نکرده بودند. و لذا کسانی که برای مرتکب شرک اکبر، عذر به جهل قائل می‌شوند و اسم مشرک را بر او ثابت نمی‌کنند و برای خود به این حدیث استناد می‌کنند، در واقع به چیزی که اصلاً دلیل محسوب نمی‌شود استناد کرده‌اند.
- ✓ صحابه‌ای که در این حدیث درخواست ذات انواط کردند، دقیقاً همانند بنی اسرائیلی بودند که درخواست صنم کرده بودند و پیامبر صلی الله علیه وسلم در پاسخ به درخواست آنان فرمود: «قُلْتُمْ وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ كَمَا قَالَتْ بَنُو إِسْرَائِيلَ: ﴿ٱجۡعَل لَّنَآ إِلَٰهٗا كَمَا لَهُمۡ ءَالِهَةٞۚ قَالَ إِنَّكُمۡ قَوۡمٞ تَجۡهَلُونَ١٣٨﴾». پس حمل حدیث ذات انواط به شرک اصغر اشتباه است، چراکه سوگند به خداوند که درخواست آنان همانند درخواست بنی اسرائیل بود و لازمهٔ چنین سوگند خوردنی از جانب پیامبر صلی الله علیه وسلم و لازمهٔ چنین همانندی، این است که اگر درخواست بنی اسرائیل شرک اکبر باشد پس درخواست آن تازه مسلمانان هم شرک اکبر باشد. پس محمد بن عبد الوهاب بنا بر چه دلیل و قرینه و حجتی، درخواست آن تازه مسلمانان را به شرک اصغر حمل می‌نماید؟ آیا می‌خواهد به زعم و گمان خودش صحابه را از ارتکاب به شرک اکبر تنزیه نموده باشد؟! در حالی که مشکل از فهم اشتباه نجدیه است و حقیقت این است که نه درخواست آن تازه مسلمانان و نه درخواست بنی اسرائیل، هیچ کدام شریک قرار دادن برای الله و پرستیدن الهی دیگر به همراه الله نبود. نه شرک اکبر بود و نه شرک اصغر. بلکه کفر بود. و اینطور نیست که ابن باز گمان می‌کند که بنی اسرائیل

۱- مجموع الفتاوی ج ۳ صص ۲۳۰-۲۳۱.

درخواست إلهی من دون الله کرده‌اند و می‌گوید: «ومن ذلك قصة بني إسرائيل مع السامري حينما وضع لهم من حليهم عجلاً ليعبدوه من دون الله فزين لهم الشيطان عبادته مع ظهور بطلانها»؛ «و از آن جمله، داستان بنی اسرائیل با سامری است آنگاه که سامری برایشان از گنجینه‌هایشان گوساله‌ای ساخت تا بجای الله عبادتش کنند و شیطان عبادت آن را برایشان زینت داد با اینکه باطل بودن عبادت آن آشکار بود».[1]

چنانکه می بینید، بن باز گمان می‌نماید که سامری إلهی غیر از الله و من دون الله برای بنی اسرائیل ساخته بود! که باطل بودن این سخن را توضیح دادیم. پس اتخاذ صنم برای الله کفر است و بنی اسرائیل درخواست إلهی من دون الله نکرد و سامری إلهی غیر از الله برای آنان قرار نداد، بلکه ادعا کرد این گوساله، صنم همان إله شما و إله موسی است. و آن تازه مسلمانان درخواست إلهی من دون الله و شریکی برای الله نکردند، بلکه درخواست وثنی از الله کردند که با عبادت کردن آن وثن در واقع الله را عبادت کرده باشند.

- ✓ اتخاذ صنم برای الله، لوازم فاسدی در بر دارد، چون شخصی که صنمی برای الله قرار داده است، معتقد شده است که الله در آن صنم حلول کرده است، و معتقد است که تصویر آن صنم شبیه تصویر الله است و او را به مخلوقاتش تشبیه کرده است، و معتقد شده است که الله دور از دسترس است و در همه جا نمی‌تواند او را عبادت کند و لذا صنمی برایش قرار داده است. و در هر حال وقتی که چنین کسی آن صنم را عبادت می‌کند، اگرچه در گمانش، او إلهی که آن صنم، رمز و سنبلش است را عبادت کرده است، اما در حقیقت او چیزی غیر از آن إله را عبادت کرده است. پس وقتی برای الله صنمی قرار بدهد و آن را عبادت کند، آن صنم علی ای حال، الله نیست.

۱- مجموع فتاوی بن باز، (حکم الإسلام في إحياء الآثار)، ج ۳ ص ۴۱۵.

پس وقتی او آن صنم را عبادت می‌کند در واقع چیزی غیر از الله را عبادت کرده است. پس ابتدائاً: کسی که صنمی برای الله قرار می‌دهد، معتقد نیست که دارد الهی غیر از الله را عبادت می‌کند، و در ثانی: عمل او کفر است، چون لازمۀ اتخاذ صنم برای الله، عبادت شدن چیزی غیر از الله است؛ چراکه آن صنم، نه همان ذات الله است و نه الله در آن حلول کرده است و نه الله آن را به عنوان رمزی برای خود قرار داده است و نه الله عبادت شدن آن صنم را برابر با عبادت شدن خودش قرار داده است. پس در نتیجه عمل او کفر است.

فرق بین کعبه و حجر الأسود با وثن و صنم

اکنون این سوال پیش می‌آید که: پس چه فرقی بین کعبه و حجر الأسود و آنچه از شعائر الله که در حکم کعبه و حجر الأسود قرار دارند، با صنم و وثن وجود دارد؟ در حالی که مسلمانان حجر الأسود را می‌بوسند و از آن تبرک می‌گیرند؟ آیا به این معناست که حجر الأسود همانند وثنی برای الله عمل می‌کند؟ و آیا کعبه به عنوان وثن محسوب می‌شود؟

در جواب باید گفت که: تفاوت بین کعبه و حجر الأسود با صنم و وثن عبارت اند از:

اولا: شخص موحّد کعبه را نمی‌پرستند امّا شخص مشرک صنم یا وثن را می‌پرستد.

دوما: شخص موحّد برای کعبه سجده نمی‌کند و نمی‌گوید کعبه را سجده می‌کنم، بلکه تنها به سوی کعبه و در جهت کعبه، برای الله سجده می‌کند. امّا شخص مشرک برای صنم یا وثن سجده می‌کند و معتقد است سجده برای صنم یا وثن در واقع سجده برای إلهی است که آن صنم یا وثن را به عنوان رمزی برایش قرار داده است.

سوما: شخص موحّد کعبه را صنم یا وثن الله نمی‌داند و معتقد نیست عبادت کعبه به معنای عبادت الله است، چراکه اگر چنین کند کعبه را وثنی برای الله قرار داده است. امّا شخص مشرک، صنم یا وثنش را عبادت می‌کند و معتقد است عبادت آن صنم یا آن وثن در واقع عبادت إلهش است.

چهارما: شخص مومن تبرک را بوسیلۀ کعبه یا حجر الأسود می‌داند نه از ذات کعبه و حجر الأسود، امّا شخص مشرک تبرک را از خود صنم یا وثن می‌داند. برای مثال مشرکان از خود ذات انواط تبرک می‌گرفتند نه اینکه معتقد باشند ذات انواط وسیله و سببی برای تبرک باشد. چون ذات انواط را وثنی برای اللات می‌دانستند و وثن و صنم را عیناً همان إله می‌دانستند و عبادت صنم یا وثن را عبادت خود إله می‌دانستند. لذا تبرک گرفتن از ذات انواط را تبرک گرفتن از خود اللات می‌دانستند. پس شخص مومن تبرک را فقط از الله می‌داند، و وسیلۀ کسب تبرک را حجر الأسود یا کعبه می‌داند. امّا شخص مشرک تبرک را از غیر الله می‌داند.

پنجما: شخص مومن کعبه و حجر الأسود و آنچه در حکم اینها باشد را به عنوان شعائر الله تعظیم می‌دارد و تعظیم و بزرگداشت آن‌ها، عبادت غیر الله محسوب نمی‌شود، امّا شخص مشرک هرگونه تعظیمی که برای صنم و وثنش انجام بدهد، عبادت غیر الله محسوب می‌شود. چنانکه امام نووی رحمه الله می‌گوید: «فَمَنْ ذَبَحَ لِغَيْرِهِ مِنْ حَيَوَانٍ أَوْ جَمَادٍ كَالصَّنَمِ عَلَى وَجْهِ التَّعْظِيمِ وَالْعِبَادَةِ لَمْ تَحِلَّ ذَبِيحَتُهُ وَكَانَ فِعْلُهُ كُفْرًا كَمَنْ يَسْجُدُ لِغَيْرِ اللهِ تَعَالَى سَجْدَةَ عِبَادَةٍ فَكَذَا لَوْ ذَبَحَ لَهُ أَوْ لِغَيْرِهِ عَلَى هَذَا الْوَجْهِ. (فَأَمَّا) إذَا ذَبَحَ لِغَيْرِهِ لَا عَلَى هَذَا الْوَجْهِ بِأَنْ ضَحَّى أَوْ ذَبَحَ لِلْكَعْبَةِ تَعْظِيمًا لَهَا لِكَوْنِهَا بَيْتَ الله تعالى أَوْ لِرَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لِكَوْنِهِ رَسُولَ اللهِ فَهُوَ لَا يَجُوزُ أَنْ يَمْنَعَ حِلَّ الذَّبِيحَةِ وَإِلَى هَذَا الْمَعْنَى يَرْجِعُ قَوْلُ الْقَائِلِ أَهْدَيْت لِلْحَرَمِ أَوْ الْكَعْبَةِ وَمِنْ هَذَا الْقَبِيلِ الذَّبْحُ عِنْدَ اسْتِقْبَالِ السُّلْطَانِ لِأَنَّهُ اسْتِبْشَارٌ بِقُدُومِهِ نَازِلٌ مَنْزِلَةَ ذَبْحِ الْعَقِيقَةِ لِوِلَادَةِ الْمَوْلُودِ وَمِثْلُ هَذَا لَا يُوجِبُ الْكُفْرَ وَكَذَا السُّجُودُ لِلْغَيْرِ تَذَلُّلًا وَخُضُوعًا لَا يُوجِبُ الْكُفْرَ وَإِنْ كَانَ مَمْنُوعًا»؛ «پس کسی که برای غیر اوتعالی، از حیوانات یا جمادات، مثلاً برای صنم، بر وجه تعظیم و عبادات، ذبح کند ذبیحه‌اش حلال نمی‌باشد و فعل او کفر است مانند کسی که برای غیر الله تعالی سجدۀ از نوع سجدۀ عبادت کند... و امّا اگر برای غیر اوتعالی ذبح کند نه بر این وجه، بلکه به این شکل که برای تعظیم کعبه برای کعبه قربانی کند یا ذبح کند به این خاطر که کعبه خانۀ خداوند متعال است

یا برای پیامبر صلی الله علیه وسلم به این خاطر که رسول خدا است، ذبح کند، پس این جایز نیست که حلال بودن ذبیحه‌اش منع گردد. و به همین معنا بر می‌گردد سخن گوینده‌ای که می‌گوید برای حرم یا کعبه هدیه کردم. و ذبح کردن در هنگام استقبال از سلطان هم از این قبیل است، چون چنین کاری خوشحال شدن بخاطر قدوم اوست و به منزلهٔ ذبح عقیقه برای به دنیا آمدن فرزند است. و امثال اینها موجب کفر نمی‌شود و همچنین سجده کردن برای دیگران، از روی تذلّل و خضوع موجب کفر نمی‌شود اگرچه هم ممنوع می‌باشد».

در پایان

در این کتاب بیان شد که مشرکان در ربوبیت الله متعال، مشرک بوده و برای بت‌هایشان صفات و خصائص ربوبیت قائل بودند و بیان شد که إله به معنای معبود نیست بلکه إله ذاتی است مستحق عبادت است و إله ذاتی است که ربوبیت، ستون و پایهٔ اصلی آن است و کسی إله نمی‌شود مگر اینکه ربوبیت داشته باشد و برای اینکه یک چیز به عنوان إله قرار داده شود، لازم نیست که تمام صفات و خصائص ربوبیت را داشته باشد، بلکه هرگونه صفت یا ویژگی از صفات و خصائص ربوبیت را به او نسبت دهد پس او را إله قرار داده است. و بیان کردیم که خالقیت جدا از ربوبیت است و می‌توان برای یک چیز ربوبیت قائل بود بدون اینکه برایش خالقیت قائل بود. به همانند یهودیانی که احبار و رهبانشان را در تشریع و تحلیل و تحریم در مقام ربوبیت قرار دادند؛ بدون اینکه برای آن احبار و رهبان خالقیت قرار داده باشد. و این إله بر حق است که هم ربوبیت و هم خالقیت تنها از آن اوست: ﴿أَلَا لَهُ ٱلۡخَلۡقُ وَٱلۡأَمۡرُۗ﴾ [الأعراف: ٥٤] «آگاه باشید که خلق کردن و فرمانروایی از آنِ او است». و بیان کردیم که اعطای کوچکترین ویژگی از ویژگی‌های ربوبیت به غیر الله، باعث می‌شود که آن غیر الله به عنوان إله و معبود گرفته شود، و لازم نیست که او را به همانند الله در همهٔ صفات و خصائص الهیت و ربوبیت برابر دانست تا گفته شود که او را إلهی من دون الله گرفته باشد، بلکه اعطای هرگونه خصیصه و ویژگی از خصائص و ویژگی‌های ربوبیت به غیر الله، موجب می‌شود که آن غیر، به عنوان رب و و إلهی من دون الله گرفته شود. و بیان کردیم که عبادت چیزی نیست جز صرف خصائص الهیت برای غیر الله، و اعمالی مانند سجده، رکوع، خضوع، حب، تذلل و نحو آن، به ذات خود عبادت نیستند، بلکه تنها با نیّت تبدیل به عبادت می‌شوند. و بیان کردیم که فهم علمای دعوت نجد از شرک مشرکان زمان پیامبر ﷺ مخالف با قرآن و سنّت و علمای اسلام و نیز مخالف با تاریخ و واقع می‌باشد. و بیان کردیم که درخواست دعا از میت، جزو دعایی که عبادت است و صرف آن جز برای الله جایز نیست، محسوب نمی‌شود. و دیگر مسائلی

که به تفصیل در این کتاب بیان شد و از خوانندهٔ گرامی تقاضا دارم که با دیدهٔ تأمل و با درنگ و تأنی این کتاب را بخواند و در کنار فصل‌های آن توقف کند و موضوعات آن را بررسی کند و بداند که حق، اسحقاق بیشتری به پیروی‌کردن دارد.

بنده خودم قبلا از پیروان فکر نجد بودم، و موقعی که طرفدار و متأثر از دعوت نجد شدم، دربارهٔ توحید ربوبیت نزد مشرکان چیزی نشنیده بودم و در اندیشه و خاطر خودم هم معتقد نبودم که مشرکان توحید ربوبیت دارند، و گمان هم نمی‌کردم که علمای دعوت نجد گفته باشند که مشرکان توحید ربوبیت دارند؛ چراکه در این مسائل به طور ویژه وارد نشده بودم. و از روی حسن ظن به علمای دعوت نجد که خودشان را علمای توحید می‌نامند، آنچه دربارهٔ شرک و توحید می‌گفتند را بدون نیاز به بررسی، قبول می‌کردم تا اینکه در دفاع از عقیدهٔ نجد از مناصران دولت خلافت اسلامی که در نزد مخالفینشان به «داعش» یاد می‌شوند شدم، و بنا بر لوازم عقاید نجدیه پیش رفتم تا اینکه در بین آنان اختلافی رخ داد و به دو گروه تقسیم شدند. گروهی پیرو ترکی البنعلی و گروه دیگر پیرو احمد بن عمر الحازمی، که اصطلاحا بنعلیه و حازمیه نامیده شدند. بنعلیه طبق لازمهٔ عقیدهٔ نجد، درخواست دعا از میّت را شرک اکبر می‌دانست اما وقتی با علمایی مانند نووی و ابن قدامه و امثال اینها مواجه می‌شد که درخواست دعا از مّیت کرده بودند، در تکفیر آنان توقف کردند و به عاذریه متهم شدند. و گروه حازمیه بنا بر لازمهٔ عقیدهٔشان که درخواست دعا از میّت شرک اکبر است و بنا بر عقیدهٔ دعوت نجد که در شرک اکبر عذر به جهل وجود ندارد، این علما را تکفیر کردند یعنی علمایی مانند نووی و ابن قدامه و ابن حجر و ابن صلاح و... و تقریبا اکثر علمای گذشته را تکفیر کردند و ادعا کردند که کسی توحید و شرک را نفهمید تا اینکه محمد بن عبد الوهاب آمد و توحید را یاد داد! در بین این دو گروه اختلافات زیادی رخ داد که من را نیز تکفیر کردند. و خودشان را هم تکفیر کردند و به این شکل حکم ارتداد یکدیگر را صادر می‌کردند و خودشان با دست خودشان، خودشان را از بین بردند! و هر آن کسی هم که خداوند برایش ارادهٔ خیر داشت را از بین آنان بیرون آورد و هدایت نمود.

و به خاطر تکفیر شدن علمای گذشته توسط لازمۀ عقیدۀ نجدیه، خیلی در فکر فرو رفتم و خواستم که این موضوع را از ریشه بررسی کنم تا بدانم که چرا درخواست دعا از میّت شرک اکبر است و چرا علمای اهل سنّت در گذشته چنین چیزی را انجام داده‌اند و آیا آن‌ها شرک و توحید را نشناخته‌اند؟ و اگر من به دولت خلافت اسلامی، مبتلا نمی‌شدم و با آن‌ها صحبت نمی‌کردم و عقاید آنان را پیگیری نمی‌کردم، هرگز نمی‌توانستم لازمۀ فاسد عقاید آنان را هم متوجه شوم. برای همین بسیاری از اهل سنّت را می‌بینی که متاثر از علمای دعوت نجد هستند و بسیاری از این لوازم فاسد عقیدۀ نجد را در خود بوجود نیاورده‌اند. و علت اینکه چنین لوازم فاسدی در آنان بوجود نیامده است این است که آن‌ها نیز همانند دیروز من فقط در حد حسن ظن به آنان قرار دارند. و اگر همانند دولت اسلامی به حقیقت عقیدۀ نجدی عمل می‌کردند به همان چیزی می‌رسیدند که آنان رسیدند. منظورم این است که با حسن ظن داشتن به علمای موسوم به علمای توحید و علمای دعوت نجد، و با فریفته شدن به شعار توحید، و با مقابله کردن با مخالفانشان به اسم قبوری و اهل قبور و مشرک، و اینکه غریزۀ هر مسلمانی توحید را دوست دارد و از شرک بیزار است، به این خاطر بخاطر حسن ظن به علمای نجد، چیزهایی را به عنوان شرک پذیرفته‌اند که در حقیقت شرک نیست، و تعریفی از توحید به آنها داده اند که حقیقتا توحید نیست و عبادت را به گونه‌ای برایشان معنا کرده اند که حقیقتا عبادت نیست. اما چون به نجدیه حسن ظن دارند و آن‌ها را علمای توحید می‌دانند، در نتیجه هر آنچه که در این باره می‌گویند را می‌پذیرند. لذا دچار غلو و انحراف می‌شوند و علمایی امثال نووی و ابن قدامه و ابن حجر و... را مرتکب شرک اکبر می‌دانند و گمان می‌کنند آن‌ها شرک را نفهمیدند ولی ما فهمیدیم!

و من این کتاب را بعد از آگاه‌شدن از این مسائل نوشتم و ریشۀ اصلی انحراف دعوت نجدی را در موحد دانستن مشرکان در ربوبیت و تعریف اشتباه آنان از عبادت دانستم و از الله متعال می‌خواهم که این کتاب را به عنوان رجوع به حق، مفید قرار بدهد و آن را اصلاح خطای گذشته‌ام قرار دهد و آن را از من بپذیرد و آن را صدقۀ جاریه قرار دهد و

از الله متعال می‌خواهم که به همهٔ ما مسلمانان رحم کند و همهٔ ما را هدایت کند و همهٔ مسلمانان را حول محور توحید، متحد گرداند.

آمین و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین.

مجاهد دین

۱۹ آبان ۱۳۹۷